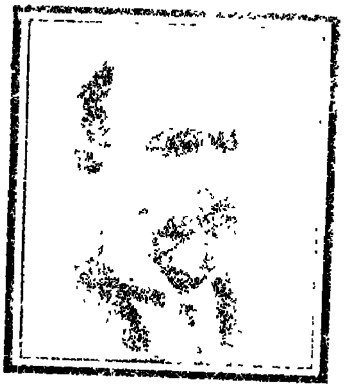
آینده







ابوالحسن فروغی



والتر هینتز

۱۳۷۲
فروردین ـ خرداد

سال نوزدهم
شماره‌های ۱ـ۳

فهرست مندرجات
(شماره‌های ۱-۳، سال نوزدهم- فروردین- خرداد ۱۳۷۲)

آینده

مجلهٔ فرهنگ و پژوهشهای ایرانی (تاریخ، ادبیات، کتاب)
بنیادگرفته در ۱۳۰۴ به صاحب امتیازی دکتر محمود افشار
(سه ماه یکبار)

هیچگونه پیوستگی و بستگی اجتماعی، مالی و غیر آن به
هیچ بنیاد و مؤسسه و سازمانی ندارد.

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

(از سال پنجم ـ ۱۳۵۸)

ایرج افشار

سال نوزدهم
شماره‌های ۱ـ۳

۱۳۷۲
فروردین ـ خرداد

**خواهشمندیم به یادآوری مربوط به
وجه اشتراک در صفحهٔ بعد توجه فرمائید**

یادآوری

□ از مشترکان گرامی که هنوز وجه اشتراک سال ۱۳۷۱ را نپرداخته‌اند خواهشمندیم بدهی خود را بفرستند.

□ وجه اشتراک سال ۱۳۷۲ نسبت به سال گذشته افزودگی دارد. از مشترکان گرامی انتظار داریم هرچه زودتر با ارسال وجه ما را یاری دهند.

ایران: ۱۱۰۰۰ ریال ـ دانشجویان ۸۰۰۰ ریال ـ مؤسسات ۱۳۰۰۰ ریال
امریکا، استرالیا، ژاپون: ۲۵۰۰۰ ریال (هوایی)
اروپا و آسیا: ۲۰۰۰۰ ریال (هوایی)
خارجه با پست زمینی: ۱۵۰۰۰ ریال

* * *

□ مقاله‌هایی چاپ خواهد شد که به صورت ماشین شده فرستاده شود یا به خط نسخ و کاملاً روشن (غیرشکسته) باشد.

□ دفتر مجله در کوتاه کردن مقاله‌ها و ویراستاری ضروری آنها آزادست.

□ خوشنویسی و طراحی: محمد احصائی ـ روی جلد بهرام افشار

□ هیچ مقاله‌ای زودتر از یکسال از زمان رسیدن آن چاپ نخواهد شد.

□ نقل مطالب این مجله منحصراً با اجازهٔ دفتر مجله یا نویسندگان مقاله مجاز است.

□ همه مطالب و نوشته‌های بدون امضاء از مدیر مجله است.

□ معرفی کتاب منوط به دریافت دو نسخه از کتاب است.

□ چاپ عکس اشخاص در مجله و روی جلد دلالت بر تجلیل ندارد، برای دیدن است.

* * *

کمکهای موقوفات دکتر محمود افشار

۱) واقف مولی، محل دفتر مجلهٔ آینده را ـ که رقبه‌ای است از موقوفات دکتر محمود افشار یزدی ـ از سال ۱۳۵۸ برای کمک به امکان انتشار مجله به رایگان در اختیار دفتر مجله قرار داده است.

۲) موقوفات مذکور مطابق وقفنامه و بنا بر نیت و عمل واقف هرسال سیصد و پنجاه دوره از مجله را خریداری کرده و به دانشمندان و مراکز ایرانشناسی و کتابخانه‌هایی که وسیلهٔ ترویج و تعمیم زبان فارسی هستند فرستاده است.

□ پخش تکفروشی توسط «بهنام»، تلفن ۸۹۳۹۲۱
□ حروف‌چینی: میثاق □ لیتوگرافی: بزرگمهر
□ چاپ و صحافی: بهمن
چهارهزار نسخه ازین دفتر در پایان زمستان ۱۳۷۱ انتشار یافت

* * *

آینده در سال نو

نخستین شمارهٔ دورهٔ نوزدهم «آینده» با سپاس گویی به دوستداران فرهنگ دیرپا و گرامی ایران که مشوّق این مجله‌اند، تقدیم می‌شود.

«آینده» ازین پس، همچنانکه درشماره‌های پیش گفته شد در پایان هر فصل به چاپ می‌رسد. به سخن دیگر در سال چهار شماره انتشار خواهد یافت، ولی می‌کوشیم که هر دورهٔ آن از هزار صفحه کمتر نباشد.

مجلهٔ «آینده» بر همان آیین و سبک و رفتاری گردآوری و نشر می‌شود که درین پانزده سال بوده است. «حقهٔ مهر بدان نام و نشان است که بود». اگرچه چندبار ناگزیر شده‌ایم تا بدین موضوع بپردازیم که آینده چه راهی را می‌پوید و چه می‌گوید باز برای آگاهی خوانندگان جوان یا کسانی که خواندن آینده را با این شماره آغاز می‌کنند توضیحی کوتاه مناسب است.

«آینده» به هر زمینه‌ای که بپردازد اساس و جوهر منظورش آن است که نمودی و نمایی ازایران و فرهنگ پایدار و دلاویز آن را عرضه کند. ایران دو قلمرو دارد. یکی قلمرو پهناور تاریخی آن که نزدیک به هفت هزار سال سابقهٔ باستانی دارد و بیش از دو هزار و پانصد سال تاریخ مسلّم مکتوب. از سنگنبشته‌های کوهستانها و «تپله» شکسته‌های زیر خاکی و ستونهای تناور تخت جمشید و دخمه‌های پادشاهان آغاز می‌شود و دامنه‌اش به همه آثار فکری، علمی، ساختمانی درخشان اقوام ایرانی در چهارده قرن دورهٔ اسلامی می‌رسد. نوشته‌های یونانیان و رومیان و چینیان و خودمان و دیگران در طول این روزگاران مؤید آن است.

قلمرو دیگر سرزمینی است که امروز ما در آن زندگی می‌کنیم و هماره به تمامیت ارضی و وحدت ملی آن باید بیندیشیم. بیگمان همه ایرانیانی که درین روزگار هستیم از هر قوم و مذهب و قبیله و طبقه و در هر کجای جهان باید بدان اصل و اساس پابندی سرشتی داشته باشیم و آن را در اندیشهٔ خود هدف غائی بدانیم.

از نشانه‌های والا و روشن وحدت ملی نیروی فرهنگ است. فرهنگ رشته‌ای است بافته شده از تارهای بسیار و رنگهای گوناگون. درمیان این تارها آنکه از همه استوارتر و رخشان‌تر است زبان فارسی است. زبان ما تاریخی دراز و پیشینه‌ای همتراز با تاریخ مدوّنمان دارد و اگرچه بنابر طبیعت و خصوصیت زبان دگرگونگیهایی در چند دورهٔ آن روی آورده است، اما پیوستگی مشهودی میان آنچه به «فارسی باستان» نام گرفته و نمونه‌هایش در کتابه‌های دوران هخامنشی هست و زبان فارسی کنونی (دری) که آثار قلمروش از ورای اموردیا تا سرزمین چین واز کرانهای سند تا رشتهٔ زاگرس دیده می‌شود، وجود دارد. زبان ما ریشه‌ای ژرف و آثار دامنه‌ور درگذشته دارد و مردم ایران توانسته‌اند این میراث را در قبال همه حوادث سیاسی و پادشاهی یا هجومهای نظامی و فرهنگی دهان به دهان و ورق به ورق نگاهبانی کنند و به دست امروزیان بسپارند.

پس ما باید درحفظ و تعمیم آن شایستگی از خود نشان بدهیم. «آینده» به همین مناسبت است که مهمترین وظیفهٔ خود را خدمتگزاری به زبان فارسی دانسته است.

* * *

گرانی بهای آینده بی‌گمان برای بسیاری از دوستداران ناگوارست و توانائی آن نیست تا همهٔ علاقه‌مندان آن را بخرند. هزینه‌های کاغذ و حروف‌چینی و فیلم و زینک و چاپ و توزیع و بسته‌بندی و پست و... چندان افزوده شده است که آینده هیچ راهی را نمی‌تواند ببابد تا آن را ارزانتر تقدیم کند.

بهای کتاب اکنون به صفحه‌ای ده تا دوازده ریال وگاهی بیشتر رسیده است. مجله‌ها که مخارج بیشتری ازکتاب دارند اگر تعداد چاپشان همانندکتاب باشد چاره‌ای ندارند که در قیمت گذاری حدود همان ترتیب را پیش گیرند، مگر مجله‌هایی که تعداد انتشار آنها بیش از پنج شش هزار باشد.

* * *

از خوانندگانی که ماندگاری آینده را دوست دارند و در نامه‌های خود ما را به اداه خدمت تشویق می‌کنند انتظار داریم مجله را به کسانی که علاقه‌مندی و توانایی خرید دارند معرفی کنند. بهترین راه کمک به مجله همین است.

آینده

قلمرو زبان فارسی ۷

گل نظر ـ تاجیکستان

خانهٔ بابائی*

از کجایی ترانهٔ زیبایی به گوشم می‌رسد و مرا در بال سیمین خویش به قرنهای دور و ناآشنا می‌برد. لحظه‌ای خود را در بلخ سرسبز و گل‌افشان می‌بینم. باغهای پرثمر، جویهای مصفا، آواز شیرین مرغکانش ناتکرارنده، هوای بهشتی‌اش دل و جان را نوازش می‌کند، آسمان بلند و بیغبارش روح را ارتفاع می‌بخشد. در نزد دروازه و بازارها، در میدان حصارهای شهر عسکران دسته دسته گردش می‌کنند. این همه تابلوهای دل نشین به دلشان نمی‌نشیند، در سرمژه‌هایشان گرد غریبی دارند. مرغ خیالشان در هوای ملک آشنایی دیگر پر می‌زند. در دل شاعر همرو آنها درد جدایی و فراق به طغیان می‌آید، سرشتش را تکان می‌دهد. خامه به دست می‌گیرد و در روشنایی شیرگون ماهتاب بلخ می‌نویسد:

بوی جوی مولیان آید همی　　　یاد یار مهربان آید همی

خداوند سخن از میان جهان جهان نکهت و رایحه بوی جوی مولیان را می‌شمد، از هزاران فرسنگ می‌شمد. این چه نیرویی است که صحرا و دریاها، کوه و پشته‌ها را برهم می‌زند، دوری‌ها را نزدیک می‌کند، ناپیداها را پدید می‌آرد؟ آدمی‌زاده از کدام محل به درک این نیرو قادر شد؟

در شعر مردم دلبستگی به آب و زمین، خانه و در بابایی، پدر و مادر، خواهر و دادر، دهه و همسایگان بسیار پرشکوه و حیرت‌انگیز است. آنجا سر هر سطر با واژه‌های «وطن»، «دهه»، همسایه دختر، یار و برادر، پدر و مادر، جدایی، غریبی رو به رو می‌آید که این همه در مجموع زادگاه مشخص گوینده را انعکاس می‌سازند. باری شعری نوشته بودم و آنجا آمده که همچنان زرشویان از میان ریگ طلا پیدا می‌کنند، من از لابلای سروده‌های مردم «وطن» را درمی‌یابم.

چه غصه‌ای، چه انقلابی بایست به دل راه گشاید که آب دیده ریزید و با فغان گوید:

چرخا، فلکا، مرا به چرخ آوردی　　　کولاب بودم، مرا به بلخ آوردی
کولاب بودم، آب شیرین می‌خوردم　　　سرگشته مرا به آب تلخ آوردی

آب فقط در وطن گوارا است و این مفهوم عمومی نیست. وطن مشخص است، کولاب است. بوی جوی

---

* از «پیوند» چاپ شهر دوشنبه. واژه‌هایی که خاص تاجیکستان است به حروف سیاهتر چاپ شد. آینده.

مولیان هم مشخص است، بوی دیار دیگر نیست. وقتی که از ژرفنای عصر ما صدای خواجه حافظ بالا می‌شود، هر کس، من هم، افتخار فرزندی او را گرم احساس می‌کنم. شاعر قدسی زادگاه خویش را از بهشت قدسی برتر می‌داند:

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت   کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را

استاد گرانمایه میرزا ترسن‌زاده بعد طواف شیراز گفته بودند که رکناباد جویک خرد و نظرناگیری است، اما چون وطن است، از بهشت اولاتر شناخته شده است.

خلق بیهوده نگفته که «سنگ وطن از تخت سلیمان بهتر». آب رکناباد و گلگشت مصلی نیز مشخص است. حافظ مکان دیگر را ستوده است، به جز زادگاه خود را.

در نظم پیشینیان توصیف زادگاه عمیق و شناس کم اندر کم واقع می‌گردد. کمال هم از خجند یادآور می‌شود، صایب هم از تبریز و اصفهان سخن می‌گوید، اما محتوای واژهٔ «وطن» برای آنها پربارتر و پرحشمت‌تر است.

بیدل فرموده:

طفلی و دامان مادر، خوش بهشتی بوده است   تا به پای خود روان گشتیم، سرگردان شدیم

صایب آورده:

شد از فشار گردون مویم سفید و سر زد   شیری که خورده بودم در روزگار طفلی

در این دو بیت اشاره به بی‌غمی و خرمی ایام ناتکرار طفلی هست، اما با زادگاه و با درد جدایی از آن پیوسته نشده. اما در شعر مردم دردی، غصه‌ای، شادیی، فیروزیی، بدون علاقه‌مندی با محیط آشنا وجود ندارد دوبیتی یا رباعیی را می‌خوانید و همان منظره را پیش دیده می‌آرید و اگر نقاش باشید، می‌توان گیرا و حداش در لوحه جای داد. (واقعاً به ما نقاشی در کار است که در اساس سروده‌های مردم تابلوها آفریند و سرنوشت آنرا به ما جلوه دهد). به دریای این رباعی فرو می‌رویم:

کولاب غریب، دشتک کولاب غریب   بیمار شدیم، به سر نداریم طبیب
کو پدر و کو مادر، کو خویش و قریب؟   بیگانه چه داند که کجا مرد غریب!

ذکر کولاب و دشتک آن، پدر و مادر و خویش و قریب این درد و غصه را عموم تشخیص می‌دهد، یعنی، این سرگذشت یک نفر غریب است که از کی و چی جدا افتادن خود را می‌داند و خواننده هم از این آگاه است. شاید از همین رو شاعری گفته:

درد مردم را رباعی‌های مردم بازگوید   حاجتی برگفت شیادان جغدآوا ندارد

به هر حال. شاید وظیفهٔ ادبیات آن است که به همه چیز جامهٔ عمومیت پوشاند؟ شاید مشخص گرداندن لحظات تصویر محدودیتی به میان اندازد؟ و اگر چنین عمومیت بودی، شاید بیت زیرین مولای روم در همه جا، در همه دور و زمان تأثیر یکسان نداشت؟

در سفر گر روم بینی یا ختن   از دل تو کی رود حب‌الوطن؟

یا در سر این بیت «غنی» اندیشه کنیم:

بس که شد زنجیر پایم رشتهٔ حب‌الوطن   در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا

آیا مولای روم و غنی کشمیری می‌توانستند واژهٔ «وطن» را با نام مشخص زادگاه خویش عوض کنند؟ آیا با این عمر سخن خود را نمی‌کاستند؟...

... اینجا وطنی است که خون ناف در کنارش ریخته، صدایت آن جا بالا شده، گوشهایت الله‌های

مادر را شنیده، پای‌هایت خاک کوچه‌هایش را زیر کرده، در آینهٔ چشمهایت نیل آسمانش بازتاب یافته، همچنان که خواجه آب رکناباد و گلگشت مصلی را فراگرفته.

در ادبیات نوین ما واژهٔ «وطن» پیشتر و درنثر نشانی پیدا کرد. «مکتب کهنهٔ» استاد عینی اولین اثریست که وضع باطن گوینده را وابستهٔ دهه و خانهٔ پدر، وابستهٔ خویش و اقربا، یار و دوستان تجلی می‌دهد. بعداً چنین درامیزی در «یادداشتها»، «صبح جوانی ما» و دیگر آثار ادیبان پرکمال پربارتر شد. امروز نویسنده‌ای نیست که ده خود، بچگی خود، یار و دوستان ایام طفلی خود را هنگام افادهٔ اندیشه و افکار خود به نمایندگی نخواند و رشتهٔ تصویر نکشد.

در شعر مشخص گردیدن مفهوم وطن، همچنان که در ادبیات شفایی هست، بعدتر، در سالهای پنجاهم، به عمل پیوست. استاد میرزا ترسنزاده در «وادی حصار» آورده است:

خانه‌مان بود در حصار قدیم — در حصار خرابهٔ پر بیم
قلعهٔ بین دهه می استاد — دهشت آور چو هیکل جلاد

این جا تنها شناسایی با وطن شاعر است. این جا هنوز انقلاب باطن با جمله شور و شعفش به جلوه نه آمده. اما روشن است که جای دیگر نیست، زادگاه شاعر است. در شعر «مادرم» داغهای نخست دل شاعر شکوفا می‌شود:

رفتم، اززنهای پیر دهه کردم جستجو — رفته با سنگ مزار تو نمودم گفتگو

عباره‌های «زنهای پیر دهه»، «سنگ مزار مادر» محل تصویر را از عمومیت جدا می‌کند وشعر آهنگ حزن‌انگیز و محرمانه می‌گیرد.

ازمفهوم عمومی «وطن» به فهمش مشخص «زادگاه» بازگشتن بعد به میدان هنر آمدن قطبی و مستان، لایق و بازار، گلرخسار و حبیب‌الله، فیض‌الله، سعیدعلی مأمور و عسکر حکیم[1] رنگ و تابش تازه‌تر پیداکرد. اکنون هر تغییراتی که در روح و باطن گوینده رخ می‌دهد، با دهه و چشم‌هایش، با دختر همسایه و عشق اولش، با همدیاران و قسمت آنها سخت پیوسته است. قطبی می‌گوید:

دینه بود در دههٔ ما — صد پسر با نامه‌ای شد بی‌پدر

در این بیت سرنوشت یک نسل روشن تجسم یافته. پیشی نظر جنگ و خط سیاه یتیمی و خانه بردوشی بچگان نمودار می‌گردد. تصویر شاعر عمومی نیست، نشانی دارد، مکان دارد، یعنی، این همه رویداد زادگاه اوست.

بازار صابر یاد ایام طفلی می‌کند، ژرفای تصویر زادگاهش را همچون شاهد روزهای عمرش به میدان می‌کشد:

الا، ای کوچه‌های تنگ فیض‌آباد
الا، ای کلبهٔ بابایی پرباد
خس و خار سر قورغان صابر بای
دمی در گفتگو آید
که آخر کودکی‌ام را کجا کردید؟

۱ـ اسامی شاعران امروز تاجیکستان است.

برای همگان «کوچه‌های تنگ فیض آباد»، «کلبهٔ پرباد بابایی»، «قورغان صابر بای» شناس نیست. هم چنان که همه یخچ و ارمیتن، صوفیان و یکه باغ را دیده‌اند، نه همه می‌دانند که کمپیر نزاکت کیست و اپهٔ مستوره چه حال دارد. آوردن نام همسایه و دوستان ایام بچگی، نام گذر و مزارهای دهه در شعر کتابی عنصر تازه است و بیشبهه از شعر شفاهی آمده. من تو کلاً کتاب شعر مردم را می‌گشایم.

رباعی اول:

آفتاب زدی در سرک کندانی   جوره، می‌روی، روته نمی‌گردانی
دلت به مه، خاطرت جای دیگر   ای جگر سوختگیمه میریزانی

رباعی دوم:

مه خواب بودم ته چنار دوبره   بیدارشدم، نظاره ما شیر می‌بره
ساکرتهٔ گل‌گلی و با اسپ اله   دمش نزنیم، غمزه کنان می‌گذره

برای ما دانستن دهٔ کندانی یا نظاره ماه نازنین مهم نیست. مهم آن است که واقعهٔ مورد تصویر جای ظهور و عنوان دارد. باز می‌دانیم: گویندهٔ این بیتها در همان کندانی زندگی می‌کند و یا نظارهٔ ماه را می‌شناسد و دوستش می‌دارد. یعنی، گوینده تصویرگر بی‌طرف نیست. همین بی‌طرف نبودن بی‌طرفی ما را بر هم می‌زند و ما را به عالم زیبای شعر رهنمایی می‌کند. از این رو، هر وقت شعر به عالم دلربای طفلی و محیط بی‌آلایش زادگاه در آمیزد، بسیار گرم و مهرانگیز به روی دفتر می‌آید. گوش حرف و هجا پر از آهنگ و چشمه سار، شش واژه‌ها سرشار هوای عطرآگین کوهسار، دامان عباره‌ها لبریز گوهر پند و حکمت مو سفیدان روزگار می‌گردد. خیلی سخت است به سخنگویی که آواز بلبل را نشمیده است دوشیدن شیر گاو را در ساغو ندیده است. آری، خیلی سخت است، اگر کوچهٔ بچگی را از یاد برد است، اگر یار بچگی را نمی‌شناسد، اگر از روزگار طفلی خاطره‌ای توشهٔ عمرش نیست.

تا آن که بچگان من به وایه برسند، چند ره منزل خود را دیگر کرده‌ام. آنها کوچهٔ بچگی خود را یا ندارند و این قسمت اکثر زادگان شهر است.

شاید، از همین رو، از شهرهای بزرگ ما شاعران شایسته‌ای به میدان ادبیات نمی‌آیند و اگر آمده‌اند کم شمارند؟

دوست گرامی من، رئیس کلخوز ناحیهٔ شهر توس چاری میرزا باری گفت:

کار ما با آنهایی که از دیگر ناحیه‌ها مهاجر شده‌اند، آسان است. به آنها فرق ندارد که از کجا زمین می‌گیرند. می‌روند و خانه و در می‌سازند، زندگی می‌کنند. اما مسئلهٔ مردم ته‌جایی سخت است. از خانهٔ ماماییاش یک قدم کنارتر زمین جدا کنیم، نمی‌رود.

چه حکمتی! در زندگی ادبی و نیز شعر مهاجر هست، شعر ته‌جایی هست و به گویندگان خ... بسیار شباهت دارند...

فارسی عالی جناب، شعر عالی جناب

مهتاب مکی با محمد جان شکوراف عضو فرهنگستان علوم تاجیکستان و مؤ... فرهنگ تاجیکی (هشتاد هزار واژه‌ای) مصاحبه‌ای کرده است که در مجلهٔ کلکک (ش... ۳۳/۳۲) چاپ شده است. عباراتی از آن که می‌تواند موضوعاً و لفظاً مورد توجه باش... اجازهٔ گردانندگان فرهنگمند «کلک»، درینجا آورده می‌شود:

ـ معلمی که کورسواد بود شاگردانش از وی هم کورسوادتر شدند... بنابرین ما کورسواد هس...

ـ در این شرایط البته زبان دانستن، زبان را به خوبی از خودکردن، نازکیهای سخن را پی بردن

میسر نمی‌شود.
ـ دست ما از زمین و آسمان کنده شد. از گذشته، از سرچشمه‌های خود دور رفتیم، از آغاز گاهها کنده شدیم.
ـ ما یک شعار داشتیم و می‌گفتیم تاریخ انسانیت اکنون شروع می‌شود، از جامعهٔ سوسیالیستی شروع می‌شود. آنچه بوده به تاریخ ربط ندارد. از تاریخ بیرون است... این گونه شعارها حافظهٔ خلق را از گذشته محروم کردند. یاد تاریخی سترده شد.
ـ زبان تاجیکی از حیات جامعه بیرون رانده شده است. زبان تاجیکی در اداره‌ها و مؤسسات رواج دارد. به زبان تاجیکی نوشته نمی‌کنند.
ـ من به چشم خود دیدم که در ایران زبان فارسی همه جا حکمران است. زبان طبیعی، زبان عالی جناب. به هرکجا که می‌روید فارسی تاب می‌شنوید. فارسی عالی جناب.
ـ ما وقتی که به جلسه می‌رویم و روی منبر (صندلی) می‌رویم سخن گفته نمی‌توانیم. ما عادت داریم از روی نوشته می‌خوانیم. آن نوشته هم کورسوادانه است.
ـ من سی سال پیش ازین با شاعر شهیرمان میرزا تورسون‌زاده صحبت کرده بودم... من از استاد سؤال کردم چه فکر می‌کنید. شعر شما در تاجیکستان آینده دارد یا نه؟ باید بگویم میرزا تورسون‌زاده شعرهای بسیار عالی جناب می‌سرود و... تورسون‌زاده گفت زبان تاجیکی نیست می‌شود.
من گفتم اگر شما می‌دانید که زبان تاجیکی نیست می‌شود... چرا به تاجیکی شعر می‌گوئید.
گفت شعر می‌گویم برای این که به هرحال زبان فارسی در ایران و افغانستان باقی خواهد ماند.

سلام و پیام بینهایت

خدمت دوست گرامی جناب آقای ایرج افشار رسیده باد که یک نسخه از مجلهٔ آینده شماره‌های ۱-۴ و ۵-۸ که لطفاً فرستاده بودند گرفتم. از لطف شما سرم به آسمان رسید. خیلی متشکرم.
چندی است که ما در تاجیکستان مجلهٔ آینده را می‌دانیم و بنده همیشه از پی جستن شماره‌های نو آن بودم، ولی دریافت آنها کم میسر می‌شد. زمانه چنان بود که با کشورهای دگر خصوصاً با ملت‌های هم خون و هم زبان خود رابطه برقرار کردن ما تاجیکان منع بود. پای و دست ما را از زمین و آسمان کنده می‌داشتند تا معلق بمانیم از تکیه‌گاه محروم باشیم، به تنهائی به غریبی و بیکسی ره گم کرده از سرگه و سرچشمه‌های هستی معنوی خود هرچه دورتر بیفتیم. شکر که امروز وضع دیگر و بسیار مانع‌ها برطرف گردیده، برای گسترش رابطهٔ ما با ایران کم‌کم شرائط فراهم می‌آید. از جمله بعضی روزنامه و مجله‌های ایران اکنون منتظماً می‌رسند. به سوی ما راه یافتن نشریه‌های ایران و مجله‌هائی چون آینده کامیابی مهمی است که برای بیداری ملت تاجیک، برای سرنوشت تاریخی خود را معین کردن وی زیاده ضرور است.
آنچه دربارهٔ تاریخ خلق‌های ایرانی‌نژاد دربارهٔ زبان و ادبیات فارسی در این نشریه‌ها چاپ می‌شود برای خودشناسی اجتماعی و معنوی و خودآگاهی ملی تاجیکان آسیای میانه اهمیت بزرگ خواهد داشت.
بخصوص مقالاتی که دربارهٔ تاجیکان آسیای میانه و افغانستان، دربارهٔ زبان فارسی این کشورها در مجلهٔ آینده به طبع رسیده است جالب دقت است. شک نیست که آنچه درنشریه‌های ایران دربارهٔ تاجیکان درج می‌گردد اهمیت جداگانه دارد. مردم ایران باید بدانند که تاجیکان چه ملتی بوده امروز به چه حالند. ما باید یکدیگر را بدانیم. من بعد باز از هم بیخبر و دور ماندن ما گناهی عظیم، گناهی خواهد بود که تاریخ دیگر بر ما نخواهد بخشید.
از این رو باعث خوشنودی است که نشریه‌های تاجیکستان حالا پیوسته چیزی دربارهٔ ایران و

افغانستان چاپ می‌کنند و اثرهای نویسندگان و دانشمندان معاصر ایران را منتظماً به نشر می‌رسانند. دل می‌خواهد که نشریه‌های ایران هم راجع به تاجیکان، تاریخ هنر و زبان فارسی آنها مقاله‌هائی به چاپ دهند.

نه تنها ادبیات معاصر تاجیکی بلکه ادبیات تاجیکی قرن‌های شانزده و هفده و هژده و نوزده را بیشتر به دسترس ادبدوستان کشور خود بگذارند. تاریخ تاجیکان یک جزء تاریخ ایران است، آنچه اکنون زبان تاجیکی و ادبیات تاجیکی می‌نامیم ماهیتاً زبان فارسی و ادبیات فارسی است. ما به تقاضای شرائط سیاسی چندگاهی مجبور شدیم که زبان خود را زبان تاجیکی و ادبیات خود را ادبیات تاجیکی بنامیم. اکنون باز امکان داریم آنرا به نام اصلی خودش به زبان آریم، یا بهتر آن که زبان فارسی تاجیکی و ادبیات فارسی تاجیکی نامرد کنیم. در هرحال بر این که زبان و ادبیات ما شاخ بزرگی ازدرخت تنومند زبان و ادبیات فارسی است شک نیست. پس مردم ایران از این زبان و این ادبیات از ویژگی‌های آن باید آگاهی داشته باشند، یعنی لازم است که نمونه‌های آن در نشریه‌های ایران هرچه بیشتر جای داده شود.

بنده حالا نیت دارم مقاله‌ای نویسم و کوششی پیش گیرم که سبب‌های تاریخی پیدایش اصطلاحاتی از قبیل زبان تاجیکی و ادبیات تاجیکی به جای زبان فارسی و ادبیات فارسی ایضاح شود. اگر نوشتن چنین مقاله‌ای میسر گردد شاید به خدمت شما آقای گرامی بفرستم تا که به دعوت شما که فرموده‌اید «از دریافت مقاله‌هائی برای درج در مجله بسیار شاد خواهم شد» پاسخ گفته باشم. برای این دعوت به جان منت پذیرم.

طبق درخواست جناب شما کتاب خود راکه «زبان ما هستی ما است» نام دارد به خدمت فرستادم. در مقاله‌های این کتاب از وضع امروزهٔ زبان فارسی تاجیکی، از تنزل کلی آن و سبب‌های این تنزل سخن رفته است. بعضی از این مقاله‌ها باعث مقام رسمی دولتی یافتن زبان فارسی تاجیکی در کشور ما گردیده بودند. گمان می‌رود که چندی از این مقاله‌ها درنظر دوستان ایرانی جالب خواهند آمد.

با احترام تمام

آکادمیسین

محمدجان شکوری (شکوراف)

آینده

در سراسر نامهٔ جناب محمد جان شکوری نکته‌های ژرف که حکایت از همدلی و همزبانی دارد نهفته و درج آن برای مجلهٔ آینده موجب سراواری شده است.

شعرهایی از تاجیکستان

در بند ار ایران

ز اشکم جادهٔ صد عصره‌یم، ای میهن، ای میهن،
به دیدار تو آخر آمدم، ای میهن، ای میهن!

*

من گمنام با نام تو عمری زندگی کردم،
طلسمم بود نامت هر قدم، ای میهن، ای میهن!

*

محبت در جدایی، مهر در چشم است می‌گویند،
نشد نی مهر و نی عشق تو کم، ای میهن، ای میهن!
*
در اینجا خواهری دارم که ده صد ساله پیش از این
جدا گشتم از او با چشم نم ای میهن، ای میهن!
*
نَغُنجد در کمال من سلام من، همه جسمم،
سلام است و کلام است و الم، ای میهن، ای میهن!
*
مرا مهر فریدون یا که خود فریاد خون آورد،
کجا شد داریوش و تخت جم، ای میهن، ای میهن!
*
مرا باری نکردی یاد در ملک جدایی‌ها،
چو یعقوبی که شد غمخوار غم ای میهن، ای میهن!
*
چرا فرزندهایت بیسرابان و پریشانند؟
کی آب رفته می‌آید به هم، ای میهن، ای میهن؟
*
گرانی کرد بارم ماند اندر شهرهٔ تاریخ
سمرقند و بخارا، مرو هم، ای میهن، ای میهن!
*
به جام دوستگانی آب جوی مولیان دارم،
بکن از آب رکن‌آباد ضم، ای میهن، ای میهن!
*
همان ترق جدایی‌ها که از شمشیر ناحق ماند،
کنون پرگشته است از درد و غم، ای میهن، ای میهن!
*
بیندازم، وجودم را که با یک پارهٔ جسمت،
ترا من وصل بنمایم به هم، ای میهن، ای میهن!

کمال نصرالله

گهواره

مادرم گویا که از بال و پرم آگاه بود،
روز اول دید ـ چشم من به سوی ماه بود.
بسته در گهوارهٔ چوبین مرا او ماهها
گویی با این پایبند و خانه بر دوشم نمود.
*

با وجود این رهایی یافتم من از زمین،
با ره آتشفشان شمس اکنون می‌پرم،
لیک هرجا بر من و در بدِ کوه آید سؤال:
ازچه رو از سنگ نی، ازچوب بود گهواره‌ام؟

*

کاروان سالها رفتند و اندر موی سر
ماند خاکستر
کنون فهمیده‌ام اسرار او:
مهد ما راگر ز خارا سنگ هم می‌ساختند،
آب می‌شد، آب آن از ناله‌های زار او.

قطبی کرام

روزگاران بلند

کشته‌ها سر می‌کشد از کشتزاران بلند
زندگی سر می‌کشد تا کوهساران بلند
مردمان در دشتها تا دامن زرطشتها
عزت ما ـ همّت این خاکساران بلند

*

اتفاق بحر و دریای فلک این جا یکی است
نیک بادا، روز تو، ای روزگاران بلند
شعلهٔ خورشید می‌ریزد ز طشت نیلگون
می‌زنم خود را به زیر آبشاران بلند
سرهٔ سر توام، ای خاک، ای دهقان پاک
بخش بر عمرم ثمر از آب باران بلند

مؤمن قناعت

شعر فارسی قرن پنجم

ازخواجه ابوالقاسم برزهی درگذشتهٔ سال ۴۸۸:

خراج ازمن نخواهد هیچ بندار / مگـر آن کس کـه بـاشد...
چه باشد گرنباشد خز و دیبا / کی زین پس می‌بدرانند قفا را

در نسخهٔ خطی نحو ابوجعفر محمدکوفی مقری آمده است.

(فهرست آستان قدس رضوی ۱۲: ۴۷۵)

شعرهائی از افغانستان و پاکستان

در به دری

با من فلک کینه‌ور ار خیره‌سری کرد
با پاکدل ار بیخردی کینه‌وری کرد
این حیله‌گر بدگهر خیره سر از کین
با هر هنر زشت به من بی‌هنری کرد
آن راکه اسارت نپذیرفت ز اغیار
محکوم به آوارگی و در به دری کرد
قدرگهر پاک خود ار خود نشناسیم
ازغیرچه نالیم اگر بدگهری کرد
در رهگذر سیل زدم خیمه و خُفتم
تا حادثه بیدارم ازین بیخبری کرد
گربی‌پدری کردگروهی نه عجیب است
حیزک،نه‌شگفت‌است،اگرناپسری کرد
محروم نگردید کس از اجر عبادت
با نخوت وناموس اگر خودنگری کرد
نازم‌به‌دیاری‌که‌درآن‌طفل و زن‌ومرد
ازسینه سپرکرد وز دل جانسپری کرد
برآنکه غزاکرد و شهید است مگرئید
کو راه کرامت به شهامت سپری کرد
این خاک شهیداست، ببوسید و بنازید
گرئیدبرآن‌کس‌که‌برآن نوحه‌گری کرد
خاک ره آن مردرهی شو که زهمت
آهنگ بزرگی زره خودگذری کرد
آنکو نظرش ژرف، معانی نتوان دید
بر هرچه نظر کرد به کوته‌نظری کرد
هرگز نهراسید ز هول دل شبها
پژواک توکل به دعای سحری کرد

عبدالرحمن پژواک (افغانی)

قلمرو زبان فارسی

مژده ای داده به من بادبهاری که ز راه / کاروان گل صد رنگ به صحرا آید
می‌وزد باد فرح‌بخش، دل‌انگیز امروز / این‌مگر ازطرف بلخ وبخارا آید
تاشکند از رخ تابنده برافکنده نقاب / جلوه‌اش در نظر دهر فریبا آید
پر شود کام همه مردم لاهور ز قند / خبری خوش زسمرقند چو اینجا آید
نفس بادصبا مشک فشان است آری / ازختا وختن آن آهوی رعنا آید
کاشغر ازنظر حسن و صفا کاشمرست / آبش ازچشمه چو آیینه مصفا آید
شهر باکو همه رخشنده بود چون تبریز / نور آن هردو زیک آذر رخشا آید
از سرشوق بیایم به تو ای عشق آباد / همچو پروانه که سوی گل زیبا آید
محل آزادی کشمیر هم آرد قمری / آن چه نامد به کف امروز به فردا آید

محمد اکرم (اکرام) پاکستانی
استاد فارسی دانشگاه لاهور

عید مبارک

به دشت و دمن لاله و گل دمید / بهار آمد و روز عید سعید
بگیریم جام محبت که باز / جهان را جمال و جوانی رسید

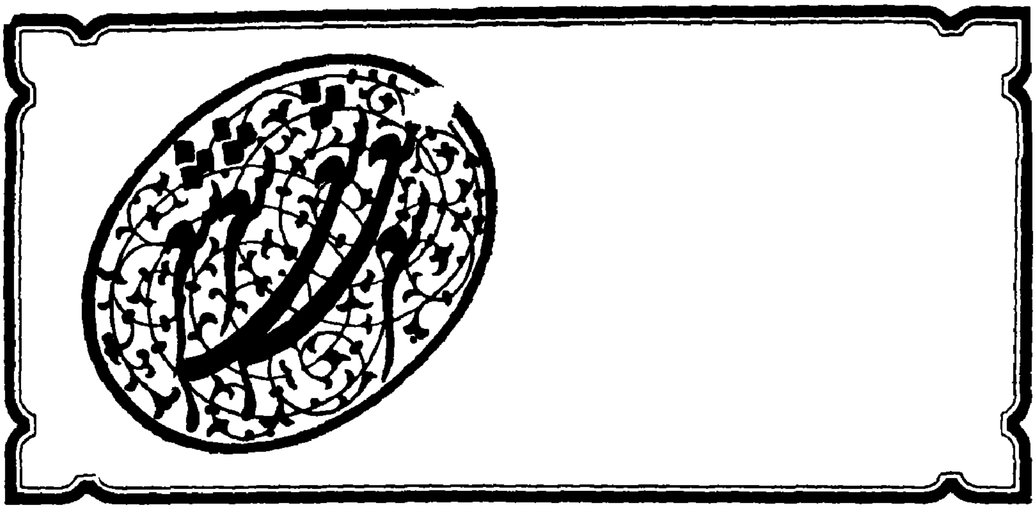
دکتر سید محمد اکرم
لاهور — ۱۴۱۳ ه‌ق

12/3/93

جور نویسنده

«به فضل خدا و مرحمت حلم و حوصله کتاب تمام شد و از جور نویسنده رهیدیم. فی ۱۱ محرم ۱۳۱۹».

این عبارت درپایان کتاب «چرا؟» به این جهت، که نگارش مرحومان میرزا محمدحسین فروغی (ذکاءالملک) و ترجمهٔ میرزاکاظم شیمی و میرزا محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) است از جانب مطبعه افزوده و چاپ شده است.



با تُهمتِ عشق سرخوشانیم!

آن موی سیاه کهربائی
شب ماند و هاله‌ای طلائی

در فصلِ نگاهِ تو، شکفتم
یک باغ، بهارِ آشنائی

ای کاش! نداشت این شبِ بخت
آن صبحدم، بَدِ جدائی

با تو به قفس، اسیری‌ام خوش!
ارزانیِ دیگران، رهائی

اندامِ تو جامِ باده کرده است:
تا مست کُند جدا، جدائی

این خندهٔ من مَبین که گریه است
برشام غریب کو؟ کجائی!؟

دانم که مُدام، روزگاران
ماند، نه تو مانی و نه مائی!

آئی اگر آن دَمِ پسین، بار
از عُمر کم دَمی، گدائی

غم، مائدهٔ خوشِ بهشتی است
گر سفرهٔ همدلی گشائی

با تُهمتِ عشق، سرخوشانیم
رسوائی و عشق هم، دوتائی!

مهتاب بتاند و نتابد
تو ماهچراغِ این سرائی

جان، جامهٔ عشق پیرهن کرد...
تو بر تنِ عشق هم قبائی

بشکوه درختِ کوهسارم
هرشاخه، غرورِ دیرپائی

پیرانه، جوانه می‌زند عشق
وَه! گاهِ خزان، بهار زائی!

پرویز خائفی

لعبت دنیا

روز و شب کوبم دَرِ طاعات را
من بخوانم قاضی الحاجات را

لیک من هرچه همی کوبم به در
ناید ازآن سوی در اصلا خبر

می‌کنم من هرچه فریاد و ندا
در جوابم ناید از جائی صدا

هرچه می‌گویم منم، بیگانه نیست
سرپناه من بجز این خانه نیست

لیک از آن‌سو نمی‌آید جواب
صاحب خانه مگر رفته به خواب

آنکه با آن فرّ و جاه وطنطنه
نیست اندر شأن او نوم و سِنه

هرچه می‌کوبم دَرِ توحید را
می‌نیابم پرتو امّید را

بندگی کردم بسی معبود را
تا بیابم کعبهٔ مقصود را

با هـزاران اشتیـاق و ذوق وشور
مـن بدینجـا آمـدم از راه دور
چـون رسـیدم بـر دَرِ آن بـارگاه
مـی نـدادنـم در آن درگـاه راه
گـفتم ازکـارم گشـاید اوگـره
گفت چون «لاتـقنطوا من رحـمته»
خسـته شـد پای جهان پیمای من
ره نـبردم هـیچ سـو ای وای مـن
عـاقبت مـن خسته جان و ناتوان
جـان سـپردم بـر دَرِ آن آستـان
چـون فـرو بندد دَرِ رحمت خدا
کـی گشـاید نـاله و زاری مـا
انـدرآن دربـار مـا را بـار نیست
بـار مـا را انـدران در، بـارنیست
کـیستم آلوده‌ای غـرق گنـاه
سـاکتِ سـرگشتهٔ گـم کـرده راه
راه پیمـائی ز ره وامـانده‌ام
بـی سـرانجامی ز هـرجا رانـده‌ام
مـن دریـن صحرای غم سرگشته‌ام
هـمچو مرغی آشیان گـم گشته‌ام
چـون فـروبندد دری را روزگـار
نـاله و زاری نـمی‌آید بـه کـار
گـریهٔ نـیمه شب و آه سـحر
در دل گـردون کجـا دارد اثـر

* * *

لُـعبت دنیـا دلی دارد ز سـنگ
گرچه دارد ظاهری پر آب و رنگ
بین ما و غیب سدّی حائل است
راه بردن آن سوی سدّ مشکل است
کـاش داستم پس دیـوار کـیست
مـاورای پـردهٔ اسـرار کـیست
چـیست آیـا در ورای کـائنات
کـیست گـرداننـدهٔ این ممکنات
آه از ایـن حـال وحشت زای مـن
بدتر از امـروز مـن فـردای من
پیش چشم من جهان تـاریک شد
چونکه روز مرگ من نزدیک شد
مـر مـراآید همی درگوش جان
دمـبدم بـانگ درای کـاروان
ای مـؤید حـیر و عـزم راه کـن
لب فـروبند و سـخن کوتـاه کـن
بـایدت رفـتن ازیـن منزل برون
روبـخوان انـاالیـه راجـعون

علی مؤید ثابتی

شور حنابندان

پیش، دستِ حود سردم؛ زانکه دل سامان نداشت
هـیچکس از لانـهٔ زنبور، اطمینـان نـداشت
سدر مـی‌افگند بی‌نوبت به دامانِ زمین
آسمان، یک پلک اشک از اختران پنهان نداشت
آب و خاکم گشت دست افرارِ وحشترای عمر
سر به سر می‌سوخت شمعِ دِل، ولی ایوان نداشت
ار بـرای تـربتِ گمگشتگـانِ راه عشـق
خاک، پهلو را تهی می‌کرد اگر، فرمان نداشت
با پریدنهای هر پلکی، به منزل مـی‌رسید
این حباب کم نفس، ازبـاد اطمینـان نـداشت
وامـدارِ راد و بـومِ خـویشم از بینـا دلی
نامبارک بود هر لوحی که این عنوان نداشت
گرچه سرسری، سپیدی در میان داری، که دید
سروِ آتش پا، به گردِ خود، بلاگردان نداشت؟
دل، کدامین روز، یادت را، بعل انـدر بغل
تو به تو، چون جنگلِ سرخِ انارستان نداشت؟
نحلِ آرادی درونِ شیشه بی‌رشد است رشـد
کاشکی این نطفه از خونِ ریشه در گلدان نداشت
وعدهٔ زیـتون، سیه کـرده‌ست چشـم منتظر
جز کبودین حامه، آن ناآشنا مهمان نـداشت
آستـانوبس حـرم را، کـام باشد، کسّ نـدید
گردِ نعلینی بزیر پای خـود، سلطـان نـداشت

چند روزِ عمر بی‌حاصل نماند از عاشقی	سورِ ماتم داشت گر شورِ حنابندان نداشت
خوابِ بحر آشفته کی گردد ز موج سست پی؟	رود اگر در رهگذارِ خود، سرِ طغیان نداشت
کارِ مرداب است «رحمت» خانه برپائی، بخیز	زانکه در خوابِ سکون، ره سیلِ توفان نداشت

رحمت موسوی گیلانی

گریه

دلم بـه وسعت ابـر بهـار مـی‌گرید	به مرگ عاطفه در این دیار می‌گرید
شفق شقایق خونین دشت بیداد است	که بر بهار خزان دیده زار می‌گرید
دیار شب زدگان را سپیده پیدا نیست	سحر به ظلمت شبهای تار می‌گرید
حریق صاعقه با چشم جان من آن کرد	که چشم جان عوض صد هزار می‌گرید
بـه ریگ داغ بیابان تفته می‌ماند	دلم، اگرچه چو ابر بهار می‌گرید
در این رواق معلق صدای فاجعه را	شنده دل که چنین بیقرار می‌گرید

مرتضی ذبیحی
(اراک)

علی اکبر دهخدا

چون در شماره‌های پیش گزارشی از سابقهٔ چاپ لغتنامهٔ دهخدا درج شده بود دو قطعه شعری که دربارهٔ مرحوم دهخدا برای ما فرستاده شده است با نهایت خوشوقتی چاپ می‌شود.

آزاده‌ای سخنور و داناست دهخدا	فرزانه‌ای بزرگ و تواناست دهخدا
غوّاص بحر ژرف و کران ناپدید علم	استاد شعر فاخر وگیراست دهخدا
در نثر عامیانه و در طنز دلنشین	بنیانگذار شیوهٔ شیواست دهخدا
در خطّهٔ پژوهش و در عرصهٔ لغت	فرمانروای مطلق و یکتاست دهخدا
در صحنهٔ سیاست و در پهنهٔ نبرد	رزم آزمود آگه و بیناست دهخدا
در راستای خدمت ملیّت و زبان	فردوسی آن هنرور والاست دهخدا
سر فصلِ فخر نامهٔ ایرانِ سرفراز	سرمشق نسل روشن فرداست دهخدا
آیینهٔ تجلّی ایرانی اصیل	در پیشگاه مردم دنیاست دهخدا
تا بود، بود عاشق آزادی و وطن	زان، شهریار کشور دلهاست دهخدا
آثار و کارنامهٔ او می‌دهد صلا:	کآزاده‌ای سخنور و داناست دهخدا

حسن احمدی گیوی

* * *

فریاد، پُرگشود، چو از نایِ دهخدا	شب شد اسیرِ شِکوهٔ نانای دهخدا

مَردِ قَلَم، هراس ندارد زشب پَرَست
دستِ ستم فشرد چو، نی‌نای انقلاب
مُرغِ سحر ز زمزمهٔ چشمه، شب شنید
خشمِ خروش‌شکوه «جهانگیر» می‌شود
آب آتشی زشیشهٔ اندیشه ریختم
تبعیدی ستم بکند حو، به‌بند خصم
خورشید تابناک زبان دری دمید
تن می‌کَشَم بدوشِ قلم با زبانِ پاک
اینجا سرود خشم رهایی ز بند را
رنگی دگر گرفت «وفا» درسِ انقلاب

نور هُنر بَرآمد از انشای دهخدا
برخاست موج پَرده دِر آوای دهخدا
آواز مرگ دوست، ز غوغای دهخدا
بوسد، طنابِ دار، بِرَهمای دهخدا
در جام کام شعر زصهبای دهخدا
تن زد زغیر همتِ والای دهخدا
از پرتو کلام گُهرزای دهخدا
سر می‌نهم به خاکِ ره پای دهخدا
با خون نوشت کلکِ توانای دهخدا
فریاد پَرگشود، چو ازنای دهخدا

خلیل وفا کرمانشاهی

گل غربت

تا گل غربت نرویاند بهار از خاک جانم
با خزانت نیز خواهم ساخت، خاک بی‌خزانم
گرچه حشتی از تورا، حتی به رؤیا هم ندارم
زیر سقف آشنائیهات، می‌خواهم بمانم
بی‌گمان زیباست آزادی، ولی من چون قناری
دوست دارم در قفس باشم، که زیباتر بخوانم
درهمین ویرانه خواهم ماندو ازخاک سیاهش
شعرهایم را به آبیهای دنیا می‌رسانم
گر تو مجذوب کجاآباد دنیایی، من اما
جذبه‌ای دارم که دنیا را بدینجا می‌کشانم
نیستی شاعر که تا معنای حافظ را بدانی
ورنه بیهوده نمی‌خواندی بسوی عاقلانم
عقل یا احساس، حق با چیست؟ پیش ازرفتن ای خواب
کاش می‌شد، این حقیقت را بدانی یا بدانم

محمد علی بهمنی

کنار پنجره

مردی کنار پنجره، تنها نشسته است — مرگ بهار را به تماشا نشسته است
تا دوزد از برای شهیدان کفن به باغ — بُردی ز برف، بر تن گلها نشسته است
برزن سپید و باغ سپید و چمن سپید — سیم است یاسمن که به صحرا نشسته است؟
رنگین کمانِ برگ نهان گشته زیر برف — تا باد در کمین، پیِ یغما نشسته است
بوران، چو گرگ زوزه‌کشان می‌رسد ز راه — لرزان چو برّه، بید ز سرما نشسته است
برف است و باد و سیلی سرما و چهره‌ها — مرغان ز نغمه مانده و غوغا نشسته است
تمثیلی از جوانی بر باد رفته است — این سردی و سکوت که هرجا نشسته است
بینند درونِ آینهٔ آب، عمر را — چون رهروی، که خسته و از پا نشسته است
دیروز گرچه، چون شب یلدا بر او گذشت — امروز نیز، در غم فردا نشسته است

شوید به اشک، پیکر آمال خویش را
مردی، کنار پنجره، تنها نشسته است

محمد سیاسی
آبانماه ۱۳۶۶ ـ مریلند

یادها

مهربان من، بیا دوباره تا شبی
همچو شاخسار بیشه‌های وحشی غروب
سر به گوش یکدگر فرو کنیم،
گفت و گو کنیم.
گوش جان به های و هوی باد رهگذر.
دل رها به آبی نجیب آسمان،
تن به جاری بلور چشمه شست و شو کنیم.

□

مهربان من!

آشنای سالیان دور کودکی، بیا
تا سوار بر سمند یادها
پا به پای آهوان بادها
خاطرات خفته، روزهای رفته را،
در سکوت درّه‌ها،
روی برکه‌های انتظار دشت و همگون،
در غبار غربت غروب شهرمان
گم کنیم و باز جست و جو کنیم.

[]

مهربان من
اسب جان به دشت دور آرزو دوانده‌ام
بر سر گذر چراغ دل نشانده‌ام
آه!
از درون خواب سربی کویر پیر
جز غبار از پی غبار
کو سوار من؟ سوار روزهای انتظار!

[]

مهربان من،
گوش کن صدای تلخ شیون مرا،
من پلی شکسته پیش پای این قبیلهٔ مهاجرم،
کز هجوم سرخ رهزنان،
سوخت، هرچه دارشان، ندارشان!
کشتگاه زرد و خیمهٔ سیاه،!
عشق سرشان،
مادیان ابلق نجیب
اسبشان تفنگشان سوارشان
یاد و یادگارشان.

[]

ای مرا قبیله، قبله گاه
از پس هزار کوه فاصله
هزار راه، کوره راه
برفراز قله‌ها بر آ
و آن بلور دست نازنین،
سایه‌بان دیده کن ببین،
تا چگونه این قبیلهٔ دلیر،
بامداد آن شب سیاه زمهریر،
شرمسار غفلت از فریب سبز دوست
در هزیمتی به خدعه، ناگزیر

خونچکان و تن کشان به خاک،
برکلاف جاده‌های پرت هولناک،
رو به هیچ سوی ناکجا،
زین دیار آشنا،
کوچ می‌کند.

□

مهربان من
باورم نمی‌شود،
من چه دیر باورم
ما به روزگار انقراض وحی زاده‌ایم!؟
دیگر آن فرشتهٔ خجسته را،
با گجسته آدم ظلوم خاک، راندهٔ بهشت
ماندهٔ زمین
آیت عنایتی نمی‌رسد؟
ظلمت جهول قوم لوط را
نار خشم می‌رسد،
نور رحمتی، هدایتی نمی‌رسد؟
آه!
خشم آتش امیر بابلی ـ

باغ نسترن،
دشت یاسمن نمی‌شود.
می‌شود صلیب دار ناصری،
چو بدست مو سوی اگر،
اژدها به جان اهرمن نمی‌شود
دیگر این زمین تشنهٔ گناه،
سایه‌بان من نمی‌شود.

□

مهربان من،
روزها پی دو قرص نان،
بس که پرسه می‌زنم در ازدحام کوچه‌ها،
خسته می‌شوم،
شکسته می‌شوم.

□

مهربان من
دردهای من اگرچه بیشمار
گم شود در انزوای پوک ساقه‌های خشک،
ذات‌های ساکت برهنگی.
رسته هرزه پای جدول پیاده رو،

تکیه بر چنار پیر چار راه،
گر گرفته از لهیب تشنگی،
در صف طویل خستگی، گرسنگی.

□

مهربان من
شب چرا، مرا دگر صدا نمی‌کنی؟
من که سالهاست،
پای چشمه، زیر آن درخت
چشم در ره تو مانده‌ام
یاد آشنا نمی‌کنی؟

□

شب که از تهاجم هزار درد ناشناس،
می‌گریزم از عبوس شهر،
سر به کوه و دشت می‌نهم،
آسمان به روی من
تکّه تکّه می‌شود،
خراب می‌شود.
اخم درّه گویدم میا،
بهت قلّه گویدم برو،
صخرهٔ زمین سنگدل،
زیر پای من مذاب می‌شود،
سرآب می‌شود.

□

نازنین من،
روزگار برمدار آرزو نمانده است
آفتاب، دیگر آفتاب سال پیش نیست.
فصلها یکی شده است،
واژه‌ها ز معنی همیشگی تهی شده است.
دیگر ای عزیز جان مگو مگو!
آسمان پرستاره کو؟
ابر پاره پاره کو؟

آشنای روزهای آفتابیم
زیر این بلند بی‌ستاره، بی‌سحر
حجم علطت همیشه اضطراب،
تاول درشت التهاب،
من به خواب،
می‌برم پناه، زیر چتر مهربان زلف تو
ای همیشه آفتاب
بیشتر مرا بتاب.

عزت‌الله فولادوند

یحیی ذکاء

زبان آذری و گویش «قراونه»
در سدهٔ هشتم هجری

درنسخهٔ دستنوشتی از خاتمهٔ کتاب جامع الالحان تألیف عبدالقادر مراغی به خط مؤلف که درکتابخانهٔ نورعثمانیه به شمارهٔ ۳۶۴۴، درترکیه نگاهداری می‌شود و عکس آن توسط مرحوم مجتبی مینوی برای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران تهیه گردیده است، در مجلس سی و سوم، اشعاری به عربی، ترکی، فارسی، فهلوی و زبانهای دیگر از جمله:

- یک دوبیتی از بابا حافظ همدانی به زبان همدانی،
- چهار دوبیتی از خواجه محمد کججانی به زبان آذری،
- دو رباعی از گویندهٔ ناشناس به زبان همدانی،
- دو رباعی از گویندهٔ ناشناس به زبان مازندرانی،
- یک قطعهٔ چهار بیتی از بندار رازی،
- یک دوبیتی و تک بیتی به زبان قراونه،
- یک قطعهٔ چهاربیتی به زبان تبریزی (آذری)،
- یک قطعهٔ دیگر در سه بیت به همان زبان،
- یک رباعی عربی ازشیخ جنید و ترجمهٔ آن به شعر فارسی و ترکی و مغولی،
- یک بیت به زبان ختای (چینی)،
- یک قطعه در چهار بیت به زبان مغولی،

درج شده که همهٔ آنها، اشعار ملحون است و برای نواختن با آلات موسیقی بوده است.

ما از آن میان چهار دوبیتی خواجه محمد کججوجانی و دو قطعه به زبان تبریزی راکه همه مسلماً به زبان آذری سروده شده‌اند، با توضیحی دربارهٔ زبان «قراونه» که به نظر ما آن هم وابسته به زبان آذری است، در مجلهٔ آینده مطرح می‌کنیم و بازمانده را برای بررسی به زبان شناسان و محققان وامی‌گذاریم.[۱]

* * *

خواجه شیخ محمد کججوجانی،[۲] فرزند ابراهیم که درشعر «کجج» تخلّص می‌کرده، از دانشمندان و

۱- از دوست دانشمندگرامی آقای تقی بینش که این مأخذ را در اختیار نویسنده گذاشته‌اند، سپاسگزارم.

۲- «کججان» یا «کجوجان» که مردم تبریز آن را «کجواره» هم می‌نامند، دهی است از توابع مهرانرود در دو فرسنگی تبریز.

عارفان و شاعران و بزرگان سدهٔ هشتم هجری آذربایگان است. اوگذشته از مقام وزارت و شیخ الاسلامی تبریز، مرشد و قطب گروهی از متصوفان آذربایگان بوده و پیروانش در عالم تصوف رقیب پیروان اقطاب صفوی در اردبیل بشمار می‌رفته‌اند.

خواجه محمد کججانی در روزگار پادشاهی سلطان اویس ایلکانی (۷۵۷-۷۷۷) می‌زیست و گویا پس از مرگ سلطان، از شعرسرایی، دم درکشیده است. وی طرف توجه خاص و عام در آذربایگان بوده و منصب شیخ الاسلامی تبریز تا روزگار امیرتیمور، به نوادگان اوتعلق داشته است.[۳]

خواجه عبدالقادر مراغی، موسیقی دان و موسیقی شناس معروف آن عصر، با خواجه محمد همروزگار بوده به همین جهت چهار دوبیتی آذری از سروده‌های او در جامع‌الالحان راه یافته است چون پس از نام او «رحمة‌الله» نوشته، پیداست که این تألیف و نقل دوبیتی‌ها پس از مرگ خواجه محمد سرانجام یافته است.

دیوان «کجج» را که دارای ده هزار بیت است و در سال ۷۸۷ هـ.ق. یعنی نه سال پس از مرگ خواجه کتابت شده، مرحوم محمد علی تربیت درکتابخانهٔ راشدافندی در استانبول دیده و در شرح حال شیخ محمد کججی در دانشمندان آذربایجان یاد کرده است.[۴]

ما نمی‌دانیم، آیا این دوبیتیها در دیوان کجج نیز ثبت شده است یا نه؟ و چون فعلاً به متن دیوان دسترسی نیست، با همهٔ دشواری فراوان که در بازخوانی و کشف صورت و معنای واژه‌های آذری هست، آنها را به همان صورتی که نوشته شده‌اند معرفی کرده، معنی و مضمون برخی از آنها را تا آنجا که می‌توان، بیان می‌کنیم تا با انتشار و در دسترس قرارگرفتن آنها، پژوهندگانی که به این گونه مسائل علاقه‌مندند، به تدریج صورت صحیح و معنای دقیق آنها را بدست آرند.

نخستین دوبیتی

بَـرانیـمَره دَوُمْ بَش کُـوی دامـان	سَرزَنُشَمْ کَرُنَدْ وی نـنگ و نـامان
از آن ترسُم که ایـن سـودا نمـانی	من‌این‌سودا خوشی،مه‌سرمه سامان

معنای برخی واژه‌ها:

«برانیمره» = برانی مرا، «وی» = بی، «کرند» = کنند، «نمانی» = نماند.

معنای مضمون دوبیتی:

توکه مرا از پیش خود می‌رانی به دامان کوی (شاید کوه) پناه می‌برم و بی‌ننگ و نامان بـد دیوانگیم سرزنشم می‌کنند از آن می‌ترسم که این سودا در سر من فرو نشیند، زیرا من با این سودا خوش گو سرو سامان باشد.

دوبیتی دوم

مُرد ریگه گهان مُسَدْ (؟) اَغ وَسانَه	خـرَم آنــی کـه داذُش واسـتـانه
سلف آنـی کـه شَـوَ در راه یـزدان	تلف آنی که پس از مرگش بمـانه

معنای واژه‌ها:

۳- سخنوران آذربایجان، عزیز دولت آبادی، ج ۲، ص ۶۲۸. (عکس وقصاید او را در فرهنگ ایران زمین چاپ کرده‌ام. افشار)

۴- دانشمندان آذربایجان، ص ۲۸۹

«مرد ریگ» = میراث، جیفه، «گهان» = جهان، «مسد (؟)» = ؟، «اَج» = از، «وسانه» = کافی و بسنده، نی = نیه، نیست، «آنی» = (با یاء مجهول) انست، «واستانه» = بازمی‌ستاند، بازمی‌گیرد، «شَوَ» = شود، برود.

معنای مضمون دوبیتی:

میراث جهان از برای... کافی نیست. از آن خوشم که هرچه راکه داده، دوباره پس می‌گیرد. سَلَف آنست که پیشاپیش دراه خدا به آن جهان فرستاده شود. تلف آنست که پس از مرگ ازکسی باقی بماند.

دوبیتی سوم:

همه کیژی نَهَنذ خَشتی بَه خَشتی بَنا اَج چُوکَه دست کیژی وَ نیژه
همه پیغمبران خوبی و چوکی محمد مصطفی کیژی و نیژه

معنی واژه‌ها:

«کیژی» = کسی (در المعجم فی معاییر اشعار العجم به صورت کیج آمده است)، «نَهَند» = بگذارند، «بَنا» = بنّا، «اج» = از، «چوکه» = خوب یا چابک، «ونیژه» = ازسیاق مضمون رباعی شاید بتوان معنای برگزیده و ویژه را بر آن فرض کرد. «چوکی» (با یاء مجهول) = خوبست یا نیکند (این واژه صورتی از چاق (چاقی دماغ) و چاکه بمعنی خوب خوش در زبان تبریزیها وکردهاست).

معنای مضمون دوبیتی:

همه خشتی بر روی خشتی می‌گذارند ولی بنّا با چیره‌دستی (یا خوش دستی) شخص دیگری است. همه پیغمبران مردمانی خوب و نیکند ولی محمد مصطفی (ص) شخصیت خاصی است.

دوبیتی چهارم:

سَرِ داج سروران سَر با همیشه نام نیکُز بَدَفتَز با همیشه
اَنَنْ کی نیز پَزجا خِرمَنُن با(د) همه نَرگاو و جَرجَز با همیشه

معنی واژه‌ها:

«داج» = مُهر خرمن، دَج، وقتی خرمن راکوبیده باد دادند و دانه‌های گندم را رویهم کوپه کرده بشکل مخروط درمی‌آورند و مباشر یاکدخدا با یک قالب چوبی نقش دار، پیرامون و روی گندم‌ها را مهر می‌زند که تا موقع حمل آنها به انبار، دست نخورد. این قالب و مهر را در زبان آذربایجان «دَج»، و «دَژ» می‌گویند و «داج» صورت کهن تر آنست و شاید با واژهٔ «داغ» همریشه باشد. هم اکنون واژهٔ دَج در زبان مردم تبریز بکار می‌رود مثلاً میوه یا شیرینی راکه در ظرف رویهم می‌چینند اگرکسی بخواهد از آن بردارد می‌گویند: دَجَش را بهم مزن. یعنی بگذار همچنان در شکل و قالبش بماند.

«سر» = افزون یا اضافه ازاین اصطلاح در فارسی «برسری» داریم که درمتون کهن و اشعار بمعنای افزون و اضافه بر آن، بکار می‌رود: «نیکُز» = نیکَت (ضمیر «ت» در زبان آذری به «ز» تبدیل می‌شود و از خصوصیات زبان آذری و تالشی است).

«اَنَنْ» = از آنگاه، از آن هنگام، «کی» = «که»، که موصول در آذری و زبان کنونی آذربایگانیان مانند متون کهن فارسی، همواره «کی» گفته و نوشته می‌شود.

«نیر» = جُغ، یوغ، جوغ، چوبی که بر گردن گاوها می‌گذارند برای شخم زدن با گاوآهن. در کردی نیز یوغ را «نیر» می‌نامند.

«پرجا» = برجا، برقرار. «با» - باشد، «خِرمَنْن» = خرمنان (خرمنها)، «نرگاو» = «گاونر»، «جَرجَر» خرمنکوب، برای کوبیدن خرمن و جداکردن دانه‌های گندم و جو، از خوشه و کاه، روستائیان آذربایگ و جاهای دیگر، خرمن کوبی از چوب و تخته می‌سازند، بدین شکل که تنهٔ درخت استوانه‌یی شکلی را اندازهٔ دو متر می‌گیرند و دورادور تنه آن را با تیغه‌های آهنی بشکل بیلچه‌های کوچک دستی، جابه می‌کوبند و سر آنها را تیز می‌کنند که ساقه‌های گندم را بریده خرد کند، این استوانه را برمحوری می‌بند و بر روی آن نیمکتی چوبی سوار می‌کنند و هنگام کوبیدن خرمن برای سنگین شدن آن، دو نفر بر رو آن می‌نشینند و آن را با گاو و اسب و خر، دایره‌وار بر روی گندمها، می‌چرخانند، چون این دستگ ابتدایی، بر اثر سایش چوبها بهم، صدای جَرجَر یا جیرجیر از خود درمی‌آورد، از اینرو آن را آذربایگان، «جَرجَر» یا «جَنجَل» می‌نامند. نوع دیگر آن را که تنها از سه قطعه تخته تشکیل می‌یابد و زیر تخته‌ها، تکه‌هایی از سنگ چخماق تیز، نصب می‌کنند و بر روی ساقه و خوشه‌ها می‌لغزانند، «وَ می‌نامند.

معنای مضمون دوبیتی:

سَرکوپه یا «داخ» سروران همیشه افزون باد. نام نیکت همواره بر دفتر روزگار باقی بماند، از نوع بستن همه جا پر از خرمنها باشد، همه پر از گاو نر و خرمن کوب باشد.

دو قطعه به زبان تبریزی:

روُرَم پـوئ بـجولان	تـو گـو بـمَنْ وُزار وه
وی خود شدیم بدامش	هـــیزا اوُ ورار وه
دستش کَـواةْ و وانـمه	وَ شرِ زُیُشَم خوشکاوه
واشَم که دست و وگیر	می بَشی سَرُم جو واروه

«رورم» رودم، پسرم، فرزندم، «پویَ» = می‌پوید، پویه می‌کند.

مضمون دو بیت اول احتمالاً چنین است:

پسرم در جولانگاه پویه می‌کند، تو بگو به من گذر کند، بیخود به دامش گرفتار شدیم و خواهش برآورده شد. از دوست دیگر چیزی دستگیرمان نشد. این قطعه به جهت کاربردن واژهٔ «رورم» مسلـ زبان تبریزیست، زیرا حسن زهاب تبریزی (درگذشته بسال ۸۳۵ هـ .ق.) در نفرین اسکندر بـ قرایوسف قراقویونلو می‌گوید: «اسکندر» رورُم کُشتی، روت کُشاد، یعنی: اسکندر پسرم را کشـ پسرت ترا بکشد. می‌دانیم که اسکندر بدست پسرش قباد کشته شد.

قطعهٔ دوم به زبان تبریزی:

وَش جان‌نُرمِ آن سروکش ادونُه بلا بَزِن	وَآبش اُیشِن مُیلِن هردل کـه بـلاوَرزن
یامان‌نه‌اَزَلْ پُوشی جُمخی‌که‌مبارک با(د)	کِش‌دوخْتن‌ازعِشقِتْ‌شَزْوایَه‌دَری وَرزُن
از بـازَنکِ طـاسَش بِـهَنْ طَـبَقْ کـامِمْ	سَطلِ بِکَممْ اور واتِروُکِمْ اتش بَـرزِنْ

تا آنکه واژه‌هایی از این قطعه قابل خواندن و معنا کردنست، لیک اکنون از این کار صرف نظ تا سپس صورت و معنای کامل و دقیق آن ارائه گردد.

* * *

زبان قراونه

چنانکه پیشتر از این گفته شد، در این نسخهٔ خطی، یک رباعی و تک بیتی با عنوان «زبان قراونه» که «قزاونه» هم می‌توان خواند ثبت شده است. چون زبان رباعی و تک بیت، تا آنجاکه می‌دانیم با زبان قزوینی‌ها، تفاوت بسیار دارد، از اینرو گمان می‌بریم عنوان «قراونه» برای آن درست‌تر باشد، زیرا در کتاب صفوةالصّفا در داستانی، از این محل نام برده شده و نوشته است:

«مولینا محیّ‌الدین گفت: چون شیخ (صفی) از سلطانیه می‌آمد، به خیل قراونیان رسید، سه روزش آنجا به دعوت بازداشتند و بسیاری گاو گوسفند بکشتند و دعوتی شگرف کردند، شیخ فرمود که هیچ کس دست به سفره دراز مکنید و چیزی مخورید. اصحاب نخوردند، چون به پرده لیز رسیدند سه روز چیزی نخورده و گرسنه بودند.»[۵]

به گمان ما علت اینکه شیخ مریدان و اصحاب خود را از خوردن غذا و نان قراونیان بازداشته بود، اینست که آنان با همهٔ این که از هزاره‌های تاجیک (ایرانی) بودند، چون خدمت دولت جابر مغول می‌کردند، لقمه‌شان از نظر شیخ صفی حرام بود و این نظر را حکایت بعدی که علناً آنان را «هزاره قراوُنه» نامیده، تأیید می‌کند:

«پیرمحمد گرمرودی گوید ماما نامی از امرای لشکر هزارهٔ قراوُنه بود گفت: در زمان پادشاه ابوسعید به لشکر رفته بودیم و چون مدت به تطویل کشید، زوادهٔ[۶] ما به آخر رسید و مجموع لشکریان گرسنه بودند وبعضی از لشکریان رگ اسبان می‌زدند و خون می‌خوردند، مرا سه قروت کشک بود، آن روز آن را تناول کردم...»[۷]

در جای دیگر از مردی با عبارت: «محمد نامی از هزارهٔ قراونه گفت...» یاد شده است.[۸]

از آنجاکه شیخ صفی در بازگشت از سلطانیه به اردبیل، به روستای قراونه رسیده بود، نویسنده در این مسیر به جستجو پرداخته، خوشبختانه محل این روستا راکه هنوز موجود است یافتم و معلوم شد «قراونه» (qarâvone) دهی است از دهستان اوجان، بخش بستان آباد، شهرستان تبریز، که یک کیلومتر و نیم از جادهٔ میانه ـ تبریز فاصله دارد و در نزدیکی بستان آباد و دوراهی اردبیل و تبریز است.[۹]

چنین پیداست که این روستا در قدیم بسیار بزرگتر و مهم‌تر از این و محل نشیمن هزارهٔ[۱۰] تاجیک قراونه بوده و آنان به زبانی نزدیک به زبان آذری سخن می‌گفته‌اند و این دوبیتی و تک بیتی که عبدالقادر مراغی درکتابش ضبط کرده است بخوبی ماهیت زبان و نژاد مردم قراونه را روشن می‌سازد و نشان می‌دهد که آنان نیز مانند مردم سرتاسر آذربایگان در سدهٔ هشتم هجری هنوز به آذری سخن گفته و شعر می‌سروده‌اند.

چون این روستا در حوزهٔ زبان آذری و در منطقهٔ آذربایگان قرار دارد، آنها را نمونهٔ دیگری از زبان آذری شمرده در ردیف دوبیتیها و قطعه‌های کججی و تبریزی وارد و نقل کرده‌ایم:

رباعی به زبان قراونه:

۵ـ صفوةالصفا ص ۱۰۶.

۶ـ زواده بمعنی توشه است و در زبان تبریزی‌ها هنوز «زار زاواد» (یعنی زاد و زواده) (با تبدیل دال به راء) بکار می‌رود.

۷ـ صفوةالصفا، ص ۲۶۷

۸ـ صفوةالصفا ص ۱۲۵.

۹ـ فرهنگ جغرافیائی ارتش حرف: ق.

۱۰ـ هزاره همچون، دهه و صده، یک اصطلاح نظامی کهن است و هزاره و هزارجات در مورد ساخلوهایی بکار می‌رفت که اینجا و آنجا در مقابل شورشیان، یا طوایف و قبایل ناآرام می‌نشاندند و هزاره‌های افغانستان که از ترکمانهای شیعه هستند، گویا در زمان نادرشاه در برابر افغانها، به آن کشور برده شده‌اند. بنابرین هزاره یک نام و اصطلاح عام است که اکنون معنای خاص پیداکرده و این واژه بدین معنا از لغت‌نامه دهخدا فوت شده است.

وَزته بَشی چِمِنْ کـارُم مَـزَن بـی   وَزتَه نشی چِمِن کـار اوزژن بـی

سربدِی چمن بـی کـیم تـه بشـیَ   ورته سر (؟) که ته مشی خوروزن بی

در این رباعی نیز پاره‌یی از واژه‌ها قابل خواندن و معاکردن است، ولی فعلاً به آن کار نپرداخته، تک بیت قراونه‌یی را نقل می‌کنیم:

اِیُنْ که چَنبر عَنبَرن زلفش اوهاچی   دِلی نبوکه سرآنجابه چنبراُوْنگ نبی

معمای واژه‌ها:

«اِئن» = هرگاه، چون، «چنبر» - خم، پیچ، حلقه، «عنبرن» = عنبرین، «اوهاچی» = بنگری، بدقت سیی. مصدر «هاچیدن» صورتی ار «هاژیدن» و «هازیدن» بمعنای: نگریستن، بدقت دیدن و مراقبت کردن است،[11] «نبو» نیست، «اُونگ» ـ آویحته، آونگان، آویزان. «نبی» = نباشد. معنای مضمون بیت روبهمرفته چس است:

هرگاه که حم زلف عنبریش را نیک بنگری دلی نیست که سرش در آنجا به حلقه مویش آویزان باشد.

۱۱ـ لعت نامهٔ دهخدا: ها یدن، هریدن

اول فوریه ۱۹۹۳
توکیو ژاپن

دوست ارجمند و دانشمندم
جناب آقای ایرج افشار

پس از عرض سلام و ارادت صمیمی امیدوارم که حال شما و خانواده عزیزتان خوب باشد، خیلی خوشحال شدم که مجلهٔ معتبر و قابل توجه "آینده" پس از تعطیل کوتاهی از نو منتشر شده است و در عین حال از لطف شما صمیمانه سپاسگزارم که یک نسخه از آن را با پست هوائی سمی ارسال فرمودید همینکه مجله بدستم رسید من با ذوق و شوق و بدقت مطالعه کردم برای ما ایرانشناسان خارجی تجدید انتشار مجله گوئی مشعل خاموش شده در میدان ایرانشناسی دوباره روشن شده باشد.

قرار است که من در آخر ماه مارس آینده به علل شخصی از دانشگاه کناره گیری کنم و بقیهٔ عمر خودم را در کلبه و کتابخانهٔ کوچک خصوصی به آرامش به سر ببرم.

سلامت و خوشحالی شما و خانواده‌تان و رونق مجلهٔ "آینده" را آرزو میکنم

ارادتمند
T. Kuroyanagi

۲۶۱ـ معرفی کتابهای تازه چاپ در ایران و ... ی

دکتر فرشته نورائی

نامهٔ قائم مقام به لرد کاسلری

در تاریخ ۲۷ تا ۳۰ / ۱۳۵۲ جلساتی درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه به تحلیل مقام سیاسی و تاریخی قائم مقام فراهانی اختصاص یافت. آن زمان دکتر جهانگیر قائم مقامی از مطلعان تاریخ قاجار حیات داشت و پذیرفته بود که مجموعهٔ خطابه‌های ایراد شده در آن مجمع را به چاپ برساند. متأسفانه این امکان را نیافت و اواخر عمر اوراقی راکه در اختیار داشت به من سپرد که به تدریج آنها را به چاپ برسانم و از نابودی برهانم. این مقاله یکی از آنهاست.

ا.ا.

میرزا عیسی مشهوربه میرزا بزرگ، قائم مقام اول، مربی دانا و وزیر کاردان عباس میرزای نایب‌السلطنه قریب بیست سالی تا ۱۲۳۷ هجری سمت قائم مقامی و پیشکاری حکومت آذربایجان را به عهده داشت. آن زمان مقارن بود با آغاز روابط جدید ایران و اروپا ـ دورهٔ اول جنگ ایران و روس ـ و کشمکشهای سیاسی میان انگلیس و فرانسه در مشرق.

آذربایجان از لحاظ سیاسی و اقتصادی و نظامی مقر حکمرانی نایب‌السلطنه مهمترین ایالات ایران به شمار می‌رفت و صحنهٔ آن فعالیتها بود. نظام جدید در آذربایجان تأسیس گردید و مقدمات آشنائی و نشر تمدن اروپائی از آنجا شروع شد. مرکز معلمان و مشتاقان نظامی فرانسوی و انگلیسی آنجا بود، و قسمتی ازادارهٔ سیاست خارجی ایران خاصه مسائل میان ایران و روس توسط عباس میرزا و میرزا بزرگ در تبریز حل و عقد می‌گردید.

میرزا بزرگ در همه آن جریانها سهم عمده‌ای دارد. اهمیت مقام او به چند چیز است.

اول به عنوان مربی عباس میرزا و پیشکاری نایب‌السلطنه در حکومت آذربایجان.

دوم به عنوان مروج علم و صنعت جدید و علاقهٔ او در ایجاد نظام جدید.

سوم به عنوان مردسیاسی که در ادارهٔ سیاست خارجی ایران تأثیر داشت.

در نوشته‌های رسمی و غیررسمی مأمورین خارجی که در آن مدت بیست سال به ایران آمده‌اندو با عباس میرزا و وزیرش سروکار داشته‌اند اطلاعات فراوان و سودمندی مندرج است. در آنها صورت مجلسهای متعددی از مذاکرات میرزا بزرگ با نمایندگان سیاسی هم موجود است.

میرزا بزرگ نمایندهٔ طبقه‌ای است که خدمت دیوانی سنت خانوادگی وی بود. پدر و عموهایش در دستگاه زندیه خدمت کرده بودند. او خود تربیت یافتهٔ عمویش میرزا محمدحسین وزیر خاندان زند بود.

او ستگی قلبی خود را به این خاندان هیچگاه از یاد نبرد. حتی در صحبت با مأموران خارجی آن را کتمان نمی‌کرد. نسبت به عباس میرزا خدمتگزاری صدیق و مورد نهایت اعتماد او بود.

بنابر نوشتهٔ کمپل عباس میرزا در بستر بیماری قبل از مرگش سفارش پسرش محمدمیرزا را به قائم مقام کرد و به او گفته بود: می‌خواهم همان عُلقه‌ای را که مرحوم پدرت به من داشت تو نسبت به پسرم داشته باشی. وقتی که جوان بودم او ادارهٔ آذربایجان را بر عهده داشت و با صداقت و فداکاری مرا به قدرتی که یافتم رسانید.[۱]

در تأثیر شخصیت میرزا بزرگ «هنری ویلوک» شارژ دافر انگلیسی می‌نویسد: «تا زمانی که میرزا بزرگ زنده بود ضعفهای شخصیت ولیعهد عباس میرزا را می‌پوشاند. پس از مرگ اوست که شخصیت واقعی و ضعفهای نایب‌السلطنه مشهود گشته است».[۲]

البته همگی مأموران خارجی، فهم سیاسی و استحکام اخلاقی او را ستوده‌اند. جیمز موریر دربارهٔ او می‌نویسد: «میرزا بزرگ به نظر من بزرگترین مردی است که درایران دیده‌ام. وقتی من از جانب وزیر مختار برای او هدیه‌ای بردم به من گفت آنرا به نام خودم تقدیم ولیعهد کنم، زیراکه در این مملکت عادت بر این است که دست خالی به دیدن بزرگان نروند... این گذشت میرزا بزرگ را به آن علت که نظایر آن درمیان هموطنان او کم است مخصوصاً ذکر می‌کنم».[۳]

جیمز فریزر که از اغلب رجال دولت انتقاد می‌کند در مورد میرزا بزرگ چنین می‌گوید: «اگر دنیا جمع شوند نمی‌توانند او را به گرفتن رشوه و خیانت به وطنش وادار کنند».[۴] فریزر قدرت کار او را «حیرت‌آور» می‌شمارد، می‌نویسد: «شاهزاده عباس میرزا تمام امور مهم آذربایجان را اداره می‌نماید و امور مهم قضائی را هم خود رسیدگی می‌کند. تمام عریضه‌ها به فرمان شاهزاده به نظر قائم مقام می‌رسد و تصمیم نهائی با اوست. به خصوص که با همه مشکلات و با حالات و اخلاق متغیر شاهزاده هم که تحت تأثیر اطرافیان بدخواه قرار می‌گیرد و گاهی کارهای مفید وزیر را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند، نیز باید مقابله نماید. با همه این دشواریها ایالت آذربایجان تحت نظارت و ادارهٔ میرزا بزرگ رونق بسزائی یافته است».[۵]

از نظرگاه تاریخچهٔ اصلاحات جدید، کارهائی که در زمان ولیعهدی عباس میرزا و وزارت میرزا بزرگ انجام گرفت در واقع نخستین مرحلهٔ تشکیل نظام جدید و آشنائی ایران با مدنیت غربی است. اهمیت مطلب از لحاظ تفکر اجتماعی است. ازین رو که ولیعهد و وزیرش به وجوب اخذ بعضی از وسایل تمدن جدید پی بردند. لازم نبود که تصور کامل و جامعی از مدنیت غربی داشته باشند که نداشتند. اما این اندازه بود که به تأسیس نظام غربی برخاستند و در این کار پیشرفت حاصل شد. ایجاد نظام جدید البته مخالفینی داشت. اما به گفتهٔ «موریر» در توجیه شرعی این کار و رد رأی مخالفان عباس میرزا به یکی از آیات قرآن کریم استناد جست و در این باره فتوای علماء را هم تحصیل کرد.[۶] درشرح همان اصلاحات «موریر» می‌نویسد: میرزا بزرگ «از اصلاحاتی که عباس میرزا درآذربایجان واردساخته بسیار صحبت داشت، ولی هیچوقت از رأی یا شرکت خود در این راه با اینکه بسیاری از آنها از خود اوست سخنی نمی‌گفت، بلکه همه را به کفایت و کاردانی عباس میرزا منتسب می‌داشت».[۷]

۱ـ یادداشتهای کمپل ۱۰ آوریل ۱۸۳۴، مجموعهٔ اسناد وزارت هند ۴۹/۵۰

۲ـ ویلوک به کانینگ، ۱۳ فوریه ۱۸۲۵، مجموعهٔ اسناد انگلیس ۶۰/۲۵

۳ـ جیمز موریر، «مسافرت به ایران»، جلد اول، به نقل از عباس اقبال «میرزاتقی خان امیرکبیر»، ص ۲۱۰ـ۲۰۸.

۴ـ جیمز فریزر، «مسافرت به ایالات جنوبی بحر خزر»، لندن ۱۸۲۶، ص ۳۰۷ـ۳۰۵.

۵ـ همان مرجع

۶ـ جیمز موریر، «مسافرت به ایران»، سفرنامهٔ دوم، ص ۲۱۳

۷ـ جیمز موریه، سفرنامهٔ اول، نقل از عباس اقبال «میرزا تقی خان امیرکبیر»، ص ۲۱۰ـ۲۰۸.

از متعلقات تأسیس نظام جدید، ایجاد کارخانهٔ توپ ریزی و تفنگ سازی و استخراج معادن مس و آهن بود که همان زمان شروع شد.

همراه با اصلاح نظام که ضرورت دفاعی و سیاسی ایجاب می‌کرد، استفاده از صنایع و آثار تمدنی دیگر مانند فن چاپ، نقشه کشی و اصول مهندسی و ترجمهٔ بعضی کتابهای تاریخی چون «تاریخ تنزل و خرابی دولت روم» تألیف گیبون و تاریخ پطرکبیر و شارل دوازدهم از ولتر رانیز ضروری دانستند. میرزا بزرگ بخصوص به فرستادن شاگردان ایرانی به انگلستان توجه کرد.

در نامه‌ای که به «کاسلری» وزیر امور خارجهٔ انگلیس نوشته ـ ومتن آن را منتشر می‌کنیم می‌گوید: «چندگاه پیشتر چند کس از اهالی این حدود که نجابتی و فطانتی داشتند مأمور گردیدند که در آن حدود کسب هنر نمایند... اما چون هنوزمراقبت کار آنها به عهدهٔ یک نفر مخصوص محول نگشته و مادام که این نیز نشود، به کار آنها نظمی که باید به هم می‌رساند نه آنها به وضعی که باید مشغول کار می‌شوند، لهذا از جناب شما متوقع است که هرکس را مناسب دانند مقرر دارند که مختار کار و مراقب حال آنها باشد.»[8]

یکی از آن شاگردان میرزا محمد صالح شیرازی است که در نوشتهٔ خود از میرزا بزرگ یاد می‌کند. یکجا راجع به محرک اصلی او در کسب دانش جدید این مطلب را نقل کرده است که در مدت عمرم دو نصیحت شنیدم که در دلم نشسته است.

نصیحت اول از وزیر بزرگ قائم مقام بود. روزی در خدمت خداوندگاری قائم مقام نشسته بودم یکی از نجیب‌زادگان شعری سروده و پیش پدر فرستاده بود. میرزا بزرگ که آن اشعار را شنید گفت «کلامی است موزون لیکن حیف و افسوس است که طلاب سعی در ازدیاد و فزونی ماده و استعداد خود نمی‌نمایند و... خود را مشغول به شعرنویسی و شعر خوانی می‌دارند».[9] تا فرصت سفر لندن پیش آمد. او از دانش جدید توشه‌ای گرفت و به ایران ارمغان آورد.

جنبهٔ دیگر، شخصیت میرزا بزرگ را در تاریخ سیاست خارجی باید جستجو کرد. می‌دانیم مسئلهٔ بزرگ سیاست ایران مقابله با تعرض نظامی روسیه بود. این مسئله بر روابط ایران با فرانسه و انگلیس برتری داشت. طبیعت مذاکرات راجع به صلح و جنگ با روس در آذربایجان وبوسیلهٔ میرزا بزرگ انجام می‌گرفت و اومورد اعتماد کامل فتحعلی شاه و عباس میرزا بود. در اینجا چند نمونه ازمذاکرات و اقدامات میرزابزرگ را می‌آوریم که مأخذ اغلب آنها اسناد رسمی منتشر نشده است.

در سفارت سر هارفورد جونز به ایران (۱۸۰۸) ژنرال گاردان اصرار می‌ورزید که انگلیسیها از ایران خارج شوند.

میرزا بزرگ گفت: «اگر دولت ایران انگلیسیها را خارج کند و متعاقب آن مجبور به جنگ با ایشان شود آیا امپراطور فرانسه حاضر به کمک با ایران هست یا نه؟ آیا ناپلئون می‌تواند در صورت بروز جنگ بین ایران و انگلیس، دولت روسیه را به حال بیطرفی نگاه دارد و اگر با ایران تجدید خصومت کند به ایران یاری دهد»؟[10] البته گاردان نمی‌توانست چنان تعهدی بنماید و جوابی هم نداشت بدهد. قبول کرد که ایران سفیر انگلستان را بپذیرد.

مورد دیگر در قضیهٔ انعقاد عهدنامهٔ گلستان است که به میانجیگری سر گوراوزلی بسته شد (۲۹ شوال ۱۲۲۸). به موجب آن قرارداد علاوه بر گرجستان قسمتی از قفقاز نیز به تصرف روس درآمد. دولت ایران امیدوار بود با میانجیگری انگلستان پاره‌ای نواحی به ایران مسترد شود وپیمان گلستان امضاء

۸ـ نامهٔ میرزابزرگ به لردکاسلری Castlereagh [۱۸۱۶] مجموعهٔ اسناد انگلیس F.O. 60/12.

۹ـ سفرنامهٔ میرزا صالح شیرازی، ص ۱۷۵ـ۱۷۴.

۱۰ـ یادداشتهای تره رل، ترجمهٔ عباس اقبال، ص ۸۷.

نمی‌شد تا وقتی که سرگوراوزلی به عنوان سفیر دولت متحد ایران تعهدنامه‌ای سپرد مبنی بر اینکه به کوشش دولت انگلیس و بخواهش نواب نایب‌السلطنهٔ ایران از امپراطور روس، اقدام خواهد شد که بعضی از ولایات قراباغ و شیروان و شکی و بادکوبه به دولت ایران مسترد شود. سرگوراوزلی که مأموریتش در ایران به انجام رسید، از راه پطرزبورگ عازم انگلیس شد، و اندکی بعد از اوایلچی ایران میرزا ابوالحسن خان نیز روانهٔ روسیه شد که مذاکرات مربوط به استرداد برخی از آن ولایات را در پطرزبورگ دنبال کند.

میرزا بزرگ شرحی از «بدرفتاری» سردار روس در قفقاز به اوزلی می‌نویسد. اوزلی در جواب به فارسی چنین پاسخ فرستاد: «فی‌الحقیقه از کردار آن روسها بسیار خجل و کج خلق شدم... اگر توقع من صرف از سردار روس می‌بود هرگز این جزویات را نمی‌گذاشتم، اما چون کل امید من از امپراطور خودش هست این امور را حزوی می‌شمارم. به خواست خدا از دست این خود غرضی‌ها یک دفعه خلاصی بیابیم. بعد از آن همه چیز بر وفق رای و خواهش نواب والا (نایب السلطنه) حواهد شد».

بعد می‌نویسد: «دولت خود روسیه قبول دارند که از باعث رشادت و کوششی لاردولینگتن» بود که در اروپا به فتوحات نائل شدند. در این صورت «دولت ما که گویا بای فتوح روسیه به قول خودشان شد خواهش استرداد ولایات بکند، گمان ندارم که شاه روس امکان انکار داشته باشد. به این علت کج خلقی خود را نسبت به این بدرفتاریها می‌پوشانم و حودداری می‌کنم.»[۱۱]

بالاخره مقدمهٔ مذاکرات از طرف اوزلی و میرزا ابوالحسن خان و لردکاسکارت[۱۲] (سفیر انگلیس در دربار تزار) با الکساندر و کنت نسلرود وزیر امور خارجهٔ روس آغاز شد. اما چون کنگرهٔ وین در پیش بود تزار روس و نسلرود عازم شرکت در آن مجمع مهم سیاسی شدند و آن مذاکرات متوقف ماند. قرار بر این شد که اورلی و ایلچی ایران در پایتخت روسیه بماند تا تزار الکساندر و کنت نسلرود از وین بازگردند. اما سرگوراورلی در دربار روس معطل نشد، زیرا اقدام او از جهت سپردن تعهدنامهٔ مذکور مورد ایراد ورارت امور خارجهٔ انگلیس قرار گرفته بود. سیاست کلی انگلیس هم تغییر یافته بود. درواقع حالا که ناپلئون به زانو درآمده و میانهٔ روس و انگلیس دوستی و اتحاد برقرار گشته بود، دیگر دولت انگلیس نمی‌خواست خود را گرفتار مشاجرات ایران و روس نماید و حتی‌المقدور سعی می‌کرد در کار ایران و روس مداحله‌ای نداشته باشد.

کنگرهٔ وین که به پایان رسید الکساندر ونسلرود به پطرربورگ بازگشتند. مذاکرات میرزا ابوالحسن حان که با دولت روس متوقف گردیده بود ار نو شروع شد، اما از ابتدا معلوم بود که دولت تزار چیزی از آن نواحی را پس نحواهد داد. مخصوصاً ارین لحاظ پشتیبانی جدی از جانب دولت انگلیس نمی‌شد. پس میرزا بزرگ به ایلچی ایران دستور فرستاد که عازم لندن گردد و استمداد آن دولت را برای اجرای تعهدنامهٔ اوزلی بخواهد. نکتهٔ قابل توجه اینجاست که لردکاسکارت ـ سفیر انگلیس با مسافرت میرزا ابوالحسن خان به لندن موافقت نکرد و به او نوشت «آنچه در لندن باید بشود همین جا خواهد شد». حتی ار دادن «تذکره» برای سفر ایلچی ایران به لندن نیز امتناع ورزید. پس سفارت میرزا ابوالحسن خان بی‌حاصل شد. ناچار در ژوئن ۱۸۱۶ (ذیقعدهٔ ۱۲۳۱) از پطرزبورگ عازم بازگشت ایران شد، واز طرف دولت روس به او اطلاع داده شد که برای حل مسائل میان ایران و روس سفیری از جانب تزار عازم ایران خواهد شد. آن سفیر ژنرال یرملوف بود که چند ماه بعد به دربار فتحعلی شاه روانه شد.

نامهٔ میرزا بزرگ به لردکاسلری که ذکرش گذشت در این مرحله نوشته شده. نسخهٔ اصل نامهٔ میرزا

۱۱ـ مجموعهٔ اسناد فارسی سرگوراورلی، این کاغذ بدون تاریخ است اما روشن است در سال ۱۲۳۰ زمانی که اورلی در پطرزبورگ بود نوشته شده است

۱۲ـ Cathcart

بزرگ ـ که در آرشیو وزارت امور خارجهٔ انگلیس موجود است، تاریخ ندارد. اما به شرحی که توضیح دادیم تردیدی نیست که در اوایل ۱۲۳۲ (۱۸۱٦) نوشته و مهر «عیسی الحسینی» در پشت آن دیده می‌شود. میرزا بزرگ در این نامه از دو مطلب صحبت می‌کند، مطلب اصلی راجع به اقدام در استرداد برخی از ولایاتی است که به موجب عهدنامهٔ گلستان به تسخیر دولت روس درآمده بود و موضوع دوم در خصوص وضع محصلین ایرانی در انگلیس است.

میرزا بزرگ واقف بود که دولت روس گرجستان را پس نخواهد داد، اما چنانکه از نامه‌اش به لرد کاسلری برمی‌آید انتظار داشت که به پشتیبانی تعهدنامهٔ انگلیس برخی از نواحی قفقاز خاصه قراباغ مسترد شود. چنانکه پاره‌ای از نواحی عثمانی را که روسها گرفته بودند بر اثر سعی دولت انگلیس به عثمانی مسترد داشته بودند و میرزا بزرگ در نامهٔ سیاسی خود به آن قضیه اشاره نموده است.

در این نامه از دوستی و اتحاد رسمی ایران و انگلیس سخن گفته و اشاره نموده است «التیامی» که میان ایران و روس شده به اهتمام دولت انگلیس انجام یافته است. همچنین می‌گوید: «ازاول کار تا امروز همیشه حرف رد ولایات درمیان بوده» و به همین منظور از جانب ایران ایلچی به پطرزبورگ روانه شد و آنجا «هرچه گفته و کرده از کلی و جزئی» با اطلاع سفیر آن دولت بوده است، اکنون هم «اگر بعضی فرصتها... از دست رفته باز رشتهٔ هر حرفی در دست هست که گفتن آن برای شما مقدور است و ظاهر است که بعد از آنکه شما در این کار موافق باشید، هم مدعای ما حاصل می‌شود و هم نیکنامی شما خواهد بود.»

متأسفانه مذاکرات راجع به استرداد بعضی از ولایات ایران با دولت روسیه به جائی نرسید و سرگوراورلی هم مورد مؤاخذهٔ دولت خود واقع گردید که چرا چنان تعهدنامه‌ای را به وزیر عباس میرزا سپرده بود.

میرزا بزرگ مورد اعتماد فتحعلی شاه و عباس میرزا هر دو بود و همه میرزا را به دانائی و بصیرت سیاسی می‌شناختند. زمانی هم قرار بود او به دربار (تهران) بیاید و وزارت آذربایجان به پسر بزرگ او میرزا حسن سپرده شود. میرزا حسن را در هوشمندی وطبع ملایم و آرام تالی پدر شمرده‌اند. مدت کوتاهی هم وزارت آذربایجان به میرزا حسن واگذار شد، ولی مرگ نابهنگام او سبب شد که میرزا بزرگ همچنان پیشکاری ولیعهد را داشته باشد. قائم مقام بعداً فرزند دیگر خود میرزا ابوالقاسم را به وزارت نایب‌السلطنه پیشنهاد کرد و پس از قبول آن پیشنهاد بود که میرزا بزرگ تقریباً گوشه گیری اختیار کرد و در ۱۲۳۷ (اوت ۱۸۲۲) به مرض وبا درگذشت.

درشناخت تأثیر شخصیت اوباید بگوئیم چند سال پس از مرگ و وقتی که پسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام دوم مأمور مذاکرهٔ صلح ترکمانچای بود ـ فتحعلی شاه این پیغام رابرای وی فرستاد: «شاه فرمود به معتمدالدوله که به قائم مقام بنویس پدرت گول خور نبود. مبادا تو فریب خورده باشی، ما به این حرف صلح خام شویم و ازکار جنگ بازمانیم. یکباره بلای ناگهان خدای نخواسته بر سر ما بیاید، اگرچه ساعتی از تدارک حرب غافل نیستیم و جانب احتیاط را از دست نمی‌دهیم».[۱۳]

عقیدهٔ میرزا بزرگ در سیاست خارجی لزوم صلح و دوستی میان ایران و عثمانی و ترک مخاصمات گذشته بود. این مطلب درنامهٔ مهمی که پسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام (پس از جنگ ایران و عثمانی در ۱۲۳۷) به رئوف پاشا صدراعظم عثمانی نوشته روشن است:

«برعالمی معلوم است که مادام که مرحوم والد دوستدار در حیات بودچه قدر سعی و اهتمام داشت که میان دو دولت اسلام سلم و صفوت باشد و صلح و مودت، و نزاع و نفاق نیفتد... دوستدار هم بعد از قضیهٔ وفات والد مرحوم طریقهٔ انیقهٔ او را پیشنهاد ساخته، تخلف از سلیقه و طریقهٔ او نکرده، خود را

۱۳ـ نقل از کاغذ رمز ملک‌الکتاب به فرمایش معتمدالدوله نشاط به میرزا ابوالقاسم قائم مقام، مجموعهٔ اسناد انگلیسی

مصلحت جوی و خیرخواه هر دو دولت می‌داند. چون هر دو دولت دولت اسلام است... آنچه لازمهٔ جد و جهد بوده است بعمل آورده که شاید امر مابین دو دولت به صلح و صفوت بگذرد، نه آنکه به جنگ و خصومت منجر شود.»[۱۴]

در واقع میرزا ابوالقاسم پیرو همان سیاست بود و اعتقاد داشت که اختلافات گذشتهٔ دو کشور باید حل و فصل شود.

اینک متن نامهٔ میرزا بزرگ به لرد کاسلری آورده می‌شود.

* * *

نامهٔ میرزا بزرگ قائم مقام به لرد کاسلری[۱۵]

«دعاهای مستجاب دوستانه و ثناهای مستطاب بیکرانه هدیهٔ حضور جناب مجدت و نجدت نصاب، نبالت و جلالت انتساب، نظام آمور امور و روح افزای جمهور، صدر اعظم دولت بهیهٔ انگریز، دوست با احتشام بلند مقام، لارد کسلری دام مجده داشته مشهود رای مودت پیرا می‌دارد که بخواستهٔ خدامیان دو دولت وفاق و الفت کامل گشته و یگانگی و اتحاد حاصل شده و جدائی و مغایرت نمانده. بر دور و نزدیک و دوست و بیگانه پوشیده و مستور نیست. همه می‌دانند و همه می‌گویند که نظم هریک از این دولت بحقیقت نفع آن دیگر می‌باشد. بحکم این معنی اظهار می‌شود که چنانکه شنیده خواهید بود زبدة الامراء العظام میرزا ابوالحسن خان ایلچی این دولت از پطربورغ مراجعت کرده و سفیری از دولت روس برای اظهار کار مؤالات و اتمام حرف ولایات باین دولت مأمور گشته که این اوقات از بلدهٔ تفلیس بدربار خلافت خوهد آمد.

ایلچی این شوکت در همهٔ این مدت که بکار سفارت اشتغال می‌نمود هرچه گفته و کرده از کلی و جزئی باستحضار ایلچی آن دولت گفته و کرده که البته او نیز بشما نوشته خواهد بود. و بعد از آنکه یافته بود که در آنجا مطالب انجام نمی‌گیرد و مقاصد اتمام نمی‌پذیرد، از ایلچی آن دولت تذکره خواسته بود که عزیمت دارالملک لندن نماید و باستصواب شما انجام مقاصد دهد. چراکه تا آنوقت هربار که در کار ولایات، ما از اینجا به عالیجاه سرگوراوزلی می‌نوشتیم، یا ایلچی ما از پطربورغ به او اظهار می‌کرد از جواب او معلوم می‌شد که انتظار مراجعت جناب شما را از فرانسه دارد. و فی‌الحقیقه جواب او جوابی بجا بود چراکه هم آن دولت به صوابدید شما استظهار داشت، هم این دولت ـ هم عالیجاه سرگوراوزلی بایست به دست جناب شما مقصود این دولت را انجام دهد ـ هم ایلچی بزرگ این دولت بایست بتوسط او مطلب خود را بجناب شما اظهار کند. بالجمله عالیجاه لارد کسلری تذکره که او خواسته بودنداده و صریحاً نوشته بود که آنچه در لندن باید بشود همین جا خواهد شد.

ایلچی این دولت نیز لابد فسخ عزیمت لندن کرده و مطالب این دولت معوق مانده است تا ایلچی دولت روس به دربار دولت علیه وارد شود و حرفی که لازم است بمیان آید.

بر جناب شما معلوم است که التیامی که میان این دولت و دولت روس شده به دست اهتمام آن شوکت شده. و از اول کار تا امروز همیشه حرف رد ولایات درمیان بوده که تفصیل آن را هم سابقاً اولیای این دولت به آن دولت نوشته‌اند، هم این اوقات عالیجاه سرگوراوزلی به جناب شما عرض کرده و

۱۴ـ آدمیت «امیرکبیر و ایران»، ص ٦۵.

۱۵ـ میرزا بزرگ به لرد کسلری مجموعه اسناد وزارت امور خارجه انگلیس F O 60/12 توضیح آنکه میرزا بزرگ در مراسله خود «کاسلری» را «صدر اعظم» خطاب کرده که صحیح نیست بلکه او وزیر امور خارجه انگلیس بود این نامه خالی از تعارفات منشیانه مرسوم زمان است و میرزا بزرگ مطالب خود را بروشنی و سادگی بیان کرده است.



در حقیقت نفع و ضرر این دولت و آن دولت هم یکی است و چنان نیست که نظم کار این دولت نفع کار آن شوکت نباشد، و اگر بعضی فرصتها بواسطهٔ این مدتها که انقضا یافت از دست رفته، باز رشتهٔ هر حرفی در دست هست که گفتن آن برای شما مقدور است و ظاهراست که بعد از آنکه شما درین کار موافق باشید هم مدعای ماحاصل می‌شود هم نیکنامی شما خواهد بود.

دیگر به حکم اتحاد دو دولت چندگاه پیش‌تر چندکس از اهالی این حدود که نجابتی و فطانتی داشتند مأمور گردیدند که در آن حدود کسب هنر نمایند، هرچند از قراریکه در این اوقات مذکور شد بعد از آنکه جناب شما معاودت بآستانهٔ دولت کرده و از حال و کار آنها استحضار یافته‌اند، التفاتی از قبل دولت به آنها و بنائی در کار تعلیم آنها در آنجا شده، مزید رضای خاطر نواب مستطاب ولی‌النعم نایب‌السلطنه غرّ نصره از آن دولت گردیده است. اماچون هنوز مراقبت کار آنها بعهدهٔ یک نفر مخصوص محول نگشت و مادام که این نیز نشود، به کار آنها نظمی که باید بهم رساند به آنها بوضعی که باید مشغول کار می‌شوند. لهذا از جناب شما متوقع است که هرکس رامناسب دانند مقرر دارند که مختار کار ومراقب حال آنها باشد که این نیز مزید رضای این دولت از آن شوکت خواهد بود، زیاده چه تصدیع دهد حالات حریت دلالات را اعلام دارند والسلام.»



کتابخانهٔ صالح

شنیدم که دکتر جهانشاه صالح — که بر دانش و طب بود افتخارش

کتب خانهٔ خویش، داده به کاشان — که در زادگاهش بود یادگارش

از این کار شایستهٔ جاودانی — بخوانند استادِ خدمتگزارش

که هرکس کتب را در آنجا ببیند — کُند یاد از آن بخشش ماندگارش

ابراهیم صهبا

محمود نیکویه
رشت

زرج، زرچ (واژهٔ گیلکی)

دکتر منوچهر ستوده پیشرو فرهنگ نویسان زبان گیلکی در فرهنگ خویش آورده است:
- زرج (= zaraj) (به گویشهای: گالشی، اشکوری، رحیم آبادی، دیلمانی) به معنای کبک است.
مرعشی این واژه را در فرهنگ گیلکی پربرگ و ستبر خویش ضبط نکرده است، شاید از آن رو که در زبان امروزهٔ رشت روان نیست.

محمود پاینده در تألیف ارزندهٔ خویش، فرهنگ گیل و دیلم، زرج (= zarej, zaraj) را بدان معنا، آورده و «زرج لوله» را به معنای کبک جوجه‌دار و «زرج فک» را به معنای لانهٔ کبک و «اناج» (=anāj) را به معنای کبک سالخورده [که این واژه به صورت آناش - ANĀŠ در زبانهای تاتی و ترکی تارم به معنای مرغ کامل و پیر در برابر فریگ (که به فروج، جمع فراریج معرّب شده است و در زبان عربی بکار می‌رود) به معنای: بیمچه و مرغ جوان کاربرد دارد] بر آن افزوده است، - اگرچه چنین می‌نماید که وی این واژگان را از گویشهای شرق گیلان گرد آورده و ضبط کرده - امّا خود به جایگاه رواج آنها اشاره‌ای نموده است. جهانگیر سرتیپ‌پور درکتاب «ویژگیهای دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی»، زرج (=zaraj) را به معنای درّاج (که بدان خواهیم پرداخت) ضبط کرده است علی عدلی مؤلف «فرهنگ تاتی - تالشی» آورده است:

«زرج zaraj، نوعی پرنده است، دلیجه »؟! وی معادل فارسی آن را به دست نداده و ننوشته است که دلیجه به چه معنی و دست کم به چه زبانی است؟؟!

بندهٔ نگارنده به سال ۱۳۳۷ کاربرد واژهٔ زرج را به معنای کبک در زبان گیلکی گویان روستای کُمسار شفت و به سال ۱۳۴۲ ش در زبان تالشی گویان روستاهای: کُلوان، قلعه رودخان و امامزاده ابراهیم همان بخش یادداشت کرده و بتازگی کاربرد آن را در گویش تالشی ماسوله و پیرامون آن دریافته است.

بیرون از سرزمین گیلان واژهٔ زرج در گویش تاتی روستای چرزهٔ تارم زنگان و بیشتر گویشهای زبان کردی و دست کم برخی از گویشهای مازندرانی به معنای کبک بکار می‌رود. دکتر محمّد کیوان پورمُکری درکتاب «نامهای پرندگان در لهجه‌های کردی» زرج (= zaraj) را در گویش لکی و زرژ (= žaraž) را در گویش اورامی، بدان معنا و زرکو (= zara kow) را در گویش کرمانجی به معنای کبک چیل (= خالدار) ضبط کرده است و همو در زیرنویس آورده است «دمرگان در لهجهٔ مردم تنکاس این نام را به شکل zaretch (= zareč ~ زرچ) در برابر perdrixfranco و در لهجهٔ مردم مازه بازار به شکل zarradj (= zarraj ~ زرّج) و zarraj (= zarraž ~ زرّژ) در برابر Frankolin آورده است».

به نوشتهٔ دکتر مکری درگویش کردی کرمانشاهی و کَلهُر و زنگنه (که در جنوب کردستان واقع

است) بدین معنا تنها کُوک (= kowk) به کار می‌رود و واژهٔ ررح درمیان آنان شناخته نیست. بنده در زبانهای دیگر جنوبی‌تر از جمله لُری، جوری، کُهگیلویه‌ای و لاری و در گویشهای شمال شرق ایران مانه: سمنانی، سنگسری، لاسگردی و سرخه‌ای واژهٔ ررح را نیافتم، اما دکتر محمد مکری نوشته است:

«کلمهٔ دُراج مستعمل در زبان عربی که دارای اشکال دیگری بشرح فوق (یعنی: ررح، ژرژ، زره‌کو) در لهجه‌های ایرانی است، اصلاً فارسی است. محمدعلی امام شوشتری درکتاب «فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی» در باب واژهٔ عربی شدهٔ درّاج نوشته است: «در خوزستان این پرنده فراوان است و [آن را] دراج و بدون تشدید [ر] می‌گویند» و بدینگونه نظر دکتر مکری را استوار داشته است.

شادروان دکتر محمد معین در فرهنگ گرانمایهٔ خویش در پی واژهٔ درّاج (که آن را با نشانهٔ «ع» عربی شناسانده) بدون اشاره به وابستگی وارگانی آن با ررح آورده است: «پرنده‌ای است از تیرهٔ ماکیان، جزو دستهٔ کبکها که حدود ۴۰ گونه از آن در قاره‌های قدیم، در نواحی گرم و معتدل‌تر می‌زیند. جثه‌اش کمی از کبک فربه‌تر است و مانند کبک در صحراها زیست می‌کند، ررچ، ررح، ژرژ، رره‌کو» و بدینگونه گمان می‌رود آن استاد فقید به کتب دکتر مکری نظر داشته و باور وی را مردود ندانسته است

تا آنجا که بندهٔ نگارنده (با سعی و آگاهی اندک خویش) می‌داند واژهٔ ررح در متون و نوشته‌های فارسی دری بکار نرفته است. در لغت نامهٔ دهخدا نیز (به خلاف معمول) هیچ شاهدی (چه نثر و چه نظم) برای آن بدست داده نشده و شادروان دکتر معین به گمان نزدیک به یقین به علت فقدان آن در نوشته‌های فارسی، در فرهنگ خود آن را در جای خویش نیاورده است. بنده آن را در فرهنگهای کهتر فارسی و عربی - فارسی ازجمله لغت فرس، صحاح العجم، صحاح الفرس، مجموعة‌الفرس، فرهنگ قواس، تحفة‌الاحباب، اللغه، قانون ادب، تاج الاسلامی و غیره نیافتم و گویا برای نخستین بار آن را میرجمال‌الدّین انجوی شیرازی در «فرهنگ جهانگیری» به صورت زرچ (= zarec) ضبط کرده و مؤلفان «برهان قاطع» و «آنندراج» و «نفیسی» (فرنودسار) و لغتنامه از آن برگرفته‌اند و ضبط همهٔ این فرهنگها همانند فرهنگ جهانگیری است. واژهٔ ررح در بازمانده‌های فارسی میانه (پهلوی) بکار نرفته و در آن زبان بدین معنا تنها کبک یا کپک کاربرد داشته و پور (= pōr) نیز به مفهوم دراج ضبط شده است.

پژوهندگان (از جمله پروفسور بیلی و دکتر معین) ریشهٔ فارسی باستان و اوستایی کبک را نه و تنها صورت سنسکریت آن را به شکل kapinjala به دست داده‌اند. این واژه در زبان سنسکریت به صورت kapingala نیز آمده است. پروفسور بیلی در واژه‌نامهٔ متنهای ختنی - سکایی موجود در دیوان هند (India Office) و موزهٔ بریتانیایی (British Museum) واژهٔ ختنی - سکایی ttara (= تره) را کبک (partridge) ترجمه کرده است. اما همانگونه که خود نیز اشاره کرده است تره (= ttara)ی ختنی - سکایی همان tit w سغدی و تیتری (= Tittiri) سنسکریت و تیتروس (= Titaros) یونانی و تیتر (= titar) فارسی میانه (پهلوی) است که در فارسی دری تذرو شده و معرّب آن تدرج است که اینک در زبان فارسی بشتر واژهٔ ترکی قرقاول بجای آن نشسته و به زبان گیلکی ترنگ ~ تورنگ خوانده می‌شود.

علت اینکه پروفسور بیلی ttara را بجای (pheasant) تذرو (partridge) = کبک ترجمه کرده آن است که وی در مقدمه یادآور شده است که هرگاه معنای ختنی - سکایی واژه‌ای نامحقق بود معنای انگلیسی برمبنای واژهٔ همسان تبتی (در همان متن) بدست داده خواهد شد و چون همسان آن درمتن به زبان تبتی سرگ - پا (sreg- pa) بوده که به معنای کبک است اینگونه ترجمه کرده است. اما در متن تبتی اندکی بعد نیز واژهٔ سرگ - پا معادل واژهٔ ختنی ysara (zara = زره) ررح آمده است. در تنها فرهنگ (اما معتبر و مورد استناد پژوهندگان) تبتی که در دسترس بنده است، واژه‌ای برای تذرو = قرقاول = (pheasant) وجود ندارد و (Sreg- pa) نیز در آن فقط به معنای کبک است.

واژهٔ ررح از مادهٔ کهن ایرانی ـــ zar = ـــ hir و ha'r سنسکریت مشتق شده است که مفهوم

گسترهٔ بزرگی از رنگها را از سرخ فام یا سرخ نیمرنگ تا نارنجی و زرد و حتی سبز در برمی‌گرفته است و از آن ماده است واژهٔ اوستایی - zarranaya = زر، زر سرخ، - zairita = زرد، -zairi = زرد یا سرخ فام (در واژهٔ zairigaoša = زرد یا سرخ فام گوش) و -zāra = ارسنیک سرخ و زرد. واژه‌های فارسی باستان -daranya = زر، زر سرخ، dāraniyakara = زرگر و واژهٔ zr-gwng ~ zarnyn پارتی و zarr فارسی میانه به معنای زر سرخ و zart فارسی میانه = زرد و zardak فارسی میانه = هویج و زردک و zartak فارسی میانه = زردهٔ تخم مرغ و... سیاری واژه‌های دیگر در زبانها و گویشهای گوناگون ایرانی و فارسی و دخیل در زبانهای عربی (مانند: زرجون معرّب زرگون) و آرامی (مانند: zrgwn = شراب) و تبتی (مانند: gser = زر، طلا) و ارمنی (مانند: zarna = زرین فام، طلایی) و روسی (مانند: červonec = سکهٔ زرین) و ... الخ.

زرح به معنای کبک در زبانهای شرقی ایرانی به صورتهای زیر بکار رفته است و به کار می‌رود: ختن سکایی: زره (= zara) و زرا (= zarā)، پشتو: زرکه (= zarka)، روشانی: زریدر zaredz)، برتنگی: زریز (= zarēz)، یدغه: زرژو (= zaržo). زرج در اصل یک واژهٔ ایرانی شرقی است شاید در زبانهای ایرانی شمال عربی نیز کاربرد همسان داشته و شاید باتوجه به کاربرد آن در زبانهای کردی و گیلکی و تالشی از راه زبان مادی بدین زبانها راه یافته است. چون ــ z شرقی (ختن سکایی) و اوستایی = ــ d فارسی باستان (جنوب غربی) ممکن است دراج ~ تراج شکل جنوب غربی واژهٔ زرج باشد.

مآخذ عمده

- دکتر منوچهر ستوده: فرهنگ گیلکی، تهران ۱۳۳۱
- محمود پاینده: فرهنگ گیل و دیلم، تهران ۱۳۶۶
- جهانگیر سرتیپ‌پور: ویژگیهای دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی، رشت ۱۳۶۹
- امیر جمال اینجوی شیرازی: فرهنگ جهانگیری، مشهد ۱۳۵۱
- ابن خلف تبریزی: برهان قاطع، تصحیح دکتر محمد معین، تهران ۱۳۶۲
- محمد کیوان پورمکری: نامهای پرندگان درلهجه‌های کردی، تهران ۱۳۲۶
- علی عبدلی: فرهنگ تاتی ـ تالشی، تهران ۱۳۶۳
- محمدعلی امام شوشتری: فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، تهران ۱۳۴۷

Harold W. Bailey. OPERA MINORA. Vol I Shiraz 1981
The range of the colour zar in khotan saka texts

Memorial Jean de Menasce, Edite par Ph. Gignoux et A. Tafazzoli Louvain Tehran 1974

R. Kent. Old Persian Grammar, Tehran 1369

M. M- Williams. A Sanskrit English Dictionary, Oxford, 1979

H. A. Jaschke. A Tibetan - English Dictionary London 1972

D. N. Mackenzie. A Concise Pahlavi Dictionary, London 1971

چراعلی اعظمی

آغاز گردش سپهر به باور ایرانیان باستان

اوهرمزد روز از ماه فروردین بود، خورشید در اوج آسمان با درخشش نیمروزی تابندگی داشت. همواره نیم روز و هرچیز آرام بود به خوشی چشم را به سوی خود می‌کشید، به آواری شنیده می‌شد به ناگاه غرش هراس انگیزی برخاست. همه چیز به هم ریخت، گرد و خاک به اندروا شد. گزندگان سراسر زمین را فراگرفتند چرا چنان بود و چگونه چنین شد؟

پاسخ کوتاه شدهٔ این پرسش‌ها را از بُندَهِش بشنویم: -

اوهرمزد در مرزهای «اَسَرِ» خود بود اهریمن در اندرون ژرفنای تاریک که پائین‌تر از کرانهٔ روشنی بود بسر می‌برد

اوهرمزد در دانش فراگیر خود نگارندهٔ آفرینش و آفریدگان خود را می‌آراست و بدینگونه سه هزار سال سپری گردید

اهریمن، رشک کامه‌ای را، از جایگاه تاریک خویش به مرز روشنی آمد. اوهرمزد به او گفت آفریدگان آیندهٔ او را پذیرا باشد و از یاری آنان دریغ نورزد! اهریمن از پذیرفتن این پیشنهاد سرباز زد و گفت آفریدگان او را تباه خواهد کرد. اوهرمزد که می‌دانست در آینده چه خواهد شد، «پیش دانشی» را، بر آن گردید که زمان درگیری با اهریمن را روشن سازد، سخن از پیمان نُهٔ هزار ساله به میان آورد! اهریمن «پس دانشی» را، دریافت چه بر سر او و یارانش خواهد آمد و با پشت گرمی از توانائی خود و یارانش در برانداختن آفریدگان اوهرمزدی، پیمان بستن با اوهرمزد شتاب کرده و همه چیز را نپائیده است از کرده سخت پشیمان شد و چون دانست که دیگر کاری از او ساخته نیست با اندوه گران به تاریکی بازگشت و مدهوش فرو افتاد، افتادنی که سه هزار سال به درازا کشید که اندر گذشت آن هرچیز به کام اوهرمزد بود.

اوهرمزد آنچه را که از آفرینش، در سه هزار سال نخست، در دانش خود خواسته بود در سه هزار سالهٔ دوم که اهریمن بی‌هوش و یارانش ناتوان بودند، هستی بخشید تا به هنگام بازآمدن اهریمن و اهریمنیان توانائی پاسخگوئی به آنها را داشته باشد.

او سپهرِ درگیر شونده و ستیز کننده با اهریمن و دیوان را آفرید. ستارگان را آفرید و در آن جای داد این ستارگان شمارشان از شش هزار هزار و سیصد و سه هزار (۶،۳۰۳،۰۰۰) فراتر می‌رفت. در چهار گوست آسمان بر ستارگان چهار سپاهبد گماشت، بدینگونه:

(مشرق) خراسان - تشتر (sisius)

(جنوب) (نیمروز) ستویس (Antases) (تقی‌زاده - سهیل می‌داند.)

(مغرب) (خوروران) - ونند (Vanand) (Nega)

(شمال) (اباختر) - هفت اورنگ (Great Bear)

بر این ستارگان «میخ میان آسمان» را سپاهبدان سپاهبدی داد ستارگان آرایش جنگی یافتند و در سپهر درگیر شونده هریک به جای خود آمادهٔ نبرد شدند. خورشید در اوج آسمان جای گرفت و

همواره بیم رور بود.

برفرار سپهر درگیر شونده، سپهری دیگر با ستارگان بی‌مر بیافرید که اهریمن و یارانش را هرگز یارای دست اندازی به آن سود، بدین روی آن سپهر «آگومیجشن» (agomıjıšn) یا «درگیر نشدنی» نام گرفت و سپهر برین نیز خوانده شد.

اوهرمرد پیشتر شش امشاسپند که برترین یاران او و به نام‌های:

وُهومَن ـ اَرْتَ وَ هِشتَ ـ شهریور ـ سپندارمذ ـ اوردات و آمردات بودند آفریده بود. همچنین در همین سه هرار سال که همه چیز به کام اوهرمزد بود، آسمان و آب و زمین و گیاه و گاو نخستین و گایوک مرت (کیومرث) نیر آفریده شده بودند. چرخها نیز بدینگونه آرایش یافتند:

نحست چرخ ابر یا ابرپایه.

دو دیگر سپهر اختران درگیر شونده که از آن یاد کردیم.

سه دیگر سپهر ستارگان «آگومیجشن» که دربارهاش سخن رفت.

چهارم چرخ ماه یا ماه پایه که بهشت را در آنجا می‌داستند.

پنجم گروتمان یا بهشت برین که خورشید را نیز در آنجا جای بود.

ششم جایگاه امشاسپندان.

هفتم فروغ بی‌پایان جایگاه اوهرمرد.

باری هریک از آفریدگان اوهرمزد، ار امشاسپندان، اختران و دیگران را خویشکاری روشن شد و آمادگی یافتند که به هنگام تک آوردن اهریمن و اهریمن رادگان و سران دیوان و دیگر یاران اهریمن چگونه با آنان درآمیزند و به کشش و کوشش بپردازند، نمونه را گوئیم:

- خود اوهرمزد در برابر اهریمن
- وهومن امشاسپند در برابر اکومن
- ارت و هشت در برابر دیواندر (andar).
- شهریور در برابر دیو ساوول (savul).
- سپندارمذ در برابر دیو ترومت (trumet).
- اوردات در برابر تاوریح
- امردات در برابر زاریح

اختران در برابر اپاختران که بیشتر در بندِ یاری اهریمن بودند رده برکشیدند بدینگونه:

- هفت اورنگ در برابر اوهرمرد اپاختریک.
- وند در برابر بهرام.
- ستویس در برابر اناهید
- میخ میان آسمان در برابر کیوان که سپاهبدان سپاهبد اپاختران است.

دیگر آفریدگان اوهرمردی نیز هریک به جائی و کاری گمارده شدند.

رفته رفته سه هرار سال دوم سپری می‌شد و اهریمن هنوز بی‌خود از خود و مدهوش افتاده بود. کُمارگان Kamārgām یا سران دیوان هریک جداگانه به او نزدیک می‌شد و دلداری می‌داد که با داماں (آفریدگان) اوهرمرد چنین و چنان خواهیم کرد سودی نداشت. هرچه بیشتر می‌کوشیدند او را سه برخاستن وادارند یا با سخنان خود آرام نخشند کمتر آرامش می‌یافت، تا آنکه سرانجام جهٔ (geh) دختر اهریمن که نمونهٔ بدکارگی است نزد او آمد و گفت، ای پدر، برخیز که من در کارزاری که در پیش داریم و به آن پیمان بسته‌ای کار را بر آفریدگان اوهرمرد زار خواهم کرد! گاو نخستین و گایوک مرت را از پای درخواهم آورد. آتش را می آلایم گیاهان را تباه می‌کنم و هر آفریدهٔ دیگر اوهرمزدی را.... گفتار جه

کارسار بود اهریمن به برخاستن و تک بردن برانگیخته شد و همگروه، با همهٔ دیوان و یاران خویش به سوی روشنی و روشنان روی آورد و این در آغاز سه هزار سالهٔ سوم از سپیده‌دم هستی و سه هزار سالهٔ دوم از پیمان اوهرمرد و اهریمن بود.

به‌گردش درآمدن سپهر

ماه فروردین روز اوهرمزد به گاه نیمروز عریو دهشتناکی برخاست. اهریمن نخست تک به آسمان برده، سپس به گیاهان و گاو نخستین و آنگاه به گایوک مرت و به آتش و به هر دَهش اوهرمزد... همه جا تیره و تار شد، خرفستران و گزندگان سراسر زمین را پوشانیدند، گیاهان خوشیدند، گاو نخستین بمرد، گایوک مرت بی‌هوش بر زمین افتاد، چون بهوش آمد دید جهان تاریک همچون شب است. زمین را سمج‌های زهرآگینی فراگرفته است... سپهر به گردش درآمده، خورشید و ماه به رفتار آمده‌اند و می‌چرخند و دیوان عرش کنان «هر سوی می‌تازند و با یاری اپاختران با اختران درگیر شده‌اند.» است وبهات astvihat دیو مرگ به همراهی یک هزار دیو همکار خود به جان خود او افتاده‌اند...

بدینگونه بود که سپهر و اختران و خورشید و ماه برای بازداشتن اهریمن و یارانش از تباه ساختن آفریدگان اوهرمردی در سی‌روز اوهرمرد روز از ماه فروردین به گردش درآمدند، گردشی که تا رستاخیز و تباه شدن اهریمن و یارانش همچنان ماندگار خواهد بود.

در سه هزار سال که پس از این پیش آمد سپری می‌شود، پیشرفت زمان هم به کام اوهرمرد و هم به کام اهریمن است. در پایان آن یک زمان سه هزار سالهٔ دیگر آغاز خواهد شد که با درآمدن هر هزار سال یکی از پسران موعود زردشت که اوشیدر و اوشیدرماه و سوشانس نام دارند ظاهر خواهد شد. در زمان ظهور پسر سوم، در خرداد روزی (روز ششم از هرماه) از ماه فروردین رستاخیز و تن‌پسین به وقوع خواهد پیوست و مرگ و بیماره و پیری و گرسنگی و اندوه از جهان رخت برخواهد بست... چه اهریمن و دیوان و سم پیشگان از کارفرو خواهند ماند. دیو آز همهٔ دیوان و دروغ پیشگان را خواهد خورد و سروش «دیو آز» را از کار خواهد انداخت. اوهرمرد بر روح مهاجم یعنی اهریمن چیره خواهد شد به نوعی که دیگر به او و به یاران او بر آفرینش او هرمردی دست نخواهد یافت. اهریمن را به سوی همان سوراخی که از آن بیرون جریده به مرزهای روشنی آمده بود خواهد کشید و سرخواهد برید و دوزخ را که راهش از همان سوراخ است با هفت فلز شست (āyuxšost) گداخته، یعنی فلز آب شده خواهد انباشت. پستی و بلندی هموار خواهد شد. زمین به چرخ ماه خواهد شد. گروتمان به چرخ ستارگان خواهد آمد، همه جا بهشت برین و هرچیز همواره به کام اوهرمرد خواهد ماند.

طالع عالم

بُندَهِش زایچهٔ گیهان را در آغاز گردش سپهر که همان طالع عالم است بدینگونه نموده است.

نمودار ۱

در ذیل این نمودار چنین آمده است:

- خرچنگ (سرطان) «گاو وان» Gavvān یعنی در منزل پانزدهم ماه بود.
- از نورده منزل ماه
- هزرگ hazarak یعنی منزل نهم ماه در سپیدترین کیفیت.

ـ اندر ستاره تیشتر از اپاختران، اوهرمزد بود.
ـ شیر و خوشه (اسد و سنبله) «درکایاگان» Kāyāgān یعنی در منزل بیست و یکم ماه بودند.
ـ ترازو (میزان) در «پاتیشتان» Pātištān یعنی منزل یازدهم. ماه و کیوان (زحل) به آن اندر جسته بود.
ـ گزدم (عقرب) در پوعوندان Poqanuandān یعنی منزل شانزدهم ماه بود.
ـ نیم اسپ (قوس) در «وشتکان» Vaštakān، منزل نوزدهم ماه بود که دم گوزهرمار به آن اندر جسته بود.
ـ واهیک Vāhik (جدی) در «وشتکان» منزل نوزدهم ماه بود که بهرام (مریخ) به آن اندر بود.
ـ دلو در «مرگان» Margan، منزل سوم ماه قرار گرفته بود.
ـ ماهی (حوت) در «کارداگان» Kārdāgān یعنی منزل بیست و ششم ماه بود که اناهید (زهره) و تیر (عطارد) به آن اندر جسته بودند.
ـ میان آسمان (وتدالسماء)، منزل بیست و هفتم ماه، برّه (حمل) و مهر را دربرداشت.
ـ گاو (ثور) و ماه اندر «فران خان» frān xān منزل بیست و هشتم ماه بودند.
ـ دو پیکر (جوزا) در «دوش فراشن» duš frāšn منزل بیست و چهارم ماه بود و سر گوزهرمار به آن اندر جسته بود.
این اپاختران که بدین آئین به سپهر دواریدند با اختران درگیر شدند: با آنچه که در بُندَهش آمده و برشمردیم رایجهٔ گیهان با ذکر خورتک‌ها (xuartak) یعنی منازل ماه بدینگونه بود.

نمودار ۲

ابوریحان بیرونی در کتاب آثارالباقیه عن القرون الخالیه آورده است: (۷۱)
«پس از ماههای فارسیان شهور مجوس ماوراءالنهر را که اهل خوارزم و سغد باشند یادآوری می‌کنیم و ماههای این قوم درعده و کمیت ایام مانند ماههای پارسیان بوده، جز اینکه میان برخی از اوائل شهور خوارزمیان و مبادی شهور فارسی ربانان جزئی خلافی است و بیان این مطلب آن است که خوارزمیان ایام خمسهٔ زائده را به آخر سال خویش ملحق می‌کردند و ابتداء سال را روز ششم فروردین ماه که خرداد روز باشد می‌گرفتند. پس در نتیجه اوائل شهور این دو گروه با هم اختلاف می‌یافت و پس از فروردین ماه باز رفع اختلاف می‌شد و کاملاً با هم تطابق می‌یافتند.
باز در آثارالباقیه می‌خوانیم (۲۷۴) نام‌های منازل قمر در لغت اهل سغد و اهل خوارزم مطابق این جدول است.

نمودار ۳

باتوجه به آنچه از ابوریحان بیرونی در باب انطباق ماههای فارسیان و شهور مجوس ماوراءالنهر یعنی مردم سغد و خوارزم نقل شد، برمن معلوم گردید که منازل قمر سغدیان و خوارزمیان باید به نوعی با منازل قمر پارسیان منطبق باشد. در مقایسه با آنچه که دربارهٔ منازل قمر در موضوع رایجهٔ مذکور خواندیم این عقیده به ثبوت رسید، علیهذا بر آن شدم برابر سغدی و خوارزمی منازل قمر پهلوی مذکور در بُندَهش را پیداکنم و به نمودار شمارهٔ ۲ اضافه نمایم این خود باعث شد که به تلفظ پهلوی این منازل دست یابم.

بعلاوه ابوریحان در ذکر جدول منازل قمر برابر عربی آنها را نیز آورده است. آن را نیز به حواشی نمودار شمارهٔ ۲ افزودم.

ابوریحان جدول احوال کواکب منازل قمر را نیز در آثارالباقیه مذکور داشته است (۴۱۴). در بُندَهش نیز جدول بیست و هشت منزل قمر به اوستائی آمده است. ضمن ارائهٔ فهرست تطبیقی از منازل قمر عربی و اوستائی (نمودارهای ۴ و ۵) از آن نیز آنچه در بُندَهش برابر پهلوی و درکتاب آثارالباقیه برابر عربی و سغدی و خوارزمی دارد به نمودار شمارهٔ ۲ بیافزودم و زایچه‌ای از آغاز گردش سپهر بنابر باور ایرانیان باستان فراهم نمودم که دربرگیرندهٔ منازل ماه به پهلوی، و سغدی و خوارزمی و عربی و اوستائی می‌باشد. نمودار ٦ که نمودار کاملی است.

چنانکه از جدول منازل قمر و جدول احوال منازل قمر و کواکب کتاب آثارالباقیه ملاحظه شد ابوریحان در توضیح منازل قمر و کواکب در آثارالباقیه با «شرطان» آغاز کرده است. (۴۰۳ متن و ۴۱۴ جدول) و حال آنکه در ارائه برابری منازل قمر به عربی و سغدی و خوارزمی (جدول صفحهٔ ۲۷۵) «الشرطان» مقابل شیشِ bašiš سغدی و «ریوند» rēvand خوارزمی در منزل بیست و هفتم است و «الثریا» که در جدول ۴۱۴ در مقام سوم بود در اینجا درمقام نخست جای گرفته است. به همین دلیل است که میان منازل قمر عربی و اوستائی از یکطرف و سغدی و خوارزمی و پهلوی از طرف دیگر دو روز اختلاف می‌باشد که در زایچهٔ کامل آغاز گردش سپهر به همان گونه منعکس شده است.

نمودارها

دانش اینجانب از منازل قمر پهلوی که «خورتک» xvartak نامیده می‌شود به همان مقداری است که در بُندَهش آمده و زایچهٔ آغاز گردش سپهر را فرامی‌گیرد. (نمودار ۲) از نام ماندهٔ آن آگاهی نیافته‌ام. تا رسیدن به سندی دیگر که بسیار مستبعد است می‌توان از نام‌های سغدی آن که سایر مطالب مذکور در این مقاله نزدیکتر به پهلوی بوده است بهره برد.

باری آنچه که گذشت خلاصه‌ای از باور ایرانیان باستان دربارهٔ آغاز گردش سپهر است که زایچهٔ آن طالع عالم را نیز نشان می‌دهد. بعلاوه دریافتیم که ایرانیان را عقیده براین بود که آغاز آفرینش تا رستاخیز و فرانکردی تن به چهار دورهٔ سه هزار ساله تقسیم می‌شود و طول آن جمعاً دوازده هزار سال خواهد بود.

بی‌مناسبت نیست در اینجا چند مطلب دیگر دربارهٔ اعتقاد به آغاز گردش سپهر و طالع عالم که در آثارالباقیهٔ دانشمند بزرگ ایرانی / اسلامی ابوریحان بیرونی آمده است نقل شود:

یک ـ... فارسیان چنین گمان می‌کردند که مبدء سالهای ایشان از آغاز آفرینش نخستین انسان است و آن روز هرمزد در ماه فروردین بوده که آفتاب در نقطهٔ اعتدال ربیعی و درمیان آسمان بوده و این وقت آغاز سال هفت هزارمین از هزار سال عالم است و اصحاب احکام از منجمین نیز اینطور گفته‌اند که سرطان طالع عالم است. . (٦۹ و ۷۰).

دو ـ راجع به اجتماع کواکب در اول حمل که همان اوهرمزد روز از ماه فروردین است ابوریحان می‌گوید:

... اگر کسی حکم نماید که کواکب در اول حمل در آنوقت مخلوق شده‌اند و یا آنکه اجتماع کواکب در آغاز حمل، اول عالم بوده و یا آخر عالم است البته ادعائی بلادلیل خواهد بود... (۴۱)

سه ـ راجع به زایچهٔ کیهان «گان وان» gānvān بودن خرچنگ (سرطان) به عبارت دیگر طالع عالم را سرطان دانستن، که از مطالب آمده در آثارالباقیه ابوریحان پیشتر آگاهی یافتیم.

چهار ـ راجع به چهار دورهٔ سه هزار ساله که ذکر آن گذشت ـ ابوریحان ضمن گفتگو از «حقیقت تاریخ» می‌نویسد. (۲۵ و ۲۶) ـ

ایرانیان ومحوس عمر جهان را سایر بروج دوازده گانه دوازده هزار سال دانسته‌اند. زردشت مؤسس دین ایرانیان چنین پنداشته که پیدایش عالم تا زمان ظهور او سه هزار سال است... به عقیدهٔ طایفهٔ دیگر از ایرانیان سه هزار سال مذکور از اول آفرینش کیومرث، است زیرا پیش از او فلک شش هزار سال ساکن بوده است و طبایع هنوز استحاله نیافته بودند و امهات بهم ممزوج نگشته و کون و فساد هم وجود نداشت و زمین معمور و آبادان نگشته و چون فلک به حرکت درآمد انسان نخستین در معدل‌النّهار آفریده شد و نیمی از آن به طرف شمال و نیمی به طرف جنوب: و تناسل کرد...

توضیح دربارهٔ برخی واژه‌ها:

ـ اوهرمزد روز ـ نخستین روز هر ماه خورشیدی ـ نام‌های دیگر روزهای هر ماه چنین است:

۱ـ اوهرمزد	۱۱ـ خوار (خورشید)	۲۱ـ رام
۲ـ وهومن	۱۲ـ ماه	۲۲ـ باد
۳ـ ارت وَهشت	۱۳ـ تیر	۲۳ـ دی به دین
۴ـ شهریور	۱۴ـ گوش	۲۴ـ دین
۵ـ سپندارمد	۱۵ـ دی به مهر	۲۵ـ اَرْدْ
٦ـ اوردات (خرداد)	۱٦ـ مهر	۲٦ـ اَشتات
۷ـ امردات	۱۷ـ سروش	۲۷ـ آسمان
۸ـ دی به آذر	۱۸ـ رشن	۲۸ـ رامیاد
۹ـ آذر	۱۹ـ فروردین	۲۹ـ مارسپند
۱۰ـ آبان	۲۰ـ وهرام	۳۰ـ انیران

ـ **اندروا** = هوا، فضا.
ـ **اَسر** = بی آغاز، ازلی، بی‌کرانه.
ـ **کوست** = سوی، سمت، کنار، گوشه.
ـ **تشتر** = ستارهٔ باران.
ـ **هفت اورنگ** = دب اکبر
ـ **میخ میان آسمان** = وتدالسماء ستارهٔ قطبی.
ـ **امشاسپند** = برترین ایزدان، که شمارشان شش است و همواره با اوهرمزد شمرده می‌شوند که با این ترتیب باید تعدادشان را هفت به شمار آورد.[1]
ـ **خویشکاری** = وظیفه.
ـ **اختران** = در بُندَهِش ستارگانی می‌باشند که به فرمان اوهرمزد هستند.
ـ **اپاختران** = ستارگانی که با اهریمن سازش بیشتری دارند.
ـ **اوهرمزد اپاختریک** = مشتری که در زمرهٔ اپاختران است.

۱ـ امشسپند به معنی بی‌مرگ مقدس

ـ اناهید = زهره.
ـ دام = آفریده، دامان، آفریدگان.
ـ خرفستر = جانور زیان‌بخش.
ـ دورایدن = راه پیمودن (برای اهریمن و یاران او)
ـ گوزهر یا جوزهر = «به فتح اول و زای هوز... فلک اول قمر است... و هر یک از عقدهٔ رأس و ذنب را نیز گویند و آن محل تقاطع ملک حامل و مایل قمر است» (برهان)
در بُندَهش به نام «راه کایوسان» نیز آمده است.

منازل قمر

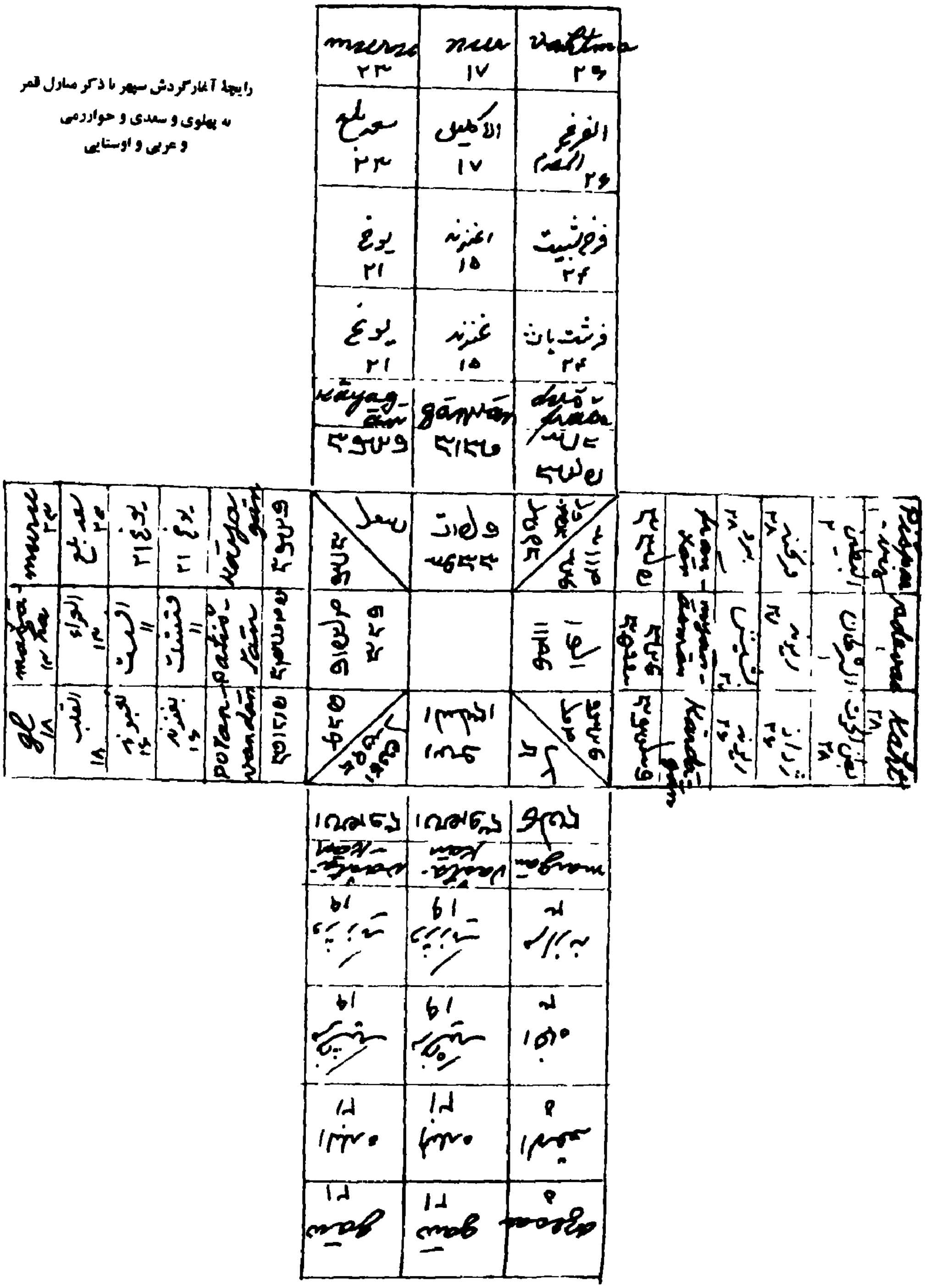
	اوستائی	عربی		اوستائی	عربی
۱	Padevar	شرطان	۱۵	hvsrv	غفر
۲	Pısparirz	بطین	۱۶	Srōı	زبانی
۳	Parvız	ثریا	۱۷	nvr	اکلیل
۴	Paha	دبران	۱۸	gl	قلب
۵	azesar	هقعه	۱۹	afša	شوله
٦	bašn	هنعه	۲۰	varaānt	نعائم
۷	rawat	ذراع	۲۱	gāw	بلده
۸	tarāha	نثره	۲۲	gōī	سعد ذابح
۹	azara	طرف	۲۳	muru	سعد بلع
۱۰	nahn	جبهه	۲۴	bvndı	سعدالسعود
۱۱	maıān	زنبره	۲۵	kahtsar	سعدالاخبیه
۱۲	avdam	صرفه	۲٦	vahtma	فرغ مقدم
۱۳	mašāha	عواء	۲۷	yān	فرغ مؤخر
۱۴	spnr	سماک	۲۸	kaht	بطن حوت

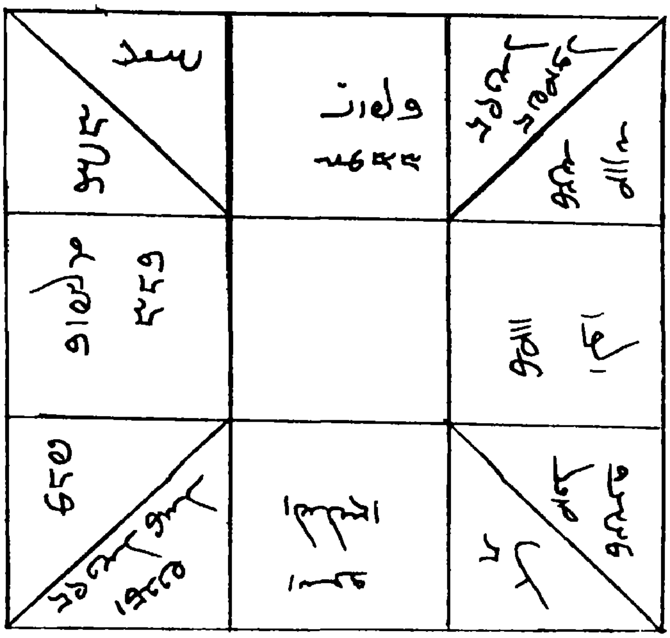
ـ اوستائی از بن دهش بزرگ ـ ۲۳
ـ عربی از کتاب آثارالباقیهٔ ابوریحان بیرونی ـ ۴۱۴

اهم منابع

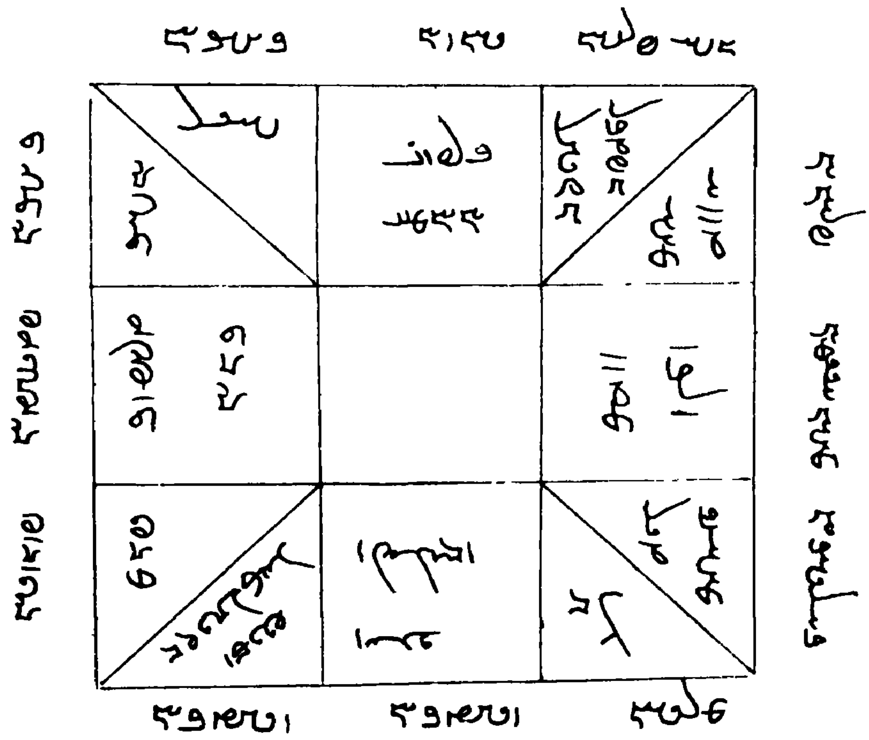
بُندَهش بزرگ (ایرانی) ت د. ـ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شمارهٔ ۸۸.
ـ آثارالباقیه ابوریحان بیرونی، ترجمهٔ اکبر داناسرشت، صیرفی. تهران ۱۳۲۱، شرکت طبع کتاب.
ـ رسالهٔ ماه فروردین روز خرداد ـ متن‌های پهلوی ـ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شمارهٔ ۱۱۲.
ـ دین کرت. نسخهٔ «د ۱۰ الف» ـ انتشارات دانشگاه شیراز، سال ۱۳۵۵.
ـ فرهنگ برهان قاطع.
ـ یادداشتهای شخصی از منابع موثق.

زایچهٔ آغاز گردش سپهر با ذکر منازل قمر
به پهلوی و سغدی و خوارزمی
و عربی و اوستایی





زایچهٔ آغاز گردش سپهر ـ بندهش بزرگ ۴۲



زایچهٔ آغاز گردش سپهر با ذکر منازل قمر ـ بندهش بزرگ ۴۲ و ۴۳

جدول منازل قمر

نامهای منازل قمر بلغت عرب	نامهای آن بلغت سغد	نامهای آن بلغت اهل خوارزم	نامهای منازل قمر بلغت عرب	نامهای آن بلغت سغد	نامهای آن بلغت اهل خوارزم
الثریا	پروی	پروی	الاکلیل	غنوند	اغنوند
الدبران	بابرو	بابرو	القلب	بغنوند	نغموند
الهقعه	مرازنه	اخماه	الشولة	مغن سدویس	داربند
الهنعه	رشنوند	خویا	النعائم	سشم	سرذبو
الذراع	غنف	غوثف	البلده	وززیك	مرخشیك
النثره	غمب	جیری	سعدالذابح	ونند	خچمن
الطرف	خمشریش	خمشیش	سعدبلع	یوغ	دوغ
الجبهه	مغ	اچیر	سعدالسعود	شذمشیر	سدمسیج
الزبره	وذه ـ وذ	امغ	سعدالاخبیه	شوشت	مشتوند
الصرفه	ویدو	ویذیو	الفرغ المقدم	فرشت باث	فرخشبیث
العواء	فستشت	افست	الفرغ المؤخر	برفرشت	ویر
السماك	شفار	اخشفرن	بطن الحوت	ریوند	ژداذ
الغفر	سرو	شوشك	الشرطان	بشیش	ریوند
الزبانیان	فسرو	سرافسریو	البطین	برو	فرنخند

جدول احوال کواکب منازل

نامهای منازل ماه	کمیت ستارگان آن	طلوع آن در ماههای سریانیها در سال هزار و سیصد اسکندری	در روزی از آن که طلوع میکند	سقوط یا غروب آن در ماههای سریانی در سال هزار و سیصد اسکندر رومی	در روزی از آن که غروب میکند	مراتب صور ستارگان ماه بعقیدهٔ اهل نجوم	مراتب صورت‌های کواکب آن بعقیدهٔ تازیان
شرطان	ب	نیسان	کب	تشرین اول	کب	دوشاخ بره	دو شاخ بره
بطین	ج	ایار	•	تشرین آخر	د	دمهٔ بره	شکم بره
ثریا	و		یح		یز	کوهان ثور	دمهٔ بره
دبران	ا		لا		ل	چشم ثور	چشم ثور
هقعه	ج	حزیران	یح	کانون اول	یح	راس‌الجبار	راس‌الجوزاء
هنعه	ب		کو		کو	دوقدم توأم‌تالی	قوس‌جوزاء
ذراع	ب	تموز	ط	کانون آخر	ج	دوراًس توأمان	ذراع گسترده‌برج‌شیر
نثره	ج		کب		کا	سرطان	بینی شیر
طرف	ب	آب	د	سباط	ج	گردن شیر	دوچشم شیر
جبهه	د		یز		یو	یال و قلب شیر	پیشانی شیر
زبره	ب	آب	لا	آدار	ا	دم شیر	شانه شیر
صرفه	ا	ایلول	یح		ید	طرف‌پهلوی شیر	دنب شیر
عواء	د		کو		کز	سینه عذراء	ران اسد
سماك	ا	تشرین اول	ط	نیسان	ط	ید عذراء	ساق شیر
غفر	ج		کب		کب	دامن عذراء	نیش کژدم
زبانی	ب	تشرین آخر	د	ایار	•	کفه میزان	دوشاخ‌عقرب
اکلیل	ب		یز		یح	پیشانی‌عقرب	راس عقرب
قلب	ا		ل		لا	قلب عقرب	قلب عقرب
شوله	ب	کانون اول	یح	حزیران	یح	نیش عقرب	منفر عقرب
نعائم	ج		کو		کو	کمان رامی	شتر مرغ
بلده	•	کانون آخر	ج	تموز	ط	بدن رامی	جایگاه تهی
سعدذابح	ب		کا		کب	شاخ بزغاله	درصورتی نیست
سعدبلع	ب	شباط	ج	آب	د	دست‌چپ ساکب‌الماء	درصورتی نیست
سعدالسعود	ج		یو		یز	شانه چپ ساکب‌الماء	درصورتی نیست
سعدالاخبیه	د	اذار	ا		لا	ذراع‌راست‌ساکب‌الماء	درصورتی نیست
مرغ مقدم	ب		ید	ایلول	یج	شانه فرس وطرف راست آن	دستهٔ دلو علیا
مرغ مؤخر	ب		کز		کو	بال فرس وناف آن	دسته دلو سفلی
بطن‌حوت	ا	نیسان	ط	تشرین اول	ط	پهلوی مرأه مسلسله	بطن حوت

نذیراحمد ـ کبیراحمد جائسی

عبداللطیف عباسی گجراتی
و
نسخهٔ انتقادی مثنوی معنویش
(بخش دوم)

بخش اول این مقاله در صفحات ۴۴۰ـ ۴۵۰ سال ۱۷ چاپ شده است.

عبداللطیف در دورهٔ شاه جهانی

عبداللطیف در عهد شاه جهانی در ردیف منصب‌داران درآمده و بخدمت جلیله نامزد شده، عبدالحمید لاهوری در پادشاه‌نامه[۲۱] می‌نویسد:

«در سال ۱۰۴۲ (پنجم سال جلوس) او را بخدمت دفتر تن تعیین نمودند. رای مادی داس که بخدمت دفتر تن که طلب و تنخواه به آن باز بسته است قیام می‌نمود و به هفت هزاری ذات و صد و پنجاه سوار سرفرازی داشت کبرسن دریافته بود بنابرین خدمت مسطور به ملاعبداللطیف گجراتی که از فن نویسندگی وقوف دارد تفویض فرمودند.»

تدریجاً منصب اوافزایش یافت و در سال ۱۰۴۳ عبداللطیف بعنوان سفیر پیش قطب‌الممالک در گولکنده فرستاده شد، در پادشاه‌نامه[۲۲] آمده است:

«و عبداللطیف گجراتی راکه سررشتهٔ طلب و تنخواه تیول باو بود به مرحمت خلعت و اسب و فیل نوازش نموده نزد قطب‌الممالک روانه ساختند و فرمان قدر توانا باکمر مرصع تبرکاً فرستادند.»

از منتخب‌اللباب خافی خان* معلوم شدکه عبداللطیف در اول صفر ۱۰۳۵ هـ با چهل لک روپیه نقد و جواهر و مرصع آلات و صد فیل و اسپان رسید و عرضداشت و عهدنامهٔ قطب‌الممالک از نظر گذرانید، پس از آن عهدنامهٔ قطب‌الممالک درج شده.

بگفتهٔ پادشاه‌نامه[۲۳] عبداللطیف درسال ۱۰۴۷ هـ بخطاب عقیدت خان سرفراز شده و این قول را مؤلف عمل صالح[۲۴] مورد تأیید قرار می‌دهد، اما او در همین تاریخ مریض شده و بنابر ضعف نمی‌توانست بخدمت پرداخت و پس بجای او شخصی دیگر دفتردار تن مقرر شده. در پادشاه‌نامه آمده:

«چون عبداللطیف مخاطب به عقیدت خان که سر براهی دفتر تن باو متعلق بود از استیلای بیماری

۲۱ـ چاپ ایشیاتک سوسائیتی کلکته، ج ۱ حر ۱، ص ۴۴۲

۲۲ـ ج ۱ حر ۲، ص ۱۳۰

* ـ چاپ سوسائیتی ج ۲، ص ۵۳۵.

۲۳ـ ج ۲، ص ۹۲

۲۴ـ عمل صالح، ج ۳، ص ۳۳۹.

بخدمت مرجوعه نمی‌توانست پرداخت، دیانت رای دفتردار خالصه را بعنایت خلعت و منصب هزاری ذات و صد و پنجاه سوار از اصل و اضافه بر نواخته خدمت دفتر تن نیز باو تفویض فرمودند.»

دربارهٔ منصب عبداللطیف باید علاوه نمود که بگفتهٔ عمل صالح[۲۵] او را به منصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفراز نموده بودند. اما بدقت معلوم نیست که در چه تاریخ او بدین منصب رسیده. در تاریخ عمل صالح خدمت دیوانی تن، و خطاب عقیدت خان و منصب هزاری ذات و چهارصد سوار همراه آمده، اما معلوم است که خدمت دیوانی تن در ۱۰۴۲ و خطاب عقیدت خان در ۱۰۴۷ یعنی پنج سال بعد یافته بود، بظاهر در همین تاریخ اخیر به منصب هزاری ذات و چهارصد سوار سرفراز شده باشد.

دربارهٔ درگذشت عبداللطیف سندی معتبر در دست نیست. فقط دانشمند انگلیسی سی.ای.استوری درکتاب معروف خود پرشین لتریچر نوشته که عبداللطیف در سال دوازدهم جلوس شاه جهانی درگذشته یعنی درمیان سنوات ۱۰۴۸ـ۱۰۴۹، اما معلوم نیست که او از روی چه مأخذ این اطلاع فراهم نموده، ممکن است این اطلاع درست باشد، زیرا که در ۱۰۴۷ او بنابر استیلای مرض نمی‌توانست بخدمت مرجوعه پرداخت و بنابر همین علت او که او را از خدمت دفتر تن علیحده نمودند و دیانت رای را بدین خدمت نامزد کردند.

سیاحت درکشور هند و افغانستان

عبداللطیف سیاحت را دوست داشت و شاید بنابر همین علت بوده باشد که او سراسر هند را گشته و نیز از بعضی نقاط افغانستان دیدن کرده.

یکی از آثارش که نام روزنامچه و سیر منازل و بلاد و امصار ذکر شده و از روی نسخه‌ای منحصر بفرد آقای دکتر آهوجه مقالهٔ بسیار مهم و سودمند در Arts Punjab University Research Bulletin چندی گد هـ ج ۴ شمارهٔ ۱، آوریل ۱۹۷۳ چاپ نموده دربارهٔ مسافرت عبداللطیف از احمدآباد تا بنگال می‌باشد. از این رساله برمی‌آید که عبداللطیف همراه مخدوم اسبق‌الوزراء[۲۶] ابوالحسن معتقدخان اول رمضان ۱۰۱٦ هـ در سال دویم جلوس جهانگیرشاه از بلدهٔ طیبهٔ احمدآباد بر مسافرت بنگاله رهسپار گردید و از اکثر شهرهای هندوستان رد شده و کوائف بعضی شهرها را درج نموده. دکتر آهوجه خلاصهٔ روزنامچه را در مقالهٔ خود شامل نموده و از مندرجات آن ظاهر می‌شود که عبداللطیف از شهرها و جابهای زیر رد شده:

احمد آباد، جلاور، احمیر، اناساگر (اجمیر) سانبهر، نارنول، جهم، کیتهل، جند، سمانه، پهلور، لدهیانه، سرهند، تهانیسر، پانی‌پت، دهلی، تعلق آباد، سلیم گرهـ بندرابن، متهرا، سکندره، آگره (او در آگره یک ماه مقیم بوده و پس از آن همراه ابوالحسن که در همان ایام بخشی بنگال نامزد شده بود سفر خود ادامه داشت و اکثر این سفر را بوسیلهٔ کشتی طی نمود، و او دربن سفر از جابهای زیر رد شده).

چندور، اتاوه، کالپی، مکن پور، الله آباد، کالنجر، شادی‌پور، جلال آباد، چنار، جونپور، سرحوندی، نارس، رمایه، عاری پور، چوسه، سهسرام، رهتاس، هلسه، سیتاکند، اکبرنگر (راج محل)

عبداللطیف فقط بر همین یک سفر اکتفا ننموده بلکه سفرهای دیگر نموده، و دربارهٔ آن سفرها در فوق اشاره شد، و او شهرهای هندوستان را دیده، ما ذیلاً مختصری از آنها می‌آریم.

۲۵ـ ج ۳، ص ۳۳۹

۲٦ـ دکتر آهوجه این را محسن‌وزیر دانسته و این غلط است زیرا که معلوم است که معتقدخان دیوان و بخشی سپاه بوده، بعداً بعهدهٔ اسندار و فوجدار سرفراز شده اما در ۱۰۱٦ او را محسن‌وزیر قرار دادن از صحت دور است.

۱ـ در ۱۰۲۱ در ادیسه بود و در کار تکمیل بت خانه مصروف بود. واضح است او از بنگال بدانجا رسیده باشد. ظاهراً اقامت او در بنگال از ۱۰۱۷ تا ۱۰۲۰ بوده باشد و درین دوره اسلام خان حاکم آن استان بود و مخدوم عبداللطیف یعنی معتقدخان بفرمان این استاندار در جنگ با عثمان افغانی کارهای نمایان انجام داد، و در همان ایام معتقدخان از دیوانی بنگال برطرف شده در ۱۰۲۱ در خدمت جهانگیر رسیده و بعهدهٔ بخشی مفتخر شده.

۲ـ در ۱۰۲۴ درکابل و تیراه بود و در تیراه نسخهٔ مثنوی معنوی که دانشمندان افغانستان ازروی شصت نسخهٔ خطی تهیه نموده بودند بدستش افتاد و ازین نسخه در تصحیح و ترتیب نسخهٔ انتقادی مثنوی استفاده زیاد نموده، تیراه یکی سرکارهای آن خطه است که درآنجا چندی پیش امداد افغان فساد برپا نموده بود و آن فساد بوسیلهٔ معتقدخان رفع شده بود. عبداللطیف به تشویق معتقدخان به آن خطه سفر نموده باشد.

۳ـ در ۱۰۲۵ در پولم گذر و غیرها در کار تصحیح ومقابلهٔ نسخ مثنوی اشتغال داشته و این همان جای است که در تحت تأثیر امداد مفسد بوده و فتنه‌اش بوسیلهٔ معتقدخان رفع شده. اقامت این خطه نیز به تشویق همین امیر بوده باشد. پولم گذر در نزدیکی پیشاور است، و بظن قوی عبداللطیف این شهر قدیمی را دیده باشد اما در رساله‌اش ذکری ازین شهر نشده. معتقدخان در پولم گذر چندی پیش رفته یعنی در سال ۱۰۲۳ برای دفع فتنهٔ امداد.

۴ـ روانگی سمت دکن در ۱۰۳۰ و در راه اشتغال در تصحیح و تنقیح مثنوی.

۵ـ ورود بدارالسرور برهان‌پور در ۱۰۳۱ وتحقیق وتصحیح متن مثنوی در حضور بعضی دانشمندان.

۶ـ بدهلی بدربار شاه جهان بخدمت دیوانی تن در ۱۰۴۲.

۷ـ مسافرت بگولکنده بعنوان سفیر کبیر به قطب‌الملک (عبدالله قطب شاه).

۸ـ ۱۰۴۵ بدهلی پس از برگشت سفر بگولکنده.

۹ـ ۱۰۴۷ بدهلی خطاب عقیدت خان، بیماری و برطرفی ازخدمت سربراهی دیوان تن.

۱۰ـ ۱۰۴۸ـ ۱۰۴۹، تاریخ درگذشت لطف‌الله بدقت معلوم نیست، اما فقط همین قدر معلوم است که سال دوازدهم جلوس شاه جهان سال وفات اوست؛ اما معلوم نیست که او در دهلی فوت شده یا در احمدآباد؟

آثار عبداللطیف عباسی

اگرچه دربارهٔ زندگانی این نویسندهٔ معروف و محقق بزرگ اطلاع کافی در دست نیست، اما خوشبختانه اکثر آثارش بازمانده است، و ما ذیلاً آنها را معرفی می‌نمائیم.

۱ـ مقدمهٔ بتخانه و خلاصة‌الشعرا

چنانکه در فوق اشاره شده محمد صوفی مازندرانی مجموعهٔ خود بنام بتخانه را در ۱۰۱۰ هـ مکمل ساخته، اما مقدمه بر آن نیفزوده. عبداللطیف عباسی که تربیت یافتهٔ محمد صوفی بود در سال ۱۰۲۱ برآن کتاب یک مقدمهٔ جامع اضافه نمود و تراجم شعرائی که کلامشان داخل بتخانه است نیز بعنوان جداگانه خلاصة‌الشعراء نوشته. این تحقیقات در ادیسه بانجام پذیرفته و از فقرهٔ «فهرست لطیف بس عجیب است» تاریخ ۱۰۲۱ برمی‌آید.

دو نسخه از خلاصة‌الشعرا معلوم است، یکی همراه بتخانه درکتابخانهٔ بادلیان آکسفورد، و دیگری درکتابخانهٔ شخصی قاضی صاحب در احمدآباد (مذکور در مقالهٔ سیدعلی ترمذی، اسلامک کلچر ژانویهٔ ۱۹۵۷، ص ۴۵). خیلی وقت است که یکی از شاگردان از ترکیه بنام صائمه ینال دانشجوی در بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگر، تحت راهنمائی بنده (نذیر احمد) این تذکره را از روی نسخهٔ بادلیان که تا آن موقع منحصر بفرد، با مقابلهٔ مندرجاتش از تذکره‌ها و تاریخها تصحیح نموده بود. اما این نسخهٔ مصححه هنوز بچاپ نرسیده. یک نسخه از بتخانه در سنترل لائبریری در بهوپال موجود است چنانچه بنده (نذیر احمد) دربارهٔ این نسخه مقالهٔ مفصل نوشته که در «غالب نامه» ژانویهٔ ۱۹۸۵ چاپ شده. مقالهٔ دیگری راجع بهمین نسخه بتوسط پروفیسر امیرحسن عابدی در مجلهٔ فوق چاپ شده، اما این نسخه از مقدمه و تذکرهٔ خلاصة‌الشعرا عاریست.

۲ـ نسخهٔ ناسخهٔ مثنویات سقیمه

این نسخه، نسخهٔ انتقادی مثنوی معنوی مولانای روم می‌باشد. عبداللطیف عباسی در تصحیح و ترتیب نسخهٔ مثنوی چندین سال مشغول بوده و سعی و روش تصحیح و مقابلهٔ آن در دیباچهٔ مفصل که بر آن نسخه بعنوان مرآة‌المثنوی افزوده شرح داده است. از ین دیباچه معلوم می‌شود که عبداللطیف هشت سال در این اشتغال می‌ورزید وبالاخره در ۱۰۳۲ هـ در برهان پور این کار بانجام رسید. بعضی از اطلاعات سودمند از دیباچهٔ ذیلاً ایراد می‌رود:

«این نسخهٔ ناسخهٔ مثنویات سقیمه... کتابی است مستطاب و کلامی است فصل‌الخطاب که اول مرتبه در سنهٔ اربع و عشرین و الف هجری در آهن پوس تیراه[27] کابل با مثنوی که استادان کامل این طریقت آنرا بدفعات در مدت سی و پنج سال با شصت مثنوی مقابله کرده و بعد ازجرح و تعدیل بسیار درست ساخته بودند و درکمیت و کیفیت تمام داشته، مقابله شده.

دفعهٔ ثانیه در خمس وعشرین و الف در بولم گذر[28] و غیره از مضافات پیشاور با چهار پنج مثنوی دیگر محاذات یافته.

وکرهٔ ثالثه در سنهٔ ثلاثین والف در حین توجهٔ دکن با عزیزی که رفیق سفر بود مناظره شده.

وکرهٔ رابعه در سنهٔ احدی و ثلاثین در دارالحضور بیت‌السرور برهان‌پور در خدمت بعضی از افاضل و اهالی روزگار که بارها اوقات قدسی سمات خود را به تحقیق این نسخهٔ منیفه صرف نموده، با وجود سمو استعداد ظاهری و علو درجات باطنی پیش صاحبان حال و فارسان مضمار مقابل سند کرده بودند و مکرر بتدریس آن اشتغال نموده کمال ممارست و مهارت داشتند، بطریق تحقیق معانی با چهار پنج مثنوی دیگر که هرکدام در صحت نظر ثانی نداشت مذاکره شده و درین چهار پنج مرتبه سوای آن نسخهٔ اول که با شصت مثنوی مقابله شده بود با بیست مثنوی دیگر، بلکه زیاده مقابله شده باشد که مجموع زیاده بر هشتاد مثنوی می‌شود.

و بحسب کمیت و کیفیت و صحت اگر درکتابخانه‌های اکابر واعاظم عالم بجویند اگرچه بحسن خط و تذهیب و تقطیع و افزونی ثمن و قدم زمان تحریر تفوق داشته باشند، اغلب آنست که نسخه‌ای

۲۷ـ تیراه از جلال آباد بفاصلهٔ هشت کروه واقع است، همراه سرکار کابل و نگنش مذکور شده، این شهر دارای اهمیت زیاد بوده و فتنهٔ امداد از همین جا شروع شده رک تورک جهانگیری ج ۱، ص ۴۲۷، نیز ص ۲۲۵، ۲۴۵، ۳۳۸، ج ۲، ص ۴۶۳؛ نیز عمل صالح

۲۸ـ بولم گذر در نزدیکی پیشاور است، معلوم نیست که عبداللطیف چرا اقامت خود در جایی که به سمت پیشاور جبلی کوچک است، اختیار نموده. معتقدهایی که عبداللطیف با او وابستگی داشت در تیراه و بولم‌گذر با امداد افغان و سپاه او جنگ نموده بود، ممکن است اقامت عبداللطیف بهمین واسطه باشد

متصف باین صفات کمال معنوی یافته نمی‌شود. چه اعتماد بندهٔ نحیف و ذرّهٔ ضعیف عبداللطیف بن عبدالله العباسی عفی عنهما که راقم حروف و ساطر این سطور و متتبع و مصحح این مثنوی است آنست که از زمان حضرت سلطان العاشقین، شمس‌الواصلین، حسام‌الطالبین، صلاح المسلمین، قطب‌العارفین، قدوةالمدققین، وارث الحایق الیقین، اکمل المرسلین مولانا جلال الدین رومی نورالله مرقده الی یومنا هذا دست سعی و اجتهاد احدی باین طریق پردهٔ سقیم و خطا از روی شاهد این کتاب برنداشته و به این طریق مستعمی در تحقیق و تصحیح و تنقیح این نسخه من اوله الی آخره نکوشیده و باین مثابه تأکید تقشید نورزیده. چندین نسخه که اعزه بر صحت و دوستی آن اعتقاد واعتماد تمام داشتند دیده شد، هیچ کدام صد یک در مراتب مذکور سطر درنیامد.»

این نسخهٔ انتقادی در سال ۱۰۳۲ در دکن انجام پذیرفته و «دیباچهٔ لطیف انصرام یافته» تاریخ اتمام این مثنوی و دیباچه می‌باشد. خوش بختانه نسخه‌های این تصحیح انتقادی مثنوی درکتابخانه‌های هند و بیرون هند نگاهداری می‌شود، و این گواهی است بر قبول عامهٔ سعی عبداللطیف.

ناگفته نماند که طوری که عبداللطیف روی مثنوی کار کرده نه تنها از نسبت مثنوی بی مانند است بلکه حق این است که دربارهٔ هیچ کتاب فارسی، عربی و ترکی بلکه هیچ یک از کتابهای شرقی و شاید غربی هم این قدر توجه مبذول نشده باشد. نظر اکثر محققان این است که ترتیب و تهیهٔ متن انتقادی کتب شرقی بوسیلهٔ شرق شناسان اروپا شروع شده و تدریجاً بدرجهٔ کمال رسیده. اما این عقیده درست نیست. یک نویسنده در یک شهر گجرات با وسایل کمتری پیش از سیصد و هفتاد و شش سال یک کارنامهٔ تحقیقی انجام می‌دهد که بدون شک در ادبیات شرق بی‌مانند است. او برای تکمیل این کار سراسر کشور هند و افغانستان را سیاحت می‌نماید. اما خیلی عجیب است که محققان عصر حاضر که در صدد تحقیق متن مثنوی بوده‌اند از کارنامهٔ عبداللطیف یا اطلاعی نداشتند یا اگر داشتند آنرا مورد توجه قرار ندادند.

۳ـ لطایف اللغات یا فرهنگ لغات مثنوی

این فرهنگ پس از دوازده سال مطالعه و بررسی متن مثنوی و پس از نشر نسخهٔ ناسخهٔ مثنویات سقیمه در ۱۰۳۲ هـ تهیه شده و حق اینست که عبداللطیف عباسی در این کار تحقیق عمیق بکار برده است

لطایف اللغات بسیار متداول بوده و در لکهنو در ۱۸۸۷ میلادی از چاپ درآمده ونسخه‌های خطی این فرهنگ درکتابخانه‌های هند مانند ایشیاتک سوسائتی کلکته، خدابخش پتنه و در موزهٔ برطانیهٔ لندن و غیر آنها نگهداری می‌شود. نسخهٔ مدراس مکتوبهٔ ۱۰۹۸ هـ از نسخهٔ مرتب استنساخ یافته. فهرست ج ۱ نمرهٔ ۴۱۵.

۴ـ لطایف‌المعنوی من حدایق المثنوی

این شرحی است مبسوط و محققانه که عبداللطیف پس از تهیه و ترتیب نسخهٔ ناسخه نوشته بود و این شرح بسیار مقبول و متداول بود و شارحین مثنوی از آن استفاده نمودند. این شرح در لکهنو در ۱۸۸۹ میلادی و درکانپور در ۱۸۷۶ از چاپ درآمده و نسخه‌های خطی آن درکتابخانه‌های هندو بیرون هند یافته می‌شود. محمد صالح درکنبوه در عمل صالح این شرح را مورد ستایش قرار داده است. خود عبداللطیف درمرآةالحقایق ذکر کرده که کار تحقیقی‌اش بر مثنوی تا ۱۰۳۸ ادامه داشت. از این قول می‌توان حدس زد که لطایف المعنوی و لطایف اللغات درین سنوات انجام پذیرفته باشند.

سی.ای. ستوری[۲۹] در پرشین لتریچر نوشته که خود عبداللطیف شرح دیگری بنام مرآةالمثنوی

۲۹ـ ج ۲، ص ۸۰۷ حاشیه

نوشته که نسخهٔ آنرا اته (Ethe) در فهرست خود معرفی نموده. چون عبداللطیف دیباچهٔ مفصل خود را که بر نسخهٔ ناسخه افزوده مرآةالمثنوی گفته ما نمی‌توانیم دربارهٔ شرح مرآةالمثنوی و دیباچهٔ مرآةالمثنوی چیزی بطور قطع بگوئیم.

۵ـ لطایف الحقایق من نفایس الدقایق

چنانکه عبداللطیف مثنوی معنوی را موضوع مطالعه و تحقیق و بررسی دقیق قرار داشته و چندین سال از عمر عزیز را درین کار بسر برده، حدیقه‌الحقیقهٔ حکیم سنائی را نیز مورد مطالعه و تحقیق داشته و چندین سال در این کار تحقیقی مصروف و مشغول بوده، و بگفتهٔ خودش در ۱۰۳۸ هـ عبداللطیف از تحقیق مثنوی فارغ شده و پس از آن او کتابی بنام لطایف الحقایق من نفایس الدقایق نوشته که اگرچه اصلاً شرح مفصل از حدیقهٔ سنائی می‌باشد، اما شامل متن انتقادی حدیقه و شرح لغات و مصطلحات حدیقه می‌باشد. در مقدمهٔ این کتاب که بنام مرآةالحقایق اتمام یافته مذکور است که چون از کار تحقیقی مثنوی در ۱۰۳۸ هـ فراغت یافته توجه به نوشتن شرحی بر حدیقه نموده؛ اگر چه ظاهر است که او خیلی پیش از این تاریخ حدیقه را مورد مطالعه قرار داده بود.

بگفتهٔ عبداللطیف، خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش در آن وقت حاکم گجرات بود نسخهٔ خطی از حدیقه که پس از هشتاد سال از وفات سنائی رونویس شده بود در غزنی بدست آورد. چون خان اعظم[۳۰] مذکور بسفر مکه برفت این نسخه‌ای را پیش عبدالرزاق معموری[۳۰م] گذاشته بود. چون در ۱۰۳۵ معموری به اگره آمده عبداللطیف از آن نسخه نسخهٔ دیگری تهیه نموده در سال ۱۰۳۷ هـ در اقامت لاهور نسخهٔ خود رابا نسخه‌های دیگر مقابله نموده و ازین طور یک متن انتقادی از حدیقه ترتیب و تنظیم داده، بیست برگ که در نسخهٔ غزنی افتادگی داشته نیز در نسخهٔ خود اضافه نموده. بدین طور او متن حدیقه را درست کرد و پس شرح مفصلی بر آن کتاب نوشت و این کتاب را بنام شاه جهان معنون کرد. بعلاوهٔ مرآةالحقایق عبداللطیف دو مقدمهٔ دیگری بر حدیقه نوشته، یکی بنام رستهٔ خیابان دیگری بنام گل سرسبز. اگرچه در بعضی نسخه‌های درمیان این دو مقدمه فرقی نگذاشتند، از این دیباچه‌ها معلوم می‌شود که درکار تحقیقی راجع بحدیقه، عبداللطیف از دانشمندان آن دوره کمک گرفته و خصوصاً میرالهی قمی دو قصیده برایں مقدمه افزوده که شامل مدائح شاه جهان و لشکرخان مشهدی می‌باشد و نیز از گفتهٔ عبداللطیف برمی‌آید که او در کار مقدمه نویسی و شرح نگاری بر حدیقه تا سال ۱۰۴۲،

۳۰ـ برای حالات زندگانی رجوع شودبه مآثرالامراء ج ۱ (ص ۶۷۵ـ ۶۷۶) خان اعظم میرزاعزیزکوکه پسر کوچک شمس‌الدین محمدخان اتکه بوده، او هم سن اکبر بود واکبر او را بسیار عزیز می‌داشت و مادرش جیجی انگه مادر رضاعی اکبر اعظم بود، در هیژدهم جلوس جهانگیری همراه داود بخش پسر خسرو که نوهٔ دختری خان اعظم بود، و استاندار گجرات مامور شده بود، گجرات رفت و در احمدآباد در سال ۱۰۳۳ هـ فوت شد. خسرو داماد او بود، پسر خواهر راجه مان سنگ، بنابرین هر دو می‌خواستند که خسرو را بر تخت بنشانند، بهمین علت بود که جهانگیر این هر دو را بنظر احترام نمی‌دید (رک: تورک جهانگیری صفحات مختلف)

۳۰ م ـ عبدالرزاق معموری اول در خدمت جهانگیر (سلطان سلیم) بود، بعد از آن بخدمت اکبر اعظم شتافت، و همراه شیخ فرید به بنگال مأمور شد، در عهد جهانگیر با دوست محمد خواجه جهان بخشی دوم شد، ۱۰۲۰ هـ بعهدهٔ منصب هزار وهشت صدی یافت، در ۱۰۲۱ بعد ازوفات غازی خان ترخان بتهتهه فرستاده شد، ۱۰۲۳ بر استانداری تهتهه مأمور شد، عبدالرزاق به لقب مظفرخان سرفراز بود، و در ۱۰۲۵ جهانگیر او را بیک خنجر مرصع عنایت کرد، بعد از آن او را به صوبه‌داری مالوه متعین کردند، در اکبرآباد باغی بنام باغ معموری داشت، جهانگیرتاریخ ۲ محرم ۱۰۲۰ هـ شب دربن باغ نزول‌کرد و ۳ محرم دربن باغ بماند(تورک ۱ ۳۲۰) (رک مآثرالامراء ج ۳ ص ۳۷۶ـ ۳۷۹). عبدالرزاق معموری شخصی علم دوست وکتاب دوست بود، و همین علت بود که خان اعظم نسخهٔ حدیقه را باو سپرده، درکتابخانهٔ شیخ عارف حکمت در مدینه نسخهٔ خطی از تاریخ گجرات تألیف عبدالحسین است که به خطهای خان خانان مزین است. این تاریخ در ۹۸۶ در مکهٔ مکرمه رونویس شده، پس از آن بگجرات آورده شد و در آخر در مدینه بکتابخانهٔ عارف حکمت داخل شد.

۱۰۴۴ مشغول بوده. خلاصه این که عبداللطیف عباسی چنانکه بیش از پانزده سال در بررسی و تحقیق مثنوی معنوی اشتغال داشت تقریباً هشت سال درمطالعهٔ حدیقه مشغول بوده است.

آثار عبداللطیف راجع به حدیقه یعنی لطایف الحقایق را ـ متن وشرح مقدمه‌ها، نولکشور در ۱۸۸۶ میلادی چاپ نموده و بعلاوهٔ آن نسخه‌های خطی آن درکتابخانه‌ها بخصوص در کتابخانهٔ خدابخش پتنه و دانشگاه علیگر نگهداری می‌شود.

۶ـ شرح حدیقة‌الحقیقه

این خلاصهٔ لطایف الحقایق است که خود عبداللطیف در ۱۰۴۴ هـ بانجام رسانیده. لطایف الحقایق کتاب محققانه است و استفاده از آن کتاب مستلزم اطلاعات کافی است. از شرح حدیقه استفادهٔ آسان است و برای همین منظور این شرح نوشته شده. نسخه‌های ازین شرح در اته وایوانف و کرزن معرفی شده.

دنباله دارد

---

۲۷ فروردین ۱۳۷۱
توکیو - ژاپن

سردبیر محترم مجله آینده

سلام عرض می‌کنم نام من نوبوآکی کوندو است و
در دانشگاه توکیو، ژاپن، زبان فارسی خوانده‌ام و
فوق لیسانس در تاریخ خاور میانه هستم
چند روز پیش در کتابخانه یک مجله‌ای "آینده" دیدم
میل دارم که این مجله را مشترک شوم
خواهشمندم ترتیب اشتراک یکساله‌ی "آینده" را
برای من بدهید و این مجله را بطور مرتب به نشانیم که
در زیر این نامه نوشتم، بفرستید بهای اشتراک و طرز
پرداخت آنرا هم لطفاً اطلاع بدهید تا پرداخت کنم.
از توجهی که به من خواهید کرد سپاسگزارم

با احترام
نوبوآکی کندو
Nobuaki Kondō

دکتر محمود نجم‌آبادی

میرزا ابوالحسن خان فروغی

از بنده خواسته بودید شرح حالی از مرحوم استاد ابوالحسن فروغی برای درج در مجلهٔ آینده دارم. اکنون تا آنجا که برایم مقدور و میسور بود از بایگانی خود و مشاهدات عینی و مدت تا خدمت آن مرحوم آنچه میسر شد ارسال خدمت می‌دارم

نام و نسب

می‌گویند در سفری که پدر استاد به مشهد کرده بود پس از مراجعت خداوند فرزندی بو فرمود که نامش را به مناسبت کنیهٔ امام هشتم (ع) ابوالحسن گذاردند.

ابوالحسن کودک سال ۱۳۰۱ هجری قمری مطابق با ۱۲۶۳ شمسی قدم به عرصه وجود

تا آنجا که بنده اطلاع دارم تا به پشت پدران وی خدمتگزاران فرهنگ بودند بدین شکل:

ابوالحسن بن محمد حسین (ذکاءالملک بزرگ) بن محمد مهدی (ارباب) بن حاجی محمد محمد کاظم بن میرزا کوچک بن ابوتراب بن محسن بن جواد بن حاجی محمد مؤمن.

پدر استاد مرحوم ذکاءالملک بزرگ هیجده ساله بود که پدرش آقامحمد مهدی ارباب هفده سالهٔ هندوستان برگشت (۱۲۷۳ هجری قمری).

محمد حسین ذکاءالملک بزرگ خدمات بسیاری به کشور ما کرده که بزرگترین خدمتش به ف بود. وی نظرش آن بود که باید فرهنگ در قالب و اصول قدیم باشد ولی با فکر جدید. وی مؤ نویسندهٔ روزنامه تربیت بود که سالیان دراز با چاپ سنگی در تهران انتشار می‌یافت.[1]

آقای محمد مهدی ارباب ـ پدر ذکاءالملک بزرگ از اصفهان برای درک و کسب ع هندوستان رفت (۱۲۶۸ هجری قمری یعنی سال تأسیس دارالفنون) و هفده سال در آن دیار بو برگشت (۱۲۷۳ هجری قمری) به فرزندش که آنوقت هیجده ساله بود گفت: فرزند بدان که ما فرهنگ خیلی عقب هستیم و باید کوشش کرد که از قافلهٔ علم عقب نمانیم. ذکاءالملک بزرگ م

۱ـ قسمت زیادی از روزنامهٔ تربیت به خط مرحوم پدرم مرتضی نجم آبادی و (یعنی نیمی بیشتر از دورهٔ این روز نستعلیق می‌شد)



میرزا ابوالحسن خان فروغی

اسفندماه ۱۳۲۰

مقام منیع وزارت جلیله خارجه

از طرف آن مقام معظم [illegible]

کارت مبارک دعوتی بتشکیل مجلس پذیرائی بافتخار جناب آقای مهندس عبدالرزاق بغایری

زیارت شد و موجب ابتهاج خاطر و مزید امتنان اینجانب گردید.

هرچند برای این بنده انعقاد این مجلس پرمیمنت مقارن با زمانی است که ضعیفه مزمن عارضه [illegible]

مانع حرکت و خروج از منزل است و بنابراین بسبب از شرف حضور محروم خواهم بود لیکن در همین

زاویهٔ تنهائی از صمیم دل شریک شادکامی و خوشوقتی حاضران آن محضر و بگوش جان شنوای [illegible]

بیان شریف هستم. بعلاوه واجب دانستم [illegible] در سهم خود از جهت بستگی خانوادگی

و تناسب همکاری فرهنگی و شرکت مرام معنوی بوسیلهٔ سطری مختصر مراتب تشکر قلبی خویش را از ابراز این

حسن توجه و لطف قدردانی که عهدکنندگان در خدمت را بغیر [illegible] دلهای پیران فرسوده [illegible]

بگرمی جوان میسازد تقدیم کارگذاران نکته‌دان و دور از نسیان آن مقام منیع داشته

در تأکید بنا و فرخندگی اینگونه سابقه‌شناسیها و هنرپروریها که مرسوم آن ساحت گرامی است را

یادآور شوم که نوکردن هر کهن [illegible] آوردن روح و بیدار کردن [illegible] بلکه حیاتی است [illegible]

زنده و شاداب [illegible] تازه کار [illegible] توانائی و [illegible] سرمایه [illegible] دانشگاه [illegible]

و [illegible] آموزشگاه [illegible]

همواره [illegible]

نمونهٔ نامه‌نویسی و خط فروغی

هوالمعین

یهدی الله لنوره من یشاء

نورچشما

خدا را بنده باش تا از بندگی بندگان آزاد باشی

بندگی خدا را در راستی و آزادگی حرمت پیشوایان و بزرگان گذشته و آثار آنها [illegible] از بزرگهای ایران

دوستی جامعه بشری و محبت وطن خویش زادگاه حفظ شرافت خدمت خلق و در هر حال

دوری از هوای نفس و ترک آزار و کار کردن با بینش و دانش بدان

از بزرگان حرمت و بر خردان شفقت داشته باش

همیشه روان را به دانش روشن تن را به کار نرم دل را به یاد خدا قوی دار

زیبایی را از صفای طبیعت بیاموز و در کمال هنر بشناس

لطف هر چیز و هر کار را در طبیعی بودن آن بدان

در تجمل و آرایش پیرو رسم و مد مباش و ذوق سلیم و زیبایی طبیعی و لطف هنر را دستور زندگی [illegible]

از همنشین بد بپرهیز و نیکی را از گفتار و کردار بزرگان بیاموز که خردمندان بجز به [illegible]

نیازمند هدایت [illegible]. ابوالحسن فروغی

پندنامهٔ ابوالحسن فروغی برای نورچشم خود

پدرم سه سال موضوع بالا یعنی عقب افتادگی کشور را از قافلهٔ علم برای روشنفکران آن دوران توضیح می‌داد.

وی هیئت حدید را به ایران آورد. شاهنامه را در هندوستان چاپ نمود. کتاب نصف جهان را باب اصفهان تألیف کرده است. تاریخ وصّاف را تصحیح نمود و آنرا در بمبئی چاپ کرده است (تاریخ چاپ ۱۲۶۹ هجری قمری در بمبئی است).

از محمدرضا و پدرش محمدکاظم اثری بزرگ در دست نیست.

میرزا کوچک ـ وی شخصی است که بسال ۱۱۴۸ هجری قمری نمایندهٔ اصفهان در محل مؤسسان نادرشاه بود.

ابوتراب ـ در علم تجوید یدی طولی داشت.

محسن و جواد و حاجی محمد مؤمن همه از فضلای دوران بودند.

این بود شرح مختصری از دودمان فروغی و خدمات آنان به فرهنگ ایران که از نظر اطلاع به استاد لازم بود

تحصیلات

استاد ابوالحسن فروغی تحصیلات ابتدایی را در خانواده و نزد پدر آموخت و پس از طی دوره ابتدایی سال ۱۳۱۲ هجری قمری به دارالفنون رفت و در آنجا نزد معلمین آندوران تحصیلات متوسطه و متداول زمان را بسیار خوب آموخت. سپس برای تکمیل زبان فرانسه به مدرسهٔ آلیانس فرانسه[1] رفت و براستی در این دبیرستان که یکی از بهترین دبیرستانهای دوران بود زبان فرانسوی را خوب یاد گرفت. آنگاه رهسپار فرنگستان گردید و پس از مراجعت از سفر فرنگ بر اثر تسلط بر این زبان سمت مترجمی آقای دانتان[2] معلم طبیعی در دارالفنون (شعبهٔ طب) برگزیده شد.

تدریس در دارالفنون و مدرسهٔ علوم سیاسی

چنانکه در بالا مذکور افتاد استاد فروغی که از شاگردان برجستهٔ دارالفنون بود اول مرتبه به مترجمی استاد دانتان برگزیده شد. آنگاه به تدریس در دارالفنون و سپس مدرسهٔ علوم سیاسی در رشتهٔ تاریخ و تاریخ طبیعی انتخاب گردید.

خوب به خاطر دارم به سال ۱۲۹۸ شمسی یعنی سال تأسیس دارالمعلمین مرکزی[3] قبل از آنکه استاد این مرکز بزرگ علمی را تأسیس نماید از برجستگان استادان دارالفنون بود، وعدهٔ زیادی از دانشمندان و استادی بعدی در آن تاریخ در کلاسهای پنجم و ششم دارالفنون در خدمتش تلمذ می‌نمودند.

در دارالمعلمین مرکزی

به سال ۱۲۹۸ شمسی در دوران وزارت مرحوم احمد بدر نصیرالدوله[4] (وفات نصیرالدوله ۱۳۰۹ شمسی) دارالمعلمین مرکزی را تأسیس کرد. این مرکز بزرگ علمی ابتدا در خیابان نادری سابق و

1- Alliance Française

2- Dantan

۳ـ کلمهٔ دارالمعلمین مرکزی ترجمهٔ Ecole Normale Superieure است.

۴ـ احمد بدر نصیرالدوله پدر مرحومان محمود و عبدالوهاب بدر و آقای دکتر ابوالقاسم بدر بود که در زمان وزارتش سی مدرسهٔ ابتدایی در تهران و چند دبیرستان تأسیس کرد

جمهوری کنونی اول کوچه نوبهار[۵] بود که فقط دو کلاس داشت یکی کلاس ابتدائی یکی کلاس عالی که مقصود از کلاس ابتدائی تربیت شاگردان برای معلمی مدارس ابتدائی و کلاس عالی جهت تربیت معلم برای دبیرستانها بود، سپس دارالمعلمین مرکزی به محل جدیدش در تخت زمرد سابق (کوچهٔ سهم‌الملک) انتقال یافت که بعداً به نام‌های رهنما و معرفت تغییر نام داده شد.

برای مزید اطلاع متذکر می‌گردد که در محل دبیرستان رهنمای آن زمان قبل از تأسیس دارالمعلمین مرکزی مدرسهٔ سپهر و قبل از آن مدرسهٔ فرهنگ بود که بهمت عده‌ای از فرهنگیان و دانش پژوهان تأسیس یافته بود. خداوند همه مؤسسین و بانیان آندو مدرسه را بیامرزاد که حقی عظیم به گردن فرهنگ کشور دارند.

استاد فروغی سعی کرد که دارالمعلمین مرکزی را مرکز تربیت معلم کند و نخبه دانشمندان وقت را در آن مرکز علم و دانش جمع کند و بنظر بندهٔ ناچیز می‌رسد بنحوی شایسته این نظر را تأمین نمود.

در این مرکز مرحومین غلامحسین رهنما ـ شیخ محمد حسین بیچارهٔ گنابادی ـ اسمعیل مرآت ـ مرتضی نجم‌آبادی (پدر نویسنده) ـ سرتیپ عبدالرزاق بغایری (شوهرخواهر مرحوم ابوالحسن فروغی) ـ حبیب‌الله ذوالفنون و مترجم‌الممالک (عباسقلی قریب معروف به مسیو عباسقلی خان) ـ محمد وحید تنکابنی و عباس اقبال آشتیانی و دکتر ابوالقاسم بهرامی و شیخ محمدحسین فاضل تونی (معروف به جناب فاضل) و میرزا عبدالعظیم خان گرگانی دکتر علی اکبر سیاسی و مرحوم دکتر رضازادهٔ شفق و بدیع‌الزمان فروزانفر و عبدالله انتظام ـ دکتر منار[۶] فرانسوی و حسن فروزان و دکترعیسی صدیق سالیان دراز در این مرکز علمی به تدریس اشتغال داشتند.

استاد ابوالحسن فروغی توانست بنحو بسیار شایسته مدت قریب ده سال از سال ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۷ شمسی این مرکز بزرگ علمی و ادبی را اداره کند.

مسافرتهای خارجه

استاد فروغی جمعاً چهار سفر به اروپا رفته که سفر آخری وی به عنوان وزیر مختار ایران در کشور سویس بود.

در راه تعلیم و تربیت

الف) وی برای تنظیم برنامهٔ مدارس قدیمی با همکاری مرحوم شمس‌العلماء و صدرالافاضل و حبیب‌الله ذوالفنون و میرزا غلامحسین خان رهنما منتهای مجاهدت را کرد و حقاً توانست مکتبی تهیه کند که دنبالهٔ آن در این اواخر به صورت مجلس درس در منزل استاد برقرار بود و مدت سه سال در دانشکدهٔ معقول و منقول تدریس کرد و بحث در فلسفهٔ قدیم و جدید را عهده‌دار بود و چون می‌خواست مدرسه عالی روحانی در شرق تأسیس کند، لذا در سال ۱۳۲۴ شمسی به مشهد رفت و برای تأسیس مدرسهٔ عالی روحانی در مشهد اقدام کرد، متأسفانه نتوانست به آرزوی خود برسد. وی معتقد بود که یکی از مراکز بزرگ علوم اسلامی باید در مشهد باشد، بدین مناسبت به امام هشتم ارادت و اخلاص بی‌نظیری داشت.

ب) تعلیم به شاگردان از قرآن کریم ـ فروغی ایمان و اعتقاد بی‌نظیری به تعالیم قرآن داشت شاید بالغ بر سی سال تمام سروکارش با این کتاب بزرگ آسمانی بود.

خوب به خاطر دارم سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۳ که در دارالمعلمین مرکزی خدمت استاد تلمذ می‌کردم، وی با چه ایمانی به تفسیر قرآن کریم و تطبیق مطالب آن با موازین کنونی می‌کرد. وی با کمال

۵ـ این عمارت در جنوب خیابان و شرق خیابان میرزا کوچک خان (قوام‌السلطنهٔ سابق) قرار داشت

۶ـ دکتر ژوزف منار Dr Joseph Mesnard اولین رئیس مؤسسهٔ پاستور.

خشوع و خضوع در پائین کرسی اُستادی و مرحوم شیخ محمد حسین بیچارهٔ گنابادی بر بالای کرسی ر روی صندلی می‌نشست و آندو به تفسیر قرآن مجید می‌پرداختند. مجلس درس مملو از شاگردان دارالمعلمین (تمام کلاسها) و عدهٔ زیادی مستمع آزاد بود.

علاقهٔ وی به قرآن کریم چنان بود که دائماً این کتاب بزرگ آسمانی را همراه داشت و آنی از آن منفک نمی‌گردید.

ج) انتشار دو مجلهٔ اصول تعلیم و فروغ تربیت علاقهٔ وافر استاد فقید را درراه تعلیم و تربیت نشان می‌دهد.

احتیاجی نیست درین باب چیزی نوشته شود چراکه خوانندگان مجلهٔ آینده از این قسمت اطلاع دارند. بنده فقط عبارتی که منظر نظر مأسوف علیه دربارهٔ تعلیم و تربیت بوده و در پشت جلد مجلهٔ فروغ تربیت بسال ۱۳۰۰ (حمل تخاقوی ئیل) مطابق ۱۱ رجب ۱۳۳۹ هجری قمری چاپ شده است ذیلاً می‌نگارم تا نظر استاد معلوم گردد:

«حل مسئله تعلیم و تربیت موقوف بجواب سه سؤال اصلی از سؤالاتی است که موضوع تمام حکمت و تحقیقات علمی بشری است:

۱) آدمی از زندگانی درین عالم چه می‌خواهد یا چه باید بخواهد؟

۲) مقصود از تشکیل جمعیت بشری چیست؟

۳) افرادی که جمعیت را تشکیل می‌دهند باید دارای چه صفات باشند تا منظور حاصل شود؟»

*د) مرحوم سید احمد ادیب پیشاوری*ـ[۷] فقید سعید در خدمت مرحوم سید احمد ادیب پیشاوری مجلس شعر و ادب سیار ممتاری داشتند که با مشارکت استاد و برادرش مرحوم محمد علی فروغی ذکاءالملک و مرحوم مرتضی نجم‌آبادی و مرحوم عبدالحسین اورنگ (شیخ الملک) و چند تن از شعرا و دانشمندان تشکیل می‌گردید و بیشتر این مجالس در منزل مرحوم مرتضی نجم‌آبادی (والد متوفای نویسنده) بود. بنده شخصاً خاطرات بسیار شیرین این مجالس را در نظر دارم. بعلاوه روزهای چهارشنبه در خدمت شادروان ادیب پیشاوری اشارات ابن سینا را می‌نوشتند که برای چاپ حاضر کنند. (وفات ادیب پیشاوری ۳ تیر ۱۳۰۹).

ه) فرهنگستان ایران ـ استاد فروغی سهمی بسزا در فرهنگستان ایران دارد و در وضع لغات منتهای جد را داشت که لغاتی مبتذل در زبان فارسی رخنه نکند. وی عضو فرهنگستان ایران بود.

آثار و مؤلفات

۱ـ دورهٔ مجلهٔ اصول تعلیم.

۲ـ دورهٔ مجلهٔ فروغ تربیت.

۳ـ مجموعهٔ اشعار جوانی.

۴ـ دوران مشوش (مجموعه مقالات اخلاقی و تاریخی).

۵ـ «سنتز» (بزبان فرانسوی).

۶ـ مجموعهٔ سخن‌رانیها و یادداشت‌های استاد در جامعهٔ ملل و دانشگاه سربن.

۷ـ رسالهٔ تجدد وملیت.

۷ـ مرحوم سید احمد پیشاوری از اهل پیشاور پاکستان بود که پس از تصرف کامل سرزمین شبه قارهٔ هندوستان توسط انگلیسیها جلای وطن کرد و به ایران آمد و چون عائله‌ای نداشت اغلب منزل مرحوم بهاءالملک قراگوزلو (برادر اعتمادالدوله یحیی قراگوزلو) و ایضاً منزل پدرم اقامت داشت که بیشتر مجالس ادبی در منزل مرحوم پدرم تشکیل می‌گردید. راوی مرحوم پیشاوری مرحوم عبدالحسین اورنگ شیخ‌الملک (معین‌الاسلام) بود.

۸ـ منظومهٔ شیدوش و ناهید.

بازماندگان ـ از استاد یک فرزند باقی ماند که نامش عبدالله (مهندس عبدالله فروغی) (یا بقول استاد فقید «بندهٔ خدا») که دیپلمه از دانشکدهٔ معماری و مهندسی و شغل وی تدریس دردانشکدهٔ مزبور و کارش مهندسی ساختمان (مخصوصاً ساختمان بیمارستانها) بود. متأسفانه در سال ۱۳۴۰ در عنفوان جوانی فوت کرد.

ساعت پنج بامداد روز ششم بهمن ۱۳۳۸ شمسی (مبعث سال ۱۳۷۹ هجری) قمری استاد ابوالحسن فروغی رخت از این جهان خاکی بربست و بسرای جاودانی شتافت.

مرحوم با پدرم بسیار مأنوس بود و اغلب به دیدار یکدیگر می‌رفتند و مدتها به مباحثه در علوم دینی و قرآنی و ادبی می‌پرداختند که شرح آن از حوصلهٔ این مقاله خارج است.

امّا شاگردان دارالمعلمین مرکزی ـ از دیپلمه‌های دورهٔ اوّل فعلاً دو نفر یکی سرلشکر علیرضا قریب و دیگری عبدالله معقول و از دیپلمه‌های دورهٔ دوم فقط مخلص حیات داریم (تاکی نوبت رفتن نگارنده شود) و از دیگر دوره‌ها برادرم علی اکبر نجم‌آبادی (معلم نقاشی) و محمدحسین صدری (معروف به خانباباخان) و شاید حاج میرزا ابوالقاسم اولیائی (؟) برادر مرحوم محمود اولیائی (از شاگردان مبرز و برجستهٔ مرحوم کمال‌الملک) حیات دارند.

* * *

یادداشت مدیر مجله

تولد او طبق شناسنامه ۲۶ حوت ۱۲۶۰ و وفات ۶ بهمن ۱۳۳۸ شمسی است. چند سال پیش خانم وصال از خویشان نزدیک میرزا ابوالحسن خان از من دعوت کرد که به اوراق بازمانده از آن مرحوم بنگرم. یادداشتها و نوشته‌هایی بود که بیشتر برای تدریس فراهم شده و به مناسبت سالهای دراز بسیار درهم برهم بود. آنقدر که توانستم آنها را به رشتهٔ نظم درآوردم و دوستم آقای علی صدر همت کرد و آنها را به صحافی سپرد تا دوباره پریشان و آمیخته نشود و در خانواده محفوظ بماند یا به یک کتابخانهٔ عمومی سپرده شود. عناوین آنچه مرتب شد چنین بود.

تألیف و ترجمه

- مکاشفات علمیه
- یونان قدیم
- علم منطق جدید و قدیم
- فلسفه و حکمت
- ترجمهٔ خطابه‌ای از ب. اگوستن هامن در سال ۱۹۱۲ میلادی
- مثنوی ژاله نامه (با تاریخ ۱۳۳۲ قمری)
- رباعیات و غزلیات
- تئاتر منظوم داستان خسرو و پرحیس یا جوانی و جانفشانی (با تاریخ ۱۳۳۶ قمری)
- مجموعهٔ اشعار
- گزارش مفصلی از مأموریت خراسان در سال ۱۳۲۴ شمسی. او از طرف وزارت فرهنگ به آنجا رفته بود تا دربارهٔ امکان تأسیس دانشگاه بررسی کند. این گزارش مبسوط هم از لحاظ نظرات اجتماعی و فرهنگی فروغی جذاب و مفیدست و هم مقداری مطلب دربارهٔ اوضاع خراسان دربردارد.

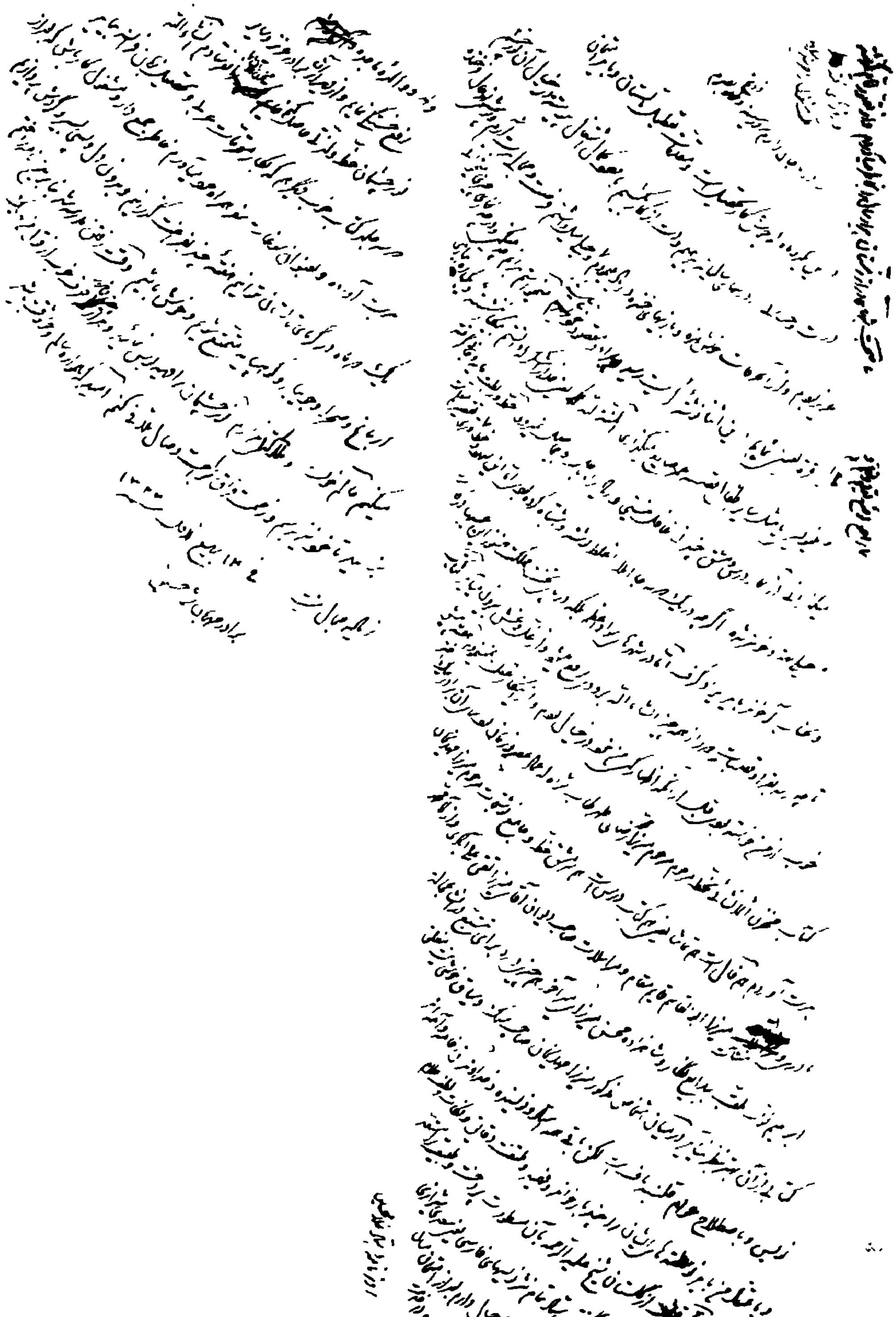
در میان اوراق پراکندهٔ بازمانده بعضی نوشته‌ها از مرحوم محمد قزوینی و دیگران و سعد یادداشتها مربوط به احکام و مشاغل میرزا ابوالحسن خان دیده شد که فهرست‌وار به آگاهی علاقه‌مند می‌رساند:

نامه‌های میرزا محمد خان قزوینی

۱۹ اردی‌بهشت ۱۳۰۳ در احوال پرسی
۲۲ فروردین ۱۳۱۰ = ۲۲ آوریل ۱۹۳۱
۵ خرداد ۱۳۱۰
۲۹ اسفند ۱۳۰۶ (۲۰ مارس ۱۹۲۸) بضمیمهٔ یادداشت میرزا عباس خان اقبال
۲۷ بهمن ۱۳۰۶ ـ ده هزار فرانک ارسالی رسید.
۵ دی ۱۳۰۷ ـ کاغذ مفصل، چهار هزار فرانکی که در ۱۵ نوامبر تلگرافاً فرستاده بودید رسید حساب آقای ذکاءالملک گذاشتم. آقای ذکاءالملک ۱۷ این ماه دسامبر از لوگانو (سویس) بپاریس آمد هنوز هم هستند. از تصمیم شما به اروپا مطلع شدم.
۳ خرداد ۱۳۰۷ = ۲۴ مه ۱۹۲۸ ـ بیست هزار فرانکی که شما از گلبنکیان قرض کرده بود پرداخت شده. ده هزار فرانکی که از این پول ثمن دادید دسترس آقای ذکاءالملک برای خرج بچ گذاشتم.
۲۱ مهر ۱۳۰۸ ـ آقای ذکاءالملک دو هفته است از ژنو برگشته در پاریس هستند. عرض دستو به ادیب پیشاوری و دادن نامه جوف به آقا مرتضی نجم آبادی.
۸ نوامبر ۱۹۲۸ ـ عرض از عرض عریضه باین سرعت و بلافاصله پس از حرکت حضرتعالی یکی اطلاع دادن این مطلب بود که چهار هزار فرانکی که داده بود بحساب آقای ذکاءالملک ریختم. دیگ اینکه طبق اطلاع آقای ذکاءالملک در oct ۸ ۱۹۲۸ = دوشبنه ۱۶ مهر ۱۳۰۷ = ۲۳ ربیع‌الث ۱۳۴۷ چهار ساعت و پنج دقیقه بظهر مانده تولد آقازاده. متأهل بودن شما را هیچکس نمی‌دانست به و به آقازادگانشان.

نامه‌های دیگران

۱۹ دی ۱۳۰۶ از میرزا عباس خان اقبال از پاریس.
۱۲ آذر ۱۳۱۲ (۱۳۱۳ ؟) از آقای مهذب‌الدوله کاظمی.
مسوّده ۲۸ آذر ۱۳۱۲ به مقام وزارت خارجه.
کاغذ ۲۹ دی ۱۳۱۲ تقی‌زاده از پاریس. حساب مسعود خان ۲۰۶۵/۷۵ فرانک.
کاغذ ۴ آذر ۱۳۱۲ اسمعیل مرآت از پاریس (مسعودخان کلاس اول لیسهٔ کارنو) (قبلاً لیسه ژانو ۲۳۴۶ فرانک. برای مسعودخان معلم انگلیسی گرفته‌اند ۱۶۰ فرانک درماه (۲۰ فرانک هر جلسه
۲۲ فروردین ۱۳۱۳ کاغذ تقی‌زاده: مخارج مسعود خان در مورد ۵۶۵ فرانک.
۷ دی ۱۳۱۲ کاغذ اسمعیل مرآت در مورد پرداخت برای مسعودخان ۲۵۰۰ فرانک.
۹ اوت ۱۹۳۴ فرناند از Juvisy
۲۱ نوامبر ۱۹۳۴ کاغذ لوئی ماسیون آقای وزیرمختار (ما مطلع شدیم که شما در پاریس جشن هزارهٔ فردوسی خواهید بود).



۷ دسامبر ۱۹۳۴ کاغذ آقای جمال‌زاده از ژنو.
اول ژانویه ۱۹۳۵ کاغذ پروفسور لوئی ماسینون.
۴ فوریه ۱۹۳۵ کاغذ آقای جمال زاده از جامعهٔ ملل در ژنو.
۸ فوریه ۱۹۳۵ کاعد لوئی ماسینیون (به ایشان بآدرس ۸۴ خیابان ویکتورهوگو).

تاریخهایی از رندگی فروغی

۲۶ سبله ۱۳۳۶ قمری ریاست دارالمعلمین.
۲۷ حدی ۱۲۹۸ مدیر محلهٔ اصول تعلیم
۱۷ قوس ۱۲۹۹ امتیاز و احازهٔ نشر محله فروع
۱۹ شهریور ۱۳۰۷ حکم ریاست مدرسهٔ دارالمعلمین عالی
۱ مهر ۱۳۰۸ انتطار حدمت
اردی‌بهشت ۱۳۱۱ سفر به شیرار به همراهی تاگور
۲۰ شهریور ۱۳۱۳ توبیح ورارت حارحه در مورد عدم استقبال شایسته
۱۱ مهر ۱۳۱۳ نمایندهٔ دولت ایران درجشن فردوسی (پاریس)
۱۲ مهر ۱۳۱۳ معرفی به عنوان نمایندهٔ ایر
به مناسبت حشن صدمین سال بر
۲۹ تیر ۱۳۱۲ وزیرمختاری در برن و نمایـ
حامعه ملل
۱۱ مهر ۱۳۱۳ نمایده دولت ایران در حـ
فردوسی در پاریس
۲۸ مهر ۱۳۱۳ شرکت در حشن حانه شـ
در پاریس
۲۴ حرداد ۱۳۲۴ حرکت به مشهد بر
مطالعه در تأسیس دانشگ

خبری از چین

لین ین شنگ استاد تاریخ دانشگاه نان جینگ (چین) در نامه‌اش نوشته است:
اکنون به دو تألیف مشعولم که مرتبط با سرزمین شماست. یکی تاریخ تاجیکستان در روزگاران باستان است و دیگری منابع و مآخذ چینی است دربارهٔ ارتباطهای میان چین و سرزمینهای قلمرو زبان فارسی در دورهٔ سلسلهٔ مینگ (۱۳۶۸ـ ۱۶۴۴ میلادی).
برای سرانجام دادن این تحقیق مدت هشت ماه به مدرسهٔ زبانهای شرقی دانشگاه لیدن خواهم رفت.

تار عبادی

استاد عبادی آن بِهین یارِ سه تار — کُو بُود تمام عُمر، سالارِ سه‌تار
در هــفدهٔ اسـفند، رَهِ اوج گــرفت — او رفت و، شکَست قدر و مقدارِ سه‌تار

۱۷ اسفند ۱۳۷۱
یدالله عاطفی کرماشاهی

ابوالفضل قاسمی

سیاستمداران ایران
در اسناد محرمانهٔ وزارت خارجهٔ بریتانیا
(بخش نهم)

۱۵۲ـ قراگوزلو، حسینعلی

حسینعلی قراگوزلو دومین وکوچکترین پسر ناصرالملک نایب‌السلطنهٔ ایران حدود سال ۱۹۰۰ پا به جهان نهاد. او تحصیلات خود را درمدارس هارو (Horrow) و بالیول (Balliol) اکسفورد انجام داد. در سال ۱۹۲۱ با دختر تیمورتاش زناشوئی کرد و سال ۱۹۳۵ او را رها کرد. در سال ۱۹۳۱ وابستهٔ سفارت ایران در لندن و در ۱۹۳۲ وابستهٔ ایران درپاریس شد. در پایان همین سال به تهران بازگشت و تا امروز در وزارت خارجه به خدمت ادامه می‌دهد. ابتدا در ادارهٔ قراردادها و در آخر سال ۱۹۳۶ به ادارهٔ (پروتوکل) انتقال یافت. به زبانهای فرانسه و انگلیسی کاملاً آشناست. مردی با آزرم و محجوب است. آیندهٔ درخشانی در انتظار اوست.

۱۵۳ـ قراگوزلو، محسن

محسن قراگوزلو، بزرگترین فرزند ناصرالملک نایب السلطنهٔ ایران حدود سال ۱۸۹۵ متولد شد و حدود چهارده سال همراه پدر در اروپا بود. تحصیلات خوبی در آنجاانجام داده است. در دورهٔ هفتم و هشتم قانونگذاری از همدان نمایندهٔ مجلس شد.

محسن قراگوزلو به زبانهای فرانسه و انگلیسی حرف می‌زند، مردی با آزرم و محجوب و خونگرم است. تا بحال ازدواج نکرده است.

۱۵۴ـ قراگوزلو، تقی

تقی قراگوزلو حدود سال ۱۸۹۱ در همدان متولد شد. برادر کوچکتر علیرضا قراگوزلو است. تحصیلکردهٔ فرانسه است. دارای ثروت زیادی در همدان است.

در سالهای ۲۹ـ۱۹۲۸ در دفتر (A. P. O. C) خدمت کرد و بسال ۱۹۲۹ عهده‌دار پستهایی در وزارت خارجه شد و به عنوان دبیر سفارت به رم مأموریت پیدا کرد و در سال ۱۹۳۴ به ریاست تشریفات در بارگمارده شد. تقی قراگوزلو بزبان فرانسه سخن می‌گوید. مردی محجوب و خوش قیافه است. دو دختر دم بخت دارد.

۱۵۵ـ قراگوزلو، یحیی (اعتمادالدوله)

یحیی قراگوزلو (اعتمادالدوله) حدود ۱۸۹۰ (۱۲۶۹) تولد یافت. پسر بهاءالملک قراگوزلو

است. تحصیلات خود را در فرانسه انجام داد. چند سالی معاون وزارت داخله بود. در سال ۱۹۲۷ در تشکیلات جدید عدلیه به عنوان مستشار دادگاه استیناف بکار پرداخت. در ژانویهٔ ۱۹۲۸ وزیر معارف شد، ولی بعلت مشکلات اداری آموزش علاقهٔ کمی به کار خود نشان می‌دهد.

قراگوزلو روابط دوستانهٔ زیادی با تیمورتاش و نصرت‌الدوله داشت و بهمین جهت به پست وزارت رسید.

در ژانویهٔ ۱۹۳۱ بعنوان نمایندهٔ مخصوص ایران در نمایشگاه لندن شرکت کرد. در ژوئن ۱۹۳۳ از وزارت معارف کناره‌گیری کرد. علت استعفای اوشکایات عده‌ای دربارهٔ امتحانات مدارس بود. قراگوزلو دارای املاک زیاد در همدان و دارای شهرت خوبی است. مردی شریف و فروتن می‌باشد. به روانی بزبان فرانسه حرف می‌زند.

۱۵۶ـ قاجار، ابوالفتح (سالارالدوله)

ابوالفتح قاجار (سالارالدوله) در نوامبر ۱۸۸۱ دیده بجهان گشوده است. سومین پسر مظفرالدین شاه است.

در سال ۱۸۹۷ حکمران کرمانشاه و در ۱۸۹۹ و ۱۹۰۰ حکمران زنجان و در ۱۹۰۱ تا ۱۹۱۴ حکمران عربستان (خوزستان) بود. در خوزستان با دختر یکی از عشایر محلی زناشوئی کرد. در آوریل ۱۹۰۴ از تهران به لرستان فرار کرد، اما دولت او را به تهران بازگرداند. در سال ۱۹۰۵ حکمران کردستان شد.

در ژوئن ۱۹۰۷ باگروهی از ایلات لرستان علیه محمد علیشاه سرکشی کرد. در جنگی که بین او و نیروهای شاه در اطراف نهاوند روی داد شکست خورد و به قنسولخانهٔ انگلیس در کرمانشاه پناهنده شدو بعد از تأمین از سوی دولت به تهران آمد و تحت نظر بود. سپس دچار ناراحتی روحی شد. بعد از کودتای ۱۹۰۸ محمد علیشاه به خارج ایران فرستاده شد.

در مه ۱۹۱۱ از سوی بغداد وارد ایران شد. در ژوئیهٔ همانسال مرکز کردستان را بتصرف درآورد و به سوی کرمانشاه پیشروی کرد. با رسیدن به کرمانشاه با بخشی از عشایر کرد یعنی ایل کلهر به حرکت به سوی تهران اقدام کرد و از سوی سلطان‌آباد نیروهای نامنظم بختیاری و ارمنی بمقابلهٔ او شتافتند و برخورد شدیدی بین آنان روی داد. سالارالدوله نزدیک نوبران در سپتامبر ۱۹۱۱ دگربار شکست خورد و سوی لرستان عقب نشینی کرد. مدتی در غرب بود که ناگهان بعد از مدتی خبر او در نزدیکی اعلام شد، ولی عملیات او به نتیجه‌ای نرسید. او سپس به استرآباد رفت و زیر نفوذ روسها دست به کار شد. بدنبال اعزام نمایندگان دولت و مذاکرات، ماجراجویی یا اشغال حکمرانی گیلان متوقف شد. بعد از تحریکاتی در کشور سرانجام کشور را با تعیین مقرری دولتی ترک کرد به سوئیس رفت و تا سال ۱۹۱۸ در اروپا بود.

در همین سال او برای چندمین بار با یک نقشهٔ طراحی شده از ماوراء خزر وارد ایران شد و شورشی را در استرآباد پدید آورد، ولی پیش از عملیات در دسامبر ۱۹۱۸ بوسیله قوای انگلستان دستگیر شد و از راه قزوین به بغداد فرستاده شد. در پائیز دست بکار شورش و تجاوز جدیدی شد، ولی ناموفقانه دگربار به سوئیس بازگشت.

او در ژوئن ۱۹۲۶ به خط مرزی میان ایران و عراق تن در داد و از آن پس از اقدامات دولت عراق علیه خود دوری جست و راه تحریکاتش دراین سفر بسته شد. حکومت جدید (پهلوی) و واکنش نیروهای دولتی ماجراجوئیها را بر او ناممکن کرد. به دنبال گفتگوهای بیهوده با سران کرد که با او خویشاوند شده بودند در ۱۹۲۶ غرب را ترک گفت. حکومت ایران هم به‌گونهٔ پنهانی مبلغی در حدود

پانزده هزار ریال مقرری برای او تعیین کرد. این مبلغ تا سپتامبر ۱۹۳۳ با اضافاتی به او پرداخت می‌شد.
سالار پس از دادن قول دوپهلو دربارهٔ رفتار آیندهٔ خود اجازه گرفت در حیفا زندگی کند. در سال ۱۹۳۳ پس از اینکه کمک هزینه او قطع شد دولت انگلستان به او گفت آزاد است که هرکاری خواهد بکند. از سال ۱۹۳۵ در اسکندریه می‌زیست و وکلایی را استخدام کرد که دربارهٔ ادعاهای وی علیه دولت پادشاهی اقدام کنند.

سالارالدوله به فرانسه حرف می‌زند. دارای اندیشه‌های آشفته و غیرقابل کنترل و محتملاً دیوانه است.

۱۵۷ ـ قاجار، محمد حسن میرزا

محمد حسن میرزا قاجار درششم شوال ۱۳۱۶ / ۲۰ فوریه ۱۸۹۹ متولد شده است. دومین فرزند محمد علی شاه وبرادر تنی سلطان احمدشاه است که بسال ۱۹۲۵ از شاهی خلع شد و در ۲۷ فوریه ۱۹۳۰ در پاریس بدرود زندگی گفت. املاک زیاد او نزدیک تهران در سلطان آباد است. بسیار کوشید آنها را به بهای خوبی بفروشد ولی موفق نشد.

محمدحسن میرزا در آخرین سفر احمدشاه در نوامبر ۱۹۲۴ به پاریس بعنوان ولیعهد در تهران بود و کار نیابت سلطنت را بعهده گرفت. بهنگام رویداد جمهوری در ایران او بعنوان یک سیاستمدار فعال شناخته شد و درین دوران فعالیت خود را به اوج رسانید. بدنبال تصمیم مجلس در ۳۱اکتبر ۱۹۲۵ دائر به انقراض قاجاریان و خلع سلطنت احمدشاه، محمد حسن میرزا ناگزیر همان شب تهران را ترک گفت.

بعد از مدتی ماندن در بغداد به اروپا رفت، با مادرش (ملکه جهان) مقیم آنجا شد. بیشتر درپاریس زندگی می‌کرد.

بعد از مرگ احمدشاه در ۲۷ فوریه ۱۹۳۰ او بیانیه در روزنامهٔ «ماتن» در ۲۰ ژوئیه انتشار داد و مدعی حق سلطنت ایران بعنوان جانشین احمدشاه شد. روزنامهٔ «تان» سه روز بعد بی‌آنکه متأثر از حکومت جدید ایران باشد نوشت سلسلهٔ قاجار در ایران بپایان رسیده است و دعوی محمد حسن میرزا پایه‌ای ندارد. محمد حسن میرزا قاجار چندین فرزند دارد که نامدارترین آنان شاهزاده حمید میرزا است که در سال ۱۹۰۹ پا بجهان گذاشته است و در انگلستان سرگرم آموزش می‌باشد.

۱۵۸ ـ قشقایی، علی (سالار حشمت)

علی قشقائی سالار حشمت پسر ایل بیگی قشقایی حدود سال ۱۸۸۹/۱۲۶۸ خ. پا بجهان نهاده است. برادر ناتنی اسماعیل خان صولت‌الدوله و برادر احمدخان سردار احتشام است که بوسیلهٔ فرمانفرما ایل بیگی شده بود و در برابر صولت‌الدوله به هواداری از اشغال نظامی انگلیسیها در جنوب پرداخت. در سپتامبر ۱۹۲۰ به مقام ایل بیگی همهٔ ایل قشقائی رسید. در ۱۹۲۲ در خاور فارس مستقر شد و با هواخواهان خود به غارت و چپاول مردم پرداخت. بدنبال این اعمال در شیراز متوطن شد و مدعی نواحی‌ای شد که بوسیله برادر ناتنیش اشغال شده بود. ولی حرفش بجایی نرسید.

در ۱۹۲۹ دربخشی از قلمرو قشقائی دست به شورش و ناامنی زد و با هواداران خود علیه فرماندار نظامی فارس به موضعگیری پرداخت و بدست عدهٔ کمی از هواخواهانش سیاهکو را در جنوب شیراز اشغال کرد، ولی مورد فشار خوانین قشقائی قرار گرفت. در دورانی که صولت الدوله به فعالیت مذبوحانه علیه دولت مرکزی پرداخت، علی خان کمترین واکنشی از خود نشان نداد. در سال ۱۹۳۲ با هواخواهانش کروفری کرد، ولی پانصد تن قوای اعزامی از فارس او را سر جای خود نشاند. در سال

۱۹۲۳ او برای دوره‌ای کوتاه به دستور حکومت به تهران آمد. خود می‌پنداشت به او تأمین داده شده و برآوردن بعضی خواسته‌هایش به فارس بازگردانده خواهد شد.

علی خان سالار حشمت دو فرزند دارد که نام یکی چنگیزخان است. درمیان خانواده‌اش به شجاعت نامزد است، ولی در کارهای سازماندهی و ادارهٔ هواخواهانش استعدادی از خودنشان نداده. از قرار چنین برمی‌آید آدم سبک مغز و بی‌فهمی است.

۱۵۹ـ قشقائی، محمد ناصر

محمد ناصر قشقائی حدود سال ۱۲۷۴/۱۸۹۵ خ. تولد یافت. پسر اسماعیل خان (صولت‌الدوله) است. در دورهٔ هشتم از سوی ایلش به نمایندگی مجلس برگزیده شد. به سال ۱۹۳۰ دورهٔ کوتاهی ایلخانی قشقائی شد. در سال ۱۹۳۲ سلب مصونیت پارلمانی از او شد. زبان انگلیسی بلد است. در میان قشقائی‌ها خوش گمانی زیادی به او هست و معتقدند در جو موجود کار سودمندی علیه ایل نکرده و مشکلی را برطرف ننموده است، ولی شخصی عاقل و باهوش بنظر می‌رسد.

۱۶۰ـ قوام، میرزا ابراهیم خان (قوام‌الملک)*

میرزا ابراهیم خان قوام (قوام‌الملک) حدود سال ۱۲۶۷/۱۹۸۸ خ. زاده شد. پسر میرزا حبیب‌الله خان قوام‌الملک است که در مه ۱۹۱۶ بر اثر حادثه‌ای درگذشت. عنوان این خانواده مأخوذ ازمیرزا ابراهیم خان است.

در دوران جنگ جهانی او رفتار دوستانه‌ای با ما داشت. سنت سیاسی پدرش را در موضع گیری علیه ایل نیرومند قشقائی که رهبری آن را صولت‌الدوله دارد دنبال می‌کند. دارای املاک موروثی زیادی در فارس است و افتخاراً رهبری ایلات عرب در استان فارس را دارد.

به هنگام کودتای ۱۹۲۱ او در جنوب ایران در اوج قدرت می‌بود. رضا خان (رضاشاه کنونی) درمقام وزارت جنگ او را در اصفهان می‌بیند و از او می‌خواهد که به تهران بیاید و در پایتخت جا می‌گیرد. سپس بعنوان نمایندهٔ ایلات خمسه به مجلس راه می‌یابد و در تهران اقامت می‌کند. در همه ادوار وی یکی از دوستان نزدیک قنسولگری پادشاهی در شیراز می‌بود.

قوام در سال ۱۹۲۶ به کمک متخصصان فلاحت دراملاک وسیع خود در شیراز دست به فعالیت گسترده‌ای زد، ولی نتیجهٔ این کار به شکست او در مقابل فعالیت مخالفین شد. کارشناسان انگلیسی در سال ۱۹۲۸ دست از کار کشیدند.

در ۱۹۲۹ راه اروپا را در پیش گرفت و بی‌شک در همین سال پیش‌بینی سرکشی قشقائیان را می‌کرد. از لندن دیدن کرد و در سال بعد به تهران برگشت. پسرانش در بیروت درس می‌خوانند.

قوام املاک پهناور خود را به نوکرانش واگذار کرد که ماهانه پولی از آنان دریافت دارد. در ۱۹۲۹ طبق قانون املاک در جنوب توسط وزارت مالیه با املاک خالصه در نیشابور و پیرامون تهران و مراکز ایران معاوضه شد. او از این معامله خرسند و امروزه قوام یکی از ثروتمندترین مالک ایران است

در دورهٔ نهم قانونگذاری از بلوچستان به نمایندگی مجلس تعیین گردید و در چندین سفر همراه شاه بود. چنین بنظر می‌رسد که شاه هم به او اعتماد دارد و هم از مصاحبت او لذت می‌برد.

در نوامبر ۱۹۳۳، وقتی که سردار اسعد وزیر جنگ در مسابقهٔ اسبدوانی ترکمن صحرا در حضور شاه می‌بود از سوی شهربانی توقیف می‌گردد، قوام هم در مظان تهمت قرار گرفت و بازداشت شد.

---

* این خاندان معروف به (قوام شیرازی) است. نیاکان ابراهیم خان بیش ازچهار نفر به قوام‌الملک معروف بوده‌اند (ابراهیم قوام شیرازی) پنجمین قوام‌الملک است. (تاریخ سیاه یا حکومت خانواده‌ها در ایران، خاندان قوام‌الملک).

قوام در برخورد شخص جذابی است. دارای علاقه‌مندی شدید انگلیسی است. دو پسرانش (علی محمدخان و محمدرضا خان قوام) درس خواندهٔ انگلستان‌اند.

تا هنگام یادداشت یک شخصیت درباری برجستهٔ آرام مقیم تهران بنظر می‌رسید. قوام به چوگان بازی دلبستگی زیادی دارد، ولی هرگز در انجمن چوگان بازان دیده نمی‌شود. صدای آرام و رفتار جذابی دارد. او شایستگی خود را در معامله‌گری با هموطنانش نشان داده، ولی شخص خودخواه و مغروری نیست. اگرچه شئون خانوادگی او در شیراز باقی است، ولی مانند رؤسای ایل قشقایی در ایلات جنوب نفوذ ندارد. او مردی بغایت شریف است. خانوادهٔ او روزگاری اختیاردار بخش اعظمی از ایلات بوده و از این راه صاحب ثروت و اقتدار شده‌اند.

پسرش علی محمد با اشرف پهلوی در مارس ۱۹۳۷ زناشوئی کرده است. او فارغ التحصیل دانشگاه «بریستول» است و در تحصیل ناشایستگی از خود نشان داده است.

۱۶۱ ـ رهنما، زین‌العابدین *

زین‌العابدین رهنما حدود سال ۱۸۸۸/۱۲۶۷ خ. دیده به گیتی می‌گشاید. یکی از پسران شیخ العراقین یک شخصیت ایرانی و مجتهد معمولی کربلا است.

رهنما تحصیلکردهٔ عراق است. به سال ۱۹۱۰ به ایران بازمی‌گردد و یکی از اعضا حزب دموکرات و مدیر روزنامهٔ رهنما و سپس مدیر روزنامهٔ نیمه رسمی «ایران» می‌شود.

او در دورهٔ پنجم و ششم مجلس به نمایندگی تعیین شد و در ۱۹۲۳ همراه هیأتی مأمور پاریس گردید و مدتی در آنجا بود.

رهنما در پایان سال ۱۹۲۷ معاون وزارت فوائد عامه و در آوریل ۱۹۲۷ معاون وزارت داخله شد. اما در ژوئن ۱۹۲۷ از نظر دولت افتاد و کارش محدود به روزنامه‌نگاری شد. در اکتبر ۱۹۲۷ بعنوان روزنامه‌نگار همراه شاه به خورستان می‌رود. در این سفر موقعیت متزلزل خود را نزد شاه بازمی‌یابد و روزنامهٔ او بعنوان روزنامهٔ ارگان دولت مورد توجه قرار می‌گیرد.

رهنما شخصیتی خودخواه و مغرور ومقتدر است. بجهت این خودخواهی همیشه در اندیشهٔ رسیدن به پستهای بالاست. امیدوار است به شغل وزارت برسد. بهمین جهت او دست از کارهای روحانی برداشت و از عنوان «شیخ» دست کشید و مشاغل معاونت وزارتخانه‌ها را به دست آورد. رهنما مردی زیرک و باهوش و دارای برخی احساسات تند است. در امور روزنامه‌نگاری دقیق و در سالهای ۲۱ تا ۱۹۲۵ برخلاف همکاران خود از اخاذی و باج سبیل گرفتن دوری می‌جست. درسال ۱۹۳۳ برای خرید ماشین چاپ به اروپا رفت و در تابستان ۱۹۳۵ به عراق تبعید شد و در بیروت سکنی گرفت. متهم به دسیسه علیه رژیم پهلوی بود. قدری به زبان فرانسه آشناست.

۱۶۲ ـ رئیس، محسن

محسن رئیس حدود ۱۸۹۵/۱۲۷۴ خ. در تهران متولد شد. در ایران تحصیلات خود را آغاز کرد و در فرانسه بپایان برد. بزرگترین پسر ظهیرالملک اخیر است. در ۱۹۱۹ وارد وزارت امور خارجه ایران شد و بعنوان نمایندهٔ جامعه ملل از سوی ایران راهی سوئیس شد. رئیس در سال ۱۹۲۴ به ایران بازگشت و در وزارت خارجه به کار خود ادامه داد، تا اینکه در سال ۱۹۳۰ بعنوان رایزن سفارت ایران در پاریس به فرانسه رفت. در سال ۱۹۳۳ رئیس اداره و در سال ۱۹۳۵ وزیر مختار ایران در برلن شد. محسن رئیس مردی دلپسند است و از کار دشوار ناراحت نمی‌شود. وی زبان فرانسه می‌داند. درسال

* در اصل علامحسین نوشته و غلط است (آینده)

۱۹۳۵ با یکی از دختران فرمانروا ازدواج کرد.

۱۶۳ ـ رخشانی، حسنعلی

شاهزاده حسنعلی رخشانی حدود سال ۱۲۶۹/۱۸۹۰ خ. پا بجهان گذاشت. قبلاً کلنل (سرهنگ) قشون بود. سپس به خدمت عدلیه درآمد و سپس به مقام وزارت داخله رسید.
به سال ۳۰ـ۱۹۲۸ حکمران حوزستان و سپس حاکم اردبیل بود و در سال ۱۹۳۴ به تهران فراخوانده شد.

۱۶۴ ـ رمز، جعفر (اکنون پاک نظر نامیده می‌شود)، احتشام الوزاره

جعفر پاک نظر، رمز (احتشام الوزاره) حدود سال ۱۸۸۸/ تولد یافته است. او در آغاز کارمند وزارت خارجه و چندی عهده‌دار ریاست ادارهٔ مکاتبات و رمز بود. مدتی نیز رئیس بخش روادید وزارتخانه شد. در سال ۱۹۳۴ قنسول ایران در تفلیس بود و در ۱۹۳۶ به تهران بازگشت.
پاک نظر قدری به زبان فرانسه آشناست. خیلی مهربان به نظر می‌رسد، ولی در خدمات مربوط چندان شایستگی از خود نشان نداده است.

۱۶۵ ـ رضوی، سید محمد

سید محمد رضوی حدود سال ۱۲۶۷/۱۸۸۸ خ. متولد شد. چند سالی کارمند وزارت مالیه و در سالهای ۳۰ـ۱۹۲۰ به عنوان مأمور مالیات در اصفهان خدمت کرد. در سال ۱۹۳۱ به وزارت عدلیه انتقال یافت و در سالهای ۳۲ـ۱۹۳۰ مدیر ادارهٔ ثبت اصفهان بود.
در سال ۱۹۳۳ معاون وزارت معارف و سپس عهده‌دار معاونت وزارت پست شد. در سال ۱۹۳۵ به اتهام اختلاس اداری در مأموریت مشهد بازداشت شد و اندکی بعد در اصفهان از کار برکنار شد.
سید محمد رضوی زبان فرانسه می‌داند. مردی کاهل و کمکار و افسرده به نظر می‌رسد. زنش خیلی سرزنده و با نشاط است. جزء نخستین زنان بود که حجاب برداشت.

۱۶۶ ـ رکنی، محمدعلی

محمد علی رکنی پسر رکن‌الدوله است و رکن‌الدوله برادر زادهٔ ناصرالدینشاه بود. او دارای مشاغل گوناگون در وزارت داخله و از جمله مدتی حکمران قم، قزوین و همدان و کفیل نادر خلیج فارس بود و در سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۶ حکمران کرمانشاه بود. محمد علی رکنی مردی موقر متین و کوتاه قد است

۱۶۷ ـ صدیق، دکتر عیسی (صدیق اعلم)

دکتر عیسی صدیق حدود سال ۱۲۷۱/۱۸۹۲ خ. متولد می‌شود. مدتی در انگلستان تحصیل کرده است. در انگلستان دستیار پروفسور براون بود. سپس در آمریکا به تحصیلات خود ادامه داد و به دریافت درجهٔ دکتری نائل شد. کار خود را در وزارت معارف با یک مقام پائین اداری شروع کرد و سپس به ریاست ادارهٔ معارف گیلان رسید. در سال ۱۹۲۹ در کنگرهٔ روش‌های علمی و فرهنگی که در انگلستان تشکیل شد شرکت جست و در مدرسهٔ دارالمعلمین تا حدود سال ۱۹۳۲ خدمت می‌کرد.
دکتر صدیق مردی باهوش و کوتاه‌قد و ترقیخواه است. به زبانهای انگلیسی و فرانسوی سخن می‌گوید. او استعداد خوبی از خود در کارهای فرهنگی به شیوهٔ انگلیسی نشان داد و دارای چندین تألیف خوب می‌باشد

۱٦۸ـ صادق، صادق (مستشارالدوله)

صادق صادق (مستشارالدوله) حدود سال ۱۲۴۴/۱۸٦۵ خ. دیده به گیتی گشود. تحصیلکردهٔ اسلامبول است. چند سالی به عنوان دبیر سفارت ایران در عثمانی به خدمت پرداخت. در سال ۱۹۰٦ به عنوان وکیل دورهٔ اول قانونگزاری از تبریز که زادگاهش است انتخاب شد. در دورهٔ دوم مجلس به سال ۱۹۰۹ به ریاست مجلس رسید.

در شور هیجان مشروطیت به سال ۱۹۰۸ از سوی محمد علی شاه بازداشت شد و تا سال ۱۹۰۹ زندانی بود. سپس به عضویت کمیتهٔ تنظیم آئین نامه و قانون انتخابات برگزیده شد.

در ۱۹۱۱ وزیر داخله، ۱۹۱۴ و ۱۹۱۵ وزیر پست و در ۱۹۱۵ بار دیگر وزیر داخله و در ژوئن ۱۹۱۷ کابینه بعدی وزیر مشاور گردید.

پیش از جنگ جهانی گرایش روسی داشت، ولی سپس تمایلات ترک و آلمانی پیدا کرد و در این راه بسیار فعال بود. وقتی جنگ پایان یافت اوبوسیلهٔ سفارت بریتانیا به یکی از ایالات ایران تبعید شد.*

بعد از مدت کوتاهی دیگربار در سال ۱۹۲۱ وزیر مشاور شد و سپس به جهت استراحت نفوذ سیاسی او کاهش یافت. در سال ۱۹۳۱ سفیر ایران در ترکیه شد و سپس به تهران بازگشته در پایان سال ۱۹۳۵ از سیاست کناره‌گیری کرد.

صادق صادق بزبانهای فرانسه و ترکی حرف می‌زند.

۱٦۹ـ صدر، سید محسن (صدرالاشراف)

سید محسن، صدر (صدرالاشراف) نسبتهٔ شخص غیرمعروفی در سیاست بود و برای اولین بار در ۱۷ سپتامبر ۱۹۳۳ در کابینهٔ فروغی عهده‌دار وزیر عدلیه شد. وی پیش از این در وزارت عدلیه کار می‌کرد و به معاونت این وزارتخانه رسیده بود و مدتی نیز در استیناف کار کرده بود. او دارای تحصیلات و مدارک قدیمی است و با عبا و عمامه می‌بود تا آنکه رضاشاه این لباس را تغییر داد. وی عهده‌دار ادارهٔ قوانین شد. در سال ۱۹۳٦ از کار برکنار گردید.

۱۷۰ـ صدری، عبدالعلی (صدیق السلطنه)

عبدالعلی صدری (صدیق السلطنه) حدود سال ۱۲٦۵/۱۸۸٦ خ. در تبریز تولد یافت. آخرین پسر صدرالدوله است. از نوجوانی وارد خدمات درباری نزد مظفرالدینشاه و پیشخدمت دربار بود و چندین سال وابستهٔ دربار بود. وی در سالهای ۱۸ـ۱۹۰۵ مأمور دولت در واشنگتن و در سالهای ۲۵ـ۱۹۲۴ وزیر مختار ایران در برلن و در سالهای ۲۷ـ۱۹۲٦ وزیرمختار ایران در لندن بود.

مدت پنج سال پس از سال ۱۹۳۲ بدون شغل در اروپا زندگی کرد.

صدری به زبانهای انگلیسی و فرانسوی آشناست. او یک مرد پشت هم انداز و دسیسه‌گر است. از شهرت خوبی برخوردار نیست. از لندن بجهت این فراخوانده شد که دارای روابط دوستانه با شیخ محمره (خزعل) بود و بستگی با قوام‌الدولهٔ اخیر دارد. برادرش فرید صدری (فریدالسلطنه) شخص ماجراجوی معروفی است. او زندگی به ظاهر آراسته و مجلل بگونهٔ یک «شاهزاده» فراهم کرد و توانست با خانمی انگلیسی ازدواج کند. پس از بدست آوردن ثروتی زنش را رها کرد. در اروپا زندگی می‌کند.

۱۷۱ـ ساعد، محمد

محمد ساعد حدود سال ۱۲٦۴/۱۸۸۵ خ. دیده بجهان گشود. در قفقاز تحصیل کرده است.

* ـ مقصود تبعید او در مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ می‌باشد که به کاشان فرستاده شد (ا.ا)

دارای مشاغل متعدد کنونی ایرانی در قفقاز بوده است. نایب قنسول باکو، باطوم و در سال ۱۹۲۷ ژنرال قنسول در باکو بود و در ۱۹۳۳ رئیس ادارهٔ روس در وزارت خارجه گردید. در فوریهٔ ۱۹۳۴ کاردار سفارت در مسکو، سپس در ژوئن ۱۹۳۶ وزیر مختار ایران در روم گردید.

مرد با شخصیت و مطلوبی در کارهای سیاسی است. زبان روسیش از فارسی بهتر است. او اطلاعاتی دربارهٔ اوضاع قفقاز و سازمان حکومت روسیه دارد.

ساعد دارای زن زیبایی است که گفته می‌شود از اهل استونی است و همواره هوای ساعد را دارد ساعد عقاید خوبی دربارهٔ روسیه ندارد، ولی از نظر بعضی از دولتمردان از وقتی در روسیه بود آدم مشکوکی به نظر می‌آید.

۱۷۲ - صالح، اللهیار

اللهیار صالح فارغ‌التحصیل کالج آمریکایی ایران که حدود سال ۱۲۷۹/۱۹۰۰ خ. پا به گیتی نهاد. چند سالی کارمند سفارت آمریکا بود و به عنوان دبیر سفارت به کار پرداخت. سپس به خدمت وزارت عدلیه درآمد و به مشاغل گوناگون قضائی و مدعی العمومی رسید. داور او را به وزارت مالیه منتقل کرد. در وزارت مالیه مشاغل مهم مدیریت کل انحصارات تریاک و توتون را به عهده گرفت مدتی نیز رئیس گمرکات بود. سپس مدیرکل امور مالی وزارتخانه شد.

اللهیار صالح مردی باهوش و خوابی شایسته و کاردان می‌باشد. زبانهای انگلیسی و فرانسه حرف می‌زند.

۱۷۳ - سمیعی، حسین (ادیب‌السلطنه)

حسین سمیعی (ادیب‌السلطنه) حدود سال ۱۲۷۵/۱۸۷۸ خ. تولد یافت. اهل رشت است. از ابتدا کار اداری را در وزارت داخله شروع کرد، به حکمرانی رشت مأمور گردید. از سال ۱۹۲۱ تا ژوئن ۱۹۲۲ وزیر فوائدعامه شد. در مارس ۱۹۲۳ وزیر داخله به مدت سه ماه بود. در زمان ریاست وزرائی شاه فعلی در اکتبر ۱۹۲۳ بعنوان معاونت برگزیده شد و تا اگوست ۱۹۲۴ در این سمت باقی بود. او سپس وزیر عدلیه و به سال ۱۹۲۶ حاکم تهران شد. این پست را عهده‌دار بود تا اینکه در مه ۱۹۳۱ استاندار آذربایجان گردید، سپس مأمور تشریفات دربار شد و تا پائیز ۱۹۳۴ در این پست بود.

سمیعی مرد دلپذیری است، اما صاحب نفوذ زیادی نیست. او آدم پرکاری نمی‌باشد. هوش او در سطح عادی است. بهیچ زبان خارجی آشنایی ندارد.

۱۷۴ - سمیعی، عنایت‌الله (مدبرالدوله)

عنایت الله سمیعی (مدبرالدوله) حدود سال ۱۲۶۶/۱۸۸۷ خ. پا بجهان گذاشت. تحصیلکردهٔ بلژیک است. یکی از اعضاء خاندانهای نامدار ایران است. با حسین سمیعی بستگی خانوادگی دارد.

کاریر اداری سمیعی از وزارت داخله آغاز می‌گردد. در سال ۱۹۱۹ مدیرکل بخش امور شرقی وزارت خانه می‌شود. در سال ۱۹۲۳ در زمان ریاست وزرائی شاه فعلی منشی محرمانه و مطمئن او بود و سال ۱۹۲۴ رئیس کابینه شد. در سال ۱۹۲۷ به معاونت وزارت داخله و سپس به معاونت وزارت فوائد عامه رسید.

در ۱۹۲۹ هنگامی که دولت عراق ازسوی ایران برسمیت شناخته شد، مدبرالدوله وزیرمختار ایران در بغداد شد، ولی مدت زیادی در این پست باقی نماند و به موفقیتی نایل نیامد. او علاقه‌ای به اقامت در عراق نداشت. از اینرو وقتی وزارت اقتصاد ملی تشکیل شد به عنوان وزیر در رأس آن قرار گرفت

در ژوئن ۱۹۳۱ قوانین جدید بازرگانی انحصاری وضع گردید. از آن پس او تا دسامبر ۱۹۳۱ از کار برکنار بود. در این تاریخ وزیرمختار ایران در برلن گردید. در سال ۱۹۳۳ برای دومین بار عهده‌دار وزیر مختار ایران در بغداد شد. در آوریل ۱۹۳۶ به وزارت امورخارجه رسید.

سمیعی زبان فرانسه و قدری نیزانگلیسی بلد است، اما بندرت در جوامع اروپائی شرکت می‌کند. او آدم زیرکی به نظر می‌رسد و شاید هم شخص حیله‌گری. از گروه وطنپرستان افراطی است.

۱۷۵ ـ سمیعی، کاظم

کاظم سمیعی حدود سال ۱۸۸۷/۱۲۶۶ خ. دیده به گیتی گشود. تحصیلکردهٔ ایران است. با دختر امام جمعهٔ تهران ازدواج کرد. مدتی از کارمندان وزارت عدلیه می‌بود. در سالهای ۲۷-۱۹۲۱ مدیرکل شد و در سالهای ۳۴-۱۹۲۸ مدیرکل ادارهٔ پست بود. به زبان فرانسه صحبت می‌کند. سابقاً صنهٔ مدارس قدیم بود.

۱۷۶ ـ ثقفی، عبدالحسین

عبدالحسین ثقفی ار مردم سوادکوه و همشهری رضاشاه است و حدود سال ۱۸۹۰ تولد شده. مدتی در بریگاد قدیمی قراقخانه خدمت کرده است دارای تحصیلات کم می‌باشد. بخود می‌بالد که در جنگ جهانی اول بحمایت آلمانها و ترکها علیه انگلستان شرکت داشته است. نفرت زیادی از انگلیسیها دارد. در سال ۱۹۳۵ به درجهٔ سرهنگی در قشون رسید. به فرماندهی هنگ مستقل پیادهٔ خلیج فارس و حکومت بندرعباس گمارده شد. گفته می‌شود مورد علاقه شاه کنونی است.

۱۷۷ ـ سیاح، حمید

حمید سیاح حدود سال ۱۸۸۶/۱۲۶۵ خ در اصفهان دیده به دنیا گشود. برادر همایون سیاح و تحصیلکردهٔ مسکو است. در سال ۱۹۱۶ وارد خدمات دولتی در وزارت امور خارجه شد. مدتی قاضی ادارهٔ محاکمات آن در وزارتخانه بود. در سالهای ۲۶-۱۹۲۲ دبیر و وابستهٔ بازرگانی ایران در مسکو شد. در سالهای ۳۱-۱۹۲۷، مدیرهیأت مدیرهٔ شیلات بحر خزر (شمال) گردید. در سال ۱۹۳۲ ریاست بخش امور روسیه در وزارت خارجه رسید. درسال ۱۹۳۳ عهده‌دار ادارهٔ خاوری در وزارتخانه و در مارس ۱۹۳۴ قنسول ایران در بیروت و در ژوئن ۱۹۳۶ وزیر مختار ایران در ورشو شد.

حمید سیاح زبانهای فرانسه و روسی می‌داند. با فاطمهٔ سیاح دخترعموی خود ازدواج کرد، ولی بعداً او را رها کرد. مردی متین و باآزرم و مطلع به شیوه‌های روسی بدون کوچکترین تمایل به بلشویسم است. بریج بازی می‌کند.

۱۷۸ ـ سیاح، همایون

همایون سیاح حدود سال ۱۸۸۳/۱۲۶۲ خ. تولد یافت. بزرگترین فرزند جهانگیر ایرانی حاجی سیاح است. در تهران تحصیل کرده است، سپس بخدمت وزارت مالیه درآمد و مأمور مالی در ایالات مختلف زیرنظر هیأت مستشاری (میلسپو) بود.

در سالهای ۳۲-۱۹۲۹ معاون وزارت تجارت و در مه ۱۹۳۳ مدیر ادارهٔ تجارتی شد. درسپتامبر به وزارت داخله انتقال یافت تا هم اکنون معاون متنفذ و فعال آن وزارتخانه است.

همایون سیاح فرانسه بلد است. مردی باشخصیت است و بیش از این قابلیت ارتقاء به مناصب بالاتر دارد

۱۷۹ـ سپهبدی، انوشیروان

انوشیروان سپهبدی حدود سال ۱۸۹۰/۱۲۶۹ خ. در تهران پا بجهان نهاد. در تهران درس خوانده است. در سال ۱۹۰۷ خدمت در وزارت امورخارجه را پذیرفت و تا سال ۱۹۱۰ در وزارتخانه می‌بود. در همین سال نایب قنسول ایران در ولادی قفقاز شد. سپس در پستهای گوناگون قنسولگری در ناحیهٔ قفقاز بود (تا ۱۹۱۸). در سالهای ۱۹۲۹ـ۱۹۳۳ وزیر مختار ایران در سوئیس شد. در ژوئیه ۱۹۳۲ معاون وزارت امور خارجه و در آغاز سال ۱۹۳۴ وزیر مختار ایران در رم با «آکرودیته» وی شد، سپس به وزیر مختاری پراگ و بوداپست رسید. در ژوئن سال ۱۹۳۶ سفیر ایران در مسکو گردید.

انوشیروان سپهبدی از خاندان سرشناسی نیست و از جوانی وارد خدمات مهم گردید. به زبانهای فرانسه و روسیه حرف می‌زند. دارای مغز پرکار و مستعدی است، اما وی بجهت تنبلی و کم‌کاری از آن بهره‌گیری نکرده است.

6/II-۱۹۹[illegible] دانشمند محترم آقای ایرج افشار!

۲۸ ماه ژانویه سال ۱۹۹۳ در شهر مینیاپلس (Minneapolis) زندگی میکنم
بنده و زنم از حکومت امریکا حالت پناهندگی دریافت کرده ایم
زندگی تازه ای شروع میشود. تا امروز در روسیه بنده پنج کتاب منتشر کرده ام و شصت مقاله
علمی. بنده کار درباره نسخ خطی فارسی و فرهنگنویسی فارسی در قرون وسطی است
سال ۱۹۹۱ در بامبرگ (آلمان) در کنفرانس ایرانشناسان اشتراک کردم
[illegible] برای شما یک نسخه از کتاب بنده (تاریخ فرهنگنویسی فارسی
قرون وسطی (از قرن ۱۱ تا قرن ۱۵) فرستاده بودم. این کتاب در سال ۱۹۸۹
چاپ شد. از نامه شما که برای بنده فرستاده بودید فهمیدم که شما میخواستید [illegible]
[illegible] نتیجه چه شد؟ (درباره کتاب)
آقای ایرج افشار در پتربورگ در منزل کتابخانه خوبی داشتم ولی اینجا هیچ چیز ندارم
ممکن باشد برای آینده مجله شما [illegible] در پتربورگ در انستیتوی شرقشناسی
کار میکردم ۳۵ سال در انستیتو کار میکردم اینجا پیدا کردن جا برای کار
[illegible] مشکل است جوان نیستم ۲۴ جولای سال ۱۹۹۳ هشتاد سالگی
ام میباشد اگر در انستیتو یا مرکز علمی جا نیست ولی میتوانم در منزل و کتابخانه
کار بکنم. بنویسید چرا به Minneapolis آمده ام. در این شهر چهار سال پسرم
زندگی میکند و کار [illegible] دارد زنم هم ایرانشناس است درباره ایرج میرزا و درباره
جلال الدین [illegible] کار کرده است و [illegible] هم ایرانشناس است
[illegible] یعنی خانواده ما ایرانشناسان میباشد [illegible]
[illegible] خداحافظ ارادتمند شما بایفسکی

آدرس بنده:
Dr. Solomon Bayevskiy
8300 W 31 Str # 303
St. Louis Park MN 55426 USA
tel (612) 9355438

افسوس که در ایران هیچ وقت نبودم

دکتر محسن صبا

علی خان ملک‌الشعراء صبا*

خانهٔ پدربزرگ مادری من، علی خان ملک‌الشعراء (صبا)، فرزند ارشد محمود خان ملک‌الشعراء در خیابان ظهیرالسلام بود. در طرف مغرب این خیابان، بعد از چهار راه آقاوحیه و تقریباً روبروی منزل ظهیرالاسلام بن‌بستی بود که در این بن‌بست در بیرونی خانهٔ ملک‌الشعراء باز می‌شد. در اندرون خانه، در یکی از مشعبات کوچهٔ حمام وزیر بود. در بیرونی، به یک سرپوشیدهٔ کوچک راه داشت که در طرف چپ آن دو اطاق پشت سرهم بود. در زیر این دو اطاق آب انبار بود. می‌گفتند در این دو اطاق مدتی مرحوم میرزا شمس‌الدین** (دائی مرحوم علیرضا خان صبا) منزل داشته. ولی درزمان طفولیت من این دو اطاق خالی بود. بعد از سرپوشیده باغچه‌ای بود مصفا و پردرخت، و چون پدر بزرگ من و همچنین فرزند ارشد او، مرتضی خان صبا، به گل علاقهٔ بسیار داشتند پرگل بود. علاقهٔ آنها به گل بی‌دلیل نبود. در خیابانهای این باغچه و در درگاههای دو اطاق خالی طرف جنوب، کندوی زنبور عسل چیده بودند. کندوهای خیابانها تمام چوبی بود و از روی کندوهای فرنگی ساخته شده بود. دائی من، مرتضی خان صبا، نقشهٔ کندو را از فرنگ وارد کرده و کندوها در تهران ساخته شده بود. سایر وسائل مانند قالب‌شان و کلاه و تور برای گرفتن دستهٔ زنبورها را از فرنگ وارد کرده بودند.

باغچه از انواع گلها مزین بود. گلهای فصول مختلف در این باغچه کاشته و پرورانده می‌شد تا زنبورها بتوانند در هر فصلی از شیرهٔ آنها استفاده کنند. در حوض این باغچه دو گلدان نیلوفر آبی گذارده بودند، تا اگر زنبوری در آب اوفتاد بتواند بزودی خودرا به برگهای نیلوفر برساند و خود را نجات دهد. درختهای باغچه نیز از درختهای گلدار مانند اقاقیا و ارغوان انتخاب شده بود و همچنین از درختهای میوه که در فصل بهار شکوفه داشت مانند بادام و هلو و غیره.

بنفشهٔ ایرانی درکنار جویها و آبخورهای باغچه کاشته شده بود تا نخستین شانها را زنبورها از عسل بنفشه پرکنند. سپس فصل گلهای دیگر می‌شد و همیشه این باغچه تا پایان فصل پاییز و پیدایش زمستان پرگل و مصفا بود.

در سمت شمال باغچهٔ ایرانی بود که درهای تالار بیرونی بآن باز می‌شد. در دو انتهای این ایوان، در مقابل پله‌کان‌ها، دو در بود که یکی از آنها به اطاقی که در ورودی تالار در آن بود، باز می‌شد. در دیگر

---

* سالها پیش این نوشتهٔ رسا و خواندنی را مرحوم دکتر صبا به من داده بود و قصد داشت دربارهٔ عده‌ای دیگر از خویشان و بستگان خود به همین شیوه یادداشت بنویسد. نمی‌دانم موفق شده است یا نه؟ بهرتقدیر شرمنده‌ام این نوشته موقعی به چاپ می‌رسد که صبا درگذشته است. «ا. ا.»

** میرزا شمس‌الدین برادر همسر اول پدرم (مرحوم علامرضا خان لدبیمسی) بود و خط شکسته را بسیار زیبا می‌نوشت.

بحیاط مطبخ می‌رفت.

در زیر این تالار زیرزمین بسیار بزرگی بود، که از باغچه نور می‌گرفت، ولی پلهٔ ورودی آن در حیاط اندرون بود.

حیاط مطبخ طوری ساخته شده بود که بین بیرونی و اندرونی بود و نقشه آن بنحوی ریخته شده بود که بآسانی بتوان از اندرونی و هم از بیرونی به آنجا رفت.

تالار بیرونی اختصاص به میهمانیهای مردانه داشت. مادربزرگ من مهمانهای خود را اعمّ از مرد و زن در اندرون می‌پذیرفت. ولی چنانچه مهمانی‌ای بزرگ می‌شد و یا عروسی‌ای پیش می‌آمد برای جشن و پاتختی از این تالار استفاده می‌کردند.

درهای سمت شمال تالار، به حیاط اندرون باز می‌شد، ولی این درها که بالای آنها شیشه‌های رنگین داشت همیشه بسته بود. چهار طرف حیاط اندرون ساختمان بود. اطاقهای نشیمن اندرون طرف شمال حیاط بود و هر یک صندوقخانه‌ای داشت. پشت این اطاقها دو اطاق دیگر بود که درهای آنها بحیاط سومی باز می‌شد که چهار طرف آن حیاط نیز ساختمان بود.

بر روی هم این خانه دارای هجده اطاق با لوازم مانند آشپزخانه، انبار، زیرزمین و غیره بود.

پدربزرگ من که در ایام طفولیت من دوران بازنشستگی را می‌گذراند زمستانها، زیرکرسی، در اطاق شمالی اندرون و در فصول دیگر در اطاق قبل از تالار بیرونی کار می‌کرد. اینکه می‌گویم کار می‌کرد برای این است که هرگاه من با مادرم بخانهٔ پدربزرگم می‌رفتیم، می‌دیدم او مشغول کار است و واقعاً هیچگاه بخاطرم نمی‌آید که او رابیکار دیده باشم و همیشه وسائل کارش در تمام فصول جلوی او بود و او مشغول بود. یا نقاشی می‌کرد، یا اطراف طرحی را که در روی تکه چوبی نقش کرده بود می‌کند و از آن قطعه منبت می‌ساخت، یا عاجی را می‌تراشید، و یاقطعه‌های نی را کوچک کوچک قطع می‌کرد که از آنها در روی یک قطعه چوب منظره‌ای بسازد. در روزهای بلند تابستان وقتی از نقاشی کردن خسته می‌شد به باغچه می‌رفت و گلکاری می‌کرد.

اغلب روزها، وقتی من هنوز بمدرسه نمی‌رفتم، با مادرم به منزل پدربزرگم می‌رفتیم و من نزد پدربزرگم می‌رفتم. اگر زمستان بود در زیر کرسی نزدیک او می‌نشستم و بدستهای او که مشغول کار بود نگاه می‌کردم و اگر فصول دیگر بود باطاق قبل از تالار می‌رفتم و او برای مشغول داشتن من مقداری کاغذ جلوی من می‌ریخت و من مشغول بازی باکاغذ می‌شدم. بخاطرم می‌آید یک روز از ایشان قلم مو و رنگ خواستم. می‌خواستم گوسفندی نقاشی کنم. هنگامیکه درهم آمیختن رنگهای من تمام شد و بخیال خودم کارم پایان یافت، پدر بزرگم صفحهٔ خیس شده از آب و رنگ را از دست من گرفت و گفت: «به! به! خیلی خوبست اینرا بمن می‌دهی که من آنرا قاب کنم و در این اطاق پهلو بگذارم.»

اطاق پهلو همان تالار پذیرائی بود که نقاشیهای محمود خان ملک‌الشعراء و کارهای پدربزرگم در آنجا گذارده شده بود. تقریباً تمام کارهای محمودخان ملک‌الشعراء که امروز در خانوادهٔ ما و در دست دیگران موجود است، در این تالار بود و همچنین کارهای خود پدربزرگم در آنجا گذارده شده بود.

از کارهای پدربزرگم آنچه در آن تالار خیلی جلب توجه مرا می‌کرد تابلوی یوسف و زلیخاست هنگامیکه یوسف به مجلس میهمانی زلیخا وارد می‌شود. در همان مواقع پدربزرگم روی یک تابلوی برجسته کار می‌کرد. این تابلو قصر فرح آباد بود که ساختمان آن و همچنین باغچه‌های اطراف قصر و درختهای آن برجسته بود. درختهای برجستهٔ تابلو از ریشهٔ انار بود که با مهارت خاصی به نسبت ساختمان، مانند درختی کهن بر روی صفحهٔ نقاشی نصب شده بود و اطراف شاخه‌های آن نقاشی شده بود.

در آن زمان، که من هنوز بمدرسه نمی‌رفتم علی خان ملک‌الشعراء روی این تابلو کار می‌کرد و

ساختن آن بیش از دو سال طول کشید، زیرا تمام ساختمان وسط تابلو منبّت بود و تهیهٔ آن بسیار دشوار و وقت‌گیر.

در همین اوان روزی اوائل پائیز با مادرم بمنزل پدربزرگم رفتیم. آنروز قرار شد پدربزرگم مرا بمدرسه بسپارد.

مدرسه نزدیک خانهٔ پدربزرگم بود. چند قدم بالاتر از بن‌بستی که خانهٔ ایشان در آن واقع بود، کوچه‌ای بود که مدرسهٔ سادات در آن قرار داشت و بالاتر از آن کوچه‌ای بود که مدرسهٔ قاجاریه در آنجا بود. مدرسهٔ قاجاریه که بنام سلسلهٔ سلطنتی آنروز باین نام خوانده می‌شد یک دبستان شش کلاسه بود.

ما وارد مدرسه شدیم و بطرف اطاق مدیر مدرسه، مرحوم شیخ سیف‌الدین، رفتیم. وقتی وارد اطاق مدیر مدرسه شدیم، همگی جلوی پدر بزرگ من از جا برخاستند و او را در صدر مجلس جا دادند. من در پائین اطاق ایستادم. بعد از مختصر احوال‌پرسیهای معمول پدربزرگم نام مرا برد و من دیگر متوجهٔ گفتگوها نشدم. مدیر، ناظم مدرسه (میرزا سید علی خان میرافضلی) را خواست، و ناظم مرا بکلاس اول برد و بدست معلم سپرد.

* * *

تمام اعیاد از صبح، ما بمنزل پدربزرگم می‌رفتیم و تقریباً غروب یا پاسی از شب گذشته بمنزل خودمان برمی‌گشتیم.

علی خان ملک‌الشعراء از همسر خود فاطمه خانم دختر میرزا شکرالله خان آق اولی که در خانواده به او میرزا داداش می‌گفتند شش دختر و دو پسر داشت.

دختر بزرگ ایشان، غزاله خانم، مادر من بودند. پنج دختر دیگر بترتیب سن عبارت بودند از حُسنی خانم عیال فتح‌الله خان متین‌السلطان (آق اولی)، نجمه خانم، صدیقه خانم همسر محمدعلی خان مظفری، ام‌ابیها خانم عیال سید مرتضی خطیب الملک (امامی) تکتم خانم علیرضا خان صبا و دو پسر او مرتضی خان صبا و هاشم خان صبا.

در زمان طفولیت من نجمه خانم، ام ابیها، خانم، تکتم خانم شوهر نکرده بود و صدیقه خانم هنوز فرزندی نداشت. مادر من با سه پسر و یک دختر خود و حسنی خانم با دو دختر خود و صدیقه خانم بمنزل پدر بزرگ من می‌آمدند.

در ایام عید نوروز دیدار عید جداگانه در بیرونی و اندرونی صورت می‌گرفت. پدربزرگم در تالار بیرونی مردهای خانواده و دوستان خود و مادر بزرگم در اندرونی خانم‌ها را می‌پذیرفتند.

پدربزرگم چون بزرگ خاندان بود تقریباً تمام خانوادهٔ صبا و بستگان بدیدن او می‌آمدند و بهمین دلیل مادربزرگم نیز در اندرون بانوان خانواده را می‌پذیرفت و هیچگاه آنها روز عید نوروز از منزل خود خارج نمی‌شدند.

در سایر اعیاد تقریباً دید و بازدید خانوادگی در بین نبود و فقط تمام دخترها، نوه‌ها بدیدن پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ بخانهٔ آنها می‌رفتند.

ناهار دسته جمعی در اندرون صرف می‌شد. در سرسفره پدربزرگم دربالا می‌نشست.

چند رسم که ظاهراً از زمان محمود خان ملک‌الشعراء رعایت می‌شده است، درهرسفره هنگام غذا خوردن معمول بود. یکی آنکه همگی یکباره سرسفره حاضر می‌شدند و دیگر اینکه همگی با هم از سر غذا پامی‌شدند و برای اینکه در غذا خوردن و رعایت این رسم ناراحتی پیش نیاید پدربزرگم بسیار آهسته غذا می‌خورد.

رسم دیگر این بود که در بشقاب کسی غذائی باقی نماند و همه بهمان اندازه که می‌خوردند غذا در بشقاب خود بکشند و باین دلیل همه مقداری غذا در بشقاب خود می‌کشیدند و چنانچه هنوز سیر نشده بودند باز مقدار دیگری تا حدّ جوع غذا برمی‌داشتند.

ظرفهای غذا در این میهمانیها همیشه چینی‌هائی بود که مادر خانوادهٔ خود بآنها چناری می‌گفتیم و در بازار به حاجی شیخی مشهور بود.

این ظروف ساخت کوپلند لندن بود و یک مجموعهٔ آن شامل قدح و قاب و کاسه و بشقاب و آبگوشت خوری، ماست خوری، ترشی خوری، سبزی خوری و زیردستی بود. مقدار این ظروف در خانهٔ پدربزرگم بقدری بود که در سر سفره نوع دیگری ظرف دیده نمی‌شد. هنوز از این ظروف چینی در خانوادهٔ ما یافت می‌شود.

پذیرائیهای منزل پدربزرگم اختصاص به اعیاد نداشت. بعضی از روزها اغلب جمعه‌ها، همه را از صبح دعوت می‌کردند و ما همگی بآنجا می‌رفتیم.

این پذیرائیها اختصاص به دخترهائی داشت که بخانهٔ شوهر رفته بودند. دخترها با کودکان خود بمنزل ملک‌الشعراء می‌آمدند.

در این پذیرائیها و یا در روزهای عید هنگامیکه هوا مساعد بود کودکان همه به باغچه می‌رفتیم. فقط به ما تذکر می‌دادند که نزدیک کندوهای زنبور نشویم، چون کندوها به دور از باغچه و طرف جنوب بود ما بآن طرف نمی‌رفتیم.

اغلب اوقات در طرف شمال باغچه به بازی‌های کودکانه مانند گرگم بهوا یا قایم بوشک می‌پرداختیم و اگر بزرگتری در بین ما بود او ما را جمع می‌کرد و برای ما قصه می‌گفت.

از منزل ما که در خیابان شاه‌آباد واقع بود تا کوچهٔ حمام وزیر که منزل پدربزرگم در آن بود فاصله بسیار کم بود. بهمین جهت اغلب مادر من همراه با من چون هنوز بمدرسه نمی‌رفتم، بمنزل ایشان می‌رفتیم. بعضی روزها ما دسته جمعی از صبح یا بعد از ظهر بلندی بمنزل ایشان می‌رفتیم.

در چنین روزها خواهر برادرها باز برای بازی به باغچه می‌رفتیم و مشغول بازی می‌شدیم.

خواهرم یک عروسک چینی داشت. این عروسک زنی ایستاده بود که دسته گلی در بغل گرفته بود و چون لباس و زینت‌آلات عروسک تمام چینی بود ما بخیال خود گاهی آنرا بحمام می‌بردیم و می‌شستیم.

در روزهایی که بمنزل پدربزرگم می‌رفتیم خواهرم این عروسک را گاهی با خود همراه داشت بعد از ظهر فصول تابستان یا اواسط بهار و اوائل پاییز ما، در باغچه، برای این عروسک جشن عروسی برپا می‌کردیم.

برای ظرفهای مورد لزوم این عروسی متوسل به پدربزرگم می‌شدیم و گوده‌های رنگ و نعلبکی‌های قهوه‌خوری قلم آبی، که او قلم موهای خود را در آنها می‌شست می‌گرفتیم و می‌شستیم و آنها را پر از شیرینی‌های کوچک و آجیل مغز کرده می‌کردیم.

عروسک را در ایوان باغچه پشت یک درگاه می‌گذاشتیم و خوانچه‌های میوه و شیرینی را مقابل او می‌چیدیم و با سازهای دهنی کوچک که آنوقت‌ها یکی از اسباب بازیهای معمول بچه‌ها بود موزیک می‌زدیم، بعد شیرینی‌ها و آجیل‌ها را می‌خوردیم و جشن عروسی پایان می‌یافت. سپس به سراغ پدربزرگ می‌رفتیم و ظروف عروسی را به ایشان می‌دادیم.

علی خان ملک‌الشعراء صبا با بعضی از خویشان و دوستان خود دوره‌ای داشت. من بمناسبت صغر سن هیچگاه در این دوره‌ها راه نیافتم، ولی از برادر بزرگتر از خود اسامی آنها بگوش من خورده بود

گاهی هم اتفاقاً در روزهای دوره که در باغچهٔ بیرونی بازی می‌کردیم بعضی را می‌دیدم که در این مهمانی حاضر می‌شوند.

از کسانیکه در این روز بودند دو برادر کهتر علی خان ملک‌الشعراء، احمدخان مجاهدالدوله و مهدی خان علیم‌الدوله بودند. من این دو عموی مادرم را می‌شناختم و می‌دیدم که مجاهدالدوله با قد خمیده آهسته و عصازنان از درباغچه وارد می‌شد و بطرف تالار پذیرائی می‌رفت. مهدی خان علیم‌الدوله جوانتر بود و راست و خدنگ و بدون عصا راه می‌رفت. کمال‌السلطنه پدر ابوالحسن خان صبا که برادرزادهٔ پدربزرگم بود نیز در این دوره‌ها حاضر می‌شد.

دیگر کسانی که نام آنها را شنیده بودم که به این دوره‌ها می‌آمدند شیخ ایشان و نعمت شیرازی بودند *

گاهگاهی در این دوره‌ها اشخاص دیگری نیز می‌آمدند. مثلاً خاطرم است که یک روز میرزا عبدالعظیم خان گرکانی (قریب) آنجا آمد و جلد اوّل دستور زبان فارسی راکه تازه تألیف کرده و بچاپ رسانید، آورده بود و این تصنیف خود را به نظر حضار آن جمع رسانده بود.

یک روزی مرحوم کمال‌الملک (غفاری) با بعضی از شاگردان خود به آنجا آمده بود و قطعاً منظور او این بوده است که آثار نقاشی محمودخان ملک‌الشعراء و علی خان ملک‌الشعراء را بشاگردان خود نشان بدهد. از جمله شاگردان او که همراه او آمده بودند نام حسنعلی خان (وزیری) و شیخ اسمعیل (آشتیانی) بخاطر من مانده است.

شنیدم در آن روز کمال‌الملک در پای تابلوی برجستهٔ فرح‌آباد و در تمجید از آن تابلو این شعر را خوانده بود.

همت شهر عشق را طی کرد پیر ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

* * *

در تاجگذاری احمدشاه ۱۲۹۳ شمسی قرار شد مسیر موکب شاه از کاخ سلطنتی ارگ تا مجلس شورای ملی تمام مغازه‌ها و دکاکین و خانه‌هائی که در مسیر بطرف خیابان بود چراغانی کنند.

منزل ما که در سمت جنوب خیابان شاه آباد واقع بود و ساختمان اساسی آن قسمت بیرونی و بالاخانه‌ها رو بخیابان بود چراغانی و آذین بندی شد.

قالیچه‌ها و کناره‌های خوب و خوش نقش منزل را........** مشرف بخیابان آویختندوچراغهای بارفتن و پایه‌دار و لاله‌های ساخت باکارا را در درگاههای بالاخانه‌ها به ترتیبی بسیار جالب قرار دادند. و سردر خانه را با چند آئینهٔ بلند و مقداری پردهٔ نقاشی که از تالار اندرون آوردند تزئین کردند. از جمله ترتیباتی که در نظر گرفته شد برای تماشای عموم گذارده بودند. یکی تابلوی فرح‌آباد کار علی خان ملک‌الشعراء بود. بمنزل ایشان رفتند و تابلو را بامانت گرفتند. تابلو را روی یک میز که در کنار خیابان پهلوی در خانه گذارده بودند و یک طاق شال روی آن گستردند قرار دادند.

تابلو را از ساعت پنج بعدازظهر تا اوائل شب در خیابان می‌گذاردند و همیشه جمعیت بسیار برای تماشای آن می‌ایستادند.

---

* سید محمود فسایی متخلص به نعمت از بزرگان و ادبای مشهور زمان خود در شیراز بود و در ۱۳۴۲ قمری درگذشت (ایرج افشار)

* * ـ یک کلمه ناخوانا.

این چراغانی سه شب ادامه داشت و چون هوا بسیار مساعد بود من اغلب در خانه می‌ایستادم و بتماشای مردم مشغول بودم. جمعیت انبوه دور میز تابلو مرا خیلی مشغول می‌کرد. قیافهٔ محظوظ و متعجب آنها بسیار دیدنی بود.

علی خان ملک‌الشعراء صبا مردی بسیار متواضع بود و من هیچگاه ندیدم در اطراف کارهای خود بحث کند و یا آنها را باین و آن نشان دهد. شاید یک علت اساسی آن عدم آشنائی مردم آنزمان بنقاشی و کارهای هنری بود.

چگونه ممکن است نقاشی در ذهن خود ترکیبی را بسازد و دربارهٔ رنگها بیندیشد و این دو را روی پرده بیاورد و نخواهد در اطراف آنها بحث و گفتگوئی شود!

یکی از گفته‌هائی که دربارهٔ علی خان ملک‌الشعراء شنیده‌ام آنست که محمودخان ملک‌الشعراء هیچ میل نداشته است که پسرهای او به نقاشی بپردازند و هیچگاه حاضر نشده است وسائل نقاشی دراختیار آنها بگذارد

علی خان ملک‌الشعراء تعریف کرده بوده است که «چون من خیلی‌بنقاشی علاقه داشتم در فصل گل باز، گل برگهای رنگهای مختلف این گل را خشک می‌کردم و آنها را ....* می‌کردم و از آنها برای خودم رنگ درست می‌کردم و بدون آنکه کارهای خود را بکسی نشان دهم با علاقه بنقاشی می پرداختم

تا پایان عمر هنرهای تجسمی مورد توجه خاص علی خان ملک‌الشعراء بوده وهمیشه روی آنها کار می‌کرد. یک شب زمستان سال ۱۲۹۷ خورشیدی ما منزل پدربزرگمان بودیم. نظم‌الاطباء طبیب خانوادگی نیز آنجا بود. پدربزرگم با نظم‌الاطباء صحبت می‌کرد. قدری اظهار خستگی کرده دست راست خود را که انگشتان آن در اثر آب آهکی که قطعهٔ عاجی که روی آن کار می‌کرد برای نرم شدن در آن آب می‌انداخت متورم شده بود به نظم‌الاطباء نشان داد و گفت نمی‌دانم انگشتانم توانایی گرفتن قلم را ندارد. نظم‌الاطباء پس از دادن دستور مختصری رفت و ما هم بمنزل برگشتیم.

صبح زود به ما اطلاع دادند همه به منزل پدربزرگمان برویم. علی بن محمود ملک‌الشعراء فوت کرده بود.

آثار علی خان ملک‌الشعراء **

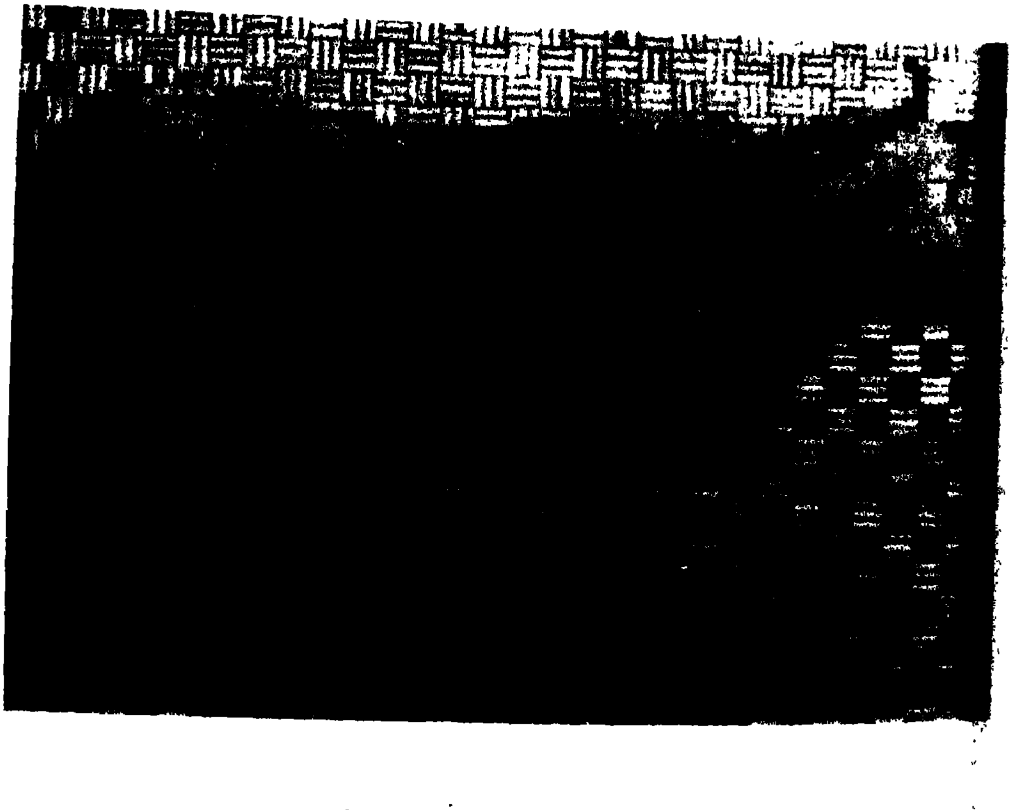
۱ـ چند گربه (در کاخ گلستان)
۲ـ پسر بچه با کلاه نمدی
۳ـ یک گوساله
۴ـ منظرهٔ یک روستا با نقطه چین
۵ـ تابلوی دورنمای رودخانه (۱۳۴۰ هـ ق.) (درکاخ گلستان)
۶ـ صورت زن ۱۳۱۲ هـ.ق. (کاخ گلستان)
۷ـ منظرهٔ آبشار (کاخ گلستان)
۸ـ فرح آباد ۱۳۲۲ هـ ق. (کاخ گلستان)
۹ـ سوار و گدا ۱۳۲۶ هـ.ق. (کاخ گلستان)

---

* ـ یک کلمه ناخوانا.

** اطلاعات مربوط به کاخ گلستان را از آقای یحیی ذکاء اخذ کرده‌ام

۱۰ـ دو مرد نشسته آبرنگ ۱۳۳۶ (نرد آقای محلاتی)
۱۱ـ مطرهٔ امامزاده قاسم (در کاخ گلستان)
۱۲ـ گلاب درّه
۱۳ـ بالوی برجستهٔ عمارت دوشان تپه (نرد عطیه خانم صبا) (ناطمی)
۱۴ـ مطرهٔ برجسته عمارت که باکشیدن نوار زیر آن عمارت نمایان می‌شود (نرد عطیه خانم صبا)
(ناه ـ)
۱۵ـ مجلس یوسف و زلیخا (نرد تکتم خانم صبا)
۱۶ـ چند صفحه تصاویر یک کتاب شعر (نرد تکتم خانم صبا)
۱۷ـ موزائیک ـ تصویر یک گاو ـ با امضای بندهٔ درگاه علی ۱۳۱۲ (نزد آقای پدرام صبا که از
یک ـ ... خریده‌اند)
۱۸ـ استاد و شاگرد. با امضای العبد علی ملک‌الشعراء ۱۳۲۶ [هـ.ق.] (در تصرف آقای ادیب
برو
۱۹ـ موزائیک ـ تصویر سر ـ با امضای بنده درگاه علی (نرد آقای دکتر صادق صبا)



موزائیک‌کار: بنده درگاه علی سنهٔ ۱۳۱۲

ریاست وزراء

نمره ...

بتاریخ ... برج ... ۱۳۳

ضمیمه ...

هیئت وزراء تصویب نمایند که [illegible] تومان در این مصارف [illegible]

[illegible]

[illegible] وثوق [illegible]

[illegible]

[illegible]

هیئت وزراء تصویب نمایند که [illegible] تومان در این [illegible]

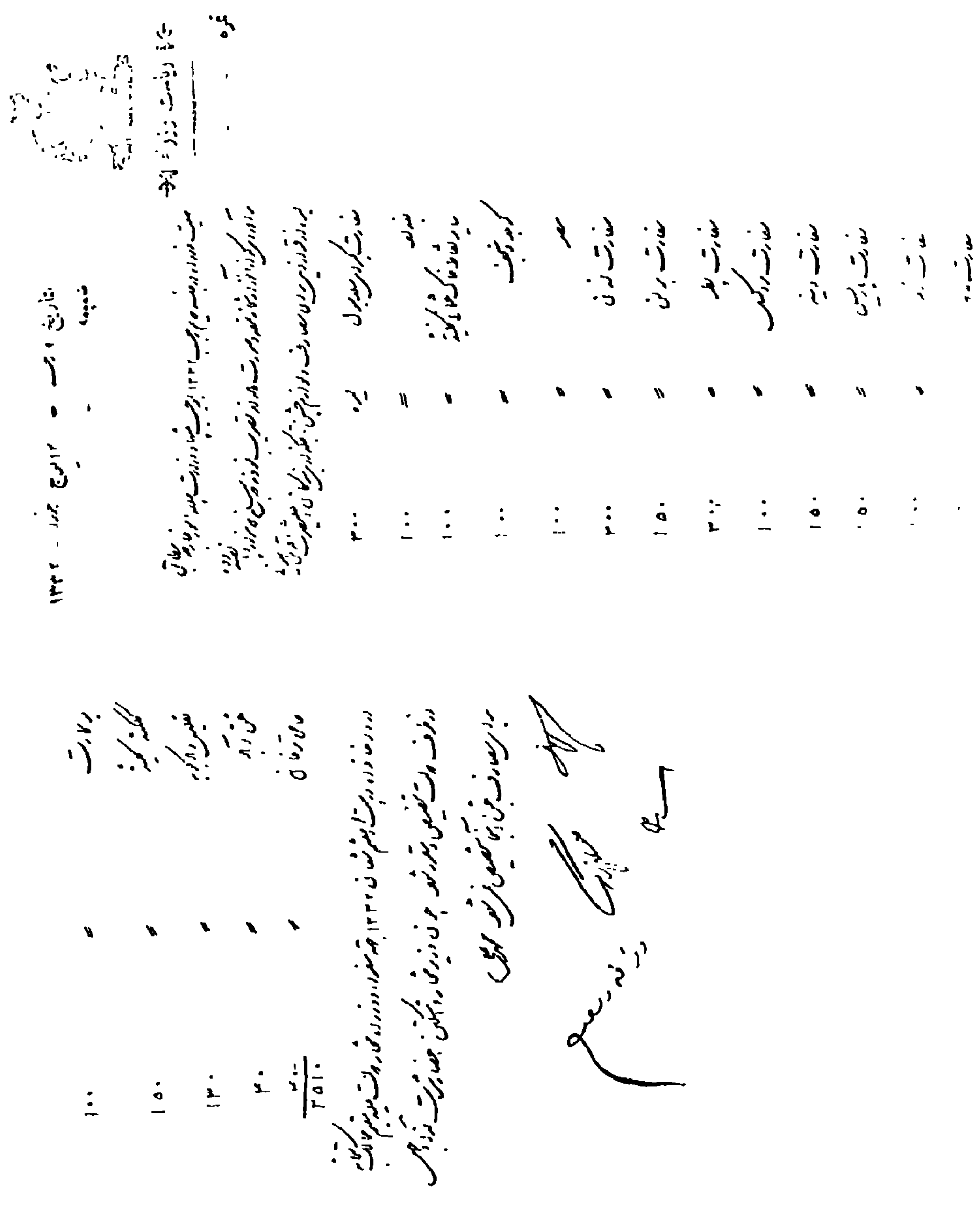
تاجگذاری در دارالخلافه طهران [illegible]

[illegible] وثوق [illegible] کمیسیون تاجگذاری [illegible]

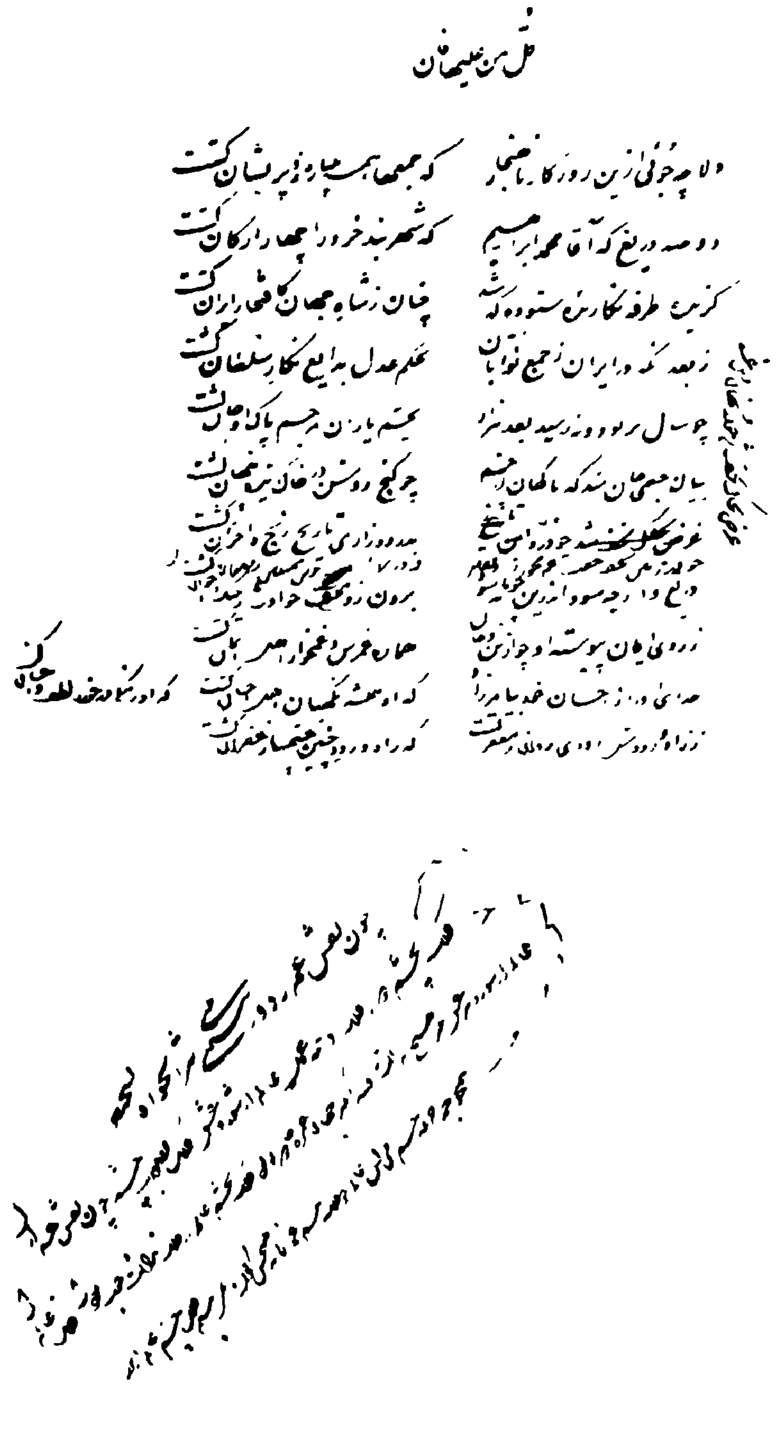
خزانه‌داری کل [illegible]

[illegible]

صورت مجلس مربوط به
تاج‌گذاری احمدشاه
درکابینهٔ علاءالسلطنه
(۱۳۳۲ ق)
به امضای
علاءالسلطنه (محمدعلی)
قوام‌السلطنه
وثوق‌الدوله
مستشارالملک
مؤتمن الملک
مشیرالدوله



صورت تصویبی مخارج
جشن تاج‌گذاری احمدشاه
درکشورهای خارج
(این اوراق را مرحوم دکتر محسن صبا دراختیار داشت و برای چاپ لطف کرد)



سروده و نوشتهٔ میرزا محمدخان خجسته ندیمباشی
در رثای محمد ابراهیم بدایع نگار

بتاریخ ۴ برج دلو ۱۳۴۳

نمره ......

ریاست وزراء

هیئت وزراء در جلسه [illegible] ربیع الاول ۱۳۴۲ برحسب پیشنهاد وزارت معارف و اوقاف و نظر بخدمات سابقه و پریشانی و کهولت آقای علیخان ملک الشعراء تصویب نمودند حقوق دیوانی ایشان از [illegible] سنه ۱۳۴۲ [illegible] پرداخته شود

[illegible]

حواشی مقالهٔ «جنگ روس و ژاپون»

متأسفانه درشمارهٔ پیش (صفحهٔ ۴۲۸) جایی نمانده بود که پاورقیهای مقاله چاپ شود. اینک به چاپ می‌رسد.

۴۳ـ هدایت، سفرنامه...، ص ۱۱۹.

۴۴ـ همانجا، ص ۱۰۲ـ ۱۰۱.

۴۵ـ همانجا، ص ص ۲۹.

* کوروپاتکین در یادداشتهایش می‌نویسد: «ژاپن در همان حال که نیروی جنگیش را توسعه می‌داد، افسرانی را برای آموزش به اروپا فرستاد، و در آسیا به روسیه، و مناطقی راکه صحنه‌های احتمالی جنگ آینده بود با دقت بررسی و شناسایی می‌کرد و کارها را از هر جهت سازمان می‌داد. خیلی از افسران ژاپنی هم با فداکاری بسیار در استخدام تأسیسات ما (و از جمله شرکت چوب که امتیاز بهره‌برداری آنرا روسها ازکره گرفته بودند) در نازل‌ترین کارها درآمده بودند تا به احوال ما آگاهی بیابند، حال آنکه مأموران نظامی ما در ژاپن ملت خودشانرا آدم حساب نمی‌کردند.» (کوروپاتکین،... ج ۱، ص ۲۱۳).

۴۶ـ همانجا، ص ۲۴.

۴۷ـ همانجا، ص ۱۰۸.

۴۸ـ همانجا، ص ۹۳ـ ۹۲.

۴۹ـ همانجا، ص ۱۰۳، و نیز: گزارش ایران، ص ۱۶۱.

۵۰ـ همانجا، ص ۱۰ـ ۱۰۸، وگزارش ایران، ص ۶۴ـ ۱۶۱.

۵۱ـ هدایت، سفرنامه...، ص ۲۹.

۵۲ـ ناظم الاسلام کرمانی، ص ۴۵۹.

53- David Walder; The Short Victorious War; The Russo- Japanese Conflict 1904- 05 (Harper & Row, NY. 1973), pp. 289- 90.

54- F.W. Unger; History of War between Russia and Japan (World Bible House, PA., 1973), pp.458-59.

* مظفرالدینشاه از ۵ مه ۱۹۰۵ عازم سومین سفرش به فرنگستان شده بود.

۵۵ـ عبدالله مستوفی، ۲: ۱۳۵.

56 & 57- F.W. Unger, pp. 46-61, and B. Williams; Emerging Japan (Mc Grow- Hill, NY., 1969), pp 46-47

58 D Walder, p. 29.

59- E.G Browne; Persian Revolution..., p 190.

۶۰ و ۶۱ـ همانجا، ص ۱۱۰.

۶۲ـ طالوف: بنقل از: فریدون آدمیت، اندیشه‌های طالوف تبریزی، نشر دماوند، تهران، ۱۳۶۳، ص ۴۹ـ ۴۸.

۶۳ـ هدایت: سفرنامه ، ص ۱۴۹.

۶۴ـ همانجا، ص ۱۶۸.

65 E.G Browne; Persian Revolution..., p 110.

۶۶ـ عبدالله مستوفی، ۳: ۱۰۷ـ ۱۰۵.

۶۷ـ هاردینگ، ص ۳۹ـ ۱۳۷.

۶۸ـ همانجا، ص ۴۰ـ ۱۳۹.

۶۹ـ آقا میرزا حسین علی تاجر شیرازی، میکادونامه، دفتر حبل‌المتین، کلکته، ۱۳۲۵، ص ۸۱ـ

۷۰ـ همانجا، ص ۵۶.

۷۱ـ محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، خلسه (مشهور به «خوابنامه»)، بکوشش محمود کتیرائی، طهوری، تهران، ۱۳۴۸، ص ۴۱.

۷۲ـ دربارهٔ حملهٔ مقتدر نظام از سنگلج و صنیع حضرت از چاله میدان به مدرسهٔ سپهسالار نگاه کنید به: مهدیقلی هدایت، خاطرات و خطرات، ص ۱۶۰.

73- E.G Browne, Persian Revolution ..., p 109.

۷۴ـ همانجا، ص ۱۰۷.

۷۵ـ هدایت، گزارش ایران . ، ص ۱۹۷.

* کوروپاتکین دربیان موضع دولت تزاری نسبت به ایران می‌نویسد: «موقع ایران در اقیانوس هند، در مسیر کوتاهترین راه میان اروپا به هند، همراه با منابع دست نخورده‌اش و ضعف نظامی، او را عرصهٔ طبیعی هرگونه کشاکشی میان قدرتهای بزرگ برای تفوق و غلبهٔ نفوذشان در خاورمیانه می‌سازد. تاکنون روسیه و بریتانیا رقبای اصلی بودند، اما اکنون آلمان پیدا می‌نماید ... آماده است تا به این مسابقه بپیوندد .. مزایایی که ما با پیمان گلستان به دست آورده‌ایم، امتیاز مداخله در امور داخلی این کشور را به ما می‌دهد، و امکان می‌دهد که تفوق انحصاری بر خزر داشته باشیم . و سرانجام، برتری نظامی ما به روسیه نفوذ فائق سیاسی در این کشور داده است ... از نظر اقتصادی ما فقط تجارتِ سه ایالت شمالی ایران را دردست داریم» (جنگ روس و ژاپن، ج ۱، ص ۶۰ـ ۵۹) به نقل از گزارش رسمی خود در مقام وزیر جنگ روسیه اضافه می‌کند: «مرز ما با ایران مشخص شده است و هیچ تغییر دیگری در آن، بدلیل استراتژیکی یا بهر دلیل دیگر، مطلوب نیست، و نه می‌خواهیم که امتیاز ارضی تازه‌ای از ایران بگیریم ... آجل‌ترین کار ما اکنون کمک به حفظ نظم در ایالات (ایران) نزدیک به خاکمان و تسلط بر بازارهای شمال این کشور است» (همانجا، ص ۶۲ـ ۶۱) اگر کوروپاتکین در طمع نداشتن روسیه به خاک ایران راست گفته باشد، عقیدهٔ او با سیاست پابرجای دولت روس دوتا بوده است

۷۶ـ همانجا، ص ۱۹۸

۷۷ـ یحیی آرین‌پور، ۱: ۲۶ـ ۲۲۵.

۷۹ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، ص ۵۹ـ ۴۵۲.

۸۰ـ همانجا، ص ۲۹۰.

۸۱ـ همانجا، ص ۴۴۸.

۸۲ـ ناظم‌الاسلام کرمانی، ص ۵۹ـ ۴۵۳.

۸۳ـ عبدالله مستوفی، ۲. ۸۸.

ایرج افشار

SOUVENIRS DE LA PERSE SAFAVIDE

et autres lieux de l'Orient (1664- 1678)

Par Ange de Saint- Joseph (Joseph Labrosse),
Traduit et amotés par Michel Bastiaensen.
Bruxelles. 1985 220 p. (Faculté de Philosophie et Lettres XCIII)

«یادگارهای ایران روزگار صفوی» برگردانده دو روایت است به زبانهای اروپائی و فارسی دربارهٔ ایران و کشورهای دیگری که یکی از مبلغان مسیحی کرملی مذهب آنها را مقاله‌وار در کتابی که برای آموزش فارسی به مبلغان جوان نوشته بود گنجانیده تا همگان از احوال و اوضاع و آداب و رسوم ایرانیان اطلاعاتی به دست بیاورند. نام آن کتاب که بیشتر جنبهٔ فرهنگ و دستورزبان فارسی دارد Gazophylacium Linguae Persarum است به معنی گنجینهٔ زبان فارسی. در سال ۱۶۸۴ در آمستردام به چاپ رسیده است. سن ژزف در سرآغاز نام کتابش را به فارسی چنین آورده است:

لغة فرنگ و پارس تألیف بنده و قربان حضرت ایسوع پادری انجلو کرملیط مولود شهر و دیوان عظیم ممالک فرنسه طولوزه.

مؤلف از اهل تولوز فرانسه است. ابتدا به ژزف لابروس معروف بود. پس از این که مدارج روحانی مسیحیت را گذرانید به آنژ دوسن ژزف نامبردار شد. در ۱۶۳۶ زاده شد و در ۱۶۹۷ درگذشت. سالهای ۱۶۶۴ تا ۱۶۷۸ را در ایران گذرانید، یعنی دو سال از پایان پادشاهی شاه عباس دوم و روزگار شاه سلیمان.

صفحات کتاب از چپ به راست درچهار ستون است: ایتالیائی، لاتینی، فرانسه، فارسی.

آقای میشل باستیائنس که در دانشگاه بروکسل تحصیل کرده، چون نوشته‌های لابروس را همتراز سفرنامه‌های دورهٔ صفوی دانسته مناسب دیده است که بخش‌های مقاله‌ای کتاب گنجینهٔ زبان فارسی را به فرانسه ترجمه کند تا در دسترس پژوهندگان تاریخ و فرهنگ دورهٔ صفویه باشد. زیرا آن کتاب چاپی دورهٔ صفوی از نوادرست و در کتابخانه‌های اروپا هم به دشواری به دست می‌آید.* مترجم در چاپ خود ترجمهٔ روایت فارسی را در یک صفحه و روایت اروپایی (یعنی زبانهای ایتالیائی، لاتینی و فرانسه)

---

* سی و چند سال پیش نسخه‌ای از این کتاب که در یکی از کتابفروشیهای هلند به دست آمد برای کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی خریداری شد و چند سال بعد که رشته مقالات «کهنه کتابها دربارهٔ ایران» را در مجلهٔ یغما می‌نوشتم معرفی آن را هم کرده بودم. آقای دکتر کریم مجتهدی هم مفصلاً و محققانه این کتاب را در مجلهٔ آینده معرفی کرده است. ۱۱ (۱۳۶۴) ۲۷۹-۲۶۶

را در یک صفحه، روبروی هم به چاپ رسانیده است تا مقابله آسان باشد و تفاوتهای میان دو متن زود دیده شود.

از آنژ دوسن ژوزف رسالهٔ چاپی دیگری هم در دست است که نشان دهندهٔ ذوق وعلاقه و آگاهی او در زمینهٔ داروشناسی است. نام این رساله چنین است.

Pharmacopoea Persica, Exidiomate Persico in Latinum Conversa. Paris. 1681.

درین رساله گیاهان طبی و داروهای ایرانی را معرفی کرده و در مقدمهٔ آن شمه‌ای از آنچه بر او در دوران اقامت در مشرق گذشت برشمرده است. همچنین از کتابهایی که طرح نگارش آنها را ریخته بود یادکرده است. از جمله صورت نخستین همان فرهنگی است که بعدها به نام گنجینه منتشر شد و در طرح ابتدائی نامش فرهنگ جهانی زبان ایتالیایی و فارسی بود، اما موفق به چاپ این کتاب نشد. ناشران می‌گفتند چاپ کردن کتابی بدین گسترش به خط فارسی دشوارست. پس در صدد تهیهٔ کتاب دیگر برآمد و برای اینکه خواستار پیدا کند مقاله‌هایی در معرفی ایران و ایرانیان نوشت و بر آن افزود و از شمار واژه‌ها کاست و بجز معنی ایتالیائی، معادل لاتینی و فرانسوی کلمات را بر افزود و این بار توفیق یافت آن را به وسیلهٔ ناشری در آمستردام به چاپ برساند.

آنژ دوس ژوزف تألیفات دیگری داشته است که بنا به گفتهٔ مؤلف کتاب حاضر نشانی از نسخه‌های خطی آنها به دست نیامده. نام این کتابها چنین است:

۱ـ Historia Persica تاریخ ایران، نام آن در کتاب تاریخ تأسیس میسیون مبلغان در ایران در سالهای ۱۶۰۴-۱۶۱۲ (بروکسل ۱۸۸٦) تألیف Berthold- Ignace آمده است.

۲ـ Sumena Divi Thomae in Persicum Idioma Convera سن ژوزف دو بخش ازین تألیف را درکتاب گنجینه مندرج ساخته است.

۳ـ Aphorismes تألیف بقراط که آن را به فارسی ترجمه کرده بود.

۴ـ عناصر زبان ماندایی (صابئان) با یادداشتهای دستوری و ادبی.

البته فرهنگ سن ژوزف نخستین واژه نامهٔ فارسی نبود که در زبانهای اروپایی تألیف شده باشد. پیش از آن این کتابها به چاپ رسیده بود:

- Christian Ravius. Specimen Lexici Arabico - Persico - Latini (Leiden, 1645)
- Edmund Castle (Castellus) - Lexicon heptaglotton (London, 1669)

یک بخش ازین فرهنگ مخصوص لغتهای فارسی است براساس یادداشتهای یاکوب گولیوس و مقداری ازکتاب فرانسوا دومنین منسکی که بعدها چاپ شده.

François de Mesgnien Meninski - Thesaurus Linguarum Orientalium, Turcicae,Arabicae, Persicae (Vienne, 1680)

گنجینهٔ سن ژوزف درمیان خاورشناسان نخستین تا عهد سیلوستر دوساسی اهمیتی داشت و در بعضی ازکتابهای این طبقه بدان اشارت شده و همه را مؤلف به تفصیل و دقت برشمرده است.

بخش مقاله‌های دائرةالمعارفی کتاب «گنجینه» مطالبی است متنوع دربارهٔ ایران و کشورهای دیگری که سن ژوزف در آنها سفر کرده بوده است و نه تنها از نظر تاریخ روابط فرهنگی میان شرق و اروپا مفیدست، بلکه بسیاری از مندرجات آن برای آگاهی خود ما ایرانیان منبع تازه است. اما بیشتر نوشته‌ها دربارهٔ ایران و در ترتیب کتاب لغت کوئی با این عناوین است:

- ایران و ساکنانش
- مناطق دیگر
- تشکیلات و نهادهای مملکتی

- جانوران
- زندگی فرهنگی
- پیشه‌ها و زندگی اقتصادی
- ادیان (اسلام ـ مسیحیت ـ هندویی ـ صابئی ـ اوهام و عقاید)
- زندگی روزانه

سن ژرف پیشگفتاری دارد که سرگذشت کوتاه سفر دراز و کارهای اوست و از جمله بیان اینکه موش مقداری حروف چاپی درشت برای خط فارسی کتابش نقر کرده بوده است.

سن ژرف چون به فارسی وعربی مسلط بود آشنایی خوبی باکتابهای فارسی وعربی داشت و جای جای در یادداشتهای خود از آنها یاد می‌کند. نام این کتابها را در نوشته‌های او می‌بینیم: شیرازنامه ـ هزار و یک مزار ـ جامع عباسی ـ شهرستانی (طبعاً الملل و النحل).

دراینجا به بعضی آگاهیهائی که در نوشتهٔ سن ژرف تازگی دارد یا شنیدنی و خواندنی است اشاره می‌شود تا خوانندگان بهتر مندرجات کتاب را بشناسند.

سن ژرف در مقام مقایسه، برازندگی میدان نقش جهان و کاخ بزرگ و تجملی شاه، زیبایی باغهای اصفهان و همه زیبائیهای دیگر طبیعی و پر درختی ایران را از آنچه در پاریس هست کمتر می‌داند.

سن ژرف درکتاب خود چند جا از دریای پارس یادکرده است و این هم مآخذ دیگری که نام پارس دریا و خلیج همیشگی بوده است.

سن ژرف در توصیف جزیرهٔ خارک می‌گوید جای تعجب است که حاصل جزیره‌ای چنین کوچک و دورافتاده انگورهای درشت و شیرین و خیار و پیازهای شیرین همچون سیب است. از مزار میرمحمد نیز یاد کرده است.

می‌نویسد جزیرهٔ بحرین در دریای فارس جای غواصان مرواریدست. می‌گویند درین بندر آب شیرین هست که از آنجا به جاهای دیگر برده می‌شود و پرتغالیها در دورهٔ اشغال آنجا یک پمپ گذارده بودند تا مخازن کشتیها را پر کنند.

می‌نویسد سیاری ازاعراب به کار بردن «تفنگ» و Pistolet «دورانداز» (همین کلمهٔ فارسی را نوشته) یادگرفته‌اند.

می‌نویسد فرنگ (Franc) که نامی است اختصاصاً برای مردم فرانسه بطور عمومی از دورهٔ Seigneur Gudfridos de Bulyeu که در اورشلیم سلطنت می‌کرد به دیگر اهالی اروپا هم اطلاق شده است. این اشتباه که از بی‌اطلاعی است آرام آرام نشر یافته و تا زمان ما جا افتاده است.

دربارهٔ تاج گذاری شاه سلیمان چند سطری از کتاب نوشتهٔ «شاردن بیگ» می‌آورد. ازاشارت او معلوم می‌شود که شاردن در ایران به شاردن بیگ معروف بود.

قاعدهٔ پادشاهان ایران است که به دستور آنها برادران و عموهایشان راکور می‌کنند وچشمهای آنان را میل داغ می‌کنند.

می‌نویسد در ایران مجازات بچه‌ها چوب زدن به پشت لخت آنهاست، ولی در فرانسه بهیچوجه این ترتیب وجود ندارد.

می‌نویسد آن گروه ازحکام ایالات ایران که دارای لشکر و استحکامات نظامی‌اند (مانند شماخی و دربند) عنوانشان بیگلربیگی است. رؤسای سایر نواحی خان نامیده می‌شوند مانند حاکم لار و بندرعباس. آنکه یک شهر را اداره می‌کند وزیر است.

می‌نویسد برای راهداری از هر شتر پنج عباسی و ازهر قاطر یک «محمدی» و از هر الاغ یک

«شاهی» و از هر گوسفند یک «بیستی» گرفته می‌شود، ولی برای میوه و گندم عوارض راه نمی‌خواهند.

می‌نویسد سفیر ایران در دربار هندوستان گفته است قلمرو پادشاه ایران همانند ماه نوست و قلمرو هندوستان چون ماه به هنگام بدر، زیرا این رو به کوچکی است و آن دیگری روز به روز درشت‌تر می‌شود.

می‌نویسد در راه شیراز به بهبهان منطقه‌ای را دیدم که نامش موردستان بود. من خیال نمی‌کنم که در هیچ کجای دنیا موردها به این بلندی و شادابی باشند.

می‌نویسد من اصفهان را شهر چنار می‌نامم همانطور که دیگران شیراز را شهر سرو می‌دانند. در ایران چنارهایی هست که مردم به آنها اعتقاد دارند بمانند یک پیر. کهن‌ترین چناری که دیدم در باغی نزدیک اصفهان است و بر بالای آن غرفه‌ای ساخته‌اند که پنجاه نفر را می‌تواند دربربگیرد.

می‌نویسد فرنگیها پلو دوست ندارند. از غذاهایی که بر می‌شمارد اینهاست: پلو، کوکوپلو، کوکو، قلیه چلو، پلوبا ماش هندی، پلو با نخود، پلو با شکر، پلو با تخم‌مرغ و زعفران، پلو سیاه.

می‌نویسد انارکاشان آن لایهٔ پوسته‌ای میان دانه‌ها را ندارد. انار یزد دانه‌های درشت ندارد. به این مناسبت است که این دو گونه انار تحفه هستند.

می‌نویسد انجیر هندی که «دوال» نام‌دارد یا خارق (؟) [خارک] شاخ و برگی دارد که هزار نفر می‌توانند در سایهٔ آن بیارامند. میوه‌اش انجیرکی است شیرین وخوشمزه. من در جزیرهٔ خارک که روبروی بندر ریگ است ار آن خورده‌ام. در بندر کنگان و بندرعباس و مخصوصاً در ناحیهٔ هندوستان هست.

می‌نویسد خربوزهٔ اصفهان همانند ندارد. کرفس و آرتیشو و گل کلم درایران دیده نمی‌شود. دریں زمان فرنگیها کاشته‌اند و در اصفهان و شیراز معروف شده است. درخت پسته در چند ناحیهٔ ایران هست و تجارت آن با هندوستان در اصفهان و شیراز رونق دارد.

می‌نویسد فرنگیهای پرتقالی تنباکو را از جزیرهٔ تنباکو که در ینگی دنیاست به ایران آوردند. شاه عباس بزرگ دود کردن آن را ممنوع کرد. اما فروشندگانی هستند و نیک مشهودست که دود این گیاه بسیار نیرومندتر ار قدرت شاه است. تنباکو در حوالی همدان و بهبهان بسیار کاشته می‌شود. دودکردن تنباکو با قلیان (چپق آبی) مرسوم همه ایران است همانند همهٔ مشرق.

می‌نویسد یکبار یک حب «هاشم بگی» بلعیدم به جای یک دوای قلب. بی‌اراده می‌خندیدم. سخنان پرت و پلا می‌گفتم و هیکل مردم را اشباحی سیاه و درخشان می‌دیدم.

می‌نویسد ایرانیان چای خطایی را بر قهوه برتری می‌نهند. تصورشان این است که چای گرم و خشک است و قهوه سرد و خشک. قهوه در «قاموس‌المحیط» مفهوم شراب دارد و نمی‌فهمم مسلمانان که شراب بر آنها حرام است با آن چه می‌کنند.

می‌نویسد عطارهای اصفهان وشیراز به جای Laurier برگهای malabathre را که از مازندران آورده می‌شود می‌فروشند.

می‌نویسد چند بار کرگدن که در جایگاه فیلهای شاه ایران نگاه‌داری می‌شود دیده‌ام و شاهد جنگ آن با فیل بوده‌ام. صدای خوراک این حیوان همانند گاوست.

می‌نویسد بعضی تصور می‌کنند پرندهٔ موسوم به «رخ» که آن را در متون مسیحی همسان پلیکان «فالیکان» دانسته‌اند مرغ سقاست که در باغهای پادشاه فرانسه برای تفنن نگاه‌داری می‌کنند.

می‌نویسد ماهی «سومون» و «استورژن» شور (ماهی سفید و ماهی خاویار دودی قاعدةً مورد نظرش است) و خاویار از دریای خزر تا اصفهان آورده می‌شود.

می‌نویسد مسلماً یک قطعه خط خوشنویسی شده زیبایی بیشتری دارد از آنچه چاپی است.

می‌نویسد میان دانشمندان ایران کتابهای علمی که شهرت دارد اینهاست: رسالهٔ یعقوب کندی،

اسطرلاب آپولینیوس، هندسهٔ ابوالوفا، حساب علی قوشچی، موسیقی فارابی و ابوالصلت و دیگران، رسالهٔ مربوط به چشم، جداول نجومی کوشیار جیلی (که در متن جبلی ضبط شده. چاپ کننده با اشاره به بروکلمان که هم جیلی و هم جبلی را یاد کرده آن را نگاه داشته است)، رسالهٔ رصد ابن شاطر دمشقی، ریح ایلخانی، ریح الغ بیگ، رسائل بطلمیوس و قطب الدین شیرازی و بزرجمهر و ابومعشر بلخی و یعقوب بن یوسف قصرانی و ماشاءالله، تقویم البلدان ابن معروف و تقویم البلدان ابوالفدا و معجم البلدان یاقوت حموی.

می‌نویسد پزشکی ایران مطلقاً جالینوسی است و با پزشکی فرانسه اختلافی ندارد و میان نوشته‌های طبی کتاب تألیف Utinjeros فرانسوی دیده می‌شود، و خودم از میان کتابهای فارسی ذخیرهٔ خوارزمشاهی و طب یوسفی و کفایهٔ منصوری را به تجربه درآورده‌ام.

می‌نویسد نمی‌دانم چرا ترکها و ایرانیها سیفلیس را مرض فرنگی می‌خوانند. در حقیقت می‌باید آن را بیشتر بیماری ترکی یا ایرانی دانست. رهایی از آن به کمک گنه گنه و پرهیز از شیرینی و گوشت پرنده ممکن است.

می‌نویسد در اصفهان ساختمانی هست موقوفه با نام دارالشفا که برای بیماران نیازمند ساخته‌اند. اما به درستی «دارالموت» است. هیچگونه مشابهتی با بیمارستانهای فرانسه ندارد.

می‌نویسد تنور وسیله‌ای است که در آن نان می‌پزند و همچنین می‌توان یک گوسفند درسته را در آن پخت. تنور را به هنگام سفر وکوچ چون دو تکه است بر پشت شتر می‌بندند.

می‌نویسد ترکها و ایرانیان چندان شراب می‌نوشند که حواس خود را از دست می‌دهند. مخصوصاً ترکها آنقدر می‌نوشند که مانند مرده‌ای بر زمین می‌افتند.

می‌نویسد شیخ علی خان اعتمادالدوله را چندین ماه از دربار دور کرده بودند، زیرا این پیرمرد نپذیرفته بود که به دستور شاه سلیمان ریشش را بتراشد و شراب بنوشد.

می‌نویسد ساکنان شهرهای ایران دو فرقه‌اند: حیدری و نعمة اللهی و همیشه میان آنها جنگ و نزاع است.

می‌نویسد بازی شطرنج به معنی «صد رنج» است. دانه‌های این بازی شش تاست: شاه، ملکه، فیل، رخ، اسب و پیاده. می‌گویند این بازی را «زازا» دختر داهر هندی درست کرد.

چند نکته کوچک که دربارهٔ یادداشتهای آقای باستیانسن بایدگفت اینهاست:

- مراد از «مومی» قاعدهٔ «مومیائی» است که برای معالجه بوده است. موم مراد نیست. (یادداشت ۵۲)

- تاریخ مفیدی (یادداشت ۳۸۱) اشتباه و جامع مفیدی درست است.

* * *

ازمیشل باستیانسن چند مقالهٔ تحقیقی دیگر در دست است که ذکر آنها پایان دهندهٔ این نوشته تواند شد:

- Chardin, le P. Ange de Saint - Joseph et les "Lumiéres" *Revue de l'Institut de Sociologie* (Bruxelles). 1971. pp. 509- 540.

- La Persia Safavide vista da un Lessicografo Europeo. Presentazione del "Gazophylacum". *Rivista Degli Studi Orientali.* 48 (1974): 175-203.

- Mission, orientalisme et l'histoire des religions dans une lettre inédite d'Ange de Saint Joseph. *Problémes d'histoire du Christianisme.* Bruxelles. 12 (1983), pp. 117-123.

- Bible, missions et iranologie Le cas du Gazophylacium. *Le Grande Siécle et la Bible* Paris. 1989. pp. 375-381.

دکتر منوچهر ستوده

خاطرات اسارت

به‌کوشش صفاءالدین تبرّائیان. مؤسسهٔ پژوهشی و مطالعات فرهنگی. تهران. ۱۳۷۰. وزیری، ۱۷۷ ص.

مؤلف یعنی سرهنگ اسماعیل میرپنجه کتاب را به نام «روزنامهٔ سفر خوارزم و خیوه» خوانده و عنوان «خاطرات اسارت» افزوده از سوی ناشرست.

البته باب پانزدهم در سبب استخلاص مؤلف از خیوه و آمدن به ارض اقدس و ورود به دارالخلافه العلیة الکبری است و دنبال آن نه مطلب در جغرافیا و تاریخ و آداب و رسوم خیوه و خوارزم است. کتاب با تصاویر اسناد، فهرست اعلام، کتابنامه و شش تصویر پایان می‌گیرد.

این سفرنامه یادگار اردوکشی به سوی مرو در سال ۱۲۶۹ قمری از سوی حسام‌السلطنه بود که سرهنگ اسماعیل خان در آن کار مشارکت داشت و سپس به حبس افتاد و چون رهایی یافت به سفارش ناصرالدین شاه شرح مأموریت و شاهدات خود را ازخوارزم و خیوه به رشتهٔ تحریر درآورد. این سفرنامه از روی نسخهٔ مورخ سال ۱۲۸۰ قمری نقل و تصحیح شده است. متن سفرنامه صفحات ۳۱ تا ۱۲۹ چاپی است و عناوین فصول آن چنین است:

- در مأموریت غلام به مرو.
- استیلای خان خیوق بر ایلات جمشیدی.
- حکومت میراحمدخان جمشیدی در قرایاب و کشتن میراحمدخان کریمدادخان را.
- در التجا و توسل جستن ایل سارق به ایران.
- در تعلل سرداران خراسانی از رفتن به مرو و هرات.
- در مأموریت غلام به امداد رعیت هرات و اصلاح امر مرو.
- در حرکت اردو به مأموریت غلام.
- در تفصیل حرکت اردو در راه منازل از آق دربند به مرو.
- در تسلیم پل اتان و اطاعت سالور.
- شرح اسیری غلام و مدت توقف ده ساله و سایر حالات اتفاقیه.
- آمدن محمد امین خان به سرخس و کشته شدن او.
- آشوب و انقلاب خیوق و کشته شدن عبدالله خان.
- مقدمهٔ خانی قوتلی مرادخان.
- در خانی صید محمدخان.
- استخلاص غلام از خیوق و آمدن به ارض اقدس و ورود به دارالخلافه.
- مساحت خیوق.
- عدد قشون و سپاهی آنها.
- ایلات ترکمان و قزاق و قراقرپاق (؟).
- بعضی آداب و رسوم معین و معلوم خان خیوق.
- مالیات خیوق که آن را «سالقوت» می‌گویند.
- تصرف روسیه در اطراف خوارزم.
- سلوک او با دول اطراف.
- فاصلهٔ خیوق تا بلاد اطراف و وضع راهها و منازل.

ـ بعضی آداب و رسوم آنها.

در پیشینهٔ خوارزم که قسمتی از پیشگفتار مصحح است از قول لسترنج نوشته‌اند: «ایالت خوارزم در اوایل قرون وسطی دو کرسی داشت»، حدود سالهای اوایل قرون وسطی بر این خوانندهٔ ناچیز روشن نیست و اساساً نمی‌داند ابتدا و انتهای قرون وسطای اسلامی چه سنواتی است.

در تعیین محلهای این دو کرسی نوشته‌اند: «یکی در جانب باختری یعنی جانب ایرانی رود جیحون موسوم به جرجانیه یا ارگنج و دیگری در جانب خاوری یعنی جانب ترکی آن رود موسوم به «کاث». در قرون سوم و چهارم و پنجم تا جائی که تاریخ گواهی می‌دهد، ترکان (= توریکان یا تورانیان آریائی) هنوز چادرنشین و صحراگردند و زندگی شهرنشینی ندارند تا در جانب خاوری جیحون مأوا و مسکن داشته باشند.

باز می‌نویسند: «پهنای رود در این نقطه (یعنی نزدیک کاث) به دو فرسخ می‌رسید». دو فرسخ یعنی دوازده کیلومتر یعنی فاصلهٔ تهران تا تجریش. طبعاً مراد آنجاست که کمی بعد از کهنه او رگنج آمودریا عمود خود را از دست می‌دهد و در صحرای عظیم زیر دریاچهٔ آرال پخش می‌شود و به ده دوازده شاخه تقسیم می‌شود و چون میان شاخه‌ها خشکی است نمی‌توان این پهنه را مصب رودخانه دانست.

در صفحهٔ ۱۰ نوشته‌اند: «تواریخ فتوحات اسلامی نقل می‌کنند که در سال ۹۳ هجری وقتی که اعراب به سرکردگی قتیبه به خوارزم حمله کردند کرسی خوارزم که به تصرف آنان درآمد «الفیل» نام داشت و اعراب همان وقت آن شهر را «منصوره» نام دادند». اگر منظور از کتب فتوح، فتوح‌البلدان بلاذری و نظایر آن است بنده چنین مطلبی را در این کتب نیافتم. اگر نام کتاب و صفحهٔ آن ذکر می‌شد ضرری نداشت.

در صفحهٔ ۱۱ می‌نویسند: «قزوینی که در نیمهٔ دوم قرن هفتم کتاب خود را تألیف کرده گوید گرگانج از جهت داشتن آهنگران و نجاران زبردست و کاسه‌های عاج و آبنوس و اسباب و لوازم دیگر که به دست هنرمندان ورزیده ساخته می‌شود شهرت فراوان یافته و نمونهٔ کارهای آنجا فقط در بلدهٔ «طرق» نزدیک اصفهان دیده می‌شود». اگر لطفی بکنند و محل دقیق بلدهٔ طرق و ذکر آن را در متون جغرافیاهای قدیمی نشان بدهند بسیار به حال حقیر مفید است، چون مدتی است که این ناچیز مشغول مقایسهٔ هنر ایران و ورارود (ماوراءالنهر) است.

در همین صفحه نوشته‌اند «گفته می‌شود که خوارزمیها در قرون هفتم و ششم پیش از میلاد ریاست یک اتحادیهٔ قبیله‌ای را که تمامی آسیای میانه و بخشی از شرق ایران را شامل می‌گردیده برعهده داشته‌اند». تا جایی که خوانده‌ام در قرون ششم و هفتم پیش از میلاد هپتال‌ها (= افتالیت‌ها) در این سرزمین زندگی می‌کردند. منظور ازاتحادیهٔ قبیله‌ای و ریاست آن چیست. طبیعی است که افراد هر قبیله برای حفظ حیات و دوام و بقاء خود مجبورند با هم متحد باشند. آیا از «تمامی آسیای میانه» همان ادعای روسها است که یک حد این سرزمین را تا پای کوههای تبت می‌کشانند. منظور از شرق ایران هم لابد حدود سند است.

در صفحهٔ ۱۲ نوشته‌اند: «خوارزم ساتراپی جداگانه بوده و مرکز آن شهر قلعه قیر بوده است». شهر قلعه قیر درکجای خوارزم بوده و نزدیک کدام یک از شهرها یا دهکده‌های امروزی بوده است. محل «کوی قیریلقان قلعه» که یکی از مراکز مذهبی بوده کجاست. آیا تمام این چهار کلمه نام یک محل است؟

در همین صفحه می‌نویسد: «معماری سپولکرال با ساختمانهای برج مانند و طبقه پایین به شکل صلیب در شهر کیوزلی گیر با استحکامات نظامی (سدهٔ پنجم پیش از میلاد) و ساختمان معبدی شکل و استوانه‌ای کوی کریلگان قلعه (سده‌های چهارم و سوم قبل از میلاد) مشخص می‌شود.» این جمله‌ها شرح و تفسیر بیشتری لازم دارد و ترکیب موجود افادهٔ معنائی نمی‌کند. آیا کوی قیریلقان قلعه باکوی کریلگان

قلعه یکی است یا دو محل جداگانه است؟

در صفحهٔ ۱۳ می‌نویسند: «شکل منحصر به فردی از هنر خوارزمی را در کاشیها و مجسمه‌هائی که در قرن پنجم پیش از میلاد تا عصر کمون شکوفا شد می‌توان یافت». هنری به نام هنر خوارزمی تا امروز نداشتیم. شاید روسها برای اینکه یادی از هنر ایرانی نکنند این ترکیب من درآوردی را ساخته‌اند.

در همین صفحه می‌نویسند: «مجسمه‌های الهه باروری که نمایانگر سن‌کر SAINT COEUR در تمامی جنوب غربی آسیاست در سراسر خوارزم پیدا می‌شده است». اگر در سراسر خوارزم که مهد تمدن ایرانی است این مجسمه‌ها پیدا شده است چرا نمایانگر آناهیت (= ناهید) مهر پرستی نباشد؟

باز در همین صفحه می‌نویسند: «به نوشتهٔ بیرونی فریغون شاه KING AFRICA در ۳۰۵ میلادی به سلطنت خوارزم رسید و دودمان او در کاث یک پادگان بنا کرد.» قطعاً این ترکیب نادرست انگلیسی اشتباه است و خللی در آن روی آورده است و دودمان فریغون شاه یک تن نیست که فعل مفرد برای او به کار برده شود؟ آیا «فریغی‌ها»ی سطور بعد همان «فریغونی‌ها» هستند؟

در همین صفحه آمده است: «در اواخر سدهٔ پنجم هجری (یازدهم میلادی) خوارزمشاهیان در اورگنج قدرت یافتند و همچنان سیاست کشورگشائی را تا شمال باختری خوارزم و مرزاروپا ادامه دادند.» منظور از مرز اروپا کجاست. خوارزمشاهیان هیچگاه نتوانستند دشت وسیع شمال باختری خوارزم رامسخر کنند و عقل هم حکم می‌کرد چنین کاری نکنند و خود راگرفتار ایلات جنگجوی این پهنه نسازند.

در صفحهٔ ۱۴ می‌نویسند: «به دنبال سلطهٔ اعراب هنر مسلط خوارزم نیز همان هنر متداول قلمرو خلافت بود.» تمدن و هنر ورارود قدمت بسیار دارد و از قدیمی‌ترین ایام پهنهٔ میان آمودریا و سیردریا آباد بوده و تمدن شکوفائی داشته است. هنر امروز ورارود (ماوراءالنهر) هم دراوج قدرت و رواج است. هنر آجرکاری بقعهٔ امیر اسماعیل سامانی (بخارا) در همهٔ سرزمینهای اسلام بی‌نظیر است.

در صفحهٔ ۱۴ می‌نویسند: در معماری قرون وسطای خوارزم گنبدهای خیمه‌ای شکل (مثل بناهای اورگنج سدهٔ ششم) رواج یافت.» شاید منظور از خیمه، چادرهای قلندری یک تیرکی باشد اما وجه مشابهتی میان این چادر و گنبدهای قدیم و جدید خوارزم نیست. ممکن است کلمهٔ خیمه را مصحح محترم به جای آلاچیق آورده باشند. اگرچه میان آلاچیق و گنبدهای قدیم و جدید ورارود (ماوراءالنهر) شباهتی وجود دارد و با شک و تردید می‌توان گفت که شکل ظاهری گنبدها از آلاچیق گرفته شده باشد.

در همین صفحه مرقوم فرموده‌اند: «ترک شدن خوارزم نیز در همین دوره کامل شد.» خوارزم نه می‌تواند ترک بشود و نه فارس. اگر خوارزم ساکنانی داشته است چگونه اینان شب تاجیک خوابیده‌اند و صبح ترک از خواب برخاسته‌اند. از همهٔ اینها گذشته نویسندهٔ محترم معلوم نیست واژهٔ «ترک» برای چه کسانی به کار می‌برند. اگر منظورشان تورانیان صحرانشین همجوار خوارزم هستند که در نیمهٔ دوم سدهٔ هشتم ایبان وارد خاک خوارزم نشده‌اند و اگر منظورشان مغول و تاتار است که خودشان سه چهار سطر بعد نوشته‌اند: «از اوایل سدهٔ دوازدهم به بعد سرداران قنغرات فرمانروای عملی خوارزم شدند که طایفه‌ای از ازبک بودند و یک مغول را به حکومت برمی‌داشتند». یک فرد مغول اگر بر سرزمینی حکومت کند زیردستان او همه مغول نمی‌شوند.

در صفحهٔ ۱۶ آمده است: «در روزگار قاجار با دست اندازی روسیهٔ تزاری به ترکستان و مداخلهٔ استعماری انگلیس در هندوستان و افغانستان جدائی خوارزم از ایران که تا آن هنگام جزء خراسان بزرگ شمرده می‌شد، واقعیت یافت.» اطلاق لفظ «ترکستان» به خاک ورارود (ماوراءالنهر) تازه است. تغییر نامهای جغرافیائی یکی از دستاویزهای استعمارگران است. در این موارد می‌خواهند با این تغییر بگویند

که ما خاک خوراسان یا ورارود را نخورده‌ایم. ما سرزمین ترکستان را تصاحب کرده‌ایم. روسها این نام را در سال ۱۸۸۶ میلادی بر قسمت شمالی خراسان و سراسر خاک ورارود گذاشتند. بارتلد هم در سال ۱۹۰۰ میلادی این نام ساختگی را برکتاب خود اطلاق کرد. کم‌کم دستگاههای تزاری و کمونیستی این نام را رواج دادند و بر کرسی نشاندند.

در صفحهٔ ۱۸ به همان [کذا]، «بهمان» درست است و لذا [کذا] زائدست.

صفحهٔ ۲۲ـ «زبان عامهٔ ترکمانان ترکی بود و فارسی نیز درمیان ایشان رواج داشت. دین آنان اسلام بود و از مذاهب اربعه پیروی می‌کردند.» بیشتر ترکمانان حنفی مذهب‌اند و کمی شافعی نیز درمیان ایشان دیده می‌شود. درین روزگار افرادی که مذهب حنبلی و مالکی داشته باشند دیده نشد.

در صفحهٔ ۳۰ نوشته‌اند: «ابوالغازی محمد امین خان همان کسی است که در تاریخ ایران به خان حیوه معروف است و در جنگ با ایران به قتل رسیده، منارهٔ پنجاه متری خیوه که از زیباترین آثار این شهر است در زمان حکومت او ساخته شد.» اگر منظور مؤلف «کلته منار» است که متصل به مدرسهٔ محمد امین خان است هیچگاه تمام نشد و بر اثر قتل محمد امین خان از ده متر تجاوز نکرد و تا امروز ناقص باقی مانده است.

اینک می‌پردازد به بعضی نکات در متن سفرنامه.

صفحهٔ ۳۳: نصرت انتصاب به «انتساب» تصحیح شود.

صفحات ۳۱ و ۳۲ و ۳۵ و ۴۰ـ کلمهٔ «سارق» بهتر است به شکل ساروق نوشته شود: چون بیشتر متون به این شکل ضبط کرده‌اند.

صفحهٔ ۴۳ـ قوریان با قاف نداریم. اگر از نواحی کوهستانی هرات است ظاهراً باید «غوریان» ضبط شود.

صفحهٔ ۴۴ـ قلع ماده به جای قلع مادی باید چاپ می‌شد.

صفحهٔ ۵۰ـ نصرالله خان خافی باید خوافی نوشته شود.

صفحهٔ ۵۱ـ به جای خوان اگر خان نوشته شود بهتر است.

صفحهٔ ۵۲ـ قرو قم بهتر است به شکل قراقوم، و کوچه قم به شکل کوچه قوم ضبط شود.

صفحهٔ ۵۷ـ عرازخان را درمتون غالباً ارازخان یا اراض خان نوشته‌اند.

صفحهٔ ۸۹ـ کلمات «قوتلیمراوخان» و «قوتلیمر اوربیگ» صحیح به نظر نمی‌رسد وظاهراً قوتلی مرادخان و قوتلی مراد بیگ درست است.

صفحهٔ ۹۲: «بیرون آوردن و دوباره محبوس نمودن بد یا منش بدتر است. زن به او بدهید بمانند.» معنی جمله روشن نیست.

در همین صفحه آمده است: «بر سر بند محمد امین که آب بی‌موت می‌رود رفته در آنجامتوقف باشی». شاید منظور آب بی‌نوبت می‌رود درست است.

صفحهٔ ۹۶ـ معانی کلمات «کوزچی» و «رافع» و «تومان محمد حسینی» روشن نیست.

صفحهٔ ۱۰۲ـ نزدیک به گرماب راز قوشخانه غلام را رسانیده مراجعت کردند». گرماب راز قوشخانه کجاست؟

صفحهٔ ۱۰۳ـ روضهٔ عرش خوشهٔ ثامن الأیمه ظاهراً «عرش درجه» بوده.

صفحهٔ ۱۰۷ـ قراقرپاق نداریم و صحیح آن قراقلپاق و قراپاپاخ است که از تورانیان شجاع و حنگجو هستند که سلطان محمود یک بار ایشان را به اطراف غزنه آورد ولی از قدرت و جسارت ایشان ترسید و دوباره در جنوب دریاچهٔ خوارزم جای داد که تا امروز در آنجا زندگی خوشی دارند. در همین صفحه کلمهٔ «دنگیز» با دال به جای «رنگیز» صحیح است.

صفحهٔ ۱۰۸ ـ دو قلعهٔ فلتنک و هنغا در متون دیده نشد. همچنین «دو خزّیه» (صفحهٔ ۱۲۲).

صفحهٔ ۱۲۳ ـ منظور از «ترکستان و توران» چیست و حدود این دو سرزمین کجاست؟

صفحهٔ ۱۲۷ ـ به جای «سهل المأونه»، سهل المؤونه بهتر است.

صفحهٔ ۱۳۱ ـ ذیل یادداشتها نوشته‌اند: «مرج: مرز زمین زمینی که کناره‌های آن را بلند ساخته در درون آن چیزی بکارند». آنچه درون آن چیزی می‌کارند «کرد» یا «کرت» بفتح کاف است. مرج همان کلمهٔ مرج فارسی است و به معنی چمنزار است و تا امروز دهکدهٔ مرج یا لورود نور که زمین آن روزی چمنزار بوده برقرار است. مرج معرب مرج است و نام کتاب معروف مسعودی یعنی مروج الذهب از همین کلمه است.

صفحهٔ ۱۳۲ ـ یادی از آرمینوس و امیری درویش دروغین کرده‌اید. آنچه این مرد نوشته چون خودش دروغین است نگاه کنید به:

Review of Vamberys. History of Bukara, by Prof Grigorief in Eugene Schuyler Turkistan, Appendix II pp. 360-389.

صفحهٔ ۱۳۸ ـ شرحی دربارهٔ رودخانهٔ تجن نوشته‌اند. ظاهراً تحلیلی دراین دو نام پیش آمده و تجن ساری مازندران با تجن خوراسان یکی شده. برای روشن شدن مطلب شرحی دربارهٔ تجن خوراسان که همان هری رود است می‌نویسد.

رودخانهٔ تجن یا هری رود پس از گذشتن از هرات در مدار سی و شش درجهٔ شمالی وارد تنگهٔ «قزل قیه» می‌شود. قبل از ورود به این تنگه «کشف رود» که توریکان (= ترکان) قراسو می‌خوانند به عمود اصلی تجن می‌ریزد. خود کشف رود از کوههای هزار مسجد سرچشمه می‌گیرد و دو سرچشمهٔ اصلی آن در رادکان و چهار محال است و از شمال چاران می‌گذرد.

عمود این رودخانه موازی جادهٔ قوچان به مشهد است و از شمال این جاده می‌گذرد. شاخه‌های طرف راست این رود آبریزهای رشتهٔ کوههای بینالود است. این رود از شمال مشهد می‌گذرد و نزدیک قلعه و لنگ (به کسر واو) شاخهٔ یاسی تپه و آلتین تپه از طرف چپ به عمود اصلی ملحق می‌گردد و پس از گذشتن از احمدآباد و علی آباد و چهارگنبد و آق دربند و شورجه به آب تجن می‌رسد.

عمود اصلی تجن پس از گذشتن از تنگهٔ قزل قیه به دولت آباد و کاسان می‌رسد. دراینجا شاخه‌ای از آن به طرف راست جدا می‌شود و اراضی شمالی سرخس اشعالی روسیه را که شامل کجان قلعه سی و بیارآباد و قالی تپه و چکدور تپه (به ضم چ) و قرمز تپه است آبیاری می‌کند.

دنبالهٔ عمود اصلی تجن از شرق سرخس ناصری می‌گذرد و از طرف چپ، شاخهٔ قرابوکان که از کوههای قراداغ سرچشمه می‌گیرد به آن می‌پیوندد و مستقیم از قراقلعه و ایستگاه راه‌آهن تجن می‌گذرد و به پنجاه شصت شاخه تقسیم می‌شود و پس از آبیاری دهکده‌های پراکندهٔ واحهٔ تجن به بیابان قراقوم فرو می‌رود.

اصغر حامدا

دوشنبه ـ تاجیکستان

تحفة السرور در موسیقی*

مطور ما در این مقاله آشنا نمودن خوانندگان گرامی را با یک اثر موسیقی موسوم به «تحفة‌السرور» می‌باشد. مؤلف اثر درویش علی چنگی قانونی ابن میرزا علی (سال تولد و وفاتش

* این متن به همان فارسی شیرین نگاشتهٔ دانشمند تاجیکستان به چاپ می‌رسد. (آینده)

(نامعلوم) مطرب موسیقی شناس و شاعر قرون ۱۷ـ ۱۶ فارسی زبان و اصل و نسبش از مردم میانکالان بخارا بوده در خانوادهٔ نوازنده و شاعر به دنیا آمده است. درویش علی چنگی از دوران خردسالیش به موسیقی شوق و ذوق وافر پیدا می‌کند. وی برای فراگرفتن این هنر به نزد استادان ماهر و معروف بمانند علی دوست نائی، خواجه جعفر قانونی میرمستی، حسین عودی، مولانا کوکلبی بخارائی و دیگران رفته نواختن عیزک، قانون، عود، چنگ و غیره را به خوبی فراگرفته بخصوص در چنگ نوازی شهرت پیدا کرد. پس از معروف گشتن به درویش علی چنگی توجه درباریان زمانش را به خود جلب کرده و بنا به درخواست امامقلی خان اشترخانی (۴۲ـ ۱۶۱۱) به دربار او رفته و در اندک مدت چنگی خاقانی لقب گرفت. وی نه فقط در نواختن موسیقی مهارت پیداکرده بود، بلکه خودش ابتکاراتی در رشتهٔ موسیقی نشان داده و آهنگهای نوین و گوناگون همچون «پیشرو»، «نقش»، عمل، صوت و امثال اینها را ساخته است. در علم ادوار نیز دست رسا داشته است و غزل و قصیده نیز نیکو گفته است. درویش علی چنگی دایر به نظریهٔ موسیقی چند کتاب و رساله به رشتهٔ تحریر کشیده که مشهورترین و جالبترین آنها «تحفة‌السرور می‌باشد». در این اثر مؤلف راجع به تمام انواع اسباب موسیقی و پیدایش و توسعهٔ آنها در بین مردم، این چنین دربارهٔ اختراع کنندگان و تکمیل دهندگان آنها به طور مفصل معلومات می‌دهد.

خدمت بزرگ چنگی در این اثر تعیین و نشان دادن مقام و سهم مطربان، نوازندگان، حافظان و عالمانی که در این رشته فعالیت نشان داده‌اند، عبارت می‌باشد. محتوی اثر از مقدمه و دوازده مقام عبارت است. اینک مضمون مختصر هریک از مقام به طریق زیر معرفی می‌شود:

مقام اول ـ در بیان احادیث.

مقام دوم ـ در بیان علم موسیقی و الحان و ایقاع.

مقام سوم ـ دربیان دوارده مقام و بیست و چهار شعبه و شش آوازه و سه رنگ.

مقام چهارم ـ در معرفت هفده بحر اصول متعارف و بیست و چهار اصول غیر متعارف.

مقام پنجم ـ در معرفت کار و قول و عمل و پیشه و صوت و نقش و ریخته و سمع و ضربین.

مقام ششم ـ در بیان سازها، طنبور، چنگ، نی، عود و قبوز، قانون و بربط و موسیقار و رباب بی اسان، چغانه، روح افزا، کنگره، عشرت انگیز، رود و ارغوان، سنتور، مغنی و سه تار.

مقام هفتم ـ دربیان پادشاهانی که از این وادی وقوف داشته‌اند.

مقام هشتم ـ در بیان علما و فضلا و صلحائی که از این وادی وقوف دارند.

مقام نهم ـ در بیان معرفت کاملان و فاصلان که در این وادی مصنفات بسیار و مؤلفات بیشمار در روزگار دارند.

مقام دهم ـ در بیان سادات عظام با احترام.

مقام یازدهم ـ در بیان حافظان خوش الحان که بعضی ارایشان در ایام پادشاه نشو و نما یافته‌اند و در مجلس خواقین وسلاطین راه دارند.

مقام دوازدهم ـ در بیان استادانی که الان درمیان انام و خواص وعوام راهی دارند.

طوری که توجه می‌فرمائید از شرح خلاصهٔ مقامها اهمیت اثر خود به خود معلوم می‌گردد. این اثر نه تنها منبع پربها در رشتهٔ موسیقی شناسی است، بلکه به مثابهٔ تذکره که دربارهٔ عالمان و سخنوران و دانشمندان گذشتهٔ تاجیک و اصولاً فارسی زبانان قرون ۱۷ـ ۱۶ معلومات بسی مفید و نادر در اختیار ما گذاشته است. «تحفة‌السرور» اثری است نادر و فقط شش نسخه درکتابخانه‌های سابق شوروی: لنینگراد، تاشکند و دوشنبه و سمرقند موجودند.

با در نظر گرفتن اهمیت «تحفة‌السرور» انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم تاجیکستان تصمیم گرفت که از روی نسخات موجوده متن انتقادی این اثر را تدوین و دسترس خوانندگان و دوستداران هنرموسیقی قرار دهد. باید خاطر نشان کرد که دانشمند محترم آقای محمد تقی دانش پژوه هنگامی که

در شهر دوشنبه بودند از جریان کارهای تحقیقاتی او اطلاع داشتیم و خوشبختانه ملاقاتی با ایشان برایم میسر گشت. اینک در مجلهٔ «آینده»، نتایج زحمات پرمشقت او درج گردیده و راجع به «تحفة‌السرور» بیر اظهاراتی بیان کرده است. از بس که این اثر تا حال در هیچ جا طبع و نشر نگردیده است، بنابراین ما خواستیم که برای مزید خوانندگان عزیز و اهل علم و ادب نمونه‌ای بطور مختصر از یک مقام اثر عرضه بداریم.

باید تذکر داد که انجام این کار بعهدهٔ نویسندهٔ این سطور محول گردید. چونکه در این رشته تجارب کافی در نتیجهٔ تنظیم و تدوین چاپ انتقادی یک سلسله تذکره‌ها: «تذکرة الشعرای نشتر عشق، در پنج جلد مؤلفش حسینقلی خان عظیم‌آبادی فارسی زبان در هندوستان آخر قرن ۱۷ و اوایل عصر ۱۸، «تذکرةالشعرای» نعمت‌الله محترم بخاری عصر ۱۹، «تحفة الاحباب فی تذکرة الاصحاب» قاری رحمت‌الله واضح عصر ۱۸ بخارایی، «سوانح المسالک و فراسخ الممالک» رحمت‌الله واضح، «تذکرةالشعرای» خواجه عبدالله عبدی بخارایی عصر ۱۹، «تذکرهٔ مقیمی باتاریخ سید راقم» عصر ۱۶ و سایر آثار کلاسیک صورت پذیرفته و طبع و نشر گردیده‌اند.

«تحفة‌السرور» از روی شش نسخه با فهارس و توضیحات انجام یافته است. متأسفانه در نتیجهٔ بحران سخت سیاسی و اقتصادی جمهوری تاجیکستان دشواریهای مادی و کاغذ و سایر لوازمات چاپ کار آماده در تاقچه‌های چاپخانه با چنگ و غبار هم آغوش گشته است.

نمونه‌ای ازمقام پنجم اثر

کار: ـ «بدان که کار آن راگویند که ابیات او عربی باشد و در اصول خفیف بسته باشند و پیش از ابیات مستهل داشته باشد و میانخانه‌ای داشته باشد و بازگوی نیز داشته باشد. پوشیده نماند که هر نغمه که پیش ازابیات واقع شود مستهل گویند و اگر بعد از ابیات واقع شود نقرات نامند و در دو بیت بهمین ترتیب است و دو سرخانه می‌گویند و هرچه ازدو بیت ابیات واقع شود میانخانه می‌گویند. خواه ابیات باشد خواه نقرات ولیکن در کار نیست که ابیات بسته شود، بلکه همان نقرات بسنده است، اما در بازگوی عمل بهتر آنست که به جای نقرات ابیات بسته شود و یا رباعی، اما ابیات عربی معتبر است.

قول: ـ آنست که در اصول ثقیل بندند و آن راکه قول دراصول خفیف بندند آن را قول نگویند بلکه کار گویند. فرق میان قول و کار دراصول خفیف بسته می‌شود و قول را در ثقیل و دیگر آنکه کار میانخانه دارد و قول میانخانه ندارد. و عمل آنست که پیش از ابیات مستهل داشته باشد، اما بی‌میانخانه و بازگوی تمام نیست و اگر بی‌میانخانه و بازگوی واقع شود او را عمل نگویند، بلکه صوت‌العمل گویند و عمل را فایده آنست که در هر اصول خواهند می‌بندند، الا در دو اصول بستهٔ نمی‌شود و او راکار به اصول گویند و بازگوی عمل را در هر اصول که خواهند می‌بندند و آن را اصول گردان می‌گویند.

پیشرو: ـ آنست که به قاعدهٔ عمل درست می‌شود و بی‌بیتی می‌گویند و سه سرخانه دارد و سرخانهٔ اول اگر پستی واقع شود درمیانخانه در بلندی خواهد بود، اما رنگ تغییر می‌یابد و سرخانهٔ اول سه قسم است. قسم اول را ترکیب می‌گویند، قسم دوم را آویزه

گویند، قسم سوم را لازمه گویند. آویزه آنست که ترکیب اول را با ترکیب دیگر ربط دهد. لازمه آنست که همیشه در سرخانه و میانخانه با بازگوی همراه است و هرچه در اول سرخانه واقع شود او را ترکیب گویند و بعد او را آویزه گویند و هرچه از این باقی ماند لازمه گویند. لازمه آنست که هرگز تغییر نمی‌یابد.

صوت: ـ آنست که سه بیت را می‌بندند و هر بیت اول بسته شود و آن دو بیت دیگر را بهمان طریق مستهل و میانخانه و بازگوی ندارد، اما بی‌ذیل خوب نیست. ذیل آنست که بعد ازابیات و نقرات نغمه که حاصل می‌شود آن را ذیل می‌نامند. اما صوت بی‌ذیل می‌باشد، ولی بدون نقرات. بجای نقرات چند نغمه می‌آرند. چنانکه مولانا بنایی در پنجگاه و اصول مخمس که ابیات او اینست:

دلا دیگر زبزم بی‌غمان دامن فراهم‌کش   سری‌درجیب‌اندوه‌آر یا در دامن‌غم‌کش

پس صوت بی‌نقرات می‌بوده است. در قدیم همچون عمل بود. اما مسیح فصیح زبان و کلیم نادرهٔ بیان جناب استاد شادی صوت را از عمل جداکرده و ذیل را از یک ترکیب زیاده نساخت.

نقش: ـ آنست که در رباعی و در هر بیت می‌گنجد، اما او را در اصولهای کلان نمی‌بندند و اگر بسته شود آن را نقش می‌گویند و اگر در مخمس بسته شود از محسنات است. چراکه مخمس خاصهٔ سنبلی می‌باشد، زیراکه استادان این فن ۳۶۰ سنبلی را بسته‌اند همه در اصول مخمس است.

یک سنبلی که حضرت شیخ آذری فرموده ابیاتش این است:

سنبلی سیه بر سمن مزن   لشکر حبش برختن مزن
تا دل شبی تیره لشکری   زلف را شکن پرشکن مزن
باد صبح اگر همدم گلی   غنچه را دهن بر دهن مزن.

و این سه بیت را یوسف اندکانی ۳۶۰ نقش بسته در اصول مخمس و استادان دیگر نیز بسته‌اند، اما در اصولهای دیگر مثل فرع، ترک و ضرب و فاخته ضرب در این بحرها بسته‌اند، ولی سنبلی خاصهٔ اوست.

ریخته: آنست که ابیات اورا به زبان هندی بندند. چنانکه خواجه عبدالقادر در نعت پیغمبر (ص) به زبان هندی و در بازگوی آن دوازده امام را درج کرده و ریخته نام نهاده.

سجع: آنست که همچون بحر طویل ترکیب‌ها با یکدیگر ترتیب می‌دهند مانند عمل دو سرخانه و میانخانه و بازگوی دارد. مانند: بازچون مستان، از سردستان، رفته به بستان، کرده گلستان، خوشدل و بی‌غم، بلبل محرم، نغمه سرایان، رقص نمایان، خامهٔ سرکش، جام منقش...

ضربین: آنست که یک عمل را در دو اصول بندند. باید که هر سرخانه در دو اصول گفته شود، بطوری که اگر ابیات او در خفیات و نقرات او در دو یک بازگوی عمل را

بسیار کرده و سیزده اصول را نیز درج نموده و سیزده کوچک نام نهاده است:

ای پیک راستان خبریار ما بگوی   احوال گل به بلبل نغمه‌سرا بگوی
برهم چه میزنی سر زلفین مشکسای   با ما چه داشتی تو ز بهر خدابگوی

در بیان پیدا شدن سازها و چوب و تار آن

بدان که اکثر سازها از چوب توت مربوط می‌شود و تارهای آنها را از ابریشم سرانجام می‌نمایند، زیراکه تأثیر نالهٔ زیر و بم سازها در زیر بام فلک بیشتر باشد از نالهٔ غمزدگان زاویهٔ فراق و لب تشنگان بادیهٔ اشتیاق. غرض از تمهید این واقعه و تقریر این مقدمه آنست که شجرهٔ فرصاد را با ابریشم اتصال قدیم است. چون به سبب حوادث زمان و عوارض دوران از هم مهجور گشتند و پس از مدت مدیدی به وصال هم رسیدند. بطوری که ابیات مولانا جامی مدلل این مضمون است:

چه خوش باشدکه بعد از انتظاری   بـه امـیدی رسـد امـیدواری
ازاین خوشتر چه باشد در دو عالم   که ناگاهی رسد یاری به یاری

اگر توت نباشد و تارهائی ازاو از سیم ترتیب دهند، آن را هم تأثیر از بیم فراق و از ترس اشتیاق خواهد بود، زیراکه تارهای سیم از رشته‌های ابریشم مشابهت تمام دارد، چون دست بر او مالند از درد جدائی و محنتهای تنهائی در ناله آید.

طنبوره: سازی است از سازهای قدیم و به زبان حکمای یونان مرکب از دو کلمه است. طن یعنی دل بوره، یعنی خراشیدن. پس معنی این دوکلمه خراشیدن دل می‌شود. و در این اصطلاح چوبی راگویندکه الان درمیان خلق اشتهار پذیرفته و جناب مولانا حسین المقلب به گربه می‌فرمایندکه طنبورهٔ در آن زمان پیدا شدکه روح در برابر قالب آدم ایستاده بود. منقول است که طنبوره استاد همهٔ سازهاست. مستزاد:

چوبی بتراشیده دوصد تار بر او بست ـ قانونی عالم
صد نالهٔ زار از دل هر تار برآمد ـ تا روح روان شد.

چنگ: سازی است عروس سازها. بعضی براینندکه حکما از روی سی و دو پردهٔ طنبوره گرفته‌اند و روایت اصح آنست که در آسمان سوم ستاره‌ای است که او را زهره گویند و او یکی ازکواکب سبعهٔ سیاره است و او را حوالی شمس زیاده از ۴۹ درجه دور نشود و از آن رو او را به چنگ نسبت می‌دهند و بعضی گویندکه در اصل او چنگی بوده. (مؤلف در اینجا حکایت افسانه‌ای دربارهٔ زهره بطور مفصل نوشته است). و منقول است که چنگ را جمشید پیداکرده است از برای دفع دق است و این مجرب است. جناب خواجه جویباری را بیماریی دق عارض شد و مولانا سلطان محمد طبیب ایشان را به استماع چنگ ترغیب نمود و خواجهٔ مذکور این فقیر را طلب نموده مدت سه ماه در

ملازمت ایشان چنگ نواختم به حال صحت آمدند. اما چنگ ۲۸ تار دارد ولی پرده هفت می‌باشد، پردهٔ اول راست، پردهٔ دوم نوست، پردهٔ سوم حجاز است، پردهٔ چهارم رنگوله، پردهٔ پنجم حسینی، پردهٔ ششم عراق، پردهٔ هفتم کوچک. و از هفت پردهٔ چنگ هفت مقام برمی‌آید. نزد ارباب هنر این پرده‌ها معلوم است. استاد کامل باید که از این هفت پرده دوازده مقام استخراج نماید.

نی: سازی است در زمان حضرت محمد پیدا شد. استادانی نی را اکثر از چوب می‌تراشند و از نی عزو زیاده از چند مقام برنمی‌آید و آواز نی راست و هرچه می‌خواهند برمی‌آید، زیراکه پردهٔ مرقع دارد و پردهٔ هشتم نی را مبرقع گویند و از مقامهای راست پنجگاه و نوانی الکل و سه گاه بعد برمی‌آید. نی راست را زیر و بم نیز گویند.

قانون: قانون سازی است که از افلاطون حکیم مانده و آواز عکس برداشته گویند که چون چنگ را راست ساخت بر زمین گذاشت، صورت او را دیده قانون را ترتیب داد و او بر هشت آهنگ می‌شود.

عود: سازی است که شاه همه سازهاست، زیراکه در لطافت از همه سازها بهتر است. ۱۲ تار دارد زوج و روج، گویاکه پدر و مادر نغمات است و تارهای او همه ابریشم است، پس ۱۲ زوج شش می‌شود و هریک از آن شش را استادان نامی نهاده‌اند. تار اول را حاد گویند، تار دوم را زیر گویند، تار سوم را لسان گویند، تار چهارم رامثلث گویند، تار پنجم را بم گویند، تار ششم را مختلف گویند. و این ساز نیز ازجمشید مانده است.

بربط: سازی است که فیساغورث حکیم پیداکرده است. چنانکه شبی در خواب دید که شخصی پیش او آمد و گفت فردا به بازار آهنگران گذرکن تا سری از اسرار به تو روشن شود. چون بیدار شد وقت سحر بود، برخاست و در آن بازار گذر کرد و در اندیشهٔ کشف آن اسرار می‌بود، ناگاه آواز مصادمت دو جسم ثقیل شنید و آن را با هم نسبتی داد تا از آن تناسب لذتی یافت و از آنجا به گوشه‌ای رفت و موئی در دهن گرفت و یکسر موی در دست.

چون آن سر موی را به سر ناخن جنبانید، آوازی از آنجا بیرون آمد اما ضعیف. آن موی را به ابریشم بدل کرد. فکر می‌کرد تاکه روز شد به دامان کوهی رسید سنگ پشتی پوسیده افتاده دید و پوستی بر روی کاسهٔ آن باقی مانده، چون باد تکان می‌داد آوازی از آنجا بیرون می‌آمد، برداشته به او سه تار ترتیب نموده و آن را بربط نام نهاد. استادان متاخرین چهار تار دیگر بر او افزودند و همه تارهای او ابریشم است مانند عشرت انگیز، اما گوشه‌های او را دو دسته تعبیه کرده‌اند به مراتب همچون قانون می‌نوازند.

رباب: سازی است که در زمان سلطان محمد خوارزمشاه رواج یافت و استاد محمود که از جملهٔ نادره‌های زمان خود بود در ملازمت سلطان مذکور نشو و نما یافت، بطوری که هیچ یک از سازندهٔ ربابیان را چنان مکنت دست نداده و نخواهد داد، اما در آخر عمر

به جانب روم انتقال فرموده و در سلک خدام مولانا جلال‌الدین رومی قدس سره انتظام پذیرفته و همچنین در ملازممت ایشان اکثر اوقات می‌نواخت. اما رباب سازی است که پنج تار دارد و چهار تار او ابریشم است و یک تار او از سیم و از تمام سازها تنگتر، اما استاد کامل می‌باید تا از او نغمه به تکمیل تواند برآورد.

قبوز: سازی است که نغمات خوب و صدای مرغوب دارد و حادث او سلطان اویس جلایر است که درفن علم ادوار مهارت بسیار و استحضار بیشمار اظهار می‌نمود و نیز نسخهٔ بیحد و تصنیف بی‌عدد در روزگار دارد. اما درمیان سازها با رباب میل بی‌حساب داشت. روزی به خاطرش آمد که اگر رباب را و دستهٔ او را درازکرده شود وکاسهٔ او را در خورد دسته ترتیب نموده شود، آواز خوش و صدای دلکش خواهد برآمد. چون چنان کرد آواز حزین و نغمات نمکین از او ظهار شد و آن را قبوز نام نهاد. بعضی گویند که سلطان اویس این ساز را از روی اوزان گرفته است.

رود: سازی است که در زمان اسکندر رواج یافت و از آن منسوخ بود تا زمان امیر احمد سامانی، همچنانکه در تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی مسطور است. بعضی گویند که بربط همان رود است. جمهور این فن برآنند که بربط ساز علیحده است و رود نیز ساز علیحده، زیرا میان رود و بربط تفاوت بسیار است، بواسطهٔ آن که یکی را تار او از موی است و دیگری را از سیم. اما رود چهار تار دارد و هر دو روی او پوست کشیده است و دستهٔ او زیاده از وجب است و مانند غچک باکمانچه می‌نوازند.

غچک: سازی است در زمان سلطان محمود غزنوی پیدا شده است و حادث اوگویند حکیم ناصر خسرو و ابوعلی سینا است که هر دو به اتفاق پیدا کرده‌اند. در باب ناصر خسرو مردم را سخن بسیار است، بعضی گویند که موحد و عارفست، بعضی گویند تناسخ است، اما مردی فاضل و حکیم و ریاضت‌کش بوده و در باب موسیقی وقوف تمام داشته است. اما شنید غچک نغز نیست، زیرا که آواز او مغز سر را خالی می‌کند.

شمامه: سازی است که در زمان خلیفهٔ بغداد پیدا شده و گویند خلیفه را پریشانی دماغ عارض شده، او را از ممر به صلاح آوردن دماغ ترتیب نموده. او سازی است از سازهای قدیم، زیرا که ازجمشید مانده است، لیکن منسوخ شده بود چون خلیفه را از آن محنت عارض شد، آن ساز را باز به روی کار آوردند و در آن زمان رواج یافت و او را موسیقار نیز گویند.

نی انبان: سازی است که در زمان خوارزمشاه در طوی پیدا شده و حادث او مولانا سیف‌الله عبدالمؤمن است. چنین منقول است که مولانای مذکور این ساز را از دم آهنگران تصنیف نموده‌اند.

چغانه: سازی است حکمای یونان پیدا کرده‌اند و صورتش با عود می‌ماند و از سازهای قدیم است.

روح‌افزا: سازی است که او مانند رباب شش تار دارد و آن ساز در طرف چین ما چین می‌باشد و آن ساز در آنجا پیدا می‌شود و بسیار است، زیراکه حکمای آنجا پیدا کرده‌اند.

کنگره: سازی است حکمای هند پیداکرده‌اند و او پنج پرده دارد و او سازی است به حال، اگراستاد کامل پرده‌های او را موافق پردهٔ طنبور بندد هیچ چیز از وی خلاصی ندارد.

ارغنون: سازی است او را حکمای روم پیداکرده‌اند. روایتی هست که او را چهل کس بنوازند و صورت او چون صندوق بوده و در اطراف او استادان می‌ایستادند، همچون استادان قالی باف و در نوازش می‌آرند و این سخن عوام است، زیراکه فقیر هر چند تردد کرد و تجسس نمود معلوم نشد که به چه روش است.

استاد فقیر می‌گفت که در هندوستان سازی است چون کمانداناں و او یک تار دارد از سیم و او را با انگشت در نوازش می‌آرند و یک دوگرفت می‌کنند و آن را در آنجا ارغنون می‌نامند.

* * *

چنین است خلاصه از مقام پنجم که بطور فشرده به دوستداران علم هنر موسیقی عرضه گردید.

هاشم دهقان
تبریز

نگاهی دیگر به فرهنگ معین

بی‌تردید یکی از تألیفاتی که در ربع دوم قرن اخیر در ایران به زیور طبع آراسته شد و در اندک زمانی مقبولیت عامّه یافت فرهنگ معین بود. اصولاً تمام جنبه‌های علمی که هنگام نوشتن یک لغت نامه لازم است از قبیل آگاهی به لهجه‌های محلی و فقه اللغهٔ ایرانی و وقوف به مسائل زبانشناسی و دانستن چند زبان معتبر خارجی و دقت تا سرحد وسواس که یک موهبت است در مؤلف آن جمع بوده است، و از آنجاکه در نگارش فرهنگ مذکور سپردن تحقیق لغات هر بخش از علوم به متخصصان همان فن مدّ نظر قرار داده است و محققان و دانشوران بلند مقام را بر آن داشته که از این میراث عظیم علمی و فرهنگی تجلیل و تکریم نمایند. با وجود مزایای بیشماری که بر این کتاب می‌توان شمرد پاره‌ای نکات نیز در آن دیده می‌شود که هرچند ناچیز است شایسته است به آنها اشاره شود تا در چاپهای بعدی در صورت صحّت پیشنهادها به تصحیح آنها اقدام شود.

هنگامی که فرهنگ معین منتشر می‌شد انتظار می‌رفت که براحتی بتوان مشکلات لغوی بسیاری ازکتابها و ایوانهای شعر را به وسیلهٔ آن حل نمود و از ارجاعات بیشمار به دیگر قوامیس عرب و عجم خودداری کرد، ولی به زودی روشن شد که این فرهنگ چنانکه باید پاسخگوی همهٔ نیازهای ما در حدّ معمول و متداول آن نمی‌باشد، چراکه با مراجعات مکرر به فرهنگ معین دیده شد که این کتاب همهٔ

لغات و مقررات و اصطلاحات و کنایات هیچیک از متداولترین کتابهای مشهور زبان فارسی را دربرندارد. شما هرگز نمی‌توانید این لغات و ترکیبات متداول شاهنامه: «آستی به معنی آستین، کمینور، بازارگاه، بی‌مایه، بی‌بها، نیمه دل، ژنده پیل، خرداد روز و تیز دندان» را در آن پیدا کنید. در مورد کلیّات سعدی و مولانا و دیوان حافظ و کتاب کلیله، هم وضع به همین نحو است. گاه اتفاق می‌افتد که شخص به دنبال ساده‌ترین لغت می‌گردد، ولی از یافتن آن مأیوس می‌شود، در صورتی که فرهنگ مذکور از لغات نامتداول و مهجور و مربوط به گویش‌های محلّی انباشه است.

متأسفانه از این نقص، لغت‌نامهٔ دهخدا نیز برحذر نمانده است. با وجود حجم عظیمش بسیاری از مقررات مهم را دربرندارد. عیب کار از آنجا ناشی است که همهٔ فرهنگ نویسان هنگام نگارش کتاب خود، دامنهٔ منابع و مآخذ خود را به حدود چندین کتاب مهم و معتبر محدود نموده‌اند، و به آثار درجه دو و سه زبان فارسی بی‌اعتنا شده‌اند. غالباً از یک امر مهم غفلت ورزیده‌اند که زبان فارسی، زبانی است ترکیبی نه اشتقاقی. در چنین زبانهایی هر قدر در دایرهٔ منابع و مآخذ وسیعتر باشد به همان اندازه ترکیبات و لغات تازه‌تری به دست می‌آید. بنابراین شایسته است که هنگام تدوین فرهنگی برای زبان فارسی تمام جنگ‌ها، دست نوشته‌ها و مجلات را به دقت وارسی نمود.

منابعی که هنگام تألیف فرهنگ معین در اختیار مؤلف آن بوده است از پانصد تجاوز نمی‌کند.

نقص دیگری که غالب فرهنگها دارند این است که مؤلّفان آنها در گردآوری لغات، بیشتر اهتمام خود را به کتابهای نثر معطوف داشته‌اند، در صورتی که ترکیبات نو و بدیع و گوشنواز و آهنگین در دیوان شاعران بی‌نهایت فراوان است.

در پایان سخن فهرستی ارائه خواهد شد که از ساده‌ترین و معمول‌ترین لغات و مفردات تشکیل یافته که هیچکدام آنها در فرهنگ معین ضبط نشده است.

در ضبط و معنی و هویّت دستوری کلمات و ریشه‌یابی لغات و صحّت و سقم تلفظ الفاظ و املاء آنها و حوار استعمال هرکدام نکته‌هایی وجود دارد که به برخی از آنها ذیلاً اشاره می‌شود:

* آسال ـ در ذیل معنی این لغت، توضیحی وجود دارد که از محتبی مینوی است. ولی مأخذ این توضیح مشخص نگردیده است.

* آزمون و رهنمون ـ این دو کلمه از حیث ساختمان شبیه یکدیگر است، ولی مشخص نشده است که آزمون چه نوع کلمه‌ای است. امّا درمفهوم مصدری معنی شده است، در صورتی که رهنمون باعلامت صفت فاعلی معرّفی شده است. حال اگر رهنمون را از مصدر رهنمودن بپذیریم، در آن صورت صفت فاعلی آن رهنمای خواهد بود، نه رهنمون. وانگهی آزمون با رهنمون چه فرقی دارد که یکی در مفهوم مصدری و دیگری در معنای صفت فاعلی به کار رود؟

* کلمات اخّاذ، افلیج، ناکره، تضامن، خحول، سخاوت و نطافت از لغات جعلی است که به جعلی یا ساختگی بودن آنها اشاره نشده است.

* ارّه، درّه، برّه. ـ این لغات و امثال آنها فارسی بوده و در اصل تشدید ندارند، چنانکه در زبان آذری (اره و دره) و در اطراف شیراز (بره) به تخفیف را، تلفظ می‌شود.

* اورمیه یا ارومیه ـ در فرهنگ معین به تقدیم راء بر واو ضبط شده است. مرحوم عبّاس اقبال در مجلهٔ یادگار می‌نویسد: اور در زبان عبری به معنی شهر است مانند اورشلیم یعنی شهر سالم، و میه به معنی آب است. اورمیه یعنی شهر کنارآب. مردم آن دیار نیز سرزمین خود را اورمی یا اورمیه تلفظ می‌کنند.

* ذیل کلمات: (ایراندوست، دموکرات، کاشالو، نادوستی، هرزه‌گرد، دوستداری، زهره‌طبع، دوستدار و نادوستی) «علاقه‌مند» بدون هاء غیرملفوظ ضبط شده است، در صورتی که دلیلی بر اسقاط هاء آن نداریم. در غیر اینصورت (علاقه‌دار، علاقه‌بند، گله‌مند و غصّه‌مند) را بایستی به صورت:

(علاقدار، علاقبند، گلمند و غصّبند) نوشت. جالبتر آنکه، اگر (اندیشه مند) را که به معنی ترسنده و بیمناک است به صورت (اندیشمند) بنویسیم. به معنی متفکر خواهد بود.

* بارانی ـ یکی از معانی آن (نوعی پوشاک) است که فوت شده است.

* بزه، بزه‌کار، بزه‌کاری ـ هرسه بر وزن زَبَد ضبط شده است، در صورتی که با هاء غیر ملفوظ و بروزن مَزَه صحیح است.

* بلعجب ـ این کلمه را اغلب به خیال اینکه مرکّب اضافی است از (اب و العجب) به شکل (بوالعجب) نویسند. (در فرهنگ معین نیز چنین پنداشته شده است.) ولی چنانکه فرهنگ نویسان تصریح کرده‌اند، باید به صورت (بلعجب) نوشته شود، زیرا (بُل) لفظ فارسی است به معنی بسیار، و با کلمهٔ عجب ترکیب یافته است. بلهوس و بلکامه و بلفصول و بلغاک هم چنین است.

* بدرود ـ ذیل آن (سْلامتی) و در ذیل تعزیت (سر سلامتی) و در ذیل (نا سلامت) (ناسلامتی) ضبط شده، و در عنوان لغتها (سلامتی) و (سرسلامتی) و (ناسلامتی) هیچکدام ذکر نشده است. اگر سلامت و سرسلامت به دلیل آنکه مصدر است و افزودن یاء مصدری به آخر آن دو نادرست می‌باشد، بهتر بود که (سلامتی) و (سرسلامتی) در عنوان لغتها قید شود، آنگاه به نادرستی کاربرد آنها اشاره‌ای می‌رفت. درست همان کاری که دربارهٔ (بهبودی) صورت گرفت است، بدین معنی که (بهبودی) در عنوان لغتها ضبط شده، سپس نادرستی کاربرد آن توضیح داده شده است.

* پرباک ـ به (اندیشمند) معنی شده و (اندیشمند) به معنی متفکر است که باید به (اندیشه‌مند) معنی می‌شد.

* پرس ـ ذیل این لغت، (یوسف و زلیخا) به فردوسی نسبت داده شده است، در صورتی که ردّ آن انتساب از مدّتها پیش به اثبات رسیده است.

* ترکش ـ به معنی تیردان به کسر تاء صحیح است، زیراکه در اصل (تیرکش) بوده است.

* تمرکز ـ در فرهنگ معین ضبط نشده است.

* تعرفه ـ با علامت مصدری ضبط شده است، در صورتی که مصدر نیست. در (تعرفهٔ گمرکی) و امثال آن که به زبان فرانسه Tarif گویند، در اصل (تعریفه) است که مصدر (عرّف) به تشدید راء را گرفته و تاء نقلی بر آن افزوده‌اند، ولی اغلب گمان کنند که آن خود مصدری است مانند: تکمله و تبصره و از این رو آن را به شکل (تعرفه) بدون یاء استعمال کنند.

* تلمّذ ـ بر وزن تصرّف. چون در اغلب کتب لغت موجود نیست و به جای آن تتلمذ، بر وزن تدحرج است ازینرو آنرا جزو غلطهای مشهور می‌شمارند.

* جَبون ـ که صورت نادرستی از جبان به معنی ترسو است. در فرهنگ معین ضبط نشده است. ممکن است پرسیده شود، لغتی که نادرست است، چه اصراری وجود دارد که در فرهنگ مذکور ضبط شود. پاسخ این است که چون شیوهٔ مرضیه در فرهنگ معین این است که هر جا لغتی را که نادرست تشخیص داده، ضمن ضبط لغت دربارهٔ آن توضیحات مفید و اشارات سودمند کرده است. بنابراین بهتر بود واژهٔ مذکور و امثال آن نیز در عنوان لغتها ذکر می‌شد و آنگاه احتراز ازکاربرد یاهر توضیح دیگری را یادآور می‌شد.

* جَذبه ـ بر وزن حربه که درحالِ مخصوصِ ارباب سلوک استعمال می‌شود. در اصل (جَذْب) بدون هاء است وجذبه به هاء درلغت مسافت و فاصله را گویند.

* جزوه ـ به معنی دفتر در کتب لغت موجود نیست، ولی در فرهنگ معین بدان اشاره‌ای نشده است.

* جوراب ـ به معرّب بودن آن اشاره‌ای نرفته است. جوراب معرّب گوراب است.

* حرّاج ـ با هاء هوّز و تخفیف راء صحیح است: هرج haraj
* حلیم ـ این لغت با این املاء نادرست است و در صورت صحیح آن با هاء هوّز می‌باشد و شاید ین مناسبت در عنوان لغتها ضبط نشده است، ولی بهتر آن بود که در عنوان لغتها ضبط شده و به رستی املاء آن اشاره‌ای می‌رفت. چنانکه همین کار دربارهٔ حیز (hīz) که نادرست و (هیز) که درست ن می‌باشد انجام یافته است.
* خشکیّت ـ در فرهنگ مذکور ضبط نشده ولی از قبیل (خریّت) است.
* خیزران ـ معرّب است ولی با علامت (ع) عربی نشان داده شده است. بنا به گفتهٔ مؤلف «الالفاظ معربیة الفارسیه» از کلمهٔ فارسی (حیزران) معرّب شده و (خیزران) را در فرهنگ‌های فارسی بر وزن یزبان) و (همزبان) و (همگنان) ضبط کرده‌اند.
* دانشکده و دانشگاه ـ افزودن پسوند مکان به آخر اسم معنی نادرست است، محلّ و مکان دانش نط مغز است.
* دل نگرانی و پیس ـ ذیل هر دو (عدم استعمال) آمده است. عدم به معنی نیستی و نابودی است. س عدم استعمال یعنی نیستی و نابودی استعمال. به جای آن (استعمال نکردن) مناسبتر است.
* دل گرانی ـ به (عدم رغبت) معنی شده که (بی‌رغبتی) صحیح تر است.
* رباعیات ـ به ضمّ راء و تشدید یاء ضبط شده که به فتح راء و تخفیف یاء صحیح است.
* ساعت ـ این لغت با علامت (ع) عربی ضبط شده است، در صورتی که (ساعت) معرّب سایه یا سایک است، چون سایه در آفتاب علاوه بر معنی معمول خود، در فارسی، در اندازه‌گیری زمان به‌کار ی‌رفته است. مثلاً می‌گفته‌اند سایه چیست؟ سایه چقدر است؟ یعنی چقدر از روز می‌گذرد؟ یا چه مقدار ز روز باقی مانده است؟
* سالک ـ یکی دیگر از معانی سالک (پیر) است. این معنی از فرهنگ معین فوت شده است. ثال:

به می سجّاده‌رنگین‌کن‌گرت پیرمغان‌گوید　　　　که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزلها
حافظ

* سکینه ـ بر وزن حدیجه ضبط شده، که بر وزن زُبیده صحیح است.
* شانس، شوفر، فامیل... ـ در ذیل این لغات در توضیحی آمده است که: (پرهیز از استعمال این کلمات بیگانه اولی است). گمان من آنست که دیگر حذف یا پرهیز ازاستعمال آنها در زبان فارسی محال ست. از سویی هم احتراز از استعمال لغات فوق را یادآور شده، ولی برای احتراز ازکاربرد پاره‌ای لغات یگانهٔ دیگر از قبیل فاکتور و امثال آن متعرّض نشده است. از این قبیل موارد نیاز به یک تجدید نظر کلی کاملاً محسوس است.
* شخسار ـ این لغت به (ناهموار) معنی شده است، که هاء مختفی آن زاید است.
* صیرورت ـ کاربرد این لغت بیشتر در دستور زبان فارسی است، و دستور هر زبان به منزلهٔ رکن و ساس همان زبان است. فوت این لغات در فرهنگ فارسی معین محل تأمّل است. مثال: (گردید به معنی سیر کردن و چرخ زدن، تام است و به معنی صیرورت ناقص).
* طلایه ـ محرّف طلایع است، ولی اشاره‌ای به تحریف آن نشده است.
* عاقبة الامر ـ به فتح و ضمّ تاء ضبط شده، در صورتی که به فتح تاء صحیح است. عجب آنکه درذیل همین لغت به صحّت فتح تاء اشاره شده است.
* عقلانی ـ این لغت بدون آنکه به نادرستی‌اش اشاره‌ای شود، در عنوان لغتها ذکر شده است، در صورتی که نه با قواعد زبان عرب تطبیق می‌کند و نه با قواعد زبان فارسی، چنانکه عُلَمائی و حکمائی و

ورزانی هم نگفته‌اند.

* عینک و سمعک ـ عینک را از (عین) عربی و (کاف) فارسی دانسته است، در صورتی که اصل آن (آینک) است که در لهجهٔ شیرازی مستعمل است و به تأسّی از آن ترکیب نادرست (سمعک) نیز ساخته شده است. در حاشیهٔ صفحهٔ ۱۸۷ و ۱۸۸ کتاب «غزّالی در بغداد» تألیف «ادواردتوماس» به ترجمهٔ «دبیح‌الله منصوری» می‌نویسد: عینک از اختراعات ایرانیان است و پروفسور پوپ درکتاب هنرهای زیبای ایران» عکس دستهٔ یک عینک را درکتاب خود چاپ کرده که مسوق به قبل از میلاد می‌باشد و در ایران کشف شده و دستهٔ عینک هیچ فرقی با دسته‌های عینک امروزی ندارد. در بیمارستان گندی شاپور یک شعبهٔ کحّالی وجود داشت و در آن‌جا به معلولین عینک می‌دادند. نباید حیرت کنیم که در دورهٔ هارون‌الرّشید عینک وجود داشته، اعراب استعمال عینک را از ایرانیان آموختند.

* فنومن و فنومولوژی ـ هر دو به (پدیده) معنی شده، در صورتی که (پدیده) در عنوان لغتها ضبط شده است، و دلیل آن اینست که افزودن هاء مختفی به آخر (پدید) نادرست است و در متون قدیم نیز دیده نمی‌شود.

* قانونگذاری ـ این لغات در ذیل (تمین) با «زاء» ضبط شده است که باید تصحیح شود.

* قتم و هویّت ـ معادل لاتینی هر دو نادرست است.

* قرائت و برائت ـ بدون کرسی همزه صحیح است: قراءت و براءت.

* قلب ـ در ذیل این لغات مثالی آورده که در آن (اقلاً به کار رفته است و چون اقلّ مانند اکثر افعل تفصیل و غیر منصرف است، تنوین برنمی‌دارد، اگر مثالی ذکر می‌شد که (اقلاً) را نداشت بهتر می‌بود. نیز همانجا (شادباش) ضبط شده که (شاباش) صحیح است.

* کارپرداز ـ در ذیل این لغت (ایرانیّت) آمده که نادرست است.

* متأسّفانه ـ ترکیب نادرستی است، درعنوان لغت‌ها هم ضبط نشده ولی صحیح آن راکه (متأسّفاً) می‌باشد ذکر نکرده است.

* متخصّص، متخلّف، متشاعر... ـ این کلمات و امثال آنها با (ین) جمع بسته شده است، در صورتی که (ین) علامت جمع زبان عربی است، و همهٔ این کلمات را می‌توان با علامت جمع فارسی (ان) جمع بست: متخصصّان متخلّفان و متشاعران.

* مدرک ـ به معنی مأخذ و دلیل که در فرهنگ معین به فتح میم ضبط شده، در اصل به ضمّ میم است که اسم مکان (ادرک) باشد و برای (ادرک) فعل مجرّد نیامده است تا استعمال (مدرک) به فتح میم از روی قیاس درست باشد.

* مسئله، مسئول ـ املاء هر دو برخلاف رسم‌الخطّ است.

* مسلمان ـ به آنکه (بدین اسلام متدیّن است) معنی شده، سپس با الف و نون جمع بسته شده: مسلمانان در صورتی که مسلمان خود جمع مسلم است. ضمناً نوع کلمه نیز مشخص نگردیده است.

* معرّق ـ که با عین ضبط گردیده همان مغرّق است.

* مکان ـ ذیل آن (اماکن) را جمع مکان دانسته، در صورتی که جمع مکان (امکنه) و (اماکن) جمع‌الجمع مکان است.

* ملافه ـ به فتح میم ضبط شده، که به کسر آن صحیح است.

* منترع ـ در ذیل آن الف انتزاع افتاده است.

* منتظم ـ به کسر ظاء صحیح است که در فرهنگ معین به فتح آن ضبط شده است.

* منقل ـ به معنی آتشدان یک لغت عربی معرّفی شده است، در صورتی که احمد بهمنیار می‌نویسد: اصل منقل، مُنقُله بر وزن غلغله به معنی زغالدان است، و چون در زبان فارسی قاف نیست اصل

مُنقُله نیز مُنکله است، چنانکه اهالی بعضی دهات و ایلات هنوز منقل را منکلو گویند و اینکه بعضی کلمهٔ مزبور را از اصل عربی و صحیح آن منقل بر وزن مرفق به معنی آلت نقل کردن پنداشته گویند: چون آتش را به وسیلهٔ آن از جایی به جایی ببرند منقل گفته‌اند. تصوّر ناصحیح و اشتباهی واضح و صریح است.

* منیّت ـ این لغت از (من) فارسی و (یّت iyyat) علامت مصدر جعلی عربی ترکیب یافته است که (یّت) مصدر جعلی فقط بر آخر کلمات عربی درمی‌آید. در فرهنگ معین فقط به استناد استعمال آن در اسرارالتوحید کاربرد آن جایز شمرده شده است، در صورتی که استناد به شذّ و ندر صحیح نمی‌باشد.

* ناپسری ـ ذیل آن (پسراندر) دوبار تکرار شده، یکی زاید است.

* نازنینی ـ این لغت به (ارزشمندی) معنی شده است. (ارزشمند) کلمهٔ درستی نیست، زیرا تاکنون هیچیک از بزرگان زبان فارسی استعمال نکرده‌اند، حتی در همین فرهنگ نیز (ارزشمند و ارزشمندی) در عنوان لغتها ذکر نشده است.

* نصیری ـ فقط به نوعی خربزهٔ اصفهان معنی شده، در حالی که در آذربایجان هم به نوعی زردآلو اطلاق می‌شود.

* نعناع ـ با علامت عربی (ع) ضبط شده، در صورتی که معرّب (نانه) فارسی است.

* هاگ ـ در ذیل این لغت (سبتةً) با الف ضبط شده که نادرست است و صحیح آن بدون الف می‌باشد: نسبةً.

* هشلهف ـ مینوی حشلهف می‌داند.

* ینگه دنیا ـ این ترکیب را از دو کلمهٔ ترکی و فارسی دانسته است، در صورتی که جزء اوّل آن از Jang انگلیسی به معنی جوان و جزء دوّم آن از (دنیای) عربی تشکیل یافته است، یعنی دنیای جوان

* * *

☐ علایم اختصاری منابع مورد استفاده یکدست نیست، چنانکه ذیل (مخراق زدن و مخرق و نعل افکندن) دکتر خوئی زریاب ضبط شده که دکتر زریاب خوئی صحیح است. ذیل (یک رویه) کلیلهٔ مینوی و ذیل (همه) کلیله، مصحّح مینوی، و ذیل (آبادان) کلیله، بدون ذکر نام مصحّح آورده است، و ذیل (هنگامه) دکتر یزدگردی و ذیل (نفثةالمصدور) همان نام به علامت اختصاری (یز) و ذیل (نقصانی) محمد معین با دو میم (م.م.) و ذیل (ناکاج) م. معین. آمده است.

☐ بعضی کلمات هم بدون تصویر و علامت ضبط شده است، چنانکه واک، والک، نگاری، همه درجات نظامی و همه پولهای قدیم و غیر رایج ایران (شاهی، بیستی، اشرفی، محمودی) و گیاهانی از قبیل شاه لوج و سمسیقا و سمود ازین قبیل است.

☐ در عبارات این فرهنگ ضمن معنی لغات، برخی کلمات متداول و پاره‌ای ترکیبات معمول به کار رفته است که هیچ کدام از آنها در عنوان لغتها قید نشده است و خواننده‌ای که آن کلمه را نشناسد نمی‌تواند در همین فرهنگ به معنای آنها دست بیابد.

پاره‌ای از این افتادگیها و سقطاست چنین است:*

سواری، تایپ کردن، بیوگرافی، باله، چارنعل، پیشگفتار، برقی، تیتر، بخودی خود، خودآموز، تک مضراب، تُرشیدن، تخته پاک کن، چرکنویس، تنه زدن، حفّاری، بازخرید، دهباشی، آدامس، جمعه بازار، جادگمه، هفتگی، تکفیر، برهه، تلف، آشتی ناپذیر، آگاهانه، آهنکار، آهنکاری، آینده‌نگر، آینده‌نگری، آینه گردانی، ابرقدرت، ابرمرد، احتیاط آمیز، اسارت بار، اسب سوار، اسب

---

* کاش این صورت را الفبایی نقل کرده بودند که کار تطبیق و رسیدگی آسان می‌شود. بهرحال آن را چاپ می‌کنیم. فرهنگ نویسان دیگر هم مفید تواند بود. (آینده).

سواری، اسب فروش، استبدادی، استحمار، استعمارگر، اصلاح طلب، اضحوکه، نوآوری،نوسازی، نوظهور، واردکننده، واقع بینانه، واقعه نگار، واقعه‌نگاری، وحشیانه، وارسته، ویژه‌نامه، همخون، همرزم، همطرازی، همفکری، همه پرسی، یاوگی، یاوه‌سرا، یاوه‌سرائی، یکپارچه، یکپارچگی، ستمگرانه، ستمکارانه، تندزبان، بی‌وفائی، جفتگیری، اخلاقاً، تصنیف ساز، سرودساز،خوش قد، بی‌براکت، قیاساً، ستاینده، آهن فروش، برزیگری، عادةً، ترانه سرای، تصنیف سرای، چانه بند، احترام‌آمیز، تعجّب انگیز، ناهماهنگ، بی‌زبان، بی‌زبانی، زشت سیرت، بدنیّت، تیزفهم، نوشنده، حماکش، جرعه‌کش، قلعه گشائی، خَلفی، عطابخش، حق نشناسی، بزرگ اندام، سالدیدگی، مسنّی، نثاری، کلاهفروش، کلاهفروشی، مشتی گری، تکوینی، کلندگر، کلنگی، تهی مغزی، تند مزاجی، دیوانه مزاج، دیوانه مزاجی، خمدار، بی‌اذیّت، بی‌آزاری، کم توجهی، کم قیمت، کم ارزش، تقریباً، ندرةً، بی‌جرأتی، کم سن، کم هوش، کم ادراک، کم هوشی، کم ادراکی، کم تجربگی، بتدریج، بی‌لطف، بی‌لطفی، کم توجّه، کمدافکن، کم مانند، کم مثل، بی‌مثل، بی‌مانند، کم‌مانندی، کم مثلی، بی‌مثلی، بی‌مانندی، دون همّت، پست همّت، کمانچه نواز، کم اهمیّت، دیرفهم، دیرفهمی، سمفونیک، قسول گری، نواختی، دربدری، خانه بدوشی، تک خال، کم حافظه، کم حافظگی، بعضاً، تمام قد، کلیةً، متناوباً، جبراً، چسبناک، اطاقک، دکولته، مقاربتی، آرش، مسمومیّت، کاتالیزور، شیفته‌سار، کشیده حوردن، رگبرگ، درختچه، مسامحه کار، گِل مالی، عارفانه، چای سازی، تجربه کار، جنگ دیده، جنگ آزموده، چایکاری، صنّار، قِدامی و گیجگاهی، بیگناهی، سفره‌پرواز، تخم مرغی، چرمسازی، صلیبی، کاغذفروش، ملحدانه، جفاجو، جفاجویی، کافرصفت، کافر صفتی، سیاه دلی، حق نشناس، حق ناشناس، بازدارنده، شوکولات، زیبتی، کالافروش، بی‌نقص، سست مزاج، سست مزاجی، تابستانه، زمستانه، تدریجاً ـ پینه بسته ـ بزرگ منشی، با استقامت، نامه رسانی، چدنی، آستین‌دار، منحصراً، بدخلق، بداخلاق، بدخلقی، بداخلاقی، کج ذوق، بدسلیقه، کج ذوقی، بدسلیقگی، چشم پزشکی، پشکرانه، نفرت آور، نفرت انگیز، رأس‌الخط، ارگانیک، قلابدار، بخشندگی، شتابکار، تیزتک، کلاً، باصدا، خالصاً، با مهابت، مصلحت جو، مصلحت جویی، چنگ نواز، ریش تراشی، ریش تراشیدن، زداینده، کم نیکی، زبونگر، عاجزکش، زمینگیری، متکبّرانه، تیره‌زنی، تقدیراً، نودمیدگی، بیدادگرانه، تنگ حوصله، عافیت جویی، سلامت خواهی، نعره زنی، مقام دوست، عشوه‌کار، بی‌پیرایه، بی‌پیرایگی، پس‌ماندگی، برنج فروش، تصادفاً، دهان شویه، خاوری، باختری، فریفتگی، فتنه جویی، نامستعمل، سعالیه، بی‌اعتنائی، عربی دان، بافرهنگ، بی‌قابلیّت، ابتکاراً، عاملاً، بی‌مصرف، بیحاصلی، پست همّتی، ناکسی، آزرده دلی، چوبفروش، هیزم فروش، خشکزار، یکدلی، بی‌آرایشی، باده‌خوار، باده خواری، ناسانی، بی‌دیانت، بی‌دیانتی، ذاةً، افسانه‌سرا، سُفال پز، سفال پزی، سرشکبار، گره‌دار، بلنداندام، خرگی، خوگرفتگی، شریعت‌مدار، دهشت آور، متجدّدانه، نقش پذیر، نوحه سرایی، بامهابت، شجاعانه، افسانه گو، عقلاً، ناشناسنده، بخشودگی، بوکس باز، بوکس‌بازی، مشک پراکنی، نمازخوان، علاوه براین، اهمال کار، نامحقق، سبک عقل، نا مهنّا، فراماسونری، فتوائیّه، درفشانی، گردکان بازی، بی‌آبرویی، مجّاناً، فرح آور، کنگره‌دار، سیم اندود، بدواً، فرشته پیکر، چانه زنی، زینب بخش، اصطلاحاً، نامعتقد، برگزیننده، گره‌دار، جلوه گر، بانظم، میان باریک، ناشناختگی، خالدار، یاری‌گری، هم‌فکر، جاهلانه، یاوه‌سرای، نامهیّا، نامنظّم، شتابندگی، بداخلاق، بی‌امانی، ناموزونی، بی‌استعداد، دَله‌دزدی، باافاده، بی‌لیاقتی، بی‌لیاقت، فاسدشدنی، شکافته گوش، کناره‌نشین، رنگارنگی، زیاده گو، دعاگویی، اغراق گویی، برزگری، کشتکاری، دنیاطلبی، سرآغوش، فریبندگی، بازیکن، دایماً، پرعطش، زیرکانه، توسری‌خور، قطعه قطعه، اردنانس، گوشتی، ضرورةً، وجوباً، جواهرشناس، بی‌موی، فرخنده لقا، خجسته لقا، خانم رئیس، اصلاً، دهن کجی، لواطه کار، لولاساز، تفحیم، کلینیکی، معمولاً،

پرنقش و نگار، کاویانی، خفتنگاه، شکفنده، بابصیرت، جنبشی، سوخت و ساز، درمان شناسی، شاعرنما، مفصل شناسی، انتزاعی، جمعاً، متحداً، بی‌همسری، جبراً، جسمیّت، پاسخگوی، باحشمت، خیره چشم، بی‌غش، بی‌آمیغ، کاهنده، می‌زدگی، پشت خمیده، رنجیده خاطر، کوهنورد، کوهنوردی، امردبازی، کاهنی، پس پسکی، راستکی، سیخکی، هول هولکی، تیزفهمی، بدسگالیدن، برنجکاری، ستمکاره، نوالژین، چاشتگاهان، خورانگاه، نیمه وحشی، دریوزه گر، سبک شناسی، باتمکین، دیرهضم، باتلاق، باتلاقی، تفرّج کنان، تفریح کنان، منجّمی، خوش معاشرت، مهرورز، خوش معاشرتی، مهرورزی، شلغمی، لاابالیگری، تالارخانه، اشک ریزان، گزاینده، برگزیدگی، بی‌ادبانه، بی‌یار، بی‌مدد، مهرگسل، بخت گشا، سخاوتمند، سخاوتمندی، خربچه، ناشنوایی، غلام گردشی، باکَرَم، بدقیافه، بدقیافگی، بی‌مشتری، بی‌رونق، بی‌رواج، زن باز، اندوهبار، پاره‌پاره گی، کرانه گیری، تیزنگری، دروغ آمیز، درمان شناسی، چرکینی، انباشتگی، شعبده گر، شعبده گری، ترس آور، خوانگیز، خوف‌انگیزی، زشت گویی، خوابگزاری، شکافتگی، بهم پیوستگی، بی‌اندام، تن آسایی، هم وزنی، رمیدگی، اندوزنده، شکم بندگی، حدساً، سحرخیز، سحرخیزی، بی‌هنر، بی‌هنری، چیره‌زبان، ابلقی، کهنگی، حضوراً، برحسب، بمناسبت، فوراً، سریعاً، ژرف نگر، کم قیمت، کم سرمایه، بی‌علاج، بی‌مانند، ناصحیح، کم‌حافظه، کم حافظگی، بی‌اختیار، بی‌اختیاری، بی‌تعصب، بدشکل، بدترکیب، بدقواره، بی‌نظم، بی‌توشه، بیخانمان، بی‌خانمانی، بی‌نظمی، بی‌طراوت، بی معرفت، بی منصب، بی‌اعتبار، بی آبرو، بی‌ناموس، باجلال، کیوسک، بالاخره، غرورآور، بخشایشگر، باجگیر، ریسمانباز، بازبان، مطبعه چی، بارانی، همریشه، بی‌گذشت، دهلیزخانه، شدیداً، بی‌مزه، بی‌مزگی، باوقر، بی‌وقار، بی‌وقر، بامهابت، باشوکت، کاوشگر، خوش ادایی، خوش باطن، کینه ورز، کودنی، تندذهنی، خوب سرشت، عادةً، بی عاطفگی، بدطعم، بدشکل، بدصورت، خوش یمنی، ناسزاگوی، چین دار، سالمندی، بی‌معنی، دمیدگی، بآسانی، بی‌تدبیر، بی‌بصیرت، خلاصةً، تفضلاً، شمردنی، تیزخاطر، رزمنده، شیرنشان، بهتان گوی، جاودانگی، جلق زنی، اشرافیت، ایرادگیری، شکسته بالی، دشواریاب، بی‌آبرویی، برانگیزاننده، روزه گشایی، ابداً، برافروختگی، پاتیناژ، چین خوردگی، باژگونگی، بهم‌خوردگی، شرمزدگی، بدعنق، بدخلق، ترانگبین، بداقبال، بالیدگی، تندمزاجی، تندخویی، علانیةً، فتنه‌جویی، هرج‌ومرج طلبی، پرآشوب، جفتک پرانی، جفتک پران، جفتک زن، جفتک زدن، خوگر، روشنگر، دورافتادگی، بخت آور، آهک فروش، خیانت‌گر، چسبیدگی، متحّداً، اجمالاً، شرعاً، توسّعاً، برگزیدگی، لغةً، کمک کار، بی‌تفاوت، ناهم‌وزن، بی توقّع، بی‌مناسبت، بی‌مروّت، بی‌مروّتی، نامجهّز، ناشناشکن، نابرابر، ناهمسان، نابرابری، ناهمسانی، بی‌فراست، شکاربان، شکاربانی، شکارافکن، شکارافکنی، شکارانداز، درشت هیکل، نرّه دیو، نرّه غول، بی‌فرهنگ، تنزیل خور، تیرگر، خسته خانه، بآیین، آموزندگی، سفیدگری، خبرگیر، خبرگیری، بتازگی، خوش فطرت، نجیب زادگی، مجرداً، باوجاهت، بدقول، بی‌موقع، بی‌مورد، نامنظم، نامشهود، نامخفی، نامبهم، بی‌تشخیص، ناهمجنس، بی‌ارج، بی‌حرمتی، نخراشیده، بدخدمتی، بدطعم، نوکیسگی، شکنندگی، ناخراشیده، ناشسته، بی‌اطلاع، نامتغیر، نامنقطع، بی‌لیاقتی، بی‌ارزش، نیشکرزار، معروفیت، سرشناس، مبارک دم، مبارک نفس، نامنتظر، نامتداول، بی‌تکلف، بی‌انتها، درمان ناپذیر، بی‌آرایش، مرثیه‌سرای، پرروغن، با جرأت، خوش قلبی، نرم دلی، بی‌رغبتی، رنجیدگی، بی‌میلی، ضرورةً، دوگانگی، دیرنشین، بی‌قابلیّت، دیوصورت، دیونهاد، تیزطبع، تندبوی، تیرزبان، رویدنگاه، ریشه‌ای، خوش‌معامله، بالابرنده، حقیقت جوی، شگفتی آور، شگفتی انگیز، فرودآمدنگاه، مشروبسازی، رضامندی، ملالت‌آور، جوراجور، نوع بنوع، برآمدگی، ازهم پاشیدگی، بلندمنظر، توهین آمیز، دلزدگی، بی‌رغبت، زره ساز، زره گر، ملک‌دار، قرمساقی، نفرت‌انگیز، نفرت‌انگیزی، تندفهم، کهنه پوش، بی‌زیور، بی‌زینت، بی‌زیوری،

بهاریت، سپاهیگری، سگالنده، کم سواد، کم اطلاع، روسپیگری، دوشادوش، عنان با عنان، یحتمل، بی‌مرد، اهماهنگ، تظلّم نامه، دشمن شکر، بی‌استعداد، خوش صحبت، بدکرداری.

ترکیبات خارجی (عربی)

بالاستحقاق، بالبداهه، بلاانحراف، بلاتغییر، بلارقیب، بلامحتوی، بین‌العامّه، ذی‌ربط، ذی مدخل، ذی نفع، ذی نفوذ، سریع‌الهضم، شیخ العراقین، صاحب الامر، علی‌الترتیب، فوق‌التصور، کثیرالعدّه، کثیرالمله، مأسوف علیه، متساوی الحقوق، ممنوع الخروج، منیع‌النفس، مهدورالدّم، نعم‌الخلف، واجب الحرمة، واجب‌النفقه، مختلف‌المسلک، کریه‌المنظر، امیرالجیش، بلاتصدّی، بالاخصّ، ممتنع‌الحصول، بطئی‌التأثیر، رئیس‌التجّار، مشارٌالیها، بلادوام.

* * *

کتابهای تازهٔ ایرانشناسی

Blair, Sheila S.: The monumental inscriptions from early Islamic Iran and Transoxiana / by Sheila S. Blair. - Leiden [u.a.]: Brill, 1992. - XV, 307 S. (Studies in Islamic art and architecture; 5).

Chitty, Jean: Posting to Persia: British Embassy, Tehran 1948- 1950 / by Jean Chitty. - 1. publ. Lymington: Belhaven, 1990. - VI, 116 S.

Fawcett, Louise L.: Iran and the Cold War: the Azerbaijan crisis of 1946 / Louise L'Estrange Fawcett. - 1. publ. - Cambridge [u.a.]: Cambridge University Press, 1992 XII, 227 S. (Cambridge Middle East library; 26).

Friedl, Erika: Die Frauen von Deh Koh: Geschichten aus e. iranischen Dorf / Erika Friedl. Aus d. Amerikan. von Jutta Ostendorf. - München: Knesebeck u. Schuler, 1991. - 227 S.

Ǧalāl. ad. Dīn Rūmī: Traumbild des Herzens: hundert Vierzeiler / Dschalaluddin Rumi. Ausgew., aus dem Pers. übertr., eingel. u. erl. von Johann Christoph Bürgel - Zürich: Manesse- Verl., 1992. - 143 S. - (Manesse - Bücherei; 45).

Humbach, Helmut: The Gāthās of Zarathushtra and the other old Avestan texts / by Helmut Humbach. - Heidelberg: Winter. - (Indogermanische Bibliothek: Reih 1. Lehr- und Handbücher).

Ibrahim, Jamshid: Kulturgeschichtliche Wortfor. schung: persisches Lehngut in europäischen Sprachen / Jamshid Ibrahim. - Wiesbaden: Harrassowitz, 1991. - XIII, 367 S.

Machhour, Mohga: La révolution iranienne dans la presse égyptienne / Mohga Machhour; Alain Roussillon. - [Le Caire]: CEDEJ, 1982. - 110 S. - (Dossier / Centre d'Etudes et de Documentation Economique, Juridique et Sociale; 1982,4).

Mani: [Kosmogonische Sabuhragan-Texte] Manis kosmogonische Sabuhragan-Texte: Edition, Kommentar und literaturgeschichtliche Einordnung der manichäisch-mittelpersischen Handschriften M 98/99 I und M 7980- 7981 / Manfred Hutter. - Wiesbaden: Harrassowitz, 1992. - IX, 175 S. - (Studies in oriental religions ; Vol. 21).

Nizami: Das Alexanderbuch = Iskandarname / Nizami. Übertr. aus dem Pers., Nachw. und Anm. von J. Christoph Bürgel. - Zürich; [Stuttgart]. Manesse - Verl., 1991.- 678 S. III- (Persian heritage series: 37) - (Manesse Bibliothek der Weltliteratur). Einheitssacht.: Iskandar- nāma

Teague. Jones, Reginald: Adventures in Persia to India by the back door / Ronald Sinclair. - 1. publ. - London: Witherby, 1988. - 216 S

* * *

Erzählungen aus Persien: persische Prosa aus elf Jahrhunderten / Uto von Melzer. Hrsg. von Nosratollah Rastegar. - Graz: Leykam, 1991. - 415 S. - (Arbeiten aus der Abteilung "Vergleichende Sprachwissenschaft" Graz, 3).

The Holmes expeditions to Luristan / Erich F. Schmidt, Maurits N van Loon; Hans H. Curvers. - Chicago, Ill : Oriental Institute of the Univ. of Chicago. - (University of Chicago Oriental Institute publications; 108)

رساله‌ها

Bagheri, Hamid: Wohnungsbau in heisstrockenen Gebieten des Iran am Beispiel der Stadt Yazd / vorgelegt von Hamid Bagheri. - 1991. - V, 374 S. graph. Darst., Kt Stuttgart, Univ., Diss., 1991.

Bahrami, Alijomah: Analyse und Bilanz der wirtschaftlich- industriellen Entwicklung in Iran von Amir Kabir bis zur Schwarzen Revolution 1848-1978 / vorgelegt von Alijomah Bahrami. - 1988. - 565 S.: graph. Darst. Marburg, Univ., Diss., 1988.

Hoglund, Kenneth G.: Achaemenid imperial administration in Syria - Palestine and the missions of Ezra and Nehemiah / by Kenneth George Hoglund. - 1989. - X, 496 S.: Duke Univ., Diss., 1989.

Kheirabadi, Masoud: Irnaian cities: formation andd development / by Masoud Kheirabadi. - 1. ed. - Austin, Tex: Univ of Texas Pr., 1991. - XIV, 132 S.

جشن‌نامهٔ لوئی واندن‌برگ

درسال ۱۹۸۹ جشن‌نامهٔ لوئی واندن‌برگ باستانشناس بلژیکی در دو مجلد در شهر گان (گنت) انتشار یافت. چون غالب مقاله‌های مندرج درین کتاب حجیم مربوط به باستانشناسی ایران است نام کتاب و فهرست مندرجات آن آورده می‌شود.

ARCHAEOCOGIA IRANICA ET ORIENTALIS

- Edenda Curaverunt L.De Meyer et E Haerinck Gent. 1989. 1054

مهمترین کتاب واندن‌برگ دربارهٔ ایران کتاب باستانشناسی ایران اوست که مرحوم دکترعیسی بهنام رنج ترجمهٔ آن راکشید و دانشگاه تهران آن را به چاپ رسانید. البته اکنون بر آن کتاب باید فصول و اطلاعات متعدد و تازه‌تر را افزود، ولی هنوز برای تاریخ باستانشناسی ایران تألیفی یگانه است.

خوشبختانه اکنون ایران دارای دوستداران و آگاهان در رشتهٔ باستانشناسی است و مکتبی است که مهدی بهرامی، محمدتقی مصطفوی، عیسی بهنام، علی سامی و مخصوصاً دکتر عزت‌الله نگهبان پایه‌گذاران آن بوده‌اند و می‌باید قدر و ارزش خدمات و جانفشانیهای همهٔ آنها را دانست.



Volumen I

Volumen II

دکتر مظاهر مصفا

شیوهٔ املائی من *

شیوهٔ املایی من درین کتاب تا آنجاکه دست کارگزاران طبع و نشر و تصرّف خواه و ناخواه و آگاه و ناخودآگاه ایشان به حکم عادت چشمی و اعتیاد ذهنی راه را بسته نداشته است، اعمال تدریجی همان اعتقاد دیرین چهل ساله است که در باب انفصال مرکّب و بسیط کلمه‌ها دارم. اعمال این شیوه تدریجی و برای کسانی که ذهن و چشم‌شان به صورت مألوف و شکل مأنوس شیوه‌های معمول خوی گرست موجب کندخوانی و بدخوانی‌ست. من خود در بازخوانی نوشتهٔ خود به سبب همین عادت گرفتار وقفه و تأخیر در بازشناسی مقصود و درک سهل و ساده و روان مطلب می‌شوم و انتظار ندارم که هیچ کس یک‌باره از عادت و الفت روزگاران گذشتهٔ خود روی گردان شود. این شیوه که به نظر من معقول‌ترین سببی‌ست برای رسیدن به آسانی و یک‌سانی کتابت و رهایی از روش‌های صعب و پیچیدهٔ قاعده‌سازان املا و سلیقه‌های کج‌مشیان دوران صفوی و قاجاری و کاتبان بی‌اعتنا به ارتباط لازم و کافی میان نویسنده و خواننده، در گردش دوران و گذشت روزگاران نه چندان کوتاه از طریق سوادآموزی و ترویج آن درکتاب‌های درسی ابتدایی ثمربخش است.

هیچ استدلالی درست در قبال پیش نهاد اصل انفصال براساس منطق و سابقهٔ خط و حکومت عقل دیده نمی‌شود. اصل این است که هرکلمه حرمت و حیثیت و شکل و صورت و حد و رسم و مرز طرف جغرافیایی خود را داشته باشد و همیشه و همه جا یک سان نوشته شود و سرودم و دست و پای کلمه‌ها را درهم فرو نکنیم و شکل‌های عجب‌انگیز ازبسیط و مرکب کلمه‌ها درنیاوریم.

این استدلال که اگر کتاب چه را جدا بنویسیم در دو جمله که یکی سؤال است و یکی اخبار گرفتار التباس می‌شویم درست نمی‌نماید.

تو می‌گویی در دو جملهٔ «ازین کتاب چه می‌خوانی» و «ازین کتاب چه می‌خوانی». باید در حال اخبار «کتابچه» و در سؤال «کتاب چه» نوشت. همین حال را با دفتر چه داریم. آخر برای رفع التباس دفتر را چه گونه به چه می‌چسبانی و مثل دفترچه، چه قدر مصغّر و مرکّب داریم. آسانی سایه‌نشین یک سانی و یک نواختی‌ست و استحکام قانون و قاعده و حکم و آیین به نداشتن یا بسیار کم داشتن استثناست. ماست

---

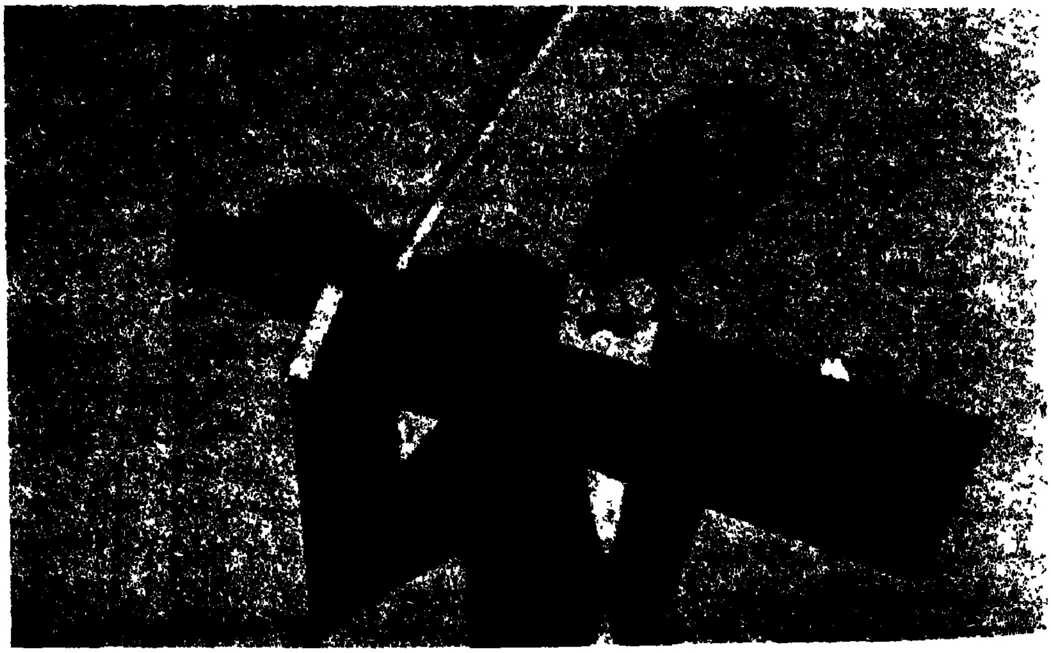
* نوشته‌هایی که درین بخش چاپ می‌شود دلالت بر آن ندارد که آینده با نظرهای مندرج آنها موافق نظر دارد. (آینده).

مالی کن یک وقت فعل امرست، یکوقت صفت فاعلی مرکّب مرخّم. پس گاهی باید ماست‌مالی کن نویسیم و گاهی ماستمالیکن و همین حال دارد ریش تراش و ماهی سرخ کن و مستعمل فروش و مصیبت کش و صلوات فرست و ملمّع پوش و مملکت فروش و معلق زن و مکافات ده و کشتی‌نشین و متلک گو و محکم کار و سفت کوب و سفت کار و مال مردم خور و مباهات کن و سیکی فروش و موهوم پرست و پوست تحت‌انداز و فرصت طلب و ماشین نویسی کن و پی کن و پی‌ریز. این‌ها را یک بار سرهم بنویسید ببینید چه شکل‌های عجیبی و چه نمودارهای چندش‌انگیزی از اسکلت بعضی از سوسماران روزگاران پیش از تاریخ و جانوران رعب‌آور چهار کلّه و هشت‌پا و شش دست خیالی به دست می‌آید. با مرکب مختوم به های مختفی چه کنیم با جامه‌دران و جامه‌دار و سینه‌سوز و کینه طلب و روضه‌خوان و مویه‌گر و مویه‌گر و نامه‌نویس و خامه به مزد و چامه‌ساز و حماسه‌پرداز و سرمایه‌دار و پاچه بگیر و گربه صفت.

و چه کنیم با مرکّبی که جزء اوّل آن به الف و دال و ذال و را و زا و ژو و او مختوم است. با دربند و درکوب و زرکوب و خربگیر و خبردار و مزدبگیر و نخودبریز و باده‌ها و سدها نظیر این جمله چه کنیم. از برای رفع اشتباه و التباس باید به سایهٔ دیوار یک سانی و یک نواختی تکیه داد، تا جایی که ممکن است و می‌توانیم. من می‌گویم در طول زمان و به شرط بی‌اعتنا نبودن به زمان و زبان و ادب و تاریخ و مدنیّت و فرهنگ ایران می‌توان از شرّ این بهل بشوی خط و زبان نجات یافت. تو غیرت کن و نامهٔ ننگین و رنگین نظام لعنتی آموزش واحدی را از هم بدران. حال و آیندهٔ زبان و فرهنگ ملّتی کهن‌سال و مدنیّتی عمیق و عریق را از دست مشتی تازه‌کار مغرور باری گوش سر به هوا به درکن، می‌توان با عشق و اشتیاق از گرداب این پریشانی و افتراق به ساحل نظم و سامان آمد.*

* * *

* نقل از دیوان حکیم نزاری قهستانی. جلد اول. چاپ شده به نفقهٔ دکتر محمود رفیعی (تهران، ۱۳۷۱).



از نقاشیهای صادق هدایت که مصطفی فرزانه به صورت کارت پستال درفرانسه چاپ کرده است

عباس رأفت
(درگذشته)

خاطره‌ای دربارهٔ نصرةالدوله*

- ۱ -

از موقعی که رضاشاه در شمال ایران علاقه ملکی پیدا کرد، هرسال سه مرتبه بمازندران مسافرت می‌نمود، یکی در اردی بهشت و دوّم در آبان که این دو سفر تا گنبد قابوس سرکشی می‌کرد و هر دفعه متجاوز از بیست روز طول می‌کشید و سوّم در نیمهٔ مرداد و بحبوحهٔ گرما بود که فقط دو شب در کلاردشت می‌خوابید. در مسافرت بهار و پائیز در ترکمن صحرا مراسم اسب دوانی در حضور او انجام می‌شد و در اسب دوانی پائیز هیأت دولت و عدّه‌ای از رجال هم دعوت می‌شدند که در راه‌آهن بندرشاه از ایشان پذیرایی بعمل می‌آمد و بعد از مراسم اسب دوانی مدعوّین به طهران مراجعت نموده و رضاخان بمسافرت خود برای سرکشی باملاکش ادامه می‌داد. در تمام مسافرتها شش کامنکار هر یک با هفت نظامی مسلح سرنشین بریاست یک سروان بلافاصله بعد از اتومبیل رضاخان حرکت می‌کردند و هرکجا هم که او شب اقامت می‌نمودهمین عدّه که گارد نامیده می‌شدند در اطراف خوابگاه او کشیک می‌دادند.

در یکی از مسافرتهای پائیز حاج مخبرالسلطنه رئیس‌الوزراء بود، تیمورتاش وزیر دربار و نصرت‌الدوله وزیر مالیه. رضاشاه معمولاً شبها زود می‌خوابید و صبح زود از خواب برمی‌خاست. یک شب اقامت در بندرشاه میل کرد که بعد از شام ساعتی بازی بکند. تیمورتاش قبلاً افراد را بعرض رسانده که خودش و جعفر قلی‌خان سردار اسعد وزیر جنگ و ادیب السلطنه سمیعی وزیر داخله و فیروز میرزا نصرت‌الدوله وزیر مالیه بودند. گویا سردار رفعت نقدی هم بود. پذیرایی اسب دوانی پائیز با وزارت راه بود. اینجانب هم برای بازدید راهها رفته وشب در بندرشاه بودم. موقعیکه همگی در اطاقهای خود مشغول مقدّمات خوابیدن بودند ناگهان فریادی در فضا بلند شد «رئیس گارد، رئیس گارد». سروان رئیس گارد از اطاق بیرون آمد دید پیشخدمت رضاشاه است می‌گوید امر فرمودند نصرت‌الدوله را زندانی کنید. در ایستگاه راه‌آهن محلی بعنوان زندان وجود نداشت. سروان، نصرت‌الدوله را باطاق خود برد. بعد تیمورتاش آمد بیرون و با دست‌پاچگی پرسید اطاق آقای رئیس‌الوزرا کدامست؟ اطاق مخبرالسلطنه را باو نشان دادند. دقّ‌الباب کرد و داخل شد و بعد از چند دقیقه بیرون آمد و رفت بطرف اطاق خودش. بفاصلهٔ ده دقیقه مخبرالسلطنه از اطاق بیرون آمد پرسید اطاق خواب اعلیحضرت کدامست؟ همراه او رفتند و نشان دادند. توسط پیشخدمت اطلاع داد و داخل شد.

بعد نقل کرد که رضاشاه می‌خواست بخوابد. روی رختخواب نشسته و یک عبا روی دوشش انداخته بود. رضاشاه همیشه روی زمین می‌خوابید و هیچ موقعی از تختخواب استفاده نمی‌کرد. حتی موقع افتتاح راه آهن جنوب یک تختخواب چوبی با شیر و خورشید و تاج از طرف نجاران راه آهن ساخته شد و به رضاشاه گفتند که نجاران افتخار می‌کنند که اعلیحضرت از آن استفاده فرمایند. گفت آنرا بدربار طهران بفرستید و پولش را هرقیمت برای راه آهن تمام شده از دربار بگیرید.

---

* ـ این نوشته ده سال پیش ازین به مدیر مجله داده شده بود (آینده)

بهر حال مخبرالسلطنه گفته بود اگرچه رویم سیاه است ولی ریشم سفید است. نصرت‌الدوله اگر بی‌ادبی هم کرده وزیر دولت اعلیحضرت است و برای چاکر اسباب سرشکستگی است. استدعا دارم احازه فرمایید مرخص شود. رضاشاه گفته بود خودت از طرف من به رئیس گارد بگو آزادش کنند. مخبرالسلطنه از اطاق بیرون آمده رئیس گارد را احضار و امر رضاشاه را ابلاغ نمود و نصرت‌الدوله آراد شده باطاق خودش رفت. نصرت الدوله وزیر کابینهٔ مخبرالسلطنه بود، ولی چون مخبرالسلطنه اهل زدوبند نبود او با تیمورتاش وزیر دربار زدوبند داشت.

ـ ۲ ـ

ضیاءالدّین دیده‌ور رئیس دفتر نصرت‌الدوله یک روز نقل کرد که صبح از فرمانیه تلفن زدند وزیر کسالت دارند و بشهر نخواهند آمد. بعد نصرت‌الدوله شخصاً تلفن زد و دستور داد پروندهٔ نفت جنوب را که در قفسه پشت میز خودش است بردارم و ببرم فرمانیه. من (یعنی دیده ور) پرونده را برداشتم احتیاطاً با دفتر رمز لندن بردم به فرمانیه. پیشخدمت گفت آقای وزیر دربار در اطاق وزیراند. گفتم بایشان بگویید پرونده که خواسته بودید حاضر است. پیشخدمت رفت و مراجعت کرد و مرا بداخل اطاق راهنمایی کرد. من پرونده را روی میز گذاشتم. دستور دادند خودم در اطاق انتظار بمانم. بعد از تقریباً یکساعت و نیم پیشخدمت آمد و گفت شما را احضار کرده‌اند. رفتم داخل اطاق پیش‌نویس یک تلگراف به لندن را که خودشان نوشته بودند بمن دادند و گفتند این تلگراف را خودت در اینجا رمز کن و فقط رمزش را ببر نزد پاکروان کفیل وزارت خارجه بده امضا کند و بر گردان اینجا. من تلگراف را رمز کردم آمدم بشهر و رفتم بوزارت خارجه و پیغام دادم برای پاکروان که ازطرف وزیر مالیه آمده‌ام. فوراً مرا پذیرفت ورقهٔ تلگراف را دادم و گفتم که آقای وزیر دربار الان در فرمانیه نزد وزیر مالیه هستند و مرا فرستاده‌اند که این تلگراف را بامضاء جنابعالی برسانم و نزد ایشان برگردانم. پاکروان اسم وزیر دربار را که شنید با دست پاچگی بالای ورقه را گرفت و برگرداند روی تمام تلگراف و انتهای پایین ورقه را نشان داده پرسید اینجا را باید امضاء کنم؟ گفتم بله. امضاء کرد و دو دستی داد بمن. خواستم خداحافظی کنم و راه بیفتم گفت یک خواهش از شما دارم. گفتم امر بفرمایید. گفت شما بحضرت اشرف تیمورتاش عرض بکنید که چون امر ایشان بود بنده تلگراف را نخوانده امضاء کردم. من گفتم اگر می‌خواندید هم چیزی ملتفت نمی‌شدید، زیرا تلگراف رمز است. گفت بهرحال این جمله را به حضرت اشرف عرض کنید. برگشتم به فرمانیه. پس از کسب اجازه وارد اطاق شدم. عرض کردم تلگراف امضا شده حاضر است. تلگراف را از من گرفتند و پرونده را دادند که بشهر بیاورم و بجای خودش بگذارم. وقتیکه تعظیم کردم و خواستم از اطاق بیرون بیایم نصرت‌الدوله گفت بگو ببینم پاکروان با چه ژستی تلگراف را امضاء کرد. گفتم اگر حقیقت را نخواهید خودایشان هم تقاضا کرده‌اند که ژستشان را بعرض حضرت اشرف وزیر دربار برسانم و تفصیل را نقل کردم. مدتی خندیدند. نصرت‌الدوله به تیمورتاش گفت ملاحظه بفرمایید پیش‌بینی ما صحیح بود.

آینده

مرحوم عباس رأفت چند سال است که درگذشته است. از او چند مقاله و خاطره در دوره‌های ۶ و ۷ مجله چاپ شده است. واسطهٔ رسیدن مقالات او مرحوم مهندس احمد مصدق بود که با آن مرحوم در وزارت راه همکار بودند. خدا روان هر دو را شاد کند.

احمد سهیلی خوانساری

نامهٔ ملکم خان
به میرزا حسین خان سپهسالار *

در سال ۱۲۵۹ هجری قمری طفلی ده ساله برای تحصیل علم و دانش روانهٔ پاریس شد و باهوش و استعدادی که داشت پس از هشت سال در فلسفه و حکمت طبیعی و مهندسی فارغ التحصیل شد. اواخر سال ۱۲۶۷ بایران بازگشت، یعنی زمان صدارت میرزا تقی خان امیر و مترجم دولت و سال بعد که دارالفنون افتتاح شد در آنجا معلّم زبان و مترجم معلّمین اطریشی گردید.

این جوان ملکم نام داشت و بسال ۱۲۴۹ در اصفهان ولادت یافته بود.

پدر ملکم میرزا یعقوب خان از ارامنهٔ جلفای اصفهان و ظاهراً مسلمان جدید الاسلام و در خدمت سفارت روس به مترجمی اشتغال داشت، ولی چنانکه بعضی از نویسندگان نوشته‌اند برای انگلستان جاسوسی می‌کرد

ملکم پیش از آنکه به پاریس رود فارسی را خوب آموخته و با آداب اسلامی آشنایی داشت و چون فرنگ رفته بود در اجتماع آنروز خوش می‌درخشید.

در دارالفنون برای روشن کردن افکار شاگردان جوان در راه آزادی و برقراری قانون کوشش

---

* این نامه که از ملکم است [illegible] سهیلی خوانساری [illegible] بودند که به کوشش آقای محمد رسول دریاگشت استنساخ شده و با سرگذشت ملکم چاپ می‌شود [illegible] آقای سهیلی خوانساری [illegible] ظاهراً مربوط به سال ۱۲۸۹ [illegible]


ROMA
NAZIONALE 251.

فراوان می‌کرد، هرچند این سعی با اصول و روش محیط سازگار نبود و بقول مخبرالسلطنهٔ هدایت بالاخره دسته گل آب داد و مسئولین وی را مخرّب تشخیص داده، از دارالفنون بیرون کردند و ناصرالدین شاه که سالی یکبار از آنجا بازدید می‌نمود از آن پس دیگر به دارالفنون نرفت.

ملکم در سال ۱۲۷۲ مترجم وزارت خارجه و با درجهٔ سرهنگی آتاماژور و مترجم مخصوص شده و به دریافت نشان درجهٔ اول سرهنگی و حمایل سفید. مفتخر و آنگاه مأمور سفارتخانهٔ ایران در اسلامبول گردید.

در همین سال فرخ خان امین‌الملک با هیأتی برای مصالحه و رفع اختلاف و عقد معاهده با انگلستان مأمور دربار فرانسه روانه و ملکم ازاسلامبول با این هیأت بسمت مترجمی همراه گردید و اختلاف ایران و انگلستان در مورد هرات بوساطت ناپلئون سیم پادشاه فرانسه رفع و قرارداد و مصالحهٔ جدید بسته شد.

در این سفر ملکم فراماسونر و بعد از آنکه بایران بازگشت در تهران بسال ۱۲۷۵ فراماسون را که در آنوقت به فراموشخانه مشهور بود دایر و گروهی از اعیان و شاهزادگان راگرد خود جمع کرد و همه را به آزادی و جمهوریت راغب می‌نمود و پنهانی چند سال جلسات این انجمن را تشکیل می‌داد و پدر و دو برادرش اسکندرخان و میکائیل خان با وی همکاری داشتند و هم در سال ۱۲۷۵ نخستین خط تلگراف را در ایران احداث کرد. بالاخره اسرار اساس فراموشخانه فاش گردید و جمعی شاه را نگران ساختند و کشف شد که ملکم در چه کارست و فراموشخانه را به چه مقصود برپا ساخته است

در سال ۱۲۷۸ بامر دولت بساط فراموشخانه برچیده شد و تنی چند از اعضای انجمن راکه نام و نشانی داشتند دستگیر کرده بزندان افکندند و گروهی را به بغداد تبعید کرده و بعضی از بیم مخفی شده و یا بخارج از ایران گریختند و در روزنامهٔ دولتی نوشته شد که هرگاه بعد از این احامر و اوباش شهر لفظ فراموشخانه را بر زبان جاری‌کنند و پیرامون این مزخرفات‌گردند مورد خشم و غضب دولت قرار خواهند گرفت.

پدر ملکم به بخارا فرار کرد و ملکم به بغداد تبعید شد. باب عالی از وجود او در بغداد ناراضی بود. به دولت ایران نوشت این شخص مفسد است و وجودش در عراق موجب اختلال خواهد شد و ذر پی آن از بغداد اخراج گردید و او ناگزیر به اسلامول رفت و در آنجا با میرزا حسین خان سپهسالار که در آنوقت وزیر مختار ایران بود ملاقات کرد. میرزا حسین خان سبب مسافرت از او پرسید. وی داستان فراموشخانه و تأسیس و انحلال آنرا بشاه نسبت داد و میرزا حسین خان اظهارات او را به تهران گزارش داد. وزارت خارجه در پاسخ نوشت شاه ار ملکم مکّدر نیست، بنابراین میرزا حسین خان درکار ملکم از تهران کسب دستور کرد. ورارت خارجه او را بسمت جنرال قونسول در مصر تعیین و ملکم در سال ۱۲۸۰ رهسپار مصر شد. گویند در آنجا از اسمعیل پاشا خدیو مصر معادل ده هزار تومان انعام گرفت، لذا او را از قاهره به اسلامبول فراخواندند.[1] بنا بقولی بعد از مدتی بدون اجازه باسلامبول برگشت و در آنجا بسال ۱۲۸۱ با هانریت دختر آراکل ارمنی در کلیسا اردواج کرد. در صورتی که همیشه تظاهر بمسلمانی می‌نمود. در همین وقت نامه‌ای به میرزا حسین خان نوشت، که اگر دولت ایران او را وزیر محتار لندن نکند اسرار دولت ایران را به عثمانی خواهد فروخت. میرزا حسین خان این معنی را به ورارت خارجه نوشت ولی هنوز جوابی دریافت نکرد. بعد بوی خبر دادند که ملکم به تبعیّت دولت عثمانی درآمده و با ماهی چهل لیره در وزارت خارجهٔ عثمانی استخدام شده است.

ملکم در خدمت دولت عثمانی بود که میرزا حسین خان در سال ۱۲۸۸ برای صدارت به تهران احضار گردید. با سوابقی که میرزا حسین خان با ملکم داشت وی را به تهران خواسته و با لقب

۱ـ فاضل ارجمند آقای دکتر آدمیت نوشته است نابی مأموریت نرفت. اگر چنین باشد دریافت ده هزار تومان هم حقیقت ندارد

ناظم‌الملکی او را مستشار صدارت کرده و برایش نشان تمثال همایون از شاه گرفت. میرزا یعقوب خان چون اوضاع را چنین دید و پسر را در این مقام، از بخارا به اسلامبول آمده و در سفارت راه یافته در رتق و فتق امور سفارت دخیل شد.

ملکم بتوسط میرزا حسین خان در مقام صدارت سعی داشت مشکلاتی که بر سر راه اصلاحات بود از میان بردارد، ولی این کار با اوضاع زمان و خزانهٔ خالی آسان نمی‌نمود. در این موقع میرزا حسین‌خان شاه را برای مسافرت اروپا آماده می‌ساخت تا از نزدیک مظاهر تمدّن و ترقیّات اروپا را دیده وحاضر بقبول اصلاحات در مملکت شود. در این هنگام ملکم را با سمت وزیر مختاری در لندن روانهٔ اروپا ساخت تا مقدمات پذیرایی شاه را در اروپا فراهم سازد.

ناصرالدین شاه در سال ۱۲۹۰ برای نخستین بار رهسپار فرنگستان شد و چون سخت درمضیقهٔ مالی بود از هر پیشنهاد واگذاری امتیاز استقبال می‌کرد. بنابراین در لندن امتیاز راه آهن و تراموا و بانک و استخراج معادن و خطوط تلگراف در سراسر ایران به بارون ژولیوس رویتر واگذار شد و همه همراهان شاه در قبال واگذاری این امتیازات از پیشکشهایی برخوردار شدند.

رویتر چون اصلاً یهودی آلمانی بود، دولت انگلستان در اخذ این امتیازات از وی حمایت نمی‌کرد. بهمین سبب وی نتیجهٔ مطلوبی عایدتش نشد، فقط پس از چند سال توانست از امتیاز بانک استفاده کند آنهم بنابمیل انگلستان.

واگذاری این امتیازات انعکاس بدی در ایران بارآورد وچنان شد که شاه ناگزیر پس از بازگشت میرزا حسین خان را از صدارت معزول و بجای میرزا سعیدخان به وزارت خارجه منصوب ساخت، ولی ملکم همچنان در مأموریت اروپا باقی ماند و بیشتر در لندن اقامت داشت.

این انعکاس بد را در آنوقت بیشتر بتحریک روسها می‌دانستند و از این راه خسارات مالی فراوان بایران وارد شد.

میرزا حسین خان که در صدارت همیشه اسباب ارتقاء و مرتبه و مقام ملکم بود، وقتی که از صدارت معزول گردید علّت عزل خود را طرفداری از ملکم و پیروی از عقاید او دانسته و از آن پس دیگر از او طرفداری نمی‌کرد.

شاه در سال ۱۲۹۵ برای دوّمین بار عازم سفر فرنگستان شد، لکن ملکم نتوانست انگلستان را برای پذیرایی ناصرالدین شاه آماده ساخته و از وی دعوت رسمی بعمل آورد، ولی بسمت وکالت مختار مأمور کنگرهٔ برلن گردیدو در این کنگره بود که اسباب تخلیهٔ قطور را از تصرّف عثمانی فراهم ساخت و بپاداش این حسن خدمت از وزیر مختاری بسفارت کبری و لقب پرنسسی مفتخر شد.

در سال ۱۲۹۸ میرزا حسین خان سپهسالار در فرمانفرمایی خراسان و سیستان و نیابت تولیت آستان قدس وفات یافت.

در صدارت میرزا یوسف مستوفی الممالک، مخالفان ملکم سعی داشتند اسباب عزل او را فراهم آورند. ملکم دریافت بسال ۱۲۹۹ به تهران آمد، وقتی بتهران رسید که مستوفی جهان را بدرود گفته بود. سوم رجب ۱۳۰۴ و مورد عنایت شاه قرار گرفت و در اینوقت بود که روزنامهٔ شرف شرح حال و خدمات او را بتفصیل باتصویر وی انتشار داد.

ملکم در این زمان علاوه بر سفارت انگلستان، سفارت آلمان و هلند راگرفته، ملقب به ناظم‌الدوله شد. دوم ربیع الاول ۱۳۰۴ روانهٔ اروپا گردید و هنگام مسافرت پدر خود راکه بیمار در اسلامبول می‌زیست عیادت کرد و چون او در همین احوال وفات یافت، وی را بخاک سپرده به لندن رفت.

در سال ۱۳۰۶ ناصرالدین شاه برای سوّمین بار بفرنگستان رفت، انگلستان از شاه پذیرایی باشکوهی بعمل آورد. در این سفر صدراعظم میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان با شاه بود و او باطناً با

ملکم مناسبات خوبی نداشت، بهمین جهت پس از مراجعت سعی در براندازی ملکم داشت و توفیق هم داشت.

وقتی که شاه در انگلستان بود ملکم درخواست واگذاری امتیاز لاطاری را از شاه نمود و چنانکه استاد محیط طباطبایی درمقدمهٔ مجموعهٔ رسایل وی نگاشته است (هزار لیره طلا پیشکش کرده فرمان امتیاز راگرفت از قرار معلوم امین‌السلطان هم انتظار تقدیمی داشته و چون منظور او برآورده نشد وقتی به ایران بازگشت فتوایی از علما و فقها دایر به حرمت عمل لاطار و قمار بودن آن راگرفت وشاه را با لطایف‌الحیل وادار به لغو امتیاز لاطاری کرد). تلگرافی برای لغو امتیاز لاطاری به ملکم زدند و او قبل از ثبت در دفتر سفارت امتیاز را به چهل هزار لیره به یک شرکت انگلیسی فروخت و پس از انجام این عمل در جواب تلگراف اظهار تأسف کرد که پیش از وصول تلگراف امتیاز به بوزیک دوکار داوال نامی واگذار شده و او تشکیل کمپانی داده وارد عمل شده و پس از آنکه امتیاز لغو شد بوزیک دوکار داوال از ملکم چهل هزار لیرهٔ خود را مطالبه کرد و او استنکاف ورزید و چون پس از مکاتبات ملکم حاضر نشد لیرهٔ دریافتی را مسترد دارد، بعد از شانزده سال وزیر مختاری و سفارت در اروپا روز سوم ربیع الثانی سال ۱۳۰۷ او را معزول و از تمام القاب محروم کردند و کمپانی بوزیک دوکار داوال هم بر علیه وی به دادگاه عرضحال داده و او را محکوم بپرداخت چهل هزار لیرهٔ دریافتی نمود و ملکم مدعی افلاس شد.

اعتمادالسلطنه در خاطرات خود نوشته است «امروز امین‌السلطان تعزیتی بمن کرد و سر سلامتی از عزل میرزا ملکم خان بمن داد، اگرچه میرزا ملکم خان استاد من بود و بدواً تحصیل فرانسه را پیش او نمودم، لیکن مدتها بود که من از پولتیک او اعتذار جسته بودم و اعتقاد باو نداشتم. از آنجایی که مرد قابلی و فاضلی است در اطلاع و بصیرت مثل و مانند ندارد، این تعزیت وزیر اعظم باید بتمام ایران باشد نه بمن و هنوز تقصیر این معزول مجهول است».

میکائیل خان برادر کوچک که از سال ۱۲۹۲ تا سال ۱۳۰۰ هجری قمری نایب سفارت در لندن بود و برادر بزرگ اسکندرخان ملقب به ناظم‌الممالک که از شاگردان سال اول دارالفنون و پس از تحصیل کارمند دولت گردید و در سال ۱۲۹۰ هنگام وزیر مختاری ملکم در لندن بسال ۱۳۰۴ با درجهٔ سرتیپی نایب دوم سفارت در لندن شده بودند با ملکم بتهران احضار گردیدند. ملکم سرباز زد ولی دو برادر اطاعت کرده بتهران آمده منتظر خدمت شدند و تا زنده بودند بآنان کاری داده نشد.

ملکم بعد از عزل و هتک حیثیت سیاسی در لندن با انتشار روزنامهٔ قانون شروع به ناسزاگویی و دشنام نویسی کرد و مقالات روزنامهٔ قانون سراسر فحش ناسزا به دولت ایران و بالاخص میرزا علی اصغر خان صدراعظم بود، زیرا عزل خود را در اثر دشمنی وی می‌دانست و این روزنامه را برای اکثر اعیان و بزرگان بایران می‌فرستاد. پس از وصول چند شماره برحسب دستور شاه در روزنامهٔ رسمی مقالاتی در مذمت ملکم نوشته شد و پست سانسور کرد، نمی‌گذاشت این روزنامه به دست کسی برسد.

درسال ۱۳۰۷ که سید جمال‌الدین اسدآبادی با فضاحت از ایران اخراج شد به لندن رفت و به ملکم وارد شد و بعد مجلهٔ عروة‌الوثقی را منتشر ساخت. متفقاً بایران دشنام می‌دادند و این روزنامه‌ها را بایران می‌فرستادند. پست نمی‌گذاشت بدست کسی برسد و در روزنامه‌های اطلاع و ایران خواندن این دو روزنامه سخت ممنوع اعلام شد و میکائیل خان و اسکندرخان راگرفته تبعید کردند. ملکم در لندن چون تحت تعقیب بوریک کارداوال قرار گرفت بپاریس رفت.

ناصرالدین شاه کشته و مظفرالدین شاه پادشاه شده بود. مظفرالدین شاه در سال ۱۳۱۷ رهسپار اروپا گردید و ملکم مغضوب را در پاریس دید، او را مورد مهر قرار داده بسمت وزیر مختاری به ایتالیا مأمور ساخت و درهمین ملاقات ملکم برای پسر خود فریدون لقب پرنسی از شاه گرفت.

ملکم تا پایان عمر مظفرالدین شاه (۱۳۲۴) در این سمت بود تا در سال ۱۳۲۶ پس از هفتاد و

هفت سال عمر بنا بقول خان ملک ساسانی در سیاستگران قاجاریه در شهر لوزان سویس وفات یافت و برحسب وصیت او را بشهر برن برده سوختند، ولی ناظم الاسلام درکتاب بیداری ایرانیان نوشته: در رم پس از آنکه وصیت نمود که مرا برحسب آئین مسلمانی کفن و دفن کنید بدرود زندگانی گفت. ملکم از نخستین کسانی است که برای تغییر خط فارسی تلاش می‌کرد و گلستانی بخط ابداعی خود چاپ کرده است. وی زمانی که برای تحصیل بپاریس رفته بود چشم بندی و حقه بازی آموخته و هرگاه بایران می‌آمد درمجالس و حضورشاه بدان کارها اسباب شهرت خود را فراهم ساخته بود.

ملکم از همسر خود هانریت دارای سه فرزند شد یک پسر و دو دختر بود. فریدون کتابی ترجمه و تألیف کرده بنام تاریخ گزیده راجع به تاریخ پیدایش مشروطهٔ انگلستان تا اعدام شارل اوّل که در پاریس سال ۱۳۲۷ چاپ و انتشار یافته است.

راجع به ملکم و شخصیت وی بسیار اظهار عقیده و مقاله نوشته شده. ازمیان آنها قسمتی از شرحی که احتشام‌السلطنه در خاطرات خود نگاشته چون درخور خواندن است در اینجا بنقل آن می‌پردازم.

* * *

نوشتهٔ احتشام السلطنه

آنچه از احوال ملکم خان شخصاً اطلاع دارم اینست که اوعلی التحقیق استحقاق شهرت و معروفیتی راکه درایران تحصیل کرده بود نداشت. آنچه از او در ظرف چند سال همقطاری دیده‌ام اینست که خیلی شهرت پرست و شارلاتان بود. علوم و اطلاعاتش خیلی سطحی و به هیچ مکتبی داخل نگردیده و از هیچ مکتبی خارج نشده بود. وقتی اسم ملکم خان در ایران شهرت یافت که مردم ایران علی‌الخصوص کسانی که از پایتخت دورتر بودند از اوضاع فرنگ و ترقیات و تمدن جدید که نصیب ممالک آن قاره شده بود خبری نداشتند و هر اظهار اطلاع مختصری برای آنها خیلی اهمیت داشت. هنر ملکم خان این بودکه شهرتی راکه پنجاه سال قبل از مشروطیت با دایرکردن بساط تردستی و چشم‌بندی و راه انداختن مجمع فراماسون و رخنه و نفوذ درمیان جمعی از رجال و طبقات مختلف مردم آنروز بدست آورده بود، علیرغم سیاهکاریهایی که لاطاری بالا آورد وکلاه‌برداری از یک کمپانی انگلیسی و محاکمه و محکومیت او در محاکم لندن واخراج با بدنامی و بی‌آبرویی از انگلیس، معذالک ملکم با استفاده از ضعف و زبونی مظفرالدین شاه وفساد و تباهی رجال دربار و دولت و جهل و بی‌اطلاعی مردم بکمک وقاحت و پررویی ذاتی آن شهرت و معروفیت اوّلیه را همچنان در ایران حفظ نمود و حتی در طی این مدت نسبتاً طولانی اشتهارکاذب خود را بسط و توسعه هم داد و این شانس توأم با هنرمندی و موفقیت نیز در سایهٔ جهل و عدم آگاهی مردم ایران از دنیای خارج نصیب او گردید.

از خصوصیات ملکم یکی هم این بودکه کلمات و شعارهای کوتاه ذکر می‌کرد و هر شخصی راکه اوّل مرتبه بااو روبرو می‌شد در مقابل سؤالات پی در پی و متنوع قرار می‌داد و بهیچ وجه فرصت و مجال اینکه مخاطبش سئوالی بکند نمی‌داد و سپس شروع به تعریف و تملّق از او می‌نمود. مثلاً فلان جوان ایرانی که به اروپا وارد می‌شد و با هزار اشتیاق به خدمت ملکم خان می‌رسید و آنطورکه در ایران جسته و گریخته از این و آن شنیده بود ملکم را مصلح کبیر و عقل کل و مرشد کامل و منبع لایزال علوم و فنون و مروّج و راهنمای تمدّن و ترقی فرض می‌کرد. چون با ملکم روبرو می‌شد و به سؤالات پیش پا افتاده و دسته شدهٔ او جواب می‌گفت، بلافاصله ملکم با قیافهٔ حیرت زده و متعجب باو می‌گفت عجب من تصور می‌کردم ایران بهمان حالتی که من دیده‌ام باقی مانده است و حال خوشوقتم که می‌بینم شما باین جوانی اطلاعاتی داریدکه من لذّت بردم و تعجب می‌کنم که ازکجا اینقدر معلومات کسب کرده‌اید و باز مجدداً

چند لحظه بحالت تعجب او را نگاه می‌کرد و ساکت می‌ماند، سپس می‌گفت آقا من باید شما را جانشین خود قرار دهم و اینهمه استعداد و هوش را تربیت کنم و از وجود شما زمامدار لایقی برای مملکت بسازم.

این صحنه را مکرر از ملکم خان دیدم. ابتدا خیلی از این گفتار و رفتار متألم و متأثر می‌شدم که چه احتیاجی باینقدر زبان بازی و کتمان حقیقت دارد و چرا اینگونه مردم ساده لوحی را که بملاقات او می‌آیند منحرف می‌کند و ایشان را دربارهٔ خودشان باشتباه می‌اندازد که در دل بگویند ای عجب این منم طاووس علیین شده، امّا بعداً فهمیدم که ملکم با اجرای همین صحنه چند دقیقه‌ای که بدون استثناء و یا مختصر تغییراتی در سئوال و جوابهایی که باتغییر وضع و شخصیت ایرانیانی که بملاقاتش می‌آیند می‌دهد. در طول پنجاه شصت سال تمام ایرانیانی را که گذارشان بفرنگستان افتاده اسیر و مسحور خویش ساخته و جملهٔ آن اشخاص پس از بازگشت به ایران مبشّر و مبلّغ شخصیت کاذب و موهوم ملکم در هر محفل و مجلسی شده‌اند و بدین طریق و با کمک چند صفحه رسالات بی سر و ته و مشحون از عبارت‌پردازی و انتشار مخفیانهٔ روزنامهٔ قانون ملکم برای مردم ایران بشکل قهرمان ملی یا بت بزرگ درآمده است. ملکم خان عادت داشت در هر مجلس و محفل که وارد می‌شد چون چشمش بیک یا چند تن ازمردم ایران می‌افتاد از شئونات علمی و معجزات شخصی خود گزافه‌گویی نماید و بدون اینکه در هیچ مسئله‌ای راه حل و طریق اصلاح را بگوید به عیب جویی از همه کس می‌پرداخت واز خرابی مملکت و رفتار دولت داد سخن می‌داد.

* * *

این بود شرحی که احتشام السلطنه راجع به ملکم نگاشته بود، ولی این مردارمنی بی‌ملیّت و متظاهر به مسلمانی خائن یا خادم ازهوش و ذکاوت و نبوعی برخوردار بود که قابل تحسین و آنچه نوشته جهت بیداری اولیاء امور و مردم و اصلاح مملکت در آن عهد است. اما در استخدام دولت عثمانی اسناد دولت ایران را وسیلهٔ تهدید قرار دادن نامی جز خیانت ندارد. در سمت وزیر مختاری عقد قراردادهای ننگین و خواستن امتیازات سراسر سود بیگانه اگر خیانت نیست پس چیست؟ شاید بعضی محیط و مکتب روز را دلیل گرایش او بفساد اخلاق و رشوه‌خواری و پول دوستی و جاه طلبی بدانند، ولی به آنان باید گفت مگر امیرنظام‌ها و مشیرالدوله‌ها از این محیط دور بوده‌اند؟ چگونه آنان نیکنام زیستند و از خود جز نیکنامی بجای نگذاشتند.

چنانکه می‌دانیم میرزا حسین خان پس از عزل از صدارت در سال ۱۲۹۰ به وزارت خارجه منصوب گردید. این نامه که بیشتر به رساله‌ای می‌ماند ظاهراً در موقع وزارت خارجهٔ میرزا حسین خان نوی نوشته و مانند اکثر نوشتجات ملکم ضمن گزارش کنایاتی برای اصلاح امور خراب مملکت و پریشانی اوضاع و دستگاه و استقرار قانون و برانداختن اساس ظلم و جور و استبداد در تشکیلات دولتی است. اعطای امتیاز راه آهن حضرت عبدالعظیم که در این نامه از آن یاد شده ابتدا شیخ محسن خان معین‌الملک وزیر مختار ایران در لندن عنوان وبعد اقبال الملک کاردار سفارت تعقیب و بالاخره ملکم با تأسیس بانک و استخراج معادن این امتیاز را برای رویتر اخذ و پنجاه هزار لیره حق‌العمل گرفته است.

ناگفته نماند که رابطه با خارجیان و تأسیس فراموشخانه که اساس فراماسونری در ایران است و اعمال و افعال دیگر وی که باعث جزر و مدهای دریای زندگانی سیاسی اوست، خود چشمه‌ای از حقه‌بازی‌های ملکم بشمار می‌آید.

* * *

به تاریخ ۲۳ شهر ربیع‌الاول

منحصر بر یک نمره

خداوندگارا مقدری که از عدم وصول تحریرات طهران پریشان بودم از زیارت دو پاکت مورخهٔ ۳ و ۱۲ صفر که به فاصلهٔ چند روز پی در پی رسیدند مسرت و سرافرازی حاصل نمودم. در پاکت مورخهٔ ۱۲ صفر می‌فرمایید این پاکت سوم است، پس پاکت دیگر باید در راه مفقود شده باشد، زیرا که به بنده فقط همین دو پاکت رسیده است.

به محض وصول تلغراف جنابعالی در باب تبعید تاج محمدخان از سرحد سیستان از لارد گرانویل مجلس ملاقات خواستم و تفصیل را بطوری که لازم بود بیان نمودم. همه تقریرات بنده را در حضور من یادداشت کرد و گفت با کارگزاران هند بلافاصله مذاکره خواهد کرد. بعد از دو روز آورده دوباره دیدم، هنوز خبر نداشت. پس از دو روز دیگر به بنده رقعه نوشت و به عجله خواهش کرد که بروم به وزارت خارجه او را ببینم. وقتی رفتم کاغذی بیرون آورد که وزیر هند به خود لارد گرانویل نوشته بود. آن کاغذ را به من داد که در همان اوطاق خود سواد و بعضی از فقرات آن را بردارم.

معنی کاغذ این بود که بنا به مذاکرات وزیر مختار ایران با جناب شما درباب تبعید تاج محمد خان در سرحدات سیستان برای فرمانفرما دستورالعمل فرستاده شد. مقصود لارد گرانویل از این قسم عجله و محرمیت این بود که نسبت به ما یک اظهار همراهی مخصوص کرده باشد. بنده هم از این حسن اهتمام او بیان امتنان کردم. بعد همان شب خبر رسید که تاج محمدخان را پس خواستند و به قندهار برگشت. بنده هم این معنی را با تلغراف به تاریخ ۱۷ فوریه به جنابعالی عرض کردم. ولی این فقرهٔ تاج محمدخان در جنب آن مطالب دیگر که در آن صفحات داریم خیلی سهل است.

چندی است که بنده در باب مسألهٔ کلیهٔ سیستان با وزرای اینجا رسماً یک مذاکرهٔ تازه‌ای برپا نموده‌ام. اگرچه در این باب از اولیای دولت علیه هیچ دستورالعمل ندارم، ولیکن چون به اقتضای سبک قدیم بنده در پیشرفت خدمات دولت هرگز هیچ فرصتی را به واسطهٔ عدم دستورالعمل از دست نمی‌دهم. به مناسبت امور افغانستان از لارد گرانویل مجلس مخصوص خواستم و تمام مسألهٔ سیستان را از سر گرفتم. پس از بیان آن مقدمات و وقایعی که بندگان عالی خوب می‌توانند تصور بفرمایند، مطلب را به این معنی ختم کردم که تمام سیستان مال و جزو ایران است. دولت انگلیس محض اینکه شیرعلی خان را برنجاند نصف سیستان را به او واگذاشت. حالا که شیرعلی خانی درمیان نیست باید تمام سیستان را که حق ایران است به ایران واگذارند.

هیچ لازم نیست که به جهت خودنمائی به تفصیل عرض نمایم که به این ادعای بنده وزرای اینجا چه می‌گویند و از بنده چه می‌شنوند؟ چندین بار لارد گرانویل را مخصوصاً ازبرای این مذاکرات دیده‌ام. هنوز نمی‌دانم نتیجه چه خواهد شد؟ این قدر را می‌توانم عرض بکنم که به جهت انجام یک خدمت با معنی هرقدر تدبیر و علم و جرأتی که از یک سفیر پروبال شکسته می‌توان توقع کرد به عمل خواهد آمد و ان شاءالله سیستان مال ما خواهد شد.

در باب کردها نیز بی‌آنکه منتظر دستورالعمل باشم مکرر با لارد گرانویل حرف زدم و اصل مایهٔ این فتنه و مخصوص آن نتایجی که از انقلابات آن صفحات به واسطهٔ حضور همجوار مقتدر حاصل خواهد شد، همه را مشروحاً بیان و خاطرنشان کرده‌ام.

دستورالعمل مؤکد برای سفارت انگلیس به اسلامبول فرستاده‌اند. به سفیر عثمانی مقیم اینجا نیز که این اوقات درنظر سلطان محل اعتماد خاص است مطالب لازمه را حالی کرده‌ام. عقاید و تأکیدات او نیز قطعاً دراسلامبول مؤثر خواهد بود. ولیکن بدیهی است که ما هرگز نباید به این تدابیر بی‌مایه دل خود را خوش نمائیم. حفظ دولت در این اوقات شرایط و تدابیر دیگر لازم دارد. می‌فرمائید آنچه در این بابها به نظر بنده می‌رسد عرض نمایم.

قبل از همه مطالب لازم است که اول یک نکته را خوب توضیح بکنم. در دنیا خیلی آدمها یافت می‌شوند که خیال خود را از وقوعات آینده بهیچوجه پریشان نمی‌کنند. آسوده می‌نشینند و منتظر حوادث می‌شوند و پس از ظهور یک حادثه به فکر دفع آن می‌افتند و اغلب اوقات کارها به یک طوری پیش می‌برند. سلیقه و استعداد بنده بکلی برعکس آن نوع کفایت است. بنده حوادث آینده را بطور عجیب مثل اینکه واقع شده باشد قبل از وقت آشکار و روشن می‌بینم و هرحادثه‌ای که قبل از وقوع در نظرم مجسم می‌شود عظمت و خطرات آن هرقدر هم زیاد باشد چارهٔ آن قبل از وقت برای من ممکن و سهل می‌نماید، به این جهت رفع هرحادثهٔ آینده را با کمال جرأت برعهده می‌گیرم. برخلاف آن همین که حادثه ظهور کرد دیگر از من بیکاره‌تر آدم در دنیا نیست. آن وقوعات افغانستان و این حرکات کرد و عثمانی و آن اقداماتی که در سمت خراسان ظهور می‌کند همه را بیست سال قبل از این مثل روز روشن می‌دیدم و چارهٔ همهٔ اینها به نظر بنده خیلی آسان می‌آمد.

اما حالا به جهت اصلاح این حوادث واقعه حقیقتاً به نظر بنده هیچ چاره نمی‌آید و باز امروز درکمال وضوح مثل اینکه واقع شده باشد می‌بینم که عنقریب انواع مشکلات و خرابیها و بلایای عظیم بر سر دولت علیه هجوم خواهند

آورد. دراین باب چنان علم قطعی دارم که اگر بخواهند از حالا می‌توانم جمیع تفاصیل و فروعات و نتایج آن بلاهای آینده را یک به یک بشکافم. از آن طرف این راهم عرض کنم که چون این بلاها هنوز بروز نکرده‌اند، اگر چارهٔ رفع آنها را حالا از من بپرسند باز با کمال جرأت عرض خواهم کرد که چارهٔ کار هنوز خیلی آسان است.

در این مسائل مهم آنچه به عقل ناقص بنده برسد درکتابچه‌های جداگانه عرض خواهم کرد. ولیکن باید این فقره را از حالا باز مکرراً تصریح نمایم که نقص کلی کار ما این است که همیشه اصول مطالب را می‌گذاریم و پی فروعات می‌رویم. این خطای اصلی را که یکی از بدبختیهای عهد ماست به هر تدبیری که باشد بایدرفع کرد. اگر طالب ترقی هستیم باید اول عقل خود را تا به اصول ترقی برسانیم. بیست و پنج سال است که در این حسرت باقی هستم که اقلاً یک روز یا یک دقیقه وزرای ما مشغول اصول مطالب باشند.

بندگان اقدس همایون شاهنشاه روحنا فداه هزار بار به اولیای دولت به فرمایش ملوکانه به هرنوع زبان حتی به التماس اصرار فرمودند که بروید بنشینید و به جهت انتظام و ترقی دولت یک قرار درستی بدهید. نشد که در یک مسئله اقلاً بر حسب اتفاق به اصول امور بپردازند. نشستند و هی حساب کردند و باز هم حساب ساختند. آخر این حساب و اینها این شد که سیر می‌کنیم.

مقصودم این است که بعد ازاین باید حکماً قدری هم مشغول اصول شد و با کمال تأسف عرض می‌کنم که این مسئلهٔ بزرگ خالی از اشکال نیست و اشکال عمده در این است که اصول تنظیم دول برحسب ظاهر هیچ ربطی به نتایج عمل ندارند. مثلاً اگر از یک معلم تنظیم بپرسیم که به جهت نظم خراسان چه باید کرد؟ جواب خواهد گفت که باید وزارت داخله را از سایر وزارتها جدا کرد و همچنین اگر بپرسیم که مالیات فارس را چه طور باید وصول کرد؟ خواهد گفت باید در شیراز بانک ساخت، و اگر باز بپرسیم چه باید کرد که افواج ما باکردها خوب بجنگند خواهد گفت باید رسم برات نویسی را از دفاتر دیوان برداشت.

موافق علم و سلیقهٔ ما این جوابها بهیچوجه ربطی به مقصودات ما ندارد. عموم مطالب دولتی در همین حالت هستند.

سبب ترقی فرنگستان این است که در هر عمل تا به مبدأ اصلی بالا رفته‌اند و چون حصول این معنی بدون اجتهاد زیاد ممکن نیست، اغلب دول آسیایی آنکه نتوانند مبادی ترقی را ببینند، در فروعات جزئی غرق و متحیر مانده‌اند.

در این بابها ان شاءالله کتابچه‌های روشن عرض خواهم کرد. اینکه می‌فرمائید بندگان اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه از اعطای امتیاز راه آهن از طهران تا به شاهزاده عبدالعظیم مضایقه نخواهند فرمود کمال مسرت حاصل شد. تفصیل عمل در کتابچهٔ علیحده عرض می‌شود.

در باب قندهار منازعهٔ عظیمی درمیان این ملت هست. وزرای حال که بنا به پولطیک اساسی و دائمی خود منکر هر نوع تسخیر تازه هستند، اصرار دارند که قندهار راتخلیه بکنند و از افغانستان بکلی بیرون بروند. وزرای سابق و کارگزاران هند فریاد می‌کنند که ما بیست میلیان لیره خرج کردیم و از برای حفظ امنیت سرحدات هند، قندهار را تصرف کردیم. حالا اگر این موقع معتبر را ازدست بدهیم هزار نوع ضرر و پشیمانی خواهیم داشت.

دوشنبهٔ آینده در پارلمانت بر این مسئله مباحثهٔ عظیم خواهد شد. چندیست که از طرفین در تدارک این منازعه هستند. اگر وزرا مغلوب شدند ناچار قندهار را حفظ می‌کنند تا به جهت ترک آن یک موقع دیگر به دست بیاورند، ولیکن اگر جانب وزرا غالب بیاید فی‌الفور قندهار را تخلیه خواهند کرد.

در باب مقرری این بندهٔ مرقوم فرموده بودید که وزارت جلیله به احد تنخواه مداخله نخواهد کرد. بهتر از این فرمایش نمی‌شود. این فرمایش یکی از آن اصول است که در اوراق قبل ذکر می‌کردم. هیچ وزیر ابداً نباید به اخذ هیچ تنخواه مداخله بکند. بدیهی است که دیانت و دولتخواهی جنابعالی خیلی ارفع از بعضی تصورات است، ولیکن دراینجا حرف برصفات شخصی وزرا نیست. مقصود کلیهٔ قانون است که باید هیچ وزیر در هیچ موقع تحویلدار و باشر حساب واقع نشود. تحویلداری و مباشرت حساب از مسند وزارت باید بکلی جدا و محول به مأمورین مخصوص باشد. در این باب هم عرضهای مفصل خواهم داشت

می‌فرمائید که یک وکیلی در طهران معین بکنم که برات بنده را تصاحب کرده تنخواه آن را به من برساند. وکیل بنده امین‌السلطان است، ولیکن نمی‌توانم پنهان بدارم که از شنیدن این لفظ برات و شرایط وصول و ایصال تنخواه به چه حد مغموم و مأیوس و ملول شدم. سی سال است که در فرنگستان مأمور داریم، کتابها نوشته شد، عمرها تلف شد، رسوائیها بار آمد و باز همان کثافتها* و همان قبایح که در ایصال جزئی مقرری سفرا از اول معمول بود هنوز باقی و برقرار است.

ما باطبان ملک، ما مشیران دولت به فرنگستان آمدیم، علوم و تجربه‌ها** جمع کردیم، بقدر وزرا ملکه سلاطین فرنگستان اختیار و قدرت از بندگان شاهنشاهی اخذ نمودیم، فرصتهای طولانی به دست آوردیم، خزانهٔ دولت را بطور

---

* ـ اصل: کثافتها

** ـ اصل: تجربها

دلخواه زیر و رو کردیم و آخر اینقدر کفایت و دولتخواهی پیدا نکردیم که رذالت این برات باری را که در این عهد حتی میان ایلات بلوچ هم جایز نیست اقلاً از دایرهٔ وزارت خارجه رفع نمائیم.

شنیدم اولیای دولت یک صاحب منصب مالیه از خارج آورده‌اند و حالا به توسط او می‌خواهند رسوم تحصیل مالیات را نظم بدهند. نمی‌دانم صاحب منصب مشارالیه صاحب چه نوع پایه و مایه است. فهم و کفایت او هرچه باشد این نکته را باید مسلم بداریم که یکی از کارهای عمدهٔ ما، بلکه اولین کار ما تنظیم امور مالیهٔ ماست، ولیکن قبل از نظم رسوم تحصیل مالیات یک فقره دیگر هست که لزوم آن برای ما صد مرتبه مقدم‌تر است. باید اول همین قدر پولی که داریم دفترداری و رسوم جمع و خرج آن را یاد بگیریم. به عبارت فرنگیها باید اول..... دولت را درست بکنیم.

در این باب تفصیلی عرض نمی‌کنم. اگر صاحب منصب مشارالیه واقعاً دارای علم است قطعاً مسئله را از همین فقره شروع کرده است. در هر صورت نکته [ای] که در مسائل مالیه مخصوصاً تعلق به وزارت خارجه دارد و مراقبت آن به هر ملاحظه بر عهدهٔ بندگان عالی است اینست که از این مرد فرنگی بپرسیم آیا مقرری سفرا را به چه طریق باید رساند؟

این مشکل معظم که سی سال به خزانه و به اعتبار دولت علی الدوام انواع ضرر را وارد می‌آورد و عقلای ایران در رفع آن سخت متحیر مانده‌اند، اگر موافق قاعده به این صاحب منصب اجنبی یا به یکی از شاگردهای او محول شود شبهه نیست که در چند روز بدون هیچ زحمت و هیچ ضرر رفع خواهد شد.

در این مسئلهٔ محسوس که عبارت از مقرری مأمورین باشد در تحریرات وزارت جلیله یک نکتهٔ دیگری هم بود که شکایات و تعرتهای گذشتهٔ مرا تازه کرد. بنده نوشته بودم که یک ساله مقرری سفارت نرسیده است. در جواب می‌فرمائید سه هزار تومان از بابت مقرری امساله عاید شما گردیده است. در امر مقرری سفارت تعیین فلان ماه و فلان سال چه فایده‌ای دارد. بنده عرض می‌کنم مقرری یک سالهٔ این سفارت باقی است. این باقی را اگر مستوفیهای ما از بابت امسال حساب بکنند یا از بابت سال گذشته، و این طلب مرا خواه در تحت ماه گاو بنویسند و خواه محول به برج شتر نمایند برای بنده و برای سفارت دولت چه فرقی خواهد کرد. مطلب اصلی این است که یک ساله مقرری این سفارت بر عهدهٔ دولت باقی است. اگر این باقی را از بابت امسال حساب می‌کنند که باید داد و اگر از بابت سال گذشته حساب می‌کنند که بار به طریق اولی باید داد.

در مسئلهٔ پول توقع مخصوص بنده از اولیای دولت علیه همیشه این بوده است که مرا از آن حکمتهای کاردانی که درمیان رذلهای بازار معمول است معاف بدارند. هروقت ادعای بیجا بکنم مرا تنبیه بفرمائید. هر طلبی که دارم بدون اذیت بدهند و هر وقت حکمتشان اقتضا نماید که حقوق مثل بنده نوکری را نوش جان بفرمایند، پس صاف و صریح بگویند تا اسباب اذیت بیجا نشویم.

احتیاج به عرض نیست که این شکایات بنده بهیچوجه دخلی به شخص جنابعالی یا به شخص سایر وزرا ندارد. حرف من راجع به مسند وزارت جلیلهٔ خارجه است و این را هم عرض می‌کنم که اگرچه فقیر هستم و اگرچه در کثرت مخارج لندن سخت درمانده‌ام، ولیکن خدا شاهد است در این موقع مقصود عمدهٔ من حفظ حقوق شخصی خودم نیست. چون می‌دانم در حق جمیع چاکران همین طور معاملات و بلکه صد مرتبه بیشتر از اینها را روا می‌دارند، و چون خیلی روشن می‌بینم که از این سبک دیوان چه نوع خرابیهای وسیع بر دولت ما وارد می‌آید، تکلیف انسانیت می‌دانم که در اصلاح این سبک شوم که ما را به این روزگار انداخته بقدر قوه اصرار و ایستادگی نمایم. به مناسبت این مطالب عرض یک معنی دیگر که راجع به ملازمان عالی است به نظر بنده لازم می‌آید. بعد از این برای جنابعالی نه پول لازم است، نه حمایل رنگارنگ و نه مسند وزارت. سوابق خدمات و تجربیات سن و صفات معروفهٔ جنابعالی، شما را از هر نوع افتخارات رسمی مستغنی کرده است. بعد از این در عین معزولی نیز کلام شخص جنابعالی از حکم وزرای منصوب محترم‌تر خواهد بود. شما امروز در ایران حجت دولتخواهی هستید. با چنان مقام و با آن عمق تدابیر که مخصوص جنابعالی است می‌توانید امروز در دایرهٔ وزرای ایران حکمران ترقی واقع بشوید. از چه می‌ترسید و منتظر چه موقع دیگر هستید؟ چه خطراتی بالاتر از اینها که امروز دور ما را گرفته‌اند و از برای اطمینان قلب شما چه مایه‌ای بهتر از اعتماد ملوکانه که قطعاً دربارهٔ شما به حد کمال است. پس برخیزید و از روی یک جوانی دولتخواهی این خودپرستان بی‌انصاف را که محض غارت حقوق ملت هم خود را و هم دولت را از دوش روزگار به این شدت عقب انداخته‌اند به شلاق کلام خود پیش براند.

یکی از خوشبختیهای عصر ما این است که بندگان اقدس همایون شاهنشاه روحنا فداه از برای شنیدن حرف حق و از برای قبول طرحهای بزرگ همیشه حاضر بوده‌اند. با چنان شاهنشاه ترقی‌پرست و با چنان موافقت اوضاع شکی ندارم که اگر واقعاً کمر همت ببندید می‌توانید کارهای بزرگ بکنید.

از این عرایض بنده به خاطر عالی هرچه باشد این نکته را باید همیشه درنظر داشت که در ایران به هرکاری که اقدام نمایند، خواه راه آهن، خواه تنظیم لشکر، خواه پولطیک * دولت، خواه ازدیاد مالیات باید همیشه به اصول مطالب پرداخت. انگلیسیها در کابل مکاتبات دولت روس را با شیرعلی خان به دست آوردند. وزرای حاضر به اقتضای مصلحت

---

* ـ (= پولتیک)

وقت این تحریرات را مخفی نگاه داشتند، این روزها مجبوراً چاپ کردند و اگر کنگرهٔ برلین منتهی به جنگ می‌شد دولت روس به اتفاق شیرعلی خان در سرحدات هند مشکلات گوناگون برپا می‌کرد. ظهور این طرح روس بالطبع میان خلق اینجا موجب شماتت زیاد شد، ولیکن وزرای حاضر انگلیس که مخصوصاً با دولت روس هواخواه مسالمت هستند سر این گفتگو را پوشاندند.

به مناسبت این تحریرات کابل یک مباحثهٔ دیگری ظهور کرد که اهمیت آن خیلی بیش از اینها بود. درمیان بزرگان و روزنامه‌های * معتبر شهرت یافت که دولت روس به وزرای سابق انگلیس تکلیف کرده بوده است که افغانستان و ایران را میان خود یعنی میان دولت انگلیس و روس تقسیم نمایند و وزرای انگلیس به این معنی تن در نداده بودند. این تکلیف روس را برای عدم دیانت پولطیک آن دولت یک تقصیر بزرگ قرار دادند. مباحثه به پارلمان کشید. وزرای حاضر جواب گفتند که از چنان تکلیف روس در دفاتر رسمی دولت انگلیس هیچ آثاری نیست.

به واسطهٔ این جواب وزرا گفتگوی رسمی در این مسئله خاموش شد، ولیکن از باب تحقیق می‌گویند این جواب وزرا حقیقت چنان مذاکرات روس را بیشتر تقویت می‌دهد، زیراکه اگر در دفاتر رسمی آثاری از این مذاکرات نیست، پس در دفاتر غیررسمی هست. وانگهی اگر میان روس و وزرای سابق چنان مذاکرات واقع نشده بود می‌بایستی خود وزرای سابق آشکارا منکر این شهرتها باشند و حال اینکه وزرای سابق سکوت کردند

به اعتقاد بنده دولت انگلیس به تقسیم ایران و افغانستان هیچ مایل نیست، بلکه به اقتضای وسعت مستملکات بی‌اندازهٔ خود از اضافه تسخیرات تازه منتهای اکراه و تحاشی را دارد، و از آن طرف آشکار است که دولت روس اگرچه بعضی از قطعات ایران را مال خود می‌داند، ولیکن مادامی که با انگلیس در صلح است در تصرف آن قطعات تعجیلی نخواهد کرد. با وصف چنان حالت این دو دولت به حکم جریان امور دنیا برای اصحاب بصیرت جای تردید نیست که منظور و میل این دو دولت هرچه باشد، اوضاع ایران که آن دولت را روز بروز از اسلوب دولتی خارج می‌سازد. دولت روس و انگلیس را عنقریب مجبور خواهد کرد که وضع ایران را هم به اقتضای وضع حالیهٔ دنیا تغییر بدهند.

نوهٔ امپراطور آلمانیا که نوهٔ ملکهٔ انگلیس است این روزها عروسی می‌کند. از همهٔ دول سفرای مخصوص فرستادند. حتی سفرای چین و ژاپون هم حاضر شدند. بنده که به اصطلاح در نزد دولت آلمانیا سرایلچی و مظهر دولت ایران هستم می‌بایستی به اقتضای شرایط دولتی در آن مجلس حاضر باشم، ولیکن وقتی فکر کردم که پول زیست خود را و پول فرستادن این پاکت به چه تدبیرهای سنگ آور باید جا به جا بکنم و وقتی حساب کردم که علاوه بر مرارتهائی که به جهت تحصیل مخارج گذشته دارم، برای مخارج تازه تا چند ماه و تا چند سال باید در درگاه خیرخواهان دولت به خاک سجده بیفتم. دیدم با چنان سلیقه و خیرخواهی اولیای دولت ما، در این موقع بهترین خدمات در نظر ایشان این خواهد بود که از این قبیل مطالب هیچ حرف نزنم.

می‌فرمائید پس آخر چه باید کرد؟ جوابی که دارم کم کسی در ایران خواهد فهمید، ولیکن گمان من این است که بندگان عالی خوب درک خواهند فرمود. در این عهد حفظ دولت قواعد و شرایط معین دارد. همه این قواعد دولتی مثل قواعد صرف و نحو عربی مشخص و مقرر شده است، چنانکه به جهت تحصیل زبان عربی کمال سفاهت خواهد بود که بخواهیم اساس زبان را به میل خود تغییر بدهیم. از برای تنظیم دولت نیز منتهای جهالت خواهد بود که ما بنشینیم و شرایط علوم دولتی را موافق دلخواه خود تغییر بدهیم. یا باید از تحصیل زبان عرب صرف نظر نمائیم، یا باید قواعد صرف و نحو را خواه ناخواه نقطه به نقطه متابعت بکنیم. یا باید از تنظیم دولت چشم بپوشیم، یا باید اصول تنظیم را نقطه به نقطه قبول و پرستش نمائیم.

اصول نظم کدام است؟ هر وقت این مبانی که عرض کردم اولیای دولت ما قبول بفرمایند، خود ایشان بدون گفتن بنده پی اصول خواهند دوید و روح اصول را بهتر از بنده به دست خواهند آورد.

در باب ممالک عثمانی که دول فرنگستان می‌خواهند به دولت یونانی پیشکش بکنند دو روز است سفرای دول در اسلامبول مجدداً مذاکرهٔ رسمی برپا کرده‌اند. از احتمالات این مذاکرات چیزی عرض نمی‌کنم، زیراکه تا ورود این پاکت نتایج مسئله در طهران مشهود خواهد بود.

ملکم

---

* ـ اصل روزنامهای

سندی دربارۀ یکی از شهدای مشروطیت

(تصویر ۱)

به هنگام حملۀ قوای محمدعلی شاه به مجلس شورای ملّی حاجی میرزا ابراهیم آقاتبریزی که نمایندۀ آذربایجان و از وکلای بسیار با حرارت و فداکار بود در همان ساعات نخستین به دست حمله کنندگان کشته شد. پس از یک سال که فتح تهران پیش آید و محمدعلی شاه خلع شد و آزادیخواهان مصدر امور مملکت‌داری شدند، مستشارالدوله (صادق صادق) که از دوستان نزدیک حاجی میرزا ابراهیم آقا بود درصدد آن برآمد که با گرفتن وجوه اعانه از علاقه‌مندان مقبرۀ او را بسازند و در پی اجرای این نیت مشروحه‌ای نوشته می‌شود تا پردازندگان وجه و کمک کنندگان به این مقصود ملّی ذیل آن راامضا کنند و مبلغ مورد تعهد را بنویسند. مخارج ایجاد مقبره در متن مشروحه ششصد تومان یاد شده است.

این ورقه به خط خوشی است به قلم درشت و تصورم بر آن است که خط مستشارالدوله است. بهرحال آن مشروحه دراوراق بازمانده نزد مستشارالدوله بود که بانوی گرامی خانم مینا صادق نوۀ مرحوم مستشارالدوله اخیراً یافته و در اختیار من گذارده است.

ذیل مشروحۀ مذکور فقط پنج نفر امضا کرده‌اند: فتح‌الله رشتی سردار منصور (پنجاه تومان) - عبدالحسین معزالسلطان مشهور به سردار محیی (بیست تومان) - عمیدالسلطان (ده تومان) - معین‌التجار بوشهری (پنجاه تومان).

متأسفانه درجایی ندیدم که ذکری از چگونگی این موضوع شده باشد و هیچ نمی‌دانم که مقبرۀ آن مرحوم کجای تهران بوده است و اکنون کسی از مردم آن روزگار نمانده است که درین باره به پرس و جوی بپردازم. ناچار این یادداشت با عکس مشروحۀ موضوع سخن به چاپ می‌رسد تا اگر کسی اطلاعی دارد با نوشتن کلمه‌ای چند تاریخ دوستان عصر مشروطیت را آگاه سازد.

***

نظیری که این جریان داشت درمورد مرحوم ستارخان است و نامه‌ای که از سوی تقی‌زاده تهیه شده بود که بقیة‌الماضین وکلای دورۀ اول به امضا برسانند و از مردم اعانه طلب کنند که به مصرف مرمت مقبرۀ سردار ملی رسانیده شود.

این نامه و مشروحه که در اوراق مستشارالدوله به دست آمده است برای عبرت روزگار چاپ می‌شود.

ایرج افشار

(فوری)

صفحات تواریخ عالم آشکار میدارند بر اینکه شهدای طریق حریت را مرتبه ایست عالی و از جمیع دیگران به نیکی این معنی آرزومند میباشند و نام شریف آن

در همه دلها با نهایت تأسف و حسرت بزبان حال میزبان [illegible] کامیاب در توام ترقی و [illegible] توام در [illegible] این است که از آنها

عموم وطن خواهان و آزادی طلبان بشکوه [illegible] علما و پیشروان دین اسلام آنهمه زحمات و صدمات و بلیات [illegible] را برادران شریف خود

نموده نیز قضایا و بلایا را بجان عزیز خود چون شهد و شکر میخورند اینک ما هم برای تشویق حاضرین و آیندگان از آنچه مقدور باشد از فراهم نمودن [illegible]

یک بنای [illegible] بیاد گوهر نایاب [illegible] که [illegible] خاطر عموم نوع پرستان مستحضر است مرحوم [illegible] جمال الدین

وطن خواهان جای [illegible] تا [illegible] که هر گرانبهای عالم و خود را صرف [illegible] مشروطیت [illegible] و آرزوی [illegible]

در راه خوبان گشته [illegible] عاشق [illegible] دل [illegible] جان [illegible] هر [illegible] چون [illegible] آزادی طلبان را [illegible] لذا برای [illegible]

شریف آن مرد مردانه توفیق [illegible] در [illegible] وقت است [illegible] همان خورشید [illegible] عالم [illegible] طلوع [illegible]

عروق و طبیعت را بحرکت آورد [illegible] و هم سلطان کریم [illegible] هر یک بقدر وسع خویش همراهی نمایند [illegible]

آن مرحوم [illegible] [illegible] همت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نام های [illegible]

بانیکان [illegible] وطن خواهی و آن است عاقبت نوع پرستی [illegible] که آقایان کرام [illegible] آن مرحوم را [illegible] است

(جان [illegible] صعب [illegible] کردم [illegible] خویش [illegible]) [illegible] و سعادت [illegible] هر کس [illegible]

برای [illegible] لطف [illegible] مرحوم [illegible] شریف آنها [illegible] درج و صورت مخارج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مقبرهٔ ستارخان

خدمت جناب آقای صادق (مستشارالدوله)

شرح خدمات و مجاهدات مرحوم ستارخان (سردار ملی) در استقرار مشروطیت حدمت جنابعالی زائد بنظر می‌رسد و در حکم توضیح واضحات خواهد بود و تصور می‌رود و بلکه یقین است که مایل بتکریم و تعظیم نام او که قطعاً باعث خشنودی روح آن مرحوم نیز خواهد بود می‌باشید، اینست که با اطمینان به این نیت خیر جنابعالی بدینوسیله تصدیع می‌دهد که مقبرهٔ آن مرحوم در جوار بقعهٔ حضرت عبدالعظیم (ع) بحال فراموشی و خرابی افتاده که بهیچوجه شایستهٔ مقام جلیل آن رادمرد آزادی طلب نیست و بمنظور تعمیر آنجا و بنای مقبرهٔ جدید بنظر رسیده که اعانه‌ای از علاقمندان جمع‌آوری شده و پس از تحصیل مبلغ قابلی شروع بکار شود.

اینک در صورتیکه جنابعالی که بقیةالماضین وکلای حیّ دورهٔ اول مجلس شورای ملی می‌باشید با این نظر موافقت دارید شرح ضمیمه را ملاحظه و نسخهٔ مربوط را امضاء فرمائید که در جریدهٔ اطلاعات برای استحضار عموم علاقمندان چاپ و مقدمات کار فراهم شود.

سید حسن تقی‌زاده

ما امضاء کنندگان ذیل که از وکلای دورهٔ اول مجلس شورای ملی هنوز در قید حیات هستیم شرح ذیل را باعتماد باحساسات مشروطه خواهی ملت ایران و امید اینکه استدعا و التماس بیغرضانهٔ ما را اجابت و باین وسیله نشانهٔ قدردانی از مجاهدت کنندگان برای قانون اساسی ایران نشان بدهند استمداد ذیل را از کافهٔ ملت ایران می‌کنیم.

چون تصور می‌کنیم احدی ازایرانیان منکر نبوده و کلاً اتفاق دارند بر اینکه مرحوم ستارخان سردار ملی حق عظیمی در آزادی سیاسی این مملکت و استقرار مشروطیت بر ذمهٔ همه دارد، لذا حاجت شرح و بسط در این موضوع نمی‌بینیم، همینقدر می‌خواهیم اظهار کنیم که بعقیدهٔ اینجانبان وجود مشروطیت در ایران بیش از هر کسی بالخصوص و در درجهٔ اول مرهون و مدیون چند نفر است که پس از برقراری مشروطیت در موقع انعقاد مجلس دوم آن مجلس بنام ملت ایران رسماً و علناً از آنها اظهار قدردانی و تشکر نمود، یعنی بعضی از علمای عتبات عالیات و بعضی از علمای طهران و بعضی از رؤسای مجاهدین تبریز و بعضی از روسای اردوی انقلابی گیلان و بختیاری که در فتح طهران شرکت کردند و در آن میان خدمات مرحوم ستارخان بنحو خاصی در سخت‌ترین موقع نومیدی جنبهٔ خصوصی دارد که نباید ملت ایران آن را فراموش کند.

بدبختانه مقبرهٔ آن مرحوم در جوار بقعهٔ حضرت عبدالعظیم (ع) بحال فراموشی و غفلت و خرابی و اهمال افتاده که نه زیبندهٔ آن مرحوم است و نه شایستهٔ ملت ایران، لذا می‌خواهیم بوسیلهٔ روزنامهٔ اطلاعات از عموم علاقمندان بمشروطیت و قدردانان خدمات آن مرحوم در طهران و همه ولایات ایران و ایرانیان مقیم خارجه و البته مخصوصاً آذربایجان و آذربایجانیهای مقیم طهران تمنی نمائیم که در فهرست اعاناتی که برای تعمیر مقبرهٔ آن مرحوم در ادارهٔ روزنامه مذکور باز می‌شود اسم خود را ثبت و قدری که مقدور است کمک نقدی بفرمایند، تا باین کار خیر بوسیله انتخاب هیات معتمدی اقدام عاجل شود.

البته هرچه وجه معتنی‌بهی جمع شود مایهٔ خشنودی و قدردانی این خدمتگزاران قدیم خواهد بود، ولی امید است مجموع این وجوه از میزان حداقلی که برای تعمیرات ضروری و بنای مقبرهٔ کم خرجی لازم می‌باشد کمتر نباشد.

حسن وثوق (وثوق‌الدوله)

صادق صادق (مستشارالدوله)

ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک)
هدایت (مخبرالملک)
حسنعلی کمال هدایت (نصرالملک)
شمس ملک آراء (شهاب‌الدوله)
مظاهر (صدیق حضرت)
عیسی امیرسلیمانی (مجدالسلطنه)
حاجی محمد تقی بنکدار
صدرالعلماء نطنزی
سید حسن تقی‌زاده

دو تلگراف تاریخی
(تصویر ۲ و ۳)

در یکی از عتیقه فروشی‌های مشهد تعدادی اوراق اسناد قدیمی را دیدم، و چند برگی از آن‌ها را که مربوط به وقایع تاریخی کشور بود خریداری نمودم. چون آینده را علاقمند به این قبیل اسناد می‌دانم اینک فتوکپی دو سند را بشرح زیر برای چاپ می‌فرستم.

۱ـ تلگراف مورخ ۲۱ رجب ۱۳۰۹ هـ.ق. از قصر به کرمانشاه بامضای محمدحسین الحسینی خطاب به حاجی آقا مجتهد، در مورد اعلام اذن استعمال و ترخیص دخانیات.

۲ـ تلگراف مورخ ۱۴ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ هـ.ق. از طهران به کرمانشاه بامضای وزارت داخله خطاب به میرزاصالح مجتهد، در مورد اعلام رفع اتهام همرایی او با اشخاص معلوم‌الحال محلی نزد پادشاه (محمدعلی شاه قاجار).

علی میرنیا

تذکرهٔ مبارکهٔ ناصری
(تصویر ۴)

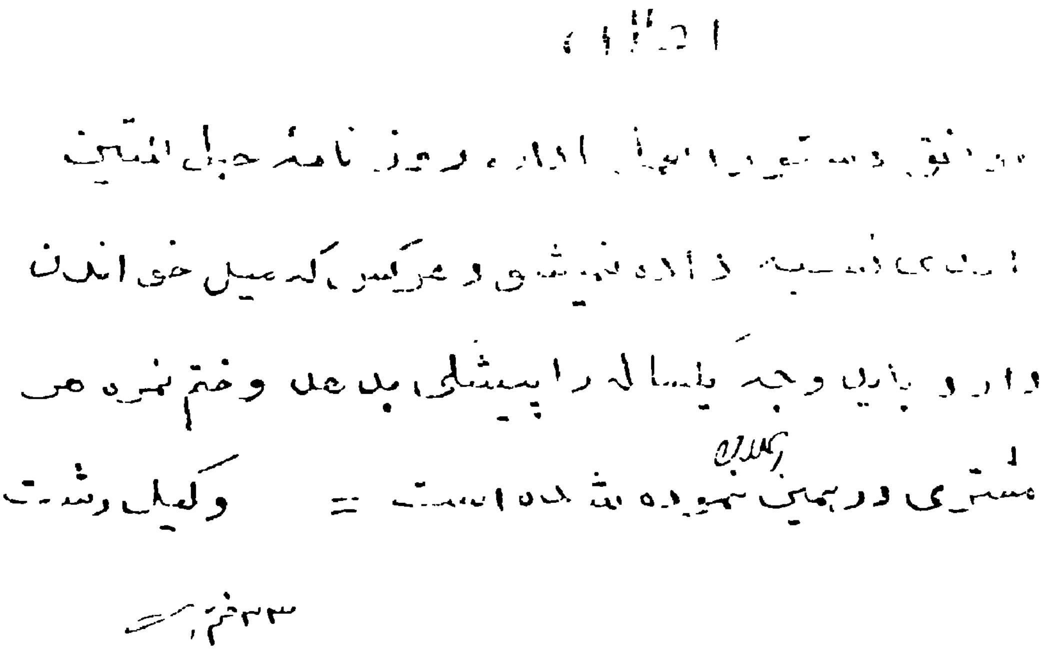
فاضل ارجمند آقای محمدعلی کریم‌زادهٔ تبریزی که سالی چندست درانگلستان اقامت کرده‌اند احیراً نسخه‌ای از تذکرهٔ مبارکه ناصری را به دست آورده‌اند. این تذکره بطوری که از مقدمهٔ آن برمی‌آید در احوال خاندان امین‌السلطان است. عکس دو صفحه از آن را که فرستاده‌اند برای آگاهی علاقه‌مندان به چاپ می‌رسانیم.

روزنامهٔ مجانی!
(تصویر ۵)

دوست وفاضل ارجمند آقای محمود دهقان از رشت عکس اعلانی را فرستاده‌اند که مربوط به حق

اشتراک روزنامهٔ حبل‌المتین است. ایشان آن را به مناسبت یادآوریهای متعدد محله خطاب به مشترکان گرامی که در پرداخت وجه اشتراک غفلت می‌ورزند فرستاده‌اند، ظاهراً برای اینکه معلوم باشد همیشه روزگار بر همین منوال بوده است.

در نامهٔ خود نوشته‌اند که این اعلان را درمیان اوراق میر شمس‌الدین وقارالسلطنه وزیر داخلهٔ حکومت جنگل دیده‌اند. بهر تقدیر چون گوشه‌ای مربوط به تاریخ مطبوعات است بطور عکسی چاپ می‌شود.


اعلان

[illegible] اداره روزنامهٔ حبل المتین

[illegible] هر کس که میل خواندن

دارد باید وجه یکساله را پیشکی بدهد و ختم نمره

مشتری در همین نمره [illegible] شده است = وکیل رشت

[illegible]

تصویر ۵

دو نامه از قوام‌السلطنه درغائلهٔ آذربایجان
(تصویر ٦ و ۷)

درکتابی که دو سه سال پیش در پاریس از سوی همسر مظفر فیروز انتشار یافت عکس دو نامه از قوام‌السلطنه چاپ شده است. چون این دو نامه برای دستیابی محققان تاریخ آن دوره مأخذ و منبع است که باید دیده شود به چاپ آنها مبادرت می‌شود.

از تبریز — اداره تلگرافی دولت علیه ایران

نمره	عدد کلمات	تاریخ اصل مطلب			اطلاعات
		روز	ساعت	دقیقه	
۵	۸۶				

جناب مستطاب عمدة العلماء العظام آقای حاجی آقا سید [illegible] سلمه الله تعالی [illegible] سابقا در تبریز از استعمال دخانیه بر اطمینان

ظاهر شد [illegible] و چون بحمدالله تعالی از این [illegible] حضرت امام عصر عجل الله تعالی فرجه

رفع [illegible] که خیر [illegible] بهجت [illegible] المدیح [illegible] که [illegible] حال خبر [illegible]

رسید [illegible] مبارک [illegible]

الحمد لله تعالی نصرت بنده محمد حسن الحسینی

بواسطه تلگرافخانه	کرمانشاه	گیرنده مطلب
بتاریخ ۲۱ شهر رجب ساعت دقیقه قبل		سنه ۱۳۰۹

تصویر ۲

از طهران به تبریز — ادارهٔ تلگرافی دولت علیهٔ ایران — صفحه

نمره ۵۹	عدد کلمات	تاریخ اصل مطلب			اطلاعات
دولت	۱۳۳	روز	ساعت	دقیقه	

جناب مستطاب ... آقا میرزا صالح مجتهد سلمه الله تعالی که حرکت شروع بحضور جناب مستطاب عالی ... [illegible]

حقائق و عدم همراهی با اشخاص معلوم الحال که اظهار نموده اید رفع تهمت داده ... [illegible]

باید رسید مراتب اظهارات جناب مستطاب عالی را بشرف عرض حضور ... [illegible]

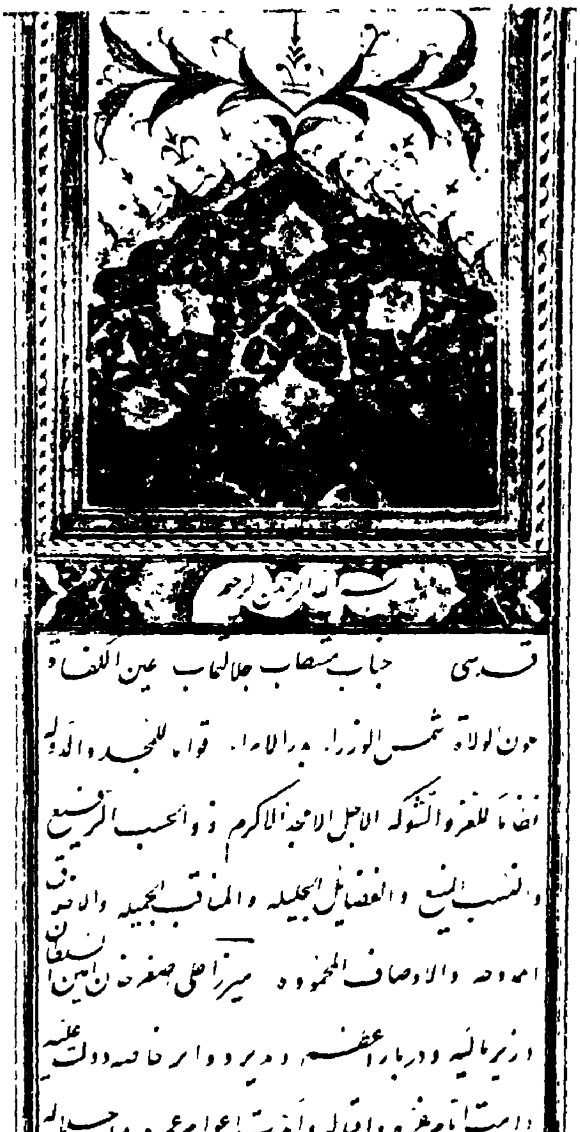
اردو ... رفع تهمت ... [illegible]

به ... ولایت ... جناب مستطاب اجل اکرم آقای ظهیرالدوله از طرف دولت ... [illegible]

... [illegible]

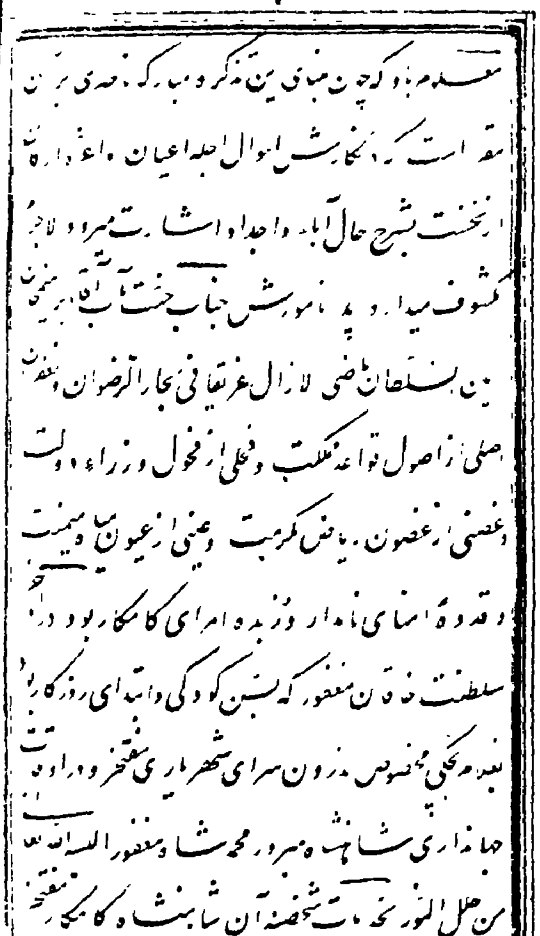
تاریخ ۱۴	شهر ...	ساعت	دقیقه	ثیل	سنه ۳۲۴

تصویر ۳



قدسی جناب مستطاب جلالتمآب عین الکفاة
[illegible] ولاة شمس الوزراء صدر الامراء قوام للمجد والدوله
نظاما للعز والشوکة الاجل الامجد الاکرم ذو الحسب الرفیع
والنسب المنیع والفضائل الجلیله والمناقب الجمیله والاخلاق
الممدوحه والاوصاف المحموده میرزا علی اصغرخان امین السلطان
وزیر مالیه و دربار اعظم و مدیر دوایر خاصه دولت علیه
دامت ایام عزه واقباله وابدت اعوام عمره واجلاله

۲



مقدمه [illegible] باد که چون مبنای این تذکره مبارکه [illegible] بر این
نسق است که [illegible] نگارش احوال اجداد اعیان و اعاظم [illegible]
نخست بشرح حال آباء و اجداد اشارت [illegible]
مکشوف میدارد [illegible] ناموس جناب جنت مآب آقا ابراهیم
امین السلطان ماضی لازال غریقا فی بحار الرضوان [illegible]
[illegible] از اصول قواعد مملکت [illegible] از فحول وزراء دولت
و غصنی از غصون ریاض کرم [illegible] و عینی از عیون [illegible] میمنت
و قدوه امنای نامدار و زبده امرای کامکار بوده [illegible]
سلطنت خاقان مغفور [illegible] وابتدای روزگار [illegible]
[illegible] مخصوص درون سرای شهریاری مفتخر و در اوان
جهانداری شاهنشاه مبرور محمد شاه مغفور [illegible]
[illegible] تحیات [illegible] آن شاهنشاه کامکار [illegible]

تصویر ۴

۱۳۲۵ ماه ۱
(سو ۶)

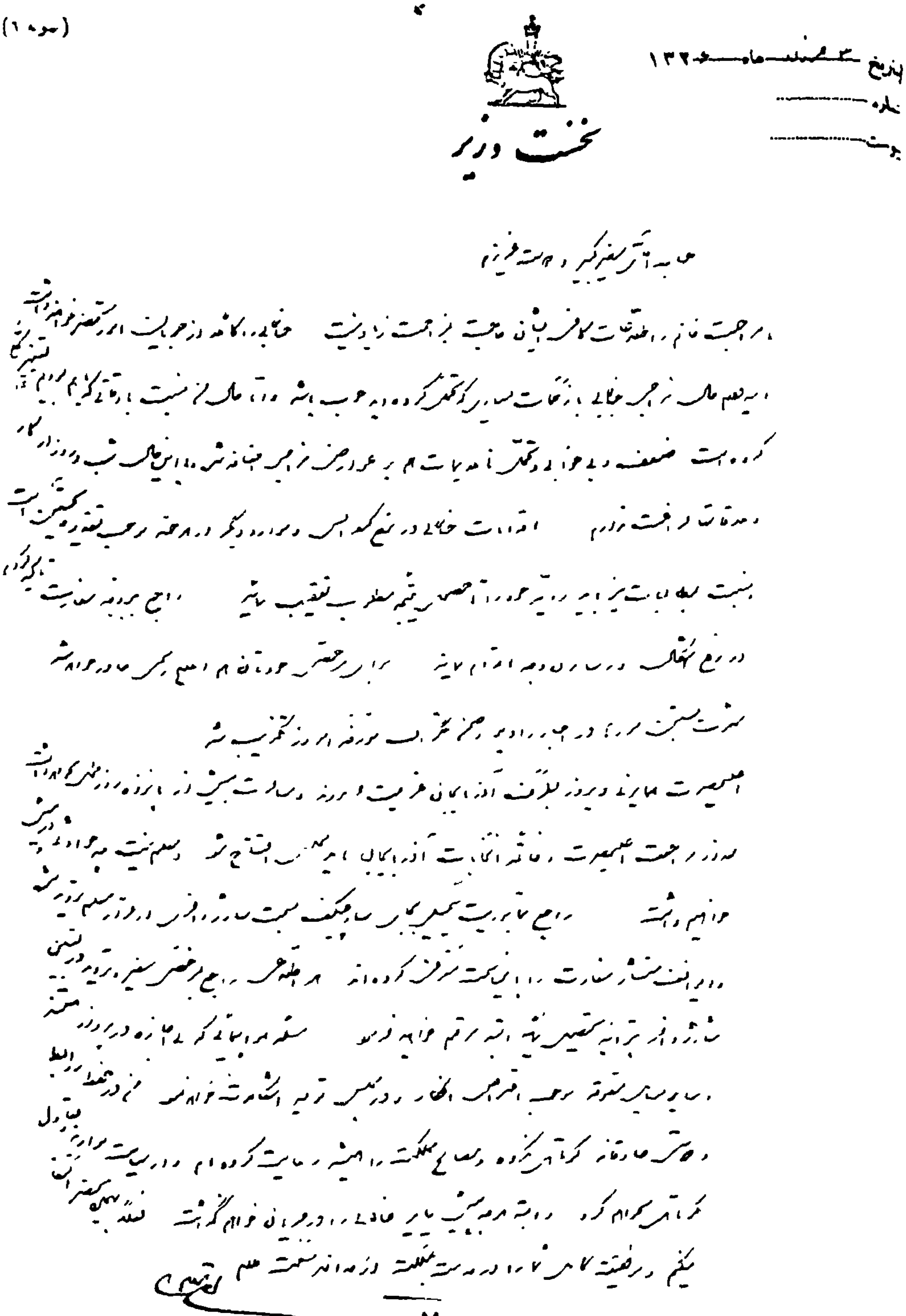
نخست وزیر

اب آقای پیشه وری تلگراف جنابعالی رسید از طرف اینجانب دستور اکید داده شده
مت که از هرگونه تجاوز و تعرض احتراز شود و نمیتوانم تصور کنم از دستور من تخلف شده باشد
ارش فرمانده لشکر کردستان حاکی است که از طرف مقابل به قوای دولتی تعرض شده
اچار از مدافعه بوده اند پس از وصول خبر تبریز و تلگراف جنابعالی تلگراف شد فورا در
قیت عائله رسیدگی شود و مساعدت جنابعالی را نیز جهت روشن شدن حقایق خواهانم
خصوصا تذکر میدهم برای جلوگیری از هر پیش آمد سوء باید طرفین در مواضع خود باقی
انند و بهیچ وجه تعرض و تجاوز نکنند از تهران دستور اکید داده شده از تبریز هم باید
گراف فوری و دستور صریح و اکید داده شود که از مراکزی که داشته اند تجاوز نکنند و رویه
نجانب را در مسالمت و موالات دقیقا مراعات نموده محترم شمارند جنابعالی مطمئن باشید
این طرف اقدام بتعرض و تجاوز نخواهد شد و در ظرف این دو روز نیز برای ادامه مذاکرات
در تهران شروع شده بود هیئتی بتبریز خواهم فرستاد که مذاکرات را ادامه [illegible] این
ارتیها و گفتگوها که شایسته وحدت ملی و وطن خواهی ما نیست هرچه زود تر بشود .

بطوریکه اطمینان کامل دارم تعرض از طرفین نشود خوب است چند نفر از طرفین بعنوان ناظر در نواحی مرزی از طرفین
معین بروند مانع از هرگونه تجاوز باشند طوری که تا [illegible] مذاکرات که خاتمه یافت قرار است [illegible] و دقیق
همراه هیچگونه تعرضی از طرفین واقع نشود منتظر جواب [illegible] هستم

احمد قوام

تصویر ۶



تصویر ۷

نرخ صرافیهای اصفهان
(تصویر ۸)

ورقه اعلانی است چاپی مربوط به سال ۱۳۳۴ که آقای محمد حسن رجایی زفره‌ای از راه لطف به ...است انتشار کتاب «قبالهٔ تاریخ» برای درج در مجله فرستاده‌اند.

اعلان رئیس قشون دولت روسیه در خراسان
(تصویر ۹)

قضیهٔ ورود قشون روس به خراسان و متعاقب آن به توپ بستن حرم حضرت رضا (ع) در سال ۱۳۳... به بهانهٔ التیماتوم در تواریخ ضبط است. اخیراً دوست علاقه‌مند آقای باقر ترقی عکس یک برگ ...لانی را که رئیس قشون دولت روسیه به نام جنرال ردکو به تاریخ ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۳۳۰ در مشهد ...تشر کرده و رفتار جمعی اشرار را بهانهٔ تجاوزات و عملیات خود قرار داده است به دست آورده برای ...اپ در مجله لطف کرده‌اند.

آلیانس فرانسوی ـ در تهران ـ ۱۳۱۸ قمری
(تصویر ۱۰)

«آلیانس فرانسه» به امضای ویزیوز اعلانی خطی دربارهٔ تدریس زبان فرانسه منتشر کرده است. ...کس آن را که آقای باقر ترقی داده‌اند برای آنکه مضبوط و باقی بماند در مجله چاپ می‌کنیم.

استفتا و فتوی دربارهٔ زردشتیان
(تصویر ۱۱)

نزد دوست فاضل آقای جمشید سروشیان فتوکپی استفتایی که مرحوم شیخ حسن تبریزی در سال ۱۳۲... قمری از حضرات حجج اسلام آخوند محمدکاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی (مقیمان ...جف اشرف) کرده بوده است دیده شد.

شیخ حسن تبریزی که اصلاً قزوینی است ولی خود را تبریزی می‌خواند، سالها در کیمبریج مقیم و ...ستیار ادوارد براون انگلیسی در فارسی آموختن به شاگردان دانشگاه کمبریج و ضمناً از مشروطه‌خواهان ...د.

حکم و فرمان دربارهٔ ارامنهٔ ایران
(تصویر ۱۲ و ۱۳)

آقای حسین ثقفی اعزاز سواد حکم علیمرادخان و فرمان نادرشاه را که از روی اصل برای ...رزایانس ارمنی (وکیل ارامنه در مجالس دورهٔ پنجم به بعد) تهیه شده بوده است در اختیار دارند و با به

گفتهٔ خودشان هایک کاراکاش واسطهٔ آن بوده است که آنها را به دست آورده‌اند.

چون متن این دو سند برای تاریخ رفاه ارامنه در ایران مفیدست به نقل آنها مبادرت می‌شود. از آقای حسین ثقفی اعراز متشکرم که سالی چند پیش ازین فتوکپی این دو سند را برای چاپ داده‌اند و عذر خواهم که پس از چند سال توانسته‌ام آن را استنساخ کرده به چاپ برسانم.

ا.ا.

اعلان

عموم صراف وصرافخانه ها بعموم اهالی اصفهان اعلان میکنند صبح شنبه (۱۰) شهر جمادی الثانیه ۱۳۴۴ قران ودوقرانی چرخی نو و کهنه مطابق حکم دولت که سوای دوقرانی لحیمی و سوراخ دار باشد برمیداریم ومیدهیم بدون کسر وصرف بر حسب این اعلان اطمینان باهالی میدهیم که ابداً خود داری دربرداشتن وقبول کردن ودادن بطریق مذکور نداریم عموم صرافخانه ها

صرافخانه بنکدار ـ صرافخانه محمودیه ـ صرافخانه کمپانی مسعودیه ـ صرافخانه حاج میرزا عبدالغفار صراف ـ صرافخانه شرکت ـ صرافخانه حاج سید محمد تقی امین التجار ـ صرافخانه میرزا تقی صراف و اخوان ـ صرافخانه محمد آقا ضرابی ـ صرافخانه علیمحمد ضرابی ـ صرافخانه حاج ابوالقاسم صراف ـ صرافخانه حاج آقا رضا صراف ـ صرافخانه حاج سید رضا صراف ـ صرافخانه حاج زین العابدین و اخوان ـ صرافخانه شرافت

نمره معارف ۲

اصفهان مطبعه شرکت اتحاد

تصویر ۸

۱ـ فرمان علیمراد خان
(تصویر ۱۲)

حکم والا شد
آنکه درین دوران عمدةالمسیحیه پادری اوانوس حکیم وارد حضور و به عرض والا رسانید که موحب ارقام سلاطین خلف... صفویه انارالله براهینهم همیشه پادریان فرنگیان و خلیفه‌ها در ممالک محروسهٔ ایران جا و مکان داشته، هریک به رسم و آیین خویش به عبادت مشغول و تجار و سوداگران این طایفه به تجارت قیام و عشور و متوجهات حسابی خود را مهمسازی عمال خیریت اعمال دیوان می‌نموده‌اند، مشروط براینکه احدی از آنها مرتکب امری که خلاف ملة مقدس اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر باشد بحسب ظاهر نگردیده احدی را هم با ایشان رجوعی نباشد و هرگاه جماعت ارامنه به آنها ضرر و نقصانی برساند بخلاف حساب متعرض احوال آنها شوند. بعد از ثبوت آن آنها را ترحمان نمایند و پادریان کرملیان دومنیکان[۱] و جرویت و[۲]... واگوستن و عیره که از ولایت آذربایجان از شروان و قراباغ و دارالسلطنهٔ تبریز و گنجه و نخجوان و قلمرو علیشکر و دارالسلطنهٔ اصفهان و الکای فارس از شیراز و بندرعباس و سایر ممالک محروسه می‌باشند و در هرجا که خواسته باشند متوقف و سکنی کرده هریک از ارامنه و عیسویان و اولادشان که خواسته باشند نزد ایشان آمد و شد کرده تعلیم گیرند و درس بخوانند نیز ممانعت نکرده چانچه جماعت مزبوره اموات حود را در مقامی که بجهت مدفون [کردن] آنها تعیین می‌نمایند به دستور و آیین دین خود برده دفن نمایند عایق و مانعی جهت آنها نباشد و امداد و اعانت لازمه که دربارهٔ آنها به عمل آمده احدی نسبت به ایشان ظلم و ستم ننماید.

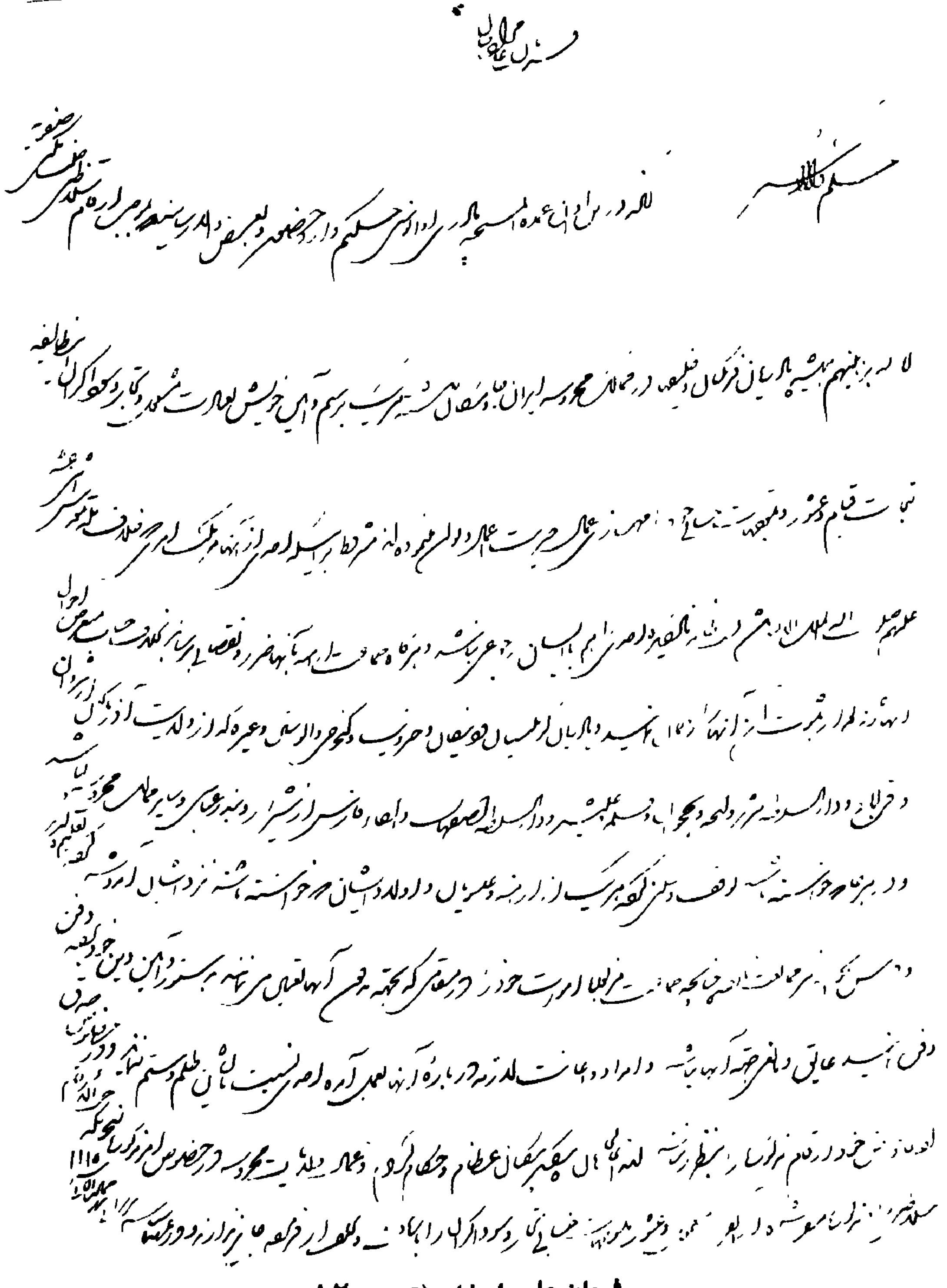
و در حصوص صدق ادعا و عرض خود ارقام مذکوره رابه نظر رسانند. لهذا عالیجاهان بیگلربیگیان عظام و حکام کرام و عمال ولایات محروسه در خصوص امر مذکوره به نحوی که حسب‌الارقام سلاطین مراد مذکوره مقرر شده از آن قرار معمول وعشور ومتوجهات حسابی تجار وسوداگران را بازیافت و تخلف از فرموده جایز ندارند و در عهده شناسند. تحریراً فی شهر جمادی‌الثانی سنة ۱۱۱۵.

۲ـ فرمان نادرشاه
(تصویر ۱۳)

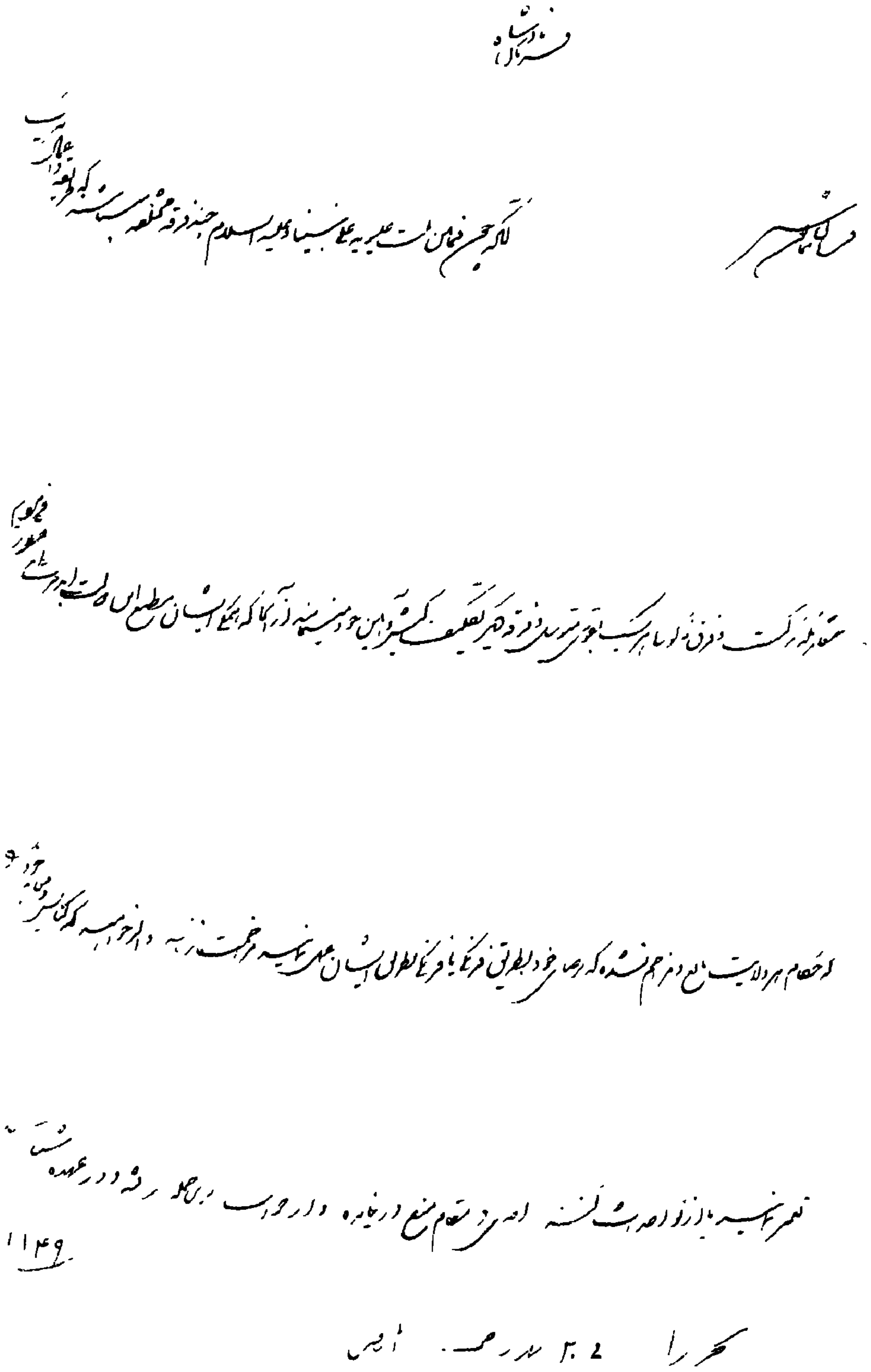
فرمان همایون شد
آنکه چون فیمابین ملت عیسویه علی نبینا و علیه‌السلام چند فرقهٔ مختلفه می‌باشند که طریقه و اعمال هریک مغایر یکدیگر است و فرق مذکوره هریک به قومی متوسل و فرقهٔ دیگر تکلیف کیش و آیین خود می‌نمایند از آنجا که همگی ایشان مطیع این دولت ابد مدت‌اند مقرر فرمودیم که حکام هر ولایت مانع و مزاحم نشده که به رضای خود به طریق فرنگی یا فرنگی به طریق ایشان عمل نمایند، مزاحمت برسانند.

و اگر خواهند که کنایس و معابد خود را تعمیر نمایند یا از نو احداث کنند احدی در مقام منع درنیامده و از جوانب برین جمله رفته و در عهده شناسند. تحریراً فی به شهر رجب‌المرجب سنهٔ ۱۱۴۹.

۱ـ اصل: دوبیکان
۲ـ کحوحی (؟)



فرمان علیمرادخان (تصویر ۱۲)



تصویر ۱۳ـ فرمان نادرشاه

اعلان

جمعی از اشرار [illegible] آستانه مقدسه را مأمن خود قرار داده به واسطه اغراض و منافع شخصی [illegible]

اضطراب و وحشت عموم اهالی شهر را گردیده [illegible] می‌کشند و غارت می‌کردند و به واسطه این قتل

و غارت مانع از کسب و کار که تمام باشندگان [illegible] بودند تعطیل نماید شده بودند محض حصول امنیت

و آسودگی اهالی هرچه اولیای امور دولت [illegible] روسیه از اشرار خواستار شوند ترد از احکام نوشته

[illegible] نکردند و با وجود [illegible] که کردند [illegible] خلع اسلحه ننمودند و ابتدا از طرف آنها نسبت قشون

دولت بهیه روسیه [illegible] کردند [illegible] را منظم کرده از عموم مطالب ذیل را خواستارم.

(۱) تسلیم رؤسای اشرار و تعیین محل اقامت آنها.

(۲) با اهالی [illegible] هرچه اسلحه گرفته باشند باید تسلیم قشون دولت بهیه روسیه نمایند.

(۳) تمام بازار و تجارتخانه‌ها را باز کرده مطمئن باشند که در تحت حمایت قشون دولت بهیه روسیه [illegible]

و آسودگی می‌توانند مشغول تجارت باشند.

(۴) همه باید بدانند که روسها فقط با اشرار طرف بودند نه با اهالی بی‌طرف شهر و زیارتگاه مسلمین و اموال

آنها نه فقط دست نخورده بلکه به واسطه قشون دولت بهیه روسیه محافظت می‌شود که همه می‌توانند مشاهده کنند.

(۵) هر کس از مواد این اعلان ممانعت نموده اطاعت نکند مسئولیت سخت خواهد داشت.

مورخه ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۳۰ [illegible] رئیس قشون دولت بهیه روسیه در خراسان جنرال رد کو [illegible]

[illegible]

تصویر ۹ـ صفحهٔ ۱۴۵ دیده شود

مجلس محترم شرکت فرانسوی

اجزاء انجمن مجلس محترم شرکت فرانسوی با کمال احترام بعموم اهالی طهران اظهار و اعلان مینماید

که از سه ساعت بظهر مانده مدرسه از جانب انجمن بجهت تعلیم فرانسه بریاست جناب مسیو ویزنز

که این باب تکمیل فرانسه صاحب دیپلم است و بعلاوه دو معلم نیز فرانسه از جزو معلمین محسوب

بوده مفتوح و دایر است یک مترجم ایرانی و یک مترجم ارمنی معاونت او را میکنند از هر یک

از شاگردان در ابتدا هر ماه فقط پانزده قران گرفته میشود

در ضمن آقایان محترم که میل باطلاع ترتیبات این مدرسه دارند اظهار میدارد که فعلا در مغازه

لالیه که واقع است در کوچه حسینیه جناب اشرف صدر اعظم تشریف بیاورند و حق القدوم

همه روزه

طرف صبح باشد ۵ رجب ۱۳۱۸

تصویر ۱۰ ـ صفحهٔ ۱۴۵ دیده شود

امرالله تعالی شأنه العزیز

حجة الاسلاما چه میفرمائید در مسئله اذیت و تحقیر کردن

بطایفه زردشتیه که در حمایت اسلام و مطیع اسلامند.

استدعا از حضور مقدس آنکه جواب مسئله را با خط شریف در

حاشیه مرقوم و با مهر مبارک ممهور فرمائید تا عندالحاجه

مستند باشد. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

المذنب حاجی شیخ حسن تبریزی

۹ ام شهر صفر المظفر سنه ۱۳۲۸ هجری.

[illegible]

تصویر ۱۱ - صفحهٔ ۱۴۵ دیده شود

یحیی خانمحمد آذری

فرمان سرکردگی سواره و ایلات

میان اوراق و اسناد کتابخانه محقّر خود پیش نویس یک فرمان از عهد ناصری دارم که از دید تاریخی و نیز از لحاظ چگونگی صدور فرمان‌های اینچنینی و اعطاء القاب ومناصب در آن دوره که لازمهٔ آن طی معابر و هفتخوان‌های درباری بوده است، جالب و درخور مطالعه می‌باشد.

اینک تصویر آن را (شمارهٔ ۱)، همراه با چند توضیح کوتاه تقدیم خوانندگان عزیز آینده می‌کنم: کاغذ فرمان به قطع ۳۰×۵۷ سانتیمتر، از نوع کاغذ ضخیم فیل نشان است که بیشتر به کارنقاشی سیاه قلم می‌آید و بمرور ایام برای استحکام بخشیدن به آن و ممانعت از گزند پاره شدن و یا هر دلیل دیگر، به حاشیهٔ فوقانی آن تکه کاغذی چسبانده‌اند که این تکّه خود نیز پاره‌ای ناقص از یک متن متعلّق به دورهٔ ناصری است و در آن، بعد از چند نقطه، چنین نوشته شده:

«... ل سرب خود را مأمور دانسته بطوریکه در احکام علیّه مقرر شده مطالب کتابچه را باطلاع آنطرف قرین انجام داشته قبض و سند اتمام آنها را بیاورد و در عهده شناسد. ۲۵ شهر ربیع». سپس به تحریر، «بسم الله تعالی شأنه‌العزیز»، پرداخته است و در زیر این کلام مبارک مهر مخصوص ناصری، (شمارهٔ ۲۷)، را نشانده‌اند که حاوی متن زیر است:

الملک الله تعالی

تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت

صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت

همانطور که در تصویر دیده می‌شود درسمت راست سطر نخست، بعد از تحریر: «هو»، طغرای فرمان نوشته شده و چون با مرکب زعفرانی است، بخوبی به تصویر نیامده ومتن آن چنین است:

«هوالله المالک الملک تعالیٰ شأنه»

بعد، متن فرمان با خط خوش شکسته نستعلیق تحریر درآمده و برخی از کلمه‌های آن به رسم و سیاق آن دوره، بی نقطه نوشته شده‌اند که برای سهولت در مطالعهٔ آن، بعد از نقطه گذاری عیناً صورت کامل آنرا ذیلاً می‌آوریم:

«که چون عالیجاه عزّت و سعادت همراه اخلاص و ارادت انتباه زبدةالاشباه حاجی محمّد خان[1] ازجمله خدمتکاران قدیم این دولت روزافزون است و از بدو جوانی و عنفوان شباب بارادت وصداقت ودرستی وراستی در راه این شوکت بهیّه لوازم جان نثاری بعمل آورده وکفایت خود را مشهود رأی اولیای دولت قاهره داشته، لهذا محض لیاقت و شایستگی عالیجاه مشارالیه و ظهور مرحمت خدیوانه دربارهٔ او در هذهٔ السنهٔ مبارکهٔ پیچی ئیل خیریت تحویل و مابعدها سواره و طوایف هداوندی و سیل سپُر و کنگرلو[2] را از قرین همین منشور قدر دستور سپرده بمشارالیه فرمودیم و سرکردگی سواره و طوایف مزبوره را بعهدهٔ کفایت و درستکاری او واگذار داشتیم که مراتب صداقت و خدمتکاری خود را در نگاهداری آنها به پیشگاه حضور خسروی ظاهر سازد و مقرر آنکه سرکردگان و ریش سفیدان و بزرگان و آحاد و افراد طوایف مزبوره مشارالیه را سرکردهٔ بالاستقلال خود دانسته، اوامر و نواهی اورا اطاعت کند. المقرّر کُتّاب عطاردانتساب شرح منشور مبارک را ثبت و ضبط نموده از تغییر مصون دارند و در عهده شناسد حُرّر فی شهر محرّم ۱۲۶۵».

۱ـ بنظر می‌رسد حاجی محمّدخان صاحب الدوله باشد. م

۲ـ در فرهنگ دهخدا، کنگرلو نام سه دهستان است از خطهٔ آذربایجان. سلماس، بستان آباد و بخش مرکزی خدو. م

[illegible]

۲۷

که چون عالیجاه عزت و سعادت همراه اخلاص و ارادت شعار زبدة الاشباه

حاجی محمد خان از جمله بندگان قدیم این دولت روزافزون است و از مدتی طویل

شاب بارادت و صداقت و درستی و راستی در راه این شوکت توام جانسپاری بعمل آورده و کفایت خود را

مشهود رای اولیای دولت قاهره داشته لهذا محض لیاقت و شایستگی عالیجاه مشارالیه و ظهور مراحم بندگانه

درباره او در هذه السنه مبارکه پیچی ئیل خیریت تحویل و بعد ما سواره و طوایف [illegible] و شکرلو را از قرار

همه مشهور و قدر دستور سپرده مشارالیه فرمودیم و سرکردگی سواره و طوایف مرقومه را بعهدهٔ کفایت و درستکاری او

واگذار داشتیم که مراتب صداقت و صدق کاری خود را در نگاهداری آنها پیشگاه حضور خسروی ظاهر سازد

مقرر آنکه سرکردگان و ریش سفیدان و بزرگان و آحاد و افراد طوایف مزبوره مشارالیه را سرکرده بالاستقلال خود دانسته اوامر و نواهی

او را اطاعت [illegible] عظام [illegible] در عهده شناسند تحریراً فی شهر [illegible] ۱۲۶۵

در انتهای سمت چپ سطر نخست و بالای کلمهٔ «زبدة‌الاشباه»، جمله کوتاه: «صحیح است»، نوشته شده و چنین برمی‌آید که فرمان بعد از طی مراحل مختلف و تمهیدات بسیار بصورت پیش نویس بعرض سلطان رسیده و مورد تأیید وی قرار گرفته است. تاریخ صدور فرمان نیز نشان می‌دهد که ناصرالدین میرزا یک سال بعد از جلوس به تحت شاهی که در آن زمان کاملاً تحت نفوذ صدراعظم مدیر و مدبر خود میرزا تقی خان امیرکبیر بود صادر شده است و باحتمال قریب به یقین امیرکبیر نسبت به صدور فرمان مزبور نظر مساعد داشته است.

پشت برگ فرمان، (تصویر ۲)، مهر و امضاء کارگذاران، پیشکاران و رجال دربار دیده می‌شود که به نحوی در مسیر صدور این قبیل فرامین قرار داشتند و تا از هریک از آنان مبلغی نمی‌گرفت به ثبت و امضای سند اقدام نمی‌کرد.

اکنون بطوریکه اشارت رفت، پشت برگ فرمان دارای تعدادی مهر و امضاء رجال و منشیان و کارگذاران ثبت و ضبط فرمان در دفاتر دیوانی است که برای تسهیل مراجعه بدانها، مهرها را با شماره و امضاءها را با حروف ابجد مشخص نموده [1] و آنچه راکه تا حدّ مقدور و میسور خوانده شد به ترتیب زیر می‌نگاریم:

مهر ۱. متعلق به اتابک اعظم میرزا تقی خان و متن آن بشرح زیر است:

لااله الا الله الملک الحق المبین محمّد تقی

امضاء ۲. متعلّق به اتابک است، بدین شرح:

بملاحظهٔ نفّاذ امیرکبیر نظام و اتابک اعظم رسید.

مهر ۳. فقط روی مهر نام ابوالقاسم حک شده است.

امضاء ۴. به نظر می‌رسد، متعلّق به ابوالقاسم مُهر ۳ باشد. ولی متأسفانه خوب خوانده نشد.

مهر ۵. الواثق بالله الغنی عبده موسی الحسینی.

مهر ٦. افوض امری الی الله عبدالراجی محمّد صادق.

مهر ۷. لااله الا الله الملک الحق المبین عبدالحسین ابن گلشن، (درخواندن و صحّت نام‌گلشن تردید است).

مهر ۸. محمّد هادی پناه

مهر ۹ و ۱۰. المتوکّل علی الله محمّد تقی

مهر ۱۱. عبدالوهاب گلستانه [2]

مهر ۱۲. لااله الا الله الملک الحق المتین عبده زین‌العابدین محمّدرضا

مهر ۱۴. افوّض امری اله الله، (مابقی خوانده نشد).

امضاء الف. ثبت دفتر مقام عالی تبریز شد.

امضاء هـ. در دفتر پیشکار سلطانی ثبت شد.

امضاء ح ـ ثبت دفتر سلماس شد.

امضاء ط ـ سرکار مستوفی نظام.

۱ـ امضاء متعلّق به اتابک استثناءً با شمارهٔ ۲ مشخص شد. م

۲. احتمالاً میرزا عبدالوهاب خان فرزند بدرخان زند باشد که در زمان ولایت عهدی مظفرالدین برای انتظام امور مامرده را به آذربایجان می‌فرستند. م

شمس‌الدین خلخالی

نامهٔ تقی‌زاده به عبدالرحیم خلخالی

قریب مدت سه سال (مرداد ۱۳۰۹ـ بهار ۱۳۱۲ هجری شمسی) مرحوم سید حسن تقی‌زاده تصدی وزارت مالیه را عهده دار بود.



سید عبدالرحیم خلخالی

بدیهی است برای دیکتاتور مقتدری فعال مایشاء برکناری و عزل وزیری ولو تقی‌زاده کار بسیار سهل و ساده‌ای بود، ولی او با توجه به پرستیژ و شخصیت خاص تقی‌زاده و زحماتی که طی مدت سه سال در امر بهبود و نظم مالیه و بالنتیجه اقتصاد مملکت متحمل شده بود صلاح ندید و شاید رویش نشد تقی‌زاده را مستقیماً و منفرداً عزل نماید. رئیس الوزراء دستور استعفا داد و باین ترتیب در کابینهٔ بعد تقی‌زاده وزیر مالیه نبود. گرچه بصورت ظاهر برکناری تقی‌زاده آبرومندانه صورت گرفت مع‌الوصف باتوجه بمسئولیت مهمی که وزیر مالیه در کابینه و کار مملکت دارد، این تغییر وضع در محافل و مجالس و بازار موجب شایعاتی مبنی بر عدم رضایت شاه و احتمالاً مغضوب شدن و امکان بروز خطراتی برای او گردید. مرحوم فروغی نخست‌وزیر و باقر کاظمی وزیر امور خارجهٔ وقت که از دوستان صمیمی وقدیمی تقی‌زاده بودند چنین صلاح دیدند که رفیقشان در این موقعیت بهتر است هرچه زودتر بخارج برود. خوشبختانه خود رضاشاه هم قلباً و قبلاً با این نظر موافق بود.

تقی‌زاده با سمت وزیرمختار بپاریس رفت، ولی مقارن این ایام روزنامه‌های معروف پاریس حملات و انتقادات زیادی از اوضاع ایران نمودند که خشم شدید رضا شاه را برانگیخت و سمت وزیر مختار هم که دستور داده بود جداً در مقام سرکوبی روزنامه‌های مزبور برآید و مسلماً توفیقی نمی‌توانست در این مورد داشته باشد طنین گردید و دستور برکناری او را داد، گرچه در پاسخ نامه‌ای که تقی‌زاده مبنی بر بیگناهی خود مستقیماً شاه نوشته بود، رئیس دفتر سلطنتی زیرکانه رضایت خاطر ملوکانه و بازگشت او را بایران ابلاغ نمود، ولی دوستان تقی‌زاده برمز و اشاره باو اطلاع دادند که اگر مجدداً بایران بیاید احتمالاً سرنوشتی کمتر از آنچه بر نصرت‌الدوله و تیمورتاش رفت در انتظارش نخواهد بود. در چنین اوضاع و احوالی دوستان فرص و پابرجائی که تقی‌زاده در ایران داشت نگران بودند. با وضعی که پیش آمده بخصوص سانسور شدیدی که‌درموردمراسلات خارج از طرف شهربانی وجود دارد و چگونه با او در مقام حتی مکاتبات عادی و دوستانه که حاکی از وفا و صفا و صمیمیت فیمابین است برآیند و آیا برای آنها محذوراتی وجود خواهد داشت یا نه؟ پاسخی که تقی‌زاده در اینمورد بیکی از صمیمی‌ترین دوستان خود مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی (پدر اینجانب) داده است چگونگی جریان را روشن مینماید. اکنون بعد از گذشت ۵۵ سال آنرا عیناً در اختیار خوانندگان مجلهٔ محترم آینده مـی‌گذارم. باید توجه داشت تقی‌زاده مطالب نامه را با توجه باوضاع و احوال و سانسور شدید و کامل آنروز و علم و اطلاع از اینکه مفاد نامه از طرف مقامات شهربانی سانسور و مسلماً بدفتر مخصوص رضا شاه گزارش می‌شود نوشته است.

۲۶ دی ۱۳۱۵

دوست خیلی عزیزم قربانت شوم   از تأخیر در عرض جواب مرقومهٔ مرحمت‌آمیز مورّخه ۲۷ آذر شرمنده‌ام، ولی علّت این تأخیر فقط کسالت مزاجی بوده که در ایّام عید فرنگیها دامن‌گیر ما شد یعنی هم خانم و هم خودم هر دو مبتلا شدیم به مرض انفلونزا یا گریپ که اینجا شایع است. هر زمستان سه چهار هفته بطور وبائی عام و منتشر میگردد و امسال دیگر معرکه کرده و خانه‌ای نیست که مبتلا نباشد. با آنکه اسم ناخوشی کوچک است و وحشتناک نیست، ولی بسیار موذی است و از همه بدتر پس [از] رفع تب و پاشدن از بستر فوق‌العاده ضعیف می‌کند و قوی را تا حدی سلب می‌کند، بطوریکه خود بنده تا دو هفته هیچ کاری نمی‌توانستم بکنم. در همان ایّام وصول مرقومهٔ سرتاپا محبّت و دستخط مبارک سرکار خانم ما را هر دو را جان تازه بخشید. هدایای مرحمتی عید هم رسید و عیال بنده مانند تبرک از صرف آنها حظّ وافر برد و هم‌چنین خود بنده. راستی عجب مراقبتی دارید که ایّام اعیاد فرنگی را هم فراموش نمی‌فرمائید و همیشه یاد از این خانم که ارادتمند سرکار خانم و حضرتعالی هستند می‌فرمائید و این نیست مگر از نهایت لطف و محبّت صمیمی و مبالغه در مرحمت، ولی باید عرض کنم که ما ازینگونه زحمات فوق‌العاده که حضرتعالی به خود می‌دهید خیلی شرمنده‌می‌شویم‌و جز دعای سلامت عالی و خانوادهٔ محترم چیزی عرض نمی‌کنیم.

با اینکه بنده به زحمت فوق‌العادهٔ حضرتعالی‌درصورت‌بودن‌محذوراتی‌یا زحمت‌به‌چشم یا مانع بودن از کار واجب‌تر یا مخالف بودن بصلاح خودتان راضی نیستم، باید عرض کنم که اگر چنین موانعی در پیش نباشد خیلی مایل هستم که گاهی از سلامت حالات خودتان و سرکار خانم‌و آقازادگان مطّلع و از جریان کارهای خودتان و گزارش امور شخصی مستحضر شوم، یعنی نمی‌خواهم انقطاعی کلّی در مکاتبه که نصف مواصله است پیش آید. چه برای دوستان قدیم که معدودی مانده‌اند بکلّی

بریده شدن ازهم‌وبی‌خبری جایز نیست و اگرچه اصلاً سالها هم مکاتبه واقع نشود چیزی از محبت و دوستی کم نمی‌شود. چنانکه ارادت بنده به آقای حکیم‌الملک که رسم مکاتبه و حتّی جواب معروضات را ندارند ازتأخیر تطاول زمان مصون است، ولی باز تنهاتسلّی غرباء و تسکین اشتیاق مهجورین با زیارت خطّ احباب است. اینست که آنچه در ابتدای مرقومه نوشته‌اید که مدّتی است از مکاتبه خودداری نشده و عاقبت امروز باصرار و خواهش خانم این مختصر را می‌نویسم باعث تأسف شد، حصوصاً که مرقوم می‌دارید که «نمی‌خواهم اوقات گرانبهای شما که وقف مطالعه وتدوین رسایل مفیده است با... مشغول سازم» که این واقعاً بخشید پر رسمی است و هیچ سعادت و خوشی برای اوقات «گرانبهای» بنده بیش از زیارت و مطالعهٔ خط شریف و دوستان نیست. پس بار تکرار می‌کنم که اگر محذوری باشد و مانعی ببینید البته خودداری فرمائید و لازم بنوشتن محذور هم نیست والاّ گاهی ما را بزیارت دستخط خود مسرور و خوشبخت بفرمائید.

این مطلب را هم که تا حال دراین دو سال هیچ وقت بهیچ کس نگفتم و ننوشتم یکبار می‌خواهم به آن دوست عزیز عرض کنم که اگرچه صریحاً چیزی نشنیده‌ام و کسی نگفته و خود نیز ابداً هیچ وقت بخاطر نخواسته‌ام بیاورم و اگر هم آمده حمل بر شبهه و وسوسهٔ شیطانی و خیال پیش غولی کرده‌ام واصلاً چنین چیزی را ممکن نپنداشته و دلیل برای آن ندیده‌ام، لکن گاهی از بعضی نوشتجات یا اشارت بعضی آشنایان (بعقیدهٔ بنده کم ظرف و کوته نظر) بطور دورادور و وهم و قیاس ضعیف استنباط شده که در مکاتبهٔ با بنده مثلاً محذوری تصوّر می‌کرده‌اند، بنده یک در هزار هم چنین احتمالی نمی‌دهم چه در ایران محذوری جز سوء نظر و بی‌میلی اولیای دولت و مقامات عالی مملکتی متصوّر نیست و بنده هیچ وقت ادنی حسن نظر سوئی نسبت به خودم نکرده‌ام. چه خود قلباً هواخواه و دعا خوان اولیای امور و مخصوصاً پیشوای اوّل مملکت بوده و هستم و سیاست و حکمت و عقل و عظمت فکر ایشان را هم خوب می‌دانم که رویّهٔ ایشان نیست به این نوع کوچک کاری که کار حاشیه نشینان کوچک و کوته نظر است توجّه کنند و مخصوصاً اشخاص را خیلی خوب می‌شناسند و مردمان پاکدل و پاک اعتقاد و وطن دوست و مملکت خواه و خیرخواه و پاک سرشت را خوب بجا آورده‌اند و اگر در جریان کار مملکتی و ادارهٔ کاری به آن بزرگی که حکم خانهٔ بسیار وسیعی را دارد، بر یکی از فرزندان خود ترشروئی کنند یامتغیر شوند که کاری است که طبعاً هر روز واقع می‌شود، ابداً دلیل آن نیست که خدای نخواسته بی‌لطفی ممتد یا معاذالله کینه‌ای در دل باشد.

نه بالعکس من خود یقین دارم که هیچ چیزی ازین قبیل نیست و چون خوب می‌دانند که ما از صمیم قلب خیرخواه و دعاگوی سلامت و عظمت و بقای ایشان هستیم، محال است که با آن فکر بلند و دوربین و نقاد و نکته‌سنج حقیقت راکما هوحقّه ملتفت نباشند. آنچه خود بنده به رأی‌العین دیدم دلیل بر غیر اینست. مخصوصاً محرمانه عرض می‌کنم که اعلیحضرت همایونی وقتی در ضمن بیان اینکه ممکن نیست خاطرشان نسبت به بنده مشوب گردد به خود من فرمودند «من شما را می‌شناسم، خوب می‌شناسم. خیلی خوب و کامل می‌شناسم» و بعد پس از یک ثانیه تأمل فرمودند «مثل پسر خودم می‌شناسم». بنده از این بیان بیش از اظهار لطف و مرحمت معمولی خوشوقت شده و گفتم همین بس است و از هر حیث کاملاً کافی است. چه اگر واقعاً باطن مرا کاملاً بشناسند دیگر هیچ وقت هیچ نوع جای نگرانی نیست. چه من خودم را هم می‌شناسم و آرزو دارم کاش دیگران ضمیر مرا بتوانند بخوانند، آنوقت من آسوده‌ام که اشتباهی پیش نمی‌تواند بیاید.

حالا نیز همین عقیده را دارم و یقین قطعی دارم که ابداً شائبه یا سوءنظری نیست و اگر هم موقعی مطلبی مطابق مطلوب و پسندیده واقع نشده، این کار جاری دائمی روزانه است که نسبت به هر کسی واقع می‌شود. بعضی از دوستان و آشنایان بی هیچ ملاحظه همان لطف قدیم خود را نسبت به من نگاه

داشته و مداومت دادند و هیچ معروض ناملایمی نشدند. بعضی دیگر البته که طبعاً همیشه از سایه هم وهم داشتند و به خیالات موهوم ترتیب اثر داده احتیاط کاری بی‌لزوم کردند، معذلک الحاصر یری مالایراه الغایب. شاید حقیقت بر بنده مستور است. اگر واقعاً چنین محذوری موجود باشد و روابط با بنده مطلوب مصدر کل امور که بلاشک باید هرکسی رعایت احساسات ایشان را بکند نباشد، درین صورت البته لازم نیست مداومت شود و اگر چنین محذوری نیست، چنانکه یقین بنده است دیگر ابداً عطف نظر به چیز دیگر لازم نیست.

ببخشید مطلب را صریح و واضح و پوست کنده عرض کردم. چه روا نیست وهمی خیالی غیر موجود باشد و به وسوسه در اذهان ایجاد شود والبته روا هم نیست که اگر ادنی محذوری چنانکه عرض شد باشد برتیب اثر داده نشود.

از کسالتی که مجدداً بر مزاج شریف کاری شد، و صدمه بر پایتان وارد آمده بوده است مسبوق و متأثر شدم. الحمدالله که بهمّت استاد شعاعلی رفع شده است. آفرین بر استاد مزبور که وجودش غنیمت است.

از یادآوری آقای وحیدالملک متشکّرم و خواهشمندم هروقت ملاقات شد مراتب تشکّرات بنده را با سلام خالصانه و مودّت صمیمی قدیم خدمتشان ابلاغ فرمائید. هم چنین خدمت آقای فرامرزی که در لطف ثابت و وفا دارند خیلی سلام دارند. یکی دو مرقومه درگذشته از ایشان رسید و من در جواب اهمال و تأخیر کردم. همیشه قصد داشتم بنویسم و دیر شد دیگر همین طور ماند. امیدوارم به توسط عالی چند سطری عرض کنم. به آقایان اشتری هر دو سلام دارم وهم چنین آقای نجم‌آبادی و از یادآوریشان تشکر می‌کنم. به آقای هژیر هم سلام خالصانه می‌رسانم. عیال من از الطاف عالی و سرکار خانم خیلی خیلی عرض تشکر می‌کند. خودش نیز چند سطر خدمت سرکار خانم عرض کرده است. زیاده تصدیع نمی‌دهد و از خداوند سلامت و صحّت و سعادت عالی را خواهانم.

مخلص صمیمی قدیمی، حسن تقی‌زاده

پنج نامهٔ دیگر از فروغی به تقی‌زاده

طهران ـ ٦ نوامبر ۱۹۲۱

دوست معزز محترما رقیمهٔ شریفه که در بیست و یکم سپتامبر به پست داده شده بود زیارت و از تفقداتی که دربارهٔ مخلص فرموده بودید نهایت امتنان حاصل کردم. از اینکه به وصول حوالهٔ شما در روزنامهٔ کاوه برنخورده بودم سبب آن است که از روزی که از برلن و از خدمت حضرت عالی مرخص شده‌ام تا امروز یک نمره ازجریدهٔ شریفه را زیارت نکرده‌ام و خیلی از این جهت تعجب دارم. با اینکه به یقین می‌دانم در فکر بنده بوده‌اید وحتی آقای علوی اظهار اطلاع کردند که به مقصد بنده ارسال فرموده‌اید. بنابراین مطلب معماست که اگر از بی‌ترتیبی پستخانه است، چرا لااقل بر حسب اتفاق یک نمره هم نرسیده و حال آنکه روزنامه‌های فرنگی که آبونه هستم می‌رسد، اگرچه غیر مرتب است. گمان می‌کنم در پستخانه بعضی اشخاص باشند که خود را مستحق‌تر از بنده بدانند. به هر حال چون بی‌اطلاع بودم و برات هم در وجه حامل بوده می‌ترسیدم که در غیر محل

برود.

قبل از اینکه وارد مقصود اصلی شوم این جملهٔ معترضه را هم عرض کنم که از اهتمامی که دربارهٔ تحقیقات مراجعه به مطبعه فرمودید کمال تشکر را دارم. چندی قبل رقعه‌ای هم از آقای تربیت رسیده* از نتیجهٔ آن امر استفسار فرموده بودند چون درواقع خودم هم نمی‌دانستم چه جواب بدهم جواب ایشان را عرض نکرده‌ام. اینک موقع را مغتنم شمرده به حضرت عالی و هم به ایشان عرض می‌کنم بنده خودم که استطاعت ابتیاع مطبعه را ندارم. اهل تشکیل شرکت و کمپانی هم نیستم. اصل این خیال از نصرةالدوله بود و او بواسطهٔ پیش‌آمدهائی که پیدا کرد از این خیال بازماند. معهذا این اواخر که بالنسبه فراغتی پیدا کرد با او مذاکره و تشویقش کردم، اظهار داشت که آن خیال را تعقیب دارد. دیگر نمی‌دانم چه کرده و چه خواهد کرد.

نیز چندی قبل کارت پستالی از طرف آقای جمال‌زاده که به اتفاق خانم خودشان و آقای نواب و خانم ایشان اجماعاً لطف کرده تسلیت گفته بودند زیارت کردم و در نیت داشتم که جواب به ایشان عرض کنم. نمی‌دانم کرده‌ام یا نه؟ چون بقدری از هر جهت افسرده و دل مرده‌ام که متوجه اعمال خود نیستم. در هر صورت از حضرت عالی خواهشمندم از حضراتی که اسم بردم از قول بنده تشکر فرمائید و عرض ارادت و سلام مشتاقانه ابلاغ فرمائید که یا لیتنی کنت معکم.

اما راجع به خود حضرت عالی. آقای میرزا محمدعلی خان کلوپ را (که حالا باید میرزا محمدعلی خان فرزین نامید چون این اسم را اختیار کرده‌اند) خدمتشان کم می‌رسم، زیرا که سخت گرفتار مشاغل اداری هستند. چون چندی قبل مدیر کل وزارت مالیه و بعد خزانه‌دار کل شدند. سابق بر آن که بیشتر خدمتشان می‌رسیدم یاد دارم که در این خصوص با ایشان صحبت کردم و چنان استنباط نمودم که موجباتی برای تشویق حضرت عالی به مسافرت در ایران‌هنوز‌نیافته‌اند. اوقات را نمی‌دانم. البته سعی خواهم کرد که عقیدهٔ ایشان را باز به دست آورم و شاید وادارشان کنم که خودشان چیزی خدمت حضرت عالی عرض کنند.

پس فعلاً ناچارم فقط نظریات شخص خودم را عرض کنم. اما متحیرم که چه عرض کنم. مجلس شورای ملی نمایش غریبی از خود می‌دهد. آنچه در روزنامه‌ها ملاحظه می‌فرمائید نمونهٔ خیلی ضعیفی از حقیقت است. بیرون مجلس هم نعوذبالله. آنچه به تحقیق می‌توانم عرض کنم این است که امروز مجلس شورای ملی نمایندهٔ حقیقی و مظهر کامل ملت ایران است اما حقیقت ملت ایران را اگر از حیث مدارک مشاعر یک اندازه اطلاع دارید از حیث صلاح و فساد نمی‌توانید تصور کنید و به وهم درآورید. بنده هم از عهدهٔ بیان برنمی‌آیم. چیزی که منظور نیست حتی دراختیارمصلحت و بهبودی حال مملکت و ملت است.

می‌فرمائید در این مدت کسی به فکر من نیفتاد. نفرمائید کسی به فکر چه افتاد. آنچه من می‌بینم در این مملکت همه کس از اعلی و ادنی بدون استثنا (یعنی اگر استثنائی باشد همان در حکم النادر کالمعدوم است) وجههٔ همتش تحصیل مال است و بس. آن هم گوئی ملتزم شده‌اند از غیر مجرای صحیح باشد و انصاف این است که از مجرای صحیح نمی‌شود. مگر اینکه شخص به قوت لایموت قانع شود. آن هم باز نه برای همه کس.

یگانه وسیلهٔ تحصیل شغل و مقام و هر مقصود دیگر امروز دسته‌بندی و انتریگ بازی و شارلاتانی است. تا آنجا که معلم شدن و حتی رد و قبول شاگردان در امتحانات از روی دسته‌بندی به ملاحظات شخصی می‌شود.

---

* ظاهراً رضا تربیت مراد است (ا. ا.)

وزراء به قول عوام مثل پیراهن وزیر جامه عوض می‌شوند و هر وزیری که عوض می‌شود و بر سر کار می‌آید اجزای ادارات را بیرون می‌کند و یک دسته تازه از قوم و خویشهای خود یا دوستان یا کسانی که با او برای وزیر شدنش در دسیسه کاری شریک بوده‌اند بر سر کار می‌آورد. بی‌هیچ مناسبتی تجار و کسبه دست از کاسبی برداشته و سیاست مآب شده و منظور واحد از سیاست مآبی این است که از این ممد کلاهی داشته باشند. هرچه هست می‌خواهد یا در ادارات مستخدم باشد یا مستمری[خور] باشد.

حضرت عالی می‌دانید که قحط‌الرجال امروزی ما نتیجهٔ آن است که در دورهٔ سلطنت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه از لیاقت اشخاص صرف نظر شده و هوساکی اولیای مملکت مدار امور شود. حالا به مراتب بدتر شده و فقط انتریگ و دسیسه و دسته بندی و فحاشی و بستگی به مقامات مقتدر و خارجی و داخلی میزان پیشرفت مقصود است و بنده پیش‌بینی می‌کنم که اگر امر بر همین منوال بگذرد تا ده پانزده سال دیگر معلومات ایرانیها به درجه‌ای برسد که یک نفر آدم قابل محاطبه و مصاحبه یافت نشود و اعضای ادارات همه اشخاصی باشند که پانزده سال قبل قابل مهتری و جلوداری شمرده نمی‌شدند.

سست عنصری و سبکسری ما به جائی رسیده که از یک طرف جراید جدیدالتأسیس ما به مناسبت احوال روسیه موسوم به «طوفان» و «آتش فشان» و «احشویروش» می‌باشند (به مناسبت اینکه وزیر مختار روس یهودی است). از طرف دیگر... مگر مدارس جدیده شده می‌خواهند در آنها را ببندند و روزنامه‌ای را که برای نسوان طبع می‌شود توقیف می‌کنند. مختصر خر بازار غریبی است.

وقتی که من از طهران به اروپا مسافرت کردم اوضاع معنوی مملکت صد درجه بدتر از آن بود که حضرت عالی مشاهده کرده بودید. چون به طهران مراجعت کردم هزار درجه از آن هم بدتر شده بود. حرکت قهقرائی، مثل قوهٔ ثقل به قانون تصاعدی سریع می‌شود و خدا عاقبت آن را خیر کند.

بنده که عقلم نمی‌رسد که چگونه تصور نجاح و فلاحی برای این قوم می‌شود کرد. فقط امیدی که می‌توانم به خود بدهم این است که همانطور که برخلاف قواعد عقلی تاکنون این ملت و دولت باقی مانده (اگرچه به کثافت و فضاحت) بازهم بماند یا بهبودی یابد والا در جبین این کشتی نور رستگاری نیست.

با این تفصیل برای حضرت عالی چه رأی بدهم. در مجلس شورای ملی جمع کثیری با شما مخالفت خواهند کرد و بعضی بیطرف خواهند بود. شاید معدود قلیلی هم دوست باشند. اما به شرایط دوستی آیا عمل بکنند یا نکنند یا نتوانند بکنند.

حاصل کلام عقیدهٔ بنده پوست کنده این است که اگر می‌توانید در اروپا اقامت کنید عجالةً به فکر آمدن به ایران نباشید. استعفای ازوکالت را هم بنده لازم نمی‌دانم. در صورتیکه اعتبارنامهٔ حضرت عالی هنوز درمجلس مطرح و تصویب نشده چه داعی بر این کار دارید. چه می‌دانیم آینده چه در پیش دارد. اگر به طهران تشریف بیاورید یا باید گوشهٔ انزوا اختیار کنید یا در عرصهٔ این معرکه که مختصری ازآن وصف کردم مبارزه کنید. معهذا در این قبیل امور کسی نمی‌تواند از روی موازین عقلیه حکم بتّی کند. خاصه با اینکه امور مملکت ما هیچ میزانی ندارد.

شاید هم که اگر تشریف بیاورید برای مملکت نتایج حسنه داشته باشد. اما اینکه در خارجه از حضرت عالی انجام وظیفه و کاری بخواهند به عقیدهٔ بنده اسلم شقوق همین است و اگر جداً در این خط اقدام شود گمانم این است که زود یا دیر نتیجه بدهد. اگر اجازه بدهید بنده آنچه بتوانم در این مقصود قدم خواهم زد. اگرچه قدرت‌«» خیلی محدود است.کسان دیگر را هم که مناسب بدانم با خود

کمک خواهم گرفت. هر دستوری راکه لازم بدانید خود حضرت عالی ارسال خواهید فرمود. دیگر بسته به نظریات خود حضرت عالی است و بنده منتظر زیارت مرقومات شریفه خواهم بود.

آقای حاج سید نصرالله عرض ارادت می‌رسانند. فروغی اخوی از توجهات عالی متشکر است. اگر در روزنامهٔ کاوه نسبت به «فروغ تربیت» اظهار لطفی بشود (در صورتی که لایق باشد) موجب مزید امتنان خواهد بود. خیلی مصدع شدم و خاطر شریف را مکدر می‌ساختم ببخشید. ایام افاضت مستدام.

ذکاءالملک

* * *

طهران ـ پانزدهم شوال ۱۳۳۹

گرامی دوست محترما مدتی است که از فیض عریضه نگاری خدمت حضرت مستطاب عالی محروم مانده‌ام. علت آن را اگر بخواهم عرض کنم در صورت تفصیل موجب ملالت است و بوجه اختصار هم مفید نیست. مع‌ذلک اگر شمه‌ای از آن بخواهید این است که مسافرت بنده از بغداد به طهران بواسطهٔ برف و سرما و عوائقی که از این جهت پیش آمد چهل روز به طول کشید. در صورتیکه مترقب‌بودیم بیش از یک هفته نشود. صدمات جسمانی و روحانی و مخاطراتی که در ضمن سفر تحمل کردیم قابل وصف نیست.

پس از ورود طهران به فاصلهٔ یک هفته انقلاب سید ضیاءالدین پیش آمد. تصور وخامت نتایج این واقعه را هم به نظر دوراندیش خود حضرت عالی وامی‌گذارم. گذشته از مسائل نوعی امور شخصی بنده هم طوری پریشان شد که به قول معروف مسلمان نشنود کافر مبیاد.

ازبدو ورود به طهران گرفتار مریض داری شدم و از این جهت عوالم جگر خراش جانکاهی سیر کردم که لازم نیست بواسطهٔ وصف آن حس لطیف حضرت عالی را مجروح کنم. خلاصهٔ آن هم این است که در صورتی که برای شفای آن مریضه در صورت امکان برای هر فداکاری حاضر بودم بواسطهٔ یأسی که از بهبودی او حاصل شده بود عاقبت برای خاتمه یافتن رنج و مرارت او دعا می‌کردم که احلش زودتر برسد و پس از دو ماه و نیم واقع شد و اینک شغل شاغل بنده پرستاری مشتی اطفال بی‌مادر است.

باری مقصود این است که اگر در عرض عریضه و جواب مرقومهٔ حضرت عالی تأخیری رفته به این جهت بوده است. امیدوارم حضرت عالی جسماً و روحاً آسوده و سالم بوده باشید.

از قراری که آقای میرزا محمدعلی خان* اظهار می‌داشتند در ضمن مرقوماتی که به ایشان نوشته بودید از وضع ادارهٔ کاوه اظهار نگرانی فرموده بودید. خیلی از این بابت افسرده شدم. اگرچه غیر از این مترقب نبودم قرارشد با ایشان وقت فراغتی پیداکنیم ودرصورت امکان درصدد چاره‌جوئی برآئیم.

به مناسبت به خاطرم آمدکه در جوف عریضه‌ای که ازبصره ارسال داشته بودم حواله‌ای هم فرستادم، اشعار به رسید آن نفرموده بودید. اگرنرسیده باشد خیلی اسباب نگرانی و تأسف بنده خواهد شد. مستدعی هستم رسید یا عدم رسید آن را ولو به اشاره هم باشد اشعار بفرمائید. نگرانی بنده از این است که در بین راه پاکت را بازکرده و حواله را برداشته و ضبط کرده باشند.

* ـ ظاهراً تربیت مطورست یا عربی

در مرقومهٔ شریفه راجع به کتب سلسلهٔ انتشارات کاوه شرحی مرقوم فرموده بودید. همان وقت در صدد تحقیق برآمدم معلوم شد منع و حجری که شده از روی ترتیب و استحکامی نبوده که حاجت به اقدام خاص باشد و می‌توان آن را کان لم یکن پنداشت. بنابراین بنده دنبال نکردم. حضرت عالی هم در خیال نباشید.

خیال ابتیاع مطبعه را اکنون که مؤسسین آن استخلاص یافته‌اند احتمال دارد باز تعقیب کنیم و زحمت اقدام آن را کتباً یا تلگرافاً از حضرت عالی تمنا کنیم. هرگاه بنا شد خواهشمندم توجه بفرمائید که اسباب حروف ریزی هم تهیه شود، زیرا که بدون آن اسباب حروفی که خریده شود بفاصلهٔ کمی خراب و ناقص خواهد شد و هر روز باید آن را با مخارج گراف تجدید کرد.

در خاتمه این فقره را هم عرض می‌کنم که از وقتی که بنده از فرنگستان حرکت کرده‌ام برای بنده روزنامهٔ کاوه نیامده است، نه مستقیماً و نه به توسط گماشتگان طهران. خواهشمندم جبران این فقره را بفرمائیدبکنند وتأدیه قیمت را هم بفرمائیدکه به چه وسیله [باید] کرد. اگرچه‌بی‌تربیتی‌پست‌طوری است که شخص رغبت به خواستن کتاب و روزنامه نمی‌کند. چون غالباً نمی‌رسد.

خدمت دوستان عزیز مخصوصاً آقای جمال‌زاده به عرض ارادت مصدعم. خدمت آقای نواب عریضهٔ جداگانه عرض خواهم کرد. از قراری که از مرقومهٔ ایشان معلوم شد اسکندر خان نقاش به برلن رفته است. تفصیل کار او برای بنده اسباب حیرت شده، ولی شرح آن را به آقای نواب عرض خواهم کرد و زیاده بر این مصدع اوقات شریف نمی‌شوم. ایام افاضت مستدام باد. ارادت کیش حقیقی.

ذکاءالملک

امروز که این عریضه را عرض می‌کنم مجلس شورای ملی‌یعنی‌دورهٔ‌تقنینهٔ چهارم‌شروع‌وافتتاح می‌شود. ان‌شاءالله نتیجهٔ آن به خیر و بهتر از دفعات سابقه باشد.

* * *

۳۰ مهر ماه سنهٔ ۱۳۰۹

جناب مستطاب اجل آقای تقی‌زاده وزیر محترم مالیه

> این نامه روی کاغذ معمولی است و با اینکه به وزیر مالیه در مورد امری رسمی فرستاده شده بوده است در دفتر وزارت مالیه به ثبت نرسیده و در اوراق تقی‌زاده مانده است. معلوم می‌شود تقی‌زاده آن را به مناسبتی یا رعایتی پیش خود نگاه داشته. ازدفاتر واوراق وزارت مالیه می‌توان دریافت‌که آیا نظرمرحوم فروغی پذیرفته شده است یا نه؟نامه به خط فروغی نیست ومنشی آن رانوشته وفروغی امضاء کرده است.

چنانکه خاطر عالی مستحضر است اینجانب از روز ۲۲ اردیبهشت هذه السنه متصدی امر وزارت خارجه شده و به امر مطاع همایونی تکفل وزارت اقتصاد ملی را نیز عهده‌دار گردیدم. چندی بعد از آن ورقهٔ درخواستی برای اخذ حقوق کفالت وزارت اقتصاد به وزارت جلیلهٔ مالیه فرستادم که

حواله صادر شود. کارکنان آن وزارت جلیله از صدور حواله امتناع نمودند. بعنوان اینکه اخذ این حق‌الکفاله مخالف اصل شصت وهشتم متمم قانون اساسی است که می‌گوید وزراء موظفاً نمی‌توانند شغل دیگری تعهد نمایند.

به عقیدهٔ اینجانب کارکنان وزارت مالیه در تفسیر اصل مزبور اشتباه کرده‌اند و مقصود از آن اصل این است که وزیر نمی‌تواند کارهای اداری از قبیل سفارت یا ریاست اداره یا عضویت آن راتعهد کند. دلیل آن هم واضح است که متصدیان این امور مسئول وزراء هستند و وزراء مسئول ذات مقدس ملوکانه و مجلس شورای ملی، پس اگر وزیری از امثال مشاغلی که مذکور شد تعهد کند گذشته از مسئولیتی که در پیشگاه همایونی و مجلس شورای ملی دارد، در مقابل وزیر دیگر هم که همقطار خود اوست و با او مسئولیت مشترکه دارد مسئول خواهد شد و عیب این ترتیب ظاهر است.

اما وزیری که وزارتخانهٔ دیگر را هم تکفل می‌کند این عیب در کارش پیدا نمی‌شود. فقط به جای اینکه مسئولیت یک وزارتخانه را داشته باشد، مسئولیت دو وزارتخانه را خواهد داشت و شغلی غیر از وزارت تعهد نکرده که مشمول ممنوعیت اصل ۶۸ قانون اساسی شود.

حال اگر امتناع کارکنان وزارت مالیه از پرداخت حق‌الکفالهٔ وزارت اقتصاد ملی از جهت تنگدستی است اینجانب اصرار نمی‌کنم. زیرا که خودم نیز مانند سایر اولیاء امور مکلف به رعایت احوال مالیهٔ مملکت هستم. سابق براین هم این قسم رعایتها راکرده‌ام، چنانکه هم‌اکنون مبلغی از دولت طلب دارم و مطالبهٔ آن را موکول به موقع مساعد کرده‌ام. مورد کنونی را هم می‌توانم چنین کنم. اما در این صورت خواهشمندم عنوان نقص قانون اساسی را پیش نیاورند و صراحتاً بگویند بواسطهٔ تنگدستی نمی‌پردازیم.

اما چون اینجانب مطمئن هستم که بواسطهٔ مساعی حضرت مستطاب عالی و همکاران مالیهٔ خودتان اوضاع مالیه بحمدالله روبه بهبودی است و نگرانی‌هائی که چندی پیش داشتیم مرتفع می‌شود خود را ذیحق می‌دانم که مطابق فقرهٔ ج از مادهٔ ۵ قانون ۱۶ جوزای ۱۳۰۱ مطالبهٔ حق‌الکفاله برای وزارت اقتصاد ملی بنمایم و معتقدم که با این حال بواسطهٔ قبول این مسئولیت اضافی و زحمت فوق‌العاده ماهی پانصدتومان هم به دولت صرفه می‌رسانم. بنابراین از وزارت جلیلهٔ مالیه و شخص حضرت عالی در این خصوص انصاف می‌خواهم.

فروغی

* * *

روی کاغذ ریاست وزراء

موقع را مغتنم شمرده ضرورةً در باب مخارج بنای فردوسی و مساعدتی که با احمد زکی ولیدی[1] بنا بوده بفرمائید تذکر داده خاطر محترم را مستحضر می‌کنم که از قراری که آقای وزیر مالیه اظهار می‌داشتند ترتیبی را حضرت عالی برای فراهم کردن وجه بجهت این دو فقره در نظر داشتید نمی‌توانند اختیار نمائید و تفصیل را جناب آقای نجم‌الملک می‌دانند و می‌توانند به حضرت عالی توضیح دهند. در هر صورت آن امید گویا منقطع باشد.

از طرف دیگر آقای داور می‌گفتند از قراری که با ایشان مذاکره فرموده‌اید الآن وجوهی معادل ده دوازده هزار تومان برای مصارف خیریه در اختیار حضرت عالی هست.[2] لذا می‌خواستم استفسار

۱ـ احمد زکی ولیدی طوغان عالم مشهور ترک

۲ـ منظور وجوهی است که امین‌التجار اصفهانی در اختیار تقی‌زاده برای مصارف فرهنگی گذارده بود. و اسنادش در جلد نهم مقالات تقی‌زاده چاپ شده است.

کم آیا ممکن است عجالةً همان وجوه را به این مصارف منظوره بزنیم، یعنی در حدود دو هزار تومان رای احمد زکی بفرستیم و بقیه را هم به بنای فردوسی مصرف کنیم تا عمل بنائی آنجا باز چندی حریان داشته باشد و مجال کنیم برای بقیهٔ آن مخارج فکری بکنیم. اگر این طریق ممکن باشد و موافقت بفرمائید موجب کمال امتنان خواهد بود.

متمنی هستم نظر خود را در این باب اشعار فرمائید که تکلیف معلوم شود. جلسهٔ انجمن آثار ملی را هم این دو روزه برای اخذ بعضی تصمیمات قطعی باید منعقد کنیم و ثانیاً وقت را معین کرده تمنای حضور خواهم نمود.

ارادت‌کیش صمیمی. فروغی

* * *

وزارت امور خارجه

صبح شنبه

قربانت‌شوم امروز که برای معرفی وزیر مختار لیتوانی شرفیاب حضور همایونی بودم از مسئلهٔ ادارهٔ تجارت استفسار فرمودند. عرض کردم دیروز در همان اسب‌دوانی که بودیم در نظر گرفتیم که باید آقای یاسائی از کارخارج شودوعجالةًدو نفر به نظرمان رسید که به عرض می‌رسانیم. یکی بهمن [1] و یکی‌افشار [2] واگراین‌دونفررا پسند نفرمائید دیگری در نظر گرفته می‌شود. فرمودند هیچ کدام از این دو نفر مناسب نیستند. بهمن در ایران نبوده و سابقه از کارها ندارد. افشار هم به درد این کار نمی‌خورد. نظر من این است که از اشخاص اداری باید باشند و عقیده‌ام این است که در وزارت مالیه و ادارهٔ گمرک باید کسی پیدا بشود که به درد این کار بخورد. با آقای وزیر مالیه مشورت کنید و آدم مناسبی پیدا کنید.

عرض کردم اطاعت می‌شود، ولی در هر حال ما عقیده داشتیم که یاسائی هرچه زودتر منفصل شود. همینطور تصویب فرمودند. این است که به عرض این مختصر تصدیع دادم که خاطر محترم مستحضر باشد.

فروغی

فدایت بیشتر لازم شد که حضرت عالی نسبت به نایب مناب یاسائی شخصی را در نظر بگیرید که به عرض برسد.

مهدیقلی*

۱- علی‌اکبر بهمن

۲- میرزا رضاخان افشار

* مخبرالسلطنه هدایت رئیس‌الوزراء بوده است.

دکتر غلامرضا ستوده

تدریس زبان فارسی در کشورهای جهان

درآبان سال ۱۳۷۰ نخستین سمینار استادان ادبیات فارسی سراسر چین در شهر پکن تشکیل شد. نویسنده به عنوان نمایندهٔ مؤسسهٔ لغت‌نامه دهخدا و مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی در آن مجلس شرکت کرد و گزارشی از فعالیت‌های این مرکز که در سال ۱۳۶۷ در دانشگاه تهران تأسیس شده است و همچنین اطلاعاتی دربارهٔ مراکز آموزش زبان فارسی در سراسر جهان در اختیار سمینار قرار داد. از آنجا که ممکن است این گزارش مورد توجه علاقه‌مندان زبان فارسی باشد برای چاپ به مجلهٔ آینده می‌فرستد.

آسیا

اندونزی

- دانشگاه شریف هدایت الله جاکارتا دانشکدهٔ ادبیات یکی از مراکز تدریس فارسی در اندونزی است.

بنگلادش

- کلاسهای فارسی آموزشی نمایندگی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران.
- برای تجدید فعالیت کرسی در دانشگاههای چیتاگنگ ـ دارالاحسان ـ جهانگیرنگر اقداماتی در جریان است.

پاکستان

- شهر کراچی دانشگاه کراچی دارای دورهٔ دکتری.
- شهر پنجاب دارای دورهٔ دکتری.
- شهر پیشاور دارای دورهٔ دکتری کلاس و تحقیق هر دو دارد.
- شهر کویته کویته دارای دورهٔ دکتری (فعلاً دانشجو ندارد).
- شهر اسلام‌آباد مؤسسهٔ ملی زبانهای نوین تا فوق لیسانس.
- نمایندگی‌های فرهنگی ج.ا.ا بطور متوسط در هریک ازکلاسهای فارسی خود حدود چهل و پنج نفر زبان آموز می‌پذیرند.
- در دانشگاههای لاهور، پیشاور، کراچی و مؤسسهٔ زبانهای نوین پاکستان در مقطع لیسانس حدود ششصد نفر و در فوق لیسانس و دکتری یکصد نفر مشغول تحصیلند.

ـ دانشکدهٔ گاردن کالج در راولپندی یکی دیگر از مراکز آموزشی زبان فارسی است.
ـ در تیرماه ۱۳۶۹ انجمن فارسی بلوچستان، و در شهر کویته پاکستان افتتاح شد.
ـ برای افتتاح بخش فارسی دانشگاه بلوچستان پاکستان اقداماتی درجریان است و مساعدتهائی شده است.
ـ خانهٔ فرهنگ ج.ا.ا. در ملتان دوره‌هائی تا سطح فوق لیسانس دائر کرده است.

چین

ـ بخش فارسی از سال ۱۹۵۷/۱۳۳۶ در دانشکدهٔ زبانهای خاوری دانشگاه پکن دایر شده و تعداد زیادی فارغ‌التحصیل در سطح لیسانس زبان و ادبیات فارسی داشته است.
ـ از سال ۱۳۶۷ دورهٔ فوق لیسانس نیز در این بخش دایر شده است.
ـ در سال ۱۳۶۹ مرکز پژوهش‌های فرهنگ ایران در این دانشکدهٔ دایر شده و تاکنون فعالیتهای چشمگیری به عمل آورده است.

ژاپن

ـ در دانشگاه توکیو هشتاد نفر، در دانشگاه اوزاکا هفتاد نفر به تحصیل در سطح لیسانس و فوق‌لیسانس اشتغال دارند. در فوق‌لیسانس ده نفر به تحصیل اشتغال دارند.

سریلانکا

ـ در رایزنی فرهنگی سفارت ج.ا.ا. در کلمبو کلاسهای زبان فارسی از تاریخ.

سوریه

ـ در دانشگاه دمشق
ـ و دانشگاه حلب کرسی زبان فارسی دایر است.

کره جنوبی

ـ در دانشگاه هانکوک سئول بخش مطالعات ایرانی دایر است که در آن زبان فارسی در سطح لیسانس تدریس می‌شود. دورهٔ فوق لیسانس آن با تاریخ و فرهنگ ایران اسلامی ارتباط دارد.

لبنان

ـ دررایزنی فرهنگی در بیروت و بعلبک کلاس تدریس فارسی دایر است.
ـ کرسی زبان در دانشگاه‌های بیروت ـ طرابلس ـ صیدا تقویت شده است.

هند

ـ در دانشگاه بمبئی در بخش زبانهای خارجی کرسی زبان فارسی در مقطع لیسانس دایر است.
ـ در مهاراشترا کالج و برهانی کالج و نیز در مدارس خیرالاسلام زبان فارسی تدریس می‌شود.
ـ در شهر پونا در دو کالج وادیا و پوناکه وابسته به دانشگاه این شهر هستند زبان فارسی به صورت واحد اختیاری ارائه می‌شود.
ـ در اورنگ آباد مؤسسهٔ آموزش زبان فارسی به همت دانشجویان ایرانی دایر گردیده است.
ـ در بمبئی یک دانشگاه، دو کالج، یکصد و پنج مدرسه، زبان فارسی را در برنامه‌های آموزشی خود تدریس می‌کنند.
ـ درهند بیش از پنجاه دانشگاه و بیش از هزار مؤسسه، مکتب و مدرسه وجود دارد که در آنها زبان فارسی تدریس می‌شود و دروس دانشگاهی در مقاطع لیسانس، فوق‌لیسانس و دکتری دایر می‌باشد و در سایر مراکز، آموزگاران، علمای دینی و دوستداران زبان فارسی این مهم را انجام می‌دهند.
ـ در کلکته انجمن ایران از سال ۱۹۴۳ به منظور بسط و گسترش فرهنگ ایران و زبان فارسی

تأسیس شده است.

آفریقا

آفریقای جنوبی

- تأسیس کرسی زبان فارسی در دانشگاه کیپ غربی در هراره مورد موافقت قرار گرفته است.

اتیوپی

- برای ایجاد کرسی زبان در آدیس آبابا مذاکراتی درجریان است.

تانزانیا

- مذاکراتی برای ایجاد کرسی زبان فارسی در دارالاسلام درجریان است.

زیمبابوه

- کلاسهای آموزش زبان وادبیات فارسی در رایزنی فرهنگی ج.ا.ا دائر گردیده است.

سودان

- در خارطوم پایتحت سودان دانشگاهی بنام دانشگاه قاهره وجود دارد که شعبه‌ای از دانشگاه اصلی قاهره در مصر است. در اغلب رشته‌های این دانشگاه دانشجو دو واحد زبان فارسی را به عنوان زبان شرقی می‌گذراند.
- رایزنی فرهنگی کلاس آموزش زبان فارسی دایر کرده است.
- در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه خارطوم و همچنین در دانشکدهٔ تربیت معلم کرسی زبان فارسی دایر است.

کنیا

- در نمایندگی فرهنگی ج.ا.ا تدریس زبان فارسی جریان دارد.
- اولین دورهٔ آموزش زبان فارسی در اواخر خرداد ۱۳۷۰ در کالج «المنتظر» نایروبی آغاز به کار کرد.

ماداگاسکار

- برای افتتاح کرسی زبان فارسی در ماداگاسکار اقداماتی درجریان است.

مصر

- دانشگاه عین شمس دارای بخش فارسی است و زبان فارسی تا مقطع دکتری تدریس می‌شود.
- در دانشگاه قاهره نیز مانند عین شمس زبان فارسی تدریس می‌شود.
- در دانشگاه الازهر بیشترین تعداد دانشجو در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی مشغول تحصیل هستند.
- در دانشگاه سوهج نیز پنج سال است بخش فارسی دایر شده است.
- دانشگاه اسکندریه، انستیتو زبانهای شرقی فقط فوق لیسانس با سی نفر دانشجو و پنج استاد در حال فعالیت است.

در چهارده دانشگاه مصر زبان فارسی را به عنوان زبان دوم برای حداقل بیست هزار دانشجو تدریس می‌نمایند.

نیجریه

- در رایزنی فرهنگی ج.ا.ا کلاس آموزش زبان فارسی دایر گردیده است.

آمریکای لاتین

آرژانتین

ـ نخستین کلاسهای زبان فارسی در تابستان ۱۳۷۰ در **بولنوس آیرس** دایر شده است.

آمریکا

ایالات متحده آمریکا

ـ مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه **هاروارد** که از معتبرترین دانشگاههای دنیاست زبان فارسی تدریس می‌شود.

ـ در دانشگاه **پنسیلوانیا** نیز زبان فارسی دایر است.

ـ در دانشگاه **برکلی کالیفرنیا** بخش فارسی در حال حاضر سه یا چهار دانشجو دورهٔ دکتری زبان و ادب فارسی دارد.

ـ در دانشگاه **یوسی. ال. ای لوس آنجلس** نیز زبان فارسی تدریس می‌شود.

ـ دانشگاه **پرینستون** نیز دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دارد.

آمریکای شمالی

کانادا

ـ در دانشگاه **مک گیل (مونترال)** از بیست سال پیش زبان فارسی در برنامه مؤسسهٔ مطالعات اسلامی در چهار سطح تدریس می‌شود:

الف: فارسی مقدماتی

ب: فارسی متوسط

ج: فارسی بالاتر از متوسط

د: فارسی پیشرفته

و کلاسهائی برای بزرگ سالان

ـ در دانشگاه **تورنتو** نیز زبان فارسی دایر است.

ـ در دانشگاه **بریتیش کلمبیا** درس فارسی به صورت اختیاری دایر بوده.

ـ کانونها و انجمن‌های مخصوص تدریس فارسی برای کودکان ایرانی.

ـ مرکز فارسی شهر **اتاوا** ـ این مدرسه‌ای است که در سال ۱۳۶۶ تأسیس شده و دویست دانش‌آموز در سیزده کلاس به تحصیل اشتغال دارند. این کلاسها شامل دروس فارسی پیش دبستانی ـ دبستان و دبیرستان می‌باشند.

اروپا

آلمان

ـ دانشگاه ارلانگن

ـ دانشگاه هامبورگ

ـ دانشگاه مونیخ
ـ دانشگاه ماینس
ـ دانشگاه ساربوگن
ـ دانشگاه بامبرگ
ـ دانشگاه کلن
ـ دانشگاه فرایبورگ
ـ دانشگاه اشتوتگارت
ـ دانشگاه کیل
ـ دانشگاه بن
ـ دانشگاه هایدلبرگ

دارای کرسی زبان فارسی هستند و علاوه بر آن در خانهٔ فرهنگ ایران نیز زبان فارسی تدریس می‌شود.

اتریش

ـ رایزنی فرهنگی از سال ۱۳۶۵.
ـ در مؤسسهٔ خاورشناسی دانشگاه وین زبان فارسی به عنوان دروس اختیاری تدریس می‌شود.
ـ برای فعالتر کردن کرسی زبان فارسی در دانشگاه وین و گسترش آموزش زبان فارسی در آن کشور اقداماتی درجریان است.
(در سال ۱۳۶۹ مذاکراتی دراین باره با پروفسور شیندلینگر انجام گرفت، ولی به علت فوت پروفسور شیندلینگر هنوز نتیجهٔ قطعی بدست نیامده است).
ـ دربارهٔ مشارکت دانشگاه تهران در یک طرح پژوهشی تحت عنوان «نامهای ایرانی به روایت ادبیات جهانی» مذاکراتی صورت گرفته است.
ـ در دانشگاه گراتس که کتاب یازده قرن نثر فارسی توسط ایرانشناس اتریشی اوتونون ملتسر نوشته شده رایزنی فرهنگی کمک کرده که چاپ شود و برای تأسیس مرکز تحقیقات ایرانی مذاکراتی درجریان است.

انگلستان

در انگلستان دانشگاههائی که زبان و ادبیات فارسی در آنها بعنوان رشتهٔ اول (اصلی) و یا رشتهٔ دوم (فرعی و یا هر دو) تدریس می‌شود عبارتند از:
۱ـ دانشگاه آکسفورد
۲ـ دانشگاه کمبریج
۳ـ دانشگاه لندن: مدرسهٔ مطالعات شرقی و آفریقائی
۴ـ دانشگاه منچستر
۵ـ دانشگاه ادینبورگ

دراین دانشگاهها کرسی زبان فارسی و یا دپارتمانهای مطالعات ایرانشناسی وجود دارد.
۱ـ دانشگاه دورهام
۲ـ دانشگاه ادینبورگ
۳ـ دانشگاه آکسفورد
۴ـ دانشگاه کمبریج
۵ـ دانشگاه لندن

۶ـ دانشگاه منچستر
۷ـ دانشگاه گلاسکو

ـ دانشگاه آکسفورد، دارای مؤسسه‌ای است بنام مؤسسهٔ مطالعات شرقی که بخش فارسی هم در آن دایر است.
ـ دانشگاه لندن، در مدرسهٔ مطالعات شرقی و آفریقائی نیز تحقیقات ایرانی صورت می‌گیرد.
ـ در دانشگاه منچستر دوره‌های لیسانس وفوق‌لیسانس و دکتری زبان و ادب فارسی وجود دارد.
ـ علاوه بر اینها در تعدادی از مدارس و کالجهای دولتی و خصوصی کلاسهای زبان فارسی دایر است.

ایتالیا

ـ در دانشگاه ونیز و دانشگاه ناپل زبان و ادبیات فارسی تا سطح دکتری تدیس می‌شود.
ـ در دانشگاه بولوگنی در رم تاریخ و فلسفهٔ اسلامی تدریس می‌شود.

بلژیک

ـ در دانشگاههای:
۱ـ آزاد بروکسل
۲ـ کاتولیک لوون
۳ـ آنتورپ

بلغارستان

ـ در دانشگاه صوفیه بخش فارسی فعال است و اخیراً زبان و ادبات فارسی به عنوان رشتهٔ فرعی پذیرفته شده و اقداماتی در جریان است که به رشتهٔ اصلی تبدیل شود.

ترکیه

ـ علاوه بر چند دانشگاه درترکیه، مرکز تحقیقات بزبان فارسی و مرکز آموزش زبان فارسی در رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی به کار تدریس زبان فارسی اشتغال دارند.
ـ در دانشگاه ارزروم زبان فارسی از مقطع لیسانس تا دکتری تدریس می‌شود.
ـ در دانشگاه سلجوق ازسال تحصیلی ۹۰ـ۱۹۸۹ گروه زبان و ادبیات فارسی آغاز به کار نموده است و تا مقطع فوق لیسانس دانشجو می‌پذیرد.

چک اسلواکی

ـ در مؤسسهٔ شرق شناسی پراگ،
ـ در دانشکدهٔ فلسفهٔ دانشگاه چارلز، زبان و ادبیات فارسی تدریس می‌شود.

سوئد

ـ در دانشگاه اوپسالا در سوئد، در مؤسسهٔ زبانهای آسیائی و آفریقائی بخش زبان فارسی دایر است.

شوروی

ـ چون در برخی از جمهوری‌های کشور روسیه (که در زمان چاپ این مقاله به جمهوری‌های مستقل تبدیل شده‌اند) زبان فارسی به عنوان زبان مادری رواج دارد، از ذکر مراکز خاص آموزش زبان فارسی در این کشورها خودداری شد.

فرانسه

ـ مراکزی که زبان فارسی تدریس می‌کنند عبارتند از:

۱ـ انستیتو مطالعات ایرانی در دانشگاه سوربن پاریس.
۲ـ انجمن پیشرو مطالعات ایران شناسی.
۳ـ مرکز مطالعات ایرانی.
۴ـ انجمن دولتی ایران و فرانسه.
۵ـ انستیتو ملی زبانها و تمدن شرقی.

فنلاند

ـ تدریس زبان فارسی در دانشگاه هلسینکی به چهار قرن پیش بازمی‌گردد، ولی مدتی بود که به دست فراموشی سپرده شده بود، تا اینکه در سال تحصیلی جاری یکی از استادان دانشگاه تهران برای دایر کردن کرسی زبان فارسی و معارف اسلامی به آنجا مأموریت یافته است.

لهستان

ـ کرسی زبان فارسی دانشگاه کراکو توسط یک استاد ایرانی از دانشگاه تهران اداره می‌شود.

مجارستان

ـ از سال ۱۹۵۶ تدریس زبان فارسی در دانشگاه بوداپست سابقه دارد.
ـ در بخش شرق شناسی آکادمی علوم مجارستان، شعبهٔ زبان فارسی نیز وجود دارد.

هلند

ـ دانشگاه اتروخت هلند
ـ در این بخش مطالعات شرق شناسی است و در این بخش مطالعات ایرانشناسی و تدریس زبان فارسی سابقه دارد.

یوگسلاوی

ـ در دانشگاه سارایوو تدریس زبان فارسی سابقه‌ای طولانی دارد و در حال حاضر یک استاد ایرانی تصدی کرسی زبان فارسی را در این دانشگاه عهده‌دار است.
ـ زبان فارسی در دانشگاه سارایوو به عنوان زبان دوم از حدود دوازده سال پیش آغاز شده.

یونان

ـ اولین دورهٔ کلاسهای آموزش زبان فارسی در رایزنی فرهنگی ج.ا.ا. در دانشگاه سالونیک دایر شد.
ـ برای تأسیس کرسی زبان فارسی در کشور یونان مذاکراتی صورت گرفته و اقداماتی در جریان است که احتمالاً از سال تحصیلی ۹۲-۱۹۹۱ به نتیجه خواهد رسید.

* * *

آینده

فهرستی که آقای دکتر غلامرضا ستوده گردآورده‌اند مقدمه‌ای است برای آنکه بتوان بتدریج آن را کاملتر و دقیق‌تر کرد. امیدست کسانی که در کشورهای دیگر از وضع تدریس و نام شعبه‌ها و دانشگاهها آگاهی دارند اطلاعات خود را بفرستند.

سابق برین در کتاب «راهنمای تحقیقات ایرانی» (تهران، ۱۳۴۸) نام بعضی از دانشگاههایی که شعبهٔ تدریس زبان فارسی داشتند آورده شده بود.

کومی هاسه‌گاوا
دانشجوی دورهٔ دکتری تاریخ آسیا
دانشگاه کیوتو

فهرست ایرانشناسهای ژاپنی

ایرانشناسی درژاپن که از آغازاین قرن شروع شد به رشته‌های تاریخ، باستانشناسی، ادبیات، هنرهای زیبا و غیره می‌پردازد. چند سالی پیش خانم هیسائه ناکانیشی وضع امروزی ایرانشناسی درژاپن را بررسی کرده بود که نتیجهٔ آن در مجلهٔ Iranian Studies چاپ شد. اگرچه او در پایان مقاله‌اش فهرست ساده‌ای از ایرانشناسهای ژاپنی و تحقیقهای عمدهٔ ایشان آورده، نیاز به فهرست مفصلتر احساس شده است. پس من به خواستهٔ استاد ایرج افشار و دکتر هاشم رجب‌زاده فهرست زیر را فراهم کردم.

ترتیب درست کردن فهرست این بود که از کتابها و مقاله‌های چاپ شده و در دسترس دربارهٔ هرکس آگاهی جمع کردم و به فارسی نوشتم، سپس جمله‌های فارسیم به وسیلهٔ دکتر رجب‌زاده اصلاح شد. اما باید پوزش بخواهم که دربارهٔ چند کس چیزهائی را نتوانستم پیدا بکنم و ناگفته ماند.

بیشتر ایرانشناسهائی که نامشان را در این فهرست آورده‌ام در این زمان تحقیق می‌کنند. اما نام بزرگان ایرانشناسی که درگذشته‌اند هم آورده شد تا به آنها ارج نهاده شود. کوشش کردم تا دانشمندان رشته‌های گوناگون معرفی بشوند. این است که تخصص اصلی بعضی از آنها دربارهٔ ایران یا زبان فارسی نیست. از هر دانشمند و محقق، دو یا سه کتاب یا مقاله را در فهرست نام برده‌ام. در این باب مقاله‌ها و کتاب‌هائی راکه بویژه مربوط به ایران است و از عنوان آنها موضوع تحقیق هر دانشمند را خوب توان دانست انتخاب کردم. چون سلسله مراتب دانشگاهی ژاپن با آن که در کشورهای دیگر هست فرق می‌کند، در اینجا عنوان‌های مناصب دانشگاهی ژاپن را باید توضیح بدهم. این ماصب را از بالا کیوجو (Kyouju)، جوکیوجو (Jokyouju)، کوشی (Koushi)، و جوشو (Joshu) می‌گویند. من آنها را به ترتیب استاد، دانشیار، استادیار و مربی نوشته‌ام. غیر از آنها کسانی که بدون تعلق رسمی و تمام وقت به دانشگاهی در آنجا درس می‌دهند هستند که آنها را مدرس نوشته‌ام. این فهرست به ترتیب الفا مرتب شده است.

در پایان از کسانی که در آماده کردن این فهرست به من کمک داده‌اند باید اظهار تشکر بکنم. مخصوصاً از دکتر رجب زاده، خانم شیوبو فوکاگایا و آقای کن ایچی ایسوگائی.

اشیکاگا، اتسوئوجی (۱۹۸۳ ـ ۱۹۰۱)
Atsuuji Ashikaga

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه دوشیشا، تحصیل در فرانسه، آلمان و ایران.
استاد فقید دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کیوتو، رئیس فقید خاورشناسی ژاپن.
تخصص: تاریخ هند، فرهنگ و تاریخ ایران باستان.
تحقیقهای عمده: کتاب‌ها: عقاید ایرانیان ـ فرهنگ ساسانی ـ تاریخ عمومی هند. مقاله: بنیاد تاریخ دولت پارتی.

اودا، یوشیکو (ـ۱۹۴۸)
Yoshiko Oda

فارغ‌التحصیل بخش ایرانشناسی دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا، تحقیق در دانشگاه کیوتو و دانشگاه شیکاگو، دارای درجهٔ دانشیابی.
دانشیار مدرسهٔ عالی وابسته به دانشگاه دختران کیوتو (Kyouto Joshı Daıgaku)
تخصص: تفکراسلامی
تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: اندیشهٔ دینی جلال‌الدین رومی ـ فنا و بقا در اندیشهٔ جلال‌الدین رومی ـ مفهوم امت در قرآن.

اودا، تاکه‌او (ـ۱۹۰۷)
Takeo Oda

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کیوتو، استاد سابق دانشگاه کانسائی و دانشگاه کیوتو.
استاد ممتاز دانشگاه کیوتو.
تخصص: جغرافیا
تحقیقهای عمده: کتابها: تحقیق تاریخ جغرافی باستان ـ تاریخ نقشه‌نگاری ـ مقاله‌ها: آبیاری با آب زیرزمینی در ناحیه‌های خشک، قنات در ایران ـ تهران، پایتخت ایران.

اوکادا، اکینوری (ـ۱۹۴۷)
Akinori Okada

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تویو، اتمام دورهٔ عالی در دانشگاه توکائی.
تخصص: آئین زرتشتی
تحقیقهای عمده: کتابها: آیین زرتشتی ـ راندن دیو در آئین زرتشتی ـ مقاله: ساخت جهنم در آئین زرتشتی.

اوکادا، اِمیکو (ـ۱۹۳۲)
Emiko Okada

فارغ‌التحصیل دانشگاه توکیو گاکوگی، دارای درجهٔ دکتری از دانشگاه تهران.
استاد بخش ایرانشناسی دانشگاه مطالعات خارجی توکیو (Toukyou Gaıkokugo Daıgaku)
تخصص: ادبیات فارسی
تحقیقهای عمده، مقاله‌ها: تصویر زن در داستانهای عاشقانهٔ ادب ایران ـ انوری، قصیده سرای ایران ـ ترجمه‌ها: خسرو و شیرین نظامی ـ لیلی و مجنون نظامی.

اوکازاکی، شوکو (ـ۱۹۳۵)
Shoukou Okazaki

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کیوتو، دارای درجهٔ دانشیابی از همین دانشگاه، کارشناس سابق مؤسسه اقتصاد آسیا. استاد بخش ایرانشناسی دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا (Ousaka Gaıkokugo Daıgaku)
تخصص: تاریخ معاصر ایران.
تحقیقهای عمده: کتاب: قنات، آبراه زیرزمینی ایران ـ مقاله‌ها: قحطی بزرگ ایران در سال ۸۸ـ۱۲۸۷/۷۱ـ۱۸۷۰ ـ شورش نان در تبریز در سال ۱۳۱۶/۱۸۹۸.
ترجمه‌ها: مالک و زارع در ایران نوشتهٔ لامبتون ـ حاجی بابای اصفهانی نوشتهٔ موریه.

اوکونیشی، شونسوکه (ـ۱۹۳۶)
Shunsuke Okunishi

فارغ‌التحصیل بخش ایرانشناسی دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا، دارای درجهٔ دانشیابی.
دانشیار مرکز آموزش ژاپنی دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا (Ousaka Gaikokugo Daigku)
تخصص: ادبیات فارسی باستان.
تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: دربارهٔ بندهشن ـ معنی آب برای ایرانیان باستان.

اونو، هیروشی (ـ۱۹۵۶)
Hiroshi Ono

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کیوتو، دارای درجهٔ دانشیابی از همین دانشگاه.
استادیار دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه دخترانه تاچیبانا (Tachibana Joshi Daigaku).
تخصص: تاریخ آق قویونلو و قراقویونلو
تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: یادداشتی دربارهٔ «ایناق» و «بؤی نوکر» در کتاب عرض نامه ـ یک مدرک دربارهٔ ایجاد منصب صدر.

اؤنو، موریو (ـ۱۹۲۵)
Morio Ouno

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ علوم و دانشکدهٔ اقتصاد دانشگاه توکیو، دارای درجه دکتری از همین دانشگاه، استاد سابق دانشگاه توکیو.
استاد دانشکدهٔ روابط بین‌المللی دانشگاه دائی توبونکا (Daitoubunka Daigaku).
تخصص: اقتصاد و جامعهٔ روستائی ایران.
تحقیقهای عمده: کتاب‌ها: روستاها در آسیا ـ روستاها در ایران ـ مبنای فکری بررسی جامعهٔ روستائی.

ایتانی، کؤزؤ (ـ۱۹۵۵).
Kouzou Itani

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه توکیو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه.
دانشیار دانشکدهٔ دانشگاه اؤته مون گاکوئین (Outemongakuin Daigaku).
تخصص: تاریخ روم آناتولی در قرن ۷ هـ. ۱۳ م.
تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: دولت ایلخانی و روم ـ سلطنت روم و خوارزم شاه ـ روم بعد از تاخت و تار مغول ـ رقابت سلطنت بین برادران.

ایتؤ، گیکیو (ـ۱۹۰۹)
Gikyou Itou

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کیوتو، دارای درجه دکتری، استاد ممتاز دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کیوتو.
تخصص: آئین زرتشتی.
تحقیقهای عمده: کتاب‌ها: ایران باستان ـ پژوهشهای زرتشتی ـ ورود فرهنگ ایرانی به ژاپن.

ایزوتسو، توشیهیکو (ـ۱۹۱۴)
Toshihiko Izutsu

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کِی ئوگیجوکو، دارای درجه دکتری.
استاد ممتاز دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کِی ئوگیجوکو.
تخصص: علم کلام، فلسفهٔ اسلامی
تحقیقهای عمده: کتاب‌ها: تاریخ تفکر اسلامی ـ فرهنگ اسلامی ـ (ترجمه‌ها): قرآن ـ فیه مافیه در اقوال جلال‌الدین رومی نوشتهٔ بها ولد ـ مشاعر ملاصدرا.

ایشی‌ای، اکیرا (ـ۱۹۳۳)
Akira Ishii

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ فنی دانشگاه توکیو، دارای درجه دانشیابی ارهمین دانشگاه، تحقیق در رشته هنرهای زیبای دانشگاه تهران.
دانشیار دانشکدهٔ فنی دانشگاه ایالتی توکیو (Toukyou Toritsu Daigaku)

تخصص: معماری اسلامی
تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: شکل حیاط، در معماری ایران اسلامی ـ شیوه و فن معماری اسلامی ـ ترجمه: معماری ایرانی نوشتهٔ پوپ.

ایموتو، ئه‌ایچی (‎-۱۹۳۰)
Eiichi Imoto

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کیوتو. استاد و رئیس بخش ایرانشناسی دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا (Ousaka Gaikokugo Daigaku)
تخصص: فرهنگ ایران، روابط فرهنگی ایران و ژاپن.
تحقیقهای عمده: کتابها: ژاپن و ایران در دورهٔ باستان ـ مرگ و رستاخیز ـ ترجمه: قصه‌های ایرانی.

ایبابا، میورو (‎-۱۹۶۱)
Minoru Inaba

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کیوتو، دارای درجه دانشیاری از همین دانشگاه.
مربی مؤسسه علوم انسانی دانشگاه کیوتو (Kyouto Daigaku Jinbunkagaku Kenkyusho).
تخصص: تاریخ غزنوی
تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: محمودیان و مسعودیان در دورهٔ سلطان مسعود ـ حاجب‌های غزنوی. سلجوق و غزنویان متأخر.

ایواتاکه، اکی اُو (‎-۱۹۶۲)
Akio Iwatake

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کیوتو، دارای درجه دانشیاری از همین دانشگاه.
کارآموز دانشگاه کیوتو (Kyouto Daigaku).
تخصص: تاریخ و وقف در ایران در قرون ۸ و ۹ هجری (۱۴ و ۱۵ میلادی).
تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: وقف خانوادهٔ نظام و یزد در قرن ۸ هـ / ۱۴ م. ـ نمونه وقف یک امیر دولت تیموری ـ دارالسیادهٔ غازان خان.

تاکاهاشی، کازونو (‎-۱۹۵۱)
Kazuo Takahashi

فارغ‌التحصیل بخش ایرانشناسی دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا، دارای درجه دانشیاری از دانشگاه کلمبیا.
دانشیار دانشگاه هوسو (Housou Daigaku).
تخصص: سیاست بین‌المللی خاورمیانه.
تحقیقهای عمده: کتاب ـ عرب و اسرائیل ـ مقاله‌ها: انقلاب اسلامی در ایران و نفوذ آن بر منطقه‌ها ـ اکراد و روابط بین‌المللی در خاورمیانه.

ایوانی، هیده‌کو (‎-۱۹۵۹)
Hideko Iwai

دارای درجه دانشیابی از دانشگاه کوکوسائی. استادیار رشته روابط بین‌المللی دورهٔ عالی دانشگاه کوکوسائی (Kokusai Daigaku).
تخصص: روابط بین‌المللی خاورمیانه.
تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: اجتماع اسلامی و جایگاه زن در اسلام ـ انقلاب مشروطیه ایران و اسلام.

تانابه، کاتسومی (‎-۱۹۴۱)
Katsumi Tanabe

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه توکیو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه.
رئیس بخش تحقیق موزهٔ خاور باستان (Kodai Oriento Hakubutsukan).
تخصص: هنرهای زیبای ایران و بودائی.
تحقیقهای عمده: کتاب: تاریخ هنرهای زیبای ایران (به اشتراک) ـ مقاله‌ها: بازنگری در

نقش‌های شکار گراز شاهانه در طاق بستان ـ بررسی سنگ نوشته‌های نرسه در نقش رستم.

تسوگه، گِن ایچی (۱۹۳۷ـ)
Gen'ichi Tsuge

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ موسیقی دانشگاه هنرهای زیبای توکیو، دارای درجه دکتری.
استاد دانشکدهٔ موسیقی دانشگاه هنرهای زیبای توکیو (Toukyou Geijutsu Daigaku).
تخصص: موسیقی ایرانی.
تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: وزن‌های شعر فارسی ـ لحن آواز در موسیقی ایرانی ـ تئوری و عمل در موسیقی قدیم ایرانی.

تؤمینه، شیرو (۱۹۱۵ـ)
Shirou Toumine

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ حقوق دانشگاه کِی ئوگیجوکو. استاد دانشکدهٔ سیاست و اقتصاد دانشگاه ماتسوزاکا (Matsuzaka Daigaku).
تخصص: شریعت اسلام.
تحقیقهای عمده: کتاب: شریعت اسلام ـ متعه در ایران ـ ازدواج دائم در ایران.

دومیو، میهوکو (۱۹۴۲ـ)
Mihoko Doumyou

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه توکیو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه.
استاد دانشکدهٔ اقتصاد خانوادهٔ دانشگاه دخترانه بونکا (Bunka Joshi Daigaku).
تخصص: تاریخ رنگ آمیزی و بافتگی دورهٔ باستان.
تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: دربارهٔ قطعه‌ای از بافته‌های ابریشم که گویا از آثار ری باشد ـ طرح‌های پارچه در نقش‌های شکار گراز شاهانه در طاق بستان.

ساتو، سوسومو (۱۹۳۰ـ)
Susumu Satou

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تعلیماتی توکیو، دارای درجه دانشیابی.
استاد دانشگاه چوئوگاکوئین (Chūou Gakuin Daigaku).
تخصص: تاریخ دورهٔ هخامنشی.
تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: تحقیق در اقتصاد هخامنشی ـ ساخت جامعه امپراتوری آشور ـ قانون شاهی در شاهنشاهی ایران.

ساکاموتو، تسوتومو (۱۹۴۵ـ)
Tsutomu Sakamoto

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کِی ئوگیجوکو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه، تحقیق در دانشگاه تهران و مرکز خاورمیانه شناسی دانشگاه کمبریج.
استاد دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کی ئوگیجوکو (Keiougijuki Daigaku).
تخصص: تاریخ اجتماعی سرزمینهای اسلامی در قرون متأخر.
تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: بافت شهری و میدان اصفهان در قرن ۱۹ م. ـ تهران در قرن ۱۹ م. و خانوادهٔ مستوفی ـ استانبول در قرن ۱۹ م. و ایرانیان ـ منابع استخراج سرشماری تهران در قرن ۱۹.

ساکورائی، کِی‌کو (۱۹۵۹ـ)
Keiko Sakurai

فارغ‌التحصیل دانشگاه جؤچی، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه.
مربی مؤسسه فرهنگ خاوری دانشگاه گاکوشوئین (Gakushūin Daigaku).
تخصص: آموزش در ایران.
تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: دین زدائی و احیای دین در ایران از دههٔ ۱۹۲۰ تا دههٔ ۱۹۷۰ ـ جشن‌ها و فعالیت ورزشی در زمان

رضا شاه در ایران.

سوگیتا، هیده‌اکی (ـ۱۹۵۶)
Hideaki Sugita

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه توکیو، دارای درجه دانشیاری از همین دانشگاه.

مربی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه توکیو.

تخصص: هنرهای زیبا در ادبیات عربی و فارسی.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: فرش و ادبیات ـ نقشهای دیوار حمام‌ها در ادبیات عربی و فارسی ـ فواره‌ها در دنیای اسلام.

سوگیمورا، تو (ـ۱۹۳۴)
Tou Sugimura

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات جوچی، دارای درجه دکتری ار دانشگاه میشیگان، عضو سابق موزهٔ هنرهای زیبای ایده میتسو. استاد موزهٔ قوم‌شناسی ژاپن در اوساکا (Minzokugaku Hakubutsukan).

تخصص: هنرهای زیبای دورهٔ اسلامی.

تحقیقهای عمده: کتابها: شاهکارهای سفالینه‌های ایران در موزهٔ مردم‌شناسی تهران ـ سفالینه‌های مشرق زمین.

سوگییاما، جیرو (ـ۱۹۲۸)
Jirou Sugiyama

فارغ‌التحصیل دانشگاه توکیو. استاد دانشگاه صنعتی ناگائوکا (Nagaoka Gijutsukagaku Daigaku).

تخصص: هنرهای زیبا

تحقیقهای عمده: کتاب: آثار بزرگ جهان (جلد هفتم): راه ابریشم ـ مقاله‌ها: چند مسأله دربارهٔ تاج‌های شاهان پارتی ـ هنرهای زیبای سوری دورهٔ هلنشتین و روم.

سوما، تاکاشی (ـ۱۹۳۶)
Takashi Souma

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبایت و علوم انسانی دانشگاه بین‌المللی مسیحی، دارای درجه دانشیابی از دانشگاه توکیو. استاد دانشکدهٔ هنرهای زیبای دانشگاه تسوکوبا (Tsukuba Daigaku)

تخصص: هنرهای زیبای پارتی

تحقیقهای عمده: کتاب: اندیشه دربارهٔ کاروان پارتی ـ سوارهای پارتی ـ مشک‌های شناور.

سوناگا، اومه‌ئو (ـ۱۹۲۴)
Umeo Sunaga

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تویو رئیس مدرسه عالی دخترانه نیگاتاسه ئیریو (Niigata Seiryou Joshi Tankidaigaku).

تخصص: آئین مانوی

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: تصویر سخصیت جوانی مانی ـ زندگانی و اندیشهٔ مانی.

سوئه‌او، یوشی یوکی (ـ۱۹۲۷)
Yoshiyuki Sueo

فارغ‌التحصیل دانشگاه کیوتو، دارای درجه دکتری از همین دانشگاه.

استاد دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کانسائی (Kansai Daigaku).

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: آسیاهای آبی و آسیاهای بادی در جنوب غربی آسیا ـ آسیاهای آبی و آسیاهای بادی در ایران ـ اساس جغرافیائی جامعه و اقتصاد در خاورمیانه.

سه‌کی، یوشیفوسا
Yoshifusa Seki

فارغ‌التحصیل دانشگاه توکائی، تحصیل در رشته هنرهای زیبای دانشگاه تهران. کارشناس کتابخانه شرقی ژاپن (Touyou

Bunko)

تخصص: موسیقی قدیم ایران.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: دربارهٔ قطب‌الدین شیرازی ـ دربارهٔ مقاصدالالحان عبدالقادر مراغه‌ای.

شیروئیوا، کازوهیکو

Kazuhiko Shiroiwa

کتابدار کتابخانه مجلس ژاپن (Kokkai Toshokan)

تخصص: تاریخ مغولان.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: منابع اصلی تاریخ مغولان در قرون ۱۳ و ۱۴ م. ـ وقف‌نامه‌های رشیدالدین.

شیماموتو، تاکامیتسو (۱۹۵۱ـ)

Takamitsu Shimamoto

فارغ‌التحصیل بخش ایرانشناسی دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا، دارای درجه دانشیابی از دانشگاه کالیفرنیا. مدرس دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا (Ousaka Gaikokugo Daigaku)

تخصص: تاریخ قاجار

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: نقش علما و مفهوم عدل در اوائل انقلاب مشروطه ایران ـ فکر بست و بست‌نشینی ـ شهر قم در قرن ۱۹ م.

شیمو، هیروتوشی (۱۹۴۱ـ)

Hirotoshi Shimo

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه توکیو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه. کارشناس کتابخانه شرقی ژاپن (Touyou Bunko)

تخصص: تاریخ دوره ایلخانی.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: سپاه هسته‌ای ارتش غازان خان ـ مغولان در دورهٔ ایلخانی.

شیمیزو، کوسوکه (۱۹۴۷ـ)

Kousuke Shimizu

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه توکیو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه. دانشیار بخش ایرانشناسی داشگاه مطالعات خارجی توکیو (Toukyou Gaikokugo Daigaku)

تخصص: تاریخ سلجوقی.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: اشکر آل بویه ـ ابراهیم ینال و ینالیان در اوائل دورهٔ سلجوق ـ مذاکره بین طغرل بیک و خلیفه القائم.

شیمیزو، یوشیتاکا (۱۹۴۲ـ)

Yoshitaka Shimizu

فارغ‌التحصیل بخش ایرانشناسی دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا، دارای درحه داشیابی از دانشگاه کیوتو. استاد مرکز تعلیمات زبانهای خارجی دانشگاه توکائی (Toukai Daigaku).

تخصص: مقایسه زبان فارسی با زبان انگلیسی، مقایسه زبان ژاپنی با ربان انگلیسی.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: یادگار زریران ـ اشاره‌ای دربارهٔ یک واژه در یادگار زریران.

فوجی موتو، یوکو (۱۹۵۷ـ)

Yūko Fujimoto

فارغ‌التحصیل بخش ایرانشناسی دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا، دارای درجه داشیابی از همین دانشگاه. استادیار بخش ایرانشناسی دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا (Ousaka Gaikokugo Daigaku)

تخصص: ادبیات معاصر فارسی.

تحقیقهای عمده: مقاله: جلال آل احمد، سیمای نویسندهٔ معاصر ایرانی ـ ترجمه‌ها: شهری چون بهشت نوشته سیمین دانشور ـ بیست و چهار ساعت در خواب و بیداری نوشتهٔ صمد بهرنگی.

فوجی‌ئی، سومی ئو (ـ۱۹۵۳)

Sumio Fujii

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه توکیو، کارشناس سابق موزهٔ خاوری در اوکایاما. استادیار مدرسه عالی سان یوگاکوئن (Sanyou Gakuen Tankıdaigaku).

تخصص: باستانشناسی آسیای غربی.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: شکل تاخت و طور نشستن بر آن در آسیای غربی ـ شکار سوارهٔ با دام توری و به کار بردن یوزپلنگ برای شکار در فلات ایران در نیمه دوم هزارهٔ چهار پیش از میلادی.

فوجی‌ئی موری‌نو (ـ۱۹۵۴)

Morio Fujii

فارغ‌التحصیل بخش ایرانشناسی دانشگاه مطالعات خارجی توکیو، دارای درجه دانشیابی ار همین دانشگاه. استادیار دانشگاه مطالعات خارجی توکیو (Toukyou Gaikokugo Daigaku)

تخصص: ادبیات مشروطه ایران.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: دهخدا و انقلاب مشروطه، دربارهٔ چرند و پرند ـ اندیشه و زندگانی طالوف، آخوندزاده و ایران.

فوکائی، شینجی (۱۹۸۵ـ۱۹۲۴)

Shinji Fukai

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه توکیو، دارای درجه دکتری. استاد فقید دانشگاه توکیو.

تخصص: هنرهای زیبای ایران باستان.

تحقیقهای عمده: کتابها: هنرهای زیبای ایران ـ تحقیق در هنرهای زیبای ایران باستان ـ شیشهٔ ایران.

کاتسوفوجی، تاکه شی (ـ۱۹۳۱)

Takeshi Katsufuji

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کیوتو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه. استاد دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا (Ousaka Gaikokugo Daigaku).

تخصص: تاریخ ایران در دورهٔ مغول. تاریخ و فرهنگ افغانستان

تحقیقهای عمده: کتاب: قشون کشی مغول به سوی غرب ـ مقاله‌ها: مردم پشتو و زبان آنها در افغانستان ـ سیاستنامه نظام‌الملک.

کاتو، کازوهیده (ـ۱۹۴۱)

Kazuhide Katou

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه هوکائیدو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه. استاد دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه توکائی (Toukai Daiguku).

تخصص: تاریخ تیموریان.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: تیمور و افغانستان ـ امیر تیمور و شهرکش ـ ترجمه: اسماعیلیان نوشته برنارد لویس.

کاگایا، هیروشی (ـ۱۹۳۰)

Hiroshi Kagaya

فارغ‌التحصیل رشته هندی دانشگاه مطالعات خارجی توکیو، دارای درجه دانشیابی از دانشگاه توکیو. استاد زبان اردو در دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا (Ousaka Gaikokugo Daigaku).

تخصص: تاریخ معاصر ایران، زبان اردو.

تحقیقهای عمده: کتابها: تاریخ معاصر ایران ـ تاریخ معاصر آسیای جنوبی (به اشتراک) ـ تاریخ معاصر خاورمیانه (به اشتراک).

کامادا، شیگه‌رو (ـ۱۹۵۱)

Shigeru Kamada

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه توکیو، دارای درجه دانشیابی ازهمین دانشگاه. دانشیار مؤسسه فرهنگ خاوری دانشگاه توکیو (Toukyou Daigaku Touyoubunka Kenkyūsho)

تخصص: اندیشهٔ اسلامی

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: تناسخ از نظر ملاصدرا ـ بسط مذهب شیعه ـ ترجمه: اکسیرالعارفین.

کامورو، هیتوشی (ـ۱۹۴۷)
Hitoshi Kamuro

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تعلیماتی توکیو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه. دانشیار دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه توکائی (Toukai Daigaku).

تخصص: باستانشناسی اروپا و ایران.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: آغاز کاربرد سفال در آسیای غربی ـ اتراقگاههای چوپانی بیابان نشینان در ایران.

کامی اوکا، کوجی (ـ۱۹۳۸)
Kouji Kamioka

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کیوتو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه. استاد مؤسسه مطالعات و تحقیقات زبانها و فرهنگهای آسیا و آفریقا دانشگاه مطالعات خارجی توکیو (Toukyou Gaikokugo Daigaku).

تخصص: زبانشناسی، اعتقادات عامه در مذهب شیعه.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: مطالعه زبانشناسی دربارهٔ متن آرامی در تخت جمشید ـ بررسیهای لارستانی ـ اسلام و عوام، آئین‌های محلی در ایران.

کانو، هیروماسا (ـ۱۹۴۵)
Hiromasa Kanou

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه توکیو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه، کارشناس سابق مؤسسهٔ اقتصاد آسیائی. دانشیار دانشکدهٔ علوم انسانی دانشگاه تسوداجوکو (Tsudajuku Daigaku).

تخصص: تحقیق جامعه امروزی خاورمیانه.

تحقیقهای عمده: کتاب‌ها: تحلیل جامعهٔ ایران ـ جامعه اسلامی در خاورمیانه.

کاواسه، تویوکو (ـ۱۹۵۰)
Toyoko Kawase

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه اوساکا، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه. استادیار مدرسهٔ عالی دخترانه شوئین (Shouin Jashi Tankidaigaku).

تخصص: تاریخ ایران باستان.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: مراسم مذهبی و اقتصاد سلطنتی در دورهٔ داریوش اول ـ گوسفندها و برها در اقتصاد سلطنتی تخت جمشید ـ کارگرهای زنانه در اقتصاد تخت جمشید.

کوبو، کازویوکی (ـ۱۹۶۱)
Kazuyuki Kubo

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کیوتو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه. سرگرم تحقیق در تاشکند ازبکستان.

تخصص: تاریخ آسیای میانه در قرون پانزدهم و شانزدهم.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: هرات در آغاز قرن شانزدهم ـ حمایت میرعلی شیرنوائی از علم و هنر.

کوبوری، ایوائو (ـ۱۹۲۴)
Iwao Kobori

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ علوم دانشگاه توکیو، استاد دانشکدهٔ سیاست و اقتصاد دانشگاه میجی (Meiji Daijaku).

تخصص: مسئله آب در نواحی خشک.

تحقیقهای عمده: کتاب: صحرای بزرگ ـ مقاله‌ها: دربارهٔ قنوات در ایران ـ اصل قنات.

کورودا، تاکاشی (‏ ـ۱۹۵۵)
Takashi Kuroda

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه توکیو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه. دانشیار دانشکدهٔ تعلیمات دانشگاه کاگاوا (Kagawa Daigaku).

تخصص: تاریخ معاصر ایران.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: قیام رشت در انقلاب مشروطیه ایران ـ جنبش جنگل در ایران در زمان جنگ جهانی اول.

کورودا، توشینو (‏ ـ۱۹۳۳)
Toshio Kuroda

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کی ئوگیجوکو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه، دانشیار سابق مؤسسه مطالعات و تحقیقات زبانها و فرهنگهای دانشگاه کی ئوگیجوکو، استاد پیشین انجمن سلطنتی فلسفه ایران. استاد رشته روابط بین‌المللی دورهٔ عالی دانشگاه کوکوسائی (Kokusai Daigaku).

تخصص: مذهب خوارج، جامعه و فرهنگ خاورمیانه.

تحقیقهای عمده: کتاب: جهان‌نگری مذهب خوارج ـ ترجمه‌ها: تاریخ فلسفه اسلام نوشتهٔ هنری کربن ـ مقاصدالفلاسفه ابوحمید محمد غزالی.

کوروياناگی، تسونه‌ئو (‏ ـ۱۹۲۵)
Tsuneo Kuroyanagi

فارغ‌التحصیل رشته هندی دانشگاه مطالعات خارجی توکیو، استاد و رئیس سابق بخش ایرانشناسی دانشگاه مطالعات خارجی توکیو. استاد دانشکدهٔ روابط بین‌المللی دانشگاه دائیتو بونکا (Daitoubunka Daigaku).

تحقیقهای عمده: کتابها: گرایش اندیشهٔ ادب فارسی ـ شعرای فارسی گوی ـ فرهنگ فارسی به ژاپنی ـ فرهنگ ژاپنی به فارسی ـ ترجمه‌ها: دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی ـ هفت پیکر نظامی ـ شاهنامهٔ فردوسی.

کوماکی، شوهه‌ئی (‏ ـ۱۹۵۳)
Shouhei Komaki

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه توکیو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه، مأمور سابق وزارت امور خارجه ژاپن در تهران. استادیار دانشکدهٔ زبان‌های خارجی دانشگاه جوچی (Jouchi Daigku).

تخصص: تاریخ قاجار.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: قانون ملکم خان ـ اوایل فعالیت سیاسی ملکم خان ـ شورش حسین قلی خان در سال ۱۱۹۱ ـ ۱۱۸۲ / ۱۷۷۷ ـ ۱۷۶۹.

کوماموتو، هیروشی (‏ ـ۱۹۴۸)
Hiroshi Kumamoto

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه توکیو، دارای درجه دکتری از دانشگاه پسیلوانیا. داشیار دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه توکیو (Toukyou Daigaku).

تخصص: زبان ختنی / سغدی.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: نوشته‌های رسمی سغدی قرن دهم ـ توصیح کلی درباره نوشته‌های سغدی.

کیتاگاوا، سه‌ئیچی (‏ ـ۱۹۴۷)
Seiichi Kitagawa

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه هوکایدو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه. استاد دانشکدهٔ علوم انسانی دانشگاه هیروساکی (Hirosaki Daigaku).

تخصص: تاریخ دورهٔ ایلخانی، تاریخ ارمنستان.

تحقیقهای، عمده: مقاله‌ها: بنیاد گرفتن نکودریان ـ ایلخان به عنوان یک لقب ـ نژادهای قفقاز.

گوتو، اکیرا (۱۹۴۳ ـ)
Akira Gotou

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ کشاورزی توکیو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه. استاد دانشکدهٔ اقتصاد دانشگاه کاناگاوا (Kanagawa Daigaku).

تخصص: اقتصاد کشاورزی.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: اصلاحات ارضی ایران و تحول جامعهٔ روستائی ـ جامعهٔ روستائی آسیای جنوب عربی و تعاونی‌ها ـ مالکیت مشاع زمین و نظامهای کشاورزی ـ جریان تجارت و بافت اجتماعی و اقتصادی در ایران قرن ۱۹.

گامو، رئیچی (۱۹۰۱ ـ ۱۹۷۷)
Reiichi Gamou

فارغ‌التحصیل رشته زبان هندی آموزشگاه زبانهای خارجی توکیو، ادامه تحصیل در هندوستان، ایران و اروپا. استاد فقید رشته اردو دانشگاه مطالعات خارجی توکیو.

تحصص: ادبیات فارسی، زبان اردو.

تحقیقهای عمده: کتابها: تاریخ ایران ـ شاعران فارسی گوی ـ ترجمه: گلستان سعدی.

ماتسوتانی، توشیو (۱۹۳۷ ـ)
Toshio Matsutani

فارغ‌التحصیل دانشگاه توکیو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه. استاد مؤسسه فرهنگ خاوری دانشگاه توکیو (Toukyou Daigaku Touyoubunka Kenkyūsho).

تخصص: باستانشناسی آسیای غربی.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: ابزار سنگی بی‌مانند آسیای غربی ـ حفر حلیمه جان (به اشتراک) ـ حفر رمه زمین.

ماتسوموتو، اکیرو (۱۹۴۴ ـ)
Akirou Matsumoto

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه واسه‌دا، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه. استاد رشته روابط بین‌المللی دورهٔ عالی دانشگاه (Kokusai Daigaku).

تخصص: تفکر اسلامی.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: احساس و منطق ایمان مذهبی غزالی ـ بررسی دربارهٔ اثر فلسفی علامه طباطبائی ـ کلام بعد از اشعری و فلسفه.

ماسودا، سه‌ئیچی (۱۹۲۲ ـ)
Seiichi Masuda

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه توکیو. استاد دانشکدهٔ علوم انسانی دانشگاه توکیو کاسه‌ئی گاکوئین (Toukyou Kasei Gakuin Daigaku).

تخصص: باستانشناسی.

تحقیقهای عمده: کتاب: راه ابریشم زیر شن ـ (مقاله‌ها): نقش‌های غار بزرگ طاق بستان ـ شمشیر دو دم برنز یافته شده در ایران محفوظ در موزهٔ تتری.

مانو، ئه‌ایجی (۱۹۳۹ ـ)
Eiji Mano

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کیوتو، دارای درجه دکتری از همین دانشگاه. استاد دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کیوتو. (Kyouto Daigaku).

تخصص: تاریخ تیموریان و سلسله مغولی هند.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: جامعهٔ تیموریان ـ شجرهٔ تیموریان و جای تیمور ـ ترجمه: بابرنامه (کار ترجمه ادامه دارد).

موری، شیگه‌یو (۱۹۴۸ ـ)
Shigeo Mori

فارغ‌التحصیل بخش ایرانشاسی دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا، اتمام دورهٔ دکتری در دانشگاه کیوتو، دارای درجه دانشیابی. مدرس دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا (Ousaka Gaikokugo Daigaku)

تخصص: ادبیات ایران باستان.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: افسانه تولد کورش ـ ساخت افسانهٔ ساسان ـ ساخت داستانی کتیبهٔ بیستون.

میزوتا، ماساشی (ـ۱۹۵۶)
Masashi Mizuta

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ اقتصاد دانشگاه دوشیشا، دارای درجه دانشیابی از دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا. استادیار دانشکدهٔ اقتصاد دانشگاه فوجی (Fuji Daigaku).

تخصص: تاریخ قاجار.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: تحقیق مقدماتی در تاریخ بانک شاهنشاهی ایران ـ اشاره‌ای دربارهٔ مقامات شهری تبریز در قرن ۱۹.

میکامی، تسوگونو (۱۹۸۷ـ۱۹۰۷)
Tsuguo Mikami

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه توکیو، رئیس فقید دبیرخانه مرکز فرهنگ خاورمیانه.

تخصص هنرهای زیبا، بویژه سفالینه‌ها.

تحقیقهای عمده: کتابها: سفالینه‌های ایران ـ مطالعه تاریخ بازرگانی سفالینه و چینی ـ مقاله‌ها: روابط سفال و چینی چین و سفالینه‌های اسلامی.

می‌یاتا، اوسامو (ـ۱۹۵۵)
Osamu Miyata

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کی‌ئو گیجوکو، دارای درجه دانشیابی از مدرسه عالی دانشگاه کالیفرنیا در لوس‌آنجلس. استادیار دانشکدهٔ روابط بین‌المللی دانشگاه ایالتی شیرووکا (Shizuoka Kenritsu Daigaku).

تخصص: سیاست ایران.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: خلیل ملکی و نیروی سوم ـ تجزیهٔ حزب توده در سال ۱۹۴۸ـ ایران: اصلاحات ارضی و تبدیل سیاستی.

ناکابه‌پو، هاروکازو (ـ۱۹۴۹)
Harukazu Nakabeppu

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ زبانهای خارجه دانشگاه کیتاکیوشو، اتمام دورهٔ دکتری دانشگاه کیوشو، دارای درجه دانشیابی. دانشیار مدرسه عالی دخترانه سی نان Seinan Jogakuin Tankidaigaku)

تخصص: جامعه شناسی دینی زرتشتی ژاپن.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: آتش مقدس آئین زرتشتی ـ آتش مقدس و آئین تطهیر در آئین زرتشتی.

ناکامورا، کوجیرو (ـ۱۹۳۹)
Koujirou Nakamu

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه توکیو، دارای درجه دکتری از دانشگاه هاروارد استاد دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه توکیو (Toukyou Daigaku).

تخصص: تفکر اسلامی

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: اندیشهٔ عرفا دربارهٔ دعا ـ بنیاد شدن تصوف ـ ترجمه: علم اصول الفقه نوشتهٔ عبدالوهاب خلاف.

ناکامورا، کیمینوری (ـ۱۹۴۳)
Kiminori Nakamura

مدرس دانگشاه تاکوشوکو Takushoku Daigaku)

تخصص: ادبیات فارسی معاصر.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: اندیشه ونوشته‌های صادق هدایت ـ دربارهٔ چرند پرند ـ دهخدا و ادبیات فارسی معاصر ـ ترجمه چند داستان ازصادق هدایت.

ناواتا، ته‌تسوئو (ـ۱۹۳۶)
Tetsuo Nawata

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگ

هیروشیما، دارای درجه دانشیابی از دانشگاه توکیو. استاد دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کوماموتو (Kumamoto Daigaku).

تخصص: زبان شناسی فارسی و پشتو.

تحقیقهای عمده: کتاب: فرهنگ فارسی به ژاپنی ـ مقاله‌ها: یادداشت دربارهٔ واژه‌های گیاه‌شناسی زبان فارسی ـ ساخت دستور زبان پشتو.

نودا، کی‌گو (۱۹۵۵ـ)

Keigou Noda

فارغ‌التحصیل بخش ایرانشناسی دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا، دارای درجه دانشیابی از دانشگاه ناگویا. دانشیار دانشکدهٔ روابط بین‌المللی دانشگاه چوبو (Chūbu Daigaku).

تخصص: تاریخ زبان فارسی، اوستا.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: جمله‌های مفعولی در زبان ایران باستان ـ تکوین فعل زمان گذشته در فارسی معاصر.

هاچی اوشی، ماکوتو (۱۹۵۰ـ)

Makoto Hachioshi

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه هوکایدو، دارای درجه دانشیاری از همین دانشگاه. داشیار بخش ایرانشناسی دانشگاه مطالعات خارجی توکیو (Toukyou Gaikokugo Daigaku).

تخصص: تاریخ معاصر ایران.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: قیام تبریز در انقلاب مشروطهٔ ایران ـ انقلاب مشروطهٔ ایران و مطبوعات ـ آغاز به ترجمهٔ سیاحتنامه ابراهیم بیک (کار ترجمه ادامه دارد).

هارا، ریویچی (۱۹۴۶ـ)

Ryūichi Hara

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ جامعه شناسی دانشگاه کی ئوگیجوکو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه. استاد دانشکدهٔ روابط بین‌المللی دانشگاه دایتوبونکا (Daitoubounku Daigaku).

تخصص: تحقیق درباره روستاهای ایران.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: جامعه ده و نظام آبیاری ـ انقلاب اسلامی ایران و روستاها.

هاروتا، سه ایرو (۱۹۶۰ـ)

Seirou Haruta

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات داشگاه کیوتو، دارای درجه دانشیابی از همین داشگاه. کارآموز دانشگاه کیوتو (Kyouto Daigaku)

تحصص: تاریخ ایران باستان.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: پادشاهی عیلامی در زمان پیش و پس از میلادی ـ نوسان قیمت جو و عیره به شرح آمده در روزنامهٔ نجومی کشف شده در بابل.

هاماهاتا، یوکو

Yūko Hamahata

فارغ‌التحصیل بخش ایرانشناسی دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا. مدرس مؤسسه آموزش زبان دانشگاه واسه‌دا (Waseda Daigaku).

تحصص: توده شناسی ایران.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: نوروز ـ جشن سده.

هانه‌دا، اکیرا (۱۹۸۹ـ۱۹۱۰)

Akira Haneda

فارغ‌التحصیل داشکدهٔ ادبیات دانشگاه توکیو، تحصیل در دانشگاه پاریس. استاد فقید دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کیوتو.

تحصص: تاریخ آسیای میانه.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: تاریخ آسیای میانه ـ فعالیت سغدیان در مشرق ـ مبادلهٔ فرهنگ میان مشرق و مغرب.

هانه‌دا، کوایچی (ـ۱۹۴۴)
Kouichi Haneda

فارغ‌التحصیل بخش ایرانشناسی دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا، ادامه تحصیل در رشته تاریخ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران. دانشیار مؤسسه مطالعات و تحقیقات زبانها و فرهنگهای آسیا و آفریقا دانشگاه مطالعات خارجی توکیو (Toukyou Gaikokugo Daigaku).

تخصص: تاریخ صفوی.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: مقدمه بر شکل گرفتن خودآگاهی در ایرانیان ـ تعیین تاریخ نگاشته شدن شرح زندگی شاه اسماعیل اول به وسیلهٔ نویسندهٔ ناشناسی ـ خلاصة‌التواریخ و رستم‌التواریخ (فرهنگ ایران زمین، جلد نوزدهم /۱۳۵۲).

هانه‌دا، ماساشی (ـ۱۹۵۳)
Masashi Haneda

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کیوتو، دارای درجه داشیابی از همین دانشگاه و درجه دکتری دانشگاه سوم پاریس. دانشیار مؤسسه فرهنگ خاوری داشگاه توکیو (Toukyou Daigaku Touyoubunka Kenkyūsho).

تخصص: تاریخ صفوی.

تحقیقهای عمده: کتاب: شاه و قزلباش: نظام لشکری صفویه ـ مقاله‌ها: تأسیس دولت صفوی. قورچی، نظام قشون خاصهٔ ایرانی در قرن ۹ هـ /۱٦ م. ـ خانوادهٔ هوزانی، تاریخ یک خانوادهٔ اعیانی در دنیای اسلامی شرقی.

هایاشی، ریوئیچی (۱۹۱۸ـ۱۹۹۲)
Ryouichi Hayashi

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه توکیو. استاد فقید دانشگاه تسوکوبا.

تخصص: هنرهای زیبا.

تحقیقهای عمده: کتابها: راه ابریشم ـ گنجینهٔ میراث ایران ـ مقاله‌ها: فرم و طرز استعمال جام شاخی شکل در خاور.

هوری، اکیرا (ـ۱۹۴۷)
Akira Hori

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه توکیو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه. سرکارشناس موزهٔ خاوری باستان (Kodai Oriento Hakubutsukan).

تخصص: باستانشناسی آسیای غربی.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: فرهنگ ماقبل تاریخ جلگه مرودشت ـ سنگ ترازوهای یافته شده در حفاریهای ایران و افغانستان.

هوندا، مینوبو (ـ۱۹۲۳)
Minobu Honda

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه توکیو، دارای درجهٔ دکتری از دانشگاه کمبریج، استاد سابق دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کیوتو. استاد دانشکدهٔ علوم بازرگانی دانشگاه اقتصاد ناگایا (Nagoya Shouka Daigaku).

تخصص: تاریخ دورهٔ ایلخانی.

تحقیقهای عمده: کتاب: تحقیق در تاریخ دورهٔ مغول شامل مقاله‌های متنوع و از آنمیان: اصلاح مالیاتی غازان خان ـ تأسیس شهر سلطانیه ـ قشلاق و ییلاق ایلخانها.

یاماموتو، یومیکو (ـ۱۹۴٦)
Yumiko Yamamoto

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه توکیو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه تحقیق در دانشگاه لندن. دانشیار دانشکدهٔ ادبیات داشگاه دخترانهٔ کاوامورا گاکوئن (Kawamura Gakuen Joshi Daigaku).

تخصص: آئین زرتشتی.

تحقیقهای عمده: مقاله: آتشکده‌های زرتشتی در باستانشناسی و ادبیات ـ ترجمه: آئین زرتشتی نوشتهٔ ماری بویس.

یامانلر میزونو، میناکو
Minako Yamanlar- Mizuno

مدرس دانشگاه کی ئوگیجوکو (Keiougijuki Daigaku).

تخصص: نقاشی اسلامی بویژه ترکی.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: نقش تاج و مندیل سلاطین مسلمان ـ رساله‌ها دربارهٔ نقاشی و تذکرهٔ نقاشان اسلامی.

یوشیدا، میتسوکونی (۱۹۹۱-۱۹۲۱)
Mitsukuni Yoshida

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ علوم دانشگاه کیوتو، دارای درجه دکتری از همین دانشگاه. رئیس فقید مؤسسه علوم انسانی دانشگاه کیوتو.

تخصص: تاریخ فن علوم.

تحقیقهای عمده: کتابها: فن در آسیای عربی ـ سفالینه‌های ایران ـ پارچه‌های بافت ایران.

یوشیدا، یوتاکا (-۱۹۵۴)
Yutaka Yoshida

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کیوتو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه. دانشیار دانشگاه مطالعات خارجی شهر کوبه (Koubeshi Gaikokugo Daigaku).

تخصص: نوشته‌های سغدی

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: لهجه‌شناسی سغدیان مسیحی ـ اشاره‌ای به متون سغدی بودائی.

یوشیمورا، شینتارو (-۱۹۵۵)
Shintarou Yoshimura

فارغ‌التحصیل دانشگاه مطالعات خارجی توکیو، تحقیق در دانشگاه پرینستون، دارای درجه دانشیابی. استادیار دانشکدهٔ علوم عمومی دانشگاه هیروشیما (Hiroshima Daigaku)

تخصص: سیاست امروزی خاورمیانه.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: بررسی کودتای ۱۹۲۱ در ایران ـ تحلیل نقاط ضعف سلسلهٔ پهلوی: یادداشتی بر موجبات انقلاب اسلامی.

یوشی‌ئی، تاکه‌شی (-۱۹۶۱)
Takeshi Yoshii

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کاسائی، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه. مدرس دانشکده ادبیات دانشگاه کاسائی (Kansai Daigaku)

تخصص: تاریخ اواخر دورهٔ قاجاریه.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: فعالیت کمیتهٔ دفاع ملی در زمان جنگ جهانی اول ـ حادثهٔ سیاسی در پائیز سال ۱۹۱۵.

اِه‌گامی، نامی‌ئو (-۱۹۰۶)
Namio Egami

فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه توکیو، تحقیق آثار باستانی درچین، ایران و عراق، استاد سابق دانشگاه توکیو. رئیس موزهٔ خاور باستان (Kodai Oriento Hakubutsukan)

تخصص: باستانشناسی آسیای شمالی و غربی.

تحقیقهای عمده: کتابها: فرهنگ شمال اروپا ـ آسیای باستان ـ ژاپن، کشور مردمی از نژاد سوارکاران ـ مطالعات باستانشناسی آسیای عربی (به اشتراک) ـ آثار باستانی خاور (تألیف)

سمینار ایرانشناسی دانشگاه پکن

نخستین سمینار ایرانشناسی دانشگاه پکن با همکاری مرکز پژوهشهای فرهنگ ایران و دانشگاه تهران در روز ۱۳۷۱/۸/۱۲ در تالار دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پکن تشکیل شد. درمراسم گشایش نخست پروفسور یه‌ئی لیانگ رئیس مرکز پژوهشهای فرهنگ ایران و معاون دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پکن ضمن بیاناتی ارهمکاری دانشگاه تهران در برگزاری این سمیبار و از حضور شرکت کسدگان و استقبال علاقمندان سپاسگزاری کرد و اطهار داشت این نخستین سمیبار ایرانشناسی است که در چین تشکیل می‌گردد و انگیزهٔ اصلی در برگزاری آن گسترش فعالیتهای مرکز پژوهشهای فرهنگ ایران است که تشکیل چنین گردهمائی‌هائی را ایجاب نموده تا ایرانشناسان چین امکان یابند و بتوانند در زمینه‌های مختلف علمی و پژوهشی با یکدیگر تماس و تبادل نظر و هماهنگی داشته باشند.

سپس پروفسور حی شین لس خاورشناس برجستهٔ چین که ریاست افتخاری سمینار را برعهده داشت دربارهٔ اهمیت و مقام والای فرهنگ ایران در فرهنگهای کهن جهان و میراثهای مشترک فرهنگی ایران و چین به تفصیل سخن گفت. پروفسور حی گفت مقامات فرهنگی چین تصمیم گرفته‌اند در مجموعهٔ «گزیده‌های فرهنگهای شرقی» که معتبرترین مجموعهٔ خاورشناسی درچین است و شهرت و اعتبار جهانی دارد سه جلد بصورت مستقل به تاریخ تمدن و فرهنگ ایران اختصاص داده شود. درمیان فرهنگهای کهن تاکنون فرهنگ ژاپن و هند در این مجموعه دارای مجلد خاص است.

سپس دکتر مطهر بختیار که از طرف دانشگاه تهران در دانشگاه پکن و مرکز پژوهشهای فرهنگ ایران مأموریت دانشگاهی دارد در مورد موضوعات و مسائل ایرانشناسی مرتبط با چین که در حال حاضر از اولویت و اهمیت خاص برخوردار است سخن گفت و افزود در بسیاری از آثار ایرانشناسی چین رجال علمی و شخصیتهای تاریخی و میراثهای فرهنگی و هنری ایران و اسلام باکاربرد اصطلاحاتی که بغلط متداول شده و جامعیت معنائی و دقت علمی ندارد عموماً بفرهنگها و کشورهائی که سهمی در این میراثهای عظیم فرهنگی نداشته‌اند منتسب و متبادر بذهن می‌گردد.

و این است فهرست سخنرانیهای سمینار ایرانشناسی دانشگاه پکن.

ـ الواح تاریخی مزارهای مسلمانان که درچین بدست آمده است.
چن‌دا ـ سنگ (دانشیار، آکادمی علوم اجتماعی استان فوجیئن)

ـ کشف رمز لوحه‌ای بزبان ختنی
خانم دکتر دوان چن (استاد دانشگاه پکن)

ـ نفوذ دین زرتشتی بر ادیان یهودی و مسیحی
گونگ فانگ ـ تس (پروفسور، آکادمی علوم اجتماعی شانگهای)

ـ مبادلات فرهنگی بین چین و ایران. کشفیات باستانشناسی در یانگچو
گو فونگ (رئیس موزهٔ شهر یانگچو)

ـ واژه‌های فارسی در متون قدیمی چینی
حوانگ شی ـ جیش (پروفسور، دانشگاه هانگچو)

ـ ظروف طلائی و نقره‌ای سلسلهٔ تانگ و ارتباط آنها با دورهٔ ساسانیان.
دکتر جی دونگ ـ فانگ (استاد دانشگاه پکن)

ـ طب ایرانی در چین قدیم
سونگ شیش (پژوهشگر، آکادمی ملی علوم اجتماعی)

ـ راهبان اشکانی و بودایی چینی

دکتر وانگ بان ـ وئی (دانشیار، دانشگاه پکن)

ـ روابط فرهنگی بین چین و ایران بر اساس آثار بدست آمده در سینجانگ

پروفسور وانگ بین ـ خوا (رئیس سازمان باستانشناسی سینحانگ)

ـ مغولتای و فعالیتهای او در ناحیهٔ ختن

دکتر لیوئن ـ شنگ (پروفسور، داشگاه نانکن)

مظفر بحتیار

آینده ـ از آقای مظفر بختیار که ما را از جریان این سمینار آگاه کرده‌اند سپاسگزاری می‌کنیم.

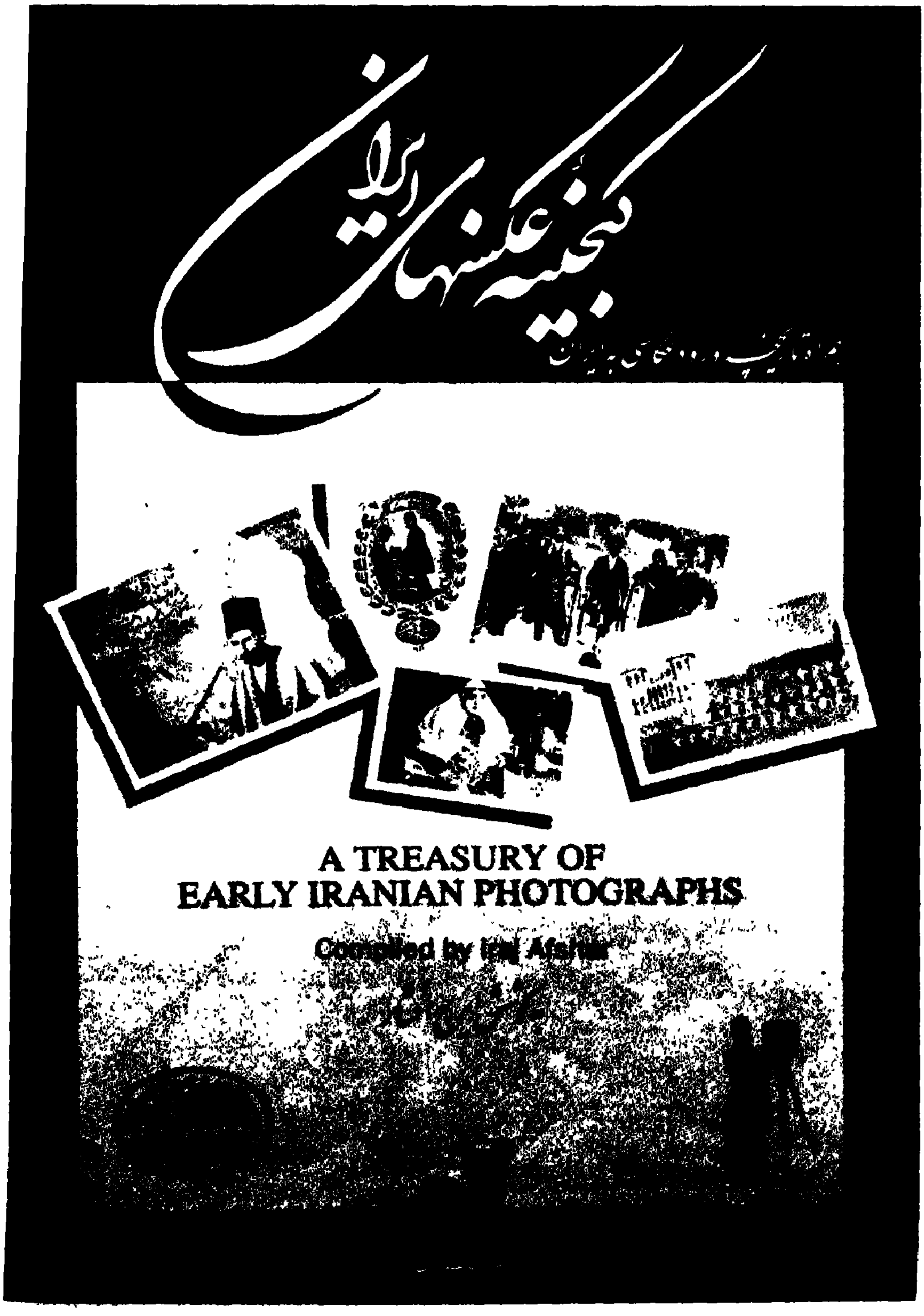
استاد کرسی آقاخان در رشتهٔ ایرانشناسی

Prods Oktor Skjaervo نروژی که مدت شش سال در دائرةالمعارف ایرانیکا زیر نظر احسان یارشاطر کار می‌کرد به جای دکتر ریچارد فرای که از سمت استادی کرسی آقاخان در رشتهٔ ایران شناسی بازنشسته شد، انتخاب گردید.

تخصص Skjaervo زبانهای ایرانی است و مخصوصاً در زبان ختنی ماموری یافته است. تحصیلات عالی دانشگاهی را در دانشگاه کپن هاگ انجام داد و نخستین درجهٔ دکتری را از دانشگاه اسلو گرفت. دومین درجهٔ دکتری را که احراز قابلیت برای تدریس است از دانشگاه مایتس آلمان به دست آورد و به استادی زبانشناسی مقایسه‌ای و زبانهای ایرانی آن داشگاه رسید.

از انتشارات تحقیقی مهم او متن کتیبهٔ پایکولی است که نحستین بار هرتسفلد به تحقیق در آن پرداخته بود و نیز مقالات متعددی که در زمینهٔ فرهنگ ایران باستان در دائرةالمعارف ایرانیکا ازو چاپ شده است. همچنین چهارمقالهٔ برجسته برای Compendium Linguarum Iranicarum گردآوری R. Schmitt (۱۹۸۹) نوشته است.




گنجینه عکسهای ایران
A TREASURY OF
EARLY IRANIAN PHOTOGRAPHS
Compiled by Iraj Afshar

مرگ یا خودکشی هیتلر
یادی از ذبیح‌الله منصوری

بیست و دو سه سال پیش که در مجلهٔ «خواندنیها» قلم می‌زدم و چند صفحه از این مجله را که هفته‌ای دو شماره منتشر می‌شد زیر عنوان «کارگاه نمدمالی» می‌نوشتم و مدت هیجده سال سر به سر خلق خدا از هر «تیپ» و طبقه‌ای می‌گذاشتم در یک شماره هم سر به سر ذبیح‌الله منصوری گذاشتم.

اگر کتاب‌ها و نوشته‌های شادروان منصوری را که ابتدا بصورت پاورقی و به گفتهٔ ما مطبوعاتی‌ها بطور «مسلسل» در مجلهٔ «خواندنیها» مثل خواجهٔ تاجدار، غزالی و زهره و مردی بالای صلیب و خداوند الموت و و و... و سایر مجلات چاپ می‌شد مطالعه کرده باشید، می‌دانید که شادروان منصوری برای روشن شدن هرچه بیشتر ذهن خوانندگانش در هر زمینه‌ای توضیحاتی خارج از متن که در اصل کتاب نبود می‌داد و بهمین دلیل بالای آثارش می‌نوشت «ترجمه و اقتباس». روی همین اصل ترجمه‌های منصوری خشک و قالبی نبود و توضیحات مترجم باعث می‌شد که ترجمه از آنچه بود شیرین‌تر از آب درآید و خواننده را بدنبالش بکشاند.

فی‌المثل ترجمه می‌کرد: «آن روز صبح آقا محمدخان قاجار، کره با عسل خورد» و بعد طرز تهیهٔ کره و چگونگی به وجود آمدن عسل و طرز ساختمان کندوی زنبور عسل و اینکه زنبور عسل شیرهٔ چه گیاهانی را دوست می‌دارد و می‌مکد و اینکه خوردن عسل چه خاصیت‌هائی دارد و تا لوئی چهاردهم صبح به صبح عسل و نان برشته نمی‌خورد نمی‌توانست راه برود بر اصل ترجمه می‌افزود. به اصطلاح حاشیه می‌رفت و مطلبی شیرین و دلپذیر تحویل خوانندگان آثارش می‌داد و هنوز که هنوز است ناشران با میل و رغبت کتابها و آثار آن مرحوم را چاپ و تجدید چاپ می‌کنند و اهل مطالعه سراغ کتابهای منصوری را می‌گیرند، ولی افسوس که خود آن مرحوم، آنطور که باید و شاید «ذلاهی» از «بعد» ترجمه‌ها و آثارش نبرده بگذار و بگذر. روانش شاد و یادش گرامی باد که زندگی چه زود می‌گذرد.

اینک عین آنچه دربارهٔ ذبیح‌الله منصوری نوشته‌ام از مجلهٔ خواندنیهای شمارهٔ ۷۸ مرداد ۱۳۴۷ برایتان نقل می‌کنم:

... حتماً شما هم ترجمه‌های لطیف وشیرین همکار ارجمند و دوست گرامی بنده جناب آقای ذبیح‌الله منصوری را در مجلهٔ خودمان «خواندنیها» می‌خوانید. به حق شیرین و دلپذیر می‌نویسد و با ارزش است و مطالبی را هم که برای ترجمه انتخاب می‌فرمایند یکی از یکی تازه‌تر و شیرین‌تر و

دلچسب‌تر و آموزنده‌تر است، مثل: موسی، خواجه تاجدار، سینوهه، زهره وغزالی و دهها و صدها کتاب و ترجمهٔ دیگر که به قلم شیرین و شیوایشان چاپ شده و می‌شود.

باری از بس بنده داستانها و ترجمه‌های تاریخی و غیرتاریخی ایشان را خوانده‌ام تقریباً که چه عرض کنم تحقیقاً تحت تأثیر نوشته‌ها و طرز نگارش و سبک ایشان قرار گرفته‌ام، امیدوارم بتوانم در این سبک و شیوه پیرو دوست ارجمندم جناب آقای منصوری بشوم، به شرطی که مرا به شاگردی قبول بفرمایند.

بهرحال مطلبی‌که می‌خواهم بنویسم یک مطلب صد درصد تاریخی و تحقیقی است و مربوط می‌شود به چگونگی مرگ یا خودکشی آدولف هیتلر پیشوای آلمان نازی که تا به حال مجهول مانده است.

ـ وقتی متفقین برلن را محاصره کردند و آدولف هیتلر پیشوای آلمان نازی شکست خود را مسلم دید، به آجودان مخصوصش وصیت کرد او را با هفت‌تیر بکشد و جسدش را بسوزاند.

هفت‌تیر نوعی اسلحهٔ کمری بود که در کارخانهٔ «برنو» ساخته می‌شد و درواقع یک نوع اسلحهٔ آتشین بشمار می‌رفت.

سابق بر این‌کسانی‌که درجنگها شرکت می‌کردند معمولاً برای کشتن افراد از اسلحهٔ آتشین، ازقبیل تفنگهای دولول، ساچمه‌ای و «ورندل» و تفنگی معروف به «تفنگ حسن موسی» استفاده می‌کردند.

اما چرا این تفنگ به نام «تفنگ حسن موسی» معروف شده بود؟ برای اینکه تفنگ حسن موسی تفنگی بود دراز و یک تیر که سازنده‌اش مردی بود به نام حسن موسی، یعنی حسن موسی نامی این تفنگ را می‌ساخت و چنانچه حسن موسی این تفنگ را نمی‌ساخت کسی دیگری نبود که به جای او بسازد، چون اگر می‌بود و می‌ساخت دیگر آن تفنگ به نام حسن موسی معروف نمی‌شدو معروفیت «تفنگ حسن موسی» به خاطر اسم سازندهٔ آن است که همان حسن موسی بود.

مثل «تاریحیی» که تاری بودخوش‌صدا معروف به «تاریحیی» و این تار را یحیی نامی می‌ساخت و به نام‌خودش معروف‌بود واگر دیگری این تار را می‌ساخت‌به‌نام‌خودسازنده‌اش معروف می‌شد نه نام یحیی. هنوزهم «تاریحیی» ازهمهٔ تارها بهتر وخوش‌صداتراست و قیمتش نسبت به سایر تارها گرانتر. چون تاری که یحیی می‌ساخت هیچ کس نمی‌توانست بسازد، بسیار تار خوش‌صدائی بود و تاری که مرحوم درویش خان ازآن استفاده می‌کردهمین «تاریحیی» بودو آن شبی‌که‌درشکهٔ درویش‌خان با اتومبیل سواری جوانی فکلی تصادف کرد و مرد با «تار یحیی» می‌رفت تا در مجلسی هنرنمائی کند، ولی اجل مهلتش نداد و فوت شد. یعنی اگر اجل مهلتش می‌داد سالهای بعد هم زنده می‌ماند و تار می‌زد و شاید هم شاگردان بسیار دیگری تربیت می‌کرد. ولی در آن شب اتومبیل آن جوانک با درشکهٔ درویش خان تصادف کرد و او به قتل رسید و اگر درشکهٔ درویش خان با اتومبیل جوانک تصادف نمی‌کرد او به قتل نمی‌رسید.

گفتیم که هیتلر وصیت کرده بود بعد از مرگ جسدش را بسوزانند تا به دست دشمنانش که متفقین باشند نیفتد (دربارهٔ متفقین در دنبالهٔ همین داستان بعداً صحبت می‌کنیم. مترجم).

البته در دین مقدس ما سوزاندن جسد جایزنیست و ما اجساد رفتگان خود را دفن می‌کنیم، ولی سوزاندن جسد در بعضی ادیان و فرق مختلف رایج است وجزء احکام دینشان می‌باشد و بخصوص در سرزمین هند بستگان مرده، جسد را می‌سوزانند و خاکستر جسد را یا به باد می‌دهند یا در رودخانهٔ «سند» و «گنگ» که دو رودخانهٔ مقدس از نظر هندوهاست می‌ریزند. یکی از آن اقوام که در هند معتقد به سوزاندن جسد هستند «سیک»های هند می‌باشند که جسد مرده‌هاشان را بعد از مرگ می‌سوازنند. تا چند

سال قبل اگر مردی از سیکها فوت می‌شد همسر او را هم زنده در آتش می‌افکندند یا زن خودش داوطلبانه وارد آتش می‌شد و با جسد شوهرش می‌سوخت.

شرح این سوزاندن جسد مرد با زن را ابن بطوطهٔ طنجه‌ای در سفرنامه‌اش که معروف به «رحلهٔ ابن بطوطه» است نوشته است (که دربارهٔ ابن بطوطه بعداً صحبت می‌کنیم ـ مترجم). اما سالهاست که این رویه منسوخ و متروک شده و فقط جسد مرده را می‌سوزانند و دیگر کاری به کار همسر یا همسرانش ندارند. یعنی وقتی شخصی مرد فقط جسد او را می‌سوزانند و اگر نسوزانند گناه شمرده می‌شود. پس جسد را می‌سوزانند تا مرتکب گناه نشوند.

به عکس زرتشتیهای هندوستان که نه مرده‌شان را می‌سوزانند و نه دفن می‌کنند، بلکه جسد او را در قلعهٔ مرتفعی و محل مخصوصی می‌گذارند تا لاشخورها و کرکسها گوشت جسد را بخورند (گویا به نظر این مترجم بیمقدار اخیراً زرتشتیها هم اجساد مردگان‌شان را دفن می‌کنند، دراین باره بعداً توضیح داده خواهد شد. مترجم). اصولاً لاشخورها عادت به خوردن لاشهٔ جانداران دارند و جسد انسان را می‌خورند.

لاشخور یا لاشخوار پرنده‌ایست قوی‌الجثه که بیشتر در کویر و صحراهای خشک و سوزان زندگی می‌کند و اغلب در اطراف سیاه چادرهائی که قبایل صحراگرد و چادرنشین و کولیها در آن زندگی می‌کنند به سر می‌برند و از پس‌ماندهٔ غذاهای چادرنشینان استفاده می‌کنند.

این کولیها و صحراگردها و چادرنشینان همیشه در حال حرکت هستند و نمی‌توانند در یک جا ساکن باشند. برای اینکه وقتی ساکن شدند دیگر حرکت نمی‌کنند و برای این حرکت می‌کند که ساکن باشد. معتقدند که انسان مثل آب می‌ماند و وقتی در یک جا ماند می‌گندد و گندیده می‌شود. البته امروزه روز چون همه جا لوله‌کشی شده آب راکد در جائی دیده نمی‌شود و اگر باشد در اتلاقهاست. علت گندیدگی آب همان ساکن بودن آن و یک جا ماندنش می‌باشد. چون اگر آب باتلاق در حرکت بود نمی‌گندید. وقتی آب حرکت نکند می‌گندد و مرداب «گاوخونی» در اصفهان یکی از همین مردابهاست که آب اضافی زاینده‌رود به آن می‌ریزد.

کسانی که به اصفهان رفته و مسافرت کرده‌اند زاینده رود را دیده‌اند که از وسط شهر اصفهان می‌گذرد. یعنی اگر ازوسط اصفهان نمی‌گذشت ممکن بود از کنار آن بگذرد و حالا که ازکنار شهر نمی‌گذرد ناچار از وسط شهر می‌گذرد و همین ازوسط گذشتن زاینده‌رود باعث شده است که شهر اصفهان به دو قسمت تقسیم بشود و برای رفت و آمد اهالی شهر از این قسمت به آن قسمت در زمان صفویه دو پل بر روی زاینده‌رود اصفهان که آن زمانها پایتخت ایران به شمار می‌رفت بسته شد که یکی پل خواجوست و دیگری «پل الله‌وردی خان» معروف به سی و سه پل.

سی و سه پل در سال ۱۰۱۱ هجری قمری به امر شاه عباس کبیر به اهتمام و نظارت الله‌وردی خان سردار کل قشون شاه عباس بناگذارده شد. روی این پل خیابانی گذارده است که دارای ده متر عرض و چهارصد متر طول می‌باشد و فعلاً یک جادهٔ اتومبیل‌رو دروسط و دو پیاده‌رو در طرفین و در کنار آن ایوانها و غرفه‌های قدیمی وجود دارد. پل مذکور از آجر و سنگ و آهک به طرز قدیم ساخته شده است.

این دو پل یعنی پل خواجو و پل الله‌وردی خان معروف به سی و سه پل دو قسمت شهر را بهم وصل می‌کند و اگر این دو پل نبود دو طرف شهر به هم مربوط نمی‌شد (ناتمام).

حالا فهمیدید که هیتلر راچطوری کشتند و چگونه جسدش را سوزاندند؟ ان شاءالله که دوست عزیز و ارجمندم جناب آقای ذبیح‌الله منصوری از من نخواهد رنجید... بخدا دست خودم نیست منصوری جان چکار کنم؟

۶

* * *

فردای روز انتشار مجله که مطابق معمول به مؤسسهٔ مجلهٔ خواندنیها واقع در خیابان فردوسی جنوبی کوچهٔ خواندنیها رفتم و وارد اطاق سردبیر که آن موقعها آقای محمود طلوعی بود شدم آقای طلوعی بدون مقدمه گفت:

ـ برو به اطاق آقای منصوری کارت داره.

ـ گفتم با من؟

ـ نه با من.

ـ چکار دارند؟

ـ از من می‌پرسی؟

ـ اوقاتش خیلی تلخه؟

ـ نه خیلی.

... هرطور بود دل به دریا زدم و «هرچه بادا بادی» گفتم و وارد اطاق شادروان منصوری شدم و سلام کردم.

دیدم از جایش بلند شد و برخلاف انتظارم با لبخند (هنوز قیافهٔ آنروزش در نظرم مجسم است) صندلی‌اش را به من تعارف کرد و گفت:

ـ بفرمائید آقای شاهانی.

ـ خودم را به قول معروف به آن راه زدم و گفتم:

ـ اختیار دارین آقای منصوری، تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف، مگر اسباب...

حرفم را قطع کرد و گفت:

ـ تو که از خودم بهتر می‌نویسی بیا بشین پشت میز من و دنبالهٔ زهره و غزالی را بنویس. خب مؤمن مسجد ندیده و از همان خنده‌های گهگاهی مخصوص به خودش سرداد و اضافه کرد تو اگر عیب و نقصی در کار و در نوشته‌های من دیدی می‌خواستی به خودم بگوئی و تذکر بدهی دیگر چرا در کارگاهت درازم کردی و لای نمدم پیچیدی؟

دیدم نه! آنقدرها هم که من فکر می‌کردم هوا پس نیست کنارش روی صندلی نشستم و گفتم:

ـ ببین منصوری جان! اولاً من به کار شما و به نوشته‌های شیرین شما ایرادی نگرفتم، سوژه برای نوشتن «کارگاه» کم داشتم شما را دراز کردم، وانگهی اگر قرار باشد من هر انتقادی ازهر دستگاهی دارم و عرهیب و علتی یاکوتاهی و قصوری از ناحیهٔ فردی یا تشکیلاتی دیدم بروم شفاهی به او تذکر بدهم که این غلط است و آن درست، پس تکلیف حق‌التحریر آخر برج من چه می‌شود؟ پولی که صندوق «خواندنیها» آخر ماه به من می‌دهد برای همین نوشته‌هاست وگرنه آقای امیرانی مدیر مجله که خاطرخواه چشم و ابروی من نیست.

خدا بیامرز فکری کرد و لبخندی زد و گفت:

ـ اینهم حرفی است! مرد با انصافی بود.

خسرو شاهانی

شوخی نامهٔ منثور ابراهیم صهبا

نامهٔ شادروان استاد نصرالله فلسفی از بهشت عنبر سرشت

آینده معمولاً نامه‌های گله آمیز و طعنه پردازانه را که از خوانندگان می‌رسد چاپ می‌کند تا عقاید مختلفی که دربارهٔ روش آن ابراز می‌شود بر خوانندگان عرضه شود.

این بار نامه‌ای را که سراپا طنزست و چندسال پیش ازین به دفتر مجله رسیده است چاپ می‌کنیم. این نامه از سراینده و دوست صاحب ذوقمان ابراهیم صهباست که به زبان شادروان نصرالله فلسفی از جهان دیگر نوشته شده است. ایشان به همین سبک پیش از این نامه‌ای از زبان مرحوم علی اصغر حکمت به مجلهٔ آینده نوشت که در شمارهٔ ۵، صفحهٔ ۴۰۳- ۴۰۶ سال هفتم چاپ شده است.

شوخی از ظرافتهای طبع آدمی است که هیچگاه نباید موجب شماتت، کدورت احوال و ملال خاطر شود.

(آینده)

جناب آقای مدیر محترم مجلهٔ آینده

به خاطر دارید چندسال‌پیش که من مجلهٔ آینده را به عنوان سوغات دنیوی با خود به بهشت عنبر سرشت بردم خاطرات نیش دار استاد حبیب یغمایی چه سرو صدایی به راه انداخت. تا آنجا که جناب آقای علی اصغر حکمت نامهٔ شکوه آمیزی به ایشان نوشت و گله‌های خود و سایر دوستان را یادآور شد. ضمناً یغمای جندقی خط و نشان می‌کشید که وقتی پای حبیب یغمایی به آنجا برسد چگونه او را مشت و مال خواهد داد!

آن نامهٔ طنزآمیز در همان اوقات در مجلهٔ گرامی آینده چاپ گردید. اینک چندی است که خیاط در کوزه افتاده و خود حبیب یغمایی با عنایت پروردگار وارد بهشت عنبر سرشت شده است. اخیراً که شاعر معروف فریدون توللی و مهندس ناصح ناطق هم از راه رسیده‌اند خوشبختانه شماره‌های اخیر مجلات آینده را همراه آورده‌اند که باعث سرگرمی ادبای مقیم بهشت شده است و الحق کار بسیار خوبی کرده‌اند. اما چون در آن مجلات از مرحوم حبیب یغمایی ذکر خیر مفصلی بعمل آمده است و مخصوصاً آقای مؤید ثابتی که از رفقای هم سن و سال حبیب می‌باشد و با هم عوالم دوستی داشته‌اند تجلیل و تکریم مفصلی از " حبیب " بعمل آورده است، مجدداً باز سرو صدایی در اطراف یغمایی براه افتاد. خصوصاً که در همین ایام دوره‌های چند سالهٔ مجلهٔ یغما هم توسط کتابفروشی علمی تجدید چاپ شده.

درین روزها چند نفر از معاریف ادبای فارسی و جنت مکانان دور هم جمع شدند و اظهار عقیده کردند که چون در این سنوات اخیر عدهٔ زیادی از ادبا و شعرا و فضلای ایران قرین رحمت خداوندی شده و به فردوس برین راه یافته‌اند بسیار مناسب خواهد بود که مجلسی برای معارفه فراهم آید که معترضان گله‌های خود را در میان گذارند تا رفع سوء تفاهم گردد.

فروزانفر: آقایان همه شاهدید که من همیشه از آقای حبیب یغمایی طرفداری و از او حفظ الغیب کرده‌ام. (آهسته چشمکی به فرخ خراسانی زد.)

علامه قزوینی: معلوم می‌شود شما در اینجا هم از نیش زبان یغمایی واهمه دارید ؟

بدیع الزمان: آخر او نوهٔ یغمای معروف است (همه می‌خندند).

علی اصغر حکمت (باعصبانیت): یغمایی اگر اینجا هم زبان درازی بکند آن عصایی که در دنیا می‌خواستم بسر او بزنم و نزدم اینجا بر سرش خواهم کوبید که دق دلی خود را خالی کرده باشم.

سید محمد فرزان: (با تبسم) سخت نگیرید آقا.

علامهٔ دهخدا: جناب آقای حکمت مثل اینکه شما اینجا هم بفکر دوران وزارت معارف خود افتاده‌اید که عصا بر سر دیگران خورد می‌کردید. ولی اینجا بهشت است نه حوزهٔ وزارتـی در دوران شـما. (همه خندیدند. حکمت هم خندهٔ بلندی سر داد.)

استاد همایی: از این حرفها بگذریم. چه ضرر دارد با اینهمه شاعر و ادیبی که در این اواخر به جنت موعود وارد شده‌اند یک انجمن ادبی ماهیانه تشکیل بدهیم که با آقایانی که تازه وارد می‌شوند مراسم معارفه به عمل آید تا همه همدیگر را بشناسند و اگر

کدورت یا سوء تفاهمی هم در میان است رفع بشود.

وحید دستگردی: اصولاً حالا که اغلب صاحبان نشریات ادبی در فردوس برین جمع شده‌اند می‌توانیم یک نشریهٔ جامع که حاوی اخبار ادبی بهشت باشد منتشر کنیم.

سعید نفیسی: ما که در اینجا وسایل چاپ در اختیار نداریم. مگر اینکه برای مجلهٔ آینده که صاحب امتیازش آقای دکتر محمود افشار در بین خودمان است بفرستیم تا چاپ کنند.

فریدون توللی: این کار بسیار خوب است. ولی عیبی که دارد اینست که آقای ایرج افشار مدیر فعلی مجلهٔ آینده بر خلاف پدر بزرگوارش به شعر علاقه‌ای نشان نمی‌دهد و مقاله یا چکامه را چند ماه بلکه چند سال نگاه می‌دارد تا خوب کهنه شود یا صاحب آن به رحمت ایزدی بپیوندد. به قول یک شاعر شوخ طبع بداهه سرا آقای ایرج افشار و دکتر باستانی، پاریزی هر دو مرده بازند!

که چنان باستانی عیار مرده باز است ایرج افشار

یحیی ریحان: ولی این حق مشروع هر صاحب مجله و مدیر و سر دبیر آن است که هوای خود و نشریهٔ خود را داشته باشد و اگر مطلبی را صلاح ندانست چاپ نکند و یا جرح و تعدیل نماید.

دکتر محمود افشار: چون صحبت از مجلهٔ آینده که خودم مؤسس و صاحب امتیاز آن بودم در میان آمد باید بی طرفانه عرض کنم که در تهیه و انتشار مجلهٔ آینده خیلی زحمت کشیده می‌شود.

بدیع الزمان (با خنده و چشمک): البته بیشتر مطالب آن هم به خود جنابعالی و موقوفاتتان مربوط می‌باشد و مدیر فعلی حق فرزندی را به نحو احسن ادا می‌کند.

وحید دستگردی: در اصفهان معروف است که می‌گویند آسیابی که آرد می‌دهد بگذار صدایش را هم بکند.

محمد حجازی: البته صدایش هم زیاد از حد نباید باشد.

محمد سعیدی: ولی از حق نباید گذشت که فعلاً بهترین مجلهٔ ادبی فارسی می‌باشد و برای بیشتر ادباء و شعرای معروف در گذشته هم یادنامه منتشر کرده و میکند. منجمله برای همین آقای حبیب یغمایی و دکتر محمود افشار.

گلشن آزادی: اما باید اعتراف کرد که خالی از رفیق نوازی و جانب داری نیست.

ابوالقاسم نوید: در اینکه مجلهٔ آینده بهترین مجله است تردیدی نیست، ولی گاهی نویسندگان آن مجلهٔ ادبی و تحقیقی را با نشریات ساختمانی و کشاورزی عوضی گرفته راجع به «ساروج» و «خرمای فین» بحث مفصلی براه می‌اندازند.

سید محمد فرزان (با خنده): افشار می‌خواهد پایهٔ کار مجله را سفت و دهان مشترکین مختلف نشریهٔ خود را با خرمای‌فین شیرین کند. از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک.

امیری فیروز کوهی: کیست که دوستان خود را بر دیگران مقدم نشمارد؟ این نوعی از انسانیت است. خدا شاهد است بنده که به سهم خود از ایشان هیچ گله‌ای ندارم.

مرا دگر غم آزردگی ز یاران نیست   که خود ز خاطر آزرده یار خویشتنم

استاد همایی: از این بحث‌ها بگذریم. حال خوب است در مورد دعوت از ادبا و شعرا تصمیمی اتخاذ شود، همه تصدیق می‌کنند و چون مخالفتی در بین نیست این موضوع مورد تصویب قرار می‌گیرد.

* * *

گزارشی که از نخستین جلسهٔ آن محفل ادبی تهیه شده است به ضمیمهٔ نامه برای شما فرستاده می‌شود:

بنا به دعوت ملک الشعرای بهار از اکثر ادبا و شعرای بهشت، مجلس با شکوهی فراهم آمد.

ملک الشعرا: بنده با عرض خیر مقدم به حضور استادان، شاعران، نویسندگان عرض می‌کنم که منظور از تشکیل این جلسه معارفه با شاعران و نویسندگان تازه وارد است تا ضمناً اگر خدا نکرده اختلافی هم در دنیا داشته‌اند در اینجا رفع شود.

استاد همایی: بنده تعجب می‌کنم که چرا از شاعران بزرگ گذشته امثال سعدی، حافظ، فردوسی، مولانا، خیام، انوری و جامی دعوت بعمل نیاورده‌اید؟

ملک الشعرا: چون این جلسه مخصوص معارفهٔ شعرا و ادبای تازه درگذشته است، احتیاط کردیم که بعلت اختلافات دنیوی ممکن است ما بین بعضی از ادبا وشعرا معارضه‌هایی پیش آید. لذا تصمیم گرفتیم در جلسهٔ سالیانه انجمن ادبی ان شاءالله از آنها دعوت بشود و صدر نشینان مجلس ادبی ما باشند و همه از محضر آنها استفاده کنیم.

رشید یاسمی: چرا از ایرج میرزا دعوت نفرموده‌اید؟

بهار: چون با عارف قزوینی اختلاف داشت ترسیدیم این کار به مشاجره بکشد و صورت خوشی نداشته باشد. همینطور از یغمای جندقی هم که برای نوهٔ خود حبیب یغمایی خط و نشان کشیده بود دعوت نکردیم.

مسعود فرزاد: پس باید از آقای مجتبی مینوی آن محقق ستیزنده و ستیهنده هم دعوت نمی‌کردید، زیرا ایشان هم سرشان برای ستیهندگی درد می‌کند و سر و صدا براه خواهند انداخت.

اللهیار صالح: (تبسم کنان) گمان می‌کنم او هم در بارهٔ سخنان شما همین حرف را خواهد زد و خواهد گفت که شما هم شاعر و محقق ناسازگاری هستید و آنچه را در مجله‌های سپید و سیاه و تهران مصور گفته‌اید شاهد خواهد آورد.
عبدالله انتظام: (با خنده) بیله دیگ بیله چغندر!

در این موقع ذکاءالملک فروغی در حالیکه دست «حبیب» را گرفته بودند وارد مجلس شدند. همه حاضران به احترام فروغی از جا بلند شدند. البته بعضی به حبیب یغمایی چپ چپ نگاه می‌کردند.

ملک‌الشعرا (رو به فروغی): حق این است که رییس مجلس شما باشید. ولی چون هنوز انتخاباتی شروع نشده است بنده از حق ملک الشعرایی خود استفاده کرده و دعوتنامه فرستاده‌ام. البته خواهید بخشید.

فروغی: خیر این حق جنابعالی است که ملک‌الشعرا هستید. بنده هم از محضر دوستان استفاده می‌کنم. بعلاوه نام شما بهار و مژده بخش صفا وطراوت است.

ملک‌الشعرا: تشکر می‌کنم ممکن است خواهش کنم ما را مستفیض بفرمایید.

فروغی: (پشت تریبون می‌آید): " شمع و گل و پروانه و بلبل همه جمعند " خوشوقتم که در بهشت عنبر سرشت به دیدار دوستان دنیایی نائل می‌آیم. همه می‌آیند و می‌روند و با ما کاری ندارند.

علي اصغر حکمت: (با صدای بلند): جناب آقای فروغی خواهش می‌کنم عقیدهٔ خود را در بارهٔ حبیب یغمایی که او را در آن دنیا زیر پر گرفته بودید بیان بفرمایید. ؟

فروغي: به عقیدهٔ من حبیب یغمایی با انتشار مجلهٔ یغما و سایر آثار ارزندهٔ دیگر و با گفتن اشعار فراوان، صادقانه به زبان فارسی خدمت کرده است و همیشه در تنگدستی بسر میبرده است.

رهي معیری: (با خندهٔ بلند): ایشان در عالم تنگدستی چرا اینقدر زن گرفته‌اند ؟

سعید نفیسی: چرا خودت آقای " رهی " زن نگرفتی و تا آخر عمر مجرد ماندی؟

رهي معیری: در عوض غزلهای نابی سروده‌ام که مثل فرزندان من هستند. اگر زن داشتم مانع این کار می‌شد و همه‌اش مرا دنبال نان و گوشت و سبزی می‌فرستاد. به همین علت است که گفته‌ام: الهی در کمند زن نیفتی. فروغی می‌خندد و به جای خود می‌نشیند.

ملک الشعرا: آقای حبیب یغمایی اگر شما جوابی برای گفته‌های رهی معیری دارید خواهش می‌کنم پشت تریبون تشریف بیاورید و جواب اعتراضات ایشان را بدهید.

حبیب یغمایی: مگر من به عشقبازیهای متعدد رهی معیری اعتراضی کردم که ایشان به زن گرفتن مشروع من اعتراض دارند. من مسلمانم و از حق مشروع مسلمانی خود استفاده نموده‌ام. (عده‌ای می‌گویند: حق به جانب آقای یغمایی است.)

علی اصغر حکمت: من از گله‌های شخصی خود در می‌گذرم، ولی این آقای یغمایی در باب آن شعر معروف خود چه می‌گوید ؟

درمذهب من‌بدنام‌بهتر بوداز گمنام　　　جبرئیل امین گر نیست شیطان لعین بایـد!

یعنی جناب " یغمایی " آررو کرده بود چون جبرئیل امین نمی‌تواند شد اقلاً شیطان لعین باشد! (همهمه شدیدی حاضران را در می‌گیرد و همه می‌گویند بر شیطان لعنت. بر شیطان لعنت).

یغمایی: من آرزو کرده بودم که گمنام نباشم که به آرزوی خود رسیدم،بعلاوه من این شعر را در موسم جوانی گفتم و همه می‌دانند که آرزو بر جوانان عیب نیست. (حاضران صحیح است.)

یحیی ریحان: آقای حکمت ما انتظار نداشتیم به شعر به این خوبی یغمایی که بسیار لطیف است ایراد وارد بفرمایید، زیرا همهٔ ما کم و بیش از این اشعار داریم.

رشید یاسمی: معروف است که شعراء هر چه را که می‌گویند اگر عمل می‌کردند دنیا را فسق و فجور بر می‌داشت. کدام شاعر است که کم وبیش از عشق و مستی دم نزده باشد. ؟

اسناد همایی: واقعاً آیا حافظ شیرازی آنقدر که از می و معشوق دم زده است میخواره عاشق پیشه‌ای بوده البته خیر زیرا حافظ قرآن نمی‌تواند اینگونه باشد.

رهی معیری: شاید در جوانی اینجور بوده است.

یغمایی: آقای حکمت در اینجا هم مثل آن دنیا، حکم وزارتی صادر می‌فرمایند (همه می‌خندند و یغمایی میرود سر جای خود می‌نشیند ولی صدای قرولندش بلند است.)

ملک‌الشعرای بهار: بنابر این با توجه به خدمات بزرگ ادبی حبیب یغمایی و نوشتن چندین سال مجلهٔ گرانقدر " یغما " ایشان مورد احترام انجمن ادبی بهشت می‌باشند و باید مقدم ایشان را گرامی بداریم.

(در این هنگام در بیرون در جلسه سرو صدایی زیادی بگوش رسید و کمی بعد یغمای جندقی با چهره‌ای بر افروخته وارد می‌شود و با صدای بلند، اعتراض می‌کند که چرا او را به انجمن ادبی دعوت نکرده‌اند وقتی چشمش به حبیب یغمایی می‌افتد سخنان زننده و تندی می‌گوید. این قسمت از صورت جلسهٔ انجمن حذف گردید.)

ارادتمند، نصرالله فلسفی

به یاد شاعر طنزپرداز
ابوالقاسم حالت
و
رسیدن فصل میوه

بهترین بازار میوه!

دیدم که زبازار زنم تازه رسیده‌ست
رفتم به سرش تاکه‌ببینم چه خریده‌ست؟
در کیسهٔ خانم نظر افکندم و دیدم
بس میوهٔ معیوب در آن کیسه چپیده‌ست
گفتم‌که: «عزیز دلم این سیب چه سیبی است
کرموتر از این سیب، دگر دیده ندیده‌ست
اینها چه شلیلی‌ست که ناپخته و کال است!
آنها چه گلابی‌ست که لک‌دار و لهیده‌ست!
این گرمک گندیده و له چیست که از آن
پشت سر هم آب چکد، چون ترکیده‌ست؟
اینها چه خیاری‌ست که سبز و قلمی نیست،
زرداست وکج وکوله‌وناصاف وخمیده‌ست؟
زخمی است هلوها همه، انگار که شخصی
بر هر یک از آنها زده گازی و چشیده‌ست!»

***

خانم چو شنید این سخنان، خنده زنان گفت:
«از کلهٔ پوک تو مگر عقل پریده‌ست؟
آن قدر نداری خبر از وضع که گویی
نه چشم تو دیده‌ست، نه گوش تو شنیده‌ست
این جا مگر آخر چوکویت است وچو بحرین
یا این که‌فلان شیخ‌نشین «عربیده» است؟!
در آن صفحات است که از میوهٔ ایران
هرقدرکه خواهی،همه‌بی‌عیب‌ورسیده‌ست!»



«خروس لاری»

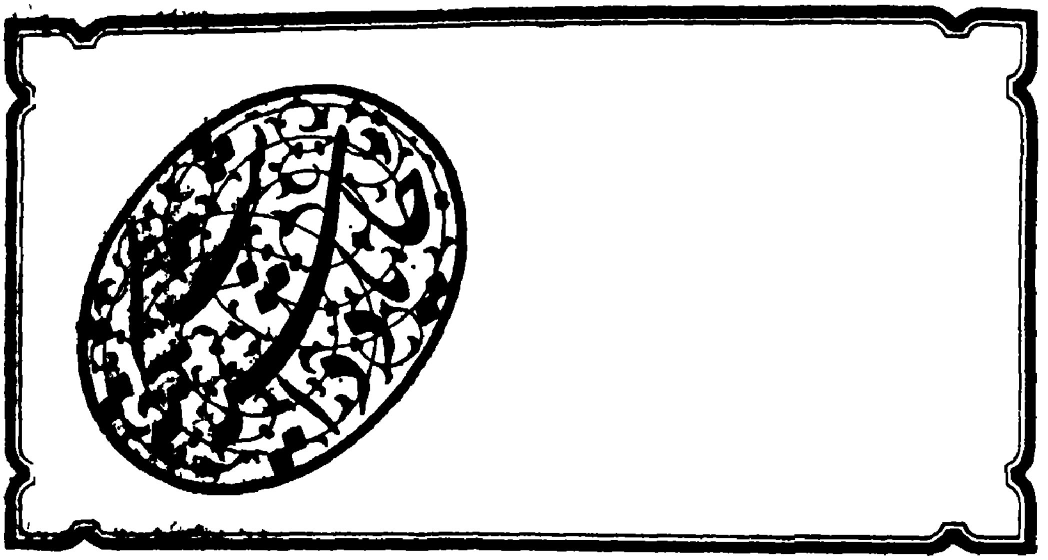
نقل از «گل آقا»



شنیدم کدخدای خشکه آباد
به دهقانان مفلس وعده می داد
که دیگر دورهٔ سختی گذشته است
زمان فقر وبدبختی گذشته است
دو ماه دیگر این صحرای بی آب
سراسر می شود سرسبز و شاداب
برنج از دامن این کوه و این دشت
روان گردد به سوی آمل و رشت
کند تا محتکر آن را ذخیره
به کرمان می رود زین قریه، زیره
زبوی عطر سیب خشکه آباد
دل اهل صفاهان می شود شاد
شما باید که از حالا بجنبید
برای حمل این کالا بجنبید
نماند بر زمین تا اینهمه بار
فراهم آورید از بهر این کار
شتر، قاطر، الاغ و اسب و گاری
هواپیما، ترن، ماشین باری
سحرگه اهل ده این کار کردند
تمام وعده ها را بار کردند
زده از شوق، صابون معده ها را
به هر جا کاشتند آن وعده ها را

«مزاحم»

از «گل آقا»



طاووس در شعر بیدل

بیدل دربسیاری ازابیات خود «طاووس» رامضمون ساخته و صور مختلفی را در ذهن مجسّم کرده‌است.نمونه‌هایی‌ازآن راچندسال‌پیش‌ازروی‌نسخه‌ای‌که‌دردانشگاه‌برن‌بودنقل کرده‌ام برای علاقه‌مندان به چاپ می‌رسانم. با یاد دوست دانشمندگرامی دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی که بهترین و دلاویزترین تحقیق را دربارهٔ بیدل به نام «شاعر آینه‌ها» نشرکرده است.
ا.ا.

طاوس ما اگرنه که پرافشان ناز اوست — رنگ پریده که چمن کرد سال را

به آهنگ پر افشانی مهیا — درون بیضه طاؤسان رعنا

جهان گرفت به رنگینی پر طاؤس — غبار من که ندانم که داد سر به هوا

تیغت چه‌فسون‌داشت‌که‌چو‌بیضهٔ طاؤس — گل می‌کند از خاک شهید تو شفقها

بفکر تازه گویان گرخیالم پرتو اندازد — پر طاوس گردد حدول اوراق دیوانها

هزار آئینه طاؤس می‌پرم به خیالت — بهشت کرد جهان را چمن تراشی حیرت

کسوتی‌نیست‌که‌بی‌رنگ‌توان‌پوشیدن — ذرهٔ موج هوا نیز پر طاؤس است

ازبس که هر آینه در رنگ نهان کرد — صبح‌ارنفس‌خودپرطاؤس‌به‌چنگ‌است

سیربال پرطاؤس مکررگردید — صفحه‌آتش‌زده‌ام‌فصل‌تماشای‌من‌است

حیرت دمیده‌ام گل داغم بهانه‌ای است — طاؤس حلوه زار تو آئینه‌خانه‌ای است

داغ سودای گرفتاری بهشتی دیگر است — عالمی در بال طاوس‌ام به‌ذوق دام سوخت

خلوت رازم بهشت غیرت طاؤس گشت — رنگها چون حلقه بیرون درم گل کرد و ریخت

چنان طاؤس صحنش مست می‌گشت — که بر بالش قدح در دست می‌گشت

یک ذره ندیدم که به طاؤس نماند — نیرنگ خیالت به هزار آینه پرداد

قلم تا حرف رنگش می‌نگارد — رقم جوش پر طاؤس دارد

چه رنگها که نبستیم در بهار خیال — طبیعت پر طاوس عالمی دارد

درگلستان چمن پردازی پیراهنت — بال طاؤسان رعنا رخت آتش کاربرد

طاؤس من‌بهار کمین چه مرده است — عمری است بال می‌زنم وچشم می‌پرد

هرکجا که می‌گذری گرد پرطاؤس است — نقش پایت چه‌قدر بوقلمون می‌گذرد

طاؤس من ازباغ حضورکه خبر یافت — کز رنگ من آئینه پروبال برآورد

به‌گلشنی که گشاید نقاب گردش رنگ — تحیر ازپرطاؤس رونما گیرد

خون ما مغتنم گرد سرتمکین گیر — چتر کوه از پر طاؤس شفق می‌باشد

بیدل اثری سوده از یاد خرامش — طاؤس برون آ که خیال توچمن شد

دل هر ذره به صد چشم تماشا جوشید — دهر طاؤس شد ومحرم نیرنگ نشد

درین صحرا که یک سربال طاوس است اجزایش — غباری گربخود بالدهمان نیرنگ می‌جوشد

به‌چندین رنگهاران نقش پاگل می‌توان چیدن — به رفتارت پر طاؤس رو برخاک می‌مالد

فریاد کان جمال کرم درجهان نماند — طاؤس جلوه ریز درین آشیان نماند

شوق دل حسرت گلهای حضوری دارد — همچو طاؤس چرا آئینه دفتر نکند

طاؤس ما خجالت اظهار می‌کشد — زین حلقه‌ها که سر در نیرنگ می‌زنند

دمی کزوصف زنگش پرفشان بود — نفس طاؤس فردوس بیان بود

محمل‌نازش زصحرائی‌که بال‌افشان‌گذشت　　گرداگر برخاست طاؤس چمن‌پیرایه بود

درگلستانی‌که رنگ نقش پایت ریختند　　بال طاؤس ارخجالت حلقه‌ساز درشود

زاستقبال نازت گرچمن را رخصتی باشد　　به صد طاؤس بندد محل ویک آئینه‌وار آید

تاکنم از هربن مو رنگ هستی آشکار　　جام می‌خواهم درین میخانه یک طاؤس وار

سیرگلزار که یا رب درنظر دارد بهار　　از پر طاؤس دامن برکمر دارد بهار

ز طاؤسان رعنا گاه پرواز　　بهشتی بر هوا بود آشیان سار

همچو طاؤسم به چندین رنگ محو جلوه‌ها　　نقش دامم دیدی از نیرنگ صیادم مپرس

ای عدم آواز قیدزندگی هم عالمی است　　بیضه گربشکست‌چون‌طاؤس‌رنگیں‌کن‌قفس

داغ دل‌رنگینئی دارد که درگلزار نیست　　گریه‌ای طاؤس باری رخت آتش‌کارباش

درین‌باغم به چندین جام تکلیف جنون دارد　　پرطاؤس یعنی پنبهٔ مینائی سیرگش

به‌رنگ بیضهٔ طاؤس چشم بسته‌ای دارم　　که‌یک‌مژگان‌گشودن‌می‌کندصدرنگ حیرانش

طلسم خلد می‌بندد فضایش　　پر طاؤس می‌ریزد هوایش

مجنون و ساز بلبلان، لیلی و ناز گلستان　　من با دل داغ آشیان، طاؤس بالان در بغل

هرجا دم تیغ توگل افشان خیالی است　　فرش است چو طاؤس چمن در سر سمل

پر طاؤس صرف رشتهٔ دام　　خیال لعل بوخط بر لب جام

شوخی پرواز من رنگ بهار نازکی است　　چون پر طاؤس خود را درچمن گم کرده‌ام

طاؤس ما بهار چراغان حیرت است　　آئینه خانه‌ای به تماشا رسانده‌ام

بس‌که نیرنگت قدح چیده است در اندیشه را　　می‌کند طاؤس فریاد ارشکست شیشه‌ام

سیر گلزار تمنای تو طاؤسم کرد　　غوطه در رنگ زدم تا به پریدن رفتم

پر طاؤس دارد محمل پرواز مشتاقان | بیادت هرکجا رفتم به سامان چمن رفتم

خضر جهدم نشود قافله و سیر بهار | بال طاؤسم و صد محمل رنگین دارم

بس که چون طاؤس پیچیده است مستی در سرم | جامها درگردش آید گر به خود جنبد پرم

حیا رعنائی طاؤس از وضعم نمی‌خواهد | وگرنه با دو عالم رنگ یک پرواز می‌کردم

مستی طاؤس من با صد قدح مخمور ماند | ظلمت پا، پرنمی‌دارد چراغان پرم

ندانم شعلهٔ جواله‌ام یا بال طاؤسم | محبت در قفس دارد به چندین رنگ زنارم

عضو عضوم چمن آرای پر طاؤس است | به خیال تو هزار آینه آغوش خودم

نفس تا می‌کشم فردوس در پرواز می‌آید | به رنگ بال طاؤس آرزوها در قفس دارم

چمن طراز شکوه جهان نیرنگم | مسلم است چو طاؤس سکهٔ یک رنگم

ندانم گل فروش باغ نیرنگ کیم بیدل | هزار آئینه دارد در پرطاؤس تمثالم

درین گلشن بهار حیرتم آئینه‌ای دارد | اگر طائر شوم طاؤسم، وگر نخل بادامم

به سودای بهار جلوه‌ات عمری است گریانم | پر طاؤس دامانی که نم چیند ز مژگانم

در تخیل ساقی این بزم ساغر چیده است | تا به کی بینم پر طاؤس و مستی‌ها کنم

حیرت از طاؤس ما پر می‌زند | وحشتی را نرگستان کرده‌ایم

عدم‌بآن بی‌نشانی‌رنگ‌گلشنی داشت‌کزهوایش | چوبال‌طاؤس‌هرچه دیدم‌ربیضه‌رست‌گل‌بدامان

شوق طاؤس است بیدل بیضه می‌باید شکست | صد در فردوست از یک عقده واخواهد شدن

درگلشنی که شوقش برصفحه‌ام رد آتش | فردوس در قفس داشت طاؤس پر گشودن

طاؤس من احرام تماشای که دارد | دل‌گشت سراپای من از آئینه چیدن

بار هستی اندار پر طاؤس می‌خواهد | به یک چشم گشودن سیرچندین چشم حیران کن

بگـوشم از شبستـان عـدم آواز مـی‌آید
که چون طاوس اگراز بیضه وارستی چراغان کن

گـرد رفتارت پری افشاند در چشم ترم
دهر شد طـاؤس خیز از گریهٔ رنگین من

آرزوها بس که در جیب نفس گم کرده‌ام
بال طاؤس است اگرموج است در دریای من

هزارآئینه چون طاؤس می‌خواهد تماشائیت
بقدر شوقی رنگی که داری چشم حیران شو

گـر دهـد رنگ تماشای تو پرواز نگـاه
خـیل طاؤس توان ریخت ز پروار نگـاه

دام جـوهر نسـخهٔ طـاؤس دارد در بـغل
این قدر رنگ که شد یا رب شکار آئینه

هزار آئینه حیرت درقفس کـردست طـاؤست
جهانی چشم بگشاید توگر یک بال نگشائی

ندانم تیغ قاتل از چـه گـلشن داده‌انـد آتش
چکیدنهای خونم نیست بی‌آواز طـاؤسی

نگردی ای شرار کاغذ از هـم مشربـان غـافل
که در حاکستر ما هم پر افشان بود طـاؤسی

چنین محو خیال کیست طـاؤس خیـال مـن
که واکرده است فردوس از بن هرمویم آغوشی

دل داغ آشیـانی ازقـفس پـرورده‌ام بیدل
به زیر بال دارم سیر طـاؤس چمن پوشی

بـهشت از بـال طـاوس اش مثـالی
شب و روزار چـراگـاهش عـرالی

فسردن تا به کی ای بی‌خبر گردی پرافشان کن
تو هم داری به زیر بال طاؤسانه نیرنگی

کـیفیت آن است نگـارین اگـر این است
طـاؤس کـند گـل مگسـی را که برانی

نمی‌دانم زگلزارش چه گل چیده است حیرانی
به چشمم مـی‌کند موج پرطـاؤس مژگـانی

تمـاشا فـرش راه تست از آرادگـی مگـذر
گشـاد بـال چـون طـاؤس دارد نرگستـانی

مژه‌نگشوده چندین رنگم از خود می‌برد بیدل
رگ گـل بسـتر نـازی پر طـاؤس بـالینی

ادا فـهم چراغـان خموشم کس نشد ورنـه
تحیر داشت چون طاؤس چشمکهای رنگینی

مریم دسیّه

شمس وجود احمد و خود زهرا — ماه ولایت است ز اطوارش
دخت ظهور غیب احد احمد — ناموس حق و صندق اسرارش
هم مطلع جمال خداوندی — هم مشرق طلیعه انوارش
صد چون مسیح زنده ز انفاسش — روح‌الامین تجلّی پندارش
هم از دمش مسیح شود پران — هم مریم دسیّه ز گفتارش

(ناصر خسرو قبادیانی)

در لغت نامهٔ دهخدا زیر واژهٔ «دسیّه» چنین آمده است: «دسیّه (د ی یَ ص.) طاهراً صفیّه یا صدیقه...» در این که دسیّه را باید چون صفیّه و زکیّه بخوانیم حرفی نیست و ضبط لغت نامهٔ دهخدا صحیح و معتبر است؛ اما آن جا که می‌افزاید «ظاهراً صفیّه یا صدیقه» جای بحث بسیار دارد.

قاموس عربی «المنجد» زیر مدخل «دسا» پس از آوردن صورت‌های دَسَا دَسْواً / دَسی دَسْیاً آن را نقیض نما و زکا می‌داند و مثال زیر را شاهد می‌آورد... و دسّی نفسه: أخمَلَها و أخَسَّ حَظَّها، که ترجمهٔ آن چنین می‌شود ـ نفس او را حوار گردانید یعنی آن را دچار خمول کرد و بهرهٔ آن را کم کرد.

به دهخدا بازگردیم: لغت‌نامه زیر مدخلهای دَسْیٌ [بر وزن نفی] و دَسْوه [بر وزن نحوه] که صورت‌های مختلف «دَسا» هستند، به درستی آن‌ها ضد زکو به معنی گوالانیدن می‌داند و چون گوالانیدن به معنی نماء دادن است، پس دسیّه برخلاف لغت‌نامه به لحاظ معنا باید معادل صفیّه باشد تا چه رسد به این که همسنگ صدیقه به شمار آید.

«مُنتَهی الإرَبْ فی لغةِ العَرَبْ» چنین می‌آورد:

دَسیٰ کَسَعیٰ کَشَدّ ضد نما

دَسّاهُ تَدَسیَةً: ورعلانید اورا و تباه کرد آن را

[همچنین برای درک معنای دسیّه رجوع کنید ← لاروس عربی زیر مدخل دَسّی تُدسِیَةً.]

اگر به قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی بنگریم، زیر واژهٔ دسو چنین می‌بینیم:

دسو: ناپاکی (مجمع ـ اقرب)

«قد أفلح مَن زکّیها و قد خاب مَن دَسّیها. شمس: ۱۰» حقا که رستگار شد، آن که نفس خویش را پاک گردانید و به خسران افتاد آن که، آن را ناپاک و فاسد کرد.

در اقرب آمده: «دسا یدسو دسواً نقیض زکیٰ یزکو». کلمهٔ دسّا یک بار در قرآن به کار رفته است. از آن چه گذشت چنین نتیجه می‌گیریم:

«دسیّه» صفت است، صفت مونث از «دسّی» [بروزن وصیّ] از ریشهٔ دَسَا که چون مؤکد شده، در حالت تأکید، تشدید یافته و به صورت دَسَّا درآمده است. مصدر این فعل دَسْیٌ و دَسْوٌ ضد نما و زکیٰ است: به معنی ناپاک گرداندن، دچار خمول کردن و خوارکردن. بنابراین دسیّه متضاد زکیّه و صفیّه و به معنای «خوارکنندهٔ نَفْس» است.

کاظم زارعیان
(شیراز)

رستم و زواره در اردستان

گفتار فاضلانهٔ محمود مدبّری محقق گرامی دربارهٔ «زواره» در شمارهٔ اول سال ۱۳۷۰ آینده از لطف و گرمی خاصی برخوردار بود، چه گذشته از آنکه مفاهیم بدیع و جالب لغوی واژهٔ «زواره» که «معروف، مشهور، شناخته، مشهود، دانسته و آشکار و پدیدار» پیشنهاد کرده بودند که این حتی ذهن پژوهندگان محلّی را هم که نسبت به مسائل مربوط به منطقه علاقمندی و شور و شوق بیشتری نشان می‌دهند، بخود معطوف نساخته بود، یادآوری پیوستگی نام زواره (شخص) با برادر خود رستم بعنوان رایزن، دستور و وزیر و بالاتر از نقش یک برادر معمولی و نیز پیوند تاریخی زواره (محل) با اردستان نیز از نکات جالب توجه مقاله بود.

دو نکته نیز در حاشیهٔ مطلب قابل ذکر است یکی تقارن انتشار مقاله‌ای دربارهٔ «زواره» از طرف محققی کرمانی (در آینده) با نشر مقاله‌ای دربارهٔ «کرمان» از طرف دانشمندی زواره‌ای (درکیهان فرهنگی)[۱] تا مثل «به هر دستی بدهی ازهمان دست می‌گیری» راست آمده باشد. دیگر شروع اشتراک مجلهٔ آینده از طرف نویسنده و محقق دیگر زواره‌ای[۲] که هرچند به موضوع مشترکین محلّه مربوط می‌شود ولی بهرحال باید به فال نیک گرفت.»[۳]

بعلاوه این پژوهش نشان داد که دامنهٔ تحقیق و تتبع دربارهٔ نقاط مختلف تا چه پایه گسترده و ناگفته‌ها و نانوشته‌ها تا چه میزان متنوع و بیرون از شمار است و به تعبیری هنوز «هزار بادهٔ ناخورده در رگ تاک» و این قصه را «از هر زبان که می‌شنوی نامکرر است»

داستان عشق یک افسانه نبود بیش لیک　　　هرکسی نوع دگر می‌گوید این افسانه را

اما نکتهٔ درخور تأملی که غرض اصلی نگارش این سطور است آنکه نویسندهٔ گرامی در اوائل کلام اشاره دارند که «زوارهٔ زابلی نمی‌تواند هیچگونه ارتباطی با یک شهرک بسیار دور از دسترس او در مرکز ایران داشته باشد» و حال آنکه افسانه‌های محلی حکایتی غیر از این نشان می‌دهد و لذاست که برای تأیید نظر خود ابتدا از کلام دانشمند و محقق دیگر کرمانی استاد باستانی پاریزی اتّخاذ سند می‌کند: «اینکه در اطراف کویر جاهائی منسوب به رستم باشد چندان استبعادی ندارد، زیرا رستم از سیستان است و جولانگاه او اطراف کویر»،[۴] و باز در تأیید آن به نوشتهٔ استاد محیط طباطبائی دانشمند همولایتی استناد می‌جوید:

«نویسندهٔ این سطور وقتی کودک بودم و در مسقط الرأس خود می‌زیستم از پیران زواره افسانه‌ای می‌شنیدم که برای توجیه اشتقاق و تسمیهٔ اردستان و زواره چنین نقل می‌کردند که جنگهای رستم و افراسیاب که قسمت مهمی از پیکارهای شاهنامهٔ فردوسی را بوجود آورده در عرصهٔ محدودی از اراضی شمال شرقی اردستان که درون مثلث زواره ـ اردستان ـ اُمهران قرار دارد اتفاق افتاده است و ارگ «دستان» پدر رستم و یا خود «رستم دستان» در محلّ قصبهٔ اردستان و جایگاه برادرش در قلعهٔ محکم زواره و اردوگاه افراسیاب در قریهٔ ترک آباد که امروز تلک‌آباد می‌گویند بوده و شیده پسر افراسیاب درمحل کشتخان شیگرد که در فاصلهٔ ترک آباد و زواره اتفاق افتاده اقامت داشته است»،[۵] که بدین ترتیب درمی‌یابیم که افسانه‌های محلی نه تنها شهرک مورد نظر را با زوارهٔ زابلی بی‌ارتباط نمی‌داند که اردستان را هم در جوار آن در اصل ارگِ «دستان» و به برادر بزرگتر او رستم «دستان» منسوب می‌دارد.

شایان توجه آنکه این موضوع در اشعار شعرای محلی هم مورد اشاره واقع شده است:

گر زواره بودبر رستم برادر اینک آن　　　شهرما راخواهری باشدکنون خود درجوار[۶]

که شاعر اردستانی با تکیه بر اصل مرسوم خواهر خواندگی شهرها می‌گوید، باتوجه به آنکه رستم و زواره با یکدیگر برادر بوده‌اند، اردستان و زوارهٔ فعلی هم بعنوان آنکه هریک منسوب بیکی از این

دوبرادرند در جوار یکدیگر همچون دو خواهر زندگی دوستانه دارند. و یا:

به! به این مسجد جامع که در اردستان است   ارکدستان که نکوتر ز نگارستان است

که در این بیت بیشتر تکیه روی کلمه «ارکدستان» است به این معنی که اردستان را تحریف یا مخفف «ارکدستان» می‌شناسد که مطور «ارگ» و کاخی منسوب به رستم «دستان» بوده است، که در گفتار استاد محیط طباطبائی هم اشاره بدین معنی کاملاً محسوس است.

ذکر این نکته نیز خالی از لطف نیست که غالب مورّخین سده‌های اخیر که نامی از اردستان و یا زواره بمیان آورده‌اند، اولی را منسوب به رستم و دومی را به برادرش زواره نسبت داده‌اند تا جائی که عباسعلی حزّم لسانی، شاعر اصفهانی که در نیمهٔ اول سدهٔ پیشین در این شهر تحویلدار بوده گوید:

این مسلّم بود که اردستان   از بناهای پوردستان است

حالتر آنکه در سراسر منطقه، نقاط و مواضعی که به پهلوانان شاهنامه بخصوص اطرافیان رستم دستان پهلوان افسانه‌ای ایران یاکسانی که همرمان او می‌زیسته‌اند منسوب یا در ارتباطند به حدّی است که هرچند در ابتدا شاید به نظر افسانه جلوه کند، ولی گهگاه این تصور دست می‌دهد که گوئی در فضا و یا محیطی که این قهرمانان اساطیری زندگی می‌کرده و یا با یکدیگر در منازعه و پیکار بوده‌اند سر می‌بری! که البته پرداختن بدانها و برشمردن یک یک آن اسامی که درجای دیگر هم بطور اجمال مورد بررسی قرار گرفته است[۷] واشاره به مکانهای مزبور شاید در حدّ خود کمک شایان توجهی به شناساندن بهتر و بیشتر واقعیت جغرافیائی مکان رویدادهای شاهنامه هم باشد.

ابتدا اردستان مرکز شهرستان که گفته شد بنابر قول مشهور نام از رستم دستان گرفته است. بعد زواره، شهر دیگر این فرمانداری مورد اشارهٔ آقای مدیری هم منسوب به زواره برادر رستم، دیگر مهاباد آبادی مهم دیگر این منطقه که بنا به قولی از احداثات مهین بانو دختر رستم است. بعضی هم بنای این آبادی بزرگ را به مهاباد ازپیامبران باستانی منسوب می‌دارند:

بهم پشت زرتشت پیشین بداو   مهاباد پیغمبر راستگو[۸]

میلاگرد روستای دیگر در محل مظهر قنات مهاباد منسوب به «میلادگردین».

قنات خسروشاه ازقنوات مهم محلهٔ «محال» (یکی از محلات ششگانه اردستان) منسوب به کیخسرو کیانی یا خسرو اول انوشیروان ساسانی که بنابر قول مشهور تولد او نیز در اردستان بوده است. قنات سهراب قنات دیگر همین محل منسوب به سهراب پسر رستم که معروفست بدست پدر کشته شد. دَرِ فرامرز ـ موضعی در محلهٔ «باب الرّحیٰ» (از محلات اصلی اردستان) که گویند قبر فرامرز پسر دیگر رستم آنجاست. تپهٔ فرامرز ـ محلی در شرق اردستان که معروفست محلّ کشته شدن فرامرز بوده است.

بُرزو ـ مزرعه‌ای در نزدیکی روستای بزرگ «نیسیان» مرکز دهستان بَرزاوند (یکی از بلوکات چهارگانه اردستان) منسوب به «برزو» پسر سهراب (نوادهٔ رستم).

قنات برزو ـ قناتی در دو فرسخی قصبهٔ «نیستانک» از توابع نائین در ده دوازده فرسخی جنوب شرقی اردستان منسوب به «برزو» نوادهٔ رستم و بنا به قولی قلعهٔ نیستانک و آبادی مزبور نیز از احداثات اوست.[۹] آتشکدهٔ مهراردشیر ـ بنابر قول قدمای مورخین بهمن بن اسفندیار در اردستان آتشکده‌ای بنا کرده است. همچنین غالب متقدمین بنای اردستان را نیز به بهمن بن اسفندیار منسوب می‌دارند.

قنات اَرْوَند ـ مهمترین قنات این نواحی (که سه محل از محلّات اصلی اردستان را مشروب می‌کند) منسوب به اروند شاه جدّ بهمن بدین شرح: بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب بن لهراسب بن اروند شاه بن کی پشن بن کیقباد. قنات خسرو ـ قنات دیگری در زواره منسوب به کیخسرو کیانی و به روایتی هم منسوب به خسرو انوشیروان پادشاه ساسانی. شیده ـ روستائی در یک فرسخی جنوب غربی اردستان منسوب به «شیده» سر افراسیاب (در خصوص انتساب تلک آباد ـ روستائی در دو فرسخی شمال اردستان

محاذی و نزدیک زواره ـ به افراسیاب و کشتخان «شیگرد» رواره به «شیده» هم درگفتار استاد محیط طباطبائی فوقاً سخن بمیان آمد).

کاوه ـ یک طاق آب محلهٔ «کبودان» (از محلات اصلی اردستان) با مدار گردشی متفاوت از آب محل منسوب به کاوهٔ آهنگر.

درکاوه ـ زمین و ملکی زراعتی بار در محلهٔ کبودان بنام «کاوه» و «درکاوه» منسوب بهمان کاوه آهنگر، علاوه بر این برحسب پاره‌ای روایات محلی زواره را هم از بناهای کاوه آهنگر می‌دانند و آهنگران زواره را هم که در این منطقه شهرت دارند از احفاد او می‌شناسند![۱۰]

مشهورتر از همه باج به «شعاد» دادن اردستانیها که بمرور زمان باج به شعال دادن شده و به صورت مثل هم درآمده است، منسوب به «شعاد» برادر رستم که بروایت شاهنامه برادران خود رستم و زواره را به مکر بکشت و از قصاکیهٔ اوهم نسبت به برادران بر سر باج و خراج کابل بوده است.

توجیهاتی هم دربارهٔ باج به شعاد دادن اردستانیهادارندکه پرداختن بدان خارج از موضوع بحث ما و موجب اطالهٔ کلام است، ولی بد نیست گفته شود که مرحوم مهدی پرتوی آملی در مجلهٔ هنر و مردم و نیز درکتاب «ریشه‌های تاریخی امثال وحکم» خود ضمن بحث پیرامون این مثل استدلال کرده که «شعاد» صحیح است نه «شعال».

در پایان در خصوص وجه تسمیه اردستان این توضیح مناسب است که انتساب آتشکده به بهمن بن اسفندیار و نیز بنای این شهر بدو بیشتر قول قدمای مورخین است ومتأخرین عموماً بنای آتشکده راکه به «مهر اردشیر» هم معروف بوده به اردشیر بابکان پادشاه اول ساسانی نسبت می‌دهند و با این حساب می‌شود نتیجه گرفت که بنای شهر جدید[۱۱] هم باید از اقدامات این پادشاه و نام شهر را هم که مرکب از دو کلمهٔ «اَرْدْ» بمعنی مقدس و «ستان» پساوند مکانی و رویهم بمعنی شهر مقدس می‌باشد، می‌توان از نام این پادشاه که در اصل «ارده شتره» و بمعنی شهریاری مقدس می‌باشد مأخوذ دانست که با توجه به آنچه در خصوص اشتقاق نام اردستان پیش از این گذشت، این مورد هم خالی از وجه نیست بخصوص که وجود آتشکده هم خود شاهدی بر این مدّعاست، کمااینکه در مورد اردبیل همین وجه تسمیه «شهرمقدس» بیشتر بر سر زبانها است.[۱۲]

وجه تسمیهٔ اردستان موضوع بحث این سطور بود که به اختصار گذشت، والاّ سخن بیش از اینهاست. ولی یادآوری این نکته هم ضروری است که استاد احمد اقتداری در یکی از مسافرتهای خود به اردستان (در معیت استاد ایرج افشار و مرحوم استاد سادات ناصری) قول تهیه مقالهٔ مشروح و مبسوطی دربارهٔ وجه تسمیهٔ اردستان دادند که به احترام ایشان هنوز مطلب مفصلی در این زمینه نشر نیافته است، به امید آنکه ایشان به وعدهٔ خود وفا کرده، دوستان اردستانی خود را مرهون لطف و منت خود سازند.

زیرنویس‌ها

۱ـ استاد محمد محیط طباطبائی کرمان و مردم کرمان، کیهان فرهنگی شمارهٔ ۵، سال هشتم، آبانماه ۱۳۷۰

۲ـ آقای علامرضا گلی زواره محقق جوان و پرکار صاحب مقالات عمده در جرائد و مجلات (غالباً دربارهٔ زواره)

۳ـ فرصت مناسبی است که یادآور شود، در فهرست مشترکین مجله (در شمارهٔ بهمن و اسفند ۱۳۶۵) از اردستان که به شهادت صفحات آینده (بخصوص شمارهٔ ۸ سال هفتم) به نسبت جمعیت (بعد از تهران) بیش از دیگر شهرها دوستدار و خواستار دارد، نامی بمیان نیامده بود. حال آنکه آقای قدمعلی عصارزاده هم که در یکی از شماره‌های مجله توضیحی از او دربارهٔ مشترکین چاپ شده بود با استقرار در اردستان مجله را از همین شماره مشترک شده است

۴ـ دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، از سیر تا پیاز چاپ تهران، زیرنویس صفحهٔ ۴۵۰

۵ـ استاد محمد محیط طباطبائی، نظری به اردستان باستانی، یغما، دورهٔ دوم، سال ۱۳۲۸، صص ۹۰ و ۹۱

۶ـ شعر از حسام‌الدین قوام مصطفوی، شاعر، نویسنده و کاریکاتوریست اردستانی،بقیه ابیات منظومهٔ او در وصف زواره در

حور نشریه‌ای محلی است

۷ـ سید احسان‌الله هاشمی اردستانی، حلد ۴ شهرهای ایران به‌کوشش دکتر محمد یوسف کیانی، ص ۲۴۰.

۸ـ با تشکر ار دوست دانشمند آقای محمد حسن رحائی رهره‌ای برای دکر مأخذ این بیت در شاهنامه (سقل از دقیقی).

۹ـ مطالب کتاب سفرنامه صفاءالسلطنه نائینی باهتمام محمد گلس شاعر و نویسندهٔ نامی در این زمینه حالب توحه است.

۱۰ـ در موردکاوهٔ آهنگر هم در حلد ۴ شهرهای ایران مطلب ارایں مفصلّترکه تاره آنهم محتصر شده مطلبی دیگر است.

۱۱ـ اردستان فدیم در بیست و چند کیلومتری شمال عرب اردستان حالیه معروف به «لاسوبه» با عنوان «حرابه‌های ساسانی» به ثبت آثار باستانی (سازمان میراث فرهنگی) نیر رسیده است.

۱۲ـ بهرور حاماچی، فرهنگ جغرافیائی آدربایحان شرقی، سروش تهران، ۱۳۷۰، ص ۱٦۷ و نیر کتابی با عنوان «اردبیل شهر مقدس» تألیف حمشید ملکی، چاپ امیرکبیر، تهران ۱۳۵٦.

احسان‌الله هاشمی ـ اردستان

شرح بیتی منسوب به عطّار

در حستجو و تکاپوی داستن، درنگی در آثار عطّار داشتم: در یک نسخهٔ خطّی مضبوط درکتابخانهٔ محلس * به شرح و گزارشی از یک بیت وی برخوردم. خودبیت را نتوانستم در آثار عطّار بیابم؛ پس در این صورت باید جزء ابیات منسوب بدو باشد. شرح بیت را به لحاظ تعبیر صوفیانهٔ آن سودمند یافتم. مصرع دوم نیز ار نطر تلقّی و تاریخ آشنایی با فرنگان، البته جالب توجه است:

«بسم الله الرحمن الرحیم»

رساله تسبهیّه لشیخنا عطار مالک ممالک اسرار علیه رحمة الغفار.

همرهان رفتند و ما ماندیم دزدان درکمین   خانهٔ ملاح درچین است و کشتی درفرنگ

یعنی سالکان راه حدا ار انبیاء و اولیا که همرهان کنایه از ایشان است از درکات دنیا درگذشتند و بدرجات عقبی رسیدند و ار آنجا نیر درگذشتند و بحضرت مولی پیوستند و ما در درکات نفس و طبیعت ار راه حق بازماندیم.

شهوات بهیمه و شیاطین جن و انس و احلاق ذمیمه نفسانیه که دزدان کنایه از ایشان است بقصد غارت جان و ایمان ما دایم درکمین‌اند و مقر منجی ماکه ملاح کنایه ازوست ازین ممالک دریای نفس و هوا درمقام روحانیست یعنی عالم غیب بلاریب و آن منجی یا جذبهٔ حقّست یا قلب قابل یا مرشد مکمّل و مقرّ ایشان البته مقام مذکور باشد و تن که کشتی کنایه اروست مقیّد بعلایق درکات نفسانیه و ممالک شهواتیه است که فرنگستان کفار اخلاق ذمیمه و نفوس اماره است. خلصنا من مهالک درکات شهوات.»

کامیار عابدی

استدراکات و تصحیحات بر خلاصة السیر

ـ صفحهٔ ۳۱، سطر ۸، پس از «سنهٔ مذکور» باید بین القلابین افزوده شود: [= ۱۰۳۸]. رقم‌های

* فهرست کتابخانه محلس شورای، حلد پانزدهم، زیر نطر: ایرج افشار، محمد تقی دانش پژوه، علینقی منزوی، تحریر و چاپ و فهرست. احمد منزوی، چاپخانه محلس شورای ملی، ۱۳۴۷، صص ۳۵ـ۳٦ و ۳۸. همچنین در: فهرست نسخه‌های خطی فارسی، حلد دوم (۱)، نگارنده: احمد منزوی، مؤسسهٔ فرهنگی منطقه‌ای، ۱۳۴۹ ص ۱۲۲۲

«سال ۱۰۳۷» هم در سرصفحه‌ها از ص ۳۱ تا ص ۴۱ باید بشود «۱۰۳۸».

ـ صفحهٔ ۳۲، س ۱۸، پس از «جمادی الاولی» و پیش از «ثلاثین» باید بین القلابین افزوده شود: [ثمان و].

ـ صفحهٔ ۳۴، س ۱۷ و ص ۳۵، س ۴، مراد از «ماه مذکور / مزبور» باید [ج ۱/ ۱۰۳۸] باشد.

ـ صفحهٔ ۵۹، س ۲۳، پس از «حمادی الثانیه» باید بین‌القلابین افزوده شود: [تسع و ثلاثین والف ۱۰۳۹].

ـ صفحهٔ ۶۳، س ۱۶، پس از «صَفَر»، و صفحهٔ ۶۴، س ۲، پس از «محرّم» باید افزود: [سنهٔ ۱۰۳۹]. رقمهای «سال ۱۰۳۸» هم در سر صفحه‌ها از ص ۶۳ تا ۷۱ باید بشود «۱۰۳۹».

ـ صفحهٔ ۷۴، س ۱۹، پس از «مذکور»، و ص ۷۵، س ۱۰ پس از «ماه»، افزوده شود: [رجب]، و سطر ۲۴ هم «دوازده» در اصل گویا «نوزده» بوده یا پس از «مذکور» (س ۲۵) باید افزود: [رجب].

ـ صفحهٔ ۹۷ تا ۱۰۷، رقمهای سال «۱۰۳۹» در سرصفحه‌ها باید بشود «۱۰۴۰».

ـ صفحهٔ ۱۲۲، سطر ماقبل آخر، پس از «جمادی‌الاولی» باید افزود: [سنهٔ احدی و اربعین و الف ـ ۱۰۴۱]. رقمهای سال «۱۰۴۰» هم از سرصفحهٔ ۱۲۳ تا ۱۲۷ باید بشود «۱۰۴۱».

ـ صفحهٔ ۱۴۱ تا ۱۶۱، رقمهای سال «۱۰۴۱» باید بشود «۱۰۴۲».

ـ صفحهٔ ۱۴۴، س ۲۵ و صفحهٔ ۱۴۷، س ۱۶ و صفحهٔ ۱۵۰، س ۱ و صفحهٔ ۱۵۴، س ۵ نیز «سنهٔ ۱۰۴۱» باید به «سنهٔ ۱۰۴۲» تصحیح شود.

ـ صفحهٔ ۱۶۳، سطر ماقبل آخر، پس از «دوازدهم» باید افزود: [شهر محرّم سنهٔ ثلاث و اربعین و الف ـ ۱۰۴۳]. رقمهای سال «۱۰۴۲» هم از سرصفحهٔ ۱۶۵ تا ۱۷۵ باید بشود «۱۰۴۳».

ـ سرصفحهٔ ۱۸۷ تا ۱۹۳، رقمهای سال «۱۰۴۳» باید بشود «۱۰۴۴».

ـ سرصفحهٔ ۱۹۷ تا ۲۲۷، رقمهای سال «۱۰۴۴» باید بشود «۱۰۴۵».

ـ صفحهٔ ۲۳۵ تا ۲۴۳، رقمهای سال «۱۰۴۵» باید بشود «۱۰۴۶».

ـ صفحهٔ ۲۴۸، س ۱۷، پس از «صَفَر» باید افزود: [سنهٔ سبع و اربعین و الف ـ ۱۰۴۷] رقمهای سال «۱۰۴۶» هم از سرصفحهٔ ۲۴۹ تا ۲۵۳ باید بشود «۱۰۴۷».

ـ صفحهٔ ۲۵۶، س ۱۴، پس از «محرّم» باید افزود: [سنهٔ ثمان و اربعین و الف ـ ۱۰۴۸]. رقمهای سال «۱۰۴۷» هم از سرصفحهٔ ۲۵۷ تا ۲۶۵ باید بشود «۱۰۴۸».

ـ صفحهٔ ۲۶۷، س ۱۹، پس از «محرّم» باید افزود: [سنهٔ تسع و اربعین و الف ۱۰۴۹] رقمهای سال «۱۰۴۸» هم از سرصفحهٔ ۲۶۹ تا ۲۷۹ باید بشود «۱۰۴۹».

ـ صفحهٔ ۲۷۵، س ۲۲، پس از «یکشنبه» افزوده شود: [سوم].

ـ صفحهٔ ۲۷۶، س ۱۳، پس از «روز» افزوده شود: [سه]، و سطر ۱۷ پس از «سه‌شنبه» افزوده شود: [دوم].

ـ صفحهٔ ۲۷۸، سطر ۶ پس از «پنجم» و سطر ۱۳ پس از «نهم» افزوده شود: [شهر رمضان]

ـ صفحهٔ ۲۸۵، س ۱۵، پس از «ربیع‌الاول» باید افزود: [سنهٔ خمسین و الف ـ ۱۰۵۰]. رقمهای سال «۱۰۴۹» هم از سرصفحهٔ ۲۸۵ تا ۲۸۷ باید بشود «۱۰۵۰».

ـ صفحهٔ ۲۹۱، س ۲۱ به جای «مذکور» افزوده شود: [ربیع الثانیه]، و سطر آخر پس از «هفدهم» افزوده شود: [جمادی‌الثانیه]. رقمهای سال «۱۰۵۰» از سرصفحهٔ ۲۹۱ تا ۲۹۵ باید بشود «۱۰۵۱».

ـ صفحهٔ ۲۹۲، س ۱۵، پس از «بیست و هشتم» افزوده شود: [حمادی الثانیه].

ـ سرصفحهٔ ۲۹۹ تا ۳۰۹، رقم‌های سال «۱۰۵۱» باید شود «۱۰۵۲».

پرویز اذکائی ـ همدان

آینده. در همین زمینه چند سال پیش دانشمند منزوی اصفهان حجةالاسلام آقای سید محمدعلی روضاتی مقاله‌ای مفصل نوشته‌اند که در جلد بیست و نهم فرهنگ ایران زمین حروف چینی شده و آمادهٔ چاپ است.

سه سنگ بازیافته در کازرون

آقای حسن حاتمی مشخصات سه قطعه سنگ محکوک و منقور را که نزدیک دریاچهٔ پریشان (کازرون) پیدا شده است به شرح زیر فرستاده‌اند:

۱) سنگ روغن گیری به بلندی ۲۰، عمق ۱۴، درازی بالای سنگ ۴۴، پهنای بالای سنگ ۲۴، درازی پائین ۳۸ و پهنای پائین ۲۰ سانتی‌متر.

۲) ۵۶×۴۴ سانتی‌متر و به ضخامت ۸ سانتی‌متر.

۳) ۴۶×۳۴ و به ضخامت ۱۱ سانتی‌متر.

حسن حاتمی (کازرون)

آینده. دربارهٔ این سنگها نگاه کنید به صفحات ۷۶۱ سال دوازدهم و ۶۸۴ سال چهاردهم آینده. عکس سنگها در صفحهٔ ۲۲۲ چاپ شده است.

تاریخ وفات برهان‌الدین کوهبنانی

آقای محمود روح‌الامینی در کنگرهٔ بزرگداشت خواجو مقاله‌ای ارائه کردند به عنوان «همراه خواجو بر مزار برهان‌الدین کوهبنانی» که خواجو و مجد خوافی قصیده‌ای دارند در مدح برهان‌الدین که بعد از وفات وی سروده‌اند. از این روی اینجانب یادداشتی تقدیم ایشان کردم. تعمق و تحدید نظر در تاریخ کتیبه را مدیون ایشانم.

چند سال قبل که به کوهبنان رفته بودم آثار تاریخی آنجا را دیدم. یکی از آنها یعنی یادگاری قرن هشتم شامل چند بیت شعر کنده شده بر کوهی در حوالی آنجا بود که در مجلهٔ آینده بچاپ رسید دیگری را اینک در اینجا متذکر می‌گردم.

در گوشهٔ صفه‌ای واقع در بنائی متعلق به قرون ششم و هفتم هجری قمری مشهور به خانقاه ابوسعید که متأسفانه در حال ویرانی بود و خانجا سنگ و شیوهٔ سلجوقی از ساختمان و گچ‌بریهای آن نمایان بود محرابی گچ‌بری وجود داشت که افراد سودجو قسمتی از آن را بخاطر یافتن گنج ویران کرده بودند مقداری از کتیبهٔ آن که باقیمانده است به خط ثلث و بشرح زیر است:

«... قطب الاولیاء برهان‌الحق والدین قدس‌الله روحه شب دوشنبه یازدهم صفر سنه ثمان و... سماه

بنابر قصاید خواجو و مجد خوافی این تاریخ عقب‌تر از قرن هفتم و بدلایلی متقدم بر دو دههٔ او

قرن ششم* نمی‌تواند باشد. رقم یکان ثمان یعنی ۸ است دو رقم دهگان و صدگان آن آشفته و ناخوانااست، اما با مراجعه به جدول و فرمول** ازهر دو چنین بدست می‌آید که دوشنبه یازدهم صفر در سالهای هجری قمری با رقم یکان ۸ فقط سه سال ۵۲۸، ۵۶۸ و ۶۰۸ می‌تواند باشد. از آنجاکه بین رقم یکان و صدگان بوضوح محل خالی وجود دارد رقم ۶۰۸ منتفی است و از ارقام ۵۲۸ و ۵۶۸ باتوجه به اندازهٔ جای خالی و باقیماندهٔ حروف کلمهٔ «ستین» بهتر از «عشرین» جا می‌افتد و بنابراین تاریخ وفات برهان‌الدین کوهبنانی ۵۶۸ هجری قمری خواهد بود.

محمدحسین اسلام پناه ـ کرمان

بگنج خان و اوغل باخت

درصفحهٔ ۳۳ کتاب تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر، نوشتهٔ استاد سعید نفیسی چنین آمده است:

«..... نادرشاه محمدحسین خان از سرکردگان قاجار راکه با او بود با لشگریان به استرآباد فرستاد و محمدحسن خان بار دیگر به دشت گرگان گریخت و به طایفهٔ «داز» پناه برد. نادرشاه فرمانی صادر کرد که طوایف ترکمان، محمدحسن خان را بفرستادگان او بسپارند و سرکردگان ترکمن درجایگاه طایفهٔ «داز» گرد آمدند و مصلحت را در آن دانستند که محمدحسن خان را تسلیم کنند. «بگنج» نام که سرکردهٔ آن طایفه بود، به این کار راضی شد امّا زنش محمدحسن خان را در سرای خود پنهان کرد و درمیان مردان قبیله رفت و معجر از سر خود برگرفت و گفت شما در سایهٔ این معجر بنشینید و کار را بما زنان بازگذارید. مردان از این کار شرمنده شدند و محمدحسن خان را با دو اسب و یک غلام و یک باز شکاری فرار دادند و بفرستادهٔ نادرشاه گفتند از او خبر ندارند. محمدحسن خان مدتی سرگردان بود و با بازشکار می‌کرد و می‌زیست تا اینکه روزی باز را رهاکرد و باز بازنگشت، ناچار یکی از اسبان راکشتند وخوردند و پس از چندی اسب دیگر را هم خوردند و پس از چندی دیگر از گرسنگی نزدیک مردن بود که سواران باو رسیدند و معلوم شد که نادرشاه کشته شده و آن سواران در پس او هستند، سرانجام او بار دیگر در سال ۱۱۶۰ هجری قمری استرآباد راگرفت.....»

در این برگ تاریخ بایستی چند چیز معلوم و مشخص شود:

۱ـ نام آن زن ۲ـ موقعیت بگنج خان ۳ـ مکان تشکیل جلسه یا محل زندگی آنان.

اینجانب ترکمن بوده واز نسل همان بگنج خان سرکردهٔ طایفهٔ «داز» می‌باشم و این نکته گفتنی است که «داز» یکی از تیره‌های طایفهٔ «آتابای» است و آن تیره‌ای از طایفهٔ بزرگ «یموت» است و بطور کلی در ایران سه عشیرهٔ بزرگ ترکمن بنام‌های یموت ـ تکه وگوکلان زندگی می‌کنند. نظر به زیاد بودن تعداد نفرات بعضی از تیره‌ها، آن تیره در بین مردم طایفه گفته می‌شود.

یموت خود به دو ایل کوچکتر به نامهای آتابای و جعفربای تقسیم می‌شود و هریک از آنها دارای چندین تیره است. تیرهٔ داز اینک دارای چهارده روستا می‌باشد که در بخش «آق قلهٔ» ترکمن صحرا قرار دارد. روستای «چن سولی» قدیمی‌ترین و مهمترین این روستاهاست و از زمانهای قدیم مرکز سرکردگان تیرهٔ داز بوده است.

این واقعهٔ تاریخی بدون شک در همین روستا اتفاق افتاده و اینجانب با تحقیقات زیاد ومراجعه به ریش سفیدان قبیله دریافتم که نام آن زن «اوغل باخت» بوده و در محله او را «باختی» می‌نامیده‌اند. (اوغل

* در حاشیه مزارات کرمان صفحه ۱۶۲ از برهان‌الدین کوهبنانی که مقول تاریخ سلاجقه در نیمه اول قرن ششم می‌زیسته است نام می‌برد.

** جدول وستنفلد و رسالهٔ تقویمهای متداول از آقای تقی ریاحی.

باحت به معنی فرزند باخت و باختی به معنی شادی است).

براساس یک رسم دیرینه نام افراد قبایل ترکمن هرگز از بین نمی‌رود، یعنی هرکسی که وفات بکند نام او را بر اولین فرزندی که از پسران و یا دختران متوفی به دنیا می‌آید می‌گذارند، بعبارتی اگر زنی بمیرد نام او بر اولین دختری که از فرزندان آن زن متولد می‌شود، نهاده می‌شود واگر مردی بمیرد خواه جوان یا پیر، باز هم این عمل انجام می‌شود، بنابراین در بین قبایل ترکمن نام نمی‌میرد.

در همین طایفهٔ داز هنوز نام «بگنج خان» و همچنین نام «اوغل باخت» همسر او وجود دارد و زنده است و برای نسل آینده هم زنده خواهد ماند. براساس این تحقیقات او شاید چندمین بگنج خان و یا اوغل باخت بوده باشد.

بگنج خان فعلی فرزند محمد آخوندگرگانی است و او فرزند عطاجق بای، فرزند آلیار، فرزند الله‌یار، فرزند قلیچ صوفی، فرزند بگنج خان، فرزند باباخان سخی.

افراد یک تیره و یا طایفهٔ ترکمن همیشه زنده‌اند و همیشه در بین آنان بزرگ مردان یا بزرگ زنان کوچک اندام وجود دارند که اگر نوزاد نام بزرگ مرد را بگیرد «کاکا» و اگر نام بزرگ بانو را بگیرد «ماما» یا «اجهٔ» نامیده می‌شود. بدین جهت تعداد کاکاها و ماماها و اجه‌ها در هر آبادی ترکمن صحرا زیادست.

البته آن روز «اوغل باخت» ازجهان بینی لازم و شاید هم از ماجرای محمدحسن خان خبر نداشته، او از این جهت معترض بوده که سران قوم می‌خواستند «مهمان» خود راتسلیم کنند و تسلیم «مهمان» و یا بی‌احترامی به «مهمان» خلاف سنت و آداب و رسوم قبایل ترکمن بوده است و آن زن با شهامت از این سنت دیرینه دفاع می‌کند.

اگر آن روز اوغل باخت آن فداکاری را نمی‌کرد، بگنج خان و سران قبیله، محمدحسن خان قاجار را به فرستادگان نادرشاه تحویل می‌دادند و در آنصورت تاریخ قاجار شاید به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد و یا احتمالاً قاجار به روی کار نمی‌آمد.

«آرتق» حاجی جرجانی فرزند عطاجق بای یکی از یاش‌اولی‌ها و بعبارتی ریش سفیدان تیرهٔ داز است که هم اینک در روستای عطاآباد از توابع بخش آق قلا زندگی می‌کند. او تمام این ماجرا را از پدر خود به یادگار شنیده است و می‌گوید بعدها آغامحمد خان قاجار به خاطر این خدمت ارزنده زمین‌های روستای عطاآباد رابه آنان بخشید و در زمان محمد علی شاه نیز عواید حاصل از زمینهای روستای گوزن فارس را نیز به خانوادهٔ آنان داده‌اند.

موسی جرجانی ـ گرگان *

مکالمهٔ فارسی به دو زبان اروپائی

کتاب محاورهٔ فارسی به روسی و فرانسه تألیف میرزا جعفر محلاتی الاصل ـ معلم ومترجم زبان فارسی در انستیتوی شرقشناسی شهر مسکو به نام لازاریف در سال ۱۸۹۶ (۱۳۱۴ هجری قمری) در چاپخانهٔ اُوتون گِزِبک شهر مسکو بچاپ رسیده است.

مؤلف در «سبب تألیف» چنین می‌گوید: «من بنده جعفر محلاتی رادر بیست و سه سال قبل هوای تحصیل و درک علوم و آگاهی از مجاری حالات ابناء نوع غالب آمد و خواستم که بمفاد:

لا فضل الا لاهل العلم انهم ـ علی‌الهدی لمن استهدی ادلاء.

* این نوشته در مرداد ۱۳۶۹ به دفتر مجله رسیده است

اگر باطن خود را نتوانم بالکلیه بزیور علم و دانش بیارایم اقلاً در حرگ متعلمین محسوب آیم که گفته‌اند: مالا یدرک کله لایترک کلّه - فان العلم بالبعض - خیر من الجهل بالکّل - به ملزوم همین بیت به سیاحت اقدام و حتی‌المقدور به تحصیل علم و شرایط ادب قیام و همواره در حصول مقصود با طوایف متمدنّه معاشر و با دانشمندان و ادبای ایشان مجاور و محاور بودم، تاپس از چندی بدارالسلطنهٔ مسکو که سواد اعظم ممالک روسیه است گذار و در این بین از حسن سلوک و مهربانی اهالی این جایگاه بیکو را برای اقامت اختیار و شروع بتعلم طریقهٔ رفتار و آموختن شیوهٔ گفتاری روسی نمودم...»

او پس از فراگیری زبان روسی به عنوان معلم و مترجم زبان فارسی درکلاسهای اختصاصی انستیتوی شرقشناسی شهر مسکو بنام لازاریف استخدام شد. «چون فی‌الجمله‌ام محاوره با ایشان آسان گردید به شوق خدمتگذاری این دولت قوی بنیان افتادم و عاقبت الامر از ثمرات توجهات اولیاء اند مدت در معلمخانهٔ مبارکه السنهٔ شرقیه مسکو که نخستین مدرسه السنهٔ شرقیه این دولت قوی شوکت است و اکثر مأمورین دولت بهیهٔ روس که در شرق مشغول انجام خدمات هستند از تربیت یافتگان این معلمخانهٔ مبارکه‌اند سمت معلمی و مترجمیم مرحمت گردید...»

میرزا جعفر محلاتی، پیش از آن در سالهای ۱۸۸۳ و ۱۸۸۴ میلادی درچاپخانهٔ شهر قازان (شهر تاتارنشین روسیه) دو جلد کتاب مکالمه یکی مکالمهٔ فارسی به روسی و دیگری صرف و نحو (دستور زبان) فارسی به روسی تدوین و بچاپ می‌رساند.

پس از دوازده سال از آن تاریخ است که کتاب مورد معرفی را آماده می‌کند و به سه زبان فارسی - روسی - فرانسه است و در آن تلفظ واژه‌های فارسی با الفبای روسی زیر واژه اضافه شده است.

این کتاب قبل از چاپ از نظر و تأیید میرزا محمود خان علاءالملک - سفیر کبیر وقت ایران در دربار سلطان عثمانی و میرزا رضاخان دانش ارفع‌الدوله - وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت ایران مقیم دربار امپراطور روسیه می‌گذرد.

چاپ این کتاب را پروفسور کُرش ومیللر (استادان کرسی زبان روسی) وسیو پوتیه پروفسور زبان فرانسه تأیید وتشویق می‌نمایند.

این کتاب در دوران سلطنت مظفرالدینشاه قاجار و صدراعظم میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان منتشر شده است که مؤلف در آغاز کتاب در قسمت «اخطار مخصوص» اثر خود را به پیشگاه سلطان دوران (مظفرالدینشاه) هدیه و تقدیم می‌نماید. کتاب مکالمهٔ فوق بصورت پرسش و پاسخ و در سی و یک فصل و یا درس (باب) است و در هر باب ابتدا واژه‌ها آورده شده و بعد پاسخ و پرسش‌ها به ترتیب زیر تنظیم شده‌اند:

۱- در باب مدرسه و اسماء روزها ۲- دربارهٔ درس و زبانها (شرقی و اروپائی) ۳- در باب تقسیم اوقات ۴- در خصوص ماهها ۵- در باب فصلهای سال ۶- در باب اوقات ۷- در باب عناصر (اربعه) ۸- در باب فلزات و معدنیات ۹- در باب رنگها ۱۰- در باب چگونگی هوا ۱۱- درباب اسماء عدد ۱۲- درباب مأکولات و مشروبات ۱۳- گفتگوی مختلف در خصوص وقت گذراندن ۱۴- در باب میزغذا و متعلقات آن ۱۵- در باب اقوام، اقارب، قانون وصلت کردن و ارث بردن ۱۶- درباب اعضای بدن و انواع امراض ۱۷- در باب البسه، رختِ خواب و اسباب خیاطی ۱۸- در باب خانه و متعلقات آن ۱۹- در باب مخلفات و اسباب خانه ۲۰- در خصوص گماشتگان ۲۱- درباب انواع میوه‌ها ودرختها ۲۲- در باب محصول بوستان و دشت کارخانجات ۲۳- اسماء گلهای متداول ایران وفرنگستان ۲۴- درباب صنعتگران واهل حرفه ۲۵- درباب کارخانجات ۲۶- در باب معاملات بانکها و تنزیل (درصد بهره) ۲۷- در باب تمسکات (چک و سفته‌ها)، رسم تحریر و حقوقات آنها ۲۸- در باب قوانین تجارت در روسیه ۲۹- رسم بارکردن کمطور (اقساح

دفتر بازرگانی) ۳۰ـ درباب عمل امانت فروشی (کارهای واسطه‌گری، پورسانتاژ و کمیسیون) و درخصوص قرارداد آنها بخصوص سهامداران در شرکت ـ عمل تجارت و گرفتن اعتبار و وام بانکی ۳۱ـ در خصوص امتعه و اجناس ایران که بخارج حمل و نقل می‌شود و اسماء آنها.

الفبای روسی در این مدت تغییر جزئی نموده است، یعنی تا سال ۱۹۲۰ زبان روسی شامل سی و پنج حرف بود، ولی در سال مزبور (هنگام تغییر دادن محتویات کتب درسی و انطباق آن با تفکرات سیاسی و اوضاع زمان انقلاب اکتبر) دو حرف حذف، و دو حرف تعویض شده است. در حال حاضر الفبای روسی شامل سی و سه حرف است.

ارزش کتاب علاوه بر آموزش دو زبان زندهٔ دنیا در اینست که نشانگر وضع اجتماعی، اقتصادی، کشاورزی، تولیدی و بازرگانی صد سال پیش ایران و قوانین و قراردادهای بازرگانی، شرکتهای تجاری، بانکی و کمیسیونری روسیه در آن روزگار است.

بطور مثال، در باب محصول بوستان و دشت آمده است: «در هوای ایران مارچوبه (asperge) می‌روید؟ بلی، ولی نمی‌تواند بعمل بیاورند و برای شاه هم همیشه از فرانسه می‌فرستند.» ـ و یا اینکه «از ولایت مازندران و گیلان سالی صد هزار کیسه برنج بروسیه صادر می‌کنند.» ـ «در ایران محصول باغ و بوستان و دشت بقدری وفور دارد که بحیوانات می‌دهند».

در باب قوانین تجارت در روسیه می‌خوانیم: «تجارت در روسیه بر سه قسم است: بارخانه فروشی (کلی فروشی)، تُنکداری و خورده فروشی. تاجر درجهٔ اول می‌تواند در همهٔ شهرهای روسیه دستگاه (دفتر تأسیسات) تجارتی داشته باشد، ولی تا ده محل و تا هر مبلغی هم که خواسته باشد می‌تواند داد و ستد کند. تاجر درجهٔ دوم فقط در همان شهری که بیلت تجارتی (کارت بازرگانی) گرفته است می‌تواند در پنج محل تجارت داشته باشد و آنهم در هر محلی الی سی هزار منات (روبل). اصل قیمت بیلت تاجر (کارت بازرگانی) درجهٔ اول در تمام شهرهای روسیه ۵٦۵ منات (روبل) است، ولی در شهر مسکو ۲۰۵ منات (روبل) و ٦۰ کاپک (کپک) هم مالیات محل بر آن علاوه می‌کند ـ امّا بیلت تاجر (کارت بازرگانی) درجهٔ دوم در هر شهری قیمت علیحده‌ای دارد ...»

حبیب ابراهیم راد

کتاب المحاورة الفارسیة والروسیة والفرانسویة

جلد اول

[illegible] قل [illegible] حضرت ازلی مجلالی الاصل معلم ومترجم

[illegible] مدرسه [illegible] السنة شرقیة مسکو المعروف به

[illegible] جیکی [illegible]

[illegible] روسی ☆ حکمد [illegible] دارد ☆

در شهر مسکو در [illegible] مطبعهٔ [illegible] گرکت

در سنهٔ ۱۳۱۴ هجری مطابق ۱۸۹۶ میلادی

КНИГА

Персидско-Русско-Французскихъ

Разговоровъ.

Москва.

1900.

LIVRE DE DIALOGUES

PERSANS-RUSSES-FRANÇAIS

MIRZA-DJAFAR.

2me ÉDITION

MOSCOU

КНИГА

Персидско-Русско-Французскихъ

Разговоровъ.

كتاب المحاورة الفارسية والروسية والفرانسوية

LIVRE DE DIALOGUES

PERSANS-RUSSES-FRANÇAIS.

МОСКВА. [illegible] MOSCOU.

بسم الله الرحمن الرحيم

Первый урокъ — درس نخستین — Première leçon

ناتل

ظاهراً نام ناتل اولین بار در الاعلاق النفیسهٔ ابن رسته آمده است. آنگاه اصطخری در مسالک و ممالک، و ابن حوقل در صورة‌الارض ازآن نام برده‌اند. حدود العالم می‌نویسد: «ناتل، چالوس، رودان، کلا، شهرکهائی‌اند اندر کوهها و شکستگیها و این ناحیتی است هم از طبرستان و لکن پادشاهی دیگر است، پادشای او را استندار خوانند».

یاقوت حموی در معجم‌البلدان ناتل راناتله آورده است و می‌گوید ناتل یا ناتله یکی از شهرهای طبرستان است که بین آمل و چالوس قرار دارد و از هر دو جانب دارای پنج فرسخ فاصله است. ناتل در منطقهٔ هموار و سرسبز طبرستان قرار دارد و برخی از اهل علم منجمله ابوالحسن علی بن ابراهیم بن عمرالحلبی الناتلی که مردی سوداگر و کثیرالسفر بود و سال ۵۱۷ وفات یافت بدانجا منسوب است.[۱]

شخصیت دیگر فرهنگی ناتل که در تاریخ از او ذکر شده است ابوعبدالله ناتلی استاد بوعلی سینا است و بوعلی سینا بنا به روایت شاگردش که از او نقل قول کرده است گویا منطق و هندسه را در بُخارانزدوی فراگرفته است.

بنابه گفتهٔ ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان ناتل برای عباسیان اهمیت خاص داشت و سپاهی به فرماندهی سعید بن میمون در ناتل داشته‌اند.

ناتل علاوه بر آنکه خود شهری بود آبادیهای زیادی داشته است، چنانکه ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان می‌گوید:

«. . . به ناحیت ناتل دیهی است مندول. گویند شصت گری زمین بود، برنج در آن نشاندندی و از آن زمین چندان آب پدید آمدی که آن برنجستان را تمام بودی و به آب بروات کردن حاجت نبود و بوقت درو کردن دگرباره آب ناپدید شدی».[۲]

جای دیگر می‌نویسد:

«.. هم به ناتل دیهی است نگارستان گفتند بر سر کوهی از این دیه سنگی بود و در حوالی آن سنگ صحرا و بیشه پنج فرسنگ باشد از آمل تا آنجا و از این پنج فرسنگ آب همچون زلال بیرون آمدی. هروقت که تابستان گرمتر بودی آب بیشتر ترشح کردی و بزمستان یک قطره نیامدی».[۳]

در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ظهیرالدین مرعشی از عمارت و آبادانی قریهٔ واتاشان ذکر شده است که از آمل و ساری استادانی ماهر جهت عمران و آبادی آن فراخوانده می‌شدند. قریهٔ واتاشان را سید ظهیرالدین جزء ولایت ناتل می‌داند.[۴]

«ناتل در دوره‌های اخیر شهری بزرگ بوده است که توسط رودی بنام «لاورکیله» که هم اکنون بصورت نهری باریک و قدیمی در غرب شهر نور مشهود است، در محل سولده به دریا متصل بوده و سولده در این تاریخ در حکم پیش‌بندری برای شهر ناتل بود و از این رودخانه بدان کالا وارد و از آن صادر می‌گردید. ناتل اکنون دهی کوچک و ناچیز است و بنابر آمار سرشماری آبانماه ۱۳۴۵ فقط چهل و دو نفر جمعیت دارد. دو هکتار زمین زراعی برنجکاری و دو سه رأس اسب و دوازده رأس گاو دارد. در این محل از آثار تاریخی دیوار مسجدی باقیمانده است که قریب بیست متر طول دارد. معروف است که این دیوار از آثار خاندان معروف کیا است. لیکن تاریخ دقیق و صحیح آن بعلاوه مقبره امامزاده‌ای در آن وجود دارد که اهالی بسیار بدان معتقدند».[۵]

موقع جغرافیائی ناتل

تعیین دقیق موقع جغرافیائی ناتل دشوار است، زیرا مناطقی که در منابع پیشین به نام ناتل یاد شده امروز پوشیده از جنگلهای سرسبز و با نشاط است، و نشانه‌ای و گذاری بر جای نمانده. اما آنطور که در افواه شایع است و عدهٔ زیادی از معتمدین محل بدان معترفند هنوز بقایای مازل مسکونی، سردرواره‌ها و خلاصه محل سکونت و آثار تمدن در بعضی از نقاط جنگل دیده می‌شود و غارتگران آثار تاریخی تخریب کرده‌اند. لسترنج در جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی از ناتل یاد کرده، ولی محل دقیق جغرافیائی آن روی نقشهٔ لسترنج مشخص نیست، اما از آنجا در ردیف شهرهائی مانند آمل، ممطیر (بابل) و چالوس و... یاد شده است.[۶]

در بازدیدی که اخیراً از ناتل داشتم دریافتم که سکوت دائمی جنگل چندین قرن است که بر ناتل حکمفرماست، دیگر از آنهمه سروصدا و کشمکشهای صاحبان قدرت و عظمت و شوکت خبری نیست. گویا شهر سابق و دهکورهٔ، فعلی آرامش دائمی جنگل را ترجیح می‌دهد. از مراکز آموزشی و تأسیسات تمدنی جدید در آنجا خبری نیست، چون جمعیت آن بسیار اندک و در حدود ۲۰ نفر دانش آموز دارد. دانش آموزان برای تحصیل علم به روستای مجاور یعنی خوریه رفت و آمد می‌کنند.

قوام‌الدین بیمانی (ایرده)

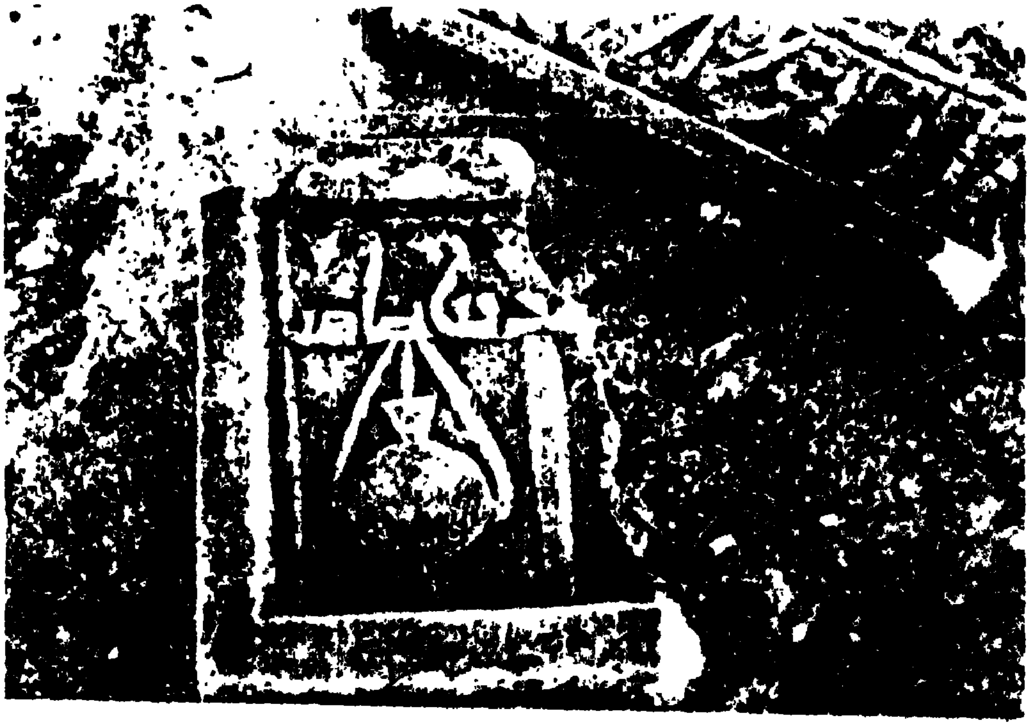
پاورقی‌ها

۱ـ علویان طبرستان، تألیف ابوالفتح حکیمیان، ص ۲۲۴
۲ـ شهرستان نور تألیف مجتهدزاده پرور، ص ۱۳۰
۳ـ همان مبع ص ۱۳۰
۴ـ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. تصحیح یعقوب آژند، ص ۴۵۱-۴۵۲
۵ـ شهرستان نور، ص ۸۱
۶ـ همان مبع ص ۸۱

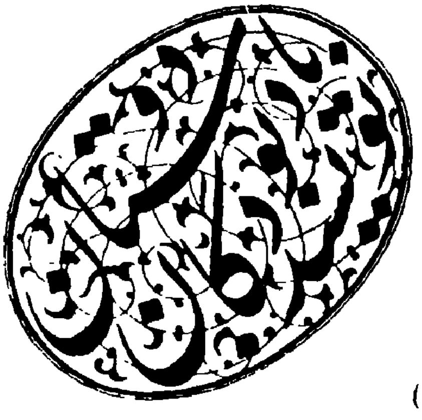
گرانی آینده

آینده گران شد. زیرا هزینه‌های چاپ و کاغذ گران است و این مشکلی است که ناشران و مدیران مطبوعات نمی‌دانند چگونه باید گشوده شود. بهای آینده به میزان و قیاسی است که کتابها و مجله‌های غیردولتی قیمت‌گذاری می‌شود. کتاب اکنون معمولاً صفحه‌ای یک تومان محاسبه می‌شود و چون مخارج مجله طبعاً بیش ازکتاب است یک صفحه‌اش گرانتر از کتاب می‌شود. آن هم مجله‌هایی که تعداد انتشارش محدودست.





سنگهای کازرون



ایرج افشار

یادی از دکتر محسن صبا*

(تهران ۱۲۸۵ ـ سن دیه‌گو، ۲۳ فروردین ۱۳۷۱)

سال پیش دکتر محسن صبا، به پیرانه‌سر، در آسایشگاه کنارشهر «سن دیه گو» (امریکا) درگذشت. خاکحایش
ای تهران یا کاشان در یابار نیلگون اقیانوس آرام شد. حوی زلالی لعریدو درکرانهٔ دریا آرامی ابدی یافت.
همه قبیلهٔ او شاعران و هنرمندان بودند. او هم جوهری و حمیردای اررشمند ار آن تیره در نهاد
ت. خاندان صبای کاشان دنبلی زاده‌اند و دنبلیها رشته‌ای از کرداسد که تیره‌ای ار آنان صباهای
انند. بزرگی از آنان به روزگار قاجاربدین شهر آمد و ار زاد و بود اوست که صباها در تاریخ ادبی و
ی و فرهنگی ایران جای و حان گرفته‌اند. شجرهٔ حاىداىشان در تاریح کاشان، تألیف عىدالرحیم
ابی یاد شده است. فتحعلی خان صبا، محمود حان ملک‌الشعرای صبا (نقاش) و پسرش موسوم به علی
ش) علیرضا خان صبا شاعر و نقاش، ابوالحسن صبا موسیقی دان و محسن صبا از ناموران و برجستگان



---

* باید به افسوس نوشت که ظاهراً در مجله‌ای بنام کتابخانه، کتابداری کتابخانهٔ مرکزی [illegible]
رهنگی ذکری از درگذشت چنین مردی که حق بزرگی در پیشرفت کار کتابداری داشت نشده است

این سلسلهٔ فرهنگمند و دودمان هنرند. خاندان ملک‌الشعرای بهار خراسانی هم در اصل از همان تیرهٔ کاشان و خویشان دور فتحعلی خان‌اند. دکتر محسن صبا تصویری از همهٔ این افراد به قلم و رقم نقاشان استاد معاصر مانند حسین کاظمی و محمد جوادی پور و دیگران تهیه کرده و بر دیوار مهمانخانهٔ خویش آویخته بود.

مرگ غریبانهٔ دکتر صبا برای من یادآور پنجاه سال شاگردی او، دوستی با او و ارادت کیشی بدوست. او بود که در آغاز راه دست مرا گرفت و به قفسه‌های کتابخانه‌ها نزدیک ساخت و راههای پیچاپیچ درون آنها را به من نمود. بی‌گمان یکی از دلسوزترین کسانی بود که به برکشیدن تازه کاران می‌پرداخت و یکی از چند تنی است که در آموزش علمی و عملی حقی گران بر من دارد.

دکتر محسن صبا سیرت و فطرتی داشت سرشته به فضیلت و شرافت و ظرافت و نجابت و حجب و متانت. نمونهٔ مجسم اخلاق و مجسمهٔ درست رفتاری بود. مردی بود که همهٔ آشنایان و شاگردان را به خود مجذوب می‌کرد. گمان نمی‌کنم کسی پیش او رفته باشد و از در اورانده شده باشد و پیش او درس خوانده باشد و از دانش آموزی نزد او رمیده باشد. حتی اگر موقعی ضرورت می‌دید که به انتقاد کردن از کار اداری کارمند یا به تنبیه دادن دانشجو بپردازد سخنش را با کلماتی دلنشین می‌گفت و چهره‌ای آرام به خود می‌گرفت. درین موارد سخنش بیشتر به ظرافت و طنز آمیخته و معمولاً با لبخندی اثرگذار همراه بود. بدگویی و غیبت از کسی نمی‌کرد و نمی‌خواست از کسی بشنود.

از کار سیاست و سیاست بازی پرهیز داشت. با اینکه همکار و همدرس و همدورهٔ بسیاری از رجال مؤثر در سیاست و با بسیاری از آنان دوست بود (مانند دکتر مهدی آذر ـ دکتر علی شایگان ـ دکتر کریم سنجابی ـ دکتر عبدالحمید اعظم زنگنه، دکتر عبدالله معظمی و دهها تن دیگر) و همهٔ آنها در متن سیاست وزیر و وکیل بودند هیچگاه خطر نکرد و خود را به آن پهنه در نینداخت. می‌دانم حتی در دورهٔ حکومت دکتر مصدق که گروهی از دوستانش به همکاری آن شادروان مفتخر شده بودند از پذیرفتن وزارت و استانداری که به او پیشنهاد شده بود خودداری کرد. فقط چندگاهی کوتاه، زمانی که روزنامهٔ کیهان به انتشار آغاز کرده بود، مقاله‌هایی در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی برای آن روزنامه می‌نوشت و شاید در آغاز آزادی پس از شهریور مرد میدان بشود، اما سرشت فرهنگی و علمی‌اش او را به راه دیگر کشانید.

محسن صبا در سال ۱۲۸۵ در تهران زاده شد. تحصیلات خود را به ترتیب در مدرسه‌های «فرانکو پرسان»، دارالفنون و سپس علوم سیاسی انجام داد. پس از آن همراه گروهی از محصلین اعزامی به فرانسه رفت و توانست دانشکدهٔ حقوق (پاریس) را بگذراند و درجهٔ دکتری دریافت کند. همچنین دورهٔ مدرسهٔ عالی «شارت» را در آن دیار ببیند و دیپلم آنجا را به دست بیاورد. مدرسهٔ شارت مخصوص تعلیمات مرتبط به آرشیو، بایگانی، کتابداری است و صبا نخستین ایرانی است (و شاید یگانه) که درجهٔ علمی از آنجا گرفته است.

کار علمی او در پاریس، که منجر به دریافت درجهٔ علمی و دکتری شد گردآوری فهرست از کتابها و مقاله‌هایی بود که به زبان فرانسه دربارهٔ ایران در سراسر جهان نشر شده بود. دکتر صبا برای به سرانجام رسانیدن این کارگران مدتهای دراز در کتابخانه‌های مهم فرانسه به جستجو پرداخت تا عاقبت «کتابشناسی ایران در زبان فرانسه» را به وجود آورد و در پاریس به چاپ رسانید (۱۹۳۶). دربارهٔ این رساله شارل سامران Ch. Samaran (متخصص کتابشناسی) و هانری ماسه (ایرانشناس) H. Massé نوشته‌هایی دارند که حکایت از اهمیت کتاب ارزشمند صبا دارد، البته پیش از صبا، چند کتابشناسی مختصر، که اغلب مربوط به همه زبانها می‌شد، دربارهٔ ایران انتشار یافته بود ولی کتابشناسی صبا وجهه‌ای دیگر به این زمینه داد و در شناساندن پژوهشهای ایرانشناسی به خاورشناسان بسیار مؤثر بود. مرجعی اساسی بود.

صبا، پس از بازگشت به ایران نخست در بانک ملی ایران (که چند سالی بود از بنیاد آن می‌گذشت) به کار پرداخت و حدود چهل سال در آنجا مقامات عالی و محترم را در عهدهٔ کفایت داشت. از اقدامات مهم او در آنجا پایه‌گذاری و مجموعه سازی کتابخانهٔ بانک ملی در سال ۱۳۱۶ است. کتابخانه‌ای که حدود پانزده سال از شمار بهترین کتابخانه‌ها بود هم از حیث مجموعهٔ کتاب و هم از حیث نظم و تربیت و فهرست. دکتر صبا برای آنکه بتواند هرچه زودتر مجموعهٔ کتابخانه را به عدد قابل ملاحظه برساند به خریداری چندکتابخانه پرداخت. از آن جمله بود کتابخانهٔ پدر من که از حیث کتابهای خارجی مربوط به ایران کم مانند بود. آن کتابخانه در سال ۱۳۱۷ برای بانک ملی خریداری شد. دکتر صبا توانست فهرست کتابخانهٔ بانک را در سال ۱۳۲۴ به چاپ برساند. نخستین بار بود که فهرستی منظم، طبق اصول کتابشناسی، و به آراستگی از یک کتابخانهٔ ایران به چاپ می‌رسید. این کتابخانه پس از اینکه بانک مرکزی ایران تشکیل شد به آنجا آورده شد و البته بسیاری از کتابهای آن را «وجین» کردند و نمی‌دانم که چه بر سر چند نسخهٔ خطی آن آمده است.

صبا مدت ده سال ریاست ادارهٔ آمار و بررسیهای اقتصادی همان بانک را داشت و درین مدت بود که مجلهٔ بانک ملی ایران زیر نظر او منتشر می‌شد و به مقاله‌های تخصصی آماری و اقتصادی اختصاص داشت.

آرام آرام، ذوق علم دوستی و شمّ فرهنگی و دانشگاهی که نهادخانهٔ وجود صبا بدان سرشته بود او را به سوی دانشگاه کشانید و همزمان با ادامهٔ خدمت در بانک، به تدریس در دانشگاه پرداخت (ظاهراً سال ۱۳۲۱) و به استادی در دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی رسید تا اینکه پس از سی سال درس گفتن بازنشسته شد.

درسهایی که دکتر صبا در دانشگاه تهران می‌داد در چند رشته بود. بجز تدریس حقوق (متون فرانسوی) در دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی (در روزگاری که هنوز دانشکدهٔ اقتصاد از آن تجزیه نشده بود) او مبتکر تأسیس و مدرس رشته‌های کتابداری، بایگانی و آمار بود و پس از اینکه دانشکدهٔ اقتصاد تشکیل شد در آن دانشکده درسهای اقتصادی ازجمله تاریخ عقاید اقتصادی در ایران می‌گفت.

تدریس کتابداری به ابتکار او در دانشسرای عالی (زمانی که هنوز از دانشگاه تهران جدا نشده بود) آغاز شد و خود چند سال درس گفت تا اینکه از سال ۱۳۳۷ به دستور و معرفی ایشان بر عهدهٔ من قرار گرفت. چون دانشسرای عالی استقلال یافت باز تدریس آن رشته بر جای ماند. بعدها دانشکدهٔ علوم تربیتی در دانشگاه تهران به وجود آمد و گروه کتابداری و دورهٔ فوق لیسانس آن فن در آن دانشکده ایجاد شد.

دکتر صبا که نیک واقف بود با ادامهٔ روش سنتی کتابداری را به جایی نمی‌توان برد، برای تدریس فن کتابداری بر اساس منابع اروپایی و مشاهدات تازهٔ خود در اروپا به تألیف کتابی درین باره پرداخت. کتابش نخستین بار در سال ۱۳۳۳ جزو انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رسید و دو بار دیگر پس از آن هم چاپ شد.

رشتهٔ علمی دیگری که ایجاد شدهٔ محسن صباست بایگانی است. این درس به پیشنهاد و توسط او در دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی آغاز شد. او کتابی هم درین باره نوشت و به چاپ رسانید.

آمار اقتصادی درس دیگری است که او را باید واضع آن در دانشگاه تهران دانست. کتابی هم درین موضوع نوشته است که چندین سال یگانه کتاب دانشگاهی بود.

از هنگامی که صبا به تدریس در دانشکدهٔ حقوق پرداخت، مدیریت کتابخانهٔ آنجا در عهدهٔ کفایت او گذاشته شد تا با تخصص و تجربه‌ای که درین زمینه داشت حیاتی تازه بدان بدهد و کتابخانه را

که نظامی فنی نداشت به روش کتابداری مرسوم فرانسه درآن روزگار (رده‌بندی اندازه‌ای) منظم سازد. پس با شور و شوقی دانش دوستانه و بینشی گسترده مجموعهٔ کتابهای آنجا را گسترش داد. پیش از او اعتبار مجموعهٔ کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق به کتابهای اهدایی دکتر محمد مصدق و صاحب نسق قمی و کتابخانهٔ خریداری از ورثهٔ علی اکبر داور بود. ناچار صبا به خریداری کتابهای تازه پرداخت. او خوب می‌دانست که زنده بودن و تازه بودن کتابخانه برای پیشرفت تدریس و پژوهش ضرورت دارد و چون در آن روزگاران کتابفروشیهایی در تهران نبود که کتابهای خارجی را منظم بیاورند و بفروشند، خریدن کتاب ازاروپا را از کارهای عمدهٔ کتابخانه قرار داد. ضمناً چون می‌دانست که کتابخانه‌های دیگرکشور چنانکه سزاوارست عنایتی ندارند که کتابهای قدیمی یا تازهٔ مربوط به ایران رابخرند و او خود او درین رشته آگاه بصیر و در آن زمان متخصص طراز اول بود و سالهایی چند از عمر را بر سر گردآوری فهرست کتابهای راجع به ایران در فرانسه گذرانیده بود، با سعهٔ صدر دانش پژوه و مراکه افتخار همکاری او را داشتیم فرموده بود هرکتابی راکه کمترین ارتباط با فرهنگ ایران دارد و درفهرستهای کتابفروشان فرنگ برای فروش عرضه و اعلام می‌شود بخریم. او بیمی نداشت ازین که ایراد بگیرند وبگویند خریدن کتابهای سکهٔ ساسانی وکتیبهٔ تخاری و زبان اشکشمی و سفال گرگان و قالی بلوچی و متون ادبی چه مناسبتی با کتابخانه‌ای دارد که مستفیدان از آن استادان و دانشجویان حقوق و سیاست و اقتصادند. سیاست دکتر صبا مجموعه سازی در کتابخانهٔ حقوق موجب آن شد که این کتابخانه محل مراجعهٔ دائمی بسیاری از ادبای کشور و ایرانشناسان خارجی که به ایران می‌آمدند شده بود.

من از سال ۱۳۲۴ که به تحصیل در دانشکدهٔ حقوق مشغول شدم چون زبان خارجی را زبان فرانسه اختیار کرده بودم به شاگردی دکتر محسن صبا درآمدم. او به دو مناسبت به لطف و محبت خاص به من می‌نگریست و در تربیت من کوشش داشت. یکی آنکه به هنگام تحصیل در مدرسهٔ علوم سیاسی نزد پدرم که معلم آنجا بود دوسه درس خوانده بود. دیگر آنکه من به ذوق شخصی صفحاتی چند از کتاب فهرست او راکه نام کتابهای فرانسه دربارهٔ ایران است به فارسی برگردانیده بودم.*

از همان گاه پیوند معنوی میان ما جوانه زد وبالید و چون دورهٔ تحصیل من در دانشکده به پایان رسید و پیداکردن شغل در دادگستری تهران تقریباً محال بود و هم به مناسبت دلبستگی که به تجسس در کتابخانه داشتم و نیز آشنایی چند ساله‌ای که به محمدتقی دانش‌پژوه معاون کتابخانه یافته بودم و تقریباً همه روز از راهنمایی و آگاهیهای علمی ایشان بهره‌وری می‌یافتم، بیتابانه از شادروان صبا درخواه شدم تا در کتابخانهٔ حقوق کاری به من داده شود.

در آن روزگار پذیرفتن کارمند تازه در دانشگاه منع قانونی داشت و دانشگاه هر کس راکه نیاز داشت در استخدام درآورد، ناچار بود از وزارت فرهنگ درخواست کند تا آن فرد را به دبیری دبیرستانها بگمارند و سپس به دانشگاه منتقل شود. پس دکتر صبا از باکوشش و جوشش بسیار از رئیس دانشکده و معاون دانشگاه خواست چنین کاری را برای استخدام من انجام دهند. آنقدر کوشید تا کار درست شد. خدا روان مرحوم نصرةالله مشکوتی رئیس وقت فرهنگ تهران را شاد نگاه داراد که تقاضای دانشگاه را پذیرفت و زود به سرانجام رسانید. سه چهار ماهی نگذشت که به کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق منتقل شدم و با شوق و لذت و دلپذیری به کار کتابداری پرداختم. فیض و سعادت خاصی که نصیب شد آن بود که محمدتقی دانش پژوه معاون کتابخانه بود و چنانکه گفته شد چهارسال می‌شد که از محبت انسانی و ارشاد علمی ایشان بهره‌یاب بودم. پس زیردست ایشان، پشت میزی که چسبیده به میز

* دو سه سال بعد آنها را در سالنامهٔ کشور ایران جلدهای ۵ و ۶ (۱۳۲۹ـ ۱۳۳۰) چاپ کردم و البته دنبال نکردم زیرا ملتفت شدم که ترجمه کردن نام کتاب کار درستی نیست و مراجعه کننده می‌باید به اصل نام کتاب در هر زبان مراجعه کند. به هرحال یادگار دورهٔ خامی کامل من بود.

ایشان بود نشستم و به فهرست نویسی کتابهای چاپی و سفارش دهی کتاب مشغول شدم، یعنی عملاً به تحصیل رشتهٔ کتابداری پرداختم و در زمینهٔ کتابشناسی و فن کتابداری روزی نبود که از سخنان دکتر صبا یا همصحبتی دائمی با دانش پژوه بهره‌ای نبرم. مخصوصاً پس از ختم کار، (تقریباً شش روز هفته) راپیاده با دانش پژوه ازدانشگاه تا چهارراه کافهٔ شهرداری پیاده می‌آمدیم تا اتوبوس سوار شود و به یوسف‌آباد برود و من به خانه و درین قدم زدن صحبتمان بر سر کتاب بود، که دانش پژوه جز آن لذتی نداشت. آنچه بدین تفصیل درین سطور گفته شد برای آن بود که از شیوهٔ تربیت و مقام معلمی دکتر صبا شمه‌ای گفته شده باشد. بیگمان استادی بود که دست شاگردش را می‌گرفت و پا به پا می‌برد و شیوهٔ کارکردن را می‌آموخت. من ازو بسیار آموختم و حق تعلیم و صحبتش را خوب می‌دانم. ده سال کارمند او بودم و پس از آن دوست و دوستدار او.

اینک که صحبت از کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق درمیان است از باب حق شناسی ماسبت تام دارد از مرحومان مشهدی محمد اصغری و علی اصغر فراهانی و آقایان علی‌اصغر حسینی اکبرنژاد و سیدحسن ورودی یاد کنم که واقعاً خادم کتاب بودند و با شوق دلسوری و بی‌وقفه و معطلی هرچند کتابی را که مراجعه کنندگان طلب می‌کردند در قفسه‌ها می‌یافتند و با روی گشاده در دسترس آنان می‌گذاردند. تلخی و ترش‌رویی و بی‌اعتنائی در کارشان هیچگاه دیده نشد.

در همان دورهٔ کارمندی من درکتابخانهٔ حقوق بود که ایشان انجمن دوستداران کتاب را تأسیس کرد. نخستین انجمنی بود که به اسلوب جدید، برای نشر کتابهای ظریف و زیبا به وجود آمد. صبا به من هم افتخار آن داد که با او در پیشبرد انجمن همکاری داشته باشم. کتابهایی که در سلسلهٔ انتشارات انجمن دوستداران کتاب چاپ شده است گواه استواری پیوند صبا با ادبیات و هنر ایران است. نشانه‌ای که برای انجمن از روی مینیاتورهای عصر صفوی برگزید یادی از دلبندی کامل او به هنر گذشتهٔ ایران است.



در خوی و خصلت دکتر صبا بود که با همکارانش شور می‌کرد و آنها را در کارها مسؤول مختار می‌کرد و پر و بال می‌داد. می‌کوشید آنها را برکشیده سازد و ببالاند. بسیار شاد می‌شد ازین که شاگردش و کارمندش شور جهش داشته باشد و پیشرفتی پیدا کند. بی‌تردید امکان اختصاص یافتن دومین بورس کتابداری یونسکو به من برای تحصیل و مطالعه در کتابخانه‌های فرانسه و کشورهای دیگر اروپا در سال ۱۳۳۵ نتیجهٔ لطف و عنایت او بود.

دکتر صبا، پس از تشکیل یونسکو نخستین کتابداری بود که به دعوت آن مؤسسه سفری به اروپا رفت (سال ۱۳۳۲) و تحولات جدید کتابداری را پس از جنگ دید و با آگاهیهای تازه صرورت دار به ایران بازگشت و توانست روشها و جنبشهای تازه‌ای را درمسائل مربوط به کتاب و کتابداری به وجود آورد. پس از آنچه او درین راه انجام داد یادی می‌کنیم:

۱) تأسیس گروه ملی کتابشناسی ایران وابسته به کمیسیون ملی یونسکو با همکاری دکتر مهدی

بیانی، محمد تقی دانش پژوه و من. از انتشارات این گروه سه کتاب منتشر شد: کتابشناسی فهرستهای نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه‌های دنیا، ازایرج افشار (۱۳۳۷)، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی دانشگاه تهران از محمدتقی دانش پژوه (۱۳۳۹)، فهرست مقالات فارسی، جلد اول، از ایرج افشار (۱۳۴۰). دکتر صبا بر این هر سه کتاب مقدمه دارد و در آنها دقایقی را دربارهٔ مسائل کتابشناسی ایران مطرح کرده است.

ارجمله کارهایی که از سوی کمیسیون ملی یونسکو بر عهدهٔ این گروه درآمد و دکتر صبا از من خواست آن را انجام بدهم تهیهٔ فهرست سالانهٔ کتابهایی بود که در ایران ترجمه و چاپ می‌شد تا در کتابشناسی سالانه‌ای که یونسکو به چاپ می‌رسانید درج شود. نام این فهرست Index Translationum بود که از سال ۱۹۵۸ آغاز شد و پنج یا شش سال این خدمت را به دستور دکتر صبا در عهده داشتم. در نامه‌های او به این موضوع اشاره شده است.

۲) تأسیس کمیتهٔ بایگانی ملی وابسته به کمیسیون ملی یونسکو (سال ۱۳۳۸) با همکاری اللهیار صالح، عبدالحسین مفتاح، دکتر مهدی بیانی، حسین شهشهانی، محمود فرهاد معتمد، محمد تقی دانش‌پژوه و من. کار اساسی این کمیته در مدت سه چهار سالی که دوام داشت تهیهٔ طرح مربوط به بایگانی ملی بود. دکتر صبا در مقدمه‌ای که بر «فهرست اسناد و فرامین و مکاتبات تاریخی» [مجموعهٔ حسین شهشهانی] مندرج در نخستین دفتر نسخه‌های خطی نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (۱۳۴۰) نوشته دربارهٔ کمیتهٔ مذکور یادآور شده است: «... کمیته‌ای برای رسیدگی به امر بایگانی ملی در ایران تشکیل گردید و شروع به کار کرد و بنا بر پیشنهاد همین کمیته به دانشگاه تهران قسمت خاصی در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران برای جمع آوری اسناد و مدارک بویژه تهیهٔ فیلم از اسناد موجود در سایر بایگانیها تشکیل گردید.» (صفحهٔ ۲۲۸).

۳) به پیشنهاد او بود که اینجانب گردآوری فهرست سالانه کتابهای تازه چاپ ایران را از سال ۱۳۳۳ آغاز کرد و نخستین دفتر آن به نام «کتابشناسی ایران» ضمیمهٔ فرهنگ ایران زمین منتشر شد. دکتر صبا در مقدمهٔ این دفتر نوشته است: در مسافرتی که اخیراً این بنده به فرانسه و کشورهای شمالی اروپا مانند هلند و دانمارک و سوئد نمودم در اغلب کتابخانه‌ها و دانشگاهها و مخصوصاً در سازمان فرهنگی یونسکو از من سؤال می‌شد که به چه نحو می‌توان از انتشارات کشور ایران مطلع شد و اینجانب متوجه گردید که علاوه بر احتیاج کاملی که در خود ایران به بودن یک نشریهٔ مرتب برای درج نام کتابهای تازه چاپ هست دیگران نیز مایل هستند با نشریات جدید ایران آشنا شوند. پس از بازگشت این موضوع با ناشران فرهنگ ایران زمین به میان گذارده شد...»

۴) علاقه‌مندیش به دست یابی بر نام کتابهایی که دربارهٔ ایران هست، او را به تجدید چاپ کتابشناسی ایران در زبان فرانسه واداشت و توانست دوبار آن را در تهران تجدید کند. ضمناً به گردآوری نام و مشخصات کتابهای انگلیسی آغاز کرد و برای به انجام رسیدن این پژوهش مسافرتی را به امریکا و انگلیس در پیش گرفت و در کتابخانه‌های موزهٔ بریتانیا وکنگرهٔ امریکا به تکمیل فهرست پرداخت و مقدمهٔ مبسوطی بر آن دربارهٔ وضع ایرانشناسی در زبان انگلیسی نگاشت و ترجمهٔ فارسی آن را در فرهنگ ایران زمین به چاپ رسانید. این کتابشناسی جزو انتشارات مرکز بررسی و معرفی فرهنگ ایران که دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی مبتکر تأسیس آن و از طرحهای یونسکو بود به چاپ رسید.

دکتر صبا دانشمندی بود بی‌بخل و صنّت، دور از حسد وکج اندیشی. درسال ۱۳۳۷ که با دوستانی چند انجمن کتاب بنیاد گذارده می‌شد و فعالیتهایی را می‌خواست آغاز کند که تا حدودی مشابه با هدفهای انجمن دوستداران کتاب بود، نه تنها روی ترش نگردانید بلکه باگشاده‌رویی دعوت انجمن کتاب را به همکاری و عضویت گروه راهنمایان مجلهٔ راهنمای کتاب پذیرفت و بیش ازهرکس دیگر با آن انجمن

همکاری داشت و پیش از همه درجلسه‌های فرهنگی و نمایشگاههای کتاب انجمن شرکت می‌کرد و از داوران تشخیص کتاب برگزیدهٔ سال توسط آن انجمن بود.

او همواره خواستار آن بود که کاری تازه آغاز شود و دامنهٔ فرهنگ گسترش یابد. یادش همیشه پایدار باد که همه جا مشوق و راهنما بود و به هرکجا سفر می‌کرد به یاد آن بود که چیزی یاد بگیرد و همکارانش را بیاگاهاند تا وضع کتاب و کتابخانه در ایران رونق پذیرد و از تازگی دلپذیری بیابد. نام کتابهایی راکه او نشر کرده است پایان این گفتار می‌سازم.

کتابشناسی

- Bibliographie Française de l'Iran
  - Paris 1936
  - Tehran, 1951
  - Tehran, 1966

- English Bibliography of Iran
  - Tehran, 1965

فرهنگ

ـ فرهنگ بیان اندیشه‌ها. تهران، انتشارات نشر فرهنگ، ۱۳۶۶.

ترجمه‌های ادبی

ـ صدای انسانی. از ژان کوکتو. تهران، ۱۳۳۸

ـ یکی بود یکی نبود. از فرانسیس دوکرواسه. تهران، انجمن دوستداران کتاب. ۱۳۳۸

ـ گلهای حافظ. از هانری گی. با نقاشیهای لیلی تقی‌پور.

ـ ترجمه‌های کوتاه دیگری هم دارد که در فهرست کتابهای چاپی تألیف خانابا مشار به نامهای «آرلزین»، «آنترمزو»، «تیستین»، «ستارگان»، «گردش» آمده است.

ترجمهٔ سفرنامه‌ها

ـ مسافرت به ایران از الکسیس سولتی‌کف. تهران. بنگاه ترجمه نشر کتاب ۱۳۳۶.

ـ زیبائیهای ایران از دولیه دولند، همراه متن فرانسوی. تهران. بی‌ت.

کتابهای دانشگاهی

ـ اصول فن کتابداری وتنظیم کتابخانه‌های عمومی و خصوصی تهران. دانشگاه تهران ۱۳۳۳، چاپ دوم ۱۳۳۸

ـ اصول بایگانی ۱۳۳۳

ـ اصول آماری وکلیات آمار اقتصادی. ۱۳۳۴ و چاپ دوم ۱۳۴۴.



انتشارات انجمن دوستداران کتاب

- چند رباعی خیام. به خط میرعماد ۱۳۳۱.
- عقل سرخ، شیخ شهاب‌الدین سهروردی ۱۳۳۲.
- موش و گربهٔ عبید زاکانی با نقاشیهای محمود جوادی‌پور و ترجمهٔ انگلیسی مسعود فرزاد ۱۳۳۵
- ترجیع بند هاتف به خط عمادالکتاب با نقاشیهای محمود جوادی‌پور و ترجمهٔ انگلیسی ادوارد براون ۱۳۳۹
- سرگذشت ابن سینا به قلم خود او. ترجمهٔ سعید نفیسی.
- مناجات خواجه عبدالله انصاری به خط میرعماد.
- معراج نامه از ابن سینا خط منسوب به امام فخررازی (شمارهٔ ۱۴).
- نمونهٔ خطوط خوشنویسان (ورق ورق) که چندین بار چاپ شد.
- چند غزل از دیوان حافظ به خط محمدحسین میرزای کاتب السلطان با ترجمهٔ انگلیسی گرترودی ۱۳۴۰
- غزلیات حافظ و کلک خوشنویسان (که ناشرش انتشارات سروش بود) ۱۳۳۵.
- رباعیهای ایران از دولیه دلند با متن فرانسوی ۱۳۵۵
- قالی ایران از سیسیل ادوارد ترجمهٔ همسرش دکتر مهیندخت بزرگمهر (صبا).
- گلهای حافظ، از هاری گی.

چاپ ناشده

- تاریخ عقاید اقتصادی در ایران (تألیف)
- محاکمهٔ ماری دوگان، از بابا روید
- دور، از سامرست موام
- اوتوپی، از توماس مور.

از میان نامه‌های دکتر محسن صبا

۱۸ فروردین ۱۳۳۲ (از پاریس)

... دو مطلب اساسی اعتبارات لوازم کتابخانه است که باید از شورای [دانشکده] بگذرد و دیگر اعتباری است که قرار بود در وجه آقای صفدری* باز شود که هنوز به ایشان نرسید. کار خرید کتاب دراینجا به شرط داشتن پول بسیار آسان است. در خصوص میکروفیلم و وسائل لازم آن چندروز متوالی است در کتابخانه مشغول مطالعه هستم و حقیقةً از آنچه در این خصوص فراهم شده است و در اینجا استفاده می‌کنند تعجب کردم. باری این هم فصلی است که باید بطور تفصیل با هم در تهران صحبت کنیم.

انتشارات انجمن دوستداران کتاب در یونسکو بسیار جلب توجه کرده. آقای دکتر رعدی نمایندهٔ ایران در یونسکو عضویت را قبول کردند و یک دوره ازکتابهای انجمن را در یونسکو به نمایش گذارده‌اند. جنابعالی با لطفی که دارید قطعاً مطابق برنامه‌ای که در حضورتان تنظیم شد به کارهای انجمن رسیدگی می‌فرمائید... به خانم متین (دفتردار ادارهٔ دبیرخانهٔ شورای عالی بانک) سپرده‌ام که آنچه لازم دارید از گنجهٔ اطاق بنده بردارید...

۲۶ فروردین ۱۳۳۲ (از پاریس)

... از اینکه بطور تفصیل راجع به انجمن مرقوم فرموده بودید بسیار خوشوقت شدم که کارها روبراه است و جریان خود را دارد... خواهشمندم بهمین ترتیب که راجع به انجمن ابراز لطف فرموده‌اید این مدتی راکه بنده نیستم امور راتحت نظر خود بگیرید و دستور انجام آنها را بدهید... خدمت آقای سعید نفیسی خواهشمندم عرض ارادت صمیمی بنده را ابلاغ فرمائید. دیروز در کتابفروشی H. Samuelian بودم از ایشان احوالپرسی می‌کرد... خواهشمندم ده جلد از Bibliographie بنده در سه یا چهار بسته به آدرس فعلی بنده ارسال فرمائید... ضمناً خواهشمندم چنانچه مبلغی معتنی به یعنی در حدود دویست سیصد تومان از وصولیهای انجمن را دریافت فرمودید لطفاً به ایشان (همسرش) بدهید...

۱۴ اردی‌بهشت ۱۳۳۲ (از بروکسل)

... از قراردادن آثار انجمن در جشن هزارهٔ ابن سینا بسیار خوشوقت شدم. نمی‌دانم کتابفروشی ابن سینا از فروش کتابها راضی است یا خیر؟...

از آقای [جواد]کمالیان بنده خواسته بودم که نسخه‌های مناجات خواجه عبدالله انصاری راکه در کتابخانهٔ سلطنتی موجود می‌باشد عکسبرداری فرمایند. نامه‌ای هم به ایشان نوشته‌ام که بلاجواب مانده. اگر اطلاعی کسب فرمائید و به بنده خبر دهید بسیار ممنون می‌شوم ببینم چه اقدامی فرموده‌اند.

۲۸ اردیبهشت ۱۳۳۲ (از لاهه)

... ازاقدامات حضرتعالی راجع به انجمن بسیار ممنونم. بنده در اینجا روز به روز بیشتر معتقد می‌شوم که کاری راکه داریم انجام می‌دهیم بسیار مفید است و امیدبنده این است که با تفضل الهی و مساعدت دوستان بشود واقعاً خدمتی که در خور ادبیات وسیع ما باشد انجام داده شود...

---

* محمد صفدری دانشیار و رئیس دفتر دانشکدهٔ حقوق بودکه در همانجا به دست دانشجویی کشته شد

۲۸ خرداد ۱۳۳۲ (از پاریس)

... انتشار سال نو فرهنگ ایران زمین را به جناب عالی تبریک می‌گویم. امیدوارم نشریهٔ بادوامی شود و انشاءالله یکی از اسناد معتبر فرهنگ ایران زمین خواهد شد...

۱۵ بهمن ۱۳۳۵ (از تهران به پاریس)

... دیشب چهاردهمین برف امسال آمد و باز هم مشغول باریدن است. انشاءالله وقتی هوا بهتر شد و دورهٔ دروس شما در پاریس خاتمه یافت چند جاست که باید حتماً دیدار کنید. یکی کتابخانهٔ شهر Liege در بلژیک است که از نظر ساختمان جدید آن و وسایلی تازه که برای محافظت کتابها (از قبیل درهای آهنی خودکار و غیره) تهیه دیده‌اند قابل مطالعه است. دیگر کتابخانه Berne که به نظر بنده اگر تهران بخواهد کتابخانهٔ ملی داشته باشد شبیه آن و بهمان اندازه در اینجا ساخته شود...

امید بنده به این است که جنابعالی پس از بازگشت به تهران برای پیشرفت کتابخانه‌های ایران اقداماتی مؤثرتر از آنچه تابحال نموده‌اید بفرمائید. ایجاد کتابخانه‌های مجهز یکی از اهم اقداماتی است که برای پیشرفت پایه و اساس فرهنگ و تمدن جدید در ایران لازم و ضروری است... کتاب بایگانی در این روزها خیلی مورد نیاز بنده است، حالا که به کتابفروشیهای سن میشل و سن ژرمی آشنا شده‌اید ممکن است از همانها سوأل بفرمائید شاید داشته باشند و اگر نداشته باشند شاید بتوانند شما را بغیر از کتابفروشی دو بو به محل دیگری راهنمائی کنند...

۲۶ بهمن ۱۳۳۵ (از تهران به پاریس)

... بنده هم بواسطهٔ تهیهٔ درس دانشکدهٔ ادبیات مجبور هستم مطالب تازه‌ای یادداشت کنم. امتحانات انتخاب دانشیاری نیز ضمیمهٔ کارها شده و وقت حسابی باقی نمی‌ماند... نامه‌ای اخیراً از کمیسیون ملی یونسکو رسید و صورت کتابهای ترجمه شدهٔ بفارسی را در ظرف همین دو روز خواسته بودند که تهیه شود و برای درج در فهرست ترجمه‌ها به پاریس ارسال گردد! ملاحظه می‌فرمائید. باری نمی‌دانم در این خصوص با آقای مقربی صحبتی کرده‌اید یا از روی کتابشناسی سال گذشته که لابد خدمتتان هست می‌شود صورتی تهیه کرد. در این خصوص با آقای دکتر رعدی خواهش می‌کنم صحبت کنید، تهیهٔ این قبیل صورتها کار یک روز یا دو روز نیست و مخصوصاً با این وسایل کار در ایران هیچ نمی‌شود صورتی به تفصیل تهیه کرد...

جنابعالی حالا ملاحظه می‌فرمائید که کوشش بنده دربارهٔ کتابخانه و امر مربوط به کتاب و مبارزه‌ای که با اشخاصی که هر حرفی را برای کتابخانهٔ زائد می‌شمرند چه اندازه بوده. الحمدلله تا حدی توفیق حاصل شده است. بایستی پیشرفت خیلی بیش از اینها باشد. اما بنده مدتی در ایران دست تنها بودم و به هرکس می‌گفتم آقا کتابخانه این نیست که ما داریم، خیال می‌کردند می‌خواهم از این راه برای عده‌ای پست بدون دلیل درست کنم. ملاحظه می‌فرمائید که در کار کتاب و کتابخانه چه اشخاصی کار می‌کنند و چه کار می‌کنند! بنده برای اینکه در ایران نگوئید پول مفت می‌گیرد! کتابخانه که کار نشد! مجبور بوده‌ام همیشه مانند دیگر آقایان استادان دانشگاه کار کنم، درس علیحده داشته باشم و این کار کتابخانه‌ها را هم اضافه انجام دهم. دلیلش این است که هنوز در این شهر تهران یک میلیون و پانصد هزار نفر جمعیتی که تقریباً ثلث جمعیت پاریس می‌شود یکصدم پاریس مردمش توجه به کتاب و کتابخانه ندارند. کوشش عظیمی در پیش داریم. بایستی این کارها را بدون آنکه به حرف این و آن گوش داد انجام داد...

۱۶ اسفند ۱۳۳۵ (از تهران به پاریس)

نمی‌دانم دربارهٔ «اندکس ترانسلاسیونم» چه کردید؟ آیا امکان دارد از روی فهرست خودتان چیزی برای یونسکو تهیه بفرمائید یا خیر؟ بنده با پیداکردن این درس بایگانی در دانشکدهٔ ادبیات و احضار تهیهٔ مواد آن کارم خیلی زیاد شده و می‌دانید که باید درس آمار دورهٔ دکتری را هم فراهم کنم.

فروردین ۱۳۳۶ (از تهران به پاریس)

... بهترست با یونسکو صحبت بفرمائید و قراری بگذارید که به سویس و بلژیک و شاید تا کشورهای اسکاندیناوی و انگلستان سفری بکنید. چون حالا که فرمول کتابخانه‌های اروپا به دست جابعالی آمده است خوب و به سرعت می‌توانید از کتابخانه‌های دیگر استفاده و سازمان آنها را به تندی ببینید. کتاب موش و گربه از چاپ خارج شده است. یک نسخه با پست زمینی برای جابعالی فرستاده خواهد شد.

۱۸ فروردین ۱۳۳۶ (از تهران به پاریس)

... در برنامهٔ مسافرتهای خود که شرح داده بودید ذکری از هلند ننموده بودید. به نظر بنده دیدن این مملکت که می‌دانید در خصوص چاپ تاریخ بسیار درخشانی دارد لازم است و همانطور که می‌دانید بسیاری از کتب فارسی در آنجا به چاپ رسیده. کتابخانه‌های هلند نیز بسیار مشهور است و به نظر من خیلی مناسب است که از آن کشور دیدن بشود...

۲۶ تیر ۱۳۳۶ (از تهران به پاریس)

۱ـ با آقای دکتر یارشاطر دربارهٔ کتابشناسی ایران گفتگو کردم. نظر بنده این است که کتابشناسی ایران بقطع سری اول انتشارات آنها باشد. این موضوع را آقای دکتر قبول کردند... همچنین قرار شد نمونه‌ها را برای شما بفرستند که فرصت تهیهٔ فهرستهای ذیل کتابشناسی را داشته باشید.

۲ـ مقالات جابعالی را که بصورت نامه به مجلهٔ سخن فرستاده بودید خواندم. البته بسیار مفید است و چنانچه ازین قبیل یادداشتها باز در دورهٔ مسافرت خود تهیه فرمائید برای کسانی که مایل به داشتن اوضاع کتابخانه‌های اروپا هستند قابل استفاده می‌باشد.

دربارهٔ فهرست فهرستهای کتب خطی نمی‌دانم متن آن به چه زبانی تهیه شده است ولی حالا که در اروپا تشریف دارید اگر قرار چاپ آن را همانجا بگذارید بسیار کم زحمت‌تر خواهد شد...

۶ شهریور ۱۳۳۹ (از تهران به لندن)

... ازاینکه موفق به دیدار کتابخانه‌های فنلاند و سوئد و دیگر کشورهای شمالی اروپا شده‌اید خوشوقت شدم. در خصوص کار شما در دانشکده متأسفانه این هیچ نمی‌شود با آقای دکتر عمید صحبت کرد. دلیل آن هم واضح است انتخابات تهران و جریان آن تمام وقت ایشان را گرفته. انشاءالله بموقع خود گفتگو خواهم کرد. کار دانشسرای عالی شما بسیار مایهٔ خوشوقتی بنده شد. امیدوارم کاملاً موفق شوید.

۶ مهر ۱۳۴۱ (از واشنگتن به تهران)

چهار روز قبل از حرکت از تهران بنده به قصد خداحافظی به کتابخانهٔ ملی تلفن کردم ولی جابعالی تشریف نداشتید. سپس از آقای انوار استدعا کردم مشخصات کتابهایی را که از آنها عکسبرداری شد

برای بنده بفرستند... از پیشرفت کارهای کتابخانهٔ ملّی بسیار خوشحال شدم و یقین دارم با بودن جنابعالی در آنجا کتابخانه با سرعت لازم ترقی خواهد کرد.

در تهران مکرر د رمکرر بنده گوشرد کرده بودم که کتابخانهٔ کنگره روش اعشاری را اعمال نمی‌کند. ولی آنهایی که به اینجا مسافرت کرده بودند و بقول خودشان در کتابخانه هم کار کرده بودند در مغز چند نفر (زعمای قوم!) این مطلب غلط را فرو کرده‌اند که بهیچ صورت هم نمی‌توان از ذهن آنها خارج کرد.

... دربارهٔ کتابخانهٔ ملی بدون تردید همان روش کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق را اتخاذ بفرمائید. منتهی البته باید قسمتهای مختلف مانند قسمت نقشه، قسمت تصاویر، قسمت مسکوکات، قسمت مخطوطات، قسمت ایرانشناسی و هر قسمتی که مفید و لازم تشخیص داده شد ایجاد کرد.

مطلبی راکه می‌خواستم پیشنهاد کنم موضوع ایجاد برگهٔ چاپی برای کتابخانهٔ ملی است. اگر این کار در کتابخانهٔ ملی عملی شود کتابخانهٔ ملی می‌تواند مقدار بیشتری برگه برای هرکتاب چاپ کند و آنها را برای کتابخانه‌های دیگر ایران و یا اشخاص دیعلاقه بفرستد. شاید بشود در این زمینه با کتابفروشیها صحبت کرد و آنها را در این زمینه شرکت داد. یا آیا وزارت فرهنگ حاضر است حرج بسیار ناچیز این کار را قبول کند و در بودجهٔ کتابخانهٔ ملی بگنجاند. اگر چنین اقدامی بشود اولاً تمام کتابخانه‌ها برگه‌های لازم را به سرعت دارا خواهند شد و دیگر اینکه عوض کردن آنها اشکالی ندارد و به سرعت می‌توان کارتهای خراب شده و چرک شده را عرض کرد. ممکن است سازمان کتابشناسی ایران یا مجلهٔ راهنمای کتاب این اقدام را بکند. شاید بتوان نظر کارخانهٔ «ریالکو» را درساختن برگه دانهای یک اندازه برای کتابخانه‌های مهم ایران جلب کرد. این مسئله به نظر بنده چون در شهرستانها ابتدای کار کتابداری است فوق‌العاده اهمیت دارد و کومک بسیار مؤثری به آنها خواهد داد... نمی‌دانم آقای مینوی در تهران تشریف دارند یا مسافرت هستند. سلام بنده را اگر تهران هستند به ایشان ابلاغ فرمائید. همچنین دیگر دوستانی که واقعاً از دوری آنها شخص محرومیت خاصی احساس می‌کند...

نسرین ملک تجدّد

مرحومه خانم نسرین ملک تجدّد در سال ۱۳۰۸ هـ .ش. در تهران متولد شد. در سن بیست سالگی به استخدام کتابخانهٔ دانشکدهٔ پزشکی دانشگاه تهران درآمد و سپس در اولین دورهٔ فوق‌لیسانس کتابداری که دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۵ در دانشکدهٔ علوم تربیتی تأسیس کرد شرکت کرد و در سال ۱۳۴۸ به ریاست همان کتابخانه برگزیده شد و همچنین به تدریس در دورهٔ لیسانس و فوق دیپلم کتابداری درمدرسهٔ عالی ایران زمین و هم چنین دوره‌های کوتاه مدت کتابداری دانشگاه تهران مشغول بود تا اینکه در سال ۱۳۵۸ بازنشسته شد.

پس از آن در سال ۱۳۶۴ با آغاز کار دانشکدهٔ پزشکی دانشگاه آزاد اسلامی بریاست کتابخانهٔ واحد پزشکی تهران آن دانشگاه برگزیده شد و تا پایان سال ۱۳۶۹ در آنجا خدمت کرد. او در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۷۱ به رحمت ایزدی پیوست و کتابداری نوپای ایران یکی از برجسته‌ترین همکاران را از دست داد. روانش شاد باشد.

فرشتهٔ انوار

ابوالقاسم حالت
(۱۲۹۸ـ ۳ آبان ۱۳۷۱)

در تهران زاده شد و در تهران درگذشت. از سال ۱۳۱۴ به شاعری پرداخت و اشعارش نخست در روزنامهٔ فکاهی توفیق به چاپ رسید (۱۳۱۷). همکاری او با این روزنامه تا تعطیل آن ادامه داشت. پس از شهریور ۱۳۲۰ شعرها و نوشته‌های طنزش در روزنامه‌های آیین اسلام، ایران ما، کیهان، اطلاعات هفتگی، سپید و سیاه به چاپ رسیده است.

خدمت اداری حالت در شرکت نفت ایران و انگلیس و سپس شرکت ملی نفت گذشت. ده سال در آبادان بود و روزنامه‌های «خبرهای روز» و «اخبار هفته» که از نشریات آن شرکت بود با همکاری قلمی او نشر می‌شد. بعدها در تهران مدیر مجله «صنعت نفت» شرکت ملی نفت و چندی رئیس ادارهٔ مطبوعاتی آنجا بود تا اینکه در سال ۱۳۵۲ بازنشسته شد.

کتابهایی که ازو چاپ شده است:

- دیوان حالت. ناشر ابن سینا.
- پروانه و شبنم (شامل قصاید اخلاقی و عرفانی). ناشر کتابفروشی زوار.
- کلیات سعدی (با ترجمهٔ اشعار عربی آن به فارسی). ناشر مؤسسهٔ مطبوعاتی علی‌اکبر علمی.
- تذکرهٔ شاهان شاعر. ناشر مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی.

طنز و فکاهی

- گلزار خنده. ناشر کانون کتاب
- فکاهیات حالت (دو جلد). ناشر شرکت سهامی چاپ سپهر
- دیوان ابوالعینک. ناشر تالار کتاب.
- دیوان شوخ. ناشر تالار کتاب.
- دیوان خروس لاری. ناشر تالار کتاب.
- بحر طویلهای هدهد میرزا. ناشر تالار کتاب.
- عیالوار. ناشر بنگاه مطبوعاتی افشاری.
- رقص کوسه (بیست داستان کوتاه). ناشر بنگاه صفی علیشاه.
- مقالات طنزآمیز (هشت جلد با نامهای: از عصر شتر تا عصر موتور ـ از بیمارستان تا تیمارستان ـ زباله‌ها و نخاله‌ها ـ پابوسی و چاپلوسی ـ صدای پای عرزائیل ـ یا مفت یا مفت ـ دوره، دورهٔ خرسواری است ـ آش کشک خالته بخوری پاته نخوری پاته). ناشر مؤسسه انتشاراتی گوتنبرگ.

ترجمه از عربی

- فروغ بینش یا سخنان محمد (ص). ناشر مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی.
- شکوفه‌های خرد یا سخنان علی (ع) ناشر مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی.
- راه رستگاری یا سخنان حسین (ع). ناشر مؤسسهٔ مطبوعاتی علی اکبر علمی.
- کلمات قصار علی بن ابی طالب علیه السلام. ناشر کتابفروشی بهجت.
- کلمات قصار حسین بن علی علیه السلام. ناشر کتابفروشی بهجت.
- تاریخ کامل ابن اثیر (ده جلد). ناشر مؤسسهٔ مطبوعاتی علی اکبر علمی.

*

ترجمه از انگلیسی

ـ تاریخ فتوحات مغول. از ج.ج. ساندرز. ناشر مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر.
ـ تاریخ تجارت از اریک سیمونمز ناشر مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر.
ـ ناپلئون در تبعید. خاطرات ژنرال برتران. تنظیم پل فلوریو دولانگل. ناشر مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر.
ـ زندگی من. از مارک تواین. ناشر شرکت سهامی کتابهای جیبی.
ـ زندگی بر روی می‌سی‌سی‌پی ار مارک تواین.ناشر شرکت سهای کتابهای جیبی.
ـ پیشروان موشک سازی از بریل ویلیامر. ناشر کتابفروشی هخامنش
ـ بهار زندگی ار گلادیس هاستی کارول. ناشر مؤسسهٔ مطبوعاتی علی اکبر علمی.
ـ جادوگر شهر زمرد. مؤسسهٔ ال. فرانک باوم. ناشر مؤسسهٔ نشر اندیشه.
ـ بازگشت به شهر زمرد. نوشتهٔ ال. فرانک باوم. ناشر مؤسسهٔ نشر اندیشه.

در رثای ابوالقاسم حالت

صد حیف که حالت از جهان رفت   آن نادره گوی نکته دان رفت
رفت آنکه ز بعد رفتن او   گوئی که ز جسم شهر جان رفت
چون گل که رود به فصل پائیز   او نیز بموسم خزان رفت
آن بلبل خوش نوا به ناگاه   چون شد که پرید وز آشیان رفت
باری چو ار اینجهان فانی   روحش به بهشت جاودان رفت
گفت ار پی رحلتش بقائی   «حالت افسوس کاز جهان رفت».

۱۴۱۳

جلال بقائی نائینی
(نائین)

دیدم ار آیینه حالت رفته است   عاشق دیرینه حالت رفته است
لیلی شعر دری مجنون شده   چشمهٔ چشم سخن جیحون شده
از شراب غم دلم لبریز گشت   باآرایش ساغر شرارانگیز گشت
طفل اشکم چهره گلگون کرده است   همچو خود ما را جگر خون کرده است
یوسف شعر طرب مستانه بود   پیرکنعان ادب افسانه بود
شعلهٔ داغش بهارستان گرفت   رفت و آب از چهرهٔ بستان گرفت
شاهد ذوقم سخن گم کرده است   چلچراغ انجمن گم کرده است
چون سحر آیینه را کردم نگاه   بر کشید از سینه طفل اشک آه
دیدم ار آیینه حالت رفته است   عاشق دیرینه «حالت» رفته است
چشم «صائم» چشمه‌سار آرزوست   در طراوت آبشار آرزوست

صائم کاشانی
(کاشان)

ابوالقاسم حالت از دست رفت   چو تیر رها گشته از شصت رفت
نگنجید روحش در این دار تنگ   از این خاکدان عاقبت رست رفت
چو آمد سنینش به هفتاد و چار   به خود گفت ازاینـدار بایست رفت
پس از سیزده قرن و هفتاد و چار   ز هجرت به شمسی، ز جا جست رفت

سوم روز ماه آبان دیده بست — از ایندار رخت سفر بست رفت
مهین شاعری در مقام بلند — به بالا از این وادی پست رفت
سر دوستانرا به زانوی غم — نهادو دل جمله را خست رفت
خوشا حالتِ آنکه باشور و شوق — چو (حالت) ز حبّ علی مست رفت

دکتر عبدالحسین جلالیان (حلالی)
(یزد)

رثای محیط طباطبائی

دریغ‌ودردکه‌مردی‌بزرگ‌رفت زدست — در اوفتاد به ارکان علم و فضل شکست
برفت آنکه درآینده هم بصدها سال — برای او نتوان گفت جانشینی هست
محققی که به دوران زندگانی خویش — به راه علم و ادب لحظه‌ای زپا ننشست
دچارماتم و غم کرد اهل دانش را — اگرچه‌خویشتن‌از رنج و ناملایم رست
اجل ربود محیط طباطبائی را — روان او به محمد سمّی او پیوست
بقائی از پی تاریخ رحلتش گفتا: — «محیط‌ازچه‌شدآن گوهرگران‌ازدست»

۱۳۱۴

حلال بقائی نائینی
(نائین)



سیدابراهیم فناء توحیدی — محمد محیط طباطبائی

۱۳۱۵ شمسی

دکتر عباس سعیدی رضوانی
(مشهد ۱۳۰۶ ـ مشهد ۱۳۷۱)

تحصیلات دانشگاهی اودر رشتهٔ جغرافیای دانشگاه تهران بود. فوق‌لیسانس از دانشگاه ویسکانسین امریکا و دکتری از دانشگاه سوربن گرفت. سپس به دبیری درمشهد انتخاب شد و پس از چندی به دانشگاه انتقال یافت و عضو هیأت علمی بود. چندی رئیس کتابخانهٔ آستان قدس شد و سپس مدیر عامل مؤسسه چاپ و انتشارات آن آستان.

از تألیفات اوسرخس‌دیروز و امروز ـ جغرافیای‌ژاپون ـ بینش اسلامی و پدیده‌های جغرافیائی است.

فریدون اردلان

بتازگی آگاه شدیم دوست فرهنگمند و نقاش و هنرشناسمان، فریدون اردلان چندی پیش در پاریس درگذشته است. اردلان دوستی خوش برخورد، مبادی آداب و درکار اداری صاحب تجربه بود. سالهای دراز شاید نزدیک بیست سال متصدی امور دبیرخانهٔ کمیسیون ملی یونسکو در ایران بود. اردلان از زمانی که علی‌اصغر حکمت رئیس کمیسیون و دکتر ذبیح‌الله صفا دبیر کل بود در آنجا کار می‌کرد و چون توانایی و دلستگی خود را به امور آنجا نمود به دبیر کلی رسید و گردانندهٔ واقعی آن دستگاه بود.

من چون سالهای دراز در انجمن ایرانی فلسفه و علوم انسانی ـ مرکز گروه کتابشناسی ایران ـ کمیتهٔ بایگانی ملی ایران ـ کمیتهٔ مواد خواندنی برای نوسوادان که هریک به نوعی وابسته به کمیسیون ملی یونسکو بود با اردلان همسخنی داشتم و با روحیات او خوب آشنا شده‌ام بهمین مناسبت با بیان تأثر از درگذشتش یادآور می‌شوم که وجود مغتنمی در پیشبرد مقاصد فرهنگی بود. خدایش بیامرزاد.

والتر هینتز
WALTHER HINZ, April 1992

استاد مشهور آلمانی در دانشگاه توبینگن دررشتهٔ ایرانشناسی که عضو انجمن باستانشناسی آلمان (برلن)، انجمن شرقشناسی آلمانی، / مجمع نشر مجموعهٔ کتیبه‌های ایرانی (لندن)و فرهنگستان علوم اطریش (وین) و دارای دکتری افتخاری از دانشگاه تهران بود درگذشت. برگه‌ای که به مناسبت درگذشت او نشر شده به دستمان رسیده است عیناً چاپ می‌شود. عکس و شرح حال و فهرست عمدهٔ تألیفات او در شماره‌های دیگر چاپ می‌شود.

همینقدر گفته شود آخرین کتاب او که از مهمترین کارها و حاصل سالهاکوشش و دقت نظر اوست فرهنگ ایلامی است که در دو جلد نزدیک به دو هزار صفحه که در سال ۱۹۸۷ چاپ شده و این است مشخصات آن برای علاقه‌مندان:

Elamisches Wörterbuch. Von Walther Hinz und Heidemarie Koch. Berlin 1987.



Gott ist Geist,
und die ihn anbeten
die müssen ihn im Geist
und in der Wahrheit anbeten
Joh. 4, Vers 24

Aus der Zeit in die Ewigkeit ging am Palmsonntag, den 12. April 1992

o. em. Prof. Dr. Dr. hc Walther Hinz

geb. am 19. November 1906 in Stuttgart

Mitglied des Deutschen Archäologischen Instituts Berlin
der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft
des Corpus Inscriptionum Iranicarum London
der Österreichischen Akademie Der Wissenschaften Wien

Berthe Hinz, geb. Beyer, Göttingen
Peter Hinz und Frau Ruth, geb. Neumaier,
mit Thomas, Göttingen
Ekkehard Hinz und Frau Susanne, geb. Schnetter,
mit Peter und Wolfgang, Swakopmund – Namibia
Dr. Herrad-Catharina Hinz, Göttingen
Hans und Friederike Rickenbach-Hinz
mit Manuel, Stephany und Myrta, Zürich
Ulrich und Rosemarie Hinz, Ludwigshafen (Bodensee)
Inge Wilde, Göttingen
Ruth Hirschmann, Göttingen

3400 Göttingen, Calsowstraße 69



هینز لوشای
HEINZ LUSCHEY 1910-1992

از باستانشناسان آلمانی بودکه به مباحث و مسائل رشتهٔ باستانشناسی ترکیه و ایران علاقه‌مندی داشت و مؤسس مؤسسهٔ باستانشناسی آلمان در ایران بود (۱۹۶۰) و تحقیقات و مطالعاتی که دربارهٔ دورهٔ باستانی ایران انجام داد ارزشمندست.

کلود کاهن
CLAUDE CAHEN (Dec. 1991)

استاد معروف فرانسوی در تاریخ ممالک اسلامی مخصوصاً عثمانی و ایران و آسیای مرکزی و مؤلف کتابهای متعدد و مدیر مجلهٔ Journal of The Economic and Social History of The Orient

شارل پلا
Charles Pellat

شارل پلا اسلام‌شناس نامور فرانسوی روز ۲۸ اکتبر ۱۹۹۲ درگذشت. درگذشت او را از برگه‌ای که از سوی دفتر دائرةالمعارف اسلامی چاپ لیدن (هلند) منتشر شد آگاه شده‌ایم. درین برگه گفته شده است که او از سال ۱۹۵۶ تا آخرین روزهای زندگی از همکاران دلسوز و پرکار دائرةالمعارف بوده است و درین سالها بیش از دویست و پنجاه مقالهٔ دائرةالمعارف یادگاری از کار او، پژوهش او، آگاهی ژرف او، سنجش دقیق او در مباحث زبانی و ادبی و تمدن عرب و اسلام است.

درگذشتگان دیگر

□ دکتر ربیع بدیعی (۱۳۰۰ـ ۲۷ دی ۱۳۷۱)ـ پس از دریافت لیسانس تاریخ و جغرافیا از دانشگاه تهران به فرانسه رفت و در رشتهٔ جغرافیا درجهٔ دکتری گرفت. پس از بازگشت به تدریس پرداخت و مدتها مدیریت گروه جغرافیا را برعهده داشت. از تألیفات او جغرافیای مفصل ایران چاپ شده است.

□ دکتر زبیده صدیقی (پاکستانی) استاد دانشگاه در مولتان سوم ژانویه ۱۹۹۲. از او نوشته‌هایی در سالهای پیش مجله چاپ شده است. خدمت ارزشمند او چاپ دیوان سیف اسفرنگی است.

□ منوچهر شیبانی (۱۳۰۳ـ آذر ۱۳۶۸) شاعر و نقاش در شصت و هشت سالگی درگذشت. شاعر و نقاش و مترجم بود. در شعر پیروی از نیما یوشیج می‌کرد.

تحصیلات دانشگاهیش در دانشکدهٔ هنرهای زیبای تهران انجام شد و سپس به ایتالیا رفت و پس از آن در پاریس درجهٔ دکتری گرفت. پس از بازگشت در دانشکدهٔ هنرهای دراماتیک به تدریس پرداخت.

□ علی خادم. عکاس نامور پنجاه سال اخیر. پدرش هم از عکاسان نامور زمان خود بود.

□ دکتر محمدحسین اسکندری. استاد رشتهٔ ادبیات که چندی در دانشگاه شیراز تدریس می‌کرد.

□ اکبر زوار مدیر کتابفروشی زوار در تهران که ناشر کتابهای خوب بود و شاید تعداد کتابهایی که منتشر کرد به یکصد و پنجاه برسد. در سن هفتاد سالگی درگذشت.

□ احمد بهمنش از تحصیل کردگان دارالفنون بود و جزو محصلین اعزامی به اروپا و فرانسه به تحصیل تاریخ پرداخت. پس از بازگشت چندی در دبیرستانها درس می‌گفت تا اینکه به دانشگاه منتقل شد و در دانشکدهٔ ادبیات بیشتر تدریس تاریخ یونان و روم را بر عهده داشت.

بهمنش چند کتاب در زمینهٔ تدریس و مطالعات خود به چاپ رسانیده است:

□ دکتر حسن افشار استاد دانشکدهٔ حقوق که مدتی هم رئیس آن دانشکده بود. زمستان ۱۳۷۰.

□ زین‌العابدین فروزش مدیر روزنامهٔ نجات ایران. اسفند ۱۳۷۱.

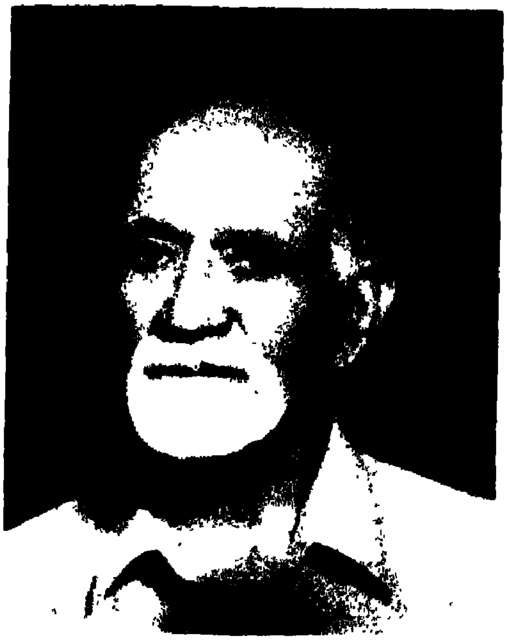
□ محسن جاویدان. مترجم «تاریخ اختراعات»، «تاریخ پزشکی ایران» (تألیف الگود) و چند کتاب در زمینه‌های علمی و پزشکی در مهر ۱۳۷۱ درگذشت.

او مدتی با مجلهٔ شکار و طبیعت و سپس با مجلهٔ سخن علمی همقلمی می‌کرد.

□ اصغر پتگر (تبریز ۱۲۹۲ـ تهران ۱۷ اردیبهشت ۱۳۷۱)ـ نقاش مشهور که ابتدا شاگرد

میرمصور ارژنگی و سپس شاگرد اسماعیل آشتیانی و علی محمد حیدریان بود.

□ نورالله ایران پرست مؤسس و مدیر کتابفروشی دانش و صاحب امتیاز وناشر مجلهٔ دانش (سه سال منتشر شد) فرزند مرحوم محمدعلی داعی‌الاسلام در ۱۲۸۹ در اصفهان متولد شد. سالهای نوجوانی را درهند گذرانید و تحصیل کرد. سپس به ایران آمد و کتابفروشی دانش را در خیابان سعدی ایجاد کرد.



نورالله ایران‌پرست

توشی هیکو ایزوتسو
(۱۹۱۴ـ هفت ژانویه ۱۹۹۳)

محقق مشهور ژاپونی در فلسفه و کلام اسلامی که در دانشگاههای ژاپون، کانادا و لندن تدریس کرد. چند سال هم دکتر سید حسین نصر زمانی که ریاست انجمن فلسفه را بر عهده داشت ازو دعوت می‌کرد که چند ماهی در ایران به ایراد سخنرانی و تدریس بپردازد. با دکتر مهدی محقق هم همکاری داشت و چند کتاب فلسفی با هم نشر کرده‌اند. مدتی که ایزوتسو در تهران اقامت می‌کرد برای محققان رشته‌های فلسفه و اسلام شناسی مغتنم بود و پای صحبت و مذاکرهٔ علمی او محفلی فراهم می‌شد.

عمدهٔ تألیفات او عبارت است از: خدا و انسان و قرآن (ترجمهٔ فارسی احمد آرام)، مطالعات اسلامی (نخستین کتاب او به زبان ژاپونی)، ترجمهٔ قرآن، فلسفهٔ زن، مفهوم و حقیقت وجود، شرح غررالفرائد (شرح منظومه)، قبسات میرداماد، معالم الاصول، عمق فرهنگ اسلامی، تولد اسلام (ترجمهٔ فارسی فریدون بدره‌ای).

امیدواریم آقای دکتر هاشم رجب‌زاده فهرست کامل تألیفات این دانشمند نامور را برای درج بفرستند.

فهرست سخنرانیهای محیط طباطبائی
از رادیو ایران (شهریور ۱۳۳۸ـ مرداد ۱۳۵۷)

ردیف/ شمارهٔ نوار/ موضوع سخنرانی

۱/ ۲۳۷۴: از خیام تا خازنی
۲/ ۲۳۵۸: سهم ایران در تمدن اسلامی (۱)
۳/ ۲۴۴۶: سهم ایران در تمدن اسلامی (۲)
۴/ ۳۲۹۵: خلیج فارس
۵/ ۴۰۴۰: جوانمردی در ایران
۶/ ۱۱۰۴: رود کارون
۷/ ۱۱۱۵: اصلاح فرهنگ
۸/ ۱۱۳۶: زلزله در ایران
۹/ ۱۹۷۰: نامه‌های حضرت رسول اکرم (ص)
۱۰/ ۱۹۶۲: بحث دربارهٔ زبان ما
۱۱/ ۱۱۸۱: نوروز و نوروزنامه
۱۲/ ۲۰۰۷: روابط پارسیان ایران و هند
۱۳/ ۲۱۴۱ نهضت مشروطه
۱۴/ ۲۲۶۹: تجدد ادبی در ایران
۱۵/ ۲۱۱۹: محمد زکریای رازی پزشک وفیلسوف ایران
۱۶/ ۲۴۹۷: نوروز حقیقی
۱۷/ ۲۰۸۹: خوزستان
۱۸/ ۲۵۶۸: روابط فرهنگی ایران و افغانستان
۱۹/ ۲۶۳۹: پیشاهنگان نهضت مشروطه
۲۰/ ۲۸۰۳: نقش مطبوعات در جامعه
۲۱/ ۲۳۴۶: مرداد و امرداد
۲۲/ ۲۹۲۴: نظری به ادبیات فارسی
۲۳/ ۲۷۶۶: غار هجرات
۲۴/ ۱۶۵۲۵: روابط ایران و عرب (۱)
۲۵/ ۱۶۳۶۷: روابط ایران و عرب (۲)
۲۶/ ۱۶۲۴۴: میراث مشترک ایران و عرب (۱)
۲۷/ ۲۱۵۱۳: میراث مشترک ایران و عرب (۲)
۲۸/ ۱۵۵۴۹: میراث مشترک ایران و عرب (۳)
۲۹/ ۱۳۴۴۴: تجدد ادبی ایران
۳۰/ ۱۹۸۹: سیر ترجمه در ایران
۳۱/ ۲۸۴۲: از استبداد تا مشروطیت
۳۲/ ۲۸۳۲: تجدد تاریخ ایران

ردیف/ شمارهٔ نوار/ موضوع سخنرانی

۳۴/ ۲۸۵۴: حکمت روزه
۳۵/ ۲۸۳۶: شعر و شاعری
۳۶/ ۳۲۰۹: اعیاد سال
۳۷/ ۲۵۹۶: تاجگذاری نادرشاه
۳۸/ ۲۶۸۴: مشکلات تعطیلات تابستانی مدارس
۳۹/ ۲۵۹۵۰: خاطرات ۱۴ مرداد
۴۰/ ۲۵۵۲: یک تذکر تاریخی
۴۱/ ۲۳۷۰: زندگانی غیاث‌الدین جمشید کاشانی
۴۲/ ۲۸۰۸: نوروز باستانی
۴۳/ ۳۵۵۲: سهم ایرانیان در تمدن اسلام
۴۴/ ۱۲۰: برج طغرل فخر درویشی است
۴۵/ ۳۲۱۵: حکیم عمر خیام
۴۶/ ۳۹۴۸: خیام شاعر
۴۷/ ۳۱۷۹: مرداد ماه مشروطیت
۴۸/ ۴۱۴۰: متون فارسی
۴۹/ ۳۸۸۹: شعر و زبان فارسی
۵۰/ ۳۱۸۷: اهمیت زبان و ادبیات در ایران
۵۱/ ۲۹۹۳: شب یلدا یا میلاد مسیح
۵۲/ ۴۲۰۷: یکی از پیشاهنگان تجدد در ایران
۵۳/ ۳۲۷۵: محمدزکریای رازی پیشاهنگ تجربه و تحقیق در فرهنگ اسلام
۵۴/ ۲۵۹۱: نحوهٔ تحویل سال
۵۵/ ۴۲۱۳: کارهای علمی محمد زکریای رازی
۵۶/ ۲۷۴۲۹: مرثیه‌سرائی از نوع سخن فارسی (۱)
۵۷/ ۲۴۶۶۴: مرثیه‌سرائی از نوع سخن فارسی (۲)
۵۸/ ۲۹۲۶: اشکالات زبان فارسی
۵۹/ ۲۹۴۱: ترانه‌گوئی در زبان فارسی
۶۰/ ۳۰۶۵: سرگذشت مسجد الاقصی
۶۱/ ۴۲۳۱: صفی‌الدین ارموی هنرمند آذربایجان
۶۲/ ۳۹۸۴: رشیدالدین فضل‌الله
۶۳/ ۳۰۲۵: تاریخ مسیحی میلادی
۶۴/ ۳۲۲۴: از کیمیا تا شیمی
۶۵/ ۴۶۸۴: هزارهٔ شیخ طوسی
۶۶/ ۴۷۲۷: اقبال شاعر و فیلسوف بزرگ

ردیف / شمارهٔ نوار / موضوع سخنرانی

۶۷/ ۴۶۵۵: هفتصدمین سال وفات سعدی
۶۸/ ۲۰۸۵: ششصدمین سال وفات حافظ
۶۹/ ۱۳۷۴: نظام امور شهری در ایران
۷۰/ ۳۲۲۱: تحول نهضت مشروطه از عدالتخواهی تا مشروطه خواهی
۷۱/ ۴۰۴۱: میراثهای فرهنگی ایران
۷۲/ ۲۰۳۳: هزارمین سال میلاد ابوالفضل بیهقی
۷۳/ ۳۸۷۵: آثار باستانی شهر زواره
۷۴/ ۳۲۳۴: ایرانیان رنگکار
۷۵/ ۴۵۳۴: میراثهای مشترک فرهنگی ایران و هند
۷۶/ ۵۰۵۳: زبان ایرانی
۷۷/ ۴۴۷۹: دیوان حافظ
۷۸/ ۴۷۳۲: نسبت شیخ سعدی به اتابکان فارس
۷۹/ ۴۸۹۶: اثر نوروز اصفهان در نوروز سلطانی
۸۰/ ۵۲۷۴: روز سیزدهم فروردین
۸۱/ ۴۰۷۶: سعدی در سیر و سیاحت
۸۲/ ۴۹۷۸: محلّ کت سعدی در شیراز
۸۳/ ۳۱۹۹: تیرگان جشن ایران باستان
۸۴/ ۴۴۴۲: روابط دیرینهٔ ایران و یمن
۸۵/ ۳۹۶۱: فلسفهٔ انقلاب مشروطیت
۸۶/ ۵۵۸: اصفهان در آئینهٔ تاریخ
۸۷/ ۳۹۱۱: تاریخ در ایران
۸۸/ ۳۴۶۳۵: بهداشت و تنظیم خانواده
۸۹/ ۴۹۹۶: کموحیه در ایران و مصر
۹۰/ ۴۹۳۳: روابط تاریخی ایران و یمن
۹۱/ ۵۰۷۱: موش و گربه
۹۲/ ۵۷۰۵: تاریخ رصد و رصدخانه‌های ایران
۹۳/ ۵۸۵۲: کتاب و کتابخانه
۹۴/ ۲۷۹۷۸: فارابی
۹۵/ ۱۵۲۳۲: امام جعفر صادق (ع)
۹۶/ ۳۷۴۶۲: فرهنگستان (۱)
۹۷/ ۴۴۳۴۵: فرهنگستان (۲)
۹۸/ ۳۶۱۳۶: تاریخ و تقویم
۹۹/ ۳۶۹۶۸: رسم‌الخط فارسی
۱۰۰/ ۳۹۷۱۵: اسناد ملی پراکنده است
۱۰۱/ ۳۳۸۵۵: خرافات علمی
۱۰۲/ ۳۴۱۰۴: سال کبیسه و سال ۳۶۵ روزی
۱۰۳/ ۴۱۳۵۰: اتحاد اسلام درگذرگاه تاریخ (۱)
۱۰۴/ ۲۱۲۹۸: کتابهای درسی
۱۰۵/ ۲۳۷۷۰: اتحاد اسلام درگذرگاه تاریخ (۲)
۱۰۶/ ۱۹۷۶۸: اتحاد اسلام درگذرگاه تاریخ (۳)
۱۰۷/ ۲۵۸۱۳: مذهبی
۱۰۸/ ۷۱۶۵: مذهبی
۱۰۹/ ۲۹۶۷۰: مذهبی
۱۱۰/ ۳۱۵۳۹: مذهبی
۱۱۱/ ۳۰۸۱۱: مذهبی
۱۱۲/ ۱۷۹۴۸: مذهبی

ردیف / شمارهٔ نوار / موضوع سخنرانی

۱۱۳/ ۱۷۲۲۸: مذهبی
۱۱۴/ ۲۰۶۸۸: مذهبی
۱۱۵/ ۳۶۱۱۵: مذهبی
۱۱۶/ ۲۹۲۰۸: مذهبی
۱۱۷/ ۳۴۸۵۳: مذهبی
۱۱۸/ ۳۳۲۳۳: مذهبی
۱۱۹/ ۱۸۸۲: مذهبی
۱۲۰/ ۲۸۲۵۵: مذهبی
۱۲۱/ ۲۹۴۸۷: خط و زبان
۱۲۲/ ۲۳۸۴۷: تاریخ شمسی و قمری (۱)
۱۲۳/ ۲۳۵۵۹: سالهای شمسی و قمری
۱۲۴/ ۲۴۰۴۶: تاریخ شمسی و قمری (۲)
۱۲۵/ ۲۲۲۳۷: هزار و چهارصد سال پیش
۱۲۶/ ۲۴۵۴۳: قدمت تاریخ ایران
۱۲۷/ ۲۰۳۹۱: نظری به تاریخ قضاوت درایران
۱۲۸/ ۲۰۹۶۸: نظری به تاریخ قضاوت درایران
۱۲۹/ ۱۹۹۷۷: نظری به تاریخ قضاوت درایران
۱۳۰/ ۸۰۲۵: سهم ایرانیان در ترویج اسلام (۱)
۱۳۱/ ۸۲۱۶: سهم ایرانیان در زبان و ادبیات (۴)
۱۳۲/ ۸۳۳۶: سهم ایرانیان در زبان و ادبیات (۳)
۱۳۳/ ۸۵۲۶: سهم ایرانیان در زبان و ادبیات (۲)
۱۳۴/ ۸۷۶۳: سهم‌ایرانیان‌درسیاست‌دولت‌اسـ (۵)
۱۳۵/ ۸۹۴۵: سهم ایرانیان در فرهنگ اسلامی
۱۳۶/ ۲۷۴۳۳: سهم ایرانیان در تمدن اسلامی
۱۳۷/ ۲۵۵۲۵: سهم ایرانیان در فلسفه اسلامی
۱۳۸/ ۳۰۹۰۰: مذهبی
۱۳۹/ ۳۱۳۲۰: مذهب جعفری
۱۴۰/ ۳۴۰۴: تولد حضرت علی (ع)
۱۴۱/ ۲۱۷۳۳: تاریخ اسلام
۱۴۲/ ۱۵۵۷۲: تاریخ اسلام
۱۴۳/ ۱۷۹۷۴: اسلام
۱۴۴/ ۲۶۶۲۷: سواد داشتن یک فریضهٔ دینی ا
۱۴۵/ ۱۷۱۴۴: نوروز
۱۴۶/ ۲۹۸۲۹: مختصری از تاریخ ریاضی (۱)
۱۴۷/ ۱۴۴۹۷: مختصری از تاریخ ریاضی (۲)
۱۴۸/ ۱۲۲۶۵: محمد زکریا و مرض آبله
۱۴۹/ ۳۴۷۰۷: عربستان و خوزستان
۱۵۰/ ۳۶۲۰۹: منابع الهام و اقتباس مطبوعات
۱۵۱/ ۳۶۱۸۶: تحقیق و تتبع یا پژوهش
۱۵۲/ ۲۹۰۷۱: تحقیقی دربارهٔ خط
۱۵۳/ ۱۵۴۷۹: اصیل و دخیل
۱۵۴/ ۲۲۳۶۰: ماه و هفته
۱۵۵/ ۳۰۷۹۹: ابوریحان بیرونی

ردیف / شمارهٔ نوار / موضوع سخنرانی

۱۵۶ / ۱۶۵۱۴: جامع الازهر

۱۵۷ / ۳۶۵۶۱: شعر و شعرا

۱۵۸ / ۳۴۹۶۲: شاعری کیمیاگر از تبریز

۱۵۹ / ۲۸۳۶۹: جوهری تبریزی

۱۶۰ / ۲۳۶۷۵: همدان قدیمترین پایتخت ایران

۱۶۱ / ۲۶۳۵۲: مراحل تحول

۱۶۲ / ۳۶۵۳۴: باز هم مشروطه

۱۶۳ / ۲۲۲۴۵: اثر مهاجرت در تحول ادبی

۱۶۴ / ۳۶۶۲۷: مهستی شاعر

۱۶۵ / ۱۹۵۸۶: کشمکش میان پروتستان و کاتولیک

۱۶۶ / ۱۷۶۵۵: سهم تبریز در ادبیات فارسی

۱۶۷ / ۱۱۳۱۸: ایرانشناسی

۱۶۸ / ۲۷۰۹۴: اهواز عام و خاص

۱۶۹ / ۱۷۲۳۹: اهواز قدیم و حدید

۱۷۰ / ۳۶۰۱۷: یوسف و زلیخا (۱)

۱۷۱ / ۳۶۲۹۸: یوسف و زلیخا (۲)

۱۷۲ / ۳۶۶۹۲: یوسف و زلیخا (۳)

۱۷۳ / ۱۸۳۱۹: از خاورشناسی تا ایرانشناسی

۱۷۴ / ۱۹۵۹۲: نوسازی و نگهبانی آثار تاریخی

۱۷۵ / ۳۰۸۵۷: خرافات و اوهام

۱۷۶ / ۳۲۳۱۲: خرافات تاریخی

۱۷۷ / ۱۹۱۸۷: غلط مشهور

۱۷۸ / ۲۸۴۰۷: سیاست (۱)

۱۷۹ / ۲۱۲۹۰: کتابسوزی

۱۸۰ / ۲۳۰۵۹: خط تازه یافته

۱۸۱ / ۲۹۹۹۵: شامپولیون و سنگ رشید

۱۸۲ / ۳۴۲۸۳: تاریخچهٔ تهران

۱۸۳ / ۳۱۱۳۵: جشن سده

۱۸۴ / ۲۹۶۹۰: سعدی علمازاده به غلامزاده

۱۸۵ / ۲۲۹۸۵: اوستاشناسی

۱۸۶ / ۳۳۵۳۷: خرافات ادبی

۱۸۷ / ۳۱۰۹۲: سیاست (۲)

۱۸۸ / ۳۰۶۴۰: کانال سوئز

۱۸۹ / ۳۴۴۵۴: نوروز در ایران و خارج ازایران

۱۹۰ / ۳۵۶۶۱: فروردین یا فروردگان

۱۹۱ / ۱۸۹۸۲: خانقاه فردوسی

۱۹۲ / ۱۵۵۷۷: دارالفنون (۱)

۱۹۳ / ۲۹۵۲۴: دارالفنون (۲)

۱۹۴ / ۱۶۲۷۵: بردگی روحی

۱۹۵ / ۳۲۳۱۶: فارسی نو و کهنه

۱۹۶ / ۳۲۷۴۰: حرفی از زبان فارسی

۱۹۷ / ۲۴۰۳۲: از ارسطرخس تاکوپرنیک

۱۹۸ / ۱۹۱۲۳: آثارالباقیهٔ بیرونی

۱۹۹ / ۱۱۶۷۲: از تاریخ گذاری تا تاریخ شناسی

۲۰۰ / ۴۰۷۳۰: آخر شاهنامه

۲۰۱ / ۳۶۶۵۹: از مطلق تا محدود

۲۰۲ / ۱۲۴۸۹: پادشاه زنگ در خدمت بابا افضل

ردیف / شمارهٔ نوار / موضوع سخنرانی

۲۰۳ / ۲۷۱۸۷: کبیسه و تاریخ جلالی

۲۰۴ / ۳۴۲۸۷: خیامی حکیم و خیامی شاعر (۱)

۲۰۵ / ۱۸۹۷۸: از خیامی تا خیام (۲)

۲۰۶ / ۲۶۳۵۴: از خیامی تا خیام (۳)

۲۰۷ / ۱۵۴۷۸: استبداد و مشروطه

۲۰۸ / ۲۸۱۷۴: بیست و بهمین کنگرهٔ خاورشناسی

۲۰۹ / ۱۴۱۴۷: سهم آذربایجان در فرهنگ ایرا (۱)

۲۱۰ / ۳۰۷۷۲: سهم آذربایجان در فرهنگ ایرا (۲)

۲۱۱ / ۳۱۹۲۳: سهم آذربایجان در فرهنگ ایر (۳)

۲۱۲ / ۳۴۴۳۱: حرارهٔ ابوریحان

۲۱۳ / ۲۲۹۳۲: ابوریحان بیرونی

۲۱۴ / ۳۶۴۸۷: ابوریحان و ادبیات

۲۱۵ / ۳۱۸۸۱: گاهشناسی یا علم المتقیات

۲۱۶ / ۳۷۴۳۶: عادت روزه

۲۱۷ / ۳۴۰۳۳: مذهبی

۲۱۸ / ۳۵۸۰۹: ماه رمضان (۲)

۲۱۹ / ۲۷۱۰۱: مخارج صوتی زبان

۲۲۰ / ۱۳۲۵۴: بابا افضل کاشی (۱)

۲۲۱ / ۲۷۳۴۴: بابا افضل کاشی (۲)

۲۲۲ / ۳۶۲۸۹: تحقیق و تتبع

۲۲۳ / ۲۱۳۴۰: مازندران و بس

۲۲۴ / ۳۷۹۲۳: مولوی پس از هفتصد سال

۲۲۵ / ۳۵۴۷۹: فرهنگ

۲۲۶ / ۳۹۲۲۹: سعدی و مولوی

۲۲۷ / ۱۴۴۸۳: تحول شعر

۲۲۸ / ۳۷۹۲۲: اعیاد اسلامی

۲۲۹ / ۲۹۶۶۶: فرهنگ فارسی

۲۳۰ / ۳۹۴۷۴: حاجیان آمدند

۲۳۱ / ۳۹۸۰۸: آذری و آذربایجانی

۲۳۲ / ۴۰۶۷۵: تشکیک یا تسلیم

۲۳۳ / ۴۰۶۷۴: قائم مقام وزیر

۲۳۴ / ۴۰۸۷۵: قائم مقام شاعر

۲۳۵ / ۳۶۳۰۸: دستور زبان فارسی

۲۳۶ / ۳۸۶۷۱: سیاق ـ حساب دیوانی

۲۳۷ / ۴۱۳۵۱: شعر قائم مقام

۲۳۸ / ۴۱۷۰۴: مقدمهٔ ربع خیام

۲۳۹ / ۴۱۷۱۷: نمونهٔ اعلی

۲۴۰ / ۴۲۵۷۲: سیبویه فارسی (۱)

۲۴۱ / ۴۲۹۸۱: سیبویه فارسی (۲)

۲۴۲ / ۳۰۲۳۷: دگرگونیها یا تغییرات

۲۴۳ / ۴۲۴۱۴: کنگرهٔ سیبویه

۲۴۴ / ۴۲۹۸۰: زبان زنده

۲۴۵ / ۳۸۶۸۹: عظمای بیشاوری

۲۴۶ / ۴۳۲۶۲: سیاحت ناصر خسرو

ردیف/ شمارهٔ نوار/ موضوع سخنرانی

۲۴۷/ ۳۸۸۷۶: قجر و قاجار
۲۴۸/ ۳۴۹۰۳. گرشاسپنامه
۲۴۹/ ۳۹۰۳۰: باز هم ناصرخسرو
۲۵۰/ ۴۱۱۳۵: مخصوص روز اقبال
۲۵۱/ ۳۹۱۶۲: قدیمترین موقوفهٔ ایران
۲۵۲/ ۲۳۸۷۴: داستانهای قدیم
۲۵۳/ ۴۳۲۶۳: خوابی یک پزشک
۲۵۴/ ۴۲۳۱۴. مشروطه خواهی
۲۵۵/ ۴۱۶۶۲ کم خوابی
۲۵۶/ ۴۲۴۶۱: نثر قائم مقام (۱)
۲۵۷/ ۴۲۴۶۰ نثر قائم مقام (۲)
۲۵۸/ ۴۴۵۶۸ سهم اصفهان در فرهنگ جهان (۱)
۲۵۹/ ۴۴۷۴۳ ناصر خسرو در مرو و قاهره
۲۶۰/ ۴۴۸۶۰. سهم اصفهان در فرهنگ جهان (۲)
۲۶۱/ ۴۴۲۷۹: نظام آموزش (۱)
۲۶۲/ ۴۴۲۱۷: نظام آموزش (۲)
۲۶۳/ ۴۴۹۲۰ سفرنامهٔ ناصرخسرو
۲۶۴/ ۴۵۳۸۰ خلاصة البلدان
۲۶۵/ ۴۵۵۵۶ ناصر خسرو و جغرافیا
۲۶۶/ ۲۶۲۴۷ فداء تاریخ
۲۶۷/ ۴۲۳۷۰: پیش از عبدالرزاق
۲۶۸/ ۳۹۸۵۸: فلسطین در پیشگاه زمان
۲۶۹/ ۴۴۱۳۸. زبان در دهان ای خردمند»
۲۷۰/ ۴۵۵۶۱ فرهنگ اسلامی
۲۷۱/ ۳۹۲۵۸ مردمشناسی
۲۷۲/ ۴۴۷۸۵ نهصدمین سال کسه
۲۷۳/ ۴۵۷۳۸ سهم فرهنگ اسلامی در فرهنگ جهان
۲۷۴/ ۳۶۴۹۱ سخنی از فارسی دری
۲۷۵/ ۴۱۴۷۱ زمینهٔ فارسی دری
۲۷۶/ ۳۸۱۸۱ خرون هرمز
۲۷۷/ ۴۲۷۳۱ فارابی طرخانی (۱)
۲۷۸/ ۴۶۴۱۵ فارابی طرخانی (۲)
۲۷۹/ ۲۳۲۶۷ کنگرهٔ اسلامی لندن
۲۸۰/ ۳۹۴۴۵ هشتصدمین سال وفات نظامی
۲۸۱/ ۴۰۸۷۹ نظامی گنجوی
۲۸۲/ ۲۲۰۸۹: معلّم ثانی
۲۸۳/ ۳۵۳۷۶ در حاشیهٔ زندگی فارابی
۲۸۴/ ۲۲۱۷۲ مبارکباد نوروز
۲۸۵/ ۴۱۰۶۱: ایام عید
۲۸۶/ ۳۵۱۳۰ اهمیت خلیج فارس
۲۸۷/ ۱۴۲۰۷. کارون و خلیج فارس
۲۸۸/ ۴۷۱۷۶: مکتب و مدرسه (۱)
۲۸۹/ ۳۷۵۳۱: مکتب و مدرسه (۲)
۲۹۰/ ۲۷۷۱۱ شعر فارسی
۲۹۱/ ۳۷۵۳۰ خلاصة التواریخ
۲۹۲/ ۴۳۳۰۲: تعلیم و تربیت جدید و قدیم

ردیف/ شمارهٔ نوار/ موضوع سخنرانی

۲۹۳/ ۴۱۱۹۹: تعلیم و تربیت جدید
۲۹۴/ ۴۱۱۲۹: فردوسی طوسی (۱)
۲۹۵/ ۳۶۴۱۵: آخوندزاده
۲۹۶/ ۳۹۸۸۰ تمدن با فرهنگ چه تفاوتی دارد
۲۹۷/ ۳۸۰۳۸: شعر شمس مغربی به زبان آذری
۲۹۸/ ۴۵۰۷۵: فردوسی (۲)
۲۹۹/ ۳۸۰۷۶: فردوسی (۳)
۳۰۰/ ۴۲۱۱۶: از استبداد تا مشروطه
۳۰۱/ ۴۴۳۴۳ زبان ما
۳۰۲/ ۳۸۵۶۰: فرهنگ و تمدن آسیای مرکزی
۳۰۳/ ۴۵۷۷۲: اسناد تاریخی
۳۰۴/ ۴۵۰۶۲: سهم تبریز در تحقیقات
۳۰۵/ ۲۷۸۲۶ سیر تحقیق در ایران (۱)
۳۰۶/ ۱۷۵۰۴: سیر تحقیق در ایران (۲)
۳۰۷/ ۳۶۳۸۴ ماه مبارک رمضان
۳۰۸/ ۳۶۷۶۳ آثار ملی
۳۰۹/ ۳۷۸۴۵ احیای آثار ملی
۳۱۰/ ۲۶۵۵۴: تصحیح متون
۳۱۱/ ۴۱۴۳۷ نوسازی در تاریخ
۳۱۲/ ۲۲۱۱۸ مذهب جعفری
۳۱۳/ ۳۷۴۴۱ تخلص حافظ از قرآنخوانی است نه آوازه‌خوانی
۳۱۴/ ۲۳۳۵۲: سهم زن از میراث شوهر
۳۱۵/ ۴۷۱۰۹ سفر حج امیر علیشیر
۳۱۶/ ۴۵۲۸۷ بیست و سه سال حرکت و برکت
۳۱۷/ ۴۰۱۴۰ فارسی و ایران
۳۱۸/ ۴۴۹۱۶ حج خاقانی شروانی سفر اوّل
۳۱۹/ ۴۰۴۸۲ حج دوم خاقانی
۳۲۰/ ۳۰۱۷۹ باید. شاید. باشد
۳۲۱/ ۴۷۳۸۹: قرون طلائی در تاریخ ممالک
۳۲۲/ ۳۶۴۵۰. تمدن و فرهنگ ایران
۳۲۳/ ۳۸۷۱۵. اهمیت خلیج فارس
۳۲۴/ ۳۲۱۰۷ فارسی میانه اصطلاح درستی نیست
۳۲۵/ ۳۶۹۱۷. صائب تبریزی
۳۲۶/ ۴۵۳۲۵. خلیج فارس در برنامه‌ها
۳۲۷/ ۳۰۶۳۴: نو و کهنه
۳۲۸/ ۴۳۶۹۸: خیام اصلی وجعلی
۳۲۹/ ۴۴۷۹۶ مجامع علمی و ادبی
۳۳۰/ ۴۴۱۳۲: عقل بهترین نعمت الهی
۳۳۱/ ۳۹۸۹۱: قصهٔ سنجان اثری کهنه نیست
۳۳۲/ ۴۴۰۵۵: نوروز
۳۳۳/ ۳۱۵۶۱: چاپ و مراحل آن
۳۳۴/ ۲۳۳۸۱: ارزشیابی تمدن اسلامی
۳۳۵/ ۲۳۶۵۸: ایرن و اسلام
۳۳۶/ ۲۶۲۰۲: دقیقی طوسی مسلمان است
۳۳۷/ ۴۵۶۲۴: عقیدهٔ فردوسی (۱)
۳۳۸/ ۴۰۸۷۲: عقیدهٔ فردوسی (۲)

ردیف / شمارهٔ نوار / موضوع سخنرانی
۳۳۹/ ۳۸۰۰۹: عقیدهٔ فردوسی (۳)
۳۴۰/ ۳۳۴۱۴: سهم ایران در تمدن اسلامی
۳۴۱/ ۲۳۱۱۹: فرهنگ و تمدن اسلامی
۳۴۲/ ۱۵۰۷۵: بلبل آمل یا طالب شاعر
۳۴۳/ ۴۰۶۶۲: باز هم فارسی دری
۳۴۴/ ۲۶۱۰۷: کتاب و فرهنگ
۳۴۵/ ۲۵۴۱۹: مطبوعات و اقبال آشتیانی
۳۴۶/ ۱۷۱۷۲: تاریخ شاهنامه
۳۴۷/ ۳۳۷۱۴: مطبوعات ایران (۱)
۳۴۸/ ۱۷۸۹۲. مطبوعات ایران (۲)
۳۴۹/ ۱۷۵۲۸: مطبوعات ایران (۳)
۳۵۰/ ۲۰۰۲۷: مطبوعات ایران (۴)

ردیف / شمارهٔ نوار / موضوع سخنرانی
۳۵۱/ ۳۹۰۹۹: وسعت دامنهٔ تحقیقات
۳۵۲/ ۱۲۳۶۷: حکمت روزه
۳۵۳/ ۳۶۲۶۱: رابطهٔ خط و زبان
۳۵۴/ ۲۵۳۷۰: نام دیبها
۳۵۵/ ۳۸۸۲۱: روش تحقیق در زبان فارسی
۳۵۶/ ۲۵۳۸۳: رفع اشتباه دربارهٔ آغاز سال و ماه
۳۵۷/ ۳۹۵۵۹: خط فارسی یا ایرانی
۳۵۸/ ۳۴۵۸۷: هزاره بعد از صده
۳۵۹/ ۴۷۷۴۲: کتاب (۱)
۳۶۰/ ۴۷۶۹۳: کتاب (۲)
۳۶۱/ ۳۳۱۰۳: میراث علمی مشترک
۳۶۲/ ۴۸۵۹۴: فارسی در افغانستان
۳۶۳/ ۳۸۰۰: قرائت کتاب فارسی
۳۶۴/ ۴۸۹۵۱: ستارگان قدر اول
۳۶۵/ ۳۴۲۷۱: پارسی زبان
۳۶۶/ ۴۸۹۵۰: زبان عوام و خواص
۳۶۷/ ۲۶۹۶۱: تاریخ مطبوعات (۵)
۳۶۸/ ۱۷۹۶۴: تاریخ مطبوعات (۶)
۳۶۹/ ۳۷۱۹۰: تاریخ مطبوعات (۷)
۳۷۰/ ۳۶۹۴۴: جشن سده
۳۷۱/ ۴۹۱۶۰: سواد سیاسی
۳۷۲/ ۴۹۱۶۰: شهرهای ایران
۳۷۳/ ۴۲۷۰۳: هفتاد سال پیش
۳۷۴/ ۴۲۹۶۸: وقت شناسی
۳۷۵/ ۳۳۶۸۱: حافظ درمیان مسجد و میخانه
۳۷۶/ ۴۸۵۹۳: زمین و انسان
۳۷۷/ ۲۱۲۹۳: مغزها یا دست‌های گریخته
۳۷۸/ ۳۳۵۱۶: انشاء خبر در تاریخ
۳۷۹/ ۴۱۵۳۵: تاریخ مطبوعات ایران
۳۸۰/ ۳۷۳۳۸: خیمه شب بازی
۳۸۱/ ۴۹۴۶۴: حس و حرکت
۳۸۲/ ۱۸۱۱۸: مطبوعات عصر مشروطه (۱)
۳۸۳/ ۱۲۶۰: انجمن و روزنامه (۲)
۳۸۴/ ۱۸۹۳۶: انجمن و روزنامه (۳)

ردیف / شمارهٔ نوار / موضوع سخنرانی
۳۸۵/ ۱۸۲۲۰: انجمن و روزنامه (۴)
۳۸۶/ ۱۵۲۲۹: انجمن و روزنامه (۵)
۳۸۷/ ۲۲۵۱۱: انجمن و روزنامه (۶)
۳۸۸/ ۳۶۷۱۵: حوزه‌های عام و خاص در زبان فارسی
۳۸۹/ ۲۵۲۴۳: قبر فردوسی درکنار خانقاه فردوسی
۳۹۰/ ۵۰۸۱۸: اعتقادات دینی فردوسی
۳۹۱/ ۵۰۸۱۹: چه باید گفت؟
۳۹۲/ ۴۲۵۰۶: مطبوعات ایران
۳۹۳/ ۵۰۸۲۰: عید مشروطه به حساب قمری و شمسی
۳۹۴/ ۲۲۱۶۹. تاریخ مطبوعات ایران
۳۹۵/ ۵۰۸۱۷: زبان معیار و نمونه
۳۹۶/ ۵۱۳۳۵: عرب و عجم و فارسی وتازی
۳۹۷/ ۵۱۳۳۴: پیوند ایران و هند درعصر ساسانی
۳۹۸/ ۵۱۶۴۵: تجدید سخن دربارهٔ سخن دری
۳۹۹/ ۵۱۳۳۷: درجات معرفت انسان
۴۰۰/ ۵۰۸۲۱: تحقیق دربارهٔ گویندهٔ یک غزل «گرنه تو افتدم نظر ایج»
۴۰۱/ ۵۱۳۳۳: ابداع زبان و دینی تازه درهند
۴۰۲/ ۵۱۳۳۶: اقبال لاهوری (۱)
۴۰۳/ ۵۲۵۳۶: آخر شاهنامه
۴۰۴/ ۵۲۵۳۷: ابومنصور بن محمد طوسی
۴۰۵/ ۵۲۵۳۸. خدایانامه
۴۰۶/ ۵۲۹۸۴: مقدمه‌های شاهنامه
۴۰۷/ ۳۰۱۹۲: فارسی در پناه قرآن
۴۰۸/ ۵۲۱۰۲: شعر اقبال لاهوری (۲)
۴۰۹/ ۵۲۹۸۷: عرب با اسلام (۱)
۴۱۰/ ۵۳۱۹۶: عرب و مسلمان (۲)
۴۱۱/ ۵۱۶۱۹. جابلقا و جابلسا
۴۱۲/ ۳۸۰۷۰: ویس ورامین
۴۱۳/ ۵۲۱۰۱: آب سار یا ماءالشَمَرمَر
۴۱۴/ ۵۳۱۹۵: کاروانسرا بنای سنّتی
۴۱۵/ ۳۸۷۱۴: بازگشت اسلوب هندی به ایران
۴۱۶/ ۵۲۹۸۵: شعر و زبان
۴۱۷/ ۵۲۱۰۳: شاه طاهر انجدانی (۱)
۴۱۸/ ۵۲۱۰۴: شاه طاهر دکنی (۲)
۴۱۹/ ۵۳۱۹۷: مقدمهٔ سوم شاهنامه
۴۲۰/ ۳۲۶۵۶: جشن سده و چهارشنبه سوری
۴۲۱/ ۵۳۱۹۳: مقدمه‌ای بر غزل عربی دیوان حافظ
۴۲۲/ ۵۳۱۹۲: بوسازی در تاریخ
۴۲۳/ ۵۳۱۹۱: فارسی شیرازی
۴۲۴/ ۵۱۶۲۰: شاعری روستائی (۱) سرحدی قهوه رخی
۴۲۵/ ۵۱۶۲۱: شاعری روستائی (۲) سرحدی قهوه رخی
۴۲۶/ ۲۳۷۴۴: عبرردگی

ردیف/ شمارهٔ نوار/ موضوع سخنرانی

۴۲۷/ ۵۲۹۸۶: نظری به شعر فارسی
۴۲۸/ ۵۳۱۹۴: شعر نو و کهنه
۴۲۹/ ۵۴۹۳۱: زبان زنده و پایدار
۴۳۰/ ۴۵۶۸۰: شعر جدید
۴۳۱/ ۵۴۹۳۳: روزنامه وزبان تودهٔ مردم
۴۳۲/ ۵۴۹۳۰: تأثیر روزنامه در زبان فارسی
۴۳۳/ ۵۴۹۳۴: مطبوعات گاهواره یا دوره‌نامه‌ها
۴۳۴/ ۳۹۸۶۴: مجله نویسی (۲)
۴۳۵/ ۵۵۸۴۶ فردوسی و سلطان محمود (۱)
۴۳۶/ ۵۴۹۳۲ روزنامهٔ مصور و فکاهی
۴۳۷/ ۴۳۷۳۱ زبان و دین
۴۳۸/ ۵۵۸۴۷: سلطان محمود و شاهنامه (۲)
۴۳۹/ ۵۵۸۴۹: سهم علمای دین در مشروطه
۴۴۰/ ۳۱۶۹۴: روزنامه‌ی فکاهی و مصور
۴۴۱/ ۵۲۹۸۵: شعر و زبان
۴۴۲/ ۵۲۹۸۶: نظری به شعر فارسی
۴۴۳/ ۵۳۱۹۵ کاروانسرا

ردیف/ شمارهٔ نوار/ موضوع سخنرانی

۴۴۴/ ۵۳۱۹۱: فارسی شیرازی
۴۴۵/ ۴۳۹۸۰: آذری و آذربایجان
۴۴۶/ ۳۹۳۳۰: دولت مشروطه و روزنامه
۴۴۷/ ۲۳۰۹۳: روزنامه و سیاست خارجی
۴۴۸/ ۵۵۸۴۸: نظری به آغاز تاریخ هجری
۴۴۹/ ۴۳۷۳۱: (این نوار تکراری است)
۴۵۰/ ۵۵۸۴۹: علمای دین و مشروطه
۴۵۱/ ۳۹۸۴۵: روزنامه و شعر فارسی
۴۵۲/ ۵۵۸۷: شعرای روزنامه نگار
۴۵۳/ ۶۱۱۶۴: اول شاهنامه
۴۵۴/ ۹۲۹۳: مقام سعدی در جهان ادب
۴۵۵/ ۳۹۲۱۵: زبان سعدی
۴۵۶/ سهم آذربایجان در تمدّن و فرهنگ ایران
۴۵۷/ دو هنرمند بزرگ آذربایجان
۴۵۸/ روزنامه و دولت
۴۵۹/ سیما عربی است
۴۶۰/ در پی حقیقت یا تحقیق و تتبع

این صورت چهار صد و شصت سخنرانی است که از شهریور ۱۳۳۸ تا مرداد ۱۳۵۷ در برنامه‌های مرز دانش و هفتگی ایراد شده و آقای منصور نامدار تهیه کنندهٔ برنامه آنها را جمع آوری کرده‌اند.

آینده

نسخه‌ای از این فهرست را مرحوم محیط طباطبایی چندسال پیش به مدیر مجله سپرد و اینک چاپ می‌شود تا در دسترس علاقه‌مندان باشد.

غزل عرفانی

نامم منصور است و شهرتم عباسی. زادگاهم دراشبت وتاریخ تولدم دوم فروردینماه سال ۱۳۳۴ هـ.ش. و کارم مکانیکی اتوموبیل است. هرچند از مدرسه گریزان بودم، اما شعر فارسی را از هنگامی دوست می‌داشتم و می‌خواندم و اوقاتم در محفل دوستان فاضل پدرم که نقل محفلشان غزلیات حافظ وشاعران عارف بود می‌گذشت. انگیزهٔ سرودن شعر عرفانی زمانی درمن پاگرفت که بدلالت وراهنمایی پدرم خدمت عارفی بزرگوار رسیدم واز نظرکیمیا اثرش کسب فیض نمودم.

سحرم پیک صبا از برجانانه رسید — خبر وصل از آن دلبر دُردانه رسید
دست آلودهٔ من دامن پاکش نگرفت — وان صنوبر به برم چون گل ریحانه رسید
حال خوش داد به من دیدن روی آن یار — وز دو چشمان سیاهش می و پیمانه رسید
دوش در سایهٔ آن سرو خرامان رفتم — آخر این دلشده بر آن بت یکدانه رسید
ازشراب رخ او در دو جهان سرمستم — شربت لعل لبش بر من دیوانه رسید
بر در میکده می‌گفت سخن عاشق زار — که ز حُسن رُخ او رحمت شاهانه رسید
عاشقان هلهله زن روز قیامت دیدند — که یکی ساغر سرشار ز خمخانه رسید
دست منصور گه کار در آن روز جزا — بکرمخانهٔ آن مرشد و فرزانه رسید

«جنگلیهٔ» دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی

خدمت همکاران محترم مجلهٔ آینده ـ دامت افاضاتهم. عرض می‌شود روزی که ایرج افشار ت کرد که دیگر مجلهٔ آینده منتشر نخواهد شد، طبعاً در محافل ادبی و در خاطر اهل ذوق و ادب اضطراب و وحشتی ایجاد شد، زیرا تعطیل یک مجله که سابقهٔ هفتاد ساله در انتشار دارد ـ تنها از خود مجله و مدیر و خوانندگان ـ اهمیت نداشت، بلکه اهمیت آن از جهت فرهنگ مملکت و سابقهٔ فرهنگی کشور نیز قابل اعتنا بود.

منتهی، من که به سابقهٔ کار فرهنگی مدیر آن آشنا بودم، می‌دانستم که آینده تعطیل نخواهد ش به همین دلیل درین مورد اظهار تاسفی نکردم و جایی آنرا بازگو نکردم زیرا ایرج افشار را ـ برخ سیاری از آنان که این تهدید را باور کرده بودند ـ بهتر ار دیگران می‌شاختم

آنچه درذهن توآیدکه من آنم نه من آنم   وآنچه در فهم توگنجد که چانم، نه چنا

من مطمئن بودم که ایرج افشار اگرچه به صد سالگی هم برسد، و اگرچشمش آنقدر ضعیف که خیط الابیض رااز اسود نتواند تشخیص دهد و حتی اگر فلج و ناقص هم بشود، یعنی اگر خو آسمان ببارد، باز هم دست از انتشار مجله بازنخواهد داشت، زیرا آن عشق و آتشی که در بطو افروخته است ـ به این حرفها فرو نخواهد نشست.

علاوه، مملکت ماملکتی است ـ که فلج‌ها وملازمان بستر هم در آن مجله نویسی کرده‌اند ـ و ـ هم‌ازعهده‌برآمده‌اند ـ مگرخاطرتان نیست که مرحوم امیرقلی امینی در اصفهان، یک مشت استخوان تحتی کوتاه وکوچک مچاله شده بود، پنجاه سال چند تا ازبهترین نشریات این مملکت را اداره کرد ـ ب سرمقاله‌ها رانوشت، کتابهای بسیار خوب تألیف و چاپ کرد، و روزی که مرد، سی چهل کیلو استخو عملهٔ موت به زحمت از روی تخت جمع کردند و به خانهٔ آخرت بردند. ففور لاهیجی درست گفت

ازمست بجز ناله مستانه نخیزد   بیهود گلوی دعوی منصور فشردید

لابدخواهیدگفت فلج بودن غیرازکوربودن است خصوصاً در امورمطبوعاتی. می‌گویم مگرنه آ که مرحوم سید جلال‌الدین حسینی مدیر حبل‌المتین نابینا بود، و او سی چهل سال یکی از معروفتر مؤثرترین وپرتیراژترین و پرصفحه‌ترین جراید فارسی را انتشار داد ـ نامه‌ای مثل حبل‌المتین که پنجاه پیش بعضی شماره‌های آن را من درکوهستان پاریز دیده‌وخوانده‌ام ـ جائی که شش ماه طول می‌کشید تا کلکته حبل‌المتین رابه کوهستان‌هابرساند ـ جائی که امروزهم اطلاعات وکیهان با تأخیر به آن قریه می‌ر و باز هرکس نداند، خود افشار بهتر از هرکس می‌داند که یکی از معروفترین رجال فرهنگی یر

آن ولایت یکی از بهترین روزنامه‌ها را سالها منتشر می‌کرد ـ در حالی که نابینا بود ـ و آن مرحوم ناصر یزدی بود. مدیر ناصر که نه تنها نویسنده بلکه از شعرای بزرگ زمان ما هم محسوب می‌شود.

او وقتی مضمونی به ذهنش می‌رسید، به هرکس نزدیک او بود ـ از جمله فرزندش، می‌گفت: قلم بردار و یادداشت کن، سپس مضمون را به زبان می‌آورد. عجیب است از ذهن مرحوم ناصر که چندین ماده تاریخ لطیف، در لحظاتی کوتاه سروده، و تحیر من ازین است که چطور ارقام حروف آن را در ذهن با هم جمع و تفریق و در عین حال تلفیق می‌کرده است.

حالا چشم که به جای خود، من یک نکتهٔ دیگر را می‌خواهم سربسته به زبان آوردم و آن اینست که مدیران فلج و نابینا که می‌توانند روزنامه بنویسند که هیچ ـ از شما چه پنهان من یک مدیر روزنامه می‌شناختم که مایهٔ اصلی روزنامه نگاری یعنی سواد نداشت ـ البته فعلاً اسم او را نمی‌برم ـ هرچند خودش در زمان حیات اصلاً از ابراز این نکته اکراه نداشت ـ و خودش می‌گفت که اصلاً مرا به خاطر اینکه نتوانستم سواد ابتدائی یاد بگیرم از ژاندارمری بیرون کردند ـ اما به هرحال این مرد ـ که من اندک ارادتی هم قلباً به او داشتم و دارم ـ قریب سی سال یک روزنامهٔ مرتب و منظم را منتشر کرد، و هیچکس نفهمید که این آقای مدیر آدمی است که حتی دسته چک خود را هم نمی‌تواند امضاء کند. مقصود من اینست که اگر شوق و عشق و پشتکار و ابتکار باشد در ایران همه کس و به همه صورت می‌تواند نشریه منتشر کند. ناتوانی و نابینائی که چیزی نیست.

آنها که در راه توسعهٔ فرهنگ این مملکت بی‌پیرایه قدم نهاده‌اند ـ تا لحظهٔ آخر و تا حد ممکن از کوشش باز نخواهند ایستاد. یک شاعر اهل سرایه‌وو داریم به اسم دده توکلی ـ چون این روزها حرف سرایه‌وو و بسنی و هرزه‌گوین در دهنها افتاده، چطور است شعر او را که به فارسی است، به عنوان شاهد گفتار نقل کنیم که در خدمت خلق فرماید.

همچو غواصان مفلس از برای گوهری	رحمت دریای مردم خوار می‌باید کشید
جورصد نااهل و ناهموار بهر او کشم	بهر یک گل، زحمت صد خار می‌باید کشید

فکر می‌کنم آن تهدیدی که افشار به تعطیلی مجله کرده بود، درواقع یک نوع «دورخیز» او بوده است برای پرش به قلهٔ دیگری ـ از نوع دورخیز پلنگ‌های کوهی که وقتی می‌خواهند از رودخانهٔ کارون بپرند، یک چند قدم به عقب می‌روند و توقفی کوتاه می‌کنند، و آنگاه با تمام نیرو یک باره خود را از این سر دره به آن سر دره پرتاب می‌کنند، لابد خود افشار، آن درهٔ معروف کارون را دیده است ـ مقصودم آن جائی است که کارون از دهنهٔ سنگی که دو ذرع عرض دارد می‌گذرد و به قول نظام‌السلطنه: «از غرایب مواضع دنیاست ـ و طول آن سنگ از جائی که تنگ می‌شود و قریب سی ذرع است. از قراری که خوانین بعد از آمدن عربستان حکایت می‌کردند در زمان خوانین از آن دو ذرع دهنه جستن می‌کرده‌اند و معمول بختیاری است محل استمحان این است که واهمهٔ آن آب و رؤیت آبخائی که از تنگنا بیرون می‌آید وریخته می‌شود که به مرتبه آبشار است موحش است....»

(خاطرات نظام‌السلطنه ص ۱۰۱).

شاهد کلام من، اینک همین شمارهٔ اخیر مجلهٔ آینده است، شمارهٔ اول تا ششم سال هجدهم که بیش از سیصد صفحه دارد و یک سطر از آن نیست که قابل خواندن نباشد.

بعضی مقالات این شماره چیزی به ما می‌گویند که غیر ممکن بودبرخ افشار از انتشار چنین دستاوردهایی روی برتابد، روزنامه که هیچ اگر ناچار بود شب‌نامه منتشر می‌کرد. مگر می‌شود سخنان جمال امامی در حق مصدق را درین شماره دید و از خواندن آن دریغ کرد؛ تصور اینکه همه رجال تهران اصرار داشتند در سقوط مصدق، این تنها مرحوم تقی‌زاده بود که به انگلیسیها می‌گفت: با مصدق باید مذاکره کنید، به رأی اعتماد و به کودتا هیچکدام چارهٔ حرکتی که این مرد کرده نیست:

این گرد و غباری که تو انگیخته‌ای باران دو صد ساله فرو ننشاند

من همیشه فکر می‌کردم که آدمی مثل تقی‌زاده که مدت طولانی عمر خود را در لندن گذرانده، نه تنها به انگلیسیها دمخور و یاور است، بلکه همیشه هم توی ثروت میلولیده، و به قول پاریزیها، در لندن، به جای «لرگ» لیره خیسانده می‌خورده است، درحالی که از گزارشی که ازجنگ اول ـ در لندن فرستاده ـ معلوم می‌شود که مردم آن ولایت، «حالا فقط سه سیر و نیم کره درهفته دارند و دو برابر آن روغن نباتی که با این مقدار هم نان و کره بایدبخورند و هم خوراک بپزند. مثلاً پرتگال و لیمو و انواع میوه‌جات پرورده که دیگر ابداً وجود ندارد... از قحطی زمان حضرت یوسف هم گذشته است. اتومبیل هم نیست... باز الاغ سواری رواج یافته و قیمت الاغ خیلی ترقی کرده است...» و اینها نکاتی است که در گزارش اختصاصی مرحوم تقی زاده در همین شماره از مجله توان دید و این ایام تقریباً مصادف همان روزگاری است که دوست دیگر تقی زاده یعنی مرحوم قزوینی در پاریس بود که می‌نویسد: «من به نقد یک اطاق سیار کوچکی در یک هتلی در نزدیکی مادلن (پاریس) دارم به روزی ۱۳ فرانک یعنی ماهی ۳۹۰ فرانک این ارزان‌ترین اطاقی است که ممکن است پیدا شود. یا شاید دو فرانک ارزانتر پیدا شود ولی دیگر مسکونی نیست. حالا قیاس بکنید که چطور می‌شود ایشان اینجا اسباب کار کتب و میز و غیره را فراهم آورد...» و این در همان روزگاری است که قزوینی اظهار خوشوقتی میکند که نسخهٔ جهانگشا را که از پاریس بیرون برده بودند الحمدلله دوباره برجای خود برگشته است. حالا من با تمام قوی مشغول استنساخ آن هستم...» (نامه‌های قزوینی ص ۱۳).

من نمی‌خواهم در مقالات شمارهٔ گذشته، غور کنم و به قول سیستانیها کچکالی و به لهجهٔ پاریزیها «کش کاری» کنم و نکات تازه برای خوانندگان بازگو کنم، ولی این را هم می‌توانم گفت که انتشار شمارهٔ گذشته آینده یک دورخیز بوده است، برای پرش از یک مانع بزرگ.

* * *

آنچه مرا وادار به نگارش این عریضه کرد، چاپ دو قطعه شعر جنگلیهٔ آقای علیقلی جوانشیر است ـ که از شاهکارهای شعر معاصر فارسی است ـ و من متحیرم که چطور شما حوصله کرده‌اید و سی و چند سال این شعر دلپذیر را زیر کاه پنهان نگاهداشته‌اید ـ مثل بعضی روستائیها که گلابیهای نارس را زیر کاه می‌گذارند تا رسیده شد و پخته شود و رنگ بخود بگیرد!

البته اظهار نظر من دربارهٔ خوبی و بدی شعر ممکن است مورد قبول اهل اطلاع و صاحبان ذوق و ادب نبوده باشد، ولی به هرحال به عنوان عقل آدمی که روزی خودش هم رطب و یابسی به عنوان شعر به هم می‌بافته است می‌تواند درین جا مورد عنایت قرار گیرد.

من که تا امروز در جزء اخوانیات قطعه‌ای به این دلپذیری و رسائی نیافته‌ام و واقعاً نمی‌دانم که آیا آقای جوانشیر غیر ازین شعرها اشعار دیگری هم دارند یا خیر، و اگر دارند چطور است که در جائی چاپ نمی‌کنند ـ یا چاپ می‌کنند و امضای مستعار دارد؟

جوانشیر قصیدهٔ لامیهٔ اول را به اقتفای لامیهٔ مرحوم وثوق‌الدوله سروده:

بگذشت درحیرت مرا بس ماهها و سالها چون‌است حالی اربگذرددایم‌بدین منوال‌ها
ایام برمن چیره شد چشم جهان‌بین خیره شد وین آب صافی تیره‌شدچون‌ماند درگودال‌ها

لطافت ذوق جوانشیر در سفرنامهٔ منظوم از همان دو بیت اول آن آشکار می‌شود.

بار و بنه بر پشت‌ها بر شیوهٔ حمال‌ها سرگشته اندر بیشه‌ها چون دستهٔ چندال‌ها
افتاده درکوه و درهٔ درجستجوی‌منظره استوده و ایرج... با جمعی از جهال‌ها

آنها که حکایت کوه نوردان تهران شیبن را دیده و خوانده‌اند وفیلمهای آنها را تماشا کرده‌اند،

متوجه می‌شوند که قدرت توصیف شاعر در همان ابیات نخستین تا چه حد قوی بوده است.

متأسفانه قیچی افشار که تا حالا در مورد مقالات نثر کاربرد داشت به شعر مردم هم سرایت کرد.[۱] بعضی کلمات و ابیات را کم و زیاد می‌کند، و این کار اگر در مورد نثر و مقالات طولانی مجاز شمرده شود، در مورد شعر ـ خصوصاً در مورد اخوانیات ـ هرگز جائز نیست، زیرا درین گونه اشعار نکات و مسائلی مطرح می‌شود که روحیه و طرز فکر گوینده را روشن می‌کند، و تغییر آن لطمه به اصل موضوع می‌زند و لطافت شعر را کاهش می‌دهد.

یعنی این دو قصیدهٔ لامیه را آنهایی می‌فهمند که صابون هم سفری با ایرج افشار به رخت آنها خورده باشد. آدمی که هیچوقت قلم خودنویس یا مداد یا خودکار همراه ندارد ـ و بیش از هر صاحب قلمی درین مملکت قلم زده است، آدمی که هیچ وقت ساعت نمی‌بندد و در جیب نمی‌گذارد، ولی حتی یک بار هم خلف وعده و خلاف قول نکرده است.

او، بیشتر دهات و روستاهای ایران را به همراه یکی دو تن همقدم، به پای همت سپرده است ـ و هرچند همراهان را همانطور که در قصیده هم آمده از پای انداخته و کفش و جوراب آنها را لت و پار کرده است ـ اما خود به هرحال از نوع «ربوت»های فولادی است یا آدم برفی است ـ که خستگی نمی‌پذیرد (و مقصودم از آدم برفی، آن نمونه‌هایی است که می‌گویند در کوهستانهای چین و تبت دیده شده که از این کوه به آن کوه می‌پرند ـ به البته مجسمهٔ آدم برفی که با یک تابش آفتاب آب می‌شود)!

اینکه گفتم آدم برفی به این علت است که در ایران البته بارها در خدمت افشار به کوه و دره سفر کرده‌ام، ولی فراموش نشدنی‌ترین آن سفرها، دو سفری بود که در اروپا صورت گرفت.[۲] یک بار که قرار بود از سویس به مونیخ برویم برای شرکت در کنگرهٔ باستانشناسی. درین سفر، به توصیهٔ ایرج افشار به جای وسایل عمومی یا هواپیما ـ که مدت کوتاهی وقت می‌گرفت ـ یک اتومبیل کرایه کردیم و چهار نفری من و ایرج و احمد اقتداری و دکتر زریاب در آن نشستیم وصبح ساعت هفت ایرج پشت اتومبیل می‌نشست و عصر ساعت هفت پایین می‌آمد، هم عقیدهٔ ظهیر فاریابی که:

کسی که بر سر خواب سحر شبیخون زد هزار دوست بیدار را به خواب گرفت

و (اعتقادش این بود که کسی که اتومبیل دربست کرایه می‌کند اگر روزی ده پانزده ساعت با آن راه نرود ضرر خواهد کرد!) سفری که می‌شد چند ساعته تمام شود، دو روز و نیم طول کشید و تمام اروپای آلپی از سویس و اطریش و آلمان را زیر پا گذاشتیم تا به مونیخ رسیدیم. درست مثل لقمه از پشت گردن به دهان بردن ـ و این مدت طولانی که در راه بودیم اغلب از راههای کوهستانی عبور کردیم و با اینکه اواخر شهریور بود و اوایل مهر، اغلب از میان برف و مه و بوران می‌گذشتیم و ایرج افشار مخصوصاً راههای «بیراه» و غیرعادی را انتخاب می‌کرد، و همه جا از میان برف می‌گذشت، و غروب به هر دهی می‌رسیدیم، یک اطاق در خانهٔ روستائی اجاره می‌کردیم ـ و دهاتی‌های آنجا معمولاً اطاق را کرایه می‌دهند که کمکی به زندگی آنهاست و بسیار تمیز و نظیف و تاحدی هم ارزان است ـ و به همین دلیل اقتصاد یزدی ـ ایرج افشار شب را در شهرها توقف نمی‌کرد، و اصلاً هم از بزرگ راه و اتوبان و راههایی که ناچار باشد به سرعت بگذرد، عبور نکرد، و او دربن امر تعهد داشت و همانکاری را می‌کرد که در ایران هم انجام می‌دهد ـ یعنی از راهی می‌رود که دیگران نمی‌روند و به همین صورت بسیاری از دهات ایران را دیده است.

---

۱ ـ این بار به دکتر باستانی پاریزی تأسی شد. یادش نرفته است که در شعر ملک‌الشعرای بهار تصرف کرد و بغما دردسر انداخت. (ا.ا.)

۲ ـ باستانی پاریزی یادش رفته است در سفر کوهستان لاله‌زار کرمان که اول بار او را بردیم کوله‌پشتی سنگینی برپشت از نهرهای پهن می پرید (ا.ا.)

اوخصوصاً به من می‌گفت که من اصرار دارم که از راههای کوهستانی و از میان دهات اروپا عبور دهم تا بدانی و بفهمی که معنی ده چیست و آن حرف هم که در مورد روستائیان و دهات ایران در حماسهٔ کویر و گرفتاریهای قائم مقام نوشته‌ای، بتوانی آن را با روستاهای اروپا و طرز زندگی مردم آن دهات و آداب و رسوم آنها و طرز کاشت و برداشت و گوسفندداری و گاوداری آنها مقایسه کنی

از سفر دیگری یادکنم که قراربود به تونس برویم ـ و این سفر بار ازسویس شروع شد. یعنی از سن گال ـ یکی از زیباترین شهرهای شرقی سویس ـ اتومبیلی کرایه کردیم و خود را از کوهها و دره‌های محوف پربرف سویس عبوردادیم و گردنه‌های متعدد از جمله گذار برنارد مقدس را St. Bernard پشت سرنهادیم و از حنوا عبور کردیم ـ که به عقیدهٔ من اصل آن همان کلمهٔ گناوهٔ خودمان است ـ و آنگاه به رم رسیدیم. چون وقتی باقی بود سری هم به کاپری و سورنتو و ناپل زدیم و دوباره بازگشتیم.

چنین سفری، منتهی کوتاهتر، یک بار دیگر هم در خدمت افشار و دکتر ستوده در اروپا داشته‌ام. منتهی حسن کار ستوده آنست که تندرویهای ایرج افشار را متلائم می‌سازد، هرچه افشار لجوج است ستوده بااحتیاط گام برمی‌دارد و پیاده روی را برسواره رفتن ترجیح می‌دهد، و با ملایمت قدم در راه می‌نهد و شتروار راه دور را به تدریج طی می‌کند. عقیدهٔ او عقیدهٔ ملا علیرضا اردکانی است که می‌گوید:

از اضطراب، کنار، مهیا نمی‌شود سیل از دویدن است که دریا نمی‌شود

و به همین ترتیب، ستوده قسمت عمدهٔ راه ابریشم را تا نزدیکیهای دیوار چین در سال هشتاد سالگی طی کرده است و اگر رفیق همقدم می‌داشت شاید به آن طرف دیوار هم قدم می‌گذاشت.

ای کرده به شبهای سیه طی منازل ای مرد جهان‌گشته و ای رهبر عاقل
ای در همه‌جا پیشروکوه نوردان وی یک تنه با لشکر انبوه مقابل

یک اغراق شاعرانه نیست. منتهی همراهان این سفر می‌گویند خوانشیر در مصراع طعنه‌ای هم به ستوده زده است، زیرا هنگام راه پیمائی ستوده همیشه پیشگوئی منزل بعدی را می‌کند که چنین است و چنان است و وقتی می‌رسند می‌بینند خلاف آن است که او گفته، پس با تعجب از دکتر ستوده بازخواست می‌کنند، و او می‌گوید: آری، من آن جا را شب عبور کرده‌ام.

ـ «ای کرده به شبهای سیه طی منازل» کنایه به این سابقه است.

حقیقت آن است که هم سفری با سواره همراه ایرج افشار بدتر از همقدمی او در پیاده رفتن اوست او وقتی پشت ماشین می‌نشیند بدون اینکه آب و بنزین وباد و سایر لوازم آن را نگاه کند، به راه می‌افتد، و عقیده‌اش اینست که با ماشین باید رفت و رفت تا جائی که ماشین بایستد، وقتی ایستاد آن وقت باید دید که چه می‌خواهد و کجایش خراب است و آن را اصلاح کرد!

براساس همین فلسفهٔ غلط افشاری اوست که یک بار در یونان درنزدیکیهای متئوراکه کوهستانی پرآب ولی بی آبادی است ـ ماشین ما ایستاد و اگر یک تراکتور ران زبان نفهم ولی انسان نرسیده بود و به ما کمک نکرده بود ـ معلوم نبود چه مدتی می‌بایست آنجا حیران باشیم با همه اینها باید بگویم بهترین سفرهای من آنها بوده که با افشار همراه بوده‌ام.

به روی چون تو رفیقی سفر خوش است مرا توگر رفیق نباشی سفر چه سود کند؟

باری، قصد ازین عریضه ابراز عواطف خودداری چاپ این دو قصیدهٔ بی‌نظیر بود. تحیر من ازین نیست که چرا نه تنها گویندهٔ توانای این شعر، آقای خوانشیر، این مدت طولانی بحوصله شعرش جائی چاپ شود، بلکه تعجب من بیشتر از خودایرج افشار است که چطور حوصله کرده و نزدیک چهل سال، دست روی دست گذاشته و شعری بدین شیوائی و طراوت را چاپ نکرده است، در حالی که اگر این شعر در همان سال ۱۳۳۴ چاپ شده بود لااقل عباس اقبال و احمد بهمنیار کرمانی و استاد علی اکبر دهخدا ـ گویندهٔ قطعه معروف «ان‌شاءالله گربه است» آنرا می‌خواند و همردیف طبع خود طبعی مشاهده

می‌کرد.

اگر در سال ۱۳۳۵ چاپ شده بود، سری شاعر شوریده و کور و کر بیرجند چیزی در حق آن می‌سرود، ۱۳۳۶ دکتر محمد باقر هوشیار شیرازی و در ۱۳۳۷،... و در ۱۳۳۸ هیچکس که نمی‌خواند لااقل نیما یوشیج می‌خواند، در ۱۳۴۱ صبحی مهتدی و حاج محمد نخجوانی آن را می‌دیدند.

اگر به سال ۱۳۴۴: چاپ شده بود استاد عبدالعظیم قریب و امیرخیزی و روح‌الله خالقی هم می‌خواند، و به سال ۱۳۴۵ لابد سعید نفیسی از ایران و احمد آتش از ترکیه آفرین می‌گفتند که هم زبانی دارند که شعر بدین خوبی می‌گوید.

در ۱۳۴۶ سرور گویا در افغانستان می‌خواند و مدح شما را گویا می‌شد، و سید فخرالدین شادمان در تهران شادمان می‌شد ـ اگر آنرا مجید موقر در مجلهٔ خود چاپ می‌کرد.

به سال ۱۳۴۷ رهی معیری غزلسرای نامی و ابراهیم پورداود می‌دیدند و صمد بهرنگی در دهات آذربایجان آنرا زمزمه می‌کرد.

در ۱۳۴۸ استاد لطفعلی صورتگر آفرین هم می‌گفت و آل احمد طعنه هم می‌زد، و تقی‌زاده و سید ضیاء از کنار آن بی‌تفاوت نمی‌گذشتند.

اگر در ۱۳۴۹ چاپ شده بود بدیع‌الزمان فروزانفر آن را می‌خواند و تحسین‌ها می‌کرد و آن عبارت تند راخطاب به خودتان به زبان نمی‌آورد که: روی قاطرهای امامزاده داود را سفید کردید. (حماسهٔ کویر چاپ اول، ص ۳۰۲).

در ۱۳۵۰ هم چاپ نکردید که دکتر شفق و دکتر معین آنرا بخوانند. سال بعد هم ۱۳۵۱ عبدالرحمن فرامرزی می‌دید، یا در مجلس ادبی حاج حسین آقا ملک مطرح می‌شد.

اگر در ۱۳۵۳ چاپ می‌کردید دو شاعر بزرگ به شما آفرین می‌گفتند: یکی پژمان بختیاری، و دیگری گلشن آزادی، همو که گفته بود

هر روز ربس دیار غم آباد می‌رود — جمعی که هفتهٔ دگر از یاد می‌روند
این زندگی حلال کسانی که همچو سرو — آزاد زیست کرده و آزاد می‌روند

در ۱۳۵۴ عبدالمجید اوحدی یکتا در اصفهان به شما خوش آمد می‌گفت و اگر در ۱۳۵۵ به این غلط‌هائی که حالا چاپ کرده‌اید آنرا چاپ می‌کردید، مجتبی مینوی در روز جمعه قهوه‌ای به شما می‌داد و تحسینی فحش‌آمیز می‌کرد.

در ۱۳۵۶ رسول پرویزی با لهجهٔ فارسی خود، آن را در منزل سردار فاخر تکرار می‌کرد یا محجوبی اردکانی به لهجهٔ یزدی آفرین می‌گفت.

در ۱۳۵۷ لااقل دکتر احمدعلی رجائی، و پروین گنابادی و علی محمد عامری می‌توانستند ثناخوان شما باشند.

در ۱۳۵۸ دکتر غلامحسین مصاحب می‌خواند یا لااقل عبدالعلی کارنگ از آذربایجان به شما نامهٔ خوش‌آمد می‌نوشتند.

اگر شعر در ۱۳۵۹ چاپ شده بود هم از نظر علی اصغر حکمت ـ وزیر کل معارف سابق ـ و هم استاد جلال همایی می‌گذشت یا لااقل سهراب سپهری و محمدتقی مصطفوی و علینقی وزیری آن را می‌دیدند.

در ۱۳۶۰ هم چاپ نشد وگرنه نصرالله فلسفی و یا محمود فرخ و یا مسعود فرزاد و یا اللهیار صالح و بالاخره شاید علی دشتی لبخند ذوق به لب می‌آوردند.

در ۱۳۶۱ اگر چاپ شده بود پیر حسام‌الدین راشدی از پاکستان و محمد سعیدی و دکتر نصرة‌الله

باستان از تهران آنرا می‌خواندند.

می‌توانستید آن را در ۱۳۶۲، در یادوارهٔ هفتاد سالگی همین دکتر موچهر ستوده حی حاضر چاپ کنید ـ البته احمدی بختیاری شاعر قاضی نیز آن را می‌خواند و بالاتر از همه آن که دکتر محمود افشار ـ بنیان گذار آینده نیز از این قطعهٔ لطیف لذت می‌برد.

به سال ۱۳۶۳، آنرا چاپ نکردید و طبعاً آفرین امیری فیروزکوهی ـ امیرالشعراء ـ را در تهران و عبدالحی حبیبی را در افغانستان، و ابراهیم دهگان را در اراک که یک روزی در خدمت شما مهمان او بودیم ـ از دست دادید و طعن سید احمد خراسانی را هم.

در ۱۳۶۴ شعر چاپ نشد، طبعاً نه فریدون توللی شاعر بزرگ شیراز آن را خواند و به یحیی ریحان صاحب گل زرد، نه حسن صدر خطیب و نه احمد افشار شیرازی کتابدار کتاب باز همگام سالهای دراز کوهنوردیهای خودمان. ناصح ناطق هم آنرا ندید.

به سال ۱۳۶۵ اگر چاپ شده بود استاد مهدی حمیدی به نقد آن می‌پرداخت و محمود صناعی از لندن آفرین می‌گفت و یحیی آرین پور درکتاب تازهٔ خود آن را وارد می‌کرد ـ و هیچکدام از این‌ها که نبود، محمود مطیر در چاپخانهٔ خود به حروفچینی دستور می‌داد که آنرا بی‌غلط چاپ کند.

به سال ۱۳۶۶ هم به چاپ نرسید که لااقل خلیل‌الله خلیلی استاد بزرگ شعر فارسی افغانستانی در امریکا ـ دور از وطن آن را بخواند ـ یا در پیشاور از آن آگاه شود ـ قبل از آن که جسدش را ببرند و در مرتفعترین نقاط کوهستانی تنگهٔ خیبر به خاک بسپارند. کاظم پزشکی هم در ایران دعاگوی شما بود.

در سال ۱۳۶۷ بوزانی در ایتالیا می‌توانست آن شعر را ببیند، یا بابا مقدم در تهران بخواند.

در ۱۳۶۹ هم چاپ نکردید که مهدی اخوان ثالث آن را استقبال کند، یا دکتر علی اکبر سیاسی رئیس سابق دانشگاه ـ از شاهکاری چنین مطلع شود.

سال ۱۳۷۰ هم چاپ نشد که بانوی پراحساس، گرم سخن، خانم نیرهٔ سعیدی در پارس آن را ببیند.

همهٔ این بزرگانی که نام بردم به تعاریق جزء نویسندگان محلاتی بوده‌اند که ایرج افشار یا مستقیماً منتشر می‌کرد و یا به انتشار آن کمک می‌نمود، از مجله مهر مجید موقر گرفته تا مجلهٔ سخن، از یغما گرفته تا راهنمای کتاب و فرهنگ ایران زمین و اخیراً دورهٔ آیندهٔ جدید.

سی و هشت سال صبر، برای چاپ شعر بدین خوبی آنهم از یک شاعر خوبی بدین خوبی! خود چیزی در حکم صبر ایوب است.

بگذریم ازین که این روزها تأخیر در چاپ مقالات و کتب به روزگار قبل از اختراع چاپ بازگشته، کتابها و مقالات مدتها می‌مانند و چه دلیلی از آن بالاتر که خود مجلهٔ آینده در دو جای برجسته، یعنی در پیشانی خود به خط درشت نوشته «هیچ مقاله‌ای زودتر از یک سال از زمان رسیدن آن چاپ نخواهد شد...» یاد یک انتشاراتی به خیر که در چاپ کتاب من «شاهنامه آخرش خوش است»، تعلل می‌کرد و من یک روز به خشم گفتم آقا چهار سال است کتاب مرا معطل گذاشته‌اید، مگر من صبر ایوب دارم؟ و مدیر انتشاراتی که آدم بی‌ذوقی نیست خیلی ساده گفت: (آقا، خود فردوسی هزار سال صبر کرد تا شاهنامه‌اش چاپ شد، حالا شما سه سال تأمل در مورد کتابی را که در اطراف شاهنامه نوشته‌اید، مدتی طولانی می‌دانید؟)

به هرحال، دوستان عزیز، این صبر سی و هشت ساله ـ که به قول کرمانیها از صبر خدا هم بیشتر است ـ چه ما کرمانیها می‌گوئیم: «صبر خدا سی ساله»، آری این صبر بیجای افشار باعث شد که گوینده از آفرین و تأیید دهها استاد بزرگ ادب فارسی محروم بماند. شما صبر کردید و صبر کردید تا روزی که همه گنجینهٔ طرازان معانی ـ به قول بهار ـ گنجینه نهادند به یاران همه رفتند و به قول صائب:

از عزیزان رفته رفته شد تهی این خاکدان یک تن از آیندگان نگرفت جای رفتگان

و کار به آنجا کشید و میدان چندانی خالی شد که ناچار، این بنده به هیچ نیرزنده ـ یا به قول عبدالله هروی صاحب مزارات هرات، این اسیر کثیرالتقصیر لازم التصغیر، قلم به دست بگیرد و آفرین گوی جوانشیر، شاعر چهل سال پیش شود. آفرینی که در حکم آفرین مفصل است و مضمون فیاض لاهیجی را در جواب صائب به خاطر می‌آورد که:

یک تن از آیندگان نگرفت جای رفتگان آسمان ای کاش دور دیگر از سر می‌گرفت

من مطمئنم که سیاری از دوستان و استادان و همکاران مطبوعاتی با من همزبانند و همه می‌خواهند به صورتی از چاپ قصیدهٔ جنگلیه که در حزء بهترین اخوانیات قرن محسوب می‌شود ـ به شما تبریک بگویند. منتهی قرعهٔ فال فعلاً به نام من که کوچکترین آنها هستم زده شده است: شعر عنایت اصفهانی را درین ماجرا ختم نامهٔ خود می‌کنم که فرمود:

دریــن چـمن منم از بـلبلان زار، یکـی ولی به زاری من نـیست از هـزار، یکـی
هـزار عـاشق جـانباز سربلندی یـافت در آن میانه سـزاوار شـد بـه دار، یکـی

محمد ابراهیم باستانی پاریزی

سفارت ایتالیا و نصرت آباد و فرمانیه

اوّلاً از اینکه فسخ عزیمت از تعطیل کرده‌اید باید عرض کنم بار اندوه فقد و حرمان را از خاطر مشتاقان برداشته‌اید «جزاک الله جزاء خیراً» مصاعاً درین فسخ عزیمت نیز اتیان یکی از واجبات اصولی نموده‌اید یعنی «معرفة الله» چه «عرفت الله بفسخ العزائم» بارکک الله برکة وافرةً. ضمناً لازم بتذکر نیست که جزء اصحاب معطّله ـ خذلهم الله تعالی ـ قرار گرفتن کفر است حتی تشبّه بآنها، زیرا «من تشبّه بقوم فهو منهم».

ثانیاً در صفحهٔ ۲۷۷ شمارهٔ اخیر آن مجله نقل قولی از کتاب منتشر شده توسط واستهٔ فرهنگی سفارت ایتالیا راجع بدو ملک سفارت ایتالیا در تهران شده بود که بمختصر تذکری حاجت داشت. چون اصل کتاب بدست نبود و نقل قول هم از طریق آن مجله شده بود، لذا بدینوسیله مصدع می‌شود.

الف: آقای مهندس صمامش دربارهٔ ملک آن سفارت در شهر تهران مرقوم داشته‌اند: «این ملک ازاراضی باغ نصرت آباد سابق بوده است». متأسفانه این قول جناب ایشان با مدارکی که بدست است تطبیق نمی‌کند، زیرا ملک مزبور بحدود صد و اند سال پیش جزء اراضی بایری بوده است به باغی و نقشهٔ مرحوم حاج نجم‌الدوله (ترسیمی ۱۳۰۹ ق.) ضمن ارائه این اراضی آنرا متعلق بفرانسویها معرفی می‌کند و ضمناً در قسمتی از آن قطعه‌ای با نام «اصطلخ» (لفظ عامیانهٔ استخر) نشان می‌دهد که طبق مشخصات آن نقشه و محل فعلی سفارت باید آن قطعه همین باغ کنونی سفارت در تهران باشد و «اصطلخ» هم همان «استخر» موجود در سفارت می‌باشد. بدین ترتیب باغ سفارت جزء اراضی بائری بوده به باغ نصرت آباد.

امروز این باغ یعنی آن قطعه زمین مشخص شده با علامت «اصطلخ» نقشهٔ حاج نجم‌الدوله با مشخصات و نامگذاری محلات فعلی تهران واقع در پیاده‌روی جنوبی خیابان نوفل لوشاتو کنونی (خیابان چرچیل گذشته) و آن سوی خیابان حافظ و زیر تالار وحدت و ورزشگاه و جنب سفارت فرانسه است.

امید آنکه این باغ همواره بصورت باغ و پردرخت در آن محل پر رفت و آمد اتومبیل‌ها باقی

بماند، چه درختهای آن در تلطیف هوای مسموم آن محل بسیار مفید است و چنانکه روزی سفارت ایتالیا بجهتی از جهات خواست آنرا از ملکیت خود خارج کند انشاءالله شهرداری مالک بعدی آن شود نه بساز و بفروشهای آسمانخراش، تا با احداث پارکی در آنجا باز لطافت هوای آن محل را حفظ کند، و الا تبدیل این باغ بآسمانخراشهای نخراشیده و نتراشیده بی‌شبهه جنایتی است مسلم ساکنان آن محل، نعوذ بالله من الوقوع فیها.

توضیحاً و برای احتراز از اشتباهات باید عرض شود: اراضی شمال غربی تهران بروزهای صد و اند سال پیش نام اراضی «نصرت آباد» داشت و آن بدان علت بود که در حدود صد و سی سال پیش در اراضی «جلالیه» سابق که امروز بنام «پارک لاله» معروفست دهی وجود داشت بنام «نصرت آباد» مأخوذ از نام نصرت‌الدوله فیروز میرزا (پسر عباس میرزای ولیعهد فتحعلیشاه و پدر عبدالحسین میرزای فرمانفرما) مالک و مستحدث آن. درین ده بقحطی سال ۱۲۸۸ هـ.ق. میرزاحسین خان مشیرالدوله (یعنی میرزا حسین خان سپهسالار بانی مدرسه و مسجد سپهسالار که اکنون نام مدرسهٔ عالی مطهری گرفته) قحطی زدگان و مسکینان را بهزینهٔ خود درین ده پذیرائی و از آفت قحط برکنار داشت. این ده بعدها بملکیت میرزا یوسف خان مستوفی الممالک صدراعظم ناصرالدین شاه درآمد (البته بنقل شرعی نه بمصادره) و چون شاهزاده سلطان حسین میرزای جلال الدوله پسر ظل‌السلطان بدامادی مستوفی الممالک درآمد و شوهر همدم‌السلطنه دختر او شد، این ملک از طریق دختر مستوفی بملکیت جلال‌الدوله شوهر او انتقال یافت و جلال‌الدوله با ایجاد ساختمانی در آنجا نام آنرا به جلالیه تبدیل کرد، ولی اراضی شمال غربی تهران که جزء اراضی نصرت آباد نبود با همهٔ این نقل و انتقالات و تعویض نام بعلاقه مقاربت بنام نصرت آباد باقی ماند. در اراضی جلالیه و ساختمان استحداثی جلال‌الدوله ناصرالدین شاه پدر بزرگ او چند بار پذیرائی شد و شگفت آنست شاهزاده طماع و ظالم و رشتکار ظل‌السلطان در تاریخ سرگذشت مسعودی وقتی از مستملکات خود بتهران نام می‌برد، جلالیه را یکی از آن مستملکات خود نغصب از پسر معرفی می‌کند. اینست کار غاصبان که حتی از غصب مال خویشان و نزدیکان نیز درنمی‌گذرند: «لعنةالله علی الغاصبین والظالمین».

به شمال باغ کنونی سفارت ایتالیا در تهران یعنی در اراضی واقع در شمال پیاده روی خیابان نوفل لوشاتو که امروز ورزشگاه و باغ و تالار وحدت است بار برمان ترسیم نقشهٔ حاج نجم‌الدوله اراضی بایری بود، به باغی که میرزا رضاخان ارفع‌الدوله آنرا بحدود صد سال پیش مالک شد و «باغ ارفعیه» را در آنجا احداث کرد و با احداث آن خواست قرب جوار با پارک امین‌السلطان (سفارت روسیهٔ کنونی) یعنی پارک حامی خود پیدا کند. این باغ ارفعیه سالها اقامتگاه ارفع‌الدوله در تهران بود تا آنکه میسیون فرهنگی و مذهبی امریکائیها در تهران آنرا خریدند و محل شبانروزی دختران مدرسهٔ دخترانهٔ خود کردند. دختران مدرسهٔ امریکائی سالها درین باغ خوابگاه داشتند تا آنکه امریکائیها بحکم رضاشاه از ایران رانده شدند و شبانروزی مزبور بملکیت وزارت فرهنگ آنروز درآمد و وزارت فرهنگ هم در آنجا دبیرستان دخترانهٔ نوربخش را تأسیس نمود و چون ساختمان قدیمی آن برای دبیرستان کافی نبود ساختمان جدیدسازی نیز برای دبیرستان بنا کرد.

دبیرستان نوربخش سالها درین باغ و بنای احداثی وزارت فرهنگ به تعلیم و تربیت دانش آموزان دختر ادامه داد تا آنکه در اواسط حکومت پهلوی این باغ و دبیرستان از ملکیت وزارت آموزش و پرورش روز خارج شد و قسمتی از آن بوزارت فرهنگ و هنر آنروز انتقال یافت و وزارت فرهنگ و هنر تالار رودکی را در آن احداث کرد که پس از حکومت اسلامی نام تالار رودکی بتالار وحدت تبدیل شد و قسمت دیگر این باغ نیز از طریق تربیت بدنی پس از جدایی از دبیرستان تبدیل بورزشگاه کنونی گردید. بدین ترتیب ملاحظه می‌فرمائید در آن اراضی و اراضی مجاور آن بآنروزگارها باغی بنام

نصرت آباد وجود نداشته است که جناب وابستهٔ فرهنگی از چنین باغی نام برده‌اند.

ب: تاریخ خرید باغ ییلاقی آن سفارت در شمیران (یعنی در فرمانیه) را سال ۱۹۴۰ م. (= ۱۳۱۹ ش) مرقوم داشته‌اند و می‌گویند این باغ درین سال بملکیت سفارت ایتالیا درآمد، البته بدون ارائه مدرک. این قول با شهرت تواتری دربارهٔ خرید این باغ تفاوت فاحش دارد، زیرا دربارهٔ خرید این باغ مشهور متواتر آن بود که ملک مزبور بسال ۱۳۱۴ ش. (= ۱۹۳۵) بملکیت سفارت ایتالیا درآمد. یعنی درین سال شاهزاده نصرت‌الدوله فیروز میرزای دوم (پسر عبدالحسین میرزای فرمانفرما) این باغ را که از سوی پدر مالک شده بود بسفارت ایتالیا مبلغ نود هزار تومان فروخت و همین فروش یکی از علل گرفتاری و زندان او شد. زیرا رضاشاه همواره به نصرت‌الدوله با چشمی می‌نگریست که او برای بقدرت رسیدن از هیچ زد و بند با خارجیها ابائی ندارد و قرارداد ۱۹۱۹ م. نیز مؤیّد این گمان او بود. در سالهای ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ شمسی چنین شهرت داشت یا بشهرت انداخته بودند که نصرت‌الدوله با فرانسویها نزدیک شده و قصد کاری دارد. این شهرت چه راست و چه دروغ از سوئی و فروش این باغ بسفارت ایتالیا در سال ۱۳۱۴ ش. از سوی دیگر، رضاشاه را برین گمان برد که نزدیکی نصرت آباد با فرانسویها محقق و یکی از طرق نزدیکی او با آنها سفارت ایتالیا در تهران است. باری این گمان سوء رضاشاه نصرت‌الدوله را بزندان در تهران کشید و از زندان تهران بزندان سمنان برد و در محاکمات مأموران شهربانی بسال ۱۳۲۰ ش. (پس از رفتن رضاشاه) بتحقیق معلوم نشد که آیا نصرت‌الدوله در زندان سمنان کشته یا بمرگ طبیعی جان سپرده است، گرچه دادگاه بملاحظه جوّ روز حکم بزیان مأموران شهربانی داد.

بدین ترتیب قول نویسنده که سال خرید را ۱۹۴۰ م. (= ۱۳۱۹ ش) بیان می‌کند معارض با شهرت متواتر سال ۱۹۳۵ م. (= ۱۳۱۴ ش) می‌باشد و از آنجا که تواتر وارد بر خبر غیر مؤیّد ومشکوک است. تاریخ خرید ۱۳۱۴ ش. صحیح است مگر آنکه نص غیر مخدوشی آنرا نفی کند که در این صورت «لاتقاوم الشهرة مع النص». والسلام علیکم و برکاته.

قریهٔ کاشانک شمیران ـ زمستان ۱۳۷۱ ش. سید عبدالله انوار

آینده

عنایت مرحمت آمیز دانشمند استاد آقای عبدالله انوار نسبت به مجله و مندرجات آن موجب سپاسگزاری است و امیدست همیشه از دقت نظر ایشان فیض یاب بشویم. جناب انوار اگرچه عمری را در پژوهش مباحث فلسفه و معارف اسلامی مصروف کرده و بیشتر به توغل و تأمل در آن زمینه صرف وقت می‌کنند علاقه‌مندی خاصی به تاریخ دارند.

اخیراً مقاله‌ای بسیار خواندنی و دقیق و پرآگاهی از ایشان دربارهٔ بخشی از وضع تهران قدیم (در ناحیهٔ خیابان عین‌الدوله و نایب‌السلطنه و تا بهارستان و ارگ و مسجد کهنه) در نشریهٔ «تهران» به چاپ رسیده است که گوشه‌ای و چشمه‌ای تواند بود برای آنچه گفته‌ایم.

ـ دوباره به کتاب مورد نظر مراجعه شد و معلوم شد تاریخ دقیق معاملهٔ باغ با سفارت ایتالیا ۲۴ مه ۱۹۴۰ در دورهٔ سفارت پتروچی بوده (ص ۲۶) و درهمانجا قید شده است که باغ دو سال قبل از آن دراجارهٔ سفارت فرانسه بود.

البته این هم گفته شود که در نوشتهٔ فارسی آقای صفامنش در همان کتاب آمده است «و تا سال ۱۳۱۶ که دستگیر و سپس در سال ۱۳۱۷ شمسی که کشته می‌شود این باغ در اختیار خانوادهٔ او بود و در همین سال به سفارت ایتالیا فروخته شده». (ص ۷۴).

چون در میان این دو تاریخ مندرج درکتاب اشکال است و تاریخ دیگری را آقای انوار یادآوری فرموده‌اند امیدواریم آقای مهندس صفامنش که نویسندهٔ تاریخچهٔ مذکورند یا آقای آنجلو پیه مونته رایزن فرهنگی محترم سفارت باملاحظهٔ سند معامله (قباله) که حتماً درسفارت هست توضیح مرقوم دار

یادگارهایی از تویسرکان

به هنگام تفحص و تحقیق محلی برای نگارش تاریخ تویسرکان در حوالی امامزاده هادی (ع) متوفی به سال ۱۰۹۶ هجری که در کرزان تویسرکان واقع است سنگ گوری دیدم که چکامه‌ای بر آن نقش بود. آن شعر سنگ گور چنین است.

نهان شد زیر خاک افسوس، افسوس — زلیخا حشمت و شیرین فسانه
عطارد طلعت و رخساره ماهی — خدیجه سیرت و مریم نشانه
حلیمه طلعت و حاجیه نامی — به اوصاف حمیده او یگانه
بروز غرهٔ ماه مبارک — گرفت او را اجل اندر میانه
چو روز شنبه روز من سیه شد — از این دنیای فانی شد روانه
شنیدم از تجیبی گفت تاریخ — که مرغ روح آن ماه شبانه
از این دنیای تن بنمود پرواز — به فرق حور کرد او آشیانه

* * *

نوعی فال محلی تویسرکانی، فال با مهره است. فالگیر هنگام درآوردن هفت مهره، این ترانهٔ ریبا را می‌خواند:

وِ هَفدا چشمه هَفدا سین شانَدم
اَهفدا چشمه، مروارید اِسانَدم
اَهفدا مروارید، هَف چشمه جوشید
اُهفدا رِه وِ هف دریا رسانَدم

برگردان =

به هفت تا چشمه، هفت سنگ ریگ انداختم،
از هفت چشمه، هفت تا مروارید گرفتم،
از هفت تا مروارید هفت تا چشمه قُل زد
و آن هفت تا به هفت دریا تبدیل شد.

* * *

یکی از مثلهای تویسرکانی که در جای دیگر نشنیده‌ام «پسر چون مِث ریش گو باش» است. یعنی پسر جان مثل ریش گاو باش. این مثل به هنگام تعریف و تمجید از کسی که خوش شانس و خوش اقبال باشد گفته می‌شود و بیشتر چاشنی کلام پدران و پیران در خطاب به افراد کوچکتر از خودشان است. مفهوم آن این است که هرکس صبح زود از خانه برای کسب و کار بیرون برود، شب هنگام با دست پر به منزل بازمی‌گردد.

* * *

این چند رباعی از سروده‌های خود را نیز می‌فرستم که در مجله چاپ شود.

دلم سودای عشق تازه دارد — که سوز عشق هم اندازه دارد
مرا حالیست غیر از حال یاران — که عشق گلرخان آوازه دارد

تو روزی کنار چمن بوده‌ای — گل سرخ خندان من بوده‌ای
کنون اشک چشمت گلابی شده — برایم گلاب کهن بوده‌ای

بیا با هم بخوانیم این ترانه — دوبیتی‌های خوب عاشقانه
غزل از شیخ و مولانا و حافظ — که هر سه هست شعری جاودانه

نوشته در طبیعت جاودانه — خط و نقاشی و شعر و ترانه
بود این عرصه نقشی جاودانه — که دارد بخش زین هر سه زمانه

سراسر دشت و صحرا پُر غُبار است — چراغ من به «گُرزان» از چه تارست
دو چشم من براه انتظارست — دل عاشق ازین رو بی قرارست

صالح افشار تویسرکانی

سپاسگزاری از نامه‌های دوستانه

دوستان و دوستداران در سال ۱۳۷۱ نامه‌هایی به دلجویی و اظهار تأثر به مدیر مجله نوشته‌اند که متأسفانه امکان آن بوده است تا پاسخ آن سروران نوشته شود. از ناسپاسی خود بسیار شرمنده‌ام. چند تن از شاعران گرامی هم اشعاری فرستاده‌اند که مزید بر امتنان است.

ایرج افشار

نمایندگان خوش حساب و بدحساب

تک فروشی آینده در ولایات توسط نمایندگان وکتابفروشان انجام می‌شود.

سالهاست که ما از اخلاق و حسن معاملهٔ نمایندگان خوش حساب فرهنگ دوست بهره‌ور بوده‌ایم و به درستی همت آنهاست که آینده در شهرها منتشر ومعرفی می‌شود. اگر بخواهیم از نمونه‌ای یادکنیم باید ذکر خیر آقای زمان ثانی (شیراز) را به میان آورد که همیشه با دلسوزی و علاقه‌مندی به کمک ما شتافته است.

اما امان از دست نمایندگانی که به انواع مختلف دفتر مجله را آزار می‌دهند و از نوشتن پاسخ نامه و فرستادن وجه مجله‌های فروش شده امتناع می‌کنند. با این یادآوری امیدواریم کسانی که بدهکاری دارند هرچه زودتر حساب خود را تسویه کنند. ورنه مجاز خواهیم بود که درشمارهٔ بعد نام آنها را درمجله بیاوریم.

ایرج افشار

اختیارات بدیعی

تألیف علی بن حسین انصاری شیرازی معروف به حاجی زین عطار. قسمت مفردات. تصحیح و تحشیهٔ دکتر محمد تقی میر. تهران. شرکت دارویی پخش رازی. ۱۳۷۱. رحلی. ۲۸۶ ص. (۵۲۵۰ ریال).

مؤلف این کتاب میان سالهای ۷۲۹- ۸۰۶ می‌زیست. کتاب را به مناسبت آنکه به نام عصمت‌الدین بدیع‌الجمال همسر مبارزالدین محمد تألیف کرد اختیارات بدیعی نام نهاد. کتاب زین عطار از روزگار او به بعد از متون درسی و عملی تجویز ادویه بود. البته پیش از آن و پس از آن کتابهای متعددی به زبانهای فارسی و عربی وجود داشت که پزشکان بدانها توجه داشتند مانند صیدنهٔ بیرونی (عربی و ترجمهٔ فارسی)- جامع المفردات غافقی - کتاب النبات دینوری - تحفة‌الاحباب فی ماهیة‌النبات والاعشاب - الفاظ ادویهٔ نورالدین محمد شیرازی - مفردات ابن البیطار - قرابادین کندی - تحفة‌المؤمنین تنکابنی - مخزن الادویهٔ عقیلی - بحرالجواهر هروی و جز اینها.

اختیارات بدیعی تاکنون چاپ نشده بود و از زمانی که مخزن‌الادویه در کلکته و تحفة‌المؤمنین در تهران چاپ شده بود پزشکان علاقه‌مند به این گونه کتب به آن دو کتاب مراجعه می‌کردند. اما همیشه ضرورت اینکه باید اختیارات بدیعی چاپ شود محسوس بود. زیرا در اختیارات بدیعی معادلهای بعضی از گیاهان و اوراق و حشایش به گویش شیرازی و گرمسیری و شهر ری و اصفهانی آمده است و اطلاعاتی را در بردارد که احتمالاً تازگی دارد و البته مناسبت تام داشت که فهرستی ازین گویشها و مصطلحات هر یک گرد آمده بود.

مثلاً دربارهٔ برنج نوشته است: «بهترین وی کربالی است، بعد از آن خارزمی (؟) بعد از آن گیلانی» یا دربارهٔ «غافث» می‌نویسد: «بهترین وی فارسی بود که از کوهستان حوالی شیراز آورند...».

اختیارات نسبةً الفبائی است بدین معنی که فقط حرف اول کلمه را مورد نظر داشته و به حرف دوم و سوم توجهی نکرده است. بنابرین ضرورت داشت فهرست الفبایی منظمی از مفردات و اصطلاحات در پایان افزوده می‌شد.

آقای دکتر میر که سابقه‌ای دراز در تحقیقات تاریخ پزشکی دارند و چند کتاب درین رشته تألیف کرده‌اند این متن را از روی نسخه‌هایی که در دسترسشان بود به چاپ رسانیده‌اند و طبعاً چون از صورت خطی به چاپ درآمده است مراجعه بدان برای علاقه‌مندان آسان شده است.

ایشان زیر بسیاری از اصطلاحات توضیحی را از مخزن الادویه یا تحفة المؤمنین نقل کرده و اصطلاح علمی لاتین، یا انگلیسی و فرانسه را نیز آورده‌اند.

نسخ اختیارات بدیعی، به مناسبت آنکه کتاب دست اطباء و عطا[illegible]

تعداد شصت و چند نسخهٔ آن در فهرستها معرفی شده بود و آقای احمد منزوی هم مشخصات همهٔ آنها را در فهرست نسخه‌های خطی فارسی آورده است. در فهرست او قدیمترین نسخه‌های شناخته شده نسخهٔ کتابخانه ملی تهران (مورخ ۸۳۵) و نسخهٔ آستان قدس (مورخ ۸۴۴) است.

اما طبق فهرست استوری قدیمی‌ترین نسخهٔ موجود، مورخ ۸۰۵ متعلق است به کتابخانهٔ بدلیان و مورخ ۸۱۹ در لیدن و ۸۳۲ درموزهٔ بریتانیا.

ازین که آقای دکتر میر با علاقه‌مندی این کتاب را به چاپ رسانیده‌اند باید سپاسگزار بود.

ادبیات کلاسیک فارسی

از آرتورجان آربری. ترجمهٔ دکتر اسدالله آزاد. مشهد. معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۸۰ ص.

پس از کتاب تاریخ ادبیات براون، این تألیف از ایرانشناسی انگلیسی دیگر، و مخصوصاً تدریس درمیان انگلیسی زبانان و دانشجویان رشته‌های ایرانشناسی کتابی مؤثر و دلپذیر شناخته شد و هنوز هم ارزشمند است. تاریخ ادبی ایران است از آغاز دورهٔ اسلامی تا پایان روزگار تیموریان.

اصفهان

از نصرالله کسرائیان. با گفتاری از احمد میرعلائی. تهران. نشر ناشران. ۱۳۷۱. رحلی بزرگ. ۱۶۰ ص.

اصفهان پس از سرزمین ما ـ ترکمنها ـ دماوند چهارمین مجموعهٔ عکس است از کارهای کسرائیان. عکاس نامور ایران. درین مجموعهٔ تازه احتمالاً دویست عکس چاپ شده است و چون فقط به صفحات شماره داده شده (نه به عکسها) و در بعضی از صفحه‌ها چند عکس هست چنان احتمالی داده شد. بنابرین آیا بهتر نبود که به عکس‌ها هم شمارهٔ ترتیبی داده شده بود و در ابتدای کتاب فهرستی از آنها به همار ردیف آمده بود و همین کار به زبان انگلیسی هم انجام شده بود.

ازین نکتهٔ تذکری که بگذریم مجموعه‌ای است گیرا، خوش طبع با عکسهای خوب و زندهٔ هنری مجموعه با عکسی از کرانهٔ زاینده‌رود لاجوردی با بیشه‌های سرسبز آن شروع می‌شود، یعنی آنچ منبع اصلی حیات اصفهان است. در عکسهای بعدی (کبوتر خانه ـ باغ میوه ـ پل خواجو و بسیار عکسهای دیگر) نقش اساسی آفتاب و نور در تجلی زیبایی و هنر اصفهان از دید عکاس خوب مشهو است. ولی آن عکس زیبای سی و سه پل در سحرگاه که در صفحهٔ ۱۷ برازنده وگویاست بهیچ وجه روی جلد آن مفهوم روشن را در ذهن جلوه گر نمی‌سازد. عکسهایی که مناظر اصفهان از بامهای مساجد ساختمانهای بلند برداشته شده هنر عکاسی و دلاویزی اصفهان را خوب نمودار می‌کند.

گنبد و گنبدک در هر عکسی هست،آن عکس ایرانی‌تر و جاندارترست. ایران بی‌گنبد بی‌مفهوم است.

عکس شبستان زمستانی مسجد جامع (صفحهٔ ۲۷) روحانیتی دارد و کاش آن حباب چر بدنما در آن خود نمایی نمی‌کرد. مگر این بنا از آثار ثبت شدهٔ تاریخی نیست. امیدست میراث نگاهی به این عکس بیفکنند و آن را دریابند.

رنگ بعضی از عکسها یا در فیلم‌برداری اصلی خراب است و یا در لیتوگرافی درهم کرده (صفحهٔ ۵۵).

عکسهایی که از ساختمانهای خانه‌ها و درون آنها چاپ شده از قسمتهای مهم این مجموعه است. عکسهای مربوط به پیشه‌ها و نقاشیهای کسب و کار هم گوشه‌ای دیگرست ازین مجموعه، همچنین بخش عکسهای مربوط به جلفا و ارامنه.

بینندهٔ این مجموعه با دیدن آن فقط با شهر اصفهان آشنایی می‌یابد و کاش کسرائیان چند عکس هم از اطراف مثل منارگار، مسجد بیسیون و ورزنه و مناظر گاوخونی به چاپ رسانیده بود.

تاریخچهٔ مکتب مزدک

از اوتاکر کلیما ـ ترجمهٔ جهانگیر فکری ارشاد. تهران. انتشارات توس ـ ۱۳۷۱. وزیری. ۱۹۷ ص. ۲۰۰ تومان.

کلیما در سال ۱۹۵۷ کتاب تاریخ جنبش مزدکیان را منتشر کرد و همان است که بعدها توسط دکتر جهانگیر فکری ارشاد به فارسی انتشار یافت. کلیما از آن پس رشتهٔ کار را رها نکرد و به تدریج توانست چندین پژوهش نو در زمینهٔ مزدک شناسی فراهم سازد و در خلال کار به همه نوشته‌هایی که در آن فاصله دیگران در همین زمینه نشر کردند بنگرد. عاقبت در سال ۱۹۷۷ کتاب دومش را به چاپ رسانید و همین است که اینک ترجمهٔ خوبی از آن به قلم روشن و استوار همان مترجم در دسترس قرار گرفت.

مباحث این کتاب در ده فصل چنین عنوانهایی دارد: تاریخ «مالالاس» و کتاب منسوب به «یوشع استی لیت»ـ فرقه‌های آسیای پیشین و مسایل مربوطه ـ نقل قولی راجع به مزدکیان درکتاب الملل والنحل ـ تاریخنگاری ایرانی در دورهٔ قبل از اسلام ـ ابن مقفع ـ انعکاس و عواقب مکتب مزدک در عباسیان ـ نام مزدک ـ کتیبه‌های جعلی ـ ملاحظاتی دربارهٔ تاریخچهٔ وقایع جنبش مزدکی ـ مکتب مزدک در آثار مورخین متأخر اروپائی ـ تأملات نهایی.

در ترجمهٔ خوب آقای فکری ارشاد انتظار آوردن لفظ «آماتور» (ص ۷۳) به جای (مثلاً) متمس، بارهبر اثوس به جای ابن عبری که از مسامحات تواند بود، نیست.

نقل قولی که کلیما از نوشتهٔ قطبی اهری درکتاب مشهور شده به تاریخ شیخ اویس (چاپ لاهه ۱۹۵۴) کرده است درین ترجمه به ترجمه آمده است. شاید بهتر آن بود که متن اصلی نقل می‌شد

سفرنامهٔ ظهیرالدوله

همراه مظفرالدین شاه به فرنگستان. به کوشش دکتر محمداسماعیل رضوانی. تهران. کتابخانهٔ مستوفی. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۰۶ ص (۴۲۰ تومان)

شرح مسافرت علی خان قاجار (ظهیرالدوله ـ صفاعلی) است از دوازدهم ذی‌الحجهٔ ۱۳۱۷ تا چهارم رجب ۱۳۱۸ به چند کشور اروپا از راه روسیه.

مقدمهٔ کتاب به قلم دلپسند آقای دکتر رضوانی حاوی سرگذشت محمدناصر خان ظهیرالدوله (پدر) و اطلاعاتی دربارهٔ پسرش علی خان است.

در سفرنامهٔ ظهیرالدوله مطالب بسیار خواندنی هست مخصوصاً برای دریافتن روحیهٔ کسی که نخستین بار بود به سفر اروپا می‌رفت و اگرچه داماد شاه مملکت (ناصرالدین شاه) و رئیس تشریفات دربار او بود همواره دارای مشرب عرفانی و اخلاق درویشانه و مؤسس انجمن اخوت بود. صنایع و ترقیات اروپا در آن وقت موجب حیرت و تأسف ظهیرالدوله بود ازین باب که چرا ایران چنان عقب افتاده و بینوا بود. اما درعین حال ظهیرالدوله معتقد به حفظ آداب و رسوم ایرانی بود تا آنجا که چند جا ایرانیانی را که

در اروپا ملبس به جامهٔ اروپایی بوده و کلاه فرنگی می‌گذاشته‌اند مذمت کرده است.

اطلاعاتی که از دورهٔ اقامت چند روزه در رشت دربردارد از حیث معرفی اعیان و رجال و ابنیهٔ آنجا مفیدست. کمااینکه در قفقاز هم از ایرانیانی نام برده است که آگاهی از احوال آنان برای مورخان تاریخ دورهٔ قاجار سودمندست مانند ساه خانم و فرزندانش، محمدعلی غفاری، طالب‌اف تبریزی.

لابلای نوشته‌های ظهیرالدوله گاه به گاه نکته‌ها و انتقادهای اجتماعی نسبت به اوضاع ایران هم دیده می‌شود و بیشتر متأثر از آن است که اوضاع اروپا را در آن موارد درست یافته است مانند پاکی و پاکیزگی هتلها و خیابانها و بیمه خانه‌ها برای آتش سوزی، مثلاً می‌نویسد:

ـ ولی بیشتر آبادیها اثر نبودن ظلم و بودن امنیت و نکردن تعدی، و کردن همراهی حکام و کارکنان دولت است. (ص ۱۵۰).

ـ امروز از بعد از ظهر باد خیلی سختی وزان [شد] ولی بدون گرد و خاک و پهن اسب و زبیل و پشم سگ مرده است. (ص ۱۸۴).

ـ چه جنس مردم هستند که اینجور ملکشان را آباد می‌کنند و حال آنکه نه شاخ دارند و نه دم و اندامأ هم بزرگتر از ما نیستند. عوض شاخ و دم وطن پرستی و غیرت دارند و رشوه هم نمی‌گیرند و تملق هم باور نمی‌کنند. (ص ۲۲۶).

ـ از چیزهای خیلی خیلی تماشایی این هتل ملکه این شهر ملکه این سفرمان مال این هتل است. (گلاب به روی شما) هیچ تصور نمی‌کردم اتاقی ممکن است به این تمیزی و لطافت ساخته شود. یقیناً از سفره‌خانهٔ حضرت امپراطور آلمان بهترست. (ص ۲۲۸)

سرزمینهای شمالی پیرامون خلیج فارس و دریای عمان در صد سال پیش

تألیف محمدعلی سدیدالسلطنهٔ کبابی بندرعباسی. استخراج و تحشیهٔ احمد اقتداری. تهران. شرکت انتشارات جهان معاصر. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۲۳ ص (۳۰۰۰ ریال).

احمد اقتداری با علاقه‌مندی و بصیرت در احوال مرحوم سدیدالسلطنه یکی دیگر از تألیفات مفید آن مرحوم را در اختیار پژوهندگان مسائل تاریخی و اجتماعی خلیج فارس گذارد. این کتاب اختصاصاً محتوی اطلاعاتی دربارهٔ شهرها و آبادیهای کرانهٔ شمالی خلیج فارس و دریای عمان است با این عناوین در بیست و دو فصل:

بوشهر ـ حورستان ـ شنکویه ـ لنگه ـ خمیر ـ لارستان ـ بندرعباس ـ میناب ـ چاه‌بهار و گوادر ـ قشم ـ هنگام ـ هرمور و لارک ـ کیش ـ لاوان و اندرآبی ـ تنب ـ فرور ـ ابوموسی ـ سیری ـ شهادت نامهٔ حقانیت ایران بر جزایر اربعه ـ خارک ـ مسافرت و تجارت عمومی.

مبسوط‌ترین بخش مربوط به بوشهر و لنگه و بندرعباس است.

سدیدالسلطنه خود نام ثقیل مغاص اللئالی و منارالليالی را به کتاب داده است. این کتاب جلد دوم هم در پی دارد.

جای خوشوقتی است که آقای اقتداری توانست عمدهٔ تألیفات سدیدالسلطنه راکه از منابع اصلی و اساسی دربارهٔ خلیج فارس است به چاپ برساند و نام آن محقق منطقه‌شناس را پایدار سازد.

کتاب با مقاله‌ای از اقتداری دربارهٔ حقوق مالکیت فعال و مستمر ایران در جزایر تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی و ناسعیدو پایان می‌گیرد.

کاش فهرست اعلام جغرافیایی و تاریخی کتاب وسیع‌تر از آنچه شده است استخراج شده بود.

شناسنامهٔ مطبوعات ایران

از ۱۲۱۵ تا ۱۳۵۷ شمسی. گردآورنده مسعود برزین. تهران. کتابفروشی بهجت. ۱۳۷۱. وزیری. ۵۶۵ ص (۱۰۵۰ تومان).

کاری بزرگ و درخور تحسین است. مشکلی بود که برای محققان تاریخ جراید و مجلات وجود داشت و آقای برزین آسان کرد. تاکنون کسی که می‌خواست مشخصات مربوط به یکی از مطبوعات را در مراجع بیابد می‌بایست چندین فهرست را بگردد. ایشان برای آسانی کار تقریباً همه فهرستهای موجود را درهم کرده و بطور الفبایی درین کتاب در دسترس مراجعه کننده گذاشته است. پس کتابی است از آن گونه مراجع که هر کتابخانه‌ای باید آن را نگاه دارد.

معرفی هر نشریه بین سه تا ده سطر است. درین مطلب کوتاه اسامی صاحب امتیاز و دیگر مسؤولان و طرز انتشار و سال آن و محل انتشار آن آمده است و بالاخره علایم اختصاری مراجعی که نام آن نشریه در آنها بوده به دست داده شده است. مثلاً نام استقلال ایران در هفت مرجع هست و طبق فهرستی که از علایم اختصاری ترتیب یافته از نوزده منبع اطلاعاتی چاپ شده برای این کار فهرست استخراج شده است.

در یادداشتی که مؤلف تحت عنوان «سیر تاریخی» به معرفی فعالیتهایی که در زمینهٔ تاریخ مطبوعات ایران شده است توجهش بیشتر به چند کتاب معروفی است که گمنام نیستند در حالی که چه بسیار مقاله‌ها و فهرستها مخصوصاً فهرستهای کتابخانه‌ها هست که می‌بایست نامشان درین فهرست آمده بود. کارهایی که برای فهرست نویسی موجودی کتابخانه‌ها شده است بهیچوجه از نظر اطلاعاتی کم ارزشتر از حروفٔ رابینو یا کتب دیگر نیست. کاش مؤلف ارجمند پیش از نشر کتاب به من یادآوری می‌کرد تا کتابشناسی منابع مطبوعات ایران را که در سالها پیش در مجلهٔ تحقیقات روزنامه‌نگاری چاپ شده بود و اکنون تعدادش به نزدیک صد رسیده است در اختیار می‌گذاردم و در پیوستی ازین تألیف منیف چاپ شده بود.

کاش آقای برزین کنار هر نام شماره ترتیبی گذارده بود تا فوراً معلوم می‌شد که مشخصات چند نشریه درین فهرست آمده است. به حساب تقریبی شاید ظاهراً بتوان رقم پنج هزار را پیشنهاد کرد.

پیوست حاوی نام روزنامه‌ها و مجلاتی است که درکتاب چهرهٔ مطبوعات ایران تألیف غلامحسین صالحیار در سال ۱۳۵۱ آمده است و چون نامهایی است که برزین نتواسته آنها را ببیند یا در فهرستها اطلاعی از آنها بیابد آن را درین پیوست آورده است.

فهرست اعلام اشخاص پایان بخش کتاب است. کاش فهرستی از نام شهرها درست کرده بودند و ذیل هریک نشان داده بودند که کدام نشریه‌ها در آن شهرها منتشر می‌شده است و آن را بخش پایانی کتاب قرار داده بودند.

نام انگلیسی کتاب هم درست نیست و با نام فارسی مطابقت ندارد. زیرا کلمهٔ Chronology به معنی سالشمارست و این فهرست سالشماری تألیف نشده است. ظاهراً بهترین نام برای آن Index و با تسامح Bibliography است.

طبقات اعلام الشیعة

تألیف شیخ آغابزرگ طهرانی. القرن الحادی عشر. تحقیق وارهٔ علی نقی منزوی. بیروت. مؤسسهٔ فقه الشیعه. ۱۹۹۰. وزیری. ۷۲۳ ص.

این مجلد به شرح حال علمای شیعه که در قرن یازدهم هجری می‌زیستند آمده است و کاش به هر نامی شماره ردیف داده شده بود.

مرحوم شیخ بی‌تردید در تاریخ کتابشناسی شرق از اعجوبه‌های زمان خود بود و یک تنه دو کار بزرگ را به انجام رسانید: الذریعه و طبقات اعلام الشیعه. هر دو کتابی است بسیار ارجمند.

فرهنگ مردم سروستان

گردآورده و تألیف صادق همایونی. مقدمه از سید ابوالقاسم انجوی شیرازی (نجوا). چاپ دوم. تهران. شرکت به نشر انتشارات آستان قدس رضوی. ۱۳۷۱. وزیری. ۶۳۸ ص.

بیست و یک سال پیش که چاپ اول این کتاب انتشار یافت در مجلهٔ راهنمای کتاب (ش ۴ـ ۶ سال ۱۳۵۰) آن را کتابی بسیار ارجمند و حاصل زحمات بسیار زیاد مؤلفی دانستم که با علم و بصیرت و علاقه بدین کار گران پرداخت. چاپ دوم زیباتر و منقح‌تر شده.

کتاب در چهار بخش است: زندگی مادی ـ زندگی معنوی ـ زندگی اجتماعی ـ واژه نامه.

تصاویر کتاب درین چاپ روشن‌تر و دلپذیرترست.

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ مروی

تألیف رضا استادی. تهران. کتابخانهٔ مدرسهٔ مروی. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۹۸ ص. (۳۰۰ تومان).

مدرسهٔ مروی در تهران (کوچه رو به روی شمس العماره) که به مدرسهٔ خان مروی و مدرسهٔ فخریه هم یاد می‌شده است بنیادی است وقفی از حاجی محمدحسین خان مروی ملقب به فخرالدوله از روزگار فتحعلی شاه قاجار و از مدرسه‌های مشهور برای تدریس علوم و معارف دینی.

بر این مدرسه از همان آغاز کتابهایی وقف شده بود و از جمله بانی مقداری نسخهٔ خطی بر آنجا وقف کرده بوده است و بعدها هم مقداری بر آنها افزوده می‌شود.

اکنون بنا به احصاء مؤلف دانشمند ۱۰۵۰ نسخه درین کتابخانه موجود است که فهرست آنها اینک منتشر شده. مؤلف یادآور شده حدود پانزده جلد از نسخه‌های خطی معرفی شده در دفتر کتابخانه موجود نیست که حتماً در طول زمان دستخوش حوادث شده است.

مؤلف دانشمند براساس روش فهرست نگاری نسخه‌های تک کتابی را از چند کتابی (مجموعه) جدا ساخته و هر دسته را جدا جدا فهرست کرده و در پایان فهرست الفبائی نام کتابها و فهرست مؤلفان کتابها را آورده است.

مؤلف درمقدمهٔ مفصلی (پنجاه صفحه) شرح حال واقف و متولیان را به دست داده و به حقیقت از نیات و خدمات آنان یاد کرده است.

فهرست نگار فاضل پیش ازین فهرست نسخ خطی مدرسهٔ فیضیه، مدرسهٔ حجتیه، آیة‌الله العظمی

گلپایگانی، خصوصی طبسی، خصوصی زنجانی، آیةالله حجت، مدرسهٔ حجازیهای قم، مسجد اعظم (همه در قم)، حسینیهٔ شوشتریهای نجف، مسجد چهل ستون تهران را منتشر کرده و اکنون نگارش فهرست امامزاده هلال آران (کاشان) را آغاز کرده است.

قنات، فنی برای دستیابی به آب

از هانری گوبلو ـ ترجمهٔ ابوالحسن سرومقدم و دکتر محمد حسین پاپلی یزدی. مشهد. معاونت فرهنگی آستان قدس. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۷۲ ص.

چهل سال پیش که هانری گوبلو در ایران به تحقیق دربارهٔ قنات پرداخت به وسیله مرحوم اللهیار صالح با او آشنا شدم. چندین بار برای آشنا شدن با مآخذ در زبان فارسی به کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق که محمدتقی دانش پژوه و من در آنجا کتابدار بودیم آمد. و شور و شوق خود را به مسند ساختن مشاهدات خود به مآخذ کتبی می‌نمود. همان اوقات مقاله‌ای دربارهٔ سد قهرود نوشت که من آن را در مجلهٔ فرهنگ ایران زمین چاپ کردم. مندرجات این کتاب مفید چنین است:

بخش اول: قنات چیست؟

بخش دوم: ابداع و توسعهٔ فن قنات در قلمرو فرهنگ ایرانی.

بخش سوم: انتقال و انتشار فن قنات به سوی غرب

بخش چهارم: انتقال تکنیک قنات به سوی شرق.

بخش پنجم: ابداعات مستقل

بطوری که مشهود است کتاب دربارهٔ فن قنات سازی در سراسر جهان است و چون دربارهٔ ژاپون مطلبی درخور نداشت آقای دکتر پاپلی یزدی یادداشتی را به پایان کتاب افزوده‌اند تا خوانده از وضع قناتهای ژاپون هم آگاهی بیابد. مطالب دربارهٔ ایران ضعیف است.

در ترجمهٔ بخش‌هایی که مربوط به ایران است آوردن چند نکته را ضروری می‌داند:

ـ سیمان لفظ نامتناسبی است برای متنی مانند آبهای پنهانی کرجی. ظاهراً ساروج مرادست یا گل حرامزاده. (ص ۱۲۹).

ـ ن. مکری (ص ۱۳۴ و ۱۳۵) باید م. مکری باشد.

ـ ف. هروی غلط و ق. هروی درست است، یعنی قاسم هروی (ص ۱۳۵).

ـ «قبل» در نام کتاب قاسم هروی نادرست و «قلب» درست است. (ص ۱۳۵).

ـ «کریز» آوانوشت «کاریز» است و در فارسی یا باید کهریز نوشت یا کاریز. (ص ۱۳۷).

ـ م. مفید مفیدی، ارجاعی مغشوشی است از سوی گوبلو. باید «محمدمفید مستوفی در جامع مفیدی» نوشت. (ص ۱۳۷) همین عیب در صفحهٔ ۱۵۴ تکرار شده.

مثلها و حکمتها

در آثار شاعران قرن سوم تا یازدهم هجری. تألیف دکتر رحیم عفیفی. تهران. انتشارات سروش. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۵+۸۹۸ ص (۹۰۰۰ ریال).

مقدمهٔ دلپسند و پژوهشی مؤلف محتوی مطلب‌های متنوعی است از جمله: تأثیر مثل در سخن، نظر دهخدا و بهمنیار که درین زمینهٔ امثال پیشگام بوده‌اند، تقسیم مثل، ارسال المثل، تمثیل، ضرب‌المثل، پند و اندرز و حکمت و موعظه، بررسی مآخذ مثلها.

مؤلف در بخشی از مقدمه روش تألیف خود را می‌نویسد و می‌گوید برای هریک از بیتها عنوان (مدخلی) متناسب با مفاد هربیت انتخاب شد. نام شاعر و اثر و شمارهٔ صفحهٔ مرجع گفته آمد.

درین مجموعهٔ پرفایده حدود یازده هزار و اندی عنوان (مدخل) وارد شده است. مؤلف از دویست و دو کتاب درگردآوری این مرجع استفاده برده است و همین خود حکایتی و نشانه‌ای است از میزان رنجی که در فراهم آمدن چنین کتابی برده شده و بیگمان از تألیفات ارزشمند در روزگار ماست.

مثنوی معنوی

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی مشهور به رومی. چاپ عکسی از روی نسخهٔ خطی قونیه (موزهٔ مولانا). تاریخ کتابت ۶۷۷ هجری قمری. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۷۱. رحلی. ۶۱۰ ص.

چاپی است لوحی از نسخهٔ مورخ ۶۷۷ بر روی کاغذ خوب برقی و به رنگی نسبةً شبیه به رنگ کاغذ نسخهٔ اصلی. به صفحات متن مجموعاً شمارهٔ ردیف داده شده است و برای آسانی مراجعات بعدی بالای هر صفحه شمارهٔ ابیات را (از چه شماره‌ای تا چه شماره‌ای) آورده‌اند. افسوس که گاهی یادداشتهای اصلاحی و الحاقی کار و لبهٔ صفحات درست نیامده یا بریدگی پیدا کرده است.

(صفحات ۹، ۳۸، ۴۰، ۵۷، ۶۲، ۷۴، ۸۴، ۹۹، ۱۰۵، ۱۲۲، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۶۶، ۲۷۱، ۳۳۶، ۳۹۵، ۴۱۹، ۴۹۳، ۵۲۷، ۵۳۷، ۵۵۴، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۷۹، ۶۰۵، ۶۱۰).

دکتر نصرالله پورجوادی در مقدمهٔ گویا و کوتاه نکته‌هایی را که دربارهٔ سبب چاپ کردن این نسخه ضرورت دارد برگفته تا معلوم باشد با وجود بودن چاپ نیکلسن چرا بایست این نسخهٔ عکسی هم به چاپ می‌شد. مخصوصاً گفته شود حدود استفادهٔ نیکلسن ازین نسخه چه بوده است.

در صفحهٔ ۶۱۰ که پایان نسخه است یکی از کتابداران قدیم مزار مولانا تعداد صفحات را ۶۱۳ یا ۶۲۳ نوشته است درحالی که در چاپ کنونی عدد صفحات به ۶۱۰ رسیده است. ازین چاپ نمی‌توان دریافت که اختلاف در کجاست و باید به اصل نسخه مراجعه کرد. آیا اوراق سفیدی داشته که در شماره آورده بوده‌اند؟ خط یادداشتی که در توجیه مضمون دفتر پنجم در صفحهٔ قبل آن آمده ظاهراً خط کاتب نسخه نیست و شاید قرنی جدیدتر باشد.

در مقدمهٔ استوار دکتر پورجوادی از کتابشناس مشهور انگلیسی استوری با عنوان «آقای» یاد شده است. اما او سالهایی است که مرده است.

بخش پایانی مقدمهٔ آقای دکتر پورجوادی برگزیدهٔ نوشتهٔ مرحوم گولپینارلی دانشمند مولوی شناس ترک است که آقای دکتر توفیق سبحانی به فارسی نقل کرده است.

نکته‌ای هم که باید توجه داشت این است که عبارت «رصعه و زینه بالتذهیب مخلص بن عبدالله الهندی» اگرچه درمیان دو خط جدول و پیش از عبارت کاتب آمده است قاعدةً پس از اتمام کار کاتب و اتمام ترصیع و تزیین نوشته شده.

در نقل عبارات کاتب نقطه‌های «المصححه المهذبه المنقحه» که در عکس هست در حروف چینی افتاده است و چون در نقل نظر بر آن بوده که رسم‌الخط کاتب رعایت شود نقطه‌های روی «عده» هم رائدست.

چون نوشته‌های درون صفحات ترصیعی طلایی بوده است و طوری چاپ شده است که درست خوانده شدنی نیست حق بود که بطور حروف‌چینی در اوراقی الحاقی در پایان آورده شده بود. شاید اگر همین کار هم دربارهٔ عناوین مطالب با به دست دادن شمارهٔ صفحات (فهرست وار) شده بود مناسبت

داشت.

به هر تقدیر سزاوارست این خدمت بسیار کرامند و گرانمند را ارزشمند بدانیم

نامها و نامدارهای گیلان

از جهانگیر سرتیپ‌پور. رشت. نشر گیلکان. ۱۳۷۰. وزیری. ۶۴۱ + تعداد زیادی عکس و سند.

فرهنگواره‌ای است به نظم الفبایی حاوی اسامی آبادیها و جاهای معروف در تاریخ، اشخاص (اعم از شعرا و ادبا و پادشاهان و امرا و...) و خاندانها و سلسله‌ها.

مرحوم سرتیپ‌پور با تألیف این کتاب نه تنها خدمتی بزرگ به فرهنگ و تاریخ گیلان کرد بلکه نمونه‌ای به دست داد تا همین گونه کتاب برای مناطق دیگر ایران که در حقیقت دائرةالمعارف محلی است تهیه شود.

اما افسوس که مرحوم سرتیپ‌پور درین کار ارزشمند و سودمند عالیاً از به دست دادن مرجع کوتاهی کرده است یا اگر گفته به اشاره برگذار شده است و علاقه‌مند نمی‌تواند دسترسی پیدا کند. مثلاً در صفحهٔ ۲۴۰ منظور از «فهرست منزوی» کدام فهرست و کدام جلد و کدام صفحه است. همه مستفیدان ازین کتاب بایدزحمات آقای پورجکتاجی مؤسس نشر گیلکان را در چاپ شدن این اثر تحسین کنند.

یادداشتهایی درزمینهٔ فرهنگ و تاریخ

تألیف دکتر غلامحسین یوسفی ـ تهران. انتشارات سخن. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۴۴ ص (۳۶۰ تومان).

این کتاب والای پژوهشی مجموعهٔ نوزده مقالهٔ کوتاه و بلندی است که مرحوم دکتر یوسفی برای دائرةالمعارف ایرانیکا (چاپ امریکا) نوشت و به زبان انگلیسی چاپ شده است. مقاله‌ها در زمینه‌های مختلف است و طبعاً گویای وسعت اطلاعات و قدرت آن شادروان در پروردن مطالبی است که هر یک نیازمند به مراجعه به کتب متنوع و مراجع مختلف بوده است و به یک نگاه بر فهرست مآخذی که ذیل هرمقاله به رشتهٔ ضبط درآورده است می‌توان دریافت که آن مرحوم چه میزان رنج برده و کار را حدی و اساسی به پایان رسانیده است. زبان نوشته‌ها لطیف و رسا و مندرجات هرمقاله به معیاری است که می‌باید باشد. این چند مقاله می‌تواند بهترین نمونه‌ای باشد برای کسانی که می‌خواهند برای دائرةالمعارفها مقاله نویسی کنند.

مندرجات این دفتر گرامی را چنین می‌توان دسته بندی کرد:

تاریخ: به آفرید ـ بابک خرمی ـ ابوالفضل بیهقی ـ بهرام شاه ـ عادی

تاریخ اجتماعی: بستگانی ـ چاووش ـ چوب خط.

ادبیات: بلقیس ـ چیستان ـ چهارمقاله ـ مجلهٔ بهار ـ چهل طوطی ـ چرند و پرند

هنر: خط وخطاطی.

جغرافیای تاریخی: چهارباغ مشهد ـ چگل ـ باغ پیروزی.

لغت: جامه‌ها و پوشیدنیها.

نشریه‌ها

[ ] **زنده رود**

فصلنامهٔ فرهنگ، ادب و تاریخ است که در اصفهان نشر می‌شود. صاحب امتیاز و مدیر مسؤول حسام‌الدین نبوی‌نژاد و دبیر هیأت تحریریهٔ آن یونس تراکمه است. نخستین شمارهٔ آن (پائیز ۱۳۷۱) در ۲۱۶ صفحه است به چاپی زیبا. طرح و اجرای آن را کارگاه نقش در تهران برعهده داشته.

درین شماره نیمی از مقالات و مطالب ترجمه است و اکثر به قلم مترجمان هوشمند و توانا (ابوالحسن نجفی، احمد میرعلایی، ضیاء موحد، سعید ارباب شیرانی... و).

بوف کور، عای فرم و محتوا نوشتهٔ محمد تقوی، خانهٔ روشان از هوشنگ گلشیری، حوالی کافهٔ شوکا از بارعلی پورمقدم، مکالمه از علی خدائی، کسرت تارهای ممنوعه از حسین مرتضائیان آبکنار از نوشته‌های ایرانی است.

گزارش دکتر مهرداد بهار و دکتر ابوالقاسم اسماعیل‌پور بخشی است از کتاب ادبیات مانوی که آن دو دانشمند تألیف کرده‌اند و بزودی نشر خواهد شد.

این مجله بخشی را به شعر نو اختصاص داده است. نقد و نظر هم عنوان بخشی است که به نقد و معرفی کتابها می‌پردازد.

زنده رود مجله‌ای است زنده و استوار و متین. پایداری آن را خواستاریم.

[ ] **گیلان نامه**

مجموعهٔ مقالات گیلان شناسی ـ جلد سوم. به کوشش محمدتقی پوراحمد جکتاجی. رشت. انتشارات طاعتی. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۹۶ ص.

پایهٔ استواری که فاضل و نویسندهٔ فرهنگ دوست آقای جکتاجی در تنظیم گیلان نامه گذارد همه را امیدوار کرد به اینکه هر جلد از این نشریهٔ محققانه چون انتشار یابد از دفتر پیشین پرمطلب‌تر و بهتر خواهد بود و چنین هم شده است.

در جلد سوم بیست و پنج تحقیق و اثر ادبی مندرج است در زمینه‌های گوناگون و می‌توان آنها را درین زمینه‌ها دسته بندی کرد.

تاریخ پیشین گیلان. از محمدرسول دریاگشت، نصرت‌الله خوشدل ـ جمشید صداقت کیش ـ رضا مدنی ـ منوچهر هدایتی خوشکلام.

نهضت جنگل و مطالب وابسته به آن: از محمود نیکویه، تراب کمایی، ایرج افشار.

گویش گیلکی ومباحث مربوط به آن: از محمدرضا پورجعفری ـ اسحق شهاری ـ حسین صمدی ـ میراحمد طباطبائی ـ ع.ح. لنگرودی ـ محمد ولی مظفری ـ جعفر مهرداد ـ ابراهیم رهبر ـ غلامحسین عظیمی.

مباحث اجتماعی و مردمشناسی: از ابوالقاسم اشکوری ـ عزیز طویلی ـ جابر عناصری ـ قربان فاخته جوبنه ـ م. کوچانی ـ محمدحسن هدایتی امام.

[ ] **فرهنگ**

کتاب یازدهم. ویژهٔ پدیدار شناسی. به کوشش ضیاء موحد. تهران. مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۶۰ ص.

پدیدارشناسی از مکتبهای مهم فلسفی است واین مجموعه که در آن پنج مقالهٔ ترجمه شده و چهار نوشتهٔ ایرانی آمده نخستین کوشش اساسی و جدی در شناخت آن مکتب و مؤسسان نام آن است.

[ ] **فرهنگ**

کتاب سیزدهم ویژهٔ زبانشناسی. تهران. زمستان ۱۳۷۱. وزیری. ۲۷۹ ص.

سه مقاله ترجمه و یازده مقالهٔ تحقیقی نگارش فضلای ایران درین مجموعهٔ هماهنگ مندرج است.

نام نویسندگان این است: سرین طباطبایی ـ گیتی دیهیم ـ ابوالقاسم رادفر ـ محمدتقی راشد محصل ـ امید بهبهانی ـ ماندانا صدیق بهزادی ـ حمید طبیبیان ـ اصغر عسکری خانقاه ـ ایران کلباسی ـ یحیی مدرسی ـ کتایون مزداپور ـ مهشید میرفخرائی ـ ماهیار نوابی ـ حسن هاشمی میناباد ـ گیتی شکری.

مقالهٔ آقای دکتر رادفر راجع به دستورهای فارسی در زبانهای اروپایی است. برای آگاهی ایشان یادآور می‌شود که «کتابشناسی دستور زبان فارسی» در فرهنگ ایران زمین جلد دوم (۱۳۳۳) چاپ شده است. شاید می‌توانست کمکی به توسعهٔ مطالعات ایشان باشد.

[ ] ***تاریخ و فرهنگ ایران***

صاحب امتیاز و سردبیر سید هادی

خسروشاهی. قم. دفتر پنجم. پائیز ۱۳۷۱. وزیری. ۳۲۰ ص.

مندرجات این دفتر به بخشهای نهضت اسلامی و اصلاحی (پنج مقاله)، فرهنگی، اجتماعی (چهار مقاله)، اسناد تاریخی (یک مقاله ـ نامهٔ حاج ملامحمد صادق قمی به ناصرالدین شاه دربارهٔ بدی اوضاع و احوال کشور به قلم حسین مدرسی طباطبائی) ـ مباحث تاریخی (دو مقاله: تاریخنگاری و مذهب ظاهری از محمدمهدی جعفری و تاریخ حکومت علویان و زیدیه از ویلفرد مادلونگ) ـ خاطرات (دو مقاله) ـ علماء معاصر (دومقاله) ـ گفتگو با دکتر حسن الترابی ـ آشنایی با مراکز فرهنگی (دو مقاله) ـ معرفی و نقد کتاب (سه مقاله) ـ گزارش فرهنگی ـ یادمان (دربارهٔ آیةالله سید عبدالمجید ایروانی و سید محمد محیط طباطبائی) ـ ازمیان نامه‌ها (چندین نامه).

[ ] **دفتر دانش**

فصلنامهٔ علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی است. نخستین شمارهٔ آن دارای ۱۱۲ صفحه است.

گفت و شنود ـ رویدادهای دانش و دانشگاه ـ سه مقاله ـ نقد و معرفی کتاب ـ گزارشهای علمی و فرهنگی ـ کندوکاو ـ از گذشته‌ها ـ استاد و دانشجو ـ آشنایی با نهادهای علمی عناوین فصول این مجله است.

کتابشناسی

[ ] **رادفر، ابوالقاسم**

کتابشناسی نظامی گنجوی. تهران. مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۷۱. وزیری. ۶۰۷ ص.

نام کتاب گویای مندرجات آن است و بر این ترتیب مقسم شده است:

بخش اول: کلیات، دیوان، خمسه (با تقسیم بندی به اجزاء آن). در ذیل هر عنوان نخست نسخه‌های خطی و سپس متون چاپی کامل یا گزیده آورده شده است.

بخش دوم حاوی: مقالات، بخشی ازکتاب، کتابهای مستقل فرهنگها، پایان‌نامه‌ها، خاورشناسان و نظامی، انستیتو و موزهٔ حکیم نظامی ـ نظامی به زبانهای دیگر.

بخش سوم: مقلدان نظامی ـ تنی چند از نظامی شناسان.

پیوست: کتابها و مقالاتی که پس از تدوین کتابشناسی شناخته یا نشر شده است.

[ ] **صمدی، حسین**

کتابشناسی شیخ فضل‌الله نوری. چاپ دوم ساری. ۱۳۷۱. رقعی. ۲۱۳ ص.

[ ] **صمدی، حسین**

کتابشناسی نیما یوشیج. مازندران. کانون فرهنگ و هنر مازندران. ۱۳۶۹. رقعی. ۱۷۶+ عکسها.

مجموعه‌ها

[ ] **جان خون‌بی (و) لئوبانوزین**

داستانهای چینی. به اهتمام دکتر محمد دبیرسیاقی. تهران. انتشارات آرا. ۱۳۷۱. رقعی. ۲۷۷ ص.

یکصد و سیزده داستان چینی چه افسانه‌ای و چه تاریخی، و پنجاه و دو داستان امثال در این مجموعه مندرج است.

نویسندگان و گردآورندگان این مجموعهٔ دلپذیر که برای آشنا شدن ایرانیان با تفکر و آداب چینی مفیدست، آقای جان خون بی و خانم لئوبانو زین از ایرانشناسان و فارسی دانان چینی‌اند. کوشش دکتر دبیرسیاقی در ویراستن و به مورد چاپ سپردن این مجموعه سزاوار قدردانی است.

[ ] **حسینی رفره‌ای، محمد باقر**

گلهای معطر از بوستان آل محمد (ص). قم نشر روح. ۱۳۷۱. رقعی ۱۹۳ ص.

واشعار توحیدی ـ مناجات ـ ایمان ـ کعبه ـ حجاب ـ قرآن ـ قیامت ـ مدایح و مراثی ائمه اطهار.»

[ ] **روشن ضمیر، مهدی**

یاد یاران. (گلگشت). تهران. کتابخانهٔ مستوفی. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۵۵ ص. (۴۲۰ تومان).

احوالیات واقعی است. یادهایی است از یاد حدود پنجاه تن از بزرگان ادب و شعر و فرهنگ در

هشتاد سال اخیر از سر صدق و صمیمیت و علاقه‌مندی.

[ ] فهیمی، سید مهدی

فرهنگ جبهه. تهران. حوزهٔ هنری سازمان تبلیغات اسلامی. تهران. ۱۳۶۹-۱۳۷۰. قطع پالتویی.

فرهنگ جبهه نام کلی مجموعه‌ای که هر مجلد آن به موضوعی اختصاص دارد و هریک از آنها با همکاری گروهی از جبهه رفتگان گردآوری و نوشته شده است. عناوین فرعی مجلداتی از آن که به دفتر مجله رسیده چنین است:

- اصطلاحات و تعبیرات. دفترهای ۱ و ۲ و ۳ و ۴. مثال «صیاد» معادل گروه ضربت بوده است. یا «عاشق چتر» سوره به معنی بچه‌های کم سن و سال بسیجی.
- نامها و نشانیها. دفتر اول حاوی اسم پایگاهها و مناطق و تپه‌ها و جز آنها.
- اوقات فراغت. دفتر اول. نحر کلیات حاوی ۲۶۳ روایت از راویان مقاومت است.
- تابلو نوشته‌ها سه دفتر عادات و جملاتی است که بر دیوارها و سنگرها و اتوموبیلها و جاهای دیگر نوشته می‌شد
- آداب و رسوم دفتر اول
- شعارها و رجزها دفتر اول.
- شوخ طبعیها دفتر اول و دوم تبریک موضوعی شده است از جمله صلوات، عشق، عادت، خوردن، عروسی، گپ و گو، جنگ و سلاح، دشمن

[ ] کتاب سخن

مجموعهٔ مقالات تهران. انتشارات علمی ۱۳۷۱. وزیری. ۵۳۲ ص (۳۸۰ تومان).

ظاهراً سومین کتاب سخن است که به همت یاران «سخن» گردآوری می‌شود. درین مجلد یازده مقاله و نوشتهٔ تحقیقی و ادبی، بیست و چهار شعر نو، پنج مقالهٔ ترجمه از خارجی، ترجمهٔ چندین شعر خارجی، ده داستان کوتاه ایرانی، ترجمه پنج داستان کوتاه خارجی، شش نقد و بررسی کتاب و چند نوشتهٔ گوناگون از جمله در سوگ دکتر پرویز خانلری و دکتر زهرای خانلری چاپ شده است

[ ] گفتارهای ادبی و اجتماعی

نگارش دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی. تهران. موقوفات دکتر محمود افشار. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۲۸ ص. (۳۰۰۰ ریال).

مجموعه‌ای است در پنج بخش: زبان و ادبیات فارسی - فردوسی و شاهنامه - اجتماعی و تاریخی - یادی از دوستان - گوناگون.

جمعاً بیست و نه مقاله و گفتارست. دقت نظر ادبی دکتر رعدی آذرخشی از هنگامی که خطابهٔ رستاخیز ادبی را در فرهنگستان ایران خواند شناخته شد. این گفتار ارزشمند در همین مجموعه چاپ شده است.

در مقاله‌هایی که دربارهٔ ملک الشعرای بهار، پورداود، رشید یاسمی، علی اکبر دهخدا، پروین اعتصامی، فروغی، تقی زاده، علی اصغر حکمت نوشته نکته‌های تازه هست که برای شناختن مقام ادبی هریک از آنان ارزش خاصی دارد.

[ ] مجموعهٔ مقالات تئاتر

به کوشش لاله تقیان. تهران. مرکز هنرهای نمایشی. ۱۳۷۱. رقعی. ۱۷۷ ص.

درین مجموعه ده مقاله دربارهٔ تئاتر جدید و نمایشنامه‌نویسی و تجربه مندرج است از: لاله تقیان - حسن فتحی - صادق عاشورپور - موچهر یاری - صادق شمس - اختر اعتمادی - محمد صادق شریعت - محمدعلی صوتی - پروانه مژده

ادبیات

[ ] اداره‌چی، احمد

شاعران همعصر رودکی. تهران. موقوفات دکتر محمود افشار. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۶۴ ص (۳۲۰۰ ریال).

دربارهٔ این کتاب تحقیقی سودمند جداگانه بحثی خواهد شد

[ ] ادیب برومند، عبدالعلی

پیام آزادی. چاپ دوم. تهران. آناهیتا. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۳۲ ص.

چاپ اول در اردیبهشت ۱۳۵۷ منتشر شد و مرحوم جلال همایی و آقای احمد گلچین معانی در مزایای این مجموعه دو قطعه شعر سروده‌اند که در پایان کتاب آورده شده است.

سراسر اشعار مندرج درین مجموعه جنبهٔ سیاسی، فکری و دربارهٔ رویدادهای جهانی است.

[ ] البرز، پرویز

شکوه شاهنامه در آیینهٔ تربیت و اخلاق پهلوانان. با فهرستی از صفات نقش آفرینان دورهٔ پهلوانی. تهران. دانشگاه الزهراء. ۱۳۶۹. وزیری. ۴۹۴ ص (۲۱۰ تومان).

نام کتاب گویای کوششی است که مؤلف در شناساندن یک یک پهلوانان مذکور در شاهنامه و دیگر نامورانی که در آن کتاب بزرگ نامشان هست به کار برده و ذیل هریک توصیفی را که ضرورت داشته همراه با اشعار شاهنامه آورده است.

فهرستی که از صفات پهلوانی بر اساس واژه‌های مضبوط در اشعار در پایان به دست داده شده است ارزش پژوهشی دارد.

[ ] بای بوردی، چنگیز غلام علی

زندگی و آثار نزاری. ترجمهٔ مهناز صدری. به اهتمام و نفقهٔ دکتر محمود رفیعی. تهران. انتشارات علمی. ۱۳۷۱. رقعی. ۲۹۰ ص.

نزاری قهستانی از شاعران اسمعیلی مذهب قرن هفتم / هشتم هجری است و اخیراً دیوانش به کوشش دکتر مظاهر مصفا و نفقهٔ دکتر محمود رفیعی چاپ شده است. اینک به اهتمام و نفقهٔ دکتر رفیعی ترجمهٔ رساله‌ای که سالها قبل دکتر بایبوردی به روسی دربارهٔ این شاعر نوشته بود به دسترس علاقه‌مندان آمده است.

کتاب در سه فصل است: کنیه، خانواده، تعلیمات ـ سفر به ماوراء قفقاز (بهتر بود ماوراء ارس گفته می‌شد زیرا در روزگار و شعر نزاری اصطلاح جغرافیایی قفقاز نیامده) ـ منظومه‌های نزاری

بخشی از کتاب که به سفر دراز نزاری از راه اصفهان و رجال آذربایجان به آن سوی ارس و بالاخره بازگشت به قاین اختصاص دارد بسیار خواندنی و پر از فواید تاریخی و جغرافیایی است.

«گوکجه» (ص ۱۱۱) همان «گوکچه» دیگر است که از آبادیهای مشهور قرون هفتم و هشتم بود و نامش از جمله در ذیل تاریخ گزیده و منابع مربوط به چوپانیان آمده است.

[ ] دریاگشت، محمدرسول

صائب و سبک هندی در گسترهٔ تحقیقات ادبی. چاپ دوم. تهران. نشر قطره. ۱۳۷۱. وزیری. ۶۳۷ ص (۶۲۰۰ ریال).

در دی ماه ۱۳۵۴ کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران مجمعی به نام «صائب و سبک هندی» تشکیل داد و جمعی از استادان و دانشمندان در آنجا خطابه خواندند و سپس مجموعه‌ای از آنها به همان نام توسط آقای محمد رسول دریاگشت به چاپ رسید.

چون کتاب مذکور نایاب بود و توجه به صائب درمیان اهل ادب روزافزون است آقای دریاگشت به تجدید طبع کتاب مذکور پرداخت و مناسب دید که علاوه بر نوزده مقالهٔ پیشین تعدادی از نوشته‌ها و مقاله‌های مهم دیگری را که در مجموعه‌ها و مجله‌های قدیمی چاپ شده بوده است درین چاپ جدید بیاورد تا مجموعهٔ حاضر دربرگیرندهٔ آرا اهم کسانی باشد که دربارهٔ صائب مطلبی نوشته‌اند. تعداد مقالات چاپ حاضر به سی و پنج رسیده است.

[ ] شاهانی، خسرو

آئین شوهرداری. تهران. ۱۳۷۰. رقعی. ۲۶۷ ص.

هجدهمین مجموعه از نوشته‌های طنز و شوخی و مطایبه و نقد اجتماعی خسرو شاهانی است. خوانندگان ما از نوشته‌های او در همین مجله لذت برده‌اند.

[ ] عبدالله (سید)

ادبیات فارسی درمیان هندوان. ترجمهٔ محمد اسلم خان. تهران. موقوفات دکتر محمود افشار. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۸۲ ص (۲۶۰۰ ریال).

[ ] نیازکرمانی، سعید

حافظ شناسی. جلد پانزدهم. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۴۷ ص (۲۲۰۰ ریال).

درین دفتر که آخرین مجلد از دورهٔ اول حافظ شناسی است نوزده مقاله مندرج است.

[ ] ولک، رنه (و) دیگران

چشم اندازی از ادبیات و هنر. ترجمه. ترجمهٔ دکتر غلامحسین یوسفی و محمدتقی (امیر) صدقیانی. تهران. انتشارات معین. ۱۳۷۰. رقعی. ۲۱۹ ص (۱۴۰۰ ریال).

ترجمهٔ بخشهایی است از کتاب مشهور «نظریات دربارهٔ ادبیات». مباحث ترجمه شده عبارت است از:

ادبیات و مطالعات ادبی ـ ماهیت ادبیات ـ وظیفهٔ ادبیات ـ نظریهٔ ادبی، نقد و تاریخ ادبی ـ ادبیات کلی، تطبیقی و ملی ـ هنر برای هنر ـ هنر برای انسان.

متون کهن

□ ابوالفتوح رازی

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن مشهور به تفسیر ابوالفتوح رازی. جلد دوم. به کوشش و تصحیح دکتر محمد جعفر یاحقی و دکتر محمدمهدی ناصح. مشهد. بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی ۱۳۷۱. وزیری. ۴۳۶ ص.

در مقدمه به نسخهٔ خطی معرفی و این نسخه‌ها در تصحیح متن استفاده شده است.

فهرستهای پایانی عبارت است از: واژه‌نامه ـ کلمه‌های مشکول ـ نامهای خاص ـ اقوام و قبایل ـ کتابها ـ احادیث و اقوال پیامبر (ص) ـ امثال عربی ـ اشعار عربی ـ اشعار فارسی.

□ پیر جمال‌الدین اردستانی

مرآة الافراد. تصحیح حسین انیسی‌پور. تهران. انتشارات زوار. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۲۲ ص.

نخستین کتاب است از آثار پیر جمال اردستانی عارف مشهور قرن نهم هجری که به چاپ می‌رسد. پیر جمال دارای نوشته‌های منثور و منظوم زیادست. رباعیات او را هم آقای محمود مدبری تصحیح کرده است که در جلد بیست و نهم فرهنگ ایران زمین به چاپ می‌رسد. امیدست آقای انیسی‌پور توفیق نشر دیگر آثار این عارف خوش زبان را پیدا کند.

□ شبستری، محمود

مجموعهٔ آثار شیخ محمود شبستری. به اهتمام دکتر صمد موحد. تهران. انتشارات طهوری. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۲۰ ص (۲۵۰۰ ریال).

درین مجموعه که آثار شبستری به چاپ تحقیقی و انتقادی رسیده مثنویها و رساله‌های گلشن راز ـ سعادت نامه ـ حق‌الیقین ـ مرآت المحققین ـ مراتب العارفین.

روش مصحح دانشمند برین است که ابتدا متن را براساس نسخهٔ مختار و سپس بدلهای نسخه‌های معتبر و بالاخره توضیحات هر رساله را به دنبال می‌آورد.

مقدمه موحد حاوی دو بخش است: نگاهی به زندگانی و آثار شبستری ـ سیری در جهان اندیشهٔ شبستری.

زبان و لغت

□ حبیب‌الله لشکرنویس

لغات مصطلحهٔ عوام. به اهتمام احمد مجاهد. تهران. انتشارات ما. ۱۳۷۱. رقعی. ۴۳ ص (۶۰۰ ریال).

رساله‌ای است حاوی کلمات و مصطلحات عامیانه‌ای که در افواه لوطیها و در شوخیهای میان مردم در دورهٔ قاجاری مرسوم بود. این رساله پیش ازین به سالهای ۱۳۰۸ قمری (به نام مرآت‌البلهاء) ـ ۱۳۲۱ قمری (به مفتاح‌الاخلاق) ـ ۱۳۴۳ ق. (اصفهان) ـ و بعدها توسط ایرج افشار در مجلهٔ راهنمای کتاب (۱۳۴۲) ـ محمود کتیرائی (۱۳۴۹ همراه عقایدالنساء) نصرةالله فتحی در مجلهٔ نگین (۱۳۵۰) چاپ شده است.

احمد مجاهد متن را از روی نسخه خطی مورخ ۱۲۹۶ که قدیمترین نسخهٔ موجودست و اللغات المضحکة فی‌الحکمة العملیة نام دارد به چاپ رسانیده است.

البته باید گفت که محمدعلی جمالزاده هم اغلب لغات این متن را درکتاب فرهنگ عامیانهٔ خود وارد کرده است.

□ عزیزالرحمن

گرامر و زبان آموز اردو. ترجمهٔ سید محمد صمدی. مهاباد. ۱۳۶۱. رحلی. ۱۵۰ ص.

اصل انگلیسی این خود آموز تا سال ۱۹۷۵ بیست و سه بار چاپ شده. (از سال ۱۹۱۵ به بعد).

نشانی مترجم در مهاباد صندوق پستی ۱۳۸ می‌باشد.

پیش ازین کتاب مقدمه‌ای به واژه‌نامه‌های زبان کردی، از ایشان به دستمان رسید که جنبهٔ کتابشناسی داشت و شرح حال نویسندگان واژه‌نامه‌ها هم در آن آمده بود.

□ قیصری، جلیل

سولاردنی. سروده‌های مازندرانی. با مقدمهٔ دکتر سعید حمیدیان. به کوشش حسین صمدی. قائم شهر. نشر زهره. ۱۳۷۱. رقعی. ۸۸ ص.

مجموعهٔ ۷۸ دوبیتی است به گویش مازندران که با آوانویسی و ترجمهٔ فارسی آمده است.

□ همایون، همادخت
واژه‌نامهٔ زبانشناسی و علوم وابسته. تهران. مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۰۰ + ۲۹۶ ص.

اساس این واژه‌نامه متنی است برکلمات انگلیسی به ترتیب الفبائی با آوردن یک یا دو سه معادل فارسی معادلهای فارسی از مراجع و کتابهایی گرفته شده است که فهرست آنها (۷۸ مرجع که ۳۵ کتاب و ۵۴ مقاله است) در اول کتاب آورده شده.

برای آنکه مراجعه کننده دریابد هرکلمهٔ فارسی مختار و مستعمل کدام یک از مؤلفان است به آن کلمه شماره‌ای داده شده است که آن مرجع در فهرست آغازین دارد.

قسمت دیگر کتاب فهرست الفبائی کلمات فارسی است با ارجاع دادن به صفحه‌ای که واژه با معادل انگلیسی‌اش در آنجا آمده است.

این واژه‌نامه در حقیقت برای نشان دادن اصطلاحاتی است که از انگلیسی به فارسی ترجمه شده است و چه بسا که برگردانندهٔ آنها را از فرانسه آورده باشد مانند مرحوم دکتر خانلری. به هر تقدیر کاری است ارزشمند و وسیله‌ای برای یک نواخت ساختن اصطلاحات به تدریج.

تاریخ و سرگذشت

□ اعرابی، حسین (بابک)
یادنامهٔ مهندس کاظم حسیبی. تهران. ۱۳۷۰. رقعی. ۱۵۴ ص.

مهندس کاظم حسیبی از مردم ملی و وطن‌پرست ایران بود و در جریان ملی شدن نفت از مردان مؤثر و مشاور دکتر مصدق.

دراین مجموعه که به یاد اوست مقاله‌هایی از مهندس احمد زیرک زاده، مهندس علیقلی بیانی، عباس محمودی، ابوالفضل قاسمی و همچنین بعضی خاطرات دربارهٔ او دیده می‌شود.

متن نامه‌های حسیبی به دکتر مصدق و آیةالله کاشانی از مطالب ارزشمند کتاب است ـ نامه به مصدق دربارهٔ جریان رودهای بحرانی جبههٔ ملی (دورهٔ دوم) و نامه به کاشانی دربارهٔ کودتای ۲۸ مرداد و حکومت زاهدی است.

□ نورنازل، رناتا فریش
تاریخ معاصر آلمان، شوروی و تقسیم آلمان. ترجمهٔ طهماسب محتشم دولتشاهی. تهران. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. ۱۳۷۱. رقعی. ۲۳۰ ص.

□ به‌آذین، محمود اعتمادزاده
از هر دری... زندگینامهٔ سیاسی ـ اجتماعی. تهران. جامی. ۱۳۷۰. رقعی. ۱۵۲ ص.

گویندهٔ این زندگینامه گوشه‌هایی از رویدادهای سیاسی، اداری، حزبی و گاه فردی خود را به زبانی هنرورانه و زیبا نوشته است و گفته: «بیش از نیمی از عمر من تاکنون در بستگی به اندیشه و پیکار مارکسیستی و ـ تا ۱۳۳۳ـ ده سالی در کوشش و داروگیر و تکاپوی حزب تودهٔ ایران به سر رفته است.» (ص ۱۱۶).

ـ نام مشی‌زاده داودست به ابراهیم (ص ۱۲۶).

ـ مصدق به مجلس «دردگاه» خطاب کرد به «دردخانه» (ص ۱۳۹).

□ حاج قرابعلی، ابوالفضل
چهرهٔ دکتر حسین فاطمی. تهران. ۱۳۷۰. رقعی. ۱۶۰ ص (۱۵۰۰ ریال).

سرگذشتی است که نویسنده آن را براساس افکار و نوشته‌های دکتر حسین فاطمی و در بسیاری جاها با نقل عین نوشته‌ها تألیف کرده است. عناوین عمده فصلها چنین است: فاطمی در پاریس ـ فاطمی و آزادی قلم ـ فاطمی و مردم ـ پیشنهاد شاه به فاطمی ـ فاطمی و رزم‌آرا ـ فساد حکومت ـ مجلس فرمایشی ـ دوبار سوء قصد به جان فاطمی ـ فرار شاه ـ نقش امریکا در کودتا ـ نخست وزیری زاهدی ـ فاطمی در مخفیگاه ـ دستگیری ـ دعاییات ـ ثروت ـ سوءاستفادهٔ عوامل کودتا

□ طلوعی، محمود
بازی قدرت. جنگ نفت در خاورمیانه. چاپ دوم. تهران. انتشارات علم. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۱۶ ص.

قلم سیال و خوش نویس و معدل طلوعی هرچه در هر مبحث سیاسی و فکری از احوال معاصر جهان و ایران بر روی صفحات کتاب می‌آورد چون کاغذ زر خواستار می‌یابد

طلوعی سالهای دراز در صحنهٔ مطبوعات ایران بوده و خوب دریافته است که چگونه باید کتاب سیاسی / تاریخی پرداخت. خصوصیت او دراین است که به منابع و مآخذ هم توجه می‌کند و نوشته‌های تفسیری خود را بر «برنگاهها» به چنان نصی از سند متکی می‌سازد که خواننده به آفرین گویی وادار می‌شود

[ ] **مرکز مطالعات آسیای مرکزی**

اسلام و مسلمانان در آسیای مرکزی و قفقاز. گزیدهٔ مقالاتی به زبان انگلیسی در مورد وضعیت آسیای مرکزی و قفقاز. تهران. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۸۰ ص.،

متن دوازده مقاله به زبان انگلیسی از متخصصان خارجی دربارهٔ آسیای مرکزی و سیاستها و مسائلی است که حکومت شوروی برای منطقه پیش آورده بود و هریک در مجله‌ای و نشریه‌ای چاپ شده بوده است آنها را دراین کتاب مجموع ساخت و خلاصه‌ای از مضمون هریک را به فارسی بر آنها الحاق و چاپ کرده‌اند.

چون مقالات همه به انگلیسی است شاید مناسب داشت کتاب از چپ به راست چاپ و عنوان انگلیسی هم بدان داده شده بود. زیرا قطعاً کتابی است که برای نویسندگان و محققان خارجی سودمندست.

[ ] **ولادیمیروونا، استرویوا لودمیلا**

تاریخ اسماعیلیان در ایران در سده‌های ۵ـ۷ هجری (۱۱ـ ۱۳ـ میلادی). ترجمهٔ دکتر پروین منزوی. تهران. نشر اشاره. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۷۲ ص (۴۰۰ تومان).

فهرست فصول کتاب

بخش اول: روابط اجتماعی در ایران در سده‌های ۵ و ۶ هجری.

بخش دوم. آمادگی قیام و خیزش

بخش سوم. خیزش اسماعیلیان

بخش چهارم: گسترش دولت اسماعیلی.

بخش پنجم: مرگ دولت اسماعیلی.

چون ترجمهٔ دو سه تحقیق از نوشته‌های خاورشناسان عربی دربارهٔ اسماعیلیان منتشر شده بود ترجمه و نشر این تألیف از نوشته‌های محققان شوروی سابق هم برای استفادهٔ محققان ضرورت داشت.

جغرافیا و سفرنامه

[ ] **آقا محمدی، محمد**

ابهر. گذری و نظری. ابهر. ادارهٔ فرهنگ و ارشاد اسلامی ابهر. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۰۴ ص.

برای شهر ابهر که از شهرهای باستانی است و ذکرش در متون قدیم جغرافیایی هست تاکنون کتابی راکه گویای وضع کنونی آن و جغرافیای تاریخی و آداب و رسومش باشد در دست نبود.

کتابی که آقای آقامحمدی تنظیم کرده است این مباحث را دربردارد و خواننده تقریباً بر همه مطالب دانستنی دستیابی می‌یابد. (در نه فصل است)؛

موقع جغرافیایی ـ تعلیمات سیاسی و اداری، جمعیت، زبان و گویش و مذهب ـ شبکهٔ ارتباطی. تفرجگاهها. تاریخ ابهر. بافت تاریخی. مراکز علمی و فرهنگی ـ ابهر از دید سیاحان ـ آداب و رسوم و صنایع دستی ـ آبادیهای اطراف (شاط ـ خرمدره ـ هیدج صائین قلعه ـ سلطانیه). شرح حال حکما و مشاهیر و شعرا و دانشمندان.

[ ] **اعظمی سنگسری، چراغعلی**

تاریخ سنگسر. مهدی شهر. تهران. ۱۳۷۱ وزیری. ۱۰۳ ص.

سنگسر آبادی‌ای تاریخی است به نزدیک سمنان با فاصله‌ای از آن شهمیرزاد قرار دارد

این کتاب که پیشینهٔ جغرافیایی و تاریخی را دربردارد به دو بخش تقسیم شده است. پیش از اسلام و پس از آن.

از مطالب خاص و ارزشمند بخش اول ایرانویج و سنگسر، گاهنمای سنگسر، فرآورده‌های لبنی (چیز شیری گفته شده)، سنگسر در روزگار ساسانیان را باید برشمرد و در بخش دوم عناوین سنگسر (رأس الکلب) مار سنگسر.

ـ شستان سابق سنگسر. و همه مطالب مربوط به دورهٔ قاجار در آن خواندنی است.

کتاب متنی بر مآخذ و منابع اصلی و درست است

[ ] **افشار سیستانی، ایرج**

جزیرهٔ بوموسی و جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۴۲ ص.

بخش اول: تنگهٔ هرمز و موقعیت استراتژیک ایرا

و جزایر آن.
بخش دوم: جزیره بوموسی
بخش سوم: جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک.

□ بلنیتسکی، آ.
خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه). ترجمهٔ دکتر پرویز ورجاوند. چاپ دوم. تهران. مرکز اسناد فرهنگی آسیا (مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی). ۱۳۷۱. وزیری. ۳۲۰ ص.

کتاب تحقیقی براساس علم باستانشناسی است از دوران آغاز تاریخ تا پایان پادشاهی ساسانیان.

در مقدمهٔ مترجم (اول و دوم) حاوی دقایقی است در تشریح مقاصدی که مؤلف طبق روش معمول فرهنگستانهای علوم شوروی پرورده و سهم تمدن ایرانی را مخدوش ساخته است. بحثی هم دربارهٔ نیات واضعین اصطلاح آسیای میانه درمیان آورده است

□ عبدلی کلوری، علی
نظری به جامعهٔ عشایری تالش. تهران. انتشارات اطلاعات. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۷۵ ص.

مباحث این تحقیق ارزشمند عبارت است از: هویت ایلی و قومی ـ ساخت اجتماعی ـ نام ایل و تیره و طایفه ـ سازگاری اقلیمی ـ زندگی اقتصادی ـ مساکن ـ خانواده ـ فرهنگ ـ فهرست اصطلاحات و اسامی خاص محلی.

عبدلی امروز از متخصصان شناخت احوال تالشان است و چند کتابی که دراین زمینه نشر کرده از مآخذ پژوهندگان خواهد بود.

مهدوی، مصلح‌الدین
لسان الارض یا تاریخ تخت فولاد. اصفهان. انجمن کتابخانه‌های عمومی اصفهان. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۴۴ ص.

تخت فولاد گورستان مشهور اصفهان است با تکایا و بقاع متعدد که در آنجا عده‌ای کثیر از علماء و دانشمندان مدفونند. فاضل کوشا آقای مهدوی که کتابهای پیشین ایشان در شرح احوال رجال علمی و دینی اصفهان حکایت از آگاهی و اشراف کاملشان بر سرگذشت طبقات آنان داشت توانسته‌اند دراین کتاب اطلاعات تاریخی زیادی را دربارهٔ مزار بابا رکن‌الدین ـ چند گورستان اصفهان ـ بابا فولاد حلوائی ـ مصلی‌های اصفهان ـ تکیه‌های عصر صفوی و قاجاری و تکیه‌های مشهور حاضر (آباده‌ای ـ آغاباشی ـ ابوجعفر ـ ابوالقاسم ـ ابوالمعالی ـ ازه‌ای ـ امام جمعه ـ بابا رکن‌الدین ـ بختیاریها و دهها تکیهٔ دیگر) را مجموع سازند و در ذیل نام هر تکیه اسامی مدفونین شهیر در آن تکیه را با شمه‌ای از احوال او درج کنند. این کتاب در حقیقت سرگذشتنامهٔ حدود هفتصد تن از مشاهیر مدفونین در اصفهان است

گوناگون

□ چونه تومو، یاماموتو
رسم و راه سامورایی. آیین نامهٔ سلحشوران ژاپن (هاگاکوره). پژوهش و ترجمهٔ دکتر هاشم رجب‌زاده. مشهد. مؤسسهٔ چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی. ۱۳۷۱. رقعی. ۱۹۲ ص (۱۱۰۰ ریال).

دکتر هاشم رجب‌زاده که خوانندگان ما نوشته‌هایش را بارها در مجله خوانده‌اند و می‌دانند که دربارهٔ تمدن ژاپون از آگاهان است. کتابی هم که اینک به چاپ رسانیده حکایت از آن دارد که او را باید مؤثرترین محقق در معرفی تاریخ و فرهنگ ژاپونی به ایران دانست. کارهایش از زمرهٔ نوشته‌هایی نیست که دیگران بطور سفری با برخوردی دربارهٔ ژاپون نوشته‌اند

دراین کتاب که در چهار بهره است زمینهٔ تاریخی، روزگار و محیط هاگاکوره، هاگاکوره و نویسندهٔ آن، اندیشه‌های هاگاکوره مورد بحث است. در آیین‌های مندرج در هاگاکوره از کین خواهی، عشق، تربیت، مملکت داری، وفاداری و جنگها صحبت می‌شود.

رجب زاده درهرجا که تشابه و مناسبتی میان افکار هاگاکوره‌ای و عرفانی یا فرهنگ ایرانی یافته شواهد و مثالهایی را از متون قدیم نقل کرده است.

نیمی ازکتاب بخوانی در شش عنوان دارد و عبارت است از ۱۰۹ اصل سامورایی مانند اینکه چهره را همواره گلگون باید داشت، یا خود را بشناس، یا راه کمال بی‌پایان است.

آستان قدس رضوی

الف: معاونت فرهنگی

□ آموزش و پرورش در کودکستان. تألیف آیلین آلن ـ بتی هارت. ترجمه ازمحمدحسین

نظری‌نژاد. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۴۸۰ ص.

() اقتصاد وآموزش وپرورش. اصول و کاربردها. از دانیل سی. راجرز- هرش اش. راچلین. ترجمهٔ سید ابوالقاسم حسینیون. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۵۰ ص

() تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید. از استانفورد جی. شاو. ترجمهٔ محمود رمضان زاده. دو جلد. مشهد. ۱۳۷۰ وزیری. ۵۷۸+۷۹۲ ص.

بیگمان مهمترین تألیف تحقیقی جدید دربارهٔ تاریخ عثمانی و ترکیهٔ معاصر است از استاد ترک شناس مشهور دانشگاههای امریکا. ترجمه شوا و استوارست و کتاب از روی متن انگلیسی ترجمه شده است.

() تاریخ جهانی آموزش و پرورش [از ۱۸۱۵ تا ۱۹۸۱]. از گاستون میالاره ـ ژان ویال. ترجمهٔ محمدرضا شجاع رضوی. دو جلد. مشهد. ۱۳۷۰ـ ۱۳۷۱. وزیری ۴۲۹+۶۸۶ ص.

کتاب از روی متن فرانسه به ترجمه درآمده است.

تاریخ قرن بیستم. از سرژ برشتین ـ پی‌یر میلزا. ترجمهٔ دکتر امان‌الله ترجمان. دو جلد. مشهد. ۱۳۷۰ـ۱۳۷۱. رقعی. ۳۸۶+۵۸۷ ص

عنوان فرعی جلد اول جنگ و سازسازی ۱۹۳۹ـ۱۹۵۹ و عنوان جلد دوم رشد و بحران از ۱۹۵۳ تا ۱۹۸۴ است. متن از روی فرانسه به فارسی درآمده است. ترجمهٔ این گونه کتابهای نو از خدمات شایسته است.

تاریخچه و مکاتب روانشناسی. تألیف هربک میرناک ـ ویرجینیا استاوت سکستون. ترجمهٔ احمد رضوانی. مشهد ۱۳۷۱ وزیری. ۷۴۸ ص.

کتاب درسی است برای دانشجویان دورهٔ لیسانس و بالاتر.

تحلیل روش آموزش زبان. از ویلیام فرانسیس مه‌کی. ترجمهٔ حسین مریدی. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۷۷ ص.

ترجمه‌ای است از روی متن انگلیسی.

() دانه‌های روغنی. از ای.ا. وایس. ترجمهٔ فرشتهٔ ناصری. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۸۱۶ ص.

ترجمه و نشر این گونه کتابها نشان دهندهٔ تنوع فعالیت قسمت معاونت فرهنگی آستان قدس است. تردیدیست که ترجمهٔ این گونه آثار در درجهٔ تقدم علمی است وگویای آنکه تا چه میزان احتیاج به اخذ و ترجمهٔ آثار علمی خارجی داریم.

() روشهای تجربی تحقیق اجتماعی. از پتراتسلندر. ترجمهٔ بیژن کاظم زاده. مشهد. ۱۳۷۱ وزیری. ۳۶۰ ص.

از روی جدیدترین چاپ آن ۱۹۸۵ به فارسی درآمده است. کتاب تألیف همت استاد امریکایی است.

() زبان شناسی و زبان، بررسی مفاهیم بنیادی زبان شناسی. از جولیا اس. فالک. ترجمهٔ خسرو غلامعلی زاده. مشهد. ۱۳۷۱. وزیری. ۶۱۷ ص.

() زندگی پاستور. از رنه والری رادو. ترجمهٔ دکتر امان الله ترجمان. دو جلد. مشهد. ۱۳۷۰ـ۱۳۷۱. رقعی. ۴۱۶+۳۶۰ ص.

رنه والری رادو از پزشکان نامور فرانسوی تا سی سال پیش بود و اضافاً از پزشکانی بودکه با ایرانیان مرتبط بود. تا آنجا که شنیده بودم از احفاد پاستور است.

ستاره‌شناسی با کامپیوترهای شخصی. از پیتر دوفت اسمیث ـ ترجمهٔ دکتر تقی عدالتی و محسن شاه محمدی. مشهد. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۰۳۶ ص.

قواعد فهرست نویسی انگلو امریکن. ویرایش دوم. ترجمهٔ رحمت‌الله فتاحی. ویراستهٔ دکتر اسدالله آزاد. مشهد. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۰۳۶ ص.

اصل کتاب یادگار همت صدهافهرست نگار و کتابدار انگلیسی و امریکایی است که پس از پژوهشها و تجربه‌ها چنین کتابی عظیم شده است. از مواردی است که در وصف آن یک دهان باید به پهنای فلک.

ترجمه قسمتی از آن از سال ۱۳۴۷ شروع شد و در ۱۳۵۴ به چاپ رسید (سیصد نسخه). اینک ویرایش دوم آن به ترجمهٔ خوب آقای فتاحی و

ویرایش استادانه و کتابدارانهٔ آقای دکتر اسدالله آزاد منتشر می‌شود.

کتاب با دقت به چاپ رسیده است.

شگفتیهائی از اعجاز در قرآن کریم. ترجمهٔ محمد جمال‌الدین الفندی. ترجمهٔ حسین میردامادی. مشهد. ۱۳۷۱. رقعی. ۲۷۱ ص.

ب ـ مؤسسهٔ چاپ و انتشارات

ادبیات چین. تألیف اودیل کالتن مارک. ترجمهٔ افضل وثوقی. مشهد. ۱۳۷۱. رقعی. ۱۳۲ ص (از چه می‌دانم؟).

انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی. تألیف دکتر حسین رزمجو. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۵۰ ص.

رسم و راه سامورایی. از یاماموتو چونه تومو ترجمهٔ هاشم رجب‌زاده. مشهد. ۱۳۷۱. رقعی. ۱۹۲ ص.

روش تحقیق درجغرافیا. از پیر ژرژ. ترجمهٔ حسن مطیعی لنگرودی. مشهد. ۱۱۶ ص (از چه می‌دانم؟).

سرایندهٔ کاخ نظم بلند. پنج گفتار در زمان و زندگانی فردوسی ـ تألیف مهدی سیدی. مشهد. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۱۸ ص.

سفرنامهٔ ابن جبیر. ترجمهٔ پرویز اتابکی. مشهد. ۱۳۷۰ وزیری. ۴۲۴ ص.

افسوس است برای چنین کتاب تاریخی کهن که به این شیرینی و استواری ترجمه شده است فهرست‌اعلام که ضرورت داشت تهیه نکرده‌اند

باغ آینه

آسیا در برابر غرب.

از داریوش شایگان. چاپ دوم. تهران. ۱۳۷۱ رقعی. ۳۰۰ ص.

در این کتاب روشنفکرانه و متفکرانه توجه خاص نویسنده به قول خود او «وجه منفی تفکر غربی» است و از نهیلیسم آنان آغاز می‌کند تا چهرهٔ غرب را بشناساند.

در فصل اول به «تقدیر تاریخی تمدنهای آسیایی» پرداخته است و در فصل دوم سخن را به آثار غرب‌زدگی جمعی در آسیا می‌کشاند. عناوین فصول دیگر اینهاست: دورهٔ فترت، تفکر بی‌محمل، هنر بی‌خانگاه، رفتارهای ناهنجار، رندوارونه.

بخش دیگر کتاب موقعیت تمدنهای آسیایی در برابر تفکر غربی عنوان دارد. در این بخش به اثر چهار کانون تمدن آسیا (ایران و اسلام ـ هند ـ چین ـ ژاپون) پرداخته شده است.

این کتاب بیگمان از نوشته‌های ارزشمند به قلم یک ایرانی است و در میان نظایرش برتریها دارد

گفت وگو در باغ.

از شاهرخ مسکوب. تهران ۱۳۷۱. رقعی ۹۲ ص.

نوشته‌ای است دلپذیر دربارهٔ باغ ایرانی و چهرهٔ آن در مینیاتور نوشته به صورت گفت و گو میان دو شخص است. نویسنده کوشیده است جلوه‌ها و مظاهر ایرانی و تفکر او را در این نوشته بنمایاند.

بنیادپژوهشهای اسلامی آستان قدس ـ مشهد

السبحات العلية على وظائف الصلاة الملية.

از زین‌الدین الجبعی العاملی (شهید ثانی). تحقیق صفاءالدین البصری. مشهد. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۱۸ ص.

پژوهشی در جلوه‌های هنری داستانهای قرآن.

از دکتر محمود بستانی. ترجمهٔ محمدحسن جعفرزاده. جلد اول مشهد. ۱۳۷۱. ۵۳۲ ص.

جنبشهای شیعی در تاریخ اسلام.

از هاشم معروف الحسنی ترجمه سید محمدصادق عارف. مشهد ۱۳۷۱ وزیری ۶۴۰ ص.

□ ورشکت و عتاب.
ازمحمود عنبرانی. مشهد. ۱۳۷۱. رقعی. ۵۶ ص.

□ شرح صدکلمه.
از کمال‌الدین میثم بحرانی. ترجمهٔ عبدالعلی صاحبی. مشهد ۱۳۷۰. وزیری. ۳۸۷ ص.

□ عدةالعقول و عمدةالمعقول فی‌ایضاح مبانی الاصول (همراه دیگر مقالات فلسفی و کلامی).
از فضل بن احمد بن خلف بخاری (قرن ششم هجری). به اهتمام نجیب مایل هروی. مشهد. ۱۳۷۱. وزیری ۱۲۲ ص.

□ فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام در عصر اموی.
از دکتر حسین عطوان ترجمهٔ حمیدرضا شیخی. مشهد. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۳۲ ص

توس
جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران

□ ۶ـ اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران (۱۹۰۰ تا ۱۹۴۱). نوشتهٔ ویلیام فلور. ترجمهٔ دکتر ابوالقاسم سری. تهران ۱۳۷۱ وزیری. ۲۰۷ ص. (۱۹۰ تومان)

۷ـ اختلاف تجاری ایران و هلند و بازرگانی هلند درعصر افشاریان و زندیان (۱۷۱۲ـ۱۷۱۵) نوشتهٔ ویلیام فلور. ترجمه دکتر ابوالقاسم سری. تهران. ۱۳۷۱ وزیری ۲۳۴ (۲۱۰ تومان)

□ ۸ـ صنعتی شدن ایران و شورش شیخ احمد مدنی (۱۹۰۰ـ۱۹۲۵). نوشتهٔ ویلیام فلور. ترجمهٔ دکتر ابوالقاسم سری. تهران ۱۳۷۱ وزیری. ۲۴۸ ص (۲۲۰ تومان)
ویلیام فلور ایرانشناس هلندی با تحسسات متوالی در منابع و مآخذ و همچنین بایگانیهای هند همیشه در پی عرضه کردن مطالب تازه است. درین سه جستاره هم که به ذوق و علاقه‌مندی آقای دکتر سری ترجمه شده است ما رابه گوشه‌هایی از تاریخ گذشتهٔ کشورما آشنا می‌کند که نوشته‌هایی از خودمان در دست نداریم.

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

□ اختلاف دولتین ایران و افغانستان در مورد رود هیرمند. تألیف غلامرضا افتخاری. تهران ۱۳۷۱. رقعی. ۸۸ ص.
حاوی حدود قدیمی مرزهای شرقی ایران لشکرکشی تا معاهدهٔ صلح پاریس ـ مرزهای خاوری ایران ـ هیرمند ـ از حکمیت ماکماهون تا کمیسیون ۱۳۱۰ ـ هیرمند و شورای امنیت. مذاکرات و مکاتبات مستقیم طرفین دعوی از ۱۳۳۷ تا ۱۳۵۱.

□ صنایع، تسلیحات و خلع سلاح شیمیائی نوشتهٔ حسین علائی و بابک خواجه کاوسی. اهتمام ناصر ثقفی عامری. تهران ۱۳۷۱. وزیری ۱۲۳ ص (۱۴۰۰ ریال).

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

□ فلسفهٔ اخلاقی ناصر خسرو و ریشه‌های آن تألیف شیر زمان فیروز اسلام آباد. ۱۳۷۱ وزیری. ۳۵۷ ص (شمارهٔ ردیف ۱۳۲)
حاوی تاریخچهٔ فلسفهٔ اخلاق اسلامی ـ فلسفهٔ اخلاقی ناصرخسرو حکمت نظری و حکمت عملی جمعاً در چهل فصل است

شرح احوال و آثار عبدالرحیم خانخانان خدمات او برای پیشرفت ادبیات فارسی. تألیف حسین جعفر حلیم. اسلام آباد. ۱۳۷۱. (شمارهٔ ردیف ۱۲۸)
حاوی. رشد فرهنگ و توجه به زبان فارسی در دوران اکبر ـ معرفی خان خانان و طایفهٔ بهارلو ـ آثار خان خانان ـ خدمات خان خانان به ادب فارسی.
خان خانان (عبدالرحیم خان) از رجال مهم دیوانی وفرهنگی وشعرای عصر خود در هندوستان بو

مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی

[ ] جامعهٔ باستان از لوئیس هنری مورگان. ترجمهٔ محسن ثلاثی. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۷۸۲ و ضمائم.

نویسنده در سال ۱۸۷۷ از نگارش این کتاب فارغ شد. با وجود این کتابش هنوز ناب است و خواندنی و قابل استناد پس ضرورت داشت ترجمهٔ آن را در فارسی داشته باشیم. ترجمه از روی متنی است که لیکوک در سال ۱۹۶۳ با توضیحاتی منتشر کرده است.

[ ] سلسله‌های اسلامی. نوشتهٔ کلیفورد ادموند بوسورث. ترجمهٔ فریدون بدره‌ای. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۵۸ ص (تجدید).

[ ] فدائیان اسماعیلی تألیف برنارد لوئیس. ترجمهٔ فریدون بدره‌ای. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۵۰ ص (تجدید چاپ).

[ ] فرهنگ مشتقات مصادر فارسی. جلد اول ( ) تألیف دکتر کامیاب خلیلی. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۶۷ ص.

نام کتاب گویای مطالب آن است.

[ ] فرهنگ نامهای شاهنامه. تألیف دکتر منصور رستگار فسائی. جلد دوم (ش ـ ی). تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ص ۵۹۳-۱۲۸۱.

[ ] وام واژه‌های ایرانی میانهٔ غربی در زبان ارمنی. تألیف ماریا آیوازیان (ترزیان). تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۲۳ ص.

فرهنگی است ارزشمند و معبد و واژگان پارتی ـ فارسی میانه و پهلوی که در زبان ارمنی وارد شده ... به دست داده شده است. مؤلف طبعاً در کار خود فرهنگ مشهور آچاریان بهره‌وری کرده است.

[ ] هیتی‌ها

اثر الیور گرنی. ترجمهٔ رقیهٔ بهزادی. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۶۴ ص.

متن یکی از معروفترین و رایج‌ترین کتابهای همگانخوانی برای شناخت قوم هیتی است و خانم بهزادی پس از ترجمه کتابی دربارهٔ سکاها به معرفی هیتی پرداخته است. امیدست همانطور که در مجلهٔ چیستا مقاله‌هایی دربارهٔ اقوام و ملل دیگر قدیمی پرداخته‌اند بتوانند برای هریک کتاب معیاری را انتخاب و ترجمه کنند.

یزدان

[ ] سکاها

تألیف تامارا تالبوت رایس. ترجمهٔ دکتر رقیه بهزادی. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۴۹ ص (۲۲۰۰ ریال).

رقیه بهزادی از بانوان فاضل علاقه‌مند به به تاریخ ملل قدیم است و درین ده سال اخیر همتشان را مصروف به شناساندن اقوام مختلفی کرده است که دارای تاریخ و هنر و اساطیر مهمی هستند مانند لولوبیها، سکاها، هیتی‌ها، پارتها و... و برای هریک مقالاتی نوشت که اکثراً در مجلهٔ چیستا چاپ شده است.

کتاب «سکاها» از منابع موثق و کتابهای رایج مشهورست در زبان انگلیسی به قلم تامارا رایس که بانوئی است متخصص و هنرشناس ترجمهٔ خانم بهزادی خوب و پاکیزه و به اسلوب است و چون نخستین کتاب مستقلی است که دربارهٔ سکاهاست انتشارش را باید مغتنم دانست.

در همین ایام خانم بهزادی کتابی هم دربارهٔ «هیتی‌ها» ترجمه و نشر کرده است که جداگانه معرفی آن می‌آید.

دوکتاب دربارهٔ قائن

[ ] بزرگان قائن

تألیف محسن سعیدزاده. جلد اول. قم. اهل‌البیت. ۱۳۶۹. وزیری. ۷۸۹+ تصاویر.

درین کتاب به ترتیب الفبائی نام شرح احوال ۲۸۱ شاعر و دانشمند و عالم در زمینه‌های مختلف درج است. مؤلف احوال و اطلاعات مربوط به هریک را از متون تاریخی گذشته و کتب رجالی و تذکره‌های متعدد و حتی با مراجعه به فهرستهای نسخه‌های خطی

ENCYCLOPAEDIA IRANICA
Edited by Ehsan Yarshater. Volume V. Fascicle 7-8. Costa. Mesa, California. Mazda Publishers. 1992.

با این دو جزوه پنجمین جلد «ایرانیکا» پایان یافت. آخرین کلمهٔ مندرج درین جلد coffee (قهوه) ست نوشتهٔ علی آل داود.

اغلب مقاله‌های مندرج درین دو جزوه از مقاله‌های مفصل است مانند «طبقات» در جامعه‌شناسی به قلم حمد اشرف و علی بنوعزیزی. «مطهرات در ایران» در دورهٔ پیش از اسلام نوشتهٔ مری بویس و در دورهٔ اسلامی وشتهٔ حامد الگار یا «ساعت» از ویلیام فلور. درین میان مقالهٔ clothing (پوشش) که صفحات ۷۱۹ تا ۸۷۱ (یعنی یکصد و پنجاه صفحه) را دربرگرفته از نمونه‌های کمال جویی در دائرةالمعارف نویسی است مناسبت دارد که عناوین فرعی این تحقیق با نام نویسندهٔ هریک برای آگاهی علاقه‌مندان نقل شود:

ـ ملاحظات عمومی	دائرةالمعارف
ـ در دورهٔ ماد و هخامنشی	ع. شاپور شهبازی
ـ در دورهٔ پارتی	Trudy S. Kawami
ـ در دورهٔ ساسانی	Elsie H. Peck
ـ در ایران پیش از اسلام	Gerd Gropp
ـ در سرزمین سغد	A. Naymark
ـ میان طوایف ایرانی قفقاز و ماورای آن	S. A. Yatsenko
ـ در ایران پس از اسلام تا حملهٔ مغول	Elsie H. Peck
ـ در دوره‌های مغول و تیموری	Eleamor Sims
ـ در دورهٔ صفوی و قاجار	Layla Diba
ـ در دورهٔ پهلوی و پس از آن	علی‌اکبر سعید سیرجانی
ـ پوششهای نظامی در دورهٔ قاجار و پهلوی	ذیل «نظام»
ـ در افغانستان	N. H. Duprée
ـ در میان طوایف هزاره	K. Ferdinand
ـ در تاجیکستان	G. Maitdinova
ـ لباس کردی	P. A. Andrews (و) شیرین محسنی

ـ درمیان یهودیان ساکن کردستان	O. Shwartz- Beeri
ـ درمیان عشایر بلوچ	ایران علاء فیروز (و) مهرمنیر جهانبانی
ـ درمیان عشایر بلوچ پاکستان وافغانستان	Pamela Hunte
ـ در خراسان	حسینعلی بیهقی
ـ در آذربایجان	P. A. Andrews
ـ در کنارهٔ دریای خزر	Ch Bromberger
ـ در کنارهٔ خلیج فارس	شهناز نجم‌آبادی
ـ درمیان قشقائیان	Lois Beck
ـ درمیان بختیاریها و لرها	J. P. Digard
ـ پوشش و زیورهای ترکمانان	P. A. Andrews
ـ واژه‌نامهٔ جامه و پوشش	دکتر غلامحسین یوسفی
ـ فهرست اصطلاحات پوششی مندرج در بخشها	——

از مقاله‌های قابل توجه نوشتهٔ محمود امید سالار دربارهٔ «خروس» و نوشتهٔ هوشنگ اعلم دربارهٔ ارگیل و دیگر گیاهان است.

KS

KLAUS SCHWARZ VERLG. BERLIN
ISLAMKUNDLICHE UNTERSUCHUNGEN

ـ۱ـ

Anja Pistor- Hatam

Iran und die Reformbewegung in Osmanischen Reich. Persische Staatsmanner, Reisende und Offositionelle unter dew Einfluss der Tanzimat. Berlin, 1992. 260 s.

نخستین کتاب مفصل است دربارهٔ تأثرات ایران از تغییرات فکری و سیاسی که در عثمانی در دورهٔ شهور به «تنظیمات» پیش آمد. مؤلف این تحقیق را بر اساس منابع فارسی و بسیاری از مآخذ عثمانی که ما معمولاً از آنها بی‌خبریم به رشتهٔ تألیف درآورده است. کتاب در چهار بخش است:

بخش اول به معرفی وضع ایران در قرن نوزدهم و ارتباطهای عثمانی و ایران اختصاص دارد.

در بخش دوم اقدامات میرزاتقی خان امیرکبیر، میرزا ملکم‌خان و کتابچهٔ غیبی او، دورهٔ صدارت میرزا حسین خان مشیرالدوله، حاجی میرزا علی خان امین‌الدوله و عقاید او دربارهٔ تجدد پرداخته است.

در بخش سوم بر اساس چند کتاب، از جمله سفرنامهٔ عبدالفتاح گرمرودی و زیارت عتبات عبدالعلی خان ادیب‌الملک و سفر حج محمد حسین فراهانی و سفرنامهٔ حاجی پیرزادهٔ نائینی و خاطرات عباس میرزا ملک‌آرا شمه‌ای از تأثرات هریک دربارهٔ دیدار از عثمانی و وصفی که از اصول مملکت داری آنجا کرده‌اند شرح داده شده است.

بخش چهارم معرفی واهمیت روزنامه‌های عثمانی (اختر ـ بصیرت) و تأثیر آنها را در ایران دربردارد.

امیدست یکی از آلمانی‌دانها به ترجمهٔ این کتاب مفید بپردازد.

-۲-

Mostafa Edjtehadi

Zerfall der Staatsmacht Persiens unter Näris ad-Din Schäh Qağär (1848-1896). Einblicke in die Machtverhältnisse am Tehraner Hof nach den Tagebüchern I'Timad as- Saltanas. Berlin, 1992. 184 s.

مصطفی اجتهادی موضوع رسالهٔ دکتری خود رابه بحث دربارهٔ پایان یافتن قدرت دولت ایران در دورهٔ ناصرالدین شاه انتخاب کرده است و مبع اصلی کارش روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه است زیرا درین مأخذ است که نویسنده از ضعفهای دربار و حکومت و رجال آن بحثهای انتقادی به میان آورده و اطلاعات خصوصی را مندرج کرده است.

فصل اول به معرفی روحیات و شخصیت ناصرالدین شاه اختصاص دارد. مؤلف نخست سه شیفتگی ناصرالدین شاه (سواری، سفر و شکار) و سپس چگونگی سه سفر شاه به اروپا را به میان آورده و پس از آن از علاقه‌مندی او به پول و طلا به عنوان دو مرض یاد کرده است.

چهارمین موضوعی که از احوال خصوص شاه می‌نویسد گفتاری است دربارهٔ علاقه‌مندی او به تاریخ و زبان خارجی.

مؤلف در فصل دوم به اشتغالات شاه درکارهای دولتی و تشکیل محلس شورای دولتی پرداخته و بحثی را دربارهٔ توجه او به قشون و نظام به میان آورده است.

موضوع سومین فصل کتاب وضع دربارست و درین فصل است که صدراعظم و وظایف و کارهای او مطرح می‌شود. قسمتی دیگر ازین فصل به مدارج و مراتب دربار اختصاص دارد و به همین مناسبت ضرور دانسته است که عده‌ای از محارم درباری و خصوصیات هریک را بشناساند: معیرالممالک، یحیی‌خان مشیرالدوله، قوام‌الدوله، عضدالملک، عزیزالسلطان، امین‌السلطان پدر و پسر. یادی از زنان «سوگلی» شاه هم درین فصل آمده است.

عنوان آخرین گفتار کتاب ناصرالدین شاه بی‌اقتدارست و در حقیقت نتیجه‌گیری مؤلف از آنچه توانسته است از روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه استنباط کند.

I. B. TAURIS PUBLISHERS

آقای ایرج باقرزاده که در ایران، مؤسس یکی از بنگاههای انتشاراتی فرهنگی بود حدود پانزده سال است که در انگلستان فعالیت انتشاراتی دارد و مؤسسه I. B. Tauris را به وجود آورده است. این مؤسسه تاکنون بنحاه شصت کتاب به چاپ رسانیده که بیشتر مربوط به مسائل اجتماعی و جامعه شناسی و تاریخ و تفکر معاصرست.

چندین کتاب از سلسلهٔ انتشارات مذکور دربارهٔ ایران است از جمله کتاب فخرالدین عظیمی دربارهٔ ایران از سقوط رضاشاه دورهٔ محلس چهاردهم، ایران دورهٔ قاجار از خانم لمبتون، مصدق و نهضت ملی نفت از جیمز بیل، نامه‌های سر ریدر بولارد و جز اینها.

* * *

اخیراً کتاب «اسلام و تجدد خواهی» یا انقلاب ۱۹۰۶ ایران به قلم وانسا مارتین توسط مؤسسه «توریس» انتشار یافته است با نام انگلیسی:

Vanessa Martin. Islam and Modernism. The Iranian Revolution of 1906. London. 1989. 245 p.

مندرجات این کتاب چنین است:
- ارتباط میان علما و حکومت
- علمای دورهٔ قاجار و انقلاب
- سید محمد طباطبائی و مجاهدت برای تغییر
- علماء و تشکیل مجلس ملی
- مشروطیت و اصول اسلام
- تغییر و عکس‌العمل از سپتامبر ۱۹۰۷ تا ژوئن ۱۹۰۸
- شیخ فضل‌الله نوری و مشروعه

مؤلف به مسائل اقتصادی، قدرت تجار و کسبه و منابع ملی ثروت را از یاد نبرده حتی نحوهٔ مساعدتهای مال را که به تظاهرات بزرگ می‌شد مورد بررسی قرار داده است و خواننده ازین نوشته می‌تواند عقاید طرفداران مشروطیت و حکومت مطلقه را دریابد.

پس از کتاب ادوارد براون می‌توان این کتاب را در زبان انگلیسی برای مطالعهٔ تاریخ مشروطیت ایران منبع معتبری دانست.

دو کتاب از یان ریشارد
YANN RICHARD

-۱-

L'ISLAM CHI'ITE. CROYANCES ET IDEOLOGIES. Paris. Fayard. 1991. 303 p.

یان ریشارد از ایرانشناسانی است که توجهی مخصوص به بنیادهای فکری ایرانیان دارد و عمدهٔ مباحث این کتاب هم مرتبط به ایران می‌شود. عمدهٔ مباحث این کتاب چنین است:
- دو کلمه دربارهٔ تشیع.
- یک خانوادهٔ معصوم: ائمه.
- خداشناسی عرفانی (سهروردی ـ ملاصدرا ـ متفکران معاصر).
- شیعیان ایران.
- شیعیان خارج از ایران.
- تشیع و زنان.
- تفکر انقلابی اسلام.

-۲-

ENTRE L'IRAN ET L'OCCIDENT

Adaptation et assimilation des ideés et techniques occidentales en Iran. Sous la direction de Yann Richard. Paris. La Maison des Sciences de l'Homme. 1989. 242 p.

مجموعه‌ای است ارزشمند از چند مقالهٔ تحقیقی دربارهٔ تاریخ و نحوهٔ جذب و تطابق فنون غربی در ایران.
کتاب در سه بخش است:

بخش اول: نظام (قشون) حاصل تجدد گرایی.

- تحولات نظامی در دورهٔ قاجار — J. Calmard
- تشکیلات ملی نظامی — Y. Richard
- تشکیلات نظامی افغانستان — O. Roy

بخش دوم: ولایات و توسعهٔ شهری.

- تغییرات فنی. — Ch. Bromberger
- قبول حمل ونقل جدید در ایران — M. Bazin
- نفوذ غرب در ایل بختیاری — J. P. Digard و اصغر کریمی
- وقف وتجدد در ایران: کشاورزی آستان قدس — B. Hourcad
- روش تغذیهٔ کنونی در ایران — فرهاد خسروخاور

بخش سوم: پیشه‌های فنی و هنری.

- هنرهای کتاب و تصویر — Yves Porter
- صحافی: تحولات آن از عصر قاجار تاکنون — M Vicat
- تحولات فنی قالی‌بافی در فراهان — P. Fontaine
- موسیقی ایران و خاورمیانه در برابر فرهنگ پذیری غربی — J. During
- سی و پنجمین سال اول صنعت سینما در ایران — فرخ غفاری

دو مقاله راجع به کتاب و صحافی در نوع خود از تازگی و پژوهش ژرف برخوردار است. ترجمهٔ این کتاب به زبان فارسی در سلسلهٔ انتشارات آستان قدس منتشر شده است.

COROLLA IRANICA

Bern, Peter Lang Verlag. 1991. 18,244 s.

نام کتابی است حاوی مقاله‌های علمی و تحقیقی که دوستان و شاگردان پهلوی شناس نامور David Neil Mackenzie به مناسبت فرارسیدن شصت و پنجمین سال تولد او نوشته‌اند و توسط ناشر سویسی پیترلانگ چاپ شده است. درشمارهٔ بعد فهرست مندرجات آن درمجله آورده خواهد شد.

IRANIAN CULTURE

A Persianist View. By M. C. Hillmann. Lanham. University Press of America. 1990. 221 p.

مجموعه‌ای است اردیده‌ها و نقدیاب مایکل هیلمن ایرانشناس که خود را ایرانی‌شناس (و شاید فارسی شناس) خوانده، به ایرانشناس. عناوین عمدهٔ نوشته‌های این رساله عبارت است از:

- سالشمار حوادث مهم فرهنگی ادبی ایران از دورهٔ مادها تا سال ۱۹۸۹. قسمت عمده‌تر آن به دوران معاصر اختصاص دارد.
- پدرسالاری در ایران (نگاهی به شاهنامه)
- فرد دوستی و شک همیشگی میان ایرانیان
- کهن پرداری ایرانی، زیبائی آرایشها، تلون
- پیچیدگیهای فرهنگی یک ایرانی روشنفکر
- بحران هویت گذشته و حال.

آینده

مجلهٔ فرهنگی و پژوهشهای ایرانی (تاریخ، ادبیات، کتاب)

(سه ماه یکبار)

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

(از سال پنجم - ۱۳۵۸)

ایرج افشار

بنیادگرفته در ۱۳۰۴ به صاحب امتیازی دکتر محمود افشار

* * *

هیچگونه پیوستگی و بستگی اجتماعی، مالی و غیر آن به

هیچ بنیاد و مؤسسه و سازمانی ندارد.

سال نوزدهم — ۱۳۷۲

شمارهٔ تابستان (۴-۶) — تیر - شهریور

خواهشمندیم به یادآوری مربوط به

وجه اشتراک در صفحهٔ بعد توجه فرمائید

یادآوری پرداخت اشتراک

■ ازمشترکان گرامی که هنوز وجه اشتراک سال ۱۳۷۱ یا ۱۳۷۲ را نپرداخته اند خواهشمندیم پرداخت فرمایند.
■ البته وجه اشتراک سال ۱۳۷۲ نسبت به سال گذشته افزودگی دارد. از مشترکان گرامی انتظار داریم هرچه زودتر با ارسال وجه ما را یاری دهند.

ایران: ۱۱۰۰۰ ریال ـ دانشجویان ۸۰۰۰ ریال ـ مؤسسات ۱۳۰۰۰ ریال
خارجه پنجاه دلار
اگر در ایران پرداخت خواهد شد:
امریکا، استرالیا، ژاپون: ۲۵۰۰۰ ریال (هوایی)
اروپا و آسیا: ۲۰۰۰۰ ریال (هوایی)
خارجه با پست زمینی: ۱۵۰۰۰ ریال

* * *

■ تکفروشی مجله در تهران عمدةً توسط عرفه‌های روزنامه‌فروشی است و منحصراً به کتابفروشانی داده می‌شود که تقاضای خرید نقدی می‌کنند. شرمنده‌ایم که این روش را اتخاذ کرده‌ایم.
■ مقاله‌هایی چاپ می‌شود که به‌صورت ماشین‌شده فرستاده‌شود. یا به‌خط سح وکاملاً روشن (غیرشکسته) باشد.
■ دفتر مجله در کوتاه کردن مقاله‌ها و ویراستاری ضروری آنها آزادست.
■ هیچ مقاله‌ای زودتر از یکسال از زمان رسیدن آن چاپ نخواهد شد.
■ نقل مطالب این مجله منحصراً با اجازهٔ دفتر مجله یا نویسندگان مقاله مجاز است.
■ همه مطالب و نوشته‌های بدون امضاء از مدیر مجله است.
■ معرفی کتاب منوط به دریافت یک نسخه و نقد آن منوط به دریافت دو نسخه ازکتاب است.
■ چاپ عکس اشخاص درمجله و روی جلد دلالت بر تحلیل آنها ندارد. برای دیدن است. برای تاریخ است.
■ خوشنویسی و طراحی: محمد احصائی ـ روی جلد بهرام افشار

* * *

کمکهای موقوفات دکتر محمود افشار

◻ واقف متولی، محل دفتر مجلهٔ آینده را ـ که رقبه‌ای است از موقوفات دکتر محمود افشار یزدی ـ از سال ۱۳۵۸ برای کمک به امکان انتشار مجله به رایگان دراختیار دفتر مجله قرار داده است.
◻ موقوفات براساس متن وقفنامه و سایر نیت و عمل واقف هرسال سیصد و پنجاه دوره از مجله را خریداری کرده و به دانشمندان و مراکز ایرانشناسی و کتابخانه‌هایی که وسیلهٔ ترویج و تعمیم زبان فارسی هستند فرستاده است.

◻ حروفچینی: میثاق (اپراتور و صفحه‌پرداز: رؤیا نظرپور)
◻ لیتوگرافی: بزرگمهر ◻ چاپ و صحافی: بهمن
سه هزار و هفتصد نسخه ازین دفتر در پایان تابستان ۱۳۷۲ انتشار یافت

* * *

دکتر فتح‌الله مجتبائی

نسخه‌ای کهن از شاهنامهٔ فردوسی

متعلق به مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی

چندی پیش باخبر شدیم که نسخه‌ای کهن از شاهنامهٔ فردوسی که از سه چهار قرن پیش در خاندان قدیمی سعدلو یکی از خاندانهای مقیم نخجوان و آذربایجان نگهداری می‌شده، به بعضی از کتابخانه‌های بزرگ تهران عرضه شده است، و مالک آن برای آنکه پس از او این ودیعهٔ خاندانی تباه شود و یا بدست دلالان اینگونه آثار از کشور بیرون نرود قصد دارد که آنرا در زمان حیات خود در داخل کشور به محل مطمئنی بسپارد (نگاه کنید به یادداشت آقای ایرج افشار در مجلهٔ آینده، مهر-اسفند ۱۳۷۱). سرانجام به راهنمائی آقایان دکتر اصغر مهدوی و محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، و به کوشش آقای عنایت‌الله مجیدی، «مدیر کتابخانه و مرکز اسناد مرکز دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی»، این کتاب به مرکز دائرة‌المعارف آورده شد و پس ار بررسی از لحاظ صحّت و قدمت، به شمارهٔ ۱۱۱۱ در شمار نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مرکز قرار گرفت. در جلسه‌ای که برای بررسی و تعیین ارزش این نسخه با حضور آقایان دکتر اصغر مهدوی، دکتر زریاب خوئی، آقای احمد منزوی و نگارنده تشکیل یافت، کلاً تعلّق آن به سدهٔ هشتم هجری تأیید شد.

این نسخه به قطع رحلی بزرگ (۳۳×۲۳ سانتیمتر) و شامل ۵۳۹ برگ (۱۰۷۵ صفحه) است که شاهنامهٔ فردوسی از آغاز تا پایان در متن و خمسهٔ نظامی بطور چلیپا در حواشی صفحات آن، هر دو به یک خط، نوشته شده است. تنها افتادگی این نسخه صفحهٔ آخر آن است که در حدود سی بیت از پایان اقبالنامهٔ نظامی را شامل بوده، و یقیناً تاریخ کتابت و احتمالاً نام کاتب و محل استنساخ را نیز دربرداشته است، ولی باتوجه به رسم‌الخط کتاب و برخی خصوصیات املائی و شواهد دیگر شاید بتوان آنرا بازمانده از اواخر سدهٔ هفتم یا نیمهٔ اول سدهٔ هشتم (که معمولاً در نسخه‌ها اشکال املائی قدیمتر و جدیدتر در کنار هم دیده می‌شود) دانست. بهرتقدیر، این نسخه گرچه کهنترین یا بهترین نسخهٔ شاهنامه نیست، لیکن بی‌شک کهنترین نسخهٔ شناخته شدهٔ شاهنامه در ایران، و یکی از کهنترین نسخه‌های این کتاب در جهان است.

تا آنجا که می‌دانیم، از نسخه‌های شناخته شده و تاریخ‌دار شاهنامه دو نسخهٔ فلورانس (مورخ ۶۱۴ ؟) و موزهٔ بریتانیا (مورخ ۶۷۵) از سدهٔ هفتم، و دو نسخهٔ طوپقا پوسرای استانبول (۷۳۱ و

۷۷۲)، سه نسخهٔ دارالکتب قاهره (۷۴۱ و ۷۷۳؟ و ۷۹۶)، نسخهٔ کتابخانهٔ دولتی لنینگراد (۷۳۳)، چستربیتی دوبلین (۷۴۱) و موزهٔ ملی کراچی (۷۵۲) از سدهٔ هشتم برجای مانده‌اند، و از این شمار بعضی ناقص یا ناتمام‌اند و بعضی بیش از نیمی از تمام کتاب را دربرندارند. در این نسخه تمامی شاهنامه به خط نسخ خوب و پخته و خوانا و با قلم فولادی برکاغذ سمرقندی نسبهٔ ضخیم نخودی رنگ نوشته شده است. متن صفحات با خطوط طلائی در چهار ستون جدول‌بندی شده، و هر صفحه شامل ۵۰ بیت شاهنامه در متن و ۲۵ بیت خمسهٔ نظامی در حواشی است (جز در مواردی که عنوانها و سرفصلها جای چند بیت را گرفته است)، و سه لچک گل و بوتهٔ ظریف در آغاز و میان و پایان هر حاشیه با شگرف و طلا نقاشی شده است. چنین بنظر می‌رسد که جدول‌بندی صفحات و تحریر سرفصلها و عنوانهای حواشی بعد از تحریر متن صورت گرفته است، زیرا در چند مورد در فاصلهٔ میان متن و حاشیه و در مواصل ستونها ابیاتی به خط اصلی افزوده شده که خطوط جدول در دو سر آنها قطع شده و از آنها نگذشته است، و بعضی از سرفصلها و عنوانهای حاشیه یا نوشته نشده و یا به خط جدیدتری افزوده شده است. دو صفحهٔ اول کتاب بطرزی بسیار زیبا و ظریف تذهیب کاری شده و بر لوحه‌های رنگین بالا و پایین این دو صفحه این دو بیت دیده می‌شود:

(صفحهٔ دوّم)	(صفحهٔ سوّم)
کسی در باب فردوسی چه گوید	که اورمزیست از سر الهی
بشه نامه نظر کن تا ببینی	روان آب حیات اندر سیاهی

از صفحهٔ ۲ (ورق اب) تا صفحهٔ ۱۰۲۹ (ورق ۵۱۵ الف) شاهنامه در متن و خمسهٔ نظامی در حواشی است، و از صفحهٔ ۱۰۳۰ (ورق ۵۱۶ ب) تا پایان (صفحهٔ ۱۰۷۴، ورق ۵۳۶ ب) متن و حواشی را بقیهٔ اسکندرنامه گرفته، و چنانکه گفته شده صفحهٔ آخر که در حدود ۳۰ بیت از اقبالنامه را شامل می‌شده افتاده است. این نسخه بدون تصویر است، مقدمه‌ای ندارد، و طبعاً از هجونامهٔ معروف هم در آن اثری نیست. تعداد ابیات شاهنامه در آن نزدیک به چهل و نه هزار است.

برخی از خصوصیات املائی و ویژگیهای رسم‌الخط این نسخه چنین است:

۱- حرف «پ» به هر دو صورت «ب» و «پ» و غالباً به شکل «پ» (با سه نقطه) نوشته شده.

۲- حرف «چ» تقریباً همیشه بصورت «ج» (با یک نقطه) آمده، ولی بصورت «چ» (با سه نقطه) نیز گهگاه دیده می‌شود.

۳- «د» فارسی به هر دو صورت «ذ» (با یک نقطه) و «د» (بی‌نقطه) دیده می‌شود، ولی برخی کلمات چون «ایدر» و «پذر/ بذر» تقریباً همیشه با «ذ» (با یک نقطه) است.

۴- «ژ» همیشه با همین شکل با سه نقطه، اما همه جا «دزه» (= دژ)، «زوبین» (= ژوبین)، «زنده پیل» (= ژنده پیل) با یک نقطه نوشته شده.

۵- «گ» همیشه بصورت «ک» (با یک سرکش).

۶- کسرهٔ اضافه و موصوف و «یاء» وحدت و نکره بعد از «هاء» بیان حرکت و الف ممدود بصورت یاء مرخّم (بشکل همزه): «رندهٔ» بجای «زنده‌ای»، «تختهٔ» بجای «تخته‌ای»، «بالاء» بجای «بالای».

۷- «یاء» بعد از واو و الف ممدود و قبل از «یاء» وحدت و نکره و نسبت و نظایر آن بصورت «ی»: «جایی» بجای «جائی»، «جویی» بجای «جوئی»، «آیی» بجای «آئی».

۸- کاف موصول همیشه بصورت «که»، جز دراتصال به ضمایر، چون «کین»، «کان»، «کو»، و در چند مورد، چنانکه در نسخه‌های قدیمتر دیده می‌شود، کاف به حرف بعد متصل می‌شود: «کهر» (= که هر)، «کباشد» (= که باشد). «چه» نیز گاهی به حرف اول کلمهٔ بعد متصل نوشته شده: «جباید» (= چه

د).

۹ـ الف «است»، در اتصال به کلمهٔ پیشین همیشه حذف می‌شود: «شبست»، «کمترست»، کوست»، «بودست»، «نوشتست».

۱۰ـ زیر حرف «ک» (کاف با یک سرکش) در چند مورد سه نقطه گذارده شده: «کرانه» (ص ۵ / سطر آخر)؛ «کنون» (۷/۸)؛ «کرانه» (۲۰/۲۲)؛ «کران تا کران» (۱۰۰/۶)؛ ‌ردار» (۲۲/۵۸۲) همه به سه نقطه زیر کاف. مشخص کردن گاف فارسی با سه نقطه در نسخه‌های یم مرسوم بوده است، ولی گذاردن سه نقطه زیر کاف (با یک سرکش) را من در جای دیگر ندیده‌ام. بعضی از دستنویسهای کهن زیر این حرف گاهی یک نقطه می‌گذاشته‌اند (نگاه کنید به عکس نسخهٔ حمان البلاغهٔ رادویانی، طبع احمد آتش، در موارد مختلف).

۱۱ـ زیر دو حرف «ع» و «ح» در کلمات یک سر «ع» و «ح» کوچک گذارده شده است. این علامت در بعضی از نسخه‌های بازمانده ازسده‌های ششم و هفتم دیده می‌شود (نگاه کنید به عکس ـحهٔ ترجمان البلاغه و عکس نسخهٔ مثنوی قونیه، چاپ تهران).

۱۲ـ یاء کشیدهٔ برگشته غالباً دو نقطه در زیر دارد.

۱۳ـ تلفظ بعضی از کلمات با شکل و حرکت مشخص شده: رُخشنده، زُبان، سُوار، گُزند (همگی ضم اول).

۱۴ـ بعضی از صورتها و ضبطهای کهنه در این نسخه حفظ شده است: «کاجکی» (= کاش که)، ‌باشد» (= که باشد)، «چنو» (= چون او)، بذ اندیشهٔ شهریار زمین؛ بذآتش گرفت آرزو هم بان.ولی ـحی از اشکال قدیمی را نشاخته و تحریف کرده است: بیکسان ز توش زمانه مدان (بجای «روشن ‌انه»)، که روشن زمانه بر آنسان بود (بجای «روشن زمانه...»).

۱۵ـ باء پیشوند و حرف اضافه، نون نفی و میم نهی در کلماتی که از چند حرف همشکل تشکیل ‌ته‌اند غالباً جدا نوشته شده است: به‌بیند، نه‌بیند، مه‌بیند...

۱۶ـ آنجه (با جیم) و انج؛ هرجه (با جیم) و هرج؛ ایدونکه و ایدونک؛ نوشت و نبشت (و ‌تقات دیگر فعل نوشتن)؛ فیروز و پیروز؛ کج / کجی و کژ / کژی؛ لاجورد و لاژورد؛ شارسان و رستان؛ خارسان و خارستان... بهر دو صورت.

۱۷ـ گاهی اجزاء بعضی از کلمات را بطور نادرست از هم جدا کرده است: دل و جان بمه روی کنده‌ایم (۱۳/۴۷) بجای... بمهروی آکنده‌ایم؛ اگر آب دندان بود می زبان (۷/۱۹۷) بجای... ‌ربان.

۱۸ـ بعضی کلمات را به تصحیف و ظاهراً چنانکه شنیده می‌شده نقل کرده است: «دبیره» بجای ‌ره (۱۱/۱۲۴، ۱۷/۱۹۵)؛ «بشدافتی» بجای بشتافتی (۱۵/۹۵)؛ «شصد» بجای شصت ‌۱۶/۷).

بعضی از خصوصیات دیگر این نسخه از لحاظ چگونگی ضبطها و نسخه بدلها:

۱ـ کاتب این نسخه کلاً شخصی خوش خط، ولی کم سواد و سهل انگار بوده، و در نقل ابیات از ‌خهٔ اصل خود، و نیز در نقطه گذاری کلمات تسامح بسیار داشته است، و در کتابت او تحریف و ‌صحیف و سهو و خطا کم نیست (البته این کیفیت اختصاص به این نسخه ندارد و در همهٔ نسخه‌های ‌ کتاب و دستنویسهای دیگر بدرجات مختلف دیده می‌شود). گاهی ترتیب کلمات یا مصراعها و ‌ات در استنساخ بهم خورده و پس و پیش شده است، ولی در اغلب اینگونه موارد کاتب تقدم و تأخر ‌زاء را با علامت «م» و «خ» مشخص کرده است. از مقابلهٔ بخشهائی از این نسخه با نسخه‌های چاپی ‌دید شاهنامه ملاحظه شد که در مواردی؛ بیتی یا ابیاتی از قلم افتاده و یا جابجا شده (و شاید در نسخهٔ

اصل آن چنین بوده) و طبعاً پیوستگی مطالب مختل شده است.

۲ـ برخلاف بیشتر نسخه‌های این کتاب، عنوانهای فرعی در این نسخه کم است، چنانکه در داستان هفتخوان رستم هر هفت بخش داستان زیر عنوان کلی «رفتن رستم بمازندران» (و نه «داستان هفتخوان رستم») در پی هم آمده است، و تنها خوان سوم با عنوان «بخواب رفتن رستم و اژدها بسر او آمدن» و خوان ششم با عنوان «کشته شدن ارژنگ دیو بر دست رستم زال و رفتن رستم نزد کاووس شاه» مشخص شده است.

۳ـ در مواردی ضبطهائی در این نسخه دیده می‌شود که مخصوص آنست (و تا آنجاکه از نسخه بدلهای چاپ مسکو و حواشی گسترده و بسیار سودمند طبع‌های خالقی مطلق بر دو جلد اول شاهنامه برمی‌آید) در نسخه‌های دیگر نیست: «دماوندکوه» در داستان ضحاک هر سه بار «دباوندکوه» نوشته شده (۴/۱۷، ۲۶/۱۸ و ۱۹).

مدت سرگردانی جمشید پس از چیره شدن ضحاک بر او در همهٔ نسخه‌ها صد سال است، و در این نسخه صدماه: «چو صدماهش اندر جهان کس ندید»... «صدم ماه روزی بدریای چین». دوران پادشاهی جمشید نیز در همهٔ نسخه‌ها هفتصد سال آمده، ولی در این نسخه هم در عنوان و سرفصل و هم در متن هشتصد سال است. در پادشاهی کیخسرو و آغاز جنگ بزرگ او با افراسیاب، فردوسی به سالهائی که بنظم شاهنامه مشغول بوده و به سختی و تنگدستی روزگار می‌گذرانده است اشاره می‌کند:

چنین سال بگذاشتم بیست و پنج بدرویشی‌وزندگانی‌برنج (۴۰۸)

چنانکه در پایان شاهنامه نیز در این نسخه و بعضی از نسخه‌های قدیمی دیگر باز از بیست و پنج سالی که در این کار رنج برده با تعبیر «دو ده سال و پنج» سخن می‌گوید. مصراع اول این بیت در نسخهٔ فلورانس (ص ۴۶۸) و نسخه‌هائی که در چاپ مسکو زیر نظر بوده بصورت «چنین سال بگذاشتم شصت و پنج» نقل شده است.

۴ـ برخی از ابیات در این نسخه ساختاری خاص خود دارد که با ضبط هیچیک از نسخه‌های دیگر (سایر متن و حواشی شاهنامهٔ طبع خالقی) مطابق نیست:

سلشکر سفرمود کاندر نهید سرانرا زخون‌برسرافسرنهید (۲۱۵/۱۶)،

مصراع دوم در نسخه‌های دیگر: کمان را (ها) سراسر به ره (زین) در (بر) نهید (طبع خالقی، ۲۸۶/۲ متن و حواشی).

سپهبد چو از کنگ بیرون کشید درفش‌وسپه‌سوی‌هامون‌کشید (۲۱۶/۸)،

مصراع دوم در نسخه‌های دیگر: سپه را به تنگی به هامون کشید (۲۸۸/۲ متن و حواشی).

کنون این سخنها چو درمان کنید مباداکه‌این‌بردل‌آسان‌کنید (۵۷/۱۰)

مصراع دوم در نسخه‌های دیگر: چه خواهید (گوئید) و با من چه پیمان کنید (۱۸۸/۱ متن و حواشی).

نبیسندهٔ نامه را پیش خواند برتخت پیشش بزانونشاند (۱۸۲/۲)،

مصراع دوم در نسخه‌های دیگر: بر تخت خویشش (پیشش) بکرسی (بتندی) نشاند؛

سخن از کم و بیش هرگونه راند؛ بکرسی زر پیکرش برنشاند (۲۶۶/۲ متن و حواشی).

بسازه میانش بدو نیم کرد جهانرا زکردار بدبیم‌کرد (۱۵/۲۵)،

مصراع دوم در نسخه‌های دیگر: جهانرا از او پاک پربیم (پاک و بی‌بیم) کرد (۵۲/۱ متن و حواشی).

از آشفتن شاه و پیکار اوی بدرگاه دیدم همه‌گفتگوی (۱۴۶/۷)،

مصراع دوم در نسخه‌های دیگر: ندیدم (بدیدم) بدرگاه برگفتگوی؛ بدیدم از این راه برگفتگوی (۱۵۰/۲ متن و حواشی).

جهـان پـهلوان پـیش او بـر بپـای   بـدستوری بـازگشتن نجـای (۱/۸۸)،
مصراع دوم در نسخه‌های دیگر: پرستنده او بود و هم راهنمای؛ بیازید (بسازید) و دادش بر (ابر) تحت جای (۱/۲۸۸ متن و حواشی).

به پیش انـدرون صـف زده زنـده پیل   وزان‌تخت‌فیروزه‌برسان‌نیل (۱۰/۱۴۸).
مصراع اول در نسخه‌های دیگر:... بسته صد (صف) زنده پیل (۲/۱۵۹ متن و حواشی).

کـه کشـتی و زورق بیـارید زود   گذارید یکسر بدین سوی رود (۱/۲۳)،
مصراع اول و دوم در نسخه‌های دیگر: که کشتی و زورق هم اندرشتاب گذارید یکسر بـدین روی آب؛

که کشتی و آن زورق هـم انـدر شتـاب   گذارید برایـن (برآن،بدان) روی آب
(۱/۷۳ متن و حواشی).

بـه افسـون همـان سنگ خـارا ببست   چنان نام بردار یزدان‌پرست (۲۲/۲۲)،
درنسخه‌های دیگر: به افسون همان (مرآن) سنگ بر جای خویش   ببست و بجنبید آن سنگ بیش (۱/۷۳ متن وحاشیه).

۵ـ ضبطهای این نسخه کلاً و غالباً بانسخه‌های طوپقا پوسرای (مورخ ۷۳۱)، کتابخانهٔ عـمومی لنیگراد (مورخ ۷۳۳)، قاهره (مورخ ۷۹٦)، پاریس (مورخ ۸۴۴)، فرهنگستـان شـوروی (مـورخ ۸۴۹)، کتابخانهٔ بریتانیائی (مورخ ۸۹۱)، کتابخانهٔ دولتی برلین (مورخ ۸۹۴) همخوانی و همسانی دارد، لیکن در مواردی، خصوصاً در توالی ابیات و وقایع، همیشه با آنها مطابق و یکسان نیست، چنانکه داستان «رفتن رستم به البرزکوه بطلب کیقباد»، روایت «بنای کنگ دژ» در داستـان سیاوش، روایت «اسب گریدن سهراب و صفت اسب او»، و دو روایت «رزم رستم با قباد چینی» و «رزم آغـوش بـا رستم» در داستان کین سیاوش که در بیشتر یا برخی از این نسخه‌ها آورده شده، در این نسخه نیست.

علاوه بر این، گاهی در این نسخه ضبطها و نسخه بدلهائی هست که با نسخه‌های دیگر (چنانکه در متن و حواشی طبع خالقی مطلق و طبع مسکو نقل شده) اختلاف دارد، و تنها در نسخهٔ فلورانس (که ظاهراً یا اصل دیگری جدا از نسخه‌های دیگر داشته و یا بر سنتهای شفاهی شاهنامه خوانی از نوع روایات نقالان محلّی مبتنی بوده است) دیده می‌شود:

فرستـاده را گـفت کـای هوشیـار   «تو را ترس و پوزش نیاید بکار»
(۱۷/۳۴ = ۱/۱۱۲ متن و حواشی)

«یکی بـسنگدل» پرنیـان بـرکشید   بـریده سـر ایـرج آمد پـدید
(۲۵/۳۷ = ۱/۱۲۲ متن و حواشی)

همی خواهـم از روشـن کردگـار   که چندان «گذر» یابم از روزگار
(۱٦/۲۱۳ = ۲/۳۸۰ متن و حواشی)

بکـوشم نـمیرم مگـر «غمرواره»   نـخواهـم از ایـرانیـان زینهار
(٦/۲۵۵ = ۲۸۷ فلورانس = ۴/٦۲ طبع مسکو و حواشی)

٦ـ این گفتهٔ دکتر محمد امین ریاحی را باید به عنوان یک اصل پذیرفت که «... بیتهای محتوی تاریخها و سالهائی که در نسخه‌های مختلف شاهنامه آمده و اساس تحقیق دانشمندان قرار گرفته... همه از آن فردوسی است و باید پذیرفت که هیچ کاتبی نفعی در سرودن بیتی متضمن تاریخهای ختم کتاب یا اشاره به سن و سال شاعر نمی‌توانست داشته باشد» («تأملی دیگر در سالشماری زندگی فردوسی» در هفتاد مقاله، ۲ /۷ـ۴٦٦). بدیهی است که اینگونه ابیات که در آنها ذکر تاریخی آمده، و نیز ابیاتی که در آنها فردوسی از سالهائی که صرف سرودن شاهنامه کرده است سخن گفته، و یا به سالهای عمر خود





اشاره کرده است همگی ار خود اوست و به تحریرهای مختلف این منظومه تعلق دارد. چنانکه پیش از این نیز گفته شده (مجلهٔ آینده، آبان و آذر ۱۳۶۲، صص ۶۰۵ـ۶۰۳)، فردوسی شاهنامه را پس از تحریر اولیهٔ آن در ۳۸۴ تا اواخر عمر، یعنی حدود ۴۱۰، که سالهای عمرش به هشتاد نزدیک می‌شده، یکی دو بار دیگر از نو تحریر کرده، و هر تحریر مجدد طبعاً با تجدید نظر در الفاظ و عبارات و بازنویسی و اصلاح و افزایش و کاهش همراه بوده است. ظاهراً پس از اولین تحریر شاهنامه نسخه‌برداری از آن آغاز شده و بموازات تحریرها و بازنویسیهای بعدی او، نسخه‌برداری از آن همچنان ادامه‌داشته است، چنانکه خود او نیز به این امر اشاره کرده و از آن چندان خوشدل نبوده است.

بنابراین در زمان حیات فردوسی نسخه‌هائی از شاهنامه در میان مردم پراکنده بوده است که هم از لحاظ ساختار لفظی و معنائی، و هم از لحاظ حذف و اضافه با یکدیگر اختلاف داشته‌اند. پس از مرگ فردوسی نیز کاتبان آنچه را که در نسخه‌های مختلف می‌یافتند در هر بخش در پی هم ثبت می‌کردند، و بدین سان نسخه‌هائی ساخته و پرداخته می‌شدکه طبعاً ترکیبی بود از مندرجات نسخه‌هائی که بدست کاتب می‌رسیده، و تداخل تحریرها و اصلاحات و اضافات خود فردوسی در این منظومه. از اینروی از همان آغاز نسخه‌های شاهنامه یکسان و یکدست نبوده، و از لحاظ تعداد و ترتیب ابیات، کم و بیشی قطعات و روایتها و چگونگی ضبطها با هم اختلاف داشته‌اند. اما این سخن بدان معنا نیست که کاتبان و نسخه‌برداران در پاره‌ای از دگرگون شدنها و حذف و اضافات دست نداشته‌اند. بسیار دیده می‌شود که کاتبی یا از روی بی‌سوادی ضبطی را نفهمیده و به تشخیص نادرست خود آنرا دگرگون کرده، یا بنابر سابقهٔ ذهنی و سپردن قلم به فرمان حافظه لفظی را بجای لفظ دیگر آورده، و یا برای آنکه بیتی را به ذوق و سلیقهٔ خود بهتر و روشن‌تر کند و یا نکته‌ای و وصفی را کامل‌تر سازد، متن را با دستکاری و کاهش و افزایش دگرگون کرده است. اما تعیین اینگونه موارد به معیارها و دلائل مسلّم نیاز دارد و کاری است بسیار دشوار و غالباً ناممکن.

در نسخه‌ای که اکنون مورد نظر ماست چند نکته دربارهٔ اشاراتی که به سالهای عمر فردوسی و سالیانی که صرف سرودن شاهنامه کرده است دیده می‌شود که با توجه به ضبط نسخه‌های دیگر قابل ذکر است:

۱ـ در آغاز داستان جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، فردوسی به سالهائی که در سرودن شاهنامه رنج برده اشاره می‌کند:

بپیوستم ایـن نـامهٔ باستان	پسندیده از گـفتهٔ باستان
کـه تـا روز پیری مرا بردهد	بزرگی و دینار و افسر دهد...
همی داشتم تـا کـی آیـد پدید	جوادی‌که جودش نخواهد کلید...
چنین سال بگذاشتم بیست و پنج	بدرویشی‌و زندگانی برنج (۴۰۸)

بگمان من صورت درست بیت آخر همین است که در این نسخه آمده و شاعر در آن به سالیانی که صرف نظم شاهنامه کرده است اشاره دارد، نه به سالهای عمر خود، و اینکه در نسخه‌های دیگر (نک. نسخهٔ فلورانس، ۴۶۸؛ طبع مسکو، ۲۳۷/۵) بجای «بیست و پنج»، «شصت و پنج» نوشته‌اند از آن روی بوده است که فردوسی در شاهنامه چند بار از شصت و پنج سالگی خود یاد کرده، و کاتب به سابقهٔ ذهنی و به فرمان حافظهٔ خود بدون توجه به مقام و موقع کلام همان سالشمار را درج کرده است.

۲ـ در همین آغاز جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب چند بیت بعد از ابیاتی که نقل شد، فردوسی اشاره به سالهای عمر خود در هنگام سپهسالار شدن محمود پس از مرگ سبکتکین کرده است:

بد آنگه که شد سال پنجاه و هفت	جوان‌تر شدم چون‌جوانی برفت...
فـریدون بـیدار دل زنـده شـد	زمین و زمان پیش او بنده شد

آتش حلقه نوش د ار و مجلس — در و زن این چرخ پیروزه مهد
چو بزمی برآراید از بامداد — نشیند در آن بزم چون کیقباد
چو چون دو منوچهر فغفور فر — بسا ملک فغفور و چین کوثر
ملک پرور ان ملک یک سر شست — کلید در با غنا بخش
چو شه چون ملکشه بود دستگیر — نظام دوم شاید او را وزیر
چو گل خوردن باده شادان بود — چو بلبل مستی همه هوشمند
که دارد جهان زو دلش خرم — جوان هم ملک هم جهان پهلوا
بدان تا جهان را تماشا کند — رصد بندی کون در پا کشد
نشسته جهان خوی بر جای خسرو — جهان ملک آفاق آورد پیش
بد و مجلس شاه خرم شده — قضا و قدر بر کار عالم شده
نظر کن درین جام گیتی نمای — به من آنچه خواهی ز گیتی بخواه
من بر جهان برگشای این کلید — که دوری ز دانائی آمد پدید
چو محمد آمد اول شغل بر کار — اگر محمدی آمد شگفتی مدار
چه بودی که در خلد از آن بیکار — مرا یک زمان دادی اقبال
چو آن یاوری نیست بر دست یار — که در محمد بیوکنم تکیه جای
دو گوهر برآمد ز دریای من — فروزنده از درخشان رای من
بخوبی شد این هر دو نیز — چو شمس آن بر روشن دلیل نظیر
فرستاده ام هر دو را ارمغان — که یاقوت را درج دارد نگاه
باید چو آید بر شمع یار — چنین بود دل جان پرور بجا
جان باز که دانش از زمین چرخ — که امید من باشد آن روی چشم
چو گوهر برون آمد از کان — ز گوهر خزان گشت گیتی ستون
من آن گوهر آورده ام ارمغان — چو گوهر ز گوشی تراز و بخت
به تماشای تو قفل از این گنج — ضمیر دارم اندازه دست رنج
بنو شنیدن باز جویم بهوش — اگر در شکند نام گوهر فروش
بسیلاب دریا پر دل کنش — جواهر به دریا در اندازیش

ز شیرین چشمه نوش او — آتش گوش او چشمه در [illegible]
در آن انگبین خانه پر درد بیل — بجوش آمدن زو فنا آن [illegible]
نشسته بهر گوشه گوهر کشی — بر انگیخته [illegible]
وزیری چند پرورش انتظام — با گوی انگشتانی برآورده [illegible]
ز هر کشوری کرده بخشش گزید — بزرگ آن بیش [illegible]
همه نیم هشیار و شه نیم مست — همه [illegible]
در آن بزم کاشوب را کار نیست — خزینه [illegible]
گهی با فتن در طراز آورند — گهی [illegible]
به پیروزی نامه دلنواز — [illegible]
خدای وارث بزم کیخسروی — بیا [illegible]
خیال چنین خلوتی زاده — [illegible]
که تا مبل زد صبح بر تخت عاج — جهان [illegible]
برارای وی بدین خرمی — [illegible]
همه گوزان بی بزم آراسته — ز کارم [illegible]
فرستادن جان [illegible] — [illegible]
یکی عصمت مهر یافته — یکی نور [illegible]
بنوبت گذشته در هندوی بام — یکی [illegible]
عروسی که با مهر ماه در نورد — [illegible]
چو من نزل خاص تو جان داده ام — [illegible]
مرا تا بد انجا سر آید سخن — [illegible]
میان بسته هر یک به گوهر خری — خریدار [illegible]
از بهر آن کین چنین گوهری — [illegible]
وزو روغن از بهر کم بیش نیست — [illegible]
گر خزائن کون کردن خرد بود — [illegible]
از آن به که در گوش باریک معنی — [illegible]

بیت اول در این نسخه (و بعضی از نسخه‌های دیگر) بصورتی است که نقل شد، ولی در نسخهٔ فلورانس و بعضی از نسخه‌های خطی و چاپی دیگر در مصراع اول بیت بجای «پنجاه و هفت»، «پنجاه و هشت» ضبط کرده‌اند. در این مورد نیز بگمان من، ضبط «پنجاه و هفت» درست است، زیرا در این صورت در آغاز سپهسالاری محمود در ۳۸۷ فردوسی پنجاه و هفت سال داشته، و طبعاً ولادت او در ۳۳۰ قرار می‌گیرد، و این تاریخ با اشاره‌ای که فردوسی در پایان شاهنامه به پایان هفتاد سالگی و آغاز هفتاد و یک سالگی خود در سال ۴۰۰ هجری کرده است موافق‌تر است:

چو سال اندر آمد به هفتاد و یک　　همی زیر بیت اندر آمد فلک...

ز هجرت شده پنج هشتاد بار　　بنام جهان داور کردگار

باید توجه داشت که بیت اول را شاعر هنگامی سروده است که هفتاد سال تمام از عمرش گذشته و هفتاد و یک سالگی را آغاز کرده است. بنابراین در سال ۴۰۰ هجری هفتاد سال تمام داشته، نه هفتاد و یک سال، و ولادت او را با این حساب باید در ۳۳۰ دانست (نه در ۳۲۹ که معمولاً فرض می‌شود).

۳ـ آشفتگی و تداخل نسخه‌ها و تحریرها در ابیات پایانی شاهنامه از هرجای دیگر در این کتاب بیشتر و آشکارتر است. ذکر سالهای عمر فردوسی، سالهائی که در نظم شاهنامه رنج برده، و تاریخهائی که به تحریرهای مختلف منظومه مربوط بوده، در این ابیات بطور پراکنده در نسخه‌های مختلف دیده می‌شود. ولی هیچ دو نسخه‌ای از لحاظ تعداد ابیات و ترتیب و توالی آنها با هم مطابق نیستند، و ذکر تاریخها و سالشمارها نیز در همهٔ نسخه‌ها یکسان نیست. در این قطعهٔ پایانی شاهنامه در نسخه‌های مختلف به ٦۵، ۷۱ و ۸۰ سالگی فردوسی، به ۲۵، ۳۰ و ۳۵ سالی که در نظم این منظومه رنج برده، و نیز به سالهای ۳۸۴ و ۴۰۰ هجری بطور پراکنده اشاره رفته است. اینها همه ابیاتی از تحریرهای اصلی شاهنامه در اوقات مختلف بوده که بعدها در طول زمان درهم آمیخته و در یکدیگر داخل شده است، و چون کاتبان و نسخه‌برداران آنها را با هم ناسازگار می‌دیده‌اند بعضی را برحسب فهم و تشخیص خود در استنساخ حذف و بعضی را حفظ می‌کرده‌اند:

در نسخه‌ای که مورد گفتگوی ماست سه بیت اول این قطعه بهم مربوط و به یک زمان تعلق دارند:

چو بگذشت سال از برم شصت و پنج　　فزون گشتم اندیشهٔ درد و رنج

به تاریخ شاهان نیاز آمدم　　به پیش اختر دیرساز آمدم

دو ده سال و پنج اندرین شد مرا　　همه عمر رنج اندرین شد مرا

روشن است که هر سه بیت به ٦۵ سالگی فردوسی (۳۹۵ هجری) و ۲۵ سال بعد از آغاز نظم شاهنامه (در ۳۷۰) تعلق دارد. در اغلب نسخه‌ها بیت سوم را حذف کرده‌اند، ولی در اصالت آن و تعلق و ارتباطش به همین محل جای گفتگو نیست. ظاهراً این سه بیت و ابیات بعد از آن (که ذکر کسانی است که فردوسی را در تهیهٔ لوازم این کار یاری کرده‌اند) باید به تحریر دوم کتاب که در ۳۹۵ و در روزگار وزارت ابوالعباس اسفراینی انجام پذیرفته مربوط باشد. دو بیت دیگر که در همهٔ نسخه‌ها هست و در آنها از آغاز هفتاد و یک سالگی شاعر و از سال ۴۰۰ هجری سخن رفته نیز در این قطعه آورده شده است، که به ظن غالب باید به اتمام تحریر سوم در همان سال وسعی در تقدیم مجدد آن به سلطان محمود بتوسط امیر نصر ارتباط داشته باشد. هیچ یک از ابیاتی که در آنها به سال ۳۸۴ (مربوط به تحریر اول)، و به مدت ۳۰ سال و ۳۵ سال رنج بردن در نظم شاهنامه، و به ۸۰ سالگی شاعر اشاره شده و در بعضی از نسخه‌های دیگر دیده می‌شود در این نسخه نیست.

این بیت معروف:

ز هجرت شده پنج (و) هشتاد بار　　بنام جهان داور کردگار

که در نسخه‌های دیگر در داخل متن قطعهٔ پایانی آورده شده، در این نسخه بیت آخر شاهنامه

است، و به گمان من کاتب این نسخه و یا کاتب نسخه‌ای که اصل آن بوده، خواسته است که آغاز شاهنامه و پایان آن هر دو «بنام خداوند جان خرد» و «بنام جهان داور کردگار» باشد.

آنچه دراینجا آورده‌شدنمونه‌هائی‌بود ازضبطهای‌این‌نسخه‌که درمقابله و مطالعهٔ بخشهای کوتاهی ازآن‌بنظررسید،و روشن است‌که اگر تمامی دستنوشته بدقت بررسی شود نمونه‌های فراوانی از هر یک ازموارد بدست خواهد آمد که برای تصحیح نهائی متن شاهنامه ارزش و اهمیّت فراوان خواهد داشت.

توضیح آینده

درهمین‌شماره‌اسنادی‌ازخاندان‌سعدلوکه‌این‌نسخه‌نزدآنان نگاهبانی می‌شده به چاپ رسیده است.

شعر پارسی

این قطعه شعر را خواننده‌ای در نامهٔ بی‌امضا فرستاده ونوشته است چون درمجله اشعار مربوط به زبان فارسی چاپ می‌شود آن را فرستادم که به چاپ برسد.

تاگشودم لب چو نی ازنای شعرِپارسی — دم زدم ازعشق باмولای شعرِ پارسی
پرگشودم درحریم آسمانهای سخن — دانه‌ها چیدم ز خرمن‌های شعرِ پارسی
مادرم موسیقی هستی من را مینواخت — قول بابا بود در لالای شعرِ پارسی
نرمتر از بوسه‌ی گلهای سرخ و آتشین — بر لبانم بوسه زد نرمای شعرِ پارسی
اهلِ‌دل باشدکسی‌حاجت بساغرخانه نیست — مستی می میدهد مینای شعرِ پارسی
دل فدای قامتِ زیبا و موزون غزل — جان بقربان قد و بالای شعرِ پارسی
رودکی تابوی جوی مولیان را آفرید — پرنیان شد ریگ زیرپای شعرِ پارسی
مرده‌ی طفل سخن راپیرتوسی زنده کرد — آن مسیحا دم ترین عیسای شعرِ پارسی
کاخ نظمش راگزندی نیست ازباران وباد — آفرین بر بنیه‌ی بنّای شعرِ پارسی
حکمتِ خیام بربالِ رباعی پرکشید — شد جهانی آگه ازدنیای شعرِ پارسی
شد بلند آوازه سعدی ازگلستان سخن — زین تجلی‌گاهِ استغنایِ شعرِ پارسی
گردبادِ بوستانش از هرا تاشام برد — کاروان درکاروان غوغای شعرِ پارسی
از شب تاتاری تبریز ماهی بردمید — شمس شد با شعر مولانای شعرِ پارسی
شعر شکربارِ حافظ تا بُن بَنگال رفت — کامها شیرین شد ازحلوای شعرِ پارسی
هفت شهرِ عشق را عطار نیشابور گشت — گم شد آخر دردل صحرای شعرِ پارسی
آفتابِ شعر صائب از دل دهلی دمید — هند شد رخشنده ازرخشای شعرِ پارسی
کیمیایِ فکر سیمین شعر زرین آفرید — برگزید اوزان ناپیدای شعرِ پارسی
ساغرش خالی نمیگردد زبانگ نوش‌نوش — ساقی زیبا و بزم‌آرای شعرِ پارسی
هیچکس اینگونه زیبا شعررا درهم‌نریخت — قصه شد افسانه‌ی نیمای شعرِ پارسی
میتراود ماهتاب از چشمه‌ی امروزِ شعر — می‌دمد خورشید ازفردای شعرِ پارسی

مرغ سقا را حمیدی ساخت درآغوش‌شب   آن خدای معجزه موسای شعرِ پارسی
از جَلالِ شعر او بالد بخود امواج سند   آفرین بر گوهر والای شعرِ پارسی
خانلری آن تیزبال سرزمین شعر و شور   آسمان در آسمان عَقای شعرِ پارسی
صید شهبازِ کلامش کبکهای واژه بود   چون عقابی رفت ازدنیای شعرِ پارسی
فرخی وایرج و عشقی‌بهار و شهریار   پر فروغند ازتبِ رؤیای شعرِ پارسی
در زمستانها که سرما میدراند پوست را   میدهد گرمی بتن گرمای شعرِ پارسی
پوستینِ کهنه‌اش را عاقبت برسرکشید   ماند از او امید درمعنای شعرِ پارسی
تاجهان باقی است این امواج میماند جوان   پیرکی‌هرگزشود بُرنای شعرِ پارسی
پیش از این دریای آتشرا بحز مشتی سپند   من چه دارم تا نهم درپای شعرِ پارسی

م. سپند

ای سرآغاز ازل*

دوش خنیاگر بزم ملکوت   چنگ بگرفت و چنین نغمه سرود
کای منوّر ز تو خورشید فلک   وی مصوّر ز تو ذرات وجود
ای ز چشم همه جز خود مستور   ای به آئینهٔ دلها مشهود
ای فروزندهٔ طور سینا   ای نشانندهٔ نار نمرود
روی دلها همگی جانب تست   چه مسلمان و چه گبر و چه یهود
گنهم را نبود حصر و حساب   کرمت را نبود حدّ و حدود
هر که زد بوسه به خاک در تو   سر به طاق فلک انجم سود
ای سرآغاز ازل بر تو سلام   وی سرانجام ابد بر تو درود

کریم اصفهانیان

بر تو و طبع تو ای دوست درود   که چنین نغمهٔ جانبخش سرود
سر وی اعلام درایت مرفوع   از وی آثار دیانت مشهود
چشم روشن شد ازو چون بدمید   گوش خرّم شد ازو چون بشنود
لفظ او منتخب ربّ قدیر   معنیش معرفت حقّ ودود
دید دانش و بی سخنی آن   مدّتی چهرهٔ اندیشه شخود
نیک سنجید و نگارست در آن   سخنی کاست، نه لفظی افزود
نه برآرندهٔ این کاخ بلند   نه نگارندهٔ این طاق کبود
کار تو و طبع تو گشتم خرسند   ور تو و شعر تو هستم خشنود
گفتم و بار دگر می‌گویم   بر تو و طبع تو ای دوست درود

ذبیح‌الله صفا
دهم آذر ۱۳۴۰

* ـ در سال ۱۳۴۰ که رئیس دفتر استاد دکتر ذبیح‌الله صفا، در ادارهٔ کلّ انتشارات و روابط دانشگاهی دانشگاه تهران بودم، گاهگاهی که استاد را از امور اداری خسته و ملول می‌دیدم، ابیاتی از اشعار خود را جهت ملاحظه و تصحیح به دفتر کارشان می‌بردم. این بهانه‌ای بود که آن بزرگوار را از مشغلهٔ اداری به دنیای شعر و ادب بکشانم. این شعر یادگار آن روزهاست. یادش بخیر

جلال خالقی مطلق
(هامبورگ)

کتابشناسی تاریخ اداری ایران و چند یادداشت*

الف ـ دربارهٔ تشکیلات دولتی هخامنشیان، پارتها و ساسانیان رک:

ایران در زمان ساسانیان

A. Christensen, L'Iran sous les sassanides, Kopenhagen 1944, p. 15-27, 97-140, 393 f.

* * *

(یک دولت آسیائی. فئودالیسم در عهد ساسانیان وهمسایگان آنها) بخشهای دوم و سوم کتاب دربارهٔ فئودالیسم، مزدک، امور اداری، هون‌ها، هیاطله و غیره.

A. Altheim u. R. Stiehl, Ein asiatischer Staat. Feudalismus unter Sassaniden und inren Nachbaren, Wiesbaden 1954.

* * *

دربارهٔ فئودالیسم در ایران باستان رک همچنین به فئودالیسم در ایران باستان.

G.Widengren, Der Feudalismus im alten Iran, Köln u. Opladen 1969.

* * *

دربارهٔ ریشه‌های فئودالیسم در ایران باستان و پیوند و ارتباط آن با عقاید مشابه هند و ژرمنی، سازمانها و تشکیلات آموزشی و آموزش اجتماعی ـ سپاهی، جانشین موروثی پادشاه، انتخاب پادشاه و مجلس آزادگان وغیره، با چند ذیل از جمله ذیلی دربارهٔ کشتی در ایران باستان. با وجود استفادهٔ مؤلف از شاهنامه، در بخش مربوط به انتخاب پادشاه و مجلس آزادگان به شاهنامه توجه کافی نشده است. نام این مجلس بر طبق شاهنامه «گلشن شادگان» بوده است (شاهنامه چاپ مسکو ۵۰۸/۲۸۶/۹ و ۵۱۹ و ۵۵۴) و گویا «گلشن زرنگار» نیز نامیده می‌شده (۱۵/۷۶/۲ ، ۲۱۷۱/۳۶۳/۵ و ۲۱۷۹).

---

* ـ بخشی است از خطابه‌ای که در همدان (۱۳۵۶) خوانده شد و چون درین زمینه هنوز مطلبی به فارسی نشر نشده است چاپ می‌شود. از دوست فاضل که پانزده سال پیش این متن را دراختیارم گذارده است برای دیر چاپ شدن پوزش می‌خواهد. امیدوارم اگر ذیلی برین نوشته دارند تا مطالب «روزگانی» بشود برای درج بفرستند. *(آینده)*

خلاف طوس و گودرز را بر سر انتخاب جانشین کیکاووس (کیخسرو یا فریبرز؟) در همین «گلشن نگار» (۳/۲۳۶/۳۵۷۸) در حضور بزرگان و آزادگان می‌شنویم. اینکه در دو بیت قبل از محل ... ح کشواد، نامیده شده (بیت ۳۵۷۶) ناشی از سوء تفاهمی است که به شاعر یا در مآخذ او روی داده است و علت آن اشتباه گرفتن «آزادگان» یعنی بزرگان و نجباء به جای «آزادگان» لقب خانوادگی کشواد است. بعلاوه کاخ کشواد چنانکه درچند بیت قبل آمده در اصفهان بوده (بیت ۲۵۱۶ و ۳۵۲۸ به بعد) نه در استخر که در واقع پایتخت کشور و محل مجلس آزادگان بوده. کار این مجلس چنانکه در مورد اختلاف شیروی و شیرین می‌بینیم رسیدگی به اختلافات دربار نیز بوده است.

دربارهٔ تشکیلات دولتی و سازمانهای اداری ایران در قرون نخستین اسلامی رجوع کنید به: ایران در قرون نخستین اسلامی

B. Spuler, Iran in Früh-islamischer Zeit, Wiesbaden 1952, S. 294-367

بخش مربوط به تشکیلات اداری کتاب دربارهٔ تقسیم بندی نواحی، حقوق دولتی ایران در مقابل دستگاه خلافت، پست و کنترل دولتی آن، مأموران عالیرتبهٔ دولت، مأموران دون پایهٔ دولت، عناوین فرمانروایان، امور دیوانی، سفرای دولتی وغیره. کتاب بویژه از نظر کتابشناسی اداری ایران حائز اهمیت است. مؤلف به اهمیت اساسی نقش تشکیلات اداری ایران درایجاد سلسله های ایرانی، چنانکه در متن این گفتار از آن سخن رفت، توجه داده است. منتها نقشی را که دیگر عناصر فرهنگی و ملی چون زبان، آداب و رسوم، و بطور کلی آگاهی فرهنگی و ملی و غرور نژادی ایرانیان در تحدید حیات سیاسی ایران داشته است نباید فراموش کرد

از جمله مآخذ نخستین، ابوعبدالله محمد بن احمد بن یوسف خوارزمی، مفتاح العلوم، لیدن ۱۸۹۵

* * *

دربارهٔ نفوذ ایرانیان در مشاغل دولتی عباسیان رجوع کنید به:

A. v. Kremer, Culturgeschichtliche Streifzüge auf dem Gebiete des Islams, Leipzig 1873, S. 31 f.

دربارهٔ توصیف دستگاه اداری خلفا و مقایسهٔ آن با ساسانیان رک: ابوعبدالله محمد بن عبدوس جهشیاری، کتاب الوزراء والکتاب، به کوشش H. v. Mžik (افست نسخهٔ کتابخانهٔ ملی وین)، لایپزیک ۱۹۲۶؛ چاپ دیگر، قاهره ۱۹۳۸.

ب ـ دربارهٔ تقسیم بندی کشور به ایالات

سیستم هخامنشی تقسیم بندی کشور به ایالات درزمان پارتها و ساسانیان و دورهٔ اسلامی نیز همچنان باقی مانده است. دربارهٔ بیست ساتراپی در عهد داریوش رک: تاریخ هردوت، کتاب سوم، فصل ۸۹ به بعد. لیست هردوت مقایسه شود با فهرست نام بیست و سه قوم دربند ششم کتیبهٔ بزرگ بیستون. و نیز رجوع کنید به ساتراپی بندی درسوریه‌و بین‌النهرین از ۵۲۰ تا ۳۲۰

O. Leuze, Die Satrapieneinteilung in Syrien und im Zweistromlande von 520-320, Halle

* * *

دربارهٔ تقسیم بندی کشور به ایالات در زمان ساسانیان رک: آمیانوس مارسلینوس، تاریخ روم، کتاب بیست و سوم ۱۴/۶. آمیانوس از ۱۸ ولایت بزرگ نام می‌برد. ایالات ایران در نخستین قرون اسلامی: خراسان (مرکز آن شهرهای بلخ، مرو، هرات، طوس، نیشابور)، نواحی بحر خزر (مرکز آن در عهد دیلمیان رودبار)، جبال (= نواحی ماد) (مرکز آن ری)، آذربایجان (مرکز آن ابتدا مراغه و سپس از

قرن چهارم اردبیل)، فارس (مرکز آن شیراز، در زمان آل بویه اردشیر خرّه = فیروزآباد)، کرمان (مرکز آن سیرگان)، سیستان (مرکز آن زرنگ). و نیز رک: اشپولر (رک ح ۴)، ص ۳۰۴ به بعد. ازمآخذ مهم دربارهٔ جغرافیای ایران و ایالات آن:

J. Marquart Ērānšahr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenacʻi, Berlin 1901 (Göttingen 1970).

* * *

P. Schwarz, Iran im Mittelalter nach den arabischen Geographen, I-IX, Leipzig/ Zwickau/ Berlin, 1896-1935 (Hildesheim/ New York 1969).

در کتب فوق‌الذکر و در تاریخ هردوت و دیگر آثار مورخان یونانی و بیزانسی نام بسیاری از ساتراپ‌های هخامنشی و مرزبانان یا شهرداران دوره‌های بعدی آمده است. دربارهٔ نام والیان یا عمّال خلفا در ایران رجوع کنید به:

E. de Zambaur, Manuel de généalogie et de chronologie pour l'Islam, Hannover 1927, p. 44-49, 177, 187.

* * *

دربارهٔ نام عمّال خلیفه در خراسان رک. حمزهٔ اصفهانی، سنی ملوک الأرض و الأنبیا، باب دهم، فصل نهم.

دربارهٔ عمّال خلیفه در ارمنستان ارسال ۷۵۰ تا ۸۸۷ رجوع کنید به:

R. Vasmer, Chronologie der arabischen Statthalter von Armenien unter den Abbasiden, von as-Saffach bis zur Krönung Aschots I. 750-887, Wien 1931.

* * *

پس از دورهٔ کوتاهی که در زمان امویان عاملان مستقیم از طرف خلفا نصب و عزل می‌شدند، سپس در ایران این عاملان خودمختار شدند و تشکیل سلسله دادند و حکومت را در خانوادهٔ خود موروثی کردند و از این ببعد حفظ عنوان عامل فقط برای حفظ ظاهر بوده. به عبارت دیگر همین وضعیت و موقعیت مرزبانان دوره‌های قبلی عیناً در دورهٔ اسلامی تکرار گردید. در دوره‌های هخامنشی، پارتی و ساسانی نیز مرزبانی ولایات در چند خانوادهٔ اشرافی بطور موروثی دست به دست می‌گشت. در دورهٔ اسلامی برای حفظ ظاهر والی جدید می‌بایست از طرف خلیفه به رسمیت شناخته می‌شد. رسم این کار چنین بود که رسولی از طرف خلیفه با منشور (عهد، فرمان) و لوا (علم) و خلعت و گاهی نیز شمشیر یا حتی انگشتری (که بجای مهر محسوب می‌گشت) نزد والی جدید می‌آمد. این رسم نیز از رسمهای قدیم ایرانی بوده و شاهنامه از اخبار آن پر است. در شاهنامه نشان‌های انتخاب یا تثبیت و تائید فرمانروایان ولایات عبارتند از عهد یا منشور، خلعت، مُهر، کمر (یاکمرزرین) و در جزو آنها هدایای فراوان دیگر (از جمله ۱/ ۱۵۰/ ۲۱۶ به بعد). دربارهٔ رابطهٔ انگشتری و مُهر رک: شاهنامه ۱/ ۱۲۷/ ۷۸۹ و ۸۰۴ از آنجائی که پهلوانان برای خود درفش خانوادگی داشته‌اند گویا درقدیم دیگر سپردن پرچم به مرزبانان سببی نداشته، ولی در دورهٔ اسلامی شاید لوا و علم درواقع جانشین درفش خانوادگی بوده است. برطبق شاهنامه در عهد منوچهر منشور نیمروز را به زال می‌دهند و در عصر کیکاووس و کیخسرو این مشور را به نام رستم پسر زال تجدید می‌کنند (۲/ ۱۲۵/ ۸۸۸ به بعد، ۵/ ۴۰۳/ ۲۸۴۶ به بعد). کیخسرو پس از تعیین حکمرانان ولایات برای هرکدام منشور می‌نویسد (۵/ ۴۰۳/ ۲۸۴۶ به بعد). در داستان رستم و اسفندیار که ریشهٔ مذهبی و سیاسی دارد، رستم به اسفندیار که درواقع برای خلع کردن او و لغو منشور ولایت نیمروز آمده (۶/ ۲۲۵/ ۱۲۴ـ۱۲۵)، گوشزد می‌کند که او دارای منشور

کیکاووس و کیخسرو است (۶۶۴/۲۵۷/۶ـ ۶۶۵). در دورهٔ اسلامی نیز با واقعه‌ای مشابه روبرو می‌گردیم. پس از آنکه علی بن حسین بن قریش بن شبل از طرف خلیفه علاوه بر فارس عامل کرمان نیز می‌گردد، یعقوب لیث به مقابلهٔ او شتافته و با نشان دادن منشور خلیفه حق خود را بر ولایت کرمان ثابت می‌کند (رک: شرح وقایع سال ۲۵۵ در تاریخ طبری ۱۶۹۸/۲ و در الکامل ابن اثیر (چاپ بیروت) ۱۹۱/۷ و نیز رک اشپولر، ص ۳۲۶). فرستادن منشور و خلعت و نشان‌های دیگر اگر هم در عهد هخامنشیان وجود داشته باید، بویژه در عهد پارتها که قدرت مرزبانان در مقابل حکومت مرکزی بیشتر از عهدهای پیش بوده، رواج و اهمیت بیشتری یافته باشد. (دربارهٔ خلعت رک: اشپولر (رک ح ۴)، ص ۳۵۰ به بعد؛ دربارهٔ خلعت در دربار خلفاء رک: کرمر (رک ح ۵)، ص ۳۲؛ دربارهٔ این جامه رک: Cl. Huart, EI, II, S. 1026 f.؛ برطبق اشپولر (ص ۳۵۰) خوزستان در دوخت خلعت شهرت داشته است و روز خلعت دادن روز جمعه بوده است. اطلاع اخیر که اشپولر از تاریخ بیهقی (چاپ غنی و فیاض، تهران ۱۳۲۴، ص ۴۰۳) استخراج کرده است، درست به نظر نمی‌رسد. چون بر طبق همین کتاب علاوه بر جمعه (ص ۳۷۶) اهدای خلعت درروزهای دیگر مثلاً در دوشنبه (ص ۳۴۲) و سه‌شنبه (ص ۳۳۹ به بعد) نیز انجام می‌گرفته است. دربارهٔ درفش کاویانی رجوع کنید به:

A. Christensen, Smeden Kavãh og det gamle persiske rigsbanner, Kopenhagen 1919 (Det Kgl. Danske Videnskabernes Selskab. Hist.- fil. Meddelser. II, 7.

* * *

دربارهٔ درفش در دورهٔ اسلامی رک اشپولر (رک ح ۴)، ص ۳۴۸ به بعد. دربارهٔ جای درفش پهلوانان رک به مقالهٔ نگارنده در سخن ۱۰ـ۱۱/۱۳۵۴، ص ۱۰۵۵ به بعد.

ج ـ خراج

دربارهٔ مقدار خراج در عهد داریوش رک: تاریخ هردوت، کتاب سوم، فصل ۸۹ به بعد.

دربارهٔ مالیات در عصر ساسانیان و بویژه در عهد خسرو اول و رفرم مالیاتی او و مقدار مالیات سرانه و سالیانه در داخل و مقدار خراج اقوام تابع، ضرب سکه، تکامل صوری آن، عیار آن، آلیاژ آن، وزن آن و دیگر مسائل مربوط به سکه و عیار رک: آلتهایم ـ اشتیل: یک دولت آسیائی (رک ح ۲)، ص ۳ـ۱۲۸.

دربارهٔ مالیات، خراج، جزیه و صدقه در نخستین قرون اسلامی رک: اشپولر (رک ح ۴)، ص ۴۴۹ـ۴۸۴ و مآخذ آن. (دربارهٔ مقدار خراج ایالات ایران رک ص ۴۶۷ به بعد).

دربارهٔ گرفتن مالیات در خراسان به شیوهٔ دورهٔ ساسانی رجوع کنید به:

D.C. Dennett, Conversion and poll tax in early Islam, Cambridge 1950, p. 118 f.

* * *

دربارهٔ دفاتر مالیاتی اسلامی در قرون وسطی رجوع کنید به:

W. Hinz, Das Rechnungswesen islamischer Finanzämter im Mittelalter. Islam XXIX/1949, S. 1-29, 113-141.

ایالات در تمام دوره‌ها به دو دسته تقسیم می‌شدند: دسته‌ای که به حکومت مرکزی مالیات می‌پرداختند و دسته‌ای که نیمه مستقل بودند و برای حکومت مرکزی هدیه می‌فرستادند. مثلاً در قرون نخستین اسلامی شاهان خوارزم هدیه می‌فرستادند نه خراج. در مورد عصر هخامنشیان رجوع کنید به: لوتیسه (رک ح ۶)، ص ۱۷۲ و ۲۲۱ و نیز رجوع کنید به:

R. Frye, The Heritage of Persia, London 1962.

از اصطلاحات مالیاتی که از زبان پهلوی وارد عربی شده بوده یکی «سرای شمرّه» است که بنا بر قول دینوری)اخبارالطوّال، چاپ قاهره، ۱۹۶۰، ص ۷۱) که بحثی دربارهٔ آن آورده به معنی حسابداری یا دیوان خراج است، چون شمرّه به معنی شماره و حساب است و بنابر قول او این اصطلاح در عصر او متداول و آنرا به عربی شمرّج می‌گفته‌اند. دیگر اصطلاح «روزنامج» است. برطبق شرحی که خوارزمی در مفتاح‌العلوم دربارهٔ دفاتر شانزدهگانهٔ مالیاتی خلیفه می‌دهد دفتر دوم را که محل ثبت دخل و خرج روزانه بوده «روزنامج» می‌نامیده‌اند. این اصطلاح همان روزنامهٔ فارسی است که اصل پهلوی آن باید روزنامگ بوده باشد. پیداست که ترجمه کردن اینگونه اصطلاحات به زبان عربی کار دشواری نبوده است، ولی به عاریت گرفتن آنها دلیل شهرت اینگونه اصطلاحات علمی و فنی در زبان پهلوی و نداشتن معادل در زبان عربی بوده. دربارهٔ اخذ مالیات‌ها (و تقسیمات بخشها و غیره) رک: ابوالفرج قدام بن جعفر بعدادی، کتاب الخراج. دربارهٔ خراج و مالیات شهرهای ماوراءالنهر در عصر سامانیان (و حقوق ماهیانهٔ مأموران دولتی و جیرهٔ سربازان) رک به بخش ماوراءالنهر کتاب صورةالأرض تالیف ابن حوقل.

واژه‌های خراج (= مالیات اصلی) و جزیه (= مالیات سرانه) هر دو از زبان پهلوی وارد عربی شده‌اند. خراج درپهلوی مانوی harāg است. صورت فارسی جزیه گزیت است، ولی اصل هر دو واژه آرامی است. صورت آرامی خراج در تلمود brga و صورت آرامی جریه و گزیت gezīth(ā) است. به نقل از:

- Th. Nöldeke, Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden, Leiden 1879 (Graz 1973), S. 241, Anm. 1.
- W. B. Henning, Arabisch Harāg, in: Acta Iranica 14, Leiden 1977, S. 355 f.

واژهٔ گزیت را ابوالعباس ربنجنی شاعر معاصر رودکی در بیتی بکار برده:

چو عقب بخشذی گـزیت بـبخش　　　هـم بـده شـعر بـنده را فغیار

گزیت در شاهنامه بر طبق فرهنگ وولف در حدود ده بکار رفته و خراج به کرات:

گـزیت و خـراج آنـچ بدنـام بـرد　　　به سه روزنامه به موبد سپرد ۸۷/۵۸/۸

اصطلاح روزنامه در بیت بالا همان روزنامگ پهلوی است که به صورت روزنامج وارد عربی شده است (رک ص ۸). این اصطلاح یکبار دیگر هم در شاهنامه بکار رفته است (۵/۳۴۵/۴۰۷) و در هر دو بار معنی آن «دفتر، فهرست، اندکس» است.

د ـ دبیری وپست

در دورهٔ هخامنشی زبان دبیری زبان آرامی بوده. رجوع کنید به:

H. H. Schaeder, Iranische Beiträge I, Darmstadt 1972, S. 119-212.

در عصر پارتها درکنار پارتی از زبان یونانی و در بین‌النهرین از گویش‌های آرامی و در اواخر عصر پارتها شاید هم از زبان لاتینی استفاده می‌شده، رجوع کنید به: برخورد فرهنگهای ایرانی و سامی در زمان پارتها

G. Widengren, Iranisch- semitische Kulturbegegnung in parthischer Zeit, Köln u Opladen 1960, S. 25 f.

در عصر ساسانیان در آغاز از زبان پارتی و یونانی (در کتیبه‌ها) استفاده می‌شود، ولی کم‌کم زبان پهلوی ساسانی جای آنها را می‌گیرد. در این دوره نیز به خاطر روابط ساسانیان با بیزانس باید در دیوان دربار ساسانی کسانی بوده باشند که زبان‌های یونانی و لاتینی می‌دانسته‌اند. سهم زبان آرامی در این دوره به وجود ایدئوگرامها (= هزوارش‌ها) محدود می‌گردد. در دورهٔ اسلامی زبان دبیری نخست عربی است،

ولی با روی کار آمدن سلسله‌های ایرانی زبان فارسی زبان رسمی دبیری می‌گردد، ولی گاه گاه عربی جای آنرا می‌گیرد. درهر حال دبیر در این دوره ایرانی است که به خاطر ارتباط با مرکز خلافت به زبان عربی نیز تسلط کامل دارد. اصطلاح پهلوی دبیر در این دوره همچنان باقی می‌ماند، ولی اصطلاح عربی کاتب نیز واردزبان فارسی می‌گردد. مطالعهٔ آثار این دوره از جمله چهارمقالهٔ عروضی (مقالهٔ اول) و بویژه تاریخ بیهقی نشان می‌دهد که دبیران در این دوره همچنان مقام مهم گذشتهٔ خود را حفظ کرده‌اند. در شخص بیهقی شاهد ترقی دبیری به مقام نویسنده و مورخی زبردست هستیم که نظیر آنرا خارج از زبان فارسی نیز نمی‌توان به سادگی بدست آورد. دربارهٔ دبیری در دورهٔ اسلامی ایران و نفوذ رسوم دیوانی ساسانی (و بیزانسی) در دیوان خلفاء رک: اشپولر، ایران در قرون نخستین اسلامی (رک ح ۴) ص ۳۴۱ به بعد، ۳۶۱ به بعد.

* * *

یکی از موضوعاتی که باید مورد تحقیق واقع گردد جمع آوری نمونه‌هائی از زبان دیپلماسی یا هنر دیپلماسی در ایران است که در دورهٔ اسلامی بویژه بدست دبیران تکامل یافته و نمونه‌های جالبی از آن در تاریخ بیهقی و چهارمقاله و نامه‌ها و گزارشات سیاسی دیگر محفوظ مانده است. به گمان من از علل ویژگی سبک بیهقی در ساختمان جملاتش علاوه بر تأثیر زبان عربی، یکی نیز تأثیر همین زبان دیپلماسی هنگام انشاء نامه‌های سیاسی در دورهٔ طولانی خدمت دبیری اوست که بیان او راگاه موجز و مؤثر و گاه نامفهوم و دور از فصاحت ساخته است (مقداری از ناهمواری‌های سبکی او و شاید نیز به این علت بود، که نویسنده برای پاک‌نویس کردن یادداشت‌های خود همیشه وقت کافی نداشته یا صرف نکرده است و در نتیجه مقداری از مطالب همینطور قلم انداز و یادداشت گونه وارد کتاب شده است).

پرکپ (جنگ ایرانیان، کتاب دوم، فصل ۱۰) یک نمونه از هنر دیپلماسی عهد ساسانی را از زبان خسرو اول هنگام گفتگو با فرستادهٔ بیزانس حفظ کرده است. پس از پیروزی ایران بر بیزانس در سال ۵۴۰ خسرو در مقابل فرستادهٔ بیزانس که برای بستن معاهدهٔ صلح آمده به بهانهٔ محافظت از دروازهٔ خزر و در حقیقت برای لطمه زدن به حیثیت بیزانس گرفتن مبلغی را به عنوان غرامت در یکبار نمی‌پذیرد و به جای آن مطالبهٔ غرامت سالیانه می‌کند.

فرستادهٔ بیزانس که متوجهٔ هدف خسرو شده است می‌گوید: بنابراین ایرانیان می‌خواهند رومیان را خراجگزار خود کنند؟ خسرو در پاسخ او می‌گوید: نه، بلکه رومیان در آینده سربازان ایرانی خواهند داشت که البته باید حقوق آنها را بپردازند.

دربارهٔ تشکیلات پست دولتی که با امور دیوانی رابطهٔ نزدیک دارد و پایداری سیستم پستی ایرانی از عهد هخامنشی تا دورهٔ اسلامی، واحدهای مسافت، سرعت پست، وسایل پست، وظایف پست و موروثی بودن شغل آن، رک: اشپولر، همان کتاب، ص ۳۳۳ به بعد. از جمله مآخذ نخستین دربارهٔ پست در دورهٔ اسلامی: ابوالفرج قدام بن جعفر بغدادی: کتاب‌الخراج، باب یازدهم به اهتمام دخویه (M. J. de Goeje)، لیدن ۱۸۸۹. و نیز رجوع کنید به:

A. Sprenger, Post- und Reiserouten des Orients, Leipzig 1864.

دربارهٔ مقدار حقوق ماهیانهٔ صاحب بریدان شهرهای خراسان و ماوراءالنهر در عصر سامانیان (در عصر منصور بن نوح) رک به بخش ماوراءالنهر کتاب صورةالأرض تألیف ابن حوقل.

هـ - سازمان‌های امنیتی

در این بخش فقط به مآخذ و اخبار مربوط به کارآگاهان (= جاسوسان) اشاره می‌گردد.

دربارهٔ کارآگاهان عهد هخامنشی (چشم و گوش پادشاه) رجوع کنید به:

H. H. Schaeder, Iranica, Berlin 1934, 1. Das Auge des Königs, S. 3.24.

دربارهٔ کارآگاهان دربار ساسانی و بیزانس و وفاداری و خیانت آنها اشاراتی از مورخ بیزانسی پرکپ (جنگ ایرانیان، کتاب اول، فصل ۲۱) باقی است. دربارهٔ سیزده تن از کارآگاهان که خسرو اول برای بررسی و گزارش کار عمّال دولتی می‌فرستد رک: دینوری، اخبارالطّوال، (چاپ قاهره ۱۹۶۰)، ص ۷۴. در تاریخ بیهقی نیز اشاراتی دربارهٔ کارآگاهانی که از دربارها برای دربارهای خارجی گزارش می‌فرستاده‌اند (ص ۳۲۲ به بعد) و جاسوسانی که در دنبال فرستادگان روانه می‌کرده‌اند (ص ۲۹۴ به بعد) هست. برای آنکه گزارشات جاسوسان و اخبار محرمانه به دست بیگانه نیفتد، گاه گزارشنامه را در شکم عصای گزارشبر پنهان می‌کرده‌اند (رک تاریخ بیهقی، ص ۳۲۳. دربارهٔ نقش عصا در رساندن گزارشهای محرمانه. همچنین رک به سخنرانی آقای سلیم در ششمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی در دانشگاه تبریز).

از تشکیلاتی که با سازمانهای امنیتی ارتباط دارد تشکیلات زندان است که تا به حال دربارهٔ آن تحقیقی نشده است. مورخان بیزانسی در مورد عصر ساسانیان از نوعی زندان نام می‌برند به نام «مکان فراموشی» (فراموشخانه). رک:

Ammianus Marcellinus XXVII 12/3; Vita S. Joannis Eleemosynarii 48; Prokop, Perserkriege I, 5 f.

و نیز رجوع کنید به:

Th. Nöldeke, Aufsätze zur persischen Geschichte 1887 (graz 1974), S. 109, Anm. 1.

پرکپ دربارهٔ وجه تسمیهٔ این نام می‌گوید که هرکس در این زندان می‌افتاد بردن نام او (در حضور پادشاه) قدغن و تخلف ازآن مشمول مجازات بود.

دیگر از موضوعاتی که باید مورد تحقیق قرار گیرد موضوع «بست نشستن»، یعنی پناهیدن و متحصن شدن در اماکن مقدس چون مساجد بزرگ و مقبرهٔ امامان و امامزاده‌ها و یا پناه به خانهٔ مجتهدین، اصطبل شاهی، و در دوره‌های اخیر متحصن شدن در مجلس و سفارت‌خانه. بست نشستن از قدیم در ایران معمول بوده. محل تحصن قبل از اسلام آتشکده‌ها بوده است (رک پرکپ، جنگ ایرانیان، کتاب اول، فصل ۲۳). شهر انطاکیهٔ خسرو (= بوستان خسرو، شهری که خسرو اول پس از ویران کردن انطاکیه درنزدیکی تیسفون ساخت) نیز برای فراریان رومی حکم محل بست را داشته است. چون بنا بر گزارش پرکپ (همانجا، کتاب دوم، فصل ۱۴) اگر یک رومی حتی اگر بندهٔ یکی از بزرگان ایرانی بود، در این شهر پناهنده می‌گشت مانند دیگر اهالی شهر جزو «مردمان شاه» بود و دیگر از تعقیب مصون می‌گشت.

و ـ اصطلاحات اداری ـ عناوین و القاب

برای تشخیص اینکه چه مقدار از عناوین و القاب قدیمی ایران در دورهٔ اسلامی هنوز مرسوم و تا چه زمانی مرسوم بوده‌اند، باید بسیاری از مآخذ یونانی، لاتینی، سریانی، پهلوی، ارمنی، عربی، فارسی و غیره مطالعه و اصطلاحات اداری ایرانی و معادلهای خارجی آنها جمع آوری گردد. به عقیدهٔ نگارنده تنها پس از جمع آوری کامل این مواد می‌توان تاریخچهٔ سازمانهای اداری ایران را نوشت و تحولات، تغییرات، تکامل و نفوذ آنها را در تشکیلات و رسوم اداری دورهٔ اسلامی در داخل و خارج ایران تعیین نمود.

از میان اصطلاحات فرهنگی ایران آن قسمت که در زبانهای یونانی و لاتین باقی مانده تا حدودی جمع آوری شده و بویژه اصطلاحات مذهبی آن چندین بار مورد تحقیق واقع شده است. از اصطلاحات اداری آن نیز محققان کم و بیش استفاده کرده‌اند، ولی این اصطلاحات چنانکه باید و شاید جمع آوری

نشده است. نخستین قدم اساسی را در این زمینه تا آنجاکه من اطلاع دارم لاگارد برداشته است:
P. de Lagarde, Gesammelte Abhandlungen 1866 (Osnabrück 1966).
شامل مجموعهٔ مقالات لاگارد. مقالهٔ چهارم دربارهٔ
Die persischen Glossen der alten, S. 147-242.
(واژه‌های دشوار ایرانی در آثار نویسندگان باستان) بخش دوم آن (ص ۱۷۹ـ۲۰۱) شامل واژه‌های مربوط به مناسبات سیاسی. از تحقیقات بعدی:
F. Jacoby, Die Fragmente der Griechischen Historiker. 3. Teil: Geschichte von Städten und Völkern. Leiden 1958 (1967).
بخش چهارم دربارهٔ ارمنستان (ص ۳۵۰ـ۳۶۴)، بخش پنجم دربارهٔ بابل، آشور، مادوپارس (ص ۳۶۴ـ ۵۴۶).
همچنین رجوع کنید به:
J. Marquart, Untersuchungen zur Geschichte von Eran, I-II Göttingen 1896.
بعضی از القاب شاهان ایرانی که در دورهٔ اسلامی هنوز مرسوم بوده در آثار مورخان عرب و ایرانی حفظ گردیده. از جمله بیرونی در آثارالباقیه (چاپ زخائو، لایپزیک ۱۹۲۳، ص ۱۰۰ به بعد) علاوه بر القاب شاهان قدیم ایران و ممالک دیگر لقب بعضی از امرای سلسله‌های ایرانی دورهٔ اسلامی را ذکر کرده است. از جمله اسپهبد (لقب امرای طبرستان)، مصمغان (= مسمغان = مه مغان = مغان بزرگ) (لقب امرای دماوند)، زاذویه (لقب امرای سرخس)، بهمنه (لقب امرای نساو ابیورد)، ماهویه (لقب امرای مرو)، کنبار (لقب امرای نیشابور)، طرخون (لقب امرای سمرقند)، اناهید (لقب امرای گرگان) و دیگر: کابل شاه، ترمذشاه، خوارزمشاه، شروانشاه، بخارا خذاه، کوزکان خذاه (لقب امرای کابل، ترمذ و غیره).
دیگر: استندار (لقب امرای ناتل، چالوس، رودان و کلار ← حدودالعالم، به کوشش منوچهر ستوده، تهران ۱۳۴۰، ص ۱۴۶)، خرسان‌شاه، لیزان‌شاه (حدودالعالم، ص ۱۶۳)، دهقان (لقب امرای فرغانه ← حدودالعالم، ص ۱۱۲، ولی برطبق بیرونی لقب شاهان فرغانه اخشید است)، گیل گیلان (لقب مازیار و بابک ← تاریخ طبری در شرح وقایع سال ۲۲، چاپ لیدن، یکم / ۲۶۵۹ و در شرح وقایع سال ۲۲۴، سوم / ۱۲۹۸)، تاریخ یعقوبی، به کوشش M. Th. Houtsma، لیدن ۱۸۸۳ (۱۹۶۹)، دوم / ۵۸۲).
حتی عنوان شاهنشاه در دورهٔ اسلامی دوباره از زمان آل بویه متداول شده است.
همچنین تعدادی از القاب و عناوین عربی ترجمهٔ القاب و عناوین ایرانی است، مانند سلطان السلاطین دربرابر شاهنشاه، قاضی‌القضات دربرابر موبد موبدان، صاحب الرسائل در برابر دبیربد و غیره.
برابر اصطلاح اداره واداره کردن در زبان فارسی (مأخوذ از پهلوی) بر طبق طبری (دوم / ۱۶۳۶ در شرح وقایع سال ۱۲۰) کدخدائی بوده (← اشپولر، ص ۳۱۶، ح ۷، در تاریخ طبری چاپ لیدن این اصطلاح کَتخُدائیّة ضبط شده است، ولی طبری باید کَتخُدائیّة نوشته باشد، مأخوذ از صورت katagx adāih پهلوی).
همچنین اغلب گزارشاتی که در کتب عربی و فارسی و بویژه در تاریخ بیهقی (از جمله ص ۲۸۷ به بعد) دربارهٔ رسم پذیره شدن و بدرقه کردن فرستادگان و مهمان‌های سیاسی، بخشیدن هدایا، رسم بار و آیین پرده‌داری، آیین بستن شهرها و برگزاری جشن‌ها، و آیین نثار، آیین تاجگزاری و به تخت نشستن و زیر چتر نشستن و غیره و غیره در دورهٔ اسلامی چه در ایران و چه در دستگاه خلفاء عباسی معمول بوده با آنچه که در شاهنامه در بارهٔ این رسوم در دوره‌های قبلی آمده است مطابقت دارد و به عنوان مثال کافی است درکتاب رسوم دارالخلافه تألیف ابوالحسن هلال بن محسن صابی که به ظاهر دربارهٔ دربار عباسیان نوشته شده دقت شود تا حد نفوذ رسوم گذشته ایرانی روشن گردد.

عباس حاکی
(رشت)

قافیه بر اساس قاعدهٔ مصوت کوتاه

قافیهٔ جدید که برمبنای مصوت و صامت تدوین گردیده، فراگیری قافیه را برای طالبان علم، آسان‌تر و معقول‌تر ساخته است.

براساس قافیهٔ جدید، اصول قوافی از «مصوّت هجای پایانی ساخت اصلی واژهٔ قافیه» شروع می‌شود که‌این ساخت اصلی،در افعال،بُن فعل،و در واژه‌های دیگر،قسمت‌اصلی‌کلمه‌بدون زوائد است.

عبارت قدری گنگ به نظر می‌رسد که با ارائهٔ مثال روشن‌تر خواهد شد.

اگر واژهٔ قافیه، فعلی مانند «نشسته‌ایم» باشد، بن ماضی آن «نشست» است که ساخت اصلی قافیه است. با توجه به ترکیب دوهجائی آن (= نِ ـ شَست)، هجای آخر آن «شَست» خواهد بود که در این هجا از صامت اول صرفنظر می‌کنیم و از مصوت کوتاه ـَـ ، قاعدهٔ قافیه شروع می‌شود (یعنی ـَـ ست) که حروف اصلی قافیه را تشکیل می‌دهند و آنچه که به آنها اضافه شود، حروف الحاقی است و هرکدام نام خاص خود را دارد. بنابراین حروف اصلی و الحاقی این قافیه عبارت خواهد بود از «ـَـ ست + ه‌ایم» و محور قافیه یعنی «رویّ»، «ت» است. با توجه به جملهٔ داخل گیومه، تشخیص حروف قافیهٔ مذکور چنین است:

واژهٔ قافیه = نشسته‌ایم
ساخت اصلی قافیه = نشست
هجای قافیه = شَست
حروف اصلی قافیه = ـَـ ست
حروف الحاقی = ه‌ایم
و جمعاً = (ـَـ ست + ه‌ایم)

که هریک از این حروف و حرکات به نامی خوانده می‌شوند. آنچه که در قسمت حروف اصلی این قافیه نوشته شده شامل قاعدهٔ قافیه است که عبارتست از (مصوت کوتاه + صامت + صامت).

قواعد قافیه را شش،[1] و پس از نتیجه‌گیری سه،[2] و گاه دو[3] دانسته‌اند، اما نتیجه همه آنها یکسان است که شش با تلخیص به همان دو می‌رسد. این قواعد ششگانه چنین‌اند.

۱ـ مصوت کوتاه (= نه، تو، که، خانه، سینه...) (= نَ، تُ، کِ، خانِ، سینِ)
۲ـ مصوت بلند (= صبا، جستجو، زی)
۳ـ مصوت کوتاه + صامت (= دَر)
۴ـ مصوت کوتاه + صامت + صامت (= دَرد)
۵ـ مصوت بلند + صامت (= داد، دود، دید)
۶ـ مصوت بلند، صامت + صامت (= باخت، دوخت، ریخت).

در قاعدهٔ دوگانه، فقط،
۱ـ مصوت بلند «ا» و «آ»
۲ـ مصوت + صامت (+ صامتً).

مطرح است که قاعدهٔ اول را فقط مصوت بلند دانسته‌اند و طرحی از مصوت کوتاه نیست و قاعدهٔ دوم نیز با تعمیمی که دارد خود به چهار قاعده تبدیل می‌گردد (مانند قواعد از سه تا شش قبلی).

آنچه که در این نوشته مورد بحث است، قاعدهٔ اول یعنی (مصوت کوتاه) است که بسیار مجمل ازکنار آن گذشته‌اند و مکفی نپرداخته‌اند.

آقای دکتر سیروس شمیسا، در جدول بندی ششگانهٔ هجای زبان فارسی (که در هجای قافیه از آنها کاربرد گرفته‌اند) نوع اول را صامت + مصوت کوتاه (= نه، که، تو)[۴] دانسته‌اند و، نوشته‌اند «صامت، قابل تغییر و «مصوت کوتاه» غیرقابل تغییر است[۵] و مصوت‌های کوتاه ـَ و ـُ را در قافیهٔ غیرقابل استفاده دانسته‌اند و اضافه می‌نمایند «درکلمات دو یا چند هجائی مختوم به e (های غیرملفوظ)، e را نادیده گرفته و صامت پیش از آن را رویّ متحرک حساب می‌کنیم. مثلاً درکلمهٔ «گشته» رویّ «ت» است نه «ه».[۶] در پانوشت یادآور شدند که «کلمات یک هجائی مختوم به e عبارتند از: که، چه، سه، نه در تلفظ قدیم که از آنها هم در قافیه استفاده نمی‌شود. اماکلمات دو یا چند هجائی مختوم به این مصوت فراوان است»[۷] و این قاعدهٔ مصوت کوتاه، در همینجا خاتمه می‌یابد و مثالی را هم که در متن و پانوشت ذکر کرده‌اند فعل است. در قافیه، قسمت اصلی فعل «بن» آن است[۸] که قهراً درمثال مذکور هاء غیرملفوظ، وصلی و الحاقی خواهد بود، و واژه‌هائی مانند: لاله، سینه، بهانه، سرکه... را که به قول شمس قیس رازی دارای «هاء سکت» اند مشخص نکردند که گمان بر اعتبار «غیرقابل تغییر» بودن مصوت کوتاه خواهد رفت و مطرح نشد که به چه دلیل صامت ماقبل هاء غیرملفوظ «رویّ» است، زیرا برابر تعریف و قاعده بندی قافیه و هجای قافیه، هنوز «هجای پایانی» به اعتبار خود باقی خواهد ماند و «صامت پیش از آن» را (در هجای قافیه) رویّ متحرک حساب کردند.[۹] حال آنکه توجیه بیشتر و مشخص‌تری لازم بود، و طالب علم هنوز نخواهد دانست که چرا این صامت، برخلاف قواعد قافیه «رویّ» شده است. در تلخیص قاعدهٔ قافیه نیز دیگر از قاعدهٔ (صامت + مصوت کوتاه) سخنی نیست و از مصوت بلند بحث شده است (و از مصوت مرکب که نسبت به گویش امروزی خود جای بحث دارد). ولی بار در تقسیم‌بندی جدول هجاهای قافیه، مصوت کوتاه را نیز در عداد قاعده قرار دادند (= که، چه)،[۱۰] درحالی که قبلاً یادآور شدند این واژه‌های یک هجائی مختوم به e (مصوت کوتاه) در قافیه استفاده نمی‌شوند.[۱۱]

آقای دکتر تقی وحیدیان کامیار نیز ازکنارهٔ مصوت کوتاه در پایان هجای قافیه با اشاره‌ای گذرا و سریع گذشتند و عطف به حروف الحاقی کردند و حال آنکه هنوز وجه تمایز و افتراق حروف اصلی و الحاقی را مشخص نفرمودند.[۱۲]

بی‌هیچ تردیدی اساتید فن که در قاعده بندی قافیهٔ جدید تلاشی داشتند، از صاحبنظران امرند، اما مسألهٔ راگنگ و مبهم رهاکردند و طالبان علم را درحیرت و تنهائی واگذاردند. در این مقال سعی گردید مسألهٔ مصوت کوتاهِ پایانی در هجای قافیه با دید بازتر و گسترش بیشتری به بحث گرفته شود.

مصوت کوتاه شامل ضمه، فتحه، کسره است و قاعدهٔ قافیه بر اساس آنها یعنی این مصوت‌ها، «رویّ» قرار گیرند، همچنانکه مصوت بلند آ،او،ای درکلمات صبا، جستجو، زی رویّ هستند (البته در مورد مصوت بلند «ای» باید بحث بیشتری را مطرح کرد که قاعده بندی در مورد آن جای تأمل است و خود به مقالی دیگر نیاز دارد).[۱۳]

مصوت کوتاه ضمه جز سه واژهٔ تو (تُ)، دو (دُ)، چو (چُ) که دارای واو بیان ضمه است واژهٔ دیگری به نظر نمی‌رسد که آنهم قابل قافیه سازی با یکدیگر نیستند و در المعجم نیز آمده که: «نشاید آنرا روی سازند مگر کی قافیت موصول باشد»[۱۴] و «توی» و «دوی» را (به صورت تلفظ حرف صامت «واو» با «نروی» و «بروی» همقافیه آورده است، یعنی آنهم نه به صورت مصوت، که به صورت صامت درمی‌آید با شاهد زیر:

بـرود هـوش و دل اگـر بـروی　　　هوش و دل رفته گیر اگر تو توی
بـا تـوالا بـه دوسـتی نـروم　　　بـا مـن الا بـه دشـمنی نـروی
به دل و جـان و دیـده مـی‌کوشم　　　تـا کـه بـرخیزد از میانه دوی

و از «معروفی»

سیه چشـم مـعشوق و آن ابـروان　　　بـبردند جـان و دلم هـر دوان

(مصوت بلند در «ابرو» و مصوت کوتاه در «دو» به صورت صامت «واو» تلفظ شدند). شاهد مثالی نیز از «اعجمی» شاعر آورده است:

اگرشب ازدر شادی است وباده خسرویا　　　مرا نشاط ضـعیف است و درد قـویا
شبـا پـدید نیاید هـمی کرانهٔ تـو　　　بـرادر غـم و تیمار من مگـر تـویا

که مصوت کوتاه تو (تُ) را با صامت «واو» همقافیه آورده است.

شیخ فریدالدین عطار نیز در دو غزل چنین کاری کرده است. در غزلی به مطلع:

هرچه هست اوست، هرچه هست توی (= تـوئی- تـوهستی)
او تـوئی و تـو اوست، نیست دوی (= دوئـی- دوبـودن)
در حقیقت چو اوست، جمله تو هیچ　　　تـو مجـازی، چـه بـینی و شنوی

با واژه‌های روی، گروی، دروی، قوی، مصطفوی، نبوی[۱۵] همقافیه کـرده است کـه حـرف «و» در واژه‌های «تو» و «دو» ملفوظ و از حروف صامت گردیده و رویّ مطور شده است. بار در غزلی به مطلع:

ای لب گـلگونت جام خسـروی　　　پـیشه شـرنگ زلفت شـروی

آورده است:

مـی‌ندانـم کـافتابی یـا مـهی　　　گرچه گـویم راسـتی را هـر دوی

و در بیتی:

گفته بودی آنکه دل بردار توکیست　　　مـی‌ندارم زهـره تـاگـویم تـوی

و بار در همین غزل:

مردم چشمت بدان خردی که هست　　　می‌ببندد دست چرخ از جادوی
گـاه هـمچون آفـتابی از جمال　　　گاه همچون ماهی از بس نیکوی
من که تخم نیکویی کشتم مـدام　　　برنخوردم بر تـو، الا بـدخوی[۱۶]

که کلماتی مانند: خسرو، شبرو، پهلو، معنو(ی)، می‌رو، نشنو، قو(ی)، بدرو، نکرو (دارای مـصوت مرکب ـ که امروزه به صورت صامت «واو» تلفظ می‌شوند) را در ابیات دیگر با کلماتی مانند. جادو، نیکو، حو (دارای مصوت بلند در آخر) و با دو، تو (مصوت کوتاه) همقافیه کرده است. در غزلی به مطلع:

جانا بسوخت جان مـن از آرزوی تـو　　　دردم ز حد گذشت ز سودای روی تو

با این که ۹ قافیه را با مصوت بلند و همسان آورده، در بیتی گفته است:

در غـایت عـلو تـو ارواح پست شد　　　کو دیده‌ای که در نظر آرد علوی تو[۱۷]

که صامت «واو» را در «علو» با مصوت بلند «او» هم قافیه کرده و ترکیب «علوی تو» را ساخته است.

مصوت کوتاه فتحه نیز امروزه به صورت اصلی در پایانهٔ واژگان فارسی به کار نمی‌رود، هرچند که هاء بیان حرکت کسره، که امروزه بیان می‌گردد در اصل پهلوی به صورت کاف ماقبل مفتوح بوده است مانند نامک، خامک، و هنوز در برخی از گویش‌های دری، تلفظ نامَ، خامَ معمول است.[۱۸]

آنچه از واژگان که در پایان دارای هاء مفتوح است، مخفف صامت هاء ماقبل مصوت بلند «آ» می‌باشد مانند مه، شه، ره، گنه، که ماه، شاه، راه، گناه بوده و همگی آنها صامت‌اند و اصلی.

اما کلماتی که مختوم به هاء بیان حرکت است، کاربرد زیادی دارند. ذره، پروانه، نامه، خانه،... در تمامی کتب قافیه (قدیم و جدید) این هاء بیان حرکت را جزو حروف الحاقی (حرف وصل) دانسته‌اند. بنابراین آنچه باقی می‌ماند حرکت ماقبل آن است، یعنی از خانه، خانِ، باقی می‌ماند. همین کسرهٔ واقع در آخرِ کلمه است که با عنوان «قاعدهٔ مصوت کوتاه» قاعده بندی شده است.

در قواعد قافیه، قافیه از مصوت شروع می‌شود. یعنی درهجای «نِ» باکنار گذاشتن صامت «ن» باید «ـِــ» را پایه قافیه قرار داد و در قوافیِ همسان، باید قواعد نیز یکسان باشند، یعنی همانطور که درواژه‌های «شما، جدا، تماشا...» فقط مصوت بلند «آ» مکرر است، در قاعدهٔ مصوت کوتاه نیز باید بتوان فقط کسره را (در این مثال) رعایت کرد، یعنی بتوان «خانِ» را با «جامِ» و «لالِ» و «کوفِ» و «کردِ» همقافیه ساخت و در حروف قافیه چنین نوشت:

ـِــ = روی

و حال آنکه چنین نیست.

در المعجم آمده است «هیچ یک از این هاء ات را نشاید کی روی سازند».[19] شمس قیس هاء غیر ملفوظ را دو نوع دانسته است:

اول هاء سکت (یا هاء بیان حرکت ماقبل) مانند بهانه، سرکه، سیه، سفره، چه، که، نه...

دوم، هائی که جز حرکت ماقبل، معنای خاصی را مستلزم باشد و آن خود بر چهارگونه است:

۱ـ هاء تخصیص (النوع من الجنس) = مانند دندانه، از دندان / چشمه، ازچشم...

۲ـ هاء صفت = کشته، آمده، رفته، گفته...

۳ـ هاء فاعل (صفت فاعلی) = داننده، کشنده، رونده...

۴ـ هاء لیاقت و نسبت = استادانه، مردانه، زیرکانه...

و می‌گوید «... جمله هاء ات وصلی، هاء سکت باشد».[20]

با بررسی بر قوافی اشعار استادانی مانند خاقانی، مسعود سعد، مولانا، حافظ می‌توان حدود وثغور حروف و قاعدهٔ قافیه را در این نوع مشخص کرد.

قبلاً باید یادآور شد که بعضی از شعرای بزرگ، حداقل یکی دو مورد خارج از قواعد شعری کار کرده‌اند[21] و البته آگاهانه، چنانکه اکثراً خود نیز متذکر شده‌اند.

با اینکه قافیه سازی هاء سکت نادرست بوده، باز از سنائی روی داده است، چنانکه شمس قیس ازاو شاهد آورده است:

بر زبان صوت و حرف و ذوقی نه　　　غافل از معنی‌اش که از پی چه[22]

نه (نِ) و چه (چ) را همقافیه ساخته و درست نیست، زیرا هاء در «نه» و در «چه» وصلی است و از نوع سکت، و فقط صامت‌های «نون» و «چ» به لفظ می‌آیند.

اما به گمان من سنائی این دو واژه را به صورت هجای بلند یعنی هاء ملفوظ و اصلی به کار برده است، زیرا وزن این بیت چنین است (فاعلاتن مفاعلن فع لن)، و «چه» و «نه» در برابر «لن» قرار گرفته‌اند. نیز در بیت:

هرکه بشنید سخ بح او را نه　　　وانک نشنید خیره او را چه[23]

بر وزن (مفعول مفاعلن مفاعیل) (= هزج مسدس اخرب مقبوض).ـ همچنانکه مصوت کوتاه «که» را به ضرورت وزن، با هجای بلند، یعنی هاء ملفوظ به کار برده، «چه» را نیز ملفوظ به کار برده است (از اختیارات شاعری) که می‌تواند مصوت کوتاه پایان کلمه را به صورت هجای بلند تلفظ کند.

به همین نحو است قافیه سازی هاء اصلی با وصلی که باز از سنائی شاهد آورده شد:

نیک نادان در اصل نیکو نه　　　بد دانا ز نیک نادان به[24]

هاء در «نه» وصلی و در «به» اصلی است: مصراع اول بر وزن (فاعلاتن مفاعلن فع لن) و مصراع دوم بر وزن (فعلاتن مفاعلن فع لن) که در هر دو مصراع هجای پایانی بلند است، یعنی به صورت هاء اصلی، ملفوظ شده است، اما در مثال زیر این ایراد وارد است:

هر کجا ذکر او بود تو که‌ای　　　جمله تسلیم کن بدو تو چه‌ای

(فاعلاتن مفاعلن فعلن) «که» و «چه» همقافیه انتخاب شدند، هر دو در برابر هجای کوتاه از افاعیل قرار دارند و در نتیجه به صورت «چِ» و «کِ» تلفظ می‌شوند، یعنی اگر هاء وصلی را قافیه نساخته است، کسرهٔ پایانی را در «که» و «چه» قافیه کرده است. این همان قاعدهٔ مصوت کوتاه است، (که نادرست است).

در تفحصی که بر دواوین خاقانی، مسعود سعد، مولانا، حافظ بدین منظور داشته باشیم به این نتیجه می‌رسیم که با حذف هاء وصلی، قافیه به صورت (مصوت + صامت) درمی‌آید، حال ممکن است مصوت، کوتاه باشد یا بلند، و صامت یکی باشد یا دو تا. یعنی قاعدهٔ اول (= مصوت کوتاه) حذف می‌شود. (همان نتیجه‌ای که اساتید محترم می‌خواستند داشته باشند).

در خاقانی این شواهد دیده می‌شود در غزلی به مطلع:

تا من پی آن زلف سرافکنده همی‌دارم　　　چون‌شمع‌گهی‌گریه وگه خنده همی‌دارم[۲۵]

واژه‌های زنده، بنده، آکنده، فرخنده... را هم قافیه آورده است و از همین نوع در:

خورشید تو، نیلوفر نازنده منم　　　تن غرقه به اشک، درشکر خنده منم
رخ زرد و کبود دل سرافکنده منم　　　شب مرده زغم، روز بتو زنده منم[۲۶]

در تمامی این نوع، با حذف هاء وصلی، کسرهٔ ماقبل آن حرکت «مجریٰ» است، «د» (رویّ) و «ن» (قید) رعایت شده و برابر قاعده (مصوت کوتاه + دو صامت) است. به همین نحو در دیوان مسعود سعد سلمان:

گرنه زین روسپی و آن گنده　　　نبود حاصلی مگر خنده[۲۷]

که واژه‌های: گنده، خنده هم قافیه‌اند. در دیوان شمس:

چند نهان داری آن خنده را　　　آن مه تابندهٔ فرخنده را[۲۸]

واژه‌های بنده، پاینده، گشاینده، رباینده، آینده، نالنده، شگالنده، بخشنده، پرنده... هم قافیه‌اند. نیز در غزل:

نام آن کس برکه مرده از جمالش زنده شد　　　گریه‌های‌جمله عالم دروصالش‌خنده شد[۲۹]

واژه‌های بنده، پاینده، افکنده، غرنده، پرنده، باشنده،... قافیه‌اند. باز در غزل:

اگر سلطان ما را بنده باشی　　　همه گویند و تو فرخنده باشی[۳۰]

رنده، پرکنده، گردنده، افکنده، شرمنده، آکنده، پاینده... هم قافیه‌اند. در تمامی این نوع قافیه همان قاعدهٔ (مصوت کوتاه + دو صامت) رعایت شده است. مسعود سعد در قصیدهٔ:

لاله روياند سرشکم تازه در هر مرحله　　　پس بهاری دارد از من در زمستان قافله
عشق دلبر قرعه زد چون دل نصیب او رسید　　　راه پیشش برگرفتم دل بدو دادم یله[۳۱]

واژه‌های مرحله، قافله، یله، مشغله، آبله، سلسله، سله، ولوله... را همقافیه کرده که برابر قاعدهٔ (مصوت کوتاه + صامت) است.

البته تمامی این مصوت‌های کوتاه که در پایان مصراع قرار گرفته‌اند (= لِ) چون در مقابل هجای پایانی «فاعلن» قرار گرفته است و نیز قرینه‌های بلند دارند، به صورت هجای بلند و به صورت هاء ملفوظ باید ذکر گردد، زیرا وزن این شعر رمل مثمن محذوف است (= فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن). نیز مولانا:

طوق جنون سلسله شدبازمکن سلسله را　　　لابه‌گری می‌کنمت راه توزن قافله را[۳۲]

واژه‌های حامله، رلرله، گله، آبله، مسئله، زنگله،... را هم قافیه آورده است. در غزلی دیگر:

با من صنما دل یک دله کن   گر سر ننهم آنگه گله کن[۳۳]

واژه‌های: سلسله، چله، قافله، مشغله، آبله، یله، زنگله، همقافیه‌اند. از حافظ:

به کوی میکده یارب سحر چه مشغله بود   که جوش شاهد وساقی وشمع ومشعله بود[۳۴]

واژه‌های: ولوله، مسئله، گله، معامله، مقابله، حوصله هم قافیه‌اند. مسعود سعد:

امروز منم چو ماری اندر سله‌ای   ز آوازه من در این جهان ولوله‌ای

برمن هر موی اگر شود سلسله‌ای   ازچرخ فلک نکرد خواهم گله‌ای[۳۵]

مولانا در غزلی به مطلع:

این عشق گردان کوبه کو برسر نهاده طبله‌ای   که هرکجا مرده بود زنده کنم بی‌حیله‌ای[۳۶]

واژه‌های: طبله، کلّه، گلّه، چلّه، قلّه راکه دارای حرف «قید» (ساکن ماقبل رویّ) هستند با واژه‌های: حیله، کیله، پاتیله، که دارای ردف اصلی (= مصوت بلند «ای» در قبل از رویّ) می‌باشد همقافیه کرده است، و این امر ازقاعدهٔ قافیه حارج است و از عیوب یعنی گاه مصوت کوتاه + دو صامت و گاه مصوت بلند + صامت، اما به هرحال سحن ارمولانا است که او توجه به حال دارد و نه قال که باید جر به دیدار دلدار بیندیشد. مواردی ازاینگونه بار هم دراشعار مولانا دیده می‌شود:

جای دگر بوده‌ای زانک تهی روده‌ای   آب دگر خورده‌ای زانک گل آلوده‌ای[۳۷]

واژه‌های: نیاسود، شود، سود، اندود، را همقافیه ساخته و سپس در مقطع گفته است:

از اثر شمس دینست این تش عشق تو   ور تبریز است این بخت که پرورده‌ای

که «پرورده» را با واژه‌های فوق هم قافیه کرده، یعنی «ردف اصلی» را با «قید» همقافیه ساحته است (مصوت بلند + صامت) و (مصوت کوتاه + دو صامت) و این خارح از قاعده است، و چنانکه ورن همین مقطع نیز محل تأمل است هرچند که وزن این شعر از اوزان دوری است و بر ورن «مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن» (بحر رجز مثمن مطوی مخبون مکشوف) و رکن «مفتعلن» می‌تواند برابر احتیارات شاعری «ابدال» به «مفعولن» تبدیل گردد، اما حذف دو ساکن «ست» بعد ار «دین» سلاست بیان شعر را از بین برده است و اگر هم «ت» را بر اثر حذف همزه به «این» بچسبانیم (به اصطلاح، همزه «این»، «ت» را برباید) باز هم هجای کوتاه «س» (به استناد دوری بودن شعر) ار پایان نیم مصراع اول، به این بیت ثقالت داده است. عدم رعایت قافیه در اشعار مولانا بازهم دیده می‌شود. درعزلی به مطلع:

ای حنش هر شاحی ازلون دگر میوه   هرکس ردگر حامی مستک شده کالیوه[۳۸]

واژه‌های میوه، کالیوه، بیوه، دیوه، شیوه، راکه دارای هاء وصلی‌اند، با واژهٔ «وه» که دارای هاء اصلی (ملفوط) است ه. ‌افیه کرده است و گفته:

در کامهٔ هر ماهی شستی است ز صیادی   آن ناله کنان آوه وین ناله کنان ای وه

قوافی این عرل با قاعده (مصوت بلند + صامت) است با ردف اصلی «ی» و رویّ «واو»، اما در بیت احیر قافیه برابر (مصوت کوتاه + صامت) آمده است با رویّ «ه» و حرکت «توجیه»، لکن با توجه به وزن شعر «مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن» (= هزج مثمن اخرب) ملاحظه خواهیم کرد که مولانا تمامی این هاء اب عیر ملفوط را، ملفوظ و به صورت هجای بلند به کار برده است که در آنصورت همهٔ آنها برابر قاعدهٔ (مصوت کوتاه + صامت) حواهد بود. اما می‌دانیم که حساب قافیه از عروض جدا است و توجیه مصوت ملفط کردن هاءات سکت به صرورت وزن، نمی‌تواند مجوز تعییر قاعده قافیه باشد.

مولانا درغزلی دیگر نیز تمامی قوافی راکه با هاء وصلی آمده‌اند، به صورت ملفوظ و اصلی به کار برد:

ای مه و ای آفتاب پیش رخت مسخره   تا چه زند زهره از آینه و چندره[۳۹]

بر وزن «مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن» (بحر منسرح مثمن مطوی مکشوف)، به ضرورت وزن و با استفاده از اختیارات شاعری، مصوت کوتاه هجای پایانی مصاریع دوم را بلند تلفظ کرده که قهراً هاء وصلی به صورت هاء ملفوظ و اصلی بیان خواهد شد.

ای که زتبریز توعید جهان شمس دین　　　هین که رسد آفتاب جانب بـرج بـره

واژه‌های دیگر قافیه در این غزل عبارتند از: قنجره، پنجره، سره، دستره، خنره، توبره، میسره. و باز در غزلی به مطلع:

ازبس که مطرب دل از عشق کرد ناله　　　آن دلبرم درآمد درکف یکی پیاله[۴۰]

بر وزن «مستفعلن فعولن مستفعلن فعولن» (منسرح مثمن مخبون مکشوف) که هجای پایانی (یعنی تلفظ «لِ») به ضرورت وزن، هجای بلند و با هاء اصلی و ملفوظ خواهد شد.

جانهای آسمانی سرمست شمس تبریز　　　بگشای چشم و بنگر پران شده چو ژاله

همچنانکه هجای پایانی کلمه «شده» (= ده) راکه هجای کوتاه است، به ضرورت وزن (که در برابر «لن» از «مستفعلن» قرار گرفته) بلند منظور داشته است و باید به صورت هاء اصلی و ملفوظ تلفظ گردد. واژه‌های قافیه در این غزل: ساله، حواله، قباله، کاله، نواله، حاله، همگی دارای هاء وصلی‌اند.

البته این وضع اجباری برای هاء وصلی هنگامی پیش می‌آید که در پایان مصراع قرار گیرد و بالضروره همین وضع را خواهد داشت و باید بلند تلفظ گردد، اما در ماقبل آخر چنین وضعی نخواهد داشت و به همان تلفظ صحیح خود و به صورت کوتاه ادا خواهد شد:

طوق جنون سلسله شد بازمکن سلسله را　　　لابه‌گری می‌کنمت راه تورن قافله را[۴۱]

بر وزن «مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن» (رحر مثمن مطوی) که «له» با تلفظ «لِ» در برابر «ـعـ» از «مفتعلن» قرار گرفته است و هاء ملفوظ نخواهد بود، با قافیه‌های: حامله، زلزله، گله، آبله، مسئله، زنگله. باز:

هین سخن تازه بگو تا دو جهان تازه شود　　　وارهد از حدّ جهان بی‌حد و اندازه شود[۴۲]

«مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن» که هجای «زه» در برابر «ت» از مفتعلن قرار دارد و غیر ملفوظ است، با قافیه‌های: آوازه، دروازه، غمازه، غازه، جمازه، سازه، اندازه.

شاهد مثال برای انواع هاءات وصلی که با حذف آنها قاعدهٔ قافیه از صورت «مصوت کوتاه» خارج می‌شود، بسیار است. از حافظ:

دیدم به خواب خوش که به دستم پیاله بود　　　تعبیر رفت و کار بـه دولت حـواله بـود[۴۳]

واژه‌های: دوساله، کلاله، پیاله، نواله، ناله، لاله، رساله، غزاله. در غزل:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود　　　وین بحث با ثـلاثهٔ غسّـاله مـی‌رود[۴۴]

با قافیه‌های: دلاله، بنگاله، ساله، دنباله، محتاله، ناله، لاله. در غزل:

چو آفتاب می از مشرق پیـاله بـرآیـد　　　زباغ عارض ساقی هزارلاله برآیـد[۴۵]

با قافیه‌های: رساله، نواله، کلاله، لاله، هاله، ماله...

از همین نوع، مسعود سعد سلمان نیز چنین آورده است:

چشم ابرست و اشک ازو ژاله شدست　　　یک روزهٔ غم انده صد ساله شدست
درنای مرا دو رخ به خون لاله شدست　　　چون نای همه نفس مرا ناله شدست[۴۶]

نیز:

چـون ابر مکـن دیـده را نگـارا　　　بر روی خود از اشک همچو ژاله
لاله است رخ تو و زیـانش دارد　　　گـردد تبه از ژاله بـرگ لاله[۴۷]

آوردن شاهد مثال از شعرا، بحث را به درازا می‌کشاند. فقط به نشان دادن برخی از واژه‌های دیگر قوافی همین چند شاعر بزرگ که دارای پایانه هاء بیان حرکت باشد بسنده می‌کنم.

از مسعود سعد: بیشه، اندیشه / دوده، بوده / گذاره، پاره / گنده، خنده / آبله، گله / دره، سره / پاکیزه، دوشیزه / مزه، بزه (هاء اصلی) / خجسته، بسته / خامه، نامه، هنگامه / پیشه، تیشه، اندیشه، بیشه / جعبه، سفبه (اختلاف حرف قید در دو واژهٔ اخیر ازعیوب قافیه است).

از خاقانی: پیرایه، سایه، دایه / پاره، آواره، بیچاره / دریوزه، موزه، روزه / علوفه، کوفه، شکوفه / پرده، کرده،خورده / بیعاره، جراره، پاره / سره، بره، ثمره، شجره / کینه، سینه، قرینه، سفینه، خزینه، هزینه، آبگینه، کدینه، چینه / حصه، قصه، غصه / شرزه، گرزه، هرزه...

از مولانا (در دیوان شمس): زرده، پرده، خرده، استرده، آورده، مرده، پژمرده، پرورده، سیه پرده، آزرده / باده، قواده، آماده، زاده، جاده، بنهاده، پیاده، / میوه، کالیوه، بیوه، دیوه، شیوه، وه (هاء اصلی) (در وزن شعر مربوط به این قوافی، تمامی هاء ات وصلی، اصلی تلفظ شده است) / ساله، حواله، قباله، نواله، ژاله، ناله، پیاله.

از حافظ: کناره، ستاره، پاره، نظاره، چاره، استخاره، / مشعله، مشعله، ولوله، مسئله، گله، معامله، مقابله، حوصله / دوساله، کلاله، پیاله، نواله، ناله، لاله، رساله، غزاله، ژاله، دنباله، دلاله، بنگاله / باده، پریزاده، آماده، افتاده، ساده، داده، آزاده.

نتیجه

۱ـ مصوت‌های کوتاهِ ضمه و فتحه در پایان واژه مطرح نیستندو کاربردی ندارند و عملاً کان لم یکن‌اند. (همان که اساتید فن بیان داشتند).

۲ـ مصوت کوتاه کسرهٔ ماقبلِ هاء وصلی (یا هاء بیان حرکت) باتوجه به «حرف وصل» بودن آن «هاء»، حرکتِ «مجری» محسوب می‌شود.

۳ـ باتوجه به این امر، به حرف صامت در پایان چنین واژه‌هائی می‌رسیم که حرف «رویّ» خواهد بود.

۴ـ هجای قافیه در چنین واژه‌هائی بدون هاء غیرملفوظ منظور خواهد شد (یعنی در واژهٔ خانه، افسانه... = خان، افسان). و باید به قاعدهٔ «مصوت + صامت (+ صامت)» عطف شود.

۵ـ بنابراین قاعدهٔ «مصوت کوتاه» برای قافیه وجود ندارد.

توضیحات

۱ـ دکتر سیروس شمیسا ـ آشنائی با عروض و قافیه ـ انتشارات فردوس ـ چاپ هفتم ـ ص ۹۵ ۲ـ همان ـ ص ۱۰۱ ۳ـ دکتر تقی وحیدیان کامیار ـ وزن و قافیه شعر فارسی ـ مرکز نشر دانشگاهی ـ چاپ اول ـ ۱۳۶۷ ـ ص ۹۴/ و نیزقافیه و عروض دبیرسیاقی. ۴ـ همان، ص ۹۲. ۵ـ همان، ص ۹۵. صامت را c ومصوت کوتاه را v نشان داده‌اند. ۶ـ همان، ص ۹۶. ۷ـ همان، ص ۹۶ـ پانوشت شمارهٔ ۳. ۸ـ در ص ۱۰، قسمت اضافات و اصلاحات یادآورِ «ن» شده‌اند. ۹ـ همان، ص ۹۶. ۱۰ـ همان ـ ص ۱۰۱ ۱۱ـ همان، ص ۹۶. ۱۲ـ مرجع ۳ـ ص ۹۴. ۱۳ـ در مورد مصوت بلند (ای) جناب وحیدیان در مبحث عروض کتاب خود ـ ص ۱۴ تبصرهٔ ۲ـ مسأله‌ای را مطرح کردندکه احتمالاً نحوهٔ تلفظ خاص خودشان را (به عنوان یک بررسی جدید از خودشان) جزو قاعده‌بندی‌های عروضی درآوردند، و حال آنکه احتمالاً نادرست است و بایدمورد بحث و تجدید نظر قرار گیرد. ۱۴ـ شمس قیس رازی ـ المعجم فی معاییر اشعار العجم ـ تصحیح مدرس رضوی، چاپ دانشگاه ـ ص ۱۳۴. ۱۵ـ دیوان شیخ فریدالدین عطار نیشابوری ـ تصحیح سعید نفیسی ـ کتابخانهٔ سنائی ـ تهران ـ ص ۵۳۷. ۱۶ـ همان ص ۵۳۶. ۱۷ـ همان، ص ۴۶۶. ۱۸ـ رجوع کنید: فرهنگ پهلوی ـ دکتر بهرام فرهوشی/ درخت آسوریک ـ ماهیار نوابی/ تاریخ زبان فارسی ـ ج ۳ـ دکتر پرویز خانلری. ۱۹ـ همان، ص ۲۲۸. ۲۰ـ همان، ص ۲۳۷. ۲۱ـ مانند

شواهد قافیه از عطار در همین مقاله که آورده شد. ۲۲ـ المعجم ـ ص ۲۳۹. ۲۳ـ همان، ص ۲۳۹.
۲۴ـ همان، ص ۲۳۸. ۲۵ـ دیوان خاقانی ـ بکوشش دکتر ضیاءالدین سجادی ـ کتابفروشی زوار ـ تهران ـ ص ۶۴۵.
۲۶ـ همان،ص ۷۲۷. ۲۷ـ دیوان‌مسعودسعد ـ تصحیح‌رشیدیاسمی ـ امیرکبیر ـ تهران ـ ص ۵۷۱.
۲۸ـ کلیات‌دیوان‌شمس‌تبریزی ـ انتشارات‌امیرکبیر ـ ص ۱۴۳. ۲۹ـ همان، ص ۳۰۶. ۳۰ـ همان، ص ۱۱۶۶.
۳۱ـ دیوان مسعود سعد ـ ص ۴۸۱. ۳۲ـ دیوان شمس ـ ص ۶۵. ۳۳ـ همان، ۷۸۵.
۳۴ـ دیوان حافظ ـ دکتر خانلری ـ ص ۹۰۴. ۳۵ـ دیوان مسعود سعد ـ ص ۷۲۰. ۳۶ـ دیوان شمس ـ ص ۹۰۴. ۳۷ـ همان، ص ۱۱۱۸. ۳۸ـ همان، ص ۸۶۹. ۳۹ـ همان، ص ۸۹۴.
۴۰ـ همان ـ ۸۹۰. ۴۱ـ همان، ۶۵. ۴۲ـ همان ـ ص ۲۴۲. ۴۳ـ دیوان حافظ ـ ص ۴۱۸.
۴۴ـ همان، ۴۳۶. ۴۵ـ همان، ۴۶۰. ۴۶ـ دیوان مسعود ـ ص ۶۸۵. ۴۷ـ همان، ص ۶۵۰.

دکتر مصدق در لیژ

به دنبال مقالهٔ خودبه‌نام «دکترمصدق در لیژ» که در مجلهٔ آینده شمارهٔ ۹ـ۱۲ سال شانزدهم (آذر ـ اسفند ۱۳۶۹)، چاپ شده است دو نکته توضیحی را اضافه می‌کنیم:

۱ـ منبع خبر Current Biography ، مقالهٔ مایکل کلارک، در نیویورک تایمز دوشنبه ۷ می ۱۹۵۱ بود که در مقالهٔ خود بنام «نخست وزیر جدید ایران، دشمن خارجیان» از تحصیل او در لیژ سخن گفت New Iran Premier Foe of Foreigners.

۲ـ در مقالهٔ چاپ شده در مجلهٔ آینده اشتباهی رخ داده بود که تصحیح می‌گردد. در پایان مقاله باید نوشته می‌شد:

... تا در صورتیکه در امتحانات ورودی مدرسه علوم سیاسی پاریس موفق نشود...

محسن حقیقی

تصحیح مقالهٔ دکتر جعفر معین‌فر (شمارهٔ ۷ـ۱۲ سال ۱۸)

صفحهٔ ۳۵۹، سطر ۲۵ و ۲۶، به جای:

اصطلاح فنی شریعت که البته ترجمه‌اش به فرانسه مشکل است می‌تواند احیاناً به " loi religieuse " «قانون مذهبی» یا " droit religieux " «رسوم مذهبی» که در صفحهٔ ۳۱ آمده است.

باید چنین آورده شود:

اصطلاح فنی شریعت، که البته ترجمه‌اش به فرانسه مشکل است، می‌تواند، احیاناً، به "loi religieux" «قانون مذهبی» یا "droit religieux" «حقوق مذهبی» برگردانده شود، اما مطمئناً نه به "rites religieux" «رسوم مذهبی» که در صفحهٔ ۳۱ آمده است.

مرتضی فرهادی
(تهران)

گیاهان و درختان مقدس در فرهنگ ایرانی

در فرهنگ ایرانی، همچون بسیاری ازاقوام دیگر، برای برخی از گیاهان و درختان نیرو و خواص و تقدس خاصی قائل هستند.

گل‌ها و گیاهانی مانند. اسفند، هوم، گل محمدی، (گل سرخ)، نسترن زرد و سفید، «تَهْمْ ـ Tahm»، چنار و «کُنار» و انار و مو (رز، تاک) و سرو و درخت توت و درخت سنجد و درخت گز و...

در ایران اگر نگوئیم کمتر دهی است که نمونه‌ای از درختان مورد احترام را در خود نداشته باشد، به جرئت می‌توان گفت کمتر دهستانی است که یک و یا چند اصله از درختان نظر کرده برخاک آن سایه نیفکنده باشد.

این درختان و درختچه‌های گوناگون، در باور عامهٔ مردم دارای ویژگیهای کم و بیش یکسانی هستند. از جمله اینکه بریدن آنها و حتی شکستن شاخه‌های آنها سبب نابودی و یا زیانهای عمده برای شکننده دربرخواهد داشت. این درختان برآورندهٔ حاجات نیازمندان بوده، در دفع برخی امراض و چشم زخم مؤثر می‌باشند. نیازمندان بر آن دخیل می‌بندند و قندیل می‌آویزند و افسانه‌ها و داستانهای بسیاری در پیرامون آنها نقل می‌شود، که در این مختصر مجال بیان همهٔ آنها نیست.

نویسنده خود بسیاری از این درختان و درختچه‌ها را مشاهده کرده، و در گزارشهای بسیاری نیز با آنها اشاره شده است.

در روستای «دیخو» (Dixu) بافت درخت چنار بزرگ و معروفی است به نام زیارت. در خشکسالی‌ها اهالی گوسفندی شراکتی خریده، به پای این چنار برده، آنرا قربانی و «دیگ جوشی کرده و «خیر» می‌کنند، و معتقدند بدین طریق باران خواهد آمد.

مردم ده به هیچوجه ازشاخه‌های درخت چنار کهنسال «زیارت» رانمی‌سوزانند و برخی افراد در درون تنهٔ درخت شمع روشن کرده و بر آن «دخیل» می‌بندند.

معتقدند این چنار دو مار زرد رنگ به رنگ زردچوبه و سمور سیار بزرگی دارد.[1]

در همین منطقه باز درختهای بالای چشمهٔ شاه ولایت خبر را نظر کرده دانسته و بر آنها نیاز برده و دخیل می‌بندند و قندیل می‌آویزند؛ و به زیارت این چشمه و چنارهای آن می‌آیند.[2]

همچنین است چنار کهن «دستگرد»[3] و «چنار کهنسال» روستای «کشار» سولقان تهران[4] و چنار مقابل امامزاده یحیی تهران معروف به «چنار سوخته» که شفادهندهٔ سیاه سرفه محسوب می‌شود و مادران در هر چهارشنبه کودکان بیمار خود را به آنجا می‌برند و آنانرا وادار می‌کنند گرد آن درخت بچرخند

۱ـ مشاهده و مصاحبهٔ نگارنده در محل برگهٔ ۷۸۸.

۲ـ مشاهده و مصاحبهٔ نگارنده در محل (مشومدم). برگهٔ ۸۴۰.

۳ـ نگ به: آقامحمی قوچانی. سیاحت شرق. به تصحیح ر.ع شاکری. تهران، ۱۳۶۲. امیرکبیر.

۴ـ نگ به: مهرداد بهار همان منبع. ص ۹۳.

قطعه‌ای از پارچهٔ لباس خود را به عنوان نیاز به آن نصب می‌کنند[۱] و بالاخره باید ار چنار معروف تجریش نام برد که در قرن سیزدهم میلادی نظر مارکوپولو را که به جانب چین رهسپار بود به خود جلب کرده است.[۲]

«چنار کهن چنان خصوصیاتی دارد که می‌تواند اعجاب مردم ساده و عشق نگارندهٔ این سطور را به خود برانگیزد. چنار عظیم‌ترین و از پرعمرترین درختان نجد ایران است... اما تنها عظمت و سترگی و پرعمری چنار نیست که باعث تقدس چنارهای کهن شده است، این نوجوان شدن هرسالهٔ چنار نیز هست که به آن حالتی جادوئی و ستایش‌انگیز می‌بخشد. چنار هرساله پوست می‌افکند و شاخه‌های تنومند آن رنگ سبز روشنی به خود می‌گیرد و این جوان شدن هرسالهٔ چنار، مانند همیشه سبز بودن سرو، بدان تقدسی می‌بخشد، زیرا حفظ قدرت جوانی یکی از شرایط لازم برای باروری است و در نتیجه آن رامظهر برکت و نعمت بخشیدن ابدی خدایان و ارواح می‌سازد.»[۳]

اما در تاریخ باستان ایران، چنار و درخت مو در کنار همند. مو نیز به نوبهٔ خود ار جنبه‌های شگفت‌انگیز خالی نیست. «خون رزان» هزاران سال مایهٔ بسیاری گفت و گوها درمیان مردمان عادی و همچنین خواص شده است، شعرا و ادبا، حکما و روحانیون مذاهب و مسالک گوناگون و مقوم بسیاری کردارها، اما خاصیت شگفت‌انگیزتر مو هر ساله برای باردهی بیشتر به هرسی جانانه نیازدارد[۴] و هر چند سال برای جوان شدن، یکباره آنرا از روی خاک می‌برند. بدین ترتیب همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد، مونمادِ جوانی جاویدان و زندگی دوباره است.

برگ و شاخهٔ‌مو برای برکت بخشی همانطور که قبلاً اشاره شد، در آئینهای واره و مشکه زنی و آب کردن کره (تهیهٔ روغن) هنوز کاربرد دارد.

«پادشاهان پارس پیوسته درخت چنار راگرامی می‌داشتند. در دربار ایران چنار زرینی همراه تاکی زرین بود... هنگامی که داریوش بزرگ در آسیای صغیر بود به او درخت چنار و تاکی زرین هدیه دادند... اگر توجه داشته باشیم که انگور در اساطیر ایرانی مظهری برای خون است و خون مظهر اصلی حیات است. اگر ضمناً توجه داشته باشیم که در دولت هخامنشیان بازمانده‌هایی از آئین‌های بومی کهن مادرسالاری باقی مانده بود که بر طبق آنها سلطنت از طریق زنان ادامه می‌یافت، می‌توان تاکی راکه بر چنار می‌پیچد، مظهر خون و دوام سلطنت هخامنشیان دانست. درواقع چنار مظهر شاه و تاک همسر او بود که از طریق خون سلطنت دوام می‌یافت.»[۵]

البته ناگفته پیداست که تقدس مو به هر دلیلی بسیار پیش از این در جامعهٔ ایرانی وجود داشته است.

اما درختان مقدس در فرهنگ ایرانی تنها به چنار و مو ختم نمی‌شود، ما قبلاً دربارهٔ تقدس درخت توت و گل محمدی اشاره کردیم.

گل محمدی نیز چه به صورت گل و بیشتر از آن ـ چون فصل گل دادن گل محمدی یک بار در سال و محدود به حدود به یکی دو دهه بیشتر نیست ـ ازگلاب در اغلب آئینهای ایرانی استفاده می‌شود و

۱ـ محسن مقدم «مبانی اعتقادات عامه در ایران» مجلهٔ مردمشناسی. د ۲. ش پائیز ۱۳۳۷. ادارهٔ کل هنرهای زیبای کشور. ص ۱۶۶.

۲ـ همان منبع. همان صفحه.

۳ـ مهرداد بهار. همان منبع. ص ۹۴ـ۹۵.

۴ـ در «مردقان» ساوه می‌گویند. «اره باغ (هرس مو) به دشمن، بیل باغ (بیل زدن باغ) به دوست». «چراکه دوست با بیل زدن عمیق‌تر و دشمن به حساب خود با بریدن هرچه بیشتر مو به صاحب باغ خدمت می‌کند».
(مرتضی فرهادی،، «فرهنگ یاری در باغداری». ماهنامهٔ سنبله. ش ۳ (شهریور ۱۳۶۷). ص ۶۸.

۵ـ مهرداد بهار. همان منبع. ص ۹۵ـ۹۶.

این شامل آئینهای زرتشتیان ایران نیز می‌شود.

«... پس از اتمام مراسم عقد، تخم مرغی که در سر سفرهٔ عقد بوده به وسیلهٔ «دهموبد» به پشت بام پرتاب می‌شود... بعد دهموبد در حالیکه گلاب و آئینه در دست دارد جلو مهمانان آمده، ضمن نگاه داشتن آئینه روبروی آنان به آنها گلاب می‌دهد.»[1]

گلاب همچنین از واجبات سفرهٔ عید در میان زرتشتیان استان یزد می‌باشد.[2]

وجود گل و گلاب در سفرهٔ عید درمناطق مختلف ایران به ویژه درگذشته رسم بوده است.[3]

در نوروز حتی برای مردگان نیز گل و گلاب نثار می‌کرده‌اند.

«در زفرهٔ اصفهان، در روز عید غیر از دیدار دوستان و بزرگان به زیارت اهل قبور (گورستان) نیز می‌روند. زنان کاسه‌ای راکه در آن گل سرخ (گل محمدی) خیسانده، همراه می‌برند و ضمن خواندن فاتحه، روی گور هریک از خویشان خود، قاشقی از این آب گل می‌ریزند...»[4]

در ابرقو «دو درخت گل سرخ، یکی در «سیدون» واقع در (محلهٔ) نبادان و دیگری در «سید گلسرخی» واقع در «درب قلعه» روئیده بود. این دو درخت در تمام فصول برخلاف گلهای دیگر سبز بود و گل می‌داد و مورد احترام مردم بودند.»[5]

در روستاهای سیرجان و بافت، همانطور که میوه‌های اسفند راکه به آن «دشتی ـ Dašti» می‌گویند، به بند می‌کشند، غنچه‌های گل محمدی راکه نزدیک به باز شدنشان می‌باشد، به شکلهای گوناگون به بند کشیده و به اصطلاح «شَدّه ـ Šadde» گل محمدی درست می‌کنند.[6]

«شَدّه» گل محمدی (گل سرخ) توسط چند تن از مردمشناسان اطریشی در بین بویراحمدی‌های کهکیلویه نیز گزارش شده است.[7]

دیگر از درختان مقدس، درخت سرو است که این احترام و تقدس درکتابهای تاریخی نیز منعکس شده است و آن داستان سرو کاشمر است.

«در شاهنامه آمده است که پیامبر زرتشت، یک درخت سروشگفت که سرشتی مینوی و اندازه‌ای بسیار بزرگ داشت، در ناحیهٔ کاشمر بر در آتشکدهٔ برزین مهر بر زمین نشاند.

بهشتیش خوان ارندانی همی
چرا سرو کشمرش خوانی همی،
چراکش نخوانی نهال بهشت،
که چون سرو کشمر به گیتی که کشت؟

درمتنهای تاریخی پس از اسلام، به نام سرو عظیمی برمی‌خوریم‌که با زرتشت پیوستگی دارد و ت

۱ـ داریوش به آذین. همان منبع. ص ۵۹.

۲ـ کیخسرو کشاورز. «سولو نمت» (آئینهای نوروزی درمیان زرتشتیان یزد). فروهر. ش ۱۰ (اسفند ۱۳۶۲). ص ۸۸۳.

۳ـ یک به. مرتضی هنری. آئین‌های نوروزی. تهران، ۱۳۵۳. مرکزمردمشناسی ایران. ص ۶۳. حمید ایزدپناه. «نوروز در لرستان». فروهر. ش ۱۰ (اسفند ۱۳۶۲). ص ۸۹۴.

۴ـ محمدحسن رجائی زفره‌ای. «نوروز در زفره». همان منبع. ص ۸۹۸.

۵ـ حبیب‌الله فضائلی. داستان اصحاب رس. اصفهان، ۱۳۶۳. انتشارات میثم تمار اصفهان. ص ۱۴۰.

۶ـ مشاهدهٔ نگارنده در محل.

۷ـ راین هولدلوفلر ـ اریکا فریدل. مجموعهٔ مردمنگاری بویراحمدیهای جنوب ایران. ترجمهٔ تقی طاهری. تهران، ۱۳۶۵. مرکز تحقیقات روستائی واقتصاد کشاورزی. ص ۱۳۵ و ۱۳۶. (پلی کپی).

اواسط قرن نهم میلادی بر سر پا بوده است. سرانجام درسال ۸۴۶ میلادی (۲۳۲ هـ.ق.) به فرمان «متوکل» خلیفهٔ عباسی آن را بریده و فرو افکندند.»[۱]

ابرقو یکی از شهرهای کهن ایران است که نامش با سروهای کهن و درختان نظر کرده گره خورده است. «ابرقو دارای مراسم خاص بوده است که با تغییرات دینی و سیاسی از بسیاری از آنها دور شده و (آنها) را به فراموشی سپرده است... اما از آنچه گفته‌اند و شنیده‌ایم و خوانده‌ایم و آنچه سینه به سینه رسیده است، این است که در ابرقو دوازده درخت بزرگ سرو بوده که بزرگترین آنها در دهکدهٔ «فراغه» و بقیه در مرکز و بعضی روستاها قرار داشته و اهالی اول هرماه در اطراف آن جمع می‌شدند و ضمن مراسمی به خواندن سرود و رقصهای دسته جمعی می‌پرداختند و نذورات خود را به مستمندانی که برای دریافت آن نذورات بدانجا می‌آمدند و خدمهٔ آن محل می‌دادند. از این درختها امروز فقط دو اصله باقی است که یکی همین سرو معروف است و دیگری سروی است درمرکز شهر در یک خانهٔ مسکونی که از لحاظ سن همسال یکدیگر می‌باشند، ولی سرو «فراغه» که در سی کیلومتری ابرقو واقع بوده و بر لب آب بوش‌آباد قرار داشته از بین رفته است.»[۲] مردم از آن زمان‌ها تاکنون جای آنرا مقدس می‌شمارند و به زیارت می‌روند و نذر و نیاز دارند.»[۳]

هنوز هم درمناطق مختلف ایران سروهای مورد احترام فراوان یافت می‌شود. منجمله دو سرو کهنی که در بین راه مالرو بین محل «برفه چال»[۴] و روستای اسک و در مزرعهٔ «اَسْکِوَش» قرار دارند. اهالی اسک معتقدند اگر کسی حتی از شاخه‌های خشک این دو درخت استفاده کند، نابود خواهد شد. کسی را نام می‌برند که درحدود پنجاه سال قبل، این مسئله را نادیده گرفته و با شاخه‌های خشک این درخت چای درست کرده، این شخص چندی بعد با عده‌ای در آمل که آجرپخته از زیرخاک درمی‌آورده‌اند، این شخص از داخل چاهی آجر بیرون می‌آورده که طناب پاره شده و وی کشته می‌شود.[۵]

شاخهٔ سرو نیز، مانند شاخه و گل و برگ دیگر گیاهان مقدس در آئینهای ایرانی نقش داشته و بقایای آن هنوز قابل مشاهده می‌باشد.

درسیاحتنامهٔ فیثاغورس، در فصل هفتم (آخرین سوگواری بر کورش) آمده است که:

«... درباریان جملگی سواره و داریوش در جلو، شتابان تا سه هزار قدم از شهر براندند... شمار چنار از ده هزار افزون بود و هریک دو شاخهٔ درخت به دست داشتند، یکی نخل و دیگر سرو... گرانبهاترین تاوانها و غنیمتهای کوروش را ازعقب جنازه می‌آوردند، چاری و تاکی به اندازهٔ طبیعی از زر ناب، ظروف زرینهٔ بیشمار، جام نفیس سمیرا میس....»[۶]

به دست گرفتن شاخهٔ سرو یا درختان مقدس دیگر هنوز هم در ایران به طور کلی منسوخ نشده است. درمیان زرتشتیان تفت هنوز مراسم دید و بازدید عید نوروز «زنان شاخه‌ای از سرو و یا شمشاد و به ندرت مورد در دست می‌گیرند و تک تک و یا گروه گروه به خانه‌ها می‌روند و مراسم عید را که قالب‌ریزی شده و تقریباً همیشه یکسان است به عمل می‌آورند.»[۷]

۱ـ جی. سی. کویاجی. **همان منبع**. ص ۲۱.
۲ـ حبیب‌الله فضائلی. **همان منبع**. ص ۱۴۹ـ۱۵۰.
۳ـ **همان منبع**. ص ۴۰.
۴ـ دربارهٔ محل «برفه چال» و مراسم جالب آن نک به:
مرتضی فرهادی. «دگرپاری و خودیاری درجشن میان بهار در اسک لاریجان آمل». *رُشد علوم اجتماعی*. ش ۳ (بهار ۱۳۶۹) و حمید میرمرادی. «گزارشی از روستای آب اسک». **همان منبع**.
۵ـ مدم. برگهٔ ۱۷۹۲.
۶ـ *سیاحت نامهٔ فیثاغورس در ایران*. ترجمهٔ یوسف اعتصامی. تهران، ۱۳۶۳. چ ۲. دنیای کتاب. ص ۱۱۴ـ۱۱۵.
۷ـ کیخسرو کشاورز. **همان منبع**. ص ۸۸۶.

«شاخهٔ مورد را بیشتر درمراسم پرسه بر سفره می‌گذاردند، بااین وجود گاهی هم در مراسم عید به کار می‌برند.»[۱]

دیدار کنندهٔ زن به محض ورود در حالی که شاخهٔ سرو و یا شمشاد و یا مورد را به دست کدبانوی خانه و یا سایر افراد خانواده می‌دهد، عبارت‌های تهنیت آمیز را پشت سرهم بدون اینکه منتظر جواب بماند بر زبان می‌راند... دیدار شونده هم همین عبارتها را تقریباً هم زمان با سخن دیدار کننده پاسخ می‌دهد و او را به سفرهٔ عید هدایت می‌کند. در اینجا با یک دست گلابدان و با یکدست دیگر آینه می‌گیرد و مقداری گلاب راکف دست دیدار کننده می‌ریزد و آینه را جلوی صورتش می‌گیرد...»[۲]

در روستاهای بافت و در شهرک قدیمی «خبر»، میوهٔ سرو وحشی را برای برکت بخشی در سفرهٔ خمیری (سفرهٔ نان پزی) می‌گذارند. به این سرو در زبان محلی «اَبُرس» (Abors) و به ترکی محلی «اُول» (Ovol) گویند.[۳]

از درختان مقدس دیگر می‌توان از انار و کنار نام برد.

«درخت انار با چوب سخت و برگ تندرنگ و درختان و گل زیبا که به زبانهٔ آتش می‌ماند و با میوهٔ سرخ‌پوست و دانهای فراوان همانند یاقوت دیرگاهی است که توجه ایرانیان را به خود کشیده است. در آتشکده‌ها چند درخت انار می‌کاشتند و شاخه‌های آن از برای «برسم» به کار می‌رفت.»[۴]

امار در آئینها و جشنهای ایرانی همچون در سفرهٔ هفت‌سین[۵] و در سفرهٔ عقد زرتشتیان تهران[۶] ـ که این انار سفرهٔ عقد در اتاق حجله توسط عروس و داماد خورده می‌شود به این امید که به اندازهٔ دانه‌های آن دارای اولاد گردند.ـ و همچنین در عروسیهای سنتی در اغلب مناطق ایران نقش داشته است. مانند پرتاب انار توسط داماد از روی سر عروس و یا زدن انار بالای سر عروس به دیوار در روستاهای خمین[۷] و «مصلح آباد» اراک.[۸]

در ضمن از چوب انار و کنار برای برکت بخشی علاوه بر واره در ابزار مشک‌زنی (کره‌گیری) نیز استفاده می‌کنند. در ایلات و روستاهای کرمان معتقدند بهترین سه پایه مشت‌زنی سه پایهٔ کناری (از چوب کنار) و بهترین «جلنگدار» ـ (Jelengdar)* (چوب مشک)، جلنگدار اناری (از چوب انار) است. در این مورد ضرب‌المثلی نیز دارند که:

«سه پایهٔ کناری،
جلنگدار اناری،
بزن «مَسکه» (Maska) (کره) در آری (درآوری).»[۹]

نویسنده نمونهٔ کنار نظر کرده را در «سیروئیه» حاجی‌آباد بندرعباس دیده است.

این کنار «کنار سلطان شاه غیب» نام دارد. این کنار کنار کهن‌سالی است که میوهٔ آن بی‌هسته می‌باشد

۱ـ همان منبع. باورفی صفحهٔ ۸۸۶

۲ـ همان منبع. ص ۸۸۶

۳ـ سدم. برگهٔ ۷۸۴.

۴ـ پورداود. *آناهیتا*. به کوشش مرتضی گرجی. تهران، ۱۳۴۳. امیرکبیر. ص ۲۷۳ـ۲۷۴.

۵ـ نک به: مرتضی هری. *همان منبع*. ص ۶۲ـ۶۳.

۶ـ داریوش به آدین. *همان منبع*. ص ۵۹

۷ـ سدم. برگهٔ ۱۱۰۷.

۸ـ محمد شرفی. *منوگرافی ده مصلح‌آباد*. پایان نامهٔ دورهٔ لیسانس. تهران، ۱۳۵۱. دانشکدهٔ علوم اجتماعی و تعاون ص ۱۴۵.

* ـ نام یکی از آبادیهای درهٔ برخان حلنگه دارست (ایرج افشار).

۹ـ سدم. برگهٔ ۲۰۶۸.

و برای آن خاصیت شفادهندگی قائل هستند و طبق معمول به آن دخیل می‌بندند و از مصرف حتی شاخه‌های خشک شدهٔ آن هم پرهیز دارند.[۱]

و بالاخره باید از درخت گز و سنجد نام برد. در سیستان انواع مختلف گز را بسیار گرامی می‌داشته‌اند. فردوسی مردم سیستان را «گز پرست» معرفی می‌کند.[۲] میوهٔ سنجد یکی از خوراکیهای سفرهٔ هفت سین بوده[۳] و در جشنهای زرتشتان نیز نقش دارد.[۴] و همچنین از گیاهان «هوم»[۵] و «اسفند» که دربارهٔ آنها سخن بسیار رفته است.

اما درختان نظر کردهٔ ایران محدود به درختانی که از دیرباز به عنوان درختهای مقدس شناخته شده‌اند نیست. باید از درختچه‌های بسیار پرخاری که در خمین و اراک و الیگودرز به درخت «گِرّه ـ Gerra» معروفند و مورد توجه زنان برای نذر و نیاز آنها برای کودکانشان هستند[۶] و درخت «داغداغان» (توغ، توغدان، تا، تاغوت، چوب نظر) که نمونهٔ آن درخت «دغداغان» نظر کردهٔ «وشنوه» قم است، که گوسفندان نذری را در پای آن قربانی می‌کنند و بند انگشتی از چوب آن را به گردن کودکان و گاه دامهای برجسته برای دفع چشم زخم می‌اندازند.[۷] درخت‌های «گِروبُن ـ (Gerobon)»، «شاه قندآب»، صفادآباده[۸] و «چندر آغاجی» «حاجی پیرلو» از توابع ارومیه[۹] و درختان «طابیق» (Tabiq) «راهزن» ـ رفسنجان[۱۰] و «پیرپسته» محلهٔ «جرمدین» ابرقو که اهالی در زیر آن شمع روشن می‌کردند و آش نذری می‌پختند[۱۱] و درخت انجیر مقبرهٔ حسن بن کیخسرو در ابرقو[۱۲] و انجیر کهن «کوسرک» جوشقان کاشان[۱۳] و درخت «وَلیک Valik» در دهکدهٔ «اِلِت» (Elet)، کلاردشت چالوس. این درخت که درخت جوانی نیز به نظر می‌رسید بر فراز قبرستان کهن الت قرار دارد و هر شب به نذر یک چراغ دستی در زیر آن روشن می‌کنند.[۱۴] همچنین درختچه‌های خارداری در «کوپنج» در میانهٔ راه سیرجان ـ بردسیر و کوه «شاه خیرالله» بر سر راه پاریز به شهرک مس رفسنجان[۱۵] و یا درخت‌های آزاد حیاط امامزاده‌ها در گیل و دیلم، که یک شب دست یا پای بیمار را به آن بسته به نیت شفا یک شب او را زیر آن درخت می‌خواباندند و یا شیرهٔ درخت آزاد (حیاط امامزاده‌ها) را در شب جمعه می‌گرفتند و به روی بیمار می‌مالیدند و پای درخت، شمع روشن می‌کردند و دخیل می‌بستند.[۱۶] درختان «تاویی ـ Towi ، Tawi» و زیتون و بادام

۱ـ مشو مندم. برگهٔ ۹۰۸.
۲ـ نک به: جی. سی. کویاجی. *همان ص.* و «پرویز نیلوفری. درخت گز در شاهنامه». *هوخت*. ش ۹ (آذر ۱۳۵۵). ص ۳۱ـ۳۶.
۳ـ نک به: مرتضی هنری. *همان منبع*. ص ۶۱ـ۶۲.
۴ـ نک به: داریوش به آذین. *همان منبع*. ص ۵۸.
۵ـ نک به: پورداود. *آناهیتا*. ص ۱۲۷ـ۱۲۹.
۶ـ مشوسدم. برگهٔ ۲۰۷۰.
۷ـ مسموم. برگهٔ ۲۰۶۹.
۸ـ نک به: محمد صادقی. «شاه قنداب». *فردوسی*. ش ۹۰۸ (۸ اردیبهشت ۱۳۴۸). ص ۳۱.
۹ـ نک به: محی‌الدین جلیل‌زاده. «درخت نظرکرده». *فردوسی*. ش ۸۹۰ (۲۵ آذر ۱۳۴۷). ص ۳۴.
۱۰ـ نک به: جواد قاسمی. «درخت نظر کرده». *فردوسی*. ش ۹۰۲ (۱۹ اسفند ۱۳۴۷) ص ۳۲.
۱۱ـ حبیب‌الله فضائلی. *همان منبع*. ص ۱۳۹.
۱۲ـ *همان منبع*. ص ۱۳۹ـ۱۴۰.
۱۳ـ صادق هدایت. *همان منبع*. ص ۱۱۵.
۱۴ـ مشو سدم. برگهٔ ۹۳۲.
۱۵ـ مشدم. برگهٔ ۲۰۶۸.
۱۶ـ محمود پاینده. *آئینها و باورداشتهای گیل و دیلم*. تهران، ۱۳۵۵. بنیاد فرهنگ ایران. ص ۲۳۹. نقل به اختصار.

کوهی و «گیرچ» (زالزالک) و بادام و «تاک»، در لرستان و ایلام.[۱]

اما بجز باورها و آئینهای مربوط به درختان کهنسال و نظرکرده، در ایران آئینها و باورهای دیگری در پیوند با درختان و گیاهان وجود دارد که بی‌اشاره به آنها این نوشته کامل نخواهد بود و رویهٔ سنتی ایرانیان نسبت به گیاهان به درستی شناخته نمی‌گردد.

اولاً منهای درختان نظرکرده، اصولاً شکستن شاخهٔ سبز و انداختن درخت سبز را بدیمن و شوم می‌دانستند و آنچنانکه نظامی گفته است:

«درخت افکن بود کم زندگانی،
به درویشی کشد نخجیر بانی.»[۲]

در روستاهای سیرجان گویند.

«سَربُر (قصاب و جلاد) و تَربُر (کسی که درخت سبز می‌افکند) و صیاد، ندارند ظفر.»[۳]

این باور باستانی که درختان دارای روانی خردمندانه و یاری خواستن از آنها و ترسیدن و ترساندن آنها در برخی آئینها و باورهای دیگر نیز قابل مشاهده است.

درگذشته درهنگام بروز وبا درکرمان و بلوچستان، یکی از راههای مقابله، نذر روغن بید انجیر به درخت کهور بوده است.[۴]

جالب اینکه در روستاهای حاجی آباد بندرعباس مانند «جائین» و «سیروئیه»، درگذشته برای سفید کردن و دباغی پوست و ساختن مشک از شاخه و برگ درختچه‌ای خودرو به نام «تَهْم»، Tahm ـ استفاده می‌کردند.[۵]

معتقدند نباید به هیچ وجه این درخت را از ریشه درآورد. این کار بسیار شوم و بدیمن بوده و دودمان چنین شخصی بر باد خواهد شد، لذا درهنگام لزوم وقتی که می‌خواستند شاخه‌ای از تهم ببرند، هفت دانهٔ ریگ، هفت دَنْیِه (هستهٔ خرما) را با مقداری قند و یا شیرینی و خرما به عنوان پیشکش وسط بوتهٔ «تَهم» نهاده، از درخت عذر و زنهار می‌خواستند و خطاب به آن می‌گفتند:

«ای درخت!
دست از ما، برکت از خدا،
زنهار و صد زنهار!
ما سر تو را خوردیم،
تو سر ما را نخوری!»[۶]

تهدید و ترساندن درختان میوه نیز نشان می‌دهد که در اعصار گذشته درخت را صاحب خرد می‌پنداشته‌اند. درکتاب «ارشادالزراعه» مربوط به حدود ۵۰۰ سال پیش آمده است که:

«... و اگر درختی بار نیاورد شخصی تبری به دست گیرد و دامن بر میان زند و آستینها برمالد و بر سبیل قهر به جانب درخت می‌آید و قصد آن می‌کند که درخت را بیندازد و دیگری بیاید و حمایت می‌کند و می‌گوید که این درخت را میاندار که در سال آینده بار آورد و به تجربه صحت این معلوم

۱ـ محمد اسدیان خرم آبادی ـ باجلان فرخی ـ منصور کیانی. همان منبع. ص ۲۳۴ـ۲۳۹.
۲ـ علی اکبر دهخدا. امثال و حکم. ج ۲. تهران. امیرکبیر. ص ۷۸۵.
۳ـ مدم. برگهٔ ۲۰۶۸.
۴ـ صادق هدایت. همان منبع. ص ۱۱۵.
۵ـ مدم. برگهٔ ۸۶۷ و ۹۰۸.
۶ـ همان

می‌شود.»[۱]

این روش هنوز هم در برخی مناطق ایران معمول است.

در محلات «اگر درختی یک یا چند سال متوالی میوه ندهد او را تهدید می‌کنند. بدین شکل که دو نفر با اره به قصد بریدن آن به باغ می‌روند و یکی اره بر آن می‌نهاد و دیگری وساطت درخت را می‌کند و مهلت می‌گیرد که اگر در سال آینده میوه نداد آنگاه آنرا ببرد، و بدین خیال از بریدن آن صرف نظر کرده و معتقدند که با این تهدید درخت را می‌ترسانند.»[۲]

همین داستان با روایتی دیگر در نیرنگستان نیز آمده است.[۳]

از لرستان و ایلام نیز این باور گزارش شده است.[۴]

مفهوم سبزی در بازماندهٔ آئینهای ایرانی

سبزی و رنگ سبز افزون بر معنای سلامتی و خوشبختی، نماد زندگی، زندگی دوباره و جاویدان نیز هست. آخرین بیت کوبنده و پایان بخش مناظرهٔ رَزْو میش، اشاره به زندگی دوباره و جاویدان درخت مو دارد.

تـرا بُـرَّد اگـر، بی سر بمـانی　　　مـرا بُـرَّد اگـر، آرم جـوانـی
سـرم را گـر بـرند آرم جـوانـی　　　ترا گر سر بـرند بـی‌سر بمـانی[۵]

یکی از آرزوهای جاویدان و پایان ناپذیر آدمی که اثرات بسیار مهم، اما ناشناخته و یاکمتر شناخته شده‌ای در فرهنگ و زندگی آدمی نهاده است، این بوده که ای کاش می‌توانست چون گیاهان هر ساله از نو زنده شود.

سبز و رنگ سبز برای کشاورزان و دامداران علاوه بر این نشانهٔ سال خوش و پرآب و علف و وفور و فراوانی نعمت نیز هست. اگر در اغلب آئینهای ایرانی از سفرهٔ هفت سین نوروز گرفته تا سفرهٔ عقد و تا سینی بدرقه، حضور دارد، پس طبیعتاً در بازماندهٔ جشنهای واره که از جنبهٔ عملی نیز سبزی برایشان زندگی بخش است، باید نقشی اساسی داشته باشد، همچنان که در مراسم پذیرائی از هموارگان و «تَه شیر» و «گل شیر» و «چین چراغ» و «شیر طبق» خود را نشان می‌دهد.

در آئینهای «مشک زنی» (کره گیری) نیز گیاهان نقش ویژه دارند.

در اغلب روستاهای کمره، در سالهای قبل از برق و مشکهٔ برقی، دسته‌ای از گیاه اسفند تازه و سبز که به آن «گل مشکه» ـ (Gol-maška) می‌گفتند، به طناب مشکه می‌آویختند.

در روستای فرنق، دسته‌ای از گیاه «داغ داغکنک» ـ (Dăqdăqkonak) را نیزاضافه

۱ـ قاسم ابن یوسف ابونصری هروی. *ارشادالزراعه*. به کوشش محمد مشیری. تهران، ۱۳۴۶. انتشارات دانشگاه تهران. ص ۱۶۷ـ۱۶۸.

۲ـ هوشنگ هاشمی. *کشاورزی و باغداری در محلات*. پایان نامهٔ دورهٔ لیسانس. تهران، ۱۳۵۱. دانشکدهٔ علوم اجتماعی و تعاون. ص ۸۰ـ۸۱.

۳ـ نک به: صادق هدایت. *همان منبع*. ص ۸۷.

۴ـ *باورها و دانسته‌ها در لرستان و ایلام*. ص ۳۰۴

۵ـ نک به: مرتضی فرهادی. «نقش میش در ادبیات عامیانه و آئینها و باورهای عشایر وایلات سیرجان و چند شهر پیرامون آن». *فصلنامهٔ عشایری*. ش ۷ (تابستان ۱۳۶۸). ص ۱۵۶ـ۱۸۵.

می‌کنند.[۱]

در «نظام آباد» و «دره گزین» همدان، چند شاخهٔ سبز مو را به دستهٔ مشکه آویخته و در ضمن کندهٔ مو نیز در زیر و یا کنار مشکه گذاشته و معتقدند «بار» (کره) مشک زیاد شده و برکت خواهد در روستاهای ملایر، سرشاخه و برگ سنجد به دستهٔ مشکه می‌آویزند.[۲]

در آئینهای مربوط به چله بری از مشک نیز برگ درختان نقش دارند. معتقدند «چلّه» در اث و مرگ و عروسی انسان و جن و پری به مشکه می‌افتد و سبب می‌شود که کره به سختی و دیر از جدا شده و یا رنگ کره تیره و سیاه رنگ گردد.

درروستای «بازی»خمین،معتقدندبرگ آب‌چله‌بری‌بایدحتماً چهل برگ درخت سنجد باشد «جان قلمه» قیدبرگ‌سنجد، به برگ درخت میوه تبدیل شده است. در قصبهٔ «ورچه»، برای چله بر چهل برگ بید استفاده می‌شود. در «امامزاده یوجان» از برگ درخت توت و سنجد استفاده می‌کنن

صادق‌هدایت ازکاسهٔ پرآب‌با برگ‌سبزی درسفرهٔ عقد[۴] وهمچنین‌درسینی‌بدرقه‌سخن‌گفته ا

«در هنگام حرکت مسافر در یک سینی آینه و یک بشقاب آرد، یک کاسهٔ سبز آب که ر برگ سبز است می‌آورند...»[۵]

برگ سبز در دیگر آئینهای ایرانی نیز نقش دارد.

درکرمان و سیرجان اگر در «زردهٔ آفتاب» (هنگام غروب خورشید تا هنگامیکه رنگ زرد آ نمایان است)، کودکی خوابیده باشد، برگ سبزی بر سینه و یا گاهوارهٔ اومی‌گذارند.[۶]

در ایلات سیرجان مانند ایل قرائی، درگذشته نام بردن اسم مسافر را بد می‌دانستند، لذا در گفتن با وی او را «درخت سبز» خطاب می‌کردند.[۷]

در «راور» کرمان، یکی از دعاهای خیر این است که «الهی مثل مورت» (مورد) «بیسو (Besözı) (به سبزی، سبزباشی)!».[۸]

تقدس و معنای سبزی و درخت، به رنگ سبز نیز سرایت کرده است.

یکی از دعاهای سیار رایج در همهٔ شهرهای کرمان که اغلب از جانب والدین به فرزندان می‌شود این است که: «الهی سبزبخت (سفیدبخت) بشوی.»[۹]

همچنین در کرمان و شهرهای آن، لباس عقد را سبز رنگ می‌دوزند. این درگذشته ش مسلمانان و زرتشتیان کرمان هر دو می‌شده است.[۱۰]

در یزد نیز در عروسی زرتشتیان، کلاه داماد و پیراهن عروس سبز رنگ بوده است.[۱۱]

۱ـ گیاهی خودرو، نیمه‌علفی نیمه چوبی که درکنار دیوارهای باغها و کنار جاده‌ها و زمینهای بایر می‌روید، پوسته بوده و رنگ گلبرگهایش، خاکی رنگ با شبکه‌ای از رگبرگهای بنفش رنگ در متن خاکی رنگ می‌باشد.
نام علمی «داغ داغک»: Hyoscyamus niger و به فارسی «بذرالبنج» و «سگ دانه» نامیده می‌شود. (علی زرگری. منبع. ص ۸۶ و ۹۱).

۲ـ *همان منبع*. ص ۱۱۷.

۳ـ *همان*. ص ۱۱۵ و ۱۱۶

۴ـ نک به: صادق هدایت. *همان منبع*. ص ۲۲.

۵ـ صادق هدایت. *همان*. ص ۳۴.

۶ـ سدم. برگهٔ ۲۰۶۴.

۷ـ سدم. برگهٔ

۸ـ علی کرباسی راوری. *فرهنگ مردم راور*. تهران. ۱۳۵۶. بنیاد نیشابور. ص ۱۰۹.

۹ـ مشاهدهٔ نگارنده.

۱۰ـ سدم. برگهٔ ۲۰۶۴.

۱۱ـ منسوم. برگهٔ ۲۰۶۷.

در مراسم خواستگاری زرتشتیان تهران، «در اغلب مواقع خانوادهٔ پسر نامه‌ای که درخصوص خواستگاری از طرف پسر به عنوان پدردختر نوشته شده همراه خود می‌برند. این نامه را بیشتر برای شگون روی کاغذ سبز رنگ نوشته و در پاکتی سبز می‌گذارند و با یک دستمال سبز و یک کلهٔ قند همراه با مقداری سنجد و آویشن به منزل دختر می‌برند.

جواب نامهٔ پسر چند روز بعد از طرف خانوادهٔ دختر با همان تشریفات به منزل پسر برده می‌شود....»[1]

«در قدیم درتمام جشنها لباس سبز می‌پوشیدند... در جشن ختنه سورانی، بچه‌ای راکه می‌خواستند ختنه کنند، قبای سبز می‌پوشاندند... سپس او را بر اسبی که با پوششی از پارچهٔ سبز مزین بود سوار کرده، در شهر می‌گردانیدند و...

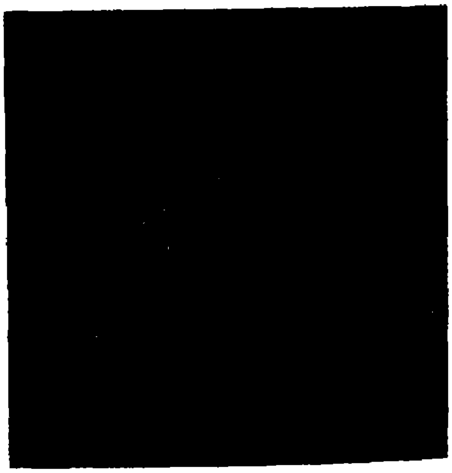
«شب عروسی، داماد و عروس، هر دو لباس سبز می‌پوشیدند و تا ممکن بود پوشش‌ها و زینت اطاقها را هم سبز قرار می‌دادند.

... رحمت کازرونی در مسمطی سروده:

سرو چمن سبز پوش آمده داماد وار　　ز جوش گل درخروش، چو چنگ، بلبل هزار

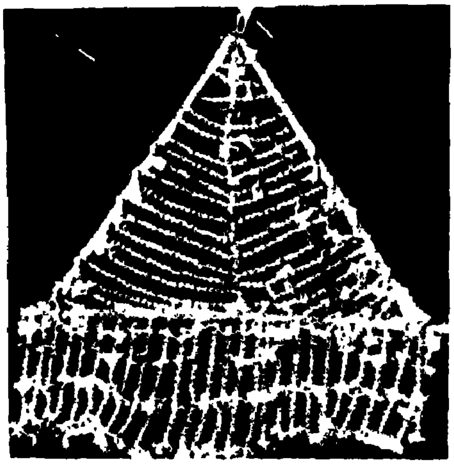
... هنوز این رسم پسندیده، کم و بیش، در برخی دهات و ایلات... مخصوصاً فارس رواج دارد.»[2]

رنگ سبز و سفید که از قدیم‌الایام در ایران از رنگهای ستایش شده بوده‌اند. رنگ سبز پس از اسلام نیز «به صورت نمادی از پیام حضرت ختمی مرتبت و شعار دین مبین اسلام درآمد، و هم اکنون نیز رنگ سبز به عنوان رنگ رسمی بسیاری از کشورهای اسلامی، در پرچم کشورها منعکس است.»[3]*



شدهٔ گل سرخ

(نوکن سیرجان)



شدهٔ دانهٔ اسفند

(ایل قرالی ـ سیرجان)

۱ـ داریوش به آذین. «مراسم ازدواج زرتشتیان». هنر و مردم. ش ۸۵ (آبان ۱۳۴۸). ص ۵۸

۲ـ علی نقی بهروزی. «رنگ سبز علامت خوشبختی است». هنر و مردم. ش ۹۹ (دی ۱۳۴۹). ص ۵۲.

۳ـ مریم میراحمدی. «رنگ در تاریخ ایران». *فصلنامهٔ مطالعات تاریخی*. ش ۱ (بهار ۱۳۶۸). معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی. ص ۱۱۶.

* ـ و نک به: جابر عناصری. «سمبولیزم رنگ در فرهنگ مردم». *اطلاعات علمی*. س ۱ ش (آبان ۱۳۶۴).
جابر عناصری. «سمبولیسم رنگ در مجالس و نسخ تعزیه». *گلچرخ* س ۱ ش ۵ (۷ آبان ۱۳۶۴).

محمد نادر نصیری مقدم
(تهران)

شاه سلطان حسین صفوی در «دستور شهریاران»

دستور شهریاران نوشتهٔ محمد ابراهیم بن زین‌العابدین نصیری مجلس نویس دربار شاه سلط
حسین صفوی (۱۱۳۵-۱۱۰۵ هـ.ق) وقایع شش سال اولیهٔ سلطنت آخرین پادشاه صفوی اسـ
پادشاهی که بواسطهٔ قلت منابع تاریخی پیرامون دوران حکومتش هنوز یک قضاوت تاریخی از جه
جهات در مورد وی انجام نگرفته است و اگر بخواهیم شخصیت او را از لابلای نوشته‌های روز
نادرشاه و پس از آن ارزیابی کنیم، از واقعیت به دور خواهیم افتاد.[1] چه، بنابرگفتهٔ میرزا محمد خل
مرعشی در مجمع‌التواریخ: «میرزا مهدی خان مؤلف تاریخ نادری بعضی احوالات را بنابر مصلحت
هوای وقت، در نهایت خفت و ناهمواری و اختصار و غیرواقع ذکر نموده»،[2] لذا بر اساس همین کمب
منابع و در پاره‌ای موارد تحریف وقایع بود که راقم سطور به معرفی یکی از مهمترین متون تاریخی اوا
عهد صفوی یعنی «دستور شهریاران» اقدام ورزید.

تنها نسخهٔ نفیس کتاب دستور شهریاران که تاکنون شناخته شده تحت شمارهٔ or 2941 در کتابخ
موزهٔ بریتانیا نگهداری می‌شود و در فهرست نسخ خطی آن کتابخانه که توسط «ریو» تهیه گردید
پیرامون این اثر، ذیل شمارهٔ ۶۲ چنین نوشته شده است: «or2941، ۲۵۰ گ، ۶/۱۵×۱۰/۵، ۱
س، ۴ سانتیمتر طول، نستعلیق پخته، با عنوان و سرلوح و مجدول بازر، ظاهراً نوشته شده در قـ
هیجدهم، قسمتی بواسطهٔ رطوبت و آبخوردگی پاک شده و انجام افتاده است.»[3]

دستور شهریاران شاید تنها منبع تاریخی به زبان فارسی است که مبین حوادث شش سال اوا
(۱۱۰۵-۱۱۱۰ هـ.ق) حکومت شاه سلطان حسین صفوی می‌باشد. مؤلف در مقدمهٔ نسبتاً طولا
خود، پدید آمدن سرمشقی در زمینهٔ ملکداری از سوی شاه سلطان حسین را سبب نظم کتاب دانست
پس از صدور دستور نگارش، به قول خویش «انگشت قبول را میل سرمهٔ روشنایی چشم اعتبار گرداند
و سر رضا و تسلیم را به زمین بوس اطاعت وانقیاد به آسمان عزّ و افتخار رسانیده است و از آنجاکه در
امر مأمور آن شهریار بلندهمت غیور بوده، این اثر را مسمی به دستور شهریاران گـردانیده»[4] و ن
می‌گوید که تصمیم داشته «به دستور اکثر تواریخ سلف، طوطی خامهٔ شیوا مقال را به ذکر وقایع هر
در ذیل همان سال به شور و شعف درآورد، اما چون جلوس میمنت مأنوس و طلوع نیّر اعظم ملک
جهانداری و سطوع کوکب کرم سلطنت و شهریاری... در هفتماهٔ ایت ائیل ترکی مطابق سنهٔ ۰۵
بوقوع پیوسته، خامهٔ وقایع نگار، ذکر این بشارت نامهٔ روزگار را در ذیل طلیعه‌ای مرقوم و سایر وق
تتمهٔ ایام آن سال فیروزی اشتمال را نیز در شرح بندی از بسط بساط معدلت و فرماندهی و نظم و ن
جهان... در طی نمود آن طلیعه مرسوم نمود.»[5]

بدین ترتیب مؤلف دیباچه را با حمد و ثنای خداوند متعال آغاز کرده، سپس به نعت رسول ا
«ص» و مدح علی بن ابیطالب «ع» و سایر ائمهٔ بزرگوار پرداخته و پس از آن، بدون مقدمه به شـ
مختصر اوضاع کشور در اواخر دوران حکومت شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵ هـ.ق) مبادرت جـ
واشاره می‌کند که: «در ایام تقاعد آن پادشاه قدس مکان جمعی از سپاه نصرت بزک در الکاء خراسا

محارست آن ملک از تاراج و یغمای اوزبک و بعضی از قشون فتح آثار به محافظت و تسکین شورش دارالقرار قندهار و جندی از جنود قیامت ورود به دفع فتنهٔ گرجیان مردود و طایفه‌ای از لشکر صاعقه اثر به تنبیه سلیمان کرد از دین بی‌خبر و قشونی از مجاهدان ظفر نشان به رفع آثار طغیان اعراب و شورش عربستان و گروهی از جیوش دریا خروش با استعداد به محارست کوتاه کردن دست تطاول ترکمانان استرآباد و جماعتی از غازیان ظفر توان به قلع آثار فساد بلوچ بی‌نام و نشان مأمور شدند.»[۶]

بدین ترتیب مشاهده می‌گردد که در اواخر عهد حکومت شاه سلیمان به علت ضعف و سستی پادشاه و در پایان اکثر صفحات کشور را شورش فراگرفته و مرگ پادشاه مزبور در ۱۱۰۵ هـ.ق حودمزید برعلت شده است. محمد ابراهیم در دستور شهریاران می‌نویسد: «پس از درگذشت شاه سلیمان، ابتدا محمد باقر مجلسی شیخ‌الاسلام اصفهان با سایر علمای زمان به تجهیز و تکفین و نماز او در باغ گلدسته پرداختند و علم دعای اخلاص بر ذروهٔ سماء اجابت افراختند و عمارت آن باغ را به فروش ملوکانه و عود سوزها و مجمرهای پادشاهانه آراسته، صدوق نعش مبارک را ملبس به البسهٔ فاخره نموده درمیان عمارت بر روی قالیچهٔ مسندی گذاشتند و حفاظ و قراء به تلاوت کلام‌الله و امراء و بندگان درگاه به گریه و ناله و آه مشغول گشتند و تا سه روز فوج فوج از علماء و امراء و ارباب مناصب و ملازمان و سادات و اعزه و اعیان به دعا و زیارت و خواندن فاتحهٔ استدعای مغفرت پرداخته و هر روزه سیصد قاب طعام به مسجد جامع برده به طلبهٔ علوم و مستحقین می‌دادند.»[۷] روز چهارم تابوت بر روی تخت روانی در حالی که جمعی از توابین امراء و ریش سفیدان به همراه آن بودند به سوی قم به راه افتادند «به هژدهم شهر ذیحجه سنهٔ ۱۱۰۵ در جوار قبهٔ متبرکهٔ معصومهٔ مطهره و مضجع آباء و اجداد عالی درجه، تختگاه آن شهریار روی زمین را در زیرزمین و خوابگاهی که همیشه بر بالای تخت و رخت بود، در تنگنای لحد و خاک تیره سخت ساختند.»[۸]

بعد از درگذشت شاه سلیمان «انجمنی به جهت جانقی و کنکاشی امور ضروریهٔ آن واقعهٔ زهرپاش و زینت دادن دیهیم شاهنشاهی از تبارک خلفی از دودمان فرماندهی و زیب بخشی اورنگ سلطنت و فرهی از مربع نشینی نتیجه‌ای از خاندان خلافت و پادشاهی منعقد ساختند و از آنجاکه «حسین میرزا را نسبت به دیگران برتر دانسته، وی را به پادشاهی برداشتند» و بی‌اختلافی و بدون تشبث رأیی دلهای اخلاص منشان گرم خون هواداریش و ذرات جامهای صوفی نژادان، سرگرم ترتیب خورشید شهریاریش گردید.»[۹]

محمد ابراهیم در ادامهٔ حوادث سال ۱۱۰۵ هـ.ق به تشریفات جلوس، خطبه‌هایی در تهنیت این امر و احکام و فرامین صادره از سوی شاه سلطان حسین در خصوص ترک مناهی و منع شراب وانتصاب اشخاص به مشاغل دولتی پرداخته است. از سایر مطالب ذیل سال ۱۱۰۵ در دستور شهریاران چنین برمی‌آید که شاه سلطان حسین درحالی بر اریکهٔ سلطنت ایران تکیه زده که در هر گوشهٔ کشور، شورش و اغتشاشی برپا بوده است. چنان‌که در روز اول جلوس میمنت مقرون خبر شورش میرلله سرکردهٔ بلوچ طاعوکی و غارت محال گرشک توسط ایشان به دربار عظمت نشان رسید و اگرچه دولت صفوی سعی درسرکوبی ایشان نمود، لیکن دامنهٔ این شورش به سال دوم سلطنت نیز کشیده شد و در طی این مدت اقوام بلوچ با تمسک به شیوه‌های جنگ و گریزانه، دامنهٔ تاخت و تاز راگاه تا نواحی مرکزی کشور گسترش دادند.

بنابر مطالب دستور شهریاران در سال ۱۱۰۶ هـ.ق شاه سلطان حسین علاوه بر سرکوبی شورش فوق به فرو مالیدن عصیان انوشه خان والی خوارزم و حرکت ازبکها در تحت لوای وی پرداخته است و در سال ۱۱۰۷ هـ.ق این آخرین پادشاه صفوی با مسئلهٔ سلطان اکبر پسر اورنگ زیب پادشاه هندوستان که به دربار ایران پناهنده شده بود و شورش سلیمان کرباخ در نواحی کردستان و غرب ایران، سرکوبی

طایفهٔ اوزبکیهٔ شمال توسط ولی محمدخان چنگیزی، درگیریهای سید فرج‌الله والی عربستان با «ما
نامی از اشرار محلی، شورش مجدد اوزبکان به سرداری «زیریاسر» به عزم تاخت خراسان، خبر
خارجیان در مسقط و عمان بر علیه دولت صفوی و اعزام علیمردان خان به منظور سرکوبی آنها مو
بوده است.

سال ۱۱۰۸ هـ.ق را نیز شاه سلطان حسین بنابر آنچه که در دستور شهریاران آمده با شورشه
در نواحی مرکزی، جنوب و شمال شرقی کشور سپری نموده و تنها افتخارش در این سال این بود
ناحیهٔ بصره راکه به موجب معاهدهٔ قصرشیرین منعقده در زمان شاه صفی (۱۰۳۸ـ۱۰۵۲ هـ.ق) -
خاک عثمانی محسوب می‌شده در اختیار گرفته است و به قول لکهارت: «از عجایب تقدیر آن که ق
شاه سلطان حسین آن بی‌علاقه‌ترین پادشاهان به جنگ، موفق به تصرف بصره شدند، افتخاری
نمی‌بایستی طی سالهای بعد نصیب نادرشاه و سربازان تعلیم یافتهٔ وی گردد.»[10]

سال ۱۱۰۹ هـ.ق یعنی سال پنجم سلطنت شاه سلطان حسین از یک سو صرف اعزام سف
ارسال مراسله و مکاتبه بین ایران و عثمانی بر سر تصرف بصره گردید و از سوی دیگر دولت صف
درگیر سرکوب شورش ترکمانان یموت، کرایلی و گوکلان در شمال و عصیان والی عربستان در جن
بود. متأسفانه در خصوص سال ششم سلطنت شاه سلطان حسین صفوی به علت افتادگی نسخهٔ خ
دستور شهریاران اطلاع کاملی نداریم وفقط می‌دانیم که در این سال همچون سابق بلوچها سر به ط
برداشته ونواحی کرمان را مورد تاخت و تاز قرار داده‌اند و در همین زمان گرگین خان گرجی تازه مسل
ملقب به شاهنوازخان از سوی حکومت صفوی حاکم کرمان شده و توانسته است بلوچها را با آن ج
شدتی سرکوب نماید که از سوی دولت مرکزی مورد تشویق واقع شود.

پیرامون این که دربار شاه سلطان حسین صفوی در ادامهٔ سال ششم سلطنت تا ظهور فتنهٔ افغا
سرکردگی میرویس و پس از آن فرزندش محمود، در دههٔ دوم و سوم قرن دوازدهم هجری قمری د
چه حوادثی شده و چه مصائب و مشکلاتی را پشت سر گذاشته است، ظاهراً اثری جامع و کامل و
ندارد و آنچه که به صورت پراکنده شاید بتوان یافت، از خلال جنگها و مجموعه‌های خطی و
سفرنامه‌های سیاحان و سفیران اروپایی می‌باشد که پرداختن بدانها از حوصلهٔ این مقال خارج است.

به هر ترتیب افتادگی نسخهٔ خطی دستور شهریاران در ذیل وقایع سال ۱۱۱۰ هـ.ق که در
بدان اشاره شد، هرگز از اهمیت این کتاب نمی‌کاهد. چه، همانطور که قبلاً گفته آمد، این اثر شاید
منبع تاریخی به زبان فارسی است که مبین حوادث شش سال اولیه حکومت شاه سلطان حسین می‌باش
طوری که تاکنون اطلاعاتی که در خصوص آخرین پادشاه سلسلهٔ صفوی در دست بوده، از خلال
کتاب همچون تحفة‌العالم میرفندرسکی،[11] مجمع التواریخ مرعشی،[12] تذکرهٔ احوال حزین
زبدةالتواریخ محمد محسن،[13] زبدةالتواریخ سنندجی،[14] رستم التواریخ محمدهاشم آصف
سفرنامهٔ کروسینسکی،[17] سفرنامهٔ جملی کارری،[18] سفرنامهٔ هنوی،[19] سفرنامهٔ ولینسکی،[20] سـ
اصفهان گیلانتر،[21] گزارش سفارت دری افندی،[22] گزارش سفیر پرتغال در دربار ایران
تذکرةالملوک،[24] و دستورالملوک میرزا رفیعا[25] و چند اثر تحقیقی معاصر نظیر انقراض سلسلهٔ صف
و ایام استیلای افاغنه در ایران تألیف لارنس لکهارت[26] و یا برافتادن صفویان، برآمدن محمود افغا
ویلم فلور[27] می‌باشد که در غالب آثار فوق پس از ذکر جلوس شاه سلطان حسین و خصایص ذات
صفات اخلاقی و احیاناً اقدامات اولیه همچون صدور فرمان منع شراب و سایر منهیات، به فتنهٔ افغا
سرکردگی میرویس و پسرش محمود ونهایتاً سقوط سلسلهٔ صفویه پرداخته شده است و شاید بتوان گ
در اکثر آثار مذکور به حوادث دوران حکومت شاه سلطان حسین اشاره‌ای نشده و از این بابت تنها ک
که می‌توانند تا حدودی بیانگر وقایع سالهای اولیهٔ حکومت این آخرین پادشاه صفوی باشد، کتاب د

شهریاران محمد ابراهیم نصیری است که تصحیح و تحشیهٔ آن موضوع پایان نامهٔ تحصیلی اینجانب بوده و امید می‌رود در آتیهٔ نزدیک چاپ و انتشار آن صورت تحقق یابد.

یادداشتها

۱ـ احسان اشراقی: شاه سلطان حسین در تحفةالعالم، نشریهٔ تاریخ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شمارهٔ اول از جلد اول، ص ۷۵.

۲ـ محمد خلیل مرعشی: مجمع التواریخ، تصحیح عباس اقبال آشتیانی (تهران: طهوری، ۱۳۶۲)، ص ۱.

۳ـ Charls Rieu· Persian Manuscripts, Supl. London, 1895, P. 41

۴ـ محمد ابراهیم بن زین‌العابدین نصیری: دستور شهریاران، گ ۱۴ آ.

۵ـ همان کتاب، گ ۱۴ آ و ۱۴ ب.

۶ـ همان کتاب، گ ۷ ب و ۸ آ.

۷ـ همان کتاب، گ ۲۷ ب.

۸ـ همان کتاب، گ ۲۹ آ.

۹ـ همان کتاب، گ ۱۵ آ.

۱۰ـ لارنس لکهارت: انقراض سلسلهٔ صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران، ترجمهٔ مصطفی قلی عماد (تهران: طهوری، ۱۳۶۴)، ص ۶۰.

۱۱ـ میرفندرسکی، ابوالقاسم: تحفةالعالم، نسخهٔ خطی ۲۴۶۵ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران.

۱۲ـ محمد خلیل مرعشی، پیشین.

۱۳ـ حزین، شیخ محمدعلی: تذکرهٔ اصفهان. تأیید. ۱۳۴۴.

۱۴ـ محسن، محمد: زبدةالتواریخ، نسخهٔ خطی ۱۵ ب ادبیات، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران.

۱۵ـ سنندجی: زبدةالتواریخ، نسخهٔ خطی G 18 (9) کتابخانهٔ براون.

۱۶ـ آصف، محمدهاشم: رستم التواریخ. به اهتمام محمد مشیری. تهران. امیرکبیر. ۱۳۴۸.

۱۷ـ کروسینسکی: سفرنامه، ترجمهٔ عبدالرزاق دنبلی مفتون. تصحیح مریم میراحمدی. تهران. توس ۱۳۶۳.

۱۸ـ کاری، جملی: سفرنامه. ترجمهٔ نخجوانی و کارنگ. آذربایجان. فرهنگ و هنر. ۱۳۴۸.

۱۹ـ هوی، جونس: سفرنامه یا هجوم افغان و زوال دولت صفوی. ترجمهٔ اسماعیل دولتشاهی. تهران. یزدان. ۱۳۶۷.

۲۰ـ ولینسکی: سفرنامه، ترجمهٔ اسماعیل دولتشاهی، سخن ۲۶ (۱۳۵۶): ۴۱۱ـ۴۲۱.

۲۱ـ گیلانتز: سقوط اصفهان. ترجمهٔ محمد مهریار. اصفهان. شهریار. ۱۳۴۴.

۲۲ـ دری افندی: گزارش سفارت، به کوشش طاهری شهاب، وحید ش ۶، سال ۶ (۱۳۴۸): ۴۴۹ـ۴۵۷. ش ۷: ۶۱۹ـ۶۲۴، ش ۸: ۷۲۳ـ۷۲۹.

۲۳ـ گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار شاه سلطان حسین صفوی، ترجمه (از زبان پرتغالی) ژان اوبن، ترجمهٔ پروین حکمت، تهران. دانشگاه تهران. ۱۳۵۷.

۲۴ـ تذکرةالملوک، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران. امیرکبیر. ۱۳۶۹.

۲۵ـ میرزا رفیعا: دستورالملوک، به کوشش محمد تقی دانش پژوه. مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، سال شانزدهم.

۲۶ـ لکهارت، لارنس، پیشین.

۲۷ـ فلور، ویلم: برافتادن صفویان، برآمدن محمود افغان. ترجمهٔ ابوالقاسم سری. تهران. توس. ۱۳۶۵.

پوزش و تصحیح

مقالهٔ «زرج، زرچه» که در صفحهٔ ۳۷ شمارهٔ پیش چاپ شده نوشتهٔ فاضل گرامی آقای مصطفی موسوی مقیم رشت است و به اشتباه از سوی مجله نام فاضل گرامی دیگر آن شهر آقای محمود نیکویه قلمداد شده است. از دو نویسنده و پژوهندهٔ ارجمند پوزش می‌خواهیم و از خوانندگان ارجمند هم.

دکتر منوچهر ستوده
(کوی نارنج ـ ساقی‌کلایه)

صرف فعل در دستور زبان فارسی

آقای ایرج افشار در جلد دوم فرهنگ ایران زمین (تهران ۱۳۳۳ شمسی) زیر عنوان «کتابشنا
دستور زبان فارسی»[1] هفتاد متن به زبانهای غیر شرقی و صد و شانزده متن به زبانهای شرقی، کتب
مقالات مربوط به دستور زبان فارسی را گرد آورده‌اند، در چهل سال اخیر هم باید در حدود بیست مت
آنها افزوده شده باشد. دو سوم این متون مقالات است و صورت تذکاریه دارد و نویسندگان آنها
گوشه‌ای از کار را گرفته‌اند و خود را زیاد وارد گود نکرده‌اند و در حدود ده دوازده تن از مؤلفین مبا-
مختلف دستور زبان فارسی را بررسی نسبتاً کافی کرده‌اند. از آنها می‌توان افراد زیر را نام برد:

عبدالکریم بن ابوالقاسم معروف به ملاباشی ـ میرزا حبیب اصفهانی ـ محمد حسین بن مسعو
عبدالرحیم ـ شیخ حیدر ـ حسین دانش ـ مرتضی رازی ـ عبیدالله بن امین احمد سهروردی ـ حسن رشد
محمدحسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان ـ میرزا عبدالعظیم خان قریب. مسلماً کسان دیگری
هستند که از ایشان نام نبردیم.

شیرین‌ترین مبحث دستور زبان فارسی مبحث صرف افعال آن است. در این میدان کمتر ک
گوئی زده و اسبی رانده است و آنان که در این میدان وارد شده‌اند کمتر موفق بیرون آمده‌اند، (ک
Barb, H. A. Uberden organismus des persischen verbun, 96 p, wien 1860 را بـــه د
نیاوردم تا بدانم مؤلف از چه در وارد این مبحث شده و از چه در بیرون رفته است. ندیده امید
اختلاف نظری نداشته باشیم.) برای اثبات مدعای خودکار دو تن از استادان را در زمینهٔ صرف افعال
اینجا می‌آورم تا نشان بدهم که از شرح و وصف ایشان مطلبی دستگیر خواننده نمی‌شود.

در مقدمهٔ برهان قاطع که محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان مباحث دستور
عنوان کرده می‌نویسد:

«هرگاه در صیغهٔ مصدری و فعل ماضی حرفی بوده باشد و خواهیم به صیغهٔ امر و صیغهٔ مضار
غیر آن تعریف نمائیم، آن حرف به حرف دیگر تبدیل می‌یابد. مثلاً اگر در صیغهٔ مصدری و فعل ما
حرف خای نقطه‌دار باشد و خواهند که آن را به صیغهٔ مضارع و امر ببرند، آن خاء تبدیل می‌یابد به
نقطه‌دار. همچو از ساختن و ساخت که مصدر و ماضی است خواهند که مضارع و امر بنا کنند «می‌سا
و «بساز» گویند و همچنین، از «آموختن» و «آموخت» «میآموزد» و «بیاموز» و از «آمیختن» و «آمیخ
«می‌آمیزد» و «بیامیز» و از «آویختن» «می‌آویزد» و از «افراختن» «می‌افرازد» و از «شناختن» و «شناخ
«می‌شناسد» و «شناس» آمده است. به سبب قرب مخرج زا و سین همچو «ایاز» و «ایاس» و «آمیختن
«نشناختن» و «گسیختن» اشاذ است. و بعضی گویند از این باب نیست و چون «فروختن» مشترک بود
روشن کردن و بیع کردن و همچنین «دوختن» میان دوختن جامه و دوشیدن شیر، پس از فروختن به م
روشن کردن «می‌افروزد» و از فروختن به معنی بیع کردن «می‌فروشد» و از دوختن به معنی دوختن -

---

[1] ـ صفحات ۱۹ تا ۴۴.

می‌دوزد. و از دوختن به معنی دوشیدن «می‌دوشد» باید نوشت تا رفع التباس بین‌اللغتین بشود».[1]
بنده که چیزی از این تبدیل حروف نفهمیدم، امیدوارم شما فهمیده باشید.

* * *

مرحوم میرزا عبدالعظیم خان قریب هم چنین بحثی به میان آورده و پا را از مؤلف برهان قاطع فراتر گذاشته و موشکافی بیموردی کرده و علامت مصدری را «ن» و «تن» انگاشته و حروفی راکه در مصادر مقدم بر این دو علامت می‌آیند ثبت و ضبط کرده و آنها را در عبارت «زمین خوش فارس» گنجانده است. او در کتاب دستور خود، ذیل عنوان «افعال تام و قیاسی و سماعی» می‌نویسد: اکنون گوئیم که همیشه قبل از علامت مصدر یکی از یازده حرف «زمین خوش فارس» واقع خواهد بود و این حروف بیشتر در فعل امر و مشتقات آن تغییر کند ازاین قرار:

ز ـ به حال خود باقی ماند نظیر: زدن، بزن.

م ـ حذف شود نظیر: آمدن، بیا.

از ز و میم بیش از این دو صیغه یافت نشود.

ی ـ حذف شود. نظیر: تابیدن، بتاب ـ پاشیدن، بپاش ـ دمیدن، بدم ـ رسیدن، برس ـ خریدن، بخر ـ دویدن، بدو.

استثناء

آفرین، بیافرین ـ گزیدن، بگزین ـ چیدن، بچین ـ دیدن، ببین ـ شیدن، بشنو.

ن ـ به حال خود باقی ماند نظیر: کندن، بکن ـ آکندن، بیاکن ـ خواندن، بخوان ـ ماندن، بمان ـ رهاندن، برهان ـ راندن، بران.

خ ـ به «ز» بدل شود نظیر: انداختن، بینداز ـ اندوختن، بیندوز ـ انگیختن، بینگیز ـ بیختن، به‌بیز ـ نواختن، بنواز ـ ساختن، بساز.

استثناء

شناختن، بشناس ـ فروختن، بفروش ـ گسیختن، بگسل ـ پختن، بپز.

در پختن اگرچه «خ» به «ز» بدل گردیده، ولی چون در اصل کلمه تغییر حاصل شده است بیقاعده است.

و ـ به الف بدل شود و بعد از آن بیشتر یاء زیاد کنند نظیر: سودن، بسای ـ ستودن، بستای ـ پیمودن، بپیمای ـ اندودن، بیندای ـ آلودن، بیالای ـ نمودن، بنمای.

استثناء

بودن، باش ـ غنودن، بغنو ـ درودن، بدرو ـ شنودن، بشنو.

ش ـ اگر بعد از الف است به «ر» بدل شود. نظیر: انگاشتن، بینگار ـ گماشتن، بگمار ـ انباشتن، بینبار ـ پنداشتن، بیندار ـ گذاشتن، بگذار ـ داشتن، دار.

در امر داشتن امروز بعوض «دار» گویند «داشته باش». و اگر بعد از الف نباشد قاعدهٔ کلی ندارد. نظیر ریشتن، بریس ـ هشتن، بهل ـ نوشتن، بنویس ـ شدن، بشو ـ کشتن، بکش ـ گشتن، بگرد.

ف ـ به باء قلب شود نظیر: یافتن، بیاب ـ فریفتن ـ بفریب ـ روفتن ـ بروب ـ شتافتن، بشتاب ـ تافتن، بتاب ـ کوفتن، بکوب.

۱ـ برهان قاطع چاپ دکتر معین دیباچهٔ مؤلف ص «به».

استثناء

آلفتن، بیالفت ـ پذیرفتن، بپذیر ـ شکافتن، بشکاف ـ گفتن، بگو ـ گرفتن، بگیر ـ رفتن، برو ـ سـ بسفت ـ خفتن، بخفت ـ کافتن، بکاو ـ بافتن، بباف.

الف ـ حذف شود. نظیر: ایستادن، بایست ـ افتادن، بیفت ـ فرستادن، بفرست ـ نهادن، بنه.

استثناء

دادن، بده ـ ستادن، بستان ـ زادن، بزا.

ر ـ به حال خود باقی ماند و گاهی پیش از آن الف درآورند نظیر: آوردن، بیاور ـ گستردن، بگ شمردن، بشمار ـ آزردن، بیازار ـ سپردن، بسپار ـ خوردن، بخور.

استثناء

مردن، بمیر ـ بردن، ببر ـ کردن، بکن.

س ـ اگر ماقبل آن مضموم باشد به واو بدل شود وگاهی بعد از آن «ی» زیاد کنند. نظیر: جـ بجوی ـ رستن، بروی ـ شستن، بشوی.

و اگر ماقبل سین مضموم نباشد در چهار مثال به «هـ» بدل شود. نظیر: کاستن، بکاه ـ رستن، خواستن، بخواه ـ جستن، بجه.

و در هشت مثال حذف شود نظیر: زیستن، بزی ـ دانستن، بدان ـ پیراستن، بهپیرای ـ گـریـ بگری ـ آراستن، بیارای ـ مانستن، بمان ـ توانستن، بتوان ـ یارستن، بیار.

فعل امر «ماندن» و «مانستن» در لفظ یکسانند، ولی در معنی مختلف نظیر: اینجا بمانید. بپا بمان، یعنی شبیه باش.

مضارع «یارستن» و «آوردن» گاهی در لفظ یکی باشند، نیارم گفت یعنی نتوانم.

درمثالهای ذیل از برای سین قاعدهٔ معینی نباشد نظیر: شکستن، بشکن ـ نشستن، بنشین ـ گسـ بگسل ـ خاستن، بخیز ـ خستن، بخست ـ بستن، ببند.[1]

نزاعها بر سر هیچ است واشکال کار در اینجاست که این مؤلفان به جای اینکه از در وارد شوند میز مباحثه بنشینند، با نردبان به بام رفته‌اند و پای می‌کوبند و سر و صدای بیخود راه می‌اندازند. ـ افعال زبان فارسی همچون زبان عربی بر اساس مصدر نیست، اینان چون مصدر را محل صدور دانسته‌اند به چنین بن بستی برخورده‌اند.

* * *

مرحوم قریب نخستین کسی است که از نحوهٔ تقسیمات سه‌گانهٔ مفردات عربی یعنی اسم و ف حرف عدول کرده و پایه‌های هشتگانهٔ زبانهای اروپائی را درکتاب دستور خود آورده است. این گمان می‌کرد خود میرزا متوجه این امر شده است، ولی با خواندن مقالهٔ آقای ایرج افشار دربارهٔ شناسی دستور زبان فارسی درحاشیهٔ صفحهٔ سی به این شرح برخوردم که مهدیقلی خان هدایت ن است:

«نسخهٔ از دستور سخن میرزا حبیب بدستم آمد دیدم در طرز گرامرهای فرنگی بعضی قو صرف آلمانی را با فارسی تطبیق خواسته است تعجب کردم، معلوم شد وامبری نام آلمانی در اسلا نزد او تحصیل فارسی می‌کرده است و آن کتاب به دستور او تنظیم یافته، آلمانی آن را هم به آوردم، چهار چمن هم از نسخه‌های هندی داشتم و خود دستوری نوشته بودم. اهم مقصودم زبان مـ است که باید خوب دانست و ابداً طرف توجه نیست. عبدالعظیم خان را واداشتم رسالهٔ در صرف و

۱ـ دورهٔ سوم دستور زبان فارسی صفحات ۱۳۲ تا ۱۳۹.

فارسی ترتیب داد و معمول شد.» (خاطرات و خطرات ص ۱۴۹).

درود بر روان وامبری که متوجه شد رابطه‌ای میان دستور زبان آلمانی و فارسی وجود دارد، ولی معلوم نیست که میرزا چرا از نحوهٔ صرف افعال آلمانی در فارسی استفاده نکرده و باز گرفتار مصدر شده است. در آلمانی EN علامت مصدر است و در فارسی نون است که به آخر ریشهٔ گذشته می‌افزائیم و چنانکه میرزا انگاشته «دن» و «تن» علامت مصدر نیست.

* * *

سال ۱۳۱۴ تا ۱۷ شمسی در دبیرستان تمدن ادبیات فارسی تدریس می‌کردم و دستور میرزا هم جزء کتب درسی بود. به مبحث فعل که می‌رسیدم عزا می‌گرفتم چون این مبحث از مباحثی بود که نه معلم چیزی از آن می‌فهمید و نه شاگرد مطلبی دستگیرش می‌شد.

سال ۱۳۴۰ که در دانشکدهٔ ادبیات عهده‌دار تدریس فارسی به خارجیان مقیم تهران بودم، به فکر افتادم کتبی برای تدریس خود بنویسم. دو جلد کتاب به عنوان «فارسی برای انگلیسی زبانان» نوشتم و تقسیمات هشتگانهٔ دستور زبان انگلیسی و آلمانی را به فارسی در ضمن کتب گنجاندم. به مبحث فعل که رسیدم درمانده شدم. یادم آمد که در سال ۱۳۰۵ شمسی که خواندن زبان انگلیسی را شروع کردم، دکتر بویس ـ معلم ما ـ اصرار زیادی داشت به هر فعلی که می‌رسد ما را وادارکند که سه قسمت اصلی آن را دقیقاً حفظ کنیم و در سال ۱۳۲۳ که در محضر مرحوم دکتر حق نظریان زبان آلمانی می‌خواندم، آن مرحوم هم فشار می‌آورد که سه قسمت اصلی افعال را به خاطر بسپارم، متوجه شدم که این سه قسمت اصلی فقط به درد صرف کردن افعال می‌خورد، در صفحه شش مقدمهٔ مجلد اول کتاب خود که در دی ماه ۱۳۴۰ منتشر شد نوشتم:

نگارنده پس از دقت و مطالعه در افعال زبان فارسی به این نتیجه رسید که مصدر را نمی‌توان پایه و اساس صرف ازمنه و وجوه مختلف و اشتقاق شکلهای دیگر فعل دانست. اگر در فعل خوردن نون را علامت مصدر بدانیم، زمان حاضر و مستقبل وجه اخباری «می‌خورم» و زمان حاضر وجه شرطی «بخورم» را چگونه بنا می‌کنیم و اگر «دن» را علامت مصدر بشناسیم، زمان گذشتهٔ این فعل «خوردم» و ماضی نقلی آن «خورده‌ام» و سایر زمانها و وجوه مختلف فعل معلوم و اشکال گوناگون افعال مجهول چگونه به وجود می‌آیند.

نگارنده در این کتاب تعریف فعل و وجوه گوناگون آن را هر سه پایهٔ مختلف چون افعال زبانهای انگلیسی و آلمانی قرار داده، به نامهای «ریشهٔ زمان حاضر» و «ریشهٔ زمان گذشته» و «اسم مفعول» خوانده است. نوآموز باید به هر فعل که رسید این سه قسمت اصلی را بیاموزد تا بتواند جمیع ازمنه و وجوه مختلف فعل را با افعال کمکی صرف کند.

* * *

سه قسمت اصلی افعال

ریشهٔ حاضر	ریشهٔ گذشته	اسم مفعول
خور	خورد	خورده
بر	برد	برده
کن	کرد	کرده

گوی	گفت	گفته
رو	رفت	رفته
بین	دید	دیده
شنو	شنید	شنیده
رس	رسید	رسیده
باش	بود	بوده
نشین	نشست	نشسته

تو خود حدیث مفصل بخوان ازاین مجمل

زمانهائی که از ریشهٔ حاضر ساخته می‌شوند

۱ـ حال استمراری نظیر: دارم می‌خورم ۲ـ حال و مضارع نظیر: می‌روم ۳ـ حال شرطی نظیر: بخورم ۴ـ فعل امر مفرد و جمع: بخور بخورید ۵ـ حالت فاعلی: خوران

زمانهائی که از ریشهٔ گذشته ساخته می‌شوند

۱ـ ماضی نظیر: خورد ۲ـ گذشتهٔ استمراری: داشتم می‌خوردم یا می‌خورم ۳ـ مستقبل: خو خورد ۴ـ حالت مصدری: خوردن ۵ـ مصدر مرخم: خورد و حالت صفتی: خوردنی

افعالی که از اسم مفعول ساخته می‌شوند

۱ـ ماضی نقلی: خورده‌ام ۲ـ ماضی بعید: خورده بودم ۳ـ شرطی: اگر خورده باشم ۴ـ حـ مفعولی: خورده شدن و ازمنهٔ دیگر نظیر خورده می‌شوم و خورده شده‌ام و خورده می‌شدم و خو شده بودم و حالات شرطی و مفعولی و منفی این وجوه و ازمنه.

به نظر این بنده صراط مستقیم همین است و بس والسلام علی من اتبع الهدی.

سه کتاب دربارهٔ ایران

'Alyūqī :
Warqa und Gulschah Übertr. aus dem Pers. und mit einem Nachw. vers. von Alexandra Lavizzari. - Zürich; [Stuttgart]: Manesse- Verl., 1992. - 201 S. (Manesse- Bibliothek der Weltliteratur).

Galili, Laurent :
Mais comment peut- on être persane: Essai sur l'évolution de la vie des femmes en Iran de l'antiquité à nos jours Laurent Galili et Khorram Rashedi. - Paris: Bas Relief, 1991. - 278 p.

Head, Duncan :
The Achaemenid Persian Army Colour plates by Richard Scollins. - Stockport: Montvert Publ., 1992. - 72 S.: zahlr. Ill., Kt.

عصام‌الدین اورونبایف
(تاشکند)

نامه‌های جامی

آقای عصام‌الدین اورونبایف که از ایرانشناسان و نسخه‌شناسان معروف ازبکستان و سالهاست در شعبهٔ نسخ خطی فرهنگستان آن سرزمین شاغل است چند سال پیش کتابی دربارهٔ مجموعهٔ نامه‌ها و یادداشتهای خطی عبدالرحمن جامی منتشر ساخت (۱۹۸۲) و پس از آن مجلهٔ خراسان (چاپ کابل) ترجمه‌ای از تحقیقات اورنبایف را به چاپ رسانید. چون این مجموعه از نوشته‌های جامی حاوی اهمیت خاص از جهت تاریخ اجتماعی و محیط و زندگی شخصی شاعرست برای آگاهی علاقه‌مندان در ایران چاپ می‌شود.
(آینده)

در همه کتبی که دربارهٔ زندگی، آثار و مواریث ادبی مولانا جامی و میرعلی شیرنوایی تألیف گشته، راجع به مناسبات دوستی و هم مسلکی که بین این دو ادیب موجود بوده سخن رفته است و منابع این آثار هم بیشتر مکاتیب هر دو شخصیت است که درهمان وقت میان شان مبادله شده و نمونه‌های ازین نامه‌ها «خمسة‌المتحیرین» نوایی و «منشآت» مولانا جامی مرقوم است.

قرار معلوم، امیرعلی شیرنوایی، بعد از وفات استاد و دوست خود مولانا جامی، به منظور جاویدان ساختن خاطره‌های دوستی و همکاری ایجادی میان جامی و خودش، «خمسة‌المتحیرین» خویش را در پنج فصل «باب» نوشت. در باب دوم این رساله نمونه‌هایی از مکاتیب نوایی که به جامی فرستاده است، آورده شده (مجموعاً هفده نامه). برخی ازین نامه‌ها را به تمامی و بعضی دیگر را باختصار درج خمسة‌المتحیرین کرده و در مورد اینکه هریک ازین نامه‌ها به کدام مناسبت فرستاده شده با شرح و تفصیل بیان کرده و نامه‌های جوابی آنرا نیز درج کرده است.[1]

در منشآت جامی بیشتر از نود نامه تدوین گردیده است. این مکاتیب به اساس اینکه عنوانی چه اشخاصی نگاشته شده، به چهار بخش تقسیم گردیده و هر بخش تحت عنوان علیحده می‌باشد. بخش سوم‌منشآت عنوان«رقعه‌هایی‌که‌به ارکان‌دولت نوشته شده» را دارد،[2] و درتحت این‌عنوان سی و سه نامه یا رقعه‌درج است،در این‌نامه‌ها اگرچه‌نام مرسل‌الیه تذکرنیافته.لیکن از محتوای نامه‌ها چنین استنباط می‌شود که اساساً مولانا جامی از «ارکان دولت» شخصی را در نظر دارد که در بین سال‌های (۸۷۳-۸۸۹ هـ.ق) در دربار تیموریان هرات وظایف عمده را به عهده داشته و آن شخص جز امیرعلی شیرنوایی شخص دیگری نمی‌تواند بود.

علاوه بر آن ده نامه از جمله همین سی و سه نامه منشآت جامی در خمسة‌المتحیرین نوایی نیز عیناً درج شده است.

برای مدلل ساختن این ادعا دلیل دیگر اینکه در کتابخانهٔ انستیتوت شرقشناسی آکادمی علوم اوزبکستان شوروی، مجموعه نامه‌ها بنام «مکتوبات تیموریه» نگهداری می‌شود. نامه‌های این مجموعه مربوط به رجال قرن پانزدهم میلادی است که با دربار تیموریان هرات مربوط بوده‌اند. درین مجموعه تحت عنوان «از جامی به نوایی» هشت قطعه مکتوب مندرج است که همهٔ این مکاتیب در جملهٔ سی و سه

قطعه مکتوب مندرج در منشآت جامی موجود می‌باشد بنابرآن، شواهد می‌رساند که اکثر نامه‌های سوم منشآت جامی نامه‌هایی است که از طرف مولانا جامی به امیرعلی شیرنوایی فرستاده شده و قط مکتوب از جملهٔ سی و سه قطعه به کسان دیگر نوشته شده است.[۳]

تذکر این نکته لازم است که نوایی در «خمسة‌المتحیرین» خویش هفده نامه و جامی در منشآت سی نامه بطور نمونه مندرج ساخته‌اند. اما به یقین می‌دانیم که میان این دو شخصیت نامه‌های زیادی بدل شده و همهٔ آنها در «خمسة‌المتحیرین» نوایی و «منشآت» جامی گنجانیده نشده‌اند. برای اثبا ادعا، یکی از نامه‌های مولانا جامی که به پاسخ نامه‌یی از نامه‌های امیر علی شیر نگارش یافته مثالی شمرده می‌شود، بدین قرار:

«هرگاه قلمی بتراشم تا در جواب رقعهٔ شریف ورقی بخراشم، هیچ نیابم که بارها آنرا نگفته و باشم. از ملالت تکرار اندیشه کنم و اقتصار به رعایت اختصار پیشه سازم.

هرگه بر من ز هجرت آید دردی — تحریر رباعیی کنم یا فردی
زان می‌ترسم کزدم چون من سردی — بر خاطر عاطرت نشیند گردی

مکتوب شمارهٔ ۵

اکثر نامه‌های منشآت جامی، از نظر شیوهٔ نگارش علاوه بر آنکه نشان دهندهٔ مقام عالی ا نمایندهٔ سخنگستری جامی در نظم اشعار است، چنین می‌رساند که وی در سبک منشیانهٔ نثر در یگانه روزگار خود بوده است. همچنان ازین نامه‌های پیداست که وی با همهٔ طبقات جامعه و خودش روابط و علایقی داشته است و از همین جهت جامی ازینگونه نامه‌های خویش نسخه بر کرده و در سال‌های اخیر عمرش آن نامه‌ها را تدوین نموده «منشآت» خود را بوجود آورده است. ا در مقدمهٔ منشآت گوید:

«بعد از انشاء صحایف ثنا و محمدت... نموده می‌آید که هرچند این کمینه بر اسرار صناعت اطلاع نیافته، و بر آثار منشیان فضیلت انتما بقدم اتباع نشتافته، اما چون بضرورت حکم وقت و ا حال، رقعه‌یی چند در مخاطبهٔ ارباب جاه و جلال و مجاوبهٔ اصحاب فضل وکمال، اتفاق افتاد بمعیار طبع سلیم و ذهن مستقیم بعضی اجله مخادیم تمام عیار نمود، و درین اوراق جمع کرده شد و داده آمد...».

تعدادی از مکاتیب مولانا جامی که اندیشه‌های اجتماعی وی را بصورت ساده و بی‌پیرایه و مئ ارائه می‌کند در تحت عنوان «التماسنامه»ها و «سفارشنامه»ها در دست است و تا آنجاکه به تحقیق داخل منشآت وی نگشته است، زیراکه اکثر آن‌ها را در یک نسخه نوشته و بدون اخذ کاپی به مر- فرستاده است.

اصل نسخهٔ خطی این مجموعهٔ نامه‌ها در گنجینهٔ نسخه‌های خطی کتابخانه انستیتوت شرق آکادمی علوم ازبکستان شوروی تحت شمارهٔ (۲۱۷۸) نگهداری می‌شود.[۵] در سال ۱۹۳۹ م. ا این مجموعه دو نسخهٔ خطی توسط عبادالله عادلوف استنساخ گردیده که آنها هم درهمان کتابخانه شماره‌های (۴۲۴۵) و (۵۱۳۶) محفوظ است. اصل نسخهٔ خطی مجموعهٔ مکاتیب دارای ۲۹ × ۴۱ سانتی‌متر و حاوی چهل و شش ورق است. رقعه‌ها به هر دو صفحه این اوراق مطابق گ آن هرچه به هم نزدیک نصب گردیده، در صورت نگنجیدن رقعه‌ها، آنرا به دو یا سه پارچه تقسی پهلوی هم چسبانیده‌اند. شواهد می‌رساند که رقعه‌های مذکور درهمان وقت و زمانش بصور (طومار) پیچانیده شده بود و در بخش فوقانی آن‌ها امضای نگارندهٔ رقعه جا داشته که مرتب «م «مجموعهٔ مراسلات» بخش امضاها را از اصل کاغذ بریده، اندکی بالاتر بطرف کنار راست رق

بعب شده گنجانده است. در صورتیکه بعضی از رقعه‌ها هم در بالا و هم در پایان امضا داشته، در آنصورت امضاهای مربوط به همان نامه را در دو قسمت آن قرار داده است.

این مرقع تا سال ۱۹۳۸ م. درکتابخانهٔ شخصی یکی از کتاب دوستان (شریف جان مخدوم سال وفات ۱۹۳۵ م) در شهر بخارا محفوظ بود، دربارهٔ اینکه این نسخهٔ مغتنم چه وقت بدست شریف جان مخدوم افتاده، اطلاعی در دست نیست، ولی در ۱۹۳۸ م. این اثر در جملهٔ کتاب‌های دیگر کتابخانهٔ شریف جان مخدوم به شعبهٔ کتب خطی کتابخانهٔ عمومی شهر تاشکند واردگردیده بعداً همهٔ نسخه‌های خطی این کتابخانه به شمول «مجموعهٔ مراسلات» به گنجینهٔ کتب خطی انستیتوت شرق‌شناسی آکادمی علوم ازبکستان شوروی تعلق گرفت.

تا حال در مورد اینکه مرتب این مرقع کدام شخص بوده است، اطلاعی در دست نداریم. مطالب یک تعداد زیاد این رقعه‌ها می‌رساند که تعدادی از آنها به امیرعلیشیر، برخی به سلطان حسین میرزا و بخشی به سایر ارکان دولت تیموریان هرات فرستاده شده است. پس می‌توان حدس زد که نامه‌های واصله یا در دفاتر دولت تیموری هرات یا توسط امیر علی شیر نوایی به تدریج جمع آوری گردیده که بعداً بامر میرعلی شیر نوایی بصورت مرقع باو داده‌اند. برای این حدس دلایلی نیز موجود است، و آن اینکه: نوایی درکتاب «نسایم المحبه» خویش آنجاکه دربارهٔ خواجه عبیدالله احرار سخن می‌راند، دربارهٔ نامه‌هایی که از خواجه احرار می‌گرفته چنین می‌نگارد: «ایشان بسار ایکه باین حقیر التفات زیاد داشتند... با رقعه‌هایی مشرف می‌ساختند، از آن رقعه‌ها مرقعی ساخته با جدول و تکلمات آراسته نگاه داشته‌ام.[۶] (ترجمه از سایم‌المحبة)

در این مجموعه یکصد و بیست و هشت قطعه مکتوب خواجه عبیدالله احرار موجود است، لهذا می‌توان گفت آن مرقعی که نوایی در نسایم المحبة از آن یاد کرده است احتمالاً همین مجموعه‌یی است که الآن ما در اختیار داریم، از همین جاست که این مجموعه تاامروز بنام «مرقع نوایی» شناخته شده است.

تاریخ مرتب ساخته شدن این «مرقع» نیز بدرستی معلوم شده نمی‌تواند. به اساس تاریخ نامه‌های این مجموعه، آخرین تاریخ نامه‌ها، نامه‌یی است که جامی دربارهٔ سال وفات خواجه عبیدالله احرار «مادهٔ تاریخ» نوشته است (نامهٔ شماره ۲۷۴-۲۷۹). می‌دانیم که خواجه احرار بسال ۸۹۵ هجری وفات یافته. ازمادهٔ تاریخی که جامی نوشته نیز همین سنه برمی‌آید. بنابراین، این «مجموعهٔ مراسلات» پس از سال ۸۹۵ مرتب گردیده است، اما اگر مطالبی راکه نوایی در نسایم‌المحبة خویش آورده، در نظر بگیریم این تاریخ نمی‌تواند پس از سال ۸۶۵ هم باشد، زیراکه نوایی در همین سال، تالیف کتاب نسایم‌المحبة خویش را بپایان رسانیده بود.

تاریخ کتابت رقعه‌های این مجموعه، به اساس محتوای نامه‌ها، سال‌های ۸۹۸-۹۷۳ هجری را احتوا می‌کند. سال ۹۷۳ هجری همان سالی است که نوایی از سمرقند به دربار سلطان حسین میرزا وارد هرات گردید و سال ۸۹۸ هجری سال وفات مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی می‌باشد. به اساس محتوای نامه‌ها فقط دو یا سه قطعه ازین مکاتیب، می‌تواند به سال‌های اخیر دورهٔ حکومت سلطان ابوسعید تیموری (۸۵۵-۸۷۲ هجری) (۱۴۵۱-۱۴۶۹ میلادی) تعلق داشته باشد.

تعداد رقعه‌هایی که در «مرقع» جمع آوری گشته ۵۹۴ است که بیشترین آنها یعنی ۳۳۷ رقعه بقلم جامی است، بقیهٔ آنها دستخط و امضای پانزده نفر از رجال مهم فرهنگی خراسان و ماوراءالنهر، مدرسان مدارس هرات خواجه عبیدالله احرار و فرزندان وی و سایر رجال طریقت و تصوف همان عصر را دارد.[۷] این نامه‌ها در روشن کردن تاریخ حیات معنوی نیمهٔ دوم سدهٔ پانزدهم میلادی خراسان و ماوراءالنهر، و در روشن کردن این موضوعات که اهل طریقت به سرکردگی خواجه احرار منافع خویش را در ارتباط با دربار تیموری پیش می‌بردند و با تحلیل علمی این روابط، در آموختن اوضاع اجتماعی

قلمرو تیموریان حاوی اهمیت است.

در اکثر رقعه‌های جامی امضای «الفقیر عبدالرحمن الجامی» و در دو قطعه ازین نامه‌ها «د مخلص عبدالرحمن» و در یکی از آن‌ها «الفقیر نورالدین جامی» آمده است. مکاتیب مذکور عموماً نسخ خوانا و روشن کتابت شده، که خط این نامه‌ها عیناً شبیه خطی است که خود مولانا جامی بعضی ادبی‌اش را به همان خط استنساخ کرده، لیکن دربین مکاتیب مذکور نامه‌هایی هم هست که سطر نخستین آنها بخط نسخ آغاز شده، بعداً به تدریج بخط نستعلیق گذشته و در اخیر نامه صورت شکسـ گرفته است. علتش این است که جامی بعضی رقعه‌هایش را در سفر و حضر و اینجا و آنجا و به سرء تأنی نوشته به مرجع آن فرستاده است، و این شرایط تغییراتی را در انواع خطوط جامی وارد آو بطور مثال نامهٔ شمارهٔ ۱۱۶ (۱۲۱) داخل مرقع را ازین نگاه مورد تحقیق قرار می‌دهیم:

جامی در ضمن سفری که به سال ۸۸۴ از هرات به ماوراءالنهر کرده بود ظاهراً احوال و ح حرکت خود را از فاراب به سوی تاشکند ذریعهٔ این نامه بدوستش امیر علیشیر نوایی گزارش می‌دهد اینکه نامه را بالای اسپ نوشته و خط آن ناهموار است، از وی معذرت می‌خواهد.

«بعد از رفع نیاز معروض آنکه در پانزدهم ماه ربیع‌الاخر به جهت استدعا حضرت خواجه بج تاشکند توجه واقع شد همهٔ یاران در ضمان صحت و سلامت‌اند. امید است که عنقریب مراجعت شود. معذور دارند که این کتابت بر پشت اسپ واقع شده است. توفیق رفیق باد. والسلام.

الفقیر عبدالرحمن ج

از جملهٔ ۳۳۷ قطعه مکتوب جامی فقط بیست قطعه آنها در رساله «خمسة‌المتحرین» نوایی «منشآت» جامی موجود است. بقیه در همین «مجموعهٔ مراسلات» (مرقع) بخط نگارندهٔ آنها محـ مانده است.

اینکه جامی، نامه‌های خویش را به چه اشخاص فرستاده بود از محتوای مکاتیب فهمیده نمی ظاهراً نامه‌ها بدون داشتن نام مرسل الیه دست بدست توسط قاصدان و رسانندگان به شخص مط رسانیده می‌شده. در حال حاضر از روی اصطلاحات، عبارت آرایی و تبجیل طرف مقابل که دارای و رتبه‌یی بوده، می‌توان حکم کرد که مخاطب نامه چطور شخص است. جامی فقط در یکی از ن (شمارهٔ ۹) نام علیشیر نوایی را ذکر کرده است. «جناب امیر علیشیر عالی گهر» از روی این مثال و با محتوای رقعه‌ها می‌توان گفت که اکثر نامه‌های جامی به امیر علیشیر نوایی فرستاده شده است. به همین بعضی از مکاتیب به سلطان حسین میرزای بایقرا یا یکی از حکمداران و امیران آن دربار نگاشته است. گفتن این نکته نیز لازم است که نامه‌هایی که به سلطان حسین میرزا نوشته شده هم ذریعهٔ نوایی رسانده شده است. چنانکه جامی در یکی از نامه‌های خود (شمارهٔ ۵) دربارهٔ برطرف ک نابسامانی‌های شهر هرات و ضرورت کم کردن مالیات فوق‌العاده مطالبی دارد: «اگر مصلحت وقت به عرض همایون برسانند شاید که فکر حال مسلمانان بکنند». بدین ترتیب موضوع را توسط نوایی به سلطان حسین میرزا می‌رساند.

علاوه برین جامی در «منشآت» خود مکاتیبی را که به سلطان نوشته رأساً زیر عنوان «به سل نوشته» بلکه آنرا تحت عنوان «رقعه‌هایی که به ملازمان حضرت سلطنت شعار» جای داده و در مکتوب هم عنوان‌های «به دولتخواهان سلطان» و «به ملازمان سلطان» را ذکر کرده است. ظاهراً در جامی اشخاص عادی به همین شکل به سلطان عرض خود را می‌توانسته‌اند برسانند، یعنی توسط مقر ملازمان پادشاه، و رویاروی با سلطان حرف زدن و یا نامه نوشتن باو معمول نبوده است.

اگر ما موقعیت و موقف امیر علیشیر را در دربار تیموری‌ها در نظر بگیریم و اینکه او زمان د عهده‌دار وظایف بس مهم دربار تیموریان بوده، می‌توانیم ادعا کنیم که علاوه بر آن نامه‌هایی که ب

علیشیر نوایی نوشته شده، باقی نامه‌ها نیز از نظر او گذشته و توسط او به سلطان رسیده است. جامی :دربارهٔ کارهای مملکت و احوال مردم با اندوه فراوان بدربارنامه می‌نوشته و مطمئن بوده که شاگرد و دوست او نوایی آنرا در دربار تقویت و حمایت می‌کند، به همین دلیل هنگامیکه نوایی از محیط دربار حسته شده و می‌خواسته از کارهای دولت کناره‌گیری اختیار کند، از جامی مصلحت می‌جسته و او با دلایل گوناگون نوایی را ازین اقدام بازمی‌داشته و به ادامهٔ کار تشویقش می‌کرده است.

جامی دربارهٔ غایه‌های بشردوستی و خدمت به انسان در نامهٔ (شمارهٔ ۶۴ـ۶۹) خود چنین می‌نویسد:

«بعد از عرض اخلاص به لسان محبت و اختصاص، معروض آنکه قرب سلطان صاحب قدرت و مجال قبول سخن در آنحضرت نعمتی بزرگست و شکر آن نعمت صرف انفاس و اوقات است به مصالح مسلمانان و دفع مفاسد ظالمان و عوانان و اگر ناگاه ازمر این شغل عیاذا بالله طبع لطیف راگرانی حاصل آید و خاطر شریف را پریشانی روی نماید، تحمل آن گرانی را در کفهٔ حسنات وزنی عظیم خواهد بود و مصابرت بر آن پریشانی را در جمعیت اسباب سعادت دخلی تمام.

راحت و رنج چون بود گذران　　رنـج کش بـهر راحت دگران
زانکـه بـاشد بـه مزرع امـید　　رنـج تـو تـخم راحت جـاوید

حق سبحانه و تعالی توفیق دستگیریی از پای افتادگان و پایمردیی عنان از دست دادگان رفیق گرداناد. والسلام والاکرام.　　«الفقیر عبدالرحمن الجامی»

تدکر این نکته لازم است که جامی در هیچ یک از مکاتیب حود منفعت شخصیتش را در نظر نداشته است. نامه‌های جامی بدو دسته تقسیم شده می‌تواند: تعدادی ار نامه‌ها ارتباط دوستی و همکاری میان جامی و علیشیر نوایی (۳۵ نامه) و مناسبات جامی با سلطان حسین میرزا و دیگر درباریان را (۱۸ نامه) می‌نمایاند. تعدادی دیگر مشتمل بر التماس نامه‌هایی است که جامی بخاطر رفع حاجت یا مشکل مردم و برای منفعت توده‌ها نوشته است.

نامه‌هایی که جامی برای نوایی نوشته، چند بخش است:

تعدادی ازنامه‌ها شرح جریان حج کردن جامی و سفر او به مکه و مدینه، سال‌های (۸۷۶ـ۸۷۸ هـ) با احوال سلامتی یا شرح مسافرت جامی در ماوراءالنهر و آگاه ساختن او نوایی را از سلامتی خودش، شماری در حقیقت جواب نامه‌هایی است که نوای در اثنای سفر خراسان به جامی ارسال نموده بود و برخی، نامه‌هایی است که بنا بر خواهش نوایی رساله‌هایی را تألیف و ارسال نموده و همچنان در مورد ارسال قسمت‌هایی ازکتاب «نفحات الانس» به نوایی رقعه‌هایی نوشته است.

بسیاری ازین مکاتیب ـ چه آن‌هایی که به نوایی نوشته شده و چه آنهایی که بدیگران ـ سبک عالی ادبی دارند و در آنها برای بیان مقصد از شیوه‌های ادبی استادانه کار گرفته شده و در متن‌های نثری پارچه‌های مناسب اشعار آمده است، بیست قطعه مکتوبی که در «منشآت» جامی و در «خمسة‌المتحیرین» نوایی آورده شده و در آلبوم نیز موجود است، همه در جملهٔ رقعه‌های دستهٔ نخستین به حساب می‌آیند.

مکاتیبی که شامل دستهٔ دوم می‌شوند ـ چه آنهایی که به علیشیر نوایی و چه آنهایی که به دیگر رجال دربار نوشته شده ـ از نگاه سبک و مضمون با مکاتیب دستهٔ نخستین کاملاً متفاوت‌اند. این نامه‌ها اکثر با جملهٔ «بعد از عرض نیاز معروض آنکه» آغاز شده و مطلب با جملات و با بیان بسیار کوتاه و مختصر بیان مطلب به جملهٔ «توفیق رفیق باد. والسلام» و امضای جامی خاتمه می‌یابد.

این گونه رقعه‌ها نشان دهندهٔ نقش جامی در مسایل اقتصادی اجتماعی و مدنی مملکت و غمخواری و همدردی او با مردمان عادی است.

زمانیکه تیموری‌ها در ماوراءالنهر و خراسان حکمروایی داشتند، بنابر خصلت آنگونه حکومت‌ها

و بنابر خصلت جامعهٔ فیودالی آنزمان هم از طرف شریعت، مال، خراج و ذکات و هم از طرف د
مالیات‌های دایمی و موقت چون: عوارضات، اخراجات، حوالات و ازین قبیل بر مردم تحمیل می‌ش
جامی این مالیات را نظر به ماسبت جمع آوری آن به نام‌های مختلف یادکرده است. در رقعه‌های ج
نام‌هایی چون: دودی، لشکر، مددی، مدد لشکر، نامبردار، مدد نامبردار، پیاده، سرانه و پیشکش به ‍
برمی‌خوریم. جامی چون از نزدیک با احوال و زندگی مردم آشنا بود و تأثیر اینگونه باج و خراج‌ه
مردم بدرستی می‌دانست، همواره برای رفع اینگونه مالیات بدربار نامه‌ها می‌نوشت که بطورمثال
شمارهٔ (۷۰-۷۵) را برای اثبات ادعای بالا، نقل می‌کنیم.

«بعد از عرض نیاز معروض آنکه حال رعایای شهر و بلوکات بواسطهٔ حوالاتی که نسبت به ا
واقع می‌شود به مقام اضطرار رسیده است و نزدیک است که سلسلهٔ زراعت و سایر احوال ایشان از ا
بیفتد و این قصه بخدمت صاحب اعظم خواجه معین‌الدین گفته شد. ایشان از آنجاکه مقام انص
نیکخواهی ایشانست نسبت با مسلمانان بسیار اظهار عجز و درماندگی کردند وگفتند که مضطر و ‍
مانده‌ام. از آرد و حوالات بسیار واقع است و پیش رعایا چیزی باقی نیست هرچه بوده باضعاف گرف
التماس آنکه عنایت نموده اهتمام فرمایند که در حوالات تخفیفی واقع شود که اگرچه بعضی آ
ضروری اعتقاد دارند ترک تعدی بر مسلمانان از آن ضروری‌تر است. حضرت حق سبحانه توفیق
مصلحت دنیا و آخرت‌در آن‌باشد رفیق‌گرداناد. بمنه وجوده. والسلام. الفقیرعبدالرحمن الجامی

از جملهٔ آحر رقعه، اعتقاد جامی به چگونه گی ماسابات طبقهٔ حاکم با مردم عادی و غایه‌های
پروری جامی بخوبی نمودار است. در رقعه‌های دیگر هم این غایه و این اعتقاد جامی در مورد ز
متجلی است ـ چه در رقعه‌هایی که جامی بنا به خواست یک حاجتمند بخصوص نوشته و چه د
رقعه‌هایی که بنابر تشث شخصی خود نوشته است. بطور مثال در نامهٔ شمارهٔ (۵۲۰-۵۲۶) ‍
می‌خوانیم:

«بعد از عرض نیازمعروض آنکه چنین استماع افتاد که در اردوی همایون مبلغی باسم خ
خواجه‌کمال‌الدین مظفر رقم می‌زده‌اندکه به رسم پیشکش بدهند. درین مدت معلوم نشده است که
ازکسی چیزی گرفته باشند و از بسیاری مردم شنیده شده است که ایشان چیزی نمی‌گیرند. التماس
چون حال برین موجب باشد عنایت نموده دفع آن بکنند و اگرنه ازین قضیه توهم آن می‌شود که
تجویز آن می‌کنند که چیزی بگیرند. توفیق رفیق باد و سعادت زیادت. والسلام.»

می‌بینیم که درین رقعه، جامی نه تنها از شخص مذکور می‌خواهد که از بیعدالتی حمایه نکند.
هشدار می‌دهد که اگر از یک رجل دولتی بصورت غیرقانونی پولی گرفته می‌شود، آن شخص
آنرا از مردم عادی می‌کند که در نتیجه این بار بر دوش مردم عادی می‌افتد و بنابر آن جلوگیری از
اعمال را نیز می‌طلبد. در نامهٔ شمارهٔ ۳۷۱ و ۳۷۷ چنین آمده:

«بعد از رفع نیاز مرفوع آنکه دارنده و سایر فقیران تظلم می‌کنند که بر هر سر مقداری
انداخته‌اند و بعد از تشویش بسیار که ملخ می‌آرند از ایشان سرانهٔ آن می‌طلبند و ایشانرا استطاع
نیست و تفرقهٔ بسیار بایشان راه می‌یابد. اگر چنانچه عنایت نموده چنانکه ملخ را دفع می‌کنند سرانهٔ ‍
دفع کنند عندالله ضایع نخواهد بود. توفیق رفیق باد. والسلام. الفقیر عبدالرحمن الجامی»

این نامه شاهد زندهٔ این ادعاست که جامی به مردم عامه غمخواری داشته، مردم نیز او را حامی
دانسته، در وقت مشکلات به او مراجعه می‌کرده‌اند و او نیز همیشه در خدمت آنان قرار می‌گرفت
منافع آنان دفاع می‌کرده است. این ادعا از رقعه‌های دیگر نیز بوضوح می‌پیوندد. مثلاً رقعهٔ شمارهٔ
و ۵۱۰ سبک ساختن مالیاترا از دوش مردم بلوک سبقر ـ بعلت آنکه در آن جا خرابیها رخداده از
التماس می‌نماید.

جامی اگر در نامه‌های متذکره سبک ساختن مالیاترا از دوش مردم یک ولایت یا یک موضع خواسته، در رقعه‌های دیگر افراد بی‌بضاعت را که تحت اینگونه شرایط قرار گرفته‌اند، بنا بخواست آنان حمایت کرده، احوال آنانرا به مقامات دولتی فهمانده و آنانرا از زیر بار ظلم آزاد کرده است: مثلاً در نامهٔ شمارهٔ ۱۷۲ و ۱۷۷ می‌خوانیم:

«بعد از عرض نیاز معروض آنکه آرنده شیخ احمد را نامبردار نوشته‌اند و مردم صالح گواهی می‌دهند که او را استطاعت آن نیست. التماس آنکه عنایت نموده تفحص فرمایند که بروی حیف و تعدی نرود. توفیق رفیق باد. والسلام.»

همچنان در رقعهٔ شمارهٔ ۳۹۵ و ۴۰۱ معاف ساختن شخصی از ملازمان دربار را از ملازمت و لشکر می‌خواهد:

«بعد از عرض نیاز معروض آنکه امیرقاسم اخنجی را بواسطهٔ احتیاج و عیالمندی میل دهقنت و رراعت شده است. التماس آن می‌دارد که عنایت نموده وجهی سازند که او را از ملازمت و لشکر و سایر تکلفاتی که می‌باشد معاف و معذور دارند تا بفراغ خاطر بکار خود و دعاگویی دوام دولت مشغول تواند بود. توفیق رفیق باد. والسلام. الفقیر عبدالرحمن الجامی»

غمخواری جامی با مردم تنها درمورد رفع مالیات نبوده، بلکه دربارهٔ معاملهٔ ملاکان و رجال دربار با عامهٔ مردم، جلوگیری از خیانت و ظلم عاملان بر مردم و فراموش نکردن منافع مردم در همه حال، نمونه‌های دیگر غمخواری او به شمار می‌رود. بطور مثال در نامهٔ شمارهٔ ۳۷ و ۳۸ چنین آمده:

«بعد از عرض نیاز معروض آنکه آرنده برزگر مزار شیخ ابوالولید بوده و کرمی را که او برزگر بوده فروخته‌اند و در حصهٔ او تعلل می‌کنند و قسمتی را از آن حواله به کسی کرده‌اند که نمی‌دهد. التماس آنکه عنایت نموده چنان کنند که حق او بدور سد. توفیق رفیق باد. والسلام».

تعدادی از مکاتیب «مرقع نوایی» اندیشهٔ جامی را در مورد آبادانی کشور نشان می‌دهد، درین جا او با تدبیر زیاد، عاملانی را که با در نظر گرفتن منافع مردم کار می‌کنند، تشویق می‌کند و به این ترتیب دیگران را نیز به چنین اعمال ترغیب می‌نماید. مثلاً در نامهٔ شماره ۶۶ و ۷۱ می‌خوانیم:

«بعد از عرض نیاز عرضه داشت آنکه بواسطهٔ حسن معاش خدمت خواجه سیف‌الدین مظفر رعایا را امیدواری تمام حاصل شده، در زراعت و عمارت کوشش نمودند. بحمدالله تعالی بسیاری از مواضع معمور و مزروع گشته، عجزه و رعایا از سر فراغ خاطر بدعاگویی دوام دولت بندگان حضرت اشتغال دارند و مردم عزیز می‌گویند که درین مدت کس این نوع غمخوارگی رعیت نکرده و در آبادانی کوشش ننموده، مناسب دولت ابدْ پیوند چنان می‌نماید که به نوعی عنایت و مرحمت نسبت بایشان واقع شود که موجب مزید امیدواری رعایا و سبب نیک معاشی امثال ایشان شود و فرق میان نیک معاش وبدمعاش ظاهر گردد. ظل رأفت و سایهٔ عاطفت ابدالاباد ممدود باد. الفقیر عبدالرحمن الجامی»

همچنین در رقعهٔ شمارهٔ ۱۵۹ و ۱۶۴ «مرقع نوایی» جامی درباب جویی که از موضع نعمت آباد هرات کشیده شده می‌نویسد و تذکر می‌دهد که خودش شخصاً آنرا در نزدیک دیده و کار و فعالیت شخص موظف را ستوده است.

تعداد زیاد نامه‌های جامی راجع به تأمین معیشت طلاب علم و مدرسان مدرسه‌های هرات نوشته شده است. چنانکه از رقعه‌ها برمی‌آید علما، مدرسان و طلاب مدرسه‌های هرات از درک معاشی که از حاصلات زمین‌های وقفیه به آنان داده می‌شد، زندگی می‌کردند. اندازهٔ معاش به شیوهٔ رسمی معلوم کرده شده بود. ولی گاهی چنین به وقوع می‌پیوست که همان اندازه معاش معین نیز بدست طلبه نمی‌رسید. از همین جهت آنان از جامی طالب کمک شده از او خواستار نوشتن التماس نامه‌ها می‌گردیدند و جامی هم این خواهش‌ها را می‌پذیرفت. چنانچه نامهٔ شمارهٔ ۱۱۵-۱۲۰ مؤید همین

ادعاست:

«بعد از عرض نیاز معروض آنکه خدمت مولانا برهان‌الدین و مولانا جلال‌الدین محمود، مردم و غریب صالح‌اند و به تحصیل مشغول، اگر چنانکه عنایت نموده وجهی شود که مایحتاج ضروری ا را از اوقاف بایشان برسانند از قاعدهٔ شفقت و مرحمت دور نمی‌نماید. توفیق رفیق باد. والس
الفقیر عبدالرحمن الجامی»

این التماس مورد قبول واقع شده و معاش تعیین گردیده و بعدتر شاید باز معطل قرار داده ش چنانچه جامی در یک رقعهٔ دیگر شمارهٔ ۱۴۲ و ۱۴۷ دربارهٔ جلال‌الدین محمود می‌نویسد:

«بعد از عرض نیاز معروض آنکه خدمت مولانا جلال‌الدین محمود که رافع رقعهٔ اخلاص‌اند، صالح و طالب علم و فقیر و غریب‌اند و از اوقاف محقر وظیفه داشته‌اند که معاش بدان می‌گذرانیده حالا آنرا بازگرفته‌اند و ایشان مضطر مانده‌اند. التماس آنکه عنایت نموده اهتمام فرمایند که فقیران فقر و استحقاق ایشان بسیار ظاهر است، بلکه توان گفت که از ایشان هیچکس مستحق‌تر نیست مه نمانند وحاصل اوقاف بغیر ایشان مصروف نگردد. توفیق رفیق باد. والسلام. الفقیر عبدالرح الجامی»

درمیان نامه‌های مرقع در مورد مسایل حقوقی و هر نوع دعوای جنایی پشتیبانی و حمایت جام ستم‌دیدگان به چشم می‌خورد و معلوم می‌شود که جامی برای حمایت از منافع ستمکشان التماس نا نوشته است و مخصوصاً از مافع زنان بی‌سرپرست و کودکان حمایه نموده خواسته که اینان را از مادی و حیاتی محروم نسازند، چنانچه در نامهٔ شمارهٔ ۱۰۷ و ۱۱۲ چنین آمده:

«بعد از عرض نیاز معروض آنکه از شاه خواجه و کیخسرو میرآخور به سیاست سلطانی رسید پانزده فرزند مانده است که اکثر صغیراند و می‌گویند از اسباب معاش آنچه بوده است بعضی را به مو حکم همایون و بعضی را بی‌حکم گرفته‌اند و محقر ملکی مانده است که توهم آن را دارند که آن دیوانی شود. التماس آنکه چون جمعی صغار درمیانند عنایت نموده و دولتخواهی حضرت خلا پناهی مدالله تعالی ظلال معدلته کرده، اهتمام فرمایند که حق ایشان ضایع نشود والتفات فرمایند که ن همایون حاصل شود که آن ملک را هیچ‌کس متصرف نشود و بایشان بازگذارند تا بمعاش خود صرف و بدعای دولت مشغول باشند. توفیق رفیق باد. والسلام. الفقیر عبدالرحمن الجامی»

چنانچه گفته آمدیم، رقعه‌هایی که درمرقع جمع‌آوری شده همه از شخصی به شخص دیگر نو شده، و ما به جواب این رقعه‌ها و یا تدابیری که بنابر التماس‌نامه‌ها اتخاذ گردیده، تا حال معلوما دسترسی نداریم. درین مورد از روی محتوای بعضی از رقعه‌های جامی که در مرقع موجوداست، می حدس‌هایی زد، بطور مثال جامی در رقعهٔ شمارهٔ ۴۵۹ و ۴۶۵ خود می‌نگارد:

«بعد از عرض نیاز معروض آنکه جناب سیادت مآب سید علی اکبر شکرگذاری احسانهایی نسبت بوی واقع شده است می‌کند و چشم بر مقتضای لئن شکرتم لازید نکم می‌دارد. والسلام»

ازین رقعه معلوم می‌شود که التماس نامهٔ قبلی که بخاطر سید علی اکبر نوشته بوده مؤثر افتا گیرندهٔ نامه حاجت و کارآرندهٔ رقعه را برآورده ساخته و باین ترتیب جامی با نوشتن تشکر نامه از سید علی اکبر، در حقیقت امتنان خودش رانیز اظهار کرده است.

لازم به یادآوری است که تمام التماس‌نامه‌های جامی تأثیر یکسان نکرده و یکسان مورد قبول نشده است. جواب مثبت به رقعه‌های جامی در بعضی حالات داده شده و آرزوهای نیک این اد ـ رگ، مانند برطرف کردن علل و عوامل مختص به جامعهٔ فیودالی، رفع هرگونه بی‌عدالتی‌ها، منی ـ فوق‌العاده و پی هم، از بین بردن زد و خوردهای خونین و جبر و ظلم ناحق عملداران بر مه کش اگر به شکل یک آرزو باقیمانده و جامهٔ عمل نپوشیده است.

از آنچه گفتیم، بصورت فشرده می‌توان استنتاج کرد که اهمیت رقعه‌های جامی که در «مرقع نوایی» تدوین شده عبارت ازین‌هاست: اول اینکه این رقعه‌ها ما را به درک و شناسایی حیات مدنی احتماعی و اقتصادی مردمان ماوراءالنهر وخراسان در عصر زندگی جامی و نوایی کمک می‌کند و به حیث یک مدرک تاریخی مورد استفاده قرار گرفته می‌تواند.

دوم اینکه اگر مسأله نوشتن و ارسال داشتن اکثر این رقعه‌ها به نوایی را در نظر بگیریم، این رقعه‌ها دلیل روشنی است بر همفکری و همنوایی و مشترک بودن اهداف ایشان در بسا از مهمات امور زندگی و بالاخره این رقعه‌ها نشان دهندهٔ این حقیقت است که درمیراث گرانبهای ادبی این دو شاعر و ادیب بزرگ ـ حامی و نوایی ـ تجربیات عمیق حیاتی و غایه‌های نیک انساندوستی نهفته است.

(ترجمهٔ شفیقه یارقین)

منابع و مراجع

۱ـ منشآت جامی، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، سال نوزدهم، شمارهٔ ۱ـ۴، تبریز ۱۳۴۶ و حاشیهٔ ورقهای ۵۳۱ ب تا ۵۶۵ ب نسخهٔ خطی شمارهٔ ۱۳۳۱ کلیات آثار جامی که در گنجینهٔ کتب خطی انستیتوت شرق شناسی آکادمی علوم ازبکستان شوروی محفوظ است.

۲ـ نسخهٔ خطی شمارهٔ ۲۲۷۸ کتابخانهٔ انستیتوت شرق شناسی آکادمی علوم ازبکستان شوروی.

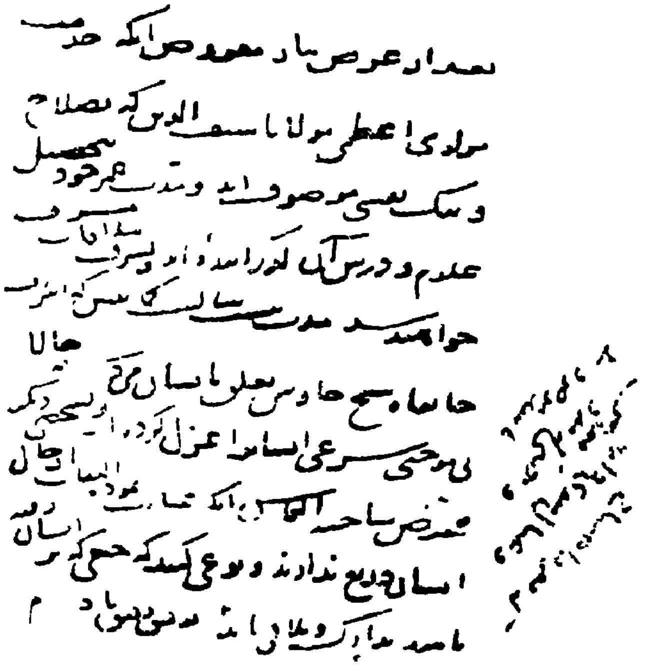
۳ـ مرقع نوایی یا مجموعهٔ مراسلات شمارهٔ ۲۱۷۸ کتابخانهٔ انستیتوت شرقشناسی آکادمی علوم ازبکستان شوروی، ورق ۶ ب (رقعهٔ ۴۵ـ۴۶).

۴ـ محمدحسین بهروز، حسین واعظ کاشفی و آثار منشیانهٔ او (قرنهای ۱۴ـ۱۵ میلادی) خلاصهٔ رسالهٔ نامزدی علوم، مسکو ۱۹۷۰.

۵ـ علی شیر نوایی، نسایم المحبة. نسخهٔ خطی شمارهٔ ۸۵۷، انستیتوت شرقشناسی آکادمی علوم ازبکستان شوروی، ورق ۱۷۸ ب.

۶ـ فهرست نسخ خطی شرقی کتابخانهٔ انستیتوت شرقشناسی آکادمی علوم ازبکستان شوروی، جلد ۱، تاشکند، ۱۹۵۲، صفحات ۱۴۹ـ۱۵۱.

۷ـ عبدالرحمن جامی، شواهد النبوة، نسخه‌های خطی شمارهٔ ۴۲۷۷ و شمارهٔ ۱۱۶ و شمارهٔ ۸۸۶۲ کتابخانهٔ انستیتوت شرقشناسی آکادمی علوم ازبکستان شوروی.



نذیراحمد ـ کبیراحمد جائسی

عبداللطیف عباسی گجراتی
و
نسخهٔ انتقادی مثنوی معنویش
(بخش سوم)
(بخش دوم در صفحات ۵۱ـ۵۲ سال ۱۹)

۷ـ رقعات عبداللطیف

این رقعات که در مطالعهٔ تاریخ سیاسی و ادبی دورهٔ جهانگیر و شاه جهان (فقط چند سال اهمیت زیاد دارد اکثراً شامل مکاتبات لشکرخان مخدوم عبداللطیف می‌باشد. عبداللطیف بجای مخ خود این رقعه‌ها را نوشته. بعلاوهٔ آن این مجموعه شامل رقعه‌های خان خانان بنام آصف خان و م خان فیروز جنگ و هاشم خان و دیگران می‌باشد. نسخهٔ این مجموعه درکتابخانهٔ ایشیاتک سو کلکته ذیل شمارهٔ ۳۶۴ ذخیرهٔ کرزن، فهرست ص ۱۵۹ موجود است، و نیز در کتابخانهٔ میسور شمارهٔ ۱۴، فهرست ایتورت ص ۹۰ بوده است و بنابراین همین رقعات و انشاست که محمد صالح عبداللطیف را در شمار[۳۱] ارباب انشا متقدم‌تر از عبدالحمید لاهوری و محمد وارث آورده است

۸ـ سیر منازل و بلاد و امصار

نسخه‌ای ازین کتاب در کتابخانهٔ هاردنگ در دهلی نگهداری می‌شد، اما اکنون این نسخه ا رفته. خوش‌بختانه آقای دکتر آهوجه یک نسخه از روی نسخهٔ کتابخانهٔ فوق تهیه نموده بودند و آ مقابله و مقایسهٔ مندرجات آن با کتابهای دیگر برای چاپ آماده نموده بودند، اما هنوز بچاپ نر خوش‌بختانه مورخان دورهٔ حاضر از آن کتاب استفاده نموده‌اند. درمیان ایشان دکتر جدوناته س (تاریخ بنگال و بهار) دکتر چودهری (بنگال در دورهٔ اکبر و جهانگیر) پروفسور شری رام شرما (تاریخ مغول هند) و تاراپور والا و مارشل قابل ذکرند. دکتر آهوجه در مقالهٔ خود شامل ab University Research Bulletin ج ۴ شمارهٔ ۱، آوریل ۱۹۷۳ ازآن استفاده‌نموده و معرفی سزا است.

۹ـ تاریخ شاه جهانی

بنا بگفتهٔ صاحب عمل صالح،[۳۲] عبداللطیف عباسی چندی در تحریر تاریخ شاه جهانی اش داشت، اما ارباب حسد نگذاشتند که او این کار بانجام برساند. محمد صالح کنبوه می‌نویسد:

«چندی به تحریر ایام دولت ابد طراز می‌پرداخت، آخر ازنکته گیری ارباب حسد از خ مذکور معارف و مرفوع‌القلم گشت.»

ترتیب و تنظیم نسخهٔ انتقادی از مثنوی معنوی

چنانکه در فوق بتفصیل آمده که عبداللطیف از روی هشتاد تا صد نسخه از مثنوی معنوی یک نسخهٔ انتقادی از مثنوی تهیه نموده، و این نسخه خیلی مقبول خاطر ارباب نظر گردیده، چنانچه نسخه‌های آن در کتابخانه‌های هند و بیرون هند فراوان وجود می‌دارد، ما دو نسخهٔ آن مثنوی را که در علیگر موجود است معرفی می‌نماییم.

۱ـ متن این نسخه ازمقابلهٔ هشتاد تا صد نسخه تهیه شده و تاکنون رحمتی که درین کار کشیده شده، نسبت به هیچ یک از کتب فارسی و شاید کتب دیگر زبانها کشیده نشده باشد. از این متن نظر محققان جدید که این گونه تحقیقات را بشرق شناسان نسبت دهند باطل می‌شود.
۲ـ این نسخه شامل فهرست هر شش دفتر مثنوی می‌باشد.
۳ـ دیباچهٔ سه دفتر بعربی بوده عبداللطیف آن سه دیباچه را بفارسی درآورده.
۴ـ یک دیباچهٔ مفصل و بزرگ بنام مرآة‌الحقایق بقلم عبداللطیف شامل است که دارای تفصیلات تنظیم و ترتیب نسخهٔ ناسخه است.
۵ـ شامل یک دیباچهٔ بسیار نادر که فقط در یک نسخهٔ معتبر موجود بود.
۶ـ شامل یک مقدمهٔ کوتاه بقلم عبداللطیف.
اما عبداللطیف از دو چیز مهم صرف نظر نموده، یکی معرفی نسخه‌ها که از آنها استفاده شده، چون تعداد آنها تا صد می‌رسید بهمین علت باشد که عبداللطیف از معرفی آنها صرف نظر کرده. دیگری اندراج نسخه‌های بدل.

نسخه‌های خطی این نسخهٔ انتقادی

نسخه‌های خطی نسخهٔ ناسخه مرتبهٔ عبداللطیف درکتابخانه‌های هند و بیرون هند وجود دارد. یک نسخه از این در موزهٔ سالار جنگ (رک: فهرست ج ۴ ص ۱۱۰ زیر شمارهٔ ۱۲۷۷) موجود است. دو نسخه ازین کتاب در علیگر است. یکی درکتابخانهٔ مولانا آزاد ذخیرهٔ سبحان‌الله و دیگری درکتابخانهٔ شخصی آقای کبیراحمد جائسی، یکی ازنگارندهٔ این مقاله.
نسخهٔ اول، کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی، علیگر، ذخیرهٔ سبحان‌الله زیرشمارهٔ ۵۵۱۴ـ ۵۴/۸۹۱.
در آخر نسخه در متن این عبارت دیده می‌شود:
«سیوم ربیع‌الاول سنهٔ ۱۰۶۸ در شهر معظم احمدآباد لازال مصونه عن‌الفساد بقلم استعجال رقم تحریر نموده شد» (بدون نام کاتب)
در همان صفحه در حاشیه در جوهر سرخ تاریخ سنهٔ ۱۰۶۹ هـ. درمیان کتاب چندین بار تاریخ کتابت بدون نام کاتب درج شده:
در آخر دیباچهٔ دوم تاریخ ۱۰۷۰ در هند سنه درج است.
در آخر فهرست دفتر اول: تمت الفهرست الاول من‌المثنوی المعنوی سنهٔ ۱۰۷۰.
در آخر دفتر اول: تمام شد جلد اول مثنوی معنوی بیستم شعبان ۱۰۶۷.
در خاتمهٔ دفتر سوم: سیوم ذی‌الحجهٔ ۱۰۶۸ در بلدهٔ احمدآباد مرقوم شد.
در خاتمهٔ دفتر چهارم: نوزدهم ذی‌الحجهٔ سنه الیه باختتام رسیده.
در آخر پنجم: بتاریخ نهم صفر ختم‌الله بالخیر و الظفر ۱۰۶۸ مرقوم شد.
در حاشیه همان صفحه: تمت‌الحاشیة المیمونة المبارکة فی غرة شهر محرم‌الحرام ۱۰۷۰.

مندرجات نسخه بقرار زیر است:
۱ـ دیباچهٔ نسخهٔ ناسخه بقلم عبداللطیف عباسی (مرآةالمثنوی).
۲ـ دیباچهٔ مختصر بقلم عبداللطیف: ابتدا در باب این عطیهٔ کبری و موهبت عظمی، خاتمه: اند وادی قدم زد و یا درین بادیه دم برآورد. والله الموفق (۱۰۷۰ هـ).
۳ـ دیباچهٔ مختصر بقلم عبداللطیف: بسم‌الله الرحمن الرحیم.
ابتدا: شش دفتر این کتاب را علیحده وجدا باین جهت کرده شد.
خاتمه: هر دفتر این کتاب را علیحده علیحده کرده، مسمی به مثنوی مسدس گردانیده شد. ال
۴ـ آغاز دفتر اول ـ الفهرست الاول ـ دیباچهٔ نادر ـ ترجمهٔ دیباچهٔ عربی ـ دیباچهٔ عربی مع متن ا دفتر اول (بیستم شعبان ۱۰۶۷).
۵ـ دفتر دوم ـ فهرست دفتر دوم ـ دیباچهٔ دفتر دوم مع متن.
۶ـ دفتر سوم ـ فهرست دفتر سوم ـ دیباچهٔ عربی مع متن اشعار دفتر سوم (سیوم ذی‌الحجهٔ ۱۸ در بلدهٔ احمدآباد مرقوم شد).
۷ـ دفتر چهارم ـ فهرست دفتر چهارم ـ دیباچهٔ عربی مع متن اشعار دفتر چهارم (نوزدهم ذی‌ال سنهٔ الیه باختتام رسیده).
۸ .دفتر پنجم ـ فهرست دفتر پنجم ـ دیباچه مع متن اشعار دفتر پنجم. بتاریخ نهم شهر صفر ۱۸ مرقوم شد.
۹ـ دفتر ششم ـ دیباچه مع متن اشعار دفترششم ـ سیوم ربیع‌الاول ۱۰۶۸ ـ حاشیه محرم ۷۰
نسخهٔ بسیار قدیم است که بعد از سی و شش سال ترتیب نسخه اصل رونویس شده در احمدآب وطن مألوف عبداللطیف بوده تحریر یافته، سیار حوش خط ومطلا و مذهب.

سخهٔ دوم درکتابخانهٔ شخصی دکتر کبیراحمد جائسی

این سخه شاید از همه نسخه‌های این کتاب مهم‌تر باشد، زیرا که کاتب این نسخه یک دانشمندان بزرگ احمدآباد است و این نسخه در خانوادهٔ همان دانشمند و یک شخصیت بزرگ د بوده است.
این سخه بسیار مهم است زیرا که کاتب نسخه یکی از دانشمندان احمدآباد بنام محمد سلیمان بود. در آخر سخه این عبارت دیده می‌شود:
«قد تم الکتاب بعون الملک الوهاب علی یدالعبدالضعیف النحیف الراجی الی رحمةالله المنان الفقرا سلیمان غفرله و ولوالدیه عشی الجمعة عاشر صفر سنة الف ۳۳ ثمانیة عشر یا لبلدة الفاخرة الم باحمدآباد عمرها الله تعالی الی یوم المیعاد بالنبی و آله الامجاد.
ذیل این یادداشت، عبارت ذیل بخط درشت درج است:
مالکه بالشراء حیدربن عبدالله وبن وجیه‌الدین نصرالله علوی قدس سره.
و ذیل این بخط خفی آمده:
ثم سعد بملکه احقرالخلیفة احمدبن سلیمان کان‌الله لهما فی کل حینٍ و مکانٍ غرهٔ شهر ره ۱۰۸۵ هـ تملکه الاحرة محمد بن...
در صفحهٔ اول یادداشتهای ذیل یافته می‌شود:
۱ـ مالکه تراب اقدام ساقی کوثر ابن عبدالله حیدر.
۲ـ ثم انتقل الی مملوک اهل بیت‌النبوی احقرالخلیفة احمدبن سلیمان کان‌الله تعالی لهما فی حینٍ و مکانٍ.

۳ـ ثم انتقل الی کلیب العتبة النبویة احقر عبادالله المنان محمدرضا بن غلام محمد بن احمد بن سلیمان کان‌الله تعالی لهم و لاسلافهم مع اخلافهم فی کل زمانٍ و مکانٍ.

۴ـ ثم انتقل الی ملک الاخ الامجد فی‌الله الاحد الصمد الشیخ عمادالدین بن الشیخ ولی‌الله بن شیخ محمد عفی عنه.

اطلاع زیر که بقلم محمدرضا درج است خیلی مهم بنظر می‌آید:

این کتاب مثنوی معنوی تمام من اوله الی آخره بخط شریف فاضل کامل عالم عامل زین عرفا اسوهٔ صلحا شمع انجمن اهل فن سلیمان ملک سخن قدوهٔ اهل حدیث و قرآن حضرت جدی مولوی شیخ سلیمان قدس سره است که دانای علوم نشأتین و آگاهی حقایق کونین و صفای طبع موزون چنانچه از تصنیفاتش مبین حالات و کرامات و کلمات اوست و برهان قوی بر علو فطرت و استعداد او و مقدار ابیاتش قریب بچهار صد هزار می‌رسد طاهر وباهر است و تلمید و خلیفهٔ راستین فخر محدثین حضرت مولانا شیخ عبدالحق محدث دهلوی قدس سره بوده و کان عدیم النظیر فی زمانه نظماً و نثراً بالفارسی و العربی و له شعر کثیر علی مذاق الصوفیة العلیه و من انفاسه الشریفه.

زاهدا بگذر از سرم مست	به می جانفزا گذار مرا
مگشا لب دگر بسرزنشم	بهمین بیخودی سپار مرا
من سلیمان ملک بیخودیم	با صف دیو و دد چه کار مرا

حرره الفقیر محمدرضا بن غلام محمد

سلیمان کرد که کاتب نسخهٔ ذاتی دکتر جائسی است یکی ازنویسندگان و دانشمندان احمدآباد گجرات در قرن یازدهم هجری بوده. او در هر دو زبان عربی و فارسی قدرت تمام داشت و درین هردو زبان شعر می‌گفت. بگفتهٔ پسر نوهٔ او بنام محمدرضا بن غلام محمد، سلیمان کرد چهارصد هزار بیت بطور یادگار گذاشته.

دربارهٔ زندگانی سلیمان اطلاعات کافی در دست نیست، اما محمدرضا پسر نوه‌اش، سلیمان یکی از شاگردان عبدالحق محدث دهلوی بوده. دکتر دیسائی که دربارهٔ اومقالهٔ محققانه دارد نوشته که نیاکانش اگرچه کرد بودند، ولی ایشان به خراسان هجرت نموده و ساکن شده. بهمین علت است که او را خراسانی قرار می‌دهند. سلیمان در لاهور چشم بجهان گشود. بعدی باحمدآباد اقامت اختیار نمود. با تصوف و عرفان علاقهٔ خصوصی داشت و از سلسلهٔ قادریه منسلک بود. بنابرین نسبت قادری هم دارد. دکتر دیسائی از بیت زیر نتیجه گرفته که سلیمان به قبیلهٔ لر نیزنسبت داشته:

کمال حال سلیمان بود خدا ترسی	از آن چه باک که در اصل کرد لر باشد

اما تاریخ وفات او درست معلوم نیست. دکتر دیسائی تاریخ وفاتش بین سنوات ۱۰۵۱ـ۱۰۵۹ هـ قرار می‌دهند. اما این درست نیست زیراکه نسخهٔ ناسخهٔ مثنویات سقیمه که بقلم او بازمانده است در ۱۰۷۱ هـ بانجام پذیرفته. پس وفات او پس ازین تاریخ واقع شده باشد.

آقای دکتر دیسائی نام بیست اثر عربی و فارسی نوشته و از آنجمله است:

۱ـ مفتاح الاصول و مصباح الوصول دربارهٔ علم حدیث.
۲ـ منابع الخیرات، مثنوی در مدح حضرت عبدالقادر جیلانی.
۳ـ مفتاح الهدی و مصباح‌البقاء، مجموعهٔ انتخاب شعرای فارسی.
۴ـ روایح الاصول دربارهٔ سلوک و عرفان.
۵ـ شرح هدایه (در فقه).
۶ـ اسماء الرجال (علم حدیث).
۷ـ مرآة‌القلوب، انتخاب دیوان حافظ شیرازی.

خلاصه این که نسخهٔ متذکرةالصدر از لحاظ کاتب وکتابت آن بسیار مهم است. شاید د
کاتبان نسخه‌های مثنوی معنوی هیچ کاتب از حیث علم و فضل به پایهٔ سلیمان نمی‌رسد. بهمین
می‌توان گفت که این نسخهٔ مثنوی بی‌مانند است ازین نیز می‌توان قیاس نمود که نسخهٔ مثنو:
عبداللطیف تهیه نموده باشد دارای اهمیت و امتیاز بسیار می‌باشد که دانشمندی مانند سلیمان کرد ک
شاعر قادر و توانا ونویسندهٔ بزرگ بوده تصمیم گیرد که نسخهٔ مثنوی مرتبهٔ عبداللطیف را نقل ن
نسخهٔ مزبور ازین حیث نیز دارای اهمیت زیاد است که در خانوادهٔ سلیمان کرد بوده و پسر او
احمدبن سلیمان دوبار گواهی داده که این نسخه، نسخهٔ ذاتی او باشد. این خلیفه احمدبن سلیمان ی
دانشمندان و عارفان بزرگ احمدآباد بود و نویسندهٔ آثار می‌باشد. یکی از دو یادداشت خلیفه ا
این نسخه ظاهر می‌کند که در ۱۰۸۵ هـ او بقید حیات بوده. پس از آن این نسخه در ملک نوهٔ
احمد درآمده. این شخص که نامش محمدرضا بن غلام محمد بن احمد بن سلیمان بودگواهی د
کاتب این نسخه همان سلیمان است که جد پدری‌اش بوده و نیز این که سلیمان نویسنده و شاعر توا
است و چهارصد شعر ارو یادگارمانده، در آخر سه بیت فارسی نقل نموده. بگفتهٔ محمدرضا، ه
بتصوف و عرفان مایل بود و در اشعارش این جنبه غالب بوده.

اینست داستان افراد خانوادهٔ سلیمان کرد که بوسیلهٔ این نسخه بدست آمده. بعلاوهٔ این یاد
یک یادداشت که شاید از همهٔ این تحریرات مهم‌تر باشد اینست که نسخهٔ هذا نسخهٔ شخصی ح
عبدالله بوده و او این نسخه را خریده بود. حیدربن عبدالله سه بار اسم خود در این نسخه بیادگار گ

دفعهٔ اول در ورق ۱۳۸ الف در خاتمهٔ دفتر سوم مثنوی معنوی:

بندهٔ حیدر غلام خاص علی.

دفعهٔ دوم در ورق اول که دفتر اول مثنوی شروع می‌شود:

مالکه تراب اقدام ساقی کوثر ابن عبدالله حیدر.

دفعهٔ سوم در آخر نسخه بدین طور:

مالکه بالشراء حیدربن عبدالله بن وجیه‌الدین نصرالله العلوی قدس سره.

یادداشت سیومین هویت شیخ حیدر را واضح می‌کند. اول این معلوم می‌شود که او این نس
خریده بود. دوم اینکه او پسر عبدالله بن شیخ وجیه‌الدین علوی بوده است.

شیخ وجیه‌الدین علوی (متوفی ۹۹۸ هـ) ازعارفان قرن دهم احمدآباد گجرات بود. او با
شطاریه انتساب داشت و یکی از اجل خلفاء شیخ محمد غوث گوالیاری[۳۲] (متوفی ۹۷۰ هـ) بود. د
شیخ وجیه‌الدین، جهانگیر در توزک اطلاعات وافر بهم رسانیده. در ذیل جلوس دوازدهم می
(۲۷ ماه دی ۱۰۲۶ هـ):

«روز یک شنبه بیست و هفتم (ماه دی) بخانقاه شیخ وجیه‌الدین که نزدیک بدولت خانه بود ر
سر مزار ایشان که در صحن خانقاه واقع است فاتحه خوانده شد. این خانقاه را صادق خان که از
عمدهٔ پدرم بود ساخته است. شیخ از خلفای شیخ محمد غوث است، اما خلیفه‌ای که مرشد بخلا
مباهات کند و ارادت ایشان برهانی است روشن بر بزرگی شیخ محمد غوث و شیخ وجیه‌الدین بف
صوری و معنوی آراستگی داشت. پیش ازین به سی سال درین شهر ودیعت حیات سپرده. بعد
شیخ عبدالله بوصیت پدر بر مسند ارشاد نشسته بغایت درویش مرتاض بود. چون مشارالیه بجوار ر
ایزدی پیوست فرزندش شیخ اسدالله جانشین گشت و همدران زودی بعالم بقا شتافت و بعد ازو برا
شیخ حیدر صاحب سجاده شد و الحال در قید حیات است. بر سر مزار جد و آبای خود بخدمت در
و تیمارحال ایشان مشغول و اثر صلاح از ناصیهٔ روزگارش ظاهر. چون عرس شیخ وجیه‌الدین درمیا
یکهزار و پانصد روپیه بجهت خرج عرس به شیخ حیدر عنایت شد و یکهزار پانصد روپیهٔ دیگر ب

آن فقرا که در خانقاه ایشان حاضر بودند بدست خود خیر کردم و پانصد روپیه به برادر شیخ وجیه‌الدین لطف نمودم. همچنین بهرکدام از خویشان و منسوبان ایشان درخور استحقاق خرجی و زمینی مرحمت شد. به شیخ حیدر فرمودم که جمعی از درویشان و مستحقان راکه معرفتی بحال آنها داشته باشد بحضور آورده خرجی و زمینی التماس نمایند.۳۵»

در جلوس دوازدهم وقتی که جهانگیر به ارادهٔ سیر استان گجرات به بندر کهمبایت رسید برخی از مشایخ منجمله آن شیخ حیدر بود به آنجا رسیده استقبال نمودند. در توزک آمده است:

«و هم درین تاریخ (شانزدهم ماه ۱۰۲۶ هـ) سید محمد صاحب سجادهٔ شاه عالم و فرزندان شیخ محمد غوث وشیخ حیدر نبیره میان وجیه‌الدین و دیگر مشایخ که در احمدآباد توطن دارند باستقبال آمده ملازمت نمودند.۳۶»

جهانگیر به خانوادهٔ شیخ وجیه‌الدین عقیدت تمام داشته چنانچه درجلوس سال دوم می‌نویسد:

«(رجب ۱۰۱۶ هـ) فرمانی به مرتضی خان حاکم گجرات در قلم آمد که چون از صلاح و فضیلت و پرهیزگاری پسر میان وجیه‌الدین بمن رسیده است مبلغی از جانب ما باو گذرانیده از اسماء الهی اسمی چند که مجرب بوده باشد نویسانیده بفرستید. اگر توفیق ایزدی رفیق شود بدان مداومت نمایم.۳۷»

شیخ حیدر که او نسخهٔ متذکرةالصدر را خریده بود و پیش از همه این نسخه در ملک او بوده، نوهٔ شیخ وجیه‌الدین بوده. این نسخه دارای سه یادداشت از همان شیخ است که جهانگیر بخدمتش در سال ۱۰۲۶ رسیده بود. شیخ مذکور صاحب سجاده بود و «آثار صلاح از ناحیه‌اش هویدا بوده». خلاصه اینکه نسخه‌ای که درکتابخانهٔ شخصی چنان عارف بوده باشد دارای اهمیت فوق‌العاده باشد براین. داستان یک نسخهٔ تاریخی از مثنوی معنوی به پایان می‌رسد. ما عقیده داریم که درمیان نسخه‌های مثنوی معنوی نسخه‌ای باین پایه کمتر وجود داشته باشد.

استدراکات و اضافات

۱) عبداللطیف عباسی در سنوات ۱۰۳۹ در پیشاور اقامت داشته و درین سال او پلی ساخته، و آن پل هنوز در آنجا باقی مانده است. پل مذکور دارای کتیبه‌ای است ساختهٔ مهندس که شاید لطف‌الله مهندس پدر استاد احمد معمار تاج محل باشد. اشعار کتیبه ذیلاً درج می‌شود:

بحمدالله که از فیض الهی	بقاع خیر عالی کرد بنیاد
محب اهل دل عبداللطیف آنک	که مثلش مادر ایام کنم زاد
پلی تعمیر کرد اندر پشاور	الهی تا جهان باشد نماناد
پی تاریخ اتمامش مهندس	بگفتا خیر جاری باد آباد

(۱۰۳۹ هـ)

این کتیبه دو سه بار چاپ شده. بنده از مقالهٔ دکتر عبدالله چغتائی بعنوان Bara Bridge Inscription of Shahjahan شامل مجله Ancient Pakistan,2 PP.13-16 (1965-1966) استفاده نموده‌ام. نیز رک: Peshawar- Past and Present از سید محمد جعفر پیشاور ۱۹۴۵.

۲) عبداللطیف عباسی کاتب خوبی بوده و چند نسخه‌ها که او کتابت نموده بود در بعضی کتابخانه‌ها موجود است. تفصیلات آنها بقرار زیر است:

الف ـ دیوان قاسم انور متوفی ۸۳۷ مکتوبهٔ عبداللطیف عباسی برای میرزا محمد اشرف در سال ۱۲۰۸، اوراق ۲۲۷، در دو ستون، هر ستون ۱۱ سطری، خط نستعلیق، دارای دو تصویر مقابل ورق

۱۸ـ۱۹. از گزارش فهرست نگار واضح است که کاتب همان عبداللطیف عباسی گجراتی است که مثنوی مولانای روم و حدیقةالحقیقه را تصحیح نموده و شرح کرده است. رک: فهرست کتب خطی کتابخانهٔ دیوان هند، ص ۷۸۶، مخطوطهٔ ۱۲۸۵.

ب ـ رباعیات عمر خیام مکتوبهٔ عبداللطیف عباسی ۱۰۳۰ هـ گزارش نسخه و عکس آن در رسالهٔ دکتر عبدالله چغتائی بنام «سرگذشت خط نستعلیق» شامل است.

ج ـ نسخهٔ حدیقةالحقیقهٔ سنائی مکتوبهٔ ۶۱۷ هـ در ملک خان اعظم میرزا عزیز کوکه بود. در ۱۰۳۵ عبداللطیف آن نسخه را از میرزای مزبور ولو گرفته و از آن نقلی تهیه نموده و نسخهٔ خود از این متن در ملک سپر نگر بوده.

د ـ در کتابخانهٔ دانش‌گاه پنجاب نسخه‌ای از لطایف الحقایق در (شرح حدیقه) زیرشمارهٔ ۲۰۴ مضبوطست که بخط خود شارح یعنی عبداللطیف عباسی می‌باشد. این نسخه برین عبارت تمام می‌شود: حرره عبداللطیف... شارح... اوراق ۴۵۴، ۱۹ سطری، خط نستعلیق (فهرست ج ۱ جز ۲ ص ۱۳۹).

درکتابخانهٔ مدراس (گورنمنت اورینتل لائبریری) نسخه‌ای از لطایف اللغات عبداللطیف عباسی که در سال ۱۰۹۸ هـ از نسخهٔ خود عبداللطیف استنساخ شده بود مضبوطست ـ رک: فهرست ج ۱، شمارهٔ ۴۱۵.

*

درکتابخانهٔ دانش‌گاه پنجاب لاهور نسخه‌ای از نسخهٔ ناسخهٔ مثنویات سقیمه مکتوبهٔ ۶ ربیع‌الثانی ۱۰۴۳ هـ بخط محمدعلی موجود است که با مهر و یادداشت‌ها از ظفرخان شاهجهانی و دیگران مزین است. یک یادداشت مهم بقرار زیر است:

«بتاریخ چهاردهم شهر رمضان سنهٔ ۱۰۵۳ ازبابت پیش کش شیخ عالم که از دهلی از سال داشته بود، داخل کتابخانه شود».

اگرچه معلوم نیست که مالک کتابخانه که بود، اما معلوم است که این کتابخانه در لاهور بود و این نسخه از دهلی بلاهور فرستاده شده بود (رک: فهرست ج ۱، جز ۲، ص ۱۹۲، مخطوطهٔ ۲۸۸).

*

نسخهٔ منتخب‌التواریخ تألیف حسن خاکی شیرازی که درکتابخانهٔ دیوان هند (زیرشمارهٔ ۳۷۳۴) موجود است. مزین به یادداشتهای عبداللطیف عباسی. حسن خاکی دوست عبداللطیف عباسی بود. (رک: ستوری، پرشین لتریچر، ص ۲۲۳).

*

عقاید نسفی کتابی است معروف در عربی از ابوحفص عمربن محمد نسفی (م: ۵۳۷). این کتاب را بعضی از دانشمندان بفارسی[۳] ترجمه و شرح نموده‌اند از آنجمله برهان مسکین هروی هم هست و او در سال ۹۱۴ هـ این کتاب را در هرات بفارسی شرح کرده و نام کتاب خود ارشادالسالکین[۴] گذارده. این شرح در جای خود معروف است و نسخه‌هایی از آن درکتابخانه‌ها دیده می‌شود.

از دیباچهٔ ارشادالسالکین معلوم می‌شود که برهان مسکین[۵] پیش از تألیف این کتاب دارای آثار زیر می‌بوده:

انیس الواعظین، روضةالاتقیا فی ذکرالاولیا، انیس العابدین، سراج المتعلمین، اورادالاوقات، کنوزالاعمال، خلاصةالاوراد که نامهای این آثار در مقدمهٔ ارشادالسالکین درج است.

نسخهٔ ارشادالسالکین که درکتابخانهٔ دیوان هند زیرشمارهٔ ۲۵۶۸ موجود است بخط محمد شیخ

عبداللطیف[۶] عباسی است که برای سیدشاه محمد سیف‌الله قادری در ماه ربیع‌الاول سال ۱۰۸۳ هـ رونویس شده. بنظرم فقرهٔ شیخ محمد عبدالله عباسی اضافت ابنی است، محمد بن شیخ عبداللطیف عباسی. بنابرین می‌توان قیاس نمود که نسخهٔ هذا بدست محمد پسر استنساخ شده. گویا مانند پدر این پسر هم ازکتابت دلبستگی داشته. نسخهٔ دیگر ارشادالسالکین است که شامل صفحهٔ ۱۴۲ـ ۱۷۱ نیز به خط همان محمد است و به نام سیف‌الله است که هم ارشادالسالکین بنام او بوده است.

در ترتیب این مقاله از افادات دانشمند گرامی و دوست صمیمی آقای دکتر ضیاءالدین دیسائی استفاده نمودیم و می‌خواهیم از ایشان سپاسگزاری نمائیم.

یادداشتها

۳۱ـ عمل صالح، ج ۳ ص ۳۳۹

۳۲ـ ایضاً

۳۳ـ این غلط است زیراکه دیباچهٔ مختصر در ۱۰۷۱ هـ نوشته شد، و خود کتاب در ۱۰۳۲ تهیه شده و پس تاریخ اتمام استنساخ ۱۰۱۸ حتماً از صحت دور است.

۳۴ـ شیخ محمد غوث از نسل شیخ فریدالدین عطار (م ۶۲۷ هـ) می‌باشد. حاجی حمید گوالیاری او را و برادرش شیخ بهلول را در فرزندی خود گرفته و هر دو را درس سلوک و معرفت داده و ایشان درین علم دستگاه کامل بهم رسانیده، چنانکه همایون پادشاه بایشان عقیدت کامل داشته اما وقتیکه شیرشاه بر هندوستان غلبه نمود او در پی آزار شیخ محمد غوث شد، بنابرین شیخ ترک سکونت نموده بگجرات هجرت کرد و در حدود هیژده سال در آن خطه در میان مردمان علم و عرفان ترویج کرد. شیخ علی متقی که عالم بلندپایه بود بنابر بعضی آثار شیخ فتوی کفر دربارهٔ او صادر کرد، سلطان محمود گجراتی که فرمانروای وقت بود از شیخ وجیه‌الدین درین مورد استصواب رأی کرد، شیخ از علم و عرفان شیخ محمد غوث چنان در تحت تأثیر افتاد که بر دست مؤخرالذکر بیعت کرد. در دورهٔ اکبر شیخ به شمال آمده اما شیخ گدائی پسر شیخ جمالی بیرم خان را خلاف شیخ محمد غوث ورغلانید، در اثر آن شیخ به گوالیار رفت و همان جا در ۹۷۰ هـ رحلت نمود، و در همان جا دفن شد. مزار او الی الآن مرجع خلائق واقع شده، از آثارش رسالهٔ معراجیه، جواهر خمسه، کلید مخازن کنزالوحدت، ضمائر و بصائر شهرت دارند (تعلیقات تورک جهانگیری ج ۲ ص ۹۲ بحواله رود کوثر ص ۳۶ـ ۴۰).

۳۵ـ چاپ نولکشور ص ۲۱۳.

۳۶ـ ص ۲۰۹

۳۷ـ ص ۶۲.

یادداشتهای استدراکات

۱ـ برای احوالش رک: آئین اکبری ترجمهٔ بلوخمن، ج ۱ شمارهٔ ۲۱، ص ۳۲۳ـ ۳۴۷.

۲ـ میرزا عزیز کوکه در ۱۰۳۳ وفات یافته، پس عبداللطیف عباسی از عزیز کوکه نمی‌توان گرفت، شاید از یکی از وارثان او گرفته باشد.

۳ـ رک: عارف نوشاهی فهرست موزهٔ ملی پاکستان ص ۱۸۲، احمد منزوی، گنج بخش، ج ۲، ص ۵۲۲.

۴ـ برای نسخهٔ این کتاب رک: فهرست موزه ص ۱۸۲ و فهرست گنج بخش ج ۲ ص ۴۸۰ مخطوطهٔ ۵۱۹. کتابهای دیگر به همین نام یافته می‌شود، رک: فهرست مشترک ج ۴ ص ۲۵۴۰.

۵ـ چنان بنظرم می‌رسد که برهان مسکین پسر معین مسکین هروی بوده است و چنانکه معلوم است که مؤخرالذکر دارای آثار زیاد می‌باشد از آنجمله است معارج‌النبوة، در سیرت رسول که بسیار شهرت دارد، تفسیر سورهٔ یوسف بعنوان تفسیر حدائق‌الحقائق که اخیراً به کوشش سید جعفر سجادی در ۱۳۶۴ از چاپ درآمده نیز شهرت وافر داشته است. معین دیوان شعر فارسی دارد که اشتباهاً بنام شیخ معین‌الدین اجمیری چاپ شده، معین در ۹۰۸ هـ درگذشت و در مقبرهٔ خواجه عبدالله انصاری مدفون گردید. معین و پدرش هر دو مسکین تخلص داشته، بنابرین اگر پسرش برهان مسکین تخلص داشته باشد عجیب نباشد.

۶ـ در خط انگلیسی **Muhammad Shaikh Abdu Latif Abbasi** است. دربارهٔ محمد می‌توان افزود که شخصی که نامش یاد ندارم می‌گفت که قبر محمد در دهلی است.

برای امّید خراسان
مهدی اخوان ثالث

امید و امید

ثُـرا ای ســرزگ اوسـتـاد ســحور
مــن ار همگـــان بـیشتر دوست دارم

رهــی طـبـع دریـا مثالت کـه ازوی
به کف دُر، به دامـن گُهر دوست دارم

دل وحـان سُپردم بـه گفتار سعرت
ازیـرا کـه شـهد وشکـر دوست دارم

فـــروع جهــانگیر انـــدیشه‌ات را
فـــروتر ز نــورِ بَـــصَر دوست دارم

هم آن شعر دلکش‌تـر از مـادهٔ نـاب
هم آن نثرِ چون نُقلِ تـر دوست دارم

چــو رعـدِ بهـاران خروشیدنت را
بـه هنگـامهٔ شـور و شـر دوست دارم

دورویــانِ ده رنگ را دل هــراسان
ار آن کِلکِ پـرخـاشگر دوست دارم

سحن هرچه گفتی هـمه راست گـفتی
تـــرا زیـن قـبل بـی‌شُمَر دوست دارم

اگرهــا بـه کـارست در مـهر یـاران
مـــن امّــید را بـــی اگـر دوست دارم

ز جـان هـم گـرامـی‌تری در تـنِ مـن
مـــپندار کت مـــختصر دوست دارم

هر آنکو چو تو مـهر وررد بـه ایـران
تَنَش، وَرچه خصم پدر، دوست دارم

بـر ایـــن ســرزمین گـر ببارد بـلائی
در آویــختن بــا خــطر دوست دارم

تـــو آزاده‌ای و مـــن آزادگـــان را
ز هــر بـوم باشـد و بَـر دوست دارم

بـه بـاغ آن سرافراز سرو سهی را
اگــر چـند بی‌بار و بـر دوست دارم

درختی و گر برگ و بارش ز خواری
بُـریده بـه تـیغ و تـبر دوست دارم

بـــحر بـــنقدِ کــامل عیـارِ مــحبّت
نـه مفتون سـیم نـه زر دوست دارم

دلی راکـه بــا مـردمی خوی گـیرد
بــرون از نـــژاد و گُـهر دوست دارم

هـر آنچ آدمـی را بـه نیکی گمـارد
ز فــرهنگ و رای بشـر دوست دارم

اهـــورائیان را بـه هـر کیش و آیـین
ز خُرد و کلان سر به سر دوست دارم

امـــید است بنیــاد هـستی و شگـفت
گـــر «امّــید» را اینقدر دوست دارم

یدالله بهزاد
۱۳۶۸

در آستین ارادت

هنوز نام تو می‌پرسم ای نیامده دوست / به یاوه باورم انگاشت آنکه آمده اوست
ز سرفرازی آن راست قامتان که شکست / کنون چگونه بگویم که «سرو» راز مگوست
کنار عمر نشسته است مرگ، قصهٔ من: / همان حکایت بود و نبودِ سنگ و سبوست،
دل‌ارچه سفرهٔ رنگین‌همدلی است، ولیک: / در آستین ارادت نهفته خنجر دوست
بر آب، نقش حباب است تاب طاقت ما / که سخت و سست نپاید هرآنچه بسته به موست
خرابِ غربتِ خویشم، به تنگنای حصار / شنیده‌ام! که برون باغ و سایه و لب جوست

پرویز خائفی

وجه شاعری

اگر که دوست مرا، بهرِ یاوری ببرد / سزاست، چون پیِ رفعِ ستمگری نبرَد
محیط، گرچه پُرآشوب شد، من و ما را / برای یافتنِ دُرجِ گوهری ببرد!
سحر که خشت به دریا زند، ز کج عملی / چه تحفه، مُهره به زندانِ ششدری ببرد؟
روا نبود، پس از آن همه قیام و قعود / که عرض کشتهٔ ما، تا برابری ببرد!
عنان بگیر، به میدان فتنه ای سرکش! / که‌ات ز راه، بدر، رخشِ خودسری ببرد
مخور فریب تعارف، اگرچه دشمنِ دون / نمی‌تواند از این قوم، سروری ببرد
پسند نیست در این برههٔ زمان، کز راه / ترا، خیالِ خوشِ مرز گستری ببرد
زبان گرفته، به خود پیچد از بیانِ ضرور / چگونه لال کس از بهرِ داوری ببرد؟
خجسته کار فلک! هفت سوی دریا را / شکسته بازو، بهر شناوری ببرد!
شمرده باش! عدو، پارهٔ تنِ این ملک / بدین بهانه و با جنگِ زرگری ببرد

* * *

مکن شتاب در آرای خویشتن، فردا / تو رفته‌ای و مرا، بهرِ نوکری ببرد!
اگرچه عرضه فزونست و عرصه گسترده / متاع را، که بپابوسِ مشتری ببرد؟
چنین نخواسته بودیم، از نخستین روز / که آب و دانهٔ این ملک، دیگری ببرد
شکم به سنگ نمک بسته‌ام، ولی اغیار / چه سودها که از آن سفره گستری ببرد
چه می‌کشد ز خجالت پدر، چو نتواند / برای کودکِ خود، نانِ بربری ببرد؟!

* * *

مرا، نه، فقر، در این جنگلِ کمندافکن / ز شیر شرزه، همآوردی و نری ببرد
زبان، چو گوش شود، دیده چون بیاض، سفید / که تا ز جامعه‌ای، کوری و کری ببرد
رگی مجو ز سلامت، که آن دمیدن‌ها / نمی‌تواند از این صید، لاغری ببرد!
کسی که چرب زبانی کند به فرصت جاه / بجز شکست، چه از وجه شاعری ببرد؟
مباد، چند طمع گسترِ نوا اندوز / که آبرویِ سخن گفتنِ دری ببرد
اگر که خلق رسد، زود بر هدف، (رحمت) / ز جانِ خسته، تبِ دیر باوری... ببرد

رحمت موسوی گیلانی
(رشت)

کاخ امید

.... — گوش کن فریاد جان از بندبند استخوان
کنده بودم دل ازین ویرانه، امّا گفته بودی: — وزیر سقف آشناییهاش می‌باید بمان
آری آری خار دامنگیر این صحرای سوزان — خوشتر آید از گل و ریحان باغ این و آن
با خس و خاشاک این وادی بسازم بار دیگر — باد هر جایی اگر بردارد از جا آشیا
گرچه زال این زمینم عشق چون رودابه هر شب — می‌کشد تا آسمانها با کمند گیسوان
تا بگوید قصّهٔ رویین تن و سیمرغ و رستم — می‌نشاند پای نَقل دیگری شهنامه خوان
نقش کاشی‌هایتان شوید ر دل رنگ ملالم — ای پریزادان رنگ آمیز شهر اصفها
ورفشاند ساختر را باد اگر روزی عبارم — درّه، ذرّه خاک من گوید که: اهل خاورا
حافظ اینجا، عشق اینجا، کوهکن ایجاست اینجا — شرم بادم گر ز جای دیگری پرسی نشا
خاک خون آلودهٔ مس دوست می‌دارم ز حانت — ای گرامی یادگارِ روزگار باستا
تا ز هر ویرانهٔ تو سر شود کاخ.امیدی — کاشکی دستی نهد خشتی به روی سنگ حا

عزت‌الله فولادوند (کر

سراب

اُمید تشنگان نقشی بر آب است — که این وادی سراب اندر سراب است
هوا دودی گلوگیر است، گوئی — زمین از سوزِ تب در التهاب است
صفیرِ تیر در این باغ خاموش — فغانِ مُرغک حق را جواب است
نوای بلبلان در نای بشکست — بگلزاری که خنیاگر غراب است
مجال خنده با این گریه گر هست — همان خندیدن برق از سحاب است
حریفان را فلک پیما بر افلاک — به فتح روشنائیها شتاب است
من و ما را به تاریکی دریغا — سر از نابختیاری گرم خواب است
در این هنگامهٔ جهل و جنایت — همه تدبیرها نقشی بر آب است
پُر است از گفتگوها محمل، امّا — زبانها خالی از حرفِ حساب است
به رنگ طاق و طارم دل نبندی — که این ایوان ز بیخ وبُن خراب است
دلِ مسعود و زنگِ غم عجب نیست
به شهری کافتابش درحجاب است

مسعود مشکین پو

با یاد استاد حسینعلی ملاّح

هستی بخش...

نمی‌خوانند و خاموشند مرغان چمن، بی تو — ندارد ساز هم با جان مشتاقان سخن، بی
ز مشتِ تهمت بیگانگان خاموش ومی‌ترسد! — چه گوید؟ باکه گوید؟ درد خودلبهای من، بی

سکوت ساکتی دارد «سه‌تار» از درد خاموشی
در آغوش غبار بی‌کسی‌ها داده تن، بی‌تو

قناری در قفس لب بسته، بی‌سازت نمی‌خواند
گریبان کرده دامن، گل در آغوش چمن، بی‌تو

که بودی در هنر، ای اوج هستی بخشِ موسیقی
چه خواهد کرد درد بی‌کسی با اهل فن، بی‌تو

تو بودی بانگِ فریادِ اسیرانِ فراموشی
ندارد نغمهٔ آزادگی نای وطن، بی‌تو

به‌خود می‌پیچد از بی‌برگ‌وباری تاک و می‌داند،
ندارد نشئه‌ای دیگر شرابِ غم شکن، بی‌تو

دریغا، ساز و آواز و غم بی‌همزبانی ها
شود این داغِ لب سوز رها بودن کُهن، بی‌تو

چه تلخ و جانشکار و بی‌بها شد زندگی اینجا
حضورِ فتنه و آشوبِ هستی، زیستن، بی‌تو

صدای سازِ تو خاموش و خاموش و فراموشم
ببندم از سرودِ شکوه سوزِ لب، دهن، بی‌تو

به تنگ آمد دل و جانت ز بودن در نمودن‌ها
«وفا» ترسد به ماندن ره بَرَد راهِ شدن، بی‌تو

جلیل وفا کرمانشاهی
(کرمانشاه)

آبدار بخند

بخند و بر روش چرخ کجمدار بخند
مخور غم ای دل و بر ریش روزگار بخند

اگر که با تو نسازد زمان مدارا کن
گشای چهره و چون غنچه در بهار بخند

چو بی‌خبر همه از طالعیم و از تقدیر
بخند همچو گُل و با دلِ فگار بخند

مگیر کار جهان سخت، بر خود ای هشیار
که سخت بر تو کند روزگار، کار بخند

دَمی که نقد بُوَد شادیت غنیمت دان
همیشه چرخ نچرخد به یک مدار بخند

چو لاله با دل خونین بخند و اشک مریز
بکوش تا نخروشی سان تار بخند

بهل حدیث شباب و رباب و شاهد و باغ
بخند در همه احوال و غم مدار بخند

چو قصد ررم کند مار غم تو عزمی جزم
بکار بند و برآور از او دمار بخند

اگر ز شُکرِ می زندگی شدی سرمست
وگر پَرَد ز سرت مستی و خمار بخند

اگر به سختی و تنگی شدی اسیر، بساز
اگر به شدت وحدّت شدی دچار بخند

ز درد و رنج و مصیبت منال و گر که بلا
رسد به تو ز یمین یا کهْ از یسار بخند!

گر آسمان و زمین چهره از تو برتابند
قرار گیر و میما رَه فرار بخند

گره از ابرو و چین از جبین خود کن باز
به روی دشمن و رخسارهٔ نگار بخند

اگر به قیمت جان آبرو دهند، بکن
بدون چون و چرای جان خود نثار بخند

گذشت عمر گرانمایه در هوای وصال
گسست عهد و ندیدم وفای یار بخند

چو اختیار بلای جهان به دست تو نیست
تو هم به ریش و بروتش به اختیار بخند

سرت به زانوی غم با دلی حزین مگذار
بزن تو قهقهه «فرزین» و آبدار بخند

عبدالحسین فرزین
(بیرجند)

مرا خورشید کرد آبستن از نور

«منوچهری دامغانی»

شبی در میکده،
رامشگر کور
ترنم می‌فشرد از چنگ سنتور
حکایت می‌نمود از مادر می
شکایت می‌نوشت،
از قول انگور

*

که من،
دوشیزه‌ای پاکیزه بودم
ترشرو، باحیا، در پرده مستور

*

سحر، تنها،
کنار چشمهٔ آب،
شدم از ساده‌گی بی‌قصد و منظور

*

هنوز،
از شستشو فارغ نبودم
که آمد ناگهان انبوهی از نور

*

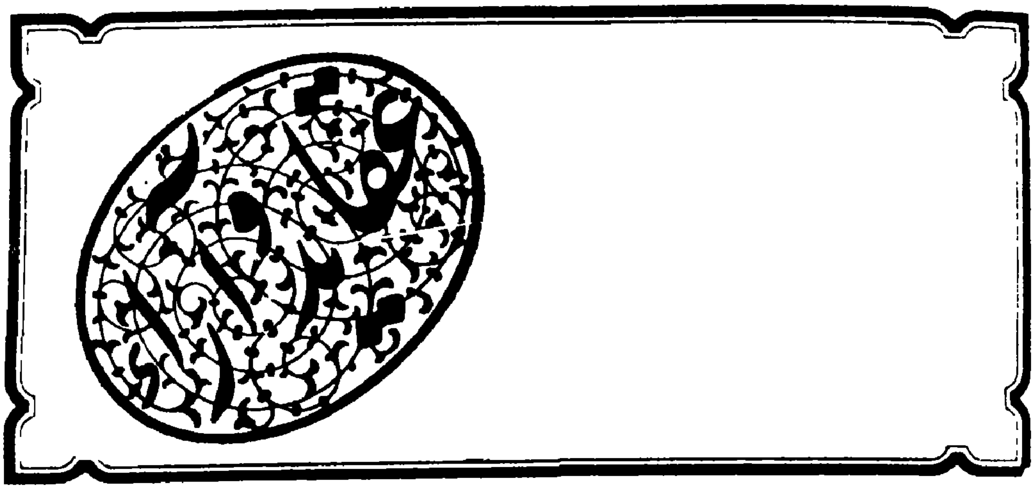
ز خود بیخود شدم
بی‌خواهش من
مرا خورشید کرد آبستن از دور

همایون صنعتی

تکفروشی مجله در طهران

چون رسانیدن مجله به کتابفروشیها و بازپس گرفتن آنها و ترتیب محاسبه دشواریهایی دارد که در حد نوشتن نیست و گرانی مخارج حمل ونقل و آمد و رفت از معیار درگذشته است ازین پس تکفروشی مجله منحصراً به توسط غرفه‌های روزنامه فروشی انجام می‌شود. از علاقه‌مندان به خرید مجله بطور تکی پوزش می‌خواهیم.

از کتابفروشیهایی که علاقه‌مندند حتماً مجله را در اختیار داشته باشند، خواهشمند است با دفتر مجله (۲۷۰۸۱۵) برای اتخاذ روشی که مرضی‌الطرفین باشد مذاکره فرمایند.



مرتضی ذبیحی
(اراک)

افراسیاب

من سیاوش را دوست دارم که به دنبال دنیای آرمانی انسانهاست. سهراب را دوست دارم که جوجوست و می‌آید تا در دنیای کهنه، طرحی تازه دراندازد. رستم را ستایش می‌کنم که پشت و پناه ملت است، خود ملت است. فردوسی و همسر بزرگوار و بردبار او را می‌ستایم که نخستین چنان حماسه‌ای آفرید و دومین چنین شوهری پرورید. بزرگا زنی که چنان همسری داشت که همگام با یکدیگر سوزمندانه به ایران عشق می‌ورزیدند.

از میان شخصیتهای شاهنامه، به افراسیاب که نام شوم او بر قسمت اعظم حماسهٔ ملی ما سایه انداخته، توجه کمتری شده است. شاید تباهی‌های ضحاک، فرومایگی‌های افراسیاب را کمرنگ کرده باشد و یا شاید چون افراسیاب دشمن است، و ذکر نام و سخن ناخوشایند، سخنی دربارهٔ او نگفته‌اند و یا کمتر گفته‌اند. اکنون با خردمند سخن آفرین توس سرگذشت افراسیاب را از شاهنامه می‌خوانیم.

فریدون به هنگام پیری قلمرو سلطنت خود را به سه بخش تقسیم می‌کند

نهفته چو بیرون کشید از نهان　　　به سه بخش کرد آفریدون جهان
یکی روم و خاور دگر ترک و چین　　　سیم دشت گردان و ایران زمین

ایران و دشت نیزه وران (عربستان) را به ایرج، روم و خاور را به سلم، توران زمین و چین را به تور وامی‌گذارد.

دگر تور را داد توران زمین　　　ورا کرد سالار ترکان و چین

سلم و تور به ایرج رشک می‌برند و او را ناجوانمردانه می‌کشند. سپس منوچهر نوهٔ فریدون سلم و تور را به انتقام خون پدر می‌کشد و سر آن دو را نزد فریدون می‌فرستد. از این تاریخ است که آتش جنگهای سخت و خونینی میان ایرانیان و تورانیان شعله‌ور می‌شود و افراسیاب که پسر پشنگ، نوهٔ زادشم نتیجهٔ تور و پادشاه سرزمین توران است، رهبری این نیروها را از سوی تورانیان به عهده دارد. افراسیاب پیش از رسیدن به پادشاهی فرماندهٔ کل سپاه است.

پس از مرگ منوچهر، در زمان پادشاهی نوذر، که اوضاع ایران آشفته و پریشان می‌شود، پشنگ پدر افراسیاب، برای انتقام خون پدربزرگ - تور - به ایران لشکر می‌کشد. در این جنگ افراسیاب فرماندهٔ سپاه و ویسه سپهدار است.

چـو بشـنید سـالار تـوران پشـنگ — چنان خواست کاید به ایران به جنگ
بسـی یـاد کـرد از پـدر زادشـم — هـم از تـور بـرزد یکـی تـیز دم
سـپهدار چـون ویسهٔ تیز چنگ — کـه سـالار بُـد بـر سپاه پشنگ
جهـان پـهلوان پـورش افـراسـیاب — بخواندش به نـزدیک و آمـد شتاب
سخن راند ازتـور و از سـلم و گـفت — کـه کـین زیـر دامـن نشاید نـهفت
کـه بـا مـا چـه کـردند ایـرانیان — بـدی را بـبستند یکسـر میـان
بـخواهـم کـنون کـین تـور بـزرگ — همـان شـاه آزاد سـلم سـترگ
کنون روز تیزی و کین جستن است — رخ از خـون دیـده گـه شستن است

افراسیاب که در اندیشهٔ چیرگی بر ایران است، آتش درونش از سخنان پدر، تیزتر می‌گردد و می‌گوید:

اگـر زادشـم تـیغ بـرداشتی — جهـان را چـنین خـوار نگذاشتی
میـان ار بـبستی بـه کـین آوری — بـه ایـران نکـردی کسی سـروری
کـنون هـرچـه مـانیده بـود از نـیا — ز کـین جـستن و جـنگ و از کـیمیا
گشـادنش بـر تـیغ تیز مـن است — گـه شـورش و رستخیز مـن است

افراسیاب که مردی درشت اندام و زورمند است و سایهٔ اندام او، چند میل بر روی زمین کشیده می‌شود.

بـر و بـازوی شیر و هـم زور پـیل — وزو سـایه افکـنده بـر چـند مـیل

با دلی انباشته از کینه و چهره‌ای افروخته از انتقام، شتابان به جنگ ایرانیان می‌آید.

ز پـیش پشـنگ آمـد افـراسـیاب، — دلیـی پـر زکینه سری پر شتاب

در این جنگ اغریرث[1] برادر افراسیاب، که جوانیست آزاده و خردمند و بیزار از جنگ و خونریزی، افراسیاب را همراهی می‌کند. اغریرث ناخواسته و ناچار به میدان جنگ کشیده می‌شود، زیرا هرچه از پدر می‌خواهد که دست از جنگ بردارد، پدر نمی‌پذیرد و می‌گوید:

نـبیره کـه کـین نـیا را نـجست — سزد گـر نـخوانی نـژادش را درست

هنگامیکه افراسیاب به ایران لشکر می‌کشد سام نریمان جان به جان آفرین تسلیم می‌کند. افراسیاب از شنیدن خبر مرگ سام نریمان شادمان می‌شود.

خـبر شـد کـه سـام نـریمان بـمرد — ورا دخـمه سـازد هـمی زال گـرد
از آن سخـت شادان شـد افـراسـیاب — بدید آنکه بخت انـدر آمـد زخـواب

در این جنگ لشکر توران چهار صد هزار نفر

سـپه را کـه دانست کـردن شمـار — تـو شـو چـار صـد بـار بشمر هـزار

و سپاه ایران یکصد و چهل هزار نفرند.

ابـا شـاه نـوذر صـد و چـل هـزار — همـانا کـه بـودند جـنگی سـوار

در این نبرد نابرابر لشکر ایران شکست می‌خورد ونوذر اسیر افراسیاب می‌شود و افراسیاب بیدرنگ او را می‌کشد.

ز گـرد دلیـران جهـان تـار شـد — سـرانجـام نـوذر گرفتـار شـد
بـزد گـردن نـوذر شهریـار — تـنش را بخـاک انـدر افکـند خـوار

پس از مرگ نوذر سپاه ایران بی‌سروسامان و پراکنده می‌شود. اغریرث که ذاتاً از جنگ بیزار است، گروهی از پهلوانان ایران را نجات می‌دهد. وقتیکه افراسیاب از این موضوع آگاه می‌شود، بدون هیچ گفتگو برادر خود اغریرث را می‌کشد.

سـپهبد بـرآشـفت چـون پـیل مـست — بـه پـاسخ بـه شمشیر یـازید دست

میـان بـرادر بـه دو نـیم کـرد　　چنـان بی‌وفـا نـاسزاوار مـرد

خبر مرگ اغریرث، پشنگ را سخت اندوهگین می‌کند، بطوریکه افراسیاب را مورد سرزنش قرار می‌دهد و با تلخی و تندی او را از خود می‌راند.

ترا سوی دشمن فرستم به جنگ　　همی بـر بـرادر کـنی روز تـنگ؟

مـرا بـا تـو تـا جـاودان کـار نـیست　　نـه نـزد مـنت راه دیـدار نیست

افراسیاب بار دیگر، در زمان پادشاهی کی‌قباد، به ایران حمله می‌کند و رستم برای اولین بار وارد میدان کارزار می‌شود. رستم در جنگ تن به تن با افراسیاب، کمربند او را می‌گیرد و او را از زمین بلند می‌کند. در این هنگام کمربند افراسیاب پاره می‌شود و افراسیاب از چنگ رستم می‌گریزد.

تهمتن یکی را بـر خویش خـواند　　هـمه کـار رفـته بـدو بـاز رانـد

بگفتـا گـرفتم کـمربند شـاه　　بـدان، تـا بـیارم بـه ایـران سپاه

گـسـته شـد از هـم کـمربند اوی　　بیفتـاد از دست پـیوند اوی

لشکر افراسیاب که دستبرد جانشکار ایرانیان را دیده‌اند، آسیمه‌سر به هزیمت می‌شوند و به آن سوی جیحون می‌گریزند.

وز آنجـا بـه جیحون نهادند روی　　خـلیده دل و بـا غـم و گـفتگوی

شکسـته سـلیح و گسـسته کـمر　　نه بوق ونه کـوس و نـه پـا و نـه سر

افراسیاب پس از این شکست، چون احساس می‌کند که توان پایداری در برابر ایرانیان به ویژه رستم را ندارد، از پدر می‌خواهد که با ایرانیان آشتی کند. پدر می‌پذیرد و ویسه برادر خود را برای عقد قرار داد صلح روانهٔ ایران می‌کند. جیحون مرز ایران و توران می‌شود.

پس از آنکه کاووس اسیر شاه هاماوران می‌گردد، بار دیگر افراسیاب به ایران حمله می‌کند و زن و مرد و خرد و بزرگ را به اسارت درمی‌آورد.

سپـاه انـدر ایـران پـراکـنده شـد　　زن و مـرد و کـودک هـمه بـنده شـد

در این هنگامه که مردم از سبکسری‌های کاووس خسته شده‌اند، از رستم می‌خواهند که پادشاه ایران شود.

نشـیند بـه آرام بـر تـخت گـاه　　هـمه بـنده بـاشیم و او پـادشاه

و رستم همانگونه که شیوهٔ اوست از قبول پادشاهی سرباز می‌زند.

افراسیاب در نبرد دیگری نیز از ایرانیان شکست می‌خورد و در حالیکه دو سوم لشکرش کشته و مجروح شده‌اند به توران زمین می‌گریزد.

دلش خسته و کشته لشکر دو بهر　　همی‌نوش جُست از جهان یافت زهر

افراسیاب در نبرد هفت گُردان نیز شکست می‌خورد و رستم که به دنبال اوست نمی‌تواند او را بگیرد. پس از مدتی افراسیاب بار دیگر به ایران یورش می آورد و کاووس، سیاوش را بجنگ با او نامزد می‌کند. به دنبال این جنگ است که سرنوشت غم‌انگیز سیاوش رقم می‌خورد. پس از مرگ جانسوز سیاوش رستم به توران زمین حمله می‌کند و در پی نبردهای خونین افراسیاب را به چنگ می آورد، ولی در افراسیاب باکمک هومان از چنگ رستم می‌گریزد.

بتـابید رخ پـهلوان سپـاه　　ز بس کـرد رسـتم همـانگه نگـاه

سـپهدار تـوران ز چـنگش بجـست　　یکـی بـارهٔ تـیز تک بـر نشست

بـه صـد حـیله از چـنگ آن اژدهـا　　ورا کـرد هومـان ویسـه رهـا

بزرگترین جنگ‌های ایران و توران در زمان پادشاهی کی‌خسرو رخ می‌دهد و سرانجام کی‌خسرو افراسیاب و گرسیوز را به چنگ می آورد و هر دو را می‌کشد.

* * *

اکنون می‌رویم تا ببینیم مردی که سرسخت‌ترین دشمن ایران است و سایهٔ شومش در طول سلطنت شش پادشاه[۲] ـ متجاوز از سیصد سال ـ بر ایران افتاده کیست و در اندیشه‌اش چه می‌گذرد.

برتراند راسل می‌گوید:

«ازمیان هوس‌های بی‌پایان انسان، هوس‌های قدرت و شکوه ازهمه نیرومندتر است.»[۳]

افراسیاب اساساً به دنبال کسب (قدرت و شکوه) و فرمانروایی مطلق بر سرتاسر جهانست. او به سبب داشتن توان بی‌مانند و اندام ترس‌آور که نزدیک به هشتاد ارش[۴] است و سایهٔ او چند میل بر روی زمین کشیده می‌شود. خود را در این کار ـ سلطنت بر جهان ـ مُحق می‌داند.

نهنگ او ز دریا برآرد به دم　　　ز هشتاد ارش نیست بالاش کم
برو بازوی شیر و هم زور پیل　　　وزو سایه افکنده بر چند میل
شود کوه آهن چو دریای آب　　　اگر بشنود نام افراسیاب

او برای رسیدن به این قدرت و شکوه، تنها باید بزرگان ایران را از میان بردارد. زیرا پادشاهی توران و چین میراثی است که به او رسیده و برانداختن حکومت (روم) که نوادگان (سلم) بر آن فرمان می‌رانند، کار دشواری نیست. بنابراین اگرتواند ایران را تسخیر کند به آرزوهای طلایی خویش جامهٔ عمل پوشانده است. از سوی دیگر چون خود را از نژاد فریدون می‌داند، سلطنت بر ایران را حق خویش می‌شمارد و می‌گوید:

همه شهر ایران سرای من است　　　که تور فریدون نیای من است

افراسیاب در راه رسیدن به این آرزو ازانجام هیچ کاری روگردان نیست. او خوشحالی خود را از مرگ سام نریمان، که یکی از پهلوانان بزرگ است، پنهان نمی‌کند. وقتی برادر خود اغریرث را که خوابی اسانیدوست و خردمند است بخاطر اینکه بزرگان سپاه ایران را نجات داده، می‌کشد و علاوه بر این دست خود را به خون هزاران نفر بیگناه آلوده می‌کند.

نخستین ز اغریرث اندازه گیر　　　که بر دست او کشته شد خیر خیر
برادر ز یک کالبد بود و پشت　　　چنان پر خرد بی‌گنه را بکشت
وزان پس بسی نامور بی‌گناه　　　بگشتند بر دست او بر تباه

از آنجاکه برای رسیدن به آن (شکوه و قدرت) هیچ بهانه‌ای ندارد، گرفتن انتقام خون پدربزرگ خود تور را بهانه قرار می‌دهد. بهمین بهانه است که نبردهای بسیاری را به دنبال می‌آورد.

اگر زادتم تیغ برداشتی　　　جهان را چنین خوار نگذاشتی
میان از ببستی به کین آوری　　　به ایران نکردی کسی سروری
کنون هرچه مانیده بود از نیا　　　ز کین جستن و جنگ و از کیمیا
گشادنش بر تیغ تیز من است　　　گه شورش و رستخیز من است

افراسیاب در راه رسیدن به آرزوهای خویش اندک اندک تبدیل به خودکامه‌ای می‌شود که چشم دیدن هیچ کس را ندارد. در اینجا توجه به این نکته ضروریست که نام و سایهٔ خودکامه از خود او وحشتناکتر است و ما این وحشت را هم درنام افراسیاب که به معنی مرد هراساک[۵] وترس‌آور است می‌بینیم و هم در قد و بالای هشتاد اَرشی او. اما افراسیاب علیرغم نام و بالای هراس‌آور خویش مردیست زبون و ترسو و از درون پوسیده، و این ویژگی تمام خودکامگان است. افراسیاب جز در اولین نبرد با ایرانیان که پیروز می‌شود، در تمام جنگها شکست می‌خورد و از میدان جنگ می‌گریزد و هر شکست عقدهٔ تازه‌ای در او به وجود می‌آورد و چون می‌داند که سبب این شکست‌ها تنها رستم است و با همهٔ بَر و بالا، تاب و توان ایستادگی در برابر آن دلاور نژاده را ندارد و اندیشهٔ آن (سگزی بدرگ شیردل) لحظه‌ای او را آرام نمی‌گذارد، به لشکریان خود می‌گوید هرکس رستم را بکشد و یا او را زنده دستگیر

کند، دختر خود و سپهسالاری لشکر را به او می‌دهم و پس از تسخیر ایران وی را پادشاه ایران می‌کنم.

همان سگزی بد رگ شیر دل　　که از تیغ او گشت گردون خجل
هر آنکس که او را به دشت نبرد　　ز زین پلنگ اندرآرد به گرد
بدو پادشاهی و دختر دهم　　همش نام اسپهبدی برنهم
همان شهر ایران سپارم ورا　　به گردون گردان برآرم ورا

این همه کرم و بخشندگی شاخهٔ عمق ترس افراسیاب از رستم است.

افراسیاب از سیاوش پیشوازی گرم و به آئین می‌کند و به سفارش پیران، که دوربست در طلیعهٔ توران، دختر خود فرنگیس را به عقد سیاوش بیرون می‌آورد. افراسیاب چون می‌داند که سیاوش مردی است:

خداوند شرم و خداوند باک　　ز بیدار کردن دل و دست پاک

و هرگز در خیال پادشاهی نیست، زیراکه او خودگفته است:

نه در بند گاهم نه در بند جاه　　نه خورشید خواهم نه روشن کلاه

می‌کوشد تا از طریق بزرگواری‌هایی که در حق سیاوش می‌کند، راهی به دل بزرگان ایران بازکند. اما چون خودکامه است و بالطبع تهی از خرد و اندیشه، فریب سخنان گرسیوز ـ که چشم دیدن سیاوش را ندارد ـ می‌خورد و کمر به قتل سیاوش می‌بندد. این تهی مغز، بهنگام قتل سیاوش، در اثر پندهای پیلسم، ابتدا ازکشتن سیاوش چشم می‌پوشد، امّا گرسیوز فرومایهٔ بدنهاد، بار دیگر آتش خشم او را برمی‌انگیزاند و او را وادار به قتل سیاوش می‌کند.[6]

ز هرگونه رنگ اندر آمیختی　　دل شاه توران برانگیختی

خودکامگان که پیوسته از درون بیم زده و نگران هستند، می‌کوشند تا با کمک نیروهای فرازمینی درد جانسوز خود را تسکین دهند. یکی از این نیروها رؤیاست.

افراسیاب در خواب می‌بیند که لشکر انبوهی از ایرانیان به سپهسالاری جوانی (سیاوش) به جنگ او آمده‌اند و او را از پای درآورده‌اند. خوابگزاران به او می‌گویند:

اگر با سیاوش کند شاه جنگ　　چو دیبه شود روی گیتی به رنگ
ز ترکان نماند کسی را به گاه　　غمی گردد از جنگ او پادشاه

پس از آنکه افراسیاب این سخنان را از موبدان و خوابگزاران می‌شنود

غمی شد چو بشنید افراسیاب　　نکرد هیچ بر جنگ جستن شتاب
به گرسیوز آن رازها برگشاد　　نهفته سخن‌ها همی کرد یاد
که گر من به جنگ سیاوش سپاه　　نرانم، نباید کسی کینه‌خواه
نه او کشته آید به جنگ و نه من　　برآساید از شر و شور انجمن
نه کاووس خواهد ز من نیز کین　　نگردد پر آشوب روی زمین
بجای جهان جستن و کار زار　　مبادم بجز آشتی هیچ کار
فرستم به نزدیک او سیم و زر　　هم از تاج و تخت و فراوان گهر
زمینی که بخشیده بودم ز پیش　　از آن نیز کوته کنم دست خویش
سپارم به ایرانیان سر بسر　　نباشد بر این بوم ما را گذر
مگر کاین بلاها ز من بگذرد　　که نرسم رواسم فرو پژمرد

می‌بینیم که افراسیاب باسراوار جهانجو که در آغاز می‌گفت: «گه شورش و رستخیز من است». و یا «همه شهر ایران سرای من است»، چقدر زبون و درمانده شده که حتی قسمتی از پادشاهی خود را واگذار می‌کند تا بلا را از سر خود بگرداند. هم چنین درمی‌یابیم که افراسیاب نه در اندیشهٔ مردم است و نه

می‌خواهد قدمی در راه مردم بردارد. او فقط به دنبال آرزوی خود، که همان شکوه و قدرت مطلق است می‌باشد و در راه رسیدن به آن، اگر لازم باشد حتی مردم و سرزمین آنها را، که اخلاقاً نگهداری آنها را به عهده گرفته است، می‌فروشد تا جان خود را از گزند و آسیب در امان نگه دارد.

مظلوم نمایی یکی از رندانه‌ترین شیوه‌های خودکامگان است. افراسیاب خودکامه در برابر پیران خردمند و آگاه، که تمام کارهایش حکایت از درستی کردار او دارد، جز مظلوم نمایی چاره‌ای ندارد. این ریا و فریبکاری بدان اندازه است که پیران هنگام معرفی افراسیاب به سیاوش می‌گوید:

مگردان دل از مهر افراسیاب — مکن هیچ گونه به رفتن شتاب
پراکنده نامش به گیتی بدیست — ولیکن جز این است مرد ایزدیست
خرد دارد و هوش و رای بلند — به خیره نیاید به راه گزند

چرا نام افراسیاب به زشتی در جهان پراکنده شده است؟ آیا کسی که خرد و رای و هوش بلند دارد و بیهوده دست بکاری نمی‌زند، ممکن است که نامش به زشتی درجهان عَلَم شود؟ افراسیابی که برای رسیدن به شکوه وقدرت، برادر خردمند و آراستهٔ خود را می‌کشد، سرو آزادهٔ سیاوش را قَلم می‌کند. و حتی دخترخود فرنگیس را که:

نبود اندرو نیز یک چیز زشت — تو گفتی مگر حور بود از بهشت

را موی کشان بر سر بازار می‌کشد و به آدمکشان می‌سپارد، ممکن است که مردی اهورایی باشد؟ پس شک نیست که افراسیاب ریاکار می‌خواهد با مظلوم نمایی، پیران خردمند را طرفدار خود قلمداد کند.

آیا پیران خردمند طرفدار افراسیاب است و یا به مصلحت روزگار سخن دو پهلو می‌گوید؟ تردید نباید کرد که پیران با درستی کردار و رفتاری که دارد، سخن به مصلحت روزگار می‌گوید. او می‌داند که افراسیاب جز به کژی قدم برنمی‌دارد و از سوی دیگر آرزومند است که آرامش سرتاسر گیتی را در آغوش بگیرد. در این دوراهه، تمام کوشش او این است که اندک اندک، افراسیاب را از خر شیطان پیاده کند و جهان را آبادان سازد. پس به ناچار هم وزیر و مشاور افراسیاب باقی می‌ماند و هم سپهسالاری لشکر او را می‌پذیرد تا به هدف متعالی و انسانی خویش برسد و با کمک سیاوش صلح دوست تباهی‌ها را براندازد. برای همین مقصود عالیست که از سیاوش که داماد اوست (همسر جریره)

که داماد او بود بر دخترش — همی بود چون جان و دل در برش

می‌خواهد که با فرنگیس نیز ازدواج کند. اصرار پیران در این کار جز این نیست که بلکه بتواند با کمک درست کرداران، جان رنجور افراسیاب را که اسیر دیو خودکامگی است، نجات دهد و پیرامون او را از وجود فرومایگانی چون گرسیوز و دمور و گروی بپردارد.

[در تاریخ مدوّن ایران نقش وزرای کاردان و هوشمند کم نیست. انوشیروان را خردمندی‌های بزرگمهر آراسته می‌دارد. هوشیاری نظام‌الملک فرمان ملکشاه را از آمودریا تا انطاکیهٔ شام می‌گسترد ذکاوت قائم مقام محمدشاه قاجار را به سلطنت می‌رساند و درایت امیرکبیر پایه‌های سلطنت ناصرالدین شاه را محکم می‌کند. شگفتا که حملگی این خردمندان درست کردار فدای خودکامگی خودکامگان می‌شوند و نمی‌توانند اندیشه‌های بشردوستانهٔ خود را جامهٔ عمل بپوشانند...]

* * *

افراسیاب که شیفتهٔ قدرت وشکوه است و آنرا در گرو حکومت بر ایران می‌داند، از هر پیشامدی سود می‌جوید. روزگار نیز گاهی نقش موافق امّا موقت نشان می‌دهد. از آن جمله است پیدا شدن سهراب.

سهراب که جوانیست آزاده ونژاده، و می‌آید تا طرحی نو دراندازد و اساس پوسیدهٔ جهان گذشته را درهم‌نوردد، دستاویز مناسبی برای افراسیاب می‌شود تا به آرزوی خویش که ـ تسلط بر ایران است ـ برسد.

افراسیاب به هنگام لشکرکشی سهراب به ایران با خود می‌اندیشد که، اگر در این جنگ رستم از پا درآید مشکل دیرینهٔ او حلّ خواهد شد.[۷] بهمین سبب می‌کوشد تا با کمک جاسوسان خود ـ هومان و بارمان ـ رستم از نظر سهراب ناشناخته بماند، زیرا در کار تصرف ایران تنها رستم است که مانع کار اوست و درهیچ نبردی بر او پیروز نشده است. اگر این خار راه از میان برخیزد، آنگاه بر بام فلک خواهد نشست و بر جهان حکم خواهد راند. خوشبختانه، افراسیاب از این طریق نیز کامیاب نمی‌شود و رستم، آن نماد ستوه ایران، حتی با حیله و فرزندکشی بر افراسیاب پیروز می‌شود. اگرچه در غمنامهٔ سهراب، دل نازک از رستم آید به خشم، امّا از اینکه افراسیاب نتوانسته با این ترفند سایهٔ شوم خود را بر ایران بیاندارد، باید به رستم آفرین‌ها گفت.

خودکامگان چون نمی‌توانند بر دلها حکومت کنند از همه چیز، حتی از سایهٔ خود بیم دارند، و برای چیرگی بر این هراس مرگ آور، که از درون روح آنان را مانند خوره می‌خورد، درحصارهای شگفت انگیر منزل می‌کنند. ضحاک کاخی از آئین می‌سازد و افراسیاب به گنگ دژ می‌گریزد تا از گزند دشمنان درون و برون، در امان باشد. گنگ دژ قلعه‌ایست که:

زمـــین هشت فـــرسنگ بـــالای او — همـــانا کـــه چـــارست پهنـــای او
بـــر آن پـــارهٔ دژ نـــپرّد عقـــاب — نـــبیند کـــسی آن بلندی به خـــواب
همـــانا کـــزان بـاره فـرسنگ بیست — بـــبینند آسـان کـه بـر دشـت کیـست

ولی، نه کاخی که دیوارش آهنین است ونه دژی که عقاب بر بالای آن پروای پرواز ندارد، نمی‌توانند حصاری باشند در برابر سرنوشت شوم آنها، زیرا افراسیاب با وجود آنکه می‌داند:

کـــه از تـــخمهٔ تـــور و ز کی‌قبـــاد — یکی شاه سر برزند پر نژاد [پُرزداد]
ســر و گـــنج و تـــخت و سپاه مـرا — همـــان کشـــور و بـــوم و گـــاه مـــرا
شـــود از نـــبیره ســـراســـر تبـــاه — ز دســـتش نیـــابم بـــه گـــیتی پنـــاه

باز هم به ازدواج فرنگیس رضایت می‌دهد.

افراسیاب از آن جهت به این ازدواج رضایت می‌دهد تا موقتاً، آتش خشم ایرانیان، خصوصاً رستم را، که خداوندگار سیاوش است، فرو نشاند و شکوه و قدرت خود را حداقل درسرزمین توران نگاه دارد، امّا چون اندیشهٔ درستی ندارد و راه را از چاه بازنمی‌شناسد به تنها سیاوش را می‌کشد، که تصمیم به کشتن فرنگیس نیز می‌گیرد (می‌کند)، ولی دیگر دیر شده است و روزگار می‌رود که کی‌خسرو را در میان شبانان بپرورد تا ستم را از ستم‌آباد توران براندازد و سپیدهٔ آزادی را پس از شامی پردرنگ و دیرپای درجهان پراکنده سازد.

به پندار من این است چهرهٔ دژم و تلخ خودکامه‌ای که پس از ضحاک دل آزادگان را به درد آورده است.

پاورقی‌ها

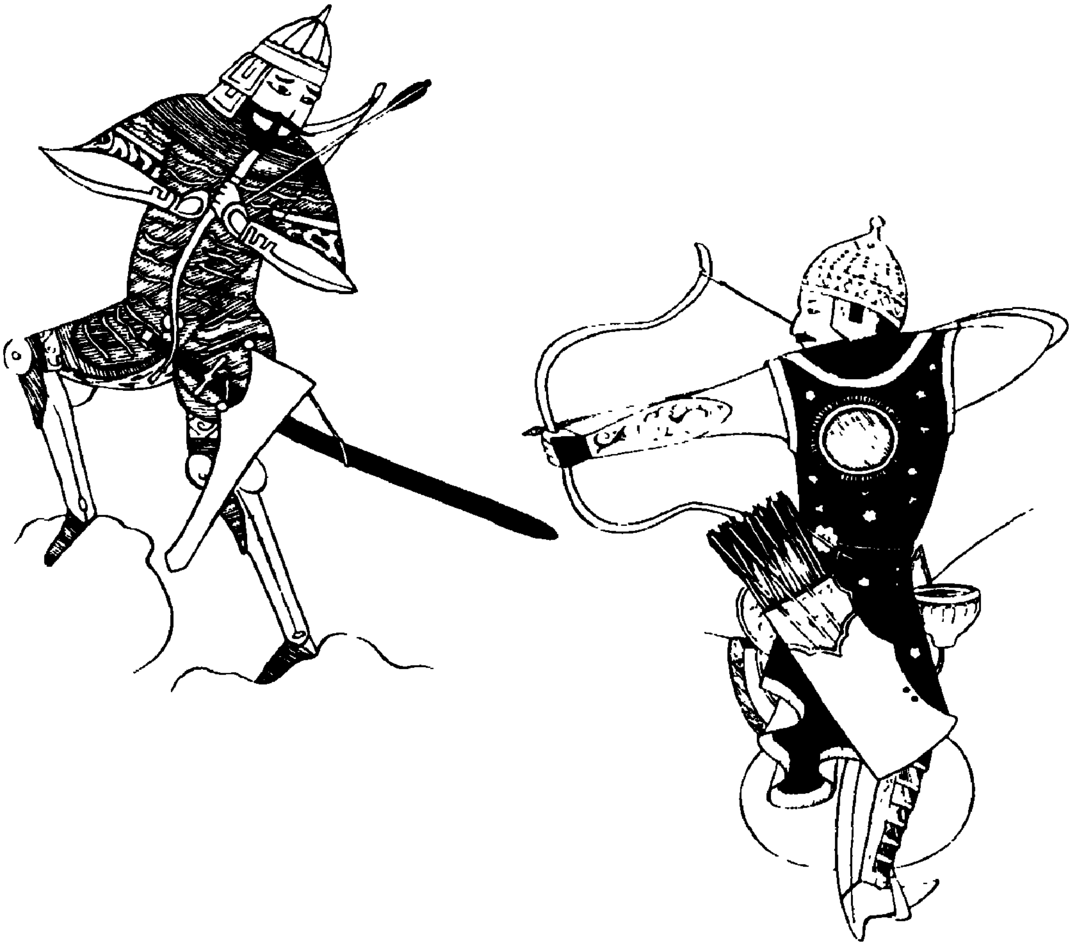
۱ـ اغریرث دراوستا Aghraeratha لغةً به معنی کسی است که گردونه‌اش درپیش می‌رود
(برهان قاطع، دکتر معین، حاشیهٔ ص ۱۴۴)

نام اغریرث (اغرارث) از دو جزء Aghra (یعنی طراز اول، صف اول) و رَثَ Ratha (یعنی گردونه) ترکیب شده و معنی ترکیبی آن چنین است: کسیکه گردونهٔ خویش را پیشاپیش می‌برد، صاحب گردونهٔ پیش رونده، ولی اگر جزء دوم را اِرِثِ Erethe با رثی Rethi که اول به معنی خرد و دومی به معنی کردار است، بدانیم معنی چنین خواهد بود (صاحب خرد عالی، صاحب کردار عالی).
حماسه سرایی در ایران، دکتر صفا ص ۶۲۵

۲ـ نوذر ۷ سال، زوتهماسب ۵ سال، گرشاسب ۹ سال، کی‌قباد ۱۰۰ سال، کی‌کاووس ۱۵۰ سال، کی‌خسرو ۶۰ سال.

←

این دو طرح را راسل رابینسون کشیده و در آنسیکلو پدیا ایرانیکا چاپ شده.
نقش بالایی رستم است برگرفته از نسخهٔ شاهنامهٔ سلطان ابراهیم میرزا



۳ـ کتاب قدرت اثر برتراند راسل ترجمهٔ نجف دریابندری ص ۲۶.

۴ـ اَرَش: واحدیست برای اندازه‌گیری طول از آرنج تا سر انگشت. فرهنگ معین.

۵ـ افراسیاب در اوستا Fran(g)rasyan در پهلوی Frāsyāk یعنی شخص هراسناک، کسی که بسیار به ترس می‌اندازد.
برهان قاطع دکتر معین، حاشیهٔ ص ۱۴۶

۶ـ از آنجا که خودکامگان دارای رأی مستقلی نیستند و برای پیرامونیان خویش نیز ارزشی قائل نمی‌باشند، دهن بین می‌شوند و هر لحظه به رنگی درمی‌آیند. این تلون در شخصیت افراسیاب کاملاً آشکار است.

۷ـ چو بی‌رستم ایران به چنگ آوریم   جهان پیش کاووس تنگ آوریم
تمام ابیات منقول از شاهنامهٔ چاپ مسکو و شاهنامهٔ چاپ دکتر دبیرسیاقی است.

ـگ غلامرضا نجاتی
(تهران)

نخست‌وزیری سید ضیاء پس از علاء

در شمارهٔ ۱ـ۶ سال ۱۳۷۱ مجلهٔ آینده آقای دکتر محمود عنایت در مقاله‌ای تحت عنوان ـوع نخست‌وزیری سید ضیاء پس از علاء» دربارهٔ نقش جمال امامی خوئی، نمایندهٔ دورهٔ شانزدهم ـن شورای ملی، در نامزدی دکتر مصدق برای نخست وزیری مطالبی مرقوم داشته است و با اسناد به ـکتر مصدق، درکتاب: خاطرات و تألمات و نیزکتاب «تقریرات...» بدین نتیجه رسیده که این پیشنهاد ـجمال امامی، به روال عادی وبه‌دور از هر نوع صحنه‌سازی یا خدعه بوده است. آقای عنایت در ـظریهٔ خود گفته است «... عقلاً درست بنظر نمی‌رسد که درچنان شرایطی، انگلیسی‌ها و رجال ـ راستی، نقشهٔ روی کار آوردن سید ضیاءـ یعنی عامل اصلی و بقول خودش، مسبب کودتای ـ۱ و بانی رژیم بیست سال راـ آنهم با چنان صحنه‌سازی کشیده باشند».

ـنویسده برای توجیه ادعای خود، بخشی از نامهٔ مورخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۵۱ ریچارد استوکس، ـار سلطنتی انگلیس را به کلمنت اِتلی، نخست وزیر انگلستان، که در پیوست کتاب خاطرات ـات مصدق نقل شده، بدین شرح آورده است:

«... به اعتقاد من، گروه معهود [= سید ضیاء]... دیگر به درد نمی‌خورد و کاری از ش ساخته نیست، ـه پشتیبانی حکومت نظامی... هرچند ضیاء آفتابی شده است، چنین می‌نمایدکه شاه هنوز حاضر ـ از او پشتیبانی کند»[۱]

ابتدا باید این نکته را برای آقای عنایت روشن کنم که تاریخ نامهٔ استوکس به نخست وزیر انگلیس ـسپتامبر ۱۹۵۱ برابر با ۲۲ شهریور ۱۳۳۰ می‌باشد، یعنی حدود پنج ماه پس ازآغاز زمامداری ـق و ربطی به دوران کناره‌گیری حسین علاء و پیشنهاد جمال امامی برای نخست وزیری مصدق ـ نظریه‌ای است از سوی یکی از نخبگان سیاسی بریتانیا به نخست وزیر آن کشور، که مورد توجه ـگرفت. بطوری که می‌دانیم، لندن از همان ابتداء طرح‌هائی برای برکناری دکتر مصدق تهیه دیده ـنامزدهای جانشین او، سید ضیاءالدین طباطبائی و احمد قوام (قوام‌السلطنه) بودند که سرانجام در ـ۱۳۳۱ با موافقت دولت ایالات متحدهٔ آمریکا، احمد قوام به نخست وزیری انتخاب شد، ولی

۱ـ آینده، سال هیجدهم، شماره ۱ـ۶ صفحهٔ ۱۲۹.

عمر دولت او از پنج روز تجاوز نکرد.[۲]

آقای عنایت بشرح مبسوطی پیرامون خصوصیات اخلاقی، شهامت و صراحت بیان و افشا آقای جمال امامی خوئی پرداخته و چنین نتیجه گیری کرده است که پیشنهادنخست وزیری دکتر مص از سوی او (جمال امامی) جنبهٔ «ظاهرسازی و پی به گربه گم کردن و نعل وارونه زدن» نداشته است بیان دیگر، آقای عنایت بر این باور است که جمال امامی در آن اوضاع و شرایط «درعین عدم اعتق دکتر مصدق، او را شایسته ترین شخصیت برای زمامداری دانسته است.» بخشی از نوشتهٔ ایشان بدین ن است:

«گفتیم نماینده‌ای که دکتر مصدق را بعد از استعفای علاء در جلسهٔ خصوصی مجلس نامزد ک جمال امامی بود. کسانی که اوضاع و احوال آن زمان را درک کرده‌اند می‌دانند که امامی در عین اشته که به طرفداری ازشاه و دربار و جبههٔ دست راستی‌ها و محافظه‌کاران داشت، به اقتضای طبیعت شخ و خصوصیات ذاتی، و خلقیاتی که شخصیت انفرادی هرکس را تشکیل می‌دهد، این ویژگی را داشت که اهل صراحت لهجه و فاشگوئی و حتی در مواقعی بدزبانی و هتاکی بود. چنین آدمی که رزم‌آرا را از گزند زبان خود مصون نگذاشته بود، داعی نداشت که درعین عدم اعتقاد به دکتر مص در همان حال که زمامداری او را به ضرر مملکت و شاه و طبقهٔ خودش می‌داند، صرفاً برای ظاهرساز پی به گربه گم کردن و نعل وارونه زدن، از مصدق نام ببرد و او را دعوت به قبول صدارت بکند و به عِلم به اینکه مصدق زیر بار این مقام نخواهد رفت به کمک همدستانش سید ضیاء را وارد معرکه کن

آنگاه آقای عنایت به تحلیل شخصیت اخلاقی و سیاسی جمال امامی می‌پردازد؛ مخالفت کارشکنی‌های او را در مجلس، با دولت ملی مصدق در دوران خلع ید از شرکت نفت که هم زم تهدیدهای نظامی، قضائی و سیاسی از سوی انگلستان اعمال می‌شد و «به نشانهٔ ستیز و معارضهٔ آشک افکار عمومی» توجیه می‌کند و درعین حال این ستیزه‌جوئی با مردم ایران را، که در نهایت به سود د تمام شد، به عنوان مبارزهٔ یک سرکردهٔ شجاع اقلیت در مجلس، علیه یک دولت زورگو و قلدر می‌نماید و می‌گوید:

«دراین مورد برای اینکه حتی‌المقدور رأی مقرون به صوابی صادر کرده باشیم به نطق‌های ا رجوع می‌کنیم که تقریباً نمودار کامل جهت‌گیری سیاسی و درواقع مخالفت خوانی‌های اوست دوره‌ای که هنوز جبههٔ ملی دچار تشتت و تجزیه نشده بود ومصدق قدرت بلامعارضی درافکار عم کسب کرده بود، این مخالفت خوانیها درعین اینکه می‌توانست نشانهٔ ضدیت عناصر و مراجع مقتدر در داخل و خارج مملکت باشد، درحکم ستیز و معارضهٔ آشکار با افکار عمومی، و بهمین دلیل متض بی‌پروائی و جسارتی بود که از لحاظ کیفیت و نوع مخاطراتی که می‌توانست متوجهٔ شخص کند، د کمی از شهامت لازم برای مبارزهٔ انفرادی بر ضد یک دولت قلدر و زورگو ندارد....»[۴]

آقای دکتر محمود عنایت متوجه این حقیقت نشده است که «بی‌پروائی و جسارت» جمال امام اتکاء به پشت گرمی دربار و سفارت بریتانیا دراستای اجرای طرح سازمان MI-6 برای مقابله با نه ضد استعماری مردم ایران از طریق تضعیف دولت مصدق بود. مردی که به گفتهٔ آقای محمود ع سعی داشت خود را از اصولی، مصلحت اندیش و پارلمانتر جابزند و در نقش رهبر اقلیت مد آزادی‌های مردمی و اجتماعی جامعه باشد، چگونه به خود اجازه می‌دهد در حساس‌ترین مقطع تار

۲ـ رجوع کنید به: جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد، تألیف غلامرضا نجاتی، شرکت سهامی انتشار، ششم، صفحات ۲۱۳ـ۲۳۶ و ضمیمه آن: صفحات ۳ـ۶۳.

۳ و ۴ـ همان، صفحه ۱۲۹.

و در دورانی که ملت ایران درگیر دشوارترین پیکار ضد استعماری بود، از فقدان آزادی «فردی» شکایت نماید و در عین حال به نخست وزیر مملکت اهانت کند و او را «هوچی» و «قانون شکن» بخواند و در جلسهٔ علنی مجلس شورای ملی به دکتر مصدق بگوید:

«... این نخست وزیر هوچی است یا انقلابی؟ نخست وزیر این حرف را می‌زند که می‌روم با مردم حرف می‌زنم! شما ورق بزنید اوراق دموکراسی دنیا را، ببینید یک همچو غلطی یک نخست وزیری درعمرش کرده است؟ حالا هم می‌آید ما را تهدید می‌کند که اگر اینجا نگذارید حرف بزنم، می‌روم جلوی مجلس. ای به جهنم! [...] این آدم یک روز دکان نفت باز می‌کند، می‌بیند این دکان بسته شد، دکان انتخابات باز می‌کند، بعد دکان خبازی و نعلبندی باز می‌کند [...] او یک سرشت خاصی است. خدا، یک مرض‌هائی را برای تنبیه جامعه ایجاد می‌کند. دکتر مصدق هم یکی از آن امراض است که خدا برای ایران فرستاده است.»[۵]

جمال امامی خوئی در انتخابات دورهٔ هفدهم مجلس شورای ملی با همه کوششی که دربار برای کشاندن او به مجلس بعمل آورد، موفق نشد، ولی پس از کودتای انگلیسی ـ آمریکائی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به سناتوری تهران ارتقاء یافت. در این موقع، اوضاع بر وفق مراد او و همکارانش بود؛ دولت دست نشاندهٔ سپهبد فضل‌الله زاهدی و فرمانداری نظامی سرلشکر تیموربختیار بر سرکار بودند؛ هزاران تن زن و مرد آزادیخواه وطن پرست در زندانها بسر می‌بردند. جوخه‌های اعدام برپا بود. روزنامه‌های وابسته به رژیم کودتا و گروه‌های رجاله و اوباش آزادی عمل داشتند. در چنین اوضاع و احوالی، جمال امامی، پارلمانتر مدافع آزادی، به زعم آقای عنایت «با خصوصیات ذاتی و صراحت لهجه و شجاعت شخصی» به کرسی سناتوری تکیه زده، ولی خفقان گرفته بود، و تنها در یک مورد سکوت را شکست و شجاعتش گُل کرد و آن دفاع از کودتا و تخطئهٔ قیام ملی سی‌ام تیر بود. او، به سخنان رضاعلی دیوان بیگی، سناتور شجاع، که ضمن انتقاد از دولت زاهدی، از قیام تاریخی سی‌ام تیر ۱۳۳۱ تجلیل کرد، پاسخ گفت. عین بیانات آنها بشرح زیر است:

سناتور دیوان بیگی ـ نظر به تصادف امروز با روز سی‌ام تیر و قیام مقدس ملی (همهمه و تشنج) از پشت این تریبون به روان شهدای راه آزادی درود می‌فرستم (تشنج و همهمهٔ شدید ـ زنگ ممتد رئیس)

جمال امامی ـ سی‌ام تیر، ننگین‌ترین روز تاریخ است. قیام بر علیه رژیم کردند!

دیوان بیگی ـ به قانونی که از مجلسین گذشته و به امضای شاه رسیده توهین نکنید.

سزاوار ـ این حرفها کهنه شده است. آقا، کسی با این حرفها جنت مکان نمی‌شود، تمام بدبختی مملکت با این حرفهاست.

رئیس ـ آقای جمال امامی

جمال امامی ـ من قصد نداشتم اینجا عرایضی بکنم و غرضم دفاع از دولت بود بنده مدافع دولت نیستم، ولی همکار محترممان گوشه‌ای به سی‌ام تیر زدند. لازم دانستم اینجا چند کلمه‌ای راجع به این موضوع صحبت کنم. به عقیدهٔ من و عقیدهٔ هر شخص صالحی، سی‌ام تیر ۱۳۳۱ از ننگین‌ترین روزهای تاریخ مشروطیت ایران است!

دیوان بیگی ـ اخطار نظامنامه‌ای دارم (مسعودی ـ بموجب چه ماده‌ای؟)

دیوان بیگی ـ بموجب مادهٔ ۵۷ـ تعجب می‌کنم از اینکه آقای جمال امامی برای اشتباه کاری می‌فرمایند سی‌ام تیر یکی از ننگین‌ترین روزها است. بنده قانون را برای ایشان می‌خوانم:

۵ـ مذاکرات جلسه ۱۹ آذر ۱۳۳۵ مجلس شورای ملی، روزنامه رسمی کشور

«با تأییدات خداوند متعال، ما پهلوی شاهنشاه ایران؛ نظر به اصل ۲۷ متمم قانون اساسی مقد. می‌داریم:

مادهٔ اول ـ قانون مربوط به شناسائی قیام روز سی‌ام تیر ۱۳۳۱ بنام قیام مقدس ملی که در جلس شانزدهم مرداد ۱۳۳۱ به تصویب مجلسین سنا و شورای ملی رسیده و منضم به این دستخط است بموق اجرا گذارده شود.

مادهٔ دوم ـ هیأت دولت مأمور اجرای این قانون هستند». دیگر عرضی ندارم.[۶]

جمال امامی خوئی، نه تنها موافق با زمامداری مصدق نبود، بلکه همانطور که گفتیم از عوامل مؤثر شبکه جاسوسی اینتلیجنت سرویس بریتانیا بشمار می‌رفت که برادران رشیدیان (اسدالله، سیف‌الله و قدرت‌الله) آنرا رهبری و اداره می‌کردند. بموجب اسناد موجود در آرشیوهای دولتی انگلیس و آمریکا که در سال‌های اخیر از طبقه‌بندی سرّی خارج شده، جمال امامی خوئی، با عنوان رهبر فراکسیون اقلیت در مجلس بنفع انگلیسی‌ها کار می‌کرده و برای روی کار آمدن سید ضیاءالدین با برادران رشیدیان همکاری داشته است. جمال امامی، در دوران نخست وزیری مصدق «با تلاش در پشت صحنه، د تحریک و تشویق مخالفان دولت مصدق» فعال بوده است.[۷]

بخشی از رسالهٔ تحقیقی آقای مارک گاریوروسکی، استاد دانشکدهٔ علوم سیاسی دانشگاه لویزیانا پیرامون فعالیت شبکهٔ جاسوسی بریتانیا در ایران: در دورهٔ حکومت مصدق، که با استفاده از همان اسنا تهیه شده بشرح زیر است:

«... سومین بخش استراتژی بریتانیا، کوشش در جهت برکناری مصدق بود؛ این امر بایستی با توسل به عملیات سیاسی محرمانه و به کمک شبکه‌ای مرکب از سیاستمداران، بازرگانان، افسران ارتش و علما سرشناس صورت می‌گرفت. ترکیب اصلی این شبکه برادران رشیدیان بودند که از اوائل دههٔ ۱۹۴۰ (شروع جنگ جهانی دوم) از عوامل عمدهٔ بریتانیا در ایران محسوب می‌شدند. گروهی از سیاستمداران معروف ایرانی هوادار انگلیس، بخش مهم این شبکه بشمار می‌رفتند. از جملهٔ این افراد سید ضیاءالدین طباطبائی بود که انگلیسی‌ها سعی داشتند موجبات نخست‌وزیری او را فراهم سازند. جمال امامی نیز، ک رهبری فراکسیون طرفدار انگلیس را در مجلس به عهده داشت، از زمرهٔ این سیاستمداران بود [...] د طول تابستان ۱۹۵۱ (۱۳۳۰ خ) شاه برای برکنار ساختن مصدق تحت فشار قرار گرفت. وی با اینکه این اقدام موافق بود، ولی همچنان قدرت تصمیم‌گیری نداشت. پس از شکست مذاکرات استوکس، هم امکانات موجود برای برکناری مصدق به کار گرفته شد؛ استوکس با [محمدرضا] شاه ملاقات کرد و مصرّانه خواستار عزل مصدق گردید. معاون دائمی وزارت امور خارجهٔ بریتانیا نیز، خواهان «یک تلاش غیرمستقیم و پشت صحنه» برای برانداری مصدق شد و لزوم شدت تهییج و تشویق مخالفان را در محافل شورای ملی متذکر گردید. منظور از این اقدام، تلاش‌های جمال امامی و فراکسیون هوادار او، برای مختل ساختن کار مجلس بود. وزارت امور خارجه نیز، دستورالعمل‌های جدیدی پیرامون نحوهٔ برخورد و گفتگو با جانشین مصدق، که به زعم آنها سید ضیاء بود، صادر کرد. این خط‌مشی، شامل اعطای وام از سوی شرکت نفت انگلیس و ایران و ترتیب یک سازش موقتی، که به تأیید سید ضیاء رسیده بود، همچنین بازگشت شرکت نفت انگلیس و ایران را با نام دیگری، شامل می‌شد. وزیر سوخت و انرژی بریتانیا

۶ـ مذاکرات جلسه ۳۰ تیر ۱۳۳۳ مجلس سنا. روزنامه رسمی کشور.

۷ـ اسناد دولتی انگلیس (۱۸ آوریل ۱۹۵۱) ۳۷۱/۹۱۵۲۵ (F.O.

امیدوار بود اینگونه اقدامات بتواند بریتانیا را از پذیرش ملی شدن کامل نفت ایران، رهائی بخشد...» ۸

* * *

نخست وزیری مصدق ـ پیشنهاد نخست وزیری مصدق، بوسیلهٔ جمال امامی طرحی بود که از پیش تهیه و تنظیم شده بود. جمال امامی با اطمینان اینکه مانند چند مورد گذشته، پیشنهاد نخست وزیری را نمی‌پذیرد، و نیز بمنظور تظاهر به رعایت سنن پارلمانی، برای انتخاب نامزد مورد نظر انگلستان، یعنی سید ضیاءالدین طباطبائی، ابتدا دکتر مصدق را نامزد و پیشنهاد کرد و مصدق هم بیدرنگ پذیرفت! این اقدام یکی از شاهکارهای سیاسی او بود.

گذشته از انگلیسی‌ها، هیئت حاکم ایران و اکثریت قریب باتفاق مالکان و سرمایه‌داران بزرگ و نیز عوامل وابسته به شرکت نفت، که در همه نهادهای مملکت پایگاه‌های استوار داشتند، مایل به نخست‌وزیری مصدق نبودند. احتمال دیگر هم این بود که مصدق به فرض قبول زمامداری، نمی‌تواند قانون نه ماده‌ای اجرای ملی شدن را که خود مبتکر آن بود، اجرا کند و پس ازمدتی زورآزمائی کنار میرود و برای همیشه صحنهٔ سیاست را ترک خواهد کرد و جانشین او، که مهرهٔ مورد نظر انگلیس و امریکاست، مسئلهٔ نفت را با فرمول «نوعی ملی شدن» حل و فصل خواهدکرد.

محمدرضا شاه نیز با نخست وزیری مصدق موافق نبود. وی درکتاب «پاسخ به تاریخ» تأیید کرده است که رفتار افکار عمومی مردم ایران او را مجبور ساخت به زمامداری مصدق تن در دهد» ۹

در گزارش محرمانهٔ وزارت امور خارجهٔ انگلیس به هیئت دولت، درتاریخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۵۱ پیرامون تحولات مربوط به ملی شدن صنعت نفت ایران، پس از قتل سپهبد رزم‌آرا و نامزدی سید ضیاءالدین از سوی لندن برای نخست‌وزیری، پس از کناره گیری حسین علاء، گفته شده است:

«۲۴ـ در همان روز [۲۴ آوریل] که پیشنهاد خود را تسلیم حسین علاء کردیم، کمیسیون نفت [مجلس شورای ملی] دومین تصمیم قانون ملی شدن را، که آخرین قانون ملی شدن بود، تصویب کرد [پاراگراف ۲۰ بالا) حسین علاء که نه می‌توانست در مجلس با قانون مزبور مخالفت کند و نه از آن پشتیبانی نماید، کناره‌گیری کرد. انتخاب دکتر مصدق، شاه و سید ضیاء را که در همان روز پیرامون زمامداری او [سید ضیاء] مذاکره می‌کردند، شگفت زده ساخت». ۱۰

انگلیس‌ها، از ابتدا مخالف نخست وزیری مصدق بودند. پس از شکست مأموریت جکسن در اواخر خرداد ۱۳۳۰ در مذاکره با ایران دربارهٔ چگونگی قبولی ملی شدن، درصدد براندازی دولت مصدق برآمدند. جکسن، هنگام ورود به لندن به خبرنگاران گفت «مادام که دولت فعلی [مصدق] بر سر کار است، امید به تجدید مذاکرات نیست». ۱۱

جورج میدلتون، کاردار سفارت انگلیس در تهران در گزارش خود به وزارت خارجهٔ بریتانیا نوشت «شاید از اول اشتباه بود که با نظر آمریکائی‌ها، مبنی بر اینکه مصدق مایل به حل مسئلهٔ [نفت] از راه مذاکره می‌باشد، موافقت کردیم». ۱۲

* * *

---

8 Gasiorowsk, Mark, The 1953 Coup d'etat in Iran, International Journal of Middle East studies, 1987 PP 8 12

9 Mohammad Reza Pahlavi Answer to history, stein and Day publisher New York, 1980, P 84

۱۰ـ اسناد دولتی انگلیس (۱۶ سپتامبر ۱۹۵۱) ۱۹۷۶۶ـ XCA ـ ۱۲۹ (کپی سند مزبور در اختیار نویسنده است)

11- New York Times, June 2 1951 (۲۰ خرداد ۱۳۳۵)

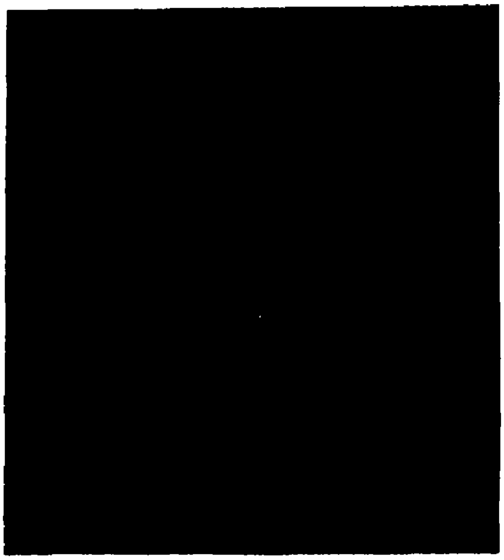
۱۲ـ اسناد دولتی انگلیس، گزارش میدلتون. ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۲ FO /۳۷۱/۹۸۶۰۴

همانطورکه مدیر محترم مجلهٔ آینده، درمقدمهٔ مقالهٔ آقای دکتر محمود عنایت توضیح داده‌اند بحث و تحلیل تاریخی و سنجش اسناد و مدارک نباید به عنوان موضع‌گیری طرفین نسبت به یکدیگر تلقی شود. انگیزهٔ اینجانب نیز در نگارش این مقاله صرفاً بمنظور روشنگری بیشتر بر زوایای تاریک بخشی از تاریخ معاصر ایران است، نه معارضه با استادگرامی آقای دکتر محمود عنایت.

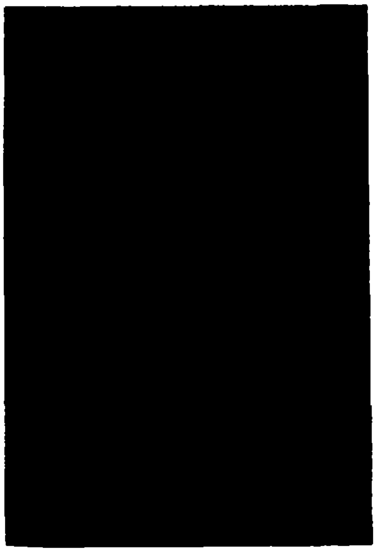
استبداد دشمن حافظهٔ تاریخی است؛ یکی از حربه‌های استبداد،قطع رابطه و ریشهٔ مردم در گذشته‌ها وگذشتگان و میراث بجای ماندهٔ آنهاست. بهمین جهت اولین حرکت فرهنگی هر ملتی نگاه به گذشته است. کوشش برای تحریف تاریخ، در راستای قطع رابطهٔ مردم باگذشته‌ها در ایران، مسبوق به سابقهٔ طولانی است و این کار، اغلب با شیوه‌ای ناجوانمردانه، وگاه از طریق بدنام ساختن خدمتگزاران راستین این مملکت، در جهت قلب حقایق صورت گرفته است. به عنوان مثال؛ کودتای انگلیسی ـ آمریکائی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رستاخیز ملت نام‌گذاری شد، به کودتاچیان نشان و مدال افتخار اعطا گردید. در سالگرد کودتا، جشن و چراغانی بعمل آمد...

خوشبختانه، انتشار اسناد و مدارک سرّی آرشیوهای دولتی کشورهای غربی، بخصوص انگلیس و آمریکا و اخیراً شوروی [سابق]کار پژوهشگران را در زمینهٔ تحقیق و تحلیل علمی رویدادهای تاریخی و بیر شناسائی و چگونگی عملکرد مردانی که درجریان حوادث حضور داشته و نقش‌آفرین بوده‌اند سهل و آسان کرده است.

شتاب پیشرفت دانش و تکنولوژی، بویژه در حیطهٔ ارتباطات نیز، دنیای ما را پیوسته کوچک و کوچکتر می‌کند. فاصله‌های طولانی زمانی، به ثانیه وکمتر تبدیل می‌گردد و صدا و پیام مردم آنسوی قاره‌ها، در همان لحظه که از سینه‌ها بیرون می‌آید، در اینسوی دنیا بگوش انسانها می‌رسد. عصر سفینه‌های کیهان نورد و ماهواره‌های فضائی، امواج را به رادیو و تلویزیون‌ها، در سراسر جهان منتقل می‌کند. درچنین دنیائی کوشش برای تحریف حقایق و «سانسور» تاریخ بیهوده است. نظریه‌پردازی سیاسی نیز، مانند دیگر علوم، جنبهٔ کارشناسی دارد. وظیفه داریم عالمانه و بادقت و مطالعهٔ کافی بگوئیم و بنویسیم، چه در غیر اینصورت، به تحریف کنندگان حقایق و جاعلان تاریخ کمک کرده‌ایم.



دکتر محمد مصدق



سید ضیاءالدین طباطبائی

علی قاجار
(پاریس)
ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی
(تهران)

سرنوشت خاندان سلطنتی قاجار

کتاب شاهان از یاد رفته ـ حماسهٔ سلسلهٔ قاجار تألیف علی قاجار فرزند سلطانمحمد میرزا در سال ۱۹۹۲ به زبان فرانسه در پاریس منتشر شد. کتابی است که جز در فصل پایانی آن مطلب جدیدی برای محققان تاریخ ندارد. همانا حماسه‌پرداری است که در نام کتاب هم بدان اشاره شده.

اما چون در فصل آخر آن مطالبی هست که برای پژوهندگان تاریخ معاصر ایران مفیدست از دوست دانشمند آقای دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی خواهش کردیم آن را ترجمه کنند تا در مجله چاپ شود.

(آینده)

محمد علی شاه تبعید را با دشواری تحمل می‌کرد. دلش برای ایران شدت تنگ می‌شد. این همسرش ملکهٔ جهان بود که تصمیم گرفت ملک وسیعی در اودسا در کنار بولوار فرانسویان بخرد که چندین کاخ کوچک در آن پراکنده بود. باغهای این ملک به بلندیهای مشرف به دریای سیاه می‌رسید و در کنار آن منظرهٔ شهر دیده می‌شد. او مبل و اثاث این اقامتگاه را خرید و خانوادهٔ سلطنتی در آن مستقر شدند. به برکت وجود محبت آمیز همسرش بود که محمدعلی شاه دچار افسردگی ـ که درمیان پادشاهان سعیدی متداول است ـ نشد و تا آغاز جنگ جهانی اول چندین سفر به اتفاق افراد خانواده‌اش به برلن و وین و شهرهای آب معدنی اروپای مرکزی کرد. هر چند این شیوهٔ زندگی محصوص تمام اشراف آن زمان اروپا بود، اما پادشاه مخلوع ایران را راضی نمی‌کرد. بزرگترین خوشحالی او هنگام جشنهای سنتی ایران و پذیرائی وگفتگو با صیفی کاران اودسا بود که تصادفاً همهٔ آنان ایرانی بودند.

متأسفانه انقلاب اکتبر به این زندگی خاتمه داد. در ۱۹۱۹ هنگامی که سربازان بلشویک وارد اودسا شدند، محمدعلی شاه، ملکه جهان و اعضای خانواده به اتفاق همراهانشان با شتاب آن شهر را به قصد استانبول ترک نمودند. در آنجا کاخی راکه متعلق به یک شاهزاده خانم عثمانی بود در کنار بسفور اجاره کردند. طی چند سال بعدی زندگی باشکوهی داشتند و زمستانها را در نیس یا مانتون در جنوب فرانسه می‌گذراندند. انقلاب کمالیون در ۱۹۲۴ آنان را وادار به عزیمت جدیدی کرد و این بار آنان در سانرمو در ریویرای ایتالیا، در همسایگی آخرین سلطان عثمانی اقامت گزیدند. در همان شهر بود که محمدعلی شاه در آوریل ۱۹۲۵ (اردیبهشت ۱۳۰۴) درگذشت. از وی تشییع جنازهٔ باشکوهی به عمل آمد که در آن سلطان احمدشاه و آخرین سلطان عثمانی نیز شرکت داشتند. جنازهٔ محمدعلی شاه را به کربلا فرستادند که در آرامگاه خانوادگی سلسلهٔ قاجار که قبلاً مظفرالدین شاه در آن دفن شده بود، به خاک سپارند.

* * *

در ۱۹۲۴ رضاخان سردار سپه به فکر استقرار جمهوری در ایران افتاد، ولی در برابر مخالفت روحانیون و افکار عمومی ناچار شد از نقشه‌اش دست بردارد. شاید در همین هنگام بود که فکر نشستن تحت سلطنت قاجارها در مغزش پیدا شد. در نوامبر ۱۹۲۵ (آبان ۱۳۰۴) او مجلس را وادار کرد مادهٔ واحده‌ای تصویب کند که سلسلهٔ قاجار را خلع و او را به حکومت موقتی منصوب می‌کرد. بدیهی است که مجلس شورای ملی که تغییر قانون اساسی در حدود اختیاراتش نبود حق نداشت مبادرت به چنین کاری کند و با این کار حدود قانون اساسی را زیر پا گذاشت.

احمدشاه که در این هنگام در پاریس بسر می‌برد، اعلامیه‌ای به این مضمون صادر کرد و در اختیار روزنامه‌ها گذاشت:

«در این لحظهٔ غم‌انگیز که آیندهٔ کشورم در معرض خطر است، تمام فکرم متوجه ملت می‌باشد و مایلم این اعلامیه را خطاب به هم‌میهنان عزیزم صادر کنم: کودتائی که رضاخان علیه قانون اساسی و خاندان من انجام داده با زور سرنیزه صورت گرفته است. این کار عمیقاً به مقدس‌ترین قوانین ایران لطمه وارد ساخته و ملت من را ناگزیر مصیبتهای بزرگ و رنجهائی سوق می‌دهد که سزاوار آن نیست. من به این کودتا بشدت اعتراض می‌کنم و کلیهٔ اقداماتی را که این حکومت و کارگزاران آن در آینده مرتکب شوند، کان لم یکن و بی‌اعتبار می‌دانم. من براساس قانون اساسی پادشاه قانونی ایران هستم و در انتظار ساعتی بسر می‌برم که به کشورم بازگردم و به خدمت به ملتم بپردازم.»

متأسفانه برای ملت ایران، احمدشاه نتوانست به آرزویش جامهٔ عمل بپوشاند. بیماری موجب مرگ زودرس او در فوریهٔ ۱۹۳۰ (بهمن ۱۳۰۸) گردید، بی‌آنکه ایران محبوبش را یکبار دیگر ببیند. رضاخان با زور سرنیزهٔ ارتش مجلس مؤسسانی برپا کرد که وی را پادشاه موروثی شناخت. او نام پهلوی را بر خود نهاد تاایران ساسانی را به یاد بیاورد.

* * *

در خلال این رویدادها ملکهٔ جهان تصمیم گرفت با دو فرزند کوچکترش به ایران بازگردد. او تمام قالیهایش را در سان رمو فروخت و به پاریس رفت تا با پسر ارشدش سلطان احمدشاه که مثل همیشه در هتل ماژستیک اقامت داشت، ملاقات و مذاکره کند.

او خانهٔ کوچکی در محلهٔ اوتوی اجاره کرد و تا پایان تابستان ۱۹۲۵ در آن بسر برد. آنگاه همراه اعضای خانواده و همراهانش در مارسی سوار یک کشتی متعلق به خطوط کشتیرانی بریتانیا شد و عازم بمبئی گردید. در آن زمان این راحت‌ترین وسیلهٔ مسافرت به ایران بود.

تصمیم ملکهٔ جهان ممکن است شگفتی برانگیزد، زیرا در آن روزها سلسلهٔ قاجار بشدت در معرض خطر بود. اما این زن باشخصیت که مادربزرگ من بود، نمی‌توانست پایان کار قاجارها را باور کند. او می‌دانست که ایرانیان به خانوادهٔ اوعلاقه دارند و پسرش سلطان احمدشاه را ستایش می‌کنند. چگونه می‌شد تصور کرد که ملت سلسله‌ای را که ظرف یک قرن آن را از تاریکی قرون وسطائی به روشنائی عصر جدید هدایت کرده بود ترک کندو یک سرهنگ بی‌سواد قزاق را بر تخت طاووس بنشاند، در حالیکه خود او از اعقاب چنگیزخان و سواران مغول بود که در زمان خود دنیا را فتح کرده بودند؟

او موافقت احمدشاه را با انتصاب پسر سومش سلطان محمودمیرزا به والیگری ایالت فارس و پسر چهارمش سلطان مجید میرزا- پدرم - به حکومت اصفهان جلب کرده بود. قرار بودآنان از پاریس نمایندگانی از جانب خود به این دو ایالت بفرستند و چند ماهی امور این دو ایالت مهم را اداره کنند تا احمدشاه به ایران بازگردد.

در اکتبر ۱۹۲۵، مقارن ایامی که مجلس ایران در صدد خلع سلسلهٔ قاجار بود، ملکهٔ جهان همراه سی نفر از جمله ستوان ایوان آداموویچ افسر سابق گارد امپراتوری روس که اکنون آجودان کشوری ملکه بود و دکتر پروزالسکی لهستانی که از اودسا او را دنبال کرده بود و پیشخدمتها و ندیمه‌های متعدد در مارسی سوار کشتی شدند.

در بمبئی بی‌بی‌خانم دخترعمویش که مادر آقاخان محلاتی بود به عرشهٔ کشتی آمد و اصرار کرد که آنها را به منزلش ببرد. با اینکه این تأخیر در مسافرت با نقشهٔ ملکهٔ جهان جور درنمی‌آمد، ناچار شد دعوت را بپذیرد و در کاخ آقاخان به طرز باشکوهی پذیرائی شود. از بمبئی ملکه جهان و همراهانش سوار یک کشتی انگلیسی دیگر به مقصد خلیج فارس گردیدند. هنگامی که کشتی در برابر بندر بوشهر توقف کرد، حاکم بندر به عرشهٔ کشتی رفت و به وی خیرمقدم گفت. وقتی هم که کشتی وارد شط‌العرب شد، حاکم آبادان نیز که در همان زمان مقر پالایشگاه نفت بسیار مهمی بود، همین کار را کرد. ملکهٔ جهان و همراهانش در بصره از کشتی پیاده شدند و پس از چند روز اقامت به شهر مقدس نجف رفتند. در آن شهر ملکه جهان با چندتن از روحانیون عالیقدر ملاقات کرد. اصولاً این مراجع تقلید زنان را به حضور نمی‌پذیرند، ولی برای او استثناء قائل شدند. ملکه نقشهٔ احمدشاه را که در وهلهٔ نخست اخذ فتوائی دایر بر اینکه اقدامات رضاخان برخلاف قوانین اسلامی است با روحانیون در میان گذاشت. در صورت صدور چنین فتوائی احمدشاه امکان می‌یافت رئیس‌الوزرای خائن خود را برکنار سازد و به تقاضای مراجع تقلید شیعه به تهران بازگردد. آیت‌الله‌های نجف با این نقشه موافقت کردند، ولی آن را موکول به بعد از ورود ملکهٔ جهان به تهران نمودند. تنها او می‌توانست پسر دومش محمدحسن میرزا ولیعهد را از نقشه آگاه سازد، زیرا کلیهٔ ارتباطات بین دو برادر تحت مراقبت شدید مأموران رضاخان قرار داشت.

پس از ملاقات نجف، ملکه به بصره بازگشت و این بار سوار ترن بغداد شد. او در نظر داشت از آنجا با اتومبیل عازم تهران شود. وقتی ملکه جهان در نوامبر ۱۹۲۵ به بغداد رسید، دولت پادشاهی عراق - مخلوق استراتژی بریتانیا در شرق - تازه تأسیس شده بود. هنوز ایران در پایتخت خلفا سفارت نداشت چون تهران هنوز حکومت ملک فیصل را به رسمیت نشناخته بود، لذا ملکهٔ تبعیدی و همراهانش در سرکنسولگری ایران اقامت گزیدند. ملکهٔ جهان به زیارت اماکن مقدس کربلا و کاظمین رفت، ولی وقتی به بغداد بازگشت در یک نیمه شب اورا با خشونت از خواب بیدار کردند و بدون هیچ گونه توضیح و ملاحظه‌ای از سرکنسولگری اخراج کردند. چند اتومبیل که یک وزیر شیعهٔ عراقی فرستاده بود در برابر ساختمان سرکنسولگری توقف کرده بود. وزیر مزبور به ملکهٔ جهان توضیح داد که در ایران سلسلهٔ قاجار خلع شده است و به ملکه پیشنهاد کرد او و همراهانش را به بیرون پایتخت عراق ببرد.

در لحظه‌ای که ملکهٔ جهان می‌خواست سوار اتومبیل شود دچار تردید شد. ساعت چهار بامداد بود و او تنها با چند نفر همراهانش راسربازان عراقی محاصره کرده بودند. آیا این مقصد نامعلوم که آنان را می‌بردند شباهتی به خانهٔ ایپاتیف نداشت که خانوادهٔ رومانوف را در آن قتل عام کرده بودند؟ در هرحال او چاره‌ای نداشت و سوار شد. اقامتگاهی که او را بردند در شهر مقدس کاظمین و متعلق به همان وزیر عراقی بود. او در حدود یک ماه از مهمانانش پذیرائی کرد. او شیعه بود و همین توضیح برای طرز رفتار کافی بنظر می‌رسید. وانگهی عراق تحت‌الحمایهٔ بریتانیا بود و بعید بنظر می‌رسید که انگلیسیها اجازه ندهند سوءقصدی علیه ملکهٔ سابق ایران صورت بگیرد. وقتی خاطر ملکهٔ جهان آسوده شد به بغداد بازگشت و کاخی مشرف به رود دجله اجاره کرد. او هشت ماه در آنجا ماند و در همین حال پسرش محمدحسن میرزا که از ایران اخراج شده بود به او پیوست.

در همین کاخ بود که نماینده‌ای از سوی رضاخان به دیدار ملکهٔ جهان رفت و پیشنهاد مبلغ کلانی به

او کرد- سه میلیون تومان- که در ازای آن خودش به تهران مراجعت کند، ولی دو فرزند خردسالش به ایتالیا بروند و در یک آموزشگاه نظامی تحت نظر پادشاه ایتالیا تحصیل کنند. ملکهٔ جهان حدس زد که غاصب تاج و تخت قصد دارد از او به عنوان گروگان برای مشروعیت بخشیدن به سلطنت خود استفاده کند و پیشنهاد را رد کرد. در آوریل ۱۹۲۶ (اردیبهشت ۱۳۰۵) رضاخان تاجگذاری کرد و نام رضاشاه پهلوی را بر خود نهاد. روحانیون تهران در این مراسم شرکت کردند.

ملکهٔ جهان پس از هشت ماه اقامت در بغداد به بیروت رفت. در آن شهر خانه‌ای اجاره کرد و با دو پسر کوچکترش سلطان محمود میرزا و پدرم سلطان مجید میرزا و سایر همراهان در آن اقامت گزید. بدین سان بود که من در بیروت به دنیا آمدم. بیروت در آن زمان شهر کوچکی بود و به ملکهٔ مادربزرگم در آن شهر بسیار خوش می‌گذشت.

سلطان احمدشاه فرزند ارشد مادربزرگم همچنان در پاریس در هتل ماژستیک بسر می‌برد و امیدوار بود روزی به ایران بازگردد، اما در ۱۹۲۸ دچار سل کلیوی شد و او را برای معالجه به بیمارستان امریکائی نویی منتقل ساختند. جد بزرگمان عباس میرزا نیز از بیماری سل استخوان درگذشته بود. آیا این بیماری در قاجارها ارثی بود؟ چند مدتی وخامت وضع مزاجی شاه سابق را از مادرش پنهان کردند، ولی سرانجام ملکه جهان توسط یکی از آشنایان از موضوع باخبر شد و در ۱۹۲۹ بسرعت عازم پاریس گردید.

سلطان احمدشاه در فوریهٔ ۱۹۳۰ درگذشت و ملکهٔ جهان تصمیم گرفت در فرانسه بماند. او در خانهٔ وسیعی در سن کلو در حومهٔ پاریس مستقر شد که پیرامونش پارک وسیعی داشت و تمام اعضای خانوادهٔ قاجار را که دربیروت مانده بودند نیز به آنجا آورد. من در سن هیجده ماهگی همراه با تعدادی پسر عمو و دختر عمو وارد خانهٔ سن کلو شدم و تا هفت سالگی در این محیط کاملاً ایرانی زندگی کردم بدون اینکه هرگز یک کلمه فرانسه صحبت کنم.

امروزه ملک سن کلو به فروش رفته است، ولی خانهٔ آن هنوز وجود دارد. پارک آن سرتاسر مبدل به ساختمان شده است. این یکی از زیباترین باغهائی است که من دیده‌ام. یک باغ حقیقی ایرانی با تپه‌ای که بر فراز آن یک کلاه فرنگی احداث شده بود و آبشاری که طبقه طبقه تا پائین تپه می‌ریخت و در آنجا تبدیل به نهر زیبائی می‌شد. از فراز تپه منظرهٔ شهر پاریس دیده می‌شد. مادربزرگم در این پارک کوشکی ساخته بودند که در آن از مهمانان پذیرائی می‌کرد. من و پسرعموهایم هر روز در پارک بازی می‌کردیم بدون آنکه واقعاً تبعید را احساس کنیم و از آن رنج ببریم زیرا بجز ستوان آداموویچ و دکتر پروزالسکی بقیهٔ اطرافیان ما همه ایرانی بودند.

مادربزرگم عایدی املاکش را در ایران که مصادره شده بود دریافت می‌کرد (فقط املاک شوهرش محمدعلی شاه مصادره شده بود). علاوه بر آن سلطان احمدشاه مبالغ کلانی پول در چندین بانک امریکائی سپرده داشت. این ثروت در نتیجهٔ بحران ۱۹۲۹ لطمهٔ زیادی دید، با این حال مادربزرگم همیشه موفق می‌شد با عایدی املاک و گاهی فروش جواهراتش به راحتی زندگی کند.

مرا در سن هفت سالگی به یک پانسیون کاتولیک فرستادند. مادربزرگم ترکی که زبان متداول دربار قاجار بود بلد نبود و دلش نمی‌خواست به زبانهای مختلف به من آموزش بدهند. بنابراین برای آموختن زبان فرانسه به یک مدرسهٔ متعلق به ژزوئیتها (یسوعیون) می‌رفتم. در آنجا با وحشت دریافتم که در کتب درس تاریخ مسلمانان را وحشی معرفی می‌کنند. علاوه بر آن مرا مجبور کردند که دروس شرعیات مسیحی را بیاموزم که در آنها نیز مطالب وحشتناکی دربارهٔ دین اسلام می‌شنیدم. اما من با تمام قوایم از شرکت در مراسم عشاء ربانی خودداری کردم.

مادربزرگم عادت به چنین تسلطی نداشت. او همانند تمام قاجارها یک شیعهٔ متعصب و مؤمن بود و

لذا وقتی برایش تعریف کردم که چه مطالبی درمدرسه به من یاد می‌دهند، در وهلهٔ نخست باور نکرد.

در خلال تابستانهای دههٔ ۳۰ مادربزرگم به اروپای مرکزی می‌رفت ـ برلن و وین و بویژه شهرهای آب معدنی سودت، کارلسباد و مارینباد ـ که بسیار مورد علاقه‌اش بود. او با اتومبیل سفر می‌کرد. یک پاکارد بزرگ که اتاق آن را مخصوص اوساخته بودند با سقف کروکی چرمی و راننده که در صندلی جلو بدون سقف می‌نشست و بوسیلهٔ تلفن داخلی با اوصحبت می‌شد. رانندهٔ او یک فرانسوی اهل کارکاسون بود که اسم کوچکش روبر بود، ولی بخاطر رنگ تیرهٔ چهره و لهجهٔ مضحکش همه اورا بجای یک شرقی می‌گرفتند.

در ۱۹۳۸ ملکهٔ جهان در کارلسباد بسر می‌برد که آلمان چکوسلواکی را تصرف کرد. او با شتاب هرچه تمامتر از طریق برلین به پاریس بازگشت و از ترس وقوع جنگ دستور داد همگی عازم لوران شویم، اما در آخرین لحظه خطر جنگ برطرف شد و زندگی عادی را در سن کلو از سرگرفتیم. تابستان سال بعد دیگر صحبتی از سفر به شهرهای آب معدنی اروپای مرکزی درمیان نبود، زیرا همهٔ آنها به خاک آلمان منضم شده بودند، بدین جهت مادربزرگ رضایت داد به دوویل برود. در آنجا بود که خبر شروع جنگ را شنیدیم.

در وهلهٔ نخست ملکهٔ جهان تشخیص داد بهتر است ما در نورماندی بمانیم. او جنگ اول جهانی و گازهای خفه کننده را به خاطر می‌آورد که احتمال داشت این بار هم آلمانیها روی پاریس بریزند. وقتی جبههٔ فرانسه در ژوئن ۱۹۴۰ فرو ریخت، این ملکهٔ سابق که قهرمان اسباب کشی شده بود ترتیب عزیمت ما را به سوی اسپانیا داد. بسیاری از فرانسویان نیز شروع به فرار به سوی جنوب کرده بودند و در نتیجه تمام هتلهای عرض راه پر بودند. گاهی شهرداران شهرها و روستاهای سر راه اتاقهائی در خانه‌های مردم برایمان تهیه می‌کردند. هنگامی که ترک مخاصمه بین فرانسه و آلمان اعلام شد، ما در بیاریتز بودیم و در آنجا من را در یک مدرسهٔ ژزوئیتی دیگر گذاشتند. بیاریتز در منطقهٔ اشغالی قرار داشت. ولی مادربزرگم تشخیص داد که آلمانیها قصد آزار و محدود ساختن آزادی ما را ندارند، لذا تصمیم گرفت به پاریس بازگردد تا از حمایت رسمی آنها برخوردار شود.

در غیاب ما منزل پدرم که یک ساختمان وسیعی در وسط یک پارک کوچک به سبک انگلیسی بود، تبدیل به «کوماندانتور» آلمانیها شده بود. درعوض کاخ ملکهٔ جهان دست نخورده باقی مانده بود و همهٔ ما درآن اقامت گزیدیم.

درطول سالهای اشغال فرانسه، نگرانی عمدهٔ ما و بسیاری فرانسویان تأمین موادخوراکی بود. در همه چیز کمبودوجود داشت و این دورانی بود که مادربزرگم بسیاری از جواهراتش را فروخت تا از بازار سیاه و با قیمت گزاف مواد خوراکی تهیه کند. وانگهی دیگر پولی بابت عایدی املاکش از ایران نمی‌رسید. بمباران‌هائی که هدفشان کارخانه‌های بیانکور بود به سن کلو هم صدمه زد. در ملک مجاور خانهٔ پدرم که اقامتگاه شاهزاده ژرژ یونان و پرنسس ماری بوناپارت بود بمبی روی اتاق نگهبان افتاد و نگهبان راکه ما بخوبی می‌شناختیم به قتل رساند. این حادثه مادربزرگم را بشدت تحت تأثیر قرار داد و تصمیم گرفت به پاریس نقل مکان کند و در آپارتمانی در داخل شهر زندگی کند. او بر این باور بود که کسی جرأت نخواهدکرد پایتخت فرانسه را بمباران کند.

نام من را در مدرسهٔ تانبرگ در کوچهٔ تور واقع در محلهٔ شانزدهم پاریس نوشتند. این یک آموزشگاه خصوصی بود که یک بانوی اشراف زادهٔ بالت به نام مادام تانبرگ اداره می‌کرد. در این آموزشگاه اعیانی که فقط فرزندان نجبا و بورژواهای بزرگ تحصیل می‌کردند، من شاهد شکاف بزرگی بودم که طی چند دههٔ بعدی فرانسویان را به دو دسته تقسیم کرد. بسیاری از خانواده‌ها از هم گسیخته شدند. چون بعضیها با حکومت ویشی همکاری می‌کردند و برخی دیگر در نهضت مقاومت

فعالیت می‌کردند. به تدریج روشن می‌شد که نهضت مقاومت پیروز خواهد شد، زیرا اولاً میهن‌پرستی درمیان تمام ملتها وجود دارد و ما ایرانیان این مطلب را بخوبی می‌دانیم. در ثانی نیروهای اشغالگر خدمت کار اجباری برقرار کرده بودند که به نام آن کلیهٔ جوانان سالم را به آلمان می‌فرستادند. بزودی در حول و حوش ما جز دبیران وناظمان سالخورده و از کارافتاده کسی باقی نماند. سایرین وقتی برای کار اجباری در آلمان احضار می‌شدند، ترجیح می‌دادند سوار ترن بردو بشوند و در نهضت مقاومت به فعالیت پردازند.

* * *

در بهار ۱۹۴۴ پاریس نیز به نوبت خودبمباران شد. شمائیهٔ پیاده شدن قریب‌الوقوع نیروهای متفقین به خاک فرانسه بیش از پیش به گوش می‌رسید. ملکهٔ جهان نامه‌ای به فن ریبن تروپ وزیر خارجهٔ آلمان نوشت و از وی اجازه خواست که به سویس یا اسپانیا برود. این اجازه به او داده نشد و لذا در مارس ۱۹۴۴ خانه‌ای در فونتن بلو ـ ۶۰ کیلومتری جنوب پاریس ـ اجاره کرد و همهٔ ما را به آن منتقل ساخت فن ریبن تروپ ضمن مخالفت با صدور اجازهٔ ترک فرانسه، به ملکهٔ جهان اطمینانهای لازم را داده و تأکید کرده بود که هیچ یک از افراد خانوادهٔ قاجار که درفرانسه در تبعید بسر می‌برند، به عنوان شهروند یک دولت متخاصم تلقی نخواهند شد (ایران در ۱۹۳۴ به آلمان اعلان جنگ داده بود). متأسفانه این اطمنان دیری نپائید و چند روز بعد یکی از برادرزاده‌هایش که در فرانسه به پرنس دولو مشهور بود به دست گشتاپو بازداشت شد و در معرض خطر اعزام به بازداشتگاه کار اجباری قرار گرفت.*

مادربزرگم نامه‌ای به فرماندار نظامی پاریس نوشت و در ماه مه ۱۹۴۴ اجازهٔ آزادی برادر زاده‌اش راگرفت بدون آنکه آلمانیها علت بازداشت او را توضیح دهند. بعدها این برادر زاده به ایران بازگشت و یکی از محارم نزدیک محمدرضا شاه شد، قبل از آنکه انقلاب اسلامی او را ازایران بیرون کند.

در طول سالهای اشغال فرانسه، مادربزرگم چندنفر چک را که به فرانسه پناهنده شده بودند به عنوان پیشخدمت استخدام کرده بود. این افراد بدبخت به هنگام آزادی فرانسه ازترس اینکه از فرانسه اخراج شوند، به کمونیستها خبر دادند که اربابان قاجارشان با آلمانیها همکاری می‌کرده‌اند. مکاتبات اخیر مادربزرگ با وزیر خارجهٔ آلمان و فرماندار نظامی پاریس، مقامات عالیرتبهٔ آلمانی که به این مناسبت به دیدارش رفته بودند، اجازهٔ عبور که اتومبیلهایش داشتند، همهٔ اینها در نظر اعضای نهضت مقاومت برای اثبات همکاری با آلمانیها کافی بود. یک رور صبح اعضای نهضت مقاومت وارد خانهٔ ما درفونتن بلو شدند و خواستند همهٔ ما را با خودشان ببرند. بدیهی است که هدفشان اعدام همگی ما بود.

پدرم متوسل به یک دروغ مصلحت‌آمیز شد و با خونسردی به آنان پاسخ داد که همهٔ ما از مصونیت دیپلوماتیک برخورداریم و خانهٔ فونتن بلو بخشی از خاک ایران بشمار می‌رود. او به اعضای نهضت مقاومت دستور داد خانه را ترک کنند و اخطار کرد که در غیر اینصورت فوراً به وزارت خارجهٔ فرانسه شکایت خواهدکرد. این بلوف کارساز شد چون هیچ یک از ما مصونیت دیپلوماتیک نداشتیم، اما خوشبختانه از پاریس چندان فاصله‌ای نداشتیم و وقتی وزارت خارجه مطلع شد توانست بی‌درنگ با مقامات محلی تماس بگیرد و آنها را متقاعد سازد که ما را راحت بگذارند.

* * *

درتابستان ۱۹۴۶ ملکهٔ جهان از من خواست که او را درمسافرتی به پرتغال همراهی کنم. در آن

---

* ـ این شخص همان امیرهوشنگ دولو است که بعدها باگذرنامهٔ سیاسی به عنوان «پیشخدمت مخصوص شاهنشاه آریامهر» در پاریس اقامت داشت. در روی گلگیر اتومبیل رولز رویس خودپرچم ایران را می‌زد ـ که منحصر به رؤسای نمایندگیهای سیاسی است ـ و به زد و بند و پااندازی می‌پرداخت.

هنگام من شانزده ساله بودم. وقتی از کاخ قدیمی سیترا بازدید می‌کردیم، او دچار اندوه شدیدی شد و گفت:

ـ این قصر کاخ گلستان را به یادم می‌آورد. اگر بدانی کشورمان چقدر زیباست. نمی‌دانم از کاخ گلستان چه باقی مانده است. چهل سال است که من آن را ترک کرده‌ام.

این تنها باری در زندگی مادربزرگم بود که این زن دارای شخصیت استثنائی هیجان خود را بروز داد. او در جوانی اشعار باارزشی سروده، پیانو می‌نواخته و آواز می‌خوانده و می‌گویند صدای خوبی هم داشته است، اما پس از مصیبتهائی که بر سرش آمد، ازاین هنرها دست کشید و بصورت ظاهر سخت و سخت شد. یک روز برای تسکین خاطرش به او گفتم:

ـ شما خودتان مرا به ایران خواهید برد.

او سرش را با زیرکی افراد سالخورده تکان داد و گفت:

ـ شاید تو روزی به ایران بروی، ولی من بازنخواهم گشت.

او در نوامبر ۱۹۴۷ (آبان ۱۳۲۶) در سن کلو درگذشت بدون آنکه کوههای البرز و باغهای نگارستان را ببیند. من به او بسیار مدیونم و امیدوارم تا حدودی شخصیت اورا به ارث برده باشم. اکنون او در آرامگاه خانوادگی ما در کربلا به خواب ابدی فرو رفته است.

* * *

من به تحصیلات خوددر رشتهٔ حقوق درفرانسه ادامه دادم و به اخذ دکترای علوم اقتصادی نایل شدم. به تدریج تعدادی ازقاجارهای تبعید شده به ایران بازگشتند و اغلب مشاغل مهمی در دربار پهلوی احرازکردند. من هیچ‌گاه نخواستم به نحوی از انحاء در زندگی سیاسی ایران شرکت کنم. به این جهت در سال ۱۹۵۹ (۱۳۳۸) به عنوان یک جهانگرد عادی به ایران رفتم.

در سال ۱۹۶۲ (۱۳۴۱) محمدرضا شاه، پسر رضاخان دست به اصلاحات ارضی زد و املاک بزرگ را تقسیم و درمیان کشاورزان توزیع کرد. اصلاحات ارضی شامل حال املاک ماهم شد و بدین ترتیب، از درآمد املاک خود محروم شدیم. پدرم دردسامبر ۱۹۶۲ (آذر ۱۳۴۱) از من خواست به ایران بازگردم و به ادارهٔ املاکی که برایمان باقی مانده بود بپردازم، لذا از ۱۹۶۲ تا ۱۹۸۰ به کشاورزی درملکی که درمجاورت در آن‌داشتیم،اشتغال‌داشتم.در این‌ملک‌کشت‌گندم‌و جو و چغندر و یونجه و پنبه و نیز پرورش‌گوسفندبه عمل می‌آمد.من طی سالهای‌دههٔ ۶۰ در دانشگاه‌تهران‌عقاید ونظامهای اقتصادی را تدریس می‌کردم. از آنجائیکه تدریس این مادهٔ درسی مستلزم تشریح اقتصاد مارکسیستی و اقتصاد سرمایه‌داری‌بود،به‌تدریج فهمیدم که‌برای‌ادامهٔ کارم‌باید‌خودسانسوری بکنم، لذا ترجیح دادم استعفا بکنم.

وقتی انقلاب اسلامی صورت گرفت، قاجارهائی که در حکومت پهلوی مشارکت داشتند از مشاغلشان برکنار شدند، ولی من چون هیچ‌گاه در حیات سیاسی ایران درگیر نبودم، کسی برایم مزاحمت ایجاد نکرد. به تصمیم خودم ترجیح دادم در ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) به فرانسه بازگردم. این مصادف با زمان گروگان‌گیری امریکائیها بود و چپگرایان اسلامی یعنی مجاهدین خلق بسیار نزدیک به در دست گرفتن کنترل کامل کشور بودند. بیم داشتم که ایران دریک دوران وحشت بدون بازگشت درغلتد.

در ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) در پایان جنگ ایران و عراق، من یکبار دیگر به ایران بازگشتم و بخشی از زمینهایمان راکه مصادره شده بود پس گرفتم. در خلال این جنگ من بارها ازاینکه فرانسه انتخاب بدی کرده و به عراق اسلحه برای حملهٔ بی‌دلیل به کشورم فروخته بود متأسف بودم. مشاهدهٔ اینکه موشکهای اسکاد عراقی بر سر مردم بیگناه تهران می‌افتاد و زنان و کودکان را هلاک می‌کرد، بسیار رنج‌آور بود. نمی‌توانستم به یاد جدبزرگم عباس میرزا نیفتم که دوستی ناپلئون را باور کرده و ناپلئون به او خیانت کرده بود. به یاد پدربزرگم محمدعلی شاه نیفتم که اثرات قرارداد ۱۹۰۷ تقسیم ایران به مناطق نفوذ که با میانجیگری فرانسویان منعقد شده بود، دامنگیرش شد و سلطنتش را از دست داد.

آرزوی من این است که فرانسویان ایران را بهتر بشناسند و برای استقرار مجدد دوستی که مدت فرهنگهای دو کشور را با هم مربوط می‌ساخت تردید بکار نبرند. سه قرن از زمانی می‌گذرد که منتسکی این جمله را بر سر زبان اهالی پاریس انداخت:

«چگونه می‌توان ایرانی بود؟»، مایلم به این پرسش چنین پاسخ بدهم که می‌توان ایرانی بود همانطو که می‌توان روسی یا ایتالیائی یا تگزاسی بود: با دست برای کار کردن، با قلب برای دوست داشتن سرزمی زادگاه و با روح برای کوشیدن در درک ملتهای دیگر». *



احمدشاه

* ـ بی‌مناسبت نیست یادآوری کنم که در پائیز ۱۳۵۷ که موضوع اجرای دقیق قانون اساسی ۱۹۰۶ مطرح بود، سلط محمود میرزا قاجار عموی نویسندهٔ کتاب اعلامیه‌ای در روزنامهٔ «لوموند» منتشر کرد و درآن نوشت: «اکنون که همه گفتگو از اجر قانون اساسی می‌کنند، باید به خاطر داشته باشد که طبق اصل ۳۶ متمم قانون اساسی مصوبهٔ ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ هجری قمری «سلط مشروطهٔ ایران در شخص اعلیحضرت شاهنشاهی السلطان محمدعلی شاه قاجار ادام‌الله سلطنته واعقاب ایشان نسل به نسل برقر خواهد بود». نظر به اینکه مجلس مؤسسان ۱۳۰۴ که این اصل را تغییر داد با زور سرنیزهٔ رضاخان برگذار شد، اکنون وقت آن رسید است که مصوبات مجلس مزبور کان لم یکن اعلام شود و به اصل اولیهٔ متمم قانون اساسی برگردیم که سلطنت را حق خانوادهٔ قاج می‌شناسد. چون سلطان احمدشاه و محمدحسن میرزا فرزندان اکبر محمدعلی شاه درگذشته‌اند، این جانب که سومین فرزند آ پادشاه هستم دعوی سلطنت می‌کنم».

جناب اردکانی
از شاگردان حاجی ملاهادی سبزواری

نقل از یادداشتهای روزانهٔ قهرمان میرزا عین‌السلطنه سالور (فرزند عزالدوله ـ برادر ناصرالدین شاه) در سال ۱۳۱۲ قمری که مندرجات آن به لطف دوست ارجمند آقای مسعود سالور در اختیار من آمد. (ا.ا.)

نیم ساعت از شب رفته بود در اندرون‌اطاق‌ماهوش خانم نماز می‌کردم، تولوی خان را صدا کردند که حسینقلی شما را می‌خواهد. رفت، طولی نکشید آمد. من که نماز را سلام دادم با کمال افسوس گفت جناب مرحوم شد. خدا شاهد است طوری حالت من منقلب شد که جواب نتوانستم داد. جگرم سوز برداشت. همه چیز فراموش شد. متحیر با حالت گریه نشستم. تا یک ساعت تمام متحیر بودم. این بیچاره ناخوشی نداشت. از اول سرماخوردگی تا حال شش روز بود جزئی نوبه کرده بود. خدایش رحمت کناد. من انسان به این تمامی ندیده بودم و گمان ندارم من بعد هم دیده شود. آدمی به این خیرخواهی و تعصب و کمال و بامزه هرگز دیده نشده است.

بیچاره سفر آخری بود که با ما کرد. در همین سفر از جهت بردن او چقدر به ما خوش گذشت، چقدر هول جانش بود، چقدر بلاها به سرش آوردیم، چقدر از رخت و رحت خواب خودش سفارش می‌کرد. تاریخ هریک را می‌گفت. آن شب که پتویش گم شد چه کرد. بیچاره در این سفر متصل می‌گفت اگر از این سفر جان در ببرم نخواهم مرد. من هرچه لباس داشتم و از هرجا جمع کرده بودم سیاه‌تلو پاره کرد. روزی نشسته بودیم صحبت نمی‌دانم از چه شد، آهی کشید گفت قوا رفته ما هم مشایعت خواهیم کرد. بروید که ما هم آمدیم.

همیشه هرکس می‌مرد از جناب می‌پرسیدی چه ناخوشی داشت؟ می‌گفت ناخوشی مرگ. اگر فی‌الجمله دشمنی نسبت به حضرت والا یا ماها کرده بود یا بدنفس و آدم بی‌دینی بود می‌گفت خوب شد مرد. دو سال پیشتر می‌بایست مرده باشد. خود بیچاره‌اش گرفتار شد خدایش بیامرزاد. چقدر حیف شد هرچه بنویسم کم است. چه آدم نازنینی بود. هرگز دیگر به چنگ ماها همچو آدم نیک خوش نفس نخواهد افتاد. متصل می‌گفت این حرفهای مرا در روزنامهٔ خودت بنویس. من جواب می‌دادم عیبی ندارد یادگار خواهد ماند. دل من آرام نمی‌گیرد، اگر که [در] همچو مجلد توصیف کمالات صوری و معنوی او را نکنم کم است. من نوکر و مصاحب به این محکمی و سازگاری وستاری ندیده بودم.

حالا قدری از تاریخ جناب بگوییم که خودش در این سفر مخصوصاً جهت من نقل کرد. اسمش ملاهادی بود، لقبی که یوسف‌خان سرتیپ پسر خانباباخان سردار داده بود جناب [بود]. از اهل اردکان یزد بود. پدرش هم اهل عمامه بود. پس از فوت پدرش و تنگدستی دو سفر اصفهان آمده مدتها در مدرسهٔ آنجا مشغول تحصیل شده. آنچه از پدری ارث برده در این دو سفر تمام شده. مجدداً اردکان رفت به هر قسم بوده هیجده تومان پول به دست آورده از راه کرمان به شهر سبزوار خدمت جناب حاج ملاهادی سبزواری مرحوم مغفور رفته، هفت سال تمام در آنجا تحصیل حکمت نموده. پس از انقضای مدت مزبور یوسف‌خان پسر خانباباخان سردار حاکم نیشابور بوده و از وقتی که یوسف خان حاکم یزد

بوده جزئی آشائی داشته. جناب را احضار به نیشابور می‌کند. عریضه به حاجی ملاهادی نوشته مرخ
جناب را می‌خواهد. جناب می‌گفت در آن چند روز هیجده تومان نزدیک به اتمام بود که خدا این
وسیله ساخت. حالا هر روز و هرشب، این سفر اصفهان و سزوار خودش چند ورق می‌شود که
می‌کرده و چه قسم معاش می‌نموده. هر ساعتش دو ساعت تفصیل دارد.

از نیشابور با یوسف خان به زیارت مشهد مقدس می‌رود. در این سفر آن پتو را خریده بود که
شد و می‌گفت سی سال است هنوز «خواب» پتو باز نشده است. مراجعت ارخراسان طهران می‌آید
یوسف‌خان در قید حیات بوده آنجا بود و با عفت‌الدوله مرحومه به بروجرد می‌رود. مراجعت از آنج
یوسف فوت می‌شود در مدرسهٔ... * طهران مسکن می‌گیرد.

در ایام حیات یوسف خان که حضرت والا آنجا می‌رفتند آشنایی پیدا می‌کند و درسفری
عفت‌الدوله مرحومه به بروجرد می‌رود حصرت والا حاکم همدان بوده آشنائی کامل می‌شود. تا طه
می‌آید و یوسف خان فوت می‌شود. می‌گفت پریشان بودم روزی گفتند حضرت والا عزالد
روضه‌خوانی دارند. من سابقهٔ آشنائی را یادآورده به روضه رفتم. حصرت والاکه دیدند خیلی خوش
آمد. فرمودند البه برد ما بیا. پس ارانقضای روضه‌خوانی فرستادند مرا احضار فرمودند. قبل از س
فرنگستان بود، یعنی سفر اول اعلیحضرت که در رکاب مارک رفتند که من در خدمت حضرت
رفتم.

از آن به بعد تا یوما هذا سفراً حضراً خدمت حضرت والا بود. معلمی شاهزاده خانم، شاهزاده
شاهزاده والی و آقای عمادالسلطنه را می‌کردند. در اوایل به خود من هم کمی درس داده‌اند. تقریباً بی
و پنج سال می‌شود که خدمت حضرت والا بوده‌اند. حکمت را بسیار خوب می‌دانست. از شصت
متجاوز عمر داشت. بلند و سیاه چهره و لاغر بود.

خدیجه سلطان دختر دایهٔ شاهزاده خانم عیال محمدحسن میرزا زنش بود. یعنی نواب علی
اندرون داده بودند. الان دو پسر دارد. میرزا صدرالدین سیزده سال دارد. میرزا فخرالدین هشت
چیزی بالا دارد. دو سه دختر هم داشت [که] در طفولیت مردند.

چند روز بود نوبه می‌کرد. امروز صبح صدرالحکما میرزا محمد طبیب که آشنای قدیمش
نمک فرنگی داده بود. عصر میل به هندوانه کرده بود. از خانهٔ عمادالسلطنه فرستاده بود هندوانه آو
بودند و گفته بود انشاءالله پس فردا آنجا خواهم آمد. بعد از خوردن هندوانه خدیجه قلیان آورده
گفته بود میل ندارم و حالتش منقلب شده بود. خدیجه گفته بود میل داری عمادالسلطنه را بفرستم
گفته بود بلی زود. صدرا آمده بود آقا را خبر کند. تا عمادالسلطنه رفته بود از دارفانی به سرای باقی
بود. این بیچاره از خوردن هندوانه پرهیز داشت. آخر چیزی هم که خورد هندوانه بود. [به] قلیان از
چیز بیشتر مایل بود و هرچه قلیان می‌کشید سیر نمی‌شد و هرگز قلیان را رد نمی‌کرد و آخر قلیان نکش
فوت شد و آرزو را به گور برد. خدا رحمت کند همچو آدمهای نیک را. ناخوشی سختی نداشت
قول خودش ناخوشی مرگ بود.

---

* ـ جای نام مدرسه در اصل سفید مانده است (ا.ا.).

مهدی آستانه‌ای
(رشت)

حاج آقا کوچصفهانی

از روزگار کودکی حتی پیش از رفتن به مکتب و دبستان نام حاج آقا کوچصفهانی برای من آشنا بود. نامبرده صاحب تلفنخانهٔ مغناطیسی رشت و گیلان بود. ساختمانی در وسط شهر رشت به نام تلفن‌خانه وجودداشت و دارد، ولی حالا مرکز تلفن نیست. امّا نامش ساختمان تلفنخانه است. مکعب چند ضلعی فرازساختمان بتون آرمهٔ نیرومندی است که هر پایهٔ آن تقریباً یکصد و پنجاه رشته سیم فلزی را نگاهداری می‌کرد و از آن راه مواصلات گفتاری در شهر برقرار می‌شد.

هنگام غروب هزاران گنجشک جیک جیک‌کنان بر روی چند صد رشته سیم که به چهار طرف شهر کشیده شده بود می‌نشستند و نغمهٔ عشق سرمی‌دادند. چنان می‌نمود که این پرندگان متهوّر قوای قاهر وقادر شهرند که تلفن‌خانه و بلکه شهر رشت را در سیطرهٔ پرهای تندو تیز خودگرفته‌اند و به همه قوانین و ادب و آداب عرف و شرع بی‌اعتنائی می‌کنند. آزاد و بی‌خیال و خوش نشین سفرهٔ روزگار.

در سال ۱۲۹۴ هجری قمری در رشت هشتاد دستگاه تلفن به کار انداخته شد که گویا بدواً یکی از حجره‌های کاروانسرای گلشن را مرکز این کار قرار داده بودند. ولی تلفن در تهران همده سال زودتر دائر شده بود. کم‌کم که مردم با فواید تلفن آشنا شدند ناگزیر شبکهٔ تلفن گسترش یافت. از این زمان بود که نام حاج آقا (معروف به کریم اوف) که شناسنامهٔ «کوچصفهانی» گرفته بودبا تلفن همراه شد. مشارالیه ساختمان محکمی تحت نظر معماران آلمانی ساخت و مرکز تلفن و امور اداری آن دریکجا قرار گرفت و دفتر شخصی کوچصفهانی نیز در همان ساختمان مستقر شد و در زیر ساختمان نیز چندین باب مغازه احداث کرد. این ساختمان باید مورد حمایت میراث فرهنگی قرار بگیرد. چون در حدود سی و پنج سال است که تلفن رشت خودکار شده و ناگزیر سیستم‌های فلزی از بام خانه جمع گشته و گنجشکان ترک مکان کرده‌اند و آن شور و حال ناپیدا گردیده، فقط از تبار گنجشکان اولیه برای اثبات و استمرار حق تصرّف یا وراثت خودگاهی در اطراف ساختمان موصوف پرواز می‌کند و از محصول درخت انجیر که در طبقهٔ سوّم خود به خود روئیده شده نوش جان می‌فرمایند.

مرحوم کوچصفهانی را دختران و پسران بود که بعضی در آلمان درس خوانده و خوب درس خوانده بودند. آنها نیز به پدر پیوستند. تنها آخرین فرزند آن مرحوم که هفتاد سال دارد و نامش رحیم است و زمانی روزنامه‌ای بنام «مردگیلان» را منتشر می‌کرد زنده است.

متقدّمان ما می‌گفتند حاج آقا کوچصفهانی مردی دانا وکارآمد و علاقه‌مند به کارهای جدید و تازه بودو در رشت مردی شاخص و محتشم و مورد وثوق بود. این مرد باذوق و همت با دریافت ماهی شش تومان (شصت ریال) بابت حق اشتراک به مردم ولایت خود تلفن داده بود و این نرخ و راه و رسم تا حکومت دکتر مصدق ادامه داشت. در آن زمان با رعایت موازین قانونی و پرداخت خسارت تلفنخانهٔ رشت ازحالت شخصی و خصوصی به مالکیت ملی درآمد.

می‌گویند حاج آقا کوچصفهانی برای آوردن دستگاه تلفن به آلمان سفر کرده بود و زمان این مسافرت خیلی پیش‌تر از جنگ بین‌الملل اوّل است که ویلهم دوم پادشاه آن سرزمین بود.

برای اینکه معیار و برآوردی از میزان سرمایه‌گذاری مرحوم کوچصفهانی به دست بیاوریم

از نوشتهٔ «گیلان نامه» (شمارهٔ سوم صفحهٔ ۲۵۲) که نویسنده‌اش آقا (قربان فاخته) است و ایشان هم روزنامهٔ معتبر و معروف حبل‌المتین کلکته نقل کرده‌اند شاهد می‌آوریم. «... در گیلان سابق بر این حضرات خارجه عمل تخم نوغان را انحصار خود درآورده و کار را از داخله گرفته بودند. سال گذشته عمدةالتجار حاج محمدباقر رضااوف که از تجّار متموّل و رجال ملت خواه و وطن‌پرور ملّت دوست می‌باشد اداره‌ای بجهت خرید پیله و (مثالثه) تخم نوغان در رشت تأسیس نموده چهارهزار و پانصد تومان نیز جهت خرید پیله معین کرده که آنچه از خرید تحصیل شود حمل بخارجه گردد...»

مخارجی را که مرحوم کوچصفهانی برای توسعهٔ تلفن کرده بود چندبرابر بیشتر از سرمایه‌گذار رضااُوف بود که از نظر اجتماعی و مدنی نیزمقام والاتری داشت و در نوع خودمنحصر بفرد نیز بود.

داستانی را به مرحوم کوچصفهانی نسبت می‌دهند که خالی از لطف نیست. می‌گویند مرحوم حاج آقا که برای خریدن تلفن و معاملات به آلمان رفت روزی متوجه می‌شود در مقابل قصر پادشاه آلمان قرارگرفته است. برای بیان احساس این همشهری خدمتگذار ما درآن لحظه، باید بیفزائیم که ملت ایران برای رهائی از دخالت روس و انگلیس و مقابله با زورگوئیهای آنان در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار، بشخص ناپلئون امپراطور فرانسه متوسل شده بود. این نیاز و احساس احتیاج با همین روحیه و روح استمرار داشت که بیسمارک سیاستمدار معروف آلمان را یکپارچه و نیرومند کرد و موجودیت پرادعا آنرا با دشمنی انگلیس و روسیه وفرانسه اعلام داشت. چون آلمان درایران برخورد استعماری نداشت دشمن، دشمن ملّت ایران شناخته شده بود، خواه و ناخواه دوست بحساب آمده ناگزیر همین دوست ایران، آلمان را برای خود باب نجات و تکیه‌گاه فرض کردند. مخصوصاً گیلکها که از نزدیک شاهد انواع جنایات جگرخراش روسیهٔ تزاری درخاک خود بودند. از این‌رو مردم برای آلمان وکالای آلمانی و سیاست دولت آلمان و پادشاه آن سرزمین امتیاز و قداست قائل بودند، بطوریکه می‌گفتند پادشاه آلمان در باطن مسلمان است.

باتوجه به این سوابق سیاسی وگرایش میهنی وقتی حاج آقاکوچصفهانی خود را در برابر قصر قیصر آلمان یافت، گوئی به کعبهٔ مقصود خود رسیده است و چون شنیده بود ویلهم بعضی روزها بعد از ظهر از کاخ بیرون می‌آید و در پیاده‌روهای مجاورپیاده‌روی می‌کند بسیار شاد شد. مرد ناآرام و متحرّک و نوجوی شهر ما که ازسرزمین کور شوید، کر شوید، دور شوید قحرها آمده بودند اراده کرد تا شخص پادشاه آلمان را ببیند، برای توفیق در این منظور برنامه‌ریزی کرد. سرانجام متوجه شد که امپراطور آلمان در پوششی معمولی وخالی از تکلّف شاهانه از در بزرگ کاخ بیرون آمده است. فقط یک مستخدم دنبال پادشاه راه می‌رود. مسافر جویندهٔ شهر مابا چشمانی از حدقه درآمده پادشاه را نگریست و مجذوب سادگی و بی‌آلایشی او شد. بی‌درنگ مثل آهن به دنبال مغناطیس وجود پادشاه کشیده شد و نه مستخدم شاه را که درواقع پاسدار امنیتی او بود بخود جلب کرد. پلیس وقتی متوجه می‌شود که این مرد خود حرکات غیرعادی بروز می‌دهد، نامبرده را توقیف می‌کند و تحویل پاسدارخانهٔ کاخ می‌دهد. این ماجرا از نظر پادشاه نیز پوشیده نمی‌ماند. امپراطور پس از پایان گردش در پاسدارخانه بدیدن مرد شرقی می‌رود و از مسئولان اصل موضوع را می‌پرسد. بر او معلوم می‌کنند که مرد شرقی با دیدن ویلهم میل می‌کند پا برجای پای او بگذارد تا سهمی از اقبال و سعادت و درخشش ستارهٔ تابان زندگانی پرشکوه قیصر عالم نصیب وی شود و مرد کامکار و نامدار بشود و توضیح می‌دهند که نامبرده تاجری است که می‌خواهد از آلمان دستگاه تلفن بخرد.

می‌گفتند حاج آقا می‌گفته است: وقتی مرا در برابر پادشاه نگاه داشتند من چندبار تعظیم کردم و شاه که کم‌کم موضوع را فهمیده بود به من لبخند زد و من بلند بلند باو گفتم «قربان بیائید ملت ایران را از شر روس و انگلیس نجات بدهید، ما همه دعاگوی وجود مبارک شما هستیم». او می‌خندید و من تعظیم می‌کردم و دستان خود را برای دعا بسوی آسمان بلند می‌کردم.

کامیار عابدی
(ماسال)

نگاهی به زندگی و آثار گلچین گیلانی

گلچین گیلانی تخلص و نام شاعرانهٔ یکی از شاعران برجسته و صمیمی معاصر ایران می‌باشد. مجدالدین میرفخرایی. این شاعر ارجمند در سال ۱۲۸۸ خورشیدی در شهر رشت زاده شد.[۱] خانوادهٔ او از بزرگان و سرشناسان گیلان و رشت بودند، با این توضیح که پدرش میرزا مهدی خان ملقب به دبیردفتر از اهالی تفرش بود. او در گیلان، با یک خانوادهٔ ساکن رشت وصلت کرد. این خانواده نیز، اصالتاً گیلانی بودند: رفعت الممالک، پدربزرگ مادری گلچین از اهالی مازندران بود و مادربزرگ مادریش از مردم اصفهان! با این حال، گلچین خود را گیلانی دانسته و این موضوع از شرح حالی که به وسیلهٔ خود او و یا اطلاعات داده شده از طرف او تنظیم شده، به تصریح آمده است.[۲] البته تخلص و نام شعری او (گلچین گیلانی) مؤید قوی‌تری بر این گفته تواند بود، ولی درهر صورت او شاعر ایران است، «ایران گرامی و جاودانی».[۳]

گلچین دورهٔ ابتدایی را در رشت گذرانید و به ظنّ قوی، در مدرسه‌ای درس خواند که مدیر یا معلّم آن مدرسه، مرحوم ابراهیم فخرایی، مورّخ نامدار نهضت جنگل بود. در اواخر دورهٔ ابتدایی، یعنی زمانی که هنوز ده ـ دوازده سال بیش‌تر نداشت، به جهت استعداد فطری و ذوق طبیعی به شعرگویی پرداخت. در این دوران چند شعر از او در روزنامه‌های صورت و ترغیب چاپ رشت، به طبع رسید.[۴]

او پس از پایان این دوره به تهران آمد و به تحصیل در دورهٔ اول متوسطهٔ مدرسه سیروس (نزدیک میدان بهارستان) پرداخت. از دوستان نزدیک او در این روزگار (۱۳۰۴-۱۳۰۷) استاد نامدار ادبیات فارسی دکتر ذبیح‌الله صفا می‌باشند. گلچین سپس در شعبهٔ ادبی دبیرستان دارالفنون نام نوشت. او در این آموزشگاه شاگرد استادانی چون وحید دستگردی و عباس اقبال آشتیانی بود. گلچین مخصوصاً با مرحوم وحید دستگردی (مدیر مجلهٔ ارمغان) روابط نزدیکی داشت. از همین زمان همکاری او با مجلهٔ ارمغان و هم چنین مجلهٔ فروغ چاپ رشت (به مدیریت ابراهیم فخرایی) آغاز شد و تعداد قابل توجهی از اشعار او در قالب‌های کلاسیک در این مجلات به چاپ رسید. در دارالفنون دوست صمیمی او زنده یاد محمد مسعود بود که در تاریخ روزنامه‌نگاری ایران با انتشار مرد امروز مقامی برجسته دارد.

گلچین سپس به دارالمعلمین عالی وارد شد و در ادبیات، فلسفه و علوم تربیتی لیسانس گرفت. او در این دوره نیز مثل دوره‌های پیشین دوستان و آشنایان بسیار اندکی داشت. از جمله این دوستان می‌توان از دکتر حسینعلی سلطان‌زادهٔ پسیان و دکتر محمدحسن گنجی نام برد. پس از فارغ‌التحصیل شدن، گلچین به همراه دوستانش درآزمون انتخاب آخرین گروه صد نفری اعزام دانشجو به اروپا پذیرفته شد؛ بدین ترتیب او و دوستانش به انگلستان رهسپار شدند (سال ۱۳۱۲ خورشیدی). دورهٔ یکساله زبان آموزی در شهر کوچک امّا زیبای هنلی (Henly) گذشت. او در آن‌جا با دکتر پسیان و شخصی به نام محمد پردایان (دانشجویی از اهالی اصفهان) هم خانه بود.

پس از پایان این دوره گلچین به دانشگاه لندن رفت، در حالی که دوست صمیمی او یعنی دکتر پسیان در دانشگاه منچستر به تحصیل مشغول شد. گلچین ابتدا به تحصیل در رشتهٔ ادبیات پرداخت، اما مدتی نگذشت که از تحصیل در ادبیات دست کشید و برخلاف قوانین و مقررات اعزام دانشجو که ایشان را از تغییر رشته اکیداً باز داشته بود، به رشتهٔ پزشکی پرداخت. همین امر موجب قطع کمک هزینهٔ تحصیلی اوشد، اما گلچین از پای ننشست و به واسطهٔ اقدامات خود او و هم چنین خانواده‌اش در ایران، مدتی بعد کمک هزینه و بورس او برقرار شد.

تحصیلات او و دوستانش ادامه یافت تا این که جنگ دوم جهانی درگرفت و دولت ایران دانشجویان اعزامی را به ایران فراخواند. گلچین به این اخطار و حکم وقعی ننهاد و در آن سال‌های ـ هم چنان در لندن ماند. در دورهٔ جنگ، او با تعطیلی دانشگاه و نرسیدن پول در ایران، ناگزیر د، بمباران لندن، به کارهایی چون گویندگی در رادیوی انگلستان (بی.بی.سی) وراندن آمبولانس (لار غیره پرداخت. تا این که جنگ دوم جهانی به پایان رسید واو توانست به تحصیلات خود ادامه دهد رشتهٔ بیماری‌های گرمسیری تخصص بگیرد. در مکاتبات این دوره‌اش با دکتر پسیان، چند بار تلو؛ آمدن قریب‌الوقوع خود به ایران سخن رانده، امّا هربار به عللی این کار انجام نگرفته است.

گلچین در این زمان برای دومین بار ازدواج کرد (با خانم ایران دخت مغناطـ، فرزند مغ روزنامه‌نویسی از اهالی تبریز). طاهراً پیش از آن، او در ایران به یک ازدواج فامیلی تن داده بود (با جلیل‌السادات فرزند مؤیدالممالک مستوفی تفرشی که دختر خالهٔ مادر گلچین بود) گلچین از این از نخستین دارای دو فرزند شد:

۱ـ پرویز میرفخرایی که درسال ۱۳۶۸ درگذشت. از او دختری به جای مانده که همراه اتریشی خود در همان کشور به سرمی‌برد و به تحصیل اشتغال دارد.

۲ـ طلیعهٔ میرفخرایی، ساکن کمبریج انگلستان.

گلچین از همسر دوم خودنیز دختری دارد به نام «ژیزل ایرانت» که همسر انگلیسی دارد و ـ همان کشور است.

اگر گلچین در زندگی شعری و دنیای شاعری موفقیت خوبی به دست آورد، در زندگی خانو و شخصی هرگز شخصی موفق از آب درنیامد. زیرا همین ازدواج دوم نیز در اوایل دههٔ ۱۹۶۰ جدایی انجامید و پس از چند سال به ازدواج سومی تن در داد: با خانمی به نام شهین حسوری تبریز طاهراً بایستی هم اکنون درانگلستان باشد و در سال‌های آخر عمر گلچین تنها همدم و یار او بوده ا

از زندگی زناشویی و خانوادگی شاعر باران که بگذریم، به زندگی و آثار ادبی او خواهیم ر

۱ـ نخستین کتاب گلچین نهفته نام دارد و در سال ۱۹۴۸ میلادی در لندن به چاپ رسیده و ا نسخه‌های معدودی از آن در دست است. این کتاب به اشتباه در الذریعه الی تصانیف‌الشیعه[۵] و مؤ کتب چاپی فارسی وعربی[۶] و بالطبع در فهرست کتابهای فارسی[۷] با نام نهصت معرفی شده است.

۲ـ دومین کتاب گلچین «مهر و کین» است که تاریخ چاپ ندارد، ولی در تهران چاپ شد هم‌چنین در دو شمارهٔ مجله پیام نوین نقل شده است.[۹] محل چاپ این کتاب در فهرست کتاب فارسی به غلط لندن عنوان شده.[۱۰]

۳ـ سومین کتاب گلچین «گلی برای تو» نام دارد که به طرز نسبتاً نفیسی توسط مؤسسهٔ انتش خوارزمی در تهران به چاپ رسید و مجموعه‌ای از مهم‌ترین اشعار او را در پانزده سال آخر دربرمی‌گیرد.

جزین سه کتاب، از سال ۱۳۲۳ تا موقع مرگش (۱۳۵۱) مقدار زیادی از اشعار او، خص اشعار سبک جدید و آزاد وی در مجلهٔ سخن (توسط دکتر خانلری)، روزگار نو (چاپ لندن) ـ شده.[۱۱] در همین مجله ترجمهٔ «مرگ» از گلچین به انگلیسی، به قلم آ.ج. آربری (ایران شناس نا، آمده است.[۱۲] طاهراً این ترجمه باید بخشی از مقاله‌ای باشد که پرفسور آربری درمجلهٔ فرهنگ اس چاپ لندن (Islamic Culture) منتشر کرده باشد. این مطلب در یکی از نامه‌های گلچین به تاریخ ـ مارس ۱۹۴۷ آمده است. متأسفانه کوشش ما برای دست‌یابی به رونوشتی از این مقاله به نتیجه‌ای نر درکتاب ارزشمند استاد یحیی ماهیار نوابی (کتاب شناسی ایران) نام و نشان این مقاله نیامده است،

دو مقالهٔ دیگر خبر داده شد که علی‌الظاهر باید به زبان روسی دربارهٔ گلچین و روش و شیوهٔ شعرگویی او نوشته شده باشد.[۱۳]

شغل اصلی گلچین طبابت بود و در محلهٔ معروف هارلی استریت (Harly Street) که خیابان پزشکان است، نیز مطبّی داشت. علاوه بر آن، او مدت زیادی سمت مشاورت طبی سفارت ایران در انگلستان را برعهده داشت.

زندگی گلچین پس از شصت و سه بهار، در آبان ماه ۱۳۵۱ خورشیدی در لندن به پایان رسید. گرچه خود در آخرین شعرش به واسطهٔ تنگنای شعری یا ضرورتی دیگر، عمر خود را شصت سال آورده است:

سرزنش کم‌کن اگر نیست مرا باروری
شصت سال است که چون شاخه تکانم دادند[۱۴]

گلچین به گواهی شعرهایش، شاعری بود نجیب و انسانی نجیب‌تر. دور از ایران زیست، امّا هرگز میهن خویش را فراموش نکرد و زبان خویش را از یاد نبرد. با یاد ایران بود و آن‌چه از لابه‌لای اشعار او موج می‌زند، نشانه‌ای است از حق‌شناسی او نسبت به این «کهن و بوم و بر».[۱۵]

یادداشتها

۱ـ البته تاریخ تولد گلچین را سال‌های ۱۲۸۹، ۱۲۹۰ و غیره هم نوشته‌اند، امّا ظاهراً سال ۱۲۸۸ خورشیدی بیشتر مطابق با واقع است زیرا در یک بیت قصیده‌ای طولانی که در سال ۱۳۱۱ سروده، چنین آمده:

عمرم ز بیست هست سه سال افزون
اما ز رنج پیر شدم یک سر

این شعر چاپ نشده (یا اگر چاپ شده بنده آن را ندیده) و نسخه‌ای از این شعر که گلچین برای دوست صمیمی خویش دکتر حسنعلی سلطان زاده پسیان در صبح جمعه ۱۳۱۱/۸/۶ تحریر کرده، در حال حاضر در اختیار این بنده است.

۲ـ تذکرة‌الشعرای گیلان، مؤلف مجهول، بی‌نا، ۱۳۴۰ (۱۳۵۵ ؟)، ص ۱۳۳. دربارهٔ این کتاب ن ک: یادداشت اسحاق شهری، آینده، شمارهٔ ۳ـ۱ فروردین ـ خرداد ۱۳۶۶.

از برادر عزیزم آقای ماهیار عابدی که کتاب فوق‌الذکر را برای بنده به دست آوردند بسیار سپاسگزارم.

۳ـ تعبیری از زنده یاد سعید نفیسی.

۴ـ ن ک تذکرة‌الشعرای گیلان، ص ۱۳۵ و ۱۳۶.

۵ـ الذریعه الی تصانیف الشیعه، آقابزرگ طهرانی، القسم الثالث من الجزء التاسع، الطبعة الثالثة، دارالاضواء، بیروت، بی‌تا، ص ۹۳۱

۶ـ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، خان بابا مشار، ج ۵، بی‌نا، ۱۳۴۳، ص ۱۸۶ـ۱۸۷

۷ـ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی از آغاز تا سال ۱۳۴۵، مؤلف مجهول، ج ۲، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲، ص

۸ـ محل چاپ این کتاب در روی جلد چنین آمده: خیابان بوذرجمهری، سرای محمدی، تجارتخانهٔ بهرام طلوعی.

۹ـ پیام نوین، شماره‌های ۴ و ۵، دورهٔ هشتم (شمارهٔ مسلسل ۷۶ و ۷۷)، فروردین ـ خرداد ۱۳۴۷

۱۰ـ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، بالا، ص ۳۱۹۵

۱۱ـ مجلهٔ روزگار نو، در هنگام جنگ دوم جهانی، در لندن توسط کسانی چون استاد شادروان مجتبی مینوی و پرفسور آربری انتشار می‌یافت.

۱۲ـ روزگار نو، ج ۴، شمارهٔ ۴، ۱۹۴۵، ص ۷۴ـ۷۵

۱۳ـ کتاب شناسی ایران (A Bibliography of IRAN)، جلد دوم، یحیی ماهیار نوابی، ص ۲۴۱ (بنیاد فرهنگ ایران، ۱۹۷۱، تهران)

این مقالات نیز به دست نیامد. اما امیدوارم روزی همهٔ این مقالات به فارسی برگردانده شود. پرفسور آربری در مقالهٔ دیگری که با عنوان «شعر جدید فارسی» ترجمه شده، در ضمن توضیح و معرفی دربارهٔ چند شاعر معاصر، دربارهٔ گلچین نیز مطالبی را عنوان کرده و اشعاری را از او درآورده است:

شعر جدید فارسی، آ.ج. آربری، ترجمهٔ فتح‌الله مجتبایی، امیرکبیر، ۱۳۳۴.

۱۴ـ این شعر با عنوان «آخرین یادگار» در دورهٔ ۲۲، شمارهٔ ۶ مجلهٔ سخن پس از مرگ گلچین منتشر شد و ضمناً در شمارهٔ ۹ـ۶ جلد ۱۵ مجلهٔ آینده (در یادکرد آقای دکتر محمد حسن گنجی) تجدید چاپ شده است.

۱۵ـ قسمتی از نام یک شعر و آخرین کتاب زنده‌یاد مهدی اخوان ثالث (م. امید)

یکشنبه ۲۹ اوت ۱۹۵۴

نامه و شعر از گلچین گیلانی *

برادر عزیزم خان پسیان   معلوم می‌شود امروز روز نامه‌نویسی است. پس از چند هفته ،
چند ماه) که برای کسی نامه ننوشتم، این سومین نامه‌ای است که در این روز یکشنبه دارم می‌نویسم.
روز پیش برادر کوچکم که راستی کوچک هم هست (وقتی در ایران بودم فقط یک ساله بود و
دست و پایش راه می‌رفت) بدون خبر قبلی وارد شد و پس از یکی دو روز برای تحصیل به امریکا ر
امروز یک نامه به او نوشتم. نامهٔ دومی برای یک دوست بسیار دیرین استاد ذبیح‌الله صفا بود که سی
پیش با هم درکلاس هفت مدرسهٔ سیروس درس می‌خواندیم و در اثر پیشنهاد اختیار دوباره راب
برقرار شده است و نامهٔ سومی برای خان پسیان است. شش شمارهٔ مجلهٔ سخن را که برایم فرستاده ،
چندی پیش دریافت داشتم و از خواندن آن کیف کردم، چون مدتی بود چیزی به فارسی نخوانده بو
پس از خواندنشان در عرض دو سه روز باز شعر و شاعری ما گل کرد و چند قطعه ساختم که دو تا
عنوان (دیررس) و (شعر باید گفت) به دکتر خانلری فرستادم. خیلی مشکوکم که خانلری (شعر
گفت) را به چاپ برساند، چون ممکن است هم به بعضی از شعرای «تازه» بربخورد و هم به ش
«کهنه».

یک نسخه از (شعر باید گفت) را پیوست این نامه برایت می‌فرستم که از خواندنش کیف کنی!
دیگری هم برایت می‌فرستم به عنوان (مایاب) و این شعر را به تو پیشکش می‌کنم. اگر میل داشته باشی
در یکی از مجله‌ها چاپش کنند، ولی باید محصوصاً توصیه کنی که (به دوست گرامیم حسینعلی س
زادهٔ پسیان) را حذف نکنند، چون این از همه بدتر است.

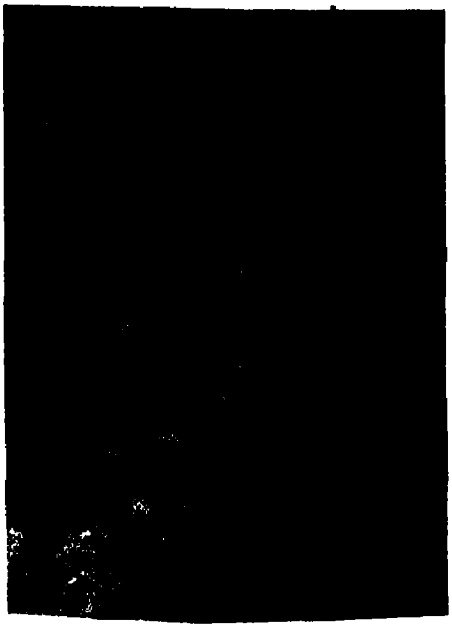
البته میان من و تو تعارفی نباید وجود داشته باشد، ولی چون ایرانی هستیم و وطن عزیز ما
است، باید بگویم که حواهش دارم بگوئی وجه آبونه چقدر می‌شود تا بوسیلهٔ ضیائیان به تو حواله ک
اگر چیزی در اینجا لازم داری بنویس که برایت بفرستم. اگر مجله‌ها یا کتابهای دیگری که خو
بپسندی به چاپ برسد برایم بفرست (در صورت داشتن وقت)، اما به شرطی که مخارج را من بده
اگر تو هم چیزی لازم داری بنویس که از اینجا برایت بفرستم (خیجالت نکیش بالام!) (ما تیورکو
حرف می‌زنیم!). ایران خیال دارد برای یکی دو ماه برای دیدن پدر و مادرش به تهران مسافرت
شاید ماه دیگر عازم شود و خان گلچین چندی اینجا تنها خواهد شد و شاید بتواند باز شعر بگ
نمی‌دانم تو در این روزها چه می‌کنی و اوضاع و احوال چطور است. از حال خودت برایم گاهگاه
فرصت کردی بنویس و اگر توانستی تابستان آینده سری به ما بزن. این تابستان فقط نامش تابستان
خیلی سرد و مرتباً باران و ابر. بعضی روزها مجبوربودیم آتش روشن کنیم! بطور کلی بیش از
هشت روز آفتابی نداشتیم و به همین جهت امسال از زیارت، هلی محروم شدیم! خان یزدانیان را
دیدی سلام برسان. اگر آدرسش را به من بفرستی برایش نامه خواهم نوشت، چون با وجود اینکه
آقاست، باز حاجی خودمان است و دوست داشتنی است. خان گنجی هنوز سرش در اینجا پیدا

---

* ـ از لطف آقای کامیار عابدی سپاسگزاریم که این نامه را برای چاپ فرستاده است و آقای محمدرسول دریاگ
استنساخ آن پرداخته. (آینده)

است. فرزاد را چندی پیش دیدم و سلامت را رساندم خیلی تشکر کرد و به تو سلام رساند. آدم بسیار ساده و خوب و خوش قلبی است. بدبختانه زنش دوباره می‌خواهد به تهران برگردد و بیچاره را تنها بگذارد. فعلاً در کنسولگری کار می‌کند. دو سه هفته پیش هم محمدعلی اسلامی (ندوشن) را که شاعر است و در پاریس تحصیل می‌کند در لندن دیدم. نمی‌دانم تو او را می‌شناسی یا نه؟. آدم خوبی است و کتابی به نام (گناه) چاپ کرده است که شعرهای خوبی دارد. خیلی خوشحالم که جمال‌زاده از ترجمه‌های تو در سخن تعریف کرد. از خانلری خواهش کردم که دورهٔ سال پیش سخن را مستقیماً به من بفرستند تا بتوانم ترجمه‌های تو را ببینم. چند روز پیش که در نزدیکی کنسولگری در Kensingten gardenc در اتومبیل خودم نشسته بودم و منتظر فرزاد بودم دیدم جناب اجل اکرم امجد «حمزاوی» مثل خمره با سفیر از در بیرون آمد. یک اتومبیل بزرگ کادیلاک هم جلو درایستاده بود. حمزاوی درست مثل خُمره بود، چنان صورتش باد کرده! چنان سبیل کلفتی گذاشته! یک کلاه مستر چرچیلی (از کلاه ایدینی هم مهمتر!!) به ابرو کشیده بود و مثل یک چارلی چاپلین بادکرده به نظر می‌رسید. وقتی شوفر در اتومبیل را باز کرد، یک چند ثانیه‌ای تعارف گرماگرم میان سفیر و حمزاوی رد و بدل شد و هر دو با شکم‌های باد کرده همدیگر را فشار می‌دادند که اول شما بفرمائید. بالاخره در این دوئل حمزاوی موفق شد و سفیر را اول توی اتومبیل چپاند. دو نمایندهٔ کامل دولت امپراتوری و شاهنشاهی ایران! در بهترین اتومبیل امریکائی ساخت سنگلج به راه افتادند که هنگام ناهار شکمشان را از مال مفت گنده‌تر کنند. کشورهای دیگر یا عقب می‌روند یا جلو می‌روند. ایران ما در یک دایرهٔ محدود و کوچک سیر می‌کند، بطوری که آدم همیشه چیزهائی را که قبلاً دیده بود بازمی‌بیند. بیست سال پیش حمزاوی و کنسولگری، هنوز هم حمزاوی و کنسولگری، بیست سال بعد هم شاید حمزاوی یا یک خمرهٔ دیگر و همان وصع و همان وصع و همان وضع، نه در اینجا، بلکه در همه جای ایران. به خان اختیار سلام برسان.

خوب، خدانگهدار ـ میر



فخرالدین گلچین گیلانی

گُل تشنه

در کنار چشمه من می‌سوختم
آفتاب آتشین بر برگ من
باد می‌نوشید روی آب ناب

آب را چون نفت می‌افروختم
می‌نشست و زنده می‌شد مرگ من
شعله می‌زد عکس خشکم توی آب

○

باغبان هرگز به یاد من نبود
«آن دلارام سفید من کجاست؟
روز و شب می‌خوانمش، می‌جویمش
هرچه می‌گردم نمی‌بینم نشان

از کنارم می‌گذشت و می‌سرود:
آن گل سرخ امید من کجاست؟
توی باغ آرزو می‌بویمش
چشمه کو، ای دل، دل آتش‌فشان؟»

○

در کنار چشمه من می‌سوختم،
می‌سرود و می‌گذشت و می‌گریست

دیدگان بر باغبان می‌دوختم
کاش می‌دانست اشکش زندگیست!

مارس ۱۹۵۱
(لندن)

دکتر مجدالدّین میرفخرائی
«گلچین گیلانی»

نایاب

به دوست گرامیم
حسینعلی سلطانزاده

آمد... ولی نهان شد.
* * *
رفتم به جستجویش،
دنبال رنگ و بویش.
پیدا نشد.
* * *
خزان شد.
در برگ‌های بیجان
رفتم به جستجویش
دنبال رنگ و بویش،
پیدا نشد.
* * *
زمستان
آمد به زندگانی.
رفتم به جستجویش،
دنبال رنگ و بویش.
پیدا نشد جوانی...
* * *
امّا، دلم جوان شد.

لندن - ۱۰ اوت ۱۹۵۴
دکتر مجدالدّین میرفخرائی
«گلچین گیلانی»

شعری قدیمی ازمرحوم حبیب یغمائی

در مجموعه‌ای از اشعار شعرای معاصر که در سال ۱۳۰۵ شمسی، موسی علوی میلانی با خطّ خوشی برای میرزا باقر منطقی معلّم ادبیّات مدرسهٔ متوسطه در تبریز نوشته است، این چهار شعر از آثار قدیم مرحوم حبیب یغمائی دیده می‌شود:

۱ـ مملکت را بعد از این دریای خون بایست کرد (هفت بیت)

۲ـ به حکم عقل تا جان هست مست ازباده خواهم شد (چهار بیت)

۳ـ زین سپس بایست در راه عمل زدگامها (هشت بیت)

۴ـ شعر چهارم غزلواره‌ای است دربارهٔ «تأهل و تجرّد» که سوادی از آن برای مجلّهٔ آینده فرستاده می‌شود تا به یادگار آن مرحوم منتشر فرمایند.

محمد محیط طباطبائی

زندگانی ای‌که دردنیا مجرّد می‌کنی
خوب فهمیدی عزیزم آنچه باید می‌کنی
ای‌که دردفع تجرّد می‌کنی زن اختیار
فاش گویم دفع فاسد رابه‌افسد می‌کنی
می‌نهی سرباری‌ازذلّت‌به‌روی‌بارخویش
بی‌سبب‌بدبختی خودرامُشدَّدمی‌کنی
باتأهّل‌کی‌توان‌تحصیل‌دانش؟پس‌زچیست
باب معلومات رابرروی خودسدّ می‌کنی
خودزنادانی‌است‌کاندراحتجاج‌عقل‌ونفس
خواهش این می‌پذیری امرآن ردمی‌کنی
فکر آزاد توگیتی را مقیّدمی‌کند
پس چرااین فکر مطلق را مقیّد می‌کنی
تابمانی فارغ وآزاد وراحت درجهان
بگسلد نی گرحبیب این بند را بد می‌کنی

* * *

شعری است مربوط به دوران تحصیلی آن شادروان که گویا بعد از نخستین تجربهٔ تأهل در تهران سروده و تصوّر می‌کنم همان زمان در یکی از مطبوعات مرکز انتشار یافته بود و علوی میلانی آن را از روی متن چاپی در مرداد ماه ۱۳۰۵ (شصت و سه سال قبل) استنساخ کرده باشد والله اعلم.

کیومرث محمودی
(تهران)

میرزا محمودخان مشاورالملک محمودی*

میرزا محمودخان مشاورالملک به سال ۱۲۵۰ هـ.ق در کاشان دیده به جهان گشود مرحوم میرزا محمدعلی مازندرانی از مستوفیان زمان فتحعلیشاه و محمدشاه بود و او همان کسی ابوالحسن یغما جندقی را از غضب و هتاکی و فحاشی ذوالفقار خان سردار سمنانی نجات داده و خود می‌برد. جد مشاورالملک مرحوم میرزا محمدباقر مجتهد مازندرانی نام داشته که وی ا فضلای عصر خود بشمار می‌رفته.

میرزا محمودخان تحصیلات مقدماتی را در قم نزد شیخ حسن معروف به شیخ استاد و می ملک‌الکتاب عشرت فراهانی آغاز نمود. یازده ساله بود که پدرش فوت می‌کند و وی به ا ارشد میرزا خانلرخان اعتصام‌الملک و خانواده به مشهد مقدس می‌رود و در حوزهٔ درس ملاء شیخ‌الاسلام خراسانی وارد می‌شود. به سال ۱۲۷۲ قمری به تهران مراجعت می‌کند و با ا اعتضادالسلطنه به مدرسهٔ دارالفنون وارد می‌شود و زیر نظر مسیو بُهلر فرانسوی به ادامهٔ می‌پردازد.

در سال ۱۲۷۵ قمری جزو چهل و دو نفر محصلینی که به اروپا اعزام می‌شدند وی ن شده و در معیت سفارت حسنعلی خان امیرنظام گروسی و ریاست عبدالرسول خان سرهنگ تحصیل به پاریس می‌رود. ابتدا به دانشگاه سُربن وارد شده به تحصیل ریاضیات و نجوم م سپس به رصدخانهٔ دولتی آنجا رفته زیرنظر مسیو ژوزف لووریه کاشف سیارهٔ نپتون ب تحصیلات خود در مورد علم نجوم می‌پردازد و بالاخره پس از مدتی موفق به کشف و رصد مابین مدار مریخ و مشتری می‌شود. علمای علم نجوم نام لاتین آنرا دانایه و نام فارسی آن محموده نامیدند و در دائرةالمعارف نجومی آن رصدخانه به نام او ثبت گردید.

در سال ۱۲۸۲ قمری همراه با سفارت مرحوم امیرنظام گروسی به تهران مراجعت می‌ک بازگشت توقفی در اسلامبول می‌کنند. شبی در حضور میرزاحسین خان مشیرالدوله سفیر ای ملکم خان ناظم‌الدوله را ملاقات می‌کند. ملکم خان از میرزا محمودخان سوال می‌نماید به ازعلوم جدید بیگانه‌اید؟ وی در جواب می‌گوید اگر بخواهم از علومی که بی‌بهره‌ام اسم بسیاری از علوم را بشمارم. ملکم خان اظهار می‌کند مقصودم آشنا نبودن به موضوعاتی است ک فعلاً مؤسساتی در آن موضوع دائر است و شما نسبت به آن بی‌اطلاعید. مرحوم محمودی می‌گ تلگراف از اختراعات جدید است می‌توانم بیگانه بودن خود را نسبت به آن اعتراف کنم. م خان اظهار می‌کند گمان نزدیک به یقین من آن است که شما را به همین کار بگمارند.

---

* ـ چندی پیش جلد دوم مجلهٔ آینده و مقالهٔ مرحوم میرزا طاهر تنکابنی در مورد مرحوم جلوه به دستم ر ۱۳۰۶) که عکسی از مرحوم جلوه و مشاورالملک در آن چاپ و در ذیل عکس نوشته شده بود شرح حال مرحوم مشا شمارهٔ آینده درج می‌شود. اما چون مجله تعطیل می‌شود طبعاً شرح حالی از مشاورالملک به چاپ نمی‌رسد. اینک شرح از زندگانی مرحوم میرزا محمودخان مشاورالملک محمودی نوشته‌ام برای آگاهی کسانی که آن مقاله را می‌خوانند فرس (ک. محمودی).

اتفاقاً حدس وی به یقین تبدیل می‌شود. چون وقتی او به ایران مراجعت می‌کند ابتدا به دیدن علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه رفته، سپس به حضور ناصرالدین شاه می‌روند. شاه خطاب به اعتضادالسلطنه می‌گوید به نظامت تلگرافخانهٔ منصوبش نمائید! مرحوم محمودی به شاه پیشنهاد ایجاد یک رصدخانه را می‌دهد اما شاه می‌گوید: نباید پول را روی هوا خرج کرد! میرزا محمودخان با خاطری پریشان ازحضور شاه یکسره نزد حاج استاد غلامرضاه شیشه‌گر معروف به جناب استاد که از عرفای آن زمان و مرشد وی بوده می‌رود تا در قبول و یا رد این شغل مشورت نماید. استاد می‌گوید: آنچه شاه امر می‌کند اطاعت کن و سرپیچی از دستور ا و عاقبت خوشی نخواهد داشت.

وی با درجهٔ سرهنگی وارد این سمت شد و تا سال ۱۲۹۲ قمری انجام وظیفه می‌نمود. سپس به وزارت خارجه انتقال یافته به کارپردازی ایران در طرابوزان مأمور می‌شود. چهار سال در این مأموریت می‌ماند، سپس ملقب به مشیرالوزاره می‌شود و بعنوان کارپرداز اول به بغداد می‌رود. مدت دوازده سال در این سمت باقی بود، سپس به تهران احضار و در سال ۱۳۱۴ قمری ملقب به مشاورالملک و با درجهٔ سرتیپی در وزارت عدلیه به ریاست مجلس بدایت منصوب می‌گردد. چند سال بعد مجدداً مأمور بغداد شده و پنج سال در آن سامان به سمت کارپردازی اول (ژنرال کنسول) منصوب بود. بعد از آن در تهران چندی به وزارت عدلیه منتقل گردید و ریاست محکمهٔ تمیز را عهده‌دار شد، چند سالی نیز ریاست ادارهٔ تجارت را داشت. به سال ۱۳۲۴ قمری که دوران مشروطیت ایران بود از طرف اهالی تهران به نمایندگی دورهٔ اول مجلس شورا انتخاب شد، پس از آن دیگر شغلی قبول نکرد و تا پایان عمر در تهران می‌زیست. مرحوم مشاورالملک از دو همسر دارای نه فرزند پسر و یک فرزند دختر شد. تألیفات آن مرحوم چهار مجلد می‌باشد.

یکی تقویمی است که در خصوص تعیین فصول و بروج سیارات هفتگانه به نام تقویم ناصری هست (جناب استاد سید محمد محیط طباطبائی به بنده فرمودند که این اولین تقویمی در ایران می‌باشد که از روی اصول کامل علمی آن زمان استخراج شده است).

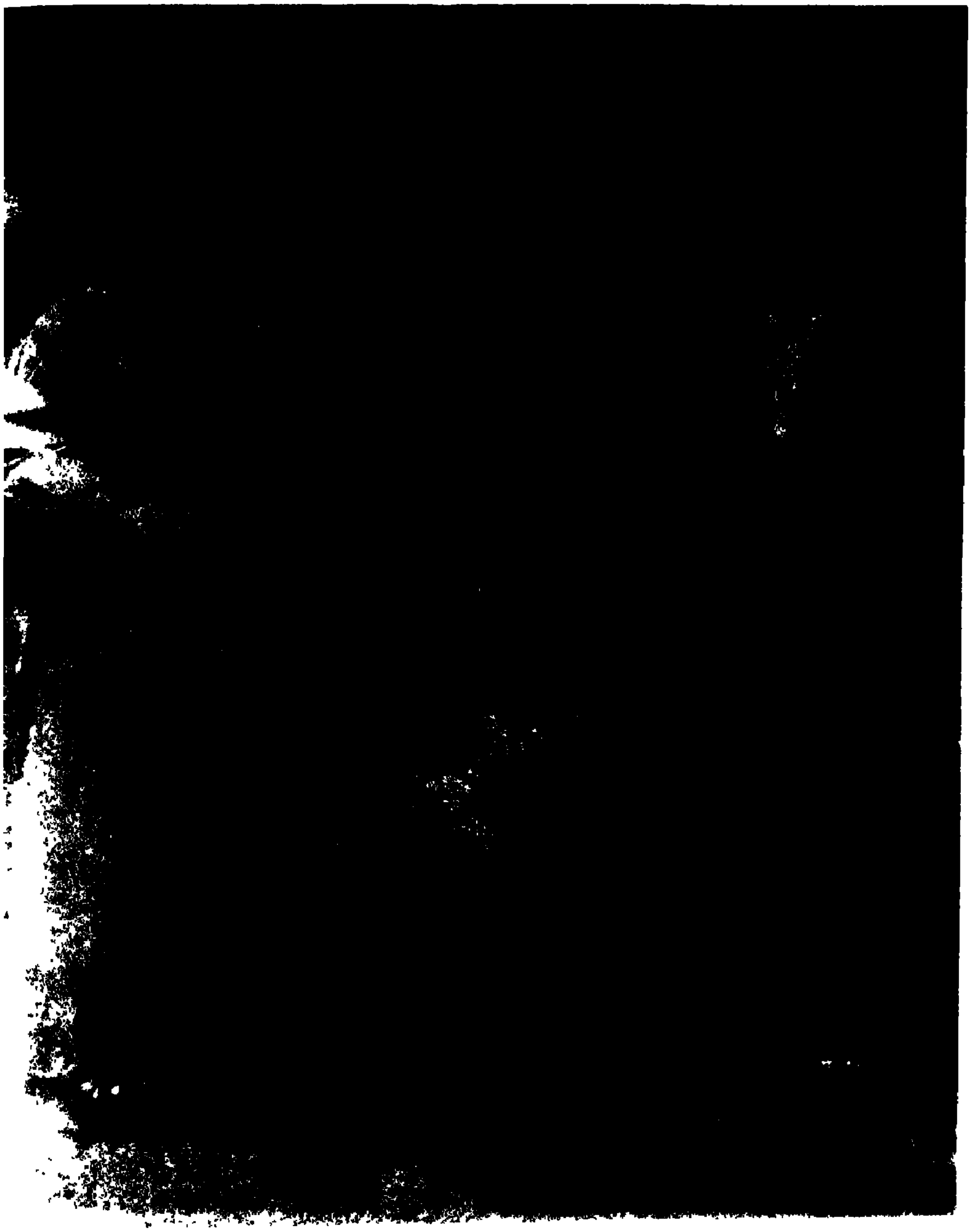
دیگری کتابی است به نام جغرافیای عمومی که آن را به خواهش علیقلی خان هدایت (مخبرالدوله وزیر تلگراف) تألیف کرده.

سومی کتابی می‌باشد در علم هیئت و نجوم که هنگام اقامت در طرابوزان و مأموریت دولتی تألیف نموده.

آخری کتابی است به نام حُسن‌المآب که آن نیز در مورد علم نجوم می‌باشد و آن را هنگام اقامت در بغداد تألیف نموده.

مرحوم میرزا محمودخان مشاورالملک محمودی به تاریخ بیست و سوم جمادی‌الاولی سال ۱۳۳۸ قمری در سن هشتاد و نه سالگی در تهران دیده از جهان فروبست. مدفن او در مسجد بالاسر قم است. نعمت شیرازی قطعهٔ ذیل را دربارهٔ ماده تاریخ وفات وی سروده است.

رفت از دنیا چو محمود پسندیده صفات — در عزایش دوستان کردند بر تن جامه چاک
آن فلک قدر ملک سیرت ز جور آسمان — گشت اکنون همچو گنج زر نهان در زیر خاک
با تولای علی چون کرد رحلت از جهان — دیگر از حول قیامت نیست او را هم وباک
بهر تاریخ وفاتش نعمت غم دیده گفت — شد بهشت جاودانی مأمن محمود پاک
(۱۳۳۸)



از چپ به راست:
۱ ـ میرزا خانلرخان اعتصام‌الملک (پدر دکتر پرویز ناتل خانلری)
۲ـ استاد غلامرضا شیشه‌گر (مشتاقعلی شاه)
۳ـ میرزا محمودخان مشاورالملک



نقل از مجلهٔ آینده سال دوم

راست به چپ: نصیرالدوله بدر ـ ابوالحسن جلوه ـ محمودخان مشاورالملک



ناورالملک محمود (پاریس ۱۸۶۰)



مشاورالملک در لباس رسمی

ابوالفضل قاسمی

سیاستمداران ایران
در اسناد محرمانهٔ وزارت خارجهٔ بریتانیا
(بخش دهم)

۱۸۰ ـ شفائی، اسماعیل

اسماعیل شفایی حدود سال ۱۲۶۴/۱۸۸۵ در تهران متولد شد. تحصیلکردهٔ ایران و روسیه است، در سال ۱۹۱۰ به بریگاد قزاق پیوست. در ۱۹۲۲ رئیس قورخانه شد. سال بعد به اروپا سفر کرد و در سال ۱۹۲۶ به عنوان خرید ماشینهای مورد نیاز قورخانهٔ نوین ایران از اروپا دیدن کرد. در مارس ۱۹۳۲ به درجهٔ سرتیپی بریگاد ترفیع یافت و بار برای خرید ابزار نظامی به اروپا رفت. در سال ۱۹۳۴ که به سفر دیگر رفته بود از ریاست منتزع شد و سال بعد آن در اروپا بود. اسماعیل شفایی بزبانهای روسی و آلمانی حرف می‌زند.

۱۸۱ ـ شاه بختی، سپهبد محمد

سپهبد محمد شاه بختی حدود سال ۱۲۶۱/۱۸۸۲ خ. در روستای اشتهارد پا به جهان نهاد. پسر یک دهقان است. در سال ۱۹۰۱ وارد خدمات بریگاد قزاق شد و در جنگهای داخل خود را یک مردی شجاع معرفی کرد، ولی در مأموریتها سبیل خود را چرب می‌کرد.

در سال ۱۹۱۴ او به درجهٔ سروانی رسید و بهنگام ریاست استروسلسکی در بریگاد قزاق به دستهٔ یاران رضاخان درآمد، در سال ۱۹۱۹ به درجهٔ سرهنگی ارتقاء یافت.

بعد از کودتای ۱۲۹۹ فرماندهٔ هنگ پیاده نظام (آهن) شد. در سال ۱۹۲۵ با ارتقاء به درجهٔ ژنرالی عهده‌دار فرماندهی بریگاد پیادهٔ تهران شد. در سال ۱۹۲۶ بعنوان فرماندهٔ لشکر غرب مأموریت پیدا کرد و به عملیات نظامی پرداخت، ولی بعلت رشوه‌خواری به تهران احضار شد. بهرحال همیشه مورد توجه شاه می‌بود. از اینرو پس از اندک مدتی فرماندهٔ نظامیان در کردستان گردید و در سال ۱۹۲۸ مأموریت نظامی فارس پیدا کرد، ولی اندکی بعد امیرلشکر شیبانی جای او را گرفت.

شاه بختی مردی درس نخوانده و عادی است. او با سیاست میانهٔ خوبی ندارد، و از خارجیان خوشش نمی‌آید. به قشری‌گری و خشک مغزی شهرت دارد. شاه با او با یک دید احمقانه می‌نگرد. او از افسران مخصوص و فرمانبردار شاه است. شخصی خشک و خشن و پرکار در امور نظامی است.

۱۸۲ ـ شاهرخ، ارباب کیخسرو

ارباب کیخسرو شاهرخ یک زردشتی ایرانی است. حدود سال ۱۲۵۴/۱۸۷۵ خ. تولد یافت و در مدرسهٔ آمریکائیها در تهران درس خوانده زبان انگلیسی می‌داند. پس از تحصیلات به بمبئی رفت

سالی در آنجا ماند و با پارسیان هند آشنا شد و مورد توجه آنان قرار گرفت.
در سال ۱۹۰۵ نمایندهٔ کمپانی کشتی رانی روسی در خلیج فارس شد. در سال ۱۹۰۶ کارمند
ِیاب جمشید بود و از سوی زردشتیان از دورهٔ دوم مجلس به نمایندگی رسید.
در یک شرکت زردشتی سرمایه‌گذاری کرد. مدیر شرکت عمومی تلفن شد. هم اکنون به
نی و داد و ستد سرگرم است. در سال ۱۹۳۴ در کمیتهٔ آئین برگزاری هزارهٔ فردوسی خزانه‌دار
مدت کوتاهی کارپرداز و مدیر امور ساختمانها و باغ مجلس شورا شد.
ارباب کیخسرو بر زردشتیان ایران ریاست دارد و در کاردانی و درستکاری نامبردار است. او
رد ملی نامداری است و هرگز تحت تأثیر افسونهای خارجیان قرار نگرفته است.
شاهرخ فرزندان متعددی دارد که سرشناس‌ترین آنان افلاطون شاهرخ است که مردی با شخصیت
'ست و مدیریت امور شرکت زرتشتیان و ریاست امور بنیادی کشیدن خط راه‌آهن سرتاسری
ِا برعهده دارد. به سال ۱۹۳۱ برای تهیه وسایل مورد نیاز راه آهن به سوئد مسافرت کرد.
ۀ مجلس شورا است.

ـ شیبانی، علی محمد

علی محمد شیبانی حدود سال ۱۸۹۳/۱۲۷۲ خ. دیده بجهان گشود. از مدرسهٔ علوم سیاسی
تحصیل شد و دارای دانشامه از دانشگاه سوئیس است. مدتی دبیر سفارت در برن، برلن و لندن
بو بود و در سال ۱۹۳۵ در وزارت خارجه بعنوان نماینده آژانس پارس خدمت کرد و تا پایان
۱۹۳' در توکیو دارای پست سیاسی بوده است.
علی محمد شیبانی به زبانهای فرانسه و انگلیسی حرف می‌زند، با دختر امیرلشکر خدایار زناشوئی
مردی منطقی و مهربان است. گرچه گاهی لجوج می‌باشد و در یکدندگی میان خاندان شیبانی
ِست.

ـ شیبانی، امیرلشکر حبیب‌الله

امیرلشکر حبیب‌الله شیبانی حدود سال ۱۸۸۵/۱۲۶۴ خ. متولد شد، پسر نظم‌الدوله از
ِهای متوسط کاشان است. در سال ۱۹۰۶ به دانشکدهٔ «سن سیر» فرانسه رفت و پس از اتمام آن به
قشون فرانسویها به خدمت پرداخت. در سال ۱۹۱۳ به تهران برگشت و با درجهٔ سروانی در
مری با افسران سوئدی بکار مشغول شد و به سال ۱۹۱۴ سرگرد گردید. او بشدت با روسها
،. وارد دسته بازی نمی‌شود، ولی در دوران جنگ جهانی به مهاجرین (طرفداران آلمانها)
ن و تا سال ۱۹۱۸ در عثمانی بود. وقتی دگربار به ایران برگشت، خدمات خود را در ژاندارمری
ِاد.
شیبانی به سال ۱۹۲۰ با رضاخان آشنا شد. به کودتا دلبستگی پیدا کرد. در سال ۱۹۲۱ به درجهٔ
گی نایل آمد و در عملیات نظامی علیه میرزا کوچک خان و سمیتقو شرکت کرد. در سال ۱۹۲۲
هٔ ژنرالی بریگاد رسید. در سال ۱۹۲۳ بعنوان سرپرستی محصلین نظامی ایرانیان راهی فرانسه
ر فرانسه وارد مدرسهٔ عالی گردید. در سال ۱۹۲۵ با امتیاز بالاتر فارغ‌التحصیل می‌شود و به
نماینده در پائیز سال ۱۹۲۵ در کنفرانس نظامی حمل و نقل شرکت کرد.
به هنگام بازدید بعنوان نمایندهٔ نیروی دریایی بریتانیا در خلیج فارس بشدت زخمی شد. در سال
۱ رئیس فعال ارکان حرب بود. در مارس ۱۹۲۸ به سبب خودداری از اجرای دستورهای شاه از
ِکنار گردید.

در مه ۱۹۲۸ تا دسامبر وزیر فوائد عامه بود. سپس شغل خود را ازدست داد. او به روسها با نظر خصمانه می‌نگرد. اساس احساس او نسبت به انگلیسیها خوب است. عقیده دارد که انگلیسیها به خاطر مصالح خود در منطقه به آنها یاری می‌کنند و در راه منافع خود از هیچ عملی فروگذار نیستند.

او یک وطنپرست سرسختی است و اگر خطری برای حکومت و بالنتیجه برای تمامیت ارضی ایران پیش بیاید با روحیهٔ استوار و محکم با این تهدیدها رویارو خواهد شد. دیدگاه او این است که ایران باید بزودی جایگاه شایستهٔ خود را در تمدن و فرهنگ جهانی به دست آورد. بطور قابل توجهی پاک و در گفتار صادق و در کردار جدی است. در روش کار اداری کشور نظراتی دارد، ازاینرو در قشون بعنوان یک «فرنگی» نام گرفته است، ولی این بدان معنی نیست که کورکورانه از غرب تقلید می‌کند. این از خصوصیات شخصی اوست.

او فرانسه را به روانی صحبت می‌کند. در پائیز ۱۹۳۱ در مقام یک شخصیت نظامی و جنگی دربار انجام وظیفه می‌کرد. در مأموریت عملیات جنگی در جنوب علیه قبایل ممسنی و بویراحمدی بی‌کفایت شناخته شد، چه پانصد نفر تلفات در این عملیات داد. به سبب این دو سال زندانی و محکوم شد و از همه مزایای نظامی محروم گردید، ولی چند ماه بیش در زندان نماند و بازنشسته شد. گفته می‌شود تا ۱۹۳۵ در خارج ایران بود سپس منتظر خدمت شد.

در ژانویهٔ ۱۹۲۹ به عنوان مشاور عالی نظامی یافت. در سال ۱۹۲۹ بدرجهٔ امیرلشکری نایل آمد و فرماندهٔ لشکر فارس شد و در شکست یاغیان این ایالت و آرام کردن قشقائی در یک جنگ نابرابر و ناکمبود مهمات موفقیت به دست آورد.

مدتها بود که ناحیهٔ کهگیلویه به دستور دولت مرکزی اعتنا نمی‌کرد و خودسرایی پیشه کرده بودند. در سال ۱۹۳۰ وی با عملیات نظامی علیه خوانین ممسنی آنها را به اطاعت دولت درآورد و کهگیلویه را آرام و امن گردید

شیبانی دیدگاههای استقلال طلبانه دارد، ولی گاهی هم در امور تنگ‌نظر و سختگیر است. وی مردی سخت انضباطی است. خودنما نیست. اندیشه‌های سپاهیگری وی محافظه کارانه و تودارانه است. تنها دوستان او نظامیهای فرانسوی هستند. هرگز دیده نشده است که از واقع‌گرایی بدور باشد.

۱۸۵- شمس ملک آرا، اسدالله (شهاب‌الدوله)

اسدالله شمس ملک‌آرا (شهاب الدوله) شاهزاده قاجار حدود سال ۱۲۵۹/۱۸۸۰ خ. پا به گیتی نهاد، تحصیلکردهٔ ایران است. چند سالی در خدمت ادارهٔ تلگراف بود. در ۱۹۱۱ حکمران یزد و در سالهای ۱۵-۱۹۱۴ وزیر پست و تلگراف، در ۱۹۱۵ وزیر فوائد عامه و سالهای ۲۵-۱۹۲۲ رئیس تشریفات دربار شد.

در سال ۱۹۲۹ به حکمرانی کرمانشاه رسید و به سال ۱۹۳۳ به تهران فراخوانده شد. در اکتبر ۱۹۳۴ حکمران کردستان بود. در اوایل ۱۹۳۶ بجهت رنجش شاه از اینکه قادر به اصلاحات مورد نظر در کردستان نبوده است به تهران فراخوانده می‌شود.

در سال ۱۹۱۹ هنگام بازدید احمدشاه از لندن به امتیاز K.c.v.5 نایل آمد. شهاب‌الدوله مردی خشن، و شایع است که دسیسه کار است. او از جامعهٔ عربی تنفر دارد و از بودن در غرب متأسف بود. اسدالله شمس ملک‌آرا زبانهای انگلیسی و فرانسوی را به روانی حرف می‌زند.

۱۸۶- شقاقی، هادی (حصن الدوله)

هادی شقاقی (حصن‌الدوله) حدود سال ۱۲۶۹/۱۸۹۰ خ. در تهران پا بجهان گذاشت.

صیلات خود را در ایران و روسیه و فرانسه انجام داد. در ارتش فرانسه تعلیم دیده است. افسر سواره م است. در قشون مقامهای گوناگونی عهده‌دار می‌بود. به سال ۱۹۳۲ بازرس عمومی سواره نظام با هٔ سرتیپی شد.

شقاقی افسری دقیق است. به زبانهای فرانسه و روسی حرف می‌زند.

/۱ ـ شقاقی، حسن

حسن شقاقی حدود سال ۱۸۹۳/۱۲۷۲ خ.در تهران تولد یافت. تحصیلات حود را در ایران و بس انجام داده و مدتی در سوئیس بعنوان یک مهندس به مطالعه پرداخته است. در سال ۱۹۱۴ به ان آمد. در سالهای ۱۹۱۹ـ۱۹۱۶ بعنوان ممیز خدمت می‌کرد. در ۱۹۲۰ در وزارت راه به‌کار اخت و عهده‌دار ساختن راهها بود. در سالهای ۱۹۳۲ـ۱۹۳۰ بازرس عمومی ادارهٔ راه و در سال ۱۹' مدیرکل راه‌آهن گردید.

شقاقی به عنوان یک مهندس مجرب در امور راهسازی مورد توجه قرار گرفت. در سال ۱۹۳۳ رکل راه و ارتباطات (طرق و شوارع) گردید.

در سال ۱۹۳۵ بجهت حیف و میل در امور اداری با عده‌ای از کارمندان ادارهٔ راه توقیف و هٔ زندان شد.

/۱ ـ شریعت زاده، احمد

احمد شریعت‌زاده حدود سال ۱۸۸۰/۱۲۵۹ خ. در مازندران متولد شد. تحصیلکردهٔ تهران ت. به سال ۱۹۰۹ داحل عدلیه شد و به سال ۱۹۱۶ بمقام مدعی‌العمومی رسید. سپس از عدلیه ره‌گیری کرد و به وکالت دعاوی پرداخت، به زودی در این شغل ترقی کرد و شهرتی یافت. او یکی .یرکترین و کارآمدترین وکلای تهران شد. سال‌های ۲۴ـ۱۹۲۱ حق‌الوکالهٔ هنگفتی از بانک ی ایران به دست آورد. در دورهٔ پنجم قانونگذاری از مازندران به نمایندگی مجلس تعیین شد. مال ال قابل توجهی در مازندران دارد.

احمد شریعت زاده زبان فرانسه بلد است و بجهت شهرتش از سوی دربار همیشه در بیم و هراس ت. شخص دغلکاری است.

/۱ ـ شوکت، محمد ابراهیم (شوکت الملک)

محمد ابراهیم شوکت، شوکت‌الملک (علم) دارندهٔ نشان (C.I.E) حدود سال ۱۸۸۲/۱۲۶۱ متولد شد. او از اعقاب یک خانوادهٔ قدیمی است که باکم و بیش استقلال و خودکامگی در قاینات طراف آن فرمانروایی کرده‌اند.

وی در مواقع گوناگونی حکمران سیستان و قاینات بود و در دوره‌های مختلف سابقهٔ دوستانهٔ ین با انگلستان دارد. شوکت‌الملک پیش از گسترش نفوذ حکومت مرکزی فعلی از پشتیبانی ما تا زهٔ زیادی برخوردار بود. بطور مثال سر تاونلی (Sir. Townley) بوسیلهٔ او سلطهٔ خود را در قاینات و ستان بسال ۱۹۱۳ برقرار کرد.

در سال ۱۹۲۵ هنگامی که مورد توجه سفارت بود چند ماه از تهران دیدن کرد. در سال ۱۹۲۶ گام تاجگذاری رضاشاه وی هدیهٔ گرانبهایی تقدیم شاه کرد و برای حفظ نفوذ محلی خود با اوضاع حوال سازگاری نشان داد.

در سال ۱۹۳۰ از راه بذل و بخششها مورد توجه و علاقه شاه قرار گرفت و ازین راه موقعیت

حود را مستحکم کرد و به اقتدار محلی در مشرق ایران افزود. به سال ۱۹۳۲ او نشان درجهٔ دوم (همایون) بجهت پذیرایی که از کمیسیون تحدید مرزی کرده و برایش هزینهٔ هنگفتی داشت، گرفت.

در مه ۱۹۳۲ به تهران آمد و از شاه سپاسگزاری کرد و چند ماهی در تهران ماندنی شد، و از همراهان شاه در مسافرت مازندران و شیراز شد.

در اکتبر ۱۹۳۲ به او اجازه داده شد به بیرجند برگردد و در تقسیم اراضی سیستان که متعلق به سرداران و وابستگانش بود به دهقانان اقدام کند. نظر اصلی این بود که همه املاک جزو املاک سلطنتی شود و با نیروی نظامی غصب املاک انجام شد.

شوکت‌الملک شخصی جوانمرد و گشاده دست و دلپذیر است. بعضی از افراد خاندان او در انگلستان درس خوانده‌اند. پسر برادرهایش (حشمت‌الدوله و صمصام‌الملک) و برادرزنش ملک محمودخان از شخصیت‌های مهم محلی بشمار می‌روند.

۱۹۰ ـ شایسته، محمد

محمد شایسته حدود سال ۱۲۷۴/۱۸۹۵ خ. متولد شد. فارغ‌التحصیل مدرسهٔ علوم سیاسی تهران است. حدود سال ۱۹۱۸ وارد خدمت در وزارت امور خارجه شد. مدتی قاضی در بخش محاکمات وزارت خارجه می‌بود و در سال ۱۹۲۴ دبیر اول سفارت ایران در برن و سپس در سال ۱۹۲۹ عهده‌دار ادارهٔ امور خارجیان و آمریکا در وزارتخانه شد. در سال ۱۹۳۳ عهده‌دار بخش انگلیسی و سپس کاردار و وزیر مختار ورشو بود و در سپتامبر ۱۹۳۵ چند ماه از کار کنار گرفت.

محمد شایسته پسر یک بازرگان است. از مراودهٔ رسمی با خارجیان ابا دارد. سخنران خوبی در دو زبان فارسی و فرانسه است. دارای اطلاعات در امور نفت است. آدم خوش برخوردی نیست.

۱۹۱ ـ شیروانی، ابوطالب (بنان السلطان)

ابوطالب شیروانی (بنان السلطان) حدود سال ۱۲۷۸/۱۸۹۹ خ. دیده بجهان گشود. او تحصیلکردهٔ مدرسهٔ محلی بود. دو سال نیز در مدرسهٔ میسیونهای مسیحی در کلیسا درس خواند. زبان انگلیسی خوانده است، ولی بخوبی نمی‌تواند حرف بزند. در جوانی شهرت خوبی نداشت، زیرا به دستهٔ رقاصان جوانانی پیوست و چند ماهی نیز نزد ماشاالله خان کاشی بود. در سال ۱۹۱۹ به انتشار روزنامهٔ میهن در اصفهان پرداخت. بجهت انتقاد از سرگرد فضل‌الله خان [آقا اولی] رئیس ژاندارمری توقیف شد. بوسیلهٔ سرگرد شلاق خورد. در سال ۱۹۲۱ در تهران بانتشار روزنامه‌اش ادامه داد روزنامهٔ میهن یک روزنامهٔ ملی گرا و باسزاگوست. در سال ۱۹۲۲ علیه شرکت سینکلر (Sinclar) مقالاتی انتشار داد. آدم قابل توجه‌ای است.

در ادوار پنجم و ششم قانونگذاری وکیل مجلس شد. در انعقاد قرارداد نفت خوریان دست داشت. در سال ۱۹۲۷ بمناسبت برگزاری دهمین سال انقلاب اکتبر روسیه به مسکو رفت. در دسامبر ۱۹۲۷ از لندن دیدن کرد.

در ۱۹۲۷ وکیل مدافع شد. او یک دغلکار و بی‌پرنسیب است. آدم قابل اعتمادی نیست.

۱۹۲ ـ شکوه، حسین (شکوه الملک)

حسین شکوه (شکوه الملک) حدود سال ۱۲۵۹/۱۸۸۰ خ. دیده بجهان گشود. در تهران درس خوانده است. از منسوبین حسن وثوق (وثوق‌الدوله) است. مدت سی و سه سال در خدمات دولتی بوده و در وزارتخانه‌های گوناگون به مشاغل مهمی رسیده است. در ۱۹۱۹ و سالها

۲۸ـ۱۹۲۱ رئیس کابینه (ریاست وزرا) و در سالهای ۱۹۲۳ـ۱۹۲۱ معاون وزارت پست و تلگراف می‌شود. در سال ۱۹۲۸ رئیس کابینهٔ احمد شاه و سپس تا ۱۹۳۴ رئیس دفتر مخصوص رضاشاه بود و همراه شاه از ترکیه در سال ۱۹۳۴ دیدن کرد.

حسین شکوه به زبان فرانسه حرف می‌زند. مردی کاردان و در برخوردها مؤدب است. آدم تودار و مرموزی است.

۱۹۳ـ سینکی، جواد

جواد سینکی حدود سال ۱۸۸۱/۱۲۶۰ خ. تولد یافت. پسر میرزا تقی خان محدالملک است. در روسیه درس خواند و در فرانسه تحصیل خود را در رشتهٔ حقوق به انجام رسانیده است.

در سال ۱۸۹۹ وارد حدمت ورارت حارحه شد. در سال ۱۹۰۰ نایب قنسول ایران در تفلیس بود.

در ۱۹۰۷ دبیر سفارت در فرانسه و به سال ۱۹۰۹ قنسول ایران در عشق آباد و سپس قنسول ایران در هشترخان شد و تا ۱۹۱۶ در این سمت باقی بود.

در سالهای ۲۴ـ۱۹۲۰ قنسول ایران در استانبول و به سالهای ۲۸ـ۱۹۲۵ در اداره‌های مختلف ورارت خارجه کار می‌کرد.

در سال ۱۹۳۰ وزیر مختار ایران در قاهره بود و در سال ۱۹۳۳ به تهران احضار شد. در سالهای ۳۵ـ ۱۹۳۳ به ریاست ادارهٔ اول امور سیاسی وزارتخانه رسید. در سال ۱۹۳۵ به ورارت مالیه منتقل شد و در رأس بخش ممیزی و بازرسی آن ورارتخانه قرار گرفت.

جواد سینکی فرانسه و روسی بلد است. زن روسی خود را رها کرد و برای دومین بار با یک زن ایرانی زناشویی کرد.

در برخوردهای اداری دوستانه است، ولی هموطنانش او را شخص قابل اعتماد نمی‌دانند. آدمی اندوهگین و گرفته بنظر می‌رسد. اربیماری سوءهاصمه رنح می‌برد.

۱۹۴ـ سهیلی، علی

علی سهیلی حدود سال ۱۸۹۰/۱۲۶۹ خ. دیده بجهان گشود. تحصیلکردهٔ روسیه است. زبان روسی را به روانی حرف می‌زند. به زبان فرانسه هم آشنائی دارد.

کار اداری او خدمت در وزارتخانه‌های مختلف بود تا اینکه در ژانویه ۱۹۳۱ هنگام وزارت طرق و شوارع باقر کاظمی به میل او بمعاونت این وزارت رسید. در سپتامبر ۱۹۳۳ به وزارت خارجه انتقال یافت و در این وزارتخانه معاون شد.

سهیلی مدتی مدیرعامل شرکت شیلات بود. چند بار در غیاب وزیر خارجه امور آن وزارتحانه را انجام داد. در سال ۱۹۳۷ وزیرمختار ایران در لندن شد. سهیلی آدم منطقی و واقع‌بین است. کارهای او از نظمی برخوردار است. مردی فعال است و با همکاران خود روابط خوب و نزدیک دارد. سهیلی هنگام تماس با این سفارتخانه همواره گرایش همکاری و روحیهٔ سازش و معقول داشته است.

۱۹۵ـ صور، قاسم (صوراسرافیل)

قاسم صور (صوراسرافیل) حدود سال ۱۸۸۰/۱۲۵۹ خ. در تبریز متولد شد. پسر حاج میرزا حسن خان مستوفی است. مدیر روزنامهٔ صور اسرافیل بود که در آغاز مشروطیت انتشار می‌یافت. این روزنامه زبان آزادیخواهان ایران (نه سوسیالیستها) بود و از سوی محمدعلیشاه توقیف شد و [میرزا

جهانگیرخان] نویسندهٔ آن به دار آویخته شد. صور درادوار دوم و سوم قانونگزاری نمایندهٔ مجلس شد.

در زمان جنگ جهانی با سایر دموکراتها ایران را ترک گفت و به عثمانی رفت و حتی حزب سوسیالیست در ۱۹۲۲ در تهران تاسیس شد، عضو آن حزب شد. در سالهای ۲۳-۱۹۲۲ وقتی مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزراء شد رئیس کابینه و سپس در سال ۱۹۲۴ وزیر داخله در کابینهٔ مستوفی‌الممالک بود. در سالهای ۳۲-۱۹۲۸ وزارت پست و تلگراف را عهده دار بود. در سال ۱۹۳۳ به عضویت هیأت مدیرهٔ بانک کشاورزی رسید. سپس حکمران اصفهان شد و تا بحال در این سمت باقی است.

قاسم صور مردی فرحمش است. هنگام وزارت پست و تلگراف بطور معمولی روحیهٔ مساعد داشت. فرد خیلی باهوشی نیست.

۱۹۶ - طباطبائی، محمد صادق

محمدصادق طباطبائی دومین پسر سید محمد طباطبایی از شخصیتهای برجسته در تحولات سالهای ۱۰-۱۹۰۶ بود. به سال ۱۲۵۹/۱۸۸۰ خ. در تهران دیده بجهان گشود. در ادوار سوم و چهارم قانونگزاری نمایندهٔ مجلس شد. بجهت نزدیکی و گرایش به آلمانها در زمان جنگ جهانی در سال ۱۹۱۶ با اعضا حزب سوسیالیست به عثمانی مهاجرت کرد. در سال ۱۹۱۸ به ایران برگشت. از هواخواهان سلیمان میرزا در تشکیل حزب سوسیالیست بود. در این دوران به سفارت روسیه نزدیک شده بود.

در سالهای ۲۷-۱۹۲۴ سفیر ایران در ترکیه بود و در سال ۱۹۲۷ فراخوانده شد. سپس در دیوان عالی کشور به کار گمارده شد، ولی این مسئولیت را نپذیرفت. محمد صادق طباطبایی زبان فرانسه بلد است. گفته می‌شود شخصی فعال و باهوشی است. در سال ۱۹۲۷ شغلی در دستگاه دولتی نپذیرفته است. روابطش با رضاشاه خوب نیست.

۱۹۷ - طباطبایی، سید ضیاءالدین

سید ضیاءالدین طباطبایی حدود سال ۱۲۷۲/۱۸۹۳ خ. متولد شد. پسر سید علی آقایزدی طباطبایی است. روزنامهٔ رعد را در سالهای ۱۶-۱۹۱۵ منتشر می‌کرد. در سالهای ۱۸-۱۹۱۷ نقش مهمی در سیاست ایران ایفا کرد. در سال ۱۹۱۹ بعنوان نمایندهٔ ایران از سوی وثوق‌الدوله به قفقاز ماموریت یافت و در مه ۱۹۲۰ به تهران بازگشت.

در فوریهٔ ۱۹۲۱ با کمک قزاقها کودتا کرد و ادارهٔ امور کشور را زیر نظر گرفت و عهده‌دار ریاست وزرائی شد. در مارس ۱۹۲۱ وی بدستور احمدشاه عزل شد و اصلاحات اساسی او پس از ازدست دادن قدرت در زوئن متوقف شد. از آن تاریخ به ایران برنگشت. گفته می‌شود وی در سوئیس و در ناحیهٔ تریتت (Territet) اقامت گزیده است. خود را یک روحانی می‌داند. در سال‌های تبعید به خرید و فروش توتون پرداخت. طبق گزارشها وی در ماههای اوایل مه ۱۹۳۳ بعنوان یک شخصیت برجسته در کنگرهٔ اسلامی فلسطین شرکت کرده است، و اعلام شده است که او سید ضیاءالدین طباطبائی است.

سید ضیاءالدین طباطبائی آدم زیرک و باهوشی است. ممکن است در آینده به زادگاه خود بازگردد، ولی در حکومت مطلقهٔ رضاشاه محلی برای فعالیت سیاسی او نیست. رازها و اسرار زیادی از او در پردهٔ استتار است. گفته می‌شود وی در گفتگو بین ایران و عراق به سال ۱۹۳۵ که باقر کاظمی در آن حضور داشت شرکت جسته است.

۱۹۸ ـ تدین، سید محمد

سید محمد تدین به سال ۱۸۸۴/۱۲۶۴ خ. در بیرجند خاور ایران پا بجهان گذاشت. تحصیلات قدیمی خود را در تهران به پایان رسانید، سپس مدیر مدرسه شد. بعد از انشعاب حزب دموکرات به سال ۱۹۱۲ تهران او رهبر یکی از شعبه‌های مهم حزب شد. او در ادوار چهارم و پنجم و ششم قانونگزاری نمایندهٔ مجلس شد. در نیمهٔ دوم دورهٔ پنجم مجلس به ریاست مجلس رسید، و در دورهٔ ششم این سمت را حفظ کرد.

تدین به سال ۱۹۲۷ وزیر معارف شد. در دسامبر همین سال بجهت بروز اختلاف در کابینه، از کار کناره‌گیری کرد، ولی بدستور شاه به کابینه برگشت.

در ۷ ژانویه ۱۹۲۸ به دستور شاه از کار برکنار شد. گویا بیکاری وی بعلت مخالفت تیمورتاش بود. بهمین علت در انتخابات دورهٔ هفتم به مجلس راه نیافت. تدین در ۱۹۳۰ حاکم کرمان شد و دگربار موقعیت خود را نزد شاه بازیافت.

تدین یکی از هواخواهان جدی جمهوری در سال ۱۹۲۴ بود و برای تلاش در این جریان پول زیادی به عنوان کارگردانی این نمایش به دست آورد و در مقام ریاست مجلس سبب سیاست جانبداری سخت به پیروزیهایی دست یافت.

تدین بی‌تردید آدم باهوش و خوش مشربی است. کمی فرانسه بلد است. احضار او از حکومت به سبب دوستی با سرهنگ نوئل (Noel) بود، نه جهت شکایت ازو در این مأموریت. به او دیگر شغلی داده شد. چنین بنظر می‌رسید که هوادار رژیم پهلوی نیست.

۱۹۹ ـ طه (سیّد)

سیّد طه حدود سال ۱۸۹۱/۱۲۷۰ خ. تولد یافت. از شخصیت‌های کرد متنفذ در (رواندوز)ست. ریاست خاندان شیخ بهایی نری شمس دینان در کشور عراق را دارد. پیش از جنگ در اختیار روسها بود. عقیدهٔ او بر این است که به دست آوردن خودمختاری برای کردستان بهتر از اتکاء به ایرانیان است. او مدت درازی از سوی ترکها و روسها زندانی بود.

گفته می‌شود که به سبب روحیهٔ مذهبی با کردهای عراق به نظر امیدوارکننده برای اهداف خود می‌نگرد. اسماعیل آقای سمیتقو یاغی معروف ایرانی که در ۱۹ ژوئیهٔ ۱۹۳۰ بوسیلهٔ قوای اعزامی ایرانی کشته شد، از منسوبین نزدیک او بود.

او دارای مال و منال زیادی در ناحیهٔ ارومیه است. خانوادهٔ او ضد ایرانی هستند. وی زبانهای کردی و فارسی و ترکی می‌داند و بمقدار زیاد به زبان روسی آشناست. مردی زیرک و باهوش و روشن به نظر می‌رسد.

در سال ۱۹۲۸ تسلیم دولت شد و بجهت پیگرد قانونی به طهران راهی شد. از آن موقع به بعد بجهت مخالفت با دولت در تهران تحت نظر است. او سال ۱۹۳۰ ملاقات و مذاکره‌ای در تهران با سرگرد (نوئل Noel) رئیس امور سیاسی ما کرد، ولی کمتر آفتابی می‌شود.

در سال ۱۹۳۷ گرفتاریهای مالی پیدا کرد. متنفذین مخالفش با ادعای مالکیت بر اراضی او، ثروتش را از دستش گرفتند. او برای رفع گرفتاریهایش حق ندارد تهران را ترک کند.

۲۰۰ ـ تقی زاده، حسن

حسن تقی‌زاده حدود سال ۱۸۸۰/۱۲۵۹ خ. در تبریز متولد شد. پسر یک واعظ معمولی است. اودر شهر خود درس خوانده. عادت دارد مرتب به کتابفروشیها سربزند. اشتیاق زیادی به فراگرفتن دانش

و اطلاعات نشان می‌دهد.

از آغاز جوانی ملی‌گرای تندروی بود و از همان زمانها روابطی با جنبشهای ناسیونالیستی داشت. در دورهٔ اول به نمایندگی مجلس برگزیده شد و از چهره‌های برجستهٔ پارلمان به شمار می‌رفت. محمد علیشاه از او نفرت داشت. وقتی شاه در سال ۱۹۰۸ کودتا کرد و مجلس را بهم زد تقی‌زاده به سفارت انگلستان پناهنده شد. اصرار پادشاه در تحویل تقی‌زاده به کودتاچیان عملی نشد. بعداً مورد بخشش قرار گرفت. در این وضع او راهی اروپا گردید، و از لندن و دانشگاه کمبریج دیدن کرد. در اواخر سال ۱۹۰۸ به تبریز برگشت.

در سال ۱۹۰۹ در دورهٔ دوم قانونگزاری مجلس وکیل شد.

وقتی تهران به تسخیر ملیون آزادیخواهان درآمد و محمد علیشاه در ژوئیهٔ ۱۹۰۹ از پادشاهی کنار گرفت تقی‌زاده به عنوان شخصیت برجسته جزو اعضای حکومت موقتی قرار گرفت. در ۱۹۱۰ به اروپا رفت. در نبودن او در تهران به نمایندگی دورهٔ سوم مجلس برگزیده شد، اما او در کرسی خودقرار نگرفت. در دورهٔ چهارم نیز وکیل شد و چون در خارج بود به مجلس نیامد. او مدتی در آمریکا و اروپا اقامت گزید. میان سالهای ۱۹۱۴-۱۹۲۳ در خارج بود، مدتی نیز در برلن زندگی کرد و در آنجا به ادارهٔ مجلهٔ «کاوه» پرداخت و بجهت چاپ مقالاتی دربارهٔ اسلام از سوی مجتهدان تکفیر شد.

در سال ۱۹۲۱ برای عقد قرارداد بازرگانی ایران و شوروی به مسکو رفت و در سال ۱۹۲۴ به ایران بازگشت. او در سالهای ۲۴ به نمایندگی دورهٔ پنجم و در سال ۱۹۲۶ به نمایندگی دورهٔ ششم تعیین شد. او در سال ۱۹۲۶ نمایندهٔ ایران در نمایشگاه فیلادلفیا در آمریکا بود.

در ژانویه ۱۹۲۹ والی خراسان شد و سپس به عنوان وزیرمختار ایران به لندن رفت و تا آوریل سال ۱۹۳۰ بماند، و هنگام برگشت به ایران وزیر طرق و شوارع شد. در آگوست ۱۹۳۰ وزارت مالیه به شغل او اضافه گردید.

تقی‌زاده مردی نان بده است. مسافرتهای زیادی می‌کند.در زمان حاضر آن شور دوران مشروطیت را ندارد، تندی و تعصب او به اعتدال گرائیده است.

نطقهای اودر مجلس نشانهٔ روش مردمی و معتدل است. آن شیوهٔ آتشین دوران ناسیونالیستی پیشین را ندارد. روابط او با شاه از سپتامبر ۱۹۳۳ تیره شد. مورد توجه رضاشاه نیست گفته می‌شود به سبب آنکه مجلسیان را علیه (حرید طلا) تحریک کرد مورد بدگمانی شاه قرار گرفته است، ولی اندکی بعد شاه او را در دسامبر ۱۹۳۳ بعنوان وزیرمختار روانهٔ پاریس کرد. در آگوست ۱۹۳۴ تقی‌زاده از پاریس به تهران فراخوانده شد، ولی او به اقامت خود در پاریس ادامه داد، به تهران برنگشت. در سپتامبر ۱۹۳۵ بهنگام برگزاری کنگرهٔ خاورشناسی در رم بنمایندگی ایران شرکت جست. بجهت نوشتن مقاله‌ای دربارهٔ زبان فارسی و یادآوری این نکته که به تدریج باید زبان فارسی رواج یابد و نیازی بقدرت دولتی نیست (گویا برای اقوام ایرانی می‌بود) شاه ناراحت شد، و این مقاله توقیف شد و همین امر سبب شد به ایران برنگردد.

تقی‌زاده با یک آلمانی زناشویی کرده است. به روانی زبان آلمانی را حرف می‌زند. به زبان انگلیسی آشناست، ولی فرانسه‌اش خوب نیست.

۲۰۱- وکیلی، علی

علی وکیلی حدود سال ۱۸۹۷/۱۲۷۶ خ. در شهر تبریز متولد شد. آغاز کارش بازرگانی قالی بود و سپس صادرکنندهٔ آن به خارج بود. این کار را گسترش داد. فرآورده‌های دیگر کشور را به خارج

می‌فرستاد. او امتیاز قرصهای دکتر راس Dr. Ros را برای درمان به دست آورد و از فروش آن سود زیادی عایدش شد. بعد به کار سینما وارد شد و مدیر سینما سپه در تهران گردید. نمایندگی اغلب محصولات آمریکائی در ایران با اوست.

در دورهٔ دهم از تهران نمایندهٔ مجلس شد و عضو انجمن شهر تهران و مدیر یک شرکت مرکزی واردکنندهٔ لوازم ماشین است.

وکیلی یک شخصیت جدی و فعال و خودساخته است و از حمایت داور وزیر مالیه برخوردار است.

۲۰۲ـ قوام،* احمد (قوام‌السلطنه)

احمد قوام (قوام‌السلطنه) برادر حسن وثوق که چند سال جوانتر از اوست. زندگی سیاسیش را از وزارت مالیه شروع کرد. از ژوئیه تا اکتبر ۱۹۱۰ وزیر جنگ و از ژوئیه تا نوامبر ۱۹۱۱ وزیر داخله و دیگربار در دسامبر ۱۹۱۱ وزیر داخله و از ژوئیه تا آگوست وزیر مالیه و از نوامبر ۱۹۱۷ تا ژانویه ۱۹۱۸ وزیر داخله بود.

از آوریل ۱۹۱۸ به والیگری خراسان فرستاده شد و سه سال در این سمت باقی ماند. در این موقع خراسان دستخوش آشوب و ناامنی بود و او توانست با قوای یک شکل موفق به آرام ساختن طغیانهای آن ناحیه شود. در ژوئن ۱۹۲۱ تا ژانویه ۱۹۲۲ رئیس‌الوزراء شد و وزارت داخله را نیز خود عهده‌دار بود. برای بار دوم از ژوئن ۱۹۲۲ تا فوریه ۱۹۲۳، رئیس‌الوزرا شد و وزارت خارجه را خود اداره می‌کرد. در اکتبر ۱۹۲۳ به اتهام طراحی نقشهٔ قتل رضاخان (رضاشاه بعدی) به اروپا تبعید شد. در پایان سال ۱۹۲۸ اجازه یافت به ایران برگردد و در مارس ۱۹۳۰ به ایران آمد.

(قوام‌السلطنه) شخصی باهوش و زیرک، ولی مکار و حیله‌گر و دسیسه‌باز غیرقابل اعتماد است. معمولاً روابط دوستانه با سفارت پادشاهی دارد. کمی فرانسه بلد است.

۲۰۳ـ وثوق، حسن دارندهٔ نشان G.C.B (وثوق‌الدوله)

حسن وثوق (وثوق‌الدوله) به سال ۱۲۴۷/۱۸۶۸ خ. تولد یافت. خدماتش را از وزارت مالیه آغازکرد. در دورهٔ اول قانونگزاری به نمایندگی مجلس برگزیده شد. در سال ۱۹۰۹ پس از کناره‌گیری محمدعلی شاه از پادشاهی عضویت هیأت مدیرهٔ وقت را برای ادارهٔ کشور یافت.

در نخستین کابینهٔ مشروطیت پس از رفتن محمد علی شاه به سال ۱۹۰۹ به وزارت عدلیه و در ماه مه به وزارت مالیه رسید. در ژوئیهٔ ۱۹۱۰ از کار کناره‌جویی کرد.

در ژانویهٔ ۱۹۱۳ وزیر امور خارجه شد و در ژوئن همان سال راهی اروپا شد. در ژوئیهٔ ۱۹۱۴ مجدد وزیر خارجه و از آگوست تا دسامبر وزیر مالیه بود، در آگوست ۱۹۱۶ تا مه ۱۹۱۷ رئیس‌الوزرا شد و وزارت خارجه را نیز عهده‌دار بود.

از آگوست ۱۹۱۸ تا ژوئن ۱۹۲۰ بعنوان رئیس‌الوزراء و وزیر مالیه بود و قرارداد ۱۹۱۹ را با انگلستان بست.

در ژوئن ۱۹۲۰ به اروپا رفت تا اینکه در آغاز سال ۱۹۲۶ به ایران برگشت. در ژوئن ۱۹۲۶ وزیر عدلیه شد و در نوامبر همانسال کناره‌گیری کرد و وارد مجلس شد. در سالهای ۱۹۲۸-۱۹۳۰ وکیل مجلس بود.

در دسامبر ۱۹۲۵ به ریاست فرهنگستان گمارده شد.

---

* ـ در گزارش نام خانوادگی او به غلط وثوق نوشته شده.

وثوق مردی باشخصیت و توانا و قابل است و جهت ایستادگی و دفاع قرارداد ۱۹۱۹ مورد نفرت و بیزاری مردم ایران قرار گرفت. چه همه کوشش خود را برای توجیه قرارداد به کار می‌برد و پیش از وارد شدن به مجلس بعد از قرارداد زبان رد خاص و عام بود.

او دشمنان سرسختی دارد و همین امر موجب عدم توجه شاه به او بود. بارها برای مقامات سیاسی و سمتهای خارجی به او مراجعه شد، ولی او زندگی در ایران را به عزیمت به خارج ترجیح داده است. فرانسه را به روانی صحبت می‌کند. اندکی نیز انگلیسی بلد است.

۲۰۴ ـ یاسائی، عبدالله

عبدالله یاسائی حدود سال ۱۸۸۰ / ۱۲۵۹ ح. در یزد متولد شد. کارهای دولتی را در وزارت عدلیه آغاز کرد و به عنوان قاضی چند سالی در سمنان انجام وظیفه می‌کرد. در دوره‌های چهارمین و پنجمین و ششمین و هفتمین و هشتمین قانونگزاری وکیل مجلس بود.

در سال ۱۹۳۱ مدیرکل ادارهٔ بازرگانی شد و در سال ۱۹۳۳ کار خود را از دست داد. علت برکناری دوستی او با تیمورتاش بود پس از از کار افتادن تیمورتاش او نیز بیکار شد، دیگر از او نام و رسمی درمیان نیست.

یاسائی مردی باهوش و بسیار فعال است و به بهترین وجهی با مشکلات موجود در تجارت انحصاری دست و پنجه نرم کرد. رفتار مناسبی با دعوی حقهٔ سهام انگلستان در کارهای تجاری داشت.

۲۰۵ ـ یزدان پناه، سرلشکر مرتضی

سرلشکر مرتضی یزدان پناه حدود سال ۱۸۹۱ / ۱۲۷۰ ح. دیده به گیتی گشود. پسر علی اکبر، صاحب یک دکه در ده سردشت است. مرتضی خان در سال ۱۹۰۷ وارد مدرسهٔ قزاقخانه به فراگرفتن فنون نظامی پرداخت. در ۱۹۱۲ عهده‌دار خدمت شد و خود را هواخواه روسیان نشان داد. در نتیجه به سرعت مدارج نظامی را گذراند. در ۱۹۱۹ سرهنگ دوم شد و سال بعد به سرهنگ تمامی رسید.

در همه دوران خدمت از دوستان صمیمی رضاخان بود. از این رو در کودتای فوریهٔ ۱۹۲۱ همراه رضاخان به تهران آمد و در کودتا شرکت جست و با ارتقاء به درجهٔ سرتیپی فرماندهٔ پادگان مرکز شد.

در ژوئیهٔ ۱۹۲۷ از نظر شاه افتاد و به سبب نامعلومی بازداشت شد و مدت کوتاهی در زندان بود. چون بدگمانی علیه او بی‌پایه درآمد از اینرو بزودی اززندان رها شد.

در پائیز ۱۹۲۸ بسمت مفتش قشون به کار گمارده شد. سپس فرماندهٔ ژاندارمری گردید، ولی در سال ۱۹۳۰ از این شغل برکنار شد. دیگر کار فرماندهی را نداشت.

مرتضی‌خان تا سال ۱۹۲۷ از هواخواهان سلطنت به شمار می‌رفت، ولی پس از بازداشت بی‌سبب از نظر شاه افتاد و اعتماد خود را به شاه از دست داد.

سرلشگر یزدان‌پناه مردی باهوش و جاه‌طلب و مغرور و در امور نظامی بسیار منضبط است. نظرات نظامی و تحصیلات او بسیار محدود است. خود را مشتاق به آموختن نشان می‌دهد. بین نظامیان وجهه خوبی ندارد. همواره از شخصیت او نگران بوده‌اند، ولی دارای احترامات لازم است. از خارجیان کنار می‌گیرد. دارای شخصیت برجسته‌ای در ایران است.

در هر رویدادی که رضاشاه با آن روبرو شده مرتضی خان در صف نخستین قرار دارد. سرلشگر یزدان‌پناه به روسی حرف می‌زند. به سال ۱۹۳۳ راهی اروپا شد و در دسامبر همان سال به ایران برگشت. بدون کار و سمت در تهران است.

۲۰۶ـ زاهدی، فضل‌الله (بصیر دیوان)

فضل‌الله زاهدی (بصیر دیوان) حدود سال ۱۲۶۷/۱۸۸۸ خ. در همدان متولد شد. پدر او چندی در خدمت ناصرالملک ثروتمند معروف همدان بود. بعد به جنبش مشروطیت ایران پیوست و در این جریان زخمی شد. سپس وارد خدمات قزاقخانه شد و با رضاخان آشنا گردید و کمر به خدمت او بست. در ۱۹۲۱ به درجهٔ سرتیپی رسید.

در سال ۱۹۲۲ به فرماندهی قشون شیراز و در سال ۱۹۲۴ به فرماندهی قوای خوزستان رسید و در سال ۱۹۲۵ در جنگ (شیخ محمره) شرکت جست.

در سال ۱۹۲۶ به رشت انتقال یافت و به فرماندهی قوای مستقل شمال گمارده شد. در دسامبر ۱۹۲۸ به تهران احضار گردید. سال ۱۹۲۹ به فرماندهی گارد راهها رسید و به سبب کوتاهی در انجام وظایف دولتی از کار برکنار و بازداشت شد، ولی بزودی بخشوده شد. خدمات دولتی خود را دنبال گرفت.

در سال ۱۹۳۱ رئیس پلیس شد، ولی بعلت فرار عده‌ای از زندان کار خود را از دست داد. از آن پس توجه خود را به معاملات کرد. شریک دفتر نمایندگی «فرد» شد.

در سال ۱۹۳۲ با ارتقاء به درجه سرلشکری آجودان (A.D.C) شاه گردید.

در اوایل ۱۹۳۵ به عنوان نمایندهٔ بازرگانی از روسیه دیدن کرد و سپس به اروپای مرکزی رفت. سرلشکر زاهدی سیاست را به امور نظامی ترجیح می‌دهد. ثروت زیادی در مأموریت و فرماندهی قوای اعزامی به خوزستان عایدش شد. شخصی لایق و جوانمرد است. بین نظامیان وجهه ندارد.

سرلشکر زاهدی با دختر حسین پیرنیا (مؤتمن الملک) در ۱۹۲۷ زناشوئی کرده است.

۲۰۷ـ ضرغامی ـ عزیزالله

عزیزالله ضرغامی حدود سال ۱۲۶۱/۱۸۸۲ خ. در تهران تولد یافته است. تحصیلکردهٔ ایران است. خدمات خود را در ۱۹۱۱ در ژاندارمری سوئدیها شروع می‌کند. او خدمات خود را در ژاندارمری و سپس قشون ادامه داد.

در آوریل ۱۹۳۰ فرماندهٔ گارد راهها بود. در آگوست ۱۹۳۴ به سمت ریاست ارکان حرب با درجهٔ سرلشگری منصوب شد.

سرلشکر ضرغامی فرد متعصب مذهبی است. تحصیلات خوب دارد و به عنوان یک افسر لایق شناخته شده است.

۲۰۸ـ زرین کفش، علی اصغر

علی اصغر زرین کفش حدود سال ۱۲۶۴/۱۸۸۵ خ. در یک خانوادهٔ تهرانی دیده به جهان گشود. تحصیلات خود را در تهران در مدرسهٔ علوم سیاسی به پایان برد و داخل خدمات وزارت خارجه شد. چند سالی دارای سمتهای کوچک در آن وزارتخانه می‌بود.

در سال ۱۹۲۳ و ۱۹۲۴ عهده‌دار ریاست یکی از ادارات وزارتخانه بود. خیلی آدابدان است. گاهی می‌کوشد به اعضای این سفارت راهنمائی و کمک کند.

هنگامی که محمد علی فروغی به وزارت امور خارجه رسید بعنوان رئیس کابینه به کار پرداخت. بیشتر در سفارت ایران در واشنگتن خدمت کرد و یک سال عهده‌دار سمت دبیری سفارت بود. سپس به تهران احضار شد و بهنگام تغییرات عدلیه بوسیلهٔ داور در دیوان عالی تمیز قاضی شد.

زمان رسیدن میرزا علی خان منصور به وزارت داخله وی به این وزارتخانه انتقال یافت و معاون

منصور شد.

در ۲۶ ژانویه ۱۹۳۳ به وزارت طرق منتقل شد و پس از آن در آن وزارت تعیین گردید و سپتامبر ۱۹۳۳ (کابینهٔ فروغی) این مقام را حفظ کرد.

زرین کفش در برخوردهای اداری آدم محجوبی است. به زبانهای انگلیسی و فرانسه تا حد آشنایی دارد. هنگام خدمت در وزارت مالیه شهرت خوبی به دست آورد.

در دسامبر ۱۹۳۳ همراه همسر و دو فرزندش به عنوان عضو نمایندگی شرکت نفت ایران انگلیس به انگلستان سفر کرد.

جاافتاده‌ها

دنبالهٔ معینی، احمد

بی‌نهایت پرکار و جدی در تعلیم سربازان خودش و ادارهٔ آنهاست. او رفتار خوبی درجنگ زیردستان خود داشت. مجروح شدن او از ناحیهٔ گوش افتخار و غروری به او بخشیده است. او افسران و مردم بسیار مهربان است. در اهواز انگشت در هرگونه آشفتگی نظامی و محلی دارد. گفته می‌شود مورد توجه شاه است.

۱۲۷ ـ مدرس، سید حسن

سید حسن مدرس حدود سال ۱۸۷۰/۱۲۴۹ ح. دیده بجهان گشود. اهل آبادی ناحیهٔ اصفه است.

او کار خود را بعنوان یک مدرس امور دینی آغاز کرد. پیش از ورود بمجلس تا سال ۱۹۱۴ ک سیاسی را بگونه غیرجدی و تفننی انجام می‌داد. او در سال ۱۹۱۵ بعنوان یک رهبر حکومت مشروطه مهاجرین طرفدار آلمان از کرمانشاه به استانبول تبعید شد. در سال ۱۹۱۸ به تهران بازگشت. بعنو اعتراض علیه کابینه نجفقلی خان بختیاری در تابستان همانسال به شاه عبدالعظیم نزدیک تهران پناهن شد و بطور سرسختانه از روی کار آمدن وثوق‌الدوله جانبداری می‌کرد. سپس در قرارداد ۹۱۹ وثوق‌الدوله با انگلیس با این کابینه از در ستیز درآمد و محبوبیت و معروفیت زیادی بدست آورد. ادوار چهار و پنج و شش قانونگزاری بعنوان یک شخصیت برجسته در مجلس می‌بود، اما بجهت ا مبارزات در دورهٔ هفتم به مجلس راه نیافت و این دوره هنگامی بود که دولت رضاشاه نبض انتخابا مجلس را در دست داشت و مخالفین خود را از ورود به مجلس محروم کرد.

در اکتبر ۱۹۲۸ به خراسان تبعید شد و دیگر هرگز بتهران بازنگشت. او مهمترین عامل شکس حرکت جمهوری طلبی در ایران بسال ۱۹۲۴ بود.

او با حرمت و قداست زیادکه داشت طبقهٔ متوسط جامعه را رهبری می‌کرد و منزل او همواره محـ آمد و رفت و پرسش و پاسخ مسائل سیاسی بود.

او مردی نهایت نترس و رک گو می‌بود. نظرات خود را بدون ترس از شاه اظهار می‌کرد. از هـ انتقادی فروگذار نمی‌نمود.

در اکتبر ۱۹۲۶ تروری علیه مدرس سازماندهی شد و در سحرگاه آنروز او را بگلوله بستند اینکه سه زخم برداشت، ولی از این دسیسهٔ مرگبار جان سالم بدر برد. اوچندان روابطی با آخوندها درباری و مرتجع ندارد. روابط او با این محافل خوب نیست.... (مانده)

۱۴۳ ـ اویسی، علی محمد

علی محمد اویسی در ۱۸۸۱ / ۱۲۶۰ خ. در تهران متولد شد. وی از دانش آموختگان مدرسهٔ علوم سیاسی تهران است. در سال ۱۹۰۳ وارد خدمات دولتی در وزارت امور خارجه می‌شود. در سال ۱۹۰۴ نایب قنسول ایران در باکو، در ۱۹۰۵ کارگزار در درگز و سال بعد کارگزار تبریز می‌گردد. در ۱۹۰۸ به حکمرانی انزلی (پهلوی فعلی) می‌رسد.

در سالهای ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۴ عهده‌دار امور گذرنامه در استانبول می‌شود. در ۱۹۱۸ به وزارت فوائد عامه منتقل شد و تا سال ۱۹۳۱ دارای سمتهای گوناگون دراین وزارتخانه بود. تا اینکه به حکمرانی یزد رسید.

در سالهای ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۵ حاکم خوزستان بود. سپس بعنوان نمایندهٔ ایران رهسپار کشورهای شرق آسیا (هند، چین و ژاپون) شد. در سال ۱۹۳۶ در بمبئی سرپرستی امور بازرگانی را برعهده داشت.

اویسی زبان فرانسه را به روانی حرف می‌زند. شخص خوش مشربی است و محضر دلپذیری دارد. با یک زن اروپایی ازدواج کرده است. مراودهٔ خوبی با همکاران خود ندارد.

۱۴۴ ـ پهلوی، رضاشاه

رضاشاه پهلوی حدود سال ۱۸۷۳ / ۱۲۵۲ خ. متولد شد. به یک خاندان کوچک در سوادکوه مازندران بستگی دارد. پدرش ایرانی بود و مادرش تبار قفقازی دارد. نیاکان مادرش هنگام واگذاری شهرهای ایران به روسها به موجب قرارداد ترکمانچای به ایران پناهنده می‌شوند.

او در پانزده سالگی بعنوان شاگرد مهتر در بریگاد قزاق به کار می‌پردازد و دراین کار ترقی کرد و بجهت بی‌پروایی و نشان دادن کفایت در امور محولهٔ نظامی مورد توجه صاحب منصبان و کارآموزان روسی قرار گرفت. بهر مأموریت که او را می‌فرستادند با فرونشاندن شورش‌ها و ایجاد امنیت و آرامش بازمی‌گشت، ازاین رو عهده‌دار فرماندهی گروهی از قزاقان شد.

درآغاز جنگ جهانی او به درجهٔ سرهنگی رسید، پس از اینکه بریگاد قزاق تبدیل به دیویزیون شد و فرماندهان روسی آن را ترک گفتند، بدنبال شکست قوای ایران در شمال از بلشویکها و لزوم سازماندهی جدید رضاخان به ریاست دیویزیون قزاق منصوب شد.

رضاخان در مارس ۱۹۲۱ با قوای خود رهسپار تهران شد. سید ضیاءالدین که همراه او بود با ورود به تهران به آسانی به ریاست وزرائی رسید و رضاخان فرماندهی قوا را به عهده گرفت. رضاخان سپس بسرعت به قدرت رسید. شش هفته بعد او وزیر جنگ شد. این پست را تا سوم اکتبر حفظ کرد و در سال ۱۹۲۵ رئیس‌الوزراء شد.

مجلس در سوم اکتبر ۱۹۲۵ احمدشاه را از شاهی برکنار کرد و ادارهٔ امور کشور را موقتهً به رضاخان واگذار کرد. در ۱۶ دسامبر ۱۹۲۵ بموجب تصمیم مجلس مؤسسان رضاخان با عنوان رضاشاه پهلوی پادشاه گردید و در آوریل ۱۹۲۶ تاجگذاری کرد.

رضاشاه مردی خودساخته با شخصیت طبیعی و صفت و منش و آرمانهای بزرگ غرورآمیز و توانایی درکارهاست. جاه طلبی و بلندهمتی زیاد او را بر آن داشت که کشورش راکه دچار تباهی شده و در مردابی فرو رفته بود بیرون کشد و به آن استقلال واقعی بخشد. در برابر مشکلات بزرگی که در پیش است فعلاً او به پیروزیهای چشمگیری رسید. اگر زندگی او دیرپاید ممکن است بر سایر دشواریها فایق آید. اما او نتوانسته است روحیهٔ سستی و کاهلی ملی را از بین ببرد. بیشک کارهایی که او شروع کرده است بعد ازاو دنبال خواهد شد.

او شخصیتی مردمی نیست. مردم از او مرعوب هستند، باید در نظر داشت او در یک کشور خاور[illegible] زندگی می‌کند و در این گونه کشورها ترس از حکومت فوایدی بیشماری دارد. او مردی یک‌رو[illegible] صمیمی نیست. دسیسه و اسباب چینی را بعنوان حربه‌ای مناسب می‌نگرد. او بهرکس که لیاقتی از خو[illegible] نشان دهد و ابراز برتری کند بدگمان می‌شود. در قشون هر صاحب منصبی که در عملیات جنگی [illegible] موفقیتی و اسم و رسمی برسد بدون معطلی او را از حوزهٔ اقتدار و کارش دور می‌کند. روش او [illegible] نزدیکترین کسانش که بدگمان شود به گونه‌ای نیست که مقربانش بیدار شوند. از آغاز سال ۱۹۳۰ تن[illegible] راه دسترسی به شاه که روز به روز تنگ‌تر می‌شود وزیر دربار است. از این رو به سرعت دارد پایگ[illegible] اجتماعی خود را در افکار عمومی از دست می‌دهد.

رضاشاه مردی حریص و آزمند به گردآوری ثروت است. تلاش او اینست از هر راهی مال و منال پول و زمین و ثروت به دست آورد. او معتاد به تریاک و مشروب محلی است، پیش از رسیدن به شاه[illegible] یعنی در دوران زندگی فعال سپاهیگری مردی بسیار قوی و نیرومند بود.

با اینکه سیاست و شیوهٔ زمامداری او بدزبانی و بدسکونی است همیشه از بی‌اعتمادی رنج می‌کش[illegible] گفته می‌شود او همیشه با انواع ابزار دفاعی که در دسترسش است به رختخواب می‌رود. با وجود این شب[illegible] از خواب می‌پرد و از نگرانی دست به اسلحه می‌برد. او نسبت به کسانی که بیم توطئه و دسیسه از سو[illegible] آنان می‌رود گذشت ناپذیر و بی‌اغماض است. دشمنان خود را محکوم می‌کند و مدت درازی تا حیات[illegible] دارند در زندان نگاه می‌دارد.

باری با همه چیرگی که برجامعه دارد، از یک احساس ناشناخته بیرونی و خارجی رویارو، دلواپس[illegible] و نگران است. از سوی دیگر...* (ناتمام مانده و نسخه ناقص است)

چند کتاب تازهٔ ایرانشناسی

Madani, Mir Hamid.
Elementarbuch der persischen Sprache

Band 1 (Grammatik) 3., verbesserte [illegible] Erlangen 1989 [illegible] --- Das Persische teilweise mit Umschrift

Band 2 (Lesestücke) Ebermannstadt [illegible] 82 S. --- Das Persische teilweise [illegible] -schrift.

Band 3. Glossar von Bd. 1 und Bd. 2 Persisch--Deutsches Wörterbuch. Ebermannstadt 1992 390 S. --- Das Persische mit Umschrift.

Enthält ca. 12.000 Wörter, Ausdrücke und Idiome der literarischen sowie der Umgangssprache.

Melzer, Uto von (Übers.)
Erzählungen aus Persien. Persische Prosa aus [illegible] Jahrhunderten. (Übersetzungen, aus dem [illegible] hrsg. von NosratholLah Rastegar. Graz [illegible] 41[illegible] --- Arbeiten aus der Abt. [illegible] Graz, 3

[illegible] Text der Erzählungen [illegible]

Fawcett, Louise L'Strange.
Iran and the Cold War. The Azerbaijan crisis of 1946. Cambridge 1992. 239 p. --- Cambridge Middle East library, 26.

گزارش اهداء جوایز موقوفهٔ دکتر محمود افشار

روز شنبه ۲۹ خرداد ۱۳۷۲ جلسه‌ای ادبی با حضور عده‌ای از استادان رشته‌های علوم ادبی و دانشمندان و چند تن از اعضای شورای تولیت به منظور اهدای دو جایزهٔ ادبی و تاریخی دکتر محمود افشار در محل باغ موقوفه تشکیل گردید و پس از تلاوت آیاتی از قرآن کریم، نمایندهٔ محترم وزیر بهداشت و آموزش که سمت ریاست شورای تولیت با آن مقام است جلسه را افتتاح و سخنانی دربارهٔ اهمیت اینگونه جوایز که برای گسترش زبان فارسی است ایراد کرد.

سپس آقای دکتر سید جعفر شهیدی استاد دانشگاه و رئیس مؤسسهٔ لغتنامهٔ دهخدا که سمت ریاست هیأت مدیرهٔ موقوفات را بر عهده دارند یادآور شدند دو جایزهٔ سال ۱۳۷۰ موقوفات به آقای دکتر ظهورالدین احمد استاد بازنشستهٔ دانشگاه لاهور (پاکستان) که دارای سوابق زیاد در تربیت دانشجویان زبان فارسی هستند و تألیفات متعدد در زمینهٔ فرهنگ و ادب فارسی دارند و آقای دکتر محمد دبیرسیاقی دانشمند ایرانی که در همکاری با لغتنامه سابقهٔ طولانی دارند و متون متعدد فارسی را به طبع رسانیده‌اند اختصاص یافته و امروز به آنان اهدا می‌شود. پس از آقای دکتر ذوالریاستین عضو سازمان لغتنامه خواستند منشوری راکه در آن ذکر خدمات آقای دکتر ظهیرالدین احمد شده است بخوانند تا حضار از مناسبت اهدای جایزه آگاه شوند. سپس آقای دکتر محمود بروجردی رئیس بخش ایرانشناسی وزارت امور خارجه منشور و چک جایزهٔ نقدی را به آقای دکتر ظهورالدین احمد دادند. آقای دکتر بروجردی نیز مطالبی مؤثر دربارهٔ اهمیت زبان فارسی ایراد و برای روان بانی موقوفات طلب غفران کرد. آقای دکتر ظهورالدین احمد پس از دریافت منشور سخنانی به سپاسگزاری ایراد کرد و شمه‌ای دربارهٔ اهمیت زبان فارسی در پاکستان سخن گفت.

بار دیگر آقای دکتر شهیدی به سخن پرداخت و گفت جایزهٔ دیگر متعلق به آقای دکتر محمد دبیرسیاقی است و برای آنکه دربارهٔ اهمیت خدمات ایشان حضار آگاه شوند، از استاد محترم آقای محمدتقی دانش‌پژوه درخواست می‌کنم باگفتار خود ما را بهره‌مند سازند.

آقای دانش‌پژوه ضمن تقدیر از خدمات لغوی آقای دبیرسیاقی مبحثی عالمانه دربارهٔ زبان فارسی و طریقهٔ به دست آوردن لغات و اصطلاحات کهن فارسی بیان کرد و انتشارات و کارهای موقوفه را ستود. سپس منشور اهدای جایزه به آقای دکتر دبیرسیاقی توسط آقای دکتر ذوالریاستین خوانده شد و آقای دکتر شهیدی از آقای دکتر رحیمیان رئیس محترم دانشگاه تهران که عضو مقامی شورای تولیت هستند خواستند جایزه را به آقای دکتر دبیرسیاقی بدهند.

آقای دکتر رحیمیان سخنانی دربارهٔ اهمیت زبان فارسی و کارهای موقوفه بیان داشت و نیـ
واقف را ارزشمند توصیف کرد و از آقای دکتر شهیدی خواست ایشان خودشان جایزه را بدهند. پـ
از این که مشور و جایزه به آقای دکتر دبیرسیاقی داده شد آقای دکتر دبیرسیاقی گفتاری مؤثر دربا
زبان فارسی برخواند و از موقوفه و نیت واقف تشکر کرد.

در پایان آقای ابراهیم صهبا دو قطعهٔ شیرین و شنیدنی را که دربارهٔ این جوایز سروده بود خو
و مجلس با قصیده‌ای که آقای کمال زین‌الدین دربارهٔ سخنوران زبان فارسی خواند پایان یافت.

* * *

خطابهٔ سپاس دکتر سیدمحمد دبیرسیاقی

به نام خداوند بخشایندهٔ مهربان

حُضّارِ محترم! سرورانِ گرامی!

در اداي سپاس نسبت به توجهی که به این ناچیز مبذول گشته است ابتداء ذکر نکته‌ای را حاصـ
و دور از رَیْب و ریا مبنی بر عدم استحقاقِ خود که مشمول چنین اکرامی باشد لازم می‌بینم، چه بسیار
از اهل فضل و کمال و شیفتگان زبان و ادب فارسی را در نقاط مختلف کشور می‌شناسم و بر احوال
درجهٔ علاقهٔ آنان به ادب فارسی آگاهی دارم و می‌دانم که کارهای ارزنده و تصانیف با ارز
تحقیقات سودمند و ترجمه‌های پُرثمر و استوار، در نهایت دقت و ظرافت و باریک اندیشی تهیـ
تقدیم عالم ادب و زبان و هنر و علم کرده‌اند و یا آمادهٔ عرضه شدن دارند.

این آثار ارزنده حاصل عمر عزیز آنهاست که صرف بیرون کشیدن مطالب از خلال کتابها یا
در سرزمینهایی دور و نزدیک یا تحمل سختیهای سفر برای یافتن کتابها و کتیبه‌ها و اسناد و مدار
تاریخی و یا غوررسی و اندیشه در حلّ نکته‌های مشکل و دقیقه‌های دیریاب شده است و همه هم نـ
است و زیبا و رنگین که روح را غذا و چشم را روشنی وجان را فربهی می‌بخشد. پس حق این بود
ازاین ارجمندان که قطعاً نامشان و کارهاشان بر بیشتر جمع حاضران و دست اندرکاران معلوم است
درجهٔ استعدادشان آشنائی دارند، برای ارج نهادن بر کار و کردارشان برگزیده می‌شدند، و اگر اختیا
بنده بود چنین می‌کرد تا شادی قلبی بیشتری داشته باشد. اما به دست این ناچیز اختیاری نبوده اسـ
ناچار به رضا و سپاسگزاری بسنده می‌کنم و این تأکید را از آن جهت دارم که درکارهای ناقابلی
عرضه کرده‌ام، همه جا کوشیده‌ام که از جنبهٔ فردی به کار گروهی گراینده باشم، زیرا اعتقاد دارم
کار گروهی یا کاری که انعکاسی از اندیشه‌ها و نظارت افراد مختلف در آن جمع شده باشد ثمر
بیشتر دارد و لغزشهای کمتر و اقبال و اعتماد جامعه بدان افزونتر خواهد بود، و به پیروی از همین نـ
است که درنخستین کاری که پس از ختم دوران تحصیل عرضه کرده‌ام، یعنی دیوان منوچهـ
دامغانی، نظرات صائب و راهنمائیهای سودمند و افاضات ارزندهٔ بسیاری از استادان عالیقدر و دوسـ
فاضل را با نام و نشان و ادای سپاس، ثبت شده می‌یابید و پس از پیوستن به محضر علاّمهٔ مرحوم
اکبر دهخدا نیز با همین روش اُنس یافته و به راهنمائی ایشان در تألیف و طبع کتاب با ارج لغتنامه،
بزرگترین تألیف فارسی بعد از اسلام، کار گروهی را همراه دیگر همکاران ایشان داشته‌ام و پس
اتمام تألیف و طبع لغتنامهٔ دهخدا در تألیف و طبع لغتنامهٔ فارسی هم که شاید، عظیمترین کتاب لـ
فارسی باشد که مؤسسهٔ لغتنامه با اصولی متین پی‌ریزی کرده است و همکاران ارجمند هریک تأ
بخشی از آن را درعهده گرفته‌اند و تاکنون یازده مجلّد آن از چاپ برآمده و نشر گردیده اسـ

نزدیک به چهار برابر این تعداد نیز تهیه گشته و در انتظار طبع و نشر است، همین شیوه اعمال می‌شود.

طبیعی است که آثار مترتب بر کارِ گروهی نیز باید به جمع همکاران بازگردد نه به فرد، از این جهت نیز مؤیدی بر عدم استحقاق خود در این اکرام دارم، و از اینکه این نوبت بیرون از جمع یاران همکار قرار گرفته‌ام شرمسارم شاید کرم عمیم وگذشت آن پاکدلان از خجلتم برهاند.

مدتها پیش که دست در کار تدوین و تنظیم مقالات مرحوم اقبال آشتیانی برای طبع داشتم، به مقالهٔ ایشان با عنوانِ «نسخ مصوّر جامع التواریخ رشیدی» رسیدم و شرح ممتعی که آنجا دربارهٔ خواجه و تدابیر او آمده است.

حضار گرامی بهتر می‌دانند که کتاب جلیل‌القدر جامع‌التواریخ تألیف وزیر فاضل و حکیم باذوق هنردوست و شاعر خوشخط خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی وزیر غازان خان و اُلجایتو از ایلخانان مغول، اول کتابی است در تاریخ عمومی عالم که تقریباً به سبک و روشی که بعدها در ممالک عربی در تألیف تواریخ عمومی معمول گشته است، به رشتهٔ تحریر درآمده و در تألیف آن از همهٔ علماء ملل متنوعه از چینی و مغولی و هندی و یهود و کشیشان عیسویِ اروپائی استمداد شده است و تاریخ کلیهٔ اقوام آسیائی و اروپائی را از روی اطلاعات ایشان و منابع کتبی که بوسط آن جماعت به فارسی برگردانده شده بود، دربردارد و در حقیقت تدوینی است براساس کار گروهی متقن و معتبر.

همپایهٔ این اثر مهم و شاید مهمتر از آن تدابیری بود که خواجه در ایجاد ربع رشیدی درتبریز و جمع‌آوری کتابهای نفیس در کتابخانهٔ بزرگ آنجا و وضع مقررات دقیق برای استنساخ و تذهیب و تجلید هرسالهٔ نسخه‌های نفیس از آثار خود و ارسال آنها به شهرهای ممالک مختلف اسلامی و وقف املاک بسیار برای پرداخت هزینه‌های این کار عظیم، از جهات گوناگون اندیشیده بود.

در بررسی مقاله و عنایت به کوششهای خواجه رشیدالدین فضل‌الله خود را با یکی از وسیعترین اعمال خیری که در زمینهٔ نشر آثار ادبی و هنری و علمی در دنیای اسلام صورت گرفته است و از آن اطلاع یافته بودم رو به رو دیدم، عمل خیر و اهتمامی که نمی‌تواند موجب انبساط خاطر و برانگیخته شدن حس تحسین و اعجاب و احترام کسی نشود وتاثیر عمیق و دیرپائی در ذهن اونداشته باشد. همچنانکه تلخی ویران شدن و از هم پاشیدن آن آثار عظیم، با همه تدابیری که به کار رفته بود، در اندکمایهٔ روزگار از خاطرها دیرگاهی زدودنی نتواند بود.

سالی چند پس از آن، درمقدمهٔ یکی از مجلّدات ناموارهٔ مرحوم دکتر افشار ضمن وقفنامهٔ بنیادی که آن شادروان ایجادکرده است به عبارت «تعمیم زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی در ایران» و نیز در تکملهٔ آن وقفنامه به عبارت «... مروّج زبان دری درقلمرو این زبان و تحکیم وحدت ملی و تمامیت کشور باشد و بوئی از ناحیه گرائی و جدائی طلبی ندهد و حمایت و ترویج ازلهجه‌های محلی و زبانهای خارجی به قصد تضعیف زبان فارسی دری نکند» برخوردم و بی‌اختیار باب مقایسه‌ای میان نیت خیر رشیدالدین فضل‌الله و این نیّت خیر در ذهنم گشوده شد و با یکی از دوستان همکار در این‌باره بحثی کردیم و نظر ایشان را مؤیدی بر اندیشهٔ خود یافتم، چه آن عزیز دیدی وسیعتر و اندیشه‌ای عالیتر و عامتر و شاملتر در این نیت گمان می‌برد و به جا هم بود که ثمرات این نیت خیر گسترده‌تر است و در خطرات احتمالی برکنارتر.

حضار محترم بهتر می‌دانند که زبان فارسی که اساس ملیّت و محورِ استوار قومیّت ماست، دیری است که از بیخبری یا کوتاهی، از قلمرو وسیعی که داشته است عقب‌نشینی سریع دارد و محدودیتی نامطلوب می‌یابد و این خود خطری است همسنگ خطرها که از داخل و یا از خارج متوجه آن نیست.

روزگاری مردم شبه قاره درترویج زبان فارسی و رونق بخشیدن بدان، بر مردم میهن اصلی این زبان پیشی و بیشی داشتند و طوطیان آن دیار از قند پارسی شکرشکن می‌شدند. نسخهٔ فارسی کتابی

آنجا نبود و یا بدان دیار برده نشده بود که زیور طبع نگرفته باشد. حمایت و تیمارداری از هنرمندا نویسندگان و شاعران و صاحب دوقان در دربارهای آن خطهٔ پهناور از آنچه در وصف دربار امی سامانی و خوارزمشاهان معاصر آنان یا مأمونیان و بارگاه محمود و مسعود و ملکشاه و سنجر و آلِ کر و دیگران از ملوک اطراف و توجهاتشان به ادب و هنر و شعر ثبت کتابها داریم پای کمی نداشت.

در رشتهٔ فرهنگ‌نویسی که این بندهٔ مختصر تحقیقی در آن‌باره کرده است، آنچه در شاخهٔ قارهٔ هستی گرفته از لحاظ کمیّت بیش از آن است که در خود ایران تألیف شده است و از نظر کیفیت هم اگر برتری نداشته باشد لااقل همترازی و برابری دارد. در شاخهٔ آسیای صغیر نیز آثار ارزنده‌ای این رشته عرضه شده است. در سرزمینهای دیگر نیز که حوزهٔ قلمرو زبان فارسی محسوب توانند ب این کالای معنوی بازاری گرم و پُررونق و با داد و ستد وسیع داشته است. سرزمینهائی که معلم زبان سعدی شیرین گفتار با گلستانی پُر گل دماغ پرور و بوستانی پررياحين جانفزا و فرح‌آور بود و نث آور جانهاشان مثنویهای سنائی و عطار و مولوی و برانگیزندهٔ حس پهلوانی و حمیّت وطندار همت مردانه‌شان حماسهٔ بزرگ و جاودانی استاد طوس و تسلی بخش خاطرشان از دودلیها و آرز غزلهای شورانگیز حافظ شیراز و تفأل زدن دیوان در شهر کاشغر هیچ کتیبه و نوشته‌ای بر سنگ یا یا کاشی و چوب ندیدم که به فارسی نباشد. ابیات فارسی متضمن مادّه تاریخ تعمیر شبستان مسجد مجاور اعتکافخانه و مقبرهٔ خواجه آفاق (آپاق خواجه) سال ۱۳۴۹ هجری را همراه داشت.

زُلال یعقوب والی کاشغر که شعرها و ترانه‌ها و لطایف بسیار در حفظ داشت می‌گفت: به روز جوانی ما اگر کسی می‌خواست سری میان سرها درآورد و به مقام و منصبی برسد و به اصطلاح آ، شود باید فارسی می‌خواند و به همین مناسبت من به تاشکند رفتم و فارسی آموختم و بیست و پنج است با این مرتبت والی این ولایتم.

آری ای ارجمندان! مقام زبان فارسی در دیار بیگانه چنین بود، اما نزدیک پنجاه سال است که عزیز و عزّت آن از یاد نزدیکان رفته است و عنایت دوران نیز بدان کاستی گرفته. از این دریای پُرگ معرفت که زمانی موجهای بلند آن از سوئی به دریای چین می‌پیوست و از سوی دیگر به بحر ـ می‌رسید و از جانب دیگر تا دریای هند زبانه می‌کشید و در بازگشت دُرهای منظوم و لؤلؤهای منثو خود می‌آورد، دیگر موجی برنمی‌خیزد، موجها به آسودگی و آرامی میل کرده‌اند و بهتر می‌دانید آسودگی موج عدم اوست.

جویبارهای زُلال معرفت حاصل از اندیشه‌های عالی و نتایج مصنوعات هنری و ذوقی ساکنان قلمروها هم دیگر به هم نمی‌پیوندند که رودهای خروشان سازند و این دریا را مایه‌ورسازند تا مت ابری پُرآب از آسمان آن دریا برخیزد و باران رحمتی بر سر آن تشنگان زلال معرف ببارد. آ ارزندهٔ فارسی در کنج کتابخانه‌ها و مخزن مسجدها به امید دستی است که از آستین ما برآید و آن برگیرد تا زیر گرد و غبار قرون مدفون نمانند. پیداست اگر فرخنده هُمای تیزپروازی که بر بال نیرومند خود معارف اسلامی را تا سواحل دریای آرام برده است از نو سایه‌گستری نکندو ابری گر از این بوم و بر برنخیزد و بر کوهساران آن نواحی نبارد، اندک شمار چشمه‌های خُردی که اینج آنجا مانده است خواهد خشکید و معدود کانونهاکه هنوز اندک حرارت و گرمی دارند فسرده خو گشت. مبادا آن روز که ناگزیر شویم از زبان خاقانی بشنویم که:

آن مصر مملکت‌که تودیدی خراب شد — وان نیل مکرمت که شنیدی حراب شد
سرو سعادت از تف خذلان زُگال گشت — واکنون بر آن زُگال جگرها کباب شد

جا دارد اولیای امور توجه سریع و قاطع، البته با احتیاط و حزم در این مورد بفرمایند تا آ، برجاست محفوظ ماند و ببالد و به تدابیر خردمندانه گسترده و افزون گردد و قطعی است که این تو-

زمینه‌های مساعدی که همه جا هست اثری مطلوب به دنبال خواهد داشت، چه از یاد نباید بُرد که «تا ریشه در آب است امید ثمری هست».

باری جمع کِرام! مرحوم دهخدا با همت بلند خویش لغت فارسی را تا زمان خود و در حدّ امکان و توان جمع آورده و در عظیمترین تألیف فارسی دوران اسلامی تثبیت کرده است و نیّت خیر شادروان دکتر محمود افشار یزدی برای حفظ و ترویج این سرمایهٔ عظیم و گرانبها در حدّ توانائی خود خردمندانه چاره‌اندیشی نموده است. بر روان این دو بزرگمرد درود می‌فرستم و از آنجا که مؤسسهٔ لغتنامهٔ دهخدا و بنیاد موقوفات دکتر افشار از حُسن اتفاق یک اندیشه و همسایه افتاده‌اند، با مقدماتی که در ایجاد مرکز خیری برای نشر امور فرهنگی در شهر قزوین، شهر دهخدا، فراهم ساخته‌ایم امیدوار است که از برکات این مجلس پُرفیض نهالی که از همت بلند دهخدا و نیّت خیر دکتر افشار پیوند گرفته و رُسته باشد در آن شهر نشانیده آید، تا به روزگاران همایون درختی سایه‌گستر و بارور شود و بر دوام بماند. با سپاسگزاری مجدد از حضور شما و تشکر قلبی از همهٔ کسانیکه به نحوی دستی در تشکیل این اجتماع داشته‌اند مختصر عرایض خود را پایان می‌بخشم.

شعرهای ابراهیم صهبا

خوشا موقوفهٔ محمود افشار — که نامش زین کرامت پایدار است
جوایز داده او بر اهل دانش — که از آن مرد دانا یادگار است
لغت‌نامه از او ماندست برجای — که چون آینده الحق شاهکار است
شهیدی جانشین دهخدا شد — که استادی بزرگ و نامدار است
دل محمود افشار است خرسند — که در جنّت قرین افتخار است

* * *

هست ز تجلیل سروران و بزرگان — مهد ادب محفل دبیرسیاقی
اوست چو مردی ادیب و پاک سخندان — نیست جز این حاصل دبیرسیاقی
گشت ز موقوفه‌ای که مانده ز افشار — جایزه‌ای واصل دبیرسیاقی
هست ز محمود این کرامت و از عرش — شد کرمش شامل دبیرسیاقی
باد خداحافظ شهیدی و افشار
شاد، به گیتی دل دبیرسیاقی

بنام پروردگار

دانشمند گرامی استاد گرانمایه آقای دکتر ظهورالدین احمد

چون جنابعالی در دوران خدمت در دانشگاه لاهور و مراکز علمی پاکستان کامیابی در ترویج زبان و ادبیات فارسی داشته و از راه تدر[یس]

و انتشار تألیفات مفید کوششهای بسیار کرده اید و دانشجویان و پژوهندگان زیادی از مجلس درس و آثار علمی شما بهره ور شده اند،

و چون تحقیقات شایسته ای در زمینه های گوناگون مربوط به زبان فارسی انجام داده اید که بصورت کتاب و مقاله هم به زبان فار[سی]

و هم به زبان اردو و انگلیسی چاپ شده است و از آن زمره کتابهای ادبیات فارسی در پاکستان، ایرانشناسی، مجموعهٔ مقالات، ادب جدید، [د]ستور زبان فارسی، احوال و آثار ابوالفضل علامی، کتاب دانش، مجموعه مضامین فارسی، عبرت نامه، خلاصه جواهر القرآن، مولتانی، رسائل جلال الدین دوا[نی]

به تشخیص هیأت بررسی جایزه و تصویب شورای تولیت این موقوفه سومین جایزهٔ تاریخی و ادبی دکتر محمود افشار برای زبان فارسی جناب عا[لی]

اختصاص داده شده است.

خواهش داریم این هدیه را که موجب شادمانی روان واقف خواهد بود بپذیرید تا مگر بخشی از نیات آن شادروان که ترویج و تعمیم زبان فارسی و توجه [...]

است و شما یکی از برازنده ترین انجام دهندگان آن هستید تحقق پذیرد و از این راه تا اندازه ای از استادانی که عاشقانه نگاهبانی چنین کاری را وظیفه

دانسته اند تقدیر شده باشد.

امیدواریم توفیق پژوهشهای استادانهٔ شما سالهای دراز ادامه یابد و همگان را از پژوهشها و نگارشهای ارزندهٔ خود بهره ور سازید.

سرپرست موقوفات
ایرج افشار

رئیس هیأت مدیره
دکتر سید جعفر شهیدی
استاد دانشگاه تهران

رئیس شورای تولیت
دکتر رضا ملک زاده
وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی

به نام پروردگار

دانشمند گرامی آقای دکتر محمد دبیرسیاقی

چون جناب عالی قریب به پنجاه سال است با شور و شوق و مداومت در زمینه زبان و ادبیات فارسی به تحقیق و تتبع علمی پرداخته و کوششهای گوناگونی

در زمینه پژوهش ادبی و تصحیح متون و تدوین فرهنگ انجام داده‌اید،

و چون در سراسر دوران فعالیت علمی بطور متوالی و منظم با مؤسسه لغتنامه دهخدا مخصوصاً با مرحوم علی‌اکبر دهخدا همکاری علمی داشته‌اید و خود از پایه‌گذاران فرهنگ فارسی

ـنید که از چند سال پیش تألیف آن در مؤسسه آغاز شده و موجب گسترش فن فرهنگ‌نویسی فارسی گردیده است،

و چون در زمینه معرفی و نشر و تصحیح تعدادی از متون معروف زبان فارسی و آثار شاعران نامور تاریخ علمی برداشته‌اید و از جمله شاهنامه فردوسی (همراه کشف الابیات آن)

دیوان ناصرخسرو، دیوانهای منوچهری دامغانی، فرخی سیستانی، عنصری بلخی، دقیقی طوسی، شاه داعی شیرازی، اشعار دهخدا، لغت فرس اسدی طوسی، ترجمان القرآن،

ـث اللغات، فرهنگ آنندراج، بخش جغرافیایی نزهة القلوب حمدالله مستوفی و بخشی از جامع التواریخ را چاپ کرده‌اید،

و چون کوششی ارجمند در معرفی و نشر بخشهایی از اشعار شاعران گذشته که آثارشان پراکنده مانده انجام داده‌اید همزمان با خدمات دیگر برگزیده‌هایی چند از متون

ـم برای تدریس و استفاده عموم با نامهای گنج بازیافته، مشتی از خروار، نمونه‌ای از نثرهای دلاویز منتشر کرده‌اید، و چون با علاقه‌مندی و شور بسیار مقاله‌های

ـن و کوتاه در دائرة المعارفهای مختلف و مجله‌های تحقیقی انتشار داده‌اید و همچنین مقاله‌های دانشمند نامور مرحوم عباس اقبال آشتیانی را در سه مجلد منتشر ساخته‌اید

به تشخیص هیأت گزینش جایزه و تصویب شورای تولیت موقوفه دکتر محمود افشار چهارمین جایزه تاریخی و ادبی این موقوفه به شما اختصاص یافته است،

ـت عالی خواهش داریم این هدیه را که آن شادروان تخصیص آن را برای ترویج و تعمیم زبان فارسی توصیه کرده است بپذیرید. بدین رو شادمانی روان آن مرحوم را فراهم

باشید. امیدواریم توفیق پژوهشهای علمی شما در نگاهبانی زبان فارسی سالهای دراز تابان باشد و همگان از نگارشهای ارزنده و کوششهای عاشقانه شما بهره‌مند شوند.

سرپرست عالی
ایرج افشار

رئیس هیأت مدیره
دکتر سید جعفر شهیدی
استاد دانشگاه تهران

رئیس شورای تولیت
دکتر رضا ملک‌زاده
وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی

عنایت‌الله محمدی

طرح شناخت مآخذ و منابع ـ کتابشناسی

سابقهٔ آشنایی و همکاری نگارنده با استاد دانش‌پژوه به سال ۱۳۴۸ بازمی‌گردد، ایّامی که ایشان ریاست کتابخانهٔ دانشکدهٔ الهیّات و معارف اسلامی را عهده‌دار بودند. آن ایّام این بنده به عنوان کتابدار در آن کتابخانه اشتغال به خدمت داشتم و درحدّ توان و بضاعت اندک خود استاد را در گردش کارهای کتابخانه یاری می‌دادم. ارتباط با استاد ـ حتی پس از آنکه ایشان دیگر در کتابخانه سمت رسمی نداشتند البته برقرار مانده و حتی سالهای اخیر قوی‌تر شد.

علاقهٔ خاص من به استاد دانش‌پژوه به دو جهت است: یکی آنکه او در سایهٔ همّت و پشتکار کم نظیر خود باکارفردی ـ که اکنون به آن شناخته شده ـ چهره‌ای موفق است و از این بابت می‌تواند سرمشق و راهنمای کسانی باشد که در راه او گام برمی‌دارند، گرچه از اینکه او نتوانسته در رشتهٔ خود جانشینانی برای خود تربیت کند باید متأسف باشیم. علّت دیگر علاقه بنده به استاد «عشقی» است که او به ایران و فرهنگ آن دارد، و در حقیقت انگیزهٔ من در تحریر مقاله بیان همین «عشق» او به فرهنگ ایرانی است

به یاد می‌آورم که وقتی استاد دانش‌پژوه از علاقهٔ خود به نقل و انتقال مندرجات کتابهای کتابشناسی بروکلمان، سزگین، استوری، هوفمن و یکی دو کتاب دیگر در همین موضوع، به زبان شیرین فارسی و نیز یک کاسه کردن آنها، با من صحبت داشت و در جستجوی ناشری بود که بتواند هزینه‌های انجام کار را تأمین کند، با آنکه از وسعت کار مذکور ـ آن چنان که او در نظر داشت ـ دقیقاً آگاه نبودم، مخارج سنگین اجرایِ طرح را به او یادآور شدم. درعین حال به ایشان گفتم تحقق این آرزوها درگرو همّت کسی است که من و او، وی را می‌شناسیم و آن شخص آقای سید کاظم بجنوردی است و بس. ملاقاتهایی در این زمینه صورت گرفت. غیر از یک جلسه ـ که در آن آقای چنگیز پهلوان حضور داشته است ـ در تمامی آن گفتگوها من حاضر و ناظر بودم. از آنجا که روش فکری آقای بجنوردی طوری مایل به نیکی است که اصولاً با «طرحهایِ همهٔ دوستان موافق است ـ به اعتبار آنکه این طرحها حداقل نشانهٔ پویاییِ و فعالیّت فکری شخص است ـ و در آن زمان هم طرح بزرگی را به نام «کتابشناسی جهان اسلام» عملاً پی‌ریزی و دنبال می‌کرد، پیشنهاد استاد را به چشم عنایت نگریست. با این قید که استاد دانش‌پژوه سرپرستی علمی اجرایِ طرح را بپذیرد و کار مجموعاً در قالب یک طرح تحقیقاتی وسیع، متناسب با شأن مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی و در قلمرو آن انجام پذیرد. پس آقای بجنوردی کلیّهٔ هزینه‌های چنین طرحی را پذیرفت، و قرار شد برای شروع کار سه میلیون تومان در اختیار استاد دانش‌پژوه بگذارد و با شناختی که از جناب بجنوردی دارم یقین دارم که چنین می‌کرد، امّا استاد دانش‌پژوه نهایتاً این پیشنهاد را نپذیرفت. امتناع استاد ظاهراً از چند نکته ناشی می‌شد. نخستین آن به خصوصیات اخلاقی او مربوط می‌گردد که اصولاً بهتر می‌دید کارهایِ علمی مورد علاقه‌اش را منفرداً انجام می‌دهد، دیگر این که سرپرستی طرح پیشنهادی آقای بجنوردی را در توان خود نمی‌دید، سوّم اینکه به موضوعات خاصی از طرح خود علاقهٔ بیشتر داشت و می‌خواست صرفاً بدانها بپردازد. چهارم

آنکه می‌خواست «مرکز» تنها نقش یک ناشر را برای او ایفا کند لاغیر. بعد از آنکه این ملاقاتها با آقای محوردی به صورتی که عرض شد بی‌نتیجه ماند، او همچنان برای یافتن «ناشری» جهت اجرای طرح خود به این سازمان و آن دانشگاه مراجعه می‌کرد و گفتگوها داشت. یکبار گفت مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی برای اجرای طرح امکاناتی فراهم نموده است.

در یکی از روزهای اردیبهشت ماه ۱۳۶۸ که در کتابخانهٔ دانشکدهٔ الهیّات در خدمت استاد بودم، جناب آقای آیت‌الله سید ابوالفضل میرمحمّدی رئیس دانشکده برای گرفتن کتابی به اطاق من آمد و با استاد دانش‌پژوه برای نخستین بار دیدار کرد. با تکرار این دیدارها در کتابخانه، میان آن دو اُنس و اُلفتی برقرار گشت. خوب است متذکر شوم که در آن روزها، سیاست دانشگاه تهران برمدار «طرحهای تحقیقاتی» می‌گشت. هر دانشکده‌ای موظف بود در زمینهٔ تحقیقاتی طرحی ارائه کند. مسئولان دانشکدهٔ الهیّات که نمی‌توانستند خود را از جاذبهٔ طرحهای تحقیقاتی دور نگهدارند، سرانجام طرحهایی ارائه کردند. این تقارن ارائه طرحهای تحقیقاتی و آشنایی آن دو بزرگوار که اجمالاً شرح آن گذشت، موجب شد که رئیس دانشکده از کتابخانهٔ دانشکده و استاد دانش‌پژوه بخواهد که طرحی عرضه کند و برای اطمینان نامه‌ای ارائه داد که از ارادهٔ راسخ دانشگاه در اجرای طرحهای تحقیقاتی و تأمین اعتبارات لازم حکایت داشت. آقای دانش‌پژوه که صداقت و علاقهٔ رئیس دانشکده را در این کار دید، فرصت را برای انجام آرزوی خود مغتنم شمرد و قول داد که طرحی عرضه دارد. دراینجا بود که مشروحاً حقیر را در جریان طرح کتابشناسی خود قرار داد. طرح استاد این بود که کار بروکلمان، سزگین، استوری، موفمن که در زمینهٔ فرهنگ اسلامی تألیفاتی با ارزش هستند (با همهٔ نقایص آنها)، به فارسی ترجمه شود و پس از آن کلیّهٔ اطلاعات ترجمه شده یک‌کاسه شود و با کمک فهرست‌های دست دوّم موجود و فهرست کردن کتابهای کتابخانه‌ها، کار کتابشناسی اسلامی تا قرن حاضر تکمیل گردد. با اجرای چنین طرحی می‌توان سهم هریک از کشورهای اسلامی را در فرهنگ عظیم اسلامی مشخّص نمود. مهم‌تر آنکه با در دست داشتن چنین منبعی قادر خواهیم شد که تاریخ هر یک از علوم اسلامی را آن چنان که در مسیر تاریخی خود سیر کرده است تنظیم کنیم و سهم خود و دنیای اسلام را به جهانیان عرضه داریم. استاد دانش‌پژوه معتقد بود که در فهرست بروکلمان و سزگین مخصوصاً ترجمهٔ ناقص عربی این دو اثر سهم ایرانیان در فرهنگ اسلامی محدوش و گاه پایمال شده است. علاوه بر این تألیف آنها به سالها پیش برمی‌گردد و بعضاً تا قرن چهارم را شامل است. این متون به آلمانی، روسی و انگلیسی است و برای اغلب پژوهندگان و حوزه‌های علمیه که کمتر به آن زبانها آشنا هستند قابل استفاده نیست. بهرحال چنین نکاتی استاد را به ارائهٔ طرح فوق وامی‌داشت.

استاد دانش پژوه از من خواست در بیان طرحی که اجمالاً در بالا شرح دادم، نامه‌ای تهیّه کنم. من هم چنان کردم آن را پسندید و نامه را به امضای وی رساندم. به نظرم رسید اگر این پیشنهاد به امضای تنی چند از استادان دانشکده نیز برسد بهتر باشد، پس آن را به امضای استادان محترم آقای شیخ عبدالله نورانی و آقای دکتر سید محمد باقر حجتی رساندیم.

این نامه پس از چندی که گذشت به همراه نامهٔ دیگری از رئیس دانشکدهٔ الهیّات برای بررسی و تصویب به شورای پژوهشی دانشگاه ارسال شد. شورای دانشگاه از دانشکده خواست چند موضوع را در طرح روشن و اعلام دارند: مدّت اجرای طرح، نحوهٔ پیاده کردن، کسانی که در اجرای طرح شرکت مستقیم دارند، مبلغی که برای انجام طرح مورد نیاز است.

برای دادن پاسخ به سئوالات خواسته شده، جلسات و شوراهای پرشوری را شاهد بودیم. کسانی که می‌بایست در اجرای طرح نظارت و مسئولیت مستقیم داشته باشد انتخاب شدند. با وجود این، اینکه کادر موجود دانشکدهٔ الهیات با وجود مشکلات آموزشی قادر خواهد بود طرح را اجرا کند و یا اینکه بتواند

نظر کتابشناسان داخلی را برای همکاری جلب کند جای تردید بود. تا آنجا که به خاطر دارم این استادان عنوان همکاران طرح انتخاب شدند: فتح‌الله مجتبائی، آذرتاش آذرنوش، آیت‌الله زادهٔ شیرازی محمدباقر حجّتی، علیرضا فیض، عبدالله نورانی، چنگیز پهلوان، کیکاوس جهانداری... بقیه مسائل نیز بونهٔ حود وقت‌گیر بود. مدّت اجرای طرح دوازده سال معین شد. پیاده کردن طرح که با آراء و نظرها مختلف روبرو شد کلیةً تصویب شد. گفته شد سی میلیون تومان برای پیاده کردن طرح مورد نیاز است امّا اینکه واقعاً بودجهٔ لازم برای این کار چه مقدار است دقیقاً روشن نبود و اصولاً این مسئله مهم هم نبو زیرا نحوهٔ پرداخت حق‌الزحمه‌ها در تمامی مراحل برابر ضوابط و آئین‌نامه‌های مالی دولتی تنظیم شا بود و راه هرگونه بی‌نظمی مالی احتمالی را مسدود می‌ساخت و یا به حداقل می‌رسانید. رئیس دانشکا الهیات و استاد دانش‌پژوه نیز افتخاراً قبول مسئولیت کردند. ناگفته نماند که مرکز مطالعات و تحقیقا فرهنگی به عنوان همکار طرح مذکور معین شد و قرار شد بخشی از نیروی انسانی و مالی را تأمین کن سرانجام پس از هفته‌ها بررسی و شور گزارش طرح تکمیل و با نام «طرح شناخت منابع فرهنگ اسلا و ایرانی» مجدداً به شورای پژوهشی دانشگاه ارسال گردید. طرح در شورای دانشگاه مورد بررسی قر گرفت. پیش از هر اظهار نظری، از اینکه دانشکدهٔ الهیات طرحی به این گرانی را ارائه کرده است ما اعجاب شد. بعد از آن واکنش‌های منفی و بعضاً منطقی شنیده شد. سرانجام آذر ماه ۱۳۶۸ شورا پژوهشی دانشگاه طرح را تصویب و به دانشکده ابلاغ کرد و خبر تصویب آن نیز در نشریهٔ خبر دانشگاه به اطلاع دانشگاهیان رسید.

دانشکدهٔ الهیات برای اجرای طرح کتابشناسی فوق که آن را با زحمات فراوان به تصویب دانشگ تهران رسانیده بود، نیاز به مکانی داشت که کلیّه فعالیت‌های طرح را در آنجا متمرکز و هدایت کند و ا نخستین شکل در راه انجام طرح بود. متأسفانه در ساختمان فعلی دانشکدهٔ الهیات چنین مکانی وجو نداشت. حقیر که از آغاز با استاد دانش‌پژوه در تهیهٔ و تصویب طرح مذکور همکاری و همیاری مداو داشت، به ناچار بخشی از کتابخانهٔ دانشکدهٔ الهیات را که به نشریات ادواری اختصاص داشت تخلیه کر و در اختیار مسئولان طرح قرار دادم تا کار آغاز گردد. جلسات برای نحوهٔ شروع و یا پیاده کردن ک مجدداً یکی پس از دیگری تشکیل شد. یک نظر این بود که هریک از موضوعات، به یکی از گروه‌ها آموزشی دانشکده واگذار شود و گروه باتوجه به تخصصی که در آن رشته دارد کار را آماده کرد تحویل دهد. فی‌المثل کتابشناسی فقه به گروه فقه و فلسفه به گروه فلسفه واگذار شود، زیرا اعتقاد بر ا بود که این طرح، یک طرح دانشگاهی است و باید توسط هیئت علمی دانشکده تهیه و تدوین شو لاغیر. نظر دوم این بود که سلسله مراتب علوم اسلامی در طرح رعایت گردد و یک نظم منطقی تاریخی در طبقه‌بندی رعایت شود و مجموعاً طرح زیر نظر کتابشناسان و اهل فن اداره شود. نظر سوم ا بود که از طرح مذکور نخست بخش اعجاز قرآن تألیف و تدوین شود و به دانشگاه ارائه گردد، سپ موضوعات دیگر دنبال گردد. این سه نظریه هریک طرفدارانی داشت و مخالفانی. به همین علت مد کار سرانجامی نیافت و قراردادی با کسی منعقد نشد (همچنان که هرگز منعقد نشد). ظاهراً انجام این ش دوم طرح یعنی شیوهٔ اجرای طرح، از شقّ نخست یعنی تصویب طرح مشکل‌تر به نظر آمد. برا تصویب طرح دو عاشق و یک مدافع مثبت در شورای دانشگاه وجود داشت: دانش‌پژوه به عنوان طر دهنده، رئیس دانشکده به عنوان مسئول اجرای طرح هر دو صادق و علاقمند و آقای آیت‌الله زا شیرازی به عنوان مدافع مثبت طرح در شورای دانشگاه کسی که طرح را به تصویب رساند. امّا وجود ا نظرهای تا حدّی متناقض باعث شد که به کارهای جنبی طرح که البته بجای خود بسیار ضرور بود پرداخته شود: حقیر مأموریت یافت مآخذ لازم را تهیه کند و قدمهایی برداشت. دوستان دیگر از مح اعتبار طرح با گرفتن تنخواه نسبت به خرید بعضی وسایل کار پرداختند از جمله: فیش دانی، قفسهٔ کتا

چاپ برگهٔ فهرست نویسی و آماده کردن مکان طرح.

استاد دانش‌پژوه که از طرفداران نظریهٔ دوم بود، می‌خواست با سلیقهٔ خاص خودش طرح را پیاده کند واصولاً اینکه این طرح یک طرح دانشگاهی است برای او مهم بود. اوفقط به طرح خودش فکر می‌کرد نه آنچه در اطراف می‌گذشت. از همین رو بدون آنکه با کسی قراردادی منعقد کرده باشد ـ که بدیهی‌ترین شقّ رعایت اساسنامه بود ـ هرکسی را که مناسب می‌یافت بخشی از طرح را به او سفارش می‌داد که ترجمه کند و یا تکمیل کند و یا دربارهٔ فلان موضوع فیش تهیه کند. اینکه چرا او اینگونه عمل می‌کرد روشن است. او «عاشق» بود. عاشق کار و طرحش و تشریفات اداری را منافی این شیوهٔ کار می‌داشت: بدین ترتیب، با این نوع گفتگوها مدتی از زمان تصویب طرح گذشت و این فکر قوّت گرفت که اگر برای این طرح یک معاونت اجرائی با مستّی وجود داشته باشد کارها سامان می‌گیرد. این مسئولیت مدتی به معاونت فعلی اداری دانشکده واگذار شد. بعد (نه بطور رسمی) و به مدت کوتاه کارها را آقای آیت‌الله زادهٔ شیرازی هدایت کردند و سپس به آقای شیخ عبدالله نورانی واگذار شد. استاد دانش‌پژوه ظاهراً به جهت پاره‌ای ملاحظات، معاونت مورد نظر خود را برای این طرح کتباً معرفی نکرد.

بهرحال اقدامات جنبی چنان که عرض کردم جریان داشت: بخش تجهیز و تهیهٔ مواد کار به فکر افتادند که برای انجام طرح کامپیوترهایی دست و پاکنند و اقداماتی کردند. از دیگر اقداماتی که صورت گرفت جمع‌آوری اساسنامهٔ بعضی بنیادها و مؤسسات فرهنگی بود زیرا این فکر پدید آمده بود که خوب است طرح در قالب یک بنیاد و یا مؤسسه، شبیه سازمان لغت نامهٔ دهخدا تأسیس و اداره شود، از همین رو در مکاتبات کلمهٔ «بنیاد» به نام طرح اضافه شد. مطالعاتی از جانب دکتر عالم زاده، دکتر کسائی و دکتر آیت‌الله زادهٔ شیرازی بر روی این اساسنامه‌ها صورت گرفت و اساسنامه‌ای مناسب این طرح تدوین شد.

استاد دانش‌پژوه که عملاً نتوانست خود را با جریان اداری و قانونی طرح خود سازگار بیابد و نظرهای شخصی او ـ چه در انتخاب یاران و چه در شیوهٔ پیاده کردن طرح ـ مورد قبول واقع نشد، دلسردی خود را آشکار ساخت.

پس از مدتی در دانشکدهٔ الهیات پست «معاونت پژوهشی» بوجود آمد و اجرای طرح «شناخت منابع فرهنگ اسلامی و ایرانی» عملاً زیر نظر آن قرار گرفت. تا آنجاکه اطلاع دارم ازسوی این معاونت اقداماتی برای طرح دنبال شد. در این هنگام که دیگر هیچ ارتباطی بین استاد دانش‌پژوه و طرح وجود نداشت و کادر علمی دانشکده نیز گرفتار کارهای آموزشی خود بود و سرانجام تردیدآمیز طرح بزرگ استاد، بر دوش مسئولان دانشکدهٔ الهیات سنگینی می‌کرد، دربارهٔ طرح مشورتهایی با کتابشناسان و کسانی که به نحوی در اینگونه طرح‌ها فعالیت دارند و یا در جریان فعالیتهای جهانی در این زمینه هستند، صورت می‌گرفت. حاصل این مشورتها به انصراف دانشکدهٔ الهیات از اجرای «طرح» فوق انجامید که به گمان من، این عاقلانه‌ترین تصمیم دربارهٔ طرح بود.

* * *

از گزارش این داستان ـ که جمعی از استادان و کتابشناسان کشور را برای مدتی به خود مشغول داشت ـ سه مقصود داشتم:

۱) ثبت تاریخی علاقهٔ استاد دانش‌پژوه به کار کتابشناسی فرهنگ اسلامی بویژه ایران به زبان فارسی، اگر چه انجام یافتن آرزوی بزرگ او به «اگر»های بسیاری وابسته باشد.

۲) تذکار رسالتی که هم اکنون کتابشناسان و علاقمندان به اینگونه کارها در عهده دارند که ان‌شاءالله آرزوی استاد ـ حتی در شکل وسیع‌تر آن ـ جامهٔ عمل خواهند پوشاند.

۳) در نظر داشتن مشکلات و مسائل طرح، با توجه به تجربه‌ای که مشروحاً بیان داشتم و نهایتاً انتخاب راهی مناسب و عملی.

دکتر غلامحسین صدیقی

طرح پژوهشی در شاهنامهٔ فردوسی
از دیدگاه تاریخ اجتماعی و جامعه‌شناسی تاریخی

مرحوم دکتر غلامحسین صدیقی در بهمن ۱۳۵٦ پیشنهادی به بنیاد شاهنامهٔ فردوسی برای پژوهش مباحث اجتماعی در شاهنامه می‌دهد. چون تاکنون چاپ نشده است متن آن از روی سوادی که در اختیار آقای دکتر محمد امین ریاحی است به چاپ رسانیده می‌شود تا یادگاری دیگر از دکتر صدیقی برجای ماند (آینده)

۱ـ معرفی شاهنامه.

۱ـ۱ـ دوره‌های شاهنامه: افسانه‌ای و پهلوانی و تاریخی.

۱ـ۲ـ منابع شاهنامه.

۱ـ۳ـ اوضاع سیاسی و فرهنگی ایران در دوران تدوین شاهنامه.

۱ـ۴ـ تأثیر نخستین ترجمه‌ها وکتابهای داستانی و تاریخی ایران وشاهنامه‌ها در تدوین شاهنامهٔ فردوسی.

۲ـ اصول و مبانی فرهنگی شاهنامه: ذات و صفات و مقام انسان.

۲ـ۱ـ کیهان شناسی انسان: استنباط از خدا و مابعد الطبیعه، استنباط از جهان و استنباط از انسان و روابط این نیروها و مسأله دین سالاری و همبستگی مذهب و حکومت (= دین وملک) و مذهب وفلسفه، ومذهب و علم.

۲ـ۲ـ خرد انسان: مقام خرد در انسان و جهان و مابعدالطبیعه.

۲ـ۳ـ سرشت انسان: نقش طبیعت و تربیت در خلقیات و روحیات و رفتارهای آدمی.

۲ـ۴ـ سرنوشت انسان: زندگی و مرگ، جبر و اختیار، سرنوشت ازلی و رستاخیز.

۲ـ۵ـ جامعهٔ انسان: نظام مراتب اجتماعی و رابطهٔ آن با نظام کیهانی و نظام الهی و مسأله عدالت یا تعادل و توازن در نظام اجتماعی.

۲ـ٦ـ حکومت انسان: جنبهٔ آسمانی و زمینی آن.

۳ـ ساخت جامعه و نهادهای اجتماعی.

۱ـ۳ـ ساخت جامعه.

۱ـ۱ـ۳ـ اقوام و قبایل (شرقی و غربی) بومی و مهاجر.

۲ـ۱ـ۳ـ اجتماعات شهری و روستائی و ایلی.

۳ـ۱ـ۳ـ گروههای اجتماعی.

۴ـ۱ـ۳ـ مراتب و درجات اجتماعی در شهر و روستا و ایلات.

۲ـ۳ـ نهادهای اجتماعی.

۱ـ۲ـ۳ـ خانواده: شکل و نوع آن، زناشوئی، مقام و حقوق زن، روابط خویشاوندی.

۲ـ۲ـ۳ـ دین:

دینها ومذاهب ایرانی.

دینها ومذاهب خارجی.

۳ـ۲ـ۳ـ حکومت و دستگاه دیوانی:

آئین‌ها یا قوانین کشور مراجع آنها.
سنتهای سیاسی.
شاه.
وزیر.
حکمرانان.
تقسیمات کشوری.
سازمانهای دیوانی (دیوانها، سپاه و لشکر، مالیات، دادگستری، روابط با بیگانگان).

۴ـ۲ـ۳ـ اقتصاد:

کشاورزی (باتوجه به انواع طریقه‌های معمولی کشت وانواع ومیزان محصولات).
دامپروری (انواع آن و انواع محصولات).
بازرگانی داخلی و خارجی.
راهها و وسایل ارتباط.

۵ـ۲ـ۳ـ پرورش وآموزش:

جسمانی (بازیها، اسب سواری، تیراندازی و جز آنها).
عقلانی (آموزشگاهها).
اخلاقی (تعالیم دینی و پند و اندرز).
آئین‌های اخلاقی (غالباً برنگ جوانمردی).
آداب در مراتب مختلف (خواص و عوام).

۶ـ۲ـ۳ـ امور ادبی و هنری و علمی:

زبانها و لهجه‌ها و خطها.
ادبیات (موسیقی، هنرهای تجسمی، جنبه‌های نمایشی).
علوم (اقسام و سیر و منابع داخلی و خارجی آنها).
اندیشه‌های عقلی و حکمت عملی.
افسانه‌ها و داستانهای دینی و حکایات رزمی و بزمی وعشقی.
سرگرمیها (بازیها، شکار...).

۴ـ تأثیر اجتماعی و فرهنگی و سیاسی شاهنامه.

۱ـ۴ـ تأثیر نخستین کتابهای داستانی و تاریخی ایران و شاهنامه‌ها در سیر فرهنگ ایران اسلامی.

۲ـ۴ـ تأثیر شاهنامهٔ فردوسی در فرهنگ ایران بعد از انتشار آن.

۳ـ۴ـ سهم شاهنامه و بنحو عام آثار بعضی از شاعران قرنهای ابتدایی هجری در تقویت زبان و ادبیات و سنتهای ایرانی.

انجمن ایرانشناسی

انجمن ایرانشناسی تأسیسی بود که به ابتکار و همت شادروان ابراهیم پورداود در سال ۱۳۲۳ (؟) در تهران تأسیس شد و محل برگزاری مراسم و مجالس آن دبیرستان فیروز بهرام بود. در این انجمن دکتر محمد معین، دکتر ذبیح‌الله صفا، دکتر حسین خطیبی، دکتر منوچهر ستوده، دکتر محمد دبیرسیاقی، دکتر محمدجواد مشکور، احمد افشار شیرازی و... عضویت داشتند و مرحوم دکتر محمد معین دبیر انجمن بود.

انجمن چند نشریه و کتاب هم منتشر کرد و آنقدر که به یاد من مانده این چند کتاب است:

- جشن سده
- مانی و دین او از سید حسن تقی‌زاده با ضمائم گردآوری شده توسط احمد افشار شیرازی.

چون انجمن مذکور از نخستین مجامع علمی و پژوهشی است که بدون کمک و دخالت دولت در ایران تأسیس شده است، برای آنکه سوابقش فراموش نشود و آیندگان از چگونگی تشکیل آن آگاه باشند اساسنامهٔ آن به چاپ می‌رسد.

ا.ا.

مادهٔ اول ـ انجمنی بنام «ایرانشناسی» برای بررسی و تحقیق در امور ذیل تشکیل می‌شود:

۱ـ بررسی دربارهٔ تاریخ ایران باستان.
۲ـ بررسی دربارهٔ زبانها و ادبیات ایران باستان.
۳ـ بررسی دربارهٔ لهجه‌های ایرانی.
۴ـ بررسی دربارهٔ آئین‌های ایران باستان.
۵ـ بررسی دربارهٔ فرهنگ و تمدن ایران باستان.
۶ـ بررسی دربارهٔ فرهنگ توده (فولکلور) ایرانی.
۷ـ بررسی دربارهٔ روابط و تأثیرات فرهنگ ایران باستان در تمدن اسلامی.

مادهٔ دوم ـ وظایف انجمن از این قرار است:

۱ـ تدوین و ترتیب فرهنگ‌های: اوستائی، پارسی باستان و پهلوی.
۲ـ تدوین و ترتیب فرهنگ پارسی از نظر اشتقاق لغت و زبانشناسی.
۳ـ تحقیق و تتبع دربارهٔ زبان و ادبیات سانسکریت.
۴ـ جمع‌آوری و ترتیب فرهنگ زبانهای محلی و لهجه‌های متداول کنونی.
۵ـ نشر و تدوین دستور زبانهای اوستائی، پارسی باستان پهلوی و پارسی.
۶ـ تألیف و تدوین تاریخ ادبیات ایران باستان.
۷ـ تألیف و تدوین فرهنگ ایران باستان.
۸ـ تألیف و تدوین فرهنگ تودهٔ ایرانی.
۹ـ راهنمائی نویسندگان و گویندگان باقتباس مضامین از ادبیات باستانی ایران.
۱۰ـ ترجمهٔ کتب و رسالات دانشمندان و خاورشناسان کشورهای دیگر.
۱۱ـ شناساندن خاورشناسان.

۱۲ـ شناساندن و حفظ آثار باستانی ایران
۱۳ـ احیای جشن‌های ایران باستان.
مادهٔ سوم ـ انجمن دارای دو گونه کارمند خواهد بود: پیوسته ـ وابسته.
کارمندان پیوسته کسانی هستند که در جلسات انجمن شرکت دارند و هستهٔ مرکزی انجمن را کیل می‌دهند.
کارمندان وابسته کسانی هستند که انجمن را از آثار خود (خطی و چاپی) برخوردار خواهند ساخت.
مادهٔ چهارم ـ کارمندان پیوسته از ایرانیان و پارسیان تشکیل خواهد شد و سن آنان از ۲۵ سال کمتر واهد بود.
مادهٔ پنجم ـ حداکثر شمارهٔ کارمندان پیوسته (۳۰) سی تن خواهد بود.
مادهٔ ششم ـ هیأت حاضر در جلسهٔ روز آدینهٔ ششم مهر ماه ۱۳۲۴ هیأت مؤسس شناخته می‌شود و آن پس انتخاب کارمندان پیوسته به پیشنهاد دو تن از افراد هیأت و موافقت دو ثلث از اعضاء بعمل راهد آمد.
مادهٔ هفتم ـ انجمن دارای هیأت مدیره‌ای خواهد بود که از اشخاص ذیل تشکیل می‌گردد:
رئیس ـ یکتن.
نایب رئیس ـ یکتن.
دبیر ـ دو تن.
حسابدار ـ یکتن.
کسان نامبرده باکثریت نسبی کارمندان پیوسته برای مدت یکسال انتخاب می‌شوند.
تبصره ـ در نخستین سال تأسیس «۱۳۲۴» هیأت مزبور از میان هیأت مؤسس برگزیده خواهد شد.
مادهٔ هشتم ـ کارمندان وابسته از ایرانیانی که دارای سوابق درخشان در خدمات ملی و اجتماعی باشند و ایرانشناسان و دانشمندانیکه دربارهٔ ایران تألیفاتی داشته و علاقهٔ خویش را باثبات رسانیده ند به پیشنهاد دو تن از پیوستگان و تصویب مجمع همگانی با اکثریت نسبی انتخاب خواهند شد و رمندی آنان مادام‌العمر خواهد بود.
مادهٔ نهم ـ مرکز انجمن «تهران» و در صورت لزوم ممکن است در شهرستان‌های دیگر ایران نیز ـب آن تشکیل شود.
مادهٔ دهم ـ انجمن برای انجام دادن وظایف خود دارای کمیسیونهای مختلف خواهد بود.
مادهٔ یازدهم ـ انجمن با انجمن‌های خاورشناسی کشورهای دیگر که دربارهٔ ایران بررسی می‌کنند طهٔ علمی و معنوی برقرار خواهد کرد.
مادهٔ دوازدهم ـ هر یک از دانشمندان می‌تواند در یک یا چند کمیسیون شرکت کنند.
مادهٔ سیزدهم ـ انجمن دارای نشریه‌ای بزبان پارسی و یکی از زبانهای معروف خواهد بود.
مادهٔ چهاردهم ـ امور مالی انجمن از ماهیانهٔ کارمندان و هدایای صاحبان کرم تأمین و اداره خواهد د.
مادهٔ پانزدهم ـ انجمن دارای کتابخانه‌ای شامل کتب و رسالات مربوط بایران باستان (از تألیفات شمندان ایران و خاورشناسان کشورهای دیگر) بزبانهای گوناگون خواهد بود.
مادهٔ شانزدهم ـ نشانهٔ مصور (Blazon) انجمن «فروهر کورش در مرغاب» (طبق صورت پیوست) واهد بود.
مادهٔ هفدهم ـ شعار انجمن «منش نیک. گوش نیک. کنش نیک» می‌باشد (طبق صورت پیوست).
مادهٔ هیجدهم ـ انجمن فقط جنبهٔ علمی و ادبی خواهد داشت.

مادهٔ نوزدهم - انجمن مطابق مادهٔ ۵۸۴ قانون تجارت مصوب سال ۱۳۱۱ دارای شخصیت حقوقی خواهد بود.

مادهٔ بیستم - در صورت انحلال انجمن کلیهٔ عوائد آن صرف چاپ کتب سودمند مربوط بمادهٔ اول خواهد شد.

تبصره - اوراق مالی انجمن باید بامضاء رئیس و حسابدار برسد.

مادهٔ بیست و یکم - آئین‌نامه‌ها و مقررات لازم برای انجام دادن مواد فوق در کمیسیونهای فرعی تدوین و پس از تصویب بموقع اجراء گذاشته خواهد شد.

* * *

اساسنامهٔ فوق در جلسهٔ هیأت مؤسس بتاریخ آدینهٔ ششم مهرماه ۱۳۲۴ بتصویب رسید.

آئین‌نامهٔ داخلی انجمن ایرانشناسی

مادهٔ اول - انجمن ایرانشناسی ماهی دوبار دائر خواهد شد و ممکن است در صورت لزوم نیز تشکیل گردد.

مادهٔ دوم - جلسات انجمن با حضور اکثریت نسبی کارمندان پیوستهٔ حاضر در تهران تشکیل خواهد شد، ولی اخذ رأی منوط بحضور دو ثلث کارمندان پیوستهٔ حاضر در مرکز خواهد بود.

مادهٔ سوم - هیأت مدیره، در صورت لزوم هفته‌ای یکبار تشکیل جلسه خواهد داد. وظایف هیأت از اینقرار است:

الف - بررسی دربارهٔ هویت داوطلبان کارمندی پیوسته و وابسته.

ب - مطالعه و تهیهٔ طرح‌های سودمند برای پیشرفت منظورهای انجمن.

ج - بررسی پیشنهادهائیکه از طرف کارمندان یا علاقمندان دیگر بانجمن می‌رسد.

د - ادارهٔ انتشارات و مطبوعات انجمن (نشریات - نامه‌ها - کارتها و غیره).

هـ - توجه بحفظ شئون و مقام انجمن.

و - مراقبت در نگهداری اثاثیه و کتابهای انجمن.

مادهٔ چهارم - کلیهٔ مطالبی که باید بتصویب مجمع همگانی برسد قبلاً در هیأت مدیره مطرح خواهد شد و در صورت موافقت هیأت بمجمع همگانی فرستاده خواهد شد.

مادهٔ پنجم - برای اجرای ماده‌های چهارم و پنجم اساسنامه، کارمندان پیوسته‌ایکه پس از این انتخاب می‌شوند باید واجد شرایط ذیل باشند.

۱ - دارای شخصیت علمی باشند.

۲ - لااقل یکی از زبانهای زنده یا زبانهای باستانی یا لهجه‌های کنونی آشنائی داشته باشند.

۳ - از لحاظ سابقهٔ اخلاقی شایسته و برازنده باشند.

مادهٔ ششم - برای اجرای مادهٔ هشتم اساسنامه کارمندان وابسته بدو قسمت تقسیم می‌شوند.

۱ - ایرانیانی که دارای سوابق درخشان در خدمات ملی و اجتماعی می‌باشند بعنوان (کارمند افتخاری) نامیده می‌شوند.

۲ـ ایران شناسان و دانشمندانی که دربارهٔ ایران تألیفات مستقلی بچاپ رسانیده و یا مقالات متعدد
مجلات و مجموعه‌ها منتشر کرده و یا بوسائل دیگر علاقهٔ خویش را نسبت بفرهنگ و تمدن ایران
ات رسانیده باشند، ممکن است بعنوان (کارمند وابسته) انجمن برگزیده شوند.
طرز انتخاب آنان بدو صورت ممکن است اجرا شود:
الف ـ پس از تشخیص شایستگی یکتن از طرف مجمع همگانی، رئیس انجمن مراتب رابنامبرده
اً متذکر و ویرا بقبول کارمندی دعوت خواهد کرد ـ در صورت اعلام قبولی کارت (کارمندی
حاری یا وابسته) برای وی فرستاده خواهد شد.
ب ـ ممکن است دانشمندان و ایران شناسان واجد شرایط، شخصاً از انجمن درخواست قبول
رمندی نمایند، در این صورت نیز فقط دو تن از پیوستگان داوطلب را بانجمن همگانی معرفی
نمایند و پس از تصویب انجمن، کارت (کارمندی وابسته) برای وی فرستاده خواهد شد.
مادهٔ هفتم ـ وظایف افراد هیأت مدیره بقرار ذیلست:
وظایف رئیس:
الف ـ رئیس انجمن مسئول تشکیل و اداره و حفظ نظم جلسات هیأت مدیره و هیأت همگانی می‌باشد.
ب ـ رسیدگی بجریان و پیشرفت کارهای کمیسیونها.
ج ـ تشکیل و ادارهٔ جلسات سخنرانیها.
د ـ امضای کلیهٔ نامه‌های صادر از طرف انجمن.
هـ ـ توجه در اجرای مواد اساسامه و آئین‌نامه‌ها.
و ـ اجازهٔ پرداخت هزینه.
ز ـ در صورت لزوم رئیس می‌تواند قسمتی از اختیارات خود را موقتاً بشخص یا اشخاصی از کارمندان پیوسته تفویض نماید.
وظایف نایب رئیس:
الف ـ همکاری کامل درانجام دادن وظایف رئیس.
ب ـ در غیبت رئیس اجرای کلیه وظایف رئیس بعهدهٔ نائب رئیس محول می‌باشد.
وظایف دبیران.
الف ـ نوشتن صورت جلسات انجمن همگانی و هیأت مدیره.
ب ـ قرائت صورت جلسات قبل و طرح‌های رسیده و پیشنهادهای هیأت مدیره در مجمع همگانی.
ح ـ نوشتن نامه‌های فرستاده و بایگانی پیشنویس آنها و نامه‌های رسیده.
وظایف حسابدار:
الف ـ جمع‌آوری وجوه ماهیانه و هدایای صاحبان کرم.
ب ـ تدوین صورت درآمد و هزینهٔ ماهیانه و سالیانه.
ج ـ تصدی خرید نوشت‌افزار وکتب و لوازم دیگر انجمن.
د ـ تصدی فروش نشریات انجمن.
هـ ـ امضای اوراق مالی و تقدیم آنها برای تصویب و امضای رئیس.
و ـ گزارش درآمد و هزینه، در پایان هر ماه بهیأت مدیره و در پایان هر سال بمجمع همگانی.
مادهٔ هشتم ـ کارمندان پیوسته در صورت مسافرت و یا علت دیگری که موجب غیبت آنان از
جلسات همگانی شود کتباً ریاست انجمن را از علت غیبت خود آگاه خواهند ساخت.

مادهٔ نهم - برای اجرای ماده‌های دهم و یازدهم اساسنامه:
الف - انجمن با کمیسیونهای ذیل بکار آغاز خواهد کرد:
۱- کمیسیون تاریخ ایران باستان.
۲- کمیسیون زبان و ادبیات اوستائی.
۳- کمیسیون زبان و ادبیات پارسی باستان.
۴- کمیسیون تاریخ و ادبیات پهلوی.
۵- کمیسیون بررسی‌های واژه‌شناسی و زبانشناسی راجع بارتباط زبانهای ایرانی با زبانهای هند و اروپائی.
۶- کمیسیون لهجه‌های محلی ایران.
۷- کمیسیون فرهنگ توده (فلکلور) ایران.
۸- کمیسیون ترجمهٔ کتب خاورشناسان و دانشمندان.
۹- کمیسیون فرهنگ ایران باستان.
۱۰- کمیسیون نشریات انجمن.

ب - در هنگام لزوم، کمیسیونهای دیگری نیز ممکن است تشکیل شوند و بکار پردازند.

ج - کارمندان هر کمیسیون لااقل هفته‌ای یکبار دور هم گرد خواهند آمد و در اطراف پیشرفت مطور کمیسیون مذاکره خواهند کرد.

و - کارمندان هر کمیسیون از میان خود یکی را بسمت رئیس و دیگری را بسمت دبیر و محرر کمیسیون تعیین خواهند کرد.

هـ - ادارهٔ جلسات کمیسیونها با رؤسای آنهاست

و - نوشتن خلاصهٔ مذاکرات کمیسیونها و گزارش آنها در پایان هر ماه بمجمع همگانی، بعهدهٔ دبیر و محرر کمیسیونهاست.

ز - کمیسیونها می‌تواند اشخاص خارج را نیز در صورت لزوم بشرکت در مذاکرات دعوت کنند.

ح - تصمیمات کمیسیونها، در صورت تصویب مجمع همگانی، رسمی تلقی خواهد شد.

مادهٔ دهم - برای اجرای ماده‌های شانزدهم و هفدهم اساسنامه.

الف - کلیشهٔ نشانهٔ مصور انجمن (تصور فروهر کورش بزرگ در مشهد مرغاب) وشعار انجمن (منش نیک - گوش نیک - کنش نیک) باشکال مختلف تهیه خواهد شد.

ب - کلیهٔ انتشارات انجمن دارای نشانهٔ مصور و شعار انجمن خواهد بود.

مادهٔ یازدهم - کلیهٔ انتشارات انجمن دارای شمارهٔ ترتیب خواهد بود.

تبصره - ممکنست نشریهٔ اختصاصی انجمن که عنوان مجموعه و مجله خواهد داشت از این امر مستثنی باشد.

مادهٔ دوازدهم - برای اجرای مادهٔ ۱۴ اساسنامه هریک از کارمندان پیوسته ماهیانه لااقل پنجاه ریال بصندوق انجمن پرداخت خواهند کرد.

مادهٔ سیزدهم - انجمن، محلی رابرای دبیرخانه و کتابخانه و تشکیل جلسات در اختیار خواهد گرفت.

مادهٔ چهاردهم - در صورت لزوم برای توضیح و تعیین روش اجرای مواد اساسنامه و آیین‌نامهٔ حاضر، ممکن است آیین‌نامه‌های دیگر نیز تدوین وتصویب نمود و نیز در موارد آئین‌نامهٔ حاضر ممکن است به پیشنهاد کتبی یک ثلث و موافقت دو ثلث از پیوستگان اصلاحات و جرح و تعدیل بعمل آید.

(در جلسهٔ مورخه یکشنبه ۲۲ مهر بتصویب انجمن رسید)

مادهٔ واحده ـ کارمندان پیوستهٔ انجمن که پنج جلسهٔ متوالی بدون اطلاع قبلی و عدم موجه غیبت نمایند کارمند انجمن شناخته نمی‌شوند.
(مصوب جلسهٔ مورخ ۱۳۲۴/۹/۱۸)

مادهٔ واحده ـ کارمندان وابسته‌ای که سه ماه حقوق ماهیانه را نپردازند مستعفی شناخته می‌شوند.
(مصوب جلسهٔ مورخ ۱۳۲۴/۱۰/۱۶)



انجمن
ایرانشناسی
SOCIÉTÉ d'IRANOLOGIE
Adr Postale Boîte postale No 246. Teheran
Adr. Telegraphique Iranshenâsi. Teheran

22. Rue Darvish
Avenue Khayyâm
Teheran

Teheran, le .... *19*   No.

[illegible]

نمونهٔ ورقهٔ عضویت انجمن ایرانشناسی

محمود نیکویه
رشت

نهضت جنگل و اوضاع فرهنگی ـ اجتماعی گیلان و قزوین
(خاطرات صادق کوچکپور)

به کوشش سید محمدتقی میر ابوالقاسمی

رشت، نشر گیلکان، ۱۳۶۹، ۱۹۳ ص، (۸۰ تومان)

نهضت پرخروش جنگل که چند سالی خطهٔ سرسبز گیلان را در پرتو آتش پرفروغ گیله مردهای محاهد روشنی بخشید و سرانجام بوسیلهٔ توطئه استعمار حهانی در لابلای برگهای خزان زدهٔ جنگل بخاموشی گرائید، یکی ار درخشانترین دوره‌های تاریخ مبارزات مردم ایران در راه آزادیخواهی و گسستن از یوغ دولتهای استعمارگر است که متأسفانه با انتشار کتابهای گوناگون، تاریخ این جنبش پرشکوه ار نقطهٔ آعاز و اوح و سقوط آن، تاکنون هنوز بدرستی روشن نشده است و تاریخ معاصر ایران از داشتن کتابی مدوّن و دقیق همراه با نگاهی تحلیل گرانه و بی‌طرفانه و بدون حب و بغضهای مداول محروم است. چراکه نخستین کتاب در این زمینه که توسط شادروان «ابراهیم فخرائی» با عنوان «سردار جنگل» تألیف یافته در دوران پهلوی دوم نگاشته شده که طبعاً و بی‌گمان بسیاری از مسائل در پردهٔ ابهام مانده است.[1]

از این‌رو هرگونه سند، حاطرات و تحقیق در این زمینه برای پژوهشگران آینده مفید ومغتنم است و می‌تواند گوشه‌هائی تاریک از این نهضت ضد استعماری اوائل قرن کنونی میلادی را روشن نماید.

کتاب «نهضت جنگل و اوضاع فرهنگی و اجتماعی گیلان و قزوین» که بوسیلهٔ سید محمد تقی میر ابوالقاسمی تدوین یافته، خاطرات شادروان صادق کوچکپور افسر وظیفه‌شناس و وطن‌پرست نهضت جنگل است که اوائل در شهربانی رشت خدمت می‌نموده و سپس با اوج گرفتن نهضت، با فراهم نمودن وسایل رزمی و شرکت در چند رشته عملیات نظامی ضمن جلب نمودن اعتماد میرزا رسماً در رأس تشکیلات نظامی نهضت قرار گرفته و منشأ خدمات مفیدی شده است.[2]

مدوّن کتاب در پیشگفتار معرفی کوتاهی از نویسندهٔ خاطرات (صادق کوچکپور) بعمل آورده در حالی که حق این بود که خواننده را با نویسندهٔ این یادداشتها بهتر و بیشتر آشنا کند.

آنچه که از متن خاطرات شادروان صادق کوچکپور بدست می‌آید او در سال ۱۲۷۵ بدنیا آمده

در دو سالگی از نعمت پدر محروم شده و ازسن هفت سالگی برشت آمده و در تحت سرپرستی عمهٔ خود ابتدا در مکتب‌خانه و سپس در مدرسهٔ جامع در سلک طلاب علوم دینی به تحصیل می‌پردازد، آنگاه با تأسیس مدارس جدید در مدرسهٔ «وطن» به تحصیل در دورهٔ ابتدائی مشغول می‌شود و پس از اخذ مدرک ششم ابتدائی به تهران رفته و در مدرسهٔ دارالفنون به تحصیلات خود ادامه می‌دهد. در سال دوم تحصیلی دارالفنون را رها کرده و در تشکیلات جدید شهربانی که تحت نظر مستشاران نظامی سوئدی قرار داشت، داخل شده و بعد از سه ماه دورهٔ تعلیمات پلیس به درجهٔ اسپران (ستوان سوم) نایل شده و پس از چندی به شهربانی گیلان آمده و مشغول خدمت در کلانتری‌های رشت می‌شود.

کوچکپور چندی بعد میرزا را ملاقات نموده و از وضع آشفتهٔ مملکت شکوه می‌کند، میرزا اسکندرخان و وقارالسلطنه را جهت همکاری باو معرفی می‌نماید و بعد از چندی طی ملاقات با اسکندرخان پنهانی توسط عمو و عموزاده‌هایش اسلحه برای جنگلی‌ها تدارک و تهیه می‌نماید و در سال ۱۲۹۵ که در *شهربانی انزلی* مأمور خدمت بوده *با عده‌ای از جوانان* به تشکیلات جنگل وارد می‌شود و سپس در عملیاتی با قوای جنگل در مقابله با انگلیسیها در رشت شرکت نموده و پس از آن فرماندهٔ شاخهٔ نظامی تشکیلات در منطقهٔ فومنات می‌گردد.

خاطرات کوچکپور که خود در برخی از عملیات نظامی جنگلیها شرکت و در بعضی از آنها سمت فرماندهی را داشته ازنقطه نظر روشن شدن گوشه‌هایی از نهضت جنگل، مفید و مغتنم است و برای پژوهشگران منبعی است در خور مطالعه و تعمق.

نویسندهٔ خاطرات از آنجائی که شاهد عینی بسیاری از حوادث بوده ازاین نظر قولش می‌تواند مورد استناد قرار گیرد. مثلاً در مورد تسلیم دکتر حشمت اقوال ضد و نقیضی نقل شده است، ولی آنچه که مسلم است شادروان دکتر حشمت به وعدهٔ توخالی و سراپا مکر و نیرنگ فرماندهٔ قزاقان اعتماد نمود و تسلیم شد، ولی مردانه جان باخت.

صادق کوچکپور دربارهٔ تسلیم دکتر حشمت مطالبی نقل می‌کند که با توجه به روحیه میرزا و مرحوم حشمت پذیرفتنی است. بخوانیم از او:

> «میرزا با دکتر حشمت به شور پرداخت. دکتر حشمت گفت من با عده تسلیم می‌شوم، زیرا قولی که سردار استرالیسکی فرماندهٔ قزاقان داده است اگر تسلیم شوم در امان خواهم بود. میرزا گفت به اقوال این‌ها باید اعتماد کرد که استخاره کرد، بد آمد. گفت استخاره هم بد آمده است، دکتر حشمت خواهش کرد دوباره و سه‌باره استخاره کرد و بد آمد. دکتر حشمت گفت راست گفته‌اند کاری که میل ندارید انجام شود استخاره باز می‌کنید. میرزا در جواب گفت که مقصود قوای دولتی دستگیری من و تو است، با افراد کاری ندارند. اگر من و تو را دستگیر کنند، جز اعدام کاری نمی‌کنند، صلاح من و تو این است عده را مرخص کنیم و خودمان با عده‌ای محقرتر از این محاصره خود را نجات دهیم، با عدهٔ کمتر می‌توان به آسانی به هر طرف رفت. او قبول نکرد گفت به امید خدا من با همه افراد تسلیم می‌شوم. میرزا هرچه التماس کرد دکتر حشمت زیر بار نرفت.» (ص ۲۲)

صادق کوچکپور بعد از اعدام دکتر حشمت مدتی بیکار بوده، سپس در ادارهٔ دخانیات انزلی مشغول بکار می‌شود تا اینکه دوباره با میرزا ارتباط پیدا نموده و در فومن باو ملحق می‌شود.

«میرزا از انزلی مراجعت کرد.، خدمت ایشان رسیدم. گفت شما عده‌ای را انتخاب و مسلح شده به رشت بروید. من در ظرف دو روز یکصد نفر از جوانان را مسلح نمودم.» (ص ۳۴) و ضمن حمله

به ادارهٔ حکومتی رشت و خلع سلاح قزاقان در تشکیلات نظامی جنگل به سمت مسئول قورخانه و مهمات برگزیده می‌شود.

با اینکه چهرهٔ میرزا بویژه بعد ازانقلاب اسلامی چهره‌ای روحانی و با تمایلات مذهبی معرفی شده، ولی با این همه میرزا به هدف اصلی خود بیشتر از همه چیز اهمیت می‌داد. ازاین نظر بهتر است به نقل خاطره‌ای از کوچکپور نظر کنیم که جالب است و خواندنی.

«روز یازدهم فروردین میرزا وعدهٔ زیادی از نظامیان از توپخانه و سواره و پیاده فومن آمدند. چندین خانه را برای توقف این عده تخلیه کردیم. از رشت شانزده درشکه جمعی از اهالی و چندنفر از علماء برای ملاقات میرزا حرکت کردند، میرزا دستور داد آنها را در سند متوقف نمایم. میرزا به ملاقات آنها آمد آنها پیامی از حاکم رشت داشتندو میرزا را دعوت به تسلیم کرده بودند و حاج شیخ حسین لاکانی مأمور پیام بود، کتابی از بغل درآورد و به او سوگند خورد و گفت به این قرآن مجید اگر تسلیم بشوید در امان خواهید بود. میرزا آن کتاب را گرفت و بوسید. برای استخاره آن را باز کرد دید قرآن نیست و کتاب دعا است. به او رد کرد و گفت من فریب امثال شما ریاکاران را نمی‌خورم و به اقوال شما و بالاتر اعتماد ندارم بفرمائید تشریف ببرید. آنها خواستند حرفی بزنند مجال نداد سوار اسب شد و به راه افتاد و به من دستورداد آن‌ها را از حدود فومنات خارج نمایم.» (ص ۱۷)

آنچه که از عملیات نظامی و درگیریها برمی‌آید اینست که میرزا مخالف درگیری با قزاقها یعنی نماینده و ابزار سرکوب دولت استبدادی بوده است و هرجا که قوای چریک جنگل با قزاقها روبرو می‌شدند، میرزا فرمان عقب نشینی و ترک مخاصمه صادر می‌کرده است. مرحوم کوچکپور در این باره در گوشه‌ای دیگر از خاطرات خود می‌نویسد:

«نصرت‌الله که یکی از افسران بود با تعرض جلوی میرزا را گرفت و گفت کجا می‌روی؟ چرا اجازه مقاومت نمی‌دهید، همه سربازانم گرسنه‌اند این وضع برای ما غیر قابل تحمل است. میرزا او را متقاعد نمود که جنگ با قزاقان یک نوع برادرکشی است. آن‌ها آلت دست انگلیس‌ها شده و با پول آنها دنبال ما می‌آیند، ما هم اینقدر آنها را به این راههای صعب‌العبور می‌کشیم تا خسته شوند، بالاخره شاید پشیمان شوند.» (ص ۲۲)

سرانجام پس از محاصرهٔ جنگل توسط قوای رضاخان که اینک وزیر جنگ شده بود، میرزا افرادش را مرخص و به آنها تکلیف می‌نماید که تسلیم قوای دولتی شوند و خود باتفاق کائوک آلمانی (هوشنگ) بطرف کوههای خلخال روانه می‌شود. صادق خان نیز در رشت تسلیم «امیر موثق» شده و از طرف رضاخان بیک درجه ترفیع نائل می‌شود.

پس از شکست نهضت جنگل نویسندهٔ خاطرات همانند بسیاری از مبارزان جنبش به کارهای فرهنگی پرداخته و بخش دوم خاطرات او شامل تلاشها و کوشش‌ها در راه ایجاد مدارس و تعلیم دانش‌آموزان و تشکیل جمعیت فرهنگ و اجرای نمایشات و اعتلای سطح فرهنگ مردم منطقه است.

متأسفانه در برخی از نگارشات باصطلاح تاریخی در مورد جمعیت فرهنگ مغرضانه برخورد شده است. این مسئله که گردانندگان جمعیت فرهنگ تمایلات چپ داشته‌اند از همان زمان مورد تهمت عملهٔ استبداد بوده است. در این باره نویسندهٔ خاطرات شادروان کوچکپور می‌نگارد:

«من عضو مجمع ادبی فرهنگ بودم و یکی از مؤسسین این مجمع که از سال

۱۲۹۱ تشکیل شده بود، بودم. در نمایشات شرکت می‌کردم و عضو مؤثر آن بودم، چون مجمع در کلیهٔ امور اجتماعی دخالت می‌نمود و در امور ادارات دولتی نظارت می‌نمود از این جهت رنگ سیاسی به خود گرفت و متهم کردند که کلیهٔ افراد آن کمونیست هستند و تبلیغات کمونیستی می‌نمایند. آنها با این عمل می‌خواستند این انجمن ملی را منکوب و در کارها آزادی عمل داشته باشد. زیرا اعضاء انجمن از بهترین کارمندان دولت بودند و آنها مانع از ارتشاء و اجحافات و سایر کارهای ناروا بودند. از طرف شهربانی تابلوی فرهنگ را پائین آوردند، کتابخانه آن را متجاوز از پانزده هزار جلد کتب علمی و تاریخی و اخلاقی نفیس و گرانبها داشت ضبط کردند وتمام اثاثیه مجمع فرهنگ راکه عبارت از میز و صندلی وگنجه‌های متعدد و متجاوز از یک هزار صندلی سن و تئاتر و پرده‌های قیمتی و لباس و لوازم آکتورال و پیس‌های زیاد و یک دوره آنسیکلوپدی که جمعاً دارائی این انجمن متجاوز از یکصد و پنجاه هزار تومان می‌شد توقیف و چندی بعد به شهربانی نقل کردند.

در زمان ریاست فرهنگ تربیت کتابخانهٔ ملی تشکیل گردید، بوسیلهٔ تربیت تعدادی از کتب مزبور را از شهربانی گرفتند و به کتابخانه تحویل دادند، بعد چهل نفر از اعضاء مؤثر مجمع ادبی فرهنگ را از گیلان به شهرهای دیگر ایران تبعیدنمودند». (۱۱۱)

بخشهای دیگر کتاب که خاطرات کوچکپور در زمینه‌های دیگر از جمله فعالیت فرهنگی در گیلان و قزوین و فعالیت در حزب توده بعد ازسالهای ۱۳۲۰ در گیلان است از اهمیت تاریخی چندانی برخوردارنیست وفقط نقل‌خاطرات‌است‌که ازآن جمله اعتصاب دانش آموزان رشت (ص ۹۸ـ۱۰۱) حائز اهمیت و نشان دهندهٔ روح اتحاد و مبارزه درمیان دانش‌آموزان رشت در سالهای حکومت رضاخانی است.

کوچکپور بعد از واقعهٔ ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ مدت یک ماه دستگیر و به بروجرد تبعید شد و برای تأمین معاش خانواده تقاضای بازنشستگی کرد. او در سال ۱۳۴۳ خورشیدی شروع به نوشتن خاطرات کرد و در سال ۱۳۴۵ دچار سکتهٔ قلبی گردید و نگارش خاطرات نیمه تمام مانده و سرانجام در نهم بهمن ماه ۱۳۵۵ رخت بدیار نیستی کشاند.

آنچه مسلم است دست نوشتهٔ خاطرات شادروان کوچکپور تا تاریخ انتشار در جائی و نزد شخص و یا اشخاصی محفوظ بوده است، ولی متأسفانه مدوّن کتاب آقای «سید محمدتقی میرابوالقاسمی» در پیشگفتار کتاب اشاره‌ای نمی‌کند که این نسخه را از کجا بدست آورده است و اینکه در صحت مطالب آن تا چه حد می‌توان اعتماد داشت؟

نثر نویسنده روایت گونه و دارای انشائی ساده و غیرادیبانه است و گهگاه تأثیر گویش گیلکی در آن بچشم می‌خورد که در ذیل به مواردی اشاره می‌شود:

«عموی من مرا بغل گرفت» (۵)، «آنشب تا صبح من نخوابیدم» (۴)، «گفت من جائی کار لازم دارم شما بروید خودتان را معرفی کنید و من یک ساعت دیگر برمی‌گردم و شما جلو مدرسه باشید تا من مراجعت کنم» (۶)، «ابلاغ مرا نشان دادم» (۹۳)، «این مدرسه مال من است و در منزل من دایر کرده‌ام من حاضر نیستم به دیگری تحویل دهم» (۹۳)، «خود رامعرفی کردم» (ص ۱۴۳)

گذشته از آن متن خاطرات بدور از علامات جمله‌بندی و نشانه‌های قراردادی یک نثر پاکیزه است و مدوّن کتاب که بعنوان مصحح متن کتاب را بچاپ رسانده، کوششی در آرایش جملات و نقطه گذاری متن انجام نداده از این نظر مطالعهٔ کتاب برای یک خواننده غیرحرفه‌ای، تا اندازه‌ای ملال‌آور است.

نویسنده در متن خاطرات نام اشخاص زیادی را که در وقایع جنگل گاه بعنوان همرزم میرزا و یا به سمت سرکوبگر نهضت، نقش‌های گوناگونی را داشته‌اند، ذکر نموده است که متأسفانه مدوّن کتاب در پاورقی هیچگونه توضیحی در معرفی شخصیت‌های معرفی شده نداده است. برخی از این اشخاص بعدها در رژیم پهلوی به نامهای دیگری معروف شده‌اند که حق این بود مدوّن کتاب به معرفی کامل آنها می‌پرداخت. مثلاً سرتیپ فضل‌الله بصیر دیوان (۴۳) بعدها نام سپهبد زاهدی عامل کودتای ننگین ۲۸ مرداد شد و سرهنگ امیر موثق (۸۵) بعنوان سپهبد نخجوان معروف گردید. همچنین است اشخاص زیادی که نامشان در متن خاطرات آمده که برای خوانندگان عادی ناشناخته‌اند امثال: وقارالسلطنه (ص ۹)، احسان‌الله خان، یوسف کسمائی (ص ۱۰)، حسین جودت (ص ۱۲)، حاجی شیخ حسین لاکانی، علی‌اکبرخان سیاه‌پوش (ص ۱۴)، خالوقربان، حسن خان معین‌الرعایا (ص ۱۹)، میرزا احمدخان آذری (۳۰)، میراحمد خان مدنی (۳۱)، صدیق اعلم (۳۲)، سعدالله درویش (۲۵)، میرزا علی حیبی (۲۷)، استرالیسکی (۲۲)، ضرغام‌السلطنه (۳۰)، میرزا اسماعیل پوررسول (۳۳) و بسیاری اسامی دیگر.

گذشته از آنکه هویت اشخاص در پاورقی و تعلیقات بدرستی روشن نشده، پاره‌ای از حوادث و وقایع مطروحه در کتاب بدون ذکر تاریخ مشخص است و مدون کتاب نیز کوششی در تعیین دقیق وقایع ننموده است. از این جهت کتاب بصورت یک خاطرات صرف بدون ذکر دقیق وقایع درآمده است.

از موارد بالا که بگذریم، در فهرست اعلام کتاب ابتدائی ترین اصول فهرست نویسی رعایت نشده است، چرا که اسم کوچک اشخاص ملاک فهرست قرار گرفته است مثلاً در حرف الف اسامی ابراهیم الموتی، ابراهیم دربایگی، ابراهیم فخرائی، ابوالقاسم امینی، اسماعیل پوررسول و... آمده است. هم چنین است در حرف ع، عباس حلیلی، عباس شاهده، علی آقا علیزاده، علی‌اکبر نهاوندی و...

و در حرف م محسن انقائی، محمد آخوندزاده، محمد باقر کوچکپور و...

و جالبتر آنکه فهرست نویس در حرف دال عنوان دکتر را جزء اسم اصلی اشخاص آورده است. مانند: دکتر رادمنش، دکتر فرم، دکتر فرهنگی، دکتر قاسملو، دکتر منصور باور، دکتر ابوالقاسم خان فربد و...

کتاب دارای اسناد و نامه‌هایست از میرزا که می‌تواند دستمایهٔ مفیدی برای پژوهشگران این رشته از مسائل تاریخی باشد.

هم چنین در این جا از طرح روی جلد کتاب می‌توان اشاره نمود که کار آقای «فرامرز توحیدی» هنرمند خوب دیار باران و بنفشه است.

توضیحات

۱ـ البته تألیف ارزندهٔ آقای دکتر شاپور رواسانی با عنوان «جمهوری شورائی گیلان ـ جنبش سوسیالیستی در ایران از اواخر قرن نوزدهم میلادی تا سال ۱۹۲۲»، که رسالهٔ دکتری ایشان در دانشگاه اولدنبورگ آلمان غربی بوده است، مفید فواید فراوان است، فصول دوم و چهارم این کتاب با عنوان «نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورائی در ایران» در سال ۶۳ و ۶۸ چاپ شده است.

۲ـ پیش از این در سال ۱۳۵۸ کتابی با عنوان «نگاهی از درون به انقلاب مسلحانه جنگل» منتشر شده که خاطرات محمد حسن صبوری دیلمی یکی دیگر از همرزمان میرزا کوچک خان را دربرداشته است.

دکتر منوچهر ستوده

مان امهان یا جمکران

نوشتهٔ دکتر علی شین پرتو ـ انتشارات وحید ـ تیراژ ۲۰۰۰ نسخه ـ چاپ اول، ۱۳۶۹

چهل سال پیش، در سرپله‌های کوچهٔ میرشکار مرحوم احمد افشار شیرازی، آقای دکتر علی‌شین پرتو را معرفی کردند. دکتر یک ساعتی ما را سرپا نگاه داشت و نظیر همین سخنان که امروز در کتاب «مان امهان» تحریر کرده‌اند، تقریر کردند. ما هم از ایشان شنودیم، ولی زیر بار تحقیقات ایشان نرفتم و به یاد داریم که مرحوم احمد افشار او را در تحقیقات خود منحرف دانست.

برگردیم به کتاب مورد بحث. پشت جلد کتاب «مان امهان» تصویری است که ظاهراً رسام آن خود مؤلف بوده‌اند. در این تصویر خطوطی شبیه جاده از جمکران و قم و مشهد اردهال به بی‌نهایت می‌رود. خورشید خانم در زاویهٔ سمت چپ بالا و تصویر ماه در زاویهٔ سمت راست همانجاست. هر دو در آسمان بیکرانه می‌درخشند. این درک بنده از این تصویر است، ولی باید در این تصویر رمزهای دیگری نیز باشد، اما عقل من بیشتر از این قد نمی‌دهد. بالای این تصویر نام مؤلف محترم «شین پرتو» و در زیر آن با حرف درشت کلمهٔ «جمکران» چاپ شده است. معلوم است این رساله دو نام دارد، یکی «مان امهان» و دیگر «جمکران».

آقای شین پرتو از قدیم معتقد بود که نامهای جغرافیایی و اسامی امامزادگان در زیر پرده‌های رمزی پنهان شده‌اند و ایشان کلید مخزن این رموز را به دست آورده‌اند.

عناوین و مباحث مقدمه نظام والای تشیّع، غوغای عشق و عاشقی عارفان، مهدی موعود، حسن مثله، مسجد جمکران، جاماسبنامه، چهل اختران، بابامسافر در باغشاه قم است و سرانجام شناسائی مسجد جمکران را موکول به دانستن مطالب زیر می‌کنند ۱ـ قلعهٔ جمکران ۲ـ چهل اختران ۳ـ بابامسافر ۴ـ هیجده قبر.

چند جمله‌ای ازاین مقدمه را نقل می‌کنیم:

«اندیشه‌های والای حکمت و عرفان ایرانی از زمان پیشوای پنجم آغاز شده است و از طرف دیگر با شیخ عجل [کذا فی‌الاصل] معروف کرخی ازطرف دیگر و به صورتی دیگر تکمیل یافته و آشکارتر شده است... و از همه مهمتر اینکه خواجه حافظ شیرازی شخصیت بزرگوارو عالیمقام جهان اندیشه و عرفان میان گذشته‌ها و آنچه در عالم تشیّع بوجود آمده پیوند محکم و استواری ظهور نموده است.»

در مبحث مربوط به قلعهٔ جکمران می‌خوانیم:

«توجه شما را به عدد پانزده جلب می‌کنم و چون مجموع اعداد چهار ضلع ششصد زراع می‌شود (در بالا می‌فرمایند هر ضلع پانزده زراع بوده است) در دیدار حسن مثله با امام می‌خوانیم که در محضر ایشان شصت و اندی حضور داشتند که برخی از ایشان را می‌شناخت و از چهل اختران بودند.»

اگر در چهار ضلعی هر ضلع پانزده زراع باشد (بقول ایشان) چگونه مجموع اعداد چهار ضلع ششصد زراع می‌شود. از اینها بگذریم شصت و اند چه ارتباطی با ششصد دارد؟

شروع مبحث چهل اختران چنین است:

«پس بی‌شک عده‌ای از بزرگان که (چهل اختر) خوانده شده‌اند و در آن بقعه مدفون می‌باشند با جلساتی که در زمان مأمون و در خدمت حضرت رضا تشکیل می‌یافته است مربوط دانست.» بندهٔ کندذهن نمی‌فهمم ارتباط چهل اختر با جلسات چیست.

در مبحث بابامسافر (ص ۱۵) نوشته‌اند:

«بی‌شک این مرد بزرگوار نام دیگری هم داشته است و مقصود از مسافر به معنی آنچه اصطلاح عام است نیست، بلکه مسافر به صورت رمز به نزد اهل حق عبارت است از کسانی که به درجات عالی در معرفت الهی می‌رسند و از درجهٔ پایین به مقام بالا «سمافره می‌گردند.

انواع ابدال و قلب و تصحیف و تحریف را خوانده بودیم، ولی نمی‌دانستیم مسافر یعنی «سمافره».

در صفحهٔ هجدهم مرقع راکلاه یامندیر نوشته‌اند. طاهراً منظورشان مندیل است.

در صفحهٔ ٦٦ می‌نویسند:

«و اینک می‌پردازیم به لفظ قاطر که صورتی رمزی از طارق می‌باشد. اسم طرق محلی است در مشهد رضا و کلمهٔ طریقت نیز از همین ریشه گرفته شده است به معنای در تاریکی بودن و ازتاریکی گذشتن و راهی است که سالکان طریقت پس از آموختن شریعت اندر آن خود را آماده سازند تا بتوانند به حقایق جهانی راه یابند. بی‌شک جبل طارق را هم می‌شناسند. اما در لفظ قاطر یک مفهوم دیگری هم پنهان شده است و معمای فارسی آن استر می‌باشد و مثل سترون و نارون. پس باید دانسته شود که آنرا (استار) به ارش (ستاره) شناخت و یا ستاره وتند یعنی کسیکه دارای ستاره‌هاست. پس المبرقع نجم ثاقب می‌باشد.

بهتر است سخن راکوتاه کنیم و بیش ازین صفحات محلهٔ آینده را نگیریم

در پایان می‌پردازم به آوردن غلطهای چاپی و همچنین غلطهائی که چاپی نیست و مصطلحات تازه و ناآشنا:

ـ عجل = اجلّ (ص ۸)
ـ حضرت بغوان (ص ۲۳)
ـ سنای یزدان = ثنای یزدان (ص ۲۴)
ـ گوشت آن را قطره قطره پخته کن (ص ۲۵)
ـ بزاخله مد هفت حال (ص ٢٦)
ـ ایمنگان (ص ۲۸)
ـ اشیعیان جامند جمکران (ص ۲۹)
ـ ظهور سماطهٔ برتر (ص ۳۱)
ـ فرزانگان نقوشان (ص ۳۱)
ـ نان فطیر مسکه (ص ۳۲)
ـ بوشت درآمدند (ص ۳۳)
ـ در ابتدای تکویر قم (ص ۳۷ و ص ۳۸)
ـ قمواده (ص ۳۸)
ـ کمزه و گلپایگان (ص ۳۹) ظاهراً کمره
ـ قم راکوده گردانید (ص ۴۰)
ـ ربع به جای ریع (ص ۴٦)
ـ ضیاع و هستات و باغات (ص ۴۷)
ـ تعمل به جای تأمل (ص ۵۹)
ـ انصاب به جای انساب (ص ٦۱)
ـ حضرت سلیمان بر صدیر حکمت برنشسته (ص ۷٦)
ـ گروه بیست وانه (ص ۷۸)
ـ جمواده (ص ۸۱)

ایرج افشار

صحافی سال سوم دبیرستان

آموزش بازرگانی و حرفه‌ای گرافیک

مؤلف کبری بادرامپور. تهران ـ وزارت آموزش و پرورش ـ ۱۳۶۴.

این کتاب آموزشی را به تصادف در سفر نوروزی کرمان در خانهٔ دوست هنرشناسم محمدحسین اسلام‌پناه که دلبستگی بیش از اندازه به هنر صحافی سنتی دارد، آزمایش‌وار بعضی از کتابهای کهنه را تجلید کرده است دیدم. بسیار شاد شدم ازاینکه کتابی سودمند برای یاد دادن این هنر پرسابقه و ارزشمند به دانش‌آموزان ارجمند وطن تألیف و چاپ شده است. بر شادیم افزوده شد از این روی که نام مؤلف گرامی برایم یادآور نام هنرمند و دوست درگذشته‌ام مرحوم بادرامپور (صحاف زبردست و پرکار) بود. بادرامپور نزدیک به چهل سال در خیابان سعدی با مهارت فنی و مراعات کامل در حق دوستان صحافی می‌کرد و کتابدوستان را از ذوق و امانت خویش بهره‌ور می‌ساخت.

در روی جلد نام وزارت آموزش و پرورش آمده است و مؤلف در مقدمه گفته است کتاب با مساعدت دفتر آموزش بازرگانی و حرفه‌ای آن وزارت تهیه شده است.

مؤلف در تذکر کوتاهی می‌نویسد: «مطالب نقل شده از مآخذ گوناگون در این کتاب ـ یا بصورت خلاصه و یا با جزئی تغییر آمده است».

من آگاهی دقیق و فنی درستی در زمینهٔ هنر صحافی ندارم. آنچه فراگرفته باشم مطالبی است که در مدت چهل سال، نخست از مرحوم بادرامپور آموخته‌ام و پس از آن به گونه‌ای روشن‌تر، در طول سی و چند سال دوستی و ارادت با فریدریش لانکامرر از زبان این استاد شنیده‌ام. البته به تفاریق از صحافان دیگر هم نکته‌ها آموخته‌ام و چون این کتاب به دستم رسید آن را در خواندن گرفتم بدین آرزو که از آن مطالبی به دست آورم و بر یادگرفته‌های پیشین خود بیفزایم.

کتابی که برای آموزش دانش‌آموزان نگارش می‌یابد، حتی‌الامکان باید پیراسته باشد از عیب‌های معنوی و لفظی و چون این کتاب مخصوص آموزش به نوجوانان است وظیفه‌ای برایم شد که چند کلمه بی‌پروا دربارهٔ آن بنویسم. ناچار از مؤلف گرامی که نخستین تألیف خویش را با علاقه‌مندی منتشر کرده است برای این گستاخی پوزش می‌خواهم. این نوشته در انتقاد ازایشان نیست، زیرا ایشان رنج کشیده و شوق‌مندی خود را در تألیف و نگارش رساله به کار برده است. اگر سخنی است با ویراستار کتاب است که حتماً باید هرکتاب آموزشی به دست چنین کسی سپرده شود و او آن را از عیبها بپردازد. ویراستارست که زبان کتاب را متناسب فهم و ذوق دانش‌آموزان می‌سازد و نارواثیها را از آن می‌زداید و کتاب را پیراستهٔ عرضه می‌دارد و وزارت آموزش و پرورش حتماً باید چنین افرادی را داشته باشد.

اگر کتاب درسی و آموزشی نبود جای چندان سخنی نست به سبک و زبان نگارش آن نبود. انتقاد و ایراد برای آن است که کتاب درسی باید نمونهٔ درست نویسی و روشن نویسی و حقاً وسیلهٔ آموزش علم و زبان هر دو باشد. از کتاب علمی آموزشی که به زبان سست‌ونادرست باشد علم نمی‌توان آموخت. چنین کتابهائی شیوهٔ اندیشه و نگارش هر دو را به نابسامانی می‌کشانند.

کتاب حاوی شش فصل است و در اینجا به سه فصل آن که دربارهٔ صحافی سنتی است می‌نگریم:

فصل اول کتاب که «کلیات» نام دارد، یک صفحه و نیم بیشتر (۳۵ سطر) نیست. مطالب این فصل در فهرست کتاب «مقدمه» و «تعریف» عنوان شده، ولی در متن فقط «مقدمه» آمده است.

درین فصل آمده است: «در جهان اسلام ـ دو قرن پیش از آنکه صحابهٔ پیغمبر اسلام ـ قرآن را بر روی نخل و استخوان ثبت کردند، این کتاب آسمانی به خط پرشکوه کوفی ـ بر صحایفی مرتب و کامل با سرلوحه‌تهای زرنگار نوشته شد.» (ص ۲)

همین مطلب در صفحهٔ دیگر به تکرار چنین آمده است: «دو قرن پس از آنکه صحابهٔ پیامبر (ص)ـ قرآن را که جبرئیل از جانب خداوند بر او نازل کرده بودـ بر برگ نخل و استخوان ثبت کردند و کتاب آسمانی قرآن به حط باشکوه کوفی با سرلوحه‌های زرنگار نوشته شد». (ص ۱۷)

در عبارت اول اشکال این است که «نخل» درخت خرماست و بر آن درخت چیزی نگارش نمی‌کرده‌اند و همانطور که در عبارت مکرر آمده است می‌بایست «برگ نخل» نوشته می‌شد و مأخذ را هم قید می‌کردند تا می‌دانستیم که درکدام یک از منابع ثقهٔ اصیل دست اول گذشته به نگارش قرآن مجید بر روی برگ حرما اشاره شده است.

در عبارت دوم به اشکالی که در ناحوری عبارت و عدم فصاحت آن هست باید توجه کرد. آیا بهتر نبود مطلب چنین نوشته می‌شد: «صحابهٔ پیامبر (ص) برای ثبت قرآن مجید آن را بر روی برگ خرما و استحوان شتر ثبت می‌کردند. دو قرن پس از آن دوره بود که کتابت قرآن به خط کوفی آغاز شد».

مطلب عیب معنوی هم دارد. زیرا دانش‌آمور هوشمند خواهد پرسید مگر در آغاز قرآن مجید را به چه خطی می‌نوشتند که دو قرن بعد خط باشکوه کوفی در نوشتن قرآن مرسوم شد. همچنین خواهد پرسید که اگر در آعاز بر برگ حرما می‌نوشتند در قرن بعد بر چه نگارش می‌کرده‌اند. زیرا در آن عبارت دو مطلب یکی «بوع خط» و دیگری «آن چیزی که خط بر آن ثبت می‌شد» به یکدیگر ممزوج شده است. حز این آیا صفت «شکوه» برای حط درست است؟ باز آن دانش‌آموز هوشمند خواهد پرسید چرا در سه صفحه پس از آن آمده است که در اوایل طهور اسلام اوراق قرآن مجید را بر پوست آهو نوشته بودند.» (ص ۷) مگر صحابه که گفته شده بود بر برگ خرما قرآن مجید را ثبت می‌کرده‌اند در اوایل ظهور اسلام نمی‌زیستند؟

دانش‌آموز هوشمند ازاین عبارات که در زیر می‌آوریم چه عایدش خواهد شد؟

«به مرور ایام گرچه از جنبه‌های دستی صحافی کاسته شد و به ابعاد صنعتی آن افزوده گردید و ویژگیهای هنری صحافی سنتی کمتر مورد نظر قرارگرفت، لکن صحافی سنتی بنابر نیاز جامعه به حیات مؤثر خود ادامه داد.» (ص ۲)

«تنظیم و تشکیل کالبد بصری اندیشهٔ جزء ثابت کار گرافیک بوده و این شکل‌گیری عمدتاً در قالب کتاب صورت می‌پذیرد. از این رو کلیهٔ عملیات و فنون مربوط به هنر کتابسازی ـ از جمله صحافی سنتی ـ مورد توجه هنر گرافیک می‌باشد. ازسوی دیگر شیوه‌های کار صحافی ـ عملاً به گونه‌های مختلف ـ با برخی از فعالیتهای مربوط به تولید گرافیکی سازگار بوده و بستر مناسبی برای استفاده از حساسیت بصری و مهارت دست هنرجوی رشتهٔ گرافیک فراهم می‌آورد» (۲ـ۳).

ظاهراً عبارات ترجمه‌های نامفهومی است از متن خارجی و اصلاً روح ایرانی ندارد.

* * *

مطالب فصل دوم (تاریخ نوشتار) در دو قسمت عنوان شده: تاریخ نوشتار پیش از پیدایش کاغذ و پس از پیدایش کاغذ.

ترجمه بودن مطلب از سطر به سطر این بخش هویداست و این چند کلمه نمونه است: «پیش از آنکه این حجم گلین مسطح و یا استوانه‌ای خشک شود...» (ص ۶)

گیاه بردی (ص ٦) خیال می‌کنم بردی باشد.

در همین بند در تعریف «بردی» گفته شده است: «در زبان محلی به نی کاغذی معروف است» (ص ٦). قاعدهٔ دانش‌آموز ازین عبارت چنین درمی‌یابد که زبان محلی ساکنان کرانهٔ رود نیل در سه هزار سال پیش فارسی بوده است و پاپیروس را «نی کاغذی» می‌گفته‌اند، در حالی که در سه هزار سال پیش کاغذ هنوز در آن سوی جهان شناخته نشده بود که متکلمان مصری نی مورد استفاده در ساختن پاپیروس را به کاغذ منسوب کنند.

البته جای دیگر نوشته است: «این گیاه دارای ساقهٔ قطور و بلندی است و پاپیروس نام دارد» (ص ٦) درین عبارت «نگارش بر روی پوست تا زمان طولانی شایع بوده». (ص ۷) چه معنایی و مفهومی دارد.

اصطلاح نامأنوس «در رابطه» که برگشته از مصطلحات فرنگی است و در گفتن و نوشتن عمومی رواج رسمی یافته و بطور زننده و بی‌ذوقانه‌ای به‌کار می‌رود در این کتاب هم چاشنی عبارات است و از آن زمره است این دو نمونه.

ـ در این رابطه صحافی می‌تواند بعنوان زمینهٔ شغلی تازه‌ای برای تکنسین‌های گرافیک مطرح باشد.

ـ امید است کتاب حاضر... بتواند خلاء موجود در رابطه با آموزش صحافی را در حد استطاعت خود برطرف نماید.

سنوات در بسیاری جاها میلادی آورده شده و گاهی معادل هجری آنها داده شده. عجیب‌تر ذکر قرنهاست که در مواردی چند به میلادی آورده شده برای مردمی که سالشمارشان هنوز ازهزار و چند درنگذشته، البته آوردن سال مسیحی در بعضی ازموارد درست است و مناسب (مثلاً تأسیس کارخانهٔ کاغذسازی ۱۷۹۸ در فرانسه) ولی ذکر قرون به میلادی هیچ مناسبتی ندارد. از جمله زیرعکس ابزار جلدسازی ایرانی نوشته‌اند: «احتمالاً متعلق به قرن ۱۹ میلادی» (ص ۱۴) و زیرعکسهای صفحات ۱۵ و ۱٦ و ۱۷ به همچنین.

فصل سوم «مروری بر تاریخ صحافی» عنوان دارد. در این فصل زیر عنوان «چگونگی رشد صحافی قبل ازاشاعهٔ اسلام» مطلبی مربوط به قرن چهاردهم تا پانزدهم میلادی، یعنی هفت هشت قرن پس از اشاعهٔ اسلام آمده است (ص ۱۳) و طبعاً درست نیست که عنوان مطلبی با مطاوی آن سازگاری نداشته باشد. چنین ناسازگاریها موجب آشفتگی در ذهن دانش‌آموز می‌شود.

در همین فصل زیر عنوان «چگونگی رشد صحافی در جهان اسلام» می‌خوانیم:

«یک جلد کتاب خطی عربی شامل صد برگ بوسیلهٔ ابن حشام فقیه مشهور مصری نوشته شده است متعلق به سال ۱۴۰۱ میلادی» (ص ۱۸) و ابن حشام غلط و ابن هشام درست است و او فقیه نبود و مورخ بود. در همین مبحث قرناطه غلط و غرناطه درست است (ص ۱۸).

در صفحهٔ ۲۰ از همین فصل (زیرعکس) نوشته‌اند: یک جلد کتاب خطی عربی الصحیح مربوط به سنت حضرت محمد (ص) که به وسیلهٔ اسماعیل ابوعبدالله الجوفی البخاری (۹۱۰ـ۸۷۰ هـ‌ق) نوشته شده است. مقصود جامع الصحیح بخاری است.

در همین فصل خلیف سلطان (ص ۲۴) درست نیست و خلیفه سلطان می‌بایست ذکر شده باشد.

علیداد برزولی
خرم‌آباد

قوم لر

تألیف دکتر اسکندر امان‌اللهی بهاروند. انتشارات آگاه. تهران ۱۳۷۰.

کتاب قوم لر نوشتهٔ دوست دانشمندم دکتر سکندر امان‌اللهی بهاروند را که اخیراً انتشار یافته مطالعه کردم و به دنبال بررسی و تعمق در یادداشتهای مفید ایشان به مواردی برخوردم که قابل تأمل است. با دیدهٔ انصاف باید گفت: زحمات و تلاشهای ارزندهٔ نویسندهٔ محترم به اعتبار تعلق و دلبستگیهای قومی و عشیره‌ای‌اش به سرزمین آباء و اجدادی ایشان را نسبت به سرزمین دلاوران باختری (خصوصاً طایفه‌ای که خود عضوی از اعضاء آن است) متعصب نشان می‌دهد بطوری که در یک تطابق منطقی و در قیاس موازنه‌ای، مطلب به نوعی است که سئوالات متعددی را در ذهن خواننده‌ای که در یک عطش ناباورانهٔ احساس، بدنبال درک حقایق است مدتها در هاله‌ای ازابهام و اندیشه وامی‌دارد.

مؤلف با دقت و امعان نظر ضمن مراجعه به منابع و مآخذ مختلف و آثار نویسندگانی که در نوشته‌ها و یادداشتهای خود به مناسبتهای گوناگون ازقوم لر و سرزمین آنان سخن به میان آورده‌اند و با مسافرتهای پررحمت وطاقت‌فرسا در مناطق لرنشین تلاش سیار نموده است تا بتواند اطلاعاتی دقیق در بررسی‌های خود از ایلات و طوایف مختلف لر به هموطنان خصوصاً نسل آینده عرضه کند. از این روی کار وی در خور تحسین است.

مطالعهٔ این کتاب مرا بر آن داشت تا به اعتبار دلبستگی عمیقم به تاریخ و فرهنگ مردم زادگاهم، به بعضی ابهامات و احیاناً کاستی‌های مربوط به اطلاعات جمع‌آوری شده توسط نویسندهٔ محترم را نه از سر عیب‌جویی، بلکه ازکمال طلبی، درآن بخشی که به دسته بندی ایلات دیرکوند (صص ۱۴۹ـ۱۵۰ کتاب) مرتبط است اشاراتی داشته باشم:

درکوند

الف: واژهٔ «درکوند» به معنای اصیل شامل تیره‌هایی است که نیای خود را شخصی بنام «درک» می‌داند و به گلالی‌وند، کرفوند، ساتیاروند، یاقوند، طالبوند، طافی و زینی‌وند شهرت دارند.[۱] در اصطلاح و در مفهوم کلی علاوه بر تیره‌های نامرده ظاهراً طوایف میر، بهاروند، قلاوند و نجفتوند را هم شامل می‌شود.

نویسندهٔ کتاب بهتر از هرکسی می‌داند که میرها از نژاد دِرکوند نیستند. آنان خود را عرب تبار و از نسل «نیدل» فرزند شاهوردی خان می‌دانند. بنابراین پیوند تباری با دیرکوندها ندارند.

بهاروندها هم از فرزندان «درک» نیستند، بلکه بهار نیای آنان پس از ازدواج با دختر «درک» و ایجاد روابط خویشاوندی سببی، با آن طایفه پیوند می‌یابد.

هم چنین قلاوندها ازناحیهٔ دره شهر به نواحی گرمسیری بالاگریوه مهاجرت کرده‌اند و پیوند نژادی با دیرکوند ندارند و نفوذشان به سالهای بعد از سلطنت ناصرالدینشاه مربوط می‌شود.

آنطور که از مضمون نوشته برمی‌آید، میرها ظاهراً پس از مرگ دِرَک با اعمال نفوذ در میان قبیلهٔ وی استقلالشان را از میان برده و به تدریج نفوذ خود را بر آنان تثبیت می‌نمایند. انتخاب بهار بعنوان رهبر (بقول نویسندهٔ کتاب) هم نمی‌تواند حافظ استقلال آنان باشد.

۱ـ تیرهٔ طالبوند یکی از تیره‌های اصلی درکوند است که بجای آن اشتباهاً تیرهٔ شورابی منظور شده است.

آقای امان‌اللهی می‌نویسد: «... درکوندها در زمان درک که احتمالاً معاصر شاه عباس کبیر بوده یل مستقلی بوده‌اند... که پس از مرگ درک فرزندان او همگی آن شخص بهاروند[۲] (نیای هاروندهای فعلی) را به رهبری قبیله برمی‌گزینند و از آنزمان به بعد بهاروندها با فرزندان درک یوستگی نزدیکی داشته‌اند، اما سرانجام بهاروندها و درکوندها زیر نفوذ میرها قرار گرفتند.»

نویسندهٔ کتاب «جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان» (ص ۱۷۳) می‌نویسد: «رؤسای دیرکوند از یرهٔ «میرهستند و از نسل اتابکان لر به شمار می‌روند». چنین استنباط می‌شود که اتلاق نام دیرکوند بر یرها ناشی از روابط نفوذی دیرین آنان بر قبیلهٔ مذکور بوده باشد.

در مورد اتلاق نام دیرکوند بر بهاروند همانطوری که گفته شد در آن زمان که درکوند بصورت یل مستقلی وجود داشته قبیله‌ای بنام بهاروند موجود نبوده است، چراکه پس از ازدواج بهار با دختر رک و ایجاد رابطهٔ خویشاوندی سببی با آن طایفه است که وی را به عصویت آن قبیله درمی‌آورد.

هرچند بهار بقول نویسندهٔ کتاب، رهبری قبیله درکوند را در دست می‌گیرد، با این وجود تا وزگاری دراز نفوذ چندان نداشته است و قبیلهٔ دیرکوند زیر نفوذ میرها قرار می‌گیرند. در این مورد ی‌نویسد: «نفوذ میرها تا یک قرن و نیم پیش ادامه داشت تا اینکه بهاروندها و قلاوندها قدرتمند گردیده و هریک به صورت ایل مستقلی درآمدند. با این حال تعدادی از تیره‌های دیرکوند چون: گلالی وند، زینی‌وند، شورابی و کرفوند تقریباً تا سی سال پیش زیر نفوذ میرها باقی ماندند...»

اما بلافاصله و بدون توجه به استنباطات ناشی از یادداشتهای خود از طوایف و تیره‌های مختلفی چون: کرفوند، شورابی و حتی گوشه‌ای!!! تحت عنوان طوایف مستقلی که هم بستگی نزدیک با هاروندها داشته‌اند یاد می‌کند که خواننده را به شگفتی وامی‌دارد، زیرا معلوم نیست طوایف و یره‌های نامبرده که بعد از مرگ درک (نیای دیرکوندها) و تا سی سال پیش زیر نفوذ میرها قرار اشته‌اند، روابط نزدیکشان به بهاروندها مربوط به چه دوره‌ای از استقلال آنها است.

گفتنی است که میرها با وجود استقلال نسبی تیره‌های یاد شده پس از تغییر و تحولات اخیر با ایجاد روابط خویشاوندی سببی با آنان (خصوصاً گلالی وند، زینی‌وند، شورابی و طالبوند) توانسته‌اند نفوذ حود را در میان آنها هرچند بصورت محدود حفظ کنند و بدین ترتیب در حل اختلافات محلی و اموری ر این قبیل به دخالت و اعمال نفوذ درمیان آنان بپردازند. نتیجه اینکه نویسندهٔ محترم در اطلاق واژهٔ رکوند به طوایف و تیره‌های مختلف، بیان مطالب و تطابق آنها با واقعیتهای تاریخی دچار خلط سحث شده، مقدمه و نتیجهٔ گفتار را به صورتی ناهم خوان به پایان آورده است.

طوایف لر

ب: آقای دکتر امان‌اللهی با ذکر منابع تاریخی معتبری چون (تاریخ گزیده)، منتخب‌التواریخ طنزی، شرفنامهٔ بدلیسی و رسالهٔ میرزا محمد حسن مستوفی[۳] ضمن اظهار عقیده دراین مورد که اولاً بعضی از نویسندگان این کتب کاملترین اطلاعات را دربارهٔ قوم لر ارائه داده و ثانیاً از انقراض دودمان صفویه تا آغازسلسلهٔ قاجاریه منابع قابل توجهی که دربارهٔ تقسیمات طوایف لر سخنی گفته باشد در دست نیست. بدون استناد به توصیفی که نویسندگان کتب نامبرده و سایر منابع دیگر دربارهٔ قوم لر و طوایف و تیره‌های مختلف آن داده‌اند و نیز صرف نظر از پژوهشهایی که اخیراً توسط پژوهشگران

۲ـ تا اینجا هنوز طایفه‌ای بنام بهاروند مطرح نیست، بلکه تنها انتخاب شخص بنام بهار مورد نظر است.

۳ـ منابع چهارگانه مورد نظر نویسنده به ترتیب توسط حمدالله مستوفی، آنوتیم اسکندر، امیرشرف خان بدلیسی و کتاب آخر تحت عنوان (آمار مالی و نظامی ایران در سال ۱۱۲۸ یا تفصیل عساکر فیروزی مآثر شاه سلطان حسین) در اواخر حکومت صفویه نوشته شده‌اند.

لرستانی در این زمینه انجام گرفته است، تنها بر اساس روایات شفاهی حکم به موجودیت ایل درکوند در دورهٔ صفویه دارد و اظهار داشته است که «درک»، نیای آنها در زمان شاه عباس کبیر می‌زیسته و جالب‌تر اینکه، بهار (نیای بهاروندها) در همان زمان و در محلی که امروزه به «دره نسب» معروف است نزد او رفته و پس از ازدواج با دختر وی ماندگار آن دیار شده است.

اگر اظهار نظر نویسنده درست باشد از حمدالله مستوفی و «آنونیم اسکندر» که به ترتیب در هفتصد و ششصد سال پیش در نوشته‌های خود از طوایف: جودکی، مانگره‌ای، امارکی (انارکی) و تیرهٔ «واری» نام برده‌اند بگذریم، دست‌کم نویسندگان منابع زمان صفویه تا آغاز قاجاریه می‌بایست از ایل دیرکوند در فهرست اسامی طوایف لر باختری نامی به میان می‌آوردند.

جالب است که نویسندهٔ کتاب ادعا دارد قبیلهٔ «واری» طایفه‌ای بوده در محلی بنام «وارک» که امروزه جزء منطقهٔ پاپی است (تحریف کلمهٔ «واری» به وارک یا وارکی ساخته و پرداختهٔ ذهن نویسنده است). محل «وارک» که آقای امان‌اللهی آن را زیستگاه طایفهٔ «واری» قلمداد نموده در غرب محل سکونت دیرکوندها واقع شده است. یعنی در مجاورت همان محلی است که دمورگان در یادداشتهای خود در سال ۱۸۹۱ میلادی در مورد دیرکوندها می‌نویسد: «دیرکوندها در تابستان در دره‌های واقع در جنوب هشتاد پهلو اردو زده و در زمستان به درّهٔ صیمره و حوالی دزفول فرود می‌آیند». (جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان نوشتهٔ علی محمد ساکی (ص ۱۷۲).

میرزا محمدحسین مستوفی در رسالهٔ خود در دورهٔ صفویه از طایفهٔ «فیلی» بعنوان یکی از چهار طایفهٔ بزرگ لر (ص ۱۴۱-۱۴۲ کتاب) لر سخن رانده و می‌نویسد: «سردار آنها حسن خان فیلی و احدادش در خرم‌آباد زندگی می‌کند و ایلات آنها از خرم‌آباد تا سه منزلی بغداد و از آن سمت تا تربت حویره در کوه و صحرا به ییلاق و قشلاق می‌پردارند. موضعی را که وی محل ییلاق و قشلاق ایل نامبرده می‌داند از نظر جغرافیایی مکان زندگی و حال طوایف دیرکوند بوده و هست. به عبارت دیگر مسیر تردد طایفهٔ فیلی از منطقهٔ سردسیر (خرم‌آباد) به گرمسیر درمجاورت زیستگاه قبایل دیرکوند قرار داشته است. با وجود این نام دیرکوند در فهرست اسامی طوایف ساکن منطقه و مندرج درکتاب نویسندهٔ نامبرده ضبط نشده است.

هم چنین درکتاب شرفنامهٔ بدلیسی که به اعتراف آقای امان‌اللهی حاوی نکات عمده‌ای دربارهٔ لر می‌باشد و در عصر صفویه نوشته شده است باز نامی از دیرکوند و یا بهاروند به میان نیامده است. نویسندهٔ کتاب «جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان» (ص ۱۷۳) در مورد بهاروندها می‌نویسد: «بهاروندها که تعداشان ازدیرکوند و جودکیها کمتر است... در کمتر کتابی از کتب تاریخی راجع به آنها مطلبی دیده‌ایم.»

علاوه بر این خود نویسندهٔ کتاب قوم لر (صفحهٔ ۱۵۰) در توصیف ایلات دیرکوند اظهار می‌دارد: پس از مرگ درک ایل دیرکوند با وجود انتخاب بهار به عنوان رهبر قبیله، استقلال خود را از دست داده و زیر نفوذ میرها قرار می‌گیرند. بطوریکه تا یکقرن و نیم پیش نفوذ میرها ادامه داشته و بهاروندها پس از قدرتمند شدن بصورت طایفهٔ مستقلی درمی‌آیند. بنابراین، نظر نویسنده دربارهٔ هم عصر بودن درک با شاه عباس کبیر و موجودیت ایل دیرکوند بصورت مستقل در آنزمان صائب به نظر نمی‌رسد.

شورابی

ح: تیرهٔ شورابی (شوراوی) اصلاً از تیرهٔ ساتیاروند و یا شعبه‌ای از آن به شمار می‌رود و به سبب موضع و محل زیست به این نام شهرت یافته‌اند. نویسندهٔ محترم از تیرهٔ طالبوند که یکی از تیره‌های

اصلی دیرکوند (اصطلاحاً هفت اولاد) بوده و در گرمسیر در ناحیهٔ کرکی و در سردسیر در دادآباد، لیدران و هفت چشمه زندگی می‌کرده‌اند نام نبرده و اشتباهاً (ص ۱۴۹ کتاب) بجای آن تیرهٔ شورابی را منظور نموده است. بنابراین تیره‌های اصیل دیرکوند عبارتند از: گلالی‌وند، طالوند، زینی‌وند، کرفوند، ساتیاروند، طافی و یاقوند.

تحولات

د: آقای دکتر امان‌اللهی در صفحهٔ ۱۵۰ کتاب اظهار داشته است که تقسیم‌بندی ایلات و طوایف دیرکوند بر اساس یک تقسیم‌بندی سنتی یعنی نیم قرن پیش تنظیم شده است. اما تصویری که از لحاظ زیستگاه طوایف به خصوص در منطقهٔ سردسیر ارائه داده تنها به میل و خواستهٔ خود موارد را ذکر نموده و بعضاً هم نادرست ضبط شده است. برای مثال در صفحات ۱۵۲-۱۵۴ کتاب محل نشیمن تیرهٔ شورابی را روستای «انگز» نگاشته است که خلاف واقع است، زیرا فرضاً اگر مبنای زمانی را دورهٔ به قدرت رسیدن رضاخان قرار دهیم، می‌توان گفت حدود هفتاد سال است که روستای نامبرده محل سکونت تعدادی از خانوارهای طایفهٔ بازگیر است. برای نمونه حتی یک خانوار از تیرهٔ شورابی چه در گذشته و حال در این روستا سکونت نداشته و ندارند. اصولاً چه قبل و چه بعد از یکجانشینی عشایر در منطقهٔ بالاگریوه تیره‌های: شورابی، کرفوند و زینی‌وند که از ابواب جمعی میرها بودند، صرفاً به مناسبت شغل گله‌داری و دامپروری ییلاق را در نواحی کوهستانی یعنی شوراب، دادآباد، بوتک، کرف، سیوک و خارزار به سر می‌بردند، و به ندرت خانوارهایی از آنان در روستاهای دهستان کرگاه سکنی داشته‌اند.

تغییر و تحولات سی سال اخیر خصوصاً برنامهٔ (اصلاحات ارضی) موجب شد که بسیاری از افراد تیره‌های نامبرده از کوچ نشینی دست کشیده و مخلوط با طوایف میر و بازگیر در روستاهای سرخده و سالی ساکن شده و تعدادی هم به امر کوچ نشینی ادامه دهند.

بازگیر

هـ: هم چنین، ایشان در صفحهٔ ۱۵۱ کتاب محل سکونت افراد طایفهٔ بازگیر را به عنوان تیرهٔ وابسته به بهاروند مراد علیوند در منطقهٔ سردسیر، تنها در روستاهای سهیل بیگی، دارایی و تلوری خلاصه نموده و از دیگر دهات محل سکنای آنان صرف نظر کرده است. گویا از نظر محقق محترم، بازگیرها فقط به همان تعداد خانوار مورد نظر ایشان محدود می‌شوند. در حالی که آنزمان که سالارالدوله فرزند مظفرالدینشاه حاکم کردستان و کرمانشاهان به منظور تشویق و تحریک مردم و عشایر منطقه علیه مشروطیت و حکومت مرکزی به خطهٔ لرستان وارد می‌شود اغلب افراد این قبیله مخلوط با طوایف دیگر در دهستان کرگاه ساکن بوده و از سال ۱۳۰۲ شمسی به بعد که امیرلشکر احمدآقا (سپهبد امیراحمدی) مأموریت می‌یابد جهت سرکوب عشایر و ایجاد امنیت در لرستان وارد آن منطقه شود بصورت مستقل در دهات: تلوری، سهیل بیگی، دیناروند، ده باقر، چوبتراش، سالی بزرگ و کوچک به سر می‌برده‌اند.

جای شگفتی است که چرا محقق و مردم شناس محترم از ذکر نام همه روستاهای محل نشیمن طایفهٔ بازگیر که حدود نود سال است از کوچ نشینی با طوایف بالاگریوه چشم پوشیده و تقریبا یکجانشین شده‌اند طفره رفته و تنها به ذکر چند مورد اکتفاء نموده است. به گمان من بهتر آن بود که وی واقع را در نظر می‌گرفت و با نگاشتن حقایق، افراد این قبیله را با کمیت بیشتر در فهرست امپراطوری ایلی خود قرار می‌داد.!! قابل ذکر است که جمعیت افراد طایفهٔ بازگیر حدود پانصد خانوار

است و از این لحاظ اگر از پنج تیرهٔ بهاروند مراد علیوند بیشتر نباشند کمتر نیستند.

و: آقای امان‌اللهی بهاروند، طایفه بازگیر را یکی از تیره‌های وابسته به بهاروند مراد علیوند قلمداد نموده است. اما براساس روایات شفاهی ریش سفیدان طایفهٔ بازگیر که داستان آن سینه به سینه به آنان رسیده است آباء و اجدادشان بطور گروهی در زمانهای بسیار دور، که دقیقاً مشخص نیست از دیار کرمانشاهان و ازمیان طوایف «کلهر»[۴] به عللی نامعلوم به سرزمین لرستان مهاجرت نموده و در محدودهٔ طایفهٔ جودکی سکونت می‌یابند. پس از مدتها اقامت درمیان جودکیها، به نواحی مسکونی دیرکوندها روآورده و در آنجا سکنی می‌گزینند. آنان برحسب نوع رفتار، نحوهٔ پذیرش و برخورد سران قبایل دیرکوند درمیان آنان پراکنده و بصورت گروههای مستقل (پذیرش گروههای تازه وارد در محدودهٔ یک ایل یا طایفه همواره برحسب اهمیت اقتصادی و اجتماعی ـ با نوعی احترام به آزادی و استقلال گروهی آنان انجام می‌گیرد) به همسایگی آنها درمی‌آیند. بعد از مدتها ییلاق و قشلاق با طوایف درکوند و نیز میر و بهاروند، تعدادی از آنان به نواحی ایلام روآورده و در آن دیار ماندگار می‌شوند. بطوریکه، هم اکنون یکی از طوایف مستقل آن منطقه را تشکیل می‌دهند و نویسندهٔ کتاب نام آنان (بازگیر) را در فهرست اسامی طوایف ساکن استان ایلام در صفحهٔ ۱۷۵ کتاب ذکر نموده است.

ادعای ریش سفیدان این قبیله چنین است که: آنان بیشترین زمان زندگی کوچ نشینی خود را با طایفهٔ کرد علیوند (تیرهٔ محمدمیرزا)، میرهای محمدحانی، میرزا و مطار (محمدطاهر) گذرانده‌اند. شواهد آن هم اکنون وجود بیش ار پنجاه خانوار «بازگیر» در روستاهای حلوش، چم مهر (میر) و جلوگیر، محل سکونت تیرهٔ میرزا و مطار است که به سبب ایجاد روابط خویشاوندی سببی با آنان در نواحی باقی مانده‌اند. آنان مدتی پس از سکونت دسته جمعی در نواحی طاف و بخشی از خارزار با میرها (به رهبری میرعباس بزرگ) احتلاف پیدا می‌کند و به همین علت توسط میرها غارت شده و اموالشان به چپاول می‌رود. ناچار به ایل بیرانوند پناه برده و درمیان آنان پراکنده می‌شوند. هم اکنون خانوارهای بسیاری از این قبیله ـ با حفظ اصالت نژادی خود ـ درمیان تیره‌های مختلف بیرانوند به سر می‌برند. از این روی بعضی گمان دارند بازگیرها از نژاد بیرانوند هستند، درحالی که واقعیت چنین نیست. آقای محمدرضا والی‌زاده معجری درمقالهٔ تحقیقی حود راجع به اصل و تبار ایل بیرانوند می‌نویسد: «درمیان ایل بیرانوند تیره‌ها و طوایفی از قبیل فراش، بازگیر، سگوند و... سکونت دارند، «که بعضی اشتباهاً آنها را جزو ایل بیرانوند دانسته‌اند در صورتی که آنها اصلاً بیرانوند نیستند».[۵]

اگر چند حانواری از افراد قبیلهٔ بازگیر آنطور که طبیعت زندگی ایلی و عشایری در مواردی اقتضاء می‌کند (خصوصاً بهنگام بروز نزاع بین دو دسته ازافراد یک طایفه و یا قبیله و...) در همسایگی بهاروندها آنهم بخاطر زمین و آب و علف چر، به سر برده‌اند. شایستهٔ یک محقق و مردم شناس نیست که اینگونه امور جزیی را تعمیم داده و حکم کلی صادر نماید، زیرا این روش، یعنی تعمیم دادن برداشتی که از نمونهٔ محدودی به عمل آمده روشی نادرست و غیرعلمی است.

نویسندهٔ رسالهٔ قوم لر رسالهٔ یادبود (از انتشارات ادارهٔ تعلیمات ایلات و عشایر، شمارهٔ ۱) راکه در سال ۱۳۲۹ شمسی انتشار یافته و در آن نام سران همه طوایف ایران از جمله سران طوایف مشهور لرستان شرکت کننده در یک مراسم (ص ۷۶ـ ۷۷ـ ۷۸ همان مجله)، درج گردیده است ندیده‌اند تا

۴ـ بسیاری از افراد سال‌های پیشین این قبیله با گویش کرمانشاهی که شباهت و قرابت نزدیک با گویش لکی دارد صحبت می‌کرده‌اند.

۵ـ ر. ک. سالنامهٔ بهار شمارهٔ ۲. از نشریات انجمن سالنامه دبیرستان ملک‌الشعرای بهار سال ۴۲ـ۴۳.

طایفهٔ بازگیر را به عنوان یکی از طوایف مستقل لرستان در مجلهٔ یاد شده ملاحظه نماید.

بهرحال تعدادی از افراد طایفهٔ بازگیر پس از رفع اختلاف با میرها که با پادرمیانی ریش سفیدان نهٔ بهاروند انجام می‌گیرد به جایگاه نخستین خود برمی‌گردند و پس از مدتی ییلاق و قشلاق با یف میر و بهاروند، سرانجام از زندگی پر دغدغهٔ کوچ نشینی دست کشیده و در دهستان کرگاه، ، محل مسکونی فعلی خود سکونت می‌گزینند. داستان یکجانشینی افراد این طایفه به سالهای آخر وطیت و پیش از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی مربوط می‌شود.

مؤلف کتاب «جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان» (ص ۱۶۸) در آنجایی که بخش ویسیان م‌آباد را توصیف می‌کند می‌نویسد: «ساکنان ویسیان را طوایف: جودکی، بازگیر، میر، بهاروند، ویس م، بابایی و پاپی تشکیل می‌دهند».

روابط خویشاوندی سببی افراد طایفهٔ بازگیر با دیگر طوایف بالاگریوه خصوصاً میر و بهاروند چنان انسجام و پیوستگی ظاهراً تفکیک ناپذیری را بوجود آورده‌اند که یکپارچگی ایلی واحدی را منطقه جلوه‌گر می‌نماید.

در پایان اضافه می‌نماید که افراد طایفهٔ بازگیر به دو شعبهٔ اصلی: سه (سیاه) و اسبه (سفید) تقسیم شوند. شعبهٔ سفید (اسبه) به دو تیرهٔ موالی و نیرالی (نورعلی) که موالی به سه دودمان (اولاد): یک، قنبرالی (قنبرعلی) و علی، و نیرالی یز به سه دودمان: مرادخان، یاری و جوزعلی تقسیم شود.

تیرهٔ سیاه (سه) در وهلهٔ اول به پنج اولاد: سهراب، احمدخان، خانمیرزا، آغالی و محمدجافر یم می‌شود که امروزه به دودمانهای: برزو، نوروزی، ظهراب بک، خضربک (حسن بک) و بلایی احمدخان شهرت دارند.

تعداد افراد تیرهٔ سیاه از تیرهٔ سفید کمتر است و بطور کلی در دهات: سهیل بیگی، تلوری، روند، ده باقر، دارایی، سرخده علیا، انگز، سالی بزرگ و کوچک، چوبتراش و پیرجد (بازگیر) ونت دارند. با تغییر و تحولات قبل از انقلاب و بویژه بعد از آن، تعداد زیادی از افراد این طایفه - صوصاً جوانان و خانوارهایی که جوانان آنها جذب ارگانهای دولتی و انقلابی شده‌اند - به شهر م‌آباد مهاجرت نموده و در آنجا مقیم شده‌اند.

ده

درج این مقاله منحصراً از باب گسترش آگاهی و پژوهش دربارهٔ تیره‌های قوم لر است و یدی نیست که همه تیره‌ها ایرانی‌اند و در یک سرزمین زندگی می‌کنند. آقای دکتر امان‌اللهی هم دانشمندی محقق است نظری به مسائل غیرقابل اهمیت قدیم نداشته است.

ید مهران

روزگاری در شورآباد

نوشتهٔ ح.ش. شورآبادی - تهران - بهار ۱۳۶۹

دوست و همکار قدیمی عزیز آقای دکتر حسین شهیدزاده کتاب خواندنی «روزگاری در رآباد» را با نام مستعار برشتهٔ تحریر درآورده است. در صفحهٔ اول مؤلف چنین نوشته است «این اب را به ایرانیان آزاده و میهن دوست، آنها که در هرحال و هرجا باشند سرزمین نیاکان خود را ست می‌دارند و به سنت‌های عزیز و فرهنگ والایش ارج می‌نهند و در این پندار با فردوسی بزرگ

همصدا هستند،

هـمه جـای ایران سرای مـن است   که نـیک وبـدش از بـرای مـن است

تقدیم می‌کنم:

ازین یادداشت چند خصوصیت نگارندهٔ خاطرات معلوم می‌شود:

۱ـ حسّ شدید تعلق به آب و خاک (موطن) ۲ـ ارج نهادن به سنت‌ها و فرهنگ والای این سرزمین ۳ـ با وجودی که مؤلف سالیان دراز در مأموریتهای خارج از ایران بود حتی خیابانهای خاکی وطن را بر خیابان‌های مصفّا و اسفالتهٔ دنیای غرب ترجیح داده است.

ناچارنویسنده شخصیتی است «ایرانی تمام عیار» و یکی از دلایل شاید این باشد که غالب نقاط کشور را بخوبی می‌شناسد و به طبیعت زیبای روستاها و وضع روستانشینان بی‌غل و غش این مرزوبوم از نزدیک آشنائی دارد.

خاطرات مذکور با قلمی ساده، روان و شیرین از دوران کودکی نویسنده که مربوط به خبر مرگ پدر اوست آغاز می‌شود. با آنکه آن وقت چهار سال بیشتر از عمرش نمی‌گذشته با حضور ذهن و با بهره‌مندی از حافظه‌ای قوی جزئیات این مرگ راکه بر اثر سانحهٔ اتومبیل روی داده بود و اثر شوم را درست واگو می‌کند بطوری که گوئی دیروز اتفاق افتاده است.

یک فصل اختصاص به خلقیّات «حاجی سید حسن» دارد. همه از این ریش سفیدها در عمر خود ریاددیده‌ایم، ولی ساده‌دلی چون شهیدزاده باید که صداقت و پاکی و صفا و یک رنگی این مردم ساده را برشتهٔ تحریر درآورد و چه خوب تشریح می‌کند.

«... در آن دوران طرز فکر و زندگی مردم از زمین تا آسمان با امروز فرق داشت، خلق خدا این قدر فکر پول درآوردن و پس‌انداز کردن و بحساب سپرده گذاشتن یا تبدیل به ارزهای خارجی کردن نبودند. این حرص و طمع زایدالوصفی که بیانگر ناامنی فکری و خوف از آینده است و امروز بر جوامع متمدن حکمفرماست و شدت آن در جوامع پیشرفته و صنعتی شده‌تر، بیش از جامعه‌های بـه اصطلاح عقب مانده است در کار نبود و مردم لقمه نانی بدست می‌آوردند و در کمال قناعت به آن می‌ساختند ـ متوکل بودند و معتقد به رزق مقسوم یا «روزی» یعنی چیزی کـه بـطور روزانـه خـدا برساند...»

سپس نتیجه می‌گیرد مردم آن دوران غم و غصّهٔ خراب شدن یخچال برقی ـ فریزر ـ تلویزیون ـ شوفاژ ـ ماشینهای رختشوئی و ظرفشوئی و لوازم یدکی اتومبیل نداشتند. در نـتیجه فـرصت بـیشتری داشتند تا به خویشتن برسند و ملکات انسانی خود را تقویت کنند.

در فصلی تحت عنوان «پیشرفت یا نابسامانی» چقدر خوب این مـوضوع را تـوصیف مـی‌کند، نوشته است:

«... اعتقاد من این است که تغییری که در نحوهٔ زندگی بشر بطور کلی و در نـحوهٔ زیـستن مـا ایرانیان بطور اخصّ در پنجاه سال اخیر روی داده بیش از مجموعه تحولاتی است که از بدو پیدایش انسان بر روی زمین تا پنجاه شصت سال قبل به وقوع پیوسته است...» و واقع‌بینانه می‌نویسد: «بشریت در راهی افتاده است که خواه ناخواه باید تا پایان آن برود و امکان ایستادن یا بازگشتن از آن هم برای هیچ کس متصور نیست ـ پرسش اینجاست که سرانجام این راه به کجا منتهی خواهد شد. کار ایـنهمه جنجال و فشار و شتاب و ازدحام و تغییر ماهیت زندگی و غرق شدن در تکنولوژی و بهره‌گیری از علوم مادّی که طبیعتاً منجر به فراموش شدن معنویات می‌شود به کجا خواهد رسید؟ من که براستی از تصور آن به خود می‌لرزم و برخلاف بسیاری از مردم که سیر تمدن کنونی را بی‌چون و چرا به نـفع بشریت می‌پندارند و می‌کوشند یا آرزو می‌کنند که این سیر ـ شتاب بیشتری پیداکند تا زودتر به مقصد

بهائی که بزعم آنها خوشی و خوشبختی کامل است برسند ـ معتقدم که پایان این راه جز ناکامی و .یرانی و سرگشتگی چیز دیگری نیست....»

نویسنده با این تجزیه و تحلیل، انگشت روی نقطهٔ حساس و معضلات اجتماعی امروز گذاشته ست و چه شیوا از هم گسیختگی و بدبختی ناشی از زندگی ماشینی و امروزی جهان را تبیین بی‌کند. البته موضوع نظری است و طبیعی است که عدهٔ بی‌شماری بگویند چون پدران ما از نعمت رق محروم بودند ما نمی‌توانیم برای آرامش خاطر با پیه سوز یا چراغ نفتی زندگی کنیم (فراموش شود در فصل سرما نفت هم از کالاهای نایاب است) یا به جای «پاترول» و اتومبیلهای مجهز به کولر ـ کمک فنرهای نرم با کجاوه و درشکه و گاری به سبک قدیم مسافرت کنیم؟ این استدلال منطقی ست، ولی به جوانهای سرگردان و بی‌کار که از فشار زندگی و به پیروی زندگانی ماشینی که مدف آن (خورد و خوراک و لذات است) آن چنان پریشان شده‌اند که پناه به مواد مخدّر بی‌برند.

دکتر شهیدزاده بحث اجتماعی جالبی را پیش کشیده است که شاید لازم باشد اندیشمندان دربارهٔ آن بیشتر بحث و فحص کند وبالاخره این سئوال مطرح می‌شود ـ آیا خط میانه‌ای نیست که ما از رؤیای ـدگی سادهٔ یکصد سال قبل دربیائیم و ضرورتاً با تکنولوژی حدید هم آشنا شویم؟ کارخانجات مدرن م داشته باشیم، ولی در همین حال سنت‌های ملی خودمان را زیر پا نگذاریم و مقداری هم در فکر معنویات باشیم.

آنچه مسلم است دنیای مادی تمام نیازهای بشری را تأمین نمی‌کند. روح و روان ما نیز یازهائی دارد و به عبارت دیگر داروئی لازم دارد که مشاهدهٔ ویدئو و کانال‌های ماهواره‌ای حوابگو یست.

برخلاف حافظ که گفته است «دولت آنست که بی‌خون دل آید به کنار / ورنه با سعی و عمل باغ جنان اینهمه نیست» من معتقدم این فلسفه‌ای است که دیگر دنیای امرور نمی‌پذیرد که کسی شب و روز ;ر رختخواب استراحت کند و از قبل دیگران ارتزاق نماید ـ آدم سالم و در شرایط سنی ماسب باید کوشش کند و دست از بیکاری و بی‌قیدی بردارد، و جوانان را همانطور که در برابر بیماریهای گوناگون پیش‌گیری می‌کنیم بایستی روحاً نیز آنها را در برابر موج حوادث سالهای آینده که از زمان ما بدون شک مهیب‌تر خواهد بود آماده سازیم و سعی کنیم روح آنان را تقویت کنیم تا در مقابل تندباد حوادث آنقدر خود نلرزند.

«روزگاری در شورآباد» فقط خاطره‌نویسی و شرح حوادث نیست، بلکه روابط انسانی و مسائل اجتماعی زمان را بخوبی زیر ذرّه بین گذاشته است. داستان «نرگس» و رفتار وحشیانهٔ شوهرش که همواره زن خود را به بهانه‌های گوناگون زیر لگد می‌انداخت و با قنداق تفنگ او را به قصد کشت می‌زد تخیلی نیست. خوب که بنگریم صدها نرگس در زندگی خود دیده‌ایم که همین ماجراها بر آنها رفته است. یا در آنجا که شخصیت کرامت‌الله را با شیرینی بازگو می‌کند، می‌بینیم چقدر با این کرامت‌الله‌های دغل‌کار در زندگی روبرو شده‌ایم.

در این کتاب هم مراسم عزاداری وهم و عید و شادمانی با قلمی شیوا توضیح داده شده است که اگر بخواهیم وارد جزئیات شویم بایستی «شورآباد» دیگری نوشت.

ع. روحبخشان

نیشابور شهر فیروزه

فریدون گرایلی. نیشابور شهر فیروزه، مشهد، مؤسسهٔ چاپ و انتشارات و گرافیک دانشگاه‌فردوسی، ۱۳۵۷ (توزیع ۱۳۷۰)، یازده + ۶۹۸ ص، فهرست، کتابنامه.

«شهری را گرفته‌ام که گِلِ آن خوردنی، بوتهٔ آن ریواس و سنگهای آن فیروزه است» (عمرولیث)

نام نیشابور را بسیار شنیده‌ایم و دربارهٔ آن چیزهایی می‌دانیم، مثلاً اینکه از شهرهای قدیمی و بزرگ خراسان است، در سرراه تهران به مشهد واقع است، فیروزه‌اش فراوان و مشهور بوده، چندین بار پایتخت شده است، بزرگان نامداری در آنجا چشم بر جهان گشوده‌اند، مدفن چند تن از بزرگترین دانشمندان و عارفان و شاعران ایرانی است و... اما هیچ نمی‌دانیم و یا بس اندک می‌دانیم که آنجا را «بزرگترین گورستان تاریخ» هم نامیده‌اند و اینکه مثلاً در آنجا به نوشتهٔ حبیب السیر «هزار هزار و هفتصد و چهل و هفت هزار ـ سوای عورات و اطفالش ـ در خشم نابکاران مغول کشته شدند» و یا اینکه «کمتر حادثه‌ای است که گریبانگیر ایران شده باشد و در این شهر بیداد نکرده باشد» (صفحهٔ پنج مقدمهٔ کتاب)، و اینکه از روزگار طاهریان به بعد نام این شهر تقریباً با همهٔ وقایعی که در ایران روی داده‌اند همراه بوده است، و در عین مصیبت زدگی دائمی ـ از سوگ هفت ساله بر حسنک وزیر گرفته تا قتل عام مغول و زمین‌لرزه‌های سخت و سیلهای خانمان برافکن ـ همواره برجای مانده و قد راست کرده و کوشیده است تا رشتهٔ گسیخته شدهٔ هنر را پیوند دهد و نگذارد که ریشهٔ درخت تنومند فرهنگ ایرانی را آنجا خشکیده شود.

امّا قضایا به این سادگی نیست. برای آگاهی از آنچه در طول تاریخ بر نیشابور رفته است باید به کتابهای بسیار مراجعه کرد. البته با آنکه نیشابور از معروفترین شهرهای ایران بوده و هست ظاهراً هیچ کتاب مستقلی دربارهٔ آن تألیف نشده بوده است و کتاب ابوعبدالله حاکم نیشابوری محدّث نامدار متوفی در سال ۴۰۵ هـ‌ـق با آنکه به نام تاریخ نیشابور شهرت دارد، تاریخ به معنای امروزی کلمه نیست. لذا کتاب نیشابور، شهر فیروزه که به همت یکی از فرهنگیان علاقه‌مند و کوشای آن خطه فراهم آمده است فرصت مغتنمی است برای همه علاقه‌مندان و صاحب نظران و مخصوصاً کسانی که به مباحث تاریخ و جغرافیا و نیز ادب فارسی عنایت دارند.

کتاب از چند بخش تشکیل شده است: ۱) تاریخ نیشابور، که از روزگاران اساطیری آغاز می‌شود و تا اوایل قرن حاضر را دربرمی‌گیرد؛ ۲) اوضاع اقلیمی و مردمی، که ضمن آن به جغرافیای تاریخی و سوابق فرهنگی آن خطه پرداخته شده است؛ ۳) یادبودها و یادمانها، که اختصاص به معرفی کامل اماکن و ابنیهٔ تاریخی و قدیمی دارد؛ ۴) آوازه‌گران تاریخ ساز، که ضمن آن نامداران بزرگ نیشابور (از شاعران و ادیبان گرفته تا خطبا و فقها و محدثان و خوشنویسان و هنرمندان) تا اواخر عهد قاجار معرفی شده‌اند و رقم آنان به ۲۰۱ تن می‌رسد؛ ۵) نیشابور امروزین، که در آن اوضاع اقلیمی و گیاهی و انسانی شهر مورد بررسی قرار گرفته و جای عمده‌ای به فیروزه داده شده است؛ ۶) اندیشه وران و هنرمندان امروز، که ضمن آن شاعران و هنرمندان معاصر نیشابور و از جمله خود مؤلف که غزل سرا و قصیده‌پرداز است، معرفی شده‌اند؛ ۷) نهادهای مردمی و فرهنگ عامه، مخصوصاً آداب و رسوم مهمانی و عروسی و نوروز...

این کتاب، در واقع یک دایرةالمعارف تخصصی دربارهٔ یکی از ارجمندترین شهرهای ایران

ت، اما چنانکه باید معرفی نشده و حق آن گزارده نشده است. مؤلف، آن را در طی سالها و با اجعه به بیش از صد و پنجاه منبع معتبر فارسی و عربی فراهم آورده و برای تألیف آن بسی خون گر خورده و زندگی و هستی خود را بر سر چاپ آن گذارده است، اما کتاب او ـ که فی‌الواقع به زه‌ای در عالم نشر می‌ماند ـ مهجور و نادرالوجود مانده است.

رنگ نشاط

غافل شدیم و عمرچنان برق وبادرفت — گرزنده‌ایم، زیستن امّا ز یاد رفت
جان درگذار عمر سربود وباش داشت — تقدیر ماوکار جهان بر فساد رفت
بس آرزوکه حسرت‌دل‌شدز جورچرخ — دل نامراد ماند و اُمید مراد رفت
جاری شدم درآب که ریزم برآتشی — خود سوختم درآتش وخاکم بباد رفت
بستند لب زخنده گشادند راه اشک — وین طرفه بین که کاربه بست وگشاد رفت
کو؟ آن ستمکشی که برآشوبد از ستم — از یادها تفاوت بیداد و داد رفت
در انتظار آنکه بخندد ستاره‌ای — بس شامها که در قدم بامداد رفت
با ما مگو حکایت دلتنگی شکست — آشوب فتنه بافلک کج نهاد رفت
در این زمین سوخته رنگ نشاط نیست — ویرانه را صفای بهاران ز یاد رفت

احمد علی‌دوست
(رشت)

کتاب پاژ

هشتمین دفتر کتاب پاژ با مقالات تحقیقی و خواندنی متنوع منتشر شد. سرمقالهٔ گویای این شماره حکایت از آن دارد که اگر این نشریهٔ سودمند مشترکان کافی پیدا نکند با این گرانی مخارج چاپ ناچار از تعطیلی خواهد بود.

چون آینده ماندگاری این گونه نشریات را برای معرفی فرهنگ ایران ضروری می‌داند از علاقه‌مندان درخواست می‌کند که آن نشریه را بخرند و بخوانند. (صندوق پستی ۹۱۳۷۵ـ۵۵۵۵، مشهد).

ایرج افشار

یادگار حسن از آثار وین

رسالهٔ انتقادی / اصلاحی برای امور تجارتی / اقتصادی ایران

یکی از اعضای وزارت امور خارجه در دورهٔ ناصرالدین شاه حسن خداداد آذربایجانی بود. این شخص چندی در سفارت ایران در وین خدمت می‌کرده. او چون پیشرفت اروپا را دیده بود و درد وطن داشت و آرزومند بود که اجناس ساخت ایران جنبهٔ صادراتی پیدا کند تا تجارت ایران رونق بگیرد تا افراد صنعت‌کار و پیشه‌ور زندگی بهتری بیابند، رساله‌ای به رشتهٔ تحریر می‌کشد و در همان وین به نام «یادگار حسن از آثار وین» به چاپ می‌رساند.

من نخستین بار نسخه‌ای ازین رساله را جزو کتابهای اهدایی مرحوم محمدصادق صاحب نسق قمی به مدرسهٔ علوم سیاسی دیدم. کتابهای مرحوم صاحب نسق بعدها جزو مجموعهٔ دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی شد. بعدها نسخه‌ای ازین رساله را در استانبول یافتم و خریدم و چون از لحاظ تاریخ اقتصادی و اجتماعی ایران اهمیت دارد مناسب دیدم آن را در مجله به چاپ برساند. دربارهٔ این رساله آقای دکتر فریدون آدمیت و خانم دکتر هما ناطق درکتاب «افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشدهٔ دوران قاجار» (تهران ۱۳۵۶) تحلیلی نوشته‌اند و خانم ناطق تا آنجا که به یادم می‌آید جداگانه هم مقاله‌ای دربارهٔ این رساله به چاپ رسانیده است.

بعضی از مطالب نوشتهٔ حسن خداداد یادآور رساله‌های میرزا یوسف خان مستشارالدوله و ملکم خان است.

در نوشتهٔ حسن خداداد تکیه بر کلمات وطن‌پرستی و وطن‌خواهی که مفهوم اجتماعی تازه‌ای در روزگار او پیدا کرده و در ایران هم رایج شده بود شده است.

نوشتهٔ حسن خداداد حکایت از آن دارد که بعضی از افراد سفارتخانه‌ها بجز ارسال گزارشهای رسمی به دولت وظیفهٔ خود می‌دانسته‌اند که مردم مملکت را بر اوضاع اجتماعی سیاسی اروپا آشنا کنند.

نوشتهٔ حسن خداداد به مانند بسیاری از نوشته‌های دیگر آن روزگار گواهی آن است که ایرانیان متوجه پیشرفت سریع ژاپون بوده‌اند و حسرت می‌خورده‌اند که ایران نتوانسته بود پا به پای آن کشور ترقی کند.

نوشتهٔ حسن خداداد از لحاظ توجه نویسنده به مسائل گمرکی و میزان مصرف امتعهٔ خارجی
مورد احتیاج می‌بود در نوع خود جنبهٔ انتقادی و ارشادی دارد.
نوشتهٔ حسن خداداد حاوی اطلاعات ذیقیمتی دربارهٔ فرش و ابریشم ایران و مسائل و مباحث
اری و فنی آن دو متاع است. آنچه دربارهٔ صنعت و تجارت فرش در رساله می‌خوانیم نخستین
تهٔ تحلیلی دربارهٔ فرش است و ظاهراً تا نشر این رساله، دیگری بدین تفصیل و دقت به این
حث نپرداخته بود.

یادگار
حسن از اثار
وین

از دو سال پیشتر که در این اندیشه بودم که برای هم خاکانم خدمت
سودمندی کرده باشم ولی بجهة پارهٔ حالات پریشان که روداد
و ارادهٔ همیون راه ایران پیش افتاد از این آرزویم باز گذاشت
تا اینکه دو باره از فرط توجهات بنده پرورانهٔ اولیای دولت علیه
بمرکز خدمت بازگشته خود را کمی از رنج راه آسوده و خانهٔ افکار را
قدری از غلبهٔ اغیار خالی دیده در گوشهٔ نشسته بنقشه نگاری دیرینه
پرداختم همانا که در تختهٔ دبستان نگارستان خیال جمال عروس فرنگی

برای آنکه موضوعهای مندرج در رساله معین شود عنوانهایی جای جای به آن افزوده شده است. این عنوانها در اصل رساله نیست.

متن رسالهٔ «یادگار حسن»

از دوسال پیشترک در این اندیشه بودم که برای هم خاکانم خدمت سودمندی کرده باشم، ولی بجهت پاره‌ای حالات پریشان که رو داد و ارادهٔ پیمودن راه ایران پیش افتاد ازاین آرزویم بازگذاشت.

تا اینکه دوباره از فرط توجهات بنده پرورانهٔ اولیای دولت علیّه به مرکز خدمت بازگشته خود را کمی از رنج راه آسوده و خانهٔ افکار را قدری از غلبهٔ اغیار خالی دیده در گوشه‌ای نشسته به نقشهٔ‌نگار دیرینه پرداختم. هماناکه در تختهٔ دبستان نگارستان خیال، جمال عروس فرنگی مأنوس ضمیرم را به مداد گوهربار آمال طراحی می‌کردم،ناگاه احمد احمد دوست که سابقه نداشتیم و از پاریس بازگشته روانهٔ ایران بود برای دیدنم از دَر آمده به افکارم آگاه و به خیالم روی موافقت نموده و گفتهٔ مرد سخن‌پرور سعدی والاگهر روانش شاد باد بخواند.

کنون که‌امکان گفتار هست	بگو ای برادر به لطف و خوشی
که فردا چو پیک اجل‌در رسد	به حکم ضرورت زبان درکشی

پس به راهنمایی خرد زبان گفتارخامه را نخست به ستایش داور دادگر و به دعا و ثنای شاهنشه ایران پرور که زندگانیش دراز باد می‌گشاید.

عمرش دراز باد بسی روزگار ازآنک	شاه فلک ستوده وسلطان عادل است

سبب جنگها

بر دانایان رموز دولتی و تاریخ شناسان امور سلطنتی روشن و آشکار است که در معاصر [و] گذشته جنگهای پادشاهان روی زمین از دو سبب بیرون نبود. یا از جهة غارتگری و ویرانی آبادانی و باج گیری از یکدیگر و یا اینکه از سرکیش و آیین ملتی می‌بود.

ولاکن اکنون با وجود زیادتی تحرّصات و تحکمات و تقیّدات و تفرعّات که هریکی از اینها در عالم انسانیت نام مدنیت نهاده رواج می‌دهند سبب ثانیه نسبت به ازمنهٔ قدیمه اِسماً از میان برداشته شده و سبب اولی که برای وسعت ملک و بهره برداشتن از آن و افزون به امور تجارت است بیشتر از پیشتر دیده می‌شود. چنانچه معاملات حاضرهٔ دولیهٔ فرنگستان که به عبارت فرنگی «پولتیک» می‌گویند، امروز گواه این گفتگو است که هریکی به هوای استیلای کشوری به طمع تسخیر ملک دیگری افتاده شمشیر کین به روی یکدیگر کشیده‌اند.

زیادتی تجارت

پس از این خونریزی و آشتی مقصود و مطلوب دولتهای وقت نیست، مگر اینکه توسیع مملکت و زیادتی عمل تجارت و از آن سود بردن است. چه استحکامیت و استقلالیت یک دولت و آسایش و استراحت یک ملت منوط بر مکنت است که تدبیر در تحصیل آن باید کرد.

راه ترقی ملک

و برای ترقی ملک و ملت راه دیگر نیز هست که خردمندان آن را «آموختن» نام نهاده‌اند که ـ گفتن و نوشتن به جا آورده می‌شود و به عبارت فرانسه هم «لینس توروک سیون»[1] ـی‌گویند.

وظیفهٔ فرستاده

بنابراین فرستاده‌ای که از جانب یک دولت و ملت در کشور بیگانه با خیال آسوده نشسته و آئینهٔ ـمیرش از رنگ برخی آلودگیها و بعضی گرفتاریها پاک است، واجبهٔ ذمت‌اش است اصول و فروع ـور تجارت و زراعت و صناعت آن مملکت را که مقیم است به منظر دقت درآورده گاه به نگاه ـدیشهٔ خود را در خصوص تزیید و ترویج منافع حقیقی دولت متبوعهٔ خویش طومار کرده و توجه‌اش ا نیز در آن باب به‌کار برده شود تا به نعمت مقرری پادشاه استحقاقیت تمامی داشته باشد: چنانکه همهٔ أمورین دول سایره این فقره را از قبیل شرایط وظیفهٔ خدمت خود دانسته، وقت به وقت اطلاعات ـکتبهٔ خود را به ادارهٔ تجارتی وزارت امور خارجهٔ دولتش بیان و اشعار می‌کند.

ژاپن

آنطوری که مأمورین دولت «نی پُون»[2] در مدت این ده و پانزده سال به فرنگستان آمدند، ـبدند، آموختند و رفتند. اکنون در این مدت اندک از همه جهت چنان ترقی کرده و خودشان را از ـتعهٔ فرنگی رها نموده‌اند. می‌توان گفت که در اکثر چیزها اهالی فرنگستان را به خودشان محتاج ـرده‌اند.

پس نظر بر این ملاحظات این چاکر سودخواه دربار همایون مدار به شکرانهٔ نان و نمک ـلی‌النعمت اعظم اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی صاحبقران زمان ناصرالدین شاه خلدالله ملکه که ـشخصه ذات پاک ملک صفاتش شب و روز در صدد آسایش ملت و آبادانی ممالک ایران است، به ـمین مختصر پرداخته از روی خیرخواهی به هموطنان خود عرضه می‌دارد.

کاغذ روس

که ای صانعان ملت قدیم و ای هنروران کشور جسیم همه پیش رفتند، ما پس ماندیم. تا به کی ـای کاغذ پیچیدهٔ عطاری به کارخانجات روسها محتاج خواهیم شد.

اگرچه خادم صمیمی در باب امتعهٔ و اقمشهٔ ارصیهٔ صاعیهٔ ایران در سال ۱۲۹۰ مجملی نوشته و ـشهاد خاطر اولی‌الفکر نموده است، حالیا باز از سر وطن پرستی در خصوص فرش خراسان و فراهان و ـردستان و شیراز و قاین و غیره اطلاعات خود را که در این چهل و پنج سال به چشم بصیرت دیده و ـهمیده است از جملهٔ مفترضات دانسته به منصهٔ ظهور درآورده بیان می‌کند. از وقتی که مسافت ممالک ـیران و فرنگستان به واسطهٔ کشتی‌های آتشین و راههای آهنین نسبت به ازمنهٔ سابقه کوتاه شده است، ـرش ایران که اهل صنعت فرنگستان در ساختن طبق آن خواه از حیث رنگ و دوامیت و خواه از ـشکال متنوعهٔ متوافقه‌اش عاجزند، زینت بخش خانه‌های اعیان و اشراف فرنگیان گشته به فروش

1- instruction

۲ـ ژاپون

می‌رسد.ویژه در مدت این دو سه سال به حدی ناب شده است [که] بازار فرشهای فرنگستان [را] که در رنگ و قماش دوام ندارند بیرواج نموده است.

گلیم و خورجین

گذشته از این، این متاع عزیز ایران در نزد اصحاب سلیقهٔ فرنگستان بطوری مطبوع شده است که برای تزیین اوطاقها گلیمها را پردهٔ در و پنجره کرده و روی میز انداخته، خورجینهای کهنه را روی سندلی و پشتی کشیده و سجاده‌های مستعمل قره‌باغ و شکی را در عوض قماش ابریشم روی نیم تخت طرز عثمانی درست نموده و حظّ نفس می‌کنند و به موجب دفتر ثبت گمرکخانهٔ این شهر وین در سال گذشته معادل سی هزار تومان فرش نو و کهنهٔ ایران داخل این ولایت شده و به فروش رسیده است، و ار این قیاس بکنیم که در شهر لندن و پاریس چه قدر به معرض فروش رسیده است.

فرش در امریکا

و زیاده خوشحال گشتم ار شیدن این خبر مسرت اثر که فرش ایران اکنون در آمریکا که به عبارهٔ ترکی «ینگی دنیا» باشد نیز ناب شده و به فروش می‌رسد. امیدوارم اگر خدا بخواهد تجارت این متاع در آن سرزمین رواج کلی خواهد یافت.

مقایسهٔ فرش ایران و اناطولی

و پوشیده نماناد که فرنگیان قالی ایران را به قالی اناطولی که در قصبهٔ اوشاق می‌بافند و به فرش ازمیر مشهور است ترجیح می‌دهند به دلایل چند که خودشان فهمیده‌اند.

نخست اینکه قالی اناطولی در مدت چند سال استعمال ار میان بطوری پاره می‌شود [که] گویی با کارد بریده‌اند، چونکه تارش مانند فرش ایران از پنبه نیست.

دوم آنکه رنگش دوام و روشایی ندارد.

و سیم از آنکه «خاب» دراز دارد. مور به آسانی آشیانه گرفته ضایع می‌کند و گردبردار است.

معایب

اما با هزاران افسوس به فرشبافان هموطنانم که مدار زندگانیشان از این صنعت است. نیز چند عیب بزرگ که از چندین سال است در فرشهای ایران پیدا گشته و چشم زن اصحاب سلیقه شده است. به تفصیل بیان و آشکار می‌کنم که راستی جای دریغ دارد چنان کالای بزرگ ایران را بجهت سود کمی کم بها و بی‌قدر نمایند.

فرش کهنه

اهالی ایران بخصوص خود فرش فروشان هنوز به که این نکته برخورد نشده‌اند که فرنگیان ار چه سبب فرشهای کهنه را ولو از حیز انتفاع و استعمال افتاده باشد طالب گشته و به قیمت زیاد خریده و به فرشهای نوکاره ترجیح می‌دهند و چرا فرشهای نو ایران از نظر اعتبار افتاده است و فرشهای داغستان و بخارا و هند را از فرش حالیهٔ خراسان و فراهان و شیراز و غیره مقدم می‌دارند. پس خود فرشبافان ایران این مسئله را به نظر دقت آورده و بدانند که سبب رجحانیت فرشهای کهن بر فرشهای نوکاره چیست و چراست.

آنچه که این خادم از زبان فرنگیان شنیده و به چشم می‌بینم فرشهای کهنهٔ ایران دارای چندین

محسنات‌اند که فرشهای نو از آنها بی‌نصیب‌اند.

یکی نقش قدیم آنهاست که به سلیقهٔ اهل فرنگستان مطبوع و مرغوب است. اگرچه فرشبافان ایران در عالم خیال تبدیل نقوش قدیمه را به نقشهای جدیده اختراعی دانسته و این نقشهای جدید را نزدیکتر به نقوش طبیعی می‌دانند.

نقاشی ایران و فرنگ

ولی باید از این خیال صرف نظر کرده و بدانند که هرگز علم نقاشی ایرانیان به پایهٔ صورتگران فرنگستان نرسیده و به این زودیها نخواهد رسید. چنانکه شنیده‌اید پردهٔ قالیهای کارخانهٔ گوبلند که در پاریس است هریکی به قیمت پانصد الی ده هزار تومان علی‌المراتبهم به معرض داد و بستاد می‌آید. سبب این قیمت خطیر محض خوبی پارچه و استحکامی آنها نیست، بلکه درستی نقوش آنهاست که شبیه نقش طبیعی را حکایت می‌کند.

پس در این صورت نقشهای جدید فرش ایران که تقلید کاری فرنگیان و از بیانات طبیعی ناقص است در پیش چشم فرنگیان مقبول و مستحسن نخواهد شد.

پس از این معلوم شد که تبدیل نقوش قدیم این متاع بزرگ را بر نقشهای جدید حرفهٔ ملت ندانسته و احتراز[1] کردن از آن منافع مملکت است.

رنگ جوهری

دوم رنگ آنها است که راستی موجب تنزل این متاع است. رنگهای فرش کهنه ثابت و لایتغیر بوده و به مرور زمان کاهیده نمی‌شود، ولی رنگهای جدید که رنگ جوهری می‌گویند و فرشبافان ایران ملاحظهٔ منفعت کرده آن را به کار می‌برند تغیرپذیر و ناپایدار است و فرنگیها بر این عیب بزرگ مطلع شده‌اند.

هرچندی که اولیای دولت علیهٔ ایران برای ملاحظهٔ منافع مملکت اقدامات و اهتمامات کافیه و وافیه در باب منع دخول و استعمال رنگهای جوهری بذل مقدرت فرموده و می‌فرمایند بازآورندگان و استعمال کنندگان آن منافع جزئی خودشان را به ضرر کلی مملکت مقدم داشته به کار می‌برند. از قراری که می‌شنویم بعضی از تجارهای داخلی و خارجی این رنگ ساخته را به هر راهی و کاری که ممکن است بخصوصه از طرف شیراز داخل ممالک محروسه می‌کنند.

و از جمله شناختن رنگ طبیعی از رنگهای دوایی یکی این است که خرندگان فرش دستمال سفید را تر کرده بروی رنگها می‌مالند. اگر دستمال اقتباس رنگ نمود فرش را معیوب دانسته و به ثلث بهای اصلی خودش می‌خرند.

فرش خراسان

گواه این مقال این است یک نفر ارمنی تاجر ارض روم[2] در این روزها چند فرد قالیچهٔ خراسان به این شهر وین آورده و هرچه خواست که اینها را به فرش فروشان این ولایت فروخته فارغ باشد ممکن نشد. بعلت اینکه می‌گفتند که اینها فرش خراسان است و در آنجا فرشبافان بجز از رنگ جوهری رنگ اصلی به کار نمی‌برند. سرانجام تاجر مذکور مبلغی از سرمایه ضرر کرده به نصف قیمت فروخت.

۱ـ اصل: اهتراز

۲ـ ارز روم درست است.

فرش نوکاره

عیب سیوّم در صفت نرمی و زبری پشم آنهاست. فرشهای کهنه در زیر لمس مانند محمل حس می‌شود و از این جهت مرغوب است، ولیکن فرشهای نوکاره از این ظرافت و لطافت بی‌بهره و در زیر لمس زبر و خشنند و بواسطهٔ همین صفت نامرغوب [و] مال داغستان و اناطولی و غیره در نظر فرنگیان پسندیده و به فروش نزدیکتر است.

پس برای رفع این عیوبات زیان آور را به اشخاصی که دم از خیرخواهی دولت و ملت می‌زنند و کسانی که همیشه از روی این صنعت کسب معیشت می‌کنند الزم است که مصلحت و مشورت کامله را در خصوص فراهم آوردن اسبابت ترقی این متاع به جا آورده باشد. هیچ نباشد این متاع قلیل ایران که ستودهٔ دول خارجه است از دست نداده باشیم که زیان بزرگ مملکت است.

غایلهٔ گمرک

اطلاعات دیگر که در حقیقت این هم باعث عدم رواجی مفروشات ایران و مرفوع این نیز از جملهٔ لوازمات است.

برخی از بازرگانان مخصوص این متاع بجههٔ اینکه از طرف مأمورین رسومات دولتهای فرنگستان جهت فرش رسم گزاف که در سابق امثال نداشت باریافت می‌شود مستاصل مانده به طریق شکایت معروض می‌دارند.

رسم گمرک فرش

چونکه قسم اعظم این متاع از ایران آورده می‌شود، لهذا رفع این غایلهٔ گمرک نیز به دولت علیهٔ ایران راجع است، زیراکه مأمورین گمرکخانه‌های فرنگستان دیدند که فرش ایران زیاده از زمان سابق داخل ممالک خودشان گشته و به قدر لیاقت‌اش فروش شده و بالمقابله بدل آن نقد و یا جنس به سوی ایران نقل می‌شود. بنابراین رسم گمرک فرش را از روی وزن افزوده چهار بر یک بالاکردند، مثلاً در گمرکخانهٔ ولایت وین ده سال پیش ازین در یکصد کیلو[1] شش و هشت «فلورین»[2] وجه رسم بازیافت می‌شد. اکنون از سی و شش تا الی پنجاه مطالبه و اخذ می‌نمایند آن هم در عیار طلا که با پول کاغذی در صدهشت فرق دارد.

برنج کنده کاری

هکذا اسباب برنج کنده کاری اصفهان تا سه سال پیش از این درصد کیلو هشتاد «فلورین» می‌گرفتند ولی از سال گذشته صدو بیست و پنج «فلورین» بازیافت می‌کنند.

تفاوت گمرک

و معلوم نیست به چه ملاحظه و صلاح جویی معاهدات دولت علیهٔ ایران با دول متحابهٔ فرنگستان طوری انعقاد یافته است که این همه امتعه و اقمشهٔ فرنگستان از پیراهن گرفته تا آتش مطبخ داخل ممالک محروسهٔ ایران شده و به دولت علیه در صد پنج رسم گمرک می‌دهند و این متاع قلیل ایران که در پشت اسب و شتر به ممالک فرنگستان می‌رود در صد چهل و پنجاه گمرک باید داده شود. چون جواب

۱ـ کیلو ۳۱۲ درم است (حاشیه)

۲ـ فلورین دو قران و نیم است (حاشیه)

صاحب مسئله خارج از وظیفهٔ خدمت این چاکر بود سکوت را اختیار نمود.

احتیاج به امتعهٔ فرنگستان

آری بعضیها خواهند گفت ما به امتعهٔ و اقمشهٔ فرنگستان محتاجیم.اگر از روی وطنپروری و حقیقت بنگریم اهالی ایران را بغیر از چند قلم که آن هم از ناچاری است هیچ محتاجیت به متاع خارجه نداریم. آیا پارچه‌های نازنین خراسان و کرمان از ماهوتهایی که حالا می‌آورند بهتر و خوبتر نیست؟ وانگهی اکنون چیزهای زینتی که در خارج ضروریات اهالی ایران است به هوای طلا و نقره از فرنگستان بازگشته داخل ممالک محروسه می‌شود.

اشیاء کودک فریب

آه از آن روز که فرنگیان بواسطهٔ اشیاء کودک فریب در ظاهر پرقیمت و در باطن مفرق‌اند. حالت ممالک ایران را به وضع حالای ممالک عثمانیان و مصریان بگذارند.

علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد.

یعنی هر قدری که ممکن است برای خیرخواهی وطن ارجمند دامن همت و غیرت بر کمر زده باید اهالی «نی‌پون»[1] خودمان را از احتیاجات رها کنیم.

تقلید کشاورزی از ایتالیا

لامحاله هیچ نباشد عجالتاً مثل اهالی ایتالیا حاصلات ارضیه را ترقی داده در عوض امتعهٔ خارجه صرف نماییم.

سیاست تجارتی ایران و راه آهن

باری مطلب پیش نیمه کاره نمانده باشد.یکی از آن اصحاب مسئله که آدم با درایت و باهوش بود بر خیرخواه صمیمی را یادآوری کرد بر حقوق تجدید معاهدات مقدسهٔ دولت علیه با دولتهای فرنگستان که سه سال است از مدت مقررهٔ معاهدات آخری می‌گذرد. دولت علیه را حقدار،د که دربند تجارتی معاهدات آینده شرایط عمل گمرک را با طرف مقابل معامله به مثل فرماید، به مناسبت اینکه مناسبات تجارتی در فیمابین ایران و فرنگستان روز به روز تراید خواهد یافت، خاصه که راه آهن ممالک روسیه دو ماه دیگر به کنار بحر خزر یعنی به بادکوبه خواهد رسید، و این هم از شک و شبهه عاری است که در ممالک محروسهٔ ایران نیز دولت علیه راه‌آهن راکه باعث آبادی کشور است خواهد کشید.

پس با وجود این غایلهٔ گمرک دول خارجه و نامرغوبی فرشهای جدید و مصارف زیاد حمل و نقل آنها به فرشبافان ایران واجب است جد و جهد کرده متاع خودشان را از معایب حالیه پاک نموده، صفات مطبوعهٔ فرشهای قدیم را از نو معمول دارند وگرنه بواسطهٔ این عیوبات این متاع از سلک تجارت بازمانده و از نتیجه‌اش بجز اینکه به مملکت و ملت ضرر برسد حاصل دیگر نخواهد شد و مردمان بسیار از برادران وطن که در این کار پیشه‌ور و مزدور و روزی‌خوارانند بیکار خواهند ماند.

گر نیاید به گوش رغبت کس   بر رسولان پیام باشد و بس

* * *

۱ـ سیاست تجارتی ایران و راه‌آهن

علاوه زیاد مناسبت دارد فقرهٔ آتیه را نیز برای ترغیب و تشویق برزگران ایران و اهتمام در ترقی حاصلات طبیعی آن سامان که یکی از آرزوهای وطنخواهان است در این رساله که در ظاهر محقر و در باطن بسی مفیدتر است درج کنیم.

حاصلات کشتکاری

اگر به نظر تدقیق درآورده و فواید حاصلات کشت کاری را چنانچه می‌بینم که این همه مکنت هندوستان و واردات گزاف مملکت مصر که سه دولت بزرگ یعنی فرانسه و روس و انگلیس برای استیلای اینها جان‌فشانیها می‌کنند از چه راه است؟ آن وقت خواهیم دانست برای تزیید ثروت ملت و آبادی مملکت نیست، الاّ راه تجارت و محصولات ارضیه که سبب مدار زندگانی و تعیّش آفرینش است. خصوصاً برای ایرانیان که در ایجاد امتعهٔ صنایعه به وجهی که از آن تمتع و نفع نمایند اسباب تسهیلات لازمه ندارند.

دلیل این مدعا اجمالاً این است که فرنگیان ابریشم و پنبهٔ ما را به قیمت ارزان خریده پس از مدتی باز آورده به بهای گران به خودمان می‌فروشند و منفعت می‌برند.

امور صناعیه

امور صناعیه در فرنگستان خاصه در این عصر حاضر به حدی معتابه گشته و در ترقیات آن جد و جهد بی‌اندازه به کار برده و در ساختن هرنوع اسباب و آلات و هرجنس مایحتاج که عقل از وصف و شمارهٔ آنها عاجز است افراط کرده‌اند، می‌توان گفت امروز ارباب کارخانجات صنایع در یکصد سه و چهار نفع و گاه می‌شود بوصول اصل سرمایه قانع و خوشنوداند.

خواب غفلت

و فرنگیان که چشم از زراعت پوشیده و به حرفت و صنعت چسبیده‌اند بعلت اینکه صد و پنجاه سال پیش ازین راه مداخل خودشان را در این یافته و درک کردند که سکّان ربع مسکون را که در آن وقت در خواب غفلت بودند به خودشان محتاج خواهند کرد، دیگر در ممالکشان از آبادی زمین خالی نگذاشتند که به کشتکاری پردازند و در جاهائی که آبادانی ندارد یا بیشه و یا چمن است.

زراعت اروپا

و عمدهٔ زراعت اینها علف است که برای چهارپایان لازم دارند. درختان بارور از قبیل گلابی و سیب و آلوی سیاه به قدر کفاف دارند، ولی انگور سیاه و سفید زیاد به عمل می‌آورند و همه را «می» می‌سازند. سبحان‌الله مدال این میوه خواه برای دولت خواه برای تجارت تعجب می‌افزاید. دولت «اوستریا» به یک شیشه «می» که نیم من سنگ عطاری ما نمی‌شود یک ریال رسم گمرک بازیافت می‌نماید و سایر میوه‌جات کم است و همه کم لذت و از این جهت بسیار مربا درست می‌کنند و سیب‌زمینی که زیاده از حدّ و حصر در این مرز و بوم بخصوصه در انگلستان و امریکا به مصرف رسد و نان خورش غنی و فقیر است بسیار می‌کارند و این همه سیب زمینی و علفیات از بارندگی هوا که اکثر اوقات می‌بارد به عمل آورده می‌شود، مگر سبزیات خوراکی و گلستانها [را که] با دست آبیاری می‌کنند.

احتیاج فرنگستان

پس برای سایر حبوبات خوراکی اهالی قطعهٔ فرنگستان به ممالک امریکا و مصر و املاق بعدان و مجراستان و قریم احتیاج دارند. هرگاه سالی از این ممالک غلّهٔ کافی به فرنگستان داخل نشود بی‌شبهه یک من نان به یک تومان خواهد شد.

خلاصه چونکه زبان قلم در باب فواید حاصلات طبیعی ذکر و بیان سمی‌کند، لازم است که بجهت اثبات مدعایش بواسطهٔ ادلّهٔ آشکار محملی از فایدهٔ یک جنس نبات که قهوه می‌نامند و در ممالک ایران و هندوستان و در شهرهای عثمانی و عربستان شربت دوق و در کلّ فرنگستان خوراک دوگانهٔ عادتی است به نظر تدقیق مطالعه کنندگان این رساله برسانیم تا مراتب فیض محصولات زمین که از آب و آتش پرورده می‌شود و این هر دو عناصر در ایران موجود است پوشیده نمانده معلوم خواص و عوام شود که تنها این یک قلم امتاع که بروحه احتصار می‌نویسم در شهرهای معروف فرنگستان در چه میزان به مصرف می‌رسد.

قهوه

تحقیقی که از دفتردار رسومات این ولایت گردید سالی یکصد و چهل و شش هزار قنطار که هر قنطارش پنجاه کیلو باشد قهوه داخل شهروین که قریب دو کرور از عریب و بومی جمعیت دارد شده و صرف می‌شود. پس از این قرار ملاحظه کنیم در لندن که هشت کرور و در پاریس چهار کرور و در برلین متجاوز از دو کرور هکذا در پتربورغ و روم و در سایر شهرهای مشهور و آبادانیهای معروف فرنگستان نفوس زیاد دارد هرسال چه قدر قهوه به خرج می‌رود.

خشکبار

بنابراین به هموطنانم از روی نیکخواهی یادآوری می‌نمایم مادامی‌که از اسباب و آلات مقتضیه که موجب تکمیل و تسهیل امتعهٔ صنایعی است بجهت بعضی سنها نداریم و به دیگران محتاجیم، چنانکه اهالی روسیه صد و پنجاه سال بیش از این به ایران و فرنگستان احتیاج داشتند، هیچ نباشد در اجرای عمل زراعت کوشش کرده باشند، ویژه در پرورش جنس خشکبار که امروز در فیمابین اهالی روس و ایران مال تجارتی شده است، بخصوصه در کاشتن پنبه و برنج و توتون متعارفی که به ممالک روسیه زیاد لازمند.

ابریشم

و در پاک سازی ابریشم سعی بلیغ کنند به قیمتش افزوده شود و در عمل آوردن این گونه حاصلات برای فرستادن ممالک خارجه افراط کنند که باعث منافع کثیر است. زیرا متاعی که از یک مملکت به ممالک دیگر نقل نشده و در بدلش نقد و یا جنس آورده نباشد خاک آن ملک در تحت حکم لاینفع و لایضرّ بوده و ساکنانش همواره بی‌ثروت خواهد ماند.

چنانچه فرنگیان ممالک ایران را در تاریخ نقشهٔ کرهٔ زمین این عهد به مناسبت قلّت معموریت و کمی فلاحت خراب و بی‌بهره می‌خوانند، حتی بعضی سیاحان از روی اَسف و تعجب می‌گویند ما نفهمیدیم که چرا خاک ایران با وجود آن وسعت و قوت لایزرع مانده است.

صرافخانهٔ بزرگ به معنی بانک

اشخاصی که تاریخ پطر کبیر را از چشم گذرانیده‌اند* در این باب به قول نامه نویس تقویت خواهد نمود. اندیشه بکنیم که زراعت کاری در چه پایه موجب آسایش اهالی و به آبادی مملکت نافع است که دولت روس می‌خواهد یک صرافخانهٔ بزرگ ترتیب و تأسیس کرده شود. کشتکارانی که بی‌سامان [اند] و به فراهم آوردن اسباب زراعت استطاعت ندارند از آن صراف‌خانه تنخواه کافی به شرط تمسک وام داده شود، تا بدین وسیله هم اهل زراعت از گدایی و بیچیزی رها بشوند و هم در کشور زمین خالی نمانده و دولت نیز از ثمرهٔ حاصلات ایشان کسب استعاده و استفاضه کند.

بانک متمولین

مبادا برادران وطنم از روی خیال نگویند در صورتیکه دولت روس از خزینهٔ پادشاهی این نوع نیکوکاری را برای رعایای خویش می‌کند، پس اعلیحضرت اقدس صاحبقران شاهنشاه ایران هم اینگونه عنایت خاص را در حق محتاجین ممالک محروسه مبذول فرمایند، چنین نیست. بلکه سرمایه‌داران و متمولین روسیه با منافع حرثی به این صرافخانه پول خواهند گذاشت، منتها از جانب دولت به سندات حصه داران اعتبار و امینی داده خواهد شد. چنانکه در جمیع فرنگستان تأسیس و تشکیل اکثر کارهای نافعه از طرف ملت است. اگر دولت به هر امور نافعهٔ مملکت تنخواه وضع و خرج نماید همواره خزینه تهی خواهد ماند.

وظایف دولت و صندوق شهر

گرچه دولتهای فرنگستان چنانچه شنیده‌اید در بعضی مواد نافعه و در نظافت‌کاری شهر و روشنایی و سنگ فرشی کوچه‌ها و همواری راهها و برای تفرج و تفرح اهالی باغچه و گلزارها و غیره از صندوق شهر صرف کرده درست می‌کنند ولیکن این را هم نباید فراموش کرد که وزارت شهیر این دولتها سالی از وجه اجاره‌جات خانه‌ها از صاحبان املاک در صد چهل و پنج بده دیوانی و به هر یک رأس سگ خواه شکاری باشد و خواه خانگی یک تومان مالیات می‌گیرند و سایر انواع و اقسام مالیات را که درکتاب علیحده تفصیلاً مسطور خواهد شد از اینها تصور بکنید که چه خبر است. پس معلوم است در مقابل این مالیات و رسومات بی‌اندازه خرج می‌توان نمود.

فقره حیرت‌انگیز که از روی استقصاء شنیده‌ام به شما نیز اشعار کنم تا عدالت خسروانه و عواطف ملوکانهٔ اعلیحضرت اقدس شاهنشاه ایران به گوش جهانیان رسیده و مستور نماند که سر ایرانیان در چه پایه رؤف و مهربان است، خداوندا نگهدار از روالش.

فرنگستان و شورش عمومی

در خانهٔ یکی از آشنایان فرنگی بودم و پایان سخن به معاملات مهام و دولیه رسید. گفتم اهالی فرنگستان به بار گران اینگونه مالیات و رسومات که روز به روز از طرف دولتها به یک اسم و رسم ضم و علاوه می‌شود تحمل نکرده نزدیک است یک شورش عمومی برپا بشود. بعد گفت این خانه را که می‌بینی مال زن من بود که به یکی پسرانش هبه[2] کرده بود. پس از وفات زنم مأموری از جانب حاکم شهر آمده نظر به مقدار بهای خانه درصد یک و نیم مطالبهٔ بده حق ارث کرد. ولی چه طور؟ نه اینکه

---

* ـ اصل: است

۲ـ اصل: هبه

خانه را از روی قیمت معمار میزان می‌کرد، بلکه می‌گوید وجه اجارهٔ این خانه این قدر است و باید قیمت خانه از قرار انتفاع محسوب شود و حال آنکه در پای فروش هیچوقت خانه این بها را نخواهد آورد. از قضا بعد از چندی آن پسر فوت گشته خانه به پسر دومین منتقل شد. باز دوباره به حکم قانون مالیاتی کسی از طرف حاکم شهر آمده بر منوال سابق مبلغی گرفته و رفت. اگر فی‌المثل دوبار دیگر این طور اتفاق افتد معادل قیمت خانه مالیات ارث بجز از آنکه سالی در یکصد چهل و پنج استمراراً بده دیوانی اخذ می‌شود به دولت داده خواهد شد. هرگاه وارث غیر از فرزندان باشد آن وقت بده دیوانی از موروثات درصد پنج داده خواهد شد و از حکم این قانون احدی را از اهالی استثنایی ندارد.

خشکبار ایران

پس نظر بر اینها دعای و ثنای پادشاه ایران بر جمیع ایرانیان مانند نماز هر صبح و شام واجب است.

خلاصه برویم سر سخن، از قراری که شنیده می‌شود اجناس خشکبار ایران از آذربایجان و خراسان سالی زیاده از صد هزار لنگه به ممالک روس داخل شده و به میدان داد و ستاد می‌آید.

مربیا و ترشی ایتالیا

این جنس متاع خصوصاً مغز بادام و برنج و لیموی تر تابه مربیات و ترشیات و غیره از کشور ایتالیا نیز به جمیع ممالک فرنگستان و روسیه زیاده از اندازه فرستاده و فروش می‌شود، حتی بجهت نزدیکی راه میوه‌جات تر و سبزیات تازه پیش از آنکه در خود فرنگستان به عمل آید «نوبر» گفته می‌فرستند. لاجرم آنقدر که میوجات ایران لذیذ و از حیثیت جنسیت خوب است مال ایتالیا نیست و با به تقریر اهالی روسیه که به داد و بستاد این متاع مشغولند من باب تأسف می‌گفتند اگر مرسله جات خشکبار ایران را با مال ایتالیا که به روسیه آورده شود سنجیم مال ایتالیا به منصفه از مال ایران کمتر داخل می‌شود. فقط تاجران مال ایتالیا با وجود این کمیت دو برابر از ایرانیان زیاده سودمند می‌شوند به سبب اینکه اهالی ایتالیا از مصارف جزئی مضایقه ننموده، کالای خودشان را به پاکیزگی و موافق سلیقه جور کرده در قوطیهای ملوّن و مشکّل که مشتری از دیدن آنها میل خرید نماید آورد به جلوه داده و به بهای گران می‌فروشند.

برعکس ایرانیان

برعکس آنان ایرانیان آن میوه‌جات نازنین را جور نکرده پاک نشده در صندوقهای شکسته گرد و خاک خورده و در جوالهای چرکین آورده به چشم خریدگان می‌رسانند. واضح است متاعی که بدین حالت و صورت به نظر مشتری برسد به کمترین بها فروخته خواهد شد.

هار هزار دریغ و افسوس که همحاکانم متاع خودشان راکه به صد رنج و زحمت به عمل می‌آورند از عدم دقت‌کاری و بی‌اعتنایی به قیمت نازل می‌رسانند. آری بعضی اشخاص بیخبر که هنوز رایحهٔ امور تجارت به دماغشان [1] نرسیده و از اصول و فروع این پیشه بهرهٔ معرفت ندارند ایرادی خواهند گرفت که مال خشکبار نیز داخل امتعهٔ تجارتی شد.

ابریشم و زغال

ای بی‌آگاه دلم می‌خواهد آمده تا ببینی زغال و هیزم فروشان و بایعان گندم و جو این شهر که در

۱ـ اصل: به دماغش

نظر شما به منزلهٔ پیلورند دم از صد هزار تومان معامله و سرمایه زده با حریرفروشان دوش به دوش می‌روند. گیرم که ما به قول شما ابریشم متاع تجارتی است آیا تاجران معتبر ایران تا به‌کنون در آن چه ترقیات به عمل آوردند و کدام منافع را در آن باب به مملکت نمودند.

ابریشم رشت پنجاه سال پیش ازین در چه صفت بود باز همان است و از جهت همین علت از ابریشم ایتالیا و بُرسه و نی‌پون وسایر جاها در قیمت کمتر فروش شود اگر عنایت خاص در عیب پروری اعلیحضرت اقدس صاحبقرانی طول‌الله عمره شامل نمی‌شد که چند سال پیش ازین مبلغ زیاد فرستاده از فرنگستان تحم ابریشم خریده آوردند، این محصولات که در حقیقت روشنایی امتعهٔ ایران است تا به حال بکلی مفقودالاثر شده بود.

حریربافی آذربایجان

این مقال اینکه جمیع کارخانجات حریربافی آذربایجان سی سال است خوابیده و از کار افتاده. عذری که دارند این است که حریریات فرنگی مرغوب گشته و مال ایران را نمی‌پسندند. راستی این معذرت واهی به درایت و ذکاوت ارباب صنایع ایران شایسته و سزاوار نیست.

ای مردمان خردمند و ای هموطنان ارجمند! شما نیز سعی و همت کنید متاع خودتان را به پایهٔ متاع فرنگی برسانید تا گوی شهرت از این میدان بربایید

جوهر خود را مکن پنهان ز خلق — گوهر از داری به بازاری بیار
گنج خواهی در طلب رنجی ببر — خرمن از می‌بایدت تخمی بکار

ایرانیان فعله در عثمانی

پس از سبب این بی‌اعتنایی و سهل‌انگاری است که اکنون عمله‌جات کارخانه‌های شعربافی و سایر مزدوران ایران بیکار مانده، برای کسب روزی ترک خانمان کرده یا در ممالک عثمانی به تنباکو فروشی و آب فروشی مشغولند و یا در شهرهای روسیه زندگانیشان را به بقالی و قصابی و فعله‌گی می‌گذرانند و آنچه که علی‌التخمین به شماره آورده‌اند الآن از اهالی ایران در ممالک عثمانی زیاده از یکصد هزار و در روسیه نود هزار نفر رحل اقامت و مسافرت افکنده‌اند و از این معلوم و مشخص می‌توان کرد که نابودی اینقدر جمعیت خواه به دولت و خواه به مملکت چه قدر زیان دارد و بلکه باعث خرابی ملک است.

عالم عالم ترقی است

الحاصل مقصود از مذکور این است: عالم عالم ترقی است و این به عمل نمی‌آید مگر به اهتمامات وافی و اقدامات کافی و به نشریات معارف و تشکیلات مجالس. اکنون که این یک قلم جنس خشکبار در ممالک روسیه رواج است در محصولات آن دقت لازم است تا از عیوباتی که مردم کشف و استخراج نموده‌اند پاک و تمیز نمود، خاصه که حالا افتخار ملک و ملت امین خلص دولت مظهر لطف اعلیحضرت ظل‌اللهی جناب جلالت مآب علاءالدوله امیرنظام و پیشکار آذربایجان دام اجلاله می‌خواهند از وجود فایض‌الجود خودشان در این مملکت که در فرنگستان در بند تجارت ایران می‌خواهند یک اثر خیر بگذارند تا اسم شریفشان در روی زمین سالهای دراز بماند.

راه تبریز به آستارا

یعنی راه اردبیل را از تبریز تا به آستارا که عمدهٔ گذرگاه راه تجارت روسیه است درست و

هموار سازند تا گذرندگان و کاروانیان از رنج و سختی راه رهایی یافته و سریع‌السیر شوند. امیدواریم که انشاءالله از طرف بعضی خیرخواهان وطن و اصحاب مکنت و ثروت آذربایجان نیز غیرت مردانه و همت وطنپرورانه به کار آورده، به نیت پاک جناب معظم‌الیه تقویت لازمه را خواهند نمود تا اسامی نیک از ایشان هم در صفحهٔ روزگار باقی خواهند ماند.

دولت جاوید یافت هرکه نکونام زیست   کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

تقلب در تریاک

خواستم در اینجا سخن را کوتاه کرده و به انجام برسانیم ولیکن از وقوع یک خبر ملالت اثر که در این روزها به گوش این خادم دولت و ملت رسید مزید بر علت شده تضعیف بر مکاتبت گردید که بر خوانندگان نیز پوشیده نماند.

یکی از دوستان محترم که ایشان هم نیکخواه ملت است قدری تریاک به قصد اینکه شاید این چنین متاع طبیعی ایران که در دواجات طبی فرنگستان به کار می‌برند رواج یافته اهالی وطن از این راه بی‌بهره نمانده باشند، نمونه‌ای پیشم فرستاده بودند با وجود اینکه معاملات تجارتی بیرون از وظیفهٔ خدمت یک مأمور است محض به ملاحظهٔ منافع و پیشرفتی امور تجارت رعایای دولت علیه که در حقیقت یکی از شغلهای عمدهٔ مأموریت است نمونهٔ مرسوله به جاهای لازمه نموده شد. جوابی که به این خادم دادند این است:

سالهاست که تریاک ایران را از قراری که آزموده و به تجربه رسانیده‌ایم از طبیعت اصلی برگردانیده به ادخال پاره‌ای اجزاء مغشوش کرده‌اند، به درجه‌ای که اگر یک من از آن تخریج و تختیر شود نهایت یک چارک تریاک خالص بیرون می‌آید. اما تریاک اناطولی بهتر از مال ایران است. زیرا به همانطوری که از نهالش چیده و می‌پرورانند بیغش آورده به فروش می‌رسانند.

اشخاصی که در کاشان و خراسان و اصفهان و یزد به عمل این نبات عاملند از روی انصاف و خرد اندیشه‌ای بکنند، آیا بدنامی این گونه متاع که هرسال در ممالک چین چه قدر به فروش می‌رسد برای ملک و ملت مضرّ نیست.

و عجبا کسانی که از این ممرّ منافع برده و روزی می‌خورند از آسیب این نوع شهرت زیان آور غافلند و مآل این را به چشم بصیرت نمی‌بینند.

باری این نیکخواه اطلاعات خود را به فحوای «بَلِّغ ما عَلَیْکَ فَإنْ لَمْ یَقْبَلُوا ما عَلَیْکَ» به گوش مستمعان رسانید، والله ولیّ التوفیق و هو خالق کلّ الاشیاء.

غرض از تحریر و ترسیل این نامهٔ کوتاه

مقصود نه مانند بعضی ارباب معارف اظهار فضیلت و تشهیر معرفت است، بلکه به برادران وطن رسانیدن احوال حاضره و نمودن اوضاع کمالات ترقیات و تنزلات این عالم است که از یکی آسایش و اقبال خیزد و از دیگری رنج و ادبار تولید کند.

تعریض به ملکم خان

نظر بر این دانشمندان ایران و نیک جویان آن آبادان را به وسیلهٔ همین وسیله دعوت می‌کند که بقدرالأمکان خواه بواسطهٔ تحریک قلم و خواه به اجرای قول و قدم اقدامات و تشبثات خودشان را در باب افزایش و ترقیات وطن عزیز فرو نگذاشته، اصناف پیشه‌وران و هنرمندان ایران را به صدای

«فاعتبرو یا اولی الأبصار» ترغیب و تشویق کنند و مانند آباء و اجداد قول حضرت رسالت مآب صلوات‌الله علیه را تحریف معنی کرده نگوئیم ایران نظم پذیر نیست،* چرا برای چند روزه زندگانیم اوقات خود را بیهوده صرف کرده و به جای عبث عمر ضایع کنم. «پس از من چه دریا و چه سراب».

قلمتراش

این گونه حرفها در نزد خردمندان پسندیده نمی‌باشد و همین نوع سخنهاست که بعد از شورشهای پی در پی داخله باعث خرابی مملکت شده، اکنون از همه اصناف امم و کافهٔ ملل بازمانده تا به قلم تراش که بغیر از یک پارچه فولاد چیز دیگر نیست به خارجه محتاجیم، معرفت به خرج داده اظهار بدیهی کردن به مرد قلمزن شایسته نباشد. لاجرم همه کس ازاهل معارف و تواریخ دیدگان می‌دانند که وطنپروران سایر ملل پیش از دو صد سال هریکی آمده تخم علم و دانش و راهنمائی در مزرع معرفت کاشته و سرمشقی برای اخلاف خودشان گذاشته‌اند و حالا بهرهٔ آنها است که خرمن خرمن چیده کم و کسر علوم را به تدریج و استراحت بجهت اخلاف شان آرایش داده از سر افتخار بر اهالی شرق و عرب سربلندی می‌کنند.

آتشکدان

چنانکه از کنون پیش‌بینی کرده و فهمیده‌اند که زغال سنگ پنجاه سال بعد از این در معادن فرنگستان تمام خواهد شد، از حالا در تدارک آینده سعی و کوشش دارند که مبادا در آن وقت به امور صنعت و تجارت نکس[۲] و تعطیل رو داده و به نای وطن زیان وارد شود. این است که از حالا می‌خواهند از طریق ایجاد و اختراع آتشکدانها[۳] را که عمدهٔ اساس حرکت چرخ و آلات است، مثلاً آتشخانهٔ کشتی بخار و چرخ ره پیمای راه‌آهن و بخارخانه روشنایی شهر و سایر کارخانه‌جات بزرگ که زیاده از حدّ زغال معدن صرف می‌شود تغییر داده و بواسطهٔ «الکتریک» که در زبان تازی قوهٔ ساریه و در اصطلاح ایران برق ساریه می‌گوییم درست بکنند که محرک چرخ و آلات بدنی واسطه شده و زغال برای مایحتاج ملزومه بماند.

پس در صورتیکه سایر ملتها برای استراحت و منفعت آیندگان خودشان تا به زغال سنگی اندیشیده در تدارک هستند انصاف نباشد ما ایرانیان که دم از وطپرستی می‌زنیم در فکر ملک و ملت نباشیم و از فرنگیان و اهالی «نی‌پون» در باب نگاه‌داری منافع مملکت خودمان عبرتی نگرفته باشیم.

مازوج کوردستان

البته در خاطر تاجران ایران ویژه گماشتگان ایشان که در اسلامبول‌اند هست و می‌دانند تا سی سال پیش از این چرم ساران فرنگستان به مازوج کوردستان ایران در چه درجه احتیاج داشته و می‌خریدند محض به اندیشهٔ اینکه پول کشور به دست دیگران بیفتاده و خودشان را از احتیاجات خلاصی دهند پس از تجسس زیاد و آزمایش بیشمار برای عمل آوردن چرم انگشتانهٔ بلوط و پوست درخت این میوه را که در فرنگستان فراوان است پیداکرده و اکنون به جای مازوج به کار می‌برند. اگرچه در استعمال اینها با مازوج تفاوت زیاد دارد، ولی ارزان تمام می‌شود. تو نیز اگر بتوانی سر خویش گیر.

---

* اشاره به رسالهٔ میرزا ملکم خان است: ایران نظم برنمی‌دارد.

۲ـ اصل: نکث

۳ـ ترجمه برای موتور.

تمام شد این نامهٔ مختصر به یاری لطف خالق اکبر

و این رساله که در سال هزار و دویست و نود و نه هجری در وین پای‌تخت دولت بهیهٔ اوستریا و جارستان چاپ شده و فرستاده می‌شود برای هم‌وطنانم تنها از جهت وطنپرستی مجاناً داده خواهد ـد، اجرکم عندالله.

مؤلف رساله

نیکخواه دولت و ملت کمترین چاکر حضرت گردون بسطت‌المخاطب به لقب جلیل خانی حس داداد آذربایجانی نایب اول سفارت دولت علیهٔ ایران مقیم وین.

نیفتاده و خودتسانرا از احتیاجات خلاصی دهند پس از تجسس زیاد و آزمایش

بسیار برای عمل آوردن جرم انگستانهٔ بلوط و پوست درخت این میوه را که در

فرنگستان فراوان است پیدا کرده واکنون بجای مازوج بکار میبرند اگرچه در

استعمال اینها با مازوج تفاوت زیاد دارد ولا ارزان تمام میشود تونیز اگر

بتوانی سر خویش گیر ۞ تمام شد این نامه مختصر بیاری لطف خالق اکبر

۱۲۹۹

۞ واین رساله که درسال هزار و دویست و نود و نه هجری در وین پای تخت

دولت بهیه اوستریا و مجارستان چاپ شده و فرستاده میشود برای هم

وطنانم تنها از جهة وطنپرستی مجاناً داده خواهد شد اجرکم علی الله

مؤلف رساله

نیکخواه دولت و ملت کمترین چاکر حضرت گردون بسطت المخاطب بلقب جلیل

خانی حسن خداداد آذربایجانی نایب اول سفارت دولت علیه ایران مقیم وین

قدرت‌الله روشنی زعفرانلو

دستورالعمل قراسورانی

دوست عزیرم آقای علی شجاع دو حکم به مهر کامران میرزا (نایب‌السلطنه امیرکبیر) فرزند ناصرالدین شاه، در مورد عمو و پدرشان، محمدباقرخان و محمدصادق خان شجاع نطام در اختیارم گذاشتند که از لحاظ تاریخ راه‌داری و مراقبت از پست و حفظ شوارع و طرق در دورهٔ قاجاریه حائز اهمیت است. از تاریخ صدور این احکام نزدیک به نود سال می‌گذرد.

ایجاد پست و پستخانه به معنای امروزی آن در ایران از اقدامات سودمند میرزا تقی‌خان امیرکبیر است. امیرکبیر چاپار دولتی را در خدمت مردم گذاشت و اجازه داد هر کس از آن استفاده کند و نحوهٔ استفاده بدین ترتیب بود که ماهی دوبار چاپار که به ایالات ایران حمل و نقل می‌شد مرسولات پستی تجار و سایر مردم را نیز برسانند. به همین منطور شرحی در روزنامهٔ وقایع اتفاقیه به عنوان اعلان به چاپ رسانیدند (تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران تألیف فقید سعید دکتر حسین محبوبی اردکانی، جلد دوم ص ۲۴۵).

این دو حکم در مورد دو برادر، محمدباقر خان و محمدصادق خان شجاع نطام صادر شده است. صدور حکم اول به تاریخ ذی‌حجهٔ ۱۳۲۰ قمری است و دستورالعملی است که محمدباقر خان سرهنگ فرماندهٔ قراسورانهای گلپایگان باید مطابق آن عمل کند.

محمدباقر خان حین خدمت و انجام وظیفه در دفع راهزنان و سرکشان محلی جان می‌بازد و چون مردی خدمتگزار بوده است حکم دوم با به تقاضای علماء، تجار و اهالی گلپایگان بنام برادرش محمدصادق خان شجاع نطام صادر می‌شود.

زمانی که مردم ولایات حدود کاشان از ظلم و ستم نایب حسین کاشی و پسرش ماشاالله خان و نظایر آنان آرامش نداشتند و در بیم و هراس به سر می‌بردند این دو برادر در حفظ و حراست راهها و قوافل و خدمت به مردم از جان مایه می‌گذاشتند.

محمدصادق خان نیز مانند برادر در حفظ امنیت و قلع و قمع سارقین و حفاظت اموال پستی کوشیده است. بعدها خدماتش مورد توجه اولیای امور قرار می‌گیرد و با درجهٔ سلطانی وارد سازمان ژاندارمری می‌شود و چون بودجهٔ قراسورانی در اختیار وزارت جنگ گذاشته می‌شود محمدصادق خان جزو ابواب جمعی هنگ منصور درمی‌آید.

صورت دستورالعمل مقرب الخاقان رئیس قراسوران خطوط گل‌پایگان و رودخانهٔ خشک، حسن فلک، گدار نعل که انشاءالله پایدار استقرار رفتار و معمول بدارند. تاریخ پنجم شهر ذی‌حجةالحرام ۱۳۲۰

محمدصادق خان یوزباشی

از گل‌پایگان الی رودخانهٔ خشک	از گل‌پایگان الی حسن فلک
از گل‌پایگان الی گدار نعل	با پست می‌رود.

۱ـ حد از گُل‌پایگان تا گُدار نعل سپرده به محمدباقر خان است و ملزم است که در حفظ و حراست پست دولتی و عابرین خارجه و داخله مراقبت نماید که اگر خدای نکرده سرقتی و یا قتلی در خطوط راه اتفاق بیفتد محمد باقرخان مسئولیت دارد که موعد دو ماهه یا قاتل و سارق را دستگیر

نموده تحویل نماید و یا آنکه از عهدهٔ غرامت اموال مسروقه و دیهٔ قتل برآید که ابداً محل گفتگوئی نخواهد بود، یا آنکه رد قاتل و سارق را در صورت صحت به محلی و مکانی برند بعهدهٔ کارگذاران آستان مبارک است که حکم نماید گرفته شود.

۲ـ از ابتدای منازل که در گل‌پایگان است، منزلی دوازده نفر قراسوران از قرار تقسیم و کشیک باید حاضر بوده، شبانه دو نفر سوار قراسوران دو مرتبه از منزل اول به منزل دویم و از منزل دویم به منزل اول، همینطور در سایر منازل الی آخر در حرکت بوده و در گردش باشد، از عابرین خارجه و داخله و پست دولتی که در آن خطوط حرکت می‌کند محافظت نمایند.

۳ـ هفته دو مرتبه پست دولتی از خطوط گل‌پایگان وارد می‌شود و هفته دو مرتبه پست از طهران بآن خطوط حرکت می‌کند. باید دو نفر سوار قچاق با تفنگ ورندل همراه پست ایاباً و ذهاباً بوده پست را از منزل اول به منزل دوم آورده تحویل قراسوران منزل دویم نموده مراجعت نماید.

همینطور قراسوران منزل پست را آورده به قراسوران منزل سیم تحویل نماید، تا آخر منازل که قراسوران پست را سلامت از حد خود خارج نموده، قبض از حاملین پست دریافت نموده، پست را در ایاب ذهاب تحویل قراسوران کل پایگان نموده مراجعت نمایند.

۴ـ برعهدهٔ محمدباقر خان است دو هفته سه هفته قبوضات حاملین پست را با راپوت ایام هفته به توسط پست به طهران بفرستد. اگر مطلب فوری و یا اتفاق تازه باشد تلگرافاً از آن خطوط اطلاع دهد.

۵ـ دو نفر سواری که مقرر شده است شبانه روزی دو مرتبه از منزل اول به منزل دویم آمده گردش نمایند. اگر سواری یا پیاده که خارج از سلک کاروان بوده وغریبه باشد، بعهدهٔ قراسوران است که تحقیقات لازمه بعمل آورده اسم و رسم او را معین نمایند که از کجا می‌آید و به کجا می‌رود و چه کاره است، حتی رنگ اسب و لباس او را معین کرده، محمد باقرخان در خبر و راپورت ایام هفته اطلاع دهد.

۶ـ کاروان یا مکاری که از آن خطوط عبور می‌کند قراسوران آن خط باید منزل به منزل همراهی و مراقبت نموده، سلامت از حدّ و خاک خود گذرانیده و قبض دریافت نموده، محمدباقر خان در جزو راپورت ایام هفته به طهران بفرستد.

۷ـ سه روز بعد از عید که مأموری برای دیدن سان سوار قراسوران و داغ نمودن اسب آنها خواهد آمد، محمدباقر خان باید سوار ابوابجمعی خود را در نهایت آراستگی و خوبی حاضر نماید که بهیچوجه نواقصی نداشته باشد، مخصوصاً باید توجه کاملی در خوبی و جوانی نوکر و چاقی و خوبی اسب آنها بعمل بیاورد که محل ایرادی برای او نشود.

۸ـ قرارداده‌شده‌است‌که‌سه‌ماه‌به‌سه‌ماه‌کشیک سوار عوض بشود. در اول کشیک هر دسته سواری ابتدا در کمال دقت سان سوار دیده و بعد مواجب مرسوم آنها را نقداً و جنساً بدون دیناری کم و کسر در همان محل پرداخت خواهد شد که انشاءالله آنها هم به تکالیف لازمهٔ نوکری خودشان اقدام نمایند.

۹ـ نشان کلاهی برای قراسوران هر محلی ساخته داده خواهد شد که قراسوران هر محلی از آن نشان کلاه شناخته شود.

۱۰ـ از محمدباقر خان التزام گرفته شود که اگر از این تکالیف و دستورالعمل قراسوران که مقرر شده است اجراء معمول ندارند مورد مواخذهٔ سخت بوده از ریاست سوار معاف خواهد بود.

۱۱ـ بعد از حاضر شدن سوار از هر محلی و منزلی که معنی شده است باید محمدباقر خان اسامی قراسوران هر منزل را با رنگ اسب آنها تعیین کرده، کتابچه نوشته به طهران بفرستد که غفلتاً مأمور برای رسیدگی و تعیین سوار قاصدی در منازل معینه فرستاده خواهد شد. اگر بطوری که مقرر شده است از تکالیف نوکری خودش غفلت نموده‌باشد مورد مؤاخذه خواهد بود.

* * *



ایرج افشار

احکام مربوط به خاندان سعدلو و الکای چخور سعد

در شمارهٔ ۷ـ۱۲ سال ۱۸ صفحهٔ ۴۶۵ یادآور شدم که آقای عبدالحمید سعدلو عکس چهار حکم تاریخی (قرن دوازدهم) که در اختیار دارند به من لطف کردند. اینک متن آن چهار حکم که حکایت از نفوذ سلاطین صفویه در قلمرو چخور سعد دارد برای اطلاع علاقه‌مندان به تاریخ آن روزگار چاپ می‌شود.

شاه طهماسب ثانی در ۱۱۳۵ به سلطنت رسید و تا سال ۱۱۴۴ بر اریکهٔ پادشاهی قرار بود.

ـ ۱ ـ
حکم شاه طهماسب ثانی

(مهر: بندهٔ شاه ولایت طهماسب، ۱۱۳۵)

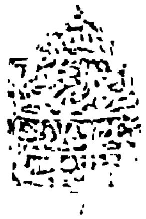
حکم جهان مطاع شد آنکه ایالت و شوکت پناه حشمت و جلالت دستگاه عالیجاه امیرالامراء العظام شمسا للایالة والشوکة والحشمة والجلالة والاقبال محمدقلی خان سعدلو بیگلربیگی الکای چخور سعد به شفقت شاهانه سرافراز گشته بدانند که عریضه که در باب انفاد موازی یکصد و پنجاه... که از جماعت لوند و غیره گرفته بوده و استدعای امضای ارقام تجار ایروان و ردخانهٔ محمدعلی بیک ولدارس بیک ایروانی که قبل ازین ضبط شده بوده و سایر شروح به درگاه جهان پناه فرستاده بود به نظر آفتاب اثر رسید و مراتب معروضهٔ آن عالیجاه معلوم رأی جهان‌آرا گردید و تدبیر آن عالیجاه و خدمت او و ریش‌سفیدان و غازیان الکای مزبور مستحسن طبع اقدس افتاد، روی آن عالیجاه و ایشان سفید هرچند که این فتح نمایانی بود، اما وقتی خدمت ایشان را قرین استحسان و همگی را بین الاقران سرافراز می‌سازیم که قلعهٔ ماکویه را به تصرف درآورده، اشرار اکراد را دفع نمایند و خاطر خطیر اقدس تعلق تمام به انجام آن مرام دارد و می‌خواهیم که در این ایام ان‌شاءالله تعالی صورت آن مأمول در آینهٔ حصول جلوه نماید و حسب‌الاستدعای آن عالیجاه امر اشرف به صدور امضای ارقام تجار مزبور صادر شده، خانهٔ مضبوطهٔ مذکوره را نیز به ورثهٔ محمدعلی بیک مزبور رد فرمودیم. آن عالیجاه از آن قرار به عمل آورده به توجهات پادشاهانه مستمال و امیدوار بوده باشد. تحریراً فی شهر ذی‌القعدةالحرام سنة ۱۱۳۵.

ـ ۲ ـ
حکم شاه طهماسب ثانی

(مهر: بندهٔ شاه ولایت طهماسب، ۱۱۳۵)

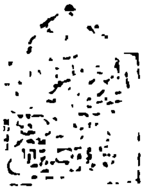
حکم جهان مطاع شد آنکه ایالت و شوکت پناه حشمت و جلالت دستگاه عالیجاه امیرالامراء العظام شمسا للایالة والشوکة والحشمة والجلالة والاقبال محمدقلی خان سعدلو بیگلربیگی الکای چخور سعد به شفقت شاهانه سرافراز گشته بدانند که چند روز قبل ازین به موجب رقم اشرف علیحده مقرر فرموده‌ایم که آن عالیجاه جمعی از قشون خود را به سرکردگی یکی از خویشان خود یا معتمدی بزودی زود بر سر قلعهٔ ماکو فرستد که به اتفاق حاکم نخجوان و چورس قلعهٔ مزبوره را

المنة لله



حکم جهان‌مطاع شد آنکه اولیای دولت قاهره ... عالیجاه امیرالامرای عظام [illegible]
والا اقبال [illegible] ... عریضه که در باب [illegible]
[illegible] ... ارقام [illegible]
و سایر شروح به درگاه جهان‌پناه فرستاده بود به نظر آفتاب اثر رسید و مراتب معروضه آن عالیجاه معلوم [illegible]
[illegible] آن عالیجاه ... طبع اقدس [illegible]
[illegible] ... که [illegible]
[illegible] ... صورت [illegible]
[illegible] ... آن عالیجاه [illegible]
[illegible]

شهر ذی‌القعدة الحرام ۱۱۴۳



حکم جهان مطاع شد آنکه ایالت و شوکت پناه حشمت و جلالت دستگاه [illegible] امیرالامراء [illegible]
[illegible] دانسته که [illegible] محمد [illegible]
[illegible] چند روز قبل از این بموجب رقم اشرف علیا مقرر فرموده‌ایم که آن ایالت پناه جمعی از [illegible] خود را
برگزیده از [illegible] خود [illegible] معتمد [illegible] رود بر سر قلعه [illegible] که با [illegible] حاکم نخجوان [illegible]
قلعه [illegible] را استرداد [illegible] در آن باب تأکید [illegible] فرموده‌ایم که خدمت مذکور را [illegible]
[illegible] و در نخجوان جهت حصول امر مزبور توقف فرموده‌ایم [illegible] اراده خاطر اشرف [illegible]
در [illegible] وقت از [illegible] نخجوان حرکت فرماییم چون آن ایالت پناه در آن باب [illegible]
[illegible] مقرر [illegible] نخجوان [illegible] تأکید [illegible]
فرموده‌ایم [illegible] متوجه خدمت مذکور گردند [illegible] آن ایالت پناه بعد از اطلاع بر مضمون [illegible]
[illegible] مقرر فرموده‌ایم [illegible] روانه و اهتمامات بلیغه بعمل آورد [illegible]
خدمت مذکور در نهایت [illegible]
فرماییم [illegible] مذکور [illegible] لازم باشد در آن باب اهتمام بعمل آورد [illegible]
[illegible]

ربیع الاول ۱۱۳۶

استرداد نمایند و مکرر در آن باب تأکیدات کرده فرموده‌ایم که خدمت مذکور را از آن عالیجاه می‌خواهیم و در نخجوان جهت حصول امر مزبور توقف فرموده‌ایم. و ارادهٔ خاطر اشرف آن است که انشاء الله درین وقت از بلدهٔ نخجوان حرکت فرماییم، چرا آن عالیجاه در آن باب تغافل و کوتاهی می‌نماید و چرا تا حال به نهج مقرر به عمل نیاورده و اهتمامی که باید در آن باب نمی‌کند و به حکام نخجوان و چورس تأکیدات بلیغه فرموده‌ایم که بزودی زود متوجه خدمت مذکور گردند. می‌باید آن عالیجاه بعد از اطلاع بر مضمون رقم مطاع بنحوی که مقرر فرموده‌ایم در کمال استعجال قشون روانه و اهتمامات بلیغه به عمل آورد که خدمت مذکور در نهایت زودی به انجام رسد و در عقدهٔ تعویق نماند که می‌خواهیم از نخجوان حرکت فرمائیم و منتظر امر مذکوریم و باید زیاده از آنچه لازم باشد در آن باب اهتمام به عمل آورد و مسامحه نورزد که مورد بازخواستهای عظیمه خواهد شد و از فرموده تخلف نورزد. تحریراً فی شهر ربیع‌الاول سنهٔ ۱۱۳۶.

ـ ۳ ـ
حکم شاه طهماسب ثانی

(مهر: بندهٔ شاه ولایت طهماسب، ۱۱۳۵)

حکم جهان مطاع شد آنکه ایالت و شوکت پناه حشمت و جلالت دستگاه عالیجاه امیرالامراء العظام شمسا للایالة والشوکة والحشمة والجلالة والاقبال محمدقلی خان سعدلو بیگلربیگی الکای چخور سعد به شفقت شاهانه سرافراز گشته بداند که مکرر در باب مقدمهٔ قلعهٔ ماکو تأکیدات به آن عالیجاه فرموده‌ایم و تا حالا اثری از آن ظاهر نشده و خدمت مزبور به انجام نرسیده، چرا در آن باب کوتاهی می‌نماید. باید بعد ازاطلاع بر مضمون رقم مطاع نهایت سعی و اهتمام در آن باب به عمل آورده مسامحه و اهمال نورزد و به زودی خدمت مذکور را به انجام رساند که از آن عالیجاه می‌خواهیم و عذر مسموع نمی‌داریم و از فرموده تخلف نورزد و درعهده شناسد. تحریراً فی شهر ربیع‌الثانی سنهٔ ۱۱۳۶.

ـ ۴ ـ
حکم شاه طهماسب ثانی

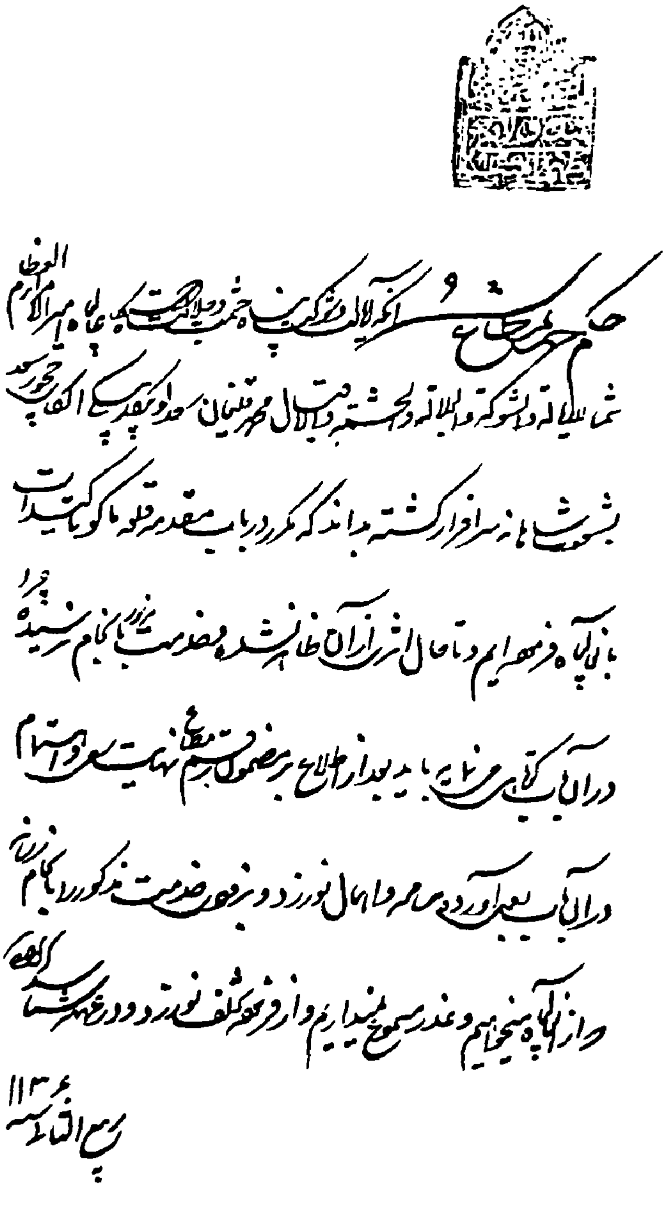
(مهر: بندهٔ شاه ولایت طهماسب، ۱۱۳۵)

حکم جهان مطاع شد آنکه ایالت و شوکت پناه حشمت و جلالت دستگاه عالیجاه امیرالامراء العظام شمسا للایالة والشوکة والحشمة والجلالة والاقبال محمدقلی خان سعدلو بیگلربیگی الکای چخور سعد به شفقت شاهانه سرافراز گشته بداند که عریضه که درین وقت به درگاه جهان پناه فرستاده بود به نظر آفتاب اثر رسید و مراتب معروضهٔ او معلوم رأی جهان‌آرا گردید. آنچه در خصوص شتر عرض نموده بود مستحسن افتاد و قبل ازین آن عالیجاه را جهت سفارت روم به رکاب اقدس طلب فرموده بودیم. درین وقت که عریضهٔ عالیجاه والی خراسان در باب تسخیر هرات و فراه و غیره به نظر آفتاب اثر رسیده مقدمهٔ سفارت آن عالیجاه را موقوف فرمودیم چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گردد به نحوی که عرض نموده، چون در سال قبل چهار صد نفر تفنگچی از سکنهٔ خلخال ملازم نموده بودند ملازمت ایشان را برقرار دانسته اگر زیاده بر آن هم ممکن شود بهتر بزودی بدون تأخیر تدارک دیده به اتفاق جنود برداشته روانهٔ درگاه معلی گردد و قبل ازین مقرب الخاقان

[illegible]

سفره‌چی باشی را جهت وصول دو انفاد وجوهات نقدی آنجا نزد آن عالیجاه فرستاده بودیم، او را نیز همراه خود آورد و در خصوص تعجیل حرکت خود و آوردن تفنگچی اهمال و سهل انگاری ننماید. ازسلسلهٔ قدیم که به اخلاص و عقل ایشان اعتمادی باشد بر آن عالیجاه معلوم است که کسی نمانده آیا به چه نحو آن عالیجاه به خود گوارا می‌نمایند که در خانهٔ خود نشسته در رکاب اقدس و خدمت نواب همایون ما نباشد. با این همه حقوق آبا و اجداد چگونه خود را راضی می‌نماید که پای غیری داخل دولت شود و آن عالیجاه کناره‌گردی نماید. به هر تقدیر بعد از حصول اطلاع بر مضمون رقم اشرف بزودی ان‌شاءالله تعالی در کمال امیدواری روانهٔ رکاب اقدس شده به توجهات خسروانه مستمال باشد. تحریراً فی شهر ذی‌قعدة الحرام سنهٔ ۱۱۴۴.

* * *



عکس خوانین دالکی

آقای غلامرضا حاجی نژاد کتابی به نام «تحلیلی بر زندگی رئیس علی دلواری» منتشر کرده‌اند که در آن عکسی دسته جمعی چاپ شده و به رئیس علی نسبت داده شده است.

در مورد اشخاص این عکس که عکاسباشی کازرونی در شیراز (عکاسخانهٔ فردوسی) انداخته بوده هنوز باقی است. آقای امرالله صولتی دالکی توضیحی نوشته‌اند که چاپ می‌شود! ایشان یادآور شده‌اند شیشهٔ مذکور نزد آقای بهرام چهره‌نگارست و چند بار در کتابها چاپ شده است. افراد عکس را چنین معرفی کرده‌اند:

ردیف جلو از چپ به راست:

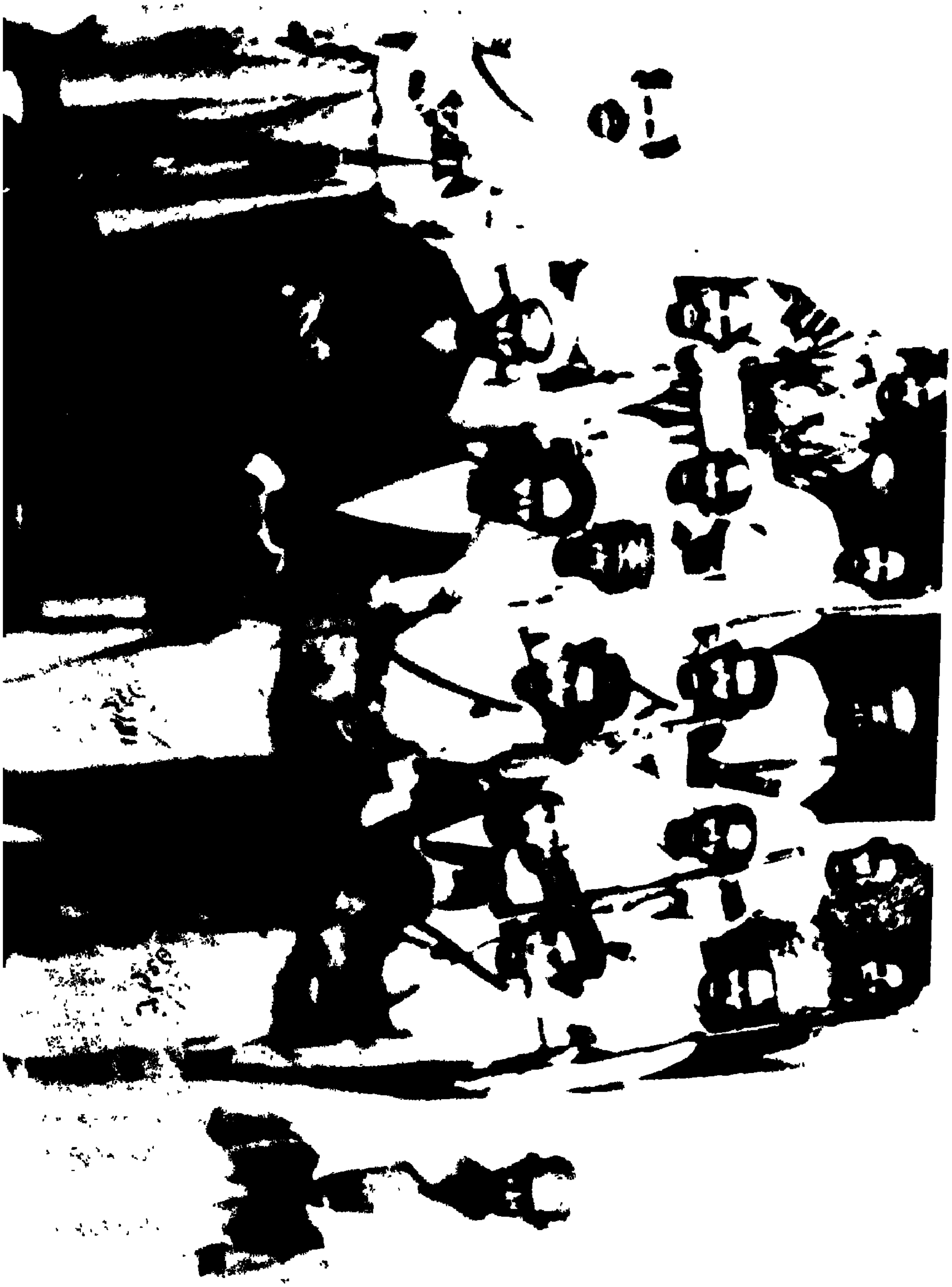
۱ـ شکرالله فرزند کاسید و اهل دالکی
۲ـ شیخ اهل کازرون که هویت آنرا بنده نمی‌دانم
۳ـ سعیدی شاعر آن زمان کازرون
۴ـ نفر پشت سر آنها علی سیاه فرزند قنبر اهل دالکی
۵ـ شخصی که مرحوم رئیس علی معرفی گردیده الله‌کرم خان فرزند نورمحمدخان کلانتر دالکی دائی اینجانب است.
۶ـ علی دشتی
۷ـ علیکرم خان پسر دیگر نورمحمدخان
۸ـ رئیس علیباز کمارجی

ردیف دوم از چپ براست مرحومان:

۱ـ عبدالله فرزند غلامحسن اهل سرکوردان
۲ـ خیرالله فرزند کاسید و اهل دالکی
۳ـ اسد بیگ فرزند محمدعلی بیگ اهل دالکی پسرخالهٔ مادراینجانب. فعلاً مادرم در قید حیات است.
۴ـ ملاابراهیم فرزند عبدالله کدخدای سرکوردان
۵ـ گرگعلی فرزند برات اهل دالکی
۶ـ خواجه محمدحسین پیشخدمت مرحوم الله‌کرم خان
۷ـ عوض دلاک (سلمانی) فرزند کربلائی عباس اهل دالکی.

سرکوردان نامش تبدیل به خیرآباد شده و جزء حوزهٔ دالکی است.

امرالله صولتی دالکی



عکس تاریخی اتابک و دیگران

عکسی است که آقای حسین ثقفی اعزاز برای چاپ داده‌اند. درین عکس اتابک است، که دست بر شانهٔ ولیعهد روسیه گذاشته است. این عکس درپطربورگ برداشته شده. نفر دوم از دست چپ مهدیقلی هدایت مخبرالسلطه است.



دو عکس از اعضای معارف

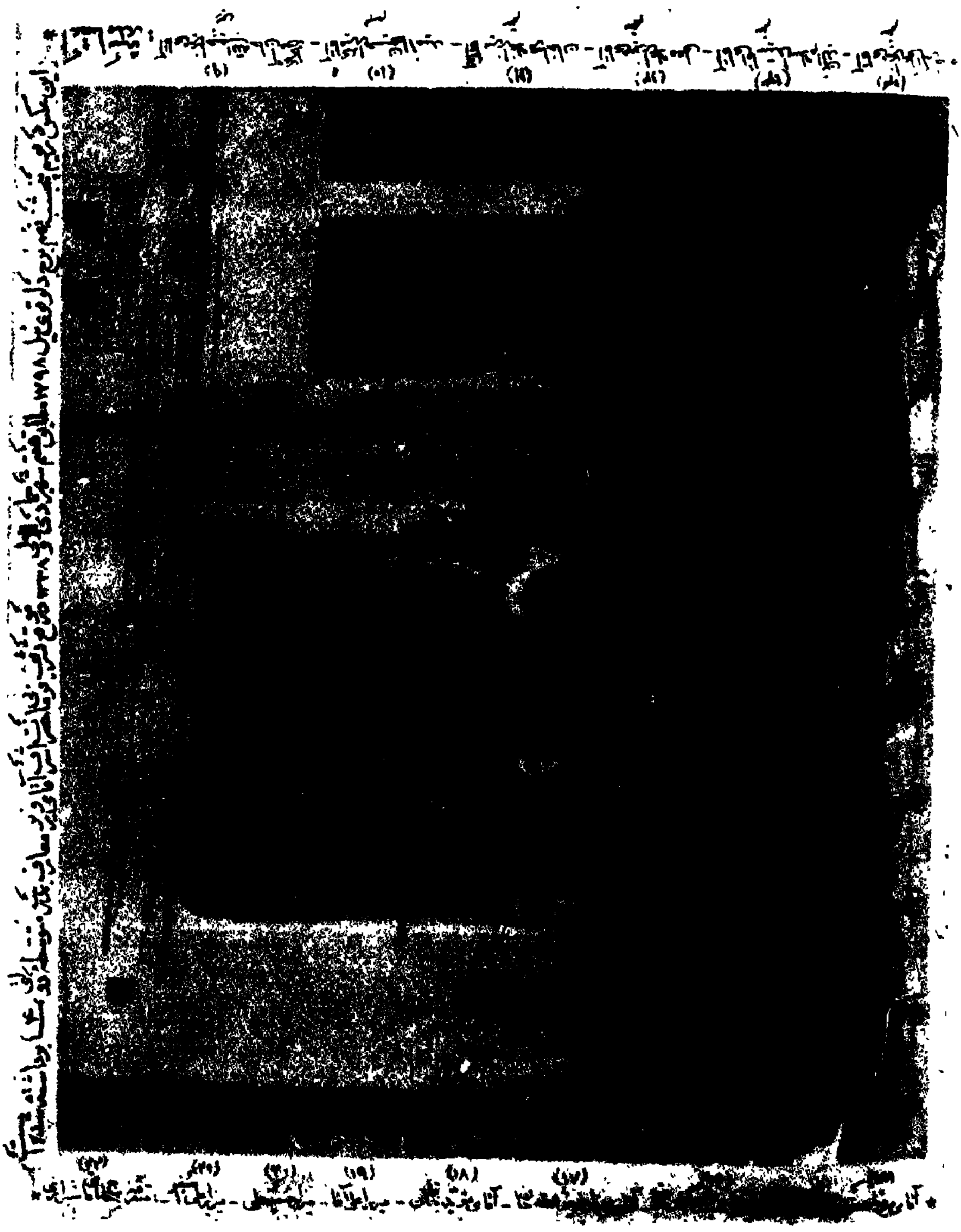
آقای دکتر هوشنگ امید چند عکس از دورهٔ خدمت پدرشان در معارف اصفهان و خوزستان مرحمت‌کردندکه درشمارهٔ ۷-۱۲ سال‌هیجدهم چاپ شد. چون عکس مربوط به اصفهان خوب چاپ نشده و اسامی افتاده است مجدداً به انضمام یک عکس دیگر که تازه لطف کرده‌اند به چاپ رسانید می‌شود.

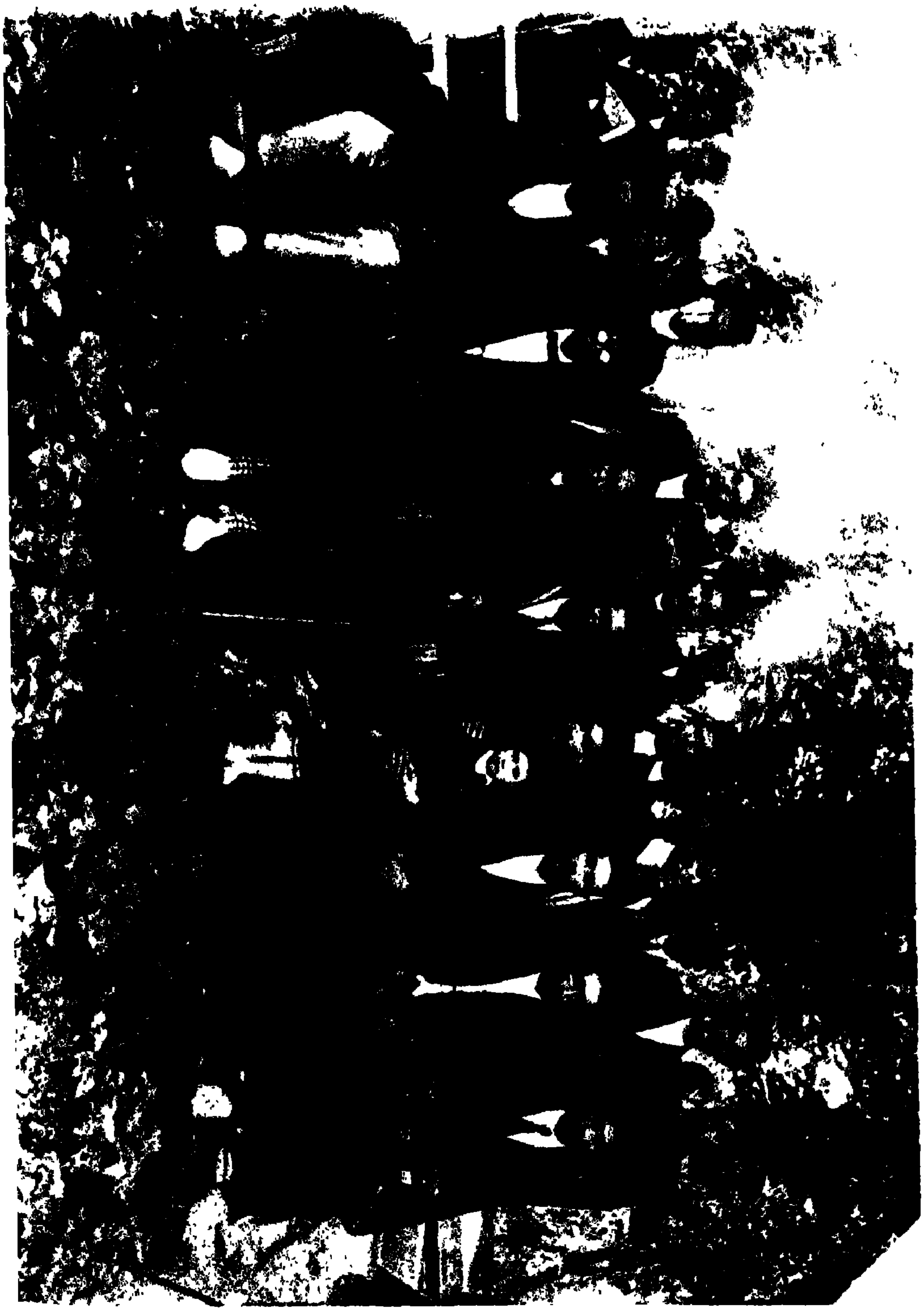
عکس اصفهان

۱- نصیرالدوله بدر (وزیر)
۲- نیرالملک هدایت (معاون)
۳- دکتر اعلم‌الدوله ثقفی (رئیس کل معارف)
۴ نیرالملک (?) (رئیس محاسبات)
۵- اعلم‌السلطان (رئیس تعلیمات متوسطه)
۶- میرزا اشرف خان (مفتش)
۷- فخرالاشراف (مفتش مدارس نسوان)
۸- میرزا حسن (پیشخدمت)
۹- حبیب‌الله آموزگار (رئیس)
۱۰- حسین خان امید (ناظم)
۱۱- میرزا غلامرضا خان (معلم)
۱۲- میرزا غلامعلی (معلم)
۱۳- آقاسید اسلام‌الدین (معلم)
۱۴- میرزا علی اکبر خان (معلم)
۱۵- میرزا حسن خان... (معلم)
۱۶- میرزا سید جعفرخان (معلم)
۱۷- میرزا عزیزالله خان (معلم)
۱۸- مؤید خاقان (معلم)
۱۹- میرزا علی آقا (مستخدم)
۲۰- میرزا حسینعلی (مستخدم)
۲۱- میرزا علی اصغر (معلم)
۲۲- حاج آقای شیرازی وکیل دارالشوری

عکس خوزستان

۱- حسین امید
۲- یزدانفر
۳- محمد محیط طباطبائی
۴- رضوان
۵- مردان





در حاشیهٔ مصادرهٔ اموال قوام

پس از اینکه با تصویب قانون مصادرهٔ اموال قوام‌السلطنه به صورت برداری اموال او اقدام شده بود و در جراید وقت هرچند یکبار مطلبی نوشته می‌شد خطر از میان رفتن اوراق و اسناد و کتابخانهٔ گرانبهای قوام در وزارتخانه‌های دارایی و دادگستری مرا به این فکر انداخت که اقدامی بشود تا اگر موضوع واقعیت پیدا کرد کتابخانهٔ قوام به دانشگاه داده شود. به این ملاحظه نامه‌ای خصوصی به مرحوم دکتر محمد مصدق عرض کردم و با پست فرستادم.هیچ تصور نمی‌کردم ایشان با آن همه اشتغال بتوانند عنایتی بدان مطلب داشته باشند. اما پس از چند روز رونوشت نامه‌ای که در آن باره به وزارت دادگستری نوشته بودند به دستم رسید و این است آن:

ایرج افشار

نخست وزیر

تاریخ ۱۲
شماره .
پیوست .

جناب آقای لطفی وزیر دادگستری

رونوشت نامه آقای ایرج افشار راجع به کتابخانه ای که

جزو اموال آقای احمد قوام وجود دارد برای اطلاع و اقدام

لازم فرستاده میشود · نخست وزیر

۳۰۵۳۴
۲۵

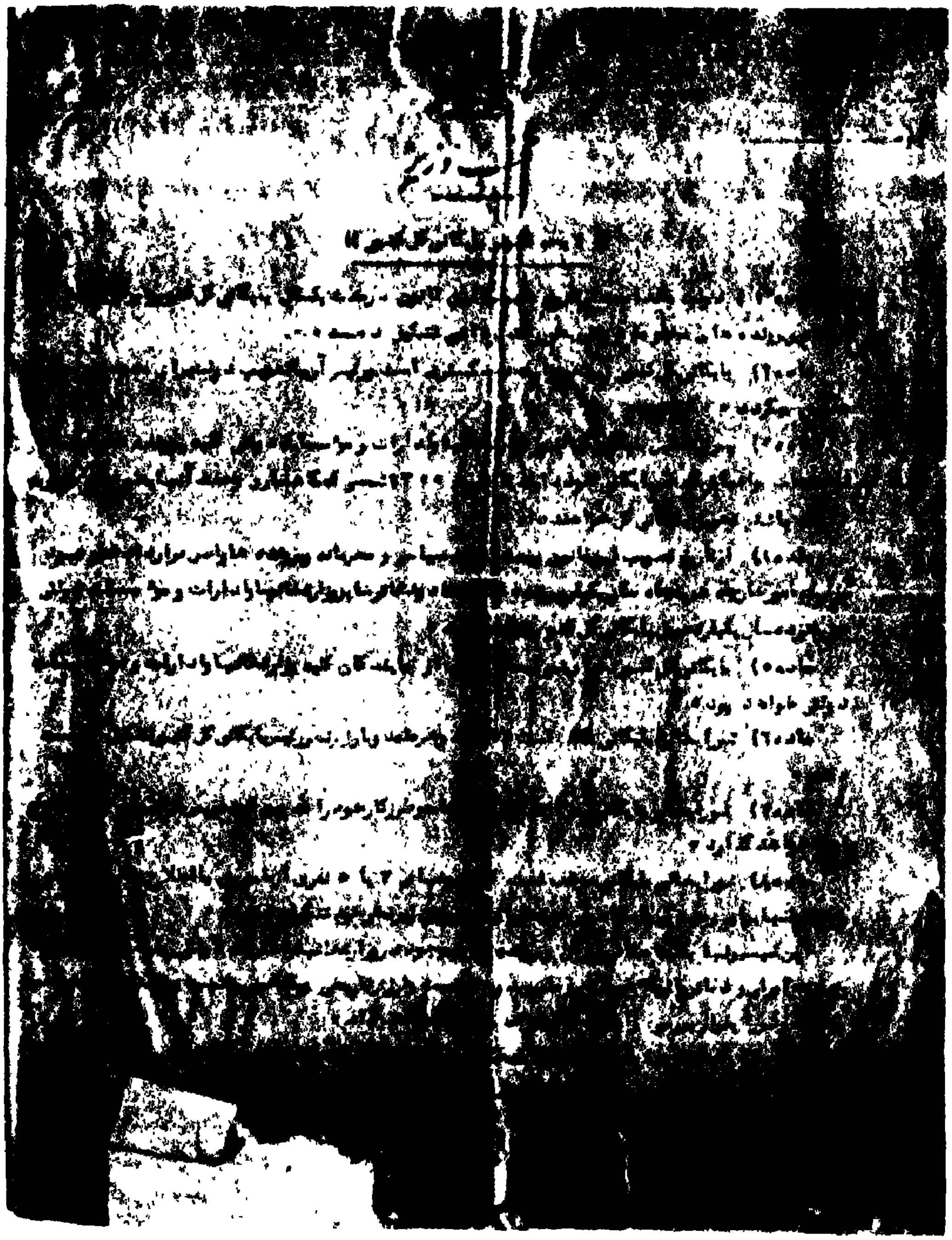
رونوشت برای اطلاع آقای ایرج افشار کتابدار دانشکده حقوق

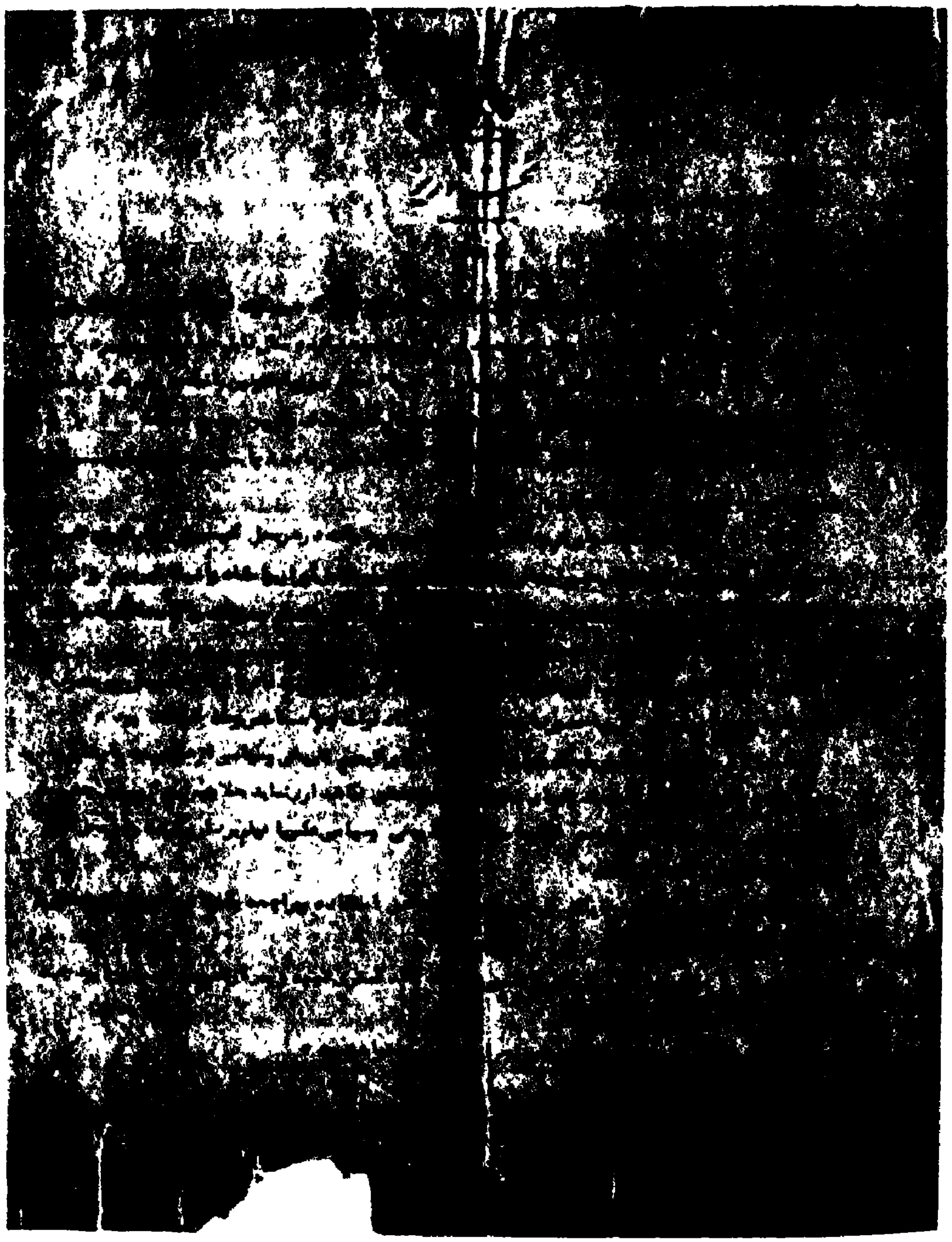
فرستاده میشود · نخست وزیر

بایگانی کل کشور

در شمارهٔ گذشته ضمن سرگذشتی که از دکتر محسن صبا نوشته شد یادآوری شد که آن مرحوم ییس کمیتهٔ بایگانی در کمیسیون ملی یونسکو در ایران بود و طرحی در آن کمیته تهیه شد که مبنای دامات بعدی قرار گرفت و چندی پس از آن بود که قانون سازمان اسناد ملی از مجلس گذشت و ازمان مذکور به وجود آمد.

برای آنکه سوابق امر از میان نرود عکس آن لایحهٔ قانونی که در کمیتهٔ مذکور تهیه شد و همچنین رلی از نسخه‌ای که اللهیار صالح اصلاحات و نظریات خود را در آن مندرج ساخته بود و در دست من مانده ست درین شماره چاپ می‌شود. خوانندگان علاقه‌مند به موضوع اسناد، برای آگاهی نسبت جریانهایی که فکر نکیل سازمان اسناد را تقویت کرد مقالهٔ «دیوان اسناد» مندرج در مجلهٔ یغما (سال ۱۳۴۲) را مطالعه فرمایند.





ـ۳ـ

ماده ۱۳ ـ هنگام رسیدگی باسناد ـ پرونده ها که در دفاتر دولتی در بایگانی کل کشور قائم مقام سرپرست بایگانی کل کشور در جلسه کمیسیونی [illegible] از مشاورین قسمت علمی وشرکت یکنفر از وزارتخانه یا سازمان مربوطه تشکیل خواهد داد . این کمیسیون نسبت به حفظ ونگاهداری اسناد . پرونده ها واشیاء علمی وفنی واز بین بردن یا سوزاندن ویا بمزایده فروختن قسمتهائیکه ارزش تاریخی وسودمندی خود را در قسمتهای مختلف زندگانی اجتماعی کشور از دست داده نظر خود را ضمن گزارشی متضمن فهرست آنچه باید از بین برده شود تسلیم شورای علمی خواهد کرد .

تبصره ۱ ـ اسناد عبارت است از کلیه پیمانها ـ قراردادها ـ مقاوله نامه ها ـ نوشته ها واوراق و ـ یادداشتهای مشاهیر وسیاستمداران وشخصیت های ملی واشیاء علمی وفنی که از لحاظ تاریخ کلیه شئون زندگانی اجتماعی گذشته وآینده کشور حفظ ونگاهداری آنها برای همیشه لازم است .

تبصره ۲ ـ اوراق عبارت است از هرگونه نوشته های بی مصرف که هیچگونه ارزش اداری ـ حقوقی ومالی وفرهنگی ندارد وفقط نگاهداری آنها برای مدت محدودی لازم بوده ومشمول مرور زمان قانونی هم شده وقابل از بین بردن یا سوزاندن است .

تبصره ۳ ـ اشیاء عبارت است از آلات وابزار جرم ولباس واشیاء محکومین ومتوفین بی وراث واسلحه وغیره که از نظر قانون حفظ آنها برای مدت محدود لازم بوده ومشمول قانون مرور زمان شده وقابل حذف واز بین بردن یا سوزاندن ویا بمزایده فروختن است .

ماده ۱۴ ـ سوزاندن ـ از بین بردن ویا بمزایده فروختن اشیاء مذکور در ماده ۱۳ بایستی با حضور نماینده وزارتخانه اداره ویا دستگاه مربوطه انجام گیرد .

ماده ۱۵ ـ نسبت باسناد واوراق ودفاتر واشیاء [illegible] کمیسیونی از اشخاص زیر مرکب است : رئیس دادگستری ـ دادستان استان ـ پیشکار دارائی ـ رئیس فرهنگ ـ شهردار ـ نماینده بایگانی کل کشور تشکیل وکلیه اسناد واوراق هر قسمت جداگانه [illegible]

ـ ٤ ـ

به بایگانی کل کشور در تهران فرستاده میشود • در بایگانی کل کشور نسبت به ادراک واسناد دولتی است انها

برابر ماده ۳ ـ ۱٤/۱۳ این قانون رفتار خواهد شد •

ماده ۱۵ ـ از تاریخ تصویب این قانون سوزاندن یا از بین بردن یا فروختن هرگونه اوراق ـ دفاتر

واشیائی که توسط وزارتخانه یا اداره مربوطه زائد تشخیص داده شده بدون بررسی وتصمیم کمیسیون مربوطه بایگانی

کل کشور ممنوع خواهد بود •

ماده ۱۶ ـ بایگانی کل کشور با بهترین برای حفظ اسناد واوراق مهم تاریخی وسیاسی ازهرحیث بهمه

وسائل جدید وعلمی روز خود را مجهز نماید واز وسائل نوین عکس برداری وفیلم وغیره استفاده نموده از کلیه اسناد

مهم تاریخی وسیاسی عکس ویا فیلم برداری کرده در محل امن دیگری نگاهداری نماید •

ماده ۱۷ ـ پس از تشکیل وتهیه ساختمان لازم برای بایگانی کل کشور کلیه افراد حق استفاده ومراجعه

باسناد وتهیه رونوشت ویا عکس در حضور کارمند بایگانی کل کشور خواهند داشت •

ماده ۱۸ ـ خروج هرگونه سند از بایگانی کل کشور اکیداً ممنوع است •

ماده ۱۹ ـ مبادله اوراق واشیاء مکرر با بایگانی های ملی سایر کشورها بر پایه رسوم جاریه بین المللی

شورای علمی بایگانی کل کشور ... مجاز خواهد بود •

ماده ۲۰ ـ سازمان اداری بایگانی کل کشور ... باتوجه بمواد ۸ ـ ۹ ـ ۱۰ ـ

این قانون تهیه واز طریق وزارت ... بمجلس شورای ملی نموده وپس از تصویب

کمیسیون ... بموقع اجرا گذاشته شود •

ماده ۲۲ ـ وزارت ... مامور اجرای این قانون خواهد بود •

مشکلات وضع اصطلاحات علمی و فنی

وضع اصطلاحات علمی و فنی، هنریست ظریف و فنّیست شریف و دشوار که از هر مترجم و زبانشناس و عالمی ساخته نیست. این فنّ برای کشورهای جهان سوم که با دهها هزار اصطلاح علمی و فنّی جدید روبرو هستند، اهمیتی حیاتی دارد.

اصطلاحساز هم باید عالمی متبحر باشد و هم ادیبی صاحبذوق، و بدون این دو پایگاه والا در کار خویش کامیاب نخواهد شد.

دشواری کار از اینجا واضح می‌شود که حتی لغت سازان و مترجمان زبردست و توانا هم دراین وادی دچار لغزش شده و اصطلاحات نامناسبی ساخته‌اند که مورد توجه مردم قرار نگرفته است. فی‌المثل «محمدعلی فروغی»، پایه‌گذار فرهنگستان ایران و پدر ترجمهٔ نوین و استاد مسلم زبان و ادب فارسی، در کنار لغات مناسبی که وضع یا ترجمه کرده است، واژه‌های نامناسبی هم ساخته است که مورد قبول جامعه واقع شده است از آن جمله است کلمات «درون ذاتی» و «برون ذاتی» و «کارمایه» بترتیب بجای subjectif و objectif و énergie که هیچکدام جا نیفتاده است و بجای آنها بترتیب «ذهنی» و «عینی» و «انرژی» رواج یافته است.

عیب عمدهٔ لغات یاد شده و بسیاری دیگر از واژه‌های جانیفتاده، بلندی آنهاست؛ مثلاً «درون ذاتی» و «برون ذاتی» هرکدام از چهار هجا ساخته شده‌اند، در حالیکه «ذهنی» و «عینی» فقط دارای دو هجاست. بعبارت دیگر، کشش آوائی «درون ذاتی» و «برون ذاتی» دو برابر کشش صوتی «ذهنی» و «عینی» است. بگفتهٔ دیگر، دو لغت بلند درون ذاتی و برون ذاتی برخلاف قاعدهٔ مهمّ کمکوشی و اصل زحمت کمتر درزبانشناسی ساخته شده است، در حالیکه دو واژهٔ کوتاهِ جاافتادهٔ ذهنی و عینی مطابق با اصل یاد شده‌اند.

علّت دیگر عدم رواج «برون ذاتی» و «درون ذاتی» و رواج «عینی» و «ذهنی» ناهمواری دستوری و معنائی آنها و شفافیت معنائی و روانی «عینی» و «ذهنی» است. بگفتهٔ دیگر، کلمات عینی و ذهنی هم کوتاهند و هم زودفهم، و بنابراین زودتر معنی را القاء می‌کنند، در حالیکه واژه‌های درون ذاتی و برون ذاتی نه کوتاهند و نه زودیاب.

گفتیم این دو کلمه دارای ناهمواری دستوری هستند؛ مراد از ناهمواری دستوری، رایج نبودن ساختمان صرفی یا سماعی و غیرفعال بودن آنست، زیرا «درون ذات» و «برون ذات» ازمضاف و مضافٌ‌الیه با حذف کسرهٔ اضافه ساخته شده‌اند، در حالیکه این نوع الگوی ترکیبی غیرفعال و

سماعیست نه فعال و قیاسی؛ در نتیجه معنای اضافه را نمی‌رساند، یعنی مخاطب و سخنگیر با دیدن یا شنیدن کلمات یاد شده معنی آن را بطور واضح و دقیق نمی‌فهمد. بعبارت دیگر همیشه نمی‌توان کسرهٔ اضافه را در ترکیبات یاد شده حذف کرد؛ زیرا این امر منحصر بموارد محدودیست از زبان عامیانه. مواردی از قبیل پسرخاله، دختر خاله، پدر زن و غیره و «درون ذات» و «برون ذات» از موردهای یاد شده نیست. در مرکبهای اضافی، غالباً کسره حذف نمی‌شود، بلکه یا باقی می‌ماند و یا تخفیف پیدا می‌کند، مانند تخم مرغ، اسم فاعل، اسم مفعول، اظهار نظر، ابراز یأس. بهمین دلیلست که این دو ترکیب بلند و نارسا جانیفتاده است.

وقتی استاد مسلمی مانند فروغی چنین واژه‌هائی بسازد، حساب مترجمان تاره‌کار و مبتدیان دیگر روشنست.

شک نیست اینگونه لغزشها برای استادان تازه‌کار بواسطهٔ جوانی فنّ ترجمه و اصطلاحسازی، امریست طبیعی و قابل بخشش است؛ یعنی می‌توان چند اصطلاح ناماسب این صاحبذوقان را بـدهها لعت خوبی که ساخته‌اند بخشید.

ولی سره‌نویسان و جاعلان لغت و متعصبانی که قصدشان لغت سازی نیست، بلکه غرضشان تغییر زبان فارسی و بیرون ریختن کلمات عربی تبار و خارجی نژاد از زبان و ناتوانسازی و تخریب آنست، حسابی جدا دارند. چه، اینان مرادشان استعمال لغات منسوخ و مرده و علطست بجای واژه‌های زیبا و زنده و فصیح؛ پس حساب کسانی که پدافند و ترابری و اُکسایش و برقش و پیراپزشکی می‌سازند، از حساب کسانی که در حدّ معمول و طبیعی دچار لغزش و اشتباه می‌شوند کاملاً سواست.

دکتر خانلری هم که نویسنده و شاعری صاحبذوق بود، گاهی مانند دیگران در ساختن اصطلاح بیراهه رفته است؛ از جمله انتخاب «نهاد» است بجای فاعل و مسندٌالیه، و «گزاره» بجای خبر.

لغت‌ساز «نهاد» را در برابر «موضوع» منطقی قرار داد؛ یعنی «موضوع» را «نهاد» ترجمه کرد. این کار چند اشکال دارد، یکی اینکه مگر مسندٌالیه و موضوع جاافتاده چه عیبی دارد که آن را عوض کیم و بحایش نهاد را بگذاریم؟ ثانیاً «نهاد» امروزبه‌معنی موضوع و مسندٌالیه نیست، بلکه لعتی مرده و بی‌معنیست. چه، این واژه در زبان ما بمعنی سرشت و طینت و اصلست (در اصطلاحات: بدنهاد و نهاد او بد است).

دوم اگر واژه‌ساز می‌خواست «موضوع» منطقی را وارد دستور کند، بهتر بود ترجمه‌اش نمی‌کرد و بهمان صورت موضوع بکارش می‌برد و یا اگر چنین کاری را لازم می‌دید، آن را بصورت زنده و معنی‌داری ترجمه می‌نمود و بجای آن «نهاده» را می‌گذاشت که لااقلّ امروز معنائی دارد، نه «نهاد» که در این زمان بمعنی دیگریست.

سوم آنکه «نهاد» را استادان جامعه‌شناسی بمعنی «بنیاد» و در مقابل «اَنستیتوسیون» (Institution) بکار می‌برند نه بمعنی موضوع و مسندٌالیه که هر دو را در فرنگی «سوژه» (در فرانسه Sujet و در انگلیسی Subject) می‌گویند.

چهارم آنکه ابن سینا «نهاد»[1] را بمعنی «وضع» گرفته است نه بمعنی موضوع و مسندٌالیه و فاعل.

اصطلاح «خبر» هم اگرچه عربی تبار است، مناسبتر از «گزاره» است؛ زیرا هم زنده است و هم کوتاه و هم معنی‌دار، و هم اصطلاحیست جاافتاده که قرنها از عُمر آن می‌گذرد، در حالیکه «گزاره» هم مُرده است و هم بلند و هم جانیفتاده و هم بی‌معنی، و ترجیح این کلمه بر «خبر» در شأن ادیب صاحب ذوقی چون خانلری نیست. وقتی خانلری هم در لغت سازی دچار لغزش شود و بدام سره‌نویسان و کج

۱ـ مقدمه لغتنامه دهخدا، مقاله «وضع لغات...» از دکتر محمد معین.

سلیقگان بیفتد، وای بحال منحرفان و پالایشگران زبان.

اشتباه در معادل یابی واصطلاحسازی تنها گریبان فروغی و خانلری و فرهنگستانیان را نگرفته است. همه کم و بیش از این لغزشها دارند و همگان در این پرتگاه ناهموار افتاده‌اند. نگارنده هم چندین سال پیش " figure " در (e) " The figures of speech " یا (f) " Les figures de discours " را «مجاز» ترجمه کرد، ولی پس از مطالعهٔ بیشتر در سخنوری فرنگی، دریافت که مجاز برای «فیگور» تعبیر مناسبی نیست و در نتیجه «جلوه» و «چهره» را بهتر دید و آن را بکار برد. و عبارت یاد شده را «جلوه‌های سخن» یا «چهره‌های سخن» ترجمه نمود؛ زیرا مجاز، آن هم مجاز لغوی تنها یک قسم از جلوه‌های سخنست نه همهٔ آنها، و جلوه‌های سخن تنها منحصر بمجاز نیست، بلکه شامل «جلوه‌های آوائی»[1] و «جلوه‌های نحوی»[2] و «جلوه‌های فکری»[3] کلام هم می‌شود. بکتاب «دربارهٔ ادبیات و نقد ادبی»، ص ۳۷۶، نوشتهٔ نگارنده، نگاه کنید.

بنابراین یکی از مشکلات اصطلاحسازی ناشی از کمی مطالعه و عدم دقت در معنی علمی اصطلاحاتست که خود ناشی از کمی وقت و وسعت دامنهٔ علوم قدیم وجدید است که هر محقق پرکاری را هم بزانو درمی‌آورد و بپرتگاه اشتباه می‌اندازد، حالا حساب محققان کم‌کار و سطحی که روشنست. این نقص که از نارسائیهای علمی جهان سومست، دامنگیر همهٔ دانشمندان و دانشگاههای آن ممالک می‌شود.

البته این بی‌دقتی و سطحی نگری که خاصّ کشورهای عقب مانده است، تفاوت دارد باگمراهی و غرض‌ورزی و تعصب و نادانی سره‌نویسان و پالایشگران زبان که بکلی از مقولهٔ دیگریست. چه، اشتباه آنان امریست طبیعی و قابل اصلاح؛ ولی خطای اینان توطئه‌ایست عمدی و موذیانه و طبق نقشه برای زبان فارسی که زیانهای آن جبران ناپذیر است و باید در برابر آن ایستاد.

خسرو فرشید ورد

دودوزه بازی و نکاتی دیگر...

بمناسبت درج مطلب «هشتم هشتم» در شمارهٔ سال پانزدهم آینده،[1] بر آن شد ریشهٔ ضرب‌المثل و یا اصطلاح «دودوزه بازی» راکه غالباً در مسائل سیاسی و گاهی هم اجتماعی کاربرد دارد ـ و از اتفاق در همین شمارهٔ مجله هم بکار گرفته شده بود[2] و با این موضوع مربوط می‌شود، بیان دارد؛ بخصوص که دیده یا شنیده نشده حاشی به این نکته اشاره‌ای کرده باشند، یا لااقل اینجانب دسترسی نیافته‌ام.

ابتدا یادآور شود، که پیش از اینهم در آینده با عنوان «هشت پای» از این بازی سخن بمیان آمده بود،[3] و آنرا با سابقهٔ بیش از هزار سال در عداد بازیهای نرد و شطرنج ذکر کرده بودند، با این توضیح که در اطراف سنگسر هم به «رج رجی» و یا «قلی به قلی» (احتمالاً مخفف قلعه به قلعه) معروفست.

گفتنی است که ظواهر امر نشان می‌دهد، این بازی در بیشتر نقاط ایران متداول است و در هر منطقه هم بنامی خاص موسوم می‌باشد، کماانیکه در اردستان و این حدود هم آنرا «دوزبازی» گویند. اضافه شود، در فرهنگ دهخدا هم بهمین نام آمده، ولی شرح مطلب بیانگر چگونگی بازی نیست.[4]

1- Les figures de diction (f).

2- Les figures de construction (f).

3- Les figures de pensée (f).

و اما اینکه آیا اصطلاح «دودوزه‌بازی» راکه در اردستان داریم، در دیگر نقاط هم می‌شناسند یا نه، موضوعی بود که در پی دریافت آن بودم. هرچند به تأسی از استاد دکتر باستانی پاریزی که گهگاه پاره‌ای از معتقدات یا باورها راکه در جاهای دیگر هم می‌شناسند، اختصاصاً به کرمان منسوب می‌دارند و خود را از جهت فحص و استقصا در زمینهٔ وسعت کاربرد آن میرهانند ممکن بود با عنوان «در اردستان چنین می‌گویند» مطلب را آغاز کرد، ولی اینکه آیا واقعاً «دودوزه‌بازی» در جاهای دیگر هم مصطلح و اصولاً برای فارسی زبانان مفهوم هست یا نه موضوعی بود که نمی‌توانست ذهن خود را فارغ از دریافت آن نگاهدارد تا اینکه به لطف دوست ارجمند گرامی آقای محمدحسن رجائی زفره‌ای متذکر موضوع شده و دریافتم که در همین شمارهٔ مجله هم بکار رفته است که بعنوان شاهدی از غیب یا به تعبیر بهتر «رسیدن مائده از آسمان» می‌شود بشمار آید. و از باب حقشناسی یادآور شود که هم ایشان بودند پیش از این هم در آینده متذکر شدند که: «در زفره به بازی هشت پا (آینده ۱۲ شمارهٔ ۴-۶) «دوز» گفته می‌شود».[۵]

بهر صورت، پیش از پرداختن به اصل مطلب برای کسانی که خالی الذهن بوده و یا به مجلات پیشین آینده دسترسی ندارند بد نیست اشاره‌ای هرچند گذرا به نحوهٔ این بازی ـ به شیوه‌ای که در اردستان مرسوم است و قطعاً با دیگر نقاط هم تفاوتهائی دارد ـ داشته باشیم:

بازی مثل همان نرد و شطرنج دو نفره است و هریک از دوحریف با دوازده مهره ـ متمایز از هم ـ بازی می‌کنند.

بر روی سطح مربع شکلی سه مربع تو در تو (البته موازی هم و متحدالمرکز) رسم می‌کنند، سپس گوشه‌های سه مربع را با چهار خط و اوساط اضلاع مربعها را نیز با چهار خط بیکدیگر وصل می‌کنند (این هشت خط را می‌توان مبنای نامگذاری این بازی به هشت پایه یا هشت‌پای شمرد).

برای شروع بازی قرعه می‌زنند، و دو بازیکن بترتیب مهره‌های خود را بر روی نقاط تقاطع اضلاع مربعها با هشت خط، پایهٔ ذکر شده قرار می‌دهند، هر بازیکنی که موفق شود سه مهرهٔ حود را در یک ردیف قرار دهد (و باصطلاح «رج کند» یا «دوز شود»[۶]) فرصت یک نوبت بازی را از حریف گرفته او را وادار می‌کند تا یکی ازمهره‌هائی راکه در دست دارد بکشد (یا بسوزاند و یا در خانهٔ وسط مربعها قرار دهد).

پس از آنکه همهٔ مهره‌ها بدین ترتیب بر روی نطع قرار گرفت (منهای مهره‌های کشته شدهٔ دو حریف که داخل مربع وسطی قرار می‌گیرد)، هریک بنوبت مهره‌ها را بر روی نقاط تقاطع همجوار (در صورت خالی بودن) جابجا می‌کنند و باز درصورت هربار ردیف شدن سه مهره یک مهرهٔ دیگر حریف را بدلخواه می‌سوزانند.

بازی بهمین نحو ادامه می‌یابد تا یکی از دو بازیکن مهره‌هایش از سه کمتر شود که در اینصورت دیگر امکان دوز کردن یا رج و ردیف شدن برایش باقی نخواهد ماند، و لذا بازی را بحریف وامی‌گذارد و بازنده محسوبست.

(بازی بعد را نفر بازنده آغاز می‌کند چه غالباً نفر آغازگر برنده مسابقه است، و این خود از نقاط ضعف بازی است).

بررسی نقاط ضعف این بازی که مانع از همه‌گیر شدن آن تا حدّ نرد و شطرنج شده خود مبحث جداگانه‌ایست، کمااینکه بیان اختلاف روایت اردستانی آن با سایر ولایات هم از موضوع بحث این مقال خارج می‌باشد.

اضافه کردن این مطلب هم خالی از لطف نیست که اخیراً دیده و شنیده می‌شود که در اردستان کوچکترها نوع سه تایی این بازی را (که در زیرنویس شمارهٔ ۱ روایت کازرونی آن هم اشاره شده بود)

غالباً «گذارم» می‌گویند (درست بهمان مفهوم «هشتم هشتم») که اگر وضع بهمین منوال ادامه یابد دور نیست نسلهای بعد اصطلاحات «دودوزه‌بازی» و «دوز و کلک» (بمعنی حقه‌بازی نیرنگ و فریب) را اصولاً درنیابند.

اما ضرب‌المثل یا اصطلاح «دودوزه‌بازی» یا «دودوزه‌کردن» که منظور اصلی این نوشته است هنگامی بکار می‌رود که در جریان بازی یکی از رقبا با استفاده از ضعف و غفلت حریف و با مهارت و زبردستی موفق می‌شود پنج مهرهٔ خود (یا بیشتر را) در دو ردیف (یا ردیفهای) مجاور پیاده کند (یا جا دهد و مستقر کند) ـ گفتنی است که از تقاطع اضلاع مربعها با خطوط هشتگانهٔ پایه بالغ بر بیست ردیف یا رج ایجاد می‌شود که هر ردیف معمولاً با پنج یا شش ردیف دیگر مجاور است که در چنین موقعیتی فرصت می‌یابد در هر نوبت بازی یا هربار جابجا کردن مهره‌ای به یک بار «دوز کردن» (یا رج و ردیف کردن سه مهره) و نتیجهٔ سوزاندن یک مهرهٔ دیگر حریف نائل آید که در اینجا چون در هر نوبت بازی موفق به ایجاد «دوز» می‌شود می‌گویند «دودوزه کرده» یا «دودوزه شده» است؛ که معلوم است از این پس هر نوع تلاش و تکاپوی حریف ـ که در اینجا او را از پیش باخته باید دانست ـ بی‌حاصل و از روی کمال ضعف و زبونی (و در واقع همان تلاش مذبوحانه) است که این اصطلاح بعنوان نمونهٔ بارز از پای درآوردن و مستأصل کردن حریف در مسائل و جریانات سیاسی ـ اجتماعی هم راه یافته، و بصورت کنایه یا ضرب‌المثل «دودوزه بازی» مصطلح شده است.

* * *

در همین شماره دو اصطلاح در دو جا مورد بحث قرارگرفته بود که هر دو در «واژه نامهٔ کشاورزی اردستان» (مندرج در مجلدات سوم و چهارم ناموارهٔ دکتر محمود افشار) بنوعی مطرح شده که توضیح مختصری راجع به هریک را خالی از فایده نمی‌داند:

یکی آنکه (در صفحهٔ ۵۵۱) «حرز» ـ بمعنی اندازه گرفتن و تقویم نمودن حاصل مزرعه یا میوهٔ درخت (به حدس و تخمین) را غلط شمرده و صحیح آنرا «حزر» دانسته بودند ـ که این واژه بهمان صورتی که متذکر شده‌اند در فرهنگهای جدید هم آمده و دیگر مراجعه به آن همه مآخذ قدیمی را لازم نداشت ـ و همانطور که در واژه‌نامهٔ کشاورزی اردستان ملاحظه می‌فرمایند به همراه «حرار» و «حرازی» مأخوذ از همان (مقلوب حزر) در اردستان بصورت غلط آن مصطلح است و بخصوص برای برآورد و تقویم انار در مرکز شهر و دیگر میوه‌ها چون سیب و قیسی و توت و انگور در روستاهای اطراف معمول است و اگر بصورت صحیح آن بکار رود برای کسی مفهوم نیست که می‌شود آنرا از زمرهٔ «غلطهای مشهوره شمرد و بحساب آورد.

از یادآوری این نکته ناگزیر است که در درج واژه‌های مذکور در نامواره هم اشتباهات چاپی چندی بچشم می‌خورد که با کمی دقت صحیح آنرا می‌توانند دریابند.

دیگر آنکه (در صفحهٔ ٦٦٥) «جرغه» مصطلح در بوشهر راگشتهٔ «جرگه» ذکر فرموده بودند که جالبست گفته شود این واژه هم در اردستان تحریف شده و بصورت «چهره» مصطلح است و بیشتر برای کسانی که در کار آماده کردن «زمین»[7] برای غرس درخت (بخصوص انار) بصورت گروهی به شخم زنی می‌پردازند کاربرد دارد و بهمین صورت در واژه نامه یاد شده آمده است (منتهی در جلد سوم نامواره و حرز و مشتقات آن در جلد چهارم).

* * *

دیگر درج «واگوهای» شیرازی (مندرج در صفحات ۵۸۹ ببعد) بود که چون اولین آن «اشتر بچراست در بلندی» در سالهائی که سازمان پیشاهنگی (سابق) فعالیت داشت بصورت فریاد شادی (اجرای آن بطور دسته جمعی) در مراسم و جشنها میان پیشاهنگان معمول بود و در صورتی که خوب

جرا می‌شد مورد توجه حضار قرار گرفته تأثیر جالب توجهی هم داشت به این تصور که ساخته و پرداختهٔ پشاهنگان است. کسی از جنبهٔ فولکلوریک آن و اینکه میان کودکان فارس هم رایج است اطلاعی داشت که با تشکر از درج آن تفریح خاطر خوانندگان گرامی را بد نیست اضافه نماید که در اردوهای پورشی اعم از پیشاهنگی ورزشی و یا تربیتی بهنگامی که عده‌ای به کوه و تپه‌های اطراف صعود می‌کردند دیگران برایشان همین واگو یا فریاد شادی «اشتر بچراست در بلندی» را دم می‌گرفتند...

احسان‌الله هاشمی ـ اردستان

یادداشتها

۱ـ حسن حاتمی، هشتم هشتم، آینده، شمارهٔ ۶ـ۹ (جلد پانزدهم) ۱۳۶۸ صفحهٔ ۵۴۸

۲ـ دونامه دربارهٔ دکتر نقائی، همان صفحهٔ ۵۳۹.

۳ـ چراغعلی اعظمی، هشت پای آینده سال ۱۲ شمارهٔ ۴ـ۶ (تیر ـ شهریور ۱۳۶۵) صفحهٔ ۲۹۹.

۴ـ لغتنامهٔ دهخدا، نقل از منتهی‌الارب، از «دوره» به بازیی که در آن چهل خط کشند و سنگریزه نصف نهند یاد کرده است

۵ـ محمدحسن رحانی زفره‌ای، نامه‌ها، آینده، شمارهٔ ۱۱ـ۱۲ سال دوازدهم (بهمن و اسفند ۱۳۶۵) صفحهٔ ۷۹۴

۶ـ اصطلاح رج کردن ماخوذ از روایت سنگری بازی نوشته آقای چراغعلی اعظمی (مأخذ بالا) است، و دور کردن و دور بدن (ردیف کردن سه سنگریزه در یک خط) مصطلح اردستان است (و ظاهراً بسیاری از نقاط استان اصفهان)

۷ـ جالب توجه است که این شخم زمین بصورت دسته جمعی که نوعی همیاری در کار کشاورزی شمرده می‌شود در محل به «آورده» معروفست (در واژه‌نامه کشاورزی اردستان هم آمده) که وجه تسمیهٔ آن بر گردآورنده معلوم نشد ولی بزبان محلی دستانی (شاخهٔ زبان پهلوی) «موده» (بر وزن حوره) گفته می‌شود که درست بمعنی همان «آماده» است

زوانو

در آیندهٔ سال هفدهم (صفحات ۵۹۳ و ۷۰۴) در خصوص واژه‌های: (روازو ـ زوانو) و ویرایش) توسط آقایان عزیز دولت‌آبادی و تقی بینش مطالبی درج شده است. ضمن اعلام این مطلب که اینجانب متأسفانه تحصصی در رشتهٔ زبان شناسی ندارد مواردی را معروض می‌دارد و امید دارد کارشناسان مربوطه را بکار آید.

آقای دولت آبادی به نقل از «فرهنگ لغات نایافته» اشاره فرموده‌اند «رو» در لری به معنی زبان آمده است و «چو» = "chu" به معنی سخن. هم اکنون درگویش بختیاری «رو» و «او» هر دو بر وزن او ضمیر» کاربرد دارد. «زو» عمدتاً بصورت صدای کشیده و ممتدیست که با «زو» شروع می‌شود. زوووو.... این صدا بیشتر در بازی الک دولک (چو ـ کلی chu- kelly) بکار می‌رود و توسط گروه دارنده در بازی و در حین دویدن.

«او» نیز صدای کشیده‌ایست که با «او» شروع می‌شود اوووو.... این صدا توسط زنان و در مراسم عزاداری عزیزان از دست رفته با ساز سُرنا (کَرنا) و بصورت گروهی بکار می‌رود. «زو» مورد اشاره معنی زبان بر وزن دو (عدد) می‌باشد که شکل دیگر آن «زون» است. زو (zo) = زون (zon) = زبان.

جالب است گفته شود بعضی از طوایف بختیاری «ن» آخر و ماقبل آخر بعضی واژه‌ها را یا حذف می‌کنند و یا به «و» تبدیل می‌نمایند:

حونه Hone یا Hona ← حُوَّ Hova = خانه

دوهون Dohon ← دُوُهو Doho = دهان

رون Ron ← رُوْ Rov = ران

درگویش بختیاری «چو» بر وزن «بو» همان چوب فارسی می‌باشد و به معنی سخن کاربردی ندارد،

بلکه چَوْ بر وزن How (انگلیسی) همان معنی «شایعه» را می‌دهد آنهم معمولاً شایعهٔ دروغ.
«زو» و «او» با «کشیدن» و چَوْ با «وَنْدِن» " vanden " بمعنی انداختن همراه می‌باشند.

* * *

اما مطلب بعدی در مورد «ویرایش» در گویش بختیاری دو واژهٔ «واراستن» Vārāstan و «وارازنیدن» Vārāznidan هر دو بمعنی آراستن و آرایش کردن وجود دارد. واژهٔ اول بیشتر در مورد زنان (خصوصاً عروس) و واژهٔ دوم در مورد خانه وچادر (خصوصاً حجلهٔ دامادی) کاربرد دارند و در هر دو مورد آرایش و آراستن با افزودن همراه می‌باشد و از جملهٔ افزودنی‌ها در مورد زنان: لَچِّک، روسری مَیْنا "Maina" و زینت آلات و در مورد خانه وچادر، فرش، نمد و پرده‌های رنگارنگ و غیره می‌باشند.

* * *

مطلب آخر راجع به جایگزینی «میاندورود» و «میانرودان» بجای بین‌النهرین می‌باشد، در استان خوزستان حداقل دو ناحیه بنام «میان آب» وجود دارد که وضعیت طبیعی‌ای مشابه بین‌النهرین را دارند یکی «میان آب» در جنوب شوشتر شامل سرزمین محصور بین دو شعبهٔ رود کارون (گرگر و شُطَیْطْ) و دیگری «میان آب» واقع در جنوب دزفول شامل سرزمین واقع در میان رودخانهٔ «دز» و نهر شاهور.
این نکته قابل توجه است که یکی از معانی آب در گویش بختیاری رود رودخانه می‌باشد، از جمله؛ آب‌رو «رود»: نام رودخانه کارون در گویش بختیاری، آب مایاک آب سور (شور)، آب بازُفْت، سبزآب، شیرین آب، آب تَهْلَه (تلخه) و غیره...
در خاتمه امیدوارست با تسهیلات و امکاناتی که دستگاه‌های زیربط و دانشگاه‌ها در اختیار پژوهندگان کشورمان قرار خواهند داد، بتوانند از کنج خانه‌ها و کتابخانه‌ها بیرون آمده و باگشت و گذار در گوشه و کنار مملکت و جمع‌آوری اطلاعات مواد لازم بر غنای فرهنگی بطور کل و زبان فارسی بطور اخص هرچه بیشتر بیفزایند.

فریبرز خواجه بُرج سفیدی
(اهواز)

* برج سفید: بُرجی قدیمی و تاریخی بوده در شمال مسجدسلیمان که از سنگ‌های سفید ساخته شده بوده است و هم اکنون آثاری از آن در منطقهٔ عشایری دشتگل و در کنار دریاچهٔ دوم سد کارون شهور می‌باشد.
خواجه: نام تَش Tash کوچکتر از طایفه. یک نام خانوادگی عشایری است.

جوهرنامهٔ نظامی و مؤلف آن

یادداشت دوست دانشمندم آقای دکتر محمد امین ریاحی در پاصفحهٔ کتاب شش فصل * (صفحهٔ ۲۳) تألیف محمد بن ایوب طبری، دربارهٔ جوهرنامهٔ نظامی و مقاله‌ای که بیست و دو سال پیش من دربارهٔ آن نوشتم موجب شد این چند توضیح را برای تتمیم یا توضیح مطالب ایشان بنویسم.

* ـ این کتاب که به تازگی به همت ایشان تصحیح و نشر شده در شمار متون مهم زبان فارسی است.

* ـ مرا متوجه فرموده‌اند که مرحوم محمدعلی تربیت جوهرنامهٔ نظامی را می‌شناخته و چند سطری ازین متن قرن ششم را ضمن مقالهٔ خود دربارهٔ الماس در سال پنجم مجلهٔ مهر نقل کرده است (صفحهٔ ۱۱).

من زمانی که مقالهٔ خود را نوشتم از نوشتهٔ مرحوم تربیت بی‌اطلاع بودم. بنابرین از دوست گرامی خود سپاسگزارم که مرا از موضوع مطلع کرده‌اند.

* ـ اینکه احتمال داده‌اند که نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ملک همان نسخه‌ای تواند بود که مرحوم تربیت در اختیار داشته مرا بر آن داشت که میان عبارات منقول تربیت از جوهرنامه در مجلهٔ مهر با نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملک مطابقت کنم. مقابلهٔ دو نسخه مشخص ساخت که میان آنها تفاوتها از حیث اختلاف و افتادگی و اضافی بودن کلمات وجود دارد، بنابرین دو نسخه متفاوت است و معلوم نیست که نسخهٔ تربیت چه سرنوشتی یافته است.

* ـ تربیت از عجایب الدنیای شیخ آذری اسفراینی (متوفی در ۸۶۶) ابیاتی نقل کرده و چون در بیت اول آمده است که «در کتاب جواهر برکات»، آن مرحوم بر این تصور رفته است که اشاره به اوحدالزمان ابی البرکات هبةالله طبیب مخصوص المستنجد باللهوالمستضیءبالله است و او را از رجال قرن ششم و صاحب تألیفات دانسته است. در حالی که از این ابوالبرکات هبةالله بن علی بن ملکا البلدی معروف به اوحدالزمان که ظهیرالدین بیهقی او را «فیلسوف العراقین» نام می‌برد و طبق ضبط قاضی شهبة بین سالهای ۵۵۰ و ۵۶۰ و طبق ضبط صفدی در ۵۶۰ درگذشته (اعلام زرکلی ۹: ۶۳) کتابی در جواهر معرفی نشده و همه کتابهای او فلسفی و پزشکی است. مگر اینکه آنچه شیخ آذری دربارهٔ الماس از «جواهر برکات» نقل کرده از کتاب قرابادین او بوده و این مطلب نیازمند به تحقیق در کتاب مذکور دارد که در دسترس من نیست. آنچه مرحوم تربیت دربارهٔ اشارهٔ آذری و شخص مذکور در پیش نوشته است مطلبی است جداگانه از آنچه او از جوهرنامهٔ نظامی نقل کرده است، بدین معنی که نخواسته است ابوالبرکات را مؤلف جوهرنامهٔ نظامی معرفی کند.

بهرتقدیر اوکه در ۵۶۰ درگذشته است نمی‌تواندمؤلف جوهرنامهٔ‌نظامی‌تألیف‌سال ۵۹۲ باشد.

* از جوهرنامهٔ نظامی سالها پیش نسخهٔ ناقصی هم شناختم و آن نسخه‌ای است که متعلق به مرحوم حافظ محمود شیرانی بوده است و اینک در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگاه‌داری می‌شود. دوست مرحومم دکتر محمد بشیر حسین استاد دانشگاه مذکور در معرفی آن نسخه (فهرست آنجا جلد دوم صفحهٔ ۵۴۴ـ نسخهٔ شمارهٔ ۴۰۷۷) نتوانسته نام کتاب و سال تألیف آن را بنویسد، زیرا نسخه از اول و آخر افتادگی دارد، ولی چون نکته‌ای تاریخی از متن در فهرست نقل کرده و سال ۵۸۸ مربوط به آن واقعه را آورده است من متوجه شدم جوهرنامهٔ نظامی است. پس به لطف همان مرحوم عکسی از آن تهیه و دوست گرامی دکتر علی اکبر جعفری که مدیریت مرکز تحقیقات فارسی را در شهر اسلام‌آباد پاکستان برعهده داشت واسطهٔ رسیدن آن عکس به من شد. نسخه به خط نستعلیق و از قرن یازدهم هجری است.

* آقای دکتر ریاحی مرقوم داشته‌اند «من در یادداشتهای خود بدون ذکر مأخذ نام مؤلف را محمدبن ابی‌برکات جوهری نیشابوری نقل کرده‌ام که شاید از سعید نفیسی گرفته باشم» و من تصور می‌کنم مأخذشان یادداشتی بوده است که در راهنمای کتاب ۱۵ (۱۳۵۱): ۳۳۹ـ۳۴۰ بر اساس

یادآوری دوست دانشمند آقای دکتر محمدحسین مدرسی طباطبایی (استاد کنونی دانشگاه پرینستون در امریکا) نوشتم. در آن یادداشت اطلاعی را نقل کرده بودم که دربارهٔ مؤلف جوهرنامه درکتاب الذریعه مندرج است.

مرحوم شیخ آقابزرگ نسخه‌ای از جوهرنامه را دیده بود و آن را به نام «جواهرنامه» در جلد پنجم صفحهٔ ۲۸۳ الذریعه شاسانده و براساس آن نسخه نام مؤلف را «فریدالملة والدین، وحیدالاسلام والمسلمین، مؤتمن الملوک والسلاطین، علامةالدهر، استادالعصر، اعجوبةالعالم فی الصناعات، سیدالحکماء، مربی‌العلماء، مقدم‌الخیرات محمدبن ابی‌البرکات الجوهری النیسابوری» آورده است.

ضرورت دارد گفته شود که میان این القاب و عناوین که برای مؤلف آمده است با آنچه در نسخهٔ ملک بازمانده تفاوت زیادست. درنسخهٔ ملک از عناوین مربوط به مؤلف فقط این کلمات باقی است «شیخ کبیر... اکرم اشرف زاهد بارع متقی».

ایرج افشار

شعری به‌گویش شیرازی

قطعه شعری به لهجهٔ شیرین شیرازی از پشت یک ورق خطی استخراج و ارسال می‌شود.

این شعر را نظر باشارات مندرج در آن باید یک شعر سیاسی داست و طاهراً در هجو ظل‌السلطان والی فارس است.

منطور از مستوفی باشی طاهراً مراد میرزا فتحعلی خان صاحبدیوان و وزیرنظام، فرزند دوم حاج میرزا علی اکبر قوام‌الدوله است که بیابت ظل‌السلطان را در حکومت داشت.

مادر ظل‌السلطان عفت‌السلطنه دختر رضاقلی بیک، پیشخدمت بهمن میرزا پسر چهارم عباس میرزا نایب‌السلطنه از حملهٔ زنان مقطعهٔ ناصرالدینشاه بود.

مدداوف سردار روسی بود که عدهٔ زیادی از ایرانیان را اسیر کرد، ولی در حمله‌ای که از طرف سپاه ایران به تفلیس و گنجه شد تعدادی از آنان پس گرفته شدند.

ترکی که به تاراج چو سوزنده علو شد	دیدی که چطو شد
امسال به ما بار دگر حاکم نو شد	دیدی که چطو شد
افتاد به درگاه شهش کار به پستی	یا از سرمستی
امسال بدانم بچه [رو رو] به جلو شد	دیدی که چطو شد
هر ملک بایی که به هر جای گمان برد	در ظلم پی افشرد
کان سال خراج اول آن ملک گرو شد	دیدی که چطو شد
بر عشر دهاقین ز بس او حمل گران زد	آتش به جهان زد
ناف همه بگرفت خم پشت جَدو شد	دیدی که چطو شد
از نایب مستوفی میرآخور باشی	وز خیل حواشی
چون‌مرتع‌این‌عرصه[۱] قورق‌برخر[و] گوشد	دیدی که چطو شد
بر چهرهٔ مستوفی باشی بگشا چشم	کز تیرگی و خشم
این باعث لرز آمد و آن حَدَش تو شد	دیدی که چطو شد

۱ـ اصل: عرصتر

این غلّه دیوان ز هَر شهر و بلوکش — از سوء سلوکش
آخر دو برابر به هزارون تک و دوُ شد — دیدی که چطو شد
ظلم مُتراکم برکت برده ز هر چیز — چدان که به جالیز
خربوزه خیار آمد، گندم همه جو شد — دیدی که چطو شد
هر کس به وصول بدو باو عرض [؟] — از لنکر آن قرض
بگرفت ولی در کف او چون یخ او شد — دیدی که چطو شد
از اهل قرا تفرقه می‌جست به تزویر — از ظلم جهان گیر
بر خرمنش این برق فروزنده وقو شد — دیدی که چطو شد
از محتشمان هر که به چنگ اجل افتاد — خردر و حل * افتاد
او وارث پالان جل و شال [و] قشو شد — دیدی که چطو شد
جستم نسب عالیش از مادر فرتوت — آن دایهٔ جالوت
گفتا که در آن سال که تبریز چپوشد — دیدی که چطو شد
بردند همی جانب گنجه به اسیری — با چهرهٔ بیلی
خیل اسرا خاص سپاه «مددو» شد — دیدی که چطو شد
سر رشتهٔ انساب وی از کثرت وارد — زان لشکر فارد
باید که زهول و فزع از دست ولو شد — دیدی که چطو شد
سد[صد] روبی‌یک‌روسوی‌این‌نطفه‌چه‌باکی — وی گنجه چه خاکی
کز ظلمت تو روز بروجرد چو شو شد — دیدی که چطو شد
زین ثیل بدان ثیل به خون ریزی و غارت — دایم ز شرارت
روشاخه‌چه‌برناورخود[کذا؟]درکش‌وروشد — دیدی که چطو شد
ار پند و ملامت دل سختش نشود نرم — وز حق نکند شرم
برخایهٔ او پند چو ازقاس پفوشد — دیدی که چطو شد

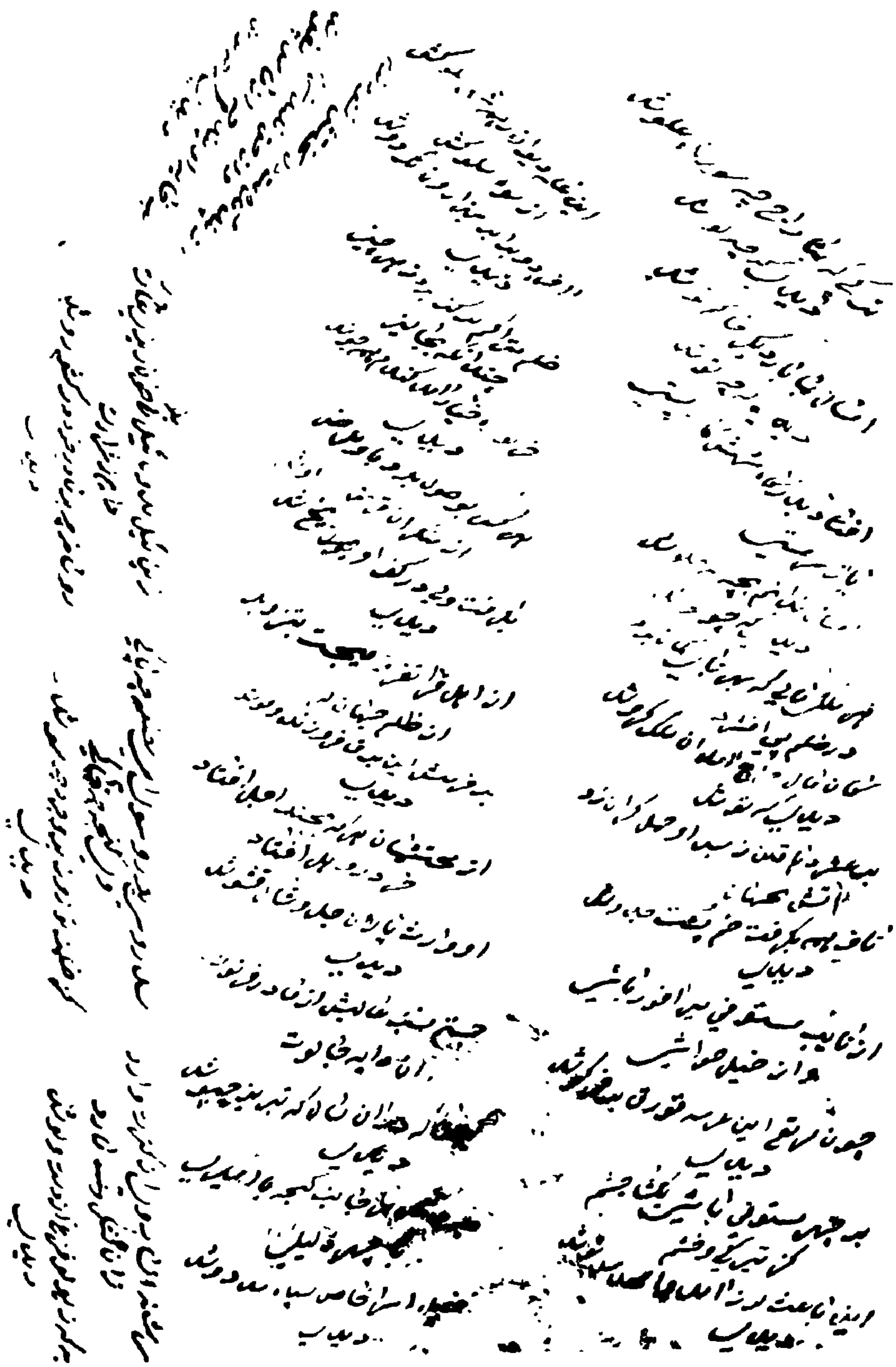
علی اکبر خان محمّدی

---

* ـ اصل: وهل

قطران تبریزی ترکی پارسی‌گوی

در صفحهٔ ۱۱۲ تاریخ ادبیات ایران (سال اول آموزش متوسطهٔ عمومی ـ ۱۳۷۰) ایں خوان به درشتی برای معرفی قطران تبریزی آمده است و نوشته‌اند: «در قرن پنجم هجری در دربایجان لهجهٔ آذری رواج داشت و شاعران آن سامان ناگزیر بودند زبان فراسی و فنون اعری را فراگیرند. زمانی که ناصرخسرو... از تبریز می‌گذشت قطران که سرگرم آموختن ان پارسی و تمرین شاعری بود فرصت را غنیمت شمرد و دیوان دقیقی توسی و منجیک مذی را نزد وی برد و اشکالات خود را از او پرسید و شعرهای خویش را پیش او خواند».



ترجمهٔ لاتینی گلستان

گلستان سعدی توسط Georgio Gentio به زبان لاتینی ترجمه و در سال ۱۶۵۱ در آمستردام توسط چاپخانهٔ Joannis Blaev چاپ شد و در پائین صفحهٔ اول این بیت به خط نستعلیقی که طبعاً خط مستشرقی (شاید مترجم) است به چاپ رسیده.

گرت زدست برآید چونخل باش کریم　　　ورت ز دست نیاید چو سرو باش آزاد

چند صفحه ازین چاپ برای ضبط و یادگار در بن شماره چاپ می‌شود.

Sereniſſimo & Potentiſſimo
PRINCIPI AC DOMINO,
DOMINO
IOHANNI
GEORGIO,
SAXONIÆ,
IVLIÆ,
CLIVIÆ
ET
MONTIVM
DVCI:
LANDGRAVIO THVRINGIÆ:
MARCHIONI MISNIÆ
AC
VTRIVSQVE LVSATIÆ:
COMITI DE MARCA
ET RAVENSBVRG.
DOMINO IN RAVENSTEIN.
&c.

PRINCIPI ET DOMINO MEO
CLEMENTISSIMO

MVSLADINI SADI

ROSARIVM POLITICVM,

Sive

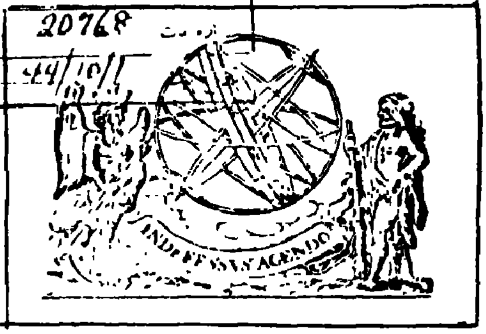
AMOENVM SORTIS HVMANÆ

THEATRVM,

De Persico in Latinum versum, necessariisque Notis illustratum

A

GEORGIO GENTIO.



AMSTELÆDAMI,

Ex Typographejo JOANNIS BLAEV.

CIↃ IↃ C LI.

گلستان

باب اول

در سیرت ملوک

حکایت

پادشاهی را شنیدم که بکشتن اسیری اشارت کرد بیچاره در آن حالت نومیدی بزبانی که داشت ملک را دشنام دادن گرفت که گفته‌اند

هر که دست از جان بشوید
هرچه در دل دارد بگوید

بیت اذا یئس الانسان طال لسانه
کسنور مغلوب یصول علی الکلب

بیت وقت ضرورت چو نماند گریز
دست بگیرد سر شمشیر تیز

ملک پرسید که چه میگوید یکی از وزرای نیک محضر گفت ای خداوند میگوید و الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین ملک را بر وی رحم آمد و از سر خون او در گذشت وزیر دیگر که ضد او بود گفت ابنای جنس ما را

ROSARII

CAPVT PRIMVM

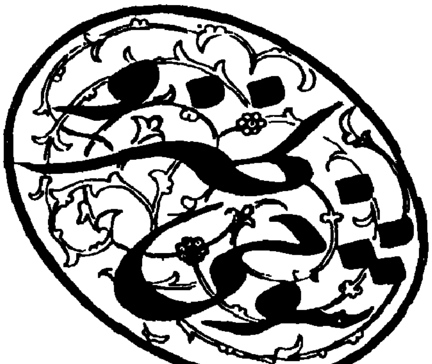
De Moribus Regum.

HISTORIA.

Regem quendam fuisse, audivi, qui captivum interficere, signum dederat; miser ille, salutis spe egenus, lingua, quam callebat, regem conviciis proscindere cœpit: prout dici solet.

Quicunque manum ab anima eluit;
Quicquid in animo habet effundit.
Cum quis desperaverit, lingua illius tumescit:
Perinde ut felis superata canem infestat.
Duris temporibus, cum non reliquus fuerit fugæ locus,
Manus prehendit aciem acuti acinacis.

Regi, quid ille dixisset, roganti, quidam purpuratorum ingenio comis atque benignus inquit. O Rex, dixit miser ille, Paradysus est illorum, qui iræ moderantur & mortalibus ignoscunt: (Quibus verborum velis, tuum ô Rex miserationis portum magna liberationis spe adnavigat.) Rex hoc audito, misericordiâ motus imperatam illi necem remisit. Purpuratus alius priori infensus infit: Nostri equidem generis viros non decet, præsente rege, aliud, quam verum dicere hic homo regem



التفاصیل

شمس هروی از اعاظم سخن بود و حاسدان وی بسیار و همه لذّت وی آنکه یاران هر نکوهش و دشنام که به غیاب وی اندر گفته شدی بازجویند و به حضرت وی بازگویند!

رفیقی سبب پرسید!

شمس فرمود: «سبب آنکه، سخنور راستین وهن و سقط حاسدان بر دل نگیرد و طعن و لعن ایشان بجان پذیرد و این نکته نیک داند که نکوهش حسود را به پرورش طبع تأثیر می‌باشد که سرگین گله بباغ و چمن گذارد و هنر خاک برانگیزد و ثمر شاخ از آن خیزد و هم از آن عفونت و گند است که هیچ میوهٔ بستانی را به لطافت رنگ و بو همسنگ فواکه خود رو نهادن نتوان!»

قطعه

دشنام حسودان تو ای مرد هنرمند — بر باغ خوش طبع تو آن گالهٔ پشک است!
ز آن گند و عفونت چه زیان بر تو کز آن باغ — تو میوهٔ پرورده که چینی همه مشک است!

حکمت

آزادگی ملازم آسوده گفتن است — ور نیست زنده، فرق ندارد ز مُرده‌ها!
خودکامه از ستایش بیجا، خدا نشد! — گر واشدی، زبان حریفان، به خرده‌ها!

۱۳۵۶/۱۰/۱۵

فریدون توللی

نجیب و نانجیب

عده‌ای سودجو و از خدا بی‌خبر که در حوالی شهرری (حضرت شاه عبدالعظیم) اسب‌ها را می‌کشتند و گوشت آن‌ها را به قصابی‌ها و کبابی‌ها می‌فروختند دستگیر شدند (صفحهٔ حوادث کیهان ششم بهمن ۱۳۷۱).

گفت اسبی به وقت جان دادن — گرچه در دهر، بی‌رقیب شدم
درمیان دواب و همجنسان — چارپائی تک و نجیب شدم

گاه در زیر پای سرداران / یک زمان مرکب طبیب شدم
یک زمان مرکب شهنشاهان / گاه مرکوب آن حبیب شدم
گاه ناز و نوازشم کردند / گه به شلاّق، من قریب شدم
در درون طویلهٔ خر و گاو / هدف شَتْم و گه نهیب شدم
گه درشکه کشیدم و گاری / گاه مأمور حمل سیب شدم
گاه شستند و زینت‌ام دادند / خوشگل و ناز و دلفریب شدم
گاه نادان سوار من گردید / گه نشستگه، ادیب شدم
گه سکندر به گردهٔ من جست / گه به دارا و جم، رکیب شدم
گاه بار سپه به دوشم بود / گه به خیل و سپه نقیب شدم
گه به میدان جنگ از پیکان / خسته و زار و بی‌شکیب شدم
گاه در جنگ رستم و سهراب / ناظر صحنه‌ای، مهیب شدم
صبحگاهی درون قلعهٔ بم / شاهد فتنه‌ای عجیب شدم
گاه «گلگون» و یک زمان «شبدیز» / گه «براق» اسب آن لبیب شدم
گاه «رخش» و گهی «قران» بودم / گاه بی‌نام و بی‌نصیب شدم
گاه در دشت ترکمن صحرا / فاتح دشت و صد جریب شدم
وقت شیهه زدن به صحنهٔ جنگ / مرغ خوشخوان و عندلیب شدم
عاقبت با نجابت ذاتی / کشتهٔ تیغ نانجیب شدم

خسرو شاهانی

آب درمانی

گویند که درمان تو از هر نظر آب است
وآن چیز که بیش از همه‌بخشد ثمر آب‌است
(ابوالقاسم حالت)

گر گفت طبیبی که بسی نکته در آب است / در باب مزاجی است که گه گاه خراب است
ورنه چو گرانی است کجا دکتر گوید / مانند ریال است و چنان سیم و زر آب است
سودی نکند آب چو مستأجر و زاری / ور بین تو با مؤجر بدخو شکر آب است
مستخدم دولت که دوان از پی نان است / آن کش‌کند افسرده و زار و پکر آب است
آن را که بود سیر زیان بخش نباشد / در بطن گرسنه ضرر اندر ضرر آب است
یک دسته گل آلوده کنندش پی ماهی / از بهر گروه دگری درد سر آب است
سرمست گروهی ز می عشرت و شادی / یک دسته دیگر رهشان سوی سراب است
خود حافظ این زندگی و هستی جاندار[1] / گفتند و بگوئیم که در این نظر آب است
مانند ریاضی نبود علم پزشکی / گاهی اثرش خوب وگهی بد اثر آب است
بر گفتهٔ استاد غزل سعدی شیراز / در دست تو ای جان برادر اگر آب است

۱- و من الماء کل شی حی.

بی‌یار اگر نوشی از آن آب حرام است — با یار حلال است اگر چند شراب است[۱]
«برهان» سخن طنز چو حالت نتوان گفت — نقش‌تودر این شیوه چنان نقش‌برآب است

دکتر سیدبرهان‌الدین میرمنصوری
(رشت)

نفت و کاه

اوستاد قصیده خاقانی — آنکه شعرش نمونهٔ هنر است
دید در مجلسی فرا دستش — مردکی دون مقام مستقر است
چند بیتی سرود از سر درد — به دوبیتش نگر که جلوه‌گر است
«هرکجا نفت و آب جمع شود — نفت بالا و آب زیرتر است»
«آن نبینی که بر سر خرمن — دانه بر زیر و کاه بر زبر است»
لیک آن بی‌نوا نمی‌دانست — نفت را قیمتی چنان گهر است
یا رسد آن زمان که قیمت کاه — به مراتب فزون‌تر از شکر است
سر برآرد ز خاک تا بیند — روز ما، روزگار ما دگر است

دکتر عبدالحسین جلالیان
(یزد)

«گل آقا» و نگاهبانی زبان فارسی

در شمارهٔ ۱۵ سال ۴ (۱۳۷۲) «گل آقا» چند شوخی به مناسبت برگزاری سومین «سمینار» (مجمع بحث علمی) زبان فارسی در سازمان صدا و سیما دیده شد که آوردن آنها را از باب هم فال است و هم تماشا برای خوانندگان آینده مناسب دانسته‌ایم. امیدواریم «گل آقا»ها بر ما خرده نگیرند.

۱ـ من آن نیم که حلال از حرام نشناسم — شراب با تو حلال است و آب بی‌تو حرام
(سعدی)

گل آقا

سال چهارم ـ شمارهٔ پانزدهم

«سومین سمینار زبان فارسی در صداوسیما برگزار شد.» ـ جراید



نتیجهٔ سمینار زبان فارسی!

بعد از برگزاری سوّمین «سمینار زبان فارسی» در سازمان صدا و سیما، داشتم تلویزیون نگاه می‌کردم که با چشم خودم دیدم و با گوش خودم شنیدم که یکی از مسؤولان، هنگام بهره‌برداری از سدّ ساوه فرمودند:

«در آینده کشاورزان عزیز منطقه از داشتن مشکلات بی‌آبی، بی‌نیاز خواهند شد!»

«پسر عزیزالملوک»

زبان پوست کلفت!

ـ چرا می‌گویند زبان فارسی یکی از پرظرفیت‌ترین زبانهای جهان است؟

ـ چون با هر زبان دیگری، اگر این قدر برای مردم خالی می‌بستند، پیچ و مهرهٔ تمام قواعدش تق و لق می‌شد و زهوارش درمی‌رفت!

«قند عسل»

«سومین سمینار زبان فارسی در صداوسیما برگزار شد.» ـ جراید



دربارهٔ مقالهٔ «یوبه»

(شمارهٔ ۶-۱ سال ۱۸ آینده)

نویسندهٔ «یوبه» کوشیده است تا منابعی را که عرضه کرده‌ام مخدوش جلوه دهد. از جمله استاد من به «واژه نامک» روان شاد عبدالحسین نوشین مایهٔ پسند نویسنده نشد و برای این که از ارزش علمی این لغت نامه بکاهد مدعی شده است که «نوشین هنرپیشهٔ بزرگی بود، اما نبایست دعوی لغت شناسی و لغت دانی متون کرده باشد- آقای دکتر رواقی هم برخی از خطاهای مسلم آن واژه نامک را به طور مستدل و همراه با شواهد لازم برشمرده است».

اما آقای دکتر رواقی در مقاله‌ای «فرهنگ‌های شاهنامه» دربارهٔ ارزش ادبی واژه نامک تألیف نوشین چنین آورده‌اند: «واژه نامک» بهترین کتاب برای استفادهٔ فارسی زبانان از واژگان شاهنامه است. دقت‌های عالمانهٔ نوشین روی یکایک واژها و ریشهٔ آنها درخور ستایشی است که ادای شایستهٔ آن در این مجال نمی‌گنجد، مقالاتی باید تا ارزش کار این هنرمند دانشمند شناخته آید....»[1]

نویسندهٔ «یوبه» چنین ادامه می‌دهد: «ای کاش ایشان دیوان عثمان مختاری را دقیقاً زیر و رو می‌کردند تا ببینند که در صواب نامه و مستدرکات آن چه نسخه بدلهائی برای چه ابیاتی آمده است».

در متن دیوان عثمان مختاری ص ۱۶۷ چنین آمده است:

همی نحوست بیرون شود زطالع بزم   چو خیزدت زپی بزم، بویهٔ ساغر

استاد فقید همائی، بیت را نقل کرده‌اند بدون این که به حاشیه حوالت دهند.

در صفحهٔ ۴۱۰ در متن چنین آمده است:

وز بـویهٔ پشت زمـین نـوشتن   پـهلوش بخـارد ز حسرت ران

در حاشیهٔ شمارهٔ ۵، می‌خوانیم که اختلاف بر سر پویه است و از یوبه حرفی به میان نیامده است، اما استاد فقید در ص ۵۲۳ چنین آورده‌اند:

مه از یوبهٔ گوی و چوگان خسرو   بـود گـاه چوگـانی و گـاه گـویی

و در حاشیهٔ چنین نوشته‌اند:

۱- بویه، پویه، مویه، توبه: خ. فقط نسخ بدل اول محتمل صحت و باقی همه غلط محض است. توضیحاً کلمهٔ یوبه به تقدیم یاء دو نقطه بر یاء موحده و بویه به تقدیم باء بر یاء بهر دو صورت به معنی تمنی و آرزومندی ضبط شده ولیکن مابین ادبا وشعرای فعلی شکل دوم کلمه یعنی «بوبه» معروفتر است و شاید به دلیل کلمهٔ «بوی» و «بو» که، که استعمالش به همان معنی تمنی و آرزو در

السنهٔ فصحاء شایع و متداول است هم بتوان قول مشهور را تأیید کرد... اتفاقاً در نسخ دیوان مختاری چند نسخهٔ قدیم و جدید داریم که در بیت ما نحن فیه «بویه» نوشته‌اند، اما چون نسخهٔ «ص» که اقدم نسخ موجود ماست اینجا صریح و واضح یوبه نوشته است ما نیز همان را در متن نوشتیم.[۲]

البته استاد فقید در کتاب «مختاری نامه» که در سال ۱۳۶۱ به طبع رسید اعتماد مطلق به اقدم نسخ را مردود شمردند و فصل تازه‌ای در صفحهٔ ۷۶ تحت عنوان: «قدمت نسخه با صحت متلازم نیست» آوردند و در آن توضیح دادند که اقدم نسخ، اصح نسخ نیست.[۳]

نویسندهٔ یوبه به نقل قول از استاد زرین‌کوب می‌پردازد و چنین می‌آورد: «نظر دکتر زرین کوب این گونه است: راجع به لفظ بویه به معنی خواهش و آرزو تردید است که اصل آن همین است یا آنچه بویه خوانده می‌شود و در فرهنگها نیز ضبط است» اما عبارتی به عمد حذف شده و چنین است: «با این همه نه کلمهٔ «فوت» متداول بین عامه را می‌توان تصحیف «فوب» دانست و نه وجود لفظ «بویه» و «بوی» را در معنی خواهش و آرزو می‌شود انکار کرد».[۴]

نویسندهٔ «یوبه» با اشاره به دانشمندان شوروی سابق چنین آورده است: «کاشکی ایشان (یعنی من) «روش تحقیق مورچه‌وار و موشکافانه و متکی به سند پژوهشگران آن دیار را فراگرفته بودم».

حالا که نویسندهٔ یوبه «دقت موشکافانه پژوهشگران شوروی را می‌ستاید بجاست متذکر شویم که ایران شناسان آن دیار در لغت‌نامه‌های متعدد روسی به فارسی و یا فارسی به روسی فقط واژهٔ بویه را در کتب خود جا داده‌اند و از یوبه اثری نیست. مثلاً در فرهنگ قطور دو جلدی فارسی به روسی که به دستیاری ده نفر از ایران شناسان متخصص تدوین شده و در سال ۱۹۷۰ میلادی در مسکو به طبع رسیده است در ص ۲۲۷ جلد ۱، فقط واژهٔ بویه را آورده‌اند، به معنی ژِلانیه، یعنی میل و آرزو.[۵]

میر احمد طباطبائی

* پاسخ آقای دکتر احمد طباطبایی چاپ شد، نه همه‌اش که بسیار مفصل بود و به این مبحث دیگر نخواهیم پرداخت. خوانندگان صاحب تخصص و محققانی که طالب این گونه مباحث‌اند خود داوری می‌کنند. برای ما ملاحظه کنندگان عادی و خوانندگانی که دلبند چنین مقالات و مقولاتی نیستند مطلب خسته کننده شده است. (آینده)

پاورقیها

۱ـ مجلهٔ سیمرغ ـ شمارهٔ ۱ـ سال ۱۳۵۱ـ نگرشی در فرهنگهای شاهنامه ـ دکتر علی رواقی ـ ص ۱۰۵.
۲ـ دیوان عثمان مختاری باهتمام جلال همائی ـ ۱۳۴۱ ص ۵۲۳ـ ۴۱۰ـ ۱۶۷.
۳ـ مختاری نامه ـ جلال همائی ـ ۱۳۶۱ ص ۷۶.
۴ـ به شرقی، به غربی، انسانی = دکتر عبدالحسین زرین‌کوب ـ ۱۳۵۳ ص ۱۶۴
۵ـ فرهنگ فارسی به روسی ـ ۲ جلد ـ بدستیاری ده نفر از ایران شناسان شوروی سابق ـ جلد ۱ ص ۲۲۷

روز «نُهمِ نُهم»

بفکر چینی‌ها:

عددهای	فرد .... آفتاب		yō
	جفت .... سایه		in

تلفظ ژاپنی

جشن‌های «دو عدد آفتاب»

روز	ماه	اسم جشن
اوّل	اوّل	نوروز
سوّم	سوّم	جشن دختران
پنجم	پنجم	جشن پسران (اکنون جشن بچگان)
هفتم	هفتم	دیدار دو ستاره
نهم	نهم	بالا رفتن از تپه

در روز نهم ماه نهم قمری چینی‌ها از تپه بالا می‌روند و با میوهٔ یک نوع درخت به سر، شرابی را که روی آن گل داوُدی ریخته‌اند می‌خورند. این برای تندرستی است. امسال (۱۹۸۶) روز «نهم نهم»، یکشنبه دوازدهم اکتبر می‌افتد.

شعر وانگ وِی (761 - 701) Wang wei به عنوان «بیاد برادرانِ وطن در روز نهم نهم» ترجمه لغت به لغت، بدون وزن:

منِ تنها در جای ناشناس بیگانه هستم
هر سالی که این جشن می‌آید، دلتنگی از اقوامم بیشتر می‌شود
از دور تصوّر می‌کنم برادرانم از تپه بالا می‌روند
همه با میوهٔ درختی به سر، امّا یک نفر غائب

تاکه شی کاتشو فوجی
استاد دانشگاه مطالعات خارجی اوسا[کا]

قاهره،
۲۲ شعبان ۱۳۱۳

نامه‌ای از کنارهٔ دریای نیل

... نامهٔ تاریخی ۱۳۷۱/۸/۹ هـ‌ش آن دوست عزیز بتاریخ ۹۳/۱/۹ بمطالعه‌ام رسید و چشمانم را روشن کرد. از اینکه این برادر دعاگوی و ارادتمند خود را فراموش نکرده و اخیراً دو کتاب دیگر بعنوان «سرایندگان شعر فارسی در قفقاز» و گنجینهٔ مقالات را که از انتشارات بنیاد موقوفات شادروان دکتر محمود افشار است باینجانب فرستاده‌اید خیلی‌ممنون ومتشکرم کتابها تا این دم نرسیده و در انتظار وصول آنها هستم و چون در انتظار وصول کتابها مدت یکماه در جواب و تقدیم شکر و سپاسگذاری تأخیر کردم پوزش می‌خواهم...

اگر از احوال این دوستدار قدردانتان جویا باشید، اطمینانتان می‌دهم که لله الحمد بد نیست صحتم رو به بهبودی گذاشته است. اگرچه خیلی پیر و ناتوان شده‌ام باز هم در دانشگاههای مصر بخدمت فرهنگ اسلامی مشغولم. اخیراً علاوه بر مشغولیتهای علمی دیگری که دارم عهدهٔ اشراف آماده کردن یک فهرست از مخطوطات فارسی و ترکی و عربیَ که در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه قاهره محفوظ است باین کمینهٔ عاجز تحمیل شد. کومیته‌ای تشکیل دادم و آغاز به کتالوگ نویسی کتابهای دستنویس فارسی (۶۲۴ کتاب) کردیم. اگر این کار علمی که خیلی صبر و دقت می‌خواهد با توفیق ایزد متعال انجام یابد عمل خیری خواهد بود که شاید سبب مغفرتم گردد.

شاید معلومتان باشد که فهرستهای مخطوطات و مطبوعات ترکی و فارسی کتابخانهٔ ملی مصر که در زمان وجودم در کتابخانهٔ مذکور اعداد کرده بودم در چهارده مجلد بطبع رسیده است. حالا فقط جلد پنجم فهرست مخطوطات ترکی عثمانی که عبارت از اندکسها (کشافات) است با فهرست مطبوعات فارسی که از بدو تأسیس کتابخانهٔ ملی (دارالکتب) در سال ۱۸۷۰ تا آخر سال ۱۹۸۰ تمام مقتنیات چاپی فارسی را حاویست تحت‌الطبع است. انشاءالله در خلال دو سال آینده از چاپ خواهد برآمد. دعاکنید خداوند کرم کند تا در ارذل عمر خود با اصدار فهرست مخطوطات فارسی و ترکی و عربی دانشگاه قاهره کلید کنوز اسلامی را که قطعاً خالی از خطا نخواهد بود خدمت علماء و طلاب علم و دانش تقدیم کرده باشم. چون یقین دارم دوست قدرشناس و دانشمند خیلی گرامی هم هستید اینها را نوشتم، آنچه از این فهرستها در کتابخانهٔ‌تان ناقص باشد بنویسید تا خدمت بفرستم مکرر خواهش می‌کنم دعاکنید تا توفیق در انجام این کار رفته باشد.

نصرالله مبشرالطرازی

دربارهٔ دکتر غلامعلی سیار

دیشب دکتر جعفر ندیم تلفن کرد تا بمناسبت عزیمت و بازگشت به ایران خداحافظی بگوید، خبر بسیار دردناک فوت دکتر غلامعلی سیار را هم داد. دکتر سیار دوست مشترک و همکار سابق را ضمن خدمت می‌شناختم و با روح حساس او آشنا بودم، ولی نه آنقدر آشنا که دربارهٔ او قضاوت صحیح بتوانم بکنم. دوستی ما بعد از انقلاب از طریق آینده و پس از خواندن خته سوران و سیرده بدر قوت گرفت و با مقاله‌ای که دربارهٔ ترجمه نوشته بود مستحکم شد. برگذشته تأسف خوردم که چرا آن زمان که امکانش بود بیشتر از مصاحبت او استفاده نکردم. البته تأسف بر گذشته بیهوده است. ضمن نامه‌ها او را تشویق می‌کردم که بیشتر بنویسد. در پاسخ با یادآوری محبتت که چند مقاله و نوشته‌های او را در آینده چاپ کرده بودی. از محدودیتها از تأخیر چاپ، از فاصله‌ای که بین قسمتهای مختلف یک نوشته در نتیجه فاصلهٔ انتشار شماره‌های آینده پیدا می‌شد اظهار دلخوری کرده بود. اصولاً بسیار حساس و زودرنج بود. نوشته بود که آنچه برای چاپ حاضر دارد متعدد است، ولی امکان چاپ آنها را ندارد. از قراری که دکتر ندیم می‌گفت مقالات چاپ نشدهٔ زیادی داشته است. با دکتر ندیم قرار گذاشتیم که او در ایران تحقیق کند که دستور مستوفی دربارهٔ نوشته‌هایش چه بوده است. اگر مانعی نبود در صدد چاپ آنها برآئیم و قرار شد ضمن این نامه مطلب را درمیان بگذارم که اگر امکانش باشد قسمتی را انتخاب کرده در یکی دو جلد کتاب در ایران منتشر بفرمائید و یا ناشرین را تشویق به انتشار آنها بفرمائید. در آنجا خواننده زیاد است و افراد بیشتری قدر خواهند دانست و شاید مخارج چاپ از فروشش تأمین بشود....

احمد توکلی
(امریکا)

چهار قهوه‌خانهٔ ساری

در شهر ما افزون بر قهوه‌خانه‌های معمولی چهار قهوه‌خانهٔ بزرگ بام ـ باغچه ـ هم وجود داشت. از این چهار، دو باغچه پشت آب انبارهای میرزا مهدی و چارسُ واقع بودند. سومی جنب حمام معروف به سه‌شنبه بود و باغچهٔ چهارم هم در ضلع شرقی دروازهٔ بابل قرار داشت. این قهوه‌خانه‌ها بسیار باصفا

بودند. درختهای پرشاخ و برگ و کهنسال توت ـ انجیر ـ گردو ـ سبزی‌کاری‌های زیر آنها ـ شاخه‌های سبز و آویزان مُو که با نور خورشید سایه روشن‌های دلپذیری پدید می‌آوردند، گلدانها ـ قفس‌های بلبل و قناری ـ و همچنین بهم خوردن استکان و نعلبکی ـ باغچه را تفرجگاهی دلگشا درآورده بودند. سماورها برنجی، بلند و پرگنجایش و دارای دو شیر آب بودند.

اهل قهوه‌خانه روزهای گرم و آفتابی در حیاط روی تخت‌های فرش شده و یا روی زیرپایی‌های کوتاه دوپایه می‌نشستند و چای می‌نوشیدند و تریاک و قلیان و چپق می‌کشیدند و هنگام بارانی و سردی به درون اتاق بزرگ می‌کوچیدند.

بالای دستگاه چای و اطراف سماورها قفسه‌هایی بود که کاسه بشقاب و دیگر چیزهای قدیمی و عتیقه در آنها چیده شده بود. این اشیاء قیمتی را اغلب بازندگان قمار به صاحبان قهوه‌خانه فروخته بودند. مشتری‌ها بیشتر مردمی کاسب و بازاری و از طبقهٔ متوسط جامعه بودند و روحیهٔ خوش باشی و آسانگیری داشتند. باغچه نه تنها محل کشیدن تریاک بود، بلکه جایی مناسب برای خرید و فروش و معاوضهٔ کالاهایی مانند ساعت و انگشتری و تسبیح هم بود.

اگرچه هرچندگاه شعبده بازی می‌آمد و با تردستی‌های خود اهل قهوه‌خانه را سرگرم می‌ساخت، ولی سرگرمی رایج آنان قمار به ویژه قاب بازی بود. بازی را صاحب باغچه اداره می‌کرد و داوری و حکم او را همگان پذیرا بودند. او در هر دُور با دریافت شَتَل از برندگان بیشترین استفاده را می‌برد و می‌توان گفت برندهٔ واقعی بازی او بود. قهوه‌خانه آبگوشت هم می‌داد. دیزی‌های سنگی و پرنقش و نگار اطراف منقل بزرگ اشتها را برمی‌انگیخت.

صاحبان باغچه افزون بر قدرت مدیریت آگاهی بسیاری هم داشتند. آنان این آگاهی گوناگون و ناقص و نامنظم را از مشتریان شنیده بودند. حتی شاگردانشان هم برخی خاطره‌های شگفت‌انگیز را که از مشتریان شنیده بودند اینجا و آنجا نقل می‌کردند و بر همتایان ناآگاه خود فخر می‌فروختند.

اغلب از سران هیئت‌ها و دسته‌های عزاداری حسینی هم بودند و از کمک مالی به حسینیه‌ها هیچ مضایقه نمی‌کردند.

احمد داداشی
(ساری)

یاد دامن البرز

درخت عرق شکوفه است و باغ عریان نیست
اثر ز سردی و بی‌رحمی زمستان نیست

نسیم شانهٔ گیسوی سبزه در صحراست
هوای دشت چو مرداد و تیر سوزان نیست

نه گلبنی که چمن مقدمش نیاراید
نه گلشنی که در آن بلبلی غزلخوان نیست

ز بس که قافیه آسان و مطلبش زیباست
به اختصار نوشتن، رفیق، آسان نیست

شرار مشعل طبع تو شعله‌ای دیگر
که گر ز خلق بپوشی ز خویش پنهان نیست

به چشم عاشق دیرین دامن البرز
صفای هیچ دیاری به لطف ایران نیست

حسین رضوی
مریلند (امریکا)

دربارهٔ آینده

موقعی که تصمیم بر آن شده بود تا آینده را متوقف کنیم اشعاری لطف‌آمیز و نامه‌هایی تشویق کننده به مجله رسید و بنابرآن شده بود که از درج آنها در مجله خودداری شود، اما چون شعرها قطعه‌هایی است که جنبهٔ ادبی دارد و یادگاری فرهنگی از روزگار ماست چند تا را نمونه‌وار به چاپ می‌رسانیم:

ای قلمدار! خدا را منه از دست قلم
چشم دلها نگران در ره آیندهٔ تست
خطّ پیوند روانهای وطن شیفتگان
نامهٔ نامی و اندیشهٔ تابندهٔ تست
یادگار پدری، وارث «یغما» و «سخن»
مجمع خاطر ما بزم فروزندهٔ تست
خامه‌ات نغز و روان، چشم و دلت روشن باد
که دل و دیدهٔ ما روشن از آیندهٔ تست

دکتر حسن احمدی گیوی

* * *

دیگر به سرم شور و به لب خنده ندارم
جز یکدل از رنج و غم آکنده ندارم
«آینده» وجودش سبب شادی من بود
اما چکنم حال که آینده ندارم
افسوس و صد افسوس زدریای فضایل
در کف دگر آن گوهر ارزنده ندارم
امید به آیندهٔ نیکوتری اکنون
دارند اگر خلق خدا، بنده ندارم
اندر نظرم نیست جز آیندهٔ تاریک
کان کوکب چون مهر درخشنده ندارم
خواهم پس ازاین نیزچو اول بدرخشد
هرچند من آن طالع فرخنده ندارم
دل مرده‌ام ازآنکه پس ازآن خبری هم
ازدانش وفضل ملل زنده ندارم

جلال بقائی نائینی (نائین)

* * *

نگارا برمتاب از ما رخ از بهر خدا هرگز
به روز برتافتن بر ما مکن چندین جفا هرگز
گشودی از چه با ما باب عشق و آشنائی را
مکن قطع نظر ای خوش سیر با آشنا هرگز
ترا دیدم پسندیدم به اخلاق تو خو کردم
چو خو کردم به دیدارت مشو از ما جدا هرگز
میان خوبرویان بهترینی، خوبروی من
نمی‌خواهم که برتابی تو رو از بزم ما هرگز
نمی‌خواهم که خوبی، چون تو با ما بیوفا گردد
نمی‌خواهم که برگردی تو از راه وفا هرگز
مبادا نرگست آزرده گردد از غبار غم
مبادا چشم جادویت به دردی مبتلا هرگز
گرفتارم نمودی نازنینا عشوه کمتر کن
سر پیری مکن ما را گرفتار بلا هرگز
چو خود آینده را آراستی در عین رعنائی
بکن بیرون ز تن آینده را زرّین قبا هرگز
نوشتی زین سپس آینده را دیگر نمی‌بینم
نمی‌خواهم که افتد اتفاق این ماجرا هرگز
دلا آینده، آیندست و خواهد بود آینده
مبادا ایرجا آینده‌ات را انتها هرگز
بلی آینده را آینده‌ای پربار می‌خواهم
که از ما برنگیرد پرتو مهر و صفا هرگز

محمدرضا جلالی فر (بیرجند)

* * *

دیشب چه دیدنی بود ای گل بهار چشمت / آب طرب تراوید از آبشار چشمت
چشمت به دلربایی گلناز صبح جان است / خورشید و ماه هستند آیینه‌دار چشمت
از جام چشم مستت خورشید در سبو کن / ای آفتاب رویش، جان میگسار چشمت
کی چشمکی پرانی، از روی مهربانی / جانا جز این نبوده با ما قرار چشمت
تنها نه این دل من در دام عشقت افتاد / شیر ای غزال زیبا گردد شکار چشمت
خواهی به بَر بخوانم، خواهی ز دَر برانم / این جان ناتوانم در اختیار چشمت
«صائم» به مهر چشمت، چشم امید دارد / یک عمر بوده این دل چشم انتظار چشمت

صائم کاشانی (کاشان)

* * *

دل بر چه توان‌بست، گر «آینده» نباشد؟ / هر نامه که بابِ دل خواننده نباشد
«آینده»، که میراثِ، ز افشار بزرگ است / ارکس شنیدیم که جوینده نباشد
حیف است که آزرده شود ایرج افشار / زیرا چو وی استاد پژوهنده نباشد
گر هست ستایشگرِ آثار گذشته / غافل ولی از حال وز آینده نباشد
دانیم که هم کاغذ و هم چاپ گران است / «آینده» عجب نیست که پاینده نباشد
اما نتوان رفت به یک تیر، ز میدان / کاین راه نویسندهٔ پوینده نباشد
ای دوست مکن تیرگی چشم، تهانه / کاین ناز تو را خلق، ستاینده نباشد
وقت است کند همرهی استاد شهیدی / چون او کسی این بند، گشاینده نباشد
ابری شده گر حائل آن ماه درخشان / پنهان همه شبها مه تابنده نباشد
امّید، که چون ماه نو «آینده» درآید / بر قیمت آن لیک فزاینده نباشد
«صهبا» شده دلستهٔ آیندهٔ افشار / دل‌برچه توان بست گر «آینده» نباشد

ابراهیم صهبا

* * *

.... / ....
«آینده» شد خموش و لب ازگفتگو ببست / یعنی هزار فصل ادب ناتمام ماند
بس کلک‌های نامور از بحث و فحص ماند / بس چشمه‌های عذب سخن تشنه‌کام ماند
بس در ناسود سخن ماند نابسود / تا دستگاه نظم سخن بی‌نظام ماند
دریا اگر فرو بنشیند گهر کجاست / چون جلوه‌گاه نیست سخن‌بی‌خرام ماند
نی‌نی، نه آن زبان سخنور بکام ماند / نی‌نی، نه ذوالفقار علی در نیام ماند؟
کی ماه بر دوام بماند به زیر ابر؟ / خورشید کی بکام کسوف مُدام ماند؟
دارم یقین که همت استاد و اهل فضل / همچون گذشته ثابت و پر اهتمام ماند
«آینده» چون گذشته ز نو می‌کند طلوع / در آسمان فضل، که او نیکنام ماند

دکتر شمس‌الملوک مصاحب

* * *

حماسه ساز هنر مردمی، قلم بردار / نقاب از رخ پنهانی ستم بردار

ز بازوان تو، برپاست رایت امید
تو پاسدار زبان شکوهمند منی
در این سکوت که مرد هنر به سوگ نشست
به پاس خون جوانان که ریخت بر این خاک
بدست مهر زخاکی که دام نیرنگ است
برآی ای هنری مرد و چون نسیم سحر
ز کهنه کار حریفانِ فتنه باکی نیست
ز کرسی ستم ای آزری قلم یک دم
مباد چشم تو خاموش ای چراغ امید
تویی ز نسل شکستن که در شکست شکست
قلم اسیر زمین از تو چون شود ایرج

درفش کاوه به تاوانِ خونِ جم بردار
به راه سوختگان هنر قدم بردار
دگر نمانده کسی غیر تو علم بردار
قفس گرفته، رهایی، بیا قلم بردار
کبوتران شکسته پَرِ حرم بردار
زلال چشمهٔ ما را غبار غم بردار
برای ستن لبهایشان درم بردار
بتاب تیشه به دورِ سر و صنم بردار
قلم، چو مشعل خورشید صبحدم بردار
به تیغ کلک، از آن ـ پرده دمبدم بردار
ترا به جان «وفا» می‌دهم قسم بردار

جلیل وفا کرمانشاهی

کتاب سخن

یکی از نشریات ادبی خوب و استوار کنونی «کتاب سخن» است که ازچند سال پیش هرچند یکبار انتشار می‌یابد. نویسندگان آن یاران سخن‌اند، کسانی که «سخن» میدان نشر نوشته‌های آنان بود و در راه مجله‌نویسی از تجربه‌های دکتر پرویز ناتل خانلری اندوخته‌ها فراهم ساخته‌اند.

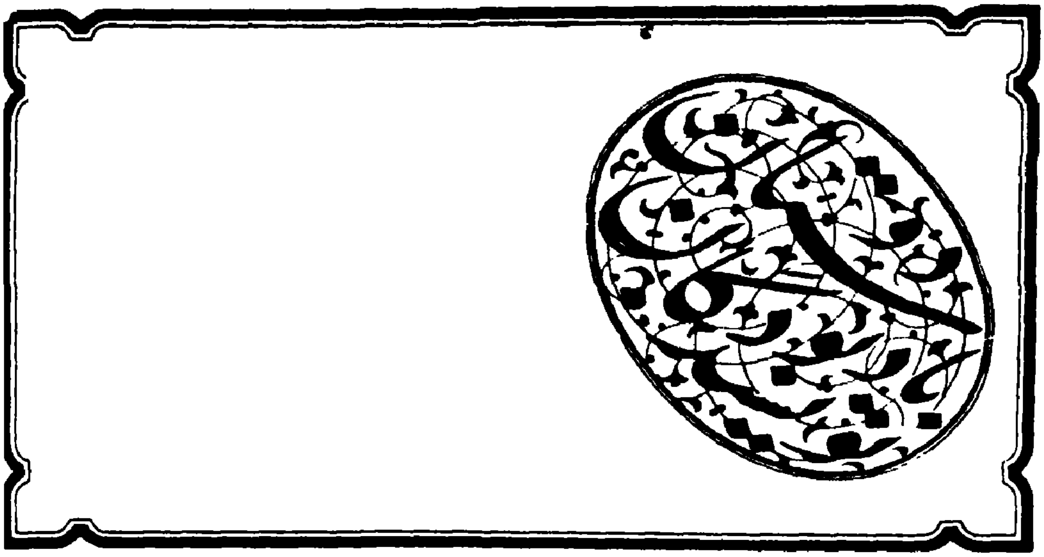
در هریک ازشماره‌های کتاب سخن مقاله‌هایی در زمینهٔ ادب و نقد آن، داستان ایرانی و ترجمهٔ داستانهای خارجی، شعر و تحقیقات زبانی وادبی مندرج است و تاکنون سه شماره از آن انتشار یافته و مقبول خاطر کتاب دوستان واقع شده است.

سزاوارست از کوششهای ثمربخش دوست هنرشناس و مترجم نامور آقای صفدر تقی‌زاده یاد کنیم که با شوق و علاقه مخصوصاً به پاس خدمات فرهنگی دکتر خانلری در مداومت انتشار کتاب سخن اهتمام می‌ورزد و رنجهای گردآوری و غلط‌گیری را عهده‌دارست.

صفدر تقی‌زاده در هر زمینه‌ای که موجب گسترش فرهنگ باشد علاقه‌مندی دارد و از حمله آن که چندین عکس قدیمی متعلق به آقای دکتر هوشنگ امید را برای چاپ به مجلهٔ آینده سپرد. از این که در شمارهٔ پیش نام ایشان به نادرستی صفدرزاده چاپ شده است عذر خواهیم.

اشتراک سال ۱۳۷۲

از مشترکان گرامی استدعا دارد هرچه زودتر وجه اشتراک را ارسال فرمایند. گرانی اضطراری و اجباری مجله طبعاً موجب شده است که علاقه‌مندانی به حق از ادامهٔ اشتراک منصرف شوند. لذا امیدواریم که مشترکان گرامی بتوانند برای ماندگاری مجله مشترک تازه بیابند.



دکتر هوشنگ ساعدلو

دکتر غلامعلی سیار

(مشهد ۱۳۰۲ـ تهران ۱۳۷۱)

افسوس! زمانی دکتر غلامعلی سیّار دیده از جهان فرو بست که بیش از همیشه جای او در تماشای تحولات جهان خالیست. تمامی دوران عمر او با حوادث سترگ سیاسی همراه بود و سیّار به دلیل حرفهٔ سیاسیش مشتاقانه با چشم باز و دیدهٔ بینا همواره نظر به کار جهان داشت و علاقه‌مند به بحث و فحص دربارهٔ آن بود، افسوس!

او به نسلی تعلق داشت که دهخدا از پیش آنان را کودکان دورهٔ طلائی لقب داده بود و صبح کودکی سیّار قرین به عصری بود که گمان می‌رفت از سر خفتگان خماری به در شده است. دوران کودکی نسل سیّار قرین آغاز حکومت پهلوی بود، اما دوران جوانی او در حال و هوای دیگری ورای



دکتر غلامعلی سیار (بابلسر، ۱۷ فروردین ۱۳۶۹)

حال و هوای دوران کودکی سپری شد. با رفتن رضاشاه تاریخ مجدد بیداری ایرانیان آغاز گردید و تقارن جوانی زمانه و جوانی این نسل چنان این دو را بهم آمیخت که نسل تازه‌ای ورای نسل‌های پیشین پا به صحنهٔ اجتماعی کشور گذاشت. نسلی که برای خود تکالیف مهمی در امور اجتماعی و سیاسی قایل بود و دخالت در امور را حق مسلّم خود می‌دانست.

در این عصر جدید، نخبهٔ جوانان و حتی نوجوانان از محدودهٔ خانه و مدرسه قدم به خیابان گذاشته و به سراغ اجتماعات متعددی که عَلَم برافراخته بودند می‌رفتند. آنها به محل تجمع احزاب سیاسی مشهور سر می‌زدند و با روزنامه‌های تازه‌ای که نوبه نو هریک با مسلک و مشرب متفاوتی از یکدیگر پیدایشان می‌شد آشنا می‌شدند و در این تکاپو شایق بودند که با جلوه‌های گوناگون مسلکهای مختلف اجتماعی و سیاسی و تاریخ و ادبیات و هنر و علوم اقتصادی و فلسفه آشنا شوند، سرها شوری دیگر داشت، علم از آن مدرسه بود، ولی آنها سواد و فراست ذهنی را در جامعه می‌جستند ولی داشتند پر از امید به فردا.

سیّار از میان چنین نسلی برخاسته بود و هنوز برای رشد خود رو به فرار داشت که اجل مهلتش نداد، افسوس!

او یکی از نمایندگان ممتاز نسل خود بود و بدون شک چنانچه بخواهیم تا از جهت فرهنگی و شعور سیاسی و اجتماعی و فهم ادبی کسانی را از میان این نسل نشانه کنیم و آنان را شاخص نسل خود بدانیم در این صورت سیّار یکی از مبرزترین آنهاست. او تمامی تاریخ معاصر را در سینه داشت، با مکاتب سیاسی جهان خوب آشنا بود و عمری را به تجارب اجتماعی و سیاسی به سر آورده بود. با آنکه عضویت هیچ سازمان و حزب و دسته‌ای را نپذیرفته بود، ولی قولش در این باب حجت بود. دو زبان فرانسه و انگلیسی را در حد عالی می‌دانست و تسلطش بر زبان فرانسه زبانزد همگان بود و تبحرش در این زبان دست کمی از زبان فارسیش که بسیار شیرین می‌گفت و شیرین می‌نوشت نداشت. او صاحب قلمی توانا بود، خوب و پاکیزه می‌نوشت و نوشته‌اش از عمق سواد ادبی و سیاسی و اجتماعی او حکایت می‌کرد، مقاله‌اش در مجلهٔ آینده با عنوان «نگاهی به وضع ترجمه در زبان فارسی» گواه این مدعاست. افسوس که غارتگر روزگار چه دُرّ یکتائی را از میان در ربود و برد! افسوس!

سیّار را من نخستین بار در یکی از روزهای پائیزی سال ۱۳۲۴ در بحبوحهٔ فعالیتهای سیاسی و اجتماعی آن روزگار در میدان بهارستان مقابل مجلس شورای ملی دیدم.

من به مدرسهٔ ایرانشهر واقع در خیابان سعدی نزدیک چهارراه مخبرالدوله می‌رفتم و روزهای فرد هفته که نوبت تشکیل جلسات علنی مجلس بود بیشتر مواقع من و دوستم هوشنگ نصیری دم فراش مدرسه را می‌دیدیم و او پنهانی اجازه می‌داد از مدرسه بیرون برویم. ما می‌گریختیم و به سرعت درازای خیابان شاه‌آباد را طی می‌کردیم و خود را به میدان بهارستان می‌رساندیم و آنجا سعی می‌کردیم تا از وکلائی که برای رفتن به مجلس می‌آمدند حضوراً و یا وسیلهٔ نامه، کارت ورود به صحن مجلس را تحصیل کنیم، ولی چون هر وکیلی بیش از دو کارت در اختیار نداشت با توجه به انبوه جمعیتی که برای ورود به مجلس کنار نرده‌ها جمع می‌آمدند کار ساده‌ای نبود و ما گاه ناچار می‌شدیم که حیله‌ای بزنیم و نامه‌ای به اسم غیر که ولی برای آن وکیلان نامی آشنا بود بنویسیم و وسیلهٔ نامه‌رسان مجلس که پشت نرده‌ها می‌آمد نامه‌ای را برای وکیلی بفرستیم و تقاضای کارت برای ورود به مجلس کنیم. یکبار نیز مفتخر به دریافت کارت از دکتر مصدق شدیم که برایمان افتخاری بس بزرگ بود، ولی بیشتر از فلسفی وکیل گرگان و دکتر سنگ وکیل ساری و بهاءالدین کهبد وکیل شهریار کارت ورودی دریافت می‌داشتیم.

در یکی از این دفعات مراجعه به مجلس بود که با چند تنی از دانش‌آموزان دیگری هم که برای

دریافت کارت ورودی آمده بودند و بزرگتر از ما بودند برخورد کردیم و سیّار یکی از آنها بود و اصرار داشت تا بداند که ما از کدام مدرسه آمده‌ایم و طرفدار چه کسی هستیم. از همین جا نام او در کنج خاطرم ماند تا اینکه در اواخر زمستان سال ۱۳۳۰ در مجلهٔ علم و زندگی چشمم به نوشتهٔ شیرینی با عنوان «یک لقمهٔ نان» افتاد که با دو حرف اول «غ.س.» امضاء شده بود. از جلال آل احمد که سردبیر مجله بود نام درست نویسندهٔ آن نوشتهٔ زیبا را پرسیدم و او گفت نوشتهٔ غلامعلی سیّار از دوستان اوست و تازه پس از اتمام تحصیلاتش از فرنگ به ایران بازگشته است و بنابر علائق دیرین اجتماعی در مقام همکاری با مجلهٔ علم و زندگی برآمده است. کوته زمانی پس از این در اوایل فروردین سال ۱۳۳۱ برای استقبال از بازگشت دوستی از سفر فرانسه به فرودگاه مهرآباد رفته بودیم، سیّار هم در جمع مستقبلین بود. این دیدار مقدمه‌ای شد برای دید و بازدیدهای مکرر وفراوان بعدی.

آن روزها، روزهائی آکنده از شور وغلیان احساسات ملی بود، هرکس می‌خواست به فراخور استعداد و علاقهٔ خود به نحوی در مسیر خدمت به مملکت قرار گیرد. از همین روی بود که بیشترین از تحصیلکردگان فرنگ پس از ورود به ایران جذب فعالیتهای اجتماعی و سیاسی موجود می‌شدند و در جنب و جوش پرتحرک سازمانهای ملی شریک و دمساز می‌گردیدند، دوستیها و آشنائیهای تازه پا می‌گرفت و قلبها بهم نزدیک‌تر می‌شد.

من و سیّار (بدون آنکه او در قید عضویت در تشکیلات بخصوصی را بپذیرد) ضمن حفظ عقاید خود، هم به لحاظ اتفاق نظری که در قضاوت نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی روز داشتیم و هم به دلیل دوستان مشترکی که بودند یکدیگر را می‌دیدیم و دیدارها مکرر می‌شد.

پاتوق ما در آن اوقات سرای دوستمان نادرپور در کوچهٔ نکیسای خیابان لاله‌زار بود، اغلب در آنجا جمع می‌شدیم و به بحث و صحبت می‌نشستیم. گاه گفتگوها چندان به درازا می‌کشید که به سفره می‌انجامید. ناهار را هم همانجا کناره سفرهٔ مطبوع دوست گشاده دست کریممان می‌ماندیم و لذت تناول غذا رابا شیرینی صحبت و بحثی که درمیان بود دوچندان می‌کردیم.

آن زمان سیّار جوان بود و بسیار شاداب و خنده‌رو و خوش محضر، با چانه‌ای گرم و زبانی شیرین که همیشه حرفی برای گفتن داشت ودر صحبت وانمی‌ماند و یکسره مثل جویباری خوش می‌گفت و می‌گذشت و می‌رفت. مثل پرنده‌ای سبکبال بود و کمتر در یکجا آرام می‌گرفت. منطق خودش را داشت و بی‌محابا حرفش را می‌زد، باکیش نبود. شیفتهٔ بحث وصحبت بود و از ابراز عقیدهٔ خود ولو آنکه مخاطره‌آمیز باشد وطوفانی برانگیزد هراس به دل راه نمی‌داد. چوب زبان آوری خود را هم خورده بود. این قضیه در پاریس اتفاق افتاده بود، سیّار از حزب توده به شدت سرخورده بود و به مارکسیسم و استالینیسم بی‌محابا می‌تاخت و حمله می‌کرد و در ارائهٔ نظر خود و انتقاد کوبنده از آن سیاست اصراری تمام داشت، خاصه آنکه با پیگیری مستمری وقایع جاری را به تمامی دنبال می‌کرد و مسلط بر اخبار و اطلاعات روز بود و به سهولت می‌توانست از پس هر بحث و جدلی برآید و با رک گوئی خود که گاه زننده و تلخ می‌شد یکتنه دیگران را حریف باشد. به همین سبب جملگی یاران و همفکرانش از او جدائی گرفتند و طردش کردند. از بدبینی و کوته فکری خود به تفتیش اطاقش پرداختند تا به تصور خود برگه‌ای از خیانت و وابستگی او به دست آورند که جز کتاب چیزی نیافتند. یکی از فحول علمای آنان که خود را برتر و داناتر از دیگران می‌انگاشت چون نتوانست سیّار را در مجادله و صحبت مجاب کند تاب نیاورد و سیلی سختی به گوش سیّار نواخت. سیّار این جسارت را نادیده می‌گیرد، چراکه دلخوش به این بود که عمل حریف ناشی از ضعف او در استدلال است و نه قدرت.

زبان و قلم سیّار همواره هر دو در کار بود؛ در همان دوران و ایام که تازه به ایران مراجعت کرده بود

مقاله‌ای با عنوان «قحط‌الرجال کتاب» در مجلهٔ علم و زندگی نوشت و یکجا شش نویسنده و مترجم را بانقدی جانانه به شلاق کشید و تسمهٔ قلم را محکم برگردهٔ نوشتهٔ آنان نواخت. نقدش به حق بود و از سر دانش و درستی بی‌آنکه هیچ غل و غشی در آن باشد.

سیار اهل مماشات نبود، روزی به نمایشگاهی که از آثار برگزیدهٔ نقاش صاحب نامی در محل موزهٔ هنرهای زیبا دایر بود رفتیم، تالار نمایشگاه خلوت بود وسیّار بی‌توجه از اینکه ممکن است کسی صحبتهای او را که با صدای بلندی ادا می‌شد بشنود، مقابل تابلوها می‌ایستاد و تند و گزنده قضاوت می‌کرد. بی‌محابا به نقش‌آفرینیهای نقاش می‌تاخت که ناگهان مردی برافروخته و عصبی پیش آمد و متعجب از آنچه شنوده بود خود را نقاش این پرده‌ها معرفی کرد و در مقام مقابله برآمد. هر دوی آنان نسبت بهم براق شدند و به صحبت درآویختند که خوشبختانه هرچند ابتدای امر به مجادله گذشت، دست آخر میانه را گرفتیم و همدلی بر همزبانی چربید و آن جدال به صلح و صفا انجامید.

آن روزها سیّار پرکار بود، نوشتن را مثل خواندن دوست داشت و نوشته‌هایش را برای چاپ به سبب اعتقادی که خاصه از لحاظ سیاسی و اجتماعی به خلیل ملکی داشت و احترام فراوانی که برای او قائل بود به علم و زندگی می‌سپرد، شرحی که دربارهٔ چارلی چاپلین هنرپیشهٔ بزرگ سینما نوشت و داستان فرار و احصائیه از آنجمله‌اند. رغبت فراوانی برای نوشتن قطعات کوتاه داستانی داشت و همواره مترصد این بود که به نحوی به آنچه که نمی‌پسندد نیش قلمی فرو کند. جان شیفتهٔ او مشتاق به داستان سرائی بود، با پنداری آرمانی و حساسیتی که مثل بلور تلؤلو داشت و نور از حافظهٔ درخشان او می‌گرفت.

اما سیار به ایران بازنگشته بود که فقط قلمزنی کند و بخواند و بنویسد و با دوستان معاشرت کند، ابتدا مدتی در خبرگزاری پارس مشغول شد که نیم وقت بود و سپس به تکاپوئی برای یافتن کاری در جایی پرداخت و سرانجام در وزارت کار به هنگام وزارت دکتر ابراهیم خلیل عالمی شغلی در ادارهٔ روابط عمومی به دست آورد و همین شغل پس از کودتای ۲۸ مرداد موجبات دردسرش را فراهم آورد. ناچار پس از چندی از کار خود کناره گرفت و سپس به تدریس زبان فرانسه به دانشگاه تبریز رفت.

از آن پس من و سیّار از یکدیگر دور و بی‌خبر ماندیم. سفر طولانی من ارتباط ما را از هم گسست هرچند مطلع بودم که پس از دانشگاه تبریز در وزارت امور خارجه به کار مشغول شده است.

تا آنکه پس از سالها دوری در روزی از روزهای آذرماه سال ۱۳۵۹ وقتی که بنا به دعوت قبلی به دفتر دوستی رفتم در را که گشودم در میان جمع سیّار را هم دیدم که به دیدار دوست مشترکمان آمده بود. سالها بود که یکدیگر را ندیده بودیم، او را بغل زدم و یاد از روزهای دور گمشده آوردیم. او شاغل مقام بالائی در وزارت امور خارجه بود و با سیّاری که من در ذهن داشتم و می‌شناختم کلی فرق کرده بود. گردش ایام او را شکسته کرده بود. چهره‌اش شادابی پیشین را نداشت. اما نگاهش همان نگاه پیشین بود و چشمان خسته، ولی شفافش همان محبت و لطف و وداد دیرین را داشت و هنوز هم مثل گذشته چانه‌اش گرم و زبانش گویا بود.

آن روز ما ساعتی با هم ماندیم، از دوستان دور و نزدیک سخن گفتیم و سرانجام قرار شد که چند تن از دوستان دیگر را هم خبر کنیم و هفته‌ای یک روز دور هم جمع شویم.

این قرار هشت سال دوام آورد و از همان اوان که سیّار هم به تقاضای خود بازنشسته شده بود هر یکشنبه دوستان گرد می‌آمدند و مجلس داشتیم با حلاوت و شیرینی.

سیّار مجلس یکشنبه‌ها را دوست داشت و به مناسبتهای گوناگون از خاطراتش یاد می‌کرد، از دوستان قدیمش، از هوشنگ ایرانی، از محمد نخشب و شیرینکاری‌هائی که داشتند، از دیدارش با آندره مالرو در محل کتابفروشی فرانسه واقع در کنار چهارراه یوسف‌آباد قدیم که زمانی مالرو در

هنگام جنگ بین‌المللی دوم در سر راه سفر به شوروی گذارش به تهران افتاده بود و سری به شهر زده بود و منجمله به کتابفروشی فرانسه آمده بود.

سیّار سخت به خاطراتش دلبسته و علاقه‌مند بود، خاطره‌ای را همانند نیشکری در دهان می‌گرفت و از شیرینی تعریف حکایت آن لذت می‌برد. به حلاوت تمام از سفرهایش یاد می‌کرد، از درگیریهای اداریش، از شخصیتهای بزرگ و معروف سیاسی زمان که به اقتضای شغلش آنها را دیده بود و یا با آنها گفتگو کرده بود می‌گفت، آنهم با چه دقتی چنانکه گوئی همه آن وقایع همین دیروز بوده است.

سیّار درمیان مردان سیاسی معاصر خود قوام‌السلطنه را مرد برتر و زیرک سیاسی می‌دانست و او را از جمله دولتمردان واقعی به شمار می‌آورد و معتقد بود که امثال او در ایران انگشت شمارند. مصدق را احترام می‌گذاشت و عزیز می‌داشت و وطن خواهی او را می‌ستود. از شادروان دکتر صدیقی با احساسی خاص سخن می‌گفت، دانش و آزادگی و وقار و ادب او را بزرگ می‌داشت و او را مردی از اسلاف بزرگان ایران به شمار می‌آورد. با وجود این از میان همه مردان معاصر خود اعتقاد فکری زیادی به شادروان خلیل ملکی داشت. ملکی را مردی با «سوادسیاسی» می‌دانست و معتقد بود که ملکی یک متفکر توانای سیاسی بود که با مسائل اجتماعی برخوردی عالمانه داشت.

سیّارخراسانی‌بودو خراسان را دوست داشت و نسبت به زبان فارسی عشق می‌ورزید و آن را رکن‌رکین استقلال ایران می‌دانست و هیچ طاقت شنیدن صحبتی راکه از آن بوی جفائی نسبت به ایران متصوّر شودنداشت.عاشق‌ایران و زبان‌فارسی وحوزهٔ‌فرهنگی آن‌بود و آرزومی‌کردکه روزی خوارزم و خجند را ببیند و به مروشاهجهان برود و روی پله‌های مسجدکبود سمرقند بنشیند و در بخارا بگردد. به چهارگوشهٔ ایران عشق می‌ورزید و عاشقانه به کوه و بیابان و کویر و آبادیهای آن می‌نگریست.

تعصب او نسبت به زبان فارسی تا آنجا بود که هرگاه جملهٔ غلطی به گوشش می‌خورد و یا فارسی ناهنجاری را در نوشته‌ای می‌خواند غیرتش می‌گرفت و با غیظ مطلب را به تمسخر می‌کشید و برافروخته در پی دفاع از حیثیت زبان برمی‌آمد. طرحی راکه در سال ۱۳۶۸ در مجلهٔ آینده برای دفاع از زبان فارسی پیشنهاد کرد نشانی از درجهٔ علاقه‌مندی او به این زبان بود. همه ترسش این بود که مبادا رود پهناور زبان فارسی را ترجمه‌های بد بیالایند و چرکینش کنند. مقالهٔ مفصل ممتع و جامعی که در این زمینه نوشت از همین نگرانی و وسواس مایه می‌گرفت و اگر در تمجید ذبیح‌الله منصوری دلاورانه پا پیش گذاشت به این جهت بود که خدمت ارزشمند وی را در حق زبان فارسی بستاید و اهمیت نوشته‌های او را در قبال «... خیل مشاطه‌گران نورسیده و نارس اعم از نویسنده و پژوهشگر و لغت ساز و مترجم و مقاله‌نویس و سخن‌پرداز وسایل ارتباط جمعی و خبرنگار و ویراستار که چهرهٔ وجیه زبان هزارسالهٔ فارسی راکریه می‌سازند» بنمایاند.

سیّار پیش و پیش از آنکه دیپلمات باشد نویسنده بود. او عضو وزارت خارجه بود و به اصطلاح دیپلمات محسوب می‌شد و به سیاست هم بسیار علاقه‌مند بود. ولی اصلاً و هرگز مرد سیاسی نبود. روح حساس و ظریف و شکنندهٔ او با سیاست آنهم در مفهوم و عرف ایرانی خود اغلب برنمی‌تافت و طاقت آن را نداشت. بیش از آنکه صبور باشد عصبی بود، بهم می‌ریخت و غمگنانه بدرون خود فرو می‌رفت.، درین حال بود که تختگاه بلند ادبی خود را می‌یافت و قلم را به جولان می‌آورد و به نوشتن آرام می‌گرفت. نیش قلم را در جای خود به آنچه که نمی‌پسندید فرو می‌کرد و خود را راضی می‌ساخت.

پیشهٔ سیاسی سیّار در واقع او را از خلاقیت ادبی تا حدود زیادی بازداشت، دوران توانایی جسمی او را لت و پار کرد. در تمامی مدتی که در خدمت وزارت خارجه بود فرصت چندانی برایش باقی نماند که آن را مصروف به کار خویشتن کند. نوع اندیشهٔ سیّار با مشغلهٔ اداری او جور نبود و تازه پس از بازنشسته شدن بود که او خود را رفته رفته بازیافت و به نوشتن پرداخت. اگر درگذشته فقط وقت

می‌کرد که بخواند در حال هم به خواندن و هم به نوشتن وقت می‌گذراند. در همین مدت کوتاه پنج کتاب ترجمه کرد، مقادیر زیادی مقاله نوشت و چندین داستان به رشتهٔ تحریر کشید. در همین دو سال آخر که بیمار بود و ملازم بستر، قسمت بزرگی از داستان زندگیش را نوشت و کتاب گرانقدر چهرهٔ آسیا نوشتهٔ رنه گروسه را ترجمه کرد، دشواری ترجمه به کار توضیحاتی که در پانویس‌ها آورده است ضمن آنکه تسلط او را بر کاری که در دست ترجمه داشته نمایان می‌سازد، مبین وسواس و زحمت و کوششی است که در احوال بدبیماری ازخودنشان داده است. او به جد و جهد تمام می‌نوشت و با چنگ و دندان با مرگ می‌جنگید. افسوس که سرانجام مرگ فائق آمد و کار نوشتن خاطراتش ناتمام ماند و هرچند که ترجمهٔ چهرهٔ آسیا را به پایان آورد، ولی مهلت نیافت که تمامی آن را پس از ترجمهٔ پاکنویس کند و به ناشر بسپارد و افسوس که:

آن پنجهٔ کمانکش وانگشت خط نویس — هربندی اوفتاده به جائی و مفصلی

سیّار در سادگی و صفا کم مانند بود. شیله پیله‌ای در کارش نبود، نیک و بدش با خودش بود برای خودش، در خانهٔ خلوت و مصفای خود اطاق خوش منظری راکه به ایوان گشادهٔ باصفائی باز می‌شد کتابخانه‌ای ترتیب داده بود و آن را با سلیقهٔ تمام آراسته بود. گوشهٔ دنجی بود و طبع طبیعت پرست او به این خوش بود که در آن گوشهٔ دنج بهتر می‌تواند از هجو و لغو زندگی روزمره دوری گزیند.

تازه در آن آرام گرفته بود که اجل مهلتش نداد، او تردستی تقدیر را نخوانده بود!

سیّار نمونهٔ کامل یک روشنفکر تمام عیار راستین و فرزانهٔ روزگار بود، روشنفکری وطن دوست و خوش فکر و معقول، رهایی از هر قید و تعلق عقیدتی معینی که او را در خود محدود و محصور و اسیر کند. او دوست داشت که آزادانه بیندیشد و بنویسد و از اندیشهٔ خود دفاع کندو حرفش را بزند.

سیّار نویسندهٔ بسیار با مایه‌ای بود. رشحه‌ای از مایهٔ ادبی او را علاوه بر دیگر آثارش می‌توان در ترجمهٔ کتاب آکتاویو پاز جست و یافت.

واپسین دیدارم ازو در روز یکشنبه ۲۲ آذرماه گذشته بود، در بیمارستان پارس برای وداع آخرین به دیدارش رفتم و ساعتی پیشش ماندم. صدایش گرفته و خفته بود ولی چشمان مخروطش تلألؤ خاصی داشت. به عادت دیرین مثل اینکه بخواهد خبر خاصی را به من ندهد از رفتنش خبر داد و گریست. آرزویش این بود که بتواند عمری بیابد تا کارهای ناتمام خود را اتمام بخشد. افسوس که شنبه ۱۲ دی ماه درگذشت. افسوس!

توضیح مدیر آینده

درگذشت غلامعلی سیّار را به خاندان گرامی آن شادروان مخصوصاً پدر ادیب و بزرگوارش آقای عبدالله سیار (که در سن بیش از نود با مرگ فرزند روبرو شد) تسلیت می‌گوئیم.

من سیار را از روزگاری می‌شناختم که هوشنگ ایرانی با دوستان «خروس جنگی»اش مجله‌ای به آن نام منتشر می‌کردند. سیار همانطور که دکتر ساعدلو یادآور شده است در سخن گفتن بی‌محابا بود و روح مجامله و پرده‌پوشی در او نبود. بعدها که از تحصیلات دورهٔ عالی از فرانسه بازگشت بیشتر با او فرصت همسخنی پیش می‌آمد. مواقعی که از سفر مأموریت برگشته بود گاهی به دورهٔ مجلهٔ راهنمای کتاب می‌آمد و دوستان را از فیض دانش و محضر خود فیض‌یاب می‌کرد. در سالهای دوم و سوم مجلهٔ راهنمای کتاب مقاله‌هایی ازو در نقد بعضی کتابهای ترجمه و همچنین مقالهٔ بسیار دلپذیری که برای شرکت در نظر آزمائی همان مجله راجع به خصایص ترجمهٔ ادبی نوشته بود به چاپ رسیده است شاید در سالهای بعد هم نوشته‌هایی ازو در همان مجله چاپ کرده باشم ولی اکنون در یادم نیست.

وقتی که مأمور ادارهٔ کتابخانهٔ ملی شده بودم نامه‌ای به تاریخ ۲۵ اسفند ۱۳۴۱ از هلند به من نوشت و با اشاره به قبول آن سمت در قسمتی از نامهٔ خود چنین قلمی کرده بود:

«... ولی در سرزمینی که هنوز کتاب خریدار ندارد و اهل کتاب مورد تخفیف و تحقیرند و با بی‌اعتنایی و گرسنگی مواجهند شاید کاری بشود که علم و ادب ارزش سابقش را پیدا کند. یادم می‌آید یکی از دوستان سابقم در اروپا بعلت تنگدستی با ارثیهٔ مختصر پدری که در ایران داشت خیال تجارت به سرش زده بود. خودش نقل می‌کرد که با یکی از پسر حاجیهای زرنگ قصد داشت شرکت بکند. روزی پسر حاجی به منزل او آمده بود که قرار و مدار کار را بگذارند. بمحض اینکه در را باز کرده بود هراسان در را بسته و خیال رفتن داشت. رفیقم به دنبالش می‌دود و می‌گوید آقاجان چرا تو نمی‌آیی؟ یارو وحشت‌زده می‌گوید من از لای در چند کتاب روی میز دیدم و اصولاً با کسی که کتاب در منزلش باشد به شریک نمی‌شوم و به صحبت از پول می‌کنم. چون کتاب مترادف با درویشی و فقر است!

خلاصه و بدبختانه وضع تا بحال بدین منوال بوده است. امیدوارم که رفته رفته درست شود.

اگر فرصتی باشد (چنانکه اکنون فرصت خیلی بیش از سابق فراهم است) و مزخرفاتی بتوانم بنویسم باکمال افتخار ارسال خواهم داشت.»

در نامهٔ دیگر (۲۸ اسفند ۱۳۴۲) بار از لاهه نوشته است:

«... انجمن کتاب بارها تغییر محل داده و نمی‌دانم اکنون در کجا مستقر است. گویا شما در دانشکدهٔ حقوق نیز اشتغال ندارید. شنیدم که در دانشسرای عالی تدریس می‌فرمائید... بدین علت به این نشانی نامه را می‌فرستم.... محیط لاهه محدود و کسالت‌آورست... اخیراً به تماشای کتابخانهٔ شرقی مشهور بریل Brill در لایدن که در چند کیلومتری لاهه واقع است رفتم، واقعاً حق عظیمی این مؤسسه و دانشگاه لیدن به گردن ادبیات و تاریخ و زبان و معارف ما دارند. اوقات صرف امور اداره و گاه مطالعه و قلمی کردن اوراقی چند که روزی فرصت باشد شاید بتوان نشر داد ـ می‌گردد....».

سیار در نگارش زبان فارسی توانا بود و به مایه‌وری آن اعتقاد داشت و در راه حفظ و ترویج آن کوشا بود. آنچه در آینده ازو نشر شده است یادآور شور وعشق و توانایی اوست.

پدر بزرگوار آن مرحوم، آقای سید عبدالله سیار از شاگردان قدیم مدرسهٔ دارالفنون بود. مرحوم عبدالله انتظام که با او همدرس بود بارها ازو پیش دوستان ذکر خیر و شم و ذوق ادبی او را یاد کرده بود. آقای عبدالله سیار از اعضای نخستین انجمن ادبی مشهد بود و مقاله‌ای راجع به تاریخچهٔ تشکیل آنجا نوشت که در ناموارهٔ دکتر محمود افشار به چاپ رسیده است. تهیه و نشر این مقاله هم به واسطهٔ علاقه‌مندی مرحوم غلامعلی سیار به ادب فارسی وکوششهایی می‌بودکه در راه حفظ و ترویج آن ضرورت دارد. آن مرحوم خود مقاله‌ای به عنوان دفاع از زبان فارسی نوشت که در آینده چاپ شده است.

همانطوری که آقای دکتر ساعدلو یادآور شده‌اند سیار خاطرات خود را می‌نوشت و خوشبختانه افتخار انتشار دو یا سه قطعه از آن نصیب مجلهٔ آینده شد. دو سال پیش از مرگش بخش شیرین و پرارزش دیگری از آن را که «گریز» نام دارد برای چاپ التفات کرد که متأسفانه چاپ آن به عهدهٔ تعویق افتاده است. اما چون مفصل است امیدواریم بخشی از آن رابتوانیم در یکی از شماره‌های آینده چاپ کنیم.

ایرج افشار

* * *

چان‌دویده مرا یاد دوست در رگ و پوست
که حان من همه یادست و یاد من همه اوست
(لاادری)

شنبه دوازدهم دی ماه چراغ عمردوست عزیز ما دکتر غلامعلی سیّار پس از بیماری طولانی خاموش شد. سیّار به سال ۱۳۰۲ در مشهد زاده شد. پدرش جناب آقای سید عبدالله سیّار، از ادبا و فضلای خراسان و عضو انجمن ادبی مشهد بود. ادیب‌الممالک فراهانی از شعرای معروف دوران قاجار دائی مادری او بوده است.

سیّار پس از خاتمهٔ تحصیلات متوسطهٔ دارالفنون در سال ۱۳۲۳ به فرانسه رفت. هشت سال و نیم در آن کشور بود و از دانشگاه پاریس به اخذ درجهٔ دکتری در رشتهٔ حقوق نائل شد. پس از بازگشت به ایران به خدمات اداری در وزارت کار و امور اجتماعی و تدریس در دانشگاه تبریز پرداخت. سپس به وزارت امور خارجه منتقل گردید و مدارج متعددی را در آن وزارتخانه طی کرد. آخرین سمت وی سرکنسولی ایران در برلن غربی بود. در مرکز با مقام رایزنی درجهٔ یک چندی ریاست ادارهٔ دوم سیاسی (مربوط به کشورهای شوروی سابق و اروپای شرقی) را بر عهده داشت (پیش از سال ۱۳۵۷).

دکتر سیّار یکی از مترجمین زبردست بود. زبان فرانسه را به استادی می‌دانست و نسبت به ادب پارسی تسلط کامل داشت. آثار پرخواننده و ارزنده‌ای چون «گرسنه» از کنوت هامسون نروژی - «ودکاکولا» از شارل لوونس کانادائی - «امپراطوری گسسته» از هلن کارردانکوس فرانسوی - «یک سیّاره و چهار پنج دنیا» از اکتاویو پاز نویسندهٔ معاصر مکزیکی - جلد پنجم «تاریخ عمومی جهان» از کارل گریبرگ سوئدی و «رمانتیسم در فرانسه» از «فیلیپ وان تیژم» فرانسوی را به فارسی ترجمه کرد. آخرین کتابی که در بستری بیماری ترجمه می‌کرد «چهرهٔ آسیا» تألیف رونه گروسه خاورشناس فرانسوی است که امید می‌رود از طرف بازماندگان به طبع برسد. این خدمات فرهنگی همواره یاد او را در میان دوستداران ادب زنده نگاه می‌دارد.

دکتر سیّار مترجمی توانا بود، او این رشته را هنری چون شاعری و نویسندگی می‌دانست. معتقد بود که مترجم باید بمانند هنرمند قریحه داشته باشد و علاوه بر دانستن استادانهٔ زبانی که ترجمه می‌کند به زبان فارسی و دقایق و ظرائف آن تسلط داشته باشد. خصوصیات یک ترجمهٔ خوب را بطور خلاصه و چکیده چنین می‌شمرد: ۱- صحّت در ترجمه ۲- امانت در ترجمه ۳- رعایت سبک و شیوهٔ نگارش مصنّف. در رسالهٔ مفصلی که دربارهٔ ترجمه نوشت و در مجلهٔ آینده تحت عنوان «نگاهی به وضع ترجمه در ایران» چاپ شده است به تفصیل و دقت هریک از این مباحث را تحلیل و توصیف کرده است.

سیّار بجز ترجمه کردن به داستان نویسی و مقاله‌پردازی علاقهٔ مخصوصی داشت و از او در مجلات ادبی تهران یک رشته داستانهای کوتاه و نقد ادبی نشر شده است. سیّار قلمی ساده، روان و دل‌پذیر داشت. نوشته‌هایش مشحون از صراحت لهجه و بی‌باکی بود. از طعن دشمنان نمی‌هراسید و اینها نمایانگر شخصیت اخلاقی او بود. او صراحت لهجهٔ راحتی در کار اداری نیز تسرّی داده بود. خود نقل می‌کرد روزی صادق قطب زاده وزیر خارجهٔ وقت از او خواست که یادداشت شدیداللحنی برای سفارت شوروی آن روز تهیه کند. سیّار صریح می‌گوید هرگاه من به عنوان رئیس ادارهٔ مسئول باید آنرا پاراف کنم و مهر وزارت امور خارجه در ذیل آن باشد ناچار هستم رعایت ادب و اصول دیپلماتیک را بنمایم. در غیر این صورت شما با امضای خود هرچه می‌خواهید می‌توانید بنویسید و عاقبت به همین ترتیب عمل شد.

او از حمایت کردن نویسندگان و مترجمینی که به ناحق هدف تیر بدخواهان قرار می‌گرفتند دریغ نداشت. عاشق فریفتهٔ ایران بود. در دوستی استوار بود و جانب وفا را نگاه می‌داشت. هرگاه از عصبانیت سخنی تند در راه حقیقت‌گوئی بر زبان جاری می‌ساخت و جوابی می‌شنید کینه بر دل نمی‌گرفت. د زندگی تیشه به ریشهٔ کسی نزد. سیّار در سالهای آخر عمر به تدریس دانشگاهی پرداخت. خدایش بیامرز و روح او را قرین آرامش گرداند.

مجید مهرا

* * *

شاد بودم به حلقهٔ احرار — ز آشنائی حضرت سیّار
طرفه دانشوری سخندانی — ذو فنونی و مردِ میدانی
به سفر رفته و جهان دیده — از گلستان فضل گل چیده
تارِ جان بافته به پود شعور — با کتاب و کتابخوان محشور
آدم پاک و دلنشینی بود — مردِ بسیار نازنینی بود
متواضع، گشاده رو، سنگین — جامع و باسواد و فرهنگین
علم و اخلاقِ خوب با هم داشت — راستگو بود و چپ روی کم‌داشت
فضل وی بر خلاف مدعیّان — خود بخود پیش خلق بود عیان
دور از زرق و حیله و سالوس — دل او با زبان او مأنوس
هرچه در عمق خویش باور داشت — بهر تهذیب خلق گفت و نگاشت
وز برای خوش آمدِ مردم — راه خود را نکرد هرگز گم
نثر او پاک‌تر ز آب حیات — چشمهٔ نوش بود در ظلمات
قلم استوار اسان ساز — در کفِ اهل، می‌کند اعجاز
ناکسان قدر او ندانستند — یاوه گفتند تا توانستند
گر رسیدش ز ژاژخای گزند — داشت صد چون منی ارادتمند
ای دریغا که نقشدر احل — بردش از پیش خاکیان به زُحل
آه کز تندبادِ عمر شکار — در نوردیده گشت این طومار
آنکه از معرفت نشان دارد — غم فقدان نخبگان دارد
در شبِ تیره گون ظلمانی — شمع باید به پرتو افشانی
حیف از آن پاکباز مرد گزین — که چنین رود رفت زیرزمین
شمع سوران بگریه افتاده است — قلم اینک پدر ز کف داده است
نام آن زنده یاد سامی باد — یادِ او نزد ما گرامی باد

دکتر ابوالفضل قاضی

* * *

اسدالله شهریاری

(۱۲۹۹ کرمانشاه ـ ۲۸ اردی‌بهشت ۱۳۷۲ تهران)

زادهٔ کرمانشاه بود و پدرش مرحوم رحمت‌الله از اعضاء ادارهٔ ثبت احوال آن شهر. به هنگ خردسالی به همراه خانواده‌اش در مشهد رحل اقامت می‌افکند. تحصیلات ابتدائی و متوسطه‌اش خراسان طی شد، آنگاه به تهران آمد و رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی را در مرکز به پایان رسانید. سپس عنوان دبیر در خدمت وزارت آموزش و پرورش بود و به کار تعلیم دروس ادبی اشتغال داشت. در ک

تدریس به کار نویسندگی و شاعری کشیده شد و در میدان ادبیات رشتهٔ طنز و فکاهی را برگزید تا حدی که یکی از شعرا و نویسندگان طنزپرداز طراز اول ایران بود.

فعالیت آن مرحوم در این زمینه گسترده بود. از اسامی متعدد مستعار که شاید هم اکنون هم برای بسیاری ناآشنا بوده باشد استفاده می‌کرد. آن نامها چنین بود:

اسد، شایان، شبکور، سرخلوتیان، قناس‌الشعرا، یارو، معلم‌الاطفال، آقامعلم، ش‌ـ ترسو، مشارالیه، حسنعلی جعفر، فسقلی، موشکاف، جلّت، خنده‌رو، شهریار اسداللهی، ایشان، بره (خراسانی) شوان (کرمانشاهی).

بعدها همکاری با رادیو را پذیرفت و اوقاتی از ایام را در خدمت رادیو بود. کار نویسندگی برنامه‌های پرطرفدار فکاهی و اجتماعی در رادیو را بر عهده داشت. کار او در رادیو متجاوز از بیست سال طول کشید. برنامه‌های طنز و فکاهی «صبح جمعه با رادیو» در آن زمان مملو بود از نوشته‌ها و اشعار آن مرحوم که همه صبغهٔ اجتماعی و مایه‌های طنز و انتقاد داشت. او همچنین نویسندهٔ نمایشنامه‌های پلیسی معروف «کارآگاه جانی دالر» در رادیو بود و شاید مبتکر آن. کار او در رادیو به حدی رونق گرفت که وی را «ژوکر» رادیو می‌گفتند. یکی از همکاران نزدیک آن مرحوم در این زمینه تعریف می‌کرد که بارها دیده شده بود هرگاه کمبود و نقصی در یکی از برنامه‌های صبح جمعه با رادیو مشاهده می‌شد، شادروان شهریاری فی‌البدیهه مطلب یا شعری تهیه می‌کرد و برنامه تکمیل می‌گردید.



اشعار و مطالب فکاهی او مرتبا در مطبوعات به چاپ می‌رسید. سالهای طولانی با روزنامهٔ فکاهی توفیق همکاری قلمی نزدیکی داشت. در عهد زمامداری دکتر محمد مصدق امتیاز روزنامهٔ فکاهی «ماه» را گرفت و باکمک طنزنویسان طراز اول مدتی به انتشار این روزنامه مشغول بود. وقتی هم بواسطهٔ چاپ یک کاریکاتور روزنامه‌اش توقیف می‌شود. پس بلافاصله روزنامهٔ دیگری با نام «شیطان» منتشر می‌سازد. با وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، روزنامهٔ او در محاق تعطیلی افتاد. چند وقتی بعد از کودتای مذکور برای تجدید پروانهٔ انتشار مراجعه می‌کند، ولی دستگیر و به مدت شش ماه در لشکر زرهی زندانی می‌شود. در زندان از کوشش و فعالیت فرهنگی بازنمی‌ماند و به کار نگارش احوال و افکار عرفی شیرازی مشغول بود که در سال ۱۳۳۴ با مقدمهٔ شادروان امیری فیروزکوهی منتشر شد.

پس از خلاصی از زندان و در کار نویسندگی به کار جمع آوری تمبر علاقه‌مند می‌شود. در ـ امیریه، نزدیک خیابان فرهنگ در مغازهٔ کوچکی اوقات فراغت را به کار خرید و فروش می‌گذراند. در کار تمبرشناسی یکی از صاحب نظران بود. در سال ۱۳۴۶ کتاب جیبی «تمبرشناس» منتشر کرد. در این زمینه شعری دارد که یادآوری می‌شود:

در وصف تمبر

آفرین بر تو که خوش نقش و نگاری ای تمبر — لذت دیده چو گلهای بهاری ای تمبر
راستی هست وجود تو سراپا همه سود — چونکه ارزنده‌تر امسال ز پاری ای تمبر
می‌برندت چو قدح دست به دست از سر شوق — گرچه هرگز نه می باده گساری ای تمبر
همگی عاشق دیدار تو حتی معشوق — زآن به معشوق سزاوار نثاری ای تمبر
گر گریزی مگر از خلق که در دورهٔ عمر — بینم آوارهٔ هر شهر و دیاری ای تمبر
دوقها جمله درآمیخت چو گشتی تو پدید — غیر با ذوق ندارد به تو کاری ای تمبر
در تو تصویر بزرگان جهان نقش گرفت — در حقیقت که تو تاریخ نگاری ای تمبر
گه مقیمی به یکی خانه وزآنجا نروی — گه به کشتی و به طیاره سواری ای تمبر
خدمت خلق به یک عمر شعار تو بود — بهتر از این نبود هیچ شعاری ای تمبر
مردم از پیر و جوان جمله هواخواه تواند — همه یار تو و تو با همه یاری ای تمبر
الفتی گشته پدیدار میان من و تو — کآنچه خوبان همه دارند تو داری ای تمبر
بر رخت بوسهٔ خوبان جهان مشهود است — بی‌سخن لایق این بوس و کناری ای تمبر

شادروان شهریاری پس از بازنشستگی از خدمت دولت و دست کشیدن از فعالیتهای مطبو کتابفروشی کوچکی در چهارراه کیوان، خیابان آذربایجان بعنوان سرگرمی تأسیس کرد و میز ت کوچکی که روی آن مملو از بریدهٔ روزنامه‌های قدیمی بود در گوشه‌ای از مغازه می‌گذارد و جثهٔ ضعیف و نحیف خود دائماً پشت آن میز نشسته و مطالب مطبوعات قدیمی کشورهای عر ترجمه می‌کرد. متجاوز از پانزده «کلاسور» از مجموعهٔ نوشته‌ها و ترجمه‌های خود را در قفسه‌ا پشت سرش در مغازه نگاهداری می‌کرد و به انتظار روزی بود که آنها را به چاپ برساند. ا برادرزادهٔ برومند و باهمت و تحصیل کرده‌اش شاهرخ شهریاری طبق وصیت آن مرحوم در ا چاپ این آثار است.

مرحوم استاد شهریاری مردی بود وارسته و خلیق و مهربان و دارای خصلتهای نیک انسانی. د اینکه عمری را به کار طنز و فکاهی پرداخت، اما در مواقعی که لازم بود بسیار جدی و سخ می‌نمود.

در سال ۱۳۶۸ از او تقاضا کردم اثری تازه از خود را برای چاپ در ناموارهٔ شادروان دکتر م افشار در اختیار بگذارد. یک قطعه شعر نغز به نام «وطن» مرحمت کرد که در جلد ششم نامورهٔ م چاپ شد و اینک هم درینجا تجدید می‌شود:

وطن

شه سلیمان به عقابی فرمود — ای ترا دانش و فضل و فرنود
عالمی شیفتهٔ منظر توست — ملک گیتی همه زیر پر توست
سوی هر خطه سفرها کردی — ازهمه سوی، پیام آوردی
هان بگو، ای سخنانت همه ژاست — بهترین نقطهٔ آفاق، کجاست

گفت در پاسخش ای شاه جهان   نیست چیزی ز تو البته نهان
خویشتن از همه جا آگاهی   چون به سرتاسر گیتی شاهی
می‌روم و ز پی من باش روان   شتابیم در اقطار جهان
آن مکان کز همه جا باشد به   بینی آنگاه مرا گوئی ره
باد را گفت سلیمان به شتاب   بَرَدش چست، به دبال عقاب
زآنکه در دل هوسِ آنجا داشت   هوس خوب‌ترین مأوا داشت
چونکه طی شد ز زمان لختی چند   کوهی آمد به نطر سخت بلد
اندر آن بود نه آب و نه علف   عاری از آنچه فراید به شعف
سنگ‌وخاک‌وشن‌وگل‌حمله‌به هم   رهزن ذوق و فزایندهٔ غم
مجمع زشتی و ادباری بود   از پلشتی‌ها، انباری بود
میهمان هیچ ندیده جر مار   یا نروئیده به سطحش حز حار
چون عقاب از دور، آن کوه بدید   گفت ای شاه جهان بی‌تردید
آن مکانی که تو خواهی، آنجاست   خوش‌ترین منظره در دیدهٔ ماست
شه چو بشنید چنین گفت به او   هان به من گفتهٔ بیهوده مگو
از چه این حای، نکو می‌دانی   کش نه آب است و نه آبادانی
سبب برتریِ اینجا چیست   که دمی نیز در آن نتوان زیست
گفت گر در نطرت خوار بود   نزد من ارحش بسیار بود
این مکان خوب‌تر از جان من است   رآنکه ا: بهر من اینجا وطن است
زادم اینجا و در اینجا میرم   هم در آن کام دل خود گیرم
چون وطن، هیچ به دوران نبود   گر نباشد وطنی، حان نبود

در تاریخ دوازدهم اردیبهشت امسال و قبل ار فوتش سندیکای نویسندگان و حبرنگاران مطبوعات طی جلسهٔ پرشوری در محل کانون از وی تجلیل شایسته‌ای بعمل آوردند و کتر ایرج وامقی استاد دانشگاه و دوست دیرین و شصت سالهٔ وی که با او و خانواده‌اش مراودهٔ طولانی داشته در آن حلسه در معرفی آن شادروان سخنانی ایراد نمود.

برای روح آن مرد نیک خصال شادی ابدی و برای بازماندگانش صبر و شکیبائی آرزومندیم. فهرست کتابهای منتشر شده و تألیفات شادروان شهریاری را به آگاهی خوانندگان می‌رسانیم.

۱۳۲۰ـ در راه پیروزی (داستان تاریخی)
۱۳۳۴ـ احوال و افکار و منتخبات عرفی شیرازی (چاپ دوم ۱۳۵۵)
۱۳۳۴ـ راهنمای زبان فارسی
۱۳۴۶ـ تمبرشناسی (جیبی)
۱۳۵۲ـ زبان مادری (دستور، انشاء، املا)
۱۳۵۵ـ دیوان رحمت (اشعار مرحوم پدرش)
۱۳۵۶ـ سرگرمیها
۱۳۶۲ـ کاروان خنده
۱۳۶۲ـ کارآگاه جانی دالر (پلیسی)
۱۳۶۲ـ دری وری (اشعار فکاهی)
۱۳۶۲ـ دنیا می‌خندد
۱۳۶۲ (؟) ـ نغمه‌های صحرا (اشعار گویشی)

۱۳۶۵ـ آئین نگارش (چاپ دوم ۱۳۷۰)
۱۳۶۵ـ ۹ ماه و نه روز (مسائل آبستنی)
۱۳۶۵ـ ارواح و اشباح (چاپ دوم ۱۳۶۹)
۱۳۶۹ـ همه بخندیم
۱۳۶۹ـ تنظیم خانواده
۱۳۶۹ـ وامق و عذرا (متن قرن دوازدهم)
۱۳۷۰ـ مسائل پزشکی و بهداشتی (باکمک برادرش)
۱۳۷۰ـ سرگذشتها (مجموعه داستانهای کوتاه)
? ـ لکه‌های ننگ بر دامان تاریخ (زیر چاپ)

محمد رسول

آقای احمد کرمی تاریخ درگذشت زنده‌یاد اسدالله شهریاری متخلص به «شایان» را چنین یا

چو از این جهان رفت «شایان» ما / زفقدانش آزرده شد جان ما
ز حق خواست احمد که تاریخ آن / شود ثبت در متن دیوان ما
در آن دم ر یزدان رسید این پیام / که تاریخ شمسی است «غفران ما»

۱۳۷۲

دکتر محمود آق اولی
(۱۳۰۰-۱۳۷۱)

متأسفانه روزهای پایانی سال گذشته (سال ۱۳۷۱ ش.) مصادف با پایان روزهای حیا بهترین استادان ریاضی دانشگاه تهران، دکتر محمود آق‌اولی ـ گردید.



او بسال ۱۳۰۰ ش. در تهران زاده شد وتحصیلات ابتدائی را در دبستان ترغیب و متو دبیرستان ایران و آلمان بپایان برد و بعد برای ادامه تحصیلات بدانشسرایعالی ـ شعبهٔ ریاضی در سال ۱۳۲۳ ش. باخذ درجهٔ لیسانس در ریاضیات عالی نائل آمد. پس از پایان تحص دبیری ریاضیات در مدرسهٔ ایران و آلمان کرد تا آنکه بسال ۱۳۲۷ ش. با شغل معاونت دانشکدهٔ علوم بدانشگاه تهران منتقل گردید. درین شغل است که او باکوششهای شبانروز

کتابخانه را گسترش داد و زحماتش در بسط این کتابخانه هیچگاه فراموش شدنی نیست. در سال ۱۳۳۰ ش. در کنکور اعزام محقق بآلمان برای مدت یکسال شرکت کرد و چون زبان آلمانی به نیکویی می‌دانست درین کنکور شاگرد اول شد و بآلمان رفت. او درین سفر با اساتید معروف آلمان و روشهای جدید ریاضی آشنا گشت و پس از ختم یکسال بایران آمد و در کتابخانهٔ دانشکدهٔ علوم بهمان شغل قبلی خود بانجام وظیفه پرداخت. دو سال بعد در کنکور دیگری برای اعزام محقق باروپا باز شرکت کرد و مثل دفعهٔ قبل شاگرد اول شد و باروپا رفت.

درین سفر دوم او یکسال در آلمان پژوهش و تحقیق پرداخت و بعد چون زن و فرزندش در فرانسه بودند به پاریس رفت و از آنجا که در زبان فرانسوی نیز متبحر بود وارد دانشگاه پاریس شد و پس از چهار سال تحقیق در دانشگاه پاریس موفق باخذ درجهٔ دکترا از آن دانشگاه در ریاضیات عالی گردید و به تهران آمد و به گروه ریاضی دانشکدهٔ علوم دانشگاه تهران پیوست و با شغل دانشیاری در آن دانشکده به تدریس پرداخت و ضمناً برای مدت چهار سال دیگر معاونت کتابخانهٔ آن دانشکده را مثل سابق بعهده گرفت. مرحوم دکتر آق اولی سالها در دانشکدهٔ علوم تهران و دانشکده‌های ریاضی دیگر با تدریس ریاضیات انجام وظیفه کرد تا آنکه به سال ۱۳۵۹ ش. با رتبهٔ ده استادی بازنشسته شد او را کتب ریاضی زیر است: ۱ـ «حساب عددی»؛ ۲ـ «حساب دیفرانسیل و انتگرال»؛ ۳ـ «انتگرالهای چندگانه و آنالیز برداری؛ باضافه مقالات متعدد در رشتهٔ ریاضی.

عبدالله انوار

مهجور کرمانشاهی
(۱۳۷۲ـ۱۲۸۹)

احمد جلالی گوران (مهجور کرمانشاهی) در ششم اردیبهشت ۷۲ در سن ۸۳ سالگی در گذشت. او به سال ۱۲۸۹ خورشیدی در کرمانشاه متولد شد. با شعر و موسیقی توسط برادر مهترش (بزرگتر) فرج‌الله جلالی که شاعر و هنرمند بود آشنا شد. از هفده سالگی به شعر و موسیقی پرداخت. مشق تار را نزد استادان موسیقی آبروز، استاد یحیی زرین‌پنجه و استاد شیدائی شروع کرد، در شاعری بیشتر به غزلسرائی گرایش داشت، هرچند از انواع دیگر شعر نیز فراوان دارد. احوال و آثارش در تذکرهٔ شعرای مختصر کرماشاه ـ باغ هزارگل ـ باغ ابریشم آمده است. استاد شهریار به مهجور عنایت خاصی داشت و در دوجای دیوانش (جلد سوم آثار منتشر نشدهٔ شهریار ـ چاپ رسالت تبریز) از مهجور کرمانشاهی به همراه استاد جلیلی بیدار و استاد دانشمند شاعر کم مانند یدالله بهزاد نام می‌برد و یاد می‌کند. شهریار با مهجور در کنگرهٔ شعری تبریز آشنا شده بود. خدایش بیامرزاد.

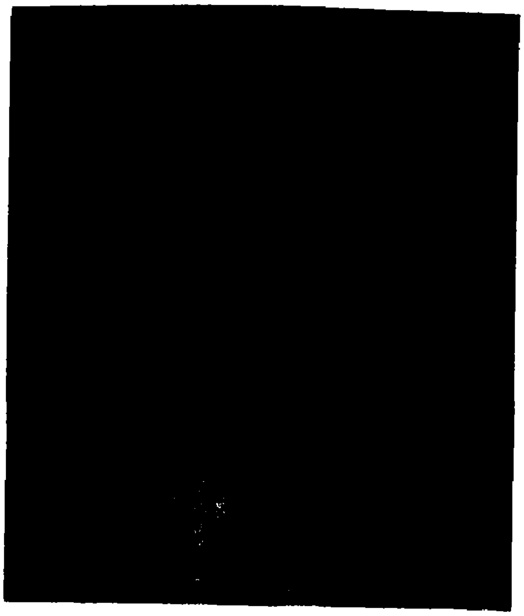
یدالله عاطفی

قدرت‌الله آذری
(۱۳۷۲ـ۱۳۱۳)

قدرت آذری مؤسس و مدیر بنگاه مطبوعاتی آذری درگذشت (۲۰ اردیبهشت ۱۳۷۲). من نزدیک به سی سال شد که با او آشنا و دوست بودم. حدود پانزده سال ازین مدت کتابدار انجمن کتاب بود. نوجوانی بود که با شور و شوق در آنجا به کار آغاز کرد و با دلسوزی و علاقه‌مندی امور مربوط به مشترکان و پخش مجلهٔ راهنمای کتاب را انجام می‌داد. مرحوم تقی‌زاده معرف او بود. ابتدا در بنگاه

ترجمه و نشر کتاب (در تهران) و سپس در مؤسسهٔ فرانکلین (در تبریز) کار می‌کرد و چون به تـه
آمد به یاری و همکاری ما شتافت.

تصدی کتابداری در انجمن کتاب موجب علاقه‌مندی او به گردآوری و مجموعه‌سازی مجله،
روزنامه‌های قدیمی شد و درین رشته تبحر و ممارستی به دست آورد. چون انجمن کتـاب و مـ



راهنمای کتاب در پایان سال ۱۳۵۷ بی‌سرانجام ماند و کتابخانه‌اش را به بنگاه ترجمه و نشـر کـ
بردند، آذری هم چند صباحی به آنجا کشانیده شد، ولی دوران خدمت او در آن مؤسسه مدتی ،
نپائید و سرنوشت او «ما را از مدارسه بیرون کردند» شد. پس برای اعـاشهٔ خـانوادهٔ خـویش مغ
کوچکی در اول خیابان امیرآباد گرفت و به مجله فروشی ـ کاری که در آن استادی و مهارت پیدا ک
بود ـ پرداخت و در آغاز این دوره از زندگی او با سختی رو به رو شد. در آن روزها هیچ قدرت و
مالی نداشت و با قرض توانست در آن دکه کارش را شروع کند. بی‌تردید بسیاری از مجموعه‌های
کتابخانه‌های کشور از نشریات ادواری دارند نتیجهٔ رنجها و کوششهایی است که آذری در راه ج
کردن آنها متحمل شده بود و بنابرین همه استفاده کنندگان از آن نشریه‌هـا بـاید آمـرزش آن ،
فرهنگ دوست را بخواهند.

مدیر مجله با تأسف سیار، به فرزندان و همسرش تسلیت می‌گوید و اظهار شادمانی می‌کند
فرزندان برومندش دنبالهٔ کار پدر را از دست نمی‌گذارند و آن مرکز را سرپا نگاه خواهند داشت.

ایرج ا

بازبه یاد ابوالقاسم حالت

غمگین شده‌ام از خبر رحلت حـالت — خالی شده‌ملک‌ادب ازحضرت حـالت
دانم چه گذشته بـه عـزیزان و مـریدان — برهمره و برهمدم و هم‌صحبت حـالت
لیکن بَرِ تـقدیر چـه تـدبیر تـوان کـرد — کاین بوده ز دیوان قضا قسمت حـالت

استاد مسلم بُد و هم خادم مردم
بر اهل ادب هست عیان خدمت حالت
گفتارعلی (ع) راکه نکو ترجمه‌ای کرد
پیداست از آن بیت و هم فطرت حالت
گوئیم نمرده است که او زنده بنام است
پاینده و جاوید سود دولت حالت
صبر است کنون پیشهٔ «برهان» و مریدان
باقی است چو آثار گران قیمت حالت

دکتر سید برهان‌الدین میرمنصوری
(رشت)

درگذشت استادان زبان فارسی در پاکستان

دکتر محمد باقر

(۴ آوریل ۱۹۱۰ـ آوریل ۱۹۹۳ لاهور)

محمدباقر یکی از استادان و مروّجان ومحققان زبان فارسی در پاکستان، در لاهور درگذشت. وی در دیهی در نزدیکی فیصل‌آباد به دنیا آمد. فوق لیسانس ادبیات فارسی را از دانشگاه پنجاب، لاهور گرفت. حافظ محمود شیرانی و پروفسور محمد اقبال از جمله استادان او بودند. سپس به لندن رفت و دورهٔ دکتری ادبیات فارسی را در دانشگاه لندن گذرانید. گراهم بیلی و دیبیسون راس استادان او بودند. وی اولین بار در ۱۹۳۲ م. سفری به ایران رفت و بعد از آن مرتباً رفت و آمدی به ایران داشت و تقریباً همه رجال سرشناس ادبی و علمی ایران در عصر حاضر از آشنایان و دوستان او بودند.

وی سمت استادی در گروه فارسی دانشگاه پنجاب داشت. مدتی رئیس گروه فارسی و رئیس دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب و مدیر مجلهٔ انجمن عربی و فارسی همان دانشکده بوده است. کتابخانهٔ شخصی او دارای کتب نفیس خطّی و چاپی بود. فهرستی از آن کتابها در ۱۳۴۰ ش منتشر شده است. وی «پنجابی ادبی آکادمی» را نیز اداره می‌کرد که چندین متن فارسی از طرف آن آکادمی به چاپ شده است.

فهرست کامل آثاراو اعم ازکتاب ومقاله درجزوه‌ای به‌نام «گفتگو با استادان فارسی» ضمیمهٔ مجلهٔ دانش، اسلام‌آباد، شمارهٔ ۲۴ـ۲۵ سال ۱۳۶۹ ش. چاپ‌شده‌است. دراینجافقط ازچند اثر او نام می‌بریم:

۱ـ تاریخ ساسانیان (اُردو)، لاهور، ۱۹۵۳ م.
۲ـ قصّه‌های پنجابی به زبان فارسی (اردو)، لاهور، ۵۸ـ ۱۹۶۰ م، دو جلد.
۳ـ تصحیح فرهنگ مدارالافاضل، تهران، ۱۹۷۲ م.
۴ـ تصحیح کلیات جویای تبریزی، لاهور
۵ـ تصحیح تاریخ کوه نور، لاهور، ۱۹۵۸.
۶ـ تصحیح عبرت نامه، لاهور، ۱۹۶۱.
۷ـ تصحیح واقعات درانی، لاهور، ۱۹۶۴.
۸ـ تصحیح کیگوهر نامه، لاهور، ۱۹۶۴ م.
۹ـ تصحیح تذکرهٔ خطاطان از لسان‌الملک هدایت‌الله، لاهور، ۵ـ ۱۹۶۴ م.
۱۰ـ تصحیح قصر عارفان، لاهور، ۱۹۶۵.
۱۱ـ تصحیح تذکرهٔ زبدةالمعاصرین از سید میرحسین الحسینی شیرازی، لاهور، ۱۹۶۶ م.
۱۲ـ تصحیح تذکرهٔ مخزن الغرایب، لاهور، اسلام‌آباد، ۱۹۶۹ـ۱۹۹۲ م.

تاکنون چهار مجلد از این تذکره منتشر شده است و پنجمین و آخرین جلد آن زیر چاپ است.

عارف نوشاهی (پاکستان)

خانم زبیده صدیقی
(۲۴ فوریه ۱۹۴۳ـ ۳ ژانویه ۱۹۹۳ م)

استاد فاضل و شاعرهٔ برجسته زبان فارسی دکتر زبیده صدیقی در ملتان، پاکستان درگذشت. و در پتیاله، هند چشم به جهان گشود و در ۱۹۴۷ م از هند به پاکستان هجرت کرد. فوق لیسانس فارس را از دانشگاه پنجاب لاهور گرفت و دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی را در دانشگاه تهران گذران (۱۹۶۶ـ۹ م). و بعداً در دانشکدهٔ دولتی تربیت معلم ملتان و خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ملتان مشغول به تدریس شد. وی مجردانه زیست و تمام دارائی خود را در راه تأسیس و اداره نمود جامعهٔ صدیقیه در ملتان صرف کرد. جامعهٔ مذکور مدرسه‌ایست برای دختران یتیم.

آثار:

۱ـ یتفجر من‌الانهار، مجموعهٔ شعر فارسی، چاپ ۱۹۷۶ م.

۲ـ شرح احوال و تصحیح دیوان سیف‌الدین اسفرنگی، ملتان.

محمد سلیم مظهر (لاهو

میرزا مقبول بیگ بدخشانی
(۱۹۰۵ـ ۱۹۹۳ م)

پروفسور میرزا مقبول بیگ بدخشانی یکی از خدمتگراران صدیق زبان و ادبیات فارسی پاکستان در ماه مه ۱۹۹۳ م. درگذشت. وی در ۱۵ ژوئن ۱۹۰۵ م. در دیهی به نام مغلانوا نزدیک شهر سیالکوت ایالت پنجاب متولد شد. فوق لیسانس فارسی را از دانشگاه پنجاب لاهو گرفت و در ۱۹۴۸ م تدریس زبان و ادبیات فارسی را آغاز کرد. این شغل شریف را تا ۱۹۶۵ م ادا داد. بعد از بازنشستگی با مراکز مختلف تحقیقی پاکستان وابسته شد و تا آخرین لحظات زندگی دائرةالمعارف اسلامی دانشگاه پنجاب لاهور همکاری می‌کرد. او در سال ۱۹۵۹ م سفری به ایر نیز کرد.از وی چندین کتاب و مقالات علمی و تحقیقی به یادگار مانده است. دولت ایران در اعترا به خدمات علمی و ادبی او، وی را نشان سپاس داده بود.

محمدسلیم مظهر (لاهور

آثار مهم بدخشانی

۱ـ ادب نامهٔ ایران / تاریخ شعر وادب فارسی از زمان قدیم تا دورهٔ مشروطیت به زبان اُردو لاهور

۲ـ ارمغان عقیدت / جمع آوری و ترتیب منقبتها و نعتهای شعرای فارسی شبه قاره، لاهور ـ ۱۹۶۰

۳ـ تاریخ ایران. جلد اول / تاریخ سیاسی ایران از زمان قدیم تا دورهٔ اشکانیان، لاهورـ ۱۹۶۷

۴ـ سکینة الاولیاء / ترجمه به زبان اُردو ازکتاب داراشکوه، لاهورـ ۱۹۷۱

۵ـ تاریخ ایران جلد دوم / تاریخ سیاسی ایران ار ساسانیان تا انقلاب اسلامی، لاهورـ ۱۹۸۰

۶ـ تاریخ ادبیات مسلمانان پاک و هند / مدیر علمی و ویراستار، لاهورـ تاریخ ندارد

۷ـ لمعات جمال / تصحیح و تحشیه و مقدمه لعتهای مولانا عبدالرحمان جامی، لاهورـ تاریخ ندارد

۸ـ ایران / سفرنامهٔ ایران، لاهورـ تاریخ ندارد

۹ـ سرزمین حافظ و خیام / تاریخ و جغرافیای ایران، لاهورـ ۱۹۷۹

۱۰ـ گلزار ادب / مرتب کتاب درسی برای دانشجویان دیپلم فارسی، لاهور ۱۹۹۰

درگذشتگان دیگر

■ دکتر حسینعلی هروی، حافظ شناس نامدار و استاد پیشین دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران (۶ اردی‌بهشت ۱۳۷۲). از آثار او چند ترجمه از جمله فرهنگ البسهٔ اسلامی شهرت دارد. کتابش در شرح اشعار حافظ از کارهای باارزش اوست. چون از آقای عنایت‌الله مجیدی خواسته شده است که شرح حالش را برای درج در شمارهٔ دیگر بفرستند به همین اجمال بسنده می‌شود.

■ دکتر محمدعلی حکمت شیرازی (در بهار ۱۳۷۲ در پاریس). اشان از استادان رشتهٔ علوم سیاسی دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی بود.

■ دکتر عباسقلی خواجه نوری. از استادان مرز علم آمار و از پیشگامان گسترش این رشته در ایران بود. (بهار ۱۳۷۲).

■ دکتر قاسم تویسرکانی. رشتهٔ دکتری ادبیات دانشگاه تهران را گدرانیده بود و در دانشگاه تدریس می‌کرد. نامه‌های رشیدالدین وطواط به تصحیح او در سلسلهٔ انتشارات دانشگاه تهران چاپ شده است. (اردی‌بهشت ۱۳۷۲).

■ دکتر مهدی درخشان از استادان گروه ادبیات فارسی دانشگاه تهران بود. از جملهٔ تألیفات او تذکرهٔ شاعران همدان است (دو جلد). کتابی هم دربارهٔ زبان فارسی در سلسلهٔ انتشارات دانشگاه تهران چاپ شده است. در مجلهٔ آینده مقاله‌هایی ازو به چاپ رسیده. (اردی‌بهشت ۱۳۷۲).

■ ایران توفیق از کتابداران تحصیل کرده و بامهارت بود. مدتی در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران خدمت کرد. رشتهٔ فوق لیسانس علم کتابداری را در نخستین دورهٔ آن رشته در دانشگاه تهران آموخته بود و با بینش و هوشیاری درین زمینه خدمت کرد.

■ محمدعلی عطار هروی از خوشنویسان و صاحب ذوقان هرات که چند سال بود در مشهد سکنی گرفته بود. او متولد ۱۳۲۸ قمری بود. در مشهد مجلس مجللی به یاد او برگزار شد و کتابچه‌ای دربارهٔ او به چاپ رسیده.

اغلاط چاپی شمارهٔ ۱-۳ سال نوزدهم

ص ۲۱۰ س ۸: لبنانی / لنبانی
ص ۲۳۶ سطر آخر: پس از سیزده قرن و هفتاد و چار / هفتاد و یک
ص ۲۳۷ (رثای محیط): ۱۳۱۴ / ۱۴۱۳
ص ۲۴۱ (فوت منوچهرشیبانی): آذر ۱۳۶۸ / ۱۳۷۱

)R. LUDWIG REICHERT VERLAG WIESBADEN

TÜBINGER ATLAS DES VORDEREN ORIENTS

Mit Unterstützung der Deutschen Forschungsgemeinschaft

اطلس تاریخی توبینگن برای خاورمیانه

دانشگاه توبینگن بیست و چند سال است که به تدوین نقشه‌های ادوار تاریخی خاورمیانه
نقشه‌های جنبی آن اقدام کرده است. تاکنون طبق فهرستی که مؤسسهٔ ناشر در فهرست تازهٔ خود اعلا
داشته ۲۹۳ نقشه منتشر شده است.

برای آنکه علاقه‌مندان از صورت نقشه‌ها و جزوه‌ها و کتابهای مربوط به ایران آگاه شو
فهرست آنها را درین شماره می‌آوریم.

امیدست یکی از مؤسسات فرهنگی و تحقیقی یک دورهٔ این اطلس و ضمائم آن را بخرد ت
محققان در ایران دسترسی به آنها داشته باشند.

ran und Afghanistan

1:2 Mio.; 5. Lfg. 1981.

Iran. Geomorphologie (Ostteil)

10.2 Mahārlū- Beckensbei Siharz/ Širāz (Iran). Mittlerer Teil. Vegetation

10.5 Elburz (Iran). Ostgrenze des kaspischen Waldgebietes

10.7 Persische Golfküste. Mangrove

5.3 Iran. Binnenwanderung

Afghanistan. Sprachen und Dialekte

Iran. Ethnische Gruppen

9.1 Teheran / Tehran (Iran)

9 1.1 Entwicklung der Innenstadt von Teheran

1 24 000; 5 Lfg 1981
9 1 2 Der Bazar von Teheran
1 7 775, 5 Lfg 1981
9 4 Der Bazar von Isfahan / Esfahān (Iran)
9 6 Herat (Afghanistan) Geschäftsviertel und Branchen
1 25 160, 6 Lfg 1982
10 9 Ghazni (Afghanistan)
10 4 Gebirgsregenfeldbau (Mittlerer Zagros / Iran)
10 6 Bewässerungslandwirtschaft im iranischen Hochland
12 1 Zagros (Iran) Bergnomadismus und Ansiedlung der Baḫtiyārī.
12 2 Zagros (Iran) Bergnomadismus und Ansiedlung der Qašqāī.
12 3 Al- Ġazira (Irak) Nomadensiedlung
12 7 Afghanistan Nomadismus
Iran Industrie
Arabisch - Persischer Golf Erdölwirtschaft
Die Karten des Ibn Hauqual ca. 988 n. Chr.
14 3 Mittlerer Zagros und Ḫuzestān
Das iranische Hochland im Chalkolithikum
Das iranische Hochland in der Früh- und Mittelbronzezeit
Das iranische Hochland Mittelbronze- bis Eisenzeit
Iran Unter den Achämeniden (6.4. Jahrhundert v. Chr.)
Östlicher Mittelmeerraum. Das achämenidische Westreich von Kyros
Vorderer Orient. Das Alexanderreich (336-323 v. Chr.)
Kleinasien und Schwarzmeergebiet
Von Antonius Pius bis zum Ende des Parthischen Reiches
Vorderer Orient. Römer und Sāsāniden in der Zeit der Reichskrise
Kaukasus und Mesopotamien
Byzantiner und Perser (581-628 n. Chr.)
Byzantinisch- Persischen Konflikts (6.-7. Jh. n Chr.)
Armenien und Georgien. Christentum und Territorialentwichlung
Das islamische Arabien beim Tode des Propheten (632/11h)
Das islamische Reich unter den vier ersten Kalifen
Das Islamische Reich unter 'Abda- malik (685-705 n. Chr./ 66-85h)
3 2 Die Konsolidierung des Umayyādenreiches
Die Kernländer des 'Abbāsidenreiches im 10. Jh. n. Chr.
Die islamischen Rechtsschulen bis zum Ende der Sāmāniden (bis 999)
Der Ostteil des 'Abbāsidenreiches vom 9.-11. Jh.
Das Reich der Großsalğūgen bis zum tode Malikšāhs

14.3 Das Tīmūridische Herāt. Orte, Lagen und Gebäude
14.5 Das Safavidische Isfahān. Baubestand
Armenien und Georgien im 10. und 11. Jahrhundert
Armenien und Georgien um 1200
Das Reich der Ḫvārezmšāhs vom Mongoleneinfail
Īrān. Das Reich der Īlḫāne 656-736 h/ 1258-1336 n. Chr, (Westteil)
Īrān. Das Reich der Īlḫāne 656-736 h/ 1258-1336 n. Chr, (Ostteil)
Die islamischen Rechtsschulen. Ḫorāsān.
19.1 Die Nachfolgedynastien des Īlḫānreichs und der Feldzüge Tīmurs
19.2 Das Tīmūridenreich unter Šaroḫ (807-850 h/ 1405- 1447 n. Chr.)
Das Ṣfavidenreich
Armenien und Georgien. Das Christentum vom 15. bis zum 19. Jh.
Die kaukasischen Republiken
Das sowjetische Transkaukasien seit 1921

INSTITUTE OF CENTRAL AND WEST ASIAN STUDIES
UNIVERSITY OF KARACHI

LIST OF PUBLICATIONS

1. SHAMLU LETTERS: a new Source of iranian Diplomatic Correspondence, Edited by Dr. Riazul Islam, 1971. Based on an unique MS in the British Museum. Throws fresh light on Mughul relations with Iran during Shah Jahan's reign. 92 pages of Persian text in facsimile, and 35 pages of Introduction in English.

2. DIWAN OF BAYRAM KHAN: Persian and Turki Diwans of Bayram Khan Khan- i- Khanan. Edited by Syed Hussamuddin Rashdi and Dr. Muhammad Sabir, introduction by Dr. M.H. Siddiqi, 1971. 39 pages of Persian poetry: 44 pages of Turkish poetry, 19 pages of Introduction in English, giving a succinct account of Bayram Khan's Life.

3. TADHKIRATUSH- SHU'ARA of Emperor Jahangir. Edited by Academician Abdul Ghani Mirzoyet, Introduction and Annotation by Syed Hussamuddin Rashdi, 26 Pages of Introduction in Urdu which brings under critical discussion Mutribi Samarqandi's attribution of the Tadkhira to Jahangir.

4. KHATIRAT- I- MUTRIBI SAMARQANDI, being Memoirs of meetings with Emperor Jahangir. Edited by Academician Abdul Ghani Mirzoyef. Foreword by Dr.

M.H. Siddiqi, 1977. Total pages 82. Mutribi Samarqandi, author of the Nuskha-i Ziba- i Jahangir, here gives an account of his 24 sessions with Emperor Jahangir at Lahore during 1626-27. The dialogues bring out vividly the artistic and literary propensities of emperor Jahangir.

5. THE CALLIGRAPHERS OF THATTA, by Dr. M.A. Ghafur, 1978. Pages 90, including an Index, plus 32 plates of inscriptions of Thatta and Bhanbore.

6. MAJMA AL - SHU'ARA -I JAHANGIR SHAHI of Mulla Qati'i Herawi (died 1024/1615) Edited, introduced and Annotated by Dr. Muhammad Saleem Akhtar, 1979 400 pages of Persian text including Bibliography, Appendices and index, 17 pages of Introduction in English. The edition is based on a unique manuscript in the bodleian Library.

7. Mahmud bin Amir Wali's SOUTH ASIAN TRAVELOGUE (Bahr ul- Asrar), Edited by Riazul Islam 106 pages of Persian text: over 50 pages in English comprising a detailed Introduction and historical and geographical notes. Mahmud bin Amir Wali of Balkh here gives a fascinating account of his travels in India and Ceylon during the years 1624-31.

8. A CALENDAR OF DOCUMENTS ON INDO- PERSIAN RELATIONS (1500-1750) by Riazul Islam, Published in collaboration with the Bunyad-i Farhang- i-Iran, Tehran. Volume 1, 1979. Brings together in standardized calendared form all the correspondence having a bearing on Mughul- Iran relations from Babur to Aurangzeb. It calendars 276 letters, and runs over 500 pages including a detailed Introduction on the art of Insha, and an Index. Based on an extensive study of Persian and Turkish chronicles and collections of letters in the libraries of Great Britian, Europe, Turkey, Iran, Pakistan and India.

9. A CALENDAR OF DOCUMENTS ON INDO- PERSIAN RELATIONS, 1500-1750 volume II, 1982. Published in collaboration with the Bunyad-i Farhang-i Iran This volume brings together all the correspondence of the Later Mughuls with the Later Safawids and Nadir Shah, and all relevant corresponddence of the Mughul Empire and Iran with the kingdoms of the Deccan, the Khanates of Turan and the Ottomon Empire; it contains 224 letters and runs over 450 pages including Index, Bibliography and twenty facsimiles of documents.

10. first Syed Hussamuddin Rashdi Memorial Lecture: MAKLI HILL, A Center of

Islamic Culture in sindh by Professor Dr. Annemarie Schimmel, 1983.

11. Second Syed Hussamuddin Rashdi Memorial Lecture: SYED HUSSAMUDDIN RASHDI AND HIS LITERARY WORKS (in Urdu) by Maulana Syed Sabahuddin Abdur Rahman (Azamgarh). Printed 1984. Released 1987.

12. JAMI' AL- TAWARIKH- I- HASANI by Hasan b. Shihab Yazdi (Compiled circa mid- 9th century A.H./ 15th century A. D.) Edited by Dr. M. H. Modarresi Tabatabai and Iraj Afshar.

13. Munshi Debi Prasad, KHAN- I- KHANAN NAMA. Late 19th Century work on the life of Abdur Rahim Khan- i- Khanan, based on Persian and Rajput sources. Edited by Dr. M. H. A. Beg.

14. MUTHMIR by Siraj- ud- din Ali Khan Arzu (died 1169/ 1756). Edited by Dr. Rehana Khatoon. MUTHMIR is the first work on Persian linguistics, presaging latterday researches on the affinity of Indo- Persian Languages. Introduction by Dr. Abu Lais Siddiqi.

READY FOR THE PRESS:

1. THE DUTCH EAST INDIA COMPANY AND TRADE IN DIEWEL- SIND IN THE 17TH AND 18TH CENTURIES. By Professor Willem M. Floor (Holland). Based on Dutch sources little known or used earlier.

2. NUSRAT NAMA- I TARKHAN by Bayazid Purani, Edited by Dr. Ansar Zahid Khan. A rare work on the history of sindh compiled during Akbar's reign, of which there is only one known manuscript in the world.

3. BABUR NAMA in the Persian Translation of Abdur Rahim Khan-i Khanan. Edited by Dr. Roshan Ara Begum, Ph. D. (Tehran).

UNDER PREPARATION:

1. Anand Ram Mukhlis, MIR'AT UL- ISTILAH (completed 1158/1745), with a classified analysis of the contents and an introduction by, Riazul Islam. The work throws light on the politics, society, culture, customs and manners, and literary figures of the mid- eighteenth century Delhi.

2. TAWARIKH- I BADI'A, History of Central Asia: Edited by Riazul Islam.

LES ROIS OUBLIES

L'épopée de la dynastie Kadjare. Par Prince Ali Kadjar avec la collaboration de Sylvie Dervin.Paris, Edition 1, Kian. 1992. 356 p.

آمیخته‌ای است از تاریخ سلسلهٔ قاجار بیشتر براساس روایات و شنیده‌های شخصی. گاهی متن جنبهٔ حماسه سرایی دارد و گاهی به زبان گفتگو و داستان تاریخی نزدیک می‌شود. مادربزرگ نویسنده ملکه جهان (همسر محمدعلی شاه) بوده است.

آنچه نویسنده در بخشهای پایانی مخصوصاً در بخش هجدهم کتاب به دست می‌دهد مفیدترین بخش است زیرا درین فصل از سرنوشت ملکه جهان و دیگر بازماندگان محمدعلی شاه یاد کرده است.

WOMEN'S AUTOBIOGRAPHIES IN CONTEMPORARY IRAN

By Afsaneh Najmabadi. Cambridge. (Mass). Harvard University Press. 1990. 78 p. (Harvard Middle Eastern Monographs, xxv).

مجموعه‌ای است از متن تعدادی خطابه که در سمینار سال ۱۹۸۸ دانشگاه هاروارد دربارهٔ سرگذشتامه نویسی زنان ایرانی از خود ایراد شده است.

مقالهٔ اول از فرزانهٔ میلانی است دربارهٔ نحوهٔ پرداخت و برداشت اینگونه سرگذشت نویسیها.

مقالهٔ دوم از افسانهٔ نجم آبادی تحلیلی است از خاطرات منسوب به تاج‌السلطنه.

مقالهٔ سوم از مایکل هیلمن است دربارهٔ آنچه فروغ فرخزاد از خود گفته است.

مقالهٔ چهارم از ویلیام هنوی گفتاری است دربارهٔ نامه نویسی زنان.

OMAR CHAJJAM. WIE WASSER IM STROM, WIE WÖSTENWIND.

Gedichte eines Mystikers. Zweisprachige Ausgabe Herausgegeben von Khosro Naghed. Meerbusch, Verlag Edition Orient. 1992. 153 s.

ترجمهٔ آلمانی رباعیات خیام و خیام وارست که از روی نسخهٔ مدلیان توسط Wolter von der Parten در سال ۱۹۲۷ انتشار یافت و اینک به صورت دو زبانه با متن فارسی به اهتمام خسرو ناقد به صورتی زیبا و کاغذی مرغوب نشر شده است.

رباعیات فارسی به خط نستعلیق پرویز تهرانی است.

DAS ISLAMISCHE UNTERHALSTSRECHT NACH AL-KĀSĀNI

Eingeletet, übersetzt und kommentiert Von Salma Aba- Ghosh. Frankfurt. Verlag Peter Lang. 1988. 189 p. (Heidelberger Orientalische Studien, 11).

ابوبکر علاءالدین مسعود بن احمد کاسانی حنفی از فقهای قرن ششم هجری (متوفی ۵۸۷) مشهور به ملک‌العلماء رسالهٔ کوچکی به عربی به نام بدائع الصنایع فی ترتیب الشرایع نگاشت که در آن مباحث نکاح و طلاق را مورد بحث و فحص قرار داده است. خانم سلمی ساعی ابوغوش متن را به آلمانی ترجمه کرده است به مناسبت آنکه مباحث مندرج آن از جنبهٔ اجتماعی حقوق و نفقهٔ زن و خانواده و عیال اهمیت دارد. کاسان از آبادیهای ماوراءالنهر است. بدایع در حقیقت شرحی است که کاسانی بر تحفة‌الفقهای علاءالدین سمرقندی (متوفی در ۵۳۹) نوشته است.

BIBLIOGRAPHY OF ISLAMIC AND MIDDLE EAST STUDIES IN JAPAN. 1968- 1988.

Tokyo, The Centre for East Asian Cultural Studies, The Toyo Bunko. 1992. 787 p.

کوشش برجسته‌ای است برای فهرست کردن نوشته‌ها و مقاله‌هایی که در نشریات ادواری و مجموعه‌های چاپ شده در ژاپون میان سالهای ۱۸۶۸ تا ۱۹۸۸ (یکصد و بیست سال) به چاپ رسیده بوده است و با استواری و روشمندی و زیبایی و پاکیزگی چاپ انجام شده است و با اینکه به دو حروف ژاپونی و انگلیسی مخلوط است ناهماهنگی و بی‌نظمی چاپی در آنها مشاهده نمی‌شود.

درین فهرست بیش از پانزده هزار مقاله معرفی شده است و برای آنکه غیر ژاپونیان هم بتوانند دریابند که موضوع هر مقاله چیست موضوع آن به انگلیسی ترجمه شده و پس از عنوان مقاله به چاپ رسیده است. بخش بندی فهرست چنین است:

ـ کلیات (لغتنامه، دائرة‌المعارف، سالنامه، کنگره‌ها...)

ـ ادیان و اندیشه (کلیات حاوی یهودیت و مسیحیت ـ حضرت محمد (ص)ـ قرآن و حدیث ـ تصوف و کلام و فلسفه ـ تشیع و فرق دیگرـ تفکرات سیاسی و اقتصادی).

ـ حقوق (فقه)

ـ جغرافیا

ـ تاریخ (کلیات ـ پیش از اسلام ـ آغاز اسلام ـ قرون چهارم تا نوزدهم ـ قرن نوزدهم تا پایان جنگ دوم).

ـ سیاست و روابط بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم (از جمله قسمت مربوط به ایران و افغانستان)

ـ اقتصاد و صنعت (با تقسیم‌بندی).

ـ زبان و ادبیات (درقسمت زبان‌های ایرانی و فارسی ۳۲۹ مقاله معرفی شده است).

ـ هنر (کلیات ـ هنرهای زیبا و معماری ـ موسیقی)

ـ فرهنگ عامه و مردم شناسی

ـ ژاپون و خاورمیانه

ANNALI DI CA' FOSCARI
Serie Orientale 23 (1992)

درین شماره از مجلهٔ دانشگاه ونیز این مقاله مرتبط با تفسیر سورآبادی است

Leonardo Capezzone. - Alterita e islamizzazione: Iblis e il pavone nel commento coranico di Sūrābādi. pp. 25-50.

همچنین R. Zipoli دو مقاله دارد به نام‌های:

- Statistics and Lirica Persica. pp 91-134.
- Mais quelle est utilité de... ce compte rendu?

پاسخی است به انتقادی که ازو دربارهٔ تهیهٔ فرهنگهای بسامدی شاعران فارسی شده است.

ENCYCLOPAEDIA IRANICA

نخستین جزوهٔ جلد ششم منتشر شد. این دفتر کلمات Coffeehouse تا بخشی از Communisme را دربردارد.

چغازنبیل - سکه (بسیار مفصل)- رنگ - ستون - بازرگانی (بسیار متصل)- ارتباطات - کمونیسم (مفصل)- از عمدهٔ مقاله‌های این دفترست.

THE GOLDEN DISK OF HEAVEN. METALWORK OF TIMURID IRAN.
By Linda Komaroff. Costa Mesa, Mazda Publishers in association with Bibliotheca Persica. 1992. 301 p.
(Persian st Series, 2).

در فصل اول مؤلف نگاهی انداخته است به قدیمترین ساخته‌های فلزی ایران. در فصل دوم قدیمی‌ترین ساخته‌های فلزی عصر تیموری مربوط به مزار خواجه احمد یسوی را معرفی می‌کند. در فصل سوم مباحث نوع شناسی، فن ساخت، کتیبه نویسی، اشیاء فلزی پرداخته شده است. عنوان فصل چهارم سبک ساخته‌های فلزی عصر تیموری در خراسان است. در پنجمین فصل که میراث تیموری نام گرفته بازمانده‌های ظریف و هنری شناخته شده.

بخش مهم این کتاب فهرست و عکسهای سی و هفت قلم ساختهٔ عصر تیموری است که در موزه‌ها نگاه‌داری می‌شود.

در آن عصر هنر ایران چنان رواج داشت که سنگاب مفرغی ساخت استاد عبدالعزیز تبریزی (در ۸۰۱ هجری) و قندیل کار عزالدین تاج‌الدین اصفهانی (در ۷۹۹) برای مزار احمد یسوی به ماوراءالنهر برده می‌شد. دومی حالا در ارمیتاژست.

ISLAMIC BOOK REVIEW INDEX (1992) COMPILED BY WOLFGANG M. BHEN.

این جلد یازدهمین کتابشناسی انتقاد کتابهای مربوط به سرزمینهای اسلامی است و با انتشار آن مؤلف اختتام کار خود را اعلام کرد.

MUGHALS IN INDIA

liographical survey of manuscripts.By D. N. Marshall. London,Mansell,1985. 634 p.

این کتابشناسی دربارهٔ تواریخ و ادبیات دورهٔ گورکانان هندوستان است.اینان را اروپائیان مغول می‌شناسند و سلسلهٔ مغولی به آنان گفته می‌شود.

چاپ اول این کتابشناسی در سال ۱۹٦۷ منتشر شده. در چاپ حاضر زیر ۲۱۰۵ شماره تا که دربارهٔ آن دوره نوشته‌اند و به صورت نسخهٔ خطی باقی است معرفی شده. ازین تعداد ۱ شماره مربوط است به اسامی مؤلفان به ترتیب الفبائی و ذیل نام هر مؤلف کتاب یا کتابهای ا دست دادن مشخصات و محل وجود نسخه آمده است. فی‌المثل ذیل نام ظهوری کلیات، ساقی‌نامه، مینا بازار، سه نثر، دیباچهٔ نورس، دیباچهٔ گلزار ابراهیم شناسانده شده است.

شماره‌های ۱۹۳۲ به بعد مربوط به آثاری است که مؤلفان آنها شناخته نیست. اضا تصحیحات بخش دیگری از کتاب است. کتاب با فهرست نام کتابها و فهرست موضوعی پایان می

SA'DI

ordance and lexical repertories of 1000 lines. By Serg Manoukian- Riccardo Zipoli. Venezia. 1992. 347 p. (Lirica Persica 8).

دنبالهٔ کاری است که ریکاردو زیپولی برای به دست آوردن فرهنگ بسامدی شاعران ایرا کرد. این بار از هزار بیت سعدی استخراج شده است. در هزار بیت انتخابی «که» ٦٦۹ بار «به» بار، «از» ۴۸۴ بار، «من» ۲۱۲ بار، «کردن» ۲۱۱ بار آمده است.

RESEARCH CENTRE FOR ISLAMIC HISTORY
ART AND CULTURE, ORGANISATION OF THE ISLAMIC CONFERANCE

مرکز مطالعات برای تاریخ، هنر و فرهنگ سرزمینهای اسلامی وابسته به کنفرانس اسلا مقرش در استانبول است و به مدیریت فاضل محترم اکمل‌الدین احسان اوغلی اداره می‌شود درین سال انتشارات متنوع و متعدد نشر کرده است. از جمله کارهای ارزشمندشان طبع فهرستها و است مانند:

ion catalogue of the periodicals in Arabic script in the libraries of Istanbul.
ared by Hasan Duman. Istanbul. 1986. 602 + 24 p.

درین فهرست ۱۸۰۴ نشریات ادواری به خطهای اسلامی که در کتابخانه‌های شهر اس موجودست به نظم الفبائی اسم نشریه معرفی و جای وجود و شماره‌های موجود هریک گفته است. فی‌المثل ازین فهرست می‌توان دریافت که از نشریات ادواری فارسی چند شمارهٔ کاوه و آلمان و شرق در استانبول هست و تعداد نشریات ادواری ایران بیش از هفت نیست.طبعاً اک نشریات ادواری به ترکی و از آن عثمانی است (۱۴۹۳ تا).

از جمله روزنامه‌های فارسی آنجا «کرمانشاه» است که میرزا احمدخان وزیری و فریدون کا در کرمانشاه چاپ می‌کرده‌اند و دو شمارهٔ آن در آنجا هست.

تعجب است که مجله‌ها و روزنامه‌های فارسی که در استانبول منتشر می‌شد مانند اختر، ش

پارس درین فهرست نیست مگر چند شماره از اختر.

۲) فهرس مخطوطات الطب الاسلامی باللغات العربیة والترکیة والفارسیة فی مکتبات ترکیا. اشراف د. اکمل‌الدین احسان اوغلی. اعداد د. رمضان ششن، جمیل آقپینار، جواد ایزگی. استانبول. ۱۹۸۴. وزیری. ۵۲۵ ص.

این فهرست در دو بخش است: ۱) کتابهایی که نام مؤلف آنها شناخته است. درین بخش ذیل ۴۴۹ شمارهٔ اسامی مؤلفان آمده و تألیفات هریک به ترتیب الفبائی اسم کتاب و تعداد نسخی که از هریک هست با ذکر محل وجود نسخه قید شده است. بعضی ارجاعات هم به مراجع دیگر برای برخی از کتابها داده شده.

بخش دیگر فهرست کتابهایی است که نام مؤلفان آنها مشخص نیست. این قسمت به نظم الفبایی اسم کتب است.

فهرست با دو فهرست اسامی مؤلفان و اسامی کتابها پایان می‌گیرد.

3) Catalogue of manuscripts in the Köprulu Library. Prepared by Ramazan Šešen, Cevat Izgi, Cemil Akpınar Presented by Dr. E. Ihsanoglu. Istanbul. 1986. 3 vols.

مجموعه‌هایی که درین فهرست معرفی شده عبارت است از:

۱) وقف فاضل احمد پاشا کوپرولو که مؤسس کتابخانه بود (۱۶۳۲ نسخه).

۲) وقف حافظ الحاج احمد پاشا از اقوام همو (۲۹۲ نسخه).

۳) وقف محمد عاصم بک از خویشان همو (۷۳۲ نسخه).

۴) متفرقات (۱۹ نسخه و چند سند).

در هر مجموعه نسخه‌ها به نظم موضوعی معرفی شده است. مؤلفان در پایان فهرستهای متعدد تهیه دیده‌اند برای آنکه خواستار بتواند نسخه‌های عربی و فارسی و ترکی را جداجدا بشناسد. فهرستهای پایانی متنوع است برای: کاتبان، روات، سامعین، قارئین، اماکن، مدارس و جوامع، رحال، تاریخ کتابت نسخه‌ها.

درمیان این مجموعه یکصد و هشتاد جلد کتب چاپی قدیمی است که فهرست آنها هم درین سه مجلد آمده.

SYEH EVHADUD- DIN HĀMID EL- KIRMĀNI VE EVHADIYY TARIKATI. MIKAIL BAYRAM. KONYA, 1993. 141 p.

دکتر میکائیل بایرام استاد دانشگاه قونیه (ترکیه) و از متخصصان تاریخ عرفان است و این کتابش دربارهٔ شیخ اوحدالدین کرمانی و طریقهٔ اوحدیه، مبتنی است برمتون و منابع بسیار و از جمله مقداری از نسخ خطی چاپ نشده.

بخشی ازین نوشته به بیان سیاحتهای اوحدالدین در آذربایجان و اران و اناطولی و عراق و خراسان و ماوراءالنهر و سوریه و مصر و حجاز و بغداد است.

متفرقه

□ سفینهٔ سخن.

مجموعهٔ اشعار محمد اکرم اکرام. اسلام آباد. رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران. ۱
وزیری. ۲۱۹ ص.

مجموعهٔ اشعار غزلی و واقعه‌ای است از دکتر محمداکرم اکرام استاد زبان فارسی در دا
لاهور. سراینده پاکستانی است و از شیفتگان زبان فارسی. نمونه‌ای از ابیات او نقل می‌شود.

بگو درین چمن ای دوست این چه آیین است — که بهر چیدن یک گل هزار گلچین

به پامردی قدم باید زدن ای راهرو این جا — ره عشق است و در هر گام صد گونه خطر

مقدمهٔ کتاب به فارسی نوشتهٔ کمال حاج سید جوادی و نوشتهٔ انگلیسی به قلم دکتر شکور
است.

□ خلاصة‌الالفاظ جامع العلوم.

ملفوظات حضرت سید جلال‌الدین بخاری اُچّی ملقب به مخدوم جهانیان. مرتب علاءالدین ع
سعد قریشی حسینی. تصحیح و تحشیهٔ غلام سرور. اسلام آباد پاکستان. مرکز تحقیقات ایران و پاک
۱۳۷۱. وزیری. ۶۰۶ ص.

مخدوم جهانیان از عرفای قرن هشتم هجری است (۷۰۷ـ۷۸۵). او در سال ۷۷۷ به دهلی
است و این کتاب که حاوی ملفوظات اوست در سال ۷۸۲ ترتیب یافته است.

افسوس که حروف انتخاب شده برای این متن گرانقدر نامناسب است و بالنتیجه خواندن آن ،
شده.

دکتر غلام سرور از فضلای ایرانشناس و نامور پاکستان است. برین متن مقدمه‌ای مفصل دا
جداگانه به نام «مقدمهٔ خلاصة‌الالفاظ جامع العلوم» توسط همان مرکز تحقیقات فارسی چاپ شده
این مقدمه حاوی معرفی نسخه‌های خطی متن و شرح حال مباحث ملفوظات و مرتب‌کنندهٔ آن و فر
اصطلاحات عرفانی و قصه‌های قرآنی و مختصر شرح حال بزرگانی است که درکتاب نامشان د
آمده است. چاپ مقدمه بر متن مزیت دارد و عاری از عیب است.

نمونه‌ای از شر کتاب:

شیخ جمال‌الدین اچه به غایت متحمل بود. روزی به آن بزرگوار سیاحان قلندران آمدند. شیخ
ایشان نان و روغن آورد.

قلندران در غصب شدند و سیخهای آهنین کشیدند وگفتند برای ما گوشت گوسپند و یخ
قرص و آش نمی‌آری. نان و روغن می‌آری؟

شیخ به معذرت پیش آمد و گفت ای درویشان آنچه موجود بود آوردم. درویشان نشنیدند
شیخ فی‌الحال دستار از سرفرود آورد و سر برایشان بنهاد و گفت بزنید.

چون ایشان از شیخ چنین خلق دیدند سیخهای آهنین از دست ایشان افتاد و همه درپای شیخ اف

□ آئینهٔ افغانستان

به تازگی شماره‌های ۲۰ تا ۲۷ مجلهٔ آئینهٔ افغانستان مربوط به ماههای قوس ۱۳۷۰ تا

۱۹۷۱ که در امریکا (Montclair) چاپ می‌شود به دفتر مجله رسیده است. مجله «ماهانه مستقل، غیر حزبی، ملی و اسلامی» و هر شمارهٔ آن منقسم به بخشهای نجات و آزادی افغانستان، مسائل ذات الافغانی، مکاتیب وارده، آرشیف ملی، زبان و ادبیات، دینی و تربیتی، نقد و معرفی آثارست.

مؤسس و ناشر مجله دکتر سید خلیل‌الله هاشمیان دو سال است که این مجله را منتشر می‌کند.

مخصوصاً بخش و نقد و معرفی آثار که حاوی اخبار مربوط به انتشار مؤلفات افغانان و مربوط به افغانستان است برای فضلا و محققان ایران قابل توجه است.

توفیق آقای دکتر هاشمیان را در ادامهٔ خدمتی که بر عهده گرفته‌اند خواستاریم.

□ کتاب شاهزاده مظفرالدین میرزا فیروز

برپایهٔ یادداشتهای خوداو به‌قلم همسرش مهین دولتشاه‌فیروز. پاریس. ۱۹۹۰. وزیری. ۶۵۲ ص.

مظفر فیروز فرزند نصرةالدوله از مردان جنجالی در دورهٔ پس از شهریور ۱۳۲۰ بود. ابتدا به سید ضیاء پیوست تا بتواند به تمایلات سیاسی خود برسد و سپس چون سید ضیاء ناتوانی سیاسی یافت به قوام‌السلطنه نزدیک شد و قوام هم برای مقاصد خود دست او را گرفت و برکشیدش و مدتی در صحنه نگاهش داشت و به وزارت و سفارتش رسانید.

درین کتاب بعضی اطلاعاتی هست که درجای دیگر نیست. از آن جمله است نامه‌های متبادله میان فیروز و قوام در وقتی که فیروز سفیر ایران در مسکو بود و یا آنچه راجع به جریان شلوغی بختیاری آورده. البته بسیاری از مطالب این مجموعه که سرشار از مبالغه و خود بزرگ‌بینی است باید با مآخذ دیگر سنجیده شود.

□ شعر در غربت

از مهدی خراسانی ـ امریکا. ۱۹۹۱. رقعی. ۱۶+۱۸۲ ص.

مجموعه‌ای است از تغزلات و اخوانیات شاعر.

□ اوحدی، علی

نگاهی به ادبیات معاصر دری در افغانستان. کپنهاگ (دانمارک). ۱۹۹۲. رقعی. ۱۱۱ ص.

بخش اول کتاب «نگاهی به ادبیات معاصر دری در افغانستان» تاریخچهٔ ادبیات نوین در افغانستان است، همراه با اشاره به نویسندگانی که در طول هشتاد سال گذشته درزمینهٔ ادبیات دری (فارسی) قلم زده‌اند.

بخش دوم چهار داستان کوتاه از آثار ادبیات معاصر افغانستان را دربردارد.

فهرست کتابهای چاپی فارسی موجود در تویوبونکو

به اهتمام تویو بونکو (کتابخانهٔ شرقی). توکیو. ۱۹۹۱. رحلی. ۵۱۹ ص.

تویو بونکو نام کتابخانهٔ ملی ژاپون است. درین کتابخانه بخشی به کتابهای ملل مختلف شرقی از جمله ایران اختصاص دارد.

درمجموعهٔ کتب فارسی موجود در آن کتابخانه به تخمین که از روی این فهرست می‌شود پنج هزار عنوان می‌شود.

فهرست براساس تقسیم بندی موضوعی و داخل هر موضوع، به ترتیب الفبایی نام مؤلفان است.

فهرست موضوعات چنین است: کتابهای کلی و عمومی ـ تاریخ ـ تذکره‌ها و تراجم احوال ـ جغرا و سفرنامه ـ هنر و صنعت ـ ادبیات و زبان ـ دین و فلسفه ـ علوم اجتماعی ـ علوم خالص و عملی ـ نشریاد ادواری.

فهرست الفبایی نام مؤلفان بخش پایانی کتاب است.

STUDIA IRANICA

Tome 21 (1992)- Fascicule 1-2

«استودیا ایرانیکا» نشریهٔ «انجمن پیشرفت مطالعات ایرانی» بیست و یکمین دوره‌اش منتشر شد.

فهرست نسخه‌های خطی در فرهنگستان ازبکستان

جلد یازدهم. زیر نظر عصام‌الدین اورنبایف. تاشکند. ۱۹۸۷. وزیری. ۴۴۴ ص.

درین جلد ۵۸۵ نسخهٔ خطی در موضوعهای متنوع معرفی شده است.

چند کتاب تازهٔ ایرانشناسی

Ahn, Gregor:
Religiöse Herrscherlegitimation im achämenidischen Iran: die Voraussetzungen und die Struktur ihrer Argumentation - Leiden: Brill [u. a.], 1992.- XIV, 365 S.- (Acta Iranica; 31: Sér. 3, textes et mémoires; vol. 17).

Bournoutian, George A.
The Khanate of Erevan Under Qajar rule 1795-1828. Persian Studies Series, No.13. Costa Mesa CA & New York: Mazda Publishers in association with Bibliotheca Persica, 1992. 355 Pages.

Mahdi, Ali Akbar & Abdolali Lahsaeizadeh
Sociology in Iran. Middle Eastern Series: No. 27. Bethesda, MD: Jahan Book Company, 1992. 141 Pages.

Schmitz, Barbara
Islamic Manuscripts in the New York Public Library. New York & Oxford: Oxford University Press and The New York Public Library, 1992. Pages.

Soudavar, Abolala
Art of the Persian Courts: Selections from the Art and History Trust Collection. New Yrok: Rizzoli International Publications, 1992. 423 Pages.

مشخصات کتابهائی درین بخش می‌آید که نسخه‌ای از آنها به دفتر مجله رسیده باشد و دربارهٔ آنها که برای پیشرفت پژوهشهای ایرانی سودمندی بیشتری دارد معرفی نوشته شود.

چندی است که کتابها در قسمت «معرفی کتابهای تازه» در سه بخش آورده می‌شود.

۱ـ معرفی کتابهای مهمتری که موضوعشان با مباحث مورد نظر مجله مرتبط است در ابتدای بخش می‌آید و برای تمایز به عرض صفحه چاپ می‌شود.

۲ـ کتابهای دیگر به تقسیم‌بندی موضوعی یعنی روشی که از ابتدای سال ۱۳۳۷ در مجلهٔ راهنمای کتاب و سپس در مجلهٔ آینده رعایت شده است معرفی می‌شوند.

۳ـ کتابهای ناشران و مؤسساتی که مجله مناسب می‌داند معرفی انتشارات آنها را در یک ستون و دنبال هم بیاورد تا هویت و حیثیت فرهنگی و انتشاراتی آن ناشر بیشتر گویا باشد. خوشبختانه این روش که ظاهراً توسط این مجله برای نخستین بار آغاز شده موجب علاقه‌مندی خاص خوانندگان و کتاب‌یابان است.

از پست و بلند ترجمه

هفت مقاله. از کریم امامی. تهران. انتشارات نیلوفر با همکاری انتشارات زمینه. تهران. ۱۳۷۲. رقعی. ۲۶۴ ص.

کریم امامی چهل سال است که با ترجمه کردن و ویراستاری زندگی می‌کند و درین دو هنر از سرآمدان است. مترجم در زبان انگلیسی است. هم از آن زبان ترجمه‌ها دارد و هم از فارسی بدان زبان ترجمه کرده است و از آن جمله رباعیات عمرخیام است. با فیتز جرالد هماورد شده است.

مجموعه‌ای که ازو به دستمان رسیده حاوی هفت مقاله است که هریک را در سالی نوشته و هریک درجایی چاپ شده است. مقاله‌ها همه خواندنی و آموزشی است، برای هرکس که به ترجمه کردن دست می‌یازد. از مقاله‌های بسیار خواندنی مطلبی است که دربارهٔ ذبیح‌الله منصوری و روش او

در ترجمه نوشته است.

اکسیرالتواریخ

تألیف علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، به اهتمام جمشید کیان‌فر. تهران. انتشارات ویسمن. ۱۳۷۱. وزیری. ٦٦۴ ص.

تاریخ قاجاریه‌است از آغاز تا سال ۱۲۵۹ قمری. ضرورت داشت این کتاب چاپ شود زیرا علیقلی میرزا درمیان شاهزادگان قاجار و همچنین ادبای عصر خود مردی معتدل و استوار بود و به مانند مورخان رسمی نخواسته است تملقهایی آن چنانی بگوید. میزان سخن را تا حد متعارف زمانه نگاه داشته.

مقدمهٔ خوب جمشید کیانفر حاوی اطلاعاتی دربارهٔ کتاب و نسخه و شرح حال علیقلی میرزاست که تاکنون بدین کمال درجایی نیامده بود.

برای آگاهی ایشان باید گفت که مجموعه‌ای از نوشته‌های اعتضادالسلطنه درکتابخانهٔ ملی ملک موجودست و در میان آنها نوشته‌هایی هست که چاپ شده است و در مجموعه‌های دیگر نیست.

از متون نخستین مربوط به تاریخ قاجار امیدست که اشرف‌التواریخ هم چاپ شود.

تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس در دورهٔ رضاشاه

نوشتهٔ دکتر علی‌اصغر زرگر. ترجمهٔ کاوهٔ بیات. تهران. انتشارات پروین و انتشارات معین. ۱۳۷۲. وزیری. ۴۸۴ ص (۴۸۰۰ ریال).

مدرجات این تحقیق که قسمتهای تازهٔ آن مبتنی است بر اسناد موجود در انگلیس عبارت است از: زمینهٔ تاریخی ـ انگلیسها و رضاخان ـ موضع بریتانیا در قبال رضاشاه ـ مذاکرات ایران و انگلیس شکست دیپلماسی ـ روابط اقتصادی ـ آلمان و سیاست قدرت ثالث ـ ایران و جنگ جهانی دوم.

ترجمه‌هائی که کاوهٔ بیات ازین گونه نوشته‌ها عرضه می‌دارد به مناسبت وقوف شخصی او بر تاریخ و همچنین منابع همواره قابل اطمینان و رضایت بخش است.

بی‌تردید کتاب حاضر درمیان نوشته‌های دیگری که مربوط به این دوره نوشته شده است تازه‌تر مستندتر و پژوهشمندانه است.

تاریخ سیاسی بیست و پنج سالهٔ ایران (از کودتا تا انقلاب)

تألیف سرهنگ غلامرضا نجاتی. تهران. مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا. ۱۳۷۱. وزیری. دو جلد (٦۱٦ و ۵۹۲ ص).

مؤلف این کتاب از آگاهان بی‌چون و چرا نسبت به تاریخ عصر مصدق تا روزگار انقلاب است پیش ازین ازو کتاب خوب، خواندنی و ماندنی جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انتشار یافت و چون حاوی نکات تازه و روش پسندیده و غیرخطابی و مبتنی بر مدارک و اسناد بود کاملاً رواج یافت.

پس از آن به جریانهای دنبالهٔ آن دوره پرداخت و دو جلد کتاب حاضر را منتشر ساخت که چون روشمندانه بود مطلوب واقع شد. گواهش اینکه به چاپ چهارم رسیده است.

مسلم است که تمام دورهٔ بیست و پنج ساله از کودتا تا انقلاب هنوز جزء «تاریخ» به معنی واقعی و علمی کلمه نیست. زیرا طبق عرف علمی آنچه دربارهٔ سی سال پیش از زمان معاصر گفته می‌شو

بیشتر ذکر حوادث ممزوج به هیجانها و علاقه‌مندیهاست تا بحث تاریخی خشک.

آقای نجاتی در تألیف کتاب ارزشمند خود کوشیده است حتی‌المقدور از جنبه‌های عاطفی و ذهنی ناظر به جریانها بکاهد تا از صواب گویی دور بیفتد و برای اینکه بر نظرهای مختلف آگاه باشد از محققانی است که می‌کوشد اهم نوشته‌های مرتبط و اسناد را مورد مداقه قرار دهد. فهرست منابع و مآخذ این کتاب، اعم از کتابهای زبان انگلیسی و کتابهای فارسی دال است بر همین نکته که او جریان انتشار کتب مربوط به موضوع را منظم دنبال کرده است.

تذکرهٔ دلگشا

تألیف حاج علی‌اکبر نواب شیرازی متخلص به بسمل. تصحیح و تحشیهٔ دکتر منصور رستگار فسائی. شیراز. انتشارات نوید. ۱۳۷۱. وزیری. ۸۱۶ ص.

مقدمهٔ دکتر رستگار فسایی دربارهٔ بسمل مفصل و جامع است. از تذکرهٔ بسمل چند نسخه هست. مصحح نسخهٔ دانشگاه تهران (شمارهٔ ۲۹۹۹) را اساس قرار داده و با نسخه‌ای مورخ ۱۲۵۱ مقابله کرده.

تذکرهٔ دلگشا در شش گلبن است: گلبن اول احوال شیراز که جنبهٔ جغرافیای شهری و تاریخ دارد. گلبن دوم ذکر بقاع و مساجد و مدارس آن شهرست. گلبن سوم در احوال حسینعلی میرزا والی فارس است، گلبن چهارم در احوال فرزندان او رضاقلی میرزا و نجفقلی میرزا و انوشیروان میرزاست. گلبن پنجم در تعداد ابنیه و عمارات اوست. گلبن ششم بر دو بوستان تبویب شده:

بوستان اول در شرح حال فتحعلی شاه و فرزندان شاعر اوست.

بوستان دوم در ذکر احوال و اشعار شعرای معاصر صاحب تذکره است به ترتیب حروف الفبای آخر تخلص.

خاتمه ذکر احوال و اشعار مؤلف است و شرح زلزلهٔ سال ۱۲۳۹/۴۰ شیراز.

تویسرکان

نگارش محمدمقدم گل محمدی. جلد اول. تهران. انتشارات عرفانی. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۴۵ ص.

مؤلف زادهٔ شدهٔ تویسرکان است و آشنا به احوال به سرزمین پدری جلد اول کتابش مشتمل است بر بیان احوال و اوضاع طبیعی (بخش اول)ـ اوضاع تاریخی (بخش دوم حاوی وضع رودآور قدیم ـ تاریخچه‌ای از تویسرکان فعلی).

درهمین جلد سازمان اداری و محدودهٔ جغرافیای قدیم و آثار باستانی معرفی شده است از جمله مقبرهٔ حبقوق نبی، پیر کمربسته و چنارهای آن، چنار مسجد باعوار، پل فرسج.

نژاد و زبان و مذهب و مساجد و مباحث دیگر از بخش دوم است.

در بخش سوم اوضاع اقتصادی و کشاورزی مطرح است.

بخش چهارم کاملاً خواندنی است. تحت عنوان اوضاع اجتماعی به معرفی وضع محله‌های شهر، اشتغالها، مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت و درمان محلی، تدخین، آموزش و پرورش، روشنایی، وسائل نقلیه، اعیاد و جشنها، مراسم ملی و سنتی، ازدواج، مراسم ترحیم، تفریحات و سرگرمی پرداخته است. در حقیقت حاوی اغلب مطالب مربوط به فرهنگ مردم است.

امیدست هرچه زودتر جلد دوم این کتاب ارزشمند به دسترسمان بیاید.

جغرافیای تاریخی ایران باستان

تألیف دکتر محمدجوادمشکور. تهران. دنیای کتاب. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۱۵۴ ص.

مندرجات: کوههای بزرگ ایران ـ کویرهای فلات ایران ـ رودهای ایران (حوضهٔ خزر ـ حوضهٔ خلیج فارس و عمان ـ حوضه‌های داخلی)ـ خلیج فارس ـ جغرافیای تاریخی ایران پیش از دورهٔ ساسانی (منطقه به منطقه)ـ راهها و چاپارخانه‌هاـ جغرافیای تاریخی دورهٔ سلوکی ـ دورهٔ اشکانی ـ پایتختهای اشکانیان ـ شهرهای ایران از کتاب شهرستانهای ایران ـ مرزهای چهارگانه ـ اصطلاحات جغرافیایی ساسانی ـ کوستهای هفتگانهٔ ایران.

آذربایجان ـ خزرستان ـ ری ـ قزوین ـ خورواران (غرب)ـ خوزستان ـ لرستان ـ همدان ـ کردستان ـ کرمانشاهان ـ اصفهان ـ کاشان ـ قومس ـ قهستان ـ یزد ـ نیمروز ـ پارس ـ ریشهر (بوشهر)ـ کرمان ـ مکران ـ سیستان ـ خراسان ـ ورارود.

در پایان کتاب مؤلف اسامی شهرهای ایران را که در معجم‌البلدان یاقوت هست با خلاصهٔ توصیف هر یک آورده است.

چهارفصل در آثار جلیل رسولی

Four Seasons in The Works of Jalil Rassouli

تهران، ۱۳۷۱. رحلی. ۱۵۸ ص.

در آخرین صفحهٔ این مجموعهٔ دلپذیر سراسر ذوق و هنر، نمونه‌ای از خط جلیل رسولی در سال ۱۳۳۷ به هنگامی که در مدرسه مشق خط می‌کرد و «ادب مرد به ز دولت اوست» می‌نوشت آمده است. خطی بچه‌گانه و کج و کوله بمانند کار هر تازه نویسی.

اما امروز که چهار فصل را می‌گشائیم و استواری قلم و متانت اخلاقی و رنگ شناسی و کرسی بندی و تنوع قلمی رسولی را در آفرینش قطعات جلوه کننده و پر تلألو می‌بینیم به قدرت و شخصیت هنر که در نهاد آدمی نهفته و اگر آن را تربیت کنند خوب هویدا می‌شود پی می‌بریم.

رسولی نیاز به شناساندن ندارد. از استادان خط است و از نامبرداران درین رشته. نمایشگاههای زیاد ازو دیده شده و پیش از این کتاب زیبای «جان جانان» را ازو دیده‌ایم و لذت برده‌ایم.

چهار فصل توعی دیگر دارد. این کتاب در ۱۶ مبحث است. هر مبحث عنوانی دارد: بگشای نقاب، مجلس عشاق، بیت و غزل و...

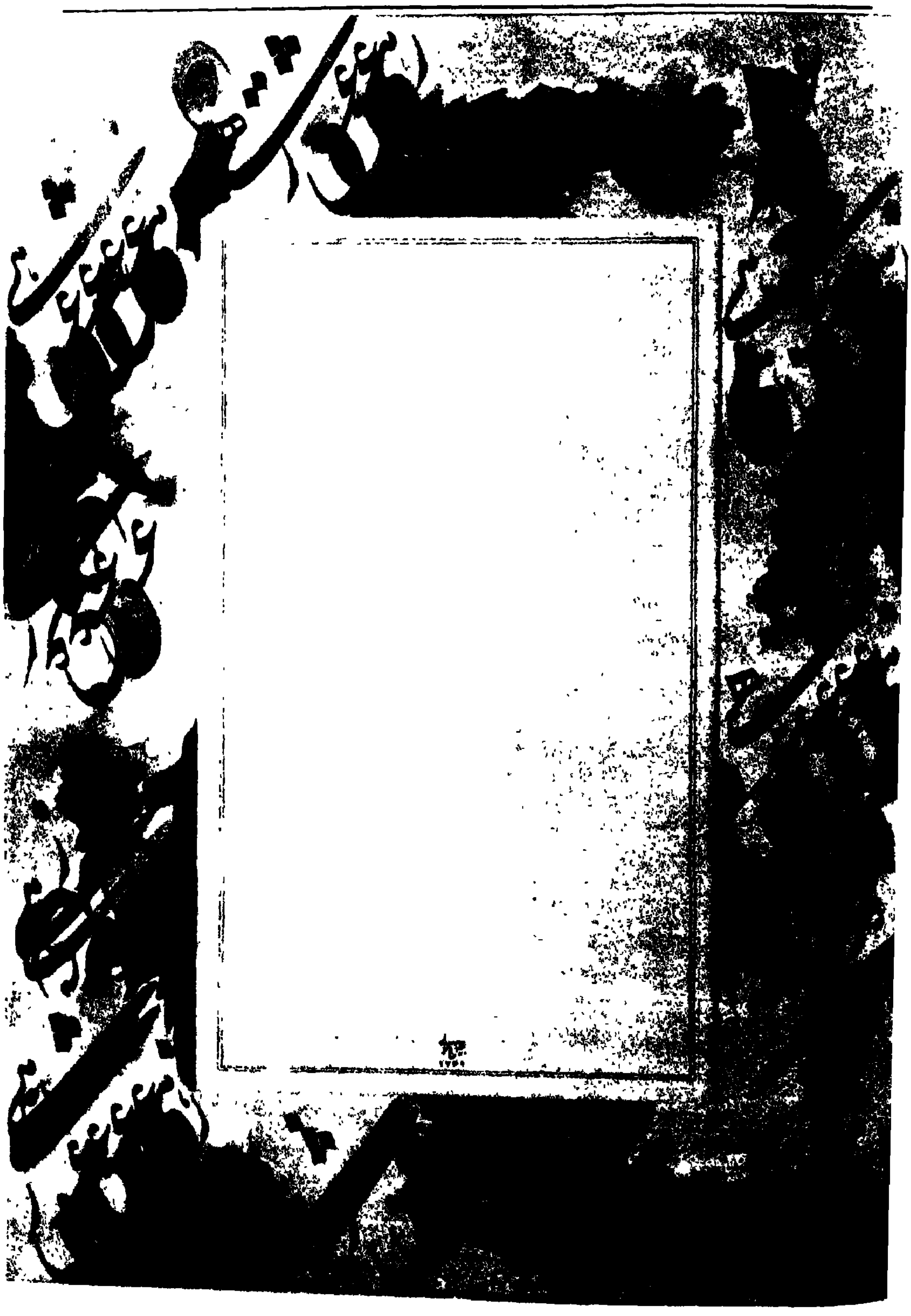
در هریک ازین مباحث چهار قطعه خط یا نقشخط چاپ شده و هریک به رنگی است.

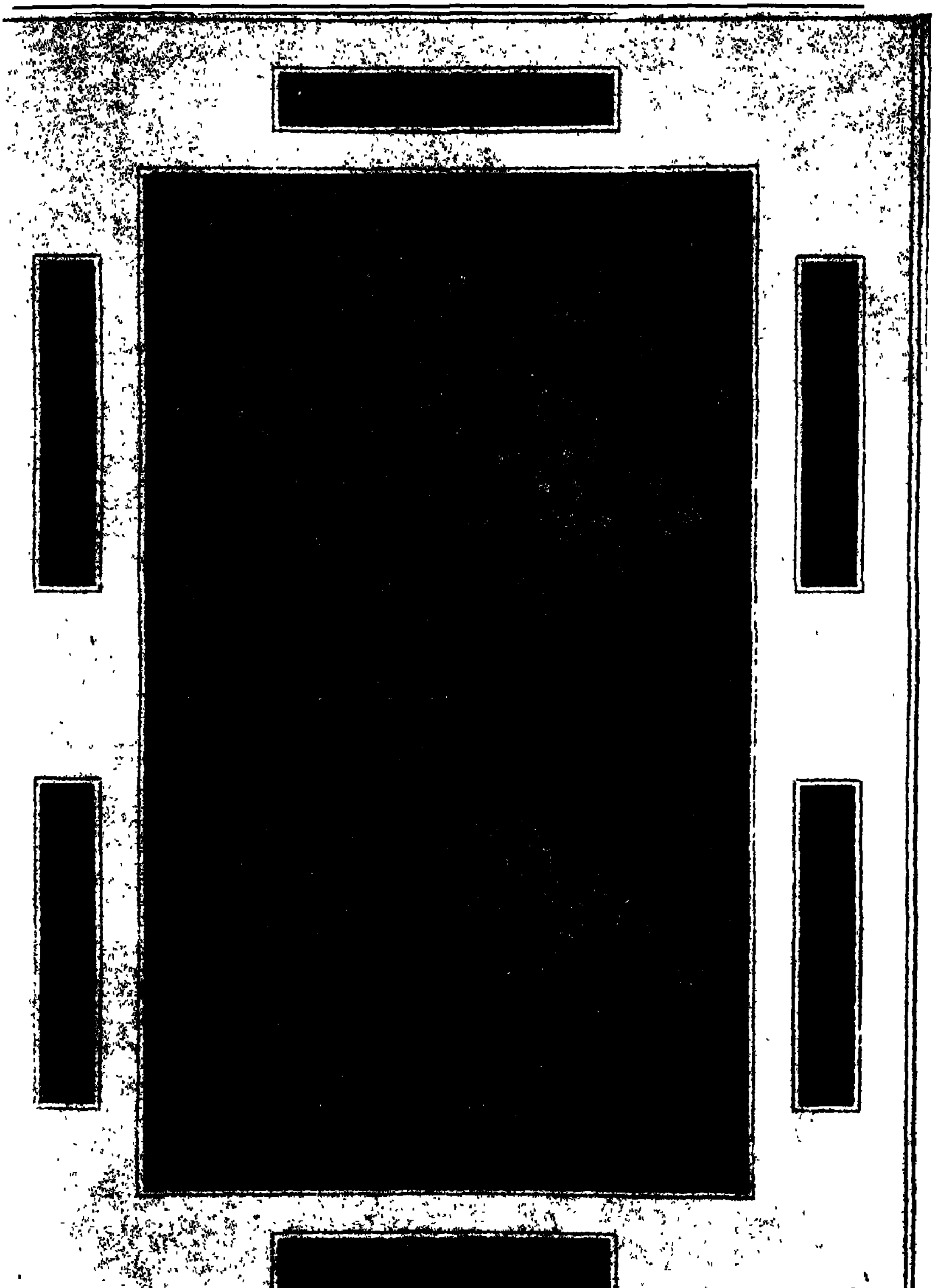
در چشم من مجلس عشاق که قطعه‌سازی به شیوه و اسلوب سنتی است دلنوازتر آمد. اما مگر می‌شود «از دریا فزونی» گذشت که برای من خواندن مصرع «تو آن ماهی که در گردون نگنجی» در درون پیچدگی خطوط میسر نیست.

ابیات یا مصراعهای انتخاب شده برای قطعه نویسی حکایت از ذوق شعر شناس رسولی دارد ببینید چه خوب برگزیده.

ـ دل در غم عشق مبتلا خواهم کرد

ـ تو آن کوهی که در هامون نگنجی





گفتم که بر حریف غمگین منشین — جز پهلوی خوشدلان شیرین منشین
در باغ درآمدی سوی خار رو — جز با گل و یاسمین و نسرین منشین

رسولی علاقه‌مندی خاص و دلبستگی عربی به دیوان شمس دارد و در بسیاری از قطعه‌های این مجموعه از آن دیوان کبیر کلماتی هست.

قلم رسولی را می‌ستاییم و بر ذوق بلند او آفرین می‌گوییم.

حکایت بلوچ

نگارش محمود زند مقدم. تهران. ۱۳۷۰ـ۱۳۷۱. دو جلد. ۳۹۴ و ۵۵۵ ص.

این کتاب کم مانند خواندنی، دربارهٔ بلوچ و بلوچستان در دو جلدست. عنوان فرعی جلد اول سیری در احوال اهل بلوچستان، شهرها، دیهها، آبها، کرانه‌هاست و از آن جلد دوم کردها، انگلیسها، بلوچها.

جلد اول در ۲۷ فصل و یک پیوست و نوشته شده براساس مشاهدات و آگاهیهای نویسنده که در سفر اول (۱۳۴۳) و سفرهای دوم و سوم (سال ۱۳۴۵) خود به بلوچستان. نخستین سفرش به مأموریت دولتی بود برای آمارگیری هزینه و درآمد خانوارها. سفرهای دیگرش (۱۳۴۵) برای سرشماری عمومی در دوبار. سال ۱۳۴۸ همراه کارشناسان برق و آب، باز در سال ۱۳۴۹ و اوائل سال ۱۳۵۰ مدتی در آنجا مقیم شد و بعد بارها و بارها خودش نوشته است که طی یازده سال اخیر (یعنی تا سال ۱۳۶۹) هر سال دو نوبت، سه نوبت به آنجا رفته است. پس چنین مسافری که داناست و صاحب قلم شیرین هرچه نوشته است خواندنی و ماندنی و یادگاری از دیاری که هنوز هم برای عالم کتابخوانان ناشناس است. زیرا کتابهای متعددی دربارهٔ آنجا نیست و سفرنامه‌های زند مقدم است که تا حدودی می‌تواند این جای خالی را پر کند.

نویسنده در پایان این جلد واژه‌نامهٔ بلوچی به فارسی ترتیب داده است تا خواننده بتواند معنای کلماتی را که در متن می‌یابد به دست آورد.

در جلد دوم که چهل و دو فصل است قسمتی از سخن اصلی دربارهٔ کردهای بلوچستان است و اینکه گروههائی از کردها در رکاب نادرشاه به بلوچستان آمدند و حسین کرد جد بزرگ کردهای سنگان است. اطلاعات مربوط نفوذ انگلیسها در بلوچستان هم درین نوشته مبسوط و خواندنی و تعجب‌انگیزست.

حواصل و بوتیمار

تألیف دکتر امیرحسن یزدگردی. به کوشش دکتر اصغر دادبه. تهران. انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۲+۶+۵۱۲ عکسهای رنگین و سیاه و سفید.

استاد دانشمند فقید دکتر امیرحسن یزدگردی از متتبعان دقیق و نکته‌یاب و ریزه‌کار بود. از او نوشته و پژوهش زیادی نمانده، ولی آنچه دیده شده است همه مستند وعالمانه است. نمونه‌اش همین کتابی است که به نام حواصل و بوتیمار اینک نشر شده است. این کتاب نمودار دقت نظر، تجسس وسیع، مأخذ شناسی دقیق، نکته‌یابی اوست دربارهٔ موضوعی که دیگری بدان توجهی معطوف نکرده.

کلمهٔ حواصل و بوتیمار در اشعار و ادبیات فارسی بسیار استعمال شده، ولی کسی در پی آن نبوده است که بگوید مراد چه پرنده‌ای است که بدان حواصل گفته می‌شده. بسیاری از کلمات علمی در زبان

ادبی فارسی همین وضع را داشته است.

دکتر یزدگردی به همین ملاحظات در پی آن برآمد که حواصل و بوتیمار را بشناساند و معین کند که تعبیرات و اشارات مربوط به آنها در ادبیات فارسی مربوط به چه حیوانهایی است.

یزدگردی در فروردین ۱۳۶۵ درگذشت و خود موفق نشد تألیفی را که به چاپ رسانیده بود و صفحاتی از آن ناتمام مانده بود به اتمام برساند، پس موجب خوشوقتی است که کتاب به کوشش آقای دکتر اصغر دادبه به پایان رسید و منتشر شد.

آنقدر که به یادم مانده است چاپ این کتاب حدود سال ۱۳۴۸ آغاز شد. اما چون یزدگردی از وسواسی کم مانند برخوردار بود چاپ کتابش به کندی پیش می‌رفت. در تمام مراحل چاپ اگر نکتهٔ تازه‌ای می‌یافت طبعاً مصر بود آن را در جای خود مندرج سازد، لذا صفحات حروف چینی را به هم می‌ریخت و غلط‌گیری را متوقف می‌کرد تا آن نکتهٔ تازه‌یاب را در جای خود بگنجاند. اگرچه بایست مبلغی از جیب خود برای جبران زحمات حروف چینی بپردازد چنان می‌کرد تا وجدان علمی‌اش آرامی بگیرد. با این همه کتاب استدراکها و اضافاتی پیدا کرد که خوانندگان ملاحظه می‌کنند.

دکتر دادبه سرگذشتی از دکتر یزدگردی و تألیفات او در چند صفحه برین کتاب به چاپ رسانیده. پس از آن پیشگفتار دکتر یزدگردی آغاز می‌شود و این پیشگفتار حکایت از آن دارد که چاپ کتاب رو به اتمام رفته بود. حواشی پیشگفتار مفصل‌تر از متن پیشگفتارست. مقدمهٔ کتاب دو صفحه‌ای است دربارهٔ سبب جمع این تحقیق با پنج صفحه حواشی.

فصل نخستین کتاب دربارهٔ حواصل است. در بخش: معانی لغوی حواصل ـ نامهای حواصل ـ ماهیت حواصل ـ حواصل و حوصل در لغت ـ حواصل در جانورشناسی قدیم ـ پوستین حواصل ـ پر حواصل ـ موارد استفاده از حواصل و اندامهای وی ـ حواصل در معنی نوعی مرغ شکاری ـ برخی از افسانه‌ها و داستانها و تمثیلهایی که در باب حواصل ساخته و پرداخته‌اند ـ سخنی در حل و حرکت گوشت حواصل ـ حواصل در ادب فارسی.

فصل دوم دربارهٔ بوتیمارست تقریباً بر همان ترتیب و میزان.

فصل سوم حواصل و حواصیل در معنی بوتیمار عنوان دارد.

هریک از بخشهای فصول دارای حواشی زیادی است که از متن هر بخش گسترده‌تر و مشحون به ارجاعها و مآخذ زیادست.

تصحیحات و استدراکات و اضافات از صفحهٔ ۲۲۷ آغاز می‌شود و به ۲۸۰ می‌رسد. فهرستهای سیزده‌گانه در صفحات ۲۸۱ تا ۴۷۶ قرار دارد و از صفحهٔ ۴۷۷ تا پایان تصحیحات و استدراکات و اضافات آمده است.

خدایش بیامرزاد که نمونهٔ خوبی از پژوهش دقیق برای دانشجویان آیندهٔ دانشگاهها برجای گذارده است.

داستان تولد بودا به روایت سغدی

تحقیق و ترجمه از دکتر بدرالزمان قریب. تهران. نشر آفرینش. ۱۳۷۱. رقعی. ۱۲۹ ص.

این متن که به «وسنتره جاتکه» نامبردارست توسط پلیو از غارهای هزار بودای چین به دست آمد و به کتابخانهٔ ملی پاریس رفت و بخش دیگری از آن توسط سر اورل اشتین به موزهٔ بریتانیا.

خانم دکتر قریب که در زبان سغدی تخصص و استادی دارد ابتدا ترجمهٔ متن را آورده و به منابع

مربوط به تاریخ سغد و دست نوشته‌های سغدی پرداخته است.

این کتاب فعلاً بهترین نوشته در زبان فارسی کنونی برای اطلاع یابی در زمینهٔ زبان سعدی و مناسبات میان سغدیان و مذهب بودایی است.

روزنامهٔ خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان

تألیف علی ظهیرالدوله. کتاب دوم. به کوشش دکتر محمد اسماعیل رضوانی و فاطمه قاضیها. تهران. سازمان اسناد ملی ایران. ۱۳۷۱. وزیری. نوزده + ۴۴۶ ص.

درین مجلد شرح سفر در بلژیک، انگلستان، فرانسه، آلمان، اطریش مندرج است (از ۲۴ شوال تا ۲۸ ذی‌الحجه). ظهیرالدوله مطالب را به تفصیل و با جزئیات نوشته و ریزه‌کاری از خصوصیات نگارش اوست.

روزنامهٔ دولت علیهٔ ایران و روزنامهٔ دولتی

جلد دوم شمارهٔ ۵۵۱ تا ۶۵۰. مدیر و نقاش میرزا ابوالحسن خان صنیع‌الملک غفاری. به اهتمام جمشید کیانفر و عنایت‌الله رحمانی. تهران. کتابخانهٔ ملی جمهوری اسلامی ایران. ۱۳۷۲. سلطانی. ص ۶۳۰ تا ۱۳۸۱ (۱۵۰۰۰ ریال).

تجدید چاپ شماره‌های ۵۵۱ تا ۶۵۰ روزنامهٔ دولت علیه ایران با مقدمهٔ محققانه جمشید کیانفر آغاز می‌شود. این مقدمه گویای تاریخچهٔ روزنامه‌های دولتی ایران در عصر ناصری است. خلاصه چنین است که میرزاتقی خان «وقایع اتفاقیه» را تأسیس کرد و پس از شمارهٔ ۴۷۱ نام آن به روزنامهٔ دولت علیه ایران تبدیل شد. سپس از شمارهٔ ۵۹۳ با نام روزنامهٔ دولتی انتشار یافت. کیانفر درین مقدمه همچنین به اشتباه مرحوم صدر هاشمی و خطای خودش در مقدمهٔ جلد اول اشاره می‌کند.

دنبالهٔ مقدمه معرفی چهار روزنامه‌ای است که طبق دستور مندرج در شمارهٔ ۵۹۱ می‌بایست منتشر شود. روزنامهٔ علمیهٔ دولت علیهٔ ایران (علمیه) ـ روزنامهٔ ملت سنیهٔ ایران (روزنامهٔ ملتی) ـ روزنامهٔ دولتی و روزنامهٔ دولتی مصور. اما ظاهراً سه روزنامهٔ نخستین به چاپ رسیده است. قسمتی ازین مقدمه به اطلاعاتی دربارهٔ صنیع‌الملک اختصاص دارد.

دوره‌های منظم و کامل این گونه روزنامه‌ها در کتابخانه‌ها نیست و اولیای کتابخانهٔ ملی و خصوصاً آقای کیانفر با کوشش و پیگیری و جستجو نزد اشخاص مختلف توانسته‌اند دوره‌ای را برای تجدید چاپ کامل کنند. حتی دارندهٔ گرامی مجموعه‌ای که علاقه‌مند به این گونه خدمات است موسوم به آقای علیمحمد رفیعی خود مراجعه کرده و عکس دو صفحه از شمارهٔ ۵۲۴ را که ناقص بوده است در اختیار کتابخانه گذارده است.

چاپ این مجموعه، هم از حیث کاغذ، هم از حیث نوع چاپ بسیار خوب و برازنده است. پس باید انتشار این گونه مراجع را بدین کمال صوری و معنوی توسط کتابخانهٔ ملی قدر شناخت. به امید آنکه دنبالهٔ آن از دست گذارده نشود.

فهرست تصاویر و موضوعات و نام اشخاص و شهرها و آبادیها راهنمای بسیار ارزنده است. درین فهرست حتی نمایه‌هایی مانند پلنگ ـ پیلهٔ ابریشم (که کاش در ابریشم هم که بسیاری موارد دیگر هست این مورد ارجاع داده شده بود) آمده است.

در ارجاعات ضرورت دو طرفه بودن همیشه رعایت نشده. فی‌المثل از طباطبائی (آقاسید صادق) به

سید صادق مجتهد ارجاع هست، ولی از سید صادق محتهد به طباطبائی ارجاع داده نشده.
کوششهای جمشید کیانفر در چاپ مراجع مربوط به تاریخ قاجار موجب تحسین است.

روشهای پژوهش در تاریخ

زیر نظر شارل ساماران. جلد سوم و جلد چهارم. مترجمان ابوالقاسم بیگناه ـ دکتر غلامرضا ذات علیان ـ دکتر اقدس یغمائی. مشهد. معاونت فرهنگی آستان قدس. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۷۱ و ۳۷۱ ص.

معرفی جلدهای اول و دوم را که پیش ازین آورده‌ایم و گفتیم که ترجمهٔ این تألیف ارزشمند کار بسیار باارزشی است‌وطبعاً موجب آن خواهد بود که مورخان و محققان ما به دقایق مندرج در آن توجه کرده به روشهای علمی توصیه شده عمل کنند.

مقالات حلد سوم دربارهٔ ابزارهای رسانه‌ای (عکاسی، سیما، میکروفیلم، ماشین سخنگو)، زبانشناسی و تاریخ، بررسی اقتصاد جوامع قبل از عصر آمار، داده‌های علم جمعیت، حفاظت و نگهداری آثار و شواهد گذشته (موزه، باستانشناسی، کتابخانه، آرشیو، فتوتک) است.

مقالات جلد چهارم عبارت است از: بهره‌برداری انتقادی از مدارک (باستانشناسی ـ سکه‌شناسی ـ نقد متون ـ اسناد حعلی ـ مورخها)، وسایل و ابزار لازم برای پژوهشهای تاریخی، پژوهشهای گروهی.

آخرین مقاله «حرفهٔ تاریخ نویسی» عنوان دارد.

ریطوریقا ـ فن خطابه

از ارسطو. ترجمهٔ دکتر پرخیده ملکی (امیری). تهران. انتشارات اقبال. ۱۳۷۱. وزیری.

جیمز ال کینیوی استاد دانشگاه تکزاس یادداشتی دربارهٔ معرفی مترجم دارد. نوشته است که ایشان رسالهٔ دکتری خود را دربارهٔ مقایسه میان اصول خطابهٔ ایران وخطابهٔ ارسطو نوشته است و در ترجمهٔ کنونی ترجمه‌های یونانی و فرانسوی و آلمانی وانگلیسی و عربی را دیده.

مترجم خود نوشته است که آن را از روی متن انگلیسی دبلیو. ریز. رابرتس که از یونانی ترجمه کرده به فارسی درآورده و به چند ترجمهٔ دیگر هم نگریسته است (فرانسه وانگلیسی و عربی). آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب هم در تمام مراحل ترجمه پاسخگوی سؤالات ایشان بوده است.

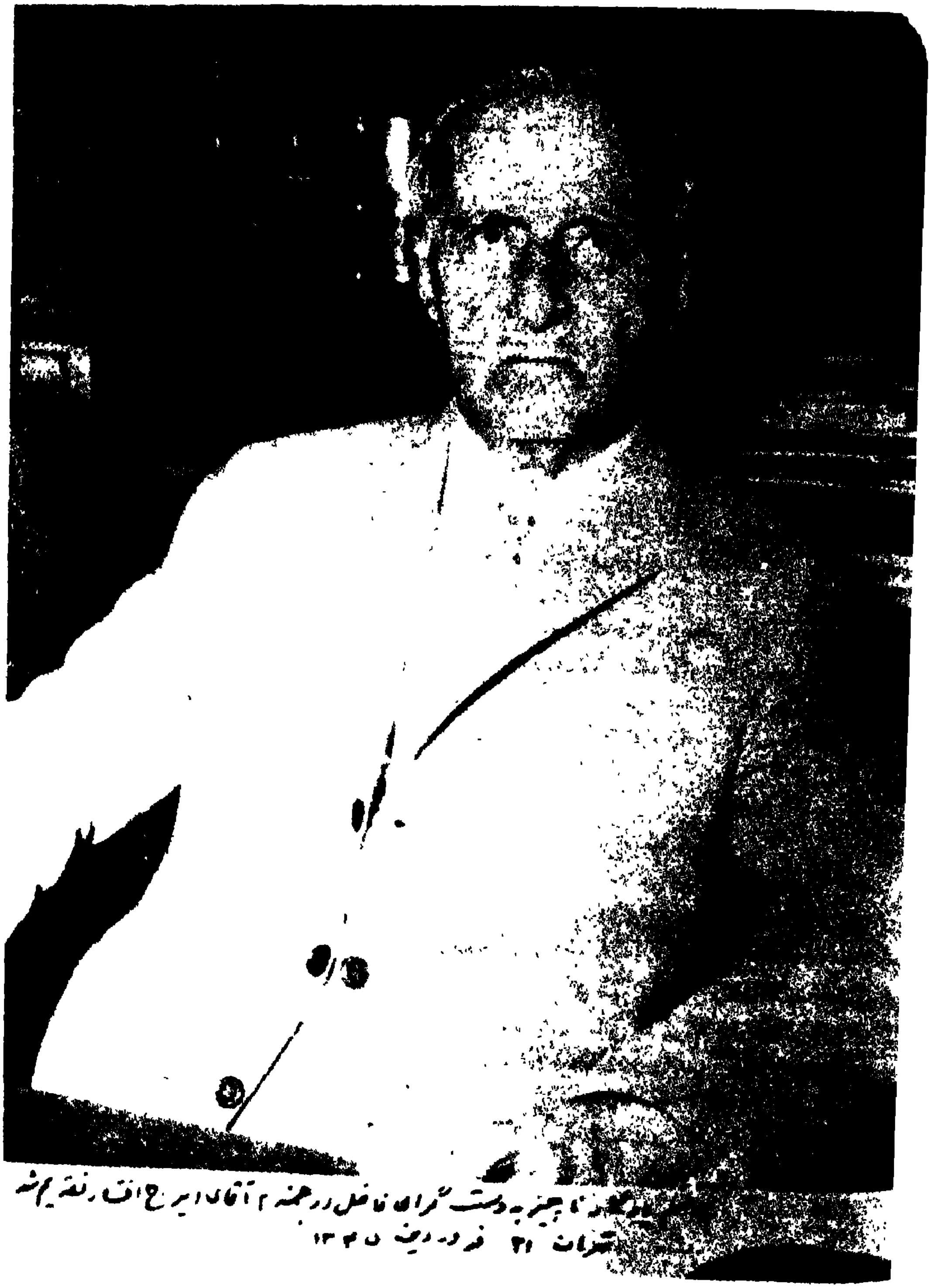
نمونه را چند سطر می‌آوریم:

«می‌توان سعادت را مجموعه‌ای از خوشبختی و فضیلت، یا استقلال زندگی، یا التذاذ از حداکثر خوشیها، یا شرایط خوب جسمانی و مادی، همراه با قدرت محافظت و استفاده از مال و تن، تعریف کرد. تقریباً همگان موافق آنند که سعادت یک یا چندی از این مسائل است.» (ص ۳۹).

زمان و زندگی استاد پورداود

گزارش علی اصغر مصطفوی. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۶۳ ص. (۲۵۰ تومان).

این کتاب در سرگذشت و نمودن کارهای فرهنگی و تألیفاتی و جوانب زندگی معنوی ابراهیم پورداود زنده کنندهٔ فرهنگ ایران باستان و مترجم اوستا ،کتاب دینی ایرانیان است.


ناچیز به دوست گرامی فاضل ارجمند آقای ایرج افشار تقدیم شد
تهران ۲۱ فروردین ۱۳۴۵

پورداود در رشت به خواندن علوم متعارف قدیمی پرداخت و به پزشکی روی آورد و چون به بیروت رفت که به تحصیل ادامه دهد به خواندن حقوق پرداخت و همین رشته را تا مدتی در پاریس هم ادامه داد، ولی چون جنگ بین‌المللی آغاز شد او با یاران‌دیگرش‌به‌مبارزات سیاسی پرداخت و چون در مدت اقامت در برلین با ایرانشناسان آشنایی پیدا کرد به رشتهٔ ایرانشناسی و شناخت دین و فرهنگ ایرانیان علاقه‌مندی یافت و توانست از وسعت دانایی علمای آلمانی بهره‌وری یابد. پس از آن چندی به هندوستان رفت و در آنجا موفق شد که بر رشتهٔ اطلاعات خود بیفزاید.

در بازگشت به ایران به استادی دانشگاه نائل شد و به تدریس فرهنگ ایران باستان و زبان اوستایی پرداخت و تا آخر عمر به این خدمت مداومت کرد.

آقای مصطفوی درین کتاب مفصل توانسته است به جوانب مختلف زندگی پورداود بپردازد و روابط پورداود را با دوستان، آشنایان، ایرانشناسان، شاگردان، عزیزان و دوستان تا حد امکان به رشتهٔ قلم درآورد و خدمات علمی و فرهنگی پورداود را که همه در همان زمینهٔ فکری و پیوستگی‌اوست بنمایاند.

زندگینامهٔ مشاهیر رجال پزشکی معاصر ایران

تألیف دکتر محمد مهدی موحدی. جلد اول. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۵۴ ص.

درین کتاب سرگذشت علمی و اداری و نیز اطلاعات و نفسانیات دکترها: یحیی عدل، نصرةالله کاسمی، علی وکیلی، محمد قریب، مهدی آذر (چرا محمد مهدی نوشته شده؟)، یوسف میرایروانی، حسین گل‌گلاب، احمد فرهاد معتمد، جهانشاه صالح، نصرةالله باستان مندرج است.

پس از آن سرگذشت و خاطرات مؤلف است. (اصل ۳۲۵ تا ۴۴۵).

سبزوار شهر دیرینه‌های پایدار

تألیف محمود بیهقی. مشهد. کتابستان مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۱۸ ص.

تاکنون دربارهٔ سبزوار رسالهٔ منفردی در دست نبود. این کتاب اکنون راهنمای خوبی برای علاقه‌مندان جغرافیای تاریخی و وضع و احوال آنجاست.

بخش نخست کتاب دربارهٔ جغرافیای تاریخی و نشیب وفراز آن شهر در طول زمان است. بخش دوم به جغرافیای طبیعی اختصاص دارد. در بخش سوم که جغرافیای انسانی نام گرفته جغرافیای شهری، آموزش و پرورش، آثار باستانی، زیارتگاهها، آرامگاههای شخصیتهای ادبی، مزارات پیران، خرابه‌ها، گذرگاههای آبی زیرزمینی مورد سخن است.

در بخش چهارم از اقتصاد، فرآورده‌های کشاورزی، دامداری، صنعت و صنایع دستی و صنایع پایه، معادن، خدمات دولتی، بازرگانی و در بخش پنجم از تقسیمات اداری سخن می‌رود. برای دوست فاضل آقای بیهقی که موفق به انتشار این کتاب شده است توفیق طلب می‌کنیم. از دوست فاضل آقای حسن مروجی سپاسگزاریم که ما را بر وجود این کتاب ارزشمند آگاه ساخت.

سخن اهل دل

مجموعهٔ مقالات کنگرهٔ بین‌المللی بزرگداشت حافظ. تهران. کمیسیون ملی یونسکو در ایران. ۱۳۷۱. وزیری. ۸۱۶ ص.

کنگرهٔ بین‌المللی بزرگداشت حافظ چند سال پیش در شیراز برگذار شد و تعجب است که نه در صفحهٔ عنوان و نه در یادداشت کمیسیون تاریخ انعقاد کنگره یاد نشده است. فقط در مقدمهٔ دلاویز و ژرف دکتر عبدالحسین زرین کوب اشاره شده است که آن کنگره در آبان ماه ۱۳۷۰ بوده است.

مجموعه حاویٔ شصت متن و یک خطابهٔ تحقیقی یا خطابی است در زمینه‌های مختلف مربوط به تصحیح نسخه، کتابشناسی، ترجمهٔ حافظ به زبانهای دیگر، شهرت حافظ در کشورهای دیگر، تحلیلهای دستوری زبان،مباحث عروضی و بدیعی و امثال وبالاخره جهان عرفانی و عشقی.

دکتر زرین کوب نوشته است «با آنکه تعدادی ازین مقالات نیز بیشتر مریدانه بود تا محققانه، با آنکه پاره‌ای از آنها زبان دل بیشتر گویندگان بود تا ربان منطق وبا آنکه گفت و شنودها در همه حال به محققان و اهل شناخت اختصاص نداشت، تعداد قابل ملاحظه‌ای ازین مقالات در حد خود روشنگر، آموزنده و تأمل انگیز بود و حتی برخی نیز بیش و کم تازگی داشت».

سه رسالهٔ فارسی در موسیقی

به اهتمام تقی بینش. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۹۹ ص.

عبارت است از:

۱) بخش موسیقی دانشنامهٔ علائی (ابن سینا) از روی نسخهٔ مورخ ۱۰۷۳ و نسخه‌های دیگر از همان قرن.

۲) بخش موسیقی ترجمهٔ فارسی رسائل اخوان‌الصفا (مجمل‌الحکمه) از روی نسخهٔ مورخ ۶۷۷ مجلس و نسخهٔ قرن هشتم ترکیه و نسخهٔ دکتر یوسف نیری مورخ ۸۷۰ و نسخهٔ آستان قدس مورخ ۹۷۱.

۳) کنزالتحف تألیف حسن کاشانی در سالهای نیمهٔ دوم قرن هشتم هجری و چهار نسخه از آن شناخته شده و قدیمی‌ترین نسخهٔ مورخ ۷۸۴ هجری است.

آقای بینش دربارهٔ کنزالتحف تفصیل محققانه‌ای آورده و ارزش علمی آن را برشمرده است. از مزایای کنزالتحف تصاویری است که از آلات موسیقی به دست داده است. مؤلف شاعر بوده و نمونهٔ اشعارش جای جای درین متن هست.

شاه اسماعیل دوم صفوی.

تألیف والتر هینتس. ترجمهٔ کیکاوس جهانداری. تهران. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۶۳ ص.

شاه اسماعیل دوم در سالهای ۹۸۴ـ۹۸۵ سلطنت کرد. سومین پادشاه صفوی بود و مدت سلطنتش بیش از یک سال و نیم نبود، اما در همین مدت کوتاه جریانهای بااهمیتی روی داد.

والتر هینتز که روزگاری در صدد بود تاریخ تمام دورهٔ صفوی را بنویسد ابتدا به پادشاهی شاه اسمعیل دوم که کوتاه بود پرداخت و با استفاده از منابع مهمی که تا سال ۱۹۳۰ شناخته می‌شد و در

دسترس بود به این کار دست برد.

والتر هینتر که اخیراً درگذشت هموست که کتاب مهمی دربارهٔ تشکیل سلسلهٔ صفوی دارد که در ۱۹۳۶ چاپ شده و آن را هم کیکاوس جهانداری ترجمه کرده است.

جهانداری آنچه در زمینهٔ تاریخ ایران از زبان آلمانی ترجمه کرده است همه کتابهای مهم است و چون وسواس و دقت در نقل اسمها دارد و امانت را در ترجمه رعایت می‌کند همیشه کارهایش قابل اعتمادست.

صدای حیرت بیدار

گفت و گوهای مهدی اخوان ثالث (م. امید) زیر نظر و با مقدمهٔ مرتضی کاخی. تهران. انتشارات زمستان. ۱۳۷۱. رقعی. ۵۲۳ ص (۵۰۰ تومان).

مجموعهٔ بیست و چهار «گفت و گو» و «مصاحبه» است به ترتیب وقوع هریک. از خلال این صحبتها بسیاری از اندیشه‌ها و مقاوصات اخوان ثالث به دست می‌آید. اخوان شاعر بود و در اندیشه‌اش پروازهای بلند دیده می‌شود.

طبعاً عمدهٔ مطالب مصاحبه‌ها به شعر و ادبیات و جنبه‌های متنوع هنر مرتبط است. گاهی هم به خود پرداخته و از زندگی خود که غالباً با سختی و دشواری همراه بود، یاد کرده است.

اخوان جای جای درمیان گفت و گوها، به ندرت ولی به مناسبت، چند بیت از شعر خودش را خوانده است، از جمله در قبال این سؤال که قطعهٔ او به یاد محمد مصدق در ارغنون آیا کامل چاپ شده یا نه؟ گفته است که کامل است و از میان آن این چند بیت را خوانده:

دیدی دلا که یار نیامد
گرد آمد و سوار نیامد..

سوزددلم به رنج و شکیب
ای باغبان، بهار نیامد

بشکفت بس شکوفه و پژمرد
اما گلی به بار نیامد...

چندان که غم به جان تو بارید
باران به کوهسار نیامد

فرهنگ مصور هنرهای تجسمی

مؤلفان پرویز مرزبان و حبیب معروف. ویرایش دوم. تهران. انتشارات سروش. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۴۴+۳۳۹ ص.

قسمت اصلی کتاب به ترتیب الفبایی واژه‌های انگلیسی است و در مقابل هریک توصیف و تعریفی آمده است. در سوی دیگر کتاب فهرست الفبایی واژه‌های فارسی همراه با کلمهٔ انگلیسی معادل آورده شده است تا بتوان توصیف کلمه و شکل و تصویری را که از آن چاپ شده است در سمت دیگر کتاب پیدا کرد.

فرهنگنامهٔ کودکان و نوجوانان

پدید آورنده شورای کتاب کودک. جلد اول: آ. تهران. شرکت تهیه و نشر فرهنگنامهٔ کودکان و نوجوانان. ۱۳۷۱. رحلی. ۲۲۷ ص.

در دو صفحهٔ نخستین اعضای هیأت مدیرهٔ شرکت تهیه و نشر فرهنگنامهٔ کودکان و نوجوانان (نوش آفرین انصاری ـ محسن باقرزاده ـ عطاءالله بهمنش ـ شیرین رهبری ـ علامرضا زرگر ـ سید عبدالغفار طهوری ـ نسرین دخت عماد خراسانی ـ ناصر غلامی ـ جلال فهیم هاشمی ـ یحیی مافی) شمه‌ای از امیدها و شوقهایی راکه در راه تهیه و نشر این اثر ارجمند مصروف شده است بیان داشته‌اند. سپس تحت عنوان همکاران جلد اول سازمان فرهنگنامه که عبارت است از گروه اجرایی (دبیری آن با توران میرهادی- خمارلو است که همیشه پیشگام خدمات فرهنگی برای کودکان بود)- شورای ویراستاران -گروه مالی - دبیرخانه معرفی شده، سپس نام مشاوران شورای کتاب کودک در طرح کلی فرهنگنامه و نام پیشنهاد دهندگان موضوعها و عنوانها و پس از آن نام پدید آورندگان (شصت و دو نفر) و نام ویراستاران موضوعی و مشاوران نوجوان و مشاوران متخصص و کسانی که در دسترس به منابع علمی و منابع تصویری کمک کرده‌اند آمده است.

در پیشگفتار که شانزده صفحه بیش نیست به نحوهٔ گزینش عنوانها، تهیهٔ مقاله‌ها، سازمان فرهنگنامه، تصویرها، آسانی استفاده از فرهنگنامه، تجدید نظر دشواریها، همکاریها پرداخته شده است.

چاپ کتاب زیبا، تصاویر روشن و مناسب، نقشه‌ها خوشرنگ و چشمگیر، جداول و آمارها بصورت گویا، حروف و تناسب آنها حساب شده و بی‌تردید یکی از مهمترین کارهای فرهنگی است که در ایران بطور غیردولتی پایه‌گذاری شده است. آفرین باد بر همه کسانی که درین راه جبر توانائی خود را به کار بسته‌اند.

کاروان عمر

خاطرات سیاسی، فرهنگی هفتاد سال عمر احمد اقتداری. تهران. ۱۳۷۲. وزیری. ۳۸۶ ص (۴۰۰ تومان).

احمد اقتداری از فرزند زادگان خوانین لارستان از آغاز نوجوانی خدمات فرهنگی و اجتماعی را در آن ناحیه وجههٔ همت ساخت. چندی رئیس فرهنگ، دبیر و شهردار آنجا بود و چون همیشه علاقه‌مندی به تاریخ و تحقیق داشت تجسس و مطالعهٔ تاریخ و فرهنگ محلی را از زمرهٔ تعلقات خاطر خویش ساخت و توانست واژه‌نامهٔ آنجا (فرهنگ لارستانی) و جغرافیای تاریخی آنجا (لارستان کهن) را چهل سال پیش منتشر کند. پس از آن هم چندین کتاب با اساس و ارزشمند ازو انتشار یافت که معروف همگان است.

کاروان عمر که اینک انتشار یافته خاطرات زندگی اوست چه در دورهٔ تصدی امور فرهنگی و چه در روزگاری که به سیاست و وکالت مجلس روی آورد و شکست خورد. او درین کتاب شرح و بسطی دربارهٔ انتخابات سالهای ۱۳۲۸ و ۱۳۴۲ که هربار به صورتی در آن جریانها قرار گرفته بود به دست داده و طبعاً نمونه‌ای است ازآنچه تقریباً در سراسر مملکت و درطول تاریخ انتخابات مرسوم بود.

بخشی ازکتاب خاطرات اقتداری مربوط به دورهٔ وکالات دادگستری اوست. آنچه دریں باره نوشته است باز حکایتی است روشن از بیعدالتی همیشگی.

از بخشهای دلپذیر کتاب خاطرات فرهنگی و مناسبات اوست با رجال فرهنگی و حقوقی مملکت و وصفی که از هریک به میان آورده است.
دو سه قطعه شعری که اقتداری بطور زمزمه برای خود سروده بوده و درین کتاب آورده اگر دارای معایب فنی هست گویای احساسات و حالات اوست. قلم اقتداری استوار، شیرین و باکشش است.

گذری و نظری در فرهنگ مردم

از سید ابوالقاسم انجوی شیرازی با محمود ظریفیان. تهران. انتشارات اسپرک. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۷۹ ص.

ابوالقاسم انجوی چهل سال بیش است که به فرهنگ مردم روی آورده و درین زمینه کارهای گرانقدر انجام داده و کتابهای ارزشمند ماندگار منتشر کرده است.
کتاب کنونیش حاوی چند مقاله در زمینهٔ کارهای مرتبط با فرهنگ مردم است و عناوین مقاله چنین:
- معنی فولکلور و سابقهٔ آن در جهان و ایران.
- ادب شفاهی و زبان آموزی کودک.
- طرح کلی برای گردآوری فرهنگ مردم یک آبادی.
- راهنمای گنجینهٔ فرهنگ مردم (از محمود ظریفیان)
- گذری و نظری در کردستان و آذربایجان (یادداشتهای سفر مؤلف است در سال ۱۳۴۴).

مرجع شناسی و روش تحقیق در ادبیات فارسی

از دکتر غلامرضا ستوده. تهران. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت). ۱۳۷۱. وزیری. ۳۲+۵۷۰ ص.

اهم مندرجات: مرجع شناسی ـ کتب لغت ـ کتب اعلام ـ تذکره‌ها و تواریخ ادبی ـ مجموعهٔ مقالات ـ اعلام جغرافیایی ـ اطلسها ـ فهرستهای کتب ـ کتابشناسی (عمومی و اختصاصی) ـ روش تنظیم کتابشناسی ـ نسخه شناسی ـ ضرب‌المثل و لغات عامیانه ـ لغات محلی ـ کشف‌الآیات و فهارس احادیث و کتب فقه و متون دیگر دینی ـ دائرةالمعارفها ـ خصوصیات کتابهای مرجع ـ اصول تألیف و تحقیق مستقل ـ تصحیح متون خطی. فرهنگهای بسامدی ـ ایرانشناسی ـ چگونه تنظیم نوشتهٔ تحقیقی.
این چند عنوان گوشه‌ای است از کتاب مبسوط و ضروری آقای دکتر ستوده که طبعاً مورد استفادهٔ همهٔ دانشجویان و محققان رشته‌های ادبی و علوم انسانی قرار خواهد گرفت و بی‌تردید درمیان اشباه خود کم‌مانندست.

معرفةالاسطرلاب (شش فصل)

به ضمیمهٔ العمل والالقاب. از محمد بن ایوب طبری. تصحیح دکتر محمد امین ریاحی. تهران. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۵۲ ص.

محمد بن ایوب طبری از دانشمندان ایرانی در علوم فحص درنیمهٔ دوم قرن پنجم هجری است و تألیفاتی دارد که هم از لحاظ علمی و هم از نظر زبان فارسی واجد اهمیت است و از زمرهٔ آنها یکی

همین شش اصل است که برای نخستین بار به چاپ می‌رسد.
دکتر ریاحی متن را از روی دو نسخه‌ای که تاکنون شناخته شده (یکی ظاهراً از قرن ششم و دیگری ظاهراً از قرن هفتم / هشتم هجری)، با دقت خاصی که هماره ازو دیده شده به چاپ رسانیده است. پس از آن متن دیگری که به العمل والالقاب فی معرفة الاصطرلاب نام دارد و در واقع تحریر دیگر از همان شش فصل است برای تتمیم فایده نقل و چاپ شده است.
مقدمهٔ پژوهشمندانه و فهرست واژه‌ها و ترکیبهای فارسی گویای میزان دقت و رنجی است که دکتر ریاحی در آراستن این متن کهن به کار برده است.

مقامات جامی

تألیف عبدالوسع نظامی باخرزی. مقدمه، تصحیح و تعلیقات نجیب مایل هروی.
تهران. نشر نی. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۰۰ ص.

متنی بسیار مهم و پرمطلب است از قرن نهم که به تنها اطلاعات اساسی دربارهٔ عبدالرحمن جامی دربردارد بل که مملوست از مطالب پرارزش دربارهٔ صوفیهٔ آن قرون و مباحثات میان سنیان و شیعیان و گرایشهایی که در آن عصر میان خواص و مخصوصاً عارفان در جریان بوده است و ازین جهت همهٔ این جنبه‌ها واجد ارزش استثنائی برای خطهٔ خراسان است.
امیدست در چاپ دوم کلمات مستقلات (ص ۱۲۱) که مستغلات است و «نورومنیره» (ص ۱۶۰) که درستش «سیوزمیز» است و بیکار (ص ۱۶۱) که باید بیگار ضبط شود و کلبرکه (ص ۲۱۵) که گلبرگه درست است اصلاح شود. شاید «اموال و وجهات» (ص ۱۸۱) همان «اموال وجهات» مذکور در متون دیگر باشد.
از آقای نجیب مایل هروی که تبحری خاص و بصیرتی شامل در زمینهٔ طبع متون عرفانی یافته است باید سپاسگزار بود که منظماً علاقه‌مندان را از متنهای تازه بهره‌ور می‌سازند.

مکتوبات مولانا جلال‌الدین رومی

تصحیح توفیق هـ. سبحانی. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۰۳ ص.

مکتوبات چاپ اول نیست. پیش ازین چند بار چاپ شده و توفیق سبحانی بدین مطلب اشاره کرده و آنها را در مقدمه شناسانده است.
توفیق سبحانی برای اینکه بتواند چاپ منقحی از مکتوبات منتشر کند عکس هفت نسخه را گردآورده است که قدیمی‌ترین آنها از قرن هشتم هجری است.
تصحیح ایشان بر اساس نسخهٔ شمارهٔ ۷۹ قونیه است که مجموعه‌ای است از چند تألیف سلسلهٔ مولویه و تاریخ آن در پایان مجالس سبعهٔ همین مجموعه ۷۵۳ هجری است.
مصحح فاضل مقدمهٔ عالمانه‌ای را که عبدالباقی گلپینارلی بر ترجمه ترکی مکتوبات نوشته است به ترجمه رسانیده با ترجمهٔ مقدمهٔ پر اطلاع دکتر فریدون ناقد اوزلوق بر مکتوبات همراه ساخته در آغاز این طبع قرار داده است.
متن حاوی یکصد و پنجاه مکتوب است. در دنبال آن معرفی اشخاصی که نامشان در نامه‌ها هست آورده شده. توضیحات مربوط به نامه‌ها در دنبال آن است و فهرستهای چندگانه.

منابع تاریخ ایران در دوران اسلامی

از دکتر غلامرضا ورهرام. تهران. امیرکبیر. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۵۵ ص.

نمونه وار و بطور تورقی بعضی نکته‌ها یادآوری می‌شود:

ـ در صفحهٔ ۲۲ نوشته شده ابن حوقل در ۳۶۶ درگذشت. اما در صفحهٔ ۳۴ گفته شده است که همین مؤلف کتابش را در حدود ۳۶۷ به پایان رسانید.

ـ کتاب الکافی در تاریخ ترکستان و ختا ظاهراً هنوز نسخه‌اش دیده نشده (ص ۳۲).

ـ رسوم دارالخلافه به قلم دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی ترجمه شده. (ص ۴۰).

ـ تألیف بدایع‌الازمان حدود سال ۶۰۲ـ۶۰۶ دانسته شده (ص ۵۳) ولی در صفحهٔ ۶۳ سال تألیفش ۶۰۵ یاد شده.

ـ تألیف تاریخ جهانگشای جوینی در صفحهٔ ۶۱ سال ۶۵۸ یاد شده و در صفحهٔ ۷۰ نوشته شده است که حدود سال ۶۵۸ به پایان رسیده.

ـ تألیف طبقات ناصری در صفحهٔ ۶۲ سال ۶۵۸ و در صفحهٔ ۷۲ حدود سال ۶۵۹ ذکر شده.

ـ جهان نامه امروز دیگر تنها خطی نیست. بیش از بیست سال است که دکتر محمد امین ریاحی آن را چاپ کرده است. از قرائنی است که مطالب ترجمه است.

ـ نزهة‌القلوب فقط در هیأت و جغرافیا نیست. (ص ۷۳).

ـ نوشته‌اند رشیدالدین تاریخ سلطان محمد اولجایتو تألیف ابوالقاسم کاشانی را (به دست جهودان ملعون) به نام خویش کرد. عبارت داخل پرانتز از کدام نوشته است. (ص ۷۴).

ـ لقب معلم یزدی معین الدین است نه معین الدوله (ص ۷۹).

ـ آیا کتابهای پرخواننده و همگان پسند از قبیل چنگیز جهانگشای مغول (نوشتهٔ امیر اسماعیلی) و امپراطوری زرد (نوشتهٔ یواخیم بارکهاوزن) از کتابهای مرجعی و دانشگاهی است؟ (ص ۷۸) یا شاه جنگ ایرانیان ترجمهٔ ذبیح‌الله منصوری (ص ۱۰۸).

ـ تاریخ ایلچی نظامشاه چاپ شده است (ص ۱۰۱)، همچنانکه «ایترپرسیکوم» (ص ۱۰۳) ترجمه شده است.

ـ اعظام القدسی (؟) اعظام قدسی است (ص ۱۳۷).

ـ عبدالحسین نام زرین کوب است نه زریاب (ص ۱۳۸).

ـ مهراب امیری درست است نه سهراب امیری (ص ۱۳۸).

ـ شرح مختصر زندگانی سپهسالار اعظم تألیف عبدالصمد خلعتبری است (خان ملک یزدی غلط است) (ص ۱۳۹).

ـ روس و انگلیس در ایران تألیف فیروز کاظم‌زاده است و ادنی ارتباطی به حسین کاظم‌زاده ایرانشهر ندارد (ص ۱۴۲).

ـ تاریخ نهضت ایران دوبار ذکر شده (ذیل حلاج و ذیل مدیر حلاج).

ـ لقب احمد پژوه مبشر همایون است نه مشیر همایون (ص ۱۴۶).

ـ مهدی داودی است نه مهدی داوری (ص ۱۴۷)

ـ نام کتاب ابوالحسن علوی رجال ایران در عصر مشروطیت است نه رجال آذربایجان... (ص ۱۴۸).

ـ فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی تألیف نارمن شارب چه مناسبتی با منابع تاریخ ایران در دوران اسلامی می‌تواند داشته باشد (ص ۲۲۰).

نامه‌های امیرکبیر به انضمام رسالهٔ نوادرالامیر

تصحیح و تدوین سید علی آل داود. تهران. نشر تاریخ ایران. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۱۰ ص (۳۵۰۰ ریال).

محققان احوال امیرکبیر، مخصوصاً عباس اقبال، دکتر غنی، دکتر فریدون آدمیت به نامه‌های موجود از امیرکبیر و رسالهٔ نوادرالامیر در پژوهشهای خود توجه داشته و مطالبی از آنها را نقل و تحلیل کرده‌اند. با وجود این ضرورت داشت که از متن نامه‌ها و رسالهٔ نوادرالامیر چاپ منقحی در دسترس باشد.

اغلب نامه‌های امیر متضمن احوال پرسی از شاه و بیان وضع احوال خود برای اوست. در عده‌ای از آنها گله‌مندی از مراجعات و مزاحمتهای سفرای خارجی دیده می‌شود. گاهی اخبار مملکتی در آنها مندرج است. اطلاعات کمی هم راجع به رجال در آنها می‌یابیم. دربارهٔ بیماریهای خودش مکرر مطلب نوشته است. زبان مؤدب ولی ممزوج به کلمات و عناوین و القاب ستایش‌آمیز مرسوم زمان در همه نامه‌ها دیده می‌شود و جای تعجب ندارد.

تعداد نامه‌های امیرکبیر به شاه سیصد و هفده تاست. بقیهٔ نامه‌های امیرست به دیگران (چهل و چهار نامه).

رسالهٔ نوادر الامیر تألیف شیخ‌المشایخ امیر معزی است.

نسیم

اثر دکتر علی صدارت (نسیم). به خط حسن سخاوت. تهران. انتشارت کومش. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۱۶ ص (۵۰۰ تومان).

علی صدارت متخلص به نسیم از سخنسرایان برجستهٔ شصت سال اخیرست و نمونهٔ شعرش هم در مجله‌ها و هم در تذکره‌ها مندرج. پیش ازین هم مقداری از اشعارش به نام «سپیده» نشر شده بود (۱۳۵۷).

اینک گزیده و زبدهٔ دیگری از قصاید و غزلیات و قطعات و انواع دیگر شعر او به صورتی زیبا و خطی خوش و چاپی مرغوب به دسترس درآمده و علاقه‌مندان را باید بشارت داد که این بار سراینده نظریات خود را دربارهٔ شعر فارسی در آغاز آورده و اگرچه کوتاه است چون آراء او را که شاعری مقتدرست می‌نمایاند برای مستفیدان رشتهٔ ادبی ارزشمندست.

نمونه را این ابیات از قطعهٔ «تاریخ» نقل می‌شود:

چیست تاریخ صحنه‌ای خونین — عرصهٔ ترکتاز خونخواران
قصه‌ای تلخ و داستانی شوم — از ستمکاری ستمکاران
آن ورق پاره‌ها که گشته سیاه — از سیه کاری سیه کاران
مدح پرداز رهزنان بزرگ — پرده پوش خطای جباران
صحنه‌ای کش نبود بازیگر — بجز از رهزنان و عیاران
نامه‌ای کاندر آن همی خوانی — شرح بیداد دیو کرداران
هست اینجا سیاست و تدبیر — مکر و تزویر و غدر غداران
به فسونی فرشتگان گردند — دیو خویان و مردم آزاران
شوکران بود بهرهٔ سقراط — اینست پاداش نیک پنداران

همه کین است و کینه توزیها تیرگیها و تیره روزیها

نقش ترکان آناطولی در تشکیل و توسعهٔ دولت صفوی

تألیف فاروق سومر. ترجمهٔ دکتر احسان اشراقی و دکتر محمد تقی امامی.
ویراستار عبدالله فقیهی. تهران. انتشارات گستره. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۰۷ ص
(۲۸۰۰ ریال).

فاروق سومر استاد پیشین تاریخ در دانشگاه انقره و از فضلای ترکیه است و مؤلف چند کتاب تاریخ مخصوصاً سلسله‌های پادشاهی که رگ و ریشهٔ ترکی داشته‌اند.

درکتاب حاضر هم کوشش سومر بر آن است که بگوید دولت ایرانی صفوی با عوامل و وسائط طوایف ترکان آناطولی قوت و توسعه گرفت. خوشبختانه مترجمان در مقدمهٔ گویای خود خوانندگان را متوجه هدف و نیت و قصد مؤلف که در تحقیق و تجسس او رخنه کرده است، هشدار داده‌اند.

پژوهش او تا آنجا که مبتنی بر مآخذست و نامها و افراد طوایف و عشایر را می‌شناسد مفید و محققانه است، زیرا مأخذ او اغلب متون فارسی عصر صفوی است و ازین حیث چیزی را از دست نگذارده است.

اما نگرش او به جریانها تابع امیال اوست و نخواسته است خود را آشنا کند که اگر جماعاتی از طوایف ترک و ترکمان به دور پادشاهان صفوی گردآمدند و عامل مؤثر حرکات سیاسی بوده‌اند، اما طبقات دیگری راکه در سراسر سرزمین ایران حامی و عامل و خدمتگر بوده‌اند از یاد برده است.باید دانست که در میان لشکریان غیر ترکان هم بودند و منشیان و دیوانیان همه ایرانی بودند. دیگر ادعای سومر که اساس تشکیلات صفوی با الهام از آق قوینلوها نهاده شده بر چه پایه و سند و اساس است. سومر می‌خواهد دستورالملوک را بی‌پایه بشمارد، اما نگفته که کدام اصول اداری مشخص از عهد آق قوینلوها شناخته شده است.

امور اداری ایران منبعث از اصولی است که تداوم داشته است. در سلسلهٔ صوفیان صفوی هم اسامی و نسبتهایی دیده می‌شود که همه مربوط به آبادیها و شهرهای ایران است.

ترجمهٔ کتاب محکم و متناسب با زبان تاریخ است.

نشریات تازه

تاریخ معاصر ایران

کتاب چهارم. مجموعهٔ مقالات. تهران. مؤسسهٔ پژوهش و
مطالعات فرهنگی. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۸۰ ص.

مندرجات این دفتر درچهار فصل تقسیم شده است.

مقالات: ایل قاجار در اتحادیهٔ قزلباش (ناصر تکمیل همایون)ـ مفهوم توسعهٔ وابسته به مثابه کلید فهم اقتصاد سیاسی ایران دورهٔ قاجار (جان فوران، ترجمهٔ احمد تدین)ـ اشغال ایران در ماه اوت

۱۹۴۱ (ف. اشراقی، ترجمهٔ محمدتقی بهرامی حران).

خاطرات: تهران در نخستین سالهای پایتختی (گ. الیویه ـ ترجمهٔ دکتر عبدالحسین نوایی)ـ مروری بر خاطرات سپهبد امیراحمدی (غلامحسین زرگری نژاد).

اسناد: برگهایی از تاریخ (محمد دهنوی)ـ فرمان حکومت صادق خان شقاقی (جمشید کیانفر)ـ روزنامهٔ اتفاقیهٔ شاهرود و بسطام در ۱۲۹۳ (علی آل‌داوود)ـ نکاتی چند دربارهٔ سیاههٔ ۲۵۴ کلاسور اسناد دفتر رضاشاه.

نسخه شناسی: سکهٔ میدان گوسفند ۱۳۰۰ هـ.ق. (سیروس سعدوندیان).

سفرنامهٔ اولیویه که آقای دکتر نوایی ترجمه کرده‌اند توسط محمدطاهر میرزا در زمان وزارت معارف نصیرالدوله بدر به ترجمه رسیده و اخیراً توسط دکتر غلامرضا ورهرام چاپ شده است.

اشاره‌ای که آقای دهنوی به قرائت اختیارنامه برای اعزام نماینده نزد میرزا کوچک خان کرده‌اند ظاهراً ناظرست به متنی که به خط مستشارالدوله درین باره برجا مانده است و من عکس آن را در آینده سال هشتم ص ۴۲۹-۴۳۱ چاپ کرده‌ام. مستشارالدوله در دولت قوام‌السلطنه وزیر مشاور بود و این شرح را به مناسبت اعزام نصیرالسلطنه و سید جلیل اردبیلی به رشت نوشته بوده است.

مطالعات ایرانی

فصلنامه‌ای است برای فرهنگ و تمدن ایرانی که به مدیریت آقای مهراب اکبریان (مدیر مجلهٔ سیمرغ) انتشار می‌یابد. در نخستین شماره که بالغ بر ۱۸۲ صفحه است هشت مقاله مندرج است. سه تا از مقاله‌ها مرتبط است با سرزمینهای ماوراءالنهر. یکی از مقاله‌ها (به قلم آقای اکبریان) دربارهٔ روابط فرهنگی و سیاسی میان ایران و چین در عهد تیموریان است.

نخستین شمارهٔ این مجله نشان از آن دارد که بطور جدی به مباحث ایرانشاسی علاقه‌مندست.

تاریخ و فرهنگ معاصر

(صاحب امتیاز و سردبیر: سید هادی خسروشاهی)

پنجمین شمارهٔ مجلهٔ تاریخ و فرهنگ معاصر مربوط به پائیز ۱۳۷۱ که چندی پیش انتشار یافت در شمارهٔ پیش ذیل «تاریخ و فرهنگ ایران» (صفحهٔ ۲۷۰) یاد شده بود. از این اشتباه در نام پوزش خواهیم.

مندرجات این مجله به مباحث تاریخی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی معاصر اختصاص دارد. شمارهٔ اخیر آن حاوی نوشته‌های دکتر ابوالقاسم گرجی، سید هادی خسروشاهی، نواب صفوی، دکتر ابو رشاد، محمدرضا حکیمی، محمدتقی شوشتری، داود الهامی، محمد ثقفی، حسین مدرسی طباطبائی، محمد مهدی جعفری، ویلفرد مادلونگ (ترجمه)، محمد کاظم بجنوردی، علی حجتی کرمانی، ابراهیم علوی، محمد ترکمان، سیروس سعدوندیان است.

مجموعه‌ها

آغداشلو، آیدین
از خوشیها و حسرتها. برگزیدهٔ مقاله‌ها ۱۳۵۳ـ۱۳۷۰. تهران. فرهنگ معاصر. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۴۹ ص.

درین مجموعه بیست مطلب دربارهٔ نقاشی، هنر، کتاب سرگذشت، شعر آمده است. آغداشلو از هنرشناسان بنام ماست و نوشته‌هایش دلپذیر و خواندنی است.

رعدی آذرخشی، غلامعلی
گفتارهای ادبی و اجتماعی. تهران. موقوفات دکتر محمود افشار. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۲۸ ص.

درین مجموعه بیست و هشت مقاله در پنج مقولهٔ زبان و ادبیات فارسی، فردوسی و شاهنامه، مباحث تاریخی و اجتماعی، یاد دوستان، گوناگون (از جمله خاطرات) مندرج است.

قلم رعدی استوار و بیان او روشن است. آنچه دربارهٔ فروغی، دهخدا، حکمت، رشید یاسمی، پورداود، صورتگر درین مجموعه می‌خوانیم از بهترین داوریها و نکته سنجیها دربارهٔ آنان است.

ورجاوند، پرویز
همه هستی‌ام نثار ایران. یادنامهٔ استاد دکتر غلامحسین صدیقی. تهران. انتشارات چاپخش. ۱۳۷۲. وزیری. ۵۸۵ ص.

کتاب ارزشمندی است در چهار بخش. بخش نخست جریان آیین درگذشت ـ بخش دوم زندگی‌نامه، نقش و آثار ـ بخش سوم نوشته‌ها، نظرها و خاطره‌های همکاران سیاسی و دوستان ـ بخش چهارم مقالات اجتماعی و تحقیقی که به مناسبت تدوین این یادنامه در مباحث فلسفی و علوم اجتماعی نگارش یافته (از جمله محمدتقی دانش‌پژوه، دکتر عنایت رضا، دکتر فیروز توفیق، ابوالقاسم انجوی، دکتر محمودی بختیاری، دکتر علینقی منزوی).

فهرستهای کتابشناسی

قاسمی، فرید
راهنمای مطبوعات فارسی ۱۳۵۷ـ۱۳۷۱. تهران. مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۱۳۷۲. وزیری. ۵۱۴ ص.

فرید قاسمی پس از انتشار راهنمای مطبوعات فارسی از آغاز تا سال ۱۳۰۴ مجلد حاضر را منتشر کرد. درین مجلد ۲۲۵۳ مجله و روزنامه ونشریهٔ گاهگاهی معرفی و برای هریک اطلاعات اولی و ضروری شناسایی آورده شده است و کاش مؤلف کوشا و جویا توانسته بود مدت انتشار نشریه را هم ذکر کرده بود. در حالی که با نبودن مجموعهٔ کامل روزنامه‌ها در کتابخانه‌ها چنین کاری تقریبا ناممقدور است.

امیدواریم آقای قاسمی که یادداشتهای مربوط به مطبوعات سالهای ۱۳۰۴ تا ۱۳۵۷ را فراهم دارد بتواند آنها را در سه بخش جداجدا (۱۳۰۴ـ ۱۳۲۰ و ۱۳۲۰ـ۱۳۳۲ و ۱۳۳۲ـ۱۳۵۷) اما در یک مجلد و با داشتن یک فهرست الفبایی کامل که نامهای مندرج در دو جلد منتشر شده را هم دربربگیرد منتشر کند.

کتابخانهٔ ملی
فهرست نقشه‌های فارسی موجود در کتابخانهٔ ملی جمهوری اسلامی ایران، تهیه و تنظیم اشرف‌السادات بزرگی و صدیقه سلطانیفر. تهران. ۱۳۷۱. رحلی. ۱۰۳ ص.

ادبیات

بهداد (ا. بهداد)
ننگ و نام شاعر. دربارهٔ زندگی و آثار ایرج میرزا. تهران. ۱۳۷۱. رقعی. ۵۰ ص.

در معرفی رساله «فرجام سخن» از آن آورده می‌شود:

«ایرج از میان شاهزادگان قاجار برخاست و لذا دارای ارتباط استوار با اشراف قاجار بود. بعداً با ورود در دستگاه بروکراتیک دولتی از نخستین سالهای

جوانی این پیوند تقویت و تحکیم شد. پدر وی شاعر بود و از لایهٔ میانی شاهزادگان، لذا هم در این شرایط مساعد قریحهٔ شاعرانهٔ شاعر پرورده شد و هم وی با روشن فکران طبقهٔ متوسط آشنایی و نزدیکی یافت.

با دمیدن انقلاب ایرج به سائقهٔ تقربی که به طبقهٔ متوسط داشت و آشنایی که با فرهنگ غرب یافته بود از هواداران انقلاب شد. اما به سابقهٔ طبقه‌ای و خانوادگی و ارتباطی که با عناصر بوروکراتیک اشراف داشت در امر انقلاب مقدر کامی ثابت قدم نبود و با تزلزل گام برمی‌داشت.

شخصیت ایرج بطور عمده از تیپ رود تأثیر و دیر کنترل بود. شاعر دائماً دستخوش هیجانات و عواطف بود. بی‌تردید این خصلت تیپیک و روانی نیز در تزلزلات شاعر علاوه بر ملاحظات اجتماعی مؤثر بود.

چنانکه از قصاید ایرج برمی‌آید وی دارای استعداد کم در سرودن قصاید سبک خراسانی است. این درآمیزی عالی با انقلاب و آزادیخواهان و آشنایی بفرهنگ اروپا و در آخرین تحلیل اختلاط و امتزاج وی با روح زمان خویش بود که از وی شاعر طراز اول ساخت نه قریحهٔ نخستین.

ایرج هم بواسطهٔ زبان شاعرانهٔ خلاق ونوآورانه‌ای که بکار گرفت هم بواسطهٔ جسارت دربیان آرا و عقاید خویش دارای تشخص ویژه‌ای درمیان شاعران معاصر خویش گردید. وی در گسترهٔ وسیعی شعر سرود. از مدح سلاطین و رجال و ساختن مادهٔ تاریخ گرفته تا انتقاد هزل‌آمیز اجتماعی، منظومه‌های غنایی، آثار تربیتی و غیره و غیره.

ایرج میرزا در مجموع توانست اشعار متکرانه و گاه نبوغ آسائی خلق کند و برای همیشه نام خود را در شمار بااستعدادترین شاعران ایران جاودانه و مخلد سازد.

امداد، حسن

بانگ رحیل یا درای درآی، شامل اشعار واپسین‌دم‌شاعران. شیراز. انتشارات نوید. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۶۰ ص.

نام کتاب گویای مضامین مندرج در آن است. حسن امداد ادیب و محقق گرامی شیرازی شعرها و قطعات یا ابیات مشاهیر شاعران فارسی گوی از رودکی روزگار معاصر را که دربارهٔ مرگ، گورستان، خزان عمر، وصت، موی سپید و ازین زمره سروده‌اند درین مجموعهٔ ابتکاری گرد آورده است و چون خود شعر می‌سراید در گزینش اشعار میزان و معیار خوبی را اختیار کرده است.

دربارهٔ هر سراینده و چند سطر هم از سرگذشتش را آورده است. آخرین بیت نقل شده از اشعار لادبی است و این بیت است:

پرتو عمر چراغی است که در بزم وجود
به نسیم مژه بر هم زدنی خاموش است

ابیوردی، چنگیزغلامعلی

زندگی و آثار نزاری. ترجمهٔ مهناز صدری. به اهتمام و نفقهٔ دکتر محمود رفیعی. تهران. ۱۳۷۰. رقعی. ۲۹۰ ص.

رفیعی جیردهی، علی

خلاصهٔ داستان سیاوش از شاهنامهٔ فردوسی با توضیح ابیات ولغات دشوار. تهران. ۱۳۷۱. رقعی. ۱۸۲ ص.

گزیدهٔ شایسته‌ای است در ۱۵۱۵ بیت. براساس چاپ مسکو و با توجه به چاپ مجتبی مینوی. از صفحهٔ ۹۴ تا ۱۶۰ توضیحات لغوی و شرح مشکلات است.

عرفان، حیدر

ترانه سرایان بوشهر یا دشتستان بزرگ. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۷۹ ص (نشانی مؤلف برازجان صندوق پستی ۱۸۱).

درین رسالهٔ ارزشمند گونه‌های شروه معرفی و سپس آثار ترانه سرایان در دو گروه آورده شده. رفتگان (آنها که درگذشته‌اند) و ماندگان یعنی معاصران (حمیدی، رنگونی، حشمت).

نمونه ازین سه ترانه‌سرا آورده می‌شود:

دو چشمت آبی دریای بوشهر
نگاهت گرم چون گرمای بوشهر
لبت چون می‌گشایی در شکرخند
به شیرینی است چون خرمای بوشهر
(حعفر حمیدی)

□

زکوه فتنه کی خورشید خیزد
زگلخن کی گل امید خیزد
نیستان خفته در دریای آتش
شکرکی ازدرخت بید خیزد (عبدالحمید رنگونی)

□
شب تارم سیه چون زلف یارم
دمادم دلفگار و بیقرارم
مرا شوریدگی عمری قرین شد
دریغا هجررا چاره‌ندارم (حشمت ـ حیدرعریان)

شکسپیر، ویلیام

مکبث. ترجمهٔ داریوش آشوری. تهران. انتشارات آگاه. ۱۳۷۱. رقعی. ۱۰۰ ص.

سومین ترجمه از مکبث است. ترجمه‌های پیش ازین یکی از عبدالرحیم احمدی و دیگری از فرنگیس شادمان بود.

آشوری ترجمهٔ خود را به قصد بازی و تجربهٔ شخصی، آغاز کرد و آهسته آهسته بدان مشغول بود. اما عاقبت آن را برای وتجربه بر سر توانمندی‌های زبان فارسی، به پایان آورد.

نمونه: «این دردمندی بزرگوارانه که از سردرستی است دودلیهای سیاه را از جانم زدود و نهاد مرا با نیک‌اندیشی و شرافت تو آشتی داد. مکبث دیو سرشت با بسی نیرنگها ازین دست کوشیده است تا مرا به دام آورد و خرد پرو اگر مرا از شتاب بی‌پروا پرهیز می‌دهد....».

مکی، حسین

گلستان ادب. با مقدمهٔ جلال‌الدین همائی. چاپ دوم. ۱۳۷۰. وزیری. ۷۱۹ ص. (۵۳۰ تومان).

سابقهٔ گردآوری رباعی و دوبیتی در تاریخ ادبی ایران درازست و نزهة‌المجالس از متون گرانقدر و بااساس درین زمینه.

آقای حسین مکی مجموعه‌ای از رباعیها را که به ترتیب موضوعی گردآورد نخستین بار در سال ۱۳۳۵ به چاپ رسانید و اینک طبع دوم آن با افزودگیها در یکصد و هعده گلبن در دسترس قرار گرفته است.

ایشان مجموعه‌ای هم به نام گلزار ادب نشر کرده‌اند که معروف خاطر علاقه‌مندان است.

یغمائی، افسانه

شعرترین شعرها. شیراز. انتشارات نوید. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۴۱ ص.

پنجاه و دو شاعر گذشته و اکنون را که برای فرزندانشان سروده بوده‌اند گرد آورده است. گردآورنده ـ دختر حبیب یغمائی ـ خود شاعرست و نمونه‌های زیبایی از اشعارش در همین کتاب چاپ شده است.

متون

سودائی دستگردی، عبدالکریم (ادیب‌الشریعه)

انوار سهیلی. به اهتمام مهندس حسین انواری. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۴۰ ص (مقدمه) + ۸۱۵ ص.

تا صفحهٔ ۷۹۴ متن انوار سهیلی مطبوع شده است. پس از آن زندگی‌نامهٔ دکتر احمد ابراهیم انواری و حاج علی انواری و باقر انواری متخلص به لمعه و مهندس انواری.

فیض کاشانی

ده رسالهٔ محقق بزرگ فیض کاشانی. به اهتمام رسول جعفریان. اصفهان. مرکز تحقیقات علمی و دینی امام امیرالمؤمنین (ع). ۱۳۷۱. وزیری. ۲۹۱ ص.

آنچه درین کتاب آمده است: احوال و آثار فیض کاشانی و نسخه‌شناسی و رساله‌های شرح صدر ـ زادالسالک ـ المحاکمة ـ راه صواب ـ آئینهٔ شاهی ـ الانصاف ـ الفت‌نامه ـ پاسخ به سؤالات اهل مولتان ـ مشواق ـ الاعتذار (نامه).

نصیرالدین اصفهانی

مثنوی پیر و جوان. با مقدمهٔ تحلیلی به اهتمام دکتر میراحمد طباطبائی. تهران. انتشارات سروش. ۱۳۷۱. رقعی. ۱۰۵ ص.

مندرجات مقدمه عبارت است از: مثنوی‌گویی در سدهٔ دوازدهم، ترجمهٔ حال سراینده، مثنوی به نثر، ساختمان مثنوی، توصیف طبیعت، پرهیز شاعر از سخن گفتن از سماع و غنا، وصف گل، وصف می، شریعت و طریقت، گله از روزگار، قضا و قدر، اشارات قرآنی، سبک سخنگوئی، چاپهای مثنوی.

شعر

حسینی، هاشم

پچپچه در باد. تهران. انتشارات ایران زمین. ۱۳۷۰. وزیری. ۶۶ ص.

نمونه:

سفید اندر سفیدست زندگانی
به پشت بامها آلالهٔ برف...
بروی جاده‌ها برقاب درها
بروی زلفکان شوخ دلدار
نشسته برف خاموش سفیدی
مگر بر آسمان اینک که بارد
کلاغ اندرکلاغ از روی شاخه
و میدان است تمام اندر سیاهی
نشسته بر کرانه‌ش جامهٔ برف

حقیقت، عبدالرفیع (رفیع)

ارغنون حقیقت. نخستین مجموعهٔ شعر. خط حسن سخاوت. تهران. انتشارات کومش. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۲۴ ص.

نمونه:

زندگی چیست بگو سوختن است
سوختن، شعله برافروختن است
در گذرگـــاه ســـیم ایـــام
شمع جان را شرر آموختن است

محسنی، عزیز

دینله منی. شعیرلر مجموعه‌سی. تهران. انتشارات دنیا. ۱۳۶۹.

سروده‌های ترکی سراینده است. جز آن چند شعر فارسی شاعران دیگر که به ترکی برگردانیده است درین مجموعه آمده.

جغرافیا ـ سفرنامه

افشار، ایرج (گردآورنده)

یزدنامه. جلد اول. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۵۹۹ و ۶۰ عکس (گنجینهٔ ارمغان محمد طاهری به شهر یزد).

این کتاب در سلسلهٔ متون و تحقیقات فرهنگ ایران زمین (شمارهٔ ۳۶) منتشر شده است. مندرجات آن متنوع و در هشت مبحث است: پردیما ـ کتابشناسی ـ متون پیشینه ـ پژوهشهای تاریخی ـ سازمانشناسی، آثارباستانی ـ جغرافیا و سفرنامه ـ فرهنگ و ادبیات ـ عکس، سند، تصویر

در این جلد مقالات از پرویز اذکائی (ترجمه‌ای از بوسورث) ـ جواد محمدزادهٔ صهبا ـ ع روح‌بخشان (ترجمه‌ای از ژان اوبن) ـ محمدکریم پیرنیا ـ محمدتقی مصطفوی، علی‌اصغر شریعت‌زاده ـ حسین مسرت ـ دکتر محسن صبا ـ علی اصغر حکمت ـ محمد قهرمان ـ حبیب یغمایی ـ علی باقرزاده ـ اکبر قلمسیاه ـ علی اکبر شریعتی احد و درج شده است.

ایازی، برهان

آئینهٔ سنندج (مصور). تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۸۸۰ ص.

دربارهٔ آداب و رسوم و رجال و معاریف و همدان و جغرافیای شهری است.

پورابراهیم، حسین

جغرافیای گناباد (طبیعی، انسانی، اقتصادی). مشهد. نشر مرندیز. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۷۰ ص. (۲۴۵ تومان).

روشن، حسین

شبستر و پیرامون آن. تهران. انتشارات دنیا. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۷۵ ص.

سلطانزاده، حسین

فضاهای شهری در بافتهای تاریخی ایران (معابر و بازارها. میدانها. دروازه‌ها. فضاهای ورودی. فضاهای مجاور پلها). تهران. دفتر پژوهشهای فرهنگی. ۱۳۷۰. خشتی بزرگ. ۲۱۴ ص.

شریعت‌زاده، علی اصغر

فرهنگ مردم شاهرود. تهران. ۱۳۷۱. رحلی. ۵۶۲ ص.

جلد اول تاریخ ادبیات شماهی ـ جلد دوم آداب و رسوم.

عزیزی بنی طرف، یوسف
قبایل وعشایر عرب خوزستان. تهران. ۱۳۷۲. وزیری. ۱۹۶ ص.

فخرالملک اردلان، ابوالحسن
از حریم تا حرم [سفرنامهٔ عتبات]. به کوشش محمد رضا عباسی. تهران. سازمان اسناد ملی ایران. ۱۳۷۲. وزیری. ۱۲۹ ص.
این سفر در سال ۱۳۰۴ قمری انجام شده.

کورف، فیودور
سفرنامه (۱۸۳۴-۱۸۳۵) ترجمهٔ اسکندر ذبیحیان. تهران. انتشارات فکر امروز. ۱۳۷۲. وزیری. ۲۷۰ ص.

منشی زاده، محمدحسین
سفرنامهٔ منشی‌زاده. به اهتمام محمدباقر منشی زاده. با مقدمهٔ ایرج افشار. یزد. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۶۶ ص.
سفرنامه‌هائی است مربوط به ایران و هندوستان و حجاز در سالهای ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ و ۱۳۱۱ شمسی.
همین متن سفرنامه محمدعلی منشی‌زاده در سال ۱۲۸۲ را دربردارد.
سفرنامه‌نویس اطلاعات زیادی از احوال پردیهایی که در طول سفر و در شهرها دیده است در متن آورده و چون خود به تجارت مشغول بوده آگاهیهایی هم دربارهٔ وضع اجتماعی و اقتصادی دارد.

همایونی، صادق
حسینیهٔ مشیر. تهران. انتشارات سروش. ۱۳۷۱. وزیری. ۶۴ ص.
رساله‌ای است مفرد و تحقیقی و مصور دربارهٔ یکی از بناهای بسیار زیبا و دیدنی شهر شیراز. میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک (متولد ۱۲۲۶ قمری) از رجال و اعیان شیراز بود و از کسانی است که آثار خیر و بناهای مستحکمش در بعضی از مناطق فارس (از جمله کاروانسرای مشیرالملک در برازجان) یادگار همت بلند اوست.
این کتاب کوچک رساله‌ای است ارزشمند برای شناختن حق بزرگان قدیم و معرفی آثار هنری بازمانده.

تاریخ ـ سرگذشت

آرامش، احمد
پیکار من با هریمن. یادداشتهای زندان. به کوشش خسرو آرامش. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۷۷ ص.

اتحادیه (نظام‌مافی)، منصوره
احزاب سیاسی در مجلس سوم (۱۳۳۲-۱۳۳۴ ق). تهران. نشر تاریخ. ۱۳۷۱. رقعی. ۲۰۳ ص + جلد اول.
تحقیق ارزشمند و مبسوطی است در هشت فصل. مجلس سوم از ۱۶ محرم ۱۳۳۳ تا ۲۹ ذی‌الحجهٔ ۱۳۳۳ دوام داشت.
نکته‌هایی که توجه بدانهارا خواستاریم اینهاست:
ـ اولتیماتوم روسها در سوم محرم ۱۳۳۰ موجب انفصال مجلس دوم شد (صفحهٔ ۲۰).
ـ والی آذربایجان سپهسالار بود نه سپهدار (ص ۴۹). همین تسامح در صفحهٔ ۵۴ و ۵۵ هست. سپهدار دراین زمان لقب فتح‌الله خان اکبر بود.
ـ در صفحهٔ ۵۸ نوشته شده سپهدار در تبریز ماند و راهی اروپا شد. اینجا باز از سپهدار مراد سپهسالار محمدولی خان است و او هیچگاه به اروپا نرفت.
ـ شیخ اسداله مذکور در صفحهٔ ۱۰۱ باید شیخ اسدالله خارقانی باشد. همچنین مواردی که در فهرست شیخ اسدالله کردستانی آمده شاید خارقانی باشد.
ـ کلمهٔ عدول بهتر از نزول است (ص ۱۰۴).
ـ یکی از افراد اعتدالیون دکتر محمد مصدق بود و او خود شمه‌ای دربارهٔ این حزب در کتابهای «تقریرات مصدق در زندان» و «خاطرات و تألمات» گفته است. (ص ۱۰۵ و ۱۱۳).

جانزاده، علی
خاطرات سیاسی رجال ایران از مشروطیت تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. تهران. انتشارات جانزاده. ۱۳۷۱. وزیری ۱۰۸۴ صفحه (در دو جلد).

مجموعه‌ای است برگرفته از نوشته‌ها و خاطرات پنجاه و دو تن از رجالی که از روزگار مشروطیت تا کودتای ۲۸ مرداد در جریانهای سیاسی و اداری ایران دخیل بوده‌اند. این مطالب را آقای جان‌زاده از کتابهای خاطرات و مقاله‌های مندرج در مجموعه (از جمله سالنامهٔ دنیا) استخراج کرده است و حق آن بود که مرجع هر نوشته را می‌آورد تا اگر خواننده‌ای خواست به مطالب پیش و پس آن مراجعه کند بتواند به مراجع اصلی دسترسی پیدا کند. در هر نوشته چند عکس هم به چاپ رسیده است تا کتاب بیشتر جالب نظر باشد.

ترتیب چاپ خاطرات به سطح تاریخی وقوع حوادث است. نخستین خاطره از سید حسن تقی‌زاده و مربوط به انقلاب مشروطیت ایران است. آخرین خاطره از ایرج اسکندری نقل شده است.

سرمد، غلامعلی

اعزام محصل به خارج از کشور در دورهٔ قاجاریه. تهران. چاپ و نشر بنیاد. ۱۳۷۲. وزیری. ۵۰۳ ص.

قدمی با ارزش است که درین موضوع جذاب و مهم برداشته شده است، اگرچه اسامی که درین کتاب بطور ضمیمه آمده و شامل ۲۵۴ نفرست مقدمه‌ای است برای اینکه فهرست کامل تهیه شود. هنوز اشخاصی هستند که نامشان نیامده اعم از کسانی که توسط دولت اعزام شده‌اند و کسانی که به خرج خود رفته بوده‌اند. فی‌المثل عده‌ای از بختیاریها و ثقفی‌ها و محمود افشار، دکتر یاور گیلانی و عده‌ای دیگر که در دورهٔ سلطنت محمدعلی شاه و احمدشاه در سویس درس می‌خوانده‌اند. مقالهٔ آقای حسین ثقفی اعزاز در نامواره جلد هفتم دیده شود.

دربارهٔ این کتاب تفصیلی در یکی از شماره‌های آینده خواهد آمد.

سروشیان، جمشید سروش

تاریخ زرتشتیان کرمان در این چند سده. جلد نخست. با مقدمهٔ دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی. کرمان. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۱۵ ص + عکسها و سندها.

جمشید سروش سروشیان که روزگاری خود رئیس انجمن زرتشتیان کرمان و پیش ازو پدرش کار بسیار ارزشمند و معتبری را در تاریخ زرتشتیان آن سامان انجام داده و آن استخراج نامه و گزارشهایی است که در اوراق و دفاتر انجمن از سال ۱۳۱۴ قمری موجودست. او درین کتاب که دارای مقدمات و توضیحاتی دربارهٔ چگونگی وضع زرتشتیان و علل تشکیل انجمن هست مقداری ازین نامه‌ها را به چاپ رسانیده و فصل تازه‌ای بر پژوهشهای اجتماعی افزوده است.

مندرجات و مطالب دیگر کتاب و همچنان عکسهایی که در پایان آورده‌اند از لحاظ تاریخی ارزشمندست.

سمیعی، احمد (ا. شنوا)

طلوع و غروب دولت موقت. تهران. شباویز. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۶۴ ص (۱۷۰۰ ریال).

مجموعه‌ای است حاوی زبدهٔ اخبار و وقایع و گزیدهٔ سخنان رجال از روزی که مهندس مهدی بازرگان به نخست‌وزیری رسید تا روزی که خود استعفا داد و کنار رفت.

انتخاب مطالب برای چنین کتابها همیشه دشوارست و خوشبختانه چون آقای سمیعی درین زمینه صاحب سلیقه و بصیرت است توانسته است مهمترین و اساسی‌ترین نکته‌ها را در کتابی که مرجع بسیاری از تاریخ‌نویسان این دوره خواهد بود گرد آورد.

سیدی، مهدی

نیمی ز ترکستان، نیمی ز فرغانه. در بازشناسی ترکمنستان، تاجیکستان و ازبکستان. مشهد. کتابستان مشهد. ۱۳۷۱. رقعی. ۲۹۹ ص.

صفائی، ابراهیم

پنجاه خاطره از پنجاه سال. تهران. جاویدان. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۱۸ ص.

فرمانها و رقمهای دورهٔ قاجار

جلد اول ۱۲۱۱ـ۱۲۶۰ قمری. تهران. مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات فرهنگی. ۱۳۷۱. رقعی. ۳۸۵ ص.

درین مجموعه یکصد و دو فرمان و رقم و حکم و... چاپ شده است.

مایر، هانس ابرهارد

جنگهای صلیبی. برگردان و پی‌نوشت دکتر عبدالحسین شاهکار. شیراز. دانشگاه شیراز. ۱۳۷۱. وزیری. ۵۴۷ ص.

کتابهای متعددی در مغرب زمین دربارهٔ جنگهای صلیبی تألیف شده است. اما این کتاب که دانشمند گرامی با حس سلیقه برای ترجمه انتخاب کرده یکی از نامورترین آنهاست. کتاب به زبان آلمانی نگارش یافت و نخستین بار در سال ۱۹۶۵ منتشر شد. ترجمهٔ انگلیسی آن چند بار چاپ شده است. این ترجمه را مؤلف خود با دستیاری یکی از استادان انگلیسی به سرانجام رسانید.

حدود یکصد و چهل صفحه یادداشتها و ارجاعات کتاب است.

این کتاب ارزشمند می‌بایست به چاپ خوب می‌رسید و بر کاغذی بدین مرغوبی که برای کتاب انتخاب شده حروف «آی بی ام» مصرف نشده بود. تعجب است از دانشگاهی که می‌پسندد درین روزگار کتابهای اساسی و ماندگار را بدین صورت زشت منتشر کند.

میراحمدی، مریم

تاریخ سیاسی و اجتماعی در ایران در عصر صفوی. تهران. امیرکبیر. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۸۲ ص.

گوناگون

عرب شیبانی، عباسقلی

تعلیم و تربیت سوار و اسب در سطح کلاسیک. تهران. انتشارات دبیر. ۱۳۷۲. رقعی. ۳۲۹ ص.

تألیف کتاب دربارهٔ اسب در تمدن ایران و اسلام سابقهٔ دراز دارد. کتاب الخیل و فرسنامه از آن زمره است.

کتاب آقای عرب شیبانی از متخصصان رشتهٔ سوارکاری و اسب شناسی در هشت فصل است.

عرب شیبانی، عباسقلی

اسب خوب، سوار خوب، پرش خوب. تهران. ناشر گیل. ۱۳۷۱. رقعی. ۲۰۹ ص + جداول و تصاویر.

کتاب دیگری است دربارهٔ اسب سواری در ده فصل از همان مؤلف.

یادوارهٔ استاد حسینی داوری همدانی

خط سید عطاءالله سرمدی. همدان. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۰ ص.

اشعار و سخنانی است که به یاد سیدکاظم حسینی داوری شاعر همدانی و در رثای او سروده شده است. نویسندهٔ مقدمه اردشیر بهمنی است.

□ **آن سالها (یادهای کودکی و نوجوانی). از دکتر محمد جعفر یاحقی. دفتر نخستین. مشهد. ۱۳۷۱ ص. رقعی. ۳۲۸ ص. (۱۷۰۰ ریال).**

کتابی است دلپذیر و شیرین و با زبانی دلاویز که شرح حوادث و خاطرات زندگی کودکی و نوجوانی نویسنده را در آبادی نون (فردوس) را دربرگرفته است.

□ **الاربعون حدیثاً للامام الرضا علیه‌السلام. زیر نظر دکتر محمد مهدی رکنی. مشهد. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۲ + ۳۲ + ۴۰ ص.**

متن عربی است به انضمام ترجمه‌های فارسی و انگلیسی.

همچنین متن عربی و ترجمهٔ اردو (توسط ذاکر محمد هاشم) با ترجمهٔ انگلیسی در یک دفتر و متن عربی و ترجمه‌های فرانسه و انگلیسی در یک دفتر نشر شده است.

□ **عبور از صحاری ایران. تألیف آلفونس گابریل. برگردان فرامرز نجد سمیعی. مشهد. ۱۳۷۰. ۲۴۰ ص.**

از سفرنامه‌های خواندنی است. مؤلف جغرافی‌شناس اطریشی است که دربارهٔ مناطق خشک و کویری ایران چندین کتاب تألیف کرده است و همه کتابهایش باید بتدریج ترجمه و نشر شود.

اشتباههای نقل اسمهای خاص نظیر معلومان که باید «معلمان» نوشت (ص ۱۵۵) در چاپهای دیگر قابل اصلاح است.

□ هیجانها. از روبرت پلاچیک. ترجمهٔ محمود رمضان‌زاده. چاپ سوم. مشهد. ۱۳۷۱. رقعی. ۲۲۳ ص.

آستان قدس رضوی
(بنیاد پژوهشهای اسلامی)

□ متون، مبانی و تکوین. اندیشهٔ تحریم در تاریخ سیاسی ایران. تحقیق پیرامون متون، فتاوی و مدارک تاریخی اندیشهٔ تحریم یا مقاومت منفی در یک قرن تاریخ سیاسی ایران. از موسی نجفی. مشهد. ۱۳۷۱. رقعی. ۱۷۱ ص.

فصل اول: ماهیت شیعی و فرهنگ سیاسی تحریم علیه عصر بی‌خبری.

فصل دوم: نیم قرن اسناد و فتاوی تاریخی تحریم.

فصل سوم: پیوند اندیشهٔ تحریم با خودکفایی و موازنهٔ منفی.

فصل چهارم: اندیشهٔ تحریم در متون و رسائل سیاسی.

فصل پنجم: نقد کتاب شورش به امتیازنامهٔ رژی [تألیف دکتر فریدون آدمیت].

□ قنبر المذبوح فی حب علی (ع). از محمدرضا عبدالامیر الانصاری. مشهد. ۱۴۱۳ ق. رقعی. ۹۹ ص.

□ المجتنی من الدعاء المجتبی. از السید رضی‌الدین علی بن موسی بن طاوس. تحقیق صفاءالدین البصری. مشهد. ۱۴۱۳ ق. وزیری. ۱۴۳ ص.

توس ـ تهران

□ هوسنامهٔ خسرو و شیرین. نگارش اقبال یغمائی. تهران. ۱۳۷۲. وزیری. ۱۴۴ ص.

گزیده‌ای است از مثنوی خسرو و شیرین نظامی گنجوی و جای‌جای که ابیات کوتاه شده است. مطلب به نثر زیبای اقبال یغمائی چاشنی شده تا خواننده رشتهٔ سخن را از دست ندهد.

□ موریانه. نوشتهٔ بزرگ علوی. تهران. ۱۳۶۸ (توزیع ۱۳۷۲). رقعی. ۲۴۶ ص.

خاطرات تخیلی است از یک فردی که در «ساواک» بوده است.

□ آواز ارغوانی بیشه. مجموعهٔ شعر از صفورا نیری. تهران. ۱۳۷۱. رقعی. ۸۴ ص.

بیست و پنج قطعه شعر به شیوهٔ نو در این مجموعه آمده است. نمونه‌ای آورده می‌شود (کبوترا

دست طلائی خورشید
با پنجه‌ای گشاده ـ چون گل داوودی، بکسر زرد ـ
بر پیشانی بیشه
خوابیده نرم، نوازشگر

—

ای سهره‌های کوچک
در این بهشت کوچک
آوازی کوچک را
تمام روز بخوانید.
هر برگی، گوشی خواهد شد
آواز ارغوانی‌تان را
گوشی سر به گوشی سر
آوندی سرخ به آوندی سرخ
خواهد رساند
تا داغستانی
هرگز ندیده رنگ سپید است
هرگز ندیده آب
بلور
هرگز ندیده، آه

سهره، کبوتر.

□ **هلندیان در جزیرهٔ خارک (خلیج فارس). نوشتهٔ ویلیم فلور. ترجمهٔ دکتر ابوالقاسم سری. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۱۰ ص (۲۰۰ تومان).**

دهمین کتاب از سلسلهٔ «جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران» است که دکتر سری به ترجمه درآورده.

این کتاب در سه بخش است:

ـ هلندیان در ایران و خلیج فارس.

ـ بازرگانی و اوضاع اقتصادی تجارتخانه هلند در جزیرهٔ خارک.

ـ ناوگان ایران در خلیج فارس در سدهٔ هژدهم.

دفتر پژوهشهای تئاتری

□ **کتابشناسی تئاتر. گردآوری لاله تقیان. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۱۵ ص.**

این کتابشناسی به دو بخش نمایشنامه‌های ایرانی و نمایشنامه‌های خارجی تبویب شده است.

□ **فصلنامهٔ تئاتر. به مدیریت لالهٔ تقیان. دفترهای ۱۵ و ۱۶ (در دو جلد). تهران. پائیز و زمستان ۱۳۷۰.**

در هریک ازین دو دفتر چندین مقاله و مآخذ چاپ شده و همواره از بهترین مجموعه‌های پژوهشی و تخصصی بوده است.

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه

□ **اسناد معاهدات دوجانبهٔ ایران با سایر دول. جلد پنجم. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۷۶۰ ص.**

حاوی معاهدات با تایلند، ترکیه، تونس، چکوسلواکی، جمهوری چین (تایوان)، جمهوری خلق چین در دورهٔ پهلوی.

□ **تأثیر وحدت دو آلمان در شکل‌گیری نظم جدید در اروپا و جهان تألیف غلامرضا نظربلند. تهران. ۱۳۷۱. رقعی. ۵۵ ص.**

□ **تکنولوژی و توسعه در سومین انقلاب صنعتی. ویراستاران: رافائل کاپلینسکی و چارلز کوپر. ترجمهٔ جمشید زنگنه. تهران ۱۳۷۲. وزیری. ۲۰۳ ص.**

□ **جنگ و صلح از دیدگاه حقوق و روابط بین‌الملل. تألیف محمود مسائلی، عالیه ارفعی. زیر نظر محمدرضا دبیری. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۴۵ ص.**

□ **ریشه‌های رفتار سیاسی در آسیای مرکزی و قفقاز. از علیرضا شیخ عطار. تهران. ۱۳۷۱. وزیری ۲۲۹ ص.**

تألیف و انتشار این گونه کتابها حتماً باید با دقت علمی و متنی بر مآخذ دقیق باشد. سطور نمونه در صفحهٔ ۸۰ این کتاب دو نکته قابل تذکار است.

یکی اینکه آن «برخی» که بر کل منطقه نام آذربایجان را اطلاق کرده‌اند چه مآخذی است که معرفی نشده است.

دیگر اینکه کلمات و اصطلاحات باید ناظر به مفاهیمی باشد که ایجاد اشکال و ابهام نکند.

ظاهراً مؤلف در سطر آخر مرادش از «این منطقه» و «این سرزمین» ناحیهٔ شمال ارس یعنی اران است. بنابرین نمی‌توان صائب تبریزی و همام تبریزی و اوحدی مراغه‌ای و... را به آن سرزمین منسوب کرد.

ایشان در جایی که به زبان تاجیکی پرداخته‌اند آن را زبانی تقریباً نظیری برای فارسی گفته‌اند در حالی که هر دو یکی است با تفاوت بعضی استعمالات و اگر همانطور که خود نوشته‌اند اختلاف آن با فارسی مربوط به دوران معاصرست طبعاً پیش از آن اختلافی نداشته است. کدام متن فارسی تألیف شده در ماوراءالنهر است که برای فارسی زبانان سراسر ایران مفهوم نباشد یا بالعکس.

□ **ژاپنی که می‌تواند بگوید نه. چرا ژاپن در میان همسانان اولین خواهد بود. از شینتارو**

ایشیهارا. ترجمهٔ فرهاد نجف‌زادهٔ خویی. تهران. ۱۳۷۲. رقعی. ۱۷۸ ص.

□ فهرست اسناد قدیمی وزارت امور خارجه. دوران قاجاریه، ۱۱۲۴ـ ۱۳۱۶ قمری. تهران. واحدنشراسناد. ۱۳۷۱. وزیری. ۵۹۸ ص.

□ کشورها و مرزها در منطقهٔ ژئوپلتیک خلیج فارس. نوشتهٔ پیروز مجتهدزاده. ترجمه و تنظیم حمیدرضا ملک محمدی نوری. تهران. ۱۳۷۲. وزیری. ۲۴۹ ص.

□ نقش و نفوذ چین در افریقا. تألیف زهرا طاهری امین. تهران. ۱۳۷۲. وزیری. ۲۵۸ ص.

□ وجوه امپریالیسم. نگارش چارلز رینولدز. ترجمهٔ سید حسین سیف‌زاده. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۲۲ ص.

* * *

انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وسیله‌ای است برای گسترش و نشر مطالب سیاسی و بین‌المللی و به دو لحاظ باید مورد توجه باشد. یکی اینکه کارمندان آن وزارتخانه وادار شده‌اند کتابهایی را دربارهٔ ممالک حوزهٔ مأموریتشان ترجمه و تألیف کنند و رقابتی ازین حیث در میان افراد آنجا مشاهده می‌شود و البته ارزشمندست.

دیگر این است که ناآشنایان و تازه واردان به کار دیپلماسی از راه این کتب با مفاهیم و مسائل آشنایی پیدا می‌کنند واگر زبان ندانند یا دسترسی به کتابهای خارجی نداشته باشند مقداری نوشته و مأخذ ـ هر کیفیت و مایه‌ای ـ در اختیارشان خواهد بود. خلاف گذشته.

ستوده ـ تبریز

انتشارات ستوده به تازگی در تبریز تأسیس شده است و از کتابهایی که توسط آن به چاپ رسیده ایهاست:

□ دیوان آقاسی (دانش خوئی). با مقدمه‌های دکتر عباس زریاب خویی و دکتر محمد امین ریاحی. تنظیم و تدوین جمشید واقف. تبریز. ۱۳۷۱. رقعی. ۱۵۵ ص.

محمدخان آقاسی از شاعران توانای خویی است. گواه این سخن دو نوشته از دکتر زریاب و دکتر ریاحی است که او را می‌شناسند و صیرفی سروده‌هایش شده‌اند و بر دیوانش دو مقدمهٔ دلاویز و استوار نوشته‌اند.

آقاسی در شعر بیشتر به غزل تعلق دارد؛ مثنویهایش هم زیبا و گیرنده است مخصوصاً دو مثنوی که پس از رفع غائله آذربایجان سروده است. نمونه‌هایش نقل می‌شود:

زد به پیشانی کوه و لب رود
بوسه خورشید برای بدرود
همه در قلهٔ آن کوه بلند
پرچم سرخ شفق را دیدند
جان پر درد و ملالی دارم
باورم نیست چه حالی دارم
دل پر از غصه و تیمار شده
دل من کودک بیمار شده...
من از آن خطهٔ غمناک عزیز
زدم از آتش دل پا به گریز
داغها از غم یاران دارم
دیده چون ابر بهاران دارم
راستی حالت ایشان چون است
حال آن جمع پریشان چون است
دیدی آخر که چه‌سان گشت جری
دشمن ملک و دین پیشه‌وری
کرده این دیو پلید و ننگین
پنجه از خون دل ما رنگین...
گوش کن گوش کن اینجا تبریز
ساعت هشت دم رستاخیز
خوشترین لحظه همین اوقات است
شهر یک پارچه احساسات است...
سخن این است گذر از همه چیز
شهر آزادی ایران عزیز
چیست این جلوهٔ زیبا و قشنگ
جلوهٔ پرچم زیبای سه رنگ
آنکه پایندهٔ جاویدانی است
روح آزادگی ایرانی است

□ روضهٔ اطهار. از ملا محمد امین حشری

تبریزی. به تصحیح و اهتمام عزیز دولت‌آبادی. تبریز. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۵+۲۵۸ ص.

کتاب شرح مزارات متبرکه و محلات قدیمی تبریز و توابع آن است و مؤلف آن را در سال ۱۰۱۱ قمری از روی کتاب روضات الجنان حافظ کربلائی تألیف کرده و این کتاب یکبار چاپ شده بود، ولی سالهای درازست که نایاب بود و می‌بایست به چاپ تازه و منقح برسد.

آقای دولت آبادی آن را براساس نسخهٔ خطی و چاپ سنگی ۱۳۰۳ قمری به صورتی زیبا با حواشی و تعلیقات و فهارس به انجام رسانیده است.

کتابخانهٔ آیة‌الله مرعشی، قم

□ تهذیب الانساب و نهایة‌الاعقاب. تألیف محمد بن ابی جعفر شیخ الشرف العبیدلی (المتوفی ۴۳۵). بزیادات عبدالله الشریف الحسینی بن محمد المعرف بابن طباطبا‌الحسنی (المتوفی ۴۴۹). اشراف سید محمود المرعشی. تحقیق شیخ محمدکاظم المحمودی. قم. ۱۴۱۳ ق.

یکی از کتب انساب مهم است که بافهارس دوگانه (اشخاص ـ اماکن) به چاپ رسیده.

□ فهرست آثار خطی شیخ مفید در کتابخانهٔ آیة‌الله العظمی مرعشی نجفی. تألیف رضا مختاری و حسین شفیعی. قم. ۱۴۱۳ ق. وزیری. ۱۵۴ ص.

کتابشناس استاد آقای رضا مختاری در مقدمه روش تنظیم این فهرست را برگفته و متذکرست که وبنابرین عمدهٔ آثار شیخ مفید دربن کتابخانه هست، و نسخهٔ الارشاد که مورخ ۵۶۵ هجری است از نسخ ممتاز و کهن است.

فهرست معرفی نسخه‌های مربوط به سی و دو تألیف شیخ مفید را دربردارد و جزین در پایان گفتاری در رد انتساب دو کتاب شیخ مفید درج است (النکت الاعتقادیه و المزار).

□ کتابخانهٔ ابن طاووس و احوال و آثار او. تألیف اتان کلبرگ. مترجمان علی قرائی و رسول جعفریان. قم. ۱۳۷۱. وزیری. ۷۷۱ ص.

این کتاب مهم ترجمهٔ تحقیق عالمانه و مبسوط و نمونه‌وار است از Etan Kohlberg به نام:

A Medieval Muslim Scholar at Work. Ibn Tawus and his Library (Leiden, 1992)

مندرجات آن عبارت است از: زندگی و اندیشه ـ آثار ابن طاووس ـ کتابخانه ـ فهرست کتابهای کتابخانهٔ ابن طاووس که در سال ۶۵۰ قمری دارای یکهزار و پانصد نسخه بوده است و شاید آن را به یکهزار و ششصد و پنجاه بالغ دانست. اتان بادقت به جزئیات مربوط به کتابخانه پرداخته و بحثی را دربارهٔ قطع کتابها و تاریخ کتابت آنها به میان آورده است و معلوم می‌شود که یکی از نسخه‌های موجود نزد او مورخ ۲۲۹ می‌بوده و چندین کتاب از آن قرن در اختیار داشته است.

□ المؤلفات الزیدیة. تألیف السید احمدالحسینی (اشکوری). قم. ۱۴۱۲ ق. سه جلد (۵۴+۴۶۳+۳۵۸ ص).

فهرستی است عالمانه در معرفی ۳۳۴۶ تألیف از آثار زیدیه به ترتیب حروف الفبایی نامهای کتابها. در ذیل هرکتاب نام مؤلف و سال یا زمان تألیف و محل وجود آن یا محل چاپ گفته شده است.

□ الیاقوت فی علم الکلام لابی اسحق ابراهیم بن نوبخت من کبار متکلمی الشیعة. تحقیق و تقدیم علی‌اکبر ضیائی. قم. ۱۴۱۳ ق.

این متن باتوجه به نسخه‌های مورخ ۷۳۳ و ۷۵۴ تصحیح و چاپ شده است.

□ اسب سپید خورشید (نبرد روشنائی و تاریکی در ایران). از دکتر حسین وحیدی. تهران.

۱۳۶۹. وزیری. ۵۱۰ ص.

داستان واره‌ای است از سرگذشت فرهنگ ایران باستان آمیخته به مفاهیم و مباحثی که در متون زردشتی و مآخذ دیگر آمده، به این تعبیر که «من در جادهٔ تاریخ همچنان پیش می‌رفتم. فرشتهٔ زیبا سوار بر اسب سپید خورشید کنار من راه می‌پیمود».

متن به فارسی پاکیزه شده از واژه‌های بیگانه و روان و زیباست.

□ **حسابرسی.** نوشتهٔ نصرالله مختار. چاپ دوم. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۴۲ ص.

□ **دنیای ویتامین‌ها.** از آدل دیویس. ترجمهٔ حسین عارف‌پور. چاپ دوم. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۰۱ ص (۱۸۵۰ ریال).

□ **گریم (برای صحنه).** از فیلیپ پروت. ترجمهٔ فرشیده نسرین. تهران، ۱۳۷۱. رقعی خشتی. ۱۱۲ ص. (۱۹۵۰ ریال).

ظاهراً نخستین کتاب است که دربارهٔ هنر «گریم» (چهره‌سازی) به فارسی منتشر می‌شود.

□ **یک تئوری نوین در معماری.** نوشتهٔ بروس آلسوپ. ترجمهٔ پرویز فروزی. تهران. ۱۳۷۱. رقعی خشتی. ۱۷۷ ص (۱۹۵۰ ریال).

«کتاب در پی آن است که با پیگیری سیر تحول جهانی معماری در دوره‌های مختلف شیوهٔ تفکر منسجمی از آن را در زمان ما پایه‌گذاری کند».

□ **یوگا برای تندرستی.** نوشتهٔ ریچارد هیتلمن. ترجمهٔ نسرین سلامت. تهران. ۱۳۷۱. رقعی خشتی. ۱۷۶ ص (۲۲۰۰ ریال).

□ **یادداشتهای علم از ۱۳۴۷/۱۱/۲۴ تا ۱۳۴۸/۱۲/۲۹.** جلد اول. متن کامل دست نوشتهٔ اسدالله علم. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۳۰ ص. (۴۵۰۰ ریال).

از اسناد بسیار مهم و اساسی در تاریخ دورهٔ محمد رضا شاه پهلوی است. آنچه شک تاکنون دربارهٔ اصالت این کتاب شده است مبتنی به سند و دلیلی نبوده.

□ **تاریخ انقلاب جنگل. به روایت شاهدان عینی.** تألیف محمدعلی گیلک (کمیسر فواید عامهٔ نهضت جنگل). رشت. نشر گیلکان. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۴+۵۹۰ و عکس اسناد و اشخاص.

مقدمهٔ کتاب به قلم مرحوم جهانگیر سرتیپ پورست. سالهای دراز بود که عموم محققان تاریخ نهضت جنگل انتظار نشر کتاب محمدعلی گیلک را داشتند. زمان به زبان شنیده شده بود که کتابی مهم و اساسی است. البته سردار جنگل ابراهیم فخرائی که مؤلفش خود در نهضت عضو بود کتابی مهم و بااساس است، ولی بار می‌بایست کتاب گیلک که فرد دیگری از مبارزان نهضت بود نیز به چاپ برسد و این کار به همت و علاقه‌مندی محمد تقی پور احمد جکتاجی به بهترین صورت انجام گرفت و مآخذی دیگر بر مآخذ آن جریان افزوده شد.

تألیف گیلک مبتنی است بر اطلاعات و مشاهدات شخصی او، مسموعات از اشخاص و منقولات از جراید و اسناد و نامه‌ها.

دیدن نام سید عبدالرحیم خلخالی (ص ۱۳) مرا متوجه کرد ضرورت دارد که یکی از علاقه‌مندان تاریخ نهضت جنگل تحقیقی دربارهٔ اشخاصی که از تهران و احتمالاً شهرهای دیگر ایران با میرزا کوچک خان مراوده داشته و یا به مأموریت از طرف حکومت به رشت رفته‌اند و با میرزا مذاکره کرده‌اند تهیه کند. چه با این تحقیق مسائل و مطالب زیادی دربارهٔ جریان نهضت و روحیات میرزا عاید خواهد شد.

غلطی مانند ناصرالممالک به جای ناصرالملک در صفحهٔ ۴۷۴ آیا از مرحوم گیلک است یا اینکه غلط چاپی است؟

در شمارهٔ پیش کتاب «نامها و نامدارهای گیلان»

معرفی شد و این چند سطر دنباله آن است که به جای مانده است (ص ۲۶۹):

هنوز هست نامهائی که باید به تدریج برین کتاب ارجمند افزوده شود مانند یاور (دکتر) از همدوره‌های علی اکبر داور که پزشک مشهوری در گیلان بود، مرتضی مدرسی چهاردهی.

نیز ضرورت داشت که فهرست الفبایی بر اساس نام‌های خانوادگی و القاب و شهرتها برای کتاب تهیه شده بود تا آسان‌تر بتوان به نام دلخواه دست یافت، زیرا بنای مؤلف مرحوم دربن کتاب سطور کلی و عمومی آوردن نامهای شخصی است و کسی اگر نداند که نام مشیرالسلطنه چه بوده است باید تمام کتاب را ورق بزند تا به احوال مشیرالسلطنه برسد یا سپهدار و سپهسالار یا امین دیوان (که ظاهراً یادی ازو اصلاً نشده است).

امیدست با تمام شدن این چاپ آقای حکتاجی زحمت تنظیم مجدد کتاب را عهده‌دار شود وحتماً فهرست الفبایی کاملی از اسامی مندرج در متن استخراج و چاپ کند.

مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها

این مرکز که از مؤسسات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است موفق به نشر چهار کتاب در زمینهٔ تاریخ مطبوعات ایران شده است و آنها این کتابهاست:

□ **تاریخ مجلات کودکان و نوجوانان از آغاز تا پیروزی انقلاب اسلامی، تألیف منصور حسین‌زاده. جلد اول. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۸۳ ص + مقداری جدول و عکس.**

کوشش مؤلف قابل تحسین است زیرا سرنوشت مجله و روزنامه در ایران همیشه با پراکندگی و بی‌اعتنایی روبروست و به آسانی نمی‌توان دوره‌ها و نمونه‌هایی از آنها را یافت. بنابرین اگر در تلو مطالب به عناوینی برمی‌خوریم ازین قبیل که «هیچ نشریهٔ بدون سابقه» و در دنبال آن آمده است که «از هیچ کدام نیز نسخه‌ای به دست نیامده» جای تعجب نیست.

آنها که به سن و سال رسیده‌اند و مطبوعات سالهای ۱۳۲۰ بعد را دیده‌اند می‌دانند که شیپور را انگلیسیها در هندوستان چاپ می‌کردند و برای تبلیغ مسائل جنگی و سیاسی به ایران می‌آوردند و این مجله پس از اشغال ایران به چاپ می‌رسید نه از سال ۱۳۱۷ شمسی. کاش درین گونه موارد مؤلف مأخذ خود را ذیل هرمطلب آورده بود و افسوس که گاهی چنین نکرده است.

□ **تجزیه و تحلیل آماری مطبوعات ایران (۱۲۱۵-۱۳۵۷ ش). از مسعودو برزین. تهران. ۱۳۷۰. رحلی بیاضی. ۱۳۲ ص.**

حاوی فهرستها و جداولی است تفکیک شده براساس تفکیک دههٔ انتشار، تفکیک دوره‌های مطبوعاتی، تفکیک موضوع، تفکیک فاصلهٔ انتشار، تفکیک تعداد شهرها.

□ **راهنمای مطبوعات ایران عصر قاجار (۱۲۱۵ ش - ۱۳۴۰ ش). از سید فرید قاسمی. تهران. ۱۳۷۲. وزیری. ۳۰۱ ص.**

درین راهنمای ارزشمند که برای تاریخ مطبوعات بسیار کارآمدست ۹۶۷ عنوان معرفی شده است. ذیل هرنام نوع و روش، مدیر، تاریخ و فاصله و محل انتشار و مرجع اصلی معرفی آورده شده. همچنین موجودی آن در کتابخانه‌هایی که فهرست دارند آمده است.

مقدمهٔ کتاب متضمن تاریخچهٔ مطبوعات ایران است و طبق جدولی که در پایان آن دیده می‌شود ۵۴۳ نشریهٔ چاپ تهران و ۱۰۱ نشریه چاپ تبریز و ۶۴ نشریهٔ چاپ رشت و ۵۹ نشریه چاپ شیراز و ۵۵ نشریهٔ چاپ اصفهان بوده. شهرهای دیگر در مراتب بعد قرار دارند.

□ **راهنمای مطبوعات ایران ۱۳۵۷-۱۳۷۱. ازسید فرید قاسمی. تهران. ۱۳۷۲. وزیری. ۵۱۴ ص.**

درین راهنمای بسیار ارزشمند مشخصات ۲۲۵۳ نشریه آمده است. روش مؤلف بر همان ترتیبی است که در کتاب دیگر خود عمل کرده.

رنج مؤلف در تهیهٔ مواد این جلد مخصوصاً نسبت به آنچه مربوط به روزهای و سال اول انقلاب است بسیار زیاد بوده و با دشواری توانسته این مقدار اطلاعات را فراهم سازد.

امیدست فهرست مربوط به سالهای ۱۳۰۴ تا ۱۳۵۷ را هم در دو یا سه بخش منتشر کنند.

هریک از مجلدات حاضر دارای فهرستهای فهرست مطبوعات شهرهای ایران موضوعی ـ کسان ـ سازمانها و مؤسسات است.

منوچهری

ضیاء بخشی

طوطی‌نامه. به تصحیح و تعلیقات دکتر فتح‌الله مجتبائی و دکتر غلامعلی آریا. تهران. ۱۳۷۲. وزیری. ۲۳ (مقدمه) + ۴۹۱ ص (۵۰۰ تومان).

طوطی‌نامه بخشی از ترجمه‌های متون ادبی سنسکریت است و همیشه از متون فارسی خواندنی رایج هندوستان بوده است.

مصححان دانشمند عکس پنج نسخهٔ خطی را در نیارداشته و نسخهٔ مورخ ۹۵۵ را اساس کار خود داده‌اند.

برای کتاب فهرستهای متعدد فراهم شده است.

مؤسسهٔ اطلاعات

□ **خاطرات نورالدین کیانوری.** تهران. مؤسسهٔ تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه. ۱۳۷۱. وزیری. ۶۸۷ ص.

دکتر کیانوری از سران حزب توده از کسانی است که نامشان درمیان ایرانیانی که درین پنجاه سال سیاسی را خوانده و شنیده‌اند زبانزد بوده و یاده‌اش هم شناخته است.

مطالب مندرج درین کتاب چون پاسخ به پرسشهایی است تقریباً عاری از سند و مدرک است و گاه خواننده میل دارد که مطالب اظهار شده را متکی به اسناد متقن بخواند از جمله در جواب اینکه به ایشان گفته شده است که نصرةالدوله برای عقد قرارداد ۱۹۱۹ پول گرفت جواب داده می‌شود «این را هم بگوئید که انگلیسیها او را کشتند». کاش سؤال کننده پرسیده بود مطابق کدام سند. (ص ۱۴۰) آنچه هم دربارهٔ پول گرفتن او گفته شده مهم است گفته شده است برای «مخارج معینی» منظور چه مخارجی است و اگر خرج مصارف معینی شد چرا پول را پس داد

سند اینکه کاراخان شب در قزوین ماند تا تیمورتاش را در زندان خفه کند کجاست؟

□ **نفت، قدرت و اصول، ملی شدن نفت ایران و پیامدهای آن.** تألیف مصطفی علم. ترجمهٔ غلامحسین صالحیار. تهران. ۱۳۷۱. رقعی. ۶۷۹ ص (۳۵۰۰ ریال).

درمیان کتابهایی که ایرانیان در زمینهٔ نفت نوشته‌اند از جذاب‌ترین است. و متکی بر مدارک و اسنادی که در آرشیوهای انگلیس و امریکا قابل دیدن است. هشتاد صفحهٔ نخستین کتاب به تاریخچهٔ نفت ایران و جریان تمدید امتیاز در سال ۱۹۳۳ اختصاص دارد.

ترجمهٔ کتاب توسط کسی انجام شده است که با زبان نوشته‌های سیاسی آشناست و فارسی روانش خواننده را با خود همراه می‌سازد.

مؤسسهٔ فرهنگی ـ هنری «ما»

(سلسلهٔ نشریات ما)

□ **دیوان سلمان ساوجی.** با مقدمه و تصحیح استاد ابوالقاسم حالت. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۸۵۵ ص.

پنجاه و سومین کتاب از نشریات «ماه»ست. این مؤسسه به انتشارات دیوانهای شاعران علاقه‌مندی تمام دارد.

□ افسانهٔ عمر. اشعار احمد سهیلی خوانساری. بخط عبدالله فرادی. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۴۶ ص.

مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)

□ بررسی هادخت نسک. از دکتر مهشید میرفخرائی. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۹۸ ص (۲۱۰۰ ریال).

مندرجات: متن اوستائی و زند ـ آوانویسی متن اوستائی ـ برگردان فارسی متن اوستائی ـ یادداشتهای برگردان فارسی ـ آوانویسی متن زند ـ برگردان فارسی متن زند ـ یادداشتهای برگردان فارسی ـ واژه نامه.

□ تهذیب الاخلاق. تألیف یحیی بن عدی. با مقدمه و تعلیق و ترجمهٔ دکتر سید محمد دامادی. چاپ دوم با تجدید نظر. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۰۶ ص

□ جغرافیای تاریخی شمیران. تألیف دکتر منوچهر ستوده. جلد اول. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۶۱۵+۴۶ ص.

ترتیب این کتاب براساس الفبایی نام آبادیهاست. درین جلد از الف تا عین، اطلاعات مربوط ۸۷ دهکده و آبادی مندرج است. ذیل هرنام مؤلف دانشمند هم از مدارک کتبی استفاده برده و هم از اطلاعات افواهی و سینه به سینه‌ای درج کرده است. منتظر می‌مانیم جلد دوم آن هم منتشر شود تا بتوانیم معرفی کامل از این کتاب ارزشمند ارائه کنیم.

□ جناس در پهنهٔ ادب فارسی. تألیف جلیل تجلیل. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۹۴ ص.

□ ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز. تألیف دکتر ایران کلباسی. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۲۲ ص.

□ فرهنگ و تمدن امریکای جنوبی پیش از کلمب. تألیف مهران کندری. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۸۷ ص.

□ کتابشناسی ایران. تألیف دکتر ماهیار نوابی. جلد نهم. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۷۰۹ ص.

A Bibliography of Iran. Vol IX. By M. Nawabi. Tehran. 1992. 709 P.

این جلد به کتابهای کشاورزی، تمدن، تجارت، ارتباطات، اقتصاد، تعلیم و تربیت، مالیه، صنایع، قوانین، سیاست و حکومت اختصاص دارد.

□ مطلع سعدین و مجمع بحرین. از کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی. به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی. تجدید چاپ (قسمت اول). تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۴۳ ص.

اخبار سالهای ۷۱۶ تا ۷۷۱ را دربردارد.

موقوفات دکتر محمود افشار

□ گفتارهای ادبی و اجتماعی. از دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۲۸ ص. (۳۰۰۰ ریال).

درین مجموعه بیست و نه مقاله در چهار بخش زبان و ادبیات فارسی ـ فردوسی و شاهنامه ـ اجتماعی و تاریخی ـ یادی از دوستان ـ گوناگون آمده

رعدی آذرخشی روشن و فصیح و گویاست.
ی که به یاد دهخدا، حکمت، پورداود،
، تقی‌زاده، پروین اعتصامی، ملک‌الشعراء
می است جذاب و حاوی اطلاعات اجتماعی
، است.

هیرمند ـ تهران

□ درآمدی بر فلسفه. از ویلیام آ. سینکلر.
دکتر گل‌بابا سعیدی. تهران. ۱۳۷۱. رقعی.
ص.

کتابهای نورمحمد مجیدی

□ تاریخ وجغرافیای کهگیلویه و بویراحمد.
مهٔ ایرج افشار. تهران. انتشارات علمی،
. وزیری. ۶۸۵ ص (گنجینهٔ ایران و
ن، ۷).

مندرجات: جغرافیای طبیعی ـ جغرافیای
ی ـ تقسیمات ناحیه‌ای کهگیلویه ـ شهر
ج ـ راهها و آثار تاریخی ـ قلاع پیش از اسلام ـ
و امامزاده‌ها ـ تاریخ و گذشتهٔ کوهگیلویه
یراحمد ـ فرهنگ و ادب ـ اسلام و تشیع ـ
ر.

□ تاریخ وجغرافیای ممسنی ـ بامقدمهٔ ایرج
. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۵۹۴ ص و چندین
و عکس.

مندرجات: اوضاع جغرافیایی ـ جغرافیای
ی ـ جاده‌های باستانی ـ آثار باستانی ـ
طوایف بومی ـ تیره‌های لر ـ طایفه‌های ماهور میلاتی
و... ـ سازمان اجتماعی و سیاسی ایلات و
خانواده ـ نظام مالکیت ـ اوضاع اقتصادی ـ جامعهٔ
زنان ایلی ـ ادیان ـ زبان و لهجه‌های محلی ـ قضاوت
و داوری ـ آداب و رسوم و سنتهای اقتصادی ـ
پوشاک.

کتابهای حسن‌گل‌محمدی (فریاد)

□ تحقیق دربارهٔ زندگانی، احوال، اعمال،
افکار، آثار و دیوان کامل اشعار ساطر عباس
صبوحی قمی. تهران. مؤسسهٔ انتشاراتی و
آموزشی نسل دانش. ۱۳۶۸. رقعی. ۱۱۹ ص

□ تحقیق دربارهٔ زندگانی، احوال، اعمال،
افکار، آثار و دیوان کامل اشعار فتحعلی شاه
قاجار (خاقان)، تهران. انتشارات اطلس ۱۳۷۰
وزیری. ۵۳۴ ص.

۱۱۸ صفحه مقدمهٔ کتاب در احوال و سرانجام
زندگی فتحعلی شاه و از صفحهٔ ۴۳۱ به بعد چ ...
خاطره و نکتهٔ ادبی از زندگی فتحعلی شاه است با
شاعران همعصرش فهرست اسامی زنان و فرزندان
فتحعلی شاه پس از آن آمده است.

□ عاشورا و شعر فارسی در ترکیب بندهای
معروف شعرای بزرگ. تهران انتشارات اطلس.
۱۳۶۶. وزیری. ۲۶۳ ص.

□ فتحعلی شاه قاجار و قضاوت تاریخ
تهران. مؤسسهٔ انتشاراتی و آموزشی نسل دانش
۱۳۶۸. رقعی. ۱۶۲ ص.

□ فصل پرواز. مجموعهٔ شعر چاپ دوم
تهران. مؤسسهٔ انتشاراتی و آموزش نسل دانش
۱۳۷۰. وزیری. ۱۱۲ ص.

گزیده‌ای از سروده‌های شاعر به نمونه

ما تشنه‌ایم و مست دریا نمی‌کشیم
بر لوح سینه نقش تمنا نمی‌کشیم
سر از حریم دولت آزادگی و پا
از آستان همت والا نمی‌کشیم

عمری گر آفتاب سورد وجود ما
مست دمی ز سایهٔ طوبی نمی‌کشیم

□ گزیدهٔ شاهنامهٔ فردوسی. نظم ونثر. تهران. انتشارات اطلس. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۰۷ ص.

نوشته‌ها و سروده‌های محمد حسین تسبیحی

□ حافظ روح سخنور. اسلام‌آباد (پاکستان). ۱۳۷۱. رقعی. ۳۰ ص.

□ فارسی نامه. اسلام‌آباد. ۱۳۷۱. رقعی. ۳۴ ص.
اشعار شاعران پاکستان دربارهٔ اهمیت زبان فارسی

□ فردوسی نامه. اسلام‌آباد. ۱۳۷۱. رقعی. ۵۱ ص.

□ مؤمن‌نامه. احوال و آثار و اوزان عروضی اشعار حکیم محمد مؤمن خان مؤمن (دهلوی). اسلام‌آباد. ۱۳۷۱. رقعی. ۱۴۸ ص.

□ هجویری‌نامه. اسلام‌آباد. ۱۳۷۰. رقعی. ۲۶ ص.

□ همدانی نامه و چهل اسرار سرودهٔ میرسید علی همدانی. اسلام‌آباد. ۱۳۷۱. وزیری. ۹۴ ص.

خشک شدن دریای خزر

در سالهای ۱۳۱۷ـ۱۳۱۸ کتاب قطور جغرافیای ایران برای سال سوم متوسطه منتشر شد و در دبیرستانها خوانده می‌شد. این چند سطر راکه دربارهٔ دریای خزر در آن آمده بود به مناسبت بالا آمدن سطح آب دریا درین سالهای اخیر نقل می‌کنیم (صفحهٔ ۲۷۸ـ۲۷۹).

علل طبیعی که ذکری از آن ها بمیان آمد خود بتنهائی کافی است برای اینکه این دریا پس از چندی تدریجاً خشک شده و مانند سایر دریاچه های مرکزی ایران حالت کویر و باتلاق پیدا کند ولی دلایل دیگری نیز هست که بزودی این دریاچه خشک خواهد شد و در طبق حسابهای مهندسین تا ۳۷ سال دیگر دریای خزر از بین خواهد رفت، زیرا که عمده واردات این دریا رودخانه‌های شمالی است بخصوص شط بزرگ ولگا که تااندازهٔ جبران تبخیر آب را میکند و اکنون در کامیچین[1] مشغول ساختن سدی بر روی ولگا میباشند که آب آن برای آبادی بیابانهای شمال دریای خزر بکاربرده خواهد شد و بدین سبب سالی چهارمتر و نیم از آب دریا کم و تا ۳۷ سال قسمت عمدهٔ این دریا خشک خواهد شد.

دو عکس یادگاری



دمحسین صدیقی و اللهیار صالح (یکشنبه ۲ شهریور ۱۳۳۱ در باغ ییلاقی آقای ملک در نیاوران ـ جلسهٔ هیأت مؤسسین انجمن آثار ملی)



این عکس چهره های ایرانی، از کتابی قدیمی است به آلمانی که نام کتاب معلوم نیست. اصل این ورقه که از کتاب جدا شده در یکی از سمساریهای ژنو سالها پیش خریداری شده است.

آینده
مجلهٔ فرهنگ و پژوهشهای ایرانی (تاریخ، ادبیات، کتاب)

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: ایرج افشار

* * *

اران مدیر: کریم اصفهانیان (مدیر امور اداری) - بابک افشار (مدیر داخلی)
- دریاگشت (مدیر امورچاپی) - قدرت‌الله روشنی زعفرانلو (مدیر امور همکاری)
بهرام، کوشیار و آرش افشار

مقالات و نامه برای مدیر مجله به نشانی زیر فرستاده شود
ی پستی مدیرمجله: صندوق پستی ۵۸۳-۱۹۵۷۵ - نیاوران (تهران) - ایران

لطفاً نامه‌های مربوط به امور اداری به نشانی ذیل ارسال شود.
پستی دفترمجله: صندوق پستی ۳۱۴۱-۱۹۳۹۵ - تجریش (تهران) - ایران
لفن دفتر: ۲۷۰۸۱۵ - تلفن خانهٔ مدیر: ۲۸۳۲۵۴

ی: تجریش - باغ فردوس - چهارراه زعفرانیه - کوچهٔ نخشانش (عارف نسب) - کوچهٔ لادن -
باغ نوفوفاب دکتر محمود افشار - شمارهٔ ۸
رهای یکشنبه و دوشنبه و سه‌شنبه ساعت ۹-۱۳ برای پرداخت وجه اشتراک باز است.

بهای اشتراک سال ۱۳۷۲ در ایران

ه هزار ریال (اگر شخصاً بپردازند و ساچاری نماینده فرستاده شود دوازده هزار ریال)
برای مؤسسات سیزده هزار ریال - برای دانشجویان: هشت هزار ریال
، ۱۳۷۲ را تا آخر خرداد بوسیلهٔ چک و یا توسط شعب بانک ملی ایران به نام ایرج افشار به
۱۷۹۵ نزد بانک ملی ایران، باغ فردوس (شعبهٔ دویست و سی) شمیران یا حساب سپرداز
ک صادرات ایران شعبهٔ ۸۲۰ چهارراه زعفرانیه (باغ فردوس) تجریش پرداخت و حتماً
بطور سفارشی ارسال فرمائید. در غیر این صورت ما از پرداخت حق اشتراک مطلع نخواهیم
جه اشتراک حداکثر تا آخر شهریور سال ۱۳۷۲ پرداخت شود دلالت دارد که به دریافت

بهای اشتراک کشورهای دیگر

هوائی پنجاه دلار

سپرداز ارزی شمارهٔ ۹۵۰۰۶۸ (ایرج افشار) شعبهٔ ۸۲۰ بانک صادرات ایران-
چهارراه زعفرانیه - تجریش پرداخت شود.
ه خارج دشوارها دارد (مخصوصاً به مناسبت گران شدن پست) ترجیح می‌دهیم علاقه‌مندان مجله
شان خود بخواهند. به این بها:
بیست هزار ریال (هوائی) - امریکا و ژاپن و استرالیا بیست و پنج هزار ریال (هوائی)
پست زمینی همه جا یازده هزار ریال
ارج خواهشمندیم نماینده‌ای را در تهران معرفی کنند تا در پایان هر سال نامبرده را آگاه
تمایل شما به تجدید اشتراک، وجه را بپردازند. زیرا مکاتبه با خارج گران است و غالباً هم به
دوره مجبور به قطع مجله می‌شویم

توسط پست نرسد و یا معیوب باشد لطفاً پیش از انتشار شمارهٔ بعدی ما را آگاه فرمائید. ورنه

YANDEH

RNAL OF IRANIAN STUDIES

Editor: IRAJ AFSHAR

Founded in 1925

by Dr. Mahmood Afshar

DII 3 ARTICLES OF IRANIAN HISTORY
IAN LANGUAGE AND LITERATURE
PLIOGR... BOOK REVIEWS OF
IAN BOOKS AND FOREIGN BOOKS
CONCERNING IRAN

All comments and articles should be addressed to the editor
P.O. Box 19575-583
Niyavaran, Tehran, Iran

Subscription Representative
Asia Department
Otto Harrassowitz
Postfach 2929
Wiesbaden, Germany

Administrators:
abak, Bahram, Kushyar and Arash Afshar.
Karim Esfahaniyan, Q. Rowshani Zafaranlu,
M.R. Daryagasht

Account No.: IRAJ AFSHAR, 950068, Branch 820,
erat Iran. Chaharrahe Zafaraniyeh, Tajrish, Tehran. Iran

VOL. 19, No. 4-6 (1993)

قیمت ۳۰۰۰ ریال